امیرکبیر و ایران

نوشتهٔ
فریدون آدمیت

امیرکبیر و ایران

دکتر فریدون آدمیت

شرکت سهامی انتشارات خوارزمی

فریدون آدمیت
امیرکبیر و ایران
چاپ سوم، خردادماه ۱۳۴۸ هـ. ش. تهران
چاپ چهارم، آذرماه ۱۳۵۴ هـ. ش. تهران
چاپ پنجم، بهمن‌ماه ۱۳۵۵ هـ. ش. تهران
چاپ ششم، اسفندماه ۱۳۶۱ هـ. ش. تهران
چاپ هفتم، اسفند ماه ۱۳۶۲ هـ. ش. تهران
چاپ و صحافی، شرکت افست (سهامی عام)
تعداد ۵۵۰۰
حق هرگونه چاپ وانتشار مخصوص شرکت سهامی انتشارات خوارزمی است

«حقیقت، من به کربلائی قربان حسد بردم، و بر پسرش می‌ترسم . . . این پسر خیلی ترقیات دارد و قوانین بزرگ به روزگار می‌گذارد».

قائم‌مقام

«در میان همهٔ رجال اخیر مشرق زمین و زمامداران ایران که نامشان ثبت تاریخ جدید است، میرزاتقی خان امیرنظام بی‌همتاست؛ دیو جانوس روز روشن با چراغ در پی او می‌گشت. به حقیقت سزاوار است که به عنوان «اشرف مخلوقات» بشمار آید. بزرگوار مردی بود».

ربرت واتسون، ص ۳۶۴

پیشگفتار

چاپ اول این کتاب بیست سال و انـدی پیش در سه جلد انتشار یـافت (۲۴ـ۱۳۲۳). جلـد یکم پس از چند ماه از نـو بطبع رسید (۱۳۲۴). بعداز ده سال در آن تجدیدنظر کردم، اطلاعاتی تازه از اسناد سیاسی خارجی برآن افزودم، و هر سه جلد در یك مجلد منتشر گشت (۱۳۳۴). آنگاه مدارك منتشر نشدهٔ دیگری از آرشیوهای خارجی و کتابخانه‌های عمومی و خصوصی بدست آوردم، کتاب سابق تکمیل گردید، بخشی چند برآن اضافه شد، و چاپ سوم به‌این صورت که ملاحظه می‌شود درآمد.

با امیرکبیر و ایران تحقیق تاریخ سیاسی اخیر ایران را براساس مدارك اصیل و اسناد دولتی آغاز نهادم. این کتاب سرگـذشت‌نگاری بـه سنت مورخـان ما نیست؛ شخصیت میرزاتقی‌خان را در سیر تحول تاریخ زمان مورد تحلیل قـرار داده‌ام، به جریانهای تاریخ و عوامل سازندهٔ آن جریانها، خاصه به بنیادهای اجتماعی ایران توجه داشته‌ام. کوشش کرده‌ام رابطهٔ امیرکبیر را با اجتماع بدست دهم واثرش را در تاریخ باز نمایم؛ او را بشناسم و بشناسانم. آن شیوه نمودار مـرحلهٔ مترقـی تاریخ‌نگاری است و از بامعنی‌ترین جهات تعقل تاریخی.

در این نگارش جدید که در هیأت مجموع کتاب تجدیدنظر نمودم، چند گفتار نو در فلسفهٔ حکومت و فن دیپلماسی افزوده شد. در مبحث سیاست خـارجی و کنفرانس ارزنةالروم (که صورت مذاکرات و گزارشهای آن به‌دست ما رسیده) تکنیك تاریخ دیپلماسی بکار رفته است. از آنجا که روش علمی ایـن رشتهٔ تاریـخ در ایران شناخته نشده است ـ شاید آن مبحث برای دانش‌پژوهان این فن بیفایده نباشد. «مقدمهٔ تحلیلی» که بردفتر سیاست خارجی میرزاتقی‌خان نوشته شده گفتاری است کوتاه در سنجش وضع کلی ایران در سیاست بین‌المللی؛ در واقع جوهر تاریخ دیپلماسی ایران است.

بنیان این تصنیف بر مدارك اصیل تاریخ نهاده شده است. (شرح آنها را در فهرست منابع ملاحظه خواهید فرمود). اما هیچ مأخذی را چشم بسته نپذیرفتم؛

همه‌جا ذهن مقوم و انتقادی را رهنمون کار خویش قرار دادم. مآخذ درجهٔ دوم را (از خطی و چاپی، و فارسی و فرنگی) نیز خواندم؛ اگر چیزی مورد تأیید نوشته‌های اصیل بود پذیرفتم، وگرنه نامعتبر شمردم. راستش این است که آثار تاریخ‌نگاران خودمان از همهٔ مآخذ دیگر کم‌مایه‌ترند. آن کتابها نه فقط از نظر واقعه‌یابی و حقیقت‌جویی خیلی معیوبند، در واقع مورخان ما با مفاهیم تاریخ‌نویسی جدید بیگانه‌اند. با تاریخ‌پردازی و خیالبافی و افسانه‌سازی هم کاری ندارم؛ این هنرها از عهدهٔ من ساخته نیست. سروکارم تنها با امور عینی و متحقق تاریخ است. هر آینه مجموع مدارك اصیل منتشر نشده را جداگانه انتشار داده بودم، تکنیك دیگری را در نگارش این کتاب بکار می‌بردم. چون این مجال را نیافتم برخی از عمده‌ترین اسناد را همراه هر گفتار آورده‌ام.

روش من تحلیلی و انتقادی است. در واقعه‌یابی نهایت تقید را دارم که هر قضیهٔ تاریخی را تا اندازه‌ای مقدور بوده است همه‌جانبه عرضه بدارم؛ حقیقتی را پوشیده نداشتم از آنکه کتمان حقیقت تاریخ عین تحریف تاریخ است. و مورخی که حقیقتی را دانسته باشد و نگوید یا ناتمام بگوید، راست گفتار نیست؛ مسئولیت او چندان کمتر از آن نیست که دروغزنی پیشه کرده باشد. در سرتاسر کتاب سخنی نگفتم که مستند نباشد، و سندی ندادم که معتبر نباشد. ولی در تحلیل تاریخ مختارم و استقلال رأی دارم؛ آن جهتی از تفکر تاریخی مرا می‌نماید. معیار داوریهای تاریخی ارزشهایی است که اعتقاد دارم و با آنها خو گرفته‌ام؛ ارزشهایی که مبنای عقلی دارند نه عاطفی. اما هیچ اصرار ندارم که مورد پذیرش همگان باشند.

باید بگویم که دو مأخذ مهم هنوز به‌دست ما نرسیده است: «کتابچهٔ خیالات اتابکی» که امیرکبیر اندیشه‌های خود را به روزگار تبعید در آن نوشته بوده است. و «دفتر مکاتبات سری» او در دوران صدارت. اثری از آنها در کتابخانه و بیوتات سلطنتی، و آرشیو وزارت امور خارجه نیست. اما قطعه‌هایی از آن کتابچه، و نامه‌ای چند از آن دفتر را در مآخذ دیگر یافتم. تاکی و از کجا اصل آنها بدست آیند، اگر از بین نرفته باشند؟

از محمود محمود دوست آزادهٔ دانشمندم یاد خیر می‌کنم. پیشرو تحقیق تاریخ‌سیاسی ایران اوست؛ از روز اول مرا دراین کارمشوق‌بود، آثارش و کتابخانه‌اش همیشه در دسترس من بود. در عالم اخلاق و وفا حق تعلیم و دوستی او را از خاطر نخواهم برد. از لطف همهٔ آشنایانی که اسناد منتشر نشده‌ای را در اختیار من گذاردند، سپاسگزارم؛ هر موردی را ضمن گفتارها و در فهرست منابع ذکر نموده‌ام. از همکاری آقای صمد موحدی که فهرست نام کسان و واژه‌ها و اصطلاحات را فراهم آوردند، تشکر دارم.

این اثر شاید خدمتی باشد به ترقی فن تاریخ، و شناخت یکی از رجال تاریخی طراز اول ایران، به حقیقت بزرگترین زمامداران دورهٔ اخیر.

فریدون آدمیت

تهران، اردیبهشت ۱۳۴۸

یادداشتی بر چاپ چهارم

پس از انتشار سومین چاپ این کتاب، مدارك منتشر نشدهٔ تازه‌ای بدست آمد: مجموعه‌ای شامل بیش از دویست نامهٔ خصوصی امیرکبیر به‌ناصرالدین‌شاه؛ چند صورت مجلس کنفرانس ارزنةالروم از میرزا تقی‌خان؛ برخی نامه‌های متفرقهٔ تاریخی؛ و رساله‌ای در نقشهٔ اصلاحات ایران خطاب به‌ناصرالدین‌شاه که ضمن آن تقریرات امیر در «خیال کنسطیطوسیون» نقل شده است. اصل این روایت شاید با موضوع «کتابچهٔ خیالات اتابکی» به‌قلم خود امیر هم (که فقط از پاره‌ای مطالبش اطلاع داریم) بی‌ارتباط نباشد.

در آن مدارك مطالب نوی یافتیم که تا اندازه‌ای تکمیل می‌کند آگاهی ما را از آن روزگاران و احوال آن مرد. دربعضی فصول کتاب تجدیدنظر نمودم؛ گفتاری برمبحث اصول حکومت و «نظم میرزاتقی‌خانی» افزودم؛ سرنوشت امیر را در ارتباط دولت او با عوامل قدرت بسط دادم؛ داستان سقوط و تباهی او را با تفصیل بیشتری نوشتم. و کتاب بدین صورت از بوتهٔ اندیشه و تحقیق درآمد.

اردیبهشت ۱۳۵۳

فهرست

پیشگفتار.
نشانه‌های اختصاری.

آغاز زندگی

۱. خانوادهٔ میرزاتقی‌خان: ۱۹
هویت، تولد، پدر و مادر، زن و فرزند، خویشاوندان. دو تصویر اصیل او.

۲. جوانی و خدمت دیوانی: ۲۹
نظام اجتماعی، پرورش در خاندان قائم‌مقام، از کربلائی بچگی تا میرزایی، تا مستوفیگری، تا وزارت نظام.

۳. خوی و منش او: ۳۸
سیمای او، سیرت او، رگه‌های شخصیت و حالت روانی او، عادات او.

مأموریت‌های سیاسی

۴. مأموریت روسیه و سفر ایروان: ۵۳
سفارت خسرومیرزا، در تفلیس و مسکو و پطرزبورگ، ملاقات با تزار در قفقاز.

۵. کنفرانس ارزنةالروم: ۶۲
تحلیل کلی از روابط ایران و عثمانی، دورهٔ اول کنفرانس، صورتمجلس مذاکرات، مسألهٔ محمره و شطالعرب و سلیمانیه، برخورد سیاست ایران و انگلیس و روس و عثمانی، نقشهٔ سلب حاکمیت ایران از محمره، تدبیر سیاسی میرزاتقی‌خان و پیروزی او، آشوب شهر، گزارشهای نمایندهٔ انگلیس، ستایش او از شخصیت امیر، طرح عهدنامه، اختلاف سیاست میرزاتقی‌خان با محمدشاه و حاجی میرزا آقاسی، عهدنامهٔ ارزنةالروم از نظر حقوق بین ملل، همدستی انگلیس و روس و عثمانی در تجدیدنظر عهدنامه، مأموریت میرزا محمدعلی‌خان و «ایضاحات» چهارگانه، انتقاد سیاسی و حقوقی.

زمامداری

۶. تحول فکری در برخورد تمدن غربی: ۱۵۷
عوامل سازندهٔ شخصیت اجتماعی او، جنبش اصلاح‌طلبی، مشاهدهٔ عینی از ترقی روسیه، آشنایی با بنیادهای مدنی غربی و تنظیمات عثمانی، تأثیر مجموع عوامل خصوصی و اجتماعی در پرورش شخصیت و اندیشهٔ او.

۷. اصول حکومت: «نظم میرزاتقی‌خانی» ۱۹۲
دورهٔ فترت، آغاز سلطنت ناصرالدین‌شاه، صدارت امیرکبیر، شاه و امیر، در قدرت سلطنت، سیاست روس وانگلیس، «نظم‌میرزاتقی‌خانی»، «کتابچهٔ خیالات اتابکی»، امیر: نمایندهٔ ناسیونالیسم و اصلاح و ترقی، «خیال کنسطیطوسیون».

امنیت داخلی

۸. شورش سالار در خراسان: ۲۳۱
تحلیل کلی از ناایمنی داخلی، حکومتهای محلی در رابطه با قدرت مرکزی، آصف‌الدوله وسالار، خطر تجزیهٔ خراسان، سیاست انگلیس، سیاست امیر علیه مداخلهٔ روس و انگلیس، بینش سیاسی او درقیاس مسألهٔ مصر و خراسان، برانداختن شورش سالار و تأثیر آن.

۹. بلوچستان و سیستان: ۲۴۸
بسط قدرت مرکزی تا مرز سند، سیاست امیر و حکومتهای محلی، فرمانبرداری سرکردگان محلی.

۱۰. فتنهٔ آقاخان محلاتی: ۲۵۵
شمه‌ای از احوال او، اعترافات او، آقاخان و سیاست انگلیس درهند.

اصلاحات سیاسی و اجتماعی

۱۱. مالیه و خزانه: ۲۶۵
ورشکستگی مالی، هیأت تعدیل بودجه، قانون مستمری و تیول، جلوگیری از تنزل پول، نظام مالیاتی، تجدیدنظر در بهای زمین مزروع، طبقهٔ زارع و عدالت مالیاتی، ارقام دخل و خرج کشور.

۱۲. نظام جدید و بحریه: ۲۸۶
آزمایش گذشته، نقشهٔ اصلاح نظام، گزارش سفیر انگلیس علیه تقویت نظامی ایران، استخدام خبرگان نظامی از اطریش و ایتالیا، قانون جدید نظام، کارخانه‌های اسلحه‌سازی، تشکیلات نظامی، ارقام لشکری، نقشهٔ تأسیس بحریه، مخالفت انگلیس و دستور پالمرستون، خرید کشتی.

۱۳. دیوان عدالت: ۳۰۷
شرع و عرف، اختیار محضر شرع و دیوان عدالت، قانون و عدالت، حمایت حقوق اقلیتها، قانون منع آزار و شکنجه.

۱۴. اخلاق و کردار مدنی: ۳۱۸
«فساد ناپذیری» او، پیکار با رشوه‌خواری و مداخل، ابطال سیورسات، برانداختن تعدی سپاهی و دیوانی، حمایت حقوق زارع، برانداختن لوطی‌گری و قمه‌کشی، تأثیر حکومت در رفتار عمومی، حذف عنوانهای دیوانی، چند شاعر درباری.

۱۵. امور شهر و خدمات عمومی: ۳۳۲
آبله‌کوبی همگانی، نخستین مریضخانهٔ دولتی، تعلیم و امتحان پزشکان، تدابیر صحی و جلوگیری از سرایت وبا، جمع‌آوری گدایان و بیماران، حفر نهر کرج و قرار تقسیم آب تهران، قانون چاپارخانه، قانون تذکره و مسافرت، بناهای جدید.

۱۶. خبر رسانان و خفیه‌نویسان: ۳۴۵
دستگاه خبررسانی، جاسوسان امیر در سفارتخانه‌های خارجی.

دانش و فرهنگ جدید

۱۷. دارالفنون: ۳۵۳
آشنایی با دارالعلمهای اروپا، توجه به دانش و فن غربی، تأثیر اجتماعی دارالفنون، دارالفنون و تأسیسات آن، رشتهٔ تعلیمات، استخدام استادان اطریشی، نمونهٔ قرارنامه، رقم شاگردان و بودجهٔ مدرسه.

۱۸. روزنامهٔ وقایع اتفاقیه: ۳۶۸
نخستین روزنامهٔ فارسی در جهان، نخستین روزنامهٔ فارسی در ایران، وقایع اتفاقیه، هدف روزنامه در «تربیت» وافزایش «دانش‌وبینش» مردم، نظری به مندرجات روزنامه.

۱۹. ترجمه و نشر کتاب: ۳۷۸
هیأت مترجمان دولتی، کتابهای فرنگی و موضوع آنها، چند ترجمهٔ ارزنده.

سیاست اقتصادی

۲۰. صنعت جدید و کشاورزی: ۳۷۸
اصول سیاست اقتصادی، صنعت ملی، فرمان آزادی استخراج معدن، تأسیس کارخانه، نقشهٔ استخدام استادان فنی از انگلیس و پروس، صنعتکاران ایرانی در روسیه، مجمع‌الصنایع، ترقی کشاورزی، آبادی خوزستان و استراباد، محصولات فلاحتی تازه.

۲۱. اقتصاد ملی در برخورد اقتصاد استعمار: ۴۰۲
حمایت اقتصادی، سیاست امیر علیه آزادی تجارت خارجی، جلوگیری از خارج شدن طلا، انتقاد انگلیس و روس از سیاست امیر، اختلاف ایران با هردو کشور، الغای اجاره‌نامهٔ شیلات، شیلات و ارقام درآمد آن، کالای ایرانی در «نمونه خانهٔ امتعهٔ ممالك»، احصائیه صادرات و واردات کشور، قانون گمرك و ارقام گمرکخانه، اعتراض بازرگانان علیه ورود کالای بنجل فرنگی، شکست بازار تجارت انگلیس.

نخستین نقشهٔ راه‌آهن سرتاسری‌ایران واروپا، گزارش سفیرانگلیس در ارزش‌یابی سیاسی و اقتصادی آن، در نکوهش ایرانیان، مخالفت شیل با بنای راه‌آهن.

سیاست مذهبی

۲۲. کاهش قدرت روحانی: ۴۲۳
سیاست و دین، وجههٔ نظرامیر، تحریکات امام جمعهٔ‌تهران، میانجیگری سفیر انگلیس، مداخلهٔ علمای تبریز، داستان معجزهٔ گاو و تحریکات کنسول انگلیس، دستگیری شیخ‌الاسلام و امام جمعهٔ تبریز، شکستن آئین بست.

۲۳. شکیبائی دینی و اقلیت مذهبی: ۴۳۵
مدارای مذهبی، پشتیبانی از حقوق اقلیتها، زردشتیان و آشوریان و ارمنیان، سخن امیر در وضع اجتماعی اقلیتها و تساوی حقوق آنان، مدرسهٔ ارامنهٔ جلفا، مدرسهٔ ارامنهٔ تبریز، آزادی دینی صابیان و دستور امیر.

۲۴. داستان باب: ۴۴۲
نظری به‌زمینهٔ فکری و اجتماعی، پیدایش بابیه و حکم حاجی‌میرزا آقاسی، شورش و توطئه علیه دولت مرکزی، گزارشهای سفیر انگلیس و روس، سیاست امیر و نوشتهٔ اعتضادالسلطنه، تحول بابیت.

سیاست خارجی

مقدمهٔ تحلیلی: ۴۶۱
وضع ایران در سیاست جهانی، رقابت و سازشکاری انگلیس و روس، دستور پالمرستون و نسلرود، سیاست استعمار علیه سیاست ملی، وجههٔ نظر امیر نسبت به روس و انگلیس، سخن امیر در توجیه سیاست ملی خود.

۲۵. ایران و روس: ۴۷۲
جلوگیری از گسترش نفوذ روس، الغای موافقتنامهٔ تأسیس تجارتخانه و بیمارخانهٔ روسی در استراباد، استدلالات امیر. ماجرای انزلی و آشوراده، نامهٔ نسلرود، کوشش امیر در تخلیهٔ آشوراده، کشمکش امیر و دالگوروکی، سیاست انگلیس. سفارت محمد حسین صدر به پطرزبورگ.

۲۶.ایران و انگلیس: ۵۱۴
سفارت شیل، بردگی و برده‌فروشی، جلوگیری از بسط نفوذ انگلیس در خلیج فارس، کشمکش امیر و شیل، قرارنامهٔ ۱۲۶۷، دستور دولت. مصونیت سیاسی و مسألهٔ حمایت و پناهندگی، «حق خارج‌المملکتی» و سوءاستفاده آن، سرپرستی ارامنهٔ تبریز و فتنه‌انگیزی کنسول انگلیس، الغای فرمان‌سرپرستی.سفارت‌شفیع‌خان به لندن، مأموریت میرزاحسین‌خان به بمبئی.

۲۷. ایران و فرانسه: ۵۵۱
روح مناسبات ایران و فرانسه، سفارت کنت دوسرتیژ، طرح قرارداد دو کشور، ارزش‌یابی آن از نظر حقوق بین ملل، ایرادهای امیر بر طرح قرارداد، تیرگی روابط وقطع مراودهٔ ایران و فرانسه، تحریکات سرتیژ در روزنامهٔ اسلامبول، مأموران فرانسوی در خدمت ایران.

۲۸. ایران و امریکا و اطریش: ۵۷۳
توجه امیر به سیاست دولت سوم در ایران، آغاز روابط ایران و امریکا و مسألهٔ خلیج فارس، امضای قرارداد بازرگانی و کشتیرانی، تحریك انگلیس علیه مبادلهٔ قرارداد، دستور وزیر امور خارجهٔ امریکا، سخن وزیر مختار امریکا در نفرت ایرانیان از انگلیسیان، قرارداد دوم ایران و امریکا. توجه ایران به اطریش، طرح قرارداد ایران و اطریش.

۲۹. ایران و عثمانی: ۵۸۱
اجرای عهدنامهٔ ارزنةالروم، نخستین کمیسیون مرزی ایران و عثمانی، مرز محمره و اختلاف ایران با انگلیس و روس و عثمانی، استدلالات حقوقی امیر در بطلان ایضاحات چهارگانه، مرز زهاب، تغییر رویهٔ انگلیس و روس پس از عزل امیر، نقشهٔ سرحدی از آرارات تا شط‌العرب.

۳۰. ترکستان: ۵۹۹
وضع عمومی ترکستان، امیر بخارا و خان خیوه، سیاست امیر و مأموریت رضاقلی‌خان هدایت، نامهٔ خان خیوه، پیش‌درآمد توسعه‌طلبی روس.

۳۱. هرات و افغانستان: ۶۱۱
هرات و افغانستان در نظام دفاعی هندوستان، تحول سیاست انگلیس و دستور مهم پالمرستون، اجرای حاکمیت ایران در هرات، فرمانبرداری یارمحمدخان، کشمکش ایران و انگلیس، پیروزی سیاست امیر بر انگلیس، پیشرفت سیاست امیر در قندهار، فرمانبرداری کهندل‌خان، قرارنامهٔ سردار قندهار، سیاست امیر در کابل، پیام محرمانهٔ امیر به دوست محمدخان. یك سال بعد.

سرنوشت

۳۲. دولت امیر در ربط با عوامل قدرت. ۶۵۱

۳۳. سقوط و تباهی. ۶۸۲

ضمیمه: تحلیلی از حکایت و افسانه. ۷۶۱
منابع با یادداشت انتقادی. ۷۶۶
فهرست نام کسان. ۷۷۵
فهرست تصویرها. ۷۹۲

نشانه‌های اختصاری:

امریکا = اسناد وزارت امورخارجهٔ دولت متحدهٔ امریکا.
انگلیس = اسناد وزارت امورخارجهٔ انگلیس.
بیوتات = اسناد بیوتات و کتابخانهٔ سلطنتی.
مجلس = کتابخانهٔ مجلس شورای ملی ایران.
ملی = کتابخانهٔ ملی ایران.

آغاز زندگی

۱ خانوادهٔ میرزا تقی‌خان

میرزاتقی‌خان امیرکبیر اهل فراهان است و دست پروردهٔ خاندان قائم‌مقام فراهانی. فراهان همچون تفرش و آشتیان و گرکان مجموعاً کانون واحد فرهنگ دیوانی و «اهل قلم» بود؛ ناحیه‌ای مستوفی پرور. چه بسیار دبیران و مستوفیان و وزیران از آن دیار برخاستند که در آن میان چندتنی به بزرگی شناخته شده، در تاریخ اثر برجسته گذارده‌اند. از این نظر میرزاتقی‌خان نمایندهٔ فرهنگ سیاسی همان سامان است.

ازنظرگاه دیگر، در نظام اجتماعی ایران سنتی کهن بود که طبقهٔ خواص و اعیان و توانگران در سرپرستی گماشتگان و وابستگان خودنوعی تعهد ومسئولیت می‌شناختند ــ خانه‌زادان را به‌چشم‌فرزندی‌نگاه می‌کردند، و هرگاه در میانشان اطفال زیرکی می‌یافتند، آزادوار به تربیت‌شان بر می‌آمدند، و آنها را با فرزندان خویش پیش معلم سرخانه به درس خواندن می‌گماشتند. تبعیض روا نمی‌داشتند. آن بنیاد اجتماعی که از خصوصیات نظام شبه‌فئودالیسم ایرانی بود ــ مجال می‌داد که برخی فرزندان طبقهٔ پیشه‌ور و«اواسط‌الناس» جوهرذاتی‌خویش رابروز دهند و در ردهٔ اجتماعی پایگاه برتری جویند. پس شگفت نیست که بسیاری از افراد طبقهٔ نخبگان، پسران همان خدمتگزاران باشند و از برکشیدگان مخدومان خود. نمونهٔ‌تمام عیار آن امیرکبیر است، و در شخصیت او میراث تربیت میرزابزرگ و میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام نمودار.

نام اصلی میرزاتقی‌خان، «محمدتقی» است. زادگاهش «هزاوه» از محال فراهان عراق. هنوز هم در آنجا محله‌ای به‌نام «محلهٔ میرزاتقی‌خانی» معروف است، و خانهٔ پدریش نزدیك تپهٔ «یال‌قاضی» شناخته می‌باشد. اسم او در اسناد معتبر (از جمله مقدمهٔ پیمان ارزنة‌الروم، و قبالهٔ نکاح زنش عزت‌الدوله) «میرزا محمدتقی‌خان» آمده است. رقم مهر و امضای او نیز

تردیدی در نام حقیقیش باقی نمی‌گذارد؛ بی‌گمان اسم «محمد» رفته رفته حذف گردیده و به «میرزاتقی‌خان» شهرت یافته است. رقم مهرهای میرزا تقی‌خان که تاکنون به‌دست ما رسیده از این قرار است: «محمدتقی بن محمدقربان»، «المتوکل‌علی‌الله محمدتقی»، «عبده‌الراجی محمدتقی ۱۲۴۲»، «عبده‌الراجی محمدتقی» و «لااله‌الاالله‌الملك الحق‌المبین محمدتقی». صحهٔ مخروطی شکل او به نام «محمدتقی» نیز در پشت فرمانها ثبت است.

خانوادهٔ پدری و مادری میرزاتقی‌خان از طبقهٔ پیشه‌ور بودند. پدرش به تصریح قائم‌مقام «کربلائی محمدقربان» بود که درخطاب او را «کربلائی» می‌گفت. سجع مهرش «پیرو دین محمدقربان» بود. محمدقربان پسر طهماسب بیك است که به «حاج طهماسب» هم نام برده شده[۱]. قباله‌ای که به‌موجب آن محمدقربان یك‌دانگ از قریهٔ «حرآباد» فراهان را به میرزامهدی ملك‌الکتاب فروخته، به‌نام محمدقربان پسر طهماسب‌بیك، صراحت دارد. قائم‌مقام نیز آن را مهر کرده و شهادت داده است[۲]. در اینکه محمدقربان و خانواده‌اش از اهل فراهان بوده‌اند، تردید نیست؛ و قائم‌مقام بعضی اصطلاحهای زبان عامیانهٔ فراهان را از قول او آورده است. دانسته نشد چرا بعضی از نویسندگان مثل «اورسل»[۳] و «بروگش»[۴] وزیرمختار پروس، میرزاتقی‌خان را ازیك خانوادهٔ‌کرمانشاهی نوشته‌اند. صدرالتواریخ نام پدر او را «حاج‌قربان‌بیك» گفته است. هیچ مانعی نداردکه‌کربلائی قربان بعدها (و به حدس ما پس از کشتن قائم‌مقام) به سفر حج رفته باشد.

کربلائی‌قربان نخست آشپز میرزاعیسی (میرزا بزرگ) قائم‌مقام اول بود. پس از او همین شغل را در دستگاه پسرش میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام‌ثانی داشت. قائم‌مقام درنامه‌هایش جسته‌جسته از او نام‌برده است. یك‌جا می‌گوید: «... پلو را لطفعلی ترتیب دهد، و طعام شبت را کربلائی محمدقربان متصدی شود...»[۵]. جای دیگر می‌نویسد: «... آن بیرونخانه تا درش باز است از مهمان خالی نمی‌شود. و پس‌فردا کربلائی‌قربان‌طومار خرج و قرض وافری برای من درست خواهد کرد، و حق دارد...»[۶]. در کاغذ خصوصی دیگری که قائم‌مقام به‌یکی از منسوبان خود به فراهان می‌نویسد،

---

۱. از نامهٔ خصوصی آقای ابراهیم دهگان به نگارنده.

۲. رونویس قباله در تصرف مرحوم احمد خان‌ملك ساسانی بود. اما آقای ابراهیم دهگان نسب میرزاتقی‌خان را چنین آورده‌اند: «محمدتقی‌بن محمد قربان‌بن عباس‌بن طهماسب». (سالنامهٔ اراك، ۱۳۳۹ شمسی، ص ۶۹). آقای دهگان ضمن نامهٔ خصوصی به نگارنده مرقوم داشته‌اند: عباس دو پسر داشته: محمدقربان و حاج شهبازخان. زن اول میرزا تقی‌خان یعنی مادر میرزا احمدخان ساعدالملك دختر حاج شهبازخان بوده است.

3. E. Orsolle, P. 315.

4. H. Brugsch, P. 319.

۵. منشآت قائم‌مقام (چاپ ۱۲۸۰)، صفحهٔ ۲۹۸.

۶. همان، صفحهٔ ۴۵۱.

از قول کربلائی‌تعبیرهای دلپذیری نقل می‌کند: «پسر حاجی‌محمدخان‌بهتر از مهندس‌و جبه‌خانه دانستم او هم در حکم فرزند من است و طمع و توقع اینکه از دهات من بخورد و ببرد ندارد، گرسنه و برهنه و قلقچی و حسرت‌به‌دل و به‌قول کربلائی طمارزو و دلارزونیست و کوچك دل و متعارف و خوش زبان و باسلوك است...»[۷].

کربلائی قربان بعدها ناظر و درواقع ریش‌سفید خانهٔ قائم‌مقام گردید، و همیشه‌مورد لطف‌مخدوم‌خودبود. راجع‌به‌پدر میرزاتقی‌خان‌چیزهای دیگر هم گفته شده‌که‌مورد تأیید اسناد مانیست. نویسندهٔ انگلیسی «مارکام» در «تاریخ مختصر عمومی ایران» دربارهٔ میرزاتقی‌خان می‌نویسد: «این مرد فوق‌العاده پسر آشپز بهرام‌میرزا بود، و درمیان پسران این‌شاهزاده پرورش و تعلیم یافته بود»[۸]. ربرت‌کرزن در کتاب «ارمنستان: یك سال در ارزنة‌الروم و مرزهای روسیه و ترکیه و ایران»، پدر میرزاتقی‌خان را آشپز بهمن‌میرزا معرفی نموده است[۹]. آنچه بنظر می‌رسد کربلائی‌قربان خیلی‌هم بی‌چیز نبوده، بلکه آب و ملکی داشته و دست‌کم یك‌دانگ قریهٔ حرآباد مال او بوده است. و نیز آنقدرها استطاعت داشته که به‌سفر حج برود.

مادر میرزاتقی‌خان را به‌نام «فاطمه» یا «فاطمه‌سلطان» شناخته‌اند. او دختر استاد شاه‌محمد بنا اهل فراهان بود. استاد شاه‌محمد کارهای اختصاصی خانوادهٔ قائم‌مقام را بعهده داشته است[۱۰]. میرزاتقی‌خان ضمن نامه‌ای که‌در زمان صدارتش به شاه نوشته، راجع به مادرش گوید: «فدوی هم به کن رفته، والده را دیده. اولا زیاد شکسته شده، ثانیاً معلوم است ایام فراق و این همه گرفتاریهای من، و قال قال مردم را در دل دارد. تا عصری آنجا بودم، و یك ساعت از شب گذشته وارد اینجا شدم. والده هم انشاءالله تعالی فردا می‌آید»[۱۱]. چون امیر معزول و به کاشان تبعید گردید، مادرش را نیز همراه برد. از نامه‌ای که مادر میرزاتقی‌خان به‌خط خود به تبریز نوشته و اخیراً انتشار یافته، معلوم است که سواد داشته، و مهرش در پشت نامه به عنوان «والدهٔ امیرنظام» ثبت است. این کاغذ را پس از روزگار پسرش نگاشته و از غم روزگار شکایت دلسوز می‌کند: «...همه رفتند. باز من ماندم، گرفتارم، کسی بدادم نمی‌رسد. اکبر بیك که آمده آنجا زود روانه کنید، بیاید. یك آدم خودتان بفرستید، دستورالعمل بفرستید مرا از تهران بیرون کنند... شب و روز به گریه و زاری گرفتارم، تا پیش از ماه مبارك رمضان بروم. زود زود هرکس آمدنی است بفرستید، میان مردم رسوا شدم... نور چشم جعفرقلی‌خان [را] شما

---

۷. منشآت قائم‌مقام، صفحهٔ ۱۹۸. «طمارزو و دلارزو» به قول عوام است که مخفف «طمع آرزو و دل آرزوست،» غالباً فراهانیها می‌گویند.

8. C. Markham, P. 491.

9. R. Curzon, P. 55.

۱۰. نامهٔ خصوصی آقای ابراهیم دهگان به نگارنده. (همچنین مقالهٔ ایشان در سالنامهٔ اراك، ص ۷).

۱۱. مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به شاه، خطی.

پرستاری بکنید، مالش زیر پا نشود. زود جواب بدهید بیاورد». سند دیگر، فرمان ناصرالدین‌شاه است مورخ صفر ۱۲۷۶ که ضمن آن دستور می‌دهد: «مقرری عالیجاه والدهٔ مرحوم میرزا تقی‌خان» سالی سیصد تومان است و باید ازمحل تیول‌مرشت و خلخال بپردازند. مادر امیر زن شوربختی بود؛ به ماتم هر دو پسرش نشست. فرزند دیگرش میرزاحسن‌خان وزیر نظام نیز به روزگار مادرش مرد[۱۲].

سال تولد میرزاتقی‌خان را تا اندازه‌ای که جستجو کردیم، هیچ مؤلف خودی و بیگانه‌ای ثبت نکرده است. در حل این مجهول تاریخی، ما یك مأخذ اصلی و دو دلیل در تأیید آن مأخذ بدست می‌دهیم: زیر تصویر اصیلی که به زمان صدارت امیر کشیده‌اند می‌خوانیم: «شبیه صورت... اتابك اعظم، شخص اول ایران امیرنظام در سن چهل‌وپنج سالگی»[۱۳]. امیر از ۲۲ ذیقعدهٔ ۱۲۶۴ تا ۲۰ محرم ۱۲۶۸ صدارت کرد. اشعاری که در ستایش مقام تاریخی او در کنار همان تصویر نگاشته شده، و تصریح به اینکه کارهای سترك از پیش برده است، نشان می‌دهد که تصویر مزبور را در اعتلای قدرت و شهرت امیر کشیده‌اند[۱۴]. و آن سال ۱۲۶۷ است. با این حساب و به فرض صحت رقم «چهل‌وپنج سالگی» تولد او به سال ۱۲۲۲، یا حداکثر یکی دو سال پیشتر بوده است.

در تأیید آن دو نشانهٔ تاریخی می‌آوریم که اگر رقم چهل‌وپنج سالگی کاملا هم دقیق نباشد، نزدیك به صحت است. یکی روایت مسموع واتسون مؤلف انگلیسی همزمان امیر مبنی بر اینکه: میرزاتقی‌خان از اول جوانی می‌گفته: اگر زنده بماند و «به‌سنین متوسط عمر» برسد، صدراعظم خواهد شد[۱۵]. مأخذ آن داستان هرچه باشد، این فرض را معاصران امیر بدیهی و غیر قابل انکار می‌شناختند که او در سنین متوسط به وزارت رسیده بود، وگرنه اصل آن روایت موضوعیت پیدا نمی‌کرد و چنان داستانی نمی‌ساختند. اما دلیل معتبر تاریخی اینکه: در کاغذ قائم‌مقام خواهیم خواند که میرزاتقی همدرس دو پسر او محمد و علی بوده است[۱۶]. می‌دانیم که میرزا محمد پسر اول قائم‌مقام در ۱۳۰۱ مرد به هفتاد سالگی، و پسر دیگرش میرزا علی در شصت و هفت سالگی درگذشت به‌سال ۱۳۰۰. یعنی هرکدام از آن دو پسر قائم‌مقام، سی‌ویکی دو سال پس از

---

۱۲. نامهٔ مادر امیر و فرمان شاه از جمله چند نامهٔ خصوصی تازه‌ای است که در کتاب میرزا تقی‌خان امیرکبیر تألیف دانشمند فقید عباس اقبال انتشار یافته (ص ۳۷۴ و ۳۷۶).

۱۳. برای تصویر نگاه کنید به ضمائم.

۱۴. یکی از ابیات این است:

کاری که این امیر درین روزگار کرد این روزگار فخر به روز شمار کرد.

15. R. Watson, P. 366.

۱۶. متن کاغذ قائم‌مقام به برادرزاده‌اش «اسحق» که او هم همدرس میرزا تقی بود، در بخش دوم آمده است.

امیر زنده بوده‌اند. اختلاف سال تولد میرزاتقی با دو همدرس خود هرچه باشد، و به هر حسابی، امیر در آخرین سال صدارتش (۱۲۶۸) بیش از پنجاه سال نداشته است.

امیر دو زن‌گرفته است. زن اولش، دختر عمویش بود یعنی دختر حاج شهبازخان. نام او را «جان‌جان‌خانم» ذکر کرده‌اند[۱۷]. از او سه فرزند داشت: میرزا احمدخان مشهور به «امیرزاده» و دو دختر که بعدها یکی زن عزیزخان آجودان‌باشی سردار کل، دوست قدیم امیر، گردید. و دیگری به عقد میرزا رفیع‌خان مؤتمن درآمد. زن امیر در ۱۲۸۵ با دختر بزرگش سلطان خانم به زیارت مکه رفت، و ظاهراً یکی دو سال بعد در آذربایجان درگذشت[۱۸].

اطلاعاتی که از احوال امیرزاده گرد آورده‌ایم این است: سیاح انگلیسی «بی‌نینگ» که با میرزا تقی‌خان در تهران ملاقات کرده، می‌نویسد: زمانی که امیر کشته شد (۱۲۶۸) پسرش چهارده ساله بود[۱۹]. به فرض درستی این روایت، میرزا احمدخان در ۱۲۵۴ به دنیا آمده است. در روزنامهٔ وقایع اتفاقیه (۱۴ رجب ۱۲۶۷) می‌خوانیم که: زنی از مردم تبریز مالش مورد دستبرد سربازی قرار گرفت، او به «عالیجاه میرزا احمدخان امیرزاده» دادخواهی کرد، و به سفارش امیرزاده به حق خود رسید. در این زمان میرزا احمدخان ظاهراً سیزده سال داشته، اما مانعی ندارد که چون پسر صدراعظم مقتدر ایران بود، برای دادرسی به او پناه برده باشند. میرزا احمدخان در خدمت لشکری بود، سرهنگ توپخانه آذربایجان شد و پس از پدرش همهٔ عمر را در آن دیار گذراند. دکتر پلاك اتریشی می‌نویسد: «شاه دربارهٔ پسر امیر محبت فراوان روا داشت. هرچند او را از دربار دور نگاه می‌داشت، همواره مقامش را مراعات می‌کرد و مأموریتهای شایسته‌ای به‌او می‌سپرد»[۲۰]. امیرزاده در سال ۱۲۷۶ لقب «ساعدالملکی» گرفت. مؤلف حقایق‌الاخبار ناصری راجع به او می‌نویسد: «میرزا احمدخانْ که مرحوم میرزاتقی‌خان اتابك اعظم را ولد و ماصدق‌الشبل یخبر عن‌الاسد است و به منصب سرتیپی اول توپخانهٔ مبارکه سرافراز، و در این سفر[۲۱] نهضت همایون به آذربایجان خدماتش ملحوظ نظر معدلت‌گستر است، علی‌هذا مشارالیه را به‌لقب ساعدالملکی مفتخر و سرافراز گردانید». در سال ۱۲۷۷ ساعدالملك ریاست قشون آذربایجان را داشته. مظفرالدین میرزا در سفرنامهٔ خود می‌نویسد: «در سنهٔ ۱۲۷۷ که از تهران به سمت حکومت آذربایجان می‌رفتیم و هنوز منصب ولایتعهد داشتیم... ساعدالملك پسر مرحوم میرزاتقی‌خان امیرنظام ریاست قشون

---

۱۷. نامهٔ آقای ابراهیم دهگان به نگارنده.

۱۸. همان

19. R. Binning. Vol. 2. P. 434.

20. J. Polak. Vol. 1. 320.

۲۱. اشاره به مسافرت ناصرالدین شاه به آذربایجان در سال ۱۲۷۶.

آذربایجان را داشت»[۲۲].

در «روزنامهٔ دولت علیه ایران» در باب میرزا احمدخان شرح زیر آمده است: «میرزا احمدخان ساعدالملك همواره از تقدیم خدمات دیوانی خاطر مهر مظاهر همایون را راضی دارد، و هرگونه خدمت که به او محول و مرجوع گردیده از انتظام عمل قشون آذربایجان و قورخانهٔ آنجا نهایت دقت ظاهر ساخته...»[۲۳] در همان روزنامه می‌خوانیم که در سال ۱۲۸۰ به لقب «امیرتومانی» سرافراز گردید. بعد از ۱۲۸۰ اطلاعی از احوال میرزا احمدخان نداریم و ظاهراً باید بین ۱۲۸۰ و ۱۲۸۵ درگذشته باشد، به دو دلیل: نخست اینکه مؤلف تاریخ دارالسلطنهٔ تبریز می‌نویسد: ساعدالملك «به روزگار جوانی جهان بگذاشت»[۲۴]. دیگر اینکه در سال ۱۲۸۵ لقب ساعدالملکی به میرزا عبدالرحیم‌خان سفیر ایران در پطرزبورگ تفویض شده است[۲۵]. ناصرالدین شاه در سفرنامهٔ کربلا به سال ۱۲۸۷ می‌نویسد: «قبر میرزاتقی‌خان امیر مرحوم، ساعدالملك پسرش، میرزا حسن‌خان برادرش هرسه در حجره‌ای از رواق است»[۲۶].

زن دوم امیر، «ملکزاده خانم» ملقب به عزت‌الدوله یگانه خواهر تنی ناصرالدین شاه بود. به‌گفته دکتر پلاك میرزاتقی‌خان در زمان‌صدارت از زن اول خود جدا شد[۲۷]. عقد ازدواج با عزت‌الدوله روز جمعهٔ ۲۲ ربیع‌الاول ۱۲۶۵ انجام گرفت. ترتیب جشن عقد و عروسی را میرزا نبی خان امیرتومان(پدر میرزاحسین‌خان سپهسالار) بعهده داشت. عزت‌الدوله شانزده ساله بود. چنانکه قبالهٔ عقد زناشوئی می‌نماید، مهر عزت‌الدوله هشت‌هزار تومان نقد اشرفی ناصرالدین‌شاهی هجده نخودی، و یك جلد قرآن بود[۲۸]. راجع به ازدواج باعزت‌الدوله ضمن نامهٔ امیر به‌شاه خواهیم خواند که گفته بود: «از اول برخود قبلهٔ عالم... معلوم است که نمی‌خواستم در این شهر صاحب خانه و عیال شوم. بعد، به حکم همایون و برای پیشرفت خدمت شما، این‌عمل را اقدام‌کردم...» فداکاریهای این‌شاهزاده خانم در دورهٔ تبعید و آخرین روزهای زندگی شوهرش، در خور ستایش

---

۲۲. سفرنامهٔ مظفرالدین شاه به فرنگ، ص ۹.
۲۳. روزنامهٔ دولت علیهٔ ایران، شمارهٔ ۵۳۵، سوم رجب ۱۲۷۹.
۲۴. تاریخ و جغرافیای تبریز، ص ۵۲.
۲۵. تاریخ منتظم ناصری، ص ۳۱۰.
۲۶. روزنامهٔ سفر کربلا، ص ۱۳۸.
27. J. Polak, Vol. 1. P. 214.

۲۸. اصل قباله در کتابخانهٔ ملی ملك است. تصویر آن که ملاحظه می‌شود به کوشش آقای احمد سهیلی خوانساری تهیه گردید. کاغذ قباله نخودی رنگ و متن آن با مرکب مشکی به خط نستعلیق نوشته شده است. طول قباله ۱/۶۰ متر و عرض آن ۰/۶۸ متر می‌باشد. ترنج بالای قباله و تمام اطراف قباله و بین‌السطور آن با طلای اشرفی اسلیمی مذهب است. اسم شاه و «علی‌المرتضی» و «میرزامحمدتقی‌خان» با لاجورد و «ابوالقاسم محمد» و «اما بعد» و «ملکزاده خانم» با سرنج (به رنگ قرمز) نوشته شده است.

است[۲۹]. از زندگی زناشوئی و جنبهٔ انسانی امیر در جای خود سخن گفته‌ایم[۳۰]. از عزت‌الدوله دو دختر داشت. آن دو خواهر، بعدها به امر شاه، نامزد دو پسرش مظفرالدین میرزای ولیعهد و مسعود میرزای ظل‌السلطان گردیدند[۳۱]. عزت‌الدوله در بیست وسوم ربیع‌الاول ۱۳۲۳ در هفتاد و چند سالگی درگذشت[۳۲].

میرزاتقی‌خان برادر کهتری داشت به نام «میرزامحمدحسن‌خان». او نیز در دستگاه قائم‌مقام پرورش یافته، در خدمت دیوان بود. درحدود ۱۲۵۰ که میرزاتقی‌خان «مستوفی نظام» گردید، برادرش به شغل «احکام‌نویسی نظام» گماشته شد و مواجب سالیانه‌اش سیصد تومان بود. در سال ۱۲۵۹ که وزیر نظام به‌سفارت ارزنة‌الروم رفت، نیابت وزارت نظام آذربایجان را در عمل به برادرش سپرد. و در سال ۱۲۶۴ میرزا حسن‌خان رسماً «نایب وزیر نظام» آذربایجان گردید. فرمان محمدشاه که در صفر ۱۲۶۴ صادر گردیده، مقرر می‌دارد: از آنجا که «میرزاحسن احکام‌نویس نظام مملکت آذربایجان و برادر عالیجاه مقرب‌الخاقان میرزا تقی‌خان وزیر نظام» در ایامی که مشارالیه مأموریت گذراندن امر مصالحهٔ ایران و عثمانی بود، از عهدهٔ انتظام امور برآمد و حسن کفالت او «پسندیده افتاد و عساکر منصوره را از طرز رفتار و سلوك خود رضامند داشت... او را نایب وزیر نظام فرمودیم...». مواجب سالیانه‌اش به موجب فرمان مزبور رویهم‌رفته چهارصد و پنجاه تومان و کسری ثبت است[۳۳].

امیر در زمان صدارت، مقام وزارت نظام آذربایجان را به برادرش سپرد. از آن به‌بعد به «میرزامحمدحسن‌خان وزیر نظام» نامدار گردید. در اوایل ۱۲۶۷ به حکومت عراق رفت، و پس از چند ماهی دوباره به وزارت نظام آذربایجان گماشته شد. در ۱۲۶۸ میرزا آقاخان نوری او را معزول ساخت، و برادر خود میرزا فضل‌الله را بامقام وزارت نظام به تبریز فرستاد. میرزا فضل‌الله دراین باره می‌نویسد: «بعد از قتل امیر که برادر مهتر او بود نظم آن لشکر و کشور از او خواستن از رویهٔ حزم و دوراندیشی دور بود»[۳۴].

در سال ۱۲۷۰ که احتشام‌السلطنه حاکم عراق درگذشت، میرزا

---

۲۹. نگاه کنید به بخش: سرنوشت امیرکبیر.
۳۰. نگاه کنید به بخش: خوی و منش امیر.
۳۱. زن ظل‌السلطان «همدم‌السلطنه» نام داشت و به سال ۱۲۹۲ در جوانی درگذشت. دختر دیگر امیر، تاج‌الملوك در جمادی‌الاخر ۱۲۸۴ در تبریز به ازدواج مظفرالدین میرزا درآمد و پس از چند سالی مطلقه شد. او همان «ام‌الخاقان» است.
۳۲. روزنامهٔ ادب، سال چهارم، شماره ۱۵۲.
۳۳. اصل فرمان نزد آقای احمد سهیلی خوانساری است. تصویر آن جزو ضمائم آمده است.
۳۴. تذکرهٔ تاریخی، خطی.

محمدحسن‌خان به نیابت میرزایوسف مستوفی‌الممالك به حکومت آنجا رفت، و دیری نگذشت که حاکم عراق شد. در ۱۲۷۵ یا سال بعد مرد. و درجوار قبر برادرش مدفون شد[۳۵]. بر سنگ قبر میرزاحسن‌خان این عبارت «هوالحی الذی لایموت ۱۲۷۶» نوشته شده و پس از نه بیت شعر مادهٔ تاریخ وفات وی نیز بدین مضمون ذکر گردیده است:

پی تاریخ وفاتش به‌الم گفت سرور
«اول ماه محرم به‌جنان رفت حسن»

مصرع دوم به‌حساب ابجد «۱۲۷۵» می‌شود. فرزندی به‌نام میرزاعلی‌خان از او باقی ماند که مقام «امیر تومانی» داشت.

سیاح انگلیسی «بی‌نینگ» میرزاحسن‌خان را آدم ستمگر و خشنی معرفی می‌کند[۳۶]. به عقیده نادرمیرزا «مردی سرسری» بود[۳۷]. در نامه‌ای که وزیر مختار روس و انگلیس با هم در ۲۹ رمضان ۱۲۶۷ به امیرکبیر نگاشته‌اند، شرحی از بیدادگری شاهزاده حشمت‌الدوله حاکم آذربایجان و وزیر نظام داده، و راجع به وزیر نظام گفته: بیشتر سربازان فوج قهرمانیه را به تازیانه بسته و برخی از آنان مردند. اما قضیهٔ تنبیه فوج قهرمانیه داستانی دارد: بشرحی که بیاید سربازان فوج قهرمانیه عامل شورش سال ۱۲۶۵ علیه میرزاتقی‌خان بودند؛ عزل و کشتن امیر را می‌خواستند. چون آشوب فرونشست، امیر از گناه آنان چشم پوشید، ولی آن فوج را به کرمانشاهان فرستاد. در آنجاهم بنای سرکشی و خودسری گذاشتند. آنها را به آذربایجان روانه کرد و دستور داد «به قانون نظام» سیاست گردند. چند نفر را کشتند، و جمعی را به‌تازیانه بستند. به هر صورت در شیوهٔ سخت و ظالمانهٔ میرزاحسن‌خان تردید نیست. ولی بعد از امیر در زمان حکومتش در عراق، به اعتدال گرائید و در آبادانی آنجا کوشید و از اهل صنعت حمایت می‌کرد. بند «نیمور» نزدیك محلات و قنات «وزیر» در تبریز از آثار اوست. اعتمادالسلطنه در وقایع ۱۲۷۱ می‌نویسد: «میرزا محمدحسن‌خان نایب‌الحکومهٔ عراق، دکاکین شهر سلطان‌آباد وباغات‌وعمارات‌دیوانی رامرمت‌وتعمیروغرس اشجارکرده.واز بلاد دیگر ازهرقبیل ارباب‌صنایع به‌این شهر آورده، سکنی داد»[۳۸].

از خویشاوندان‌نزدیك امیرکبیر آدم سرشناس‌دیگری‌را نمی‌شناسیم. ناصرالدین‌شاه در سفرنامهٔ عراق که شرح مسافرتش را در سال ۱۳۰۹ به آنجا می‌دهد، چون به هزاوه زادگاه امیر می‌رسد، می‌نویسد: «گفتیم‌بروند یکی از کسان مرحوم تقی‌خان امیرنظام را پیدا کرده بیاورند ببینیم. رفتند پیرمردی جهانگیر نام را که قد بلند و ریش سفید داشت آوردند. عرض کرد من خالوزادهٔ امیرنظام هستم و تا آخر صدارتش پیشخدمت او

۳۵. روزنامهٔ سفر ناصرالدین شاه به کربلا، ص ۱۳۸.
36. R. Binning Vol. 2. P. 285.
۳۷. تاریخ و جغرافیای تبریز، ص ۵۱.
۳۸. منتظم ناصری، ج ۳، ص ۲۳۷.

بودم، و مستمری هم از دیوان داشت». (جهانگیر و میرزا عبدالغنی دو نوهٔ پسری استاد شاه‌محمد پدر مادر امیر بودند). شاه در همان سفرنامه می‌گوید: «بالای‌خانهٔ میرزا تقی‌خانی یك دره‌ای بود که درخت داشت بنظر می‌آمد که چشمهٔ خوبی هم داشته باشد. یك خالوزادهٔ دیگری هم از میرزا تقی‌خان مرحوم دیده شد که اسمش میرزاحسن و مردی بلندقد است، فرمودیم مستخدمش کنند. خلاصه، دو ساعت و نیم به غروب مانده سوار شده در مراجعت از توی ده و محلهٔ میرزا تقی‌خانی آمدیم».

این هم گفتنی است که یکی از دختران امیر (از زن اول او) کاغذی به‌میرزا سعید انصاری که روزگاری منشی امیر بود، نوشته و شکایت می‌کندکه دیوانخانه به‌کارشرعی او رسیدگی درستی نمی‌نماید. وعنایت‌سابق پدرش را به‌میرزاسعید یادآورمی‌شود. وی درپاسخ نوشته: «درباب امورات خودتان... علم‌الله تعالی که دوستدار هیچوقتی در انجام امورات شما مسامحه و غفلت روا ندانسته، و من بعد هم مادام‌العمر نخواهد دانست. و حقوقات مرحوم‌مبرور امیرنظام طاب‌ثراه را ازخاطر... محوومنسی نخواهد داشت. درباب قطع و فصل دعاوی شما با ورثهٔ مرحوم محبعلی‌خان، این دفعه حکم صریح‌قطعی بسیار مضبوط ومستحکم» برعهدهٔ میرزا زمان امیر دیوان صادر گردید که: «عن‌قریب جمیع دعاوی را قطع و فصل نموده، حقوق ثابتهٔ شما را من جمیع‌الجهات شرعاً و عرفاً... اخذ وایفاد نمایند. مخصوصه سواد تعلیقهٔ رفیعه را به‌میرزا شریف گماشتهٔ شما سپردم که... خدمت شما بفرستد تا بدانید که دوستدار در انجام امورات لازمهٔ شما چه قدر اهتمام دارم...»[۳۹].

*

در پایان این‌بخش اطلاعاتی‌که راجع به‌تصویرهای میرزا تقی‌خان گردآورده‌ایم می‌افزائیم: بارها شنیده شده که از امیر تصویر اصیلی در دست نیست، و هرچه هست بعداز زندگیش ساخته‌اند[۴۰]. اما دو تصویری که نخستین‌بار منتشر کردیم هردو را در زمان حیاتش کشیده‌اند.

تصویر اول، تمام قد و همان است که در ضمائم کتاب ملاحظه می‌شود. در زمان صدارت امیرنقاشی شده و اصل آن در خانوادهٔ حاجی نظام‌الدوله در تبریز بوده است[۴۱]. و آن اصیل‌ترین شبیهی است که از او

۳۹. پشت نامه به عنوان «مخدومهٔ محترمهٔ معظمه، صبیهٔ مرحوم مغفّور امیر نظام طاب‌ثراه» است. مهر «سعید انصاری» نیز ملاحظه می‌شود. میرزا زمان‌نوری از ۱۲۷۳ تا محرم ۱۲۷۵ «امیر دیوان» بود. تاریخ نگارش نامه را به آن مأخذ می‌توان حدس زد. عکس کاغذ در تصرف نگارنده است.

۴۰. این مطلب را از قول میرزا غلامحسین‌خان صاحب اختیار نقل می‌کنیم: خودم ایستاده بودم که اعتمادالسلطنه آمد و به شاه عرض کرد: صورت میرزاتقی‌خان را می‌خواهیم در تاریخ سلطنت اعلیحضرت ثبت کنیم و نداریم. شاه گفت: صورت او در نظرم هست. قلم آوردند و خود شاه طرحی تهیه کرد. این طرح مأخذ همان صورتی است که در مرآت‌البلدان نقش شده است.

۴۱. عکس آن تصویر به وسیلهٔ استاد رسام ارژنگی به دست ما رسید.

به‌دست ما رسیده است. تصویر دوم، نیم‌تنه و به‌امر ناصرالدین شاه و به قلم «محمد ابراهیم نقاش‌باشی» در ۱۲۶۵ کشیده، و در حاشیه‌اش این عبارت نوشته شده: «برحسب امر مبارك سرکار اقدس شهریاری روحنا له‌الفداه، تصویر جناب جلالت مآب، صاحب‌السیف والقلم، مقتدی‌الرجال والامم، آصف‌الامجدالافخم‌الاجل‌الاکرم الاعظم، سرکار امیرکبیر میرزاتقی خان ادام‌الله‌اقباله. جان‌نثار محمد ابراهیم نقاش‌باشی ۱۲۶۵». از این تصویر پیداست که نقاش خواسته شبیه امیر را زیبا بسازد. به‌همین جهت اصالت آن به نسبت کمتر است. به هرحال در زمان خودش تهیه گردیده است و به حقیقت نزدیك. اصل آن درخانوادهٔ حاج معتضدالدوله (حسن رفاهی مهران) بود. و گویا حالا به‌یکی از موزه‌ها سپرده‌اند.

از آن دو تصویر گذشته، نوشته‌اند که: در پردهٔ نقاشی ملاقات ناصرالدین میرزای ولیعهد با نیکلای اول امپراطور روسیه در ایروان (رجب ۱۲۵۳)، میرزا تقی‌خان وزیر نظام به‌عنوان یکی‌ازهمراهان ولیعهد دیده می‌شود[۴۲]. به موجب اسناد رسمی تا اواخر ۱۲۶۵ «عالیجاه کازولانی صاحب» (برادر دکتر کازولانی) منصب «نقاش‌باشی‌گری» دربار را داشت. نمی‌دانیم از امیر تصویری کشیده یا نه. این مطلب را نیز بیفزاییم که وزیر مختار فرانسه در تهران ضمن نامه‌ای که در ربیع‌الاول ۱۲۶۵ به میرزا تقی‌خان نگاشته، نقاش فرانسوی به نام «لران»[۴۳] را که به تهران آمده‌بود، معرفی می‌نماید که‌تصویری از شاه و امیر بکشد. ومی‌نویسد: «هردو تصویر را درکتابی که درباب ممالك ایران و عثمانیه تصنیف شده است درج خواهدکرد». روشن نیست که آیا این کار راانجام داده‌باشد،زیرا درهمان ربیع‌الاول۱۲۶۵ نامهٔ دیگری از وزیر مختار فرانسه در دست است که‌اطلاع داده: نقاش مزبور عازم بازگشت به‌فرانسه بوده‌است.

باری، تا اندازه‌ای که می‌دانیم از تصویرهای میرزاتقی‌خان که نزدیك به زمانش کشیده‌اند یکی همان است که در مرآت‌البلدان دیده می‌شود. و دیگر نقاشی رنگی است‌که‌میرزا ابوالحسن غفاری نقاش باشی درترجمهٔ کتاب هزارویك‌شب رسم کرده. بدین‌معنی که‌به جای جعفر برمکی صورت امیر، وبه‌جای خلیفه چهرهٔ ناصرالدین‌شاه جوان را کشیده است[۴۴]. گذشته از ایهام‌تاریخی، تصویر امیر اصالت دارد یعنی دقیقاً همان تصویر تمام قد وایستادهٔ میرزاتقی‌خان است‌که‌منتشر نموده‌ایم.تردیدی نیست که‌این تصویر نیز کار میررا ابوالحسن نقاش‌باشی می‌باشد.

عکسهائی که در این چندسال اخیر به‌نام تصویر میرزاتقی‌خان منتشر ساخته‌اند، یکسره باسمه‌ای‌اند واعتبار تاریخی ندارند. وگاهی هم دیده شده که تصویر کسان دیگر رابه‌جای امیر چاپ زده‌اند.

---

۴۲. عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من، ج ۱، ص ۸۶.

43. Lorent.

۴۴. نسخهٔ اصل در کتابخانهٔ سلطنتی است.

۲

جوانی و خدمت دیوانی

محیط خصوصی تربیت میرزاتقی‌خان رادستگاه میرزابزرگ قائم‌مقام و پسرش میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام، آن دو وزیر بزرگ عباس میرزا، می‌ساخت. میرزا بزرگ درسال ۱۲۳۷ درگذشت. باحسابی که راجع به‌سن میرزاتقی‌خان بدست دادیم، ظاهراً درآن زمان هجده‌ساله بود. پس محضر میرزا بزرگ راخوب درك کرده‌بود، و شایدهم پاره‌ای کارهای دبیری اورا می‌کرد[۱]. امین‌الدوله هم‌به خدمت امیر در «دایرهٔ میرزا بزرگ قائم‌مقام» تصریح دارد [۲]. یعنی آن مطلب را شنیده بود.

خاندان قائم‌مقام علاوه براینکه از زمان دودمان زند وحتی پیش‌از آن از عهد صفویان، درکار دیوان و سیاست بودند، ازملاکین بشمارمی‌رفتند. درزمان وزارتشان درتبریز که‌کانون ثقل سیاست ایران‌در دوران ولیعهدی عباس میرزابود، عده‌ای از منشیان و مستوفیان و رعایای‌آشتیانی

---

۱. این داستان را که از مرحوم دکتر قاسم غنی شنیده‌ایم می‌آوریم. اما آن را جزو تاریخ نمی‌دانیم گرچه ممکن است در اصل، عنصری از حقیقت در آن باشد: چون چشمان میرزا بزرگ در آخر عمر آب آورده، خیلی کم نور شده بود ـ در امور رسائل از میرزاتقی که خانه‌زاد و محرم بود کمك می‌گرفت. بدین معنی که مضمون نامه‌ها را خود انشا می‌کرد، و میرزا تقی می‌نوشت. در آن زمان رسم این بود که منشیان در حضور مخدومان ایستاده، کاغذ می‌نوشتند چنانکه همین حال را قائم‌مقام در برابر عباس‌میرزا داشت. میرزاتقی نیز می‌بایست به همین شیوه رفتار کند. اما او از ضعف چشم میرزا بزرگ سوءاستفاده و جسارت کرده، می‌نشست و انجام خدمت می‌نمود. تا اینکه یکی از ملازمان یا گران‌جانان که دانی، این مطلب را نهانی به میرزا بزرگ خبر داد. او بر میرزاتقی خشم گرفت و دستور داد تنبیهش کنند که دیگر از این بی‌پروائیها نکند. دو نکته را یقین داریم: یکی کم‌بینائی میرزا بزرگ در آخر عمرش ـ و دیگر جسارتی که در طبع میرزاتقی سرشته و از خصوصیات شخصیتش بود. نویسندگان خارجی هم به ضعف بینائی میرزا بزرگ تصریح دارند.

۲. خاطرات سیاسی میرزاعلی‌خان امین‌الدوله، ص ۹۱.

وفراهانی را درآنجا گرد آورده‌بودند. میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام غیر از مقام سیاسی وادبی شامخی که درتاریخ‌قرن گذشته داردــمربی و آموزگار پسران ولیعهد بود ودرتعلیم آنان کوشش خاص داشت. کربلائی تقی پسر کربلائی قربان نیز در میان فرزندان و برادرزادگان قائم‌مقام بزرگ‌شد. وچون هوش واستعداد او را دید، بنابر همان سنت خانوادگی‌واجتماعی که گفتیم، به پرورش و تربیتش دل‌بست. اعتماد السلطنه درسرگذشتی که از زبان صدراعظمهای قاجار پرداخته، از قول میرزاتقی‌خان گوید: «میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام درتعلیم ومشق خط من مواظبتی به‌کمال داشت. من خود همت‌کرده، خطی تحصیل نمودم،و در حفظ کردن منشآت‌میرزاابوالقاسم اصراری داشتم. وهمان‌برای من سوادی شد»[۳]. نامهٔ بسیار شیوا و ارزنده‌ای که قائم‌مقام به‌برادرزاده‌اش میرزا اسحق نوشته، حد مراقبت اورا درتعلیم کربلائی تقی می‌رساند. درحقیقت وی را مثال کامل شاگردی درس‌خوان آورده، به‌پسران خود وبرادرزاده‌اش سرکوفت می‌زند. متن نامه این‌است:[۴]

فرزندی اسحق،

دیروز از کربلائی تقی کاغذی رسید[۵]، موجب حیرت حاضران گردید[۶]. همه تحسین کردند و آفرینها گفتند. الحق یکادزیتها یضیئی در حق‌قوهٔ مدرکه‌اش صادق است. یکی‌از آن‌میان سر بیرون‌آوردتحسینات او را به‌شأن شما وارد کرد که در واقع ریشخندی به‌من بود، گفت:

درخت‌گردکان بر این بزرگی درخت خربزه الله اکبر

نوکر اینطور چیز بنویسد آقا جای خود دارد. من چون از تو مأیوس نبودم آن تمجید ریشخندی را تصدیق نمودم لکن جهالت محمد روحم را آزرده می‌دارد. باری حقیقت من به کربلائی قربان حسد بردم و بر پسرش می‌ترسم. فالله خیرحافظاً وهوارحم‌الراحمین. یك فقره از مضمون کاغذش را نقل می‌کنم: در جواب آن شعر حضرت که من محض تشویق او نوشته بودم او تعریض فهمیده است.

ان الفتی‌من یقول ها انا‌ذا لیس‌الفتی‌من یقول‌کان ابی[۷]

نوشته است. و از بابت نفرستادن قلمتراش تقاضائی قدری دماغش سوخته بود که به این قطعه اظهار انضجار نموده است.

قلت لکلکی الخط لماونی و لم یطع امری ولازجری

۳. خلسه یا خوابنامه، ص ۲۳.

۴. ازاین نامه سه‌نسخه بدست آورده‌ایم: نسخهٔ دستنویس خان ملك ساسانی از روی نسخهٔ میرزا عبدالوهاب خان؛ نسخهٔ موجود در مجموعهٔ خطی منشآت قائم‌مقام در کتابخانهٔ ملی ملك؛ ونسخهٔ دستنویس پدرم میرزا عباسقلی خان آدمیت که درمیان کاغذهای ایشان یافتم. هرسه نسخه باهم‌اختلاف‌دارند.نسخهٔ خان‌ملك رامأخذقرارداده‌و درچند مورد با دودستنویس دیگر نسخه بدل داده‌ایم.

۵. نسخهٔ ملك: «دیروز کربلائی تقی کاغذی نوشته‌بود».
نسخهٔ آدمیت: «دیروز از پسر کربلائی قربان کاغذی رسید».

۶. درهر دونسخهٔ دیگر: «موجب حیرت جمع حاضران گردید».

۷. این شعر منسوب به حضرت علی می‌باشد.

مـالك لاتجـری وانت الـذی تحوی مدی الغایات اذتجری
فقـال لی دعنـی و لاتـوذنـی حتی متـی اجـری بلا اجـر[۸]

ببین چه تنبیهی از من کرده است. عجیب‌تر اینکه بقـال نشده ترازوزنی آموخته. «قلت لطرفی الدمع» را «لکلکی‌الخط» نـوشته است. باری از محمد و علی مأیوسم، تو اگر مرد میدانی دستی از آستین بیرون آر و قلم کربلائی بچه را از میان بردار. خلاصه این پسر خیلی ترقیات دارد و قوانین بزرگ به روزگار می‌گذارد. باش تا صبح دولتش بدمد. والسلام[۹].

ازاین نامه چند نتیجهٔ تاریخی بدست می‌دهیم:

درآن زمان کربلائی تقی در کارآموزندگی بود و هنوز عنوان‌میرزا‌ـ تقی‌راپیدا نکرد، یعنی دورهٔ نوباوگی رامی‌گذراند. دیگر اینکه این‌اندازه از فرهنگ فارسی و عربی بهره‌یاب گردیده وذوق ادبی‌داشته که شعرابوالفتح بستی راتغییردهد،وتعبیرهای طبع پسندی در ادای مقصود خود بیاورد. به‌علاوه پسر کربلائی قربان آنقدر بی‌پروا ودلیر بودکه‌نسبت به‌مخدومش «اظهار انضجار»کند. واینکه قائم‌مقام می‌گوید «بقال نشده، تـرازوزنی آموخته» دلیل دیگری است براینکه کربلائی تقی‌ازهمان اوان‌اصالت‌شخصیت خودرا بروز داده‌بود. ازآنهاگذشته، روش‌ورفتار قائم‌مقام‌نسبت به‌اوطوری بوده که کربلائی تقی هراسی ازنگارش چنان نامهٔ گله‌آمیز کنایه‌داری به مخدوم خود، به‌دل راه نداده‌است. مهمتر از همه، عکس‌العمل قائم‌مقام‌است دربرابر نامهٔ کربلائی تقی. نه‌تنها سخنش‌نسبت به«محمدوعلی»پسران‌خود سرزنش آمیزاست ـ بلکه‌وزیر مقتدری که‌همهٔ اطرافیانش ازاو باك‌داشتند،

---

۸. چون بنظر می‌رسید که در استنساخ این‌سه بیت دقت کامل نشده‌بود مابا رجوع به یتیمةالدهر بدون درنظر گرفتن نسخه بدل اصل آن را درج کردیم.

اما راجع به‌این مصراع که میرزاتقی آن را تغییر داده در اصل این‌است: «قلت‌لطرف‌الطبع لماونی» و با مصرع وبیتهای بعدی بطوری که دریتیمةالدهر ثعالبی نوشته شده (جلد چهارم صفحهٔ ۳۰۳ سطر ۱۱) از ابوالفتح علی‌بن محمدالکاتب بستی (متوفی ۴۰۰ ه) شاعر و نویسندهٔ معروف است که میرزاتقی از آن استفاده کرده و به‌قول قائم‌مقام باآن «اظهار انضجار نموده است».

این قطعهٔ ابوالفتح بستی درشکوی وعتابی است که به‌طبع خود وقتی که سستی می‌ورزد وازروش باز می‌ایستد می‌کند که‌می‌گوید «طبع من چون سستی کرد وبه‌امر ونهی من فرمان‌نبردبدو گفتم چونی که ازرفتار باز ایستاده‌ای و حال آنکه توآن بودی که چون روان می‌شدی تابنهایت سرمی‌کردی؟ جواب‌داد مرا واگذار و میازار آخر تاکی بی‌مزد وبیگاربرانم».

جان کلام این است که میرزاتقی‌به جای «لطرف الطبع» یا «بطرف‌الدمع»، ترکیب «لکلکی‌الخط» نهاده‌است که خطاب را به قلم‌نویس خود می‌گرداند، منتها «کلك» عربی نیست.

۹. «والسلام»را نسخهٔ خان ملك نداشت و درنسخهٔ کتابخانه ملك بود. چون قائم‌مقام اغلب مراسلات خودرا به این کلمه ختم می‌داده به‌این جهت آن از نسخهٔ دوم‌اضافه شد. اما در نسخهٔ دستنویس پدرم «والسلام علی من‌اتبع الهدی» آمده‌است.

عارندارند که بگوید: ببین پسرکربلائی قربان «چه تنبیهی از من کرده است»! این‌حد آزادمنشی انسانی وبزرگواری مخدومی رانسبت به دست پروردهٔ خود می‌رساند؛ ونیز ازنظر کیفیت رابطهٔ قائم مقام با متعلقانش بسیار بامعنی است. قائم مقام فقط به درس فارسی و عربی و مشق‌خط میرزاتقی‌نمی‌پرداخت؛ عمده‌تر از آن به‌نمو شخصیت و پرورش استقلال‌فکر ومنش او توجه داشت. وخطاب به‌برادر زاده‌اش می‌نویسد: «تو اگر مرد میدانی... قلم کربلائی بچه را ازمیان بردار». آخرین نکته‌ای که در تحلیل‌آن نامه باید بگوئیم ژرف‌نگری قائم‌مقام است نسبت به آیندهٔ تابناك کربلائی‌بچه. چه ستایشی بلندتر ازاین سخن که: «این پسر... قوانین بزرگ به‌روزگار می‌گذارد».

آگاهی دیگری از دورهٔ نوباوگی «کربلائی‌بچه» یعنی پیش‌از آنکه عنوان «میرزائی» رابگیرد، نداریم. آنقدر می‌دانیم که زیر دست قائم‌مقام فن‌منشی‌گری آموخت وشیوهٔ اورا سرمشق خویش قرار داد. اعتمادالسلطنه باز از زبان‌میرزاتقی‌خان می‌آورد: قائم‌مقام «نگارش بعضی‌احکام‌وتعلیقه‌ها رابرمن رجوع می‌کرد. علاوه‌برسبك قائم‌مقام دراموردولتی راه‌می‌پیمودم، وبراین بودم که‌اگر وقتی درایران مصدر خدمتی‌بشوم این‌روش رااز دست ندهم»[۱۰]. بعداز دبیری داخل درخدمت استیفا شد. تااندازه‌ای که‌یافته‌ایم نخستین بار که‌ازاوبه «میرزاتقی»نام برده شده در کاغذی است که قائم‌مقام درزمان برکناری از وزارت آذربایجان، به‌برادرش میرزاموسی‌نوشته وبه طعنه می‌گوید: «...نه درحسن‌تدبیر مثل میرزا محمدعلی هستم، نه درسرعت تحریر مثل میرزا عبدالعلی، و اشهدبالله‌که در کل‌روی زمین مثل‌حیدرقلی‌خان برای تقلیل‌خرج، ومثل میرزا تقی برای تکثیرخراج‌بهم‌نمی‌رسد. کارهای حاجی‌آقا در وثوق و محرمیت، وامیرنظام وسایر شمشیربندها در وظایف خودشان دخلی به‌امثال بنده ندارد...»[۱۱]. پس‌از این تاریخ در یـادداشت کوتـاهی که‌قائم‌مقام به‌دنبال امضای عهدنامهٔ ترکمان چای (پنجم شعبان ۱۲۴۳) نگاشته، یادی ازمیرزا تقی می‌کند: «خبری که‌میرزا ابوالحسن‌خان به‌میرزا تقی داده‌است، بعداز ورود باسمج چاپاری ازدهخوارقان رسید، عهدنامه را مهرکردند وصلح‌شد. آصف‌الدوله راهم‌ازتبریز باکمال عزت بردند که درمجلس مهر حاضر باشد ...»[۱۲].

در این‌زمان میرزاتقی درسلك منشیان رسمی قائم‌مقام بود، وبرخی نامه‌های دولتی وخصوصی‌را او ازجانب مخدومش می‌نوشته است. قائم‌مقام درشرحی که به فاضل‌خان گروسی در ۱۲۴۴ نگاشته (وآن هنگامی است که میرزاتقی باخسرو میرزا به‌روسیه رفته بود) به‌این معنی تصریح دارد.

---

۱۰. خلسه یا خوابنامه، ص۲۳.
۱۱. ازاسناد خان ملك ساسانی.
۱۲. اصل خط قائم‌مقام درتصرف آقای احمد سهیلی خوانساری است. (می‌دانیم که میرزا ابوالحسن خان شیرازی و آصف‌الدوله نیز از امضاکنندگان آن عهدنامه بوده‌اند).

می‌نویسد: «گله از نوشتن کاغذ به‌خط غیر داشتید هر چند میرزانقی‌ـ فراهانی باشد، یامیرزا محمدتقی آذربایجانی، یا کربلائی محمدتقی بن‌ـ کربلائی محمد قربان که بالفعل درمسقو وپطرزبورغ از جملهٔ کرسی نشینان است، گوی سبقت را از همزهٔ استفهام می‌رباید، پای تفوق برفرق لام ابتدا می‌گذارد، وفرقدین را شسع‌نعلین خود نمی‌شمارد، و سخن در اوج فلك‌الافلاك دارد...»[۱۳]. از آن سخن ستایش آمیز پایهٔ بلند میرزا تقی نزد قائم‌مقام نمایان است، هرچند بیانش آمیخته با تکلف ادیبانه باشد.

مقام میرزاتقی را دردستگاه حکومت آذربایجان از ۱۲۴۵ که از روسیه بازگشت تا حدود ۱۲۵۰ که‌مستوفی نظام شد، به‌مأخذ اسناد دولتی باز می‌نمائیم:

در ۱۲۴۸ که‌عباس‌میرزا باقائم‌مقام به‌ولایتهای شرقی‌ایران‌رهسپار گردید ـ پسرش فریدون میرزا رابه نیابت حکومت آذربایجان گماشت، و محمدخان زنگنه امیر نظام به نیابت قائم‌مقام زمام کارها را در دست داشت. نایب السلطنه درنامه‌اش‌به‌فریدون میرزا به‌نوشتهٔ‌میرزاتقی استنادمی‌جوید: «فرزندی فریدون میرزا، عریضه‌ات رسید، بسیار خوب نوشته بودی. از نوشتجات میرزاتقی معلوم شد که‌خوب متوجه کارها می‌شوی. بارك‌الله، دقت بکن که‌عقب نمانی، مردم بدانند که وجودت بی‌ثمر نیست...»[۱۴]. آشکار است که میرزاتقی گزارش امور آذربایجان رابه‌عباس میرزا و قائم مقام می‌فرستاده.

ولیعهد دردستور دیگری که‌در شوال ۱۲۴۸ به‌قلم قائم‌مقام به‌امیر نظام صادر کرده،مقرر می‌دارد:«...چون مقرب‌الحضرت میرزاتقی سررشتهٔ معاملات سنواتی ما وانگلیسها را داردلاغیر، چنین می‌دانیم که هرچه در ایام‌عطلت وبیکاری به مطالعهٔ دفاتر سالفه تحصیل علم کرده باشد حالا وقت آن‌است که درعمل آرد که چرا نیت بی‌فعل وعلم بی‌عمل از قبیل مضاربهٔ بی‌سود ودرخت بی‌ثمر است. العلم یهتف‌بالعمل والافارتحل»[۱۵]. به دنبال آن در بارهٔ طلب «کمل»(«کمپبل» مأمور سیاسی انگلیس) دستورمی‌ـ دهد که: مهلت بخواهند وضمناً «آن‌عالیجاه به عالیجاه میرزاتقی و میرزا محمدعلی تشویق وترغیب نماید که از امثال این دوحساب چیزها به‌فضل خدا، درآرند»[۱۶].روشن است که در این زمان میرزا تقی در کار استیفای آذربایجان بوده و سررشتهٔ حساب باانگلیسها، به انحصار به اوسپرده‌شده بود. به‌علاوه درنامه‌های رسمی، به‌عنوان «مقرب‌الحضرت» و«عالیجاه» خطاب می‌شد. دیگر اینکه میرزاتقی فن استیفا راآموخته بود.

۱۳. منشآت قائم‌مقام،ص ۱۶۳.
۱۴. اصل نامهٔ عباس میرزا نزد آقای ابراهیم دهگان است.
۱۵. منشآت قائم‌مقام، ص ۱۵۹ـ۱۵۸.
۱۶.همان،ص ۱۵۹(مقصود ازمیرزامحمدعلی، «میرزا محمد علی‌فراهانی» است که ضمن همان نامه مأمور بود به‌بعضی حسابهای دیگر رسیدگی کند.)

درنامهٔ دیگر نایب‌السلطنه به تاریخ ربیع‌الاول ۱۲۴۹ به امیر نظام نیز اسمی از میرزا تقی برده است: «... فرزندی طهماسب میرزا هم‌هرطور رضای خاطرش باشد ما راضی هستیم. وآن عالیجاه هم همان قاعده راباید معمول دارد. آقا حسینقلی آدم او یك چند که در دارالخلافه توقف نموده با میرزاتقی سخن داشته که مابین او وحشمت‌الدوله سازشی بدهد، یکدل و یکجا باشند. آن عالیجاه بهتر می‌داند که این‌دونفر، هردو را ما همیشه به‌چشم فرزندی دیده‌ایم وزیادی طالب و مایل هستیم که درهرحال یکدل و یکجا باشند...»[۱۷].

نام میرزاتقی در وصیت‌نامهٔ عباس میرزا نیز آمده است. (مرگ نابهنگام ولیعهد در همان سفر خراسان در ۱۲۴۹ روی داد). ضمن وصیت وشرح دارائی خود مقرر می‌دارد: «...درباب قراء شهنا، بکه، سهلین، تنك کمال درست خاطرم نیست که هبه است یا خریده‌ام. اهل‌دفتر، سیما قائم مقام و میرزاتقی بهتر می‌دانند. شهادت آنها معتبر است»[۱۸].

ازکاغذی که قائم‌مقام پس‌ازمرگ ولیعهد، وپیش‌ازحرکت به‌تهران، به‌امیر نظام نگاشته معلوم است که‌میرزاتقی امور محرمانه و رمز رانیز به‌عهده داشته‌است. باوجود آنکه منشیان و مستوفیان دیگری در تبریز بودند که سابقهٔ خدمتشان از میرزاتقی بیشتر بود، او را برای آن کار برگزیده بود. متن نامه این است[۱۹]:

هواله تعالی

مخدوم مهربان، میرزاعباس آدم نواب فریدون میرزا واردشد. کاغذ از شما نداشت. از قراری که مذکور ساخت فرخ‌خان مکری‌را فرستاده‌اند و در راه ناخوش شده. امروز که آدم ایلچی معاودت می‌نمود لازم دانستم که برای اظهار حیات این مختصر را قلمی دارم و خاطر جمعی واطمینان بنویسم که الحمدلله اوضاع این مملکت بر وفق‌خواهش دولتخواهان است. به سر خودت درکل این مملکت یك متمرد وجود ندارد. اما از اوضاع آن مملکت‌استحضارندارم تاکاغذخط خودتان یارمز کربلائی نرسد درست استحضار نخواهم یافت، و نمی‌دانم چه باید کرد. آصف‌الدوله وایلچی و حکیم[۲۰] و همهٔ دولتخواهان دائم می‌نویسند که شاهزادهٔ اعظم روحی فداه زودتر به دارالخلافه مشرف شود. خودم هم می‌دانم که هرچه زودتر بروم بهتر است. لیکن به‌سبب عدم بضاعت امکان حرکت ندارند. چرانمی‌توان دست‌تهی به دارالخلافه رفت. پارسال باز یزد و همدان بود [...] ولیعهد

۱۷. منشآت قائم‌مقام، ص۱۱۴ـ۱۱۳.
۱۸. اصل وصیت‌نامهٔ عباس میرزا در کتابخانه ملك‌است.
۱۹. اصل نامه نزد آقای فرهاد معتمد است.
۲۰. اشاره‌به‌دکتر Cormick انگلیسی طبیب مخصوص عباس میرزاست.

مرحوم از پول، جنس و قلمرو گذشت. امسال گمان ندارم از آنجا چیزی عاید شود. بل یقین دارم که نخواهد شد. مالیات شما اگر وصول شده باشد خوب است و اگر خدای نخواسته در تعویق مانده باشد، امکان دارد که هریك از امیرزادگان که در ولایت اقتدار سلطنت دارند، و هریك ازحکام فراخور حال مواد تکلیفی از شما شوند انشاءالله به‌دارالخلافه رسانند.

درپشت آن کاغذ به‌خط معتمدالدوله فرهاد میرزا نوشته‌شده: «کاغذ مرحوم قائم‌مقام است که به‌امیر نظام مرحوم نوشته، کربلائی هم اشاره به میرزاتقی‌خان امیرنظام است».

حالا میرزاتقی‌جای خودَ رادردل قائم‌مقام‌وامیر نظام‌زنگنه وفریدون میرزای پسر نایب السلطنه، بازکرد. مستوفی نظام شد، و دیری نگذشت که‌به وزارت نظام آذربایجان رسید. از این به‌بعد کارش بالا گرفت. اما دقیقاً چه وقت به‌مستوفی‌گری ووزارت نظام رسید؟ تاریخ‌نویسان آن راثبت نکردند وآنچه نوشته‌اند آشفته ونامعتبراست. اعتمادالسلطنه در «خلسه» از زبان میرزاتقی‌خان می‌آورد: پس‌از برچیده شدن دستگاه قائم‌مقام نزد امیر نظام زنگنه راه‌پیدا کردم. «مرابه‌جانب خودکشید، منشی نظامم کرد، تمام احکام نظامی را من می‌نوشتم. پس‌از چندی مستوفی نظام شدم، و محاسبات قشون‌آذربایجان‌تمام رجوع‌به‌من می‌شد...»[۲۱]. تا اینجا هرچه نوشته‌مربوط به خدمت میرزاتقی در دورهٔزندگی قائم‌مقام است. درزمان او بود که‌میرزا تقی داخل خدمت استیفا شد، «احکام‌نویس» نظام وحتی مستوفی نظام‌گردید. نوشتهٔ یکی از منشیان قائم مقام راخطاب به‌او می‌آوریم:

بندگان صاحبا، امیدگاها،
فرمان مستوفی‌گری میرزاتقی درنظام پریروز که بندگان عالی در حضور همایون تشریف داشتید به‌مهر مبارك رسید، لیکن قدر مواجب اونوشته نشده. هرقدر می‌فرمائید نوشته شود.

قائم‌مقام به‌خط‌خود در حاشیه‌نوشته: «موافق‌سایر مستوفیان‌عظام». دنبالهٔ همان یادداشت، منشی قائم‌مقام راجع به‌میرزا حسن‌خان برادرمیرزا تقی‌خان می‌گوید: «دیگر، مشارالیه به کمترین نوشته که‌فرمان احکام‌نویسی نظام وسیصدتومان مواجب به‌جهت برادرش نوشته شود. نوشته است که خدمت عالی عرض کرده‌است». قائم‌مقام در حاشیه دستور می‌دهد: «به‌مهر مبارك برسانید».

پیش‌از این‌دانستیم که‌میرزا تقی تاسال ۱۲۴۹ که‌قائم مقام بانایب‌السلطنه درخراسان بود، هنوز مستوفی نظام‌نبود. وازنوشتهٔ منشی قائم‌مقام

۲۱. خلسه یا خوابنامه، ص۲۳.

معلوم است که فرمان مستوفی‌گری او را قائم‌مقام در زمان صدارتش، به مهر محمد شاه رسانیده است. این را هم می‌دانیم که محمدشاه با قائم‌مقام در رمضان ۱۲۵۰ به تهران آمد ــ و دوران صدارت کوتاه میرزا ابوالقاسم تا صفر ۱۲۵۱ طول کشید. پس، این نتیجهٔ تاریخی را می‌گیریم که فرمان مستوفی‌گری میرزاتقی بین رمضان ۱۲۵۰ تا صفر ۱۲۵۱ صادر گردیده است در صدارت قائم‌مقام. عنوان «خانی» هم به رسم آن زمان بایستی با فرمان مزبور به او داده شده باشد. و باید دانست که در دستگاه امارت نظام آذربایجان، مستوفی نظام بعد از امیرنظام حائز مقام دوم بود. میرزا تقی‌خان در کار مستوفی‌گری نظام خوب خدمت کرده. نویسندهٔ «خلسه» باز از قول او که در واقع سخن خودش هست، گوید: در فن استیفا «مدتی پیروی اعمال محاسبین جرار را می‌نمودم. همینکه سررشتهٔ کامل پیدا کردم، سبک خود را تغییر دادم و در تنقیح حساب قشون آذربایجان مبلغها منفعت به دولت رساندم. امیرنظام از من خیلی راضی بود و تمجید زیاد از من و خدمات من به تهران و دربار و دولت می‌نوشت»[۲۲]. در ضمن اعتمادالسلطنه همانجا می‌نویسد: با برچیده شدن دستگاه قائم‌مقام، میرزاتقی‌خان «بی‌بضاعت ماند». این سخن به نظر درست نمی‌آید. گرچه او هیچگاه خیلی توانگر نبود، مواجب دیوانی داشت. و زمانی که مستوفی نظام بود قریهٔ مرشت خلخال تیول وی بود. در کتابچهٔ خزاین و معادن ایران که در زمان محمدشاه تنظیم یافته، نیز چنین ثبت شده: «در میان معدنهای نمک فراهان چاهی هست که آب آن به رنگ بنفشه است، و نمک آن بوی بنفشه می‌دهد، قلمروی میرزاتقی فراهانی است»[۲۳]. به علاوه می‌دانیم کــه همان زمــان مبلغ ۲۳۲۸/۳/۱۹ تومان به برجیس انگلیسی که در تبریز و در خدمت ایران بود، قرض داده بود[۲۴]. پس، پول و پله‌ای داشت.

اما راجع به اینکه میرزاتقی خان مستوفی نظام در چه سالی به وزارت نظام آذربایجان رسید، نادر میرزا در تاریخ و جغرافیای تبریز[۲۵]، و جهانگیر میرزا در تاریخ نو[۲۶] آن را پس از درگذشت امیرنظام زنگنه گفته‌اند، یعنی بعد از ۱۲۵۷ که سال مرگ اوست. و اعتمادالسلطنه بعد از مراجعت از سفارت ارزنةالروم یعنی در ۱۲۶۳ دانسته است[۲۷]. هــمه اشتباه نوشته‌اند. با برهانی که می‌آوریم میرزاتقی خان به‌ظن قریب به‌یقین در اوایل ۱۲۵۳ منصب وزارت نظام یافته است: علیقلی میرزای اعتضاد السلطنه در صحبتی که با امیرکبیر در ۱۲۶۷ داشته، به‌صراحت به او می‌گوید: «...چهارده سال

---

۲۲. خلسه یا خوابنامه، ص ۲۳.
۲۳. میرزا محمد صالح تبریزی، خزاین و معادن ایران، خطی، ملی.
۲۴. نگاه کنید به بخش هجدهم، ضمن احوال برجیس.
۲۵. تاریخ وجغرافیای تبریز، ص ۵۰.
۲۶. تاریخ نو (خطی).
۲۷. خلسه یا خوابنامه، ۲۴.

قبل که با منصب مستوفی نظام از آذربایجان به تهران آمدید...»[۲۸].
بنابراین در چهارده‌سال‌پیش‌از ۱۲۶۷ یعنی در ۱۲۵۳ هنوز مستوفی نظام بوده است. ازسوی دیگر می‌دانیم‌که میرزاتقی‌خان در رجب ۱۲۵۳ با مقام وزیر نظامی همراه ناصرالدین میرزای ولیعهد وامیر نظام زنگنه برای ملاقات امپراطور روسیه به ایروان رفته است. نتیجه اینکه: فرمان‌وزارت نظام اوبایستی پیش‌از رجب ۱۲۵۳ صادر شده باشد. اعتضادالسلطنه حساب سنه‌های تاریخی را خیلی بهتر از تاریخ‌نویسان داشته و حرفش معتبر است.

میرزاتقی‌خان مقام وزارت آذربایجان را با منصب سرتیپی تاهنگام عزیمت با ناصرالدین‌شاه‌به‌تهران (شوال۱۲۶۴) همچنان داشت. حق این بود که‌پس‌از مرگ امیرنظام، مقام امارت نظام‌به او داده‌شود. اما حاجی میرزا آقاسی رضایتی به‌این کارنداشت. حتی‌پس‌از سفارت ارزنةالروم (۶۳ـ۱۲۵۹) که خدمت وزیر نظام مورد کمال تقدیر قرار گرفت و به‌نشان و خلعت و شمشیر سرافراز گردید ـ امارت نظام نیافت. و ناصرالدین‌شاه این مقام را به او تفویض کرد. درهرحال میرزاتقی‌خان درزمان وزارت نظام کارهارا قبضه‌کرد. به‌گفتهٔ نادر میرزا: «همهٔ لشکر آذرآبادگان جز او کس‌ندانستندی و فرمان او ببردندی. و این شهامت وزیر ایران حاجی میرزا آقاسی را گران بود...»[۲۹].

اماوزیر نظام نزد ناصرالدین‌میرزای ولیعهد پایگاهی‌بلند یافت،و ولیعهد نسبت به او اعتماد واعتقاد پیدا کرد. زمینهٔ صدارت او از آنجا فراهم آمد.

---

۲۸. اعتضادالسلطنه، المتنبئین، (خطی). در داستان باب ازاین کتاب‌بحث کرده‌ایم.

۲۹. تاریخ و جغرافیای تبریز، ص ۵۰.

۳

خوی و منش او

در اینجا از خوی عمومی و رگه‌های برجستهٔ شخصیت امیر بحث می‌نماییم. قبلا باید بگوئیم که در میان نویسندگانی که امیر را دیده‌اند، گویا تنها «بی‌نینگ» جهانگرد انگلیسی است که چهره و اندام او را وصف کرده‌است. در ۱۲۶۷ به‌ایران سفر کرد و با وزیر مختار انگلیس واعضای سفارت، میرزا تقی‌خان را درباغ کوچکی نزدیك قصر قاجار ملاقات نمود. امیر را «درشت وتنومند، خوش‌قیافه وباسیمائی گشاده و هوشمند» وصف کرده است[۱]. به‌علاوه می‌نویسد: بقراری‌که‌شنیده میرزاتقی‌خان درجوانی‌پهلوان و کشتی‌گیر بوده‌است، و هیکل‌درشت و نیرومند او موهم‌این مطلب‌نیست[۲]. یعنی به‌حقیقت فن‌کشتی آموخته بود. ازپهلوانی او چیزی به‌یقین نمی‌دانیم. اما می‌دانیم که زورخانه کاری در آن زمان بسیار مرسوم بود و نشانهٔ جوانمردی، گرچه صدسال بعد ماهیتش عوض شد وبه‌لوطی‌بازی رسید. وصف آن نویسنده از چهره و قامت امیر با تصویری که از او در زمان زندگیش کشیده‌شده، تطبیق می‌نماید[۳].لباسش جبه‌بود، ودستور داده بود که منشیان نیز همیشه جبه‌برتن کنند[۴]. کلاه‌بلند برسر می‌گذاشت وموهای به‌اصطلاح «پاشنه نخواب» داشت که در تصویرش هویداست. حالا از سیرت اوبگوئیم:

در هوش نابغه‌ای بود. هیچ نویسندهٔ خودی و بیگانه‌ای نیست که دربارهٔ او چیزی نوشته باشد، و از زیرکی فوق‌العاده و نیروی فکر و ذهن فرهیختهٔ او سخنی نگفته باشد. کلام‌قائم‌مقام جامع همه است: «الحق‌یکاد

---

1. R. Binning. Vol 2. P. 237
2. R. Binning. Vol. 2. P. 285

۳. در پایان بخش نخستین اطلاعاتی که راجع به تصویرهای میرزاتقی‌خان گرد آورده‌ایم بدست داده‌ایم.

۴. صدرالتواریخ (خطی).

زیتها یضیئی در حق قوهٔ مدرکه‌اش صادق است»[۵].

پشتکاری شگفت‌آور داشت. «واتسون» منشی سفارت انگلیس می‌نویسد: «امیرنظام به‌همان اندازه پرکار بود که غیرت مسئولیت داشت؛ روزها و هفته‌ها می‌گذشت که از بام تا شام کار می‌کرد و نصیب خود را همان وظیفهٔ مقدس می‌دانست. و دشواریها و نیرنگها نیز اورا از کار سست و دلسرد نمی‌ساخت»[۶]. بشرحی که «ویلیامز» نمایندهٔ انگلیس در کنفرانس ارزنةالروم نگاشته، میرزا تقی‌خان در آنجا سخت بیمار گشت، و چون نمایندگان روس و انگلیس به‌احوال‌پرسی او رفتند، دیدند در بستر بیماری با چهره‌ای رنگ‌پریده و بدنی فرسوده مشغول مطالعه و تهیهٔ طرح عهدنامهٔ ایران و عثمانی است. و در همین حال با مأموران دو دولت به گفتگو و تحلیل مواد پیمان پرداخت. «این حس مسئولیت میرزا تقی‌خان برای ما سخت تأثیرانگیز بود... و چنین غیرتی درخور احترام است»[۷]. جای دیگر که شرح ماجرای آشوب شهر و سوء قصد علیه وزیرنظام و ویران شدن خانه و تاراج اموالش را می‌دهد، می‌نویسد: «میرزاتقی‌خان باآن حال کوفتگی مدت هفت ساعت با ما (نمایندگان روس و انگلیس) نشست، به‌گفتگو پرداخت و مشغول نوشتن نامه‌هائی خطاب به‌ما شد، و فی‌المجلس جواب خواست»![۸] و تا جواب نگرفت دست از کار نکشید. این سخن خود امیر است به‌شاه: «احوال این غلام را خواسته بودید. از تصدق فرق‌فرقدان سامی همایون احوالم خیلی خوب است و از اشتغال به‌خدمات پادشاهی هیچ خستگی ندارم»[۹]. و در جای دیگر گوید: «مشغولیات این غلام معلوم است بیکار نمی‌شود»[۱۰]. و نیز دارد: «مقرر فرموده بودند که در باغ خوش می‌گذرد. بلی باغ و جا خوب است اما کار زیاد است»[۱۱]. در جای دیگر می‌نویسد: «دیشب از بسکه نشسته‌ام حالا ناخوش هستم»[۱۲]. این حرفش هم خالی از لطف نیست: پس‌از سان لشکر «چنان خسته‌ام که هیچ شعور ندارم»[۱۳]. در همان زمینه می‌نویسد: «بسکه امروز نامه خوانده... قادر نشد که به‌خط خود عریضه بنویسد». راجع به‌غائلهٔ سالار گوید:

«امشب خدا به‌فریاد این غلام برسد که باید تا صبح برای کارهای قشون خراسان و پول تا صبح باید بنشیند». این‌هم پاسخ اوست به‌شاه:

---

۵. متن نامهٔ قائم‌مقام دربخش دوم آمده‌است.

6. R.G. Watson, P. 369.

۷. انگلیس، ۲۴۸/۱۲۲ ویلیامز به‌شیل، ۱۶ ژوئن ۱۸۴۶.

۸. همان، ویلیامز به کانینگ، ۲۵ ژوئیه ۱۸۴۶ (به‌بخش سفارت ارزنةالروم رجوع شود).

۹. مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به‌شاه (خطی).

۱۰. همان.

۱۱. همان.

۱۲. همان.

۱۳. همان.

«مقرر فرموده بودند که فدوی در چه‌کار است؟ مشغول نوکری سرکار»۱۴.

در استحکام اخلاقی او تردید نیست، و مظاهر عینی آن گوناگون است. یك جنبه‌اش اینکه در عزمش پایدار بود. نویسندهٔ صدرالتواریخ که زیرنظر اعتمادالسلطنه این کتاب را پرداخته می‌گوید: «این وزیر هم در وزارت مثل نادرشاه بود... هم مانند نادر عزم ثابت و اصالت رأی داشته است»۱۵. در موردی که نمایندهٔ انگلیس خواست رأی امیر را عوض کند، خود اعتراف دارد که «... سعی من و کوشش نمایندهٔ روسیه، و تلاش مشترك ما همه باطل است. کسی نمی‌تواند میرزاتقی‌خان را از تصمیمش باز دارد»۱۶. برهان استقلال فکر او همین بس که درکنفرانس ارزنةالروم بارها دستور حاجی‌میرزا آقاسی را که مصلحت دولت نمی‌دانست، زیر پا نهاد. شگفت اینکه حتی امر محمد شاه را نیز نادیده می‌گرفت و آنچه را که خیر مملکت تشخیص می‌داد، همان را می‌کرد. بی‌اثر بودن پافشاریهای روس و انگلیس و عثمانی در رأی او، جای خود دارد۱۷. اما یك دندگی بی‌خردانه نمی‌کرد. حد شناسی از خصوصیات سیاسی اوست و چون می‌دید سیاستی پیشرفت ندارد، روش خود را تغییر می‌داد. این مطلب را در اصول حکومت و سیاست خارجی امیر باز خواهیم نمود.

درستی و راست‌کرداری از مظاهر دیگر استحکام اخلاقی اوست. از این نظر فسادناپذیر بود. قضاوت وزیر مختار انگلیس این است: «پول دوستی که خوی ملی ایرانیان است در وجود امیر بی‌اثر است»۱۸. به‌قول رضاقلی‌خان هدایت که او را نیك می‌شناخت: «به‌رشوه و عشوهٔ کسی فریفته نمی‌شد»۱۹. دکتر پلاك اتریشی می‌نویسد: «پولهائی که می‌خواستند به‌او بدهند و نمی‌گرفت، خرج کشتنش شد»۲۰. ستایشی که سرهنگ ویلیامز نمایندهٔ انگلیس در کنفرانس ارزنةالروم، می‌کند بسیار بامعنی است. چون در آن شهر آشوب افتاد و دارائی میرزاتقی‌خان را به‌یغما بردند، صورت آنها را با تعیین بهای هرکدام به‌وسیلهٔ نمایندگان انگلیس و روس به‌دولت عثمانی فرستاد. ویلیامز در اعتبار نوشتهٔ وزیرنظام می‌گوید: «اگر به‌گزارشهائی که تابحال... فرستاده‌ام به‌اجمال نظرکنید، به‌احترامی که نسبت به‌استحکام منش میرزاتقی‌خان دارم، پی خواهید برد. به‌شما اطمینان می‌دهم احترام بایسته‌ای که به‌او داشته‌ام پس‌از آنکه شیوهٔ بزرگوارانه‌اش را به گاه آن حملهٔ شریرانه مردم شهر و روزهای بعد دیدم، بس فزونی گرفت... و همین اعتقاد من نسبت به‌میرزاتقی‌خان

۱۴. آن چند عبارت از مجموعهٔ کاغذهای امیر است، خطی.
۱۵. صدرالتواریخ (خطی).
۱۶. انگلیس ۲۴۸/۱۲۲ ویلیامز به‌شیل ۱۰ سپتامبر ۱۸۴۶.
۱۷. نگاه کنید به‌بخش: کنفرانس ارزنةالروم.
۱۸. انگلیس ۶۰/۱۴۶ شیل به‌پالمرستون، ۱۵ دسامبر ۱۸۴۹.
۱۹. فهرست التواریخ، به‌نقل‌مخبرالسلطنهٔ هدایت، گزارش‌قسمت سوم، ص۵۵.
20. J. Polak, Vol. 1, P. 297.

است که به‌درستی و اعتبار نوشتهٔ او... کمال اعتماد را دارم»[۲۱]. در پاکدامنی و فضیلت اخلاقی امیر بیش‌از آنچه نقل‌کردیم، نمی‌توان گفت. درمیان همهٔ فرمانروایان دوقرن اخیر ایران شاید یك نفر دیگر را بتوان به‌صفت «فسادناپذیری» وصف کرد. اکثر آنان مردمی طرار بودندکه هستی و ثروت ملتشان رابرباد دادند و برملك و منال خود افزودند، و نام ننگین خود را ثبت تاریخ فرمودند.

جنبهٔ دیگر خوی استوار امیر اینکه به‌گفته و نوشتهٔ خویش اعتبار می‌نهاد. واتسون می‌نویسد: «امیرنظام به‌آسانی به‌کسی قول نمی‌دهد. اما هرآینه انجام کاری را وعده می‌کرد، باید به‌سخنش اعتماد نمود و انجام آن کار را متحقق شمرد»[۲۲]. امیر خود به‌این خصلت خود می‌بالد. در نامهٔ ۲۶ ربیع‌الثانی ۱۲۶۶ به میرزاجعفرخان مشیرالدوله می‌نویسد: «شما خود طبیعت مرا می‌دانید، و بلدیت به‌احوال من دارید که خلاف اسلاف حرف بیمایهٔ بیمغز نمی‌توانم به‌زبان آورم چه جای اینکه بنویسم». عباس‌میرزای ملك‌آرا برادر ناصرالدین شاه می‌آورد: «امیرنظام مردی بود که تلون نداشت و تخلف درکلامش نبود»[۲۳]. به‌قول نویسندهٔ صدرالتواریخ «از برای حکم خود ناسخ قرار نمی‌داد. هرچه می‌گفت بجا می‌آورد، بهیچ‌وجه حکم او ناسخ نداشت»[۲۴].

دلیر و جسور بود. دیدیم پسر کربلائی قربان زمانی که به مکتب می‌رفت، از مخدومش تقاضای قلمتراشی کرد. چون خواهش او برآورده نشد، چنان نامه‌ای به‌قائم‌مقام فرستاد که او خود می‌گوید: «ببین چه‌تنبیهی از من کرده است. عجبتر اینکه بقال نشده ترازوزنی آموخته». اگر داستانهائی که از دوران جوانی و خدمت دیوانی او آورده‌اند، افسانه‌سازی صرف هم باشند، باز روشنگر همان فطرت او هستند[۲۵]. حتی به‌عنوان مربی

۲۱. انگلیس ۲۴۸/۱۲۲ ویلیامز به‌لرد ولسلی، ۸ اوت ۱۸۴۶.

22. R.G. Watson, P. 366.

۲۳. شرح حال ملك‌آرا، ص۵.

۲۴. صدرالتواریخ (خطی).

۲۵. یکی از آن قصه‌ها این‌است: قائم‌مقام میرزاتقی را به‌کاری گماشت، و چون خوب‌ازعهدهٔ آن‌برآمد یکی از جبه‌هایش رابه‌او داد.اوهم جبه‌را پوشید وسرجای قائم‌مقام نشست. همینکه مورد بازخواست قرارگرفت، گفت: هرکس چنین جبه‌ای را بپوشد شایستهٔ این‌مسند است. کسی که‌به‌قائم‌مقام آن کاغذ رابنویسد، شگفت نیست که‌چنین کاری راهم‌بکند. حکایت دیگراینکه: خان‌ملك ساسانی می‌نویسد: از عون‌الدوله پسر ملااسدالله واعظ زنوزی در منزل حاج‌ملك‌التجار، این حکایت‌را که‌از قول پدرش نقل می‌کرد، شنیدم: «درباغ‌شمال تبریز بودیم در مجلس محمدخان زنگنهٔ امیرنظام. میرزاتقی خان از دورپیدا شد. امیر نظام گفت مشق وزارت می‌کند، و وقتی که‌وزیر شد ربع مسکون وزیری مثل اوندیده است». (یادداشتهای متفرقهٔ خان‌ملك ساسانی). واتسون نویسندهٔ انگلیسی معاصر امیر هم این داستان را شنیده که امیر گفته‌بود: اگر عمرش به‌چهل پنجاه سالگی برسد حتماً صدراعظم ایران خواهد شد. اما ازاین بابت‌نگران بود که‌فتحعلی شاه‌ومحمد شاه‌نخستین صدراعظمهای خودرا کشته بودند. (واتسون،ص۳۶۶).

شاه جسارت او خیره‌کننده است. می‌نویسد: «امر با قبلهٔ عالم است. ولیکن به‌این طفره‌ها، و امروز وفرداکردن، و از کار گریختن، در ایران به‌این هرزگی حکماً نمی‌توان سلطنت کرد. گیرم من ناخوش یا مردم فدای خاکپای همایون شما. باید سلطنت بکنید یا نه...؟»[۲۶] البته بارها به‌شاه می‌گوید: «اگر گاهی از راه الجاء و اضطرار عرض کرده‌ام، آن را محض غیرت و ارادتی که به شما دارم، بوده و هست... و فرض شخصی و منصبی خود عرض آن را می‌دانم...»[۲۷]. این نکته را هم باید افزود که روحیهٔ ناصرالدین‌شاه را خوب می‌شناخت، و همان روش تند در شاه مؤثر افتاد، چنانکه بعد می‌نویسد: «... خدا این نصف جان ناقابل این غلام را فدای خاکپای همایون نماید امیدوار ازفضل خدا و باطن ائمه اطهار هستم که دو ماه اینطور دماغ درکار بسوزانید جمیع خیالات فاسد از دماغ مردم بیرون برود و کارها چنان نظام بگیرد که همهٔ عالم حسرت بخورند و وجود امثال این غلام باشد یا نباشد به‌فضل خدا همان ذات مبارك دوای هردردی باشد... این تملق و جسارت نبود حقیقت‌گوئی بود...»[۲۸].

رفتاری متین و سنگین داشت. نمایندگان بیگانه‌ای که او را می‌شناختند از جمله «ربرت‌کرزن» از وقار و متانت او سخن گفته‌اند[۲۹]. از قول منشی او، میرزاسعیدخان نوشته‌اند که: «خندهٔ او کمتر دیده شد»[۳۰]. پس شگفت نیست که دلقکها را از دربار بیرون کرده باشد.

چشمانی گیرا و سخت‌نگر داشت. گفته‌اند: «به‌درجه‌ای مهابت و صلابت داشته که اگر به سرباز نگاه می‌کرد، آن سرباز ضعف می‌کرد و از حالت طبیعی بیرون می‌شده است»[۳۱]. سرباز که جای خود را داشت، حتی علیقلی‌میرزای اعتضادالسلطنه پسر فتحعلی‌شاه و پیشکار مادر شاه را مورد بازخواست قرار داد. چون پاسخ قانع‌کننده‌ای نشنید، علیقلی‌میرزا می‌نویسد: «به‌من سخت نگریست، به‌قول عرب نظر الی بنظرة. گفت خوب جواب نگفتید... یقین‌بدانید این امر را صورت‌گرفته ازشما می‌خواهم»[۳۲].

به‌شخصیت خویش مغرور بود و نسبت به‌کاردانی و صفات برجسته‌اش آگاه. اما تعجب اینکه نامجو و شهرت خواه نبود. دلیل ما این است: هرچه به‌حکام ولایات و نمایندگان سیاسی بیگانه در اصلاح امور مملکت نگاشته، همه را به‌نام شاه و به‌امر او قلمداد کرده است. مهمتر اینکه در سرتاسر روزنامهٔ وقایع اتفاقیهٔ زمان صدارتش، از تجلیل میرزاتقی‌خان خبری نیست. فقط چهار جا اسمش آمده و آن هم به‌حکم

---

۲۶. متن این نامه رادربخش سرنوشت امیر آورده‌ایم.
۲۷. نگاه کنید به بخش سرنوشت امیر.
۲۸. همان.
29. R. Curzon, P. 56.
۳۰. خاطرات حاج سیاح،ص۱۳۱.
۳۱. صدرالتواریخ (خطی).
۳۲. المتنبئین (خطی).

ضرورت[۳۳]. هرچه هست و هرگامی در راه اصلاحات برداشته به‌نام شاه ثبت کرده است. و حال‌آنکه همه می‌دانستند که هرچه هست و هرکاری صورت می‌گیرد اثر اندیشه و کوشش اوست. و سهم شاه تنها تفویض قدرت و زمامداری کشور بود به‌او وبس. نکتهٔ دیگر اینکه درعین غرور، خودپسندی نداشت و این نیز از موارد استثنائی است. مرد خودبین مقتدر هیچ‌گاه حاضر نیست در نامهٔ رسمی (۹ رمضان ۱۲۶۶) به‌حاکم آذربایجان یعنی به‌مأمور خود چنین اعتراف کند: «اگرچه واقعاً من سررشته‌ای از این عمل حاصل نکردم و نفهمیدم که حاصل این عمل چیست، ولی چون علی‌الظاهر چنین استنباط می‌شود که این عمل بهیچ‌وجه ضرری برای این دولت علیه ندارد... تعیین یك نفر صاحب‌منصب را قبول‌کرد...». همچنین به‌شاه اعتراف می‌کند: درفلان قضیه «غلام سررشته ندارم.» باز می‌نویسد: «به‌عقل ناقص خود در دولتخواهی چیزی را بفهمم لابد برای مضرت بعد آن، عرض نمایم. آن‌هم معصوم نیستم، گاه هست درست فهمیده باشم، گاه هست درست نفهمیده باشم»[۳۴].

او را به‌مناعت طبع می‌شناختند که از مظاهر غرور نفسانی‌اش بود، و به‌خواری تن‌درنمی‌داد. نمایندهٔ انگلیس ضمن اینکه به‌حیثیت‌خواهی و «حساسیت» میرزا تقی‌خان در روابط با بیگانگان اشاره می‌کند، می‌گوید: «هیچ‌گاه حاضر نیست رفتار متکبرانهٔ کسی را تحمل کند»[۳۵]. حتی وقتی که مورد بی‌مهری شاه واقع گشت و زمان عزلش فرا رسید، حیثیت‌پرستی خود را از دست نداد. به‌شاه نوشت: «اگر حقیقة مقصودی دارند چرا آشکار فرمایش نمی‌فرمایند... بدیهی است این غلام طالب این خدمات نبوده و نیست و برای خود سوای زحمت و تمام شدن عمر حاصلی نمی‌داند. تا هرطور دلخواه شماست به‌خدا باکمال رضا طالب آنست»[۳۶]. در نامهٔ دیگر گفت: «... ذره‌ای استدعائی و منظوری نداشت و ندارد که تفاوتی به‌حال نوکری این غلام حاصل آید. حالت مهر خودبویی که باید می‌دهد...»[۳۷]. آنقدر از زبونی ننگ داشت که در آشوب ارزنة‌الروم که از ضرب سنگ و کلوخ زخمدار گشت، جراحت خود را پنهان داشت، و پزشك را سراغ همراهان مجروحش فرستاد که آنان را درمان کند. ضمناً زیردستانش را برخود برتر داشت. و این نشانهٔ دیگری است از ناخودپسندی او.

قدرت روانی داشت، و بگاه خطر خونسرد و برمغز و اعصابش

---

۳۳. آن چهار مورد این است: بنای سرای‌اتابکیه، ملاقات نمایندگان روس و انگلیس در عید نوروز از امیر، از همراهان شاه به سفر اصفهان، بنای خانهٔ امیر در نیاوران.

۳۴. مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به شاه (خطی).

۳۵. انگلیس ۲۴۸/۱۱۲، ویلیامز به کانینگ، ۱۷ فوریهٔ ۱۸۴۴.

۳۶. مجلس، نامه‌های امیر به شاه (خطی).

۳۷. بیوتات، نامهٔ امیر به‌شاه (خطی).

حاکم بود. در همان هنگامهٔ ارزنةالروم که اوباش شهر خانه‌اش را ویران کردند و دو تن از همراهانش را کشتند ــ از بستر بیماری برخاست و فرماندهی سی‌نفر عده خود را بعهده گرفت. فرمان داد: از تیراندازی بپرهیزند، اما اثاثیه و پول نقد را میان مردم پخش کنند تا آنان سرگرم چپاول شوند و اینان لختی بیاسایند مگر سپاه دولتی برسد. و اگر فتنه فرو ننشست و قطع امیدکردیم، بجنگ پردازیم و به‌خون خود از جماعت ترکان بکشیم. البته کاربه‌اینجا نکشید. همان تدبیرش کارگرافتاد، ولشکر دولت در بزنگاه سررسید. چند ساعت بعد که نمایندگان روس و انگلیس به‌سراغش رفتند، او را «آرام و متین» یافتند[۳۸]. «ویلیامز» نمایندهٔ انگلیس در آن کنفرانس بارها از روح بزرگ وزیرنظام سخن گفته است. در یکی از جلسه‌های آن مجمع، نمایندهٔ عثمانی به‌حدی به‌میرزاتقی‌خان و سیاست ایران پرخاش کرد که به‌عقیدهٔ ویلیامز اگر وزیرنظام ازکنفرانس بیرون رفته بود، ایرادی براو وارد نبود. اما از جایش تکان نخورد ــ و همینکه نمایندهٔ عثمانی خواست متن گفتارش را به‌میرزاتقی‌خان تسلیم کند، دست خویش را عقب‌کشید و یادداشت او را با بی‌اعتنائی ردکرد، و در جوابش فقط چند کلمه گفت. ویلیامز می‌نویسد: نمایندهٔ عثمانی ازاین عکس‌العمل وزیرنظام «سخت به‌خشم آمد... بردباری فوق‌العاده و متانتی که میرزاتقی‌خان در این جلسه نشان داد شایان تحسین است»[۳۹].

حق‌شناس بود. دراوج‌قدرت، ازمخدومش به «مولای من قائم‌مقام» یاد می‌کند[۴۰]. هیچ‌گاه دین اخلاقی خود را نسبت به‌قائم‌مقام فراموش نکرد. و به‌پاس آن بود که چون به‌صدارت رسید، بازماندگان او را از دست ستمکار دولت برهانید و اموالشان را که پس‌از کشتن قائم‌مقام به‌غصب برده بودند، بازگرداند. ادیب‌الممالك فراهانی که خود از اخلاف قائم‌مقام است، می‌نویسد: میرزاتقی‌خان که خود را از پروردگان الطاف قائم‌مقام می‌دانست «به‌پاس این سابقه ازآن خانواده هرکس را که بعد از چهارده سال رنج و تعب از فرار زندان و بست وگیرودار، جانی بدر برده بودند اطمینان داد و گرد خود فراهم آورد. املاکشان را که به‌غصب برده بودند استرداد نموده به‌تصرف آنها داد ازجمله میرزامهدی ملك را از قم به تهران خواست و خانه و باغات تهران و املاك شمیران و فراهانش را از تصرف غاصبین درآورد»[۴۱]. در این خصوص به‌برادرش میرزاحسن‌خان وزیرنظام حاکم عراق دستورهای مؤکد فرستاد. و استنباط ما این است که به‌همین قصد، وزیرنظام را مدت کوتاهی به‌حکومت عراق‌گماشت‌که دارائی بازماندگان قائم‌مقام را از دست غاصبان پس بگیرد. امیر مستمری میرزا مهدی ملك‌الکتاب (پسرعمو و داماد قائم‌مقام) را که حال پیر و ناتوان

۳۸. انگلیس، ۲۴۸/۱۲۲ ویلیامز به‌کانینگ ۲۵ ژوئیهٔ ۱۸۴۶.
۳۹. همان، ویلیامز به کانینگ، ۴ مارس ۱۸۴۴.
۴۰. اسناد خان‌ملك ساسانی.
۴۱. مقدمهٔ کتاب «حالت» از محمدحسین ملك‌الکتاب فراهانی، ص «یب».

گردیده بود، از محل سابق آن یعنی مالیات قریهٔ آسنجران عراق، از نو برقرار ساخت. در حاشیهٔ یکی از احکام که به‌عنوان ریش‌سفیدان قریهٔ آسنجران صادر گردیده، به‌خط خود دستور داد: «... مستمری مطاع معزی‌الیه را باید بدون کم و زیاد عاید سازید...»۴۲.

این قضیه بازنمای جنبهٔ دیگر انسانی اوست: چون از یکی از گماشتگان سابق خود بی‌صفتی دید، او را سرزنش کرد که در «سلك لوطی‌گری» حاجی‌علی‌خان اعتمادالسلطنه درآمده است. مع‌هذا «از برای آنکه نقص آبروی خود دیدم... سکوت کردم». و در فکر بهبود «معیشت» وی هم بود۴۳.

سخن کوتاه می‌گفت وکوتاه می‌نوشت. وقتی‌که عزیزخان مکری همکار باکفایت پیشین خود در تبریز را برای آجودان‌باشی‌گری سپاه از فارس به تهران فراخواند، یك جملهٔ پنج‌کلمه‌ای به‌خط خود به‌او نوشت: «عزیز بیا تا عزیزت‌کنم». نه عزیزخان می‌دانست برای چه‌کاری احضار گشته و نه هیچ‌کدام از دیوانیان. فقط امیر گفته بود: «عزیزخان می‌آید، پذیره شوید»۴۴. مورد دیگر راجع به‌سفارت رضاقلی‌خان هدایت به‌خیوه است. هدایت می‌نویسد: چون خدمت امیر رسیدم «تمام سپارس را به‌یك مصراع فردوسی... مختصر کرد که: فرستاده باید فرستاده‌ای». مصراع دوم را نخواند، گفت: «باقیش را می‌دانی»۴۵. بعد دستور کتبی فرستاد. قضیهٔ دیگری میان امیر و علیقلی‌میرزای اعتضادالسلطنه گذشت. روزی اعتضادالسلطنه را مخاطب قرار داد و راجع به‌برخی از معاشران او که شاید گرایشی به‌بابی‌گری داشتند، پرسشهایی کرد. شاهزاده خواست مقدمه‌ای بچینند. حرفش را برید وگفت: مقدمه «لازم نیست، از مطلب بگوئید»۴۶. اساساً مجال پرحرفی و پرنویسی نداشت. نامه‌های روزانه‌اش

---

۴۲. اسناد خان‌ملك ساسانی (تصویر خط امیر درجلد دوم سیاستگران دورهٔ قاجار، ص ۳۲۳ نیز چاپ شده).

۴۳. آن شخص مهدی‌خان تبریزی «خازن جیب» شاه بود. این نامه را به او نوشت: «مهدی‌خان، اولا درباب معیشت خود دراینکه باید قراری برای توگذاشت، حرفی نیست. ثانیاً تو نوکر و منسوب من بودی. و من برای اینکه تو درمیان مردم راه نوکری و آبرو داشته باشی، تو را به‌این خدمت گذاشتم. بعداز آن حقیقة ازتو دراین خدمت و نوکری، رضامندی بهم نرساندم، سهل است، براعتماد سابقاً هم قدری کسرتر شد. زیرا که تو را از سلك عقل آقا محمدحسن و آن آبرو و صداقت ندیده، از تربیت‌یافتگان و سلك لوطی‌گری حاجی علی‌خان دیدم... پیغام دادم، فایده‌یی به احوالت نکرد... ما هم از برای آنکه نقص آبروی خودم دیدم که به مقام اذیت تو برآیم، سکوت کردم. این‌حقیقت‌امر بودکه نوشتم». (مجموعهٔ کاغذهای امیر،خطی).

۴۴. شرح داستان را نادر میرزا از قول خود عزیزخان مکری آورده است. نگاه کنید به: تاریخ و جغرافیای تبریز، ص ۲۰۸ـ۲۰۷.

۴۵. روضة‌الصفا، جلد ۱۰ـ و مخبرالسلطنه هدایت، گزارش قسمت سوم، ص ۵۲.

۴۶. اعتضادالسلطنه، المتنبئین (خطی). در داستان باب از این کتاب سخن گفته‌ایم.

به‌ناصرالدین‌شاه کوتاه و پرمطلب است، یك حرف زیادی ندارد و مقدمه پردازی نمی‌کند. ذهن روشن و فکر منظم و منطقی امیر در آن نوشته‌ها و دستورهای رسمی که فرستاده، خوب نمایان است. تربیت مستوفی‌گری و سروکار داشتن با عدد و رقم، دقت ذهنی خاصی به‌او بخشیده است. در غائلهٔ ارزنةالروم صورت دارائی تاراج شده‌اش را با ذکر مشخصات هرچیز، و بهای آن را با دقتی استثنائی ثبت کرده است. و همانجا در شرحی که راجع به‌همراهان زخم‌خوردهٔ خود نگاشته، معین می‌نماید که هرکدام چند زخم برداشته، به‌کدام عضوش وارد آمده، و نوع آن از زخم شمشیر است یا از گلوله یا چوب[۴۷].

ساده‌نویسی شیوه‌اش بود. از استادش قائم‌مقام پیروی می‌کرد، و به سبك او در کاغذهای خصوصی لغتهای محاوری آورده است. از نامه‌های روزانه‌اش به شاه معلوم است که آنها را سردستی نگاشته، و دوباره هم نخوانده، وگرنه حرفهای افتاده را می‌افزود و الفاظ مکرر را حذف می‌کرد. این یادداشتها خالی از لغزشهای انشائی نیستند. اما در نامه‌های رسمی و حاشیه‌هائی که براحکام دولتی نگاشته، از استعمال کلمات محاوره‌ای پرهیز داشته و به سبك دبیران پرداخته است. خطش بسیار پخته، و گاه به شیوهٔ خاص قائم‌مقام حروف و الفاظ را بهم چسبانده است.

در سرتاسر کاغذهای خصوصی و دولتی او لودگی و مطایبه بچشم نمی‌خورد از آنکه با شخصیت او سازگار نیست. اما طعن و کنایه‌های بامعنی دیده می‌شود، وگاه سخنش لطیف است. دو نمونه می‌آوریم: شبی ناصرالدین شاه خواب بدی دربارهٔ امیر دید، و فردای آن اسب امیر لگدی به‌او انداخته یا خواسته بود گازش بگیرد. امیر به شاه می‌نویسد: بله، اسب امیر «بی‌ادبی به سرکار امارت کرد. اما خدا رحم کرد... الحمدلله که با خواب سرکاری به اینطور گذشت. اما ملاحظه فرمایند که دیگر از این خوابها برای غلام نبینند که خودتان از بی‌نوکری معطل خواهید ماند. برای خندهٔ سرکار همایون که بدانند آسیبی نرسیده، اینطور جسارت کرد»[۴۸]. مورد دیگر بازنامه‌ای است به که شاه نوشته: «در باب کلیجه به شخص معلوم، حقیقة اگر نیت اینطور آدمها در استدعای لباس تن مبارك افتخار و اعتبار باشد، زهی نیت درست، زهی سعادت. و اگر برای چرچرگری و اِخاذی است، امری است علی‌حده... اما این آدم که من دیدم بی‌ضرب چهارگاه می‌رقصد، علی‌الخصوص که از نو پیرایه‌ای بر او بندند»[۴۹].

چند کلمه از عادتش بگوئیم: غلیان می‌کشید، تکالیف شرعی را انجام می‌داد، نمازمی‌گزارد، روزه می‌گرفت، وزیارت‌نامهٔ‌عاشورا می‌خواند. این معانی در کاغذهایش به‌شاه آمده است: «احوال این غلام... خوب است.

۴۷. به‌بخش «کنفرانس ارزنةالروم» رجوع نمائید.
۴۸. مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به شاه (خطی).
۴۹. همان.

در بالاخانه بقدر یك ساعت مشغول قیام و قعود هستم»[۴۹]. «امان از ماه رمضان که قوهٔ تحریر و تقریر هر دو را برده است»[۴۶]. «فدوی دو روز است روزه می‌گیرد [حالم] نــه خوب است و نه بد، راهــی می‌رود»[۴۹]. «امیر نظام در خانهٔ خود مشغول زیارت عاشوراست»[۴۹]. اما در فرائض دینی بهیچوجه متعصب و خشك نبود. به عکس، به قراری که علیقلی‌میرزا اعتضادالسلطنه راجع به دورهٔ «صغر سن» خویش می‌نویسد: در آن زمان که خیلی مقید به انجام تکالیف شرعی بوده ــ وقتی میرزاتقی‌خان مستوفی نظام این حالتش را دیده، او را «به عوامی و حماقت تصور نموده، و مورد سخریه و استهزا» قرار داده بود[۵۰]. موضوع شکیبائی دینی و وجههٔ نظر آزادمنشانهٔ امیر نسبت به همهٔ مذاهب مبحثی است جدا و خواهد آمد.

مطلب مهمی که باقی می‌ماند وضع مزاجی و حالت روانی میرزا تقی‌خان است: رویهم رفته تندرست بود و نشانهٔ آن نیروی فوق‌العاده کار اوست. اما بنابرگزارش دکتر «دیکسون» پزشك معالج او در ارزنةالروم، همان پرکاری و ناآسودگی فکری، اختلالی در سلامت میرزا تقی‌خان پدید آورد. چندی بعد به موجب تشخیص او گرفتار «تب بیماری کیسهٔ صفرا»[۵۱] گردید که قطع می‌شد و عود می‌کرد. باز چون دست از کار برنمی‌داشت، آثار فلج و نارسائی عضله‌ای در دست چپش بروز کرد. روزی از حمام بازمی‌گشت بیهوش افتاد و حال مزاجی او ایجاد نگرانی زیاد کرده بود[۵۲] اما با درمان پزشك انگلیسی و رعایت خوراك، نگرانی از بیــن رفت و تندرستی و توانائی بدنی خود را باز یافت. به ایران هم که آمد یك نوع عارضهٔ ادواری داشته و به خون گرفتن عادت پیدا کرده بود. در نامه‌هایش به شاه بارها به این معنی اشاره شده و شاید گرفتار فشار خون بوده است. یکجا می‌نویسد: «احوال این غلام را استفسار فرموده بودند. به نمك با محك قبلهٔ عالم روحنافداه در عمرم چنین درد و وجع ندیده بودم. قریب صدوسی مثقال‌خون گرفتم، بازهمانطور هستم»[۵۳]. در کاغذدیگر می‌گوید: «این غلام امروز از ترس مرض و ناخوشی که بستری نشوم... اول صبح در خانه آمدم». در همان نامه اشاره‌ای دارد که: «در ارزنــةالــروم اول همین طور شد، از تنبلی خوابیدم، شش ماه طول کشید»[۵۴]. چنانکه تصریح دارد پزشکان او در تهران «موسی کلکه و ملامحمد هردو» بودند[۵۴].

در تحلیل روانشناسی او باید گفت کمتر در درون خود آسوده و آرام بود. انفعالات نفسانیش نوسانهائی داشت، و گاه حالت غم‌زدگی و

---

۴۹. همان.
۵۰. المتنبئین، (خطی).
51. Remittent Bilious Fever.
۵۲. انگلیس ۲۴۸/۱۲۲ گواهی طبی دکتر دیکسون، ۱۴ ژوئن ۱۸۴۶ و نامه‌های ویلیامز ۱۴ ژوئن و ۱۶ ژوئیه ۱۸۴۶.
۵۳. مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به شاه (خطی).
۵۴. همان.

افسردگی روانی بر او استیلا می‌یافت. اینگونه زیر و بمهای تند روانی را در احوال بسیاری از مردان داهی روزگار می‌خوانیم. می‌نویسد: «فدوی را کسالت مزاجی و خیالی هست. اما سببی ندارد زیرا مقدر حال این غلام با کسالت انسی دارد»[۵۴]. جای دیگر گوید: «عمر است، می‌گذرد. تازه‌ای نیست... دنیا هر دقیقه‌ای تازه است... از بسکه افسرده هستم زیاد جسارت به عرض نشد». یا اینکه: «حالم مزاجاً چندان ناخوشی ندارد، ولکن خیالا خیلی پریشان است». باز دارد: «مقرر فرموده بودند که چرا امروز در خانه نیامده؟ عایقی بجز افسردگی نداشت»[۵۵]. همچنین می‌خوانیم: «این‌غلام حال‌و مزاج درستی ندارم... سوارشده، رفته باروطه‌کوبخانهٔ مهران را که می‌سازند، نگاه کرد. از افسردگی ساعتی در عباس‌آباد نشسته، بعد از اذان مراجعت کرد»[۵۶]. باز می‌آورد: «افسرده و خسته خیال هستم... امروز همه را به خیال‌گذراندم و هیچ‌حالت بشاشت روی نداد»[۵۷]. حتی بنابر نوشتهٔ کنسول انگلیس در تبریز که به احوال میرزا تقی‌خان آشنایی داشته، گاه تحت تأثیر شور و هیجان سخت می‌گریست[۵۸]. این سخن امیر به شاه نمودار ژرف‌بینی اوست:

«خدا به شما دلتنگی ندهد زیرا خیال مثل درختی است که از خود کرم بیرون‌می‌آورد، وکم‌کم می‌پوساند تا به‌جزئی‌صدمه‌ای تمام می‌شود»[۵۹].

اماگویا ندانسته بودکه ناصرالدین شاه خصیصه‌های آدم متعارفی را داشت؛ بی‌خیال و فارغ از اندیشه و اندوه.

از عالم عشق امیر چیز درستی نمی‌دانیم. اما نامه‌های روزانه‌اش به ناصرالدین شاه نکته‌هایی خصوصی و انسانی از زندگی زناشوئیش با عزت‌الدوله را دربر دارند: زنش را دوست می‌داشت، و در بیماریش شب تا سحر بیدار می‌ماند. یك جا می‌نویسد: «دیشب بعد از مرخصی از حضور همایون، منزل آمده، دیدم ملك‌زاده به واسطهٔ درد پستان بسیار بد حال است. شب را فرستاده حکیم آورده، شب را تا زیاده از نصف مشغول معالجه بوده... حالا او، هم این غلام از فضل خدا و تصدق سر قبلهٔ عالم روحنا فداه حالمان خوب است...»[۶۰]. گویا امیر دلش پسر می‌خواسته. در نامهٔ دیگری می‌گوید: «... بلی، ملك‌زاده در زدوخورد درد دل است. می‌خواهد ان‌شاءالله غلام جدیدی برای قبلهٔ عالم روحنا فداه حاصل نماید...»[۶۱]. اما بعد می‌

---

۵۴. همان.
۵۵. آن عبارات از مجموعهٔ کاغذهای امیر به شاه نقل شد (مجموعهٔ خطی).
۵۶. مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به شاه، خطی.
۵۷. همان.
۵۸. انگلیس ۶۰/۱۴۹ شرح مذاکرات استیونس و امیرنظام، دوم آوریل ۱۸۴۹.
۵۹. مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به شاه، خطی.
۶۰. همان.
۶۱. همان.

نویسد: «... ملك‌زاده دیشب بعد از زحمت زیاد زیاد، و بی‌خواب ماندن بیحد، یك نفر کنیز برای خانزادی قبلهٔ عالم روحنا فداه، زائید...»[۶۲].

در امر زندگی خصوصی هر چه به دلش می‌گذشت به شاه می‌نوشت. اگر هم با عزت‌الدوله قهر و آشتی پیش می‌آمد، از شکوه و شکایت کوتاهی نمی‌کرد. این کارش هم شبیه معلمش قائم‌مقام بود. شرحی که در شکایت از عزت‌الدوله به شاه نگاشته، خالی از لطف نیست: «... اینکه با خانم صلح اتفاق افتاد زیاد بجا شد و این غلام نوشتهٔ نواب[۶۳] را بجهتی نگاه داشت. اما آنکه مرقوم داشته‌اند که ملك‌زاده را برای راحتی شما به امیر دادم، خبر ندارد که‌جان‌امیر را به‌چه بلا انداخته است. باری وجود همایون سلامت باشد؛ بر این غلام می‌گذرد اما به نمك شاهنشاه روحنا فداه مثل مرگ می‌گذرد. لابدأ عرض کردم»[۶۴].

دیگر جنبهٔ انسانی امیر، مهری است که نسبت به مادرش در دل داشت. از اینکه او بر اثر فراق فرسوده و شکسته شده بود، اظهار تأثر کرده است[۶۵]. و نیز دیدیم که محبتهای قائم‌مقام را هیچگاه از یاد نبرد و نسبت به بازماندگان او رفتاری بزرگوارانه داشت. در نامه‌ای هم که به شاه نوشته به خوی مردانگی خود می‌بالد: «از آن ساعت که دست ارادت و نوکری داده‌ام هر آن در عالم، حالت ارادت قلبی و نوکری خود را زیادتر دیده‌ام... و همهٔ بلاهای دنیا را به جان خود خریده‌ام... یقین بدانید که من در عالم رعیتی خود مردم»[۶۶].

در شرافت نفسانی او کلامی بلندتر از وصفی که «واتسون» کرده است، نمی‌توان گفت. آن را در سردفتر زندگی امیر خواندیم.

---

۶۲. همان.
۶۳. «نواب» اشاره به مهدعلیا مادر ناصرالدین‌شاه و عزت‌الدوله است.
۶۴. مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به شاه، خطی.
۶۵. نگاه کنید به ص ۲۰.
۶۶. اصل نامهٔ امیر نزد آقای محمدعلی کریم‌زاده است. برای تصویر آن نگاه کنید به ضمائم کتاب.

مأموریت‌های سیاسی

۴ مأموریت روسیه و سفر ایروان

میرزا تقی‌خان از زمانی که منشی دستگاه قائم‌مقام بود تا وقتی‌که به صدارت رسید، به سه‌مأموریت سیاسی رفت: به روسیه، به ایروان، و به عثمانی. این سفرها از نظر ماهیت و مقام و مسئولیت او بکلی متفاوت بودند. در سفر روسیه که همراه خسرو میرزا رفت (۴۵ـ۱۲۴۴) جوان بیست‌و دوسه‌ساله و در زمرهٔ دبیران بود. نه‌سال‌بعد که‌با ناصرالدین‌میرزای ولیعهد، برای ملاقات تزار روس روانهٔ ایروان شد (۱۲۵۳) وزارت نظام آذربایجان را بعهده داشت. پس از شش سال که به سفارت فوق‌العادهٔ ارزنةالروم برگزیده شد، با مقام وزارت، به نمایندگی مختار دولت در آن کنفرانس (۶۳ـ۱۲۵۹) شرکت جست.

جنبهٔ سیاسی سفر ده‌ماههٔ روسیه را به کوتاهی برگذار می‌کنیم از آنکه بیرون از مبحث ماست، و میرزا تقی‌خان سهم زیادی در آن نداشت. اما از جنبهٔ مدنی آن سفر بیشتر سخن خواهیم گفت چه تأثیر ژرفی در شکفتن اندیشهٔ میرزاتقی‌خان کرد. سفر ایروان را به چند کلمه تمام می‌کنیم چه جنبهٔ صوری و تشریفاتی آن برجنبه‌های دیگر آن می‌چربد و در اصل دارای اهمیتی نیست. از سفارت ارزنةالروم به تفصیل سخن خواهد رفت زیرا از یك سو در تاریخ جدید روابط ایران و عثمانی اهمیت بسزائی دارد، از سوی دیگر در کارنامهٔ سیاسی میرزا تقی‌خان بسیار پر معنی است. واز این دوجنبه‌گذشته، همزمان است با دورهٔ «تنظیمات‌جدید» عثمانی که در ذهن وزیر نظام و نقشهٔ اصلاحات او خواه و ناخواه بی‌تأثیر نبوده است. برای اینکه گفتار ما سرراست و به‌هم پیوسته باشد، تأثیر عقلی و مدنی‌سفر روسیه و سفارت ارزنةالروم را یکجا، ضمن تحول فکری میرزا تقی‌خان در برخورد با تمدن غربی می‌آوریم. و این را ترتیب

درست و منطقی دانستیم[۱].

نخست می‌پردازیم به سفارت خسرو میرزا به روسیه.

یك سال پس از امضای عهدنامهٔ ترکمانچای، نویسندهٔ روسی «گریبایدوف» به‌سفارت فوق‌العاده و برای مبادلهٔ آن پیمان به ایران آمد. این نویسندهٔ نامور که از مأموریت خود هیچ خرسندی نداشت، سفیری ترشخوی و بی‌تدبیر بود. روش ناپسند و تحریك آمیزش، مردم شهر و برخی از روحانیان را برانگیخت ــ فتنه برخاست، و در سوم شعبان ۱۲۴۴ به دست مردم خشمگین نادان در تهران کشته شد. این واقعهٔ ناگوار برای دولت بس گران بود و از اینکه مبادا آتش جنگ از نو درگیرد، دربار شاه و ولیعهد سخت به تشویش افتادند. اما دولت روسیه که با عثمانیان در جنگ بود، قصد ستیزه‌جوئی نداشت و از در مدارا پیش آمد. خاصه اینکه «مالسوف» یکی از همراهان سفیر مقتول که جان به سلامت برده بود، گواهی به خلاف کاری و شیوهٔ ناهنجار گریبایدوف داد. همینکه خبرکشته‌شدن فرستادهٔ تزار به تبریز رسید، عباس میرزا و قائم‌مقام بیدرنگ به چاره‌جوئی برخاستند. ولیعهد در نامه‌ای که به‌قلم استادانهٔ قائم‌مقام به امپراطور روسیه نوشت، مطلب را چنین عنوان کرد:

«. . . در سال گذشته دولت ایران دوستی دولت بهیهٔ روسیه‌را به‌جان و دل خریدار شد و در راه تحصیل آن از رنج تن و بذل مال دریغ نکرده، چندان کوشید که به‌فضل خدا ولطف امپراطور کشورگشا آن مقصود عمده و مطلوب کلی را دریافت نمود. امسال‌نیز برای‌استحکام همین دوستی و انتظام بعضی از مهام این مملکت این اخلاص کیش خود عازم بود که به دیدار فرخندهٔ آثار آن اعلیحضرت فائض شود. و دراین بین از عجائب روزگار قضیهٔ ایلچی آن دولت بوضعی رویداد که نه اینگونه واقعه تاامروز دراین مملکت دیده و شنیده شده بود، و نه‌صورت این احوال به‌وهم و خیال می‌گنجید، که قبل از وقوع آن چاره و تدبیری توان کرد. بلی امری بیخبر و ناگاه حادث شد و چندان فرصت و مجال نشد که به دفع آن بلا و رفع آن قضا و تدبیر آن فتنه و درمان آن درد توان پرداخت. خدای نهان که به هر راز و نهان عالم است گواهی دارد که این اخلاصمند از درون دل برآن بود که خود باتمامی اخوان و اخلاف در امثال این فتنه و بلا به اتلاف رسند و بدنامی چنین برای این دولت نماند. و همچنین همگی اولیای این دولت و اعیان و معارف این مملکت امروز از این واقعه هائله در عزا و ماتمند. و شاهنشاه والاجاه ممالك ایران در معرض هزار اندیشه و غم می‌باشند. و این معنی آشکار و معلوم است که دولت رنج و زحمتها و خسارتهای پارساله را ضایع نمی‌خواست بکند، و این صداقت کیش که با آن شوق و خرمی عازم

۱. رجوع شود به‌بخش ششم.

دیدار آن اعلیحضرت بود هرگز راضی نمی‌شد که بااین سرافکندگی و شرمساری عازم شود... این کار زشت و کردار بد بجز فتنهٔ جهال و شورش عوام هیچ مأخذ و منشأ نداشته. غالباً در شهرهای بی‌نظام امثال این شورش و غوغا از عوام نادان برپا می‌شود خصوصاً در اسلامبول که پایتخت دولت عثمانی است مکرر اتفاق افتاده ولیکن تا پارسال هرگز در ممالك محروسهٔ این دولت نشده بود.

«پارسال که از صدمات دولت روسیه مجال پرداختن به‌امور دیگر محال بود در بعضی از شهرهای ایران نیز اینگونه شورش و بی‌نظمی اتفاق افتاد، و وقت اقتضا نمی‌کرد که دولت به تنبیه آنها اقدام نماید تا امسال به دارالخلافه سرایت نمود. اما دولت علیهٔ ایران بالفعل در صدد تنبیه و سیاست جهال و مفسدین و انتقام این حادثه اتفاقیه می‌باشد. این اخلاصمند که آنهمه اصرار وکوشش برای دریافت دیدار آن‌اعلیحضرت داشت و دارد، و محض همین بود و هست که ان‌شاءالله یك‌نوع همبستگی قلبی و پیوستگی در میان این دو دولت بهم رسد که هرچه به‌خصومت آن دولت خرابی یافته از خصوصیت آن اعلیحضرت آبادی پذیرد. بعداز فضل خدا به‌توجه آن عم‌اکرم تاجدار بی‌نظامیهای این مملکت بانظام شود. دیگر امر و اختیار با آن اعلیحضرت است و برای چارهٔ این کار که بالفعل حادث شده بهتر آن است که حواله به اقتضای رأی والای امپراطوری شود... تا دولت ایران ان‌شاءالله از زیر بار ایـن خجالت برآید. . .».

ضمن نامهٔ کوتاهتری، در ۱۷ شعبان ۱۲۴۴ به ژنرال پاسکـویچ فرمانفرمای قفقاز نگاشت «... خلاصهٔ فرمایشی کـه از جانب همایـون شاهنشاه رسید، این است که دولت ایران دوستی دولت بهیهٔ روسیه را به جان ودل خریده، از علاقهٔ یگانگی دست‌بردار نیست... اگر مثل این قضیه در پطرزبورغ اتفاق می‌افتاد، البته اولیای دولت بهیهٔ روسیه حکمی و قراری در این باب می‌کردند. توقع داریم که همان را بی‌ملاحظهٔ مغایرت به ما معلوم سازند تا ما نیز بی‌شائبهٔ مخالفت... در صدد انتقام این واقعه و عذرخواهی این مطلب برآئیم...». میرزا مسعود حامل این نامه و پیـام نایب‌السلطنه به پاسکویچ بود. ژنرال روسی به‌او گفت: «رفتار دولت شما را باید ملاحظه کرد. گمان من این است که اگر رفتار درستی کنید، دولت ما از این مقدمه گذشت نماید»[۲].

دولت ایران از دلجوئی چیزی فرو نگذاشت: جسد گریبایدوف را با احترامات رسمی کامـل به قفقاز فرستاد، آتش‌بـازی نیمهٔ شعبان را موقوف ساخت و به جای آن روز سوگواری اعلام نمود، نسبت به‌زن ماتم‌زدهٔ سفیر نهایت عزت را معمول داشت. و قـرار شد هیأتـی از جانب دولت

۲. سفرنامهٔ خسرو میرزا (خطی).

ایران به عذرخواهی روانهٔ پطرزبورگ گردد. نخست صحبت از این به میان آمد که نایب‌السلطنه و قائم‌مقام بروند، بعد شنیده شد که محمد میرزا (محمدشاه بعدی) خواهد رفت و به‌جای قائم‌مقام، منوچهرخان معتمدالدوله فرستاده می‌شود. البته از نظر دولت روسیه هرچه هیأت‌سفارت عالی مقامتر می‌بود مطلوبتر بود. در این ضمن از نگرانی فراوان ایران کاسته شد. سرانجام در شوال ۱۲۴۴ هیأتی به ریاست خسرو میرزا یکی از پسران ولیعهد تعیین گردید[۳]. اعضای سرشناس آن عبارت بودند از: محمدخان زنگنه امیرنظام آذربایجان، میرزا مسعود انصاری، میرزا صالح، میرزا بابای حکیم، محمد حسین‌خان اشیك آقاسی، میرزا تقی فراهانی، سمینوی فرانسوی، و میرزا مصطفی افشار که شرح آن سفارت را به‌دقت نگاشته است. خسرو میرزا نمایندهٔ شاه و نایب‌السلطنه بود، و ریاست واقعی هیأت را محمدخان امیر نظام بعهده داشت که مردی دانا و کاردان بود. میرزا مسعود که مختصر زبان فرانسوی را آموخته برخی کارهای ترجمانی را می‌کرد. میرزا صالح و میرزا بابای طبیب هردو از تحصیل کرده‌های انگلیس بودند، خاصه میرزا صالح مرد شایسته‌ای بود و پیش از این‌هم به لندن و قفقاز به مأموریتهای فوق‌العاده رفته بود. سیمنو[۴] در قشون ایران خدمت می‌کرد. ومیرزا تقی فراهانی (امیر کبیر بعدی) از منشیان و معتمدان قائم‌مقام بود.

میرزاتقی به ظاهر مأموریت خاص داشت که گزارش سفارت را به قائم‌مقام بنگارد. نادر میرزا در این باره شرحی دارد: «قائم‌مقام را دیدن این بود که به‌همه‌جا جاسوسی داشت، به نزد سالاران بزرگ و مردان شناخته، واین عمل وزرا را روا باشد. چون خسرومیرزا به‌دایگی محمدخان امیرنظام به پطرزبورغ همی رفتند این جوان را [میرزا تقی‌خان را] به نام دبیری به‌امیر [امیر نظام زنگنه] سفارش کرد. برفتند. جوان با خدمتهای پسندیده آن امیر را دل ببرد چون به تبریز رسیدند، جوان به سرای دستور نرفت و به‌همان امیر پیوست...»[۵]. به هرحال، قائم‌مقام از آنچه می‌گذشته، خوب آگاه بود. دلیل ما نامه‌ای است که در صفر ۱۲۴۵ از جانب نایب‌السلطنه به خسرو میرزا نگاشته و تصریح می‌کند: «... از قراری که برما ثابت و آشکار گردید، آن فرزند در باب انبورگر[۶] حرفی با جناب فرمانفرمای گرجستان در میان آورده و حال اینکه ما در این باب

---

۳. برای کاملترین شرحی که دراین موضوع انتشار یافته رجوع شود به «تفصیل انتخاب هیأت نمایندگی ایران» نگارش آقای تهمورس آدمیت، مجلهٔ یادگار، فروردین ۱۳۲۴ ش، ص ۳۷ـ۲۷.

4. Semineau

۵. تاریخ و جغرافیای تبرین، ص ۵۰.

۶. Anbourger شارژدافر روس که در ژانویهٔ ۱۸۲۳(جمادی‌الاول ۱۲۳۸) به‌تهران آمده‌بود.

مطلقاً و اصلا فرمایشی به آن فرزند نکرده بودیم، و راهی نداشت که از او اظهار نارضامندی نمائیم. چرا که او چندین سال در ملك ما بود، و هرگز جز خیرخواهی دولتین و مزید اتحاد بین‌الحضرتین از او دیده و شنیده نشد. و شك نیست که هرگاه گریبایدوف بود، این خجالت و بدنامی به دولت قاهرهٔ ایران نمی‌رسید. جواب این رقیمه را باید بزودی عرضه داشت نماید تا بدانیم آن فرزند در این خصوص چه گفته، و به تجویز و استصواب امیر نظام حرف زده یا بی‌اطلاع او. دیگر البته از خاطـر آن فرزند گرامی محو نشده که دستورالعمل ما به او همین یك کلمه بود که از سخن و صلاح امیر نظام بیرون نرود، و سخن احدی را جز او نپذیرد. و هرچه به‌صوابدید او بگوید و بکند هیچ راه بحث برآن فرزند نیست...»[۷]. از این نامه روشن است که ولیعهد و قائم‌مقام تنها به تدبیر امیر نظام اعتقاد داشتند، و میرزا مسعود قدری نداشت. اتفاقاً قائم‌مقام از میرزا مسعود بدش می‌آمد.

سفارت خسرو میرزا از شوال ۱۲۴۴ تا رمضان ۱۲۴۵ نـزدیك یازده ماه طول کشید. شرح آن در مأخذهای گوناگون آمده است. نویسندهٔ روسی «ولادمیرپوتو»[۸] رساله‌ای به عنوان «خسرو میرزا: شاهزادهٔ ایرانی» دارد. جهانگرد انگلیسی «الکساندر» که زبان فارسی را می‌دانست و درآن زمان در روسیه بود، گزارش آن را ضمن کتاب «مسافرت به صحنهٔ جنگ در شرق»[۹] نگاشته است. اما کاملترین آن را در سفرنامـهٔ ارزندهٔ میرزا مصطفی افشار می‌خوانیم، و همان مأخذ کار ماست. و زبدهٔ آن را نخستین بار انتشار داده‌ایم.

هیأت نمایندگان ایران در پانـزدهم ذیقعدهٔ ۱۲۴۴ وارد تفلیس شدند. پاسکویچ استقبال گرمی کرد. و فردای آن به‌افتخار خسرو میرزا صدویك توپ آتش کردند، و در شهر از بام تاشام ناقوس نواختند. در دوم ذیحجه روانهٔ مسکو شدند. در اینجا خسرو میرزا از مادر گریبایدوف دیدن کرد. شاهزاده «محض دلجوئی او بی‌خبر به‌خانهٔ او رفتند و در گریه بااو شراکت نمودند. آوازهٔ این قسم کوچك دلی شاهزاده، قلوب عمـوم روسیه را شیفته وفریفتهٔ اخلاق خود نمود»[۱۰]. درصفر ۱۲۴۵ با تشریفات رسمی به پطرزبورگ رسیدند. روز ۲۲ این ماه خسرو میرزا با تزار نیکلای اول ملاقات نمود، تشریفات خاصی صورت گرفت: قبلا امیر نظام در پیش و سایر همراهان از عقب دو به‌دو داخل میدان سرای امپراطوری شده، ایستادند تا کالسکهٔ مخصوص خسرومیرزا وارد شد. نامهٔ شاه و

---

۷. منشآت قائم‌مقام، ص ۳۱۰.

۸. V. Potto این نویسنده رساله‌هائی هم دربارهٔ جنگهای‌ایران‌وروس‌دارد.

9. J.E. Alexander, Travels To The Seat of The War, PP. 184-194.

۱۰. «پوتو» نویسندهٔ روسی نیز همین معنی را ذکر کرده است. (شاهزادهٔ ایرانی، ص۸).

عباس میرزا را در طاقه‌شال رضائی پیچیده، در مجموعهٔ نقره‌ای نهاده، و میرزا صالح حامل آنها درکنار خسرو میرزا روان بود. درتالار پذیرائی شاهزاده این خطابهٔ شیوا را در حضور تزار خواند:

«آسایش و خوشبختی که در ایران قرارگرفته بود و اتحاد صادقی که به‌واسطهٔ صلح‌مابین شاهنشاه ایران و جد مکرم من و اعلیحضرت امپراطوری حاصل شده‌بود، طالع ناخوش را برانگیخته کردندو همان‌طالع به‌واسطهٔ غلبهٔضررآمیز خودگروهی خشمناك رابه‌ضلالت انداخت که در تهران‌باعث حادثهٔغیرمنتظر شدند ودر آن حادثه مأمورین روسیه هلاك گشتند. این حادثهٔغم‌اندوز لباس عزا و اندوه عظیم به خاندان سلطنت و همهٔ چاکران باارادت اوپوشانید. دولت با انصاف وباحشمت اعلیحضرت شاهنشاه‌ایران به‌خیال اینکه یك مشت بداندیش به دست فتنه فساد تواند روابط صلح واتحاد راکه تازه با پادشاه بزرگ روسیه مستحکم شده‌بود، برهم زند از تغیر مرتعش‌شد. لهذا مرا مابین شاهزادگان خانوادهٔسلطنت اختیارکرده‌حکم نمود که بدون فوت فرصت، به‌پایتخت این مملکت‌بیایم، و امیدوار باشم به‌اینکه صدای‌من که گردیدهٔ صداقت است، باالتفات حسنهٔ اعلیحضرت امپراطوری شما مسموع خواهد شد و حرفهای من برای حفظ کامل مودتی که بین دو پادشاه اعظم واقوای عالم رامتحد می‌کند، بکارخواهد آمد. این است خواهشهائی که من مأمور شده‌ام به‌اسم ولینعمت باحشمت خوداظهار کنم. ای امپراطور باشوکت این خواهش ماراقبول‌کنید، وحادثه‌ای‌را که در ایران همانقدر موجب تأثر گشته است‌که‌در روسیه، فراموش نمائیدتا کل‌عالم بدانند که در مطاوی چنین حادثهٔ بی‌نظیر دانش و فراست دو پادشاه، واعتقاد و اعتماد متلازم ایشان، توانستند بلاواسطه همهٔ خطرهارا برکنار بگذارند، و همهٔ شبهات وناایمنیها را محو نمایند. بالاخره یك نوع رابطه‌ای مطابق همه تمناهای خود به اطمینان تحصیل کنند.

درباب [اینکه] من خود متوسط این مهم تمنا کردنی تعیین شدم چنین خیال می‌کنم، که همینکه به حضور اعلیحضرت امپراطوری رسیدم و خدمت محولهٔ خودرا که به‌واسطهٔ ولینعمت وجد باحشمت من، به‌من‌داده‌شده‌بود به‌تقدیم رسانیدم، به‌کمال‌تهنیت‌وبشارت رسیده‌باشم. درصورتی‌که همه اهتمامات خودرا، به استحکام یك نوع دوستی وایمنی، مابین‌دوملت عظیم، که برای‌مودت واحترام یکدیگر خلق شده‌اند،وقف بکنم. والسلام»[۱۱].

خسرومیرزا نامه‌های رسمی را تسلیم کرد. و میرزا شانبورغ ترجمان خطابهٔ او رابه‌روسی برگرداند. درپاسخ شاهزاده این بیانات را «نسلرود» صدراعظم روسیه از جانب نیکلا ایراد کرد:

۱۱. سفرنامهٔ خسرومیرزا (خطی).

«اعلیحضرت امپراطور، خداوند بزرگوار من، مرا مأمور می‌کند که نواب والا را محقق کنم که تقریرات و تبیینات تأسف را که شما از جانب پادشاه خود اظهار می‌کنید، باعقیدهٔ مشتمله باکمال رضا قبول می‌کند. وخاطر همایون او به ملاحظهٔ حادثه‌ای که مبتنی بر ارادهٔ سیئه بود، که از نو دو دولت همسایه رابه نفاق اندازد و مملو از کدورت نمود- وسفارتی که مجدداً مأمور به دولت شما کرده است، حقیقت این مطلب را دلیلی تازه خواهد بود.و همان سفارت همهٔ غبار و کدورت‌را که از این قضیهٔ هائله به مرابطهٔ دولت روس و ایران عارض می‌توانست شد، باید متفرق کند. نواب والا این خاطرجمعی‌هارابه‌اعلیحضرت شاه خواهدبرد، وباز از ارادهٔ مستحکم اعلیحضرت امپراطوری در حفظ‌صلح و فزونی روابط دوستی وهمسایگی حسنه که در کمال سعادت به‌واسطه عهدنامهٔ ترکمانچائی قرارگرفته، ایمنی خواهدداد. اعلیحضرت‌امپراطور به من امر می‌کند که به‌نواب والا اظهار کنم که در رجوع این‌خدمت اعلیحضرت شاه هیچ اختیاری نمی‌توانست بکند که به امپراطورخوش- آینده‌تر ازاین باشد. و امیدوارم که‌شما تصدیق این مطلب را از احتراماتی که به‌شما می‌شود تصدیق خواهید کرد. و همچنین ازاین تقریرات که من به‌اسم خداوند بزرگوار خود به‌شما اظهار می‌نمایم»[۱۲].

خسرو میرزا بنا برآئین تشریفات معمول همراهان خود را به تزار معرفی نمود و او به هریك «علی قدر مراتبهم‌التفاوت کرد». نیکلا به فرستادهٔ شاه گفت: «من بالفعل از آنچه گذشت، گذشت کردم. و چون نمی‌خواهم که هیچ‌کدورتی از دولت در دل داشته باشم ،این مطلب راهم اظهار می‌کنم که دولت شما از دوستی دولت ما هنوز ایمن نشده... آنچه شما از دوستی این دولت دریافت می‌کنید، به‌دولت خودتان عرض و حالی نمائید»[۱۳].

هیأت نمایندگان ایران تا اواخر ربیع‌الثانی ۱۲۴۵ یعنی بیش از دوماه در پطرزبورگ گذراندند. هرروز به‌دیدن یکی از تأسیسات علمی و صنعتی روسیه، و شبها به تماشاخانه و مهمانی می‌رفتند که شرح آن را خواهیم داد. روزنوزدهم ربیع‌الثانی برای‌مرخصی به‌دربار امپراطوررفتند. نخست خسرو میرزا بار یافت و همراهانش بدین قرار: «امیرنظام، و میرزا مسعود، ومیرزا صالح، ومیرزا بابا، و موسیو سمینو، وحسینعلی، و میرزاتقی، و میرزا باقر» خدمت تزار رسیدند. نیکلا گفت: «امیدوارم که یادگار خوب از روسیه ببرید، و آنچه از دوستی ما به رأی‌العین مشاهده و فهمیده‌اید، به‌شاه و نایب‌السلطنه حالی نمائید»[۱۴].

۱۲. همان.
۱۳. همان.
۱۴. همان.

دولت روسیه به مناسبت این سفارت از یك کرور تومان بابت باقیماندهٔ دو کرور تومان غرامت عهدنامهٔ ترکمانچای، گذشت کرد. و نیکلا دوازده عرادهٔ توپ به رسم ارمغان برای شاه و ولیعهد فرستاد. نمایندگان ایران راه مراجعت پیش گرفتند. در رمضان ۱۲۴۵ به تبریز رسیدند.

*

سفر روسیه برای میرزاتقی که اوان جوانی را می‌گذراند، بسیار آموزنده بود. و تأثیر آن را در نمو فکری او باز خواهیم نمود. در این مسافرت مورد توجه امیرنظام زنگنه واقع گشت، و در بازگشت داخل‌خدمت استیفای حکومت آذربایجان شد. از این به‌بعد از پشتیبانی قائم‌مقام و امیر نظام هردو برخوردار گردید. تا اینکه بشرحی که گذشت، در صدارت قائم‌مقام به مقام مستوفی‌گری نظام رسید[۱۵]. در ۱۲۵۳ وزارت نظام آذربایجان را یافت. و در رجب همین سال بودکه همراه ناصرالدین میرزای ولیعهد هفت‌ساله و امیر نظام زنگنه برای ملاقات تزار روس به‌ایروان رفت.

شرح داستان به‌اجمال این بود: نیکلای اول به قفقاز و گرجستان آمد، و تقاضای دیدار رسمی محمد شاه را داشت. شاه در کار لشکرکشی به خراسان و هرات بود و از ملاقات سر باز زد. و دراین امر مصلحتی بود. انگلیسها همواره تبلیغ می‌کردند که توجه دولت ایران به ایالتهای شرقی، به تحریك روسها می‌باشد. ودیدار رسمی شاه و تزار همان ایهام را قوت می‌داد. پس محمدشاه به‌جای خود ناصرالدین میرزا را به ایروان فرستاد. همراهان معتبر ولیعهد عبارت بودند از: امیر نظام زنگنه، میرزاتقی‌خان وزیر نظام، عیسی‌خان قاجار، میرزا محمد حکیم‌باشی، حاجی‌محمود نظام‌العلما، میرزا علی‌اکبر تبریزی مترجم، و محمدطاهر خان قزوینی. ارمغانهائی از قبیل چند رشته مروارید، طاقه شالهای کشمیری و چند رأس اسب برای تزار همراه بردند.

در «اوچ کلیسا» دیدار رسمی گرمی با نیکلا روی داد. امیرنظام به‌آئین تشریفاتی همراهان را به تزار معرفی کرد. راجع به میرزا تقی‌خان گفت: «مستوفی نظام بوده به واسطهٔ خدمت اکنون به وزارت نظام رسیده و در سفر سابق در پطرزبورغ به حضور مبارك امپراطور شرفیاب شده. امپراطور فرمود: که الحمدلله یك‌بار دیگر رفیق خود را دیدم. بعد ازآن به‌لغت روسی فرمود که احوالت خوب است؟ وزیر نظام هم به‌زبان روسی عرض کرد الحمدلله از التفات امپراطور اعظم...»[۱۶].

در آن ملاقات موضوعهائی چند مثل قضیهٔ هرات، مهاجران ایرانی

---

۱۵. نگاه کنید به‌بخش دوم.

۱۶. روضة‌الصفا، جدهم (در صدرالتواریخ نیز همین معنی آمده است).

در روسیه، و اتباع روسی در ایران نیز مورد گفتگو قرار گرفت. راجع به قضیهٔ اتباع دوکشور موافقت شد که از طریق معاملهٔ متقابل حل کنند. اقامت در ایروان یك هفته بیشتر طول نکشید، و هیأت نمایندگان ایران به تبریز بازگشتند. چهارسال بعد امیر نظام زنگنه درگذشت (۱۲۵۷). و مسئولیت نظام آذربایجان به میرزا تقی خان وزیر نظام سپرده شد. در همین مقام بود که سفارت ارزنةالروم پیش آمد.

۵

کنفرانس ارزنةالروم

(ربیع‌الثانی ۱۲۵۹ ـ جمادی‌الثانی ۱۲۶۳)

«میرزاتقی‌خان ورای‌هر گونه‌قیاسی، برجسته ترین نمایندگان چهار دولت بود که در کنفرانس ارزنةالروم گرد آمده بودند».
ربرت کرزن[۱]

کنفرانس ارزنةالروم که بیش از چهار سال طول کشید، و پیمان ارزنةالروم که در ۱۲۶۳ بسته شد ـ نمایندهٔ آخرین دورهٔ تحول تاریخی روابط ایران و عثمانی است. از یك‌سو، مجموع اختلافهای قرون گذشتهٔ دو کشور در آن نمایان است ـ و از سوی دیگر پایهٔ روابط جدید دودولت را، حتی تازمان بوجود آوردن دولت عراق پس‌از جنگ جهانی اول، همان عهدنامه بنیان گزارد. از این‌رو کنفرانس ارزنةالروم در تاریخ روابط ایران و عثمانی پرمعنی و با اهمیت است. اما نه‌گزارش درستی از آنچه در این مجمع سیاسی گذشته، انتشار یافته ـ نه سهمی که میرزا تقی‌خان در گفتگوها و تصمیمهای آن داشته، دانسته شده ـ و نه به‌طریق اولی ارزش آن در تحول تاریخی مناسبات دوکشور همسایه، شناخته گردیده است. کوشش داریم همهٔ این جنبه‌های موضوع را به عنوان بخشی از تاریخ جدید روابط دیپلماسی ایران بدست دهیم، و در نگارش آن «تکنیك» تاریخ دیپلماسی را بکار می‌بندیم. نخست مقدمهٔ کوتاهی می‌آوریم که زمینهٔ گفتارمان روشن گردد.

با تأسیس دولت صفویان، یکی از نخستین «دولتهای ملی» به مفهومی که آغاز تاریخ «عصر جدید» یعنی پس از قرون وسطی می‌ـ

---

۱. R. Curzon, A Year At Erzerom, P. 55. (کرزن خودش دبیر نمایندگی انگلیس در کنفرانس بود).

شناسد، در ایران تشکیل یافت. سلسله جنبان دولت صفوی را اصول تشیع می‌ساخت که در معنی پروردهٔ عناصر ملی و سیاسی بود، گرچه مظاهر و تجلیات آن دینی بنظر می‌آمد. تشیع به‌عنوان ایده‌ئولوژی وحدت ملی ایران نمو یافت ــ و همان پاسدار ملیت ایرانی گردید، و از تحلیل جامعهٔ ایرانی در دنیای تسنن اسلامی که به پیشوایی و قیادت دولت‌عثمانی جلوه‌گر بود ــ جلوگیری کرد. بدین وسیله ایرانیان هویت تاریخی و هوشیاری ملی خود را محفوظ داشتند، گرچه آن فلسفهٔ سیاسی و دینی آثار مدنی دیگری بار آورد که از موضوع گفتار ما در اینجا بیرون است. در هر حال برخورد تند دو دولت همسایه، که یکی خود را نگهبان تشیع ایرانی و دیگری وارث خلافت عباسی می‌شمرد ــ و هر دو نیروی تحرك فوق‌العاده‌ای داشتند، امری طبیعی بود.

تاریخ روابط سیاسی دو کشور از قرن دهم تا دوازدهم، در واقع شرح جنگهای خونین سیصد سالهٔ آنهاست. اگر هم چند صباحی به آشتی و سازش می‌گذشت، برای ناتوانی و ترس از همدیگر بود نه از روی پاکدلی و تفاهم معنوی. زمامداران ایران و عثمانی هر دو در پروراندن این حالت عمومی جنگ و ستیز مسئولیت داشتند، در حقیقت در زنجیر تعصبی که خود پرداخته بودند ــ گرفتار آمدند. تنها نادرشاه بود که با فراست و شم سیاسی فوق‌العادهٔ خود، خواست آن زنجیر را از هم بگسلد ــ و در روابط ایران و عثمانی اساسی نو بریزد. او هم رفت و نقشه‌اش برآب شد.

به‌هر صورت، رفته رفته ایران و عثمانی تحرك خود را از دست دادند ــ ایران گرفتار کشمکشهای داخلی گردید و کفارهٔ خونریزیهای وحشتناك و سوء سیاست صفویان را داد ــ و عثمانی با شکستهای پی‌درپی خارجی که به‌دست مغربیان خورد دیگر خطری برای اروپا نداشت. و در واقع مقدمهٔ خرابی و تنزل امپراطوری عثمانی از مدتها پیش نمایان گردیده بود. از نیمهٔ دوم قرن دوازدهم هجری، هر دو دولت با خطر روزافزون جدید مغربیان که هستی آنها را تهدید می‌کرد، برخوردند. و پس از آن هر دو شکست خورده و گرفتار، نه مجال پیکار داشتند و نه حال زورآزمائی. حقیقت اینکه از ۱۱۹۵ به بعد فقط یك بار کار ایرانیان و ترکان به نبرد کشید (۱۲۳۶) که دامنه‌اش کوتاه بود و زود سرش را بهم آوردند.

از اوایل قرن سیزدهم که تحول سیاسی اروپا، ایران را خواه و ناخواه به جهان سیاست بین‌المللی کشانید ــ مناسبات ایران و عثمانی نیز نمی‌توانست از تأثیرش مصون باشد. سیاست کشورهای بزرگ اروپا خاصه روس و انگلیس، به‌عنوان عامل تازه‌ای در نهاد روابط دو دولت مؤثر افتاد و نفوذش همچنان زیادتر می‌شد و اثرش نمایانتر. در زمان ناپلئون، در مرحله‌ای که روس و فرانسه متحد بودند، و ایران و عثمانی

هر دو با روسیه در جنگ ــ به ضرورت یك نوع همکاری سیاسی اتفاقی میان دربار شاه و سلطان بوجود آمده بود. اما دیر نپایید. دولت عثمانی با تزار پیمان صلح جداگانه‌ای بست (پیمان بوکارست در ۲۸ مه ۱۸۱۲). شگفت اینکه به موجب مادهٔ سری آن، ترکان موافقت کردند برای سپاهیان روسیه که در قفقاز با ایران می‌جنگیدند از خاك عثمانی اسلحه و مهمات و آذوقه فرستاده شود[۲]. این واقعیت که بر تاریخ‌نویسان پوشیده مانده، خشم دولت ایران را برانگیخت؛ عباس‌میرزا و وزیرش میرزابزرگ ترکان را به «خیانت» و «عهدشکنی» محکوم ساختند و هیچ‌وقت آن را فراموش نکردند.

از آن پس روابط ایران و عثمانی به تیرگی گرایید و وقایعی پی‌درپی بر شدت آن می‌افزود: ــ در سال ۱۲۲۱ وقتی که نخستین دورهٔ جنگ ایران و روس هنوز پایان نیافته بود، عبدالرحمن پاشا حاکم شهر زور به ایران پناه آورد. فتحعلی‌شاه او را تحت حمایت ایران گرفت و به حکومت زور و ریاست ایل بابان برگرداند. او تحت تبعیت و حمایت محمدعلی‌میرزای دولتشاه بسر می‌برد، و این مسأله باعث کدورت اولیای دولت عثمانی گردید. علی‌پاشا والی بغداد برای راندن عبدالرحمن پاشا سپاهی به‌شهر زور روانه کرد. دولتشاه هم این سپاه را مغلوب و آن سردار را دستگیر کرد و به تهران فرستاد. دولت عثمانی به عنوان عذرخواهی فیضی محمود افندی را به دربار ایران فرستاد، رهایی سردار اسیر خود را خواست. فتحعلی‌شاه هم او را به احترام روانهٔ عثمانی نمود، فتحعلی‌خان رشتی را به سفیری به استانبول گسیل کرد. و در سال ۱۲۲۶ که سفرایی از دربار عثمانی به ایران آمدند، قرار شد که والی شهر زور به صوابدید دولت ایران معین گردد، و والی بغداد را شخص بی‌غرض و سلیم‌النفسی معین نمایند که رعایت احوال زوار و مسافران ایرانی را بکند. ولی تمام این قرارها زودگذر بود. در ۱۲۳۶ عده‌ای از افراد خاندان سلطنتی از جمله حرم‌شاه از راه ارزنةالروم به سفر حج می‌رفتند. اموالشان به دستور پاشای آنجا تفتیش گردید و قسمتی از آن را ضبط کردند، و نسبت به حرم‌شاه جانب حرمت و خوش‌همسایگی را نگاه نداشتند. ترکان حتی در امور ناچیز از شیوهٔ نپرخوار و خشن خود دست‌بردار نبودند.

به دنبال آن سرعسکر ارزنةالروم برخی از ایلات سرحدی ایران را به خاك عثمانی کوچاند و پاره‌ای را تحت حمایت خود گرفت. عباس میرزا نخست نماینده‌ای به استانبول فرستاد که شکایت پیش سلطان ببرد. فرستاده‌اش را سرعسکر زندانی کرد. قائم‌مقام ناگزیر توسط نمایندگان انگلیس در ایران و عثمانی، نسبت به عمل ناهنجار سرعسکر ارزنةالروم

۲. انگلیس، مجموعهٔ ۷۸/۷۷ کانینگ به اوزلی ۲۰ ژوئن ۱۸۱۲.

به باب عالی اعتراض نمود. و آن را منافی روابط دوستی شمرد[۳]. در همین مورد است که قائم‌مقام ضمن نامهٔ خود به میرزاصادق وقایع‌نگار، در اشارهٔ به نمایندهٔ انگلیس می‌نویسد: «باید... قدر این دشمنك دانای خودمان را بدانیم. سگشان صدهزار بار براین دوستهای نادان منحوس که عیاذاً بالله همسایهٔ ملك محروسند، شرف دارد. نه از روسم حکایت کن نه از روم...»[۴].

ایران سر پیکار نداشت. اما آن تدابیر بجائی نرسید و عباس‌میرزا با سی‌وپنج هزار سپاهی به‌سوی ارزنةالروم حمله برد. در نخستین وهله، لشکر شصت‌هزار نفری عثمانی را که تحت فرماندهی چهار تن از پاشایان ترك بودند، درهم شکست[۵]. شهرهای قارص و وان را گرفت، و بایزید بدون هیچ مقاومتی تسلیم شد. عباس‌میرزا حاکمی از جانب خود در بایزید گماشت. ساخلوی هم برقرار نمود، و خود به‌خوی بازگشت. از سوی دیگر، محمدعلی‌میرزای دولتشاه حاکم‌کرمانشاه برقشون ترك پیروزی یافت و به طرف بغداد پیشروی کرد. داود پاشا تقاضا کرد: از تصرف بغداد صرف‌نظر نماید، در عوض ده‌هزار تومان خسارت خواهد پرداخت، و سالیانه هم خراج خواهد داد[۶]. این نبرد (۳۷ـ۱۲۳۶) برتری جنگی ایران را بر عثمانی در آنجا ثابت کرد ــ توپخانهٔ عباس‌میرزا بسیارخوب از عهده برآمد ــ و عباس‌میرزا عده‌ای از افسران انگلیسی را که در خدمت ایران بودند و حاضر نگردیدند در جنگ با عثمانی شرکت نمایند، از کار بیرون کرد[۷].

عثمانی که شکست خورد، کانینگ سفیر انگلیس در استانبول به پایمردی برخاست تا در صلح میان دو دولت حسن توسط کند. ایران و عثمانی نیز خواهان آشتی بودند از آنکه هیچ کدام خاطرشان از جانب روسیه ایمن نبود، خاصه ایران که تعرض تازه‌ای را از سمت شمال حس می‌کرد. دولت عثمانی جلال‌الدین افندی را به تبریز فرستاد ــ قائم‌مقام هم ضمن نامه‌ای به رئوف‌پاشا صدراعظم سابق و سرعسکر ارزنةالروم (که مأمور مذاکرهٔ صلح بود) نوشت: «برعالمی معلوم است که مادام که مرحوم والد دوستدار در حیات بود چه‌قدر سعی و اهتمام داشت که میان دو دولت اسلام سلم و صفوت باشد و صلح و مودت، و نزاع و نفاق نیفتد. و این موافقت و اتحاد باعث کوری چشم حساد دو دولت جاویدبنیان باشد نه مثل حال که وضع آن در خاطر جناب سامی بهتر و خوبتر معلوم ومشهود است. و دوستدار هم بعد از قضیهٔ وفات والدمرحوم، طریقهٔ انیقهٔ او را پیشنهاد ساخته، تخلف از سلیقه و طریقهٔ او نکرده، خود را مصلحت‌جوی

۳. انگلیس، مجموعهٔ ۲۴۸/۴۲ لیستون به ویلوك ۲۲ ژوئیه ۱۸۱۹.
۴. منشآت قائم‌مقام، ص۳.
5. Fowler, Vol. 1. P. 326.
۶. انگلیس، مجموعه ۶۰/۲۰ ویلوك به‌لندندری ۱۵ دسامبر ۱۸۲۱.
7. J.B. Fraser, P. 10.

و خیرخواه هر دو دولت می‌داند، چون هر دو دولت، دولت اسلام است... آنچه لازمهٔ جد و جهد بوده است بعمل آورده که شاید امر مابین دو دولت، به‌صلح و صفوت بگذرد نه آنکه به جنگ و خصومت منجر شود...»[۸].

قائم‌مقام در همین نامه اشاره‌ای به پیغام صلح‌جویانهٔ رئوف‌پاشا توسط حسین‌خان سردار می‌کند ــ و نیز تصریح‌دارد که «عالیجاه میرزاتقی را که محرم اسرار دوستدار بود روانه نموده و پیغامهای دوستانه داده و اعلامهای مصلحانه کرده...» است. عباس‌میرزا نیز ضمن کاغذی به سرعسکر ارزنةالروم، از همان مأموریت میرزاتقی سخن گفته می‌نویسد: «عالیجاه مقرب‌الحضرت میرزا محمدتقی را که از چاکران معتبر بود همراه عالیجاه جلال‌الدین افندی نزد آن جناب مأمور و صریحاً معلوم داشتیم که منظور ما سلم و سازش می‌باشد نه جنگ و کاوش...»[۹]. (اشارهٔ به میرزا محمدتقی ظاهراً میرزامحمدتقی آذربایجانی یکی از دبیران قائم‌مقام است).

زبردستی سیاسی قائم‌مقام از نامه‌هایش به کانینگ نمایان است. همه‌جا از بحث ماهوی در شرایط صلح زیرکانه پرهیز داشت، و می‌گفت آن مسائل باید در مجمع صلح مطرح گردد. کانینگ نتوانست اصل پیشنهاد ایران را بدست آورد. اما عباس‌میرزا و وزیرش آمادهٔ گذشتهائی بودند که دوستی ایران و عثمانی تأمین شود، خاصه دربار تهران در این‌باره اصرار زیاد می‌ورزید. غیبت سفیر انگلیس از اسلامبول برای شرکت در کنگرهٔ «ورنا»[۱۰] (از اکتبر تا دسامبر ۱۸۲۲) شروع مذاکرات صلح را به تعویق انداخت بخصوص که ترکان به پشتیبانی کانینگ دلگرم بودند و میانجیگری او را لازم می‌شمردند.

باری، مذاکرهٔ صلح در ۱۲۳۸ در ارزنةالروم میان رئوف‌پاشا حاکم آن‌دیار و میرزامحمدعلی آشتیانی نمایندهٔ ایران آغازگردید. سیاست ایران را قائم‌مقام اداره می‌کرد. وجههٔ نظر و فوت و فن دیپلماسی او را از نامهٔ ماهرانه‌ای که در شوال ۱۲۳۸ به میرزا محمدعلی آشتیانی نگاشته می‌توان شناخت. چنین دستور می‌دهد: «...اگر خدا نخواسته، دست آن عالیجاه از دامن هر چاره و گریز کوتاه شود، تا این حد هم اذن و اجازت می‌دهم که الفاظ مبهمه و فقرات ذواحتمالین در فصلی که موقع ذکر این مطلب است، به زور میرزائی و قوهٔ انشائی بگنجاند که راه سخن برای ما باقی بماند، و این تصرف و تسلطی که حالا داریم سلب نشود، و از روی عهدنامه بحث برما وارد نیاید. و این آخرالدواء و آخرالعلاج است. و معلوم است که هرگاه طورهای دیگر ان‌شاءالله تعالی از پیش برود البته

---

۸. ازمجموعهٔ عکس‌نامه‌های رسمی درتصرف نگارنده، اصل آنهادرکتابخانهٔ موزهٔ لندن است.

۹. همان مجموعه.

10. Verona.

البته بهتر و خوبتر و با شکوه‌تر خواهد بود»[۱۱].

پیمان اول ارزنةالروم در نوزدهم ذیقعدهٔ ۱۲۳۸ به امضا رسید. به‌موجب آن دولت ایران همهٔ نواحی را که فتح کرده بود، به عثمانی پس داد. و مرز دو کشور بر اساس معاهدهٔ ۱۱۵۶ که بین نادرشاه و سلطان‌محمود بسته شده بود، تأیید گردید. حقوق گمرکی از کالاهای صادراتی دو طرف چهار قروش درصد تثبیت شد. دولت عثمانی تعهد کرد که از زوار ایرانی به عتبات و حاجیان مطالبهٔ «باج» نشود، و در کار آنان تسهیل نمایند که اختلافی رخ ندهد. دو دولت موافقت کردند که هرگاه ایلات سرحدی تجاوزی به خاك دیگری کردند، حمایتی از آنان بعمل نیاید. همچنین عشایر مرزنشین «رسومات عادیهٔ ییلاقی و قشلاقی» را طبق معمول بپردازند.

دولت ایران انصافاً در حل همهٔ موضوعهای مورد اختلاف حسن نیت خود را نشان داده است. جهت عمومی سیاست دربار شاه را نامهٔ رسمی قائم‌مقام به میرزا عبدالله‌خان امین‌الدوله آشکار می‌کند: «خاطر آن جناب جمع باشد که ما خود هرگز شایق و مایل به نفاق و جدال نبوده و نمی‌باشیم. و این مطلب را دریافته‌ایم که جنگ و نزاع ما مایهٔ خوشحالی کفره است، و از هر طرف کشته شود سود کفار خواهد بود...»[۱۲].

با بستن عهدنامهٔ ارزنةالروم میان دو کشور همسایه صلح افتاد ــ اما ریشهٔ اختلاف و مسائل مورد ستیز، همچنان بجای ماندند. هدف آن گفتگوها این بود که آشتی و سازشی صورت بگیرد. از این رو نتوانستند از حدود کلیات پا فرا نهند، خاصه که دامنهٔ اختلاف بس گسترده بود و راه‌حل آنها ناهموار. مهمترین آن مسائل را فهرست‌وار می‌آوریم تا برسیم به گفتار اصلی یعنی دومین کنفرانس ارزنةالروم:

وضع نامشخص وگنگ مرز طولانی ایران وعثمانی از قلهٔ آرارات تا مصب شط‌العرب که بیش از هفتصد میل بود ــ حالت مبهم سیاسی سرزمین کردستان ــ مسألهٔ ایلات مرزنشین از سرحد آذربایجان تا خوزستان و علاقهٔ سیاسی خاصی که ایران و عثمانی نسبت به آنها داشتند و موضوع تبعیت آنان که کدام رعیت ایران بودند و کدام رعیت عثمانی ــ قضیهٔ کوچانیدن پاره‌ای از ایلات به قلمرو عثمانی ــ ییلاق و قشلاق ایلات مرزی که طی قرنها به زندگی شبانی خو گرفته بودند و با مرزهای ساختگی انسان شهرنشین کاری نداشتند ــ مسألهٔ زوار ایرانی به عتبات و حاجیان مکه و پیوند ناگسستنی ایرانیان شیعه نسبت به مقبره‌های امامان ــ وضع ایرانیان مقیم بین‌النهرین که جمعیت بسیار زیاد آن دیار را تشکیل می‌دادند ــ تجارت ایران و عثمانی ــ و پناهندگان سیاسی ایرانی به عثمانی.

---

۱۱. منشآت قائم‌مقام، ص ۹.

۱۲. مجموعهٔ اسناد تاریخی از صفویه تا قاجاریه (خطی).

آن مسائل مادهٔ گفت و شنید و جنگ و ستیز ایران و عثمانی را می‌ساختند ــ و بر سر تاسر روابط دو دولت سایه افکنده. درست است که پاره‌ای از آنها مسائل پیچیده‌ای بودند، اما حل‌نشدنی نبودند. به‌قول قائم‌مقام «امثال این امور را چندان قابلیت نمی‌باشد که از دولتی قویم به دولتی قدیم اظهار شود»[۱۳]. ولی گویا این «قابلیت» را داشتند که دو ملت را به خاک و خون کشانند و یا دست‌کم به کرانهٔ میدان کارزار برسانند. این نبود جز اینکه هیچ کوشش پی‌گیری در تسویهٔ آن امور به عمل نیامده بود ــ و مهم اینکه برای حل آنها حسن‌نیت مشترك وجود نداشت. حتی می‌بینیم عثمانیان دلخوش بودند که در کار مسافران‌ایرانی که سراغ قبور امامان خود می‌رفتند، یا مردگان خود را به عتبات می‌بردند، و یا رهسپار خانهٔ خدا می‌شدند ــ هر روز دردسری ایجاد کنند و زحمتی فراهم آورند.

خلاصه اینکه عهدنامهٔ ارزنةالروم ۱۲۳۸ آن امور را حل نکرد ــ زمان آشتی ترکان و ایرانیان زود سپری گشت ــ و با پیش‌آمدهای تازه کشمکشهای گذشته برپا شد:

در سال ۱۲۵۰ قافله‌ای از تجار ایرانی را در خاك عثمانی غارت کردند و کالایشان را به‌یغما بردند. در ۱۲۵۱ ایلات مرزنشین عثمانی خوی و قطور را به باد چپاول دادند. سال بعد به فرمان والی رواندوز اطراف اورمیه مورد تاراج واقع شد. از همه بدتر داستان یورش علیرضا پاشا حاکم بغداد به محمره به سال ۱۲۵۳ بود. این قضیه اهمیت سیاسی خاص دارد؛ زمان لشکرکشی محمدشاه به مرزهای شرقی ایران و در گرمگاه محاصرهٔ هرات رخ داد. گوئی پیوستگی خاصی میان حملهٔ به محمره و لشکرکشی به سرحد خراسان وجود داشت. هنری الیس وزیر مختار وقت انگلیس در تهران ضمن نامهٔ ۲۶ آوریل ۱۸۳۶ (دهم محرم ۱۲۵۳) به پالمرستون راجع به تصمیم عزیمت محمدشاه به‌سوی هرات می‌نویسد: «آرام‌بودن مرزهای جنوبی و غربی ایران مایهٔ دل‌آسائی و آزادی شاه و تقویت اوست که به هرطرف برود و به‌خاطر جمعی عمل نماید...». به حقیقت وزیر مختار سرود یاد مستان می‌دهد.

لاجرم، سپاه علیرضا پاشا به محمره هجوم آوردند، مردمی را کشتند، متاع بازرگانان را از انبارها به چپاول بردند، و زنان را به اسیری گرفته، پیروزمندانه به بغداد بازگشتند. دولت ایران توسط نماینده‌اش میرزا جعفرخان مشیرالدوله سخت اعتراض کرد و از دولت عثمانی ادعای خسارت و ترضیه نمود. پاسخ عثمانیان این بود: «بندر محمره از توابع بصره و بغداد و ملك ماست، و رعیت خود را تنبیهی کرده‌ایم. اگر ثابت کردید که محمره از ایران است آنگاه از ترضیه

۱۳. نامهٔ عباس میرزا به‌سلطان محمود ثانی، منشآت قائم‌مقام، ص ۱۵۷.

گفتگو کنید»[۱۴]. این نخستین‌بار بود که باب‌عالی اساس حقوق حاکمیت ایران‌را بر محمره انکار داشت. بنابرنوشتهٔ مشیرالدوله «به‌واسطهٔ این نحو اشتباه‌کاری و جواب صواب‌نما، سایر سفرا از تقویت فدوی تقاعد ورزیده‌اند»[۱۵]. سلطان محمود دوم مرد (۱۲۵۵)ـ لشکر عثمانی در جنگ با ابراهیم‌پاشا سخت شکست خوردـ سفیر ایران بیدرنگ از اسلامبول به تهران آمد و اندیشهٔ حملهٔ محمدشاه به‌بغداد در دربار تهران نیروگرفت. سلطان عبدالمجید جانشین او از بسیج ایران نگران شد، وصارم‌افندی را به‌تهران گسیل داشت. او مأمور بود قضیهٔ‌خسارت وقتل وغارت محمره را تا سیصدهزار تومان بگذراند، و دراین‌باب با محمدشاه وحاجی‌میرزا آقاسی گفتگو کرد. حاجی پایهٔ میزان غرامت را برچهار تا پنج کرور تومان نهاد[۱۶]. به‌علاوه از اظهارات میرزاتقی‌خان درکنفرانس ارزنةالروم آشکار می‌شودکه دولت ایران شکایتهای خودرا نسبت به‌سیاست عثمانی ضمن طرحی شامل نه ماده به صارم افندی تسلیم داشت. اما گفتگوی حاجی با صارم افندی به‌جائی نرسید ونتوانستند باهم کنار بیایند. سفیر عثمانی هم از تهران رفت.

روابط دوکشور همچنان مبهم‌ماندتااینکه محمود پاشاوالی‌سلیمانیه در ۱۲۵۷معزول شد و به‌دربار ایران پناهنده گردید. محمد شاه‌نامه‌ای به سلطان نوشت و همراه پاشای معزول به‌باب‌عالی فرستاد. توقع ایران این بود که محمود پاشا رابه حکومت سلیمانیه برگردانند. باید دانست که سلیمانیه درتصرف عثمانی‌بود اما تاآن وقت‌بکلی ازایران جدا نشده و ایران امتیازات و حقوقی درآنجا برای خود قائل بود. سلطان عبدالمجید برای خاطر ایران، احمدپاشا جانشین محمود پاشا راازحکومت سلیمانیه برکنار نمود. ولی محمود پاشا را هم به‌آنجانفرستاد. از جانب دربارتهران به‌والی کردستان دستور رفت‌که محمود پاشا رابه‌حکومت سلیمانیه برساند وسلطهٔ ایران را برآنجا برقرار سازد. والی کردستان به سلیمانیه‌حمله‌ور گردید، محمدشاه به بسیج سپاه فرمان‌داد، بازرگانان ایرانی مقیم‌عثمانی رابه‌ایران بازخواست، همدان رامرکز عملیات نظامی معین نمود، وسپاه به‌مرز بین‌النهرین فرستاد. کار دو دولت داشت به‌جنگ می‌کشید که نمایندگان سیاسی روس و انگلیس درتهران واسلامبول ،به‌میانه افتادند. خطربرخورد نظامی‌رفع‌شد. وقرار براین گرفت که‌انجمنی‌از نمایندگان چهار دولت ایران وعثمانی وروس وانگلیس در ارزنةالروم تشکیل گردد، واختلافهای دودولت را یك‌کاسه رسیدگی و تسویه نمایند. با این مقدمه کنفرانس ارزنةالروم برپا شد، وگفتار اصلی ما برسر همان است.

---

۱۴. وقایع سرحدیه، میرزا جعفرخان مشیرالدوله،خطی.
۱۵. وقایع سرحدیه، میرزا جعفرخان مشیرالدوله،خطی.
۱۶. همان.

۱. دورهٔ اول کنفرانس

دربارهٔ تشکیل کنفرانس ارزنةالروم در اواخر ۱۲۵۸ تصمیم گرفته شد. در هفتهٔ اول محرم ۱۲۵۹ (هفتهٔ اول فوریهٔ ۱۸۴۳)همهٔ نمایندگان، بجز میرزا جعفرخان مشیرالدوله نمایندهٔ ایران که درراه عزیمت به‌آنجا درذیحجهٔ ۱۲۵۸ در تبریز سخت بیمار گردیده بود، در ارزنةالروم گرد آمدند. مشیرالدوله سفیر سابق ایران در اسلامبول مردی آگاه به امور سیاسی بود. ناخوشی «ذات‌الجنب» او راازآن مأموریت‌بازداشت. به‌جایش میرزاتقی‌خان وزیرنظام که درآن موقع منصب سرتیپی و مقام وزارت آذربایجان را در امورکشوری و لشکری داشت، معین گردید.

برخی‌نوشته‌اند که‌نفوذ وقدرت وزیر نظام‌درآذربایجان رشك‌حاجی میرزا آقاسی رانسبت به‌او برانگیخته بود، وخواست با روانه کردنش به ارزنةالروم، مدتی او را ازایران رانده باشد. ازجمله نادرمیرزامی‌نویسد: «همهٔ لشکر آذرآبادگان جز او کس ندانستندی وفرمان او بردندی. این شهامت‌وزیر ایران حاجی‌میرزاآقاسی را گران بود.فرصت همی‌جست‌که‌وزیر نظام رامالش دهد وبراندازد. هیچ‌دست‌نیافت که مردی‌بی‌نیاز وسخت‌وجیه بود. تا دولت عثمانی را باایران کاوشی پدیدآمد... حاجی را وقت آمداین مرد رانامزد کرد که‌آنجا رود وچون کاری نه‌خرداست، آنجا ضایع شود. اورا ازقبول چاره‌ای نبود...»[۱۷]. درتاریخ‌نونیز شرحی نزدیك به‌همان‌معنی دیده می‌شود. ربرت کرزن یکی ازنمایندگان انگلیس درآنجا نیز درکتاب «یك سال در ارزنةالروم» چنین می‌آورد: «حاجی میرزا آقاسی آن صدراعظم حیله‌گرکه تنها دراندیشهٔ استوارکردن کار خود بود، به‌میرزاتقی‌خان‌رشك می‌بردوخیلی خرسند بود اورا ازسرراهش بردارد»[۱۸]. ازطرف دیگر «لیدی شیل» زن وزیر مختاروقت‌انگلیس درتهران می‌گوید: بنابر«القای»شوهرش بود که‌وزیر نظام رابه‌آن سفارت مأمور ساختند[۱۹].

نظرما غیرازاینهاست: حسادت حاجی به حد خود شاید درست‌باشد واین‌عنصر انسانی را دروجههٔ نظر حاجی نسبت به‌میرزاتقی خان،چطور می‌توان غیر طبیعی دانست. این خود ازعوارض نظام سیاسی غلط است که‌چون افرادی خرد به مقامی بزرگ‌برسند- تاب شخصیتهای کاردان‌تر از خودرا نیاورند. اما درهر حال مسألهٔ روابط ایران وعثمانی و گفتگوی بانمایندگان روس وانگلیس هم‌کاری آسان نبود. به‌تعبیر نادر میرزا «فرستاده‌ای بزرگ» می‌بایست گسیل شود[۲۰]. در کاردانی میرزاتقی‌خان حرفی نبود و حاجی هم‌اعتراف به این معنی داشت. وچنانکه خواهد آمد پس‌از بازگشت وزیر نظام ازآن مأموریت، کاغذ بسیارگرمی پراز دعاو ستایش به‌او نگاشت. اما درخصوص نوشتهٔ زن وزیر مختار انگلیس، باید

---

۱۷. تاریخ و جغرافیای دارالسلطنهٔ تبریز، ص ۵۱-۵۰.

18. R. Curozn, PP. 55-56.

19. Lady Sheil, PP. 201-202

۲۰. تاریخ و جغرافیای دارالسلطنهٔ تبریز، ص ۵۰.

بگوئیم چنین نکته‌ای را درنامه‌های رسمی شیل نیافتیم که‌دراعزام میرزا تقی‌خان اشاره‌ای کرده باشد، گرچه اوراخوب می‌شناخته است. ولی می‌دانیم که سفیران روس و انگلیس درتهران واسلامبول، ازناخوشی ناگهانی مشیرالدوله ونرسیدن نمایندهٔ ایران‌به‌ارزنةالروم نگران گردیده بودند. بیم آن را داشتند مبادا مذاکرات دو دولت سرنگیرد. خاصه اینکه بشرحی که‌بیاید مقارن آن زمان باکشت‌وکشتار کربلا (ذیحجهٔ۱۲۵۸) به‌دست حاکم بغداد، دولت ایران در اندیشهٔ لشکرکشی به‌بغداد افتاده بود، ونزدیك بود پایهٔ کنفرانس درمرحلهٔ تکوینش از هم بپاشد از این رو به‌ایران فشار می‌آوردند درتعیین نمایندهٔخود دست بجنباند. پس حاجی، وزیر نظام را از آذربایجان مأمور سفارت ارزنةالروم کرد. چون میرزا تقی‌خان به جای مشیرالدوله برگزیده شد، سفیر روس دراسلامبول به همقطارش درتهران نوشت: «درعین‌اینکه از روی انصاف باید به‌شرافت اخلاق و استعدادهای برجستهٔ میرزاتقی خان اعتراف داشت، تغییر ناگهانی مأمور ایران، دربار عثمانی را اندیشناك ساخته... اما امید دارد که نمایندهٔ تازه ایران باروح سازش و اعتدال خویش رفع نگرانی آنان را بنماید، و در خدمتی که برعهده دارد توفیق بدست آورد»[۲۱].

اختیارنامهٔ وزیر نظام به‌عنوان «وکیل مختار» ایران با مقام وزارت درصفر ۱۲۵۹ به‌مهر محمدشاه صادرگردید . و اواخر ماه بعد رهسپار ارزنةالروم شد. همراهانش را از لشکری و کشوری دویست نفر ثبت کرده‌اند. پس‌ازمدتی عده‌ای‌از آنان رابه‌تبریزبازگرداند، وسی‌نفری را با خودنگاه داشت. در «قزل‌دیزج»که‌نخستین منزل خاك عثمانی است، هیأتی ازجانب پاشای حاکم ارزنةالروم به‌استقبال هیأت‌نمایندگی ایران آمدند. ربرت‌کرزن‌می‌نویسد: چون میرزاتقی‌خان به دروازهٔارزنةالروم رسید، همهٔ معاریف‌شهر، مگر حاکم و نمایندگان روس و انگلیس سواره به‌پیشواز او رفتند. جمعیت زیادی گرد آمده‌بود، وتشریفات باشکوهی با شلیك توپ انجام گرفت[۲۲]. پاشای‌ارزنةالروم خواست وزیر نظام و همراهانش درمدت توقف آنجا، مهمان رسمی دولت عثمانی باشند. ضمن تشکر، این خواهش رانپذیرفت. از اعضای سرشناس هیأت نمایندگان ایران این کسان را می‌شناسیم:

میرزااحمدخان وقایع‌نگار شیرازی: مصلحت گذار اسلامبول بود. پس‌از مراجعت میرزا جعفرخان مشیرالدوله، سمت شارژدافری ایران رادرآنجا داشت. میرزاتقی خان بیشتر پیامهای خودرا به نمایندگان سیاسی، به‌وسیلهٔ او می‌فرستاد. وقایع‌نگار نویسندهٔ «تاریخ قاجاریه» است و میرزاتقی‌خان را همه‌جا به بزرگی یاد کرده.

میرزا محمدحسین فراهانی: عموزادهٔ میرزاابوالقاسم قائم‌مقام‌بودو

---

۲۱. انگلیس ۲۴۸/۱۱۲، بوتینف به‌کنت‌مدم ۱۵ ژانویهٔ ۱۸۴۳.

22. R. Curzon, P. 53.

منشی مخصوص میرزاتقی‌خان اغلب گزارشهای رسمی وزیر نظام به‌انشای اوست. کتاب بسیار ارزندهٔ «جغرافیای جهان‌نمای جدید» که به‌دستور وزیر نظام از تألیف چند کتاب به‌فارسی ترجمه گردید، به‌خط وانشای او نوشته شده. (درجای خود ازاین کتاب سخن گفته‌ایم). بعدها «دبیرالملك» لقب یافت و وزیر داخله شد.

چراغعلی‌خان زنگنه: درخدمت حکومت آذربایجان و ازمعتمدان وزیر نظام‌بود. درزمان صدارتش او را به‌مأموریتهای محرمانه فرستاده است.

ژان‌داود مسیحی: سمت ترجمانی داشت و هموست که بعدها مأمور استخدام معلم برای مدرسهٔ دارالفنون گردید. درارزنةالروم هم که بود به‌دستور وزیر نظام برخی کتابهای فرنگی را گردآورد وبه‌ترجمهٔ آنها پرداخت.

نمایندگی دولت عثمانی را نخست نوری افندی سفیر سابق آن دولت درلندن ووین به‌عهده داشت. پس‌از مرگش سعدالله انور افندی به‌جایش آمد که‌عضو شورای عدلیه بود.

وضع حقوقی نمایندگان روس وانگلیس در کنفرانس ارزنةالروم باید بدرستی دانسته شود. آنان نمایندهٔ «مختار» نبودند یعنی طرف مذاکره و امضاکنندهٔ عهدنامه بشمار نمی‌رفتند. عنوان «کمیسر» را داشتند که به‌فارسی «مأمور واسطه» می‌گفتند. به‌عبارت دیگر از نظر حقوق بین‌الملل‌عمومی، مسئولیتی به‌عهدهٔ آنان نبود بلکه با بکار بردن «مساعی جمیله» و«میانجی‌گری»، درتسویهٔ اختلاف ایران وعثمانی‌کوشش داشتند و اصطلاح «حسن‌توسط» هر دو مفهوم مزبور را می‌رساند. ظاهراً این مفاهیم در ذهن صدراعظم ایران خلط شده ودرنامه‌هایش در مورد مأموران روس وانگلیس، عنوان «نمایندگان مختار» استعمال کرده بود. ازاین رو «بوتنیف»[۲۳] سفیر روسیه در عثمانی به کنت «مدم»[۲۴] وزیر مختار آن دولت درتهران می‌نویسد: مأموران روس و انگلیس در کنفرانس حائز مقام وسمت نمایندگان مختار ایران و عثمانی نیستند. آنان «هیچ مقامی درکنفرانس ندارند جزاینکه باحسن توسط ونظرمشورتی خود کمك مفیدی به‌تسهیل جریان مذاکرهٔ دو دولت نمایند. ولازم است این اشتباه را دولت ایران رفع نماید که سوء تفاهمی از لحاظ مقام و مسئولیت مأموران کشورهای واسطه پیش‌نیاید»[۲۵].

مأموران انگلیس در ارزنةالروم عبارت بودند از:

کلنل «ویلیامز»[۲۶] که پیش‌از آن درهندوستان خدمت کرده بود و بعدها ژنرال شد و در جنگ کریمه عنوان «فاتح قارص» را پیدا کرد.

---

23. Boutenief. 24. Medem.

۲۵. انگلیس، ۲۴۸/۱۱۲ بوتنیف به‌مدم ۱۵ ژانویهٔ ۱۸۴۳.

26. Williams.

«**ربـرت کرزن**»[۲۷] منشی مخصوص «کانینگ» سفیر انـگلیس در اسلامبول بود و بعدها لرد «زاوچ»[۲۸] شد. نویسندهٔ کتابی است به نـام «ارمنستان: یك سال در ارزنةالروم و مرزهای روسیه و عثمانی و ایران». دراین فصل به‌نوشته‌های رسمی و کتابش اشاره کرده‌ایم.

«**ردهاوس**»[۲۹] دانشمند ترك‌شناس، منشی و مترجم فارسی و ترکی. مذاکرهٔ میرزاتقی‌خان با نمایندهٔ انگلیس توسط او انجام می‌گرفت.

دکتر «جوزف دیکسون»[۳۰] طبیب که مدت چهل‌سال از ۱۲۶۵ تـا ۱۳۰۵ طبیب سفارت انگلیس در ایران بود تا مرد.

سهراب کـه مقام «ترجمانـی» سفارت انگلیس را در اسلامبـول داشت.

مأموران روسیه از این قرار بودند:

کلنل «دینز»[۳۱] مأمور واسطه.

«پرسریاکف»[۳۲] منشی.

«موخین»[۳۳] مترجم.

شهر ارزنةالروم بنابر اهمیت سیاسی آن، دولتهـای فـرانسه و روسیه و انگلیس در آنجا کنسول داشتند. چند کشیش امریکائی هم بودند. میرزاتقی‌خان با همهٔ آنان آشنائی بهم رسانیده، آنان را به مهمانی دعوت می‌کرد. مثل اینکه کنفرانس ارزنةالروم از اول شوربخت بود: گذشته از برخی پیش‌آمدهای ناگوار سیاسی، بیشتر نمایندگان آن به‌بلائی گرفتار شدند. مشیرالدوله در راه از پا درآمد و نتوانست بیاید؛ نوری افندی پیش از شروع کنفرانس در حمام سکته‌کرد و مرد (اول مارس ۱۸۴۳)؛ سرهنگ ویلیامز پیش‌از حرکت به‌آنجا ناخوش شد و ربرت کرزن بجایش آمد؛ دو نفر از مأموران انگلیسی براثر دودآتش‌سوزی داشتند خفه می‌شدند. داستان ازاین قرار بود که در طویلهٔ پهلوی اتاقشان حریق رخ داد، درخواب‌بودند که دود به‌آنجا راه یافته، بیهوش گردیده بودند ــ نمایندهٔ روسیه سررسید و از مرگ نجاتشان داد[۳۴]. میرزاتقی‌خان هم بعدها بیمار گشت. آشوب شهر که وزیر نظام از آن جان بدر برد، خود ماجرای دیگری دارد.

همینکه مقدمهٔ تشکیل کنفرانس ارزنةالروم فراهم آمد و برخی از نمایندگان درآنجا گرد آمده بودند، دولت عثمانی کاری کرد که از غرایب امور روزگار است: والی بغداد شهر کربلا را به‌تـوپ بست و به قتل‌عام مردم فرمان داد. شرح آن را از زبان ربرت کرزن مأمور سیاسی انگلیس بشنوید:

---

27. Robert Curzon.
28. Zouche.
29. J. Redhouse.
30. J. Dickson
31. Dainese
32. Proseuriakof
33. Moukine

۳۴. شرح‌آن را ربرت‌کرزن داده است.(یك سال درارزنةالروم، صفحهٔ پنج مقدمه، وصفحهٔ ۵۳).

مدتی بود شیعیان ایران در کربلا از مالیات‌دادن به‌حکومت بغداد سرپیچی می‌کردند، و نام نجیب پاشا حاکم بغداد و ترکان را به اهانت یاد می‌نمودند. پاشای متعصب سنی هم براین شد که ایرانیان‌را به‌فرمانبرداری از دولت عثمانی وادارد. لشکر به‌کربلا فرستاد، شهر را به‌توپ بست، فرمان قتل‌عام داد، و خود پشت دروازهٔ شهر به‌نماز خواندن مشغول شد. برای هرسربریدهٔ ایرانی ده‌شیلینگ مقرر داشته بود. ایرانیان را یکسره از دم شمشیر گذراندند، از جمله بعض از افراد خاندان سلطنتی ایران را که به زیارت رفته بودند. آنچه گزارش داده‌اند بیست و دو هزار نفر را کشتند، گرچه ممکن است این رقم غلوآمیز باشد. سپس لشکریان ترك به تاراج شهر پرداختند، و چون از ایرانیان دیگر کسی را نیافتند به‌سربریدن ترکان مقیم آنجا دست‌بردند که انعام بیشتری ازجناب‌پاشا دریافت‌فرمایند. «شرح کشتار وحشتناك ترکان و کارهای وحشیانهٔ آنان شایستهٔ گفتن نیست»[۳۵]. بااین هنرنمائی نجیب پاشا برکربلا استیلایافت. میرزاجعفرخان مشیرالدوله می‌نویسد: «آنچه محقق شد نه هزار نفر را از دم تیغ گذراندند»[۳۶].

سفیر انگلیس در اسلامبول نکته‌های دیگری را می‌آورد: حاکم‌بغداد با قوهٔ قهریه کربلا را به اطاعت درآورد و «دراصل حق با نجیب پاشا بوده است. او را به‌اتخاذ چنین سیاست سختی تحریك کرده بودند. گرچه آن اعمال تحریك‌آمیز سزاوار سرزنش است، خشم و عکس‌العمل او هم معقول و خردمندانه نبوده است»[۳۷]. به‌دنبال آن، گزارش کنسول انگلیس ازدمشق رسید. کانینگ می‌نویسد: نجیب‌پاشا مترصد بود پس از کشتار ایرانیان به‌شهرهای دیگر مقدس آنجا حمله برد ــ و سرانجام «بادسیسه‌گریهای شیخ ثامر رئیس ایل مهم چعب محمره را بگیرد... به‌همین منظور بود که تحریکهائی در میان ایل چعب می‌کرد»[۳۸]. بعد می‌گوید: گرچه دولت‌عثمانی چنین وانمود می‌سازد که حاکم بغداد خودسرانه و بدون دستور حکومت اسلامبول به‌قتل‌عام کربلا دست زده است، اما از نامه‌ای که نجیب‌پاشا به سرهنگ «تیلور» (کنسول انگلیس در دمشق) نگاشته، برمی‌آید که برطبق تعلیم دولت عثمانی عمل کرده است[۳۹]!

سیاستی که سفیر انگلیس در اسلامبول درقضیهٔ کربلا پیش گرفت بسیار بامعنی و قابل تأمل است. در واقع راه پیش‌پای دولت عثمانی می‌نهد. کانینگ به «پیزانی»[۴۰] که «ترجمان باشی» سفارت بود چنین دستور می‌دهد:

---

35. R. Curzon, PP. 72-76

۳۶. تحقیقات سرحدیه (خطی).
۳۷. انگلیس ۲۴۸/۱۱۲ کانینگ به ویلیامز، ۳ فوریهٔ ۱۸۴۳.
۳۸. همان، کانینگ به‌فرانت، ۲۴ فوریهٔ ۱۸۴۳.
۳۹. همان.

40. F. Pisani

«لازم است صارم افندی وزیر امور خارجه را دوباره ملاقات کنید و راجع به‌ماجرای کربلا بگوئید... صلاح‌جوئی من آن است که به‌نوری‌افندی نمایندهٔ ارزنةالروم دستور صادر گردد که: حملهٔ به‌کربلا بنابردستور باب‌عالی صورت نگرفته، بلکه کار خود نجیب‌پاشا بوده است، و کیفیات محلی اتخاذ چنین تدابیر فوری را ایجاب می‌داشته. دیگر اینکه در دستور به نوری‌افندی تصریح گردد که: احتیاطهای لازم برای حفظ جان و مال ایرانیان مرعی شده است. به علاوه به‌حاکم بغداد امر گردد که: جان و مال اتباع ایران را تحت حمایت بگیرد، و اصول عهدنامهٔ سابق ارزنةالروم را دربارهٔ زوار ایرانی دقیقاً مرعی دارد. و دیگر اینکه از هجوم به دیگر شهرهای مقدس آن خطه‌پرهیز جوید... لازم است باب‌عالی تعلیماتی را که به‌نوری افندی می‌دهد بااطمینانهای دوستانه برای آگاهی نمایندهٔایران در کنفرانس نیز بفرستند. و مصلحت این است که این کار بطورمستقیم انجام نگیرد بلکه مأموران واسطه آن پیام را به نمایندهٔ ایران برسانند. از آن گذشته رونوشت آن دستورها را برای من و سفیر روسیه دراینجا ارسال دارند که نزد همقطاران خودمان در تهران بفرستیم تابرآشفتگی طبیعی دربار شاه را نسبت به آن هنگامهٔ ناگهانی و بیخردانه تخفیف دهند. قرار است سفیر روسیه نیز باصارم افندی گفتگو نماید و همین مصلحت‌اندیشی را بکند»[۴۱]. یادداشت دیگر کانینگ به «ترجمان باشی» صراحت دارد که: حاکم بغداد شیخ ثامر رئیس ایل چعب را که «از ایلات ایران است» باخود همداستان ساخته و شیخ به بغداد خواهد رفت. هرآینه چنین کاری تحقق یابد «برخشم دولت ایران می‌افزاید... صلاح دراین است که دولت عثمانی در زمان تشکیل کنفرانس ارزنةالروم، ایلات ایران را به‌حال خودشان بگذارد. رویه‌ای که نجیب پاشا پیش گرفته جزاینکه دشمنی و زحمت فراهم کند هیچ حاصل دیگری ندارد»[۴۲].

از یادداشت کانینگ نمایان است که عثمانیان بهانه می‌تراشیدند که در بزنگاه تشکیل کنفرانس ارزنةالروم محمره را بچنگ آورند وایران را در برابر عمل گذشته‌ای نهند. به‌علاوه پشتیبانی سفیرانگلیس از ترکان بخوبی آشکار است. و این رهنمونی مزورانه از همو بود که بگویند حاکم بغداد سرخود به‌کربلا هجوم آورده و ایرانیان را به‌خاك و خون غلتانیده است. باب‌عالی هم صوابجوئیهای اندرزگر مشفق خود را عیناً بکار بست. از آن گذشته کانینگ به‌نمایندهٔ انگلیس درکنفرانس دستورداد: «امیدوارم آثار سوئی که واقعهٔ کربلا در ذهن نمایندهٔ ایران خواهد گذاشت خنثی کنید»[۴۳].

اما در ایران: دولت حاجی میرزا آقاسی زبون و ناتوان بود. او

۴۱. انگلیس ۲۴۸/۱۱۲ دستور کانینگ به پیزانی، ۸ فوریهٔ ۱۸۴۳.
۴۲. همان، کانینگ به‌پیزانی، ۹ فوریهٔ ۱۸۴۳.
۴۳. همان، کانینگ به‌ویلیامز، ۳ فوریهٔ ۱۸۴۳.

کوشید که ترکتازیهای نجیب پاشا را مخفی نگاهدارد، چه از برآشفتگی مردم می‌هراسید. اما سعی او باطل بود ــ اخبار کربلا مقارن محرم ۱۲۵۹ در ایران پخش گردید. شاه بیمار بود، مملکت آشفته و شور مردم برانگیخته. به‌هرحال محمدشاه به بسیج سپاه فرمان داد، و شایع گردید که قصد لشکرکشی به‌بغداد و انتقامجوئی خون شیعیان را دارد. باز دولت انگلیس قدم پیش نهاد که ایران راه مدارا سپرد. لرد ابردین وزیرخارجهٔ انگلیس سفیر روسیه در لندن را نیز به همکاری طلبید، و به وزیر مختار خود در تهران دستور داد که این پیام را به دولت ابلاغ کند: «لشکرکشی ایران به‌خاك عثمانی نشانهٔ بی‌اعتنائی آن نسبت به میل و نظر انگلستان و روسیه است؛ و در دولت لندن تأثیر بدی خواهد بخشید»[۴۴]. میانجی‌گری انگلیس و روس و ناتوانی دولت دست بهم‌داد، موضوع لشکرکشی به‌بغداد منتفی گردید. و تنها مسالهٔ خسارت و غرامت عنوان شد که آن هم بجائی نرسید.

اینك برویم سراغ انجمن نمایندگان چهار دولت در ارزنةالروم: نخستین جلسهٔ رسمی کنفرانس در پانزدهم ربیع‌الثانی ۱۲۵۹ (۱۵ مه ۱۸۴۳) منعقد گشت. درآخرین جلسهٔ آن، عهدنامهٔ ایران و عثمانی در شانزدهم جمادی‌الثانی ۱۲۶۳ (دوم ژوئن ۱۸۴۷) بامضا رسید. پس کنفرانس به‌حساب سنوات قمری چهار سال‌و دوماه و یك‌روز بطول‌انجامید. آنچه تاریخ‌نگاران ما دربارهٔ مذاکرهٔ سیاسی ارزنةالروم مرقوم فرموده‌اند، یکسره بی‌مغز است. حتی مدت آن را هم هیچ‌کدام به درستی ثبت نکرده‌اند. و اینکه مؤلف ناسخ‌التواریخ نوشته: وزیرنظام «سه‌سال وچندماه در ارزن‌الروم اقامت داشت»، حسابش خطاست.

دفتر گفت و شنیدهای کنفرانس ارزنةالروم بسیار مفصل است و پرمایه، گرچه‌مقدار زیاد آن‌تکرار مکررات. مکاتبه میان لندن‌و پطرزبورگ و تهران و اسلامبول و ارزنةالروم فراوان است، و اغلب مسائل آن پرپیچ و تاب. از آن گذشته هرروز داستان تازه‌ای رخ می‌داد و دردسر جدیدی ایجاد می‌گردید که کنفرانس را به شکست و برهم‌خوردن تهدید می‌ساخت. صبر ایوب می‌خواست تاکار سامان پذیرد.

روش ما این است که جریانهای مهمی که در کنفرانس گذشته عرضه بداریم، زبدهٔ سخنان نمایندگان ونظرهای مختلف را در هرمبحث از مجموع صورت مجلسها و گزارشها و نامه‌ها سرراست بدست دهیم، و برخورد سیاستهای کشورها را مورد سنجش و ارزشیابی قرار دهیم. دراین قسمت به‌فن تاریخ دیپلماسی و تعیین رویه‌های سیاسی توجه داشته‌ایم. و کوشش داریم که کارنامهٔ کنفرانس را در نظام پیوسته‌ای هرچه روشنتر بنگاریم.

کنفرانس ارزنةالروم را باید به دو دورهٔ متمایز تقسیم کرد:

۴۴. انگلیس ۲۴۸/۱۱۰ ابردین به‌شیل، ۴ اوت ۱۸۴۳.

دورهٔ نخست که شامل هجده مجلس مذاکره بود. مجلس اول در پانزدهم ربیع‌الثانی ۱۲۵۹ با افتتاح کنفرانس آغاز گردید، و مجلس هجدهم در تاریخ دهم صفر ۱۲۶۰ (دوم مارس ۱۸۴۴) تشکیل یافت. در جلسه‌های هجده‌گانهٔ مزبور از همهٔ مسائل مورد اختلاف ایران و عثمانی که پیشتر فهرست‌وار آوردیم، گفتگو شد. نمایندگان دو کشور حرفهای خود را زدند و از ادعاهای دولتشان دفاع نمودند. ماموران واسطهٔ روس و انگلیس هم پرسشها و نکته‌جوئیهائی می‌کردند.

دورهٔ دوم کنفرانس از اواسط ۱۲۶۱ تا اواسط ۱۲۶۳ که پیمان بسته شد، ادامه یافت. در این دورهٔ کنفرانس، به تدوین و نگارش مواد عهدنامه پرداختند. در فاصلهٔ دورهٔ اول و دوم گرچه گفتگوی نمایندگان بکلی قطع نگردید ــ کنفرانس مرحلهٔ بحرانی را می‌گذراند و دو جریان مخالف با هم برخورد سخت داشت: یکی جریان مثبت که دربار ایران و عثمانی و نمایندگان آنها در ارزنةالروم، زمینهٔ حل اختلاف و سازش دربارهٔ مسائل مورد مذاکره را می‌سنجیدند. البته وزارت خارجهٔ لندن و پطرزبورگ، و سفیران انگلیس و روس در اسلامبول وتهران، ونمایندگان آنان در ارزنةالروم همگی سرگرم آن کار بودند. دوم جریان منفی که واقعه‌های تازه‌ای در مرز ایران و عثمانی روی می‌داد، و همچنین امور دیگری در روابط دو کشور پیش می‌آمد ــ که بر گرفتاری و دشواری مذاکره‌های سیاسی می‌افزود، و سبب‌کندی گردش چرخ‌کنفرانس می‌گردید.

کنفرانس ارزنةالروم نخستین مجمع بین‌الملل بود که اختلافهای دیرینهٔ ایران و عثمانی، با شرکت ماموران میانجی انگلیس و روس مورد گفتگو قرار گرفت. و کنفرانس آئین و نظم خاصی داشت. هر جلسهٔ مذاکره در خانهٔ یکی از نمایندگان چهار دولت تشکیل می‌شد، هر نماینده‌ای به‌زبان خودش حرف می‌زد، نمایندگان روس و انگلیس مترجمان قابلی داشتند که سخنان همه را به‌فارسی و ترکی برمی‌گرداندند. میرزا تقی‌خان زبان ترکی اسلامبولی را می‌فهمید و تا اندازه‌ای هم حرف می‌زد. انور افندی هم زبان فارسی را مقداری می‌دانست. علاوه برجلسه‌های رسمی، مذاکرهٔ خصوصی هم میان همهٔ نمایندگان جاری بود، و بسیاری از مطالب مهم (چنانکه رسم مجامع سیاسی است) در گفتگوی خصوصی حل و فسخ می‌گردید. به‌همین جهت صورت مجلسهای رسمی همهٔ جنبه‌های امور را روشن نمی‌سازند، و آن نکته‌های عمده در گزارشهای نمایندگان آمده‌است. از این‌رو ماهیت بسیاری از تصمیمهای مهم را باید تنها از آن گزارشها بدست آورد.

صورت‌جلسه‌های کنفرانس ارزنةالروم که نخستین بار مورد بررسی قرار داده‌ایم، حکایت می‌کند که دولت عثمانی جهت سیاسی کاملا مشخصی داشته است. انور افندی در مذاکرات قابلیت نشان داده و در دفاع از نظر دولت متبوعش خوب از عهده برآمده است. اما در گفتار خود

رعایت متانت را نمی‌کرده و بیشتر رویهٔ جنجالی و تعرض‌آمیز پیش می‌گرفته. به علاوه اطوار و رفتار وی در کنفرانس اغلب مایهٔ خنده بوده است. چنانکه خواهد آمد براثر همین کیفیات هیچگاه احترام نمایندگان بیگانه را به‌خود جلب نکرد، و از رویهٔ او نکته‌گیریهای فراوان کرده‌اند.

راجع به وزیر نظام باید گفت صورت‌مجلسها و گزارشهای نمایندهٔ انگلیس در کنفرانس و سفیر آن دولت در اسلامبول نشان می‌دهد که بسیار سنجیده سخن می‌گفت، موقع‌شناس بود و در مذاکرات شیوه‌ای بسیار ماهرانه داشت. می‌دانست کجا باید دست بالا را بگیرد، وکجا کوتاه بیاید، کجا استوار باشد و تندی نماید، و کجا باید گذشت کند و نرمی بخرج دهد. پی‌برده بود درچه‌اموری روس و انگلیس باهم سازش ومواضعه نموده‌اند، و در چه موارد سیاستشان همسان نیست. رفتار میرزا تقی‌خان چه در محیط کنفرانس و چه در شهر، بسیار سنگین و متین بوده به‌حدی که احترام دوست و دشمن را به‌خود جلب کرده بود. چنانکه خواهد آمد گزارشهای نمایندگان انگلیس پر است از ستایش نسبت به‌کاردانی و دانائی و نیك رفتاری و بزرگ‌منشی او، گرچه از سیاست وی همیشه دلخوش نبودند. همین کیفیات است که ربرت کرزن وزیرنظام را برجسته‌ترین نمایندگان کنفرانس ارزنةالروم می‌شمارد.

این مطلب عمده نیز باید دانسته شود که دولت عثمانی سیاستی مشخص و روشی پی‌گیر و روشن داشت. برخلاف آن، سیاست دولت ایران لرزان و شیوه‌اش نااستوار بود. از این‌روست که به نوسانهای تندی در سیاست آن برمی‌خوریم. میرزا آقاسی آدم بیشعوری نبود، برعکس خیلی هم ناقلا بود، و تا اندازهٔ محدودی درك مسائل سیاسی را می‌کرد. اما در دورهٔ زمامداری او قدرت دولت بنهایت سستی و ناتوانی رسید، در کار سیاست بسیار تنگ حوصله بود، و تحت نفوذ روس و انگلیس دستورهای ضد و نقیض به ارزنةالروم می‌فرستاد. بدتر اینکه نمایندگان بیگانه را از ماهیت دستورهای خود می‌آگاهانید، و کار را بروزیر نظام مشکل می‌ساخت. میرزا تقی‌خان هم هرکجا اوامر دولت را خردمندانه نمی‌دید، از اجرای آن روی برمی‌تافت. خلاصه اینکه دستگاه حکومت در زمان صدارت حاجی یکسره ورشکسته بود، و اگر او هرهنری داشت به‌درد زمامداری مملکت نمی‌خورد. نمونه‌هائی از کارهای غریب او را که اسناد رسمی بدست می‌دهند، خواهیم دید. معاصرانش نیز چیزهائی شگفت‌آور راجع به‌او نگاشته‌اند.

نادر میرزا راجع به کنفرانس ارزنةالروم می‌نویسد: «هرچه بدان انجمنها گفتار می‌کردند وزیر نظام به درگاه همی نگاشت. حاجی جواب نمی‌فرستاد، به‌قبول یابه‌رد...»[۴۵]. جهانگیرمیرزا نیز به‌سهل‌انگاری حاجی ایراد می‌گیرد: «اکثر نوشتجات ایشان (وزیر نظام) را در میان

۴۵. تاریخ و جغرافیای دارالسلطنهٔ تبریز، ص ۵۱.

نوشتجات حاجی‌میرزا آقاسی بعداز وفات شاه مرحوم و رفتن حاجی به کربلای معلی، همچنان سر به‌مهر، نگشوده یافتند»[۴۶]. درستی این گفته‌ها به یقین برما روشن نگشت، اما مسلم هست که کار ملك را به‌تباهی رسانیده بود.

نگاهی هم به سیاست روس و انگلیس و گردش کار آن بیفکنیم. ارزنةالروم میدان برخورد سیاست و دیپلماسی روس و انگلیس و ایران و عثمانی بود. وقتی که به‌بحث ماهوی گفتگوهای آن می‌رسیم، تقاطع سیاستها را کاملتر باز می‌نمائیم. در اینجا تنها از اصول سیاست روس و انگلیس به اجمال سخن می‌گوئیم. وجههٔ نظر کلی آنها نسبت به مسائل مورد اختلاف ایران و عثمانی، صرفاً ساختهٔ منافع آن دو دولت در مشرق بود و همان است که جهت عمومی دیپلماسی و ماهیت مناسباتشان را با دربار شاه و سلطان تعیین می‌کرد. سیاست بین‌المللی منطق دیگری را نمی‌شناسد ــ اخلاق، محلی از اعراب ندارد و عدالت اگر ملحوظ باشد رتبه‌اش خیلی پائین است. سیاست انگلستان در مبحث ما قابل تجزیه است. بدین‌معنی که جهت سیاسی وزارت خارجهٔ لندن با سیاست انگلیسی در هند یکی نبود. مناسبات کلی روس و انگلیس در زمان وزارت خارجهٔ لرد ابردین ــ در راه همکاری دو دولت سیرمی‌کرد ــ وهردوطرف نقطه‌های مشترکی را جستجو می‌نمودند. برعکس دستگاه سیاست انگلیسی هندی مسألهٔ روابط ایران و عثمانی را منحصراً از دیدگاه منافع خود در شرق می‌سنجید که طبیعة دایرهٔ آن کوچکتر بود. ناگزیر این دو سیاست باهم تصادم داشت. به مثل، سیاست هندی مخالف شناسائی حقوق حاکمیت ایران برمحمره و حق‌آزادی کشتیرانی ایران در شط‌العرب بود. برای حکومت انگلیس در هند بس ناگوار بود که دولت ایران برروددخانهٔ بزرگی که شریان ارتباط امپراطوری عثمانی را در شرق می‌ساخت، استیلا داشته باشد. مصلحت خود را در این می‌دید که شط یکسره به دست اعراب و ترکان اداره گردد و ایران حقی برمحمره نداشته باشد. لردابردین گوشش به‌این حرفها بدهکار نبود ــ او به‌اساس روابط انگلیس با روسیه توجه داشت، و روسها علتی در سلب حقوق ایران از محمره و شط نمی‌دیدند. و برعکس از وضع سیاسی موجود و حقوق ایران دفاع می‌کردند. پس در این مسأله سیاست خارجهٔ انگلیس برسیاست هندی تفوق یافت گرچه چنانکه خواهیم دید بعدها در آن تعدیلی حاصل شد، خاصه پس از آنکه پالمرستون به‌وزارت خارجه رسید.

نکتهٔ دیگر اینکه گردش سیاست انگلیس در عثمانی در دست «سر استراتفوردکانینگ»[۴۷]، و بعد مدتی به‌عهدهٔ «ریچارد ولسلی»[۴۸] (لرد کولی بعدی) بود. کانینگ در مدت چهار دورهٔ سفارت خود در باب عالی،

۴۶. تاریخ نو (خطی).

47 Sir Stratford Canning

48. R. Colley Wellesley

نفوذ بسزائی کسب کرده بود و از این‌نظر هیچ‌کس با او قابل قیاس نبود. لفظ «ایلچی» به‌معنی خاص کلمه، تنها به کانینگ اطلاق می‌گردید و ترکان لقب «پادشاه» و «سلطان» به‌وی داده بودند. او شخصیت افسانه‌ای پیدا کرده بود. می‌گفتند هروقت به بارگاه سلطان می‌رفت، قصر به‌لرزش می‌افتاد. میانهٔ کانینگ با لرد ابردین برسر قضیهٔ ایران و عثمانی برهم خورد، و در امور مهم همیشه از عثمانی پشتیبانی جدی می‌ورزید، و حتی از راهنمائی به‌سود ترکان دریغ نداشت. به هرصورت سهم عمده‌ای در کار کنفرانس ارزنةالروم دارد. سیاست روسیه را در اسلامبول سفیر آن «بوتنیف»[۴۹] اداره می‌کرد. بسیار زیرك بود، و در عین اینکه شیوهٔ همکاری لندن و پطرزبورگ در روابط کانینگ و بوتنیف چشمگیر است، در بعضی مسائل اختلاف نظر و سلیقه داشتند. وزیر مختار انگلیس و روس درتهران به ترتیب تحت نفوذ کانینگ و بوتنیف بودند اما کلنل شیل در امر اختلاف ایران و عثمانی، بیشتر به‌سیاست لندن تکیه می‌کرد نه حکومت انگلیسی هند. آنچه گفتیم نتیجه‌گیریهای کلی ماست از مجموع کارنامهٔ کنفرانس ارزنةالروم که به‌شرحش می‌پردازیم.

پیش از این گفتیم که نخستین جلسهٔ کنفرانس در ۱۵ ربیع‌الثانی ۱۲۵۹ تشکیل شد. در آن جلسه به‌اختیارنامهٔ نمایندگان مختار ایران و عثمانی رسیدگی گردید. جلسهٔ دوم و سوم بیشتر به بحث در تنظیم مواد دستور کنفرانس و آئین مذاکرات گذشت. و از جلسهٔ چهارم بحث ماهوی در مسائل مورد اختلاف دو دولت آغاز شد. فرمان اختیارنامهٔ میرزاتقی‌خان و انور افندی هردو درماه صفر ۱۲۵۹ صادرگردید. (اصطلاح «وکالت‌نامه» و «رخصت‌نامه» نیز در آن زمان معمول بوده است). در اختیارنامهٔ وزیر نظام همینقدر می‌خوانیم: نظر به‌اعتماد و وثوقی که نسبت به درایت و فراست و تجربه و اخلاص و ارادهٔ عالیجاه میرزاتقی‌خان وزیرنظام داریم مشارالیه را که از تربیت‌یافتگان و چاکران بلندپایهٔ دربار معدلت مدار می‌باشد، به‌وکالت از جانب خودمان مأمور فرمودیم که به مأموریت روم رود. و از آنجا که دولتین روسیه و انگلستان از طریق خیرخواهی و مصلحت اندیشی کمال سعی را در ایجاد صلح و صفا میان دولتین ایران و روم مبذول می‌دارند، مقرر فرمودیم عالیجاه‌مشارالیه به‌دیار ارزنةالروم عزیمت نماید و با نمایندگان روم و روس و انگلیس که در آنجا انجمن کرده‌اند، مجلس نماید و بنا بر دستورالعملی که صادر فرموده‌ایم امور بین دولتین را برطبق حقوق مسلم و ثابت دولت ابد مدت تسویه نماید و برعهده شناسد[۵۰].

---

49. Butenief

۵۰. اصل متن فارسی فرمان محمدشاه یعنی اختیارنامهٔ میرزا تقی‌خان بدست نیامد. آنچه آوردیم از ترجمهٔ انگلیسی آن‌است نزدیك به‌سبك انشای درباری آن زمان با برگرداندن دقیق الفاظ انگلیسی. (انگلیس ۲۴۸/۱۱۲).

در اختیارنامهٔ میرزا تقی‌خان مبادی ادب بین‌الملل به‌دقت رعایت گردیده، و هیچ لغتی بکار نرفته بودکه حکایت از دشمنی ایران نسبت به عثمانی کند. اما یك نقص داشت که به‌اختیار نمایندهٔ ایران در بستن عهدنامه، تصریح نشده بود گرچه این معنی از آن برمی‌آمد. این ایراد براختیارنامهٔ انورافندی وارد نبود. اما عیب دیگری داشت که با رسم و ادب بین‌الملل هیچ‌جور درنمی‌آمد. در فرمان مفصل سلطان رجزخوانی فراوان دیده می‌شود. از مراتب «عهدشکنی» و «اعمال تعرض‌آمیز» و «خصومت» و «اعلان جنگ» و «تجاوز» ایران به‌خاك اسلام سخن رفته ــ اشاره‌گردیده بود که «خلیفهٔ اسلام» دفاع از سرزمین اسلام را لازم شمرده است. پس‌از چند صفحه درازنفسی می‌خوانیم: از آنجا که ارادهٔ مبارك خلیفهٔ دین پناه برصلح میان دو دولت قرار گرفته است، انور افندی را با «رخصت کامل» مأمور فرمودند به‌مجلس ارزنةالروم عزیمت کند، و با مذاکرهٔ با نمایندهٔ دولت ایران عهدنامهٔ جدیدی منعقد سازد. به‌علاوه ترضیه‌خواهی و تقاضای دولت ایران را در امر خسارت و غرامت «بی‌اساس» دانسته بود[۵۱]. نکتهٔ دیگر اینکه در فرمان مزبور هیچ اشاره‌ای به‌میانجی‌گری روس و انگلیس نشده است.

در جلسهٔ اول کنفرانس که موضوع اختیارنامهٔ نمایندگان ایران و عثمانی مطرح شد، به‌ایرادی که راجع به‌نارسائی اختیارنامهٔ وزیرنظام گفتیم، توجه شد. اما چنین تفسیر کردند که موضوع صلاحیت نمایندهٔ ایران در امضای قرارداد به‌تلویح درآن آمده است. به‌هرحال فرمان مکمل آن از جانب محمدشاه صادر شد و آن ایراد مرتفع گردید.

در همان جلسهٔ اول نمایندهٔ عثمانی گفتارش را با مسألهٔ سلیمانیه آغاز نهاد و شرط گفتگو را منوط به‌آن دانست. از نمایندهٔ ایران دو پرسش‌کرد: یکی اینکه آیا آماده هست که نسبت به «تعرض» دولت ایران نسبت به‌خاك سلیمانیه ترضیهٔ رسمی بدهد و غرامت آن را به‌گردن گیرد؟ دیگر اینکه آیا موافقتی راکه صارم افندی و میرزا جعفرخان مشیرالدوله راجع به سلیمانیه پیش ازآن عمل تعرض، کرده بودند می‌پذیرد؟ انور افندی به‌زبان تهدید گفت: تا تکلیف این دو مطلب روشن نگردد به‌مذاکره تن در نخواهد داد[۵۲]. وزیرنظام به‌هیچ‌کدام از آن دو سؤال پاسخ مستقیم نداد و حاضر نگردید که در آن مرحله به‌بحث در ماهیت قضیهٔ سلیمانیه بپردازد. در جواب گفت: برای گفتگوی کنفرانس طرح خودش را شامل همه موضوعها عرضه خواهد داشت. قرار شد نمایندگان میانجی با وزیرنظام و انورافندی جداگانه حرف بزنند و راه‌حلی بجویند[۵۳].

در جلسهٔ دوم که موضوع تهیهٔ مواد دستور شروع‌گردید، مأموران

---

۵۱. ترجمه از متن انگلیسی (انگلیس، ۲۴۸/۱۱۲).
۵۲. انگلیس، ۲۴۸/۱۱۲ ویلیامز به کانینگ ۱۵ مه ۱۸۴۳.
۵۳. همان.

واسطه پیشنهاد کردند: نمایندگان ایران و عثمانی هرکدام طرح خود را برای مطالعه بدهد. میرزا تقی‌خان طرحی پیشنهاد نمود که شامل این مواد بود: ابرام اصول عهدنامهٔ ارزنةالروم ۱۲۳۸ و برقراری صلح و دوستی میان دو کشور همسایه؛ حق حاکمیت تاریخی و بالفعل ایران بر محمره و متعلقات آن و آزادی کشتیرانی در شط‌العرب؛ تقسیم زهاب؛ گماشتن کمیسیون سرحدی برای تعیین مرز دوکشور از ناحیهٔ خوی تا دهنهٔ شط‌العرب؛ تعیین رسوم ییلاقی و قشلاقی ایلات سرحدی به‌مأخذ معمول و کارسازی وجوه معوق آن از طرف ایلات عثمانی؛ پرداخت خسارت و غرامت ناشی از تجاوز علیرضا پاشا به‌محمره در ۱۲۵۳ و کشت‌وکشتار و غارت نجیب‌پاشا درکربلا در ۱۲۵۸؛ جلوگیری از تاخت وتاز ایلات مرزنشین؛ وضع فراریان و پناهندگان طرفین؛ تسهیل مسافرت زوار ایرانی به‌عتبات و حاجیان به‌مکه.

نمایندهٔ عثمانی طرح وزیرنظام را نپذیرفت: با شناسائی حاکمیت ایران برمحمره مخالفت داشت، موضوع غرامت را بابت حملهٔ علیرضاپاشا به‌محمره و همچنین پرداخت رسوم معوقهٔ ییلاقی و قشلاقی را یکسره نادرست دانست و گفت جواب آنها را صارم افندی پیش از این به‌دولت ایران داده است، و راجع به‌قتل و غارت کربلا جوابی گنگ و طفره‌آمیز داد. ضمناً مسألهٔ حاکمیت عثمانی را بر سلیمانیه عنوان نمود و بابت هجوم والی کردستان به‌آنجا ترضیه خواست. پیشنهادی هم در همین زمینه به‌کنفرانس تقدیم داشت.

میرزا تقی‌خان در پاسخ سخنان انور افندی در اشارهٔ به سفارت صارم افندی‌گفت: «بنابراین دولت متبوع من بی‌خود مرا به‌اینجا فرستاده، اگر آن جوابها دولت ایران را قانع کرده بود پس چرا این انجمن تشکیل یافته و این مأموریت به‌من محول گردیده است؟» بعد روکرد به مأموران میانجی روس و انگلیس وگفت: آیا حق با من هست یا نه؟ اگر هست پس چرا نمایندگان واسطهٔ دوکشور معظم سکوت کرده‌اند و از دولت عثمانی اجرای عدالت را نمی‌خواهند؟ این حقیقت برهمه معلوم است که دولت عثمانی خاك ایران را مورد تجاوز نظامی قرار داده، خسارتهای مالی زیاد وارد ساخته و خون مردمی را ریخته، و تازه حالا ترضیه‌خواهی و عدالت‌طلبی می‌نمایند[۵۴].

این نخستین برخورد نسبة تند میان وزیرنظام و انور افندی بود. هیچ‌کدام طرح پیشنهادی دیگری را نپذیرفت، و میرزا تقی‌خان باگنجاندن موضوع سلیمانیه به‌عنوان مسألهٔ جداگانه‌ای در دستور کنفرانس مخالفت ورزید. اما برای اینکه چرخ کنفرانس به‌گردش بیفتد وزیرنظام پیشنهاد زیرکانه‌ای نمود مبنی براینکه: فعلا از تهیهٔ دستور کامل درگذریم، و در عوض نمایندگان، مختار باشند مسائل مورد علاقهٔ خود را مطرح کنند

۵۴. انگلیس ۲۴۸/۱۱۲ ویلیامز به‌کانینگ، ۱۲ مه ۱۸۴۳ (جلسهٔ سوم).

و جداگانه به‌بحث آن پردازند. مأموران میانجی این شیوه را پسندیدند و پذیرفتند[۵۵]. بدین‌قرار بن‌بست اول کنفرانس شکست.

در کنفرانس ارزنةالروم مانند دیگر انجمنهای بین‌الملل هرکدام از حریفان در مرحلهٔ نخستین مذاکرات دست بالا را می‌گرفت، تمام‌گله‌های سیاسی گذشته را می‌کرد، خود را محق و دیگری را خطاکار می‌شمرد. پرحرفی‌کردن هم از خصائص اینگونه مجمعهای سیاسی است. دراین قسمت میرزا تقی‌خان و انور افندی هیچ کدام دست‌کمی از دیگری نداشت. گوئی هرکدام می‌خواست حریفش را بیازماید. اما مأموران روس و انگلیس از روده درازیهای آنان خیلی دلخور بودند و حوصله‌شان سر می‌رفت. فقط رفتار و اطوار انور افندی مایهٔ رفع خستگی آنان بود و همگی را به‌خنده وامی‌داشت. وصف ربرت کرزن از نخستین جلسه‌های کنفرانس شنیدنی است. در نامهٔ خصوصی خود ۳۰ ژوئیهٔ ۱۸۴۳ به کانینگ می‌نویسد:

«چنین بنظر می‌رسدکه نمایندگان ایران وعثمانی هردو می‌خواهند مأموران میانجی را گیر بیندازند، خاصه میان آنان ایجاد اختلاف کنند. هربار که انور افندی را دیدم شروع کرد به‌رجزخوانی علیه دولت روسیه. من همواره اینطور جواب دادم: سیاست روسیه در موارد دیگر هرچه باشد، در مسألهٔ روابط ایران و عثمانی با انگلستان همعقیده است. و نیز هروقت انور افندی می‌گفت روسیه و انگلیس همیشه یك‌جور نمی‌اندیشند، پاسخم این بود که: به‌همین دلیل لازم است دولت عثمانی از دوستی فعلی انگلیس و روسیه بهره‌مند گردد.

«گویا نمایندگان ایران و عثمانی خیال می‌کنند باید به‌هر پرسشی پاسخی طفره‌آمیز بدهند. ساعتها حرف می‌زنند و وقت را تلف می‌کنند. اما ما از این حرفها گیج نمی‌شویم، و نکتهٔ اصلی را آنقدر تکرار می‌کنیم تا جواب درست بشنویم... میرزا تقی‌خان بگمانم حسن‌نیت دارد... انور افندی دائماً خودش را این طرف و آن طرف می‌جنباند و به‌حالت غریبی غرغر می‌کند، بالاخره یك کلمه حرف می‌زند که دوپهلو و نیرنگ‌آمیز است. و مأموران واسطه سعی می‌نمایند حرفش را رد کنند.

«میرزاتقی‌خان و انور افندی هردو ما مأموران میانجی را متهم به‌جانبداری‌می‌نمایند، احترام زیادی‌هم به‌ما نمی‌گذارند. ماهم اینجا آفتاب می‌خوریم، چپق می‌کشیم، و به‌پرت وپلاهای آنان گوش می‌دهیم بدون اینکه حاصلی بدست آید. چقدر باید فکر کرد و مراقبت نمود و زحمت کشید تا بتوانیم در حل و عقد مسائل سخت این دعوای بین‌المللی کامیاب‌گردیم... راستش اینکه اگر آدم در اسلامبول سفیر باشد و گرفتار بیماری نقرس، مطبوع‌تر از این است که در ارزنةالروم باشد و میانجی نمایندگان ایران

---

۵۵. انگلیس ۲۴۸/۱۱۲ ویلیامز به کانینگ، ۲۱ مه ۱۸۴۳ (جلسهٔسوم).

و عثمانی»۵۶.

گفتیم که کنفرانس از جلسهٔ چهارم به‌گفتگو در ماهیت موضوعهای مورد اختلاف پرداخت. روش ما این است که شاخ‌وبرگهای هرمسأله‌ای را بزنیم و چکیدهٔ آن را بدست دهیم، و مجموع آنها را درکارنامهٔ واحد آن مجمع سیاسی عرضه بداریم. گفتار ما با موضوع حاکمیت بر محمره و شط‌العرب آغاز می‌گردد، و آن مهمترین و باریکترین مسائل بود. هردو دولت ادعای حاکمیت برمحمره را داشتند. پایهٔ استدلال ایران بر حقوق تاریخی و مالکیت بالفعل محمره نهاده بود، شط‌العرب را رودخانهٔ مرزی می‌شناخت که بنا بر عرف جاری و قوانین عمومی هردو دولت حق آزادی کشتیرانی داشتند. از طرف دیگر دولت عثمانی حق حاکمیت ایران را بر محمره منکر بود و آن را از توابع بصره می‌شمرد. شط‌العرب را هم رودخانهٔ داخلی بین‌النهرین قلمداد می‌کرد. این وجههٔ نظر عمومی عثمانی زادهٔ منافع سیاسی و اقتصادی آن بود. کوشش داشت رودخانهٔ مهمی که به‌قلب امپراطوری می‌رسید و راه تجارت آن در شرق بود، در تصرف خویش درآورد و کشتیرانی آن را در انحصار خود داشته باشد.

اما باید دانست که مسألهٔ محمره و شط‌العرب از حوزهٔ منافع ایران و عثمانی گذشته، با سیاست عمومی انگلیس در شرق و در خلیج فارس ارتباط داشت. این اندیشه در حکومت انگلیسی هند رواج گرفته بود که: چون دولت روسیه می‌تواند لشکر خود را از راه دریای سیاه به فرات و شط‌العرب برساند و از آنجا به‌خلیج فارس سرازیر گردد ــ «بر دولت انگلیس است که آن ابتکار را از روسها بگیرد، پایگاهی در دهانهٔ شط تأمین نماید و راه روسیه را ببندد»۵۷. به‌علاوه انگلیس باید «وسائل رونق تجارت را از طریق شط‌العرب فراهم نماید، دولت عثمانی و حکومت پاشائی بغداد را تقویت کند، و مردم این‌ناحیه را به‌دفاع از تعرض‌احتمالی دشمن شمالی مجهز گرداند»۵۸. مبتکر این اندیشه یعنی جنرال «چسنی» معتقد بود همینکه سپاه روس به‌شط برسد، بآسانی درکرانهٔ خلیج پیش می‌رود و به‌بندر جاسك خواهد رسید. اما اگر انگلیس نیروی بحری خود را در شط برقرار کند جلو حرکت روسیه را می‌بندد۵۹. این فکر نیز هواخواهانی داشت‌که حکومت نیمه‌مستقلی به‌دست داود پاشا دربین‌النهرین برپا شود که برمنطقهٔ شط‌العرب و بنادر آن تا خلیج فارس فرمانروائی

56. S. Lane — Poole, The Life of Stratford Canning, Vol. 2, PP. 123-124.

اشارهٔ کرزن به سفیری که مرض نقرس داشته به خود کانینگ است که دچار آن بود.

۵۷. گزارش «پیکوك» راجع به‌راههای مستقیم دریائی هند، Wellington's Despatches... جلد ۴، ص ۳۴۳ـ۳۳۰.

۵۸. اسناد دیوان هند، گزارش F.R. Chesney ۱۹ دسامبر ۱۸۳۲.

۵۹. همان.

کند، و پاسدار منافع انگلیس در آن حدود باشد. (همین اندیشه بود که بعدها دولت نیمه مستقل عراق کنونی را بوجود آورد). وزارت خارجهٔ انگلیس هیچکدام ازاین نقشه‌های طراحان‌کمپانی هند شرقی را نپذیرفت. خاصه اینکه تأسیس حکومت پوشالی بین‌النهرین، موجب تجزیهٔ سرزمینهای امپراطوری عثمانی در شرق می‌گردید. و سیاست عمومی انگلیس در آن زمان تقویت از دولت عثمانی در مقابلهٔ با پیشرویهای محمدعلی پاشا خدیو مصر، در نواحی عرب‌نشین تا ساحل خلیج فارس بود.

پس، موضوع سلطهٔ مستقیم انگلیس در شط‌العرب و تأسیس پایگاه دریائی انگلیسی در آنجا منتفی گشت، و جهت عمومی سیاست انگلستان برتقویت تسلط عثمانی در آن خطه قرار یافت. حکومت انگلیسی هند نیز جنرال «مون‌تیث»[۶۰] را مأمور مطالعهٔ طرح استراتژیکی آن کرد، و نقشه‌ای پرداخت که به موجب آن شط‌العرب و بنادر آن از جمله محمره به تصرف ترکان درمی‌آمد، و کانال «حفار» که رودخانهٔ کارون را به شط پیوند می‌داد، به‌دست آنان می‌افتاد. در حقیقت منافع دفاعی و سیاسی دستگاه هند انگلیسی دلالت برسلب حاکمیت ایران برمحمره و نفی حقوق آن برشط و تقلیل قدرت آن در آن منطقه، داشت. انگیزهٔ دیگر حکومت هند این بود که تسلط عثمانی را برشط و محمره خیلی بیشتر به صرفهٔ سیاست خود می‌دانست. زیرا اولا به‌نظر آن اقتضا نمی‌کرد که مصب شط‌العرب دردست کشوری باشد که احتمالا به دشمنی انگلیس برخیزد. و ثانیاً سپاه انگلیسی بآسانی می‌توانست از راه محمره، خوزستان را اشغال نماید. ارزش این مطلب در جنگ ایران و انگلیس معلوم گشت[۶۱].

نقشهٔ جنرال «مون‌تیث» در تأیید حاکمیت ترکان برمحمره وسلب حقوق ایران، مورد پشتیبانی کانینگ سفیر انگلیس در اسلامبول واقع‌شد. سرهنگ ویلیامز نمایندهٔ انگلیس‌درکنفرانس ارزنةالروم نیز (که پیش از آن در خدمت حکومت هند بود) مبلغ همان سیاست بود. رأی ویلیامز این است: ادعای ایران برمحمره برپایهٔ «حق تصرف» موجود قرار دارد، اما عقیدهٔ من و ربرت‌کرزن مبنی‌بر پشتیبانی از ادعای دولت عثمانی است. و نظر ما براین دلایل نهاده شده: نقشهٔ مرزی که ژنرال «مون‌تیث» در هند ترسیم نموده؛ مطالعهٔ شخصی خودم در مدت اقامت طولانی در هندوستان؛ اظهار نظر قاطع سرهنگ «تیلور» کنسول ما در دمشق؛ و گفتهٔ شفاهی پاشای زهاب و شیخ ثامر (رئیس ایل چعب معزول از جانب دولت ایران).

60. Monteith

۶۱. در جنگ ایران و انگلیس پس از آنکه لشکر انگلیسی بوشهر را گرفت، محمره را پایگاه تجاوز نظامی به خوزستان قرار داد. ترکان به تأمین آذوقه و وسائل حمل و نقل قشون مزبور کمك عمده کردند. اما دولت انگلیس نخواست که سپاه عثمانی مستقیماً در جنگ علیه ایران و اشغال محمره دخالت نمایند زیرا بیم داشتند مبادا روسها به دفاع از ایران (و به موجب عهدنامهٔ ارزنةالروم که حاکمیت ایران برمحمره شناخته گردیده بود) به‌خاك عثمانی حمله برند.

اگر این براهین را که با دلایل تاجر ارمنی مقیم بوشهر، و نوشتهٔ سرهنگ «شیل» وزیر مختارمان در تهران، در ترازو بسنجیم ــ حاصل آن «به‌حد خیلی زیاد به نفع عثمانی تمام می‌شود»[۶۲].

اما وزارت خارجهٔ انگلیس نقشهٔ مدیران کمپانی هند شرقی را در مورد محمره نپذیرفت. عقیدهٔ لردابردین پس از گفتگوی با سفیر روس در لندن، مبنی برتأیید حق حاکمیت ایران قرار گرفت. از همین قرار به کانینگ و شیل دستور فرستاد. شیل آن را پسندید و منصفانه دانست. اما کانینگ از خواندن دستور ابردین چون «شیری‌که در قفس افتد بخشم آمد». و هرچه کوشید که رأی وزیر خارجه را عوض کند، فایده‌ای نبخشید[۶۳]. کانینگ چاره‌ای نداشت جز فرمانبرداری از امر لرد ابردین، هرچند بعد از آن میانهٔ آن سفیر و وزیر شکرآب شد. پس، کانینگ درپاسخ نامهٔ ویلیامز که مدافع ادعای ترکان بود، چنین نوشت: «راجع به دلایلی که به نفع ادعای عثمانی برمحمره و زهاب نگاشته بودید ــ از هراظهار نظری بعمد پرهیز می‌جویم تا اینکه جریان گفتگوی کنفرانس ایجاب کند عقیدهٔ خود را بدرستی بگویم و بتواند مؤثر افتد». به‌دنبال آن می‌نویسد: «درست دستگیرم نشد که آیا همهٔ اطلاعی که سرهنگ شیل دربارهٔ حقوق ایران برمحمره از بندر بوشهر بدست آورده بود، همان است که فرستاده بود ــ یا اینکه دولت ایران و یا میرزا تقی‌خان می‌توانند اسناد دیگری را ارائه دهند». به هرحال «هنگامی که نمایندگان ایران و عثمانی میانجی‌گری شما را خواستند، البته شایسته است همهٔ براهین و مدارك آنان را در اختیار داشته باشید. واگر توافقی حاصل نشد مجموع‌آنها را به‌اضافهٔ عقیدهٔ پختهٔ خودتان و همچنین نظر نمایندهٔ واسطهٔ روسیه را با هم یا جداگانه، برای مطالعهٔ من بفرستید»[۶۴].

از دستور سفیر انگلیس در اسلامبول برمی‌آید که شیوهٔ سیاست او به‌اجبار عوض شد. از ویلیامز رسیدگی به‌همهٔ اسناد و «عقیدهٔ پخته»‌ای را می‌خواهد، و به‌اساس حقوق ایران برمحمره با دید تازه‌ای می‌نگرد. (گرچه خواهیم دید که پس از استعفای لرد ابردین، اندیشهٔ سابق در محدودکردن حاکمیت ایران برمحمره و شط‌العرب ازنوجان گرفت).

مسألهٔ محمره را وزیر نظام در جلسهٔ هفتم کنفرانس مطرح‌ساخت. انور افندی یکسره منکر حقوق ایران گردید و بتندی گفت: محمره جزو خاك عثمانی است و ایران را برآن هیچ حقی نیست[۶۵]. میرزا تقی‌خان سند رسمی قاطع بسیار معتبری که دولت عثمانی چند سال پیش صادرکرده بود، در جیب داشت. اما هنوز ارائه نداد. در پاسخ انور افندی نخست

---

۶۲. انگلیس، ۲۴۸/۱۱۲ ویلیامز به کانینگ ۱۵ اکتبر ۱۸۴۳.
63. Malcolm — Smith, P. 195.
۶۴. انگلیس، ۲۴۸/۱۱۲ کانینگ به ویلیامز ۲۷ اکتبر ۱۸۴۳.
۶۵. همان، ویلیامز به کانینگ ۸ دسامبر ۱۸۴۳.

گفت: نه‌تنها محمره به‌ایران تعلق دارد ــ بلکه دولت ایران برشهرهای قارص، بایزید، وان وسلیمانیه حقوق مسلم دارد. پاره‌ای از آنها ازتوابع خوی و برخی دیگر جزو سرزمین کردستان و کرمانشاهان‌اند[۶۶]. وزیر نظام می‌دانست که گرفتن آن شهرها از عثمانی کاری خرد و عملی نبود، و نه در باطن چنین تصوری را داشت. اما آن سبك دیپلماسی او بود ــ و خواست بیم دردل نمایندهٔ عثمانی اندازد و به‌نمایندهٔ انگلیس نیز بفهماند که تردید در حقوق ایران برمحمره، کشمکش دیرین دوهمسایه را نو خواهد کرد و ایران نیز متقابلا چه ادعاهائی خواهد نمود. همینکه گفت‌و شنود اوج گرفت میرزا تقی خان در جلسهٔ هشتم متن فرمان سلطان محمود ثانی مورخ محرم ۱۲۵۴ راخطاب به علیرضا پاشا حاکم بغداد، از جیبش بیرون کشید و بآرامی خواند. همه را بشگفتی انداخت. در فرمان سلطان خطاب به علیرضا پاشا می‌خوانیم:

اطلاع یافته‌ایم که پس از تنبیه قبیلهٔ یاغی بنی‌لام قشون شما به‌سوی بندر محمره در شط‌العرب حمله برده‌اند. از آنجا که «**محمره از توابع‌ایالت فارس است و اهالی آنجا از جانب حکومت خود اجازهٔ جنگ نداشتند در مقام منازعه برنخاستند**». و نیز چون میرزا جعفرخان وزیرمختار دولت ایران در قسطنطنیه استرداد محمره را خواسته است، و به‌علاوه ما طالب دوستی با دولت همجوار خودمان ایران هستیم، مأمور معتمدی را به‌بغداد فرستادیم که دربارهٔ آنچه در محمره گذشته تحقیق کند «**بنابراین همینکه فرمان مقدس ما به شما می‌رسد لازم است در کار تحقیقات مأمور ما مساعدت کنید... و هرآینه حالت تعرض به‌خاك ایران وجود دارد، چون برخلاف عهدنامه‌ها و شرایط میان دو مملکت می‌باشد، فوراً محمره را به آن دولت بازگردانید و سند استرداد آن‌را خدمت وزرای‌ما تقدیم‌بدارید. وازاین‌پس دقت و مراقبت‌کنید که چنین اموری که منافی عهدنامه و شرایط موجوداست اتفاق نیفتد. مقرر داشتیم که این فرمان ازدفتر همایون رسائل ملکی ما مصحوب مأمور ما به شما ابلاغ گردد. بنابر مراتب مسطور، همینکه اوامر ما برشما مشهودگردید فرمان و ارادهٔ ما را مجری دارید، وترتیب صحیحی دهید که عوالم صلح و مودت موجود میان دومملکت جاوید بماند. و نیز مراتب رابه قسطنطنیه معروض بدارید... محرم ۱۲۵۴**»[۶۷].

باسند معتبری کـه وزیر نظام روی میـز کنفرانس نهاد، وشیوهٔ ماهرانه‌ای که درمذاکره بکار برد، برهان دیگری در ابرام حـق حاکمیت ایران برمحمره لازم نبود. محیط کنفرانس هـم برتأیید آن معنی دلالت

۶۶. انگلیس ۲۴۸/۱۱۲ ویلیامز به کانینگ ۲۷ دسامبر ۱۸۴۳.

۶۷. فرمان سلطان محمود ثانی را که وزیر نظام عرضه داشت در هجدهم دسامبر ۱۸۴۳ توسط مترجم نمایندگی انگلیس در کنفرانس به انگلیسی ترجمه شد. و آنچه ما به فارسی برگرداندیم از متن ترجمهٔ انگلیسی آن است (انگلیس، ۲۴۸/۱۱۲).

داشت. اما دولت عثمانی بیکار ننشست. بعضی از شیوخ خوزستان را مانند شیخ‌ثامر رئیس سابق ایل چعب که از درگاه شاه رانده شده واکنون زیر حمایت حاکم بغداد می‌گذراند، به ارزنةالروم آوردند ــ کــه در حضور نمایندگان روس و انگلیس به‌سرسپردگی خــود به سلطنت آل عثمان گواهی دهند. انور افندی مجلس خصوصی با شرکت نمایندگان مزبور ترتیب داد. شیخ‌ثامر خود را «شیخ‌المشایخ» ایل چعب‌معرفی کرد و گفت: او و اجدادش قریب «صدتا دویست سال کمتر یا بیشتر» حکومت داشته‌اند۶۸. به‌علاوه انور افندی به‌ویلیامز و دینز گفته بود: هرآینه گفتگوی کنفرانس بثمر نرسد و کار دو دولت به‌پیکار کشد، رؤسای ایلات ایران‌آماده‌اندعلیه ایران و به‌سود عثمانی قیام‌کنند. ویلیامز می‌نویسد: «در این تردید است کــه سخن انور افندی راست باشد. به‌هرصورت با مشورت با همقطار روسی تصمیم گرفتیم که حتی بطور خصوصی هم چیزی راجع بــه‌سخن نمایندهٔ عثمانی به میرزاتقی‌خان نگوئیم»۶۹. بخوبی روشن است که ترکان دنبال فتنه‌جوئی می‌رفتند، و اندیشهٔ برانگیختن ایلات سرحدی را علیه ایــران درسر می‌پروراندند. مسألهٔ محمره از نظر دولت ایران‌مهمترین موضوعهای مورد گفتگو بود؛ شاه و صدراعظم و نمایندهٔ ایران به‌هیچ‌گذشتی دراین‌باره تن درنمی‌دادند. جهت‌عمومی‌سیاست ایران‌را نمایندگان‌دولتها می‌دانستند. کنفرانس حاکمیت ایران را برمحمره و کانال حفار و جزیرهٔ خضر (آبادان کنونی) ابــرام داشت، حقــوق آن را برقسمتی از ساحــل چپ شط‌العرب شناخت، و آزادی کشتی‌رانی در شط‌العرب را تأیید نمود. این برجسته‌ــ ترین کامیابی وزیر نظام در ارزنةالروم بود. اینکه بعدها دولت ایران در پاسداری حقوق خود کوتاهی ورزید، مطلبی است جدا. و شرح‌آن به‌اجمال خواهد آمد.

بعد از مسألهٔ محمره و شط‌العرب، مهمترین مواد دستور کنفرانس قضیهٔ زهاب و سلیمانیه بود. وضع سیاسی زهاب و مرز دو دولت را عهدنامهٔ ۱۰۴۹ (میان شاه‌صفی و سلطان‌مراد چهارم) بطور کلی معین کرده بود. قرارداد ۱۱۵۹ (میان نادرشاه و سلطان‌محمود اول) وپیمان اول ارزنةالروم در ۱۲۳۸ (میان فتحعلی‌شاه و سلطان محمود ثانی) نیز رویهم‌رفته آن را تأییدکرده بودند. منطقهٔ زهاب میان دو کشور تقسیم شده و سلیمانیه در تصرف عثمانی بود. اساس این تقسیم‌بندی را دو دولت پذیرفته بودند. اما عرف جاری وقرار و مدار رسمی میان ایران و عثمانی، حالت خاصی به‌شهر زور و سلیمانیه بخشیده بــود و ایران پاره‌ای امتیازات در آنجا داشت. مثلا در ۱۲۲۱ دولت ایران حاکم معزول شهر زور را به‌حکومت آنجا بازگرداند و ریاست ایل بابان را هم بدوسپرد. اینکه قائم‌مقام می‌نویسد:

---

۶۸. R. Curzon, P. 82. شرح ملاقات با شیخ ثامر و عثمان‌پاشا حاکــم سابق زهاب را کرزن داده است (همان کتاب ص ۸۲ـ۷۷).

۶۹. انگلیس ۲۴۸/۱۱۲ ویلیامز به کانینگ ۴ دسامبر ۱۸۴۳.

«ایلات بابان از آفتاب تابان روشنتر است که نوکر قدیم این دولت قویم‌اند»[۷۰]، ناظر به‌همین معنی است. همچنین در سال ۱۲۲۶ میان ایران و عثمانی موافقت شد که والی شهر زور به صوابدید دولت ایران گمارده شود. و نیز اینکه در ۱۲۵۷ محمدشاه تغییر والی سلیمانیه را بطور رسمی از باب عالی خواست، بنابرامتیاز و حقی بود که برای ایران شناخته شده بود. اما از لحاظ حقوقی باید دانسته شود که آن امتیازها در قالب حاکمیت عثمانی برشهر زور و سلیمانیه وجود داشتند ــ وگرنه ایران نمی‌توانست مدعی حق حاکمیت برشهر سلیمانیه باشد.

همان اهمیتی که قضیهٔ محمره برای ایران داشت، عثمانی برای مسألهٔ سلیمانیه و تعیین مرز زهاب قائل بود. بحقیقت پیوستگی خاصی میان این دو امر بود، چنانکه فرجام کار این شد که ایران از امتیازهای خود بر سلیمانیه گذشت، و حقوق حاکمیت آن بر محمره در متن عهدنامه ابرام گردید. پیش از این گفتیم که ترکان از نخستین جلسهٔ کنفرانس کوشش داشتند موضوع سلیمانیه «پایهٔ گفتگوی» میان دو دولت قرار گیرد. اگر وزیر نظام مخالفتی با این پیشنهاد کرد از آن بود که می‌خواست شناسائی حقوق عثمانی برآنجا گروگان ابرام حاکمیت ایران برمحمره و شناختن حقوقش برشط‌العرب باشد.

داستان سلیمانیه در کنفرانس از دوجنبهٔ متمایز آن مورد بحث واقع شد: یکی موضوع ترضیه خواهی بابت حملهٔ والی کردستان به آنجا در ۱۲۵۷، و دیگر موضوع حاکمیت برآن. البته در همبستگی سیاسی و حقوقی‌میان این دوجنبهٔ مطلب تردید نبود. به‌اختصار دیدیم که انور افندی در نخستین جلسهٔ کنفرانس گفته بود: شرکت او در مذاکره منوط به‌آن است که آیا دولت ایران آماده هست نسبت به «تعرض ارضی» بر سلیمانیه ترضیهٔ رسمی بدهد و غرامت بپردازد؟[۷۱] دستور حاجی‌میرزا آقاسی به‌وزیر نظام این بود که مطلقاً زیربار ترضیه و غرامت‌نرود و از این‌دستور «به‌قدر سرموئی» انحراف نجوید[۷۲]. پس میرزاتقی‌خان در جلسهٔ اول هیچ پاسخ صریحی به‌انور افندی نداد ــ و در جلسهٔ سوم که روال کار کنفرانس روشن شد، به نمایندهٔ عثمانی روکرد و گفت: «به اینجا نیامده‌ام که بابت سلیمانیه به کسی ترضیه بدهم. برعکس از دولت عثمانی ترضیه غارت اردوی والی کردستان را مطالبه می‌کنم»[۷۳]. چون همین پاسخ موجب درنگ کار کنفرانس گردید ــ وزیر نظام فوت و فن دیگری بکار برد. نمایندهٔ عثمانی را به مذاکره دعوت نمود، اما از طرح موضوع ترضیه پرهیز کرد و در عوض مدار گفتار خودرا درکنفرانس

۷۰. منشآت قائم‌مقام، ص ۳.
۷۱. انگلیس، ۲۴۸/۱۱۲ ویلیامز به کانینگ ۱۵ مه ۱۸۴۳.
۷۲. همان، ویلیامز به کانینگ ۱۶ نوامبر ۱۸۴۳.
۷۳. همان، ویلیامز به‌کانینگ ۲۶ مه ۱۸۴۳.

بر حاکمیت سلیمانیه قرار داد. نمایندهٔ انگلیس می‌نویسد: «هروقت راجع به‌وضع خاص میرزاتقی‌خان پیش‌خود می‌اندیشم، و دستور روشن وسخت دولت متبوعش را بخاطر می‌آورم (که سرموئی نمی‌توانست از آن تخطی کند) بی‌اختیار نسبت به شیوه‌ای که در کنفرانس پیش گرفت، او را تحسین می‌کنم»[۷۴].

ایران حاضر بود حاکمیت عثمانی را بر سلیمانیه بشناسد. ولی نخست کوشید که یك‌نوع «حکومت مشترکی» از ایران و عثمانی در آنجا بوجود آید که ایران امتیازهای سیاسی گذشته خود را بکلی از دست ندهد. اما حقیقت اینکه وضع «حکومت مشترك» در برخورد سیاستهای گوناگون عملی نبود. علاوه بر مخالفت عثمانی با آن، از نظر انگلیسها هم «جداً قابل قبول نبود که سلیمانیه از امپراطوری عثمانی منتزع گردد»[۷۵]. سفیر روسیه در اسلامبول‌نیز به همکارش در تهران نوشت: «پیشنهاد ایران مبنی براینکه حکومت مشترکی از جانب ایران و عثمانی در سلیمانیه برقرار گردد عملا غیر ممکن بنظر می‌آید مگر اینکه بخواهیم مادهٔ دعوا و ستیز همیشگی را میان آن دو مقام ایرانی و ترك در سلیمانیه برپا کرده باشیم»[۷۶].

پس، جهت سیاست ایران برتقسیم زهاب قرار گرفت. بدین‌معنی که قسمت غربی آن به دولت عثمانی تعلق داشته باشد، و ناحیهٔ شرقی آن یعنی قسمت کوهستانی در تصرف ایران باشد مشروط براینکه درهٔ«کرند» همچنان دردست ایران باقی بماند. بااین قرار حاکمیت عثمانی‌برسلیمانیه و شهر زور شناخته می‌گردید. این راه حل در واقع تأیید وضع موجود بود. ولی عثمانیان خیلی کوشیدند که بردرهٔ کرند که ارزش نظامی خاص‌داشت، دست یابند. در این نقطه باز برخورد سخت دیپلماسی چهار دولت بچشم می‌خورد: ایران آن را جزوخاك خود می‌دانست و میرزا تقی‌خان سخت ایستادگی کرد که به‌حق ایران لطمه‌ای وارد نیاید. به‌دربار هم نوشت‌مبادا در این باره گذشتی بکنند از آنکه امنیت ایران در آن ناحیه مورد تهدید ترکان قرار خواهد گرفت. وزارت خارجهٔ انگلیس و روسیه هم تسلط ایران را تأیید کرده بودند. نمایندگان روس وانگلیس در تهران وارزنة‌الروم هم همین رأی را داشتند ــ و فرمولی که مورد قبول کنفرانس واقع شد برپایهٔ طرحی بود که گفتیم. تنها علاقهٔ شایان کانینگ نسبت به‌ترکان او را به‌دست وپا انداخت که در قضیهٔ سلطهٔ ایران برکرند تجدید نظر شود. از آنجا که تصمیم کنفرانس در این باره روشن بود و می‌دانست دولت ایران حاضر به صرف نظرکردن از تصرف کرند نخواهد گردید ــ این اندیشه را پیش کشید که اشارهٔ به وضع کرند از متن طرح عهدنامه

۷۴. همان، ویلیامز به‌کانینگ ۱۶ نوامبر ۱۸۴۳.
۷۵. انگلیس، ۲۴۸/۱۱۲ کانینگ به ویلیامز ۲۷ دسامبر ۱۸۴۳.
۷۶. همان، بوتنیف به‌کنت مدم ۱۵ ژانویهٔ ۱۸۴۳.

سترده شود. مقصود کانینگ این بود که وضع سیاسی آن گنگ بماند تا در فرصت مقتضی ترکان بتوانند برآن دست یابند. پس، ازشیل خواهش کرد: نزد شاه و صدراعظم اقدام نماید و موافقت آنان را بگیرد که موضوع کرند اصلا از متن عهدنامه حذف گردد. شیل با دولت ایران مذاکره کرد، اما بی‌فایده بود. وزیر مختار انگلیس به لرد ابردین نگاشت: «کوشش من در حذف شرط مربوط به‌کرند از متن عهدنامه بـه جائی نـرسید. شاه و صدراعظم معتقدند که هیچ دلیل معتبری وجود نداردکه درهٔ کرندبه‌عثمانی واگذار گردد». به علاوه وزیر مختار روسیه در این قضیه‌ای که «مورد علاقهٔ» کانینگ است، حاضر به همکاری با ما نیست۷۷. نامه‌ای که شیل‌در پاسخ کانینگ نوشت بسیار پرمعنی است و نکته‌های مهمی از خلال آن می‌تراید:

«... اگر دولت عثمانی نیت ستیزگی با ایران و یا تصرف کرندرا ندارد، حقاً نباید از این بابت نسبت به ایران رشك ببرد که چرا عهدنامهٔ مورد بحث حاکمیت ایران را بردرهٔ مزبور شناخته است. اما هرآینه درهٔ کرند این اندازه برای عثمانی مهم است که در اندیشهٔ تصرف آن است، جناب عالی می‌توانید صاف وپوست‌کنده به‌ترکان بگوئید که: ایران بهیچ قیمتی حاضر نخواهد گشت آن را از دست بدهد. و نیز بهیچ‌وجـه بـه واگذاری آن به عثمانی تن در نخواهد داد... چنانکه بخاطر دارید لرد ابردین هم در دستور مورخ هفتم ژانویهٔ ۱۸۴۵ موضوع تعلق درهٔ کرند را به‌ایران خاطرنشان ساخته است... باپرنس دالغوروکی هم که در این‌باره صحبت کردم مصلحت ندانست راجع به حذف شرط مربوط به کرند از متن عهدنامه، با دولت ایران گفتگوئی بشود...»۷۸.

شیل در نامه‌اش به لردابردین خواست بفهماند کـه حذف شرط راجع به کرند مورد علاقهٔ شخص کانینگ است. و در نامه‌اش به کانینگ خواست بگوید که ترکان در این‌باره سوءنیت دارند ونیرنگی در کار است، و حقیقت مطلب بردولت ایران روشن می‌باشد. ضمناً به سفیر انگلیس‌در اسلامبول به تلویح تذکر داده که اصرار وی ناموجه و بـرخلاف دستور وزارت خارجه است، و هیچ دلیلی ندارد که درهٔ کرند در تصرف ایران نباشد. سیاست کانینگ در اینجا هم‌با نامرادی توأم گردید، ومادهٔ مربوط به تقسیم زهاب و شناسائی حق ایران بردرهٔ مزبور دست نخورد.

پیش از اینکه بحث دورهٔ اول کنفـرانس را در مسألـهٔ اختـلاف سرحدی دو کشور تمام کنیم، نمونهٔ دیگری از شیوهٔ استدلال سیاسی میرزا تقی‌خان را در دهمین جلسهٔ کنفرانس بدست می‌دهیم. این قسمت را از گزارش رسمی خود او می‌آوریم: راجـع به اساس کشمکشهای ایـران و عثمانی گفت:

۷۷. انگلیس، ۶۰/۱۲۳ شیل به ابردین، ۲ ژانویهٔ ۱۸۴۶.
۷۸. انگلیس، ۶۰/۱۲۳ شیل به‌کانینگ ۲۵ ژوئن ۱۸۴۶.

«امنای دولت علیهٔ ایران را حرف این است که سرحدداران دولت علیه عثمانی رعایت شرط و عهد را نکرده، در ایام فترت و انقلاب که گاهی در ایران واقع شده ــ چنانکه در هر دولت اتفاق می‌افتد ــ تجاوز از حدود نموده، اکثری از ولایات و اراضی ایران را به‌خلاف حق ضبط نموده‌اند.» از آن جمله است: قارص، بایزید، وان و سلیمانیه ــ و «از خوزستان، این طرف شط‌العرب و سواحل بحرالعجم.» با وجود اینکه «مخالفت عهود و مواثیق عقلا و شرعاً مطبوع نیست، عهد و میثاق را سهل انگاشته، به تدریج این ولایات را ضبط کرده و متصرف شده‌اند. شاهد این مدعا در کتاب جغرافیای دولتی کاتب افندی است که در عهد سلطان محمد مرحوم تألیف‌وطبع‌گشته‌است، حدود و ثغور دولتین اسلام را تشخیص داده و به امضای دولتی هم رسیده است. و همان مطابق است با عهدنامهٔ سلطان مرادخان رابع...» آن معنی همچنین در «کتاب جغرافیای مختصر مبین است که در عهد سلطان سلیم‌خان مرحوم در اسلامبول طبع شده، و الان در این مجلس عاشر موجود است که ابراز می‌کنم. و کتاب را ابراز کرده، صفحهٔ معهود را به‌جناب مأمور مرخص عثمانی ومأمورین متوسطین نشان داد.»

انور افندی در رد استدلال وزیر نظام گفت: اولا آن کتاب جغرافی «سهو و سقطات» دارد. ثانیاً «اگر این کتاب نزد شما معتبر است» ناحیهٔ اورامان در همان کتاب جزو خاك عثمانی ثبت گردیده است، و حال آنکه اکنون در تصرف ایران می‌باشد.

برهان عالی وزیر نظام را در پاسخ انور افندی بخوانیم: «اولا اینکه هرگونه کتاب که در دولت عثمانی تصنیف و طبع شده باشد، بدیهی است که سند دولت مشارالیها نخواهد بود. چرا، که مصنف و طباع هردو ملاحظهٔ نفع دولت متبوع خود را بالضروره می‌کنند. اما هرچه دولتی که مدعی است در اینگونه کتب دولت مشارالیها، سند برای مدعای خود پیدا [کند] و بدست آورد، لامحاله بسیار مناط و معتبر خواهد بود ــ چنانکه معلوم می‌شود همان سند یعنی عهدیه را جای انکار نبوده است، به‌ناچار از غایت وضوح ثبت و ضبط کرده است.» علی‌هذا، صورت عهدنامه‌ای که در جغرافیای چاپ اسلامبول به طبع رسیده است «صحیح می‌دانم.» اما آن نواحی که «ملك صریح و صحیح دولت علیهٔ ایران است، و مصنف کتاب مزبور محض ملاحظهٔ نفع دولت خود آنطور نوشته، و جناب افندی برای خود دلیل اتخاذ فرمودند» مناط اعتبار نیست[۷۹].

ازمسألهٔ محمره وشط‌العرب، و قضیهٔ زهاب و سلیمانیه‌که بگذریم، ماجرای غرامت یورش به محمره و قتل عام و غارت کربلا خیلی وقت کنفرانس را گرفت. شرح ایلغار علیرضا پاشا را به محمره در ۱۲۵۳ و ترکتازی نجیب‌پاشا را در کربلا به سال ۱۲۵۸ پیش از این گفتیم. راجع

۷۹. ایران، گزارش وزیر نظام از دهمین جلسهٔ مذاکرات ارزنةالروم.

به قضیهٔ اول دیدیم که دولت عثمانی حاضر بود بابت هجوم محمره و تاراج دارائی بازرگانان تا سیصد هزار تومان خسارت بدهد. اما حاجی میرزا آقاسی پایهٔ آن را برچهار پنج کرور تومان نهاده بود. تسویهٔ آن همچنان معوق ماند. میرزا تقی‌خان در ارزنةالروم از تجاوز لشکر ترکان سخن راند و معادل یك‌میلیون لیره خسارت محمره را مطالبه کرد. در آن وقت که هنوز تصمیم کنفرانس راجع به حاکمیت بر محمره روشن نبود، انور افندی برهان سابق را تکرار نمود که: محمره از توابع بصره است و حاکم بغداد مختار بوده برای سرکوبی اتباع سرکش عثمانی، تدابیر لازم را بکار برد. به‌علاوه علیرضا پاشا پیش‌از حملهٔ به‌محمره اموال بازرگانان را به‌بیرون شهر انتقال داده بود. بنابراین مسألهٔ‌خسارت در اصل موضوع ندارد و تقاضای ایران بی‌پایه می‌باشد[۸۰].

اما مأموران میانجی اصل حرف ایران را درست و ادعای خسارت را مشروع می‌دانستند. فقط در میزان آن حرف داشتند. سفیر روس از اسلامبول نوشت: «بنابر اطلاعی که به ما رسیده خسارتی که دولت ایران بابت تاراج محمره مطالبه می‌نماید، زیاد است. و رقم پیشنهادی ایران با اعتراض نمایندهٔ عثمانی برخواهد خورد»[۸۱].

راجع به‌کشت و کشتار دهشتناك‌کربلا که همزمان تشکیل‌کنفرانس ارزنةالروم وقوع یافت ــ مأموران روس و انگلیس مانند هربینندهٔ دیگری رفتار ناهنجار ترکان را نکوهش کردند. هردو می‌گفتند: دولت عثمانی باید در مقام عذرخواهی رسمی و ترضیهٔ خاطر ایران برآید و غرامت پردازد. این قضیه نیز از اموری بود که وزیر نظام سخت پافشاری می‌کرد. مطلب بقدری شور بود که حتی ترکان نمی‌توانستند انکار نمایند، اما این دست و آن دست می‌کردند که شاید از زیر بار غرامت شانه خالی کنند. ویلیامز به‌سفیر انگلیس می‌نویسد: انورافندی بارها وعده داده که به رسیدن اسناد لازم از پاشای بغداد موضوع خسارتهای ناشی از قتل و غارت کربلا را مورد گفتگوی کنفرانس قرار بدهد. ده روزی است که مدارك رسیده، ولی نماینده عثمانی به طفره می‌گذراند. وزیر نظام که در جلسهٔ‌پانزدهم مطلب را عنوان ساخت پاسخی‌شنیدکه همهٔ ما را مبهوت‌نمود. انور افندی گفت: «به دلایلی حاضر نیستم تا دقیقهٔ آخر کنفرانس راجع به‌این قضیه مذاکره کنم. و اگر لازم افتاد آن وقت صحبت خواهم کرد»[۸۲]. به‌دنبال آن‌گوید: «هرگاه نمایندهٔ‌عثمانی به‌دستور دولت‌متبوعش چنین حرفی را زده باشد، انگیزهٔ آن دولت خالی از بدگمانی نیست و در پاکدلی آن نسبت به ادعاهای صلح‌جویانه‌اش جای تردید هست. و اگر به مسئولیت خویش آن حرف تند را زده، مذاکرهٔ کنفرانس را بخطر

۸۰. انگلیس، ۲۴۸/۱۱۲ ویلیامز به‌کانینگ ۸ دسامبر ۱۸۴۳.
۸۱. همان، بوتنیف به مدم ۱۵ ژانویهٔ ۱۸۴۳.
۸۲. انگلیس ۲۴۸/۱۱۲ ویلیامز به‌کانینگ ۱۷ فوریهٔ ۱۸۴۴.

انداخته. حد شدت آن را کسانی می‌دانند که در اینجا حضور دارند و نسبت به ماهیت برآشفتگی و شور افکار عمومی ایران آگاه هستند. و از همه گذشته به حساسیت میرزاتقی‌خان پی برده باشند که هیچوقت حاضر نیست رفتار معزورانهٔ هیچکس را تحمل کند»[۸۳].

سخن انور افندی تمام نشده بود که میانجیان روس و انگلیس به او هشدار دادند و عواقب آن سیاست «طفره‌آمیز» را بصراحت خاطرنشانش کردند. و گفتند ناگزیر مطلب را به سفیران خود در اسلامبول اطلاع خواهند داد تا تکلیف آن روشن شود[۸۴]. وزیر نظام آمادهٔ پرخاش به‌نمایندهٔ عثمانی‌بود. اما همینکه‌گفتهٔ نمایندگان روس وانگلیس را شنید، بآرامی موافقت نمود تا رسیدن پاسخ از باب عالی تأمل کند، و برای اینکه‌بحرانی در گردش کنفرانس پیش نیاید به مواد دیگر دستور مذاکره پردازد. باز ویلیامز می‌آورد:«میان‌رویهٔ معتدل‌ومتین میرزاتقی‌خان وگستاخی‌مغرورانهٔ وزیر ترك چه‌تفاوت زیادی نمودار است»![۸۴] بعد به‌کانینگ‌توصیه‌می‌کند: باید از باب‌عالی بخواهیم که رویه‌اش را اصلاح‌کند. اما این تقاضا را از دولت ایران نداریم ــ گرچه براثر واقعهٔ کربلا احساسات خفتهٔ ایرانیان آمادهٔ برانگیختن است، و اگر تحقق‌یافت بر گرفتاری کنفرانس خواهد افزود[۸۵].

ببینیم عکس‌العمل کانینگ در برخورد با این جریان تازهٔ کنفرانس چه بود؟ نه حرف انور افندی برایش شگفت آور بود، نه به انتقاد ویلیامز از ناپاکدلی ترکان و سیاست‌طفره‌زنی آنان گوش داد، نه به‌توصیهٔ او که باید از عثمانیان خواست روش خود را اصلاح کنند توجهی نمود، و نه به هشدار وی اهمیتی داد که شیوهٔ دولت عثمانی ممکن است بردشواری کنفرانس بیفزاید. آشکار گشت که کانینگ می‌دانسته باب‌عالی به انور افندی دستور داده بود از گفتگوی راجع به‌غرامات سر باز زند. جواب کانینگ به ویلیامز خواندنی است: مسألهٔ پرداخت غرامت بردولت عثمانی اهمیت بسزائی دارد. روزها و هفته‌ها می‌گذرد که هیأت دولت مشغول رسیدگی به این کار است، ولی هیچ معلوم نیست کی تمام خواهد شد. دولت از ابتدا حاضر نبود از این بابت پولی از خزانهٔ خود به‌ایران بدهد. پس باید راه مدارا و سازش پیش گرفت[۸۶].

پاسخ سفیر انگلیس قابل انتقاد است. در قضیهٔ قتل و غارت‌کربلا دیدیم که کانینگ چه‌اندازه دست‌پاچه شده بود مبادا ایران به بغداد لشکرکشی کند. برای اینکه خشم ایران فرو نشیند کوششی نبود که نکرد. و به‌عنوان دایهٔ مهربانتر از مادر، به‌بابعالی توصیه‌نمودکه چنین وانمود

---

۸۳. همان.
۸۴. انگلیس، ۲۴۸/۱۱۲ ویلیامز به‌کانینگ ۲۵ فوریهٔ ۱۸۴۴.
۸۵. همان، ویلیامز به‌کانینگ ۲۶ فوریهٔ ۱۸۴۴.
۸۶. همان، کانینگ به ویلیامز ۱۴ مارس ۱۸۴۴.

سازند که حاکم بغداد خودسرانه مرتکب آن جنایت گردیده است. حال که آن کار گذشته بود، به‌نکته‌جوئیهای ویلیامز دربارهٔ سیاست ترکان اعتنائی نداشت، و راجع به‌اصل‌غرامت‌جواب سربالا می‌داد، و در واقع آن را تعلیق به‌محال می‌کرد. چارهٔ همهٔ دشواریها را در مدارای ایران تشخیص داده بود. گفتگوی برسر مسألهٔ خسارت و غرامت محمره و کربلا همچنان بـه امروز و فردا افتاد.

اما وزیر نظام دست‌بردار نبود. همینکه زمینهٔ توافق نسبت به اصول همهٔ مسائل مورد گفتگو حاصل شد، میرزا تقی‌خان آن موضوع را در آخرین جلسهٔ دورهٔ اول کنفرانس پیش کشید. ولی باز به مقاومت سخت نمایندهٔ عثمانی برخورد. وبشرحی‌که خواهد آمد به‌تعطیل موقتی‌کنفرانس منجر شد. با گرفتاریها و دشواریهائی که هرروز پیش می‌آمد ــ سرانجام مذاکرات ارزنةالروم در حل قضیهٔ غـرامت و خسارت توفیـق نیافت. و عهدنامهٔ تسویهٔ آن را موکول به‌رسیدگی و گفتگوی دو دولت ساخت.

موضوعهای دیگری که در کنفرانس مورد گفتگو واقع شد مشکلات زیادی ایجاد نکرد. از آنها در آخرین مرحلهٔ‌کنفرانس ضمن تنظیم عهدنامه سخن خواهیم گفت. فقط باقی می‌ماند مسألهٔ تجارت ایران و عثمانی که اینجا به‌اجمال اشاره می‌کنیم. عهدنامهٔ اول ارزنةالروم (۱۱۳۸) حقـوق گمرکی کالاهای صادراتی به دوکشور را به مأخذ چهار قروش درصـد تعیین نموده بود. وقتی که انور افندی به‌سفارت ارزنةالروم مأموریت یافت، در اختیارنامه‌اش این مطلب را می‌خوانیم: «حقوق گمرکی که به موجب عهدنامهٔ ۱۲۳۸ به‌امتعهٔ صادراتی ایران به عثمانی تعلق می‌گرفت از این به‌بعد براصول قراردادهای بازرگانی ایران با روس و انگلیس و فرانسه و بعضی کشورهای دیگـر، تعیین شود»[۸۷]. پیمانهـای بازرگانی ایران و اروپا بر پایهٔ حقوق گمرکی پنج درصد نهاده شده بودند. از فرمان سلطان عثمانی برمی‌آید که می‌خواست اصل دولتهای کاملةالوداد میان ایران و عثمانی جاری گردد.

از نامه‌های کانینگ آشکار است که او هم نسبت به مسألهٔ حقـوق گمرکی، و حفظ راه تجارت ایران و اروپا از طریق عثمانی اهمیت می‌ـ داد .سعی داشت حقوق گمرکی که در عهدنامهٔ ۱۲۳۸ معین گردیده‌بود، تغییر پذیرد و برپایهٔ قراردادهای ایران با کشورهای اروپا نهاده شود. دولت ایران این تغییر را مصلحت نمی‌دانست. وزیر نظام هم همان مأخذ عهدنامهٔ اول ارزنةالروم را، در کنفرانس تأیید نمود. کانینگ از شیل خواهش کرد با شاه و صدراعظم مذاکره نماید، شاید در این‌باره تجدید نظرکنند. محمدشاه به‌وزیر مختار انگلیس‌گفت:«حاضر نیست باپیشنهادی که برای رعیت ایران مضر است موافقت نماید». حاجی‌میرزا آقاسی هم پاسخ شیل را چنین داد: «هیچ امری ما را به قبول چنین پیشنهادی وادار

۸۷. انگلیس، ۲۴۸/۱۱۲ فرمان اختیارنامهٔ انورافندی، صفر ۱۲۵۹.

نخواهد ساخت»[۸۸]. شیل اینطور نتیجه می‌گیرد: «مقدور نشد که شاه را از تصمیم خود باز دارم... و وسیلهٔ دیگری نیست که نظر کانینگ دربارهٔ موضوعی که آنقدر به‌آن اهمیت می‌دهد، تأمین شود»[۸۹]. به عقیدهٔ سفیر روسیه در اسلامبول «مسألهٔ تعرفهٔ گمرکی دشواری زیادی بوجود خواهد آورد، و شاید مانعی در راه پیشرفت مذاکرات کنفرانس‌نهد. بهتر این است در این خصوص قراری موقتی گذاشته شود، و بعد دو دولت ترتیب قطعی آن را بدهند»[۹۰]. معلوم است که دولت روسیه هم نظر انگلیسها را تأیید نمی‌کرد. در خصوص تجارت ایران و اروپا از راه عثمانی ویلیامز نکتهٔ اندیشیده‌ای می‌گوید: هرگاه دولت عثمانی «شیوهٔ آزادمنشانه»ای پیش گیرد از توسعهٔ بازرگانی با ایران و راه تجارت طرابوزان به‌بایزید، سود خواهد برد. و برعکس اگر «حکومتهای محلی عثمانی زورگوئی و ستمگری را پیشهٔ خود سازند... تجارت ایران از راه‌کنونی آن منحرف می‌شود و از طریق بوشهر جریان خواهد یافت»[۹۱].

موضوع روابط بازرگانی ایران و عثمانی و تعرفهٔ گمرکی‌آخرین موضوع عمدهٔ مذاکره در نخستین دورهٔ کنفرانس بود. کنفرانس توافقهای مهمی در اصل امور مورد اختلاف کرده بود، زمینهٔ طرح عهدنامهٔ میان دو دولت چیده شده ــ و انتظار می‌رفت پس از مطالعهٔ طرح پیمان از طرف دربار ایران و عثمانی، کار کنفرانس به سامان رسد. اما این خوش‌بینی به‌سرخوردگی رسید. یك‌سلسله واقعه‌های ناگوار پشت سرهم درکنفرانس، در شهر ارزنةالروم، در مرزهای ایران و عثمانی، و بطور کلی در محیط روابط دو دولت رخ داد. این رویدادها که چون حلقهٔ زنجیر به‌هم پیوسته بودند، کنفرانس را با بحران سیاسی ممتدی گرفتار ساخت. فقط براثر شکیبائی و تدبیر و استواری بود که کنفرانس دورهٔ بحران ساختگی خود را گذراند ــ و چرخ آن را از نو بگردش انداخت. اینك عناصر سازندهٔ آن بحران را بدست می‌دهیم و مسئولیت را مشخص می‌کنیم:

دورهٔ فترت‌کنفرانس ارزنةالروم به‌دنبال هجدهمین جلسهٔ آن پدید آمد. این جلسه با گفتار میرزا تقی‌خان آغاز گردید. گفت: بحث در همهٔ مسائل تمام شد مگر یك موضوع که موافقت شده بود به آخرین مجلس موکول گردد؛ و آن قضیهٔ غرامت و خسارت است. انورافندی پاسخ وزیر نظام را از روی نوشته‌ای‌که از پیش تهیه‌کرده بود و همراه داشت، خواند. زبدهٔ سخنش این بود: «دولت عثمانی همهٔ دعاوی ایران را برمحمره و زهاب بکلی بی‌معنی ونادرست می‌داند. واسترداد فوری همهٔ آن زمینهای مورد اختلاف را که تحت تصرف ایران می‌باشند، مطالبه می‌کند... دولت

۸۸. انگلیس، ۶۰/۱۲۳ شیل به ابردین ۲ ژانویهٔ ۱۸۴۶.
۸۹. همان.
۹۰. انگلیس، ۲۴۸/۱۱۲ بوتنیف به‌کنت مدم ۱۵ ژانویهٔ ۱۸۴۳.
۹۱. انگلیس، ۲۴۸/۱۱۲ ویلیامز به‌کانینگ ۱۷ فوریهٔ ۱۸۴۴.

عثمانی مصمم است که از حقوق مسلم خود نسبت به اراضی مزبور به اندازهٔ سر سوزنی گذشت نکند. و هرآینه آنها را مسترد ندارند، در مقام اخذ آنها برخواهد خاست. به‌علاوه خسارتهائی که به دولت عثمانی وارد آمده بمراتب افزونتر از خسارت وارده به ایران می‌باشد...»[۹۲].

نمایندهٔ عثمانی آن مطالب را «با لحن آمرانه‌ای» ادا کرد. و اینکه از روی نوشته‌ای که از پیش تهیه کرده بود، قرائت کرد دلیل آن است که بنا بردستور باب‌عالی عمل کرده است[۹۲]. ویلیامز می‌نویسد: آن «حرفهای غریب» انور افندی و طرز ادای مطلب، خارج شدن میرزا تقی‌خان را از جلسهٔ کنفرانس کاملا موجه می‌ساخت[۹۲]. اما وزیر نظام چنین نکرد زیرا بیش از هرکس انور افندی را خشنود می‌ساخت، و مسئولیت برهم‌خوردن کنفرانس به‌گردن نمایندهٔ ایران می‌افتاد. ترکان نیز همین را در باطن می‌خواستند، وگرنه در آخرین مرحلهٔ مذاکره آن مطالب تحریك‌آمیز را برای کنفرانس ارمغان نمی‌آوردند.

باری، بیان تحریك‌انگیز انور افندی وزیر نظام را تکان نداد، اما همینکه نمایندهٔ عثمانی حرفش را تمام کرد و خواست نسخه‌ای ازبیاناتش را به میرزاتقی‌خان بدهد، او دستش را عقب کشید و آن یادداشت را نگرفت. ویلیامز می‌نویسد: انور افندی «سخت به خشم آمد... بردباری فوق‌العاده و متانتی که میرزاتقی‌خان در این جلسه از خود بروز داد شایان تحسین است»[۹۳]. وزیر نظام این چند کلمه را ادا کرد: «رسماً اعلام می‌کنم که هیچ قدم دشمنانه‌ای نسبت به‌آنچه امروز در این مجلس روی داد، برنخواهم داشت، و تا وصول دستور از دولت متبوع خود، و آگاهی‌یافتن از عقیدهٔ دو کشور میانجی صبر خواهم کرد»[۹۳].

از آنچه گذشت آشکار است که وزیر نظام بهیچ‌وجه نمی‌خواست کنفرانس برهم خورد زیرا کار آن تا آنجا همراه با کامیابی بود. اما میرزا تقی‌خان در گفتن یك مطلب غفلت ورزیده بود. می‌بایست علیه اظهار انور افندی اعتراض کرده و گفته باشد مسئولیت هروضعی که پیش آید برعهدهٔ دولت عثمانی است. نتیجه‌ای که از مجموع رویدادهای کنفرانس می‌گیریم این است که اگر دولت عثمانی به پشتیبانی سفیر انگلیس در اسلامبول دلگرم نبود، جرأت نمی‌کرد چنین رویهٔ خصمانه‌ای را پیش‌گیرد، یا حق حاکمیت ایران را برمحمره یکباره انکار کند، و یا بخواهد بکلی زیر پرداخت خسارت و غرامت بزند.

به‌دنبال جلسهٔ هجدهم وضع کنفرانس لرزان شد، و در واقع به دورهٔ فترت افتاد. دستوری که کانینگ به نماینده‌اش در ارزنةالروم فرستاد مبنی براین بود: لازم است دشواریهائی که راه گفتگوی ایران و عثمانی را سد کرده از میان برداریم. در توصیه‌ای که به هردو دولت

۹۲. انگلیس، ۲۴۸/۱۱۲ ویلیامز به‌کانینگ ۴ مارس ۱۸۴۴.
۹۳. انگلیس، ۲۴۸/۱۱۲ ویلیامز به‌کانینگ ۴ مارس ۱۸۴۴.

می‌کنیم «نباید تنها به لـزوم حفظ آرامش و صلح تکیـه نمائیم، بلکـه استدلالمان را براین پایه نهیم که رویهٔ سازش‌پذیری آنها چه ثمرهٔ مفیدی بارآورده». دیگر اینکه از نمایندگان آنان بخواهیم به‌ادعاهای همدیگرگوش فرا دهند، و نگذارند رشتهٔ گفتگو از هم بگسلد تا اینکه دولتهای میانجی به براهین هردو طرف رسیدگی نمایند و رأی خود را «با روح انصاف و مهربانی و موافق حق یا سود حقیقی طرفین بدهند». کاری که من وسفیر روس داریم همین است که «روح آشتی و تعادل را میان ایران و عثمانی و همچنین در منطقهٔ سرحدی دو کشور نگاه داریم. وضع کنونی، فرستادن دستور دقیقتر و کاملتری را ایجاب نمی‌کند. نباید انتظار هم داشته باشیم که انعقاد عهدنامه بدون گذشت زمان و کوشش پی‌گیر تحقق پذیرد»[۹۴].

روح‌نامهٔ کانینگ شناختن حالت بحران سیاسی و دورهٔ فترت بود، و اینکه انعقاد پیمان میان دو دولت هنـوز راهی ناهموار در پیش دارد. وقایع دیگری که به ایجاد آن حالت بحرانی کمك کرد و در زمان کنفرانس و در مدت فترت آن رخ داد، به‌اجمال از این قرارند:

در اوائل کنفرانس دولت عثمانی لشکر به مرز آذربایجان فرستاد- به تحـریك ایـلات مرزنشین دست زد، و براثر آن هیجانی برپـا شد. نمایندگان میانجی از یك‌سو اتخاذ رویهٔ اعتدال را به ایران توصیه کردند، و از سوی دیگر پرهیز از روش تحریك را به عثمانی خاطرنشان نمودند. کانینگ می‌نویسد: سفیر روس مأموریت داشت علیه شیوهٔ «رسوایی‌بار» ترکان از فتنه‌انگیزی درمیان عشایر مرزنشین ایران، به‌وزیر امور خارجه اعتراض نماید و «تعهد جازم بگیرد که دولت عثمانی از آئین صلح‌جویانهٔ ایران پیروی کند. دیگر اینکه دولت عثمانی اطمینان متقابل دهد که بدون هیچ تأمل و قیدی آن موانع ناگوار را از راه تسویهٔ حـل اختلافهای دو کشور بردارد»[۹۵].

در مورد دیگر ساخلو سرحدی عثمانی به‌خاك ایران دستبرد زد، و شایع گشت که حاکم خوی با سپاه دوهزارنفری به‌خاك عثمانی تجاوز کرده است. و نیز این خبر پخش گردیـد که ایـران و عثمانی هردو به مـرز آذربایجان سپاه‌گسیل داشته‌اند. میرزاتقی‌خان بیدرنگ به‌تهران و تبریز و خوی نوشت: اگر چنین وقایعی رخ داده لشکر را فرا خوانند و از بروز هرامری که کار کنفرانس را دشوارتر می‌سازد، جلوگیری نمایند. ضمناً در مذاکرهٔ با مأمور میانجی انگلیس خواهش کـرد: از ترکـان بخواهـد اموالی را که در مرز خوی بیغما برده‌اند برگردانند و هـرروز دردسر تازه‌ای برپا نسازند[۹۶].

دیری نگذشت که «هنری رالینسون» از بغداد خبر داد که: نجیب

۹۴. انگلیس، ۲۴۸/۱۱۲ کانینگ به‌ویلیامز ۱۴ مارس ۱۸۴۴.
۹۵. انگلیس، ۲۴۸/۱۱۲ کانینگ به پیزانی ۱۶ دسامبر ۱۸۴۳.
۹۶. همان، ویلیامز به‌کانینگ، ۳۰ ژوئیهٔ ۱۸۴۳.

پاشا قصد مداخله در امور کردستان را دارد و بیم برپا شدن آشوب می‌رود. ویلیامز با وزیر نظام و انور افندی گفتگو و پیشنهاد کرد: «تازمانی که پیمان بسته‌نشده، ومرز دوکشور تعیین نگردیده، دو دولت استاتوکو را نگاه دارند و ازمداخله باز ایستند. به‌علاوه نمایندگان به‌مأموران سرحدی خود ابلاغ نمایند که کاری نکنند که مذاکرهٔ کنفرانس بمخاطره افتد»[۹۷]. میرزاتقی‌خان این نظر نمایندهٔ انگلیس را «فوری» پذیرفت، و از همان قرارنامه‌ای با چاپار مخصوص به والی کردستان فرستاد. اما انور افندی گفته بود: دخالت نجیب‌پاشا برای این بوده که تحریك دولت ایران را در آن خطه خنثی نماید. پاسخ نمایندهٔ انگلیس به‌او این بود: میرزاتقی‌خان خواهان حفظ آرامش‌کردستان است، و انتظار دارد دولت عثمانی نیز همان شیوه را پیش گیرد. ویلیامز رأی خود را چنین می‌آورد: « با مدارك زیادی که به‌دستم رسیده مسلم می‌دانم که ترکان در کردستان به‌فتنه‌جوئی پرداخته‌اند، گرچه خودشان این حقیقت را انکار می‌کنند. رویهٔ سیاسی عثمانی نسبت به‌رؤسای محلی سرحدی‌کردستان نیز مرا اندیشناك ساخته، و زمینه‌ای که در دست است حکایت از این می‌کند که دولت عثمانی نیت برهم‌زدن کنفرانس را در سر دارد»[۹۸].

به‌دنبال آن مرزبانان عثمانی در ۱۲۶۱ جمعی از عشایر مرزنشین را بزور به‌خاك عثمانی کوچانیده، مالیات از ایشان گرفتند. و چندی نگذشت که عبدالله پاشا به کردستان دست‌اندازی کرد. براثر اعتراض ایران، از جانب سفارت روس و انگلیس مأمورانی برای رسیدگی به‌آنجا روانه گشتند. از این قبیل امور چه بسیار روی می‌داد. حتی حاکم بغداد بدعت نهاد که: مجتهدان شیعه در بین‌النهرین نمی‌توانند به دعاوی شرعی که هردو طرف دعوی شیعه باشند، رسیدگی‌کنند[۹۹]. این حکم ناقض سنت و رویه‌ای بود که در طی قرنها جاری بود. به‌علاوه چنانکه شیل اشاره نموده: اتباع بیگانهٔ ساکن عثمانی از حقوقی نظیر آن بهره‌یاب بودند[۹۹].

از تدابیر دیگر پاشای بغداد این بود که کشتیهای جنگی عثمانی را به دهانهٔ شط‌العرب فرستاد و از آمدن کشتیهای بازرگانی به محمره جلوگیری کرد، و همهٔ کشتیهائی که قصد محمره را داشتند مجبور بودند به‌بصره روند[۱۰۰]. وزیر مختار انگلیس در این خصوص می‌نویسد: «جای انکار نیست تا وقتی که دولت ایران برمحمره اجرای حق حاکمیت می‌کند، تصمیم دولت عثمانی در بازداشتن کشتیها منافی آن حقوق است، و در

---

۹۷. همان، ویلیامز به‌کانینگ، ۱۲ فوریهٔ ۱۸۴۴.
۹۸. انگلیس، ۲۴۸/۱۱۲ ویلیامز به کانینگ، ۱۲ فوریهٔ ۱۸۴۴.
۹۹. انگلیس ۶۰/۱۱۴ شیل به‌کانینگ، ۲۸ مه ۱۸۴۵ (همچنین ترجمهٔ نامهٔ ملاعبدالعزیز به حاجی‌میرزا آقاسی که در همان مجموعه ضبط است).
۱۰۰. انگلیس ۶۰/۱۱۴ میرزا ابوالحسن‌خان به شیل ۲۵ مه ۱۸۴۵ (۱۸ جمادی‌الاول ۱۲۶۱).

واقع عمل تجاوز و محاصرهٔ دریائی بشمار می‌رود»[۱۰۱].

راجع به تحریکات عثمانیان در میان ایلات سرحدی، و برانگیختن آنان علیه دولت ایران، و قضیهٔ شیخ‌ثامر، و انتقاد کانینگ از روش فتنه‌جویانهٔ دولت عثمانی ـ پیش از این سخن رفت. وزیر امور خارجهٔ ایران در نامهٔ خود به شیل، علیه نجیب‌پاشا که شیخ‌ثامر یاغی را پناه داده و تحت حمایت خود گرفته بود، اعتراض کرد[۱۰۲]. دربار ایران تردید نداشت که پاشای بغداد شیخ‌ثامر را برای حملهٔ به‌محمره و آشوبگری آماده می‌نماید.

واقعیتهائی را که فهرست‌وار آوردیم، زبان‌گویای سیاست باب عالی بود و روشنگر اندیشهٔ ترکان. هیچ توضیح دیگری لازم نیست. پس شگفت نیست که کنفرانس ارزنةالروم بیش از چهارسال بطول انجامیده باشد. و به همین جهت بود که دربار ایران هیچ اعتمادی به قول و قرار عثمانیان نداشت و خاطرش از آن سو هیچگاه ایمن نبود. محمدشاه به وزیر مختار انگلیس گفته بود: «تا زمانی که مذاکرات ارزنةالروم سرانجام نگیرد از پایتخت بیرون نخواهیم رفت»[۱۰۳]. این‌خود حقیقت عبرت‌گیری است که با وجود تمام شکستهای پی‌درپی که ترکان به دست مغربیان می‌خوردند ـ و ضربه‌های وهن‌آوری که هرروز بر اعتبار آنان واردمی‌شد ـ و حتی در آخرین پیکار با ایران آبروی خود را بر باد دادند ـ یك بار پیش خود نیندیشیدند که از روی صفای دل‌گام پیش نهند و اختلافهای دیرینهٔ خود را با ایران پایان دهند، و مناسبات دو ملت همسایه را براساسی نو بنیان‌گزارند. کنفرانس ارزنةالروم که اسناد رسمی آن را ارائه دادیم و به گفته‌های انگلیسیان ترك دوست استناد جستیم ـ فقط ورقی از تاریخ روابط دو کشور را می‌سازد. اگر فشار و تهدید بیگانگان نبود کنفرانس مزبور بارها از هم پاشیده بود، و از عهدنامه خبری نبود. این حقیقت را باید اعتراف نمود که در معاملهٔ با ترکان (مثل دیگران) هیچ منطقی جز منطق زور و قدرت به خرج آنان نمی‌رفت.

۲. آشوب شهر

سیر گفت و شنیدهای کنفرانس را در مجموع روابط ایران و عثمانی مورد تحلیل و سنجش قرار دادیم؛ عناصر سازندهٔ کشمکشها، و همچنین عوامل دافع آن ستیزگیها را بررسی نمودیم. کنفرانس زادهٔ برخورد آن دو نیروی تاریخی متقابل بود ـ و دیدیم که با وجود همهٔ آن علل بازدارنده، کنفرانس در جهت مثبت حرکت می‌کرد هر چند گردش

---

۱۰۱. همان، شیل به‌کانینگ، ۲۸ مه ۱۸۴۵.

۱۰۲. همان، میرزا ابوالحسن‌خان به شیل ۱۸ جمادی‌الاول ۱۲۶۱ (۲۵ مه ۱۸۴۵).

۱۰۳. انگلیس ۶۰/۱۱۴ شیل به ابردین ۲۰ ژوئیهٔ ۱۸۴۵.

آن کند و ناهموار بود، و نوسانهای تند داشت.

کنفرانس به جای ماند؛ و بر پایهٔ سازشهای کلی جلسه‌های هجده‌گانه، سرانجام در جمادی‌الاول ۱۲۶۲ (مه ۱۸۴۶) دوطرح جداگانهٔ عهدنامه تنظیم گردید. یکی طرح فارسی ساختهٔ هیأت نمایندگی ایران بود، و دیگر طرح ترکی پرداختهٔ هیأت عثمانی. باید دانسته شود که این آخرین طرحهای نمایندگان بود و پیمان نهائی براساس آن نوشته شد، و گرنه پیش از آن از اواسط ۱۲۶۱ چندین طرح دیگر تهیه گردیده و اختلاف نظر در آنها فراوان بود.

نمایندگی ایران و عثمانی هرکدام طرح‌نهائی پیشنهادی خود را در اختیار دیگری گذاردند ــ و هر دو طرح برای مطالعهٔ دربارشاه و باب‌عالی فرستاده شد. ضمناً کنفرانس به این کار پرداخت که وجوه مشترك و همچنین موارد اختلاف طرحهای مزبور را مشخص گرداند، واز بهم‌آمیختن آنها متن واحد پیمان را بسازد. مأموران میانجی انگلیس و روس کوشش داشتند که موارد اختلاف را التیام دهند. بدین ترتیب دورهٔ دوم کنفرانس که از اواخر ۱۲۶۱ برای تنظیم قرارنامه تشکیل یافته بود، در رجب ۱۲۶۲ (ژوئن ۱۸۴۶) به مطالعهٔ آخرین طرح پرداخت. به میرزاتقی‌خان و انور افندی هم دستورهای تازه‌ای رسید که‌نگارش عهدنامه را به انجام رسانند.

اما غیر از دشواریهای سیاسی که کنفرانس از اول با آنهادست به گریبان بود ــ بدبختیهای نابهنگام دیگری هم روی آورد. گفتگوی راجع به تدوین عهدنامه آغاز گردید و پیشرفتی هم داشت که میرزاتقی‌خان سخت ناخوش شد. و هنوز از بستر بیماری برنخاسته، فتنهٔ بزرگی در شهر افتاد. قصد جانش را کردند، دو تن از همراهانش را کشتند، خانه‌اش را ویران ساختند، و هر چه در بساط داشت بیغما بردند. پس، از رجب تا ذیقعدهٔ ۱۲۶۲ (ژوئیه تا اکتبر ۱۸۴۶) باز کنفرانس بتعویق افتاد، و در واقع دچار بحران تازه‌ای گردید. ناگزیر رشتهٔ گفتارمان را اینجا می‌بریم تا در قسمت بعد از نو پیوست دهیم.

تا کنون در هیچ نوشتهٔ منتشر شده‌ای، سخنی از بیماری میرزا تقی‌خان در ارزنةالروم نرفته است. گزارش پزشکی دکتر «دیکسون» طبیب نمایندگی انگلیس، حکایت از این دارد که در دوسال آخر اقامت وزیرنظام در آنجا اختلالی در تندرستی او عارض گشته بود. علت اصلی آن را پرکاری، خستگی فکری و فشار روانی تشخیص داده است. به علاوه در زمستان ۱۸۴۵ (اوائل ۱۲۶۲) گرفتار عارضهٔ «تب پی‌درپی کیسهٔ صفرا» گردید. به دنبال آن چون از کار زیاد فارغ نبود، در دست چپش آثار فلج و نارسائی عضلاتی بروز کرد. درمان پزشك انگلیسی مؤثر افتاد ــ اما بهبود قطعی او مستلزم آسودگی و راحت بدنی کامل بود که بهیچ وجه

میسر نبود[۱۰۴]. چند ماه بعد در ۱۹ رجب ۱۲۶۲ (۱۵ ژوئیه ۱۸۴۶) وقتی که از حمام برمی‌گشت، حالش دگرگون شد و بیهوش افتاد؛ خطر بیشتری پیش‌بینی می‌گردید[۱۰۵]. نمایندهٔ انگلیس همان بار اول، شرح ناخوشی میرزاتقی‌خان را به شیل نگاشت و پیشنهاد نمود دولت ایران جانشینی برای وزیر نظام در نظر بگیرد، و او را به تهران احضار کنند. و نوشت: بازگشت میرزاتقی‌خان که «درانجام تکلیف و مسئولیت خود گرفتار چنان رنجی گردیده خدمت به انسانیت و عدالت خواهد بود»[۱۰۶]. نتیجه‌ای که می‌گیرد این است: «به عقیدهٔ ناچیز من با این بیماری، میرزا تقی‌خان‌دیگر نخواهد توانست از پس دشواریهائی که کنفرانس در پیش دارد برآید سیاست نیز بازگشت وی را به ایران ایجاب می‌کند ــ وگرنه در مرحله‌ای که کنفرانس می‌خواهد کارش را به انجام برساند، دولت ایران نمایندهٔ ناتوانی خواهد داشت»[۱۰۷].

میرزا تقی‌خان دست از کار نمی‌کشید. وقتی نمایندگان روس و انگلیس به سراغش رفتند او را درالتزام بستر بیماری یافتند که با چهره‌ای رنگ پریده و بدنی فرسوده، به بررسی و تهیهٔ طرح عهدنامه مشغول بود. در همان حال با مأموران واسطه هم به گفتگو و تحلیل مواد آن پرداخت. «این غیرت مسئولیت او برای ما سخت تأثیرانگیز بود... و چنین غیرتی درخور احترام است»[۱۰۸]. ویلیامز می‌نویسد: ضمن گفت‌و شنود با وزیرنظام راجع به شرائط عهدنامه، اختلاف عقیده پیدا کردیم. اما نمایندهٔ روس نخواست دنبالهٔ بحث را بگیرد، یکی به ملاحظهٔ دردمندی او که تصور می‌رفت به ایران احضار شود. و دیگر اینکه خیال کردیم هر آینه اینجا بماند با اعمال نفوذ وزیر مختار روس و انگلیس در تهران، به او دستور خواهند داد که «با عقیدهٔ ما موافقت کند»[۱۰۸].

دولت ایران به توصیهٔ نمایندهٔ انگلیس مبنی بر بازگرداندن وزیر نظام، گوش نداد. از نامهٔ شیل برمی‌آید که محمدشاه بهیچ قیمتی حاضر نبود میرزاتقی‌خان را از ارزنةالروم فراخواند[۱۰۹]. این خود اعتماد شاه را نسبت به وی می‌رساند، و حال‌آنکه دیگر مانعی نداشت که میرزا جعفرخان مشیرالدوله را به‌جای وزیرنظام به آنجا روانه کنند. به علاوه هیچ بعید نیست که حاجی‌میرزا آقاسی پرسوءظن تصورکرده باشدکه روس و انگلیس می‌خواستند خود را از دست وزیر نظام در کنفرانس خلاص گردانند، و گزارش اغراق‌آمیز دربارهٔ بیماری او فرستاده‌اند. حقیقت را

---

۱۰۴. انگلیس ۲۴۸/۱۲۲ گزارش طبی دکتر دیکسون مورخ ۱۴ ژوئن ۱۸۴۶.
۱۰۵. همان، ویلیامز به‌شیل ۱۶ ژوئیهٔ ۱۸۴۶.
۱۰۶. همان، ویلیامز به‌شیل ۱۴ ژوئن ۱۸۴۶.
۱۰۷. انگلیس، ۲۴۸/۱۲۲ ویلیامز به‌شیل ۱۴ ژوئن ۱۸۴۶.
۱۰۸. همان، ویلیامز به‌شیل ۱۶ ژوئن ۱۸۴۶.
۱۰۹. انگلیس، ۲۴۸/۱۲۲ شیل به‌ویلیامز ۱۶ ژوئیهٔ ۱۸۴۶.

درست نمی‌دانیم. اما این اندازه مسلم می‌دانیم که میرزا تقی‌خان عارضهٔ فشار خون داشته، و بنا بر گزارش پزشك انگلیسی بیماری او در آنجا با دوا و نظم غذائی خاصی بهبود یافت. و نیز برخلاف آنچه ویلیامز نوشته بود، از کار هم نیفتاد، و توانائی خود را از دست نداد. میرزا تقی‌خان‌در یکی از نامه‌های خصوصی که در زمان صدارتش به ناصرالدین شاه‌نوشته، به ناخوشی خود در مأموریت ارزنةالروم اشاره‌ای داد. می‌گوید: «امروز از ترس مرض و ناخوشی که بستری نشوم، زیرا که در ارزنةالروم اول همینطور شد از تنبلی خوابیدم شش‌ماه طول کشید، اول صبح در خانه آمدم...»[۱۱۰].

*

مقارن زمانی‌که‌بین تهران وارزنة الروم‌راجع به‌ناخوشی میرزاتقی‌خان نامه‌نگاری می‌شد و آن اندازه اظهار نگرانی می‌گردید ــ و به هر صورت میرزاتقی‌خان هنوز حالش خوب نشده بود ــ فتنه‌ای در شهر برخاست. سلامت فکر و حد توانائی وزیر نظام در بوتهٔ آزمایش افتاد. راجع به این قضیه آنچه تا به حال انتشار یافته درست و کامل نیست، یکسره آشفته و نارساست و اصالت ندارد. حتی تاریخ آن را بدقت ثبت نکرده‌اند. اینك گزارش تفصیلی آن را بدست می‌دهیم. مأخذ ما نامه‌های متعدد نمایندهٔ انگلیس از ارزنةالروم به سفارت انگلیس در تهران و اسلامبول، وهمچنین نامه‌های رسمی میرزاتقی‌خان است.

پیش از بلوای شهر (۲۴ رجب ۱۲۶۲) شرح واقعهٔ دیگری را در گزارش ویلیامز می‌خوانیم: در هجدهم مه ۱۸۴۴ (۳۰جمادی‌الاول ۱۲۶۰) دو نفر از توپچیان ساخلو ارزنةالروم در حال مستی و به دستاویز اینکه دنبال چند زن روسپی می‌گشتند، به‌درون خانهٔ یکی‌از صاحب‌منصبان سفارت ایران رفته بودند. منازعه‌ای درگرفت، زنی آنجا دیده نشد، وافسر ایرانی زخمدار گردید. میرزا تقی‌خان از بی‌نظمی شهر، به کامل‌پاشا حاکم آنجا شکایت نوشت. کامل‌پاشا که حسن نیت داشت آن توپچیان را بزندان افکند تا تحقیق بعمل آید. نمایندگان روس و انگلیس هم با او ملاقات کردند و از ناایمنی شهر و رفتار ناپسند آن دو نفر نظامی ترك شکایت داشتند. درحضور مأموران واسطه، از توپچیان زندانی بازجوئی گردید ــ صاحبخانه و کدخدای محله را هم برای گواهی آورده بودند. زندانیان گفتند: به خانهٔ افسرایرانی پا ننهاده‌اند، فقط از پنجره به درون اصطبل می‌نگریستند، چند زن آنجا بودند، و ایرانیان شمشیرکشان به‌آن دوسرباز حمله کردند. اما «صاحبخانهٔ ترك که آدم محترمی است و شاهد ماجرا بوده حرف توپچیان را بصراحت تکذیب کرد و گواهی داد که آنان را درون اتاق افسر ایرانی دیده بود. بنابراین جرم آن دو تن سپاهی ثابت گردید»[۱۱۱].

۱۱۰. مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به شاه، خطی.
۱۱۱. انگلیس ۲۴۸/۱۱۲ ویلیامز به‌شیل ۲۱ مه ۱۸۴۴.

به علاوه «صاحبخانهٔ ترك و کدخدای محله شهادت دادندکه آن‌افسر ایرانی و همهٔ همراهان دیگر وزیر ایران همیشه رفتاری ستوده داشته‌اند و اطوار آنان شایان عبرت همگان بوده است»[۱۱۲]. ببینیم نمایندهٔ انگلیس خود چه رأئی دارد: «انصاف حکم می‌کند که با طیب خاطر به کردار پسندیدهٔ همهٔ همراهان و نوکران جناب وزیر مختار ایران در اینجا گواهی دهم»[۱۱۲]. در نامهٔ دیگر می‌نویسد: کامل‌پاشا جملگی کدخدایان محله‌های شهر را خواست و هشدار داد که: هرگاه از این پس چنین اتفاقی برای همراهان وزیرنظام یا دیگر ایرانیان مقیم ارزنةالروم روی دهد، آنان مسئولیت خواهند داشت[۱۱۳]. مؤلف روضةالصفا نیز شرحی در مراقبت میرزاتقی‌خان نسبت به‌احوال همراهانش دارد که به نقل بیرزد: «از جانب وزیر سفیر قدغن بلیغ به‌عمله و نایب‌وکل همراهان شده بود که با مردم مخالطه ننمایند، و بی‌جهت به شهر و بازار نگردند. واگر به حسب ضرورت رفتن به حمام یا بازار لازم شود به ساعتی معین بازآیند...»[۱۱۴]. آشکار است که وزیر نظام پیوسته از گزند نا ایمنی شهر اندیشناك بوده است.

تا کامل‌پاشا حکومت آنجا را داشت، شهر امن و امان ماند ــ و هیچ واقعهٔ ناگواری رخ نداد. او حسن نیت کامل داشت و صمیمانه کوشا بود که مایهٔ شکوه و دردسری ایجاد نگردد. پس از وی اسعدپاشا به حکومت ارزنةالروم آمد، و در زمانش واقعه‌های گوناگونی علیه اتباع بیگانهٔ ساکن شهر اتفاق افتاد. از آن جمله بود غائلهٔ ۲۴ رجب ۱۲۶۲ (۱۹ ژوئیهٔ ۱۸۴۶). تفصیل درست آن را از گزارش ویلیامز که همان روز بلافاصله بعد از بلوا به شیل نوشته، و گزارش مکمل آن که یك هفته بعد به کانینگ فرستاده، بشنوید. زبدهٔ گزارش نخستین را با نهایت دقت در معنی می‌آوریم:

روز شنبهٔ بیست‌و سوم رجب ۱۲۶۲ به حاکم ارزنةالروم گزارشی ساختگی رسید که ترك بچهٔ «سه‌ساله‌ای» مورد تعرض جنسی یکی از همراهان میرزا تقی‌خان قرار گرفته است. پزشك اسعد پاشا کودك را معاینه کرد و آن تهمت را درست دانست. اسعدپاشا مأموری نزد وزیر نظام فرستاد و تنبیه فوری متهم را خواستار شد. میرزاتقی‌خان در درستی اتهام تردید کرد و گفت: همراهان خود را نیك می‌شناسد، و به اخلاق و رفتارشان آگاهست. باوجود این قول داد: بیدرنگ تحقیق خواهد کرد و اگر چنین امری روی داده بود، مرتکب را «فوری به اشد مجازات» خواهد رسانید.

امروز صبح (۲۴ رجب) غلام سفارت آمد و خبر آورد: گروهی به دکانهای کسبهٔ ایرانی که نزدیکی محل سفارت واقع است، هجوم آورده

---

۱۱۲. همان.
۱۱۳. همان، ویلیامز به‌شیل ۲۱ مه ۱۸۴۴.
۱۱۴. روضةالصفا، ج ۱۰.

آنان را از دکانشان بیرون رانده‌اند. بدون تأمل، گماشتهٔ خود را نزد اسعد پاشا روانه داشتم، و به دنبال آن با نمایندهٔ روسیه سراغ حاکم ارزنةالروم رفتیم، و اورا به عواقب ناگوار این امر هشدار دادیم. بعد به شهر رفتم، به خیابانی که خانهٔ میرزاتقی‌خان در آنجا هست رسیدم. تودهٔ انبوهی را دیدم خشم‌آلود که با چوب و چماق و شمشیر و تفنگ به سوی خانهٔ وزیر ایران روان بودند. در راه عده‌ای هم از کوی و برزن به آن گروه پیوستند. فزونی جمعیت مرا مانع آمد که جلوتر بروم و خود را به مقر حکومت شهر برسانم، تا باز قضیه را با اسعد پاشا به میان‌گزارم. پس، به سفارت بازگشتم در حالی که مردم به خانهٔ وزیر نظام حمله‌ور بودندو پنجره‌های آن را هدف گلوله قرار داده.

ساعتی چند گذشت. اسعدپاشا مرا خواست و گفت: کوشش من در پراکنده ساختن مردم و فرونشاندن آشوب به‌جائی نرسید، تا اینکه بحری پاشا با سپاهیان آمد، و مهاجمان را به زور سرنیزه متفرق گردانید؛ و اکنون آرامش برقرار است. با همقطار روسی خود به منزلگاه میرزا تقی‌خان رفتیم، یکی از منشیان و یکی از نوکرانش را کشته یافتیم، تمام پنجره‌ها را شکسته بودند، آثار ویرانی در دیوارهای خانه بچشم می‌خورد، و نمایان بود که قصد داشته بودند درها را از جای بکنند. بابحری پاشا از پله‌های خانه بالا رفتیم، میرزا تقی‌خان را دیدیم در اتاقش که یکسره ویران شده بود نشسته، چیزی از مال دنیا برایش نمانده و آنچه مانده با سنگ شکسته. اتفاقاً خودش آن روز در بستر بیماری آرمیده، اما براثر غوغای مردم ناگزیر برخاسته بود تا همراهانش را در نبرد با آن مردم گستاخ رهبری کند. بحری پاشا دربزنگاه خطر که آشوبگران نزدیك بود به میرزا تقی‌خان دست یابند، رسیده بود. و یکی از افسران ترك سلیم پاشا دلاوری بخرج داد، و جان وزیر نظام در خطرناکترین دقیقه نجات یافت. بحری پاشا وزیر نظام را همراه خود به اردوگاه ارزنةالروم برد که موقتاً آنجا بماند.

لازم است دولت ایران را بیاگاهانید که: حکومت ارزنةالروم قول داده در مقام عذرخواهی رسمی و جبران این واقعهٔ تأسف‌انگیز برآید، و گناهکاران را بکیفر برساند. ونیز به‌عرض شاهنشاه برسانید که: «نسبت به رویه‌ای که نمایندهٔ معظم‌له در برخورد با این حادثهٔ ناگوار پیش گرفت، همدلی واحترامی شایسته دارم، و همچنین اعلیحضرت توجه فرمایند که هیچ کشوری نیست که از اینگونه سانحه‌های ملالت بار ایمن باشد. و امید است آن پیش‌آمد موجب نگردد که کوشش ما در راه صلح پایداری میان ایران و عثمانی و فوائدی که در بردارد، بثمر نرسد»[۱۱۵].

ویلیامز در پایان همان نامه می‌نویسد: برای اینکه کنسول ما و روسیه در تبریز بموقع آگاهی حاصل‌کنند، چاپار مخصوصی از حکومت

۱۱۵. انگلیس ۲۴۸/۱۲۲ ویلیامز به‌شیل ۱۹ ژوئیهٔ ۱۸۴۶

ارزنةالروم عاریه کردم که گزارش امر را به آنان برساند. به‌پیك مزبور امر مطلق داده شد که «از هیچ شخص دیگری نامه‌ای نپذیرد، و پیش از رسیدن به‌مقصد با هیچ‌کس در تبریز یا تهران سخنی نگوید»۱۱۶.

تا اینجا گزارش ویلیامز را به‌وزیر مختار انگلیس و کنسول‌تبریز آوردیم. و معلوم است می‌خواسته، نامه‌اش پیش از شرح رسمی میرزا تقی‌خان به‌دربار شاه برسد. اما گزارش مزبور حاوی همهٔ ماجرا نبود. و چنانکه خواهیم دید و خودش نیز اعتراف دارد، در نگارش آن نامه سعی کرده قضیه را خیلی ساده‌تر از اصلش جلوه دهد، تا مبادا دولت ایران برآشوبد و احساسات مردم تهران و تبریز علیه ترکان برانگیزد ــ و به انحلال کنفرانس ارزنةالروم، و یا شورش متقابل ایرانیان و کشتار اتباع عثمانی در آذربایجان انجامد.

مکمل آن داستان را در گزارش ویلیامز به کانینگ مورخ ۲۵ ژوئیهٔ ۱۸۴۶ (یکم شعبان ۱۲۶۲) می‌خوانیم. پیش از هر چیزی اعتراف دارد: در نامه‌ای که برای شیل فرستاده بود، ذهنش به‌این معنی معطوف بوده که مطالب آن در کشوری پخش می‌گردید که مردمش «بسیار زود برمی‌آشفتند و بهیجان می‌آمدند». بدین علت بود که «از تفسیر وقایع‌وغفلت گناهکارانهٔ حکومت ارزنةالروم مطلقاً پرهیز جستم. اما حالا تکلیف خود می‌دانم که بیان هیچ نکته‌ای را فرو نگذارم»۱۱۷.

با آن اعتراف و استغفار، حقایق دیگری را باز می‌نماید که‌مهمترین آنها را می‌آوریم:

بنا برآنچه اسعدپاشا گفت: عصر روز هجدهم ژوئن (شب قبل از بلوا) جمعی خشم‌آلود در ادارهٔ حکومت گرد آمده، کودکی را که «وانمود می‌کردند مورد تجاوز قرار گرفته» همراه آورده، در مقام عدالت خواهی بودند. «تهدیدکنان می‌گفتند: هرگاه حکومت در این امر کوتاهی ورزد خود به‌انتقام‌جوئی برمی‌خیزند». اما باید بگوییم: «تصدیق پزشك اسعدپاشا مبنی براینکه تجاوزی نسبت به‌آن کودك تحقق یافته بکلی بی‌اساس‌است، و او آدمی است ماجراجو و پست و شریر». با در نظر گرفتن اینکه دوهفته پیش هم گروهی به خانهٔ «اسمیت» نامی که یکی از میسیونرهای مذهبی امریکائی است، ریختند و هنگامه‌ای برپا کردند ــ حق این بود که حاکم شهر تجربه آموخته و برای جلوگیری از فتنه‌های دیگر تدبیری کرده باشد. اما اسعدپاشا در فکر نبود. و با وجود آنکه ساخلو نیروی انتظامی ارزنةالروم کمتر از پانصد متر با شهر فاصله دارد، اسعدپاشا این بارهم مرتکب همان «غفلت گناهکارانه‌ای» گردید که مرتبهٔ گذشته شده بود. گناهش از این رهگذر است که نه برنیروی انتظامی شهر افزود، نه خیابانها را تحت نظر گرفت، و نه حتی یك سرباز فرستاد که جلو تودهٔ

---

۱۱۶. همان.

۱۱۷. انگلیس ۲۴۸/۱۲۲ ویلیامز به‌کانینگ ۲۵ ژوئیهٔ ۱۸۴۶.

«آشوبگر و متعصب» این شهر را که به فتنه‌انگیزی برخاسته بودند، بگیرد. حاصل این «غفلت نابخشودنی» فردای همان روز معلوم گردید. سانحه‌ای روی داد که «تا سالیان دراز لکهٔ آن بر تاریخ اخیر ملت عثمانی باقی خواهد ماند».

همهٔ این انتقادها را در همان لحظهٔ اول که اسعدپاشا را پس از یورش مردم به‌خانهٔ میرزا تقی‌خان، دیدم و برای چاره‌جوئی به‌من متوسل گردیده بود، بدون کم و کاست به‌او متذکر گشتم. همکار روسی من، سرهنگ دینز، همانجا اسعدپاشا را سرزنش کرد و گفت: اگر در ماجرای «اسمیت» بموقع عمل کرده بودید، این فاجعهٔ دومی رخ نمی‌داد. اسعدپاشا به ما اظهار داشت: عده‌ای سرباز برای پاسداری خانهٔ وزیرنظام فرستاده بود. اما دروغ می‌گفت. به‌علاوه او را ملامت کردم‌که: چرا باید چند وکیل‌باشی را به در منزل میرزا تقی‌خان بفرستد و گماشتگان وی را روبروی مردم به ارتکاب چنان گناهی متهم کنند؟ خدمت آن وکیل‌باشیان «درشتخوی بی‌ادب» ترك این بود که راه را باز کردند تا مردم «گستاخ» این شهر به سرای وزیرنظام وارد شوند، و به شخص او توهین مستقیم نمایند. لازم به‌گفتن نیست که «از هیچ مقام محترم و معتبری چیزی نشنیدم که دلالت برکردار ناپسند همراهان میرزا تقی‌خان کند». برعکس «رفتار ستوده و بزرگوارانه‌ای که از وزیرنظام و نوکرانش در همهٔ سه سال توقف ارزنةالروم مشهود افتاده، دلیلی است برنادرست بودن آن جرم منتسب».

حقیقت اینکه مایهٔ آن هنگامه را چند نفر از همسایگان میرزاتقی خان که افرادی «بی‌همه چیزاند و سردشمنی داشتند» ایجاد کردند. به نامردمی آنان از اینجا می‌توان پی برد که چون وزیرنظام دیده بود که زن همسایه اتاق او را به آشوبگران نشان می‌دهد، و آنان هم خواستند وی را هدف گلوله قرار دهند، حاجی مصطفی نامی را از خانهٔ همسایه صدا کرد، و مشتی سکهٔ طلا به‌او داد تا میان مهاجمان پخش کند. می‌خواست بدان تدبیر مردم را سرگرم پول جمع کردن کند،و از تیراندازی بازایستند. حاجی مصطفی همان «مردکهٔ رذل» که هر روز کاه وینجه برای اصطبل وزیرنظام می‌آورد، اشرفیها را گرفت و به روی میرزا تقی‌خان دشنام داد و گفته بود: «سه سال بود در انتظار چنین روزی بودیم، برای نجات تو یك کلمه هم حرف نمی‌زنم». جلو چشم وزیرایران، به ربودن اموالش مشغول گردید.

سررسیدن بحری‌پاشا فرماندهٔ لشکر ارزنةالروم، و دلاوری سلیم پاشا بود که وزیرنظام از کشته شدن حتمی جست. پیش از آنکه سپاه ترك به‌معرکه برسند، مردم شهر دو تن از همراهان وزیر را با شمشیر قطعه قطعه کرده بودند، و نعرهٔ مستانه می‌زدند که: همینکه کار آنجا را تمام کنند سراغ نمایندگان روس و انگلیس خواهند رفت تا از آنان هم «انتقام» بگیرند.

«این تهدید خود دلیلی است براینکه فتنه‌انگیزان از پیش نقشه چیده بودند. در واقع شایع است که زمینهٔ آن معرکه را از هر جهت پیش از آن فراهم آورده بودند». یکی از دبیران میرزا تقی‌خان که قصد فرار داشت به‌دست انبوه مردم «خونخوار» کشته شد. چیزی نمانده بود که میرزا تقی‌خان دوبار به تیر تفنگ از پای درآید. به هر حال از ضربت سنگ و کلوخ مصون نمانده، و زخم برداشته است.

اسعدپاشا به همراهی انورافندی سراغ من و نمایندهٔ روسیه آمدند. استدعا داشتند راجع به آن قضیهٔ «فضیحت بار وتأسف‌انگیز» چاره‌جوئی کنیم. انورافندی «اخلاق و کردار میرزا تقی‌خان و رفتار پسندیدهٔ همراهانش را با احترام زیادستود. اماهمینکه خواست اشاره‌ای به احتمال ارتکاب خلافی از جانب یکی از گماشتگان او بکند ـ متفقاً گفتیم هیچ برهانی براین امر وجود ندارد، و آن احتمال هیچ نیست مگر شایعه‌ای بی‌پایه».

روز بیست و دوم ژوئن (۲۷ رجب) به‌دیدار میرزا تقی‌خان در اردوگاه سپاه ارزنةالروم رفتیم. آرام و متین بود. اما با لحنی مصمم گفت: قصد دارد فوری به وطنش بازگردد. از آنکه ماندن او را خیلی لازم می‌دانستیم، خواهش کردیم در این تصمیم تأمل نماید تا پاسخ‌نامه‌های ما به‌دربار شاه برسد. پس از چند ساعت گفت و شنود، وعده داد تا فردا تأمل نماید تا باز به‌ملاقاتش برویم. روز بعد که رفتیم، دیدیم بارو بنه را بسته، اسبان را زین کرده، و زمینهٔ بازگشتش را آماده ساخته است. بسیار خسته بود، زیرا از دوروز پیش همهٔ مدت مراقب همراهانش بود که مبادا به‌انتقام خواهی برخیزند. جملگی کسان میرزا تقی‌خان برآشفته بودندکه چرا آنان را از رفتن به‌شهر، و انتقام گرفتن از ترکان بازداشته است. با آن حال کوفتگی مدت هفت ساعت با ما نشست و به‌گفتگو پرداخت ومشغول نگارش نامه‌هائی خطاب به‌ما گردید و فی‌المجلس جواب خواست. ازاو هیچ تحبیبی را دریغ نکردیم و پاسخ‌نامه‌هایش را همانجا تسلیم داشتیم. پس به ما قول داد: فعلا از بازگشت منصرف گردد. و حاضر شد به‌منزلی‌که نزدیك قنسولخانهٔ انگلیس درنظر گرفته شده بود، برود.

از خدمتی که انجام دادیم، اسعدپاشا بسیار سپاسگزار بود. «تکلیف خود را در گزارش آنچه در آن صحنه‌های اندوه‌بار گذشت بدون شور و خالی از هرنوع جانبداری، اداکردم... اما امیدم این است که قانون به‌آن بزهکاران کیفر دهد. تا زمانی که حکم قانون اجرا نگشته از ناایمنی خود هیچ هراسی در دل ندارم؛ ترسم از این است که بی‌آبروئی که این داستان ناگوار برای دولت عثمانی بارآورده، به پیروزی جنایتکاران این شهر انجامد...»[۱۱۸].

چند روز بعد ویلیامز نامهٔ دیگری برای کانینگ نوشته، می‌گوید:

۱۱۸. انگلیس، ۲۴۸/۱۲۲ ویلیامز به‌کانینگ، ۲۵ ژوئیهٔ ۱۸۴۶.

در آن بلوا تمام اشیای نفیس و پـربهای میرزا تقی‌خـان یکسره بتاراج رفت. آنچه برای او باقی‌مانده بود یك دست لباس بود و آخرین پول زری که از تبریز فرستاده بودند. وقتی بیاد می‌آورم آن لباسهای سنگین وزیر نظام را، و آن ظرفها و چینیها و اثاثیه و اموال شاهزاده‌واری که همراه خود آورده بود، بحقیقت باید بگویم میزان زیان مالی که به‌او وارد آمده، به‌چهارده تا شانزده هزار تومان می‌رسد[۱۱۹]. می‌نویسد: میرزاتقی‌خان به او گفته بود: بنابرآنچه به‌وی اطلاع داده‌اند آشوبگران شهر را خود پلیس هدایت می‌کرده، و دو نفر از همان مأموران پلیس بودند که پنجره‌هـای خانه‌اش را بگلوله بستند. بازار را هم، صبح همان روز غائله، بـه دستور اسعدپاشا بسته بودند، و بعد خودش گفته بود بازار را بازکنند. و این عبارت را از اسعدپاشا شنیده بودند: «آن آدم مجرم کشته شد، حالا دکانها را باز کنید»[۱۱۹]. مقصود از آن آدم‌گنه‌کـار، میرزا حسن منشی میرزا تقی‌خان است. اما «در بیگناهی کشته شدگان همچنان به عقیدهٔ سابق خود هستم. به‌فرض اینکه چنین خلافی هم سرزده بود، نه غفلت مجرمانهٔ اسعد پاشا می‌تواند موجه باشد، نه قتل آن دونفر، و نه حمله به‌سرای وزیرایران و چپاول اموالش»[۱۲۰].

ربرت کرزن که در این زمان منشی سفیر انگـلیس در اسلامبول بود، ریشهٔ آشوب شهر را در کینهٔ دیرینهٔ ترك و ایرانی تشخیص می‌دهد ــ چند نکتهٔ تازه‌ای که ضمن داستان آورده از این قرار است: «دشمنی ترکان نسبت به میرزاتقی‌خان از حد عادی می‌گذشت، خاصه از رفتار سنگین و متین او بدشان می‌آمد... عدهٔ جمعیت سنی متعصب که به‌سرای وزیر نظام هجوم آوردند به‌چند هزار نفر می‌رسید». در روز واقعه، اسعدپاشا «حاکم شهر، آن پیرمرد هشتاد ساله‌ای که همیشه مست بود، براسب‌نشسته جمعیت را تماشا می‌کرد، و حال آنکه چند هزار سرباز تحت فرمان داشت». منشی میـرزا تقی‌خـان به‌دست قصابی کشته شد. و شخص دیگـری کـه بقتل رسید پیك وزیرنظام بود ومی‌خواست همان‌روز به‌سوی تبریز حرکت کند. رهائی میرزا تقی‌خان از مرگ برای این بود که در اتاق محکمی در قسمت عقب خانه مستقر گردیده، با کمك همراهانش به‌دفاع پرداخته بـود ــ تا اینکه سپاه دولتی رسید، و مردم را پراکنده کرد. هنگام هجوم جمعیت، به همراهان خود اجازهٔ تیراندازی نداد، دستور داده بود «فقط فشنگ خالی به‌طرف آنان شلیك کنند»[۱۲۱]. این روایت باید درست باشد زیرا می‌دانیم که یك نفر ترك در آن معرکه کشته یا زخمی نشد. اگـر فشنگهای درست بکار می‌بردند، بی‌گمان به‌کسانی اصابت می‌کرد مگراینکه تیر را در هوا خالی می‌کردند. بدیهی است که وزیرنظام نمی‌خواسته از ترکـان کسی

---

۱۱۹. همان، نامهٔ یکم اوت ۱۸۴۶.
۱۲۰. انگلیس، ۲۴۸/۱۲۲ نامهٔ یکم اوت ۱۸۴۶.
121. R. Curzon, PP. 56-57.

کشته شود تا مگر خشم آنان بیشتر نشود ـ بلکه فقط تهدیدشان می‌کرده که بترسند و بگریزند.

از نوشته‌های همزمان، تفصیلی‌که درناسخ‌التواریخ و روضة‌الصفا آمده به‌نسبت کاملتر از دیگر کتابهاست. و مضمون هردو یکی است. در نگارش آنها گمان می‌رود از روایت همراهان میرزاتقی‌خان بهره‌گرفته‌اند و برآب و تاب آن افزوده و چیزهائی هم از خود ساخته‌اند: چند مطلب قابل ذکر را می‌آوریم: یکی اینکه: مردم شهر «از قاضی بلد و اسعدپاشا در آن غوغا اجازت داشتند»[۱۲۲]. اما میرزا تقی‌خان چیزی از این بابت نگفته و حتی به‌نمایندهٔ انگلیسی اظهار داشته بود که پس از سررسیدن بحری‌پاشا، مردم به‌اشارهٔ قاضی شهر پراکنده شدند[۱۲۳]. البته جمع میان‌دومطلب هیچ مانعی ندارد، و دخالت قاضی بظاهر درست است زیرا دولت، او و اسعد پاشا هردو را معزول کرد. و بطورکلی برپا شدن چنان فتنه‌ای، و بستن دکان و بازار بدون اشارهٔ قاضی بلد که نفوذ زیاد داشت و نمایندهٔ شخص شیخ‌الاسلام عثمانی بود، مشکل بنظر می‌رسد. دیگر اینکه وزیر نظام به همراهان خود دستور داده بود تفنگ نیندازند و احدی را مجروح نسازند. تفنگهای بی‌گلوله را منع ننمود[۱۲۴]. دیدیم که ربرت کرزن هم این تدبیر را تأیید کرده است. به علاوه نوشته‌اند: چون عده‌ای از شورشیان خود را به‌بام خانهٔ میرزا تقی‌خان رساندند، فرمان داد چند تیرخالی کنند. آنان نیز پای به‌گریز نهادند[۱۲۵]. ناسخ‌التواریخ می‌نویسد: در گرمگاه هجوم، اسعدپاشا و نمایندهٔ روسیه به در سرای وزیر نظام آمدند و پیغام دادند: «در بگشائید تا ما به‌نزدیك میرزا تقی‌خان بنشینیم و او را از آسیب مردم حراست کنیم». او جواب فرستاد: «اگر حکم شما بر مردم عامه روان است نخست ایشان را پراکنده سازید، آنگاه درآئید و اگر نه چون در بگشائیم نخست این مردم غوغا طلب درآیند و ما را تباه کنند، و شما این گناه را برمردم عامه بندید»[۱۲۶]. این روایت که روضة‌الصفا هم آن را نقل کرده به‌نظر ساختگی می‌آید. روز غوغا، اسعدپاشا اساساً به‌منزل میرزا تقی‌خان نرفت. فقط به نمایندهٔ انگلیس گفته بود سرباز به آنجا فرستاد که آن هم مورد تکذیب ویلیامز است. هرآینه حاکم شهر خود رفته بود غائله‌ای برنمی‌خاست، و اگرهم برخاسته بود، فرومی‌نشست. نمایندگان روس و انگلیس نیز در گیرودار آشوب پای به‌سرای امیر ننهادند، حتی نزدیك خانه‌اش نیامدند زیرا جان خودشان در خطر بود. پس آن روایت نامعقول است. اما این قضیه درست است که چون هجوم شدت گرفت وزیر نظام فرمان داد که از«زر و مال هرچه در این سرای داریم از سربامها به

۱۲۲. ناسخ‌التواریخ. در روضة‌الصفا هم آمده است.
۱۲۳. انگلیس، ۲۴۸/۱۲۲ ویلیامز به‌کانینگ، یکم اوت ۱۸۴۶.
۱۲۴. روضة‌الصفا. ناسخ‌التواریخ هم اشاره کرده است.
۱۲۵. ناسخ‌التواریخ.
۱۲۶. ناسخ‌التواریخ. (روضة‌الصفا نیز تصریح دارد).

کوی و برزن بریزید، باشد که مردم شهر به اخذ غارت پردازند، و لختی ما را بسلامت گذارند»[۱۲۷]. این مطلب هم با روحیهٔ وزیرنظام جور در می‌آید که گفته باشد: اگر از هیچ‌سوئی کمك نرسید، و آتش فتنه فروکش نکرد و از هرجانب قطع امید کردیم «ناچار جنگ باید کرد و به‌خون‌خویش از این جماعت بسیار باید کشت»[۱۲۸].

باری، گزارشهای نمایندهٔ انگلیس در ارزنةالروم به تهران و اسلامبول، روشنگر حقایق است و نمایشگر صحنه‌های گوناگون آن معرکه. آنچه از لحاظ تحلیل شخصیت میرزاتقی‌خان ذهن هرخواننده‌ای را می‌رباید این است که در آن حال بیماری در مقابلهٔ با آن هنگامهٔ ناگهانی، یك آن دست‌پاچه نشد. هیچ تصمیمی را از روی شور نگرفت؛ عقل براو حاکم بود، براعصابش تسلط مطلق داشت، و هرحیله‌ای را بموقع بکار برد. اینکه دستور داده بود مال و پول میان مهاجمان پخش‌کنند ومردم را سرگرم چپاول سازند، حد زیرکی و موقع سنجی و خونسردی او را نمایان می‌گرداند. در برخورد با دشمن تاکتیك دقیق نظامی بکار بست: درهای خانه را محکم بست، سی نفر همراهانش مسلح گشته و موضع‌گرفتند، اما اجازهٔ تیراندازی نداشتند تا فرمان دهد. خود فرماندهی را بعهده داشت. و در آن، شیوهٔ «عملیات تأخیری» را تعقیب می‌کرد که مدت عمل هرچه بیشتر طول بکشد تا شاید کمك برسد یا فتنه فرو نشیند. همینطور هم شد. همان روش تدبیر گرانهٔ وزیرنظام است که دوست و دشمن را بارها به‌آفرین واداشته، او را به بزرگی ستوده‌اند. وقتی هم که نمایندگان میانجی برای مذاکرهٔ با او آمدند، نه‌سستی و ناتوانی بخرج‌داد و نه لجاجت و خودسری. چنانکه خواهیم دید گفتارش و نامه‌هائی که نوشت در عین قوت، معتدل و زیرکانه بود. همینکه شرائط پیشنهادی او قبول افتاد، از تصمیم بازگشت به‌ایران تا رسیدن دستور از تهران منصرف گردید، زیرا نمی‌خواست کنفرانس را برهم زند و حاصل چند سال زحمت را به‌هدر دهد.

وزیرنظام در سوم شعبان ۱۲۶۲ (۲۸ ژوئیهٔ ۱۸۴۶) با همراهانش از اردوگاه لشکری بحری‌پاشا به شهر آمد، و درخانهٔ تازه‌ای منزل گزید. بحری‌پاشا با ژنرال خود، او را تا در خانه بدرقه کرد، و گارد نظامی گماشت[۱۲۹]. بحری‌پاشا کمال مردمی را بخرج داد ومیرزاتقی‌خان قدردانی بسیار از او کرد. وزیرنظام هیچگاه حاضر نشد اسعدپاشا را بپذیرد ــ و انورافندی را هم وقتی پذیرفت که شرائط ترضیه‌خواهی را دولت عثمانی بطور رسمی قبول نمود. تا آن وقت تنها با مأموران روس و انگلیس مذاکره داشت.

میرزا تقی‌خان در گفتگوی هفت ساعته‌ای که روز دوم واقعه با نمایندگان مزبور نمود، شرحی در همان مجلس خطاب به‌آنان نوشت که

---

۱۲۷. همان. ۱۲۸. همان.
۱۲۹. انگلیس، ۲۴۸/۱۲۲ ویلیامز به‌کانینگ، یکم اوت ۱۸۴۶.

وجههٔ نظرش را نشان می‌دهد و نیز حاوی شرح ماجرا از زبان خودش هست. می‌نویسد: روز یکشنبهٔ ۲۴ رجب «چنانکه خود شنیدید، و معاینه بچشم دیدید، بل کنسولهای مقیم این شهر و سایر مسافرین و غربا که در این شهر بودند، همه دیدند و شنیدند ... بیجهت و سبب و بدون دستاویزی حسابی، از راه لجاج و محض افتضاح دوستدار، پنج شش‌هزار نفر مسلح و مکمل غفلة با شمشیر و تفنگ و طپانچه برسر منزل دوستدار ریختند. و خانه را از بام و در خراب کردند، و از هرطرف آتش زدند، و پنج شش ساعت متوالی هجوم آورده با تفنگ و اسلحه برسر دوستدار و آدمهایم ریختند، و تا توانستند سعی کردند که خودم و آدمهائی که همراه داشتم همگی را بقتل برسانند. و بهیچوجه در سعی و قصد کشتن دوستدار و آدمهایم و یغماکردن مال کوتاهی نکردند. یك نفر نویسندهٔ دوستدار میرزاحسن نام را در خارج آن خانه بدست آورده، پارچه پارچه کردند. و یك نفر احمدنام دیگر را هم از آنجا کشیده، در پیش روی پاشایان نظام پارچه پارچه کردند. و چند نفر دیگر هم که همه حاضرند زخمدار کردند. و آنچه هم از نقد و جنس و اسباب و اشیا که بدست آمد بردند. به‌خودم هم پیش از رسیدن پاشایان نظام و بعدازآن در حضور آنها از انداختن گلوله و زدن سنگ و شمشیر کوتاهی نکردند.

«بالاخره بعداز چند ساعت که اینگونه گیرودار و این آشوب، جزئی تسکین یافت، شما خود به‌آنجا آمده، جمیع اوضاع زخمدارها و کشته‌ها و خانهٔ خراب و آتش‌زده و یغمای اموال و اشیا را مفصلا دیدید که حاجت به تفصیل نیست.

«بعد از آن به‌صوابدید شما، قرار شد که دوستدار و آدمهایم آمده در چادر عالی‌شان بحری‌پاشا فریق یك دو روزی نشسته، تا چنانکه شایستهٔ شأن مأموریت دولت ابد مدت علیهٔ ایران است با هرکه لازم باشد قرار اجرای تنبیه و سیاست مرتکبین این تقصیر عظیم و رد اموال منهوبه را بدهید، و قرار امنیت و امکان اقامت بعد را هم بگذارید. تا امروز که روز سیم است نه یك نفر مقصر گرفته شده، و نه قراری معلوم شده، و نه کسی سیاستی شده، و نه امنیتی برای دوستدار حاصل است، و نه آرامشی هست. چون انعقاد این مجلس ارزنةالروم و اقامت دوستدار در این ولایت معلوم است با امر اولیای دولت... علیهٔ ایران، و صوابدید دو دولت بزرگ واسطه است، و شما هم که دو مأمور متوسط هستید برای انجام این مطلب در اینجا توقف دارید، در این صورت دوستدار را می‌رسد که به هرجهت از شما قرار اجرای تنبیه و سیاست و قرار امنیت آتیهٔ این شهر را بخواهم تا مراتب را به‌عرض اولیای دولت متبوعهٔ خود برسانم. لهذا به‌شما اظهار می‌کنم و خواهش دارم که تا پس‌فردا که روز پنجم این مقدمه است از آخرین قرار و جواب شما مستحضر شوم...»[۱۳۰].

۱۳۰. انگلیس ۲۴۸/۱۲۲ اصل نامهٔ میرزا تقی‌خان مورخ ۲۶ رجب ۱۲۶۲ ←

تضمینهائی کـه وزیرنظام از دولت عثمانی مطالبه کـرد اینها بودنـد:

«اولا ترضیهٔ شایسته در حق بی‌عزتی و بی‌آبروئی شأن سفارت و سفارتخانه به وجه احسن و موافق راه و رسم قانونی کـه در میان دولتهای بزرگ متداول است.

«ثانیاً اجـرای مکافـات و تـلافی دربارهٔ منشأ و مرتکبین ایـن تقصیر عظیم.

«ثالثاً استرداد خسارت و اموالی که غارت شده»۱۳۱.

تضمینها را درست و روشن تنظیم کرده بود، و بطورجدی آنهارا می‌خـواست. به‌نمایندگان روس و انگلیس نوشت: «دوستدار می‌خـواهد درست بداند که آخرین قـرار اولیای دولت علیهٔ عثمانی دربـاب فقرات مسطوره چیست؟ و نهایت قرار را برچه داده‌اند»؟۱۳۲ این نکته را بارها آورده کـه: باید دربارهٔ منشأ فتنه تحقیق گردد و مسئولان اصلی شناخته گردند. برای حفظ حیثیت خود، در عزل اسعدپاشا حاکم ارزنةالروم خیلی پافشاری کرد و کامیاب هم گردید.

حکومت ارزنةالـروم تعهد کـرد همهٔ انتظارات وزیـر نظام را برآورد. در مقابل، یك خواهش داشت که او را از اندیشهٔ بازگشت بـه ایران باز گرداند. نمایندگان میانجـی نیز در آن مدت جز این فکـری نداشتند. ویلیامـز می‌نویسد: «ماندن میرزا تقی‌خان در ارزنـةالروم و خرسند نگـاه داشتن او امری بودکـه بـرای حفظ صلح میان ایران و عثمانی، و به سامان رسیدن گفتگوی کنفرانس ضرورت مطلق داشت»۱۳۳. از همین رو بـود کـه انجام تقاضای وزیرنظام را بگـردن گرفتند. اما چنانکه از نامه‌های نمایندهٔ انگلیس برمی‌آیـد، حکومت ارزنةالروم در کیفر دادن گناهکاران دست به‌عصا راه می‌رفت تا اینکه سپاه کافـی از اسلامبول برسد. راستش اینکه از برپاگشتن بلوای تـازه‌ای انـدیشناك بودند، و توانائی مقابلهٔ با آن را درخود نمی‌دیدند۱۳۴. پس تقاضا داشتند در آن کار شتاب نرود. بیم حکومت موجه بود، وزیر نظام هم نکته را می‌دانست و سختگیری زیاد نمی‌کرد. اما همه جا اتخاذ سند می‌جست. از جمله در پاسخ نامهٔ مأموران روس و انگلیس خاطر نشان کرد: نوشته بودید بر شما تردید نیست که دولت عمثانی به درجهٔ آن «تقصیر عظیم» و «موافق شأن و عظمت» دولت ایران و دولتهای واسطه در «اجرای ترضیه و تضمین

← با مهر او «عبده‌الراجی محمدتقی ۱۲۴۲».

۱۳۱. انگلیس ۲۴۸/۱۲۲ اصل نامهٔ میرزا تقی‌خان مورخ ۱۱ رمضان ۱۲۶۲.

۱۳۲. انگلیس، ۲۴۸/۱۲۲ اصل نامهٔ میرزاتقی‌خان مـورخ ۱۱ رمضـان ۱۲۶۲.

۱۳۳. همان، ویلیامز به‌شیل، ۱۲ اوت ۱۸۴۶.

۱۳۴. همان، ویلیامز به‌کانینگ، یکم اوت ۱۸۴۶.

آن همت و مسارعت» خواهد کرد. دیگر اینکه «اجرای تنبیه و سیاست مرتکبین» آن واقعه امر حق و بدیهی است. به علاوه در این خصوص با مأموران عثمانی گفتگو کرده‌اید، و برشما معلوم گشته که پیش از رسیدن دستور از دولت عثمانی و اسبابی که مقتضی باشد، تأمل لازم است. و این مطلب «باعث تأسف شما گردیده» است[۱۳۵]. نتیجه‌گیری میرزا تقی‌خان‌که ضمن همان نامه آورده خواندنی است:

«از این نوشتهٔ شما معلوم می‌شود که والی و مأمورین این مملکت را آن قوت و اقتدار نیست که بتوانند تنبیه و سیاست مرتکبین، و استرداد اموال منهوبه، و ترضیه و تضمین آن را اجرا دارند ... در این صورت که جمیع مقصرین در این شهر به آزادی راه می‌روند، و به یك نفر آنها حرفی در باب اجرا گفته نشده ــ بدیهی است که از برای دوستدار و آدمهای دوستدار که رعیت دولت علیهٔ ایران هستند، چگونه امنیت و آسایش حاصل می‌شود؟ اما چون شما که مأمور متوسط دو دولت بزرگ واسطه [هستید] به اسم شأن دولت جاوید مدت علیهٔ ایران و دولتین فخیمتین واسطه، وعدهٔ اجرای ترضیه و تضمین این مقدمه را بزودی، از جانب دولت علیهٔ عثمانی داده بودید... ازقبول‌کردن صوابدید و خواهش شما مضایقه ندارم به شرط اینکه فردا که روز جمعهٔ ۲۹ رجب است قرار امنیت و آسایش بعد از این را تا رسیدن جواب از جانب اولیای دولت علیهٔ ایران، داده و بزودی دوستدار را از قرار خود مخبر نمائید...»[۱۳۶].

میرزا تقی خان صورت کامل و بسیار دقیقی از اموال خود و همراهانش که به تاراج رفته بود تهیه کرد، و برای مأموران میانجی فرستاد. بهای هرچیز و مشخصات آن را بدست داده، و دقتی که در تنظیم آن بکار برده، نشانه‌ای است از سابقهٔ خدمت مستوفی‌گری او. بالای آن صورت این عبارت را می‌خوانیم: «تفصیل اشیاء منهوبهٔ این بنده درگاه و همراهان که در تاریخ یکشنبهٔ بیست و چهارم شهر رجب ۱۲۶۲، در حین اجتماع در شهر ارزنةالروم به یغما و غارت برده‌اند. آنچه الی حال که تاریخ شنبهٔ هفتم شهر شعبان است تحقیق و تفحص شده از قرار تفصیل ذیل است. و همچنین اسامی مقتولین و مجروحین واقعهٔ تاریخ مزبور از قراریست که در همین صفحه مرقوم و مسطور است»[۱۳۷]. جمع بهای اموال

---

۱۳۵. همان، اصل‌نامهٔ میرزاتقی‌خان به‌ویلیامز، پنجشنبه ۲۸ رجب ۱۲۶۲.

۱۳۶. انگلیس، ۲۴۸/۱۲۲، نامهٔ میرزاتقی‌خان به ویلیامز، ۲۸ رجب ۱۲۶۲.

۱۳۷. نسخهٔ اصل صورتی که میرزاتقی‌خان فرستاده در مجموعهٔ ۲۴۸/۱۲۲ (اسناد وزارت‌خارجهٔ انگلیس) ضبط‌است. در صورت مزبور نام‌کشتگان و زخمداران از این قرار ثبت شده است:

کشتگان دو نفر: «سیدحسن، نویسنده» و «احمد».

«مجروحین که زخم شدید از شمشیر و گلوله دارند سوای اشخاصی که ←

مزبور که به رقم سیاق نوشته شده، پانزده هزار و چهارصد و هشتاد و سه تومان و شش قران و چهارده شاهی (۱۵۴۸۳/۶/۱۴) ثبت گردیده است. نمایندهٔ انگلیس در شرحی که راجع به‌اعتبار سند میرزا تقی‌خان نگاشته احترامش را نسبت به پایهٔ اخلاقی او به حد رسانیده است:

«اگر به نامه‌هائی که پیش‌از این درخصوص‌مذاکرات درازکنفرانس ارزنةالروام فرستاده‌ام نظری اجمالی بنمائید، به‌احترامی که نسبت به استحکام منش میرزاتقی‌خان دارم، پی‌خواهیدبرد. به‌شما اطمینان می‌دهم احترام بایسته‌ای که به‌او داشته‌ام، پس از آنکه شیوهٔ بزرگوارانه‌اش را در روز آن حملهٔ شریرانه و روزهای بعد از آن‌دیده‌ام، بسیار فزونی گرفت... وهمین اعتقاد من نسبت به‌میرزاتقی‌خان است که بدرستی و اعتبار نوشتهٔ او راجع به‌میزان خسارت وارده، کمال اعتماد را دارم»[۱۳۸].

شرح ماجرا که توسط سفیران روس و انگلیس به اطلاع باب عالی رسید، و اصراری که در استرضای دولت ایران نمودند ــ و خاصه پافشاری که وزیر نظام بخرج داد ــ دولت عثمانی در مقام پوزش‌طلبی رسمی و ترضیه دادن برآمد. سلطان عبدالمجید از جانب خود عارف پاشا حاجب بزرگ دربار را روانهٔ ارزنةالروم ساخت. در ۲۴ شعبان ۱۲۶۲ (۳۰ اوت ۱۸۴۶) به ملاقات میرزا تقی‌خان رفت؛ اظهار تأسف سلطان را از آن واقعه با پیام عنایت‌آمیز ایشان و عذرخواهی رسمی دولت ابلاغ کرد. به علاوه «اطمینان داد که تحقیقات جدی انجام می‌گیرد و عاملان جرم و همدستانشان به کیفر خواهند رسید»[۱۳۹]. همین که میرزا تقی‌خان پیام سلطان را شنید، هیچ کلمه‌ای به‌زبان نیاورد بلکه دو دستش را به سوی آسمان بلند کرد که نشانهٔ سپاسگزاری نسبت به عنایت و حسن توجه سلطان بود[۱۴۰].

تا اینجا موضوع عذرخواهی رسمی دربار عثمانی برآورده شد. اما سه مسألهٔ دیگر هنوز باقی مانده بود که می‌بایست رسیدگی گردد: تشخیص مسئولیت حکومت ارزنةالروم؛ کیفر رساندن عاملان اصلی آن آشوب؛ و پرداخت زیان مالی. هرکدام از آنها خصوصیتی داشت. از نظر میرزا تقی‌خان موضوع مسئولیت حکومت شهر، مسألهٔ آبرو و حیثیت بود،

←

زخمهای جزئی از ضرب سنگ دارند و بسیارند: چراغعلی‌بیك، زخم گلوله در پا ــ مراد، زخم شمشیر از چهار جا ــ جان‌محمد، زخم سروگوش ــ شفیع‌بزرگ، زخم سر ــ شفیع کوچك، زخم سروگوش ــ نوروزبك، زخم‌سر».

صورت دارائی که بیغما رفت تحت این عنوانها تقسیم‌بندی شده است: وجه نقد (طلا و مناب و ریال و پول خرده) طلاآلات، نقره‌آلات، جواهرات، ملبوس، شال، ظروف، اشیاء چینی، قلمکار، قالی و قالیچه، اسلحه، کتاب، اثاثیهٔ متفرقه، آذوقهٔ خانه. ارقام هرقسمت با ذکر جزئیات و قیمت هرکدام نوشته شده است.

۱۳۸. انگلیس، ۲۴۸/۱۲۲ ویلیامز به ولسلی، ۸ اوت ۱۸۴۶.

۱۳۹. همان، ویلیامز به‌شیل، ۲۱ اوت ۱۸۴۶.

۱۴۰. همان.

و برای حفظ شأن خود در برانداختن اسعدپاشا سخت اصرار می‌ورزید. تنبیه عاملان جرم و همدستان آنها از لحاظ وضع نمایندگی‌ایران در انظار مردم شهر اهمیت داشت. و مسألهٔ پرداخت خسارت مالی امر اصولی بود، و در معنی با خسارت قضیهٔ کربلا و محمره پیوستگی داشت. از این‌رو بود که در پابرجا کردن آن اصل‌کلی از هیچ پافشاری خودداری نداشت وحاضر به‌گذشت نبود. روش قاطع و مصمم میرزاتقی‌خان در تحقق یافتن آن سه مطلب چشم‌گیر است، حتی به‌دستورهای حاجی میرزا آقاسی هم گوش نمی‌داد.

چون دولت عمثانی پوزش طلبید، نمایندگان روس و انگلیس پای به‌میان نهادند که کنفرانس ارزنةالروم از نو بکار پردازد. وزیرنظام به ویلیامز گفت: هنوز نه از کیفر مسئولان و گناهکاران خبری هست، و نه از پرداخت زیان مالی، و نه از خونبهای کشتگان. تا دربارهٔ آنها قرار قطعی داده نشود، به تجدید مذاکره تن در نخواهد داد و نمایندهٔ عثمانی را نخواهد پذیرفت. ویلیامزمی‌نویسد: «سعی من، وکوشش نمایندهٔ روس، و اهتمام مشترك ما همه باطل است؛ کسی نمی‌تواند میرزا تقی‌خان را از تصمیمش باز دارد»[۱۴۱]. دولت عثمانی البته به باریك بودن قضیهٔ تأمین زیان مالی و اثر سیاسی که برآن مترقب بود، خوب آگاه بود، و به همین سبب این دست و آن دست می‌کرد و طفره می‌زد. نخست فقط حاضر گردید «خونبهای» دو تن کشته را بدهد ــ بعد شروع کرد به‌چانه زدن در میزان خسارت. ترکان می‌دانستند هرآینه اصل خسارت مالی پابرجاگردد ــ این خود سابقه‌ای خواهد شد، و دیگر نمی‌توان داستان قتل عام ایرانیان را در بغداد و تاراج اموالشان را در آنجا، و نیز قضیهٔ مشابه محمره را (که هردو مسأله در کنفرانس مطرح گشته بود) بآسانی لوث کرد. به همین علت بود که میرزا تقی‌خان «حاضر به‌اندك گذشت نبود»[۱۴۲]. حرف میرزا تقی‌خان روشن و زیرکانه بود. می‌گفت: یا باید دولت عثمانی همهٔ زیان مالی را بی‌کم و کاست بدهد، یا اینکه دولت ایران از راه بزرگ‌منشی خود همهٔ آن را ببخشد. اما این گذشت را باید دولت متبوعش بکند نه خود او[۱۴۳].

برشیوهٔ دیپلماسی میرزاتقی‌خان هیچ‌ایرادی نمی‌توان‌گرفت؛ بسیار استادانه بود. سیاستش را پیش برد، و آن وقت آمادهٔ تجدید کنفرانس گردید. بدین قرار: اسعد پاشا از حکومت ارزنةالروم برافتاد، و بحری پاشا که خدمت شایسته‌ای به وزیر نظام کرده بود، به جایش نشست. قاضی شهر نیز معزول شد. نزدیك به سیصد تن از آشوبگران دستگیر و زندانی گردیدند و پاره‌ای از آنان رابه اسلامبول فرستادند. سه فوج لشکر

---

۱۴۱. انگلیس ۲۴۸/۱۲۲ ویلیامز به‌شیل ۱۰ سپتامبر ۱۸۴۶.
۱۴۲. انگلیس ۲۴۸/۱۲۲ ویلیامز به‌ولسلی، ۲۵ سپتامبر ۱۸۴۶.
۱۴۳. همان.

پیاده و توپخانه به ارزنةالروم آمد. دولت عثمانی پرداخت همهٔ زیان مالی را تعهد سپرد و نمایندگان روس و انگلیس نیز آن را تضمین‌کردند. چندی بعد یوسف بیك آجودان مخصوص سلطان عبدالمجید حامل پانزده هزار تومان به ارزنةالروم آمد و وجه خسارت را پرداختند. (۲۵ ذیقعدهٔ ۱۲۶۲). مؤلف روضةالصفا تشریفات آوردن آن وجه را بدین قرار می‌نویسد:

«هر پانصد تومان را در مجموعه‌ای نهاده، سی مجموعه به دست وکلا و ارباب مناصب داده، از میان بازار و خانهٔ پاشا به منزل سفیر ایران آورند» و مردم شهر را اتحاد دو دولت معلوم افتاد[۱۴۴]. چون اجرای حق گشت، خواست آن وجه را به رسم «نیاز» برای حاجی میرزا آقاسی بفرستد. او قبول نکرد و نامه محبت آمیزی به میرزاتقی‌خان نگاشت که در جای خود بیاید.

تا اینجا آنچه در ارزنةالروم گذشت گفتیم؛ دنبالهٔ داستان را در تهران از نظر سیاست روس و انگلیس بگیریم: پیش از این دیدیم که مأموران میانجی ضمن آگاه ساختن وزیر مختار روس و انگلیس در تهران و کنسولهای تبریز، جهت سیاسی مشترکی داشتند که از برآشفتگی دولت ایران بکاهند، و در آذربایجان نیز از برانگیختن مردم علیه اتباع عثمانی جلوگیری کنند که مبادا به انتقام‌جوئی برخیزند. این سیاست مؤثر افتاد. شیل به لرد ابردین نوشت: دولت ایران‌که ازهنگامهٔ ارزنةالروم آگاهی یافت، نخست درصدد احضار میرزا تقی‌خان برآمد. اما چون دید دولت عثمانی حاضر به ترضیهٔ کامل و پوزش‌خواهی رسمی گردیده، از آن اندیشه منصرف شد و سیاست ملایمی پیش گرفت[۱۴۵]. همچنین کنسول انگلیس در تبریز به ویلیامز اطلاع داد که از تهران به حاکم آذربایجان دستور رسید که: برای حفظ جان و مال اتباع عثمانی تدبیر نماید که مبادا واقعهٔ ناگواری اتفاق افتد. وزیر امور خارجهٔ انگلیس که از سیاست ملایم و صلح‌جویانهٔ ایران آگاه گردید به شیل نگاشت: «مراتب خرسندی دولت انگلیس را نسبت به بردباری دولت ایران به حاجی میرزا آقاسی ابلاغ کنید. امید است اخباری که از اسلامبول می‌رسد رضایت خاطر دولت ایران را فراهم سازد، و ترکان غرامت کامل بدهند. با برانداختن حاکم ارزنةالروم که بر اثر بی‌لیاقتی فراوانش چنان فتنه‌ای برخاست... معلوم است که دولت عثمانی در جبران آنچه روی داده، صمیمی است...»[۱۴۶].

بدین ترتیب کار گذشت؛ مقدمهٔ تجدید گفتگوی کنفرانس راجع به تنظیم عهدنامه که از رجب ۱۲۶۲ معطل مانده بود، از نو فراهم آمد. اینك دنبالهٔ آن را می‌گیریم.

---

۱۴۴. روضةالصفا، جلد دهم.
۱۴۵. انگلیس ۶۰/۱۲۴ شیل به ابردین، ۱۰ اوت ۱۸۶۴.
۱۴۶. انگلیس، ۶۰/۱۱۹ لرد ابردین به‌شیل، ۶ اکتبر ۱۸۴۶.

۳. تدوین عهدنامه و «ایضاحات» چهارگانه

همینکه جهت سیاست ملایم ایران در قضیهٔ آشوب شهر معین‌گشت، یعنی پیش از آنکه قرار قطعی راجع به مسائل گوناگون ناشی از آن غائله داده شود ــ نمایندگان روس و انگلیس اصرار ورزیدند که دولت ایران به میرزاتقی‌خان دستور بفرستد با تشکیل کنفرانس موافقت نماید و تأخیری روا ندارد. حاجی هم بیدریغ دستور تازه‌ای صادر کرد، و رونویس آن را به سفارتخانه‌های انگلیس و روس فرستاد. این تدبیر خردمندانه‌ای نبود ــ نه از نظر ماهیت ــ و نه از لحاظ شیوهٔ کار. نامهٔ دوم شوال ۱۲۶۲ حاجی را به‌میرزاتقی‌خان ازترجمهٔ انگلیسی آن به‌فارسی برمی‌گردانیم[۱۴۷]:

«فرزند ارجمندم،

«مکتوبات آن عالیجاه توسط علی‌اکبر بیك از فوج مبارکهٔ توپخانه در تاریخ هجدهم رمضان عزوصول بخشید و اطلاع کامل حاصل گردید. از شرح ماوقع که راجع به بی‌تقصیری ملازمان خودتان دراین حادثهٔ مولم نوشته و شهادتی که خودتان داده بودید ــ و همچنین از سواد کاغذهای مأمورین دولتهای واسطه، صدق قول شما مشهود است. از مکتوب آن عالیجاه و مأمورین مذکور واضح است که محرك آن اعمال مفسدانه و شرم‌آور، فقط خصومت باطنی مفسدین بوده است. و الا به‌فرض اینکه جرم منسوب وقوع یافته بود، دولت عثمانی اول وزرای ایران را مطلع می‌ساختند و تقاضای سیاست مرتکبین را می‌کردند. یا اگر رجوع مطلب به دارالخلافهٔ همایون بطول می‌انجامید، به مأمورین دولتهای واسطه مراجعه می‌نمودند ــ نه‌اینکه درصدد سوءقصد به‌جان وزیری برآیند، و بعد آن را منتسب به غائلهٔ مردم گردانند. البته این اولین مرتبه نیست که چنین فاجعه‌ای را علیه مؤمنین اسلام برپا کرده‌اند: قضیهٔ محمره فراموش‌نشده، و اعمال شنیعی که در کربلا مرتکب شده‌اند از خاطرها نرفته است. تعدیات عثمانیان در سرحدات، و تاراج نواحی سرحدی آذربایجان و کردستان... همه از آن قبیل‌اند و برهیچ‌کس مستور نیست[۱۴۸]...

«هنوز آن شکایات تمام نشده، نغمهٔ دیگری برپا ساخته‌اند... اگر برای خاطر احترام به دولتهای معظم‌واسطه نبود، می‌دانستیم چه بایدبکنیم. به موجب اطلاع واصله عارف پاشا از جانب دولت عثمانی به عذرخواهی آمده است. اما راجع به سیاست مجرمین و تأدیه غرامات و خسارات وارده نسبت به اموال منهوبهٔ آن عالیجاه ــ گویا می‌خواهند مسامحه کنند و طفره بزنند... وزرای دولتین واسطه اطمینان کامل داده‌اند که جبران خسارت را خواهند کرد و نیت طفره‌زدن هم ندارند. و گویا منتظر ورود قشون از سیواس می‌باشند. چون دولتین واسطه تضمین کرده‌اند، چطور ممکن است

---

۱۴۷. انگلیس ۶۰/۱۲۴، دستور حاجی میرزا آقاسی به میرزاتقی‌خان، ۲ شوال ۱۲۶۲ (۲۴ سپتامبر ۱۸۴۶).

۱۴۸. اینجا یك بیت شعر هم آورده که ندانستیم چیست.

که خلاف آن عمل نمایند.

«فرزندا، بنابه‌مراتب مشروحه مجلس مذاکرات را فوراً تشکیل بدهید و به بحث در مواد عهدنامه مشغول شوید، و کار هر فقره را خاتمه دهید، و نگذارید تأخیری در انعقاد عهدنامه اتفاق افتد. اما عهدنامه را مهر و مبادله نکنید تا اینکه ترضیهٔ کامل بعمل آید. آنوقت عهدنامه را مهر و مبادله نمائید، و به دربار معدلت‌مدار مراجعت کنید. یقین دارم مراتب مسطور را بدون تخلف معمول خواهید داشت».

به خط حاجی‌میرزا آقاسی در حاشیه بدین مضمون اضافه شده:

«فرزند جانم، خدمات شما در پیشگاه اعلیحضرت همایون‌شاهنشاه اظهر من‌الشمس است و از ماه تابناکتر، و می‌دانم آن خدمات از هیچ‌کس جز آن عالیجاه ساخته نبوده است. خداوند متعال اجر بزرگ عطا فرماید. فرزندم، اگر صدمه‌ای دیده‌اید و هنوز ناراحت هستید، تقصیر از من است که اول با نظر وزرای مختار دولتین واسطه راجع به انعقاد مجلس ارزنةالروم موافقت کردم، و حالا مایهٔ بی‌آبروئی دولت علیه شده است. بیش‌از این چه نویسم».

سخن حاجی در اینکه اگر نمایندگان بیگانه پای به‌میان ننهاده‌بودند، چنین و چنان می‌کرد آمیخته با لاف و گزاف است. هرتدبیر و استقامتی بکار رفت از جانب وزیر نظام بود ــ وگرنه روس و انگلیس هرچه می‌خواستند در تهران بآسانی برآورده می‌شد. و به همین جهت بود که هر زمان از میرزاتقی‌خان ناامید می‌گردند سراغ صدراعظم می‌رفتند. او هم به دلخواه آنان دستور صادر می‌فرمود. اما بارها اتفاق افتاد که میرزا تقی‌خان به آن اوامر گوش نمی‌داد. یك مورد همینجا پیش آمد. چکیدهٔ امر حاجی این بود که کنفرانس را بیدرنگ برپاکند، مواد عهدنامه را تنظیم نماید، وتنها امضای آن‌را موکول به‌ترضیهٔ کامل‌گرداند. ولی میرزاتقی‌خان که به فوت و فن آن گفتگوهای سیاسی بینائی یافته بود، می‌دانست همینکه دور میز کنفرانس گردآیند، دیگر میسر نبود نسبت به‌موضوعهای‌گوناگون از ترکان ترضیهٔ کامل گرفت. به سبك دیرینهٔ خودشان همهٔ آن مسائل را ماست‌مالی می‌کردند. پس به دستور حاجی اعتنائی نکرد. و بعداز آنکه اسعدپاشا را معزول ساختند، و عاملان آشوب را به سیاست بردند، و دولت عثمانی راجع به پرداخت زیان مالی تعهد رسمی سپرد، و مأموران میانجی درستی آن را بگردن گرفتند ــ تازه به تشکیل کنفرانس و ملاقات بانمایندهٔ عثمانی تن در داد. سیاست امیر درست بود.

ناهمسانی میان وجههٔ نظر دولت، و رویهٔ وزیر نظام ازلحاظ تعیین جهت عمومی سیاست خارجی ایران مطلب بسیار مهم و در عین‌حال درخور انتقاد است؛ و این ناهماهنگی را باید در نظام دستگاه سیاست دولت بررسی کرد. سیاست ایران سه‌عیب بزرگ داشت: ناتوانی بی‌اندازه در برابر بیگانگان، راز نگاه نداشتن، و نااستواری در خط مشی سیاسی.

این عوامل همگی به زیان ایران تمام مـی‌شد و دیپلمـاسی دولت را در کنفرانس مختل می‌ساخت. دیدیم که جریان کنفرانس این اندیشه را در ذهن نمایندگان روس و انگلیس پرورانده بود که هرکجا اختلافی با وزیر نظام پیدا کنند، می‌توانند «با اعمال نفوذ وزیرمختار روس و انگلیس در تهران دستوری به‌او ابلاغ‌گردد که بانظر آنان موافقت نماید»[۱۴۹]. درست است که استقامت استثنائی میرزا تقی‌خان، سستی دولت مرکزی را تعدیل می‌ساخت، و با نادیده‌گرفتن امر دولت و برکرسی‌نشاندن رأی خـود در پاسداری حقوق ایران خدمت می‌کرد. اما وضع وزیر نظام استثنائـی و منحصر به شخصیت خودش بود، وآن انتقاد اصولی به‌جای خود محفوظ‌است. چنانکه گاه عکس قضیه مصداق پیدا می‌کرد. یعنی سفیری دیگر (چون میرزا محمدعلی‌خان شیرازی که شرح سفارتش بیاید) برخـلاف دستـور دولت و بدون اینکه اختیار قانونی داشته باشد، کاری می‌کرد که به حقیقت نفـی حقوق ایران بود. با یك عمل نادرست، حقوق حاکمیت دولت را برباد می‌داد و بازخواست درستی هم از او نمی‌شد. یعنی حساب و کتاب درستی در کار نبود.

ایراد دیگر، همان بی‌بند و باری حاجی نسبت به مسئولیت سیاسی و راز نگاه نداشتن بود. هرچه میرزاتقی‌خان فریاد می‌زد: عثمانیان «هیچ کاغذی را به‌توسط آنها (نمایندگان روس و انگلیس) نمی‌فرستند و هیچ مصلحت باطنی خودشان را به آنها هرگز بروز نمی‌دهند»، تأثیر نمی‌کرد. هردستوری که حاجی به وزیر نظام می‌فرستاد، سوادش را به‌دست‌نمایندگان بیگانه می‌سپرد. بدتر از آن اینکه هروقت میانه‌اش باسفیر خود برهم می‌خورد و نامهٔ تند عتاب‌آمیز به‌وی می‌نوشت، آن کاغذ را سرگشاده خدمت وزیر مختار روس و انگلیس تقدیم می‌داشت، تا به او برسانند! حاجی که آدم ناقلائی بود لابد عیب آن را می‌دانست، اما یك‌نوع کلك خاص آخوندی در کارش بود که ریشهٔ آن را باید در تحلیل روانـی وی کاوش کرد. او نمایندهٔ مکتب سیاسی خاصی در ایران است، و کمال عقل و تدبیر را در پیروی آن سبك مخصوص می‌پنداشت. نمونه‌های این خطاکاری و تأثیر بد آن را در گفتگوهای کنفرانس می‌آوریم.

ده روز پس‌از نامهٔ دوم شوال ۱۲۶۲ که خدمات میرزا تقی‌خان را به «اظهرمن‌الشمس» توصیف کرده‌بود، این دستور را حاجی توسط‌نمایندهٔ انگلیس برای میرزا تقی‌خان فرستاد:

«فرزندا، اقامت آن عالیجاه در ارزنةالروم خیلی طول کشیده، و زحمت‌دادن به وزرای مختار و مأمورین واسطه بیش از این مطلوب نیست. بنابراین به‌فرمان اعلیحضرت همایون شاهنشاه روح‌العالمین فداه، به آن عالیجاه نوشته می‌شود که به وصول این مراسلـه و بدون هیـچ بهانـه و غفلتی، عهدنامهٔ میان دو دولت معظم ایران و عثمانی را مهر و مبادلـه

۱۴۹. انگلیس ۲۴۸/۱۲۲ ویلیامز به‌شیل، ۱۶ ژوئن ۱۸۴۶.

کنید و به دربار معدلت مدار مراجعت کنید. هر گاه مطابق آنچه نگارش یافته عمل نشود، و این قضیه بیش‌از این معطل گردد یا به تأخیر افتد، یقین بدانید که مورد مؤاخذهٔ شدید قرار خواهید گرفت»[۱۵۰].

به‌خاطر داریم که گفتگوی راجع به ترضیه پایان نیافته بود که حاجی نامهٔ دوم شوال را صادر کرد. در آن‌گفته بود: کنفرانس تشکیل شود، و مهرکردن عهدنامه بماند تا «ترضیهٔ کامل» انجام پذیرد. اما در دستور دوازدهم شوال دیگر صحبتی از موضوع ترضیه به میان نیاورد، تصمیم را براین نهاد که میرزاتقی‌خان هرچه زودتر قرارنامه را امضا کند، و به ایران باز گردد. مگر حاجی پی نبرده بود که هنوز مذاکرات راهی سخت در پیش دارد، و به این زودیها پایان نخواهد یافت. به‌علاوه آن دو دستور باهم جور درنمی‌آمد.

باردیگر، وزیر مختار انگلیس و روس به صدراعظم شکایت بردند که وزیر نظام در مذاکره ملایمت نمی‌کند، سختی و تندی بخرج می‌دهد. حاجی پیش از آنکه مطلب را از میرزا تقی‌خان بپرسد، بازنامهٔ سرگشاده‌ای با لحن عتاب‌آمیز به وسیلهٔ نمایندگان روس و انگلیس فرستاد. مأموران میانجی مصلحت ندانستند خودشان نامه را به دست وزیر نظام بدهند. بلکه پس‌از آنکه مضمون آن را به نمایندهٔ عثمانی گفتند، به‌وسیلهٔ نامه‌رسان ارسال داشتند. میرزا تقی‌خان از آن «مضمون تراشی» و خاصه از «حکمت» کار حاجی درنامهٔ سرباز فرستادن، و اینکه بدون تحقیق و تعیین موارد ایراد، مورد سرزنش قرار گرفته بود ــ برآشفت. ضمن نامهٔ مفصلی که در رجب ۱۲۶۲ نگاشت همهٔ آن موضوعها را مطرح کرد و یکان یکان جواب گفت، و در پایان نامه پاسخ طلبید که تکلیفش را روشن کند. به حاجی نوشت:

«کمترین غلام از روز اول عمر، خود را و قدرت خود را صرف کرده است که حتی‌المقدور بر اطاعت بیفزاید، بی‌صدور هرگونه حرکت مذبوح ازین بنده نسبت به شأن و ناموس دولت ابد مأنوس است نه راجع به وجود خود و این شخصیت معدوم... مرقوم و مقرر فرموده بودید که: قرار امور با اولیای دولت قاهره است، آنچه به‌تو نوشته می‌شود همان را بدون کم و زیاد بگو، و آنچه آنها می‌گویند به اینجا بنویس، دیگر درشتی چرا؟ در این امر و فرمایش حرفی نیست...». اما «بر می‌دارند، می‌نویسند که فلانی با ما ملایمت نمی‌کند و درشتی می‌نماید. جسارت می‌کنم که بندگان عالی در چنین موارد یکی نپرسند که فلانی چه درشتی کرده و کدام خلاف حرمت را بعمل آورده، تا بنده را از آن درشتی ندامت و انفعالی حاصل آید... کمترین در هرحال و در هرباب باآنها از ملایمت گذشته، سهل است از تملق هم گذشته است، باز چاره نمی‌کند و نخواهد

۱۵۰. از ترجمهٔ انگلیسی به فارسی برگردانده شد. نامهٔ حاجی ۱۲ شوال ۱۲۶۲ (۴ اکتبر ۱۸۴۶)، انگلیس، ۶۰/۱۲۴.

کرد...».

سپس به زبان کنایه‌آمیز بر «حکمت» و سیاست رندانهٔ صدراعظم خرده می‌گیرد: «اغلب رقیمه‌جات بندگان عالی به توسط آنها به کمترین می‌رسد. همین رقیمهٔ سرباز را فردای ورود چاپار، بعداز آنکه از همهٔ منابر و محافل سرعسکر و انورافندی فراغتی حاصل کرد، و مضمونش پیش از رسیدن رقیمه به کمترین، بازاری شد برای کمترین فرستادند. حکمت امور در خدمت و حضور بندگان ولی‌النعمی است. کمترین چه‌می‌داند که منظور ولی‌النعمی چیست. البته خالی از مصلحتی نیست... اما عثمانلو با غروری که دارند هیچ کاغذی به توسط آنها نمی‌فرستند، و هیچ‌مصلحت باطنی خودشان را به آنها هرگز بروز نمی‌دهند».

در جواب حاجی که گفته بود: با انورافندی ملایمت‌کند و به‌مهمانی او برود و از او مهمانی کند، چنین پاسخ داد: «نمی‌دانم ناملایمت ازجانب کمترین از چه رهگذر است. و حال آنکه بیست روز ناخوش و بستری‌شده، دوا خوردم، یك احوال‌پرسی نشد نه از جانب او و نه از جانب سرعسکر. اما پیش از آن تا گفتند سر سرعسکر درد می‌کند، فوراً وقایع‌نگار را به احوال‌پرسی فرستادم... **اینطور نامهربانیها از جانب کمترین است یا از جانب آنها، و ثمره‌اش عاید وجود نابود کمترین است یا راجع شأن دولت علیه»؟** بعد شرح مهمانی خود را می‌دهد که مأموران روس و انگلیس آمدند ولی انورافندی بهانه جست و نیامد. «**بلی، چون از این رقیمه ولی‌النعمی مستحضر بود، بلکه به تحریك او نوشته و اصدار کرده بودند»**، دعوت نمایندهٔ ایران را نپذیرفت.

در پایان نامه چنین نتیجه می‌گیرد و پاسخ می‌طلبد: حال که آنان «مضمون‌تراشی» می‌کنند، و شاید رقیمهٔ دیگر که «تهدیدش از این بیشتر و شدیدتر باشد اصدار نمایند»، تکلیف این دو مطلب را معین فرمائید: «یکی اینکه صریح مرقوم بفرمائیدکه هرچه مأمورین دولتین فخیمتین‌تکلیف می‌کنند قبول بکن تا فردا کمترین مورد مؤاخذه نشوم؛ چرا که اگر قبول نکنم اینطور می‌شود. دیگر [اینکه] درشتی کمترین را با هرکدام از مأمورین ثلاثه اتفاق افتاده است، معلوم فرموده، کمترین را هرطور شایسته می‌دانند مؤاخذه بفرمایند. و جواب این دو فقره را منتظر هستم».

نامهٔ میرزاتقی‌خان اندیشیده و تنبه‌آمیز بود. به صدراعظم به کنایه فهماند که سنت سیاسی او یکسره خطاست؛ و دیگر اینکه هرگونه پایداری و پافشاری که در کنفرانس می‌کند و حاضر به تسلیم نمایندگان روس و انگلیس و عثمانی نمی‌شود ــ قصدش خدمت به ایران‌و حفظ‌حقوق دولت است. از جانب شاه برای وزیر نظام خلعت‌و نشان درجهٔ اول‌فرستاده شد. و ضمن فرمان همایونی از خدمت وی در کنفرانس (که هنوز ادامه داشت) قدردانی گردید. حاجی از این راه از میرزا تقی‌خان دلجوئی کرد.

باری، دورهٔ دوم کنفرانس که از رجب **۱۲۶۲** قطع شده بود ــ در

ذیقعده از نو شروع گردید. در آغاز دورهٔ دوم مذاکره دیدیم که وزیرنظام و انورافندی هرکدام آخرین طرحهای پیشنهادی خود را در جمادی‌الاول ۱۲۶۲ (مه ۱۸۴۶) عرضه داشته بودند ــ و کنفرانس با دخالت مأموران میانجی به تألیف و التیام آن دوطرح، و پرداختن متن واحد عهدنامه شروع کرده بود. طرح ایران شامل نه ماده بود و طرح عثمانی یازده ماده داشت. سپس مادهٔ نه و یازده درهم ادغام گردید، و پیشنهاد انورافندی به‌صورت ده ماده درآمد. از موضوعهای آنها که مشترك بودند ــ و همچنین زمینهٔ سازش در هرمسأله‌ای، در قسمت اول این بخش سخن گفتیم و تکرار آن‌را زائد می‌دانیم. حالا نمایندگان ایران و عثمانی بادستورهای تازه‌ای در کنفرانس شرکت جستند تا کار را تمام کنند.

در دستورهای دولت به میرزا تقی‌خان تناقض‌گوئیهای گوناگون بچشم می‌خورد: یکجا دیدیم حاجی نوشته بود «بقدر سرموئی» از تعلیمات انحراف نجوید[۱۵۱]. حالا ضمن دستور چهارم جمادی‌الثانی ۱۲۶۲ مقرر داشت: در تنظیم‌عهدنامه فقط به «معانی» توجه‌کند و از «الفاظ» بگذرد،و نسبت به امور جزئی که در «معنی و مقصود» تأثیری نمی‌بخشد، ایراد و اعتراض ننماید، و عهدنامه را بدون «هیچ تغییری» در معانی مواد نه‌گانهٔ آن امضاکند. این شعر مولوی را هم شاهد سیاست دولت می‌آورد:

ما درون را بنگریم و حال را
نی‌برون را بنگریم و قال را

حاجی که خود را به فصاحت عرفانی دلخوش داشت، در هرنامه‌ای شتابزدگی‌اش را در انعقاد عهدنامه نشان می‌داد. و هیچگاه پیش خود نیندیشید که حل این مسألهٔ دشوار و پرپیچ و تاب، کار خم رنگرزی نیست. در همان کاغذ می‌گوید: آنچه مطلوب اولیای دولت می‌باشد این است که هرچه‌زودتر کار بستن قرارداد خاتمه یابد ــ «به‌امید خدا با ارسال این مکتوب آن عالیجاه این مسأله را تمام کنید و به دربار معدلت مدار معاودت نمائید»[۱۵۲]. ضمناً در اختیارنامهٔ میرزاتقی‌خان که‌در آن‌زمان صادرگردید، می‌خوانیم: «بدون اینکه در الفاظ و عبارات مرقومهٔ مندرجهٔ آنها اختلاف و تغییر ظاهر بشود» قرارنامه را امضا ومهر کند. اما رونوشت اختیارنامه که به مهر میرزا ابوالحسن‌خان وزیر امور خارجه تهیه شده و به کنفرانس رسیده بود می‌گفت: «بدون اینکه در الفاظ و معانی... تغییر ظاهر بشود»، ترتیب امضای عهدنامه‌را بدهد. چون این‌اختلاف در اصل‌و سواد اختیارنامه مورد ایراد واقع شد، حاجی نوشت: اشتباه از کاتب بوده است، و رونوشت تازه‌ای که با اصل همسان بود فرستاد. از این آشفتگیها و ناهمسانیها هرکس سرگشته می‌شد. نمایندهٔ انگلیس آنها را به «شیطنت و بدذاتی»

۱۵۱. انگلیس ۲۴۸/۱۱۲ ویلیامز به‌کانینگ، ۲۱ ژانویهٔ ۱۸۴۴.
۱۵۲. ترجمهٔ انگلیسی نامهٔ حاجی به میرزاتقی‌خان، ۴ جمادی‌الثانی ۱۲۶۲ (۳۱ مه ۱۸۴۶) در مجموعهٔ ۶۰/۱۲۲ ضبط است.

صدراعظم ایران نسبت می‌داد، خاصه اینکه در متن طرح مواد نـه‌گانه، بدون اینکه بگوید جرح و تعدیلی کرده است، بـرای امضا پس فرستاده بود۱۵۳. این جور چیزها برای نمایندگان خارجی خیلی غریب می‌آمـد، ولی هرکس با دستگاه سیاست دولت ایران آشنائی داشت، برایش شگفت‌انگیز نبود. به‌همین جهت میرزا تقی‌خان روح فرمان‌و اختیارنامه‌را درنظر می‌گرفت، و خود را مقید به‌آن تعلیمهای ضد و نقیض نمی‌دانست. گوئـی حاجی حالیش نبود که شعر و معانی عرفانی، هرچند بلند باشند، نمی‌توانست معیار فن دیپلماسی که از مظاهر فعالیت آدمی در این خاکـدان است، قرار گیرد. و هر دولتی که در کار سیاست از آن اندیشه‌ها پیروی کرد، روزگارش سیاه گشت.

اما راجع به تغییری که دولت در طرح عهدنامه داد: یکی دربارهٔ حقوق گمرکی صادرات دوکشور بود، ودیگر مربوط به‌وضع سلیمانیه. در موضوع نخست، مادهٔ ششم را بکلی حذف کرد. در این قسمت دانستیم که عثمانیها و انگلیسها پافشاری داشتند که اصل دولتهای کاملةالـوداد در عهدنامه گنجانده شود. اما وزیر نظام همان قانون حقوق گمرکی چهـار قروش درصد را (که در قرارداد ارزنةالروم ۱۲۳۸ شناخته بود) تأییدکرد. نمایندهٔ انگلیس حذف این ماده را نیز که در کنفرانس مورد توافق قرار گرفته، یکی دیگراز نشانه‌های «شیطنت وبد ذاتی» دولت‌ایران پنداشت۱۵۴. میرزا تقی‌خان مصلحت را در درج آن می‌دانست زیرا: پایهٔ روابط تجارت دو کشور را مشخص می‌کرد. به علاوه تصریح داشت که دولت عثمانی از صادرات ایران بیش از آن بهیچ عنوانی وجهی‌نگیرد. واین‌حقوق بازرگانان ایرانی را تأمین می‌ساخت. پس، همان قاعده را در عهدنامه گنجاند.

در خصوص سلیمانیه، قبلا مطلب را حلاجی کرده‌ایم که مسألـه حاکمیت برسلیمانیه و محمره به هـم پیوسته بود. در طرح ایران حاکمیت دولت بر «شهر و بندر محمره و جزیرةالخضر و لنگرگاه» یعنـی محمـره به‌معنی‌کامل جغرافیای سیاسی‌آن، اطلاق‌می‌گردید. طرح‌عثمانی‌نیزمتقابلا‌به حاکمیت آن بر «شهر و ولایت سلیمانیه» دلالت داشت. ایران در جرح و تعدیل خود حقوق عثمانی را تنها ناظر به «قصبهٔ سلیمانیه» دانست که از لحاظ عثمانی پذیرفتنی نبود. در هرحال میرزا تقی‌خان در کنفرانس گفت: «دولت ایران درصدد واگذاری تمام ولایت سلیمانیه نیست، و نه آنکه از همهٔ حقوق خود برآن می‌گذرد»۱۵۵. نمایندهٔ انگلیس درپشتیبانی ازعثمانی می‌نویسد: «این حرف نامربوط است که دربارهٔ سلیمانیه، تنها به شهر آن تصریح گردد. بلکه به همان برهان که راجع به محمره، به‌شهر و بندر و لنگره و جزیره صراحت دارد، مصلحت و بلکه عدالت ایجاب می‌کند کـه

۱۵۳. انگلیس، ۲۴۸/۱۲۲ ویلیامز به‌کانینگ، ۱۳ ژوئن ۱۸۴۶.
۱۵۴. انگلیس، ۲۴۸/۱۲۲ ویلیامز به‌کانینگ، ۱۳ ژوئن ۱۸۴۶.
۱۵۵. انگلیس، ۲۴۸/۱۲۲ ویلیامز به‌کانینگ، ۱۴ مه ۱۸۴۶.

همان سیاق عبارت در خصوص سلیمانیه نیز محفوظ بماند»[۱۵۶]. سرانجام دولت ایران موافقت کرد که حاکمیت ایران برسلیمانیه برپایهٔ همان فرمول حاکمیت ایران برمحمره، قرار گیرد. مادهٔدوم عهدنامه برهمین قاعده نوشته شد. حقوق ایران برمحمره و کانال حفار و جزیرهٔ خضر (آبادان) و قسمتی از ساحل شرقی شط‌العرب ابرام گشت. و حق آزادی کشتیرانی ایران در شط نیز شناخته شد. آن مهمترین مواد قراردادبشمار می‌رود.

ضمناً براساس آن ماده، بحث به میان آمد که ایران و عثمانی از تمام ادعاهای ارضی سابق خود نسبت به یکدیگر بگذرند. نقطهٔ باریك مذاکره بر سر فعل «ترك‌کردن» یا «موقوف‌داشتن» بود. یعنی ادعاهای پیش را «ترك» گویند یا «موقوف» دارند. وقتی میرزا تقی‌خان موضوع را ضمن گزارشی به دولت نوشت، حاجی ضمن نامهٔ چهارم جمادی‌الثانی ۱۲۶۲ جواب بامزه‌ای داد: اختلاف در معنی «متروك» و «موقوف» واضح است، و بحث دربارهٔ آنها چه فایده دارد؟! اگر عثمانیان لغت «متروك» را می‌خواهند، ما هم باطناً همان را ترجیح می‌دهیم. گفت و شنید در این باره اساساً «بامراتب درایت و فراست آن عالیجاه وفق نمی‌دهد، مگر توقف طولانی در ارزنةالروم موجب تشتت خیال و کندذهنی آن عالیجاه گردیده، و یااینکه ما را خیلی احمق‌و بی‌تجربه تصور می‌کنید که‌راجع به‌این امور ناقابل که ضرری به دین و دولت نمی‌رساند، دستورالعمل تازه می‌خواهید»؟ و یا اینکه خیال می‌کنید مورد ایراد و اعتراض ما خواهد شد که کدام لغت را بکار ببرید؟

*

اما در کنفرانس، این بحث لغوی به سادگی تلقی نمی‌گردید. لفظ «ترك‌کردن» به مفهوم مطلق چشم‌پوشیدن تعبیر می‌شد که جای بازگشت نداشت. و حال‌آنکه «موقوف داشتن» برای ادای آن مفهوم قطعی، نارسابود. میرزا تقی‌خان بعدها در زمان صدارتش ضمن نامه‌ای که به‌میرزاجعفرخان مشیرالدوله (مأمور ایران در کمیسیون سرحدی) در جمادی‌الاول ۱۲۶۶ نگاشته، موضوع را چنین تشریح می‌کند: «مدت پنج سال در ارزنةالروم نشستند و به توسط مأمورین دو دولت بزرگ واسطه فقرات تسعه را که فی‌الحقیقه ایضاحاتی برای عهدنامهٔ مقرره بود، در کمال توضیح و تصریح قرار دادند، و از لفظی که جزئی ابهامی داشت بکلی اجتناب کردند. چنانکه درباب لفظ «موقوف» عالیجاه قولونل ویلیمس استحضار دارد که دو سه ماه طرفین برای همین یك لفظ گفتگو داشتند که شاید معنی دیگر ببخشد، تا لفظ را برداشتند و به‌جای آن لفظ «ترك» گذاشتند».

باری، به موجب مادهٔ سوم عهدنامه دو دولت تعهد سپردند که «سایر ادعاهاشان را در حق اراضی ترك کرده، از دو جانب بلاتأخیر مهندسین و

۱۵۶. همان، ویلیامز به‌کانینگ، ۱۳ ژوئن ۱۸۴۶.

مأمورین را معین نموده... حدود مابین دولتین را قطع نماید». در موضوع «مطالبات نقدیه» دو دولت از همهٔ ادعاهای سابق گذشتند، مگر «خساراتی که بعد ازقبول اخطارات‌دوستانهٔ دو دولت بزرگ واسطه» درجمادی‌الاولی ۱۲۶۱ تنظیم گردیده بود، و نیز «رسومات مراعی از سالی که تأخیر افتاده». برای اینکه این مسائل «از روی عدالت فصل و احقاق شود» مقرر گردید که از طرف دو دولت مأمورانی برای رسیدگی و تسویهٔ آنها گماشته شوند. (مادهٔ اول و چهارم). به‌موجب این توافق، قضیهٔ زیان مالی محمره و خسارت و غرامت قتل و غارت کربلا مشمول آن ماده می‌گردید. یعنی تعیین میزان آن خارج از عهدنامه، به عهدهٔ کمیسیون دوجانبه قرار گرفت. به هرحال اصل پرداخت زیان مالی که عثمانی در پایمال‌کردن آن سخت کوشا بود، پابرجا گشت. اینکه پس‌از آن دبه درآوردند موضوعی است جداگانه.

در خصوص وضع‌شاهزادگان فراری‌ایران که‌اغلب در بین‌النهرین اقامت می‌گزیدند، و به پشتیبانی عثمانی علیه ایران به فتنه‌جوئی می‌پرداختند، دولت ایران خیلی اصرار داشت که برای‌آنان محل‌ثابتی دور از ناحیه‌های سرحدی ایران تعیین گردد. ترکان که می‌خواستند آزادی عمل داشته باشند زیربار چنین تعهدی نمی‌رفتند، وبه اصطلاح آن را منافی حقوق حاکمیت خویش می‌شمردند. سفیر روس در اسلامبول هم می‌گفت: «تقاضای ایران مبنی براینکه شاهزادگان ایرانی را از بغداد یا منطقه‌های مرزی به‌جائی دیگر انتقال دهند، مانعی ندارد اما نه اینکه دولت عثمانی محل ثابتی را برای آنان مشخص کند»[۱۵۷]. به موجب مادهٔ پنجم، دولت عثمانی وعده داد شاهزادگان مزبور را در «برسا» اقامت دهد و «غیبت آنها را از محل مذکور و مراودهٔ مخفیه آنها را به ایران رخصت ندهد». نظر دولت ایران در اصل تأمین گردید، ولی عثمانیان بعدها در عمل از اجرای آن شانه خالی کردند.

حقوق گمرکی صادرات دوکشور برقانون چهار قروش درصدنهاده شد. (مادهٔ ششم برتأیید مادهٔ دوم عهدنامهٔ ارزنةالروم ۱۲۳۸). بنابراین، ایران اصل دولتهای کاملةالوداد را که در قبولاندن آن عثمانی و انگلیس اصرار زیاد می‌ورزید، نپذیرفت. مادهٔ هفتم ناظر بود بر: تسهیل امر مسافرت زوار ایرانی به‌عتبات و حاجیان، و جلوگیری از «هر نوع ظلم و تعدی و بی‌حرمتی» نسبت به آنان، و تعیین «بالیوز»هائی در خاك دوکشور (بغیر از مدینه و مکه) و رعایت قاعدهٔ «معاملهٔ متقابله».

قانون بسیار مهمی که در مادهٔ هشتم انعکاس یافته، و به معنی آن توجه نگردیده، حق عشایر مرزنشین مورد اختلاف دو کشور است در تعیین تبعیت و سرنوشت خود از لحاظ قبول تبعیت ایران یا عثمانی. مادهٔ مزبور

---

۱۵۷. انگلیس، ۲۴۸/۱۱۲ بوتنیف به‌کنت مدم، ۱۵ ژانویهٔ ۱۸۴۳.

مقرر داشت: «**عشایری که متنازع‌فیه می‌باشند و صاحب آنها معلوم نیست، بخصوص انتخاب و تعیین‌کردن محلی که بعد از این دائماً اقامت خواهند کرد، یک‌دفعه به ارادهٔ اختیار خودشان حواله شود**». اما «عشایری که تبعیت آنها معلوم است جبراً به اراضی دولت متبوعهٔ آنها داخل شوند». مفهوم جدید اختیار عشایر در تعیین تبعیت و محل اقامت خود، نخستین‌بار در عهدنامهٔ ارزنةالروم آمده است. این قانون و آئین بعدی که ایلاتی که وضعشان مشخص است باید به خاك کشور متبوع بازگردند ــ تدابیربسیار مهمی بود برای تثبیت وضع نامعلوم عشایر مرزنشین، و پایان بخشیدن به ستیزگیهای سرحدی و اختلافهای پردردسر دو دولت همسایه.

مادهٔ نهم یعنی آخرین فصل عهدنامه می‌گفت: مواد قراردادهای پیشین، خاصه معاهدهٔ ارزنةالروم ۱۲۳۸ که دراین عهدنامه ملغی نگردید یا تغییر نیافته « مثل اینکه کلمه به کلمه درین صفحه مندرج شده باشد. کافهٔ احکام و قوت آن ابقا شده است». دیگر اینکه: در مدت دو ماه یا کمتر پس از امضای این عهدنامه «تصدیق‌نامه‌های آن مبادله خواهد شد».

*

موضوعی که وقت کنفرانس را خیلی گرفت گفتگو برسر مادهٔ دهم طرح پیشنهادی عثمانی بود. ازنظر اهمیت آن بطور مشروح بیان می‌کنیم: دانستیم که طرح عثمانی نخست یازده ماده در برداشت. سپس مادهٔ نهم و یازدهم بهم آمیخته شد، و پیشنهاد ده ماده‌ای آن مطرح گردید. طرح مادهٔ دهم می‌گفت:

> «این معاهدهٔ حاضره اساس صلح گردیده، به مراد قراردادن تفرعات مواد مندرجهٔ آن و بعضی خصوصیاتی که تسویهٔ آنها فیمابین دولتین لازم است، دولتین علیتین تعهد می‌کنند که بعد از تصدیق‌کردن این معاهده از طرفین وکلا تعیین‌نمایند».

مادهٔ مزبور بظاهر بسیار ساده می‌نمود، اما به حقیقت چنین‌نبود. دربار ایران به معنی آن پی‌نبرده بود مگر خود میرزا تقی‌خان. از نظر تحلیل و ارزشیابی حقوقی جان‌کلام در این عبارت نهفته بود: «به مراد قراردادن تفرعات مواد مندرجهٔ آن و بعضی خصوصیاتی که تسویهٔ آنها» لازم است، طرفین «بعد از تصدیق کردن» عهدنامه وکلائی تعیین نمایند. مفهومی که براین عبارت پیچیدهٔ عمدی، مترتب بود اینکه اجرای قرارداد رامعلق می‌ساخت. عهدنامه‌پس از «تصدیق» دو دولت بی‌کم و کاست نافذ و لازم‌الاجرا می‌گردید. اگر مقصود موضوع تحدید مرزهای دو کشور بود که مادهٔ سوم تکلیف آن را به‌روشنی مشخص ساخته بود. یعنی مقرر می‌داشت که کمیسیون سرحدی از نمایندگان دو دولت تشکیل گردد. اماآنچه عثمانیان در باطن در سرداشتند این بود که پس‌از تصدیق عهدنامه یعنی

در مرحلهٔ مبادله‌کردن آن، اشکال‌تراشی کنند و آنچه نتوانسته بودند درخود کنفرانس در مسألهٔ محمره و شط‌العرب و زهاب بدست آورند ــ به موجب «تفرعات» تازه‌ای برمتن عهدنامه بیفزایند. ودراین مرحله‌مضمون قرارداد را به سود خود تعدیل نمایند. در حقیقت مادهٔ دهم که به ظاهر آراسته بود، اجرای عهدنامه را سست می‌کرد. به‌همین علت وزیر نظام بهیچ‌وجه بـه قبول آن سرننهاد. (بعد از این باز خواهیم نمود که پس‌از سفارت وزیر نظام چگونه آن «تفرعات» به‌صورت «ایضاحات» درآمد و از حقوق ایران کاست).

نمایندگان انگلیس دراسلامبول و ارزنةالروم وتهران، از عثمانی پشتیبانی می‌کردند و در گنجاندن مادهٔ دهم پافشاری داشتند. حاجی‌میرزا آقاسی هم تسلیم محض بود ــ و فقط میرزا تقـی‌خان بود کـه یك تنـه سرسختی و ایستادگی کرد و نگذاشت آن ماده در عهدنامه بیاید ــ گرچـه میانهٔ او و حاجی باز اختلاف افتاد. در ربیع‌الثانی ۱۲۶۲ (آوریل ۱۸۴۶) حاجی دستوری مبنی بر قبول مادهٔ دهم صادر کرد. وزیر مختار انگلیس به ویلیامز نوشت: «تقاضای مخصوص دارم که مراقبت نمائید هیچ‌کس به موضوع صدور آن دستور به میرزا تقی‌خان پی نبرد... و تصور می‌کنم بتوانید او را در پذیرفتن این ماده وادار نمائید»[۱۵۸]. (اشارهٔ شیل بظاهر به نمایندهٔ روسیه است که نمی‌خواست بگذارد آگاه شود). آن پندار واهی بود. وزیر نظام در جلسهٔ بعدی کنفرانس گفت: حاضر به قبول آن ماده نیست. و این تصمیم را در واقع به مسئولیت خود گرفته بود. بنا بـر گزارش ویلیامز: «اصرار نمایندگـان روس و انگلیس هیچ تأثیـری در تغییر رویهٔ او نداشت»[۱۵۹]. نمایندهٔ انگلیس باز به دست و پا افتاد. این بار حاجی فرمان شاه را به میرزاتقی‌خان ابلاغ‌کرد. نوشت: راجع به‌مادهٔ دهم که اولیای دولت عثمانی از آغاز تا به حال اصرار می‌ورزند «مراتب را به عرض خاکپای اعلیحضرت همایون رساندم. فرمودند: ضرری ندارد که این ماده را قبول کنیم. و از همان قرار در عهدنامه درج شود». بعد متن ماده را آورده، می‌نویسد: «پس از علاوه‌کردن مادهٔ اخیر و مهرکردن عهدنامه فوراً مراجعت کنید، و مراقبت شود تأخیر و تعویق دیگری‌صورت نگیرد»[۱۶۰]. سواد آن را هم برای شیل فرستاد. امر محمدشاه وقتی ابلاغ شد که آشوب شهر برخاسته، و کنفرانس در حال تعطیل بود. چون از نو برپا گشت، زمانی گذشته بود و میرزا تقی‌خان هم به‌روی خود نیاورد که چنان امری از جانب شاه صدور یافته بود. بنابر اصرار وزیـر مختـار انگلیس، قرار شد دستور مؤکد دیگری به ارزنةالروم ارسال شود. شیل

---

۱۵۸. انگلیس، ۲۴۸/۱۲۲ شیل به ویلیامز ۲۲ آوریل ۱۸۴۶.
۱۵۹. همان، ویلیامز به‌شیل، ۱۴ مه ۱۸۴۶.
۱۶۰. انگلیس ۱۲۴ ۶۰ نامهٔ حاجی میرزا آقاسی به میرزا تقی‌خان، ۲۷ شعبان ۱۲۶۲ (۲۱ اوت ۱۸۴۶) از ترجمهٔ انگلیسی به فارسی برگردانده شد.

می‌نویسد: «بدبختانه همان وقت پیك میرزاتقی‌خان رسید، و در نامه‌اش گفته بود دولت عثمانی از موضوع مادهٔ دهم گذشته است. پس دولت ایران هم از صدور تعلیمات جدید منصرف شد»[۱۶۱]. در واقع وزیر نظام دست بالا را گرفته و به ترکان فهمانده بود که پافشاری دربارهٔ مادهٔ دهم بکلی بی‌ثمر است. و سرانجام آنان نیز قطع امید کرده انصراف یافته بودند. میرزا تقی‌خان هم دیگر تأخیر را جایز ندانسته، مطلب را به دربار نگاشت و حاجی را در برابر کاری انجام یافته قرار داد. این یکی از مواردی بود که وزیر نظام اندیشه‌اش را خیلی به زیرکی پیش برد. امر شاه و دستور حاجی و فشار انگلیسها در وی اثر نبخشید. شیل می‌نویسد: «جای تأسف است که میرزا تقی‌خان در عقیدهٔ خویش این اندازه پافشاری بخرج دهد، و خدمتش را در این می‌داند که دشواری و زحمت بیخود ایجاد کند»[۱۶۲].

اینجا قضیهٔ جالب توجهی رخ داد: همان وقتی که میرزاتقی‌خان متن نهائی عهدنامه را در نه ماده به تهران فرستاد و نوشت که موضوع مادهٔ دهم منتفی گشته ــ وزیر مختار انگلیس و روس به‌دربار اطلاع دادند که عهدنامه در ده ماده تنظیم شده و مادهٔ دهم نیز در آن مندرج آمده است. در واقع نمایندهٔ انگلیس با جلب همکاری نمایندهٔ روس، آخرین کوشش خود را در قبولاندن مادهٔ دهم بکار برد. حاجی بی‌حوصله از تناقض نوشتهٔ وزیر نظام و گفتهٔ آنان گیج شد. برای اینکه از دست میرزاتقی‌خان و شر روس و انگلیس خودش را خلاص کند، متن عهدنامهٔ نه ماده‌ای ارسالی وزیر نظام و همچنین متن مادهٔ دهم معروضهٔ روس و انگلیس را جداگانه مهر کرد و هردو را به ارزنةالروم فرستاد. و به میرزاتقی‌خان نوشت که مادهٔ مزبور را به مواد نه‌گانه بیفزاید. وجههٔ نظر صدراعظم ایران از نامهٔ چهاردهم ذیقعدهٔ ۱۲۶۲ که به وزیر نظام نوشته نمایان می‌گردد:

«در باب فقرهٔ دهم، آن فرزند نوشته بود که اولیای دولت علیهٔ عثمانی از این فقره گذشته‌اند، و عالیجاه انور افندی هم در این باب اظهاری نکرده است... اما در اینجا... وزرای مختار دولتین فخیمتین واسطه می‌فرمایند که: اولیای دولت علیهٔ عثمانی از این فقره نگذشته‌اند، اصرار زیادی در استقرار فقرهٔ مزبوره دارند. سخن آن فرزند با فرمایش جنابان معزی‌الیهما مغایرت ومنافات‌کلی دارد. لکن چون جنابان‌معزی‌الیهما اینطور می‌فرمایند به آن فرزند مؤکداً قلمی می‌شود که: «فقرهٔ دهم را که به ترکی و فارسی نگارش و به مهر من رسیده، در جوف این نوشته نزد آن فرزند فرستاده شد، به فقرات تسعه ملحق ساخته، قرارنامه را ده فقره قرار بدهد.

«ولی از آن فرزند بسیار بعید است که دروغ و خلاف به من گوید. و دولت علیهٔ عثمانی اصراری در این فقره از فقرهٔ دهم داشته باشد، به

۱۶۱. همان، شیل به ویلیامز، اول نوامبر ۱۸۴۶.
۱۶۲. انگلیس ۱۲۴/۶۰، شیل به ویلیامز، اول نوامبر ۱۸۴۶.

من بنویسد که آنها از این فقره گذشته‌اند. و اگرچه این فقره برای دولت علیه ضرر و نقصانی ندارد، اما سخن در این است که چرا آن فرزند به‌من دروغ نوشته است... در کمال تأکید به‌آن فرزند می‌نویسم که به محض... زیارت ملفوفهٔ فرمان همایون فقرات عشره را که مختوم به مهر من است با اولیای دولت علیهٔ روم مهر و مبادله کرده، معاودت کند. و تشکیك و تردید را از خود دور سازد...». (به دنبال آن شعری هم آورده است). اما بعد روشن شد که سخن وزیر نظام درست بوده و عهدنامه را در نه ماده پرداخته بود. فقط روس و انگلیس می‌خواستند مادهٔ دهم را رندانه داخل قرارداد نمایند. حاجی باردیگر از شتابزدگی خود شرمسار گردید.

مسأله این است که حاجی اصلا حوصلهٔ کار دیپلماسی نداشت، و در درستی سخنان نمایندگان روس و انگلیس یك آن به‌خود تردید راه نمی‌داد. و برایش فرق نمی‌کرد که عهدنامه نه ماده یا ده ماده کمتر یا بیشتر داشته باشد. به‌همین جهت چیزهای غریب در نامه‌هایش می‌خوانیم. در همان نامهٔ چهاردهم ذیقعده می‌گوید: «نمی‌خواهم زیاده از این به اولیا و وزرا و وکلای دولتین فخیمتین دردسر و زحمتی برسد...». یا در نامهٔ دیگر (نهم‌ذیقعدهٔ ۱۲۶۲) می‌نویسد: «چون اولیای دولتین فخیمتین واسطه در این کار بسیار زحمت و تصدیع کشیده‌اند که کمال خجالت و شرمندگی را از آنها دارم، و نمی‌خواهم زیاده ازین تصدیع بکشند، فقرات تسعه را» مهر کرده، معاودت نمائید. همچنین در کاغذ صفر ۱۲۶۳ می‌گوید: «در انتظار وصول قرارنامهٔ مهر و مبادله شده، و ورود آن فرزند بودیم» که چاپار سفارت انگلیس وارد شد، و از قرار اظهار شیل معلوم گردید که دولت عثمانی دربارهٔ مادهٔ هفتم قانون «معاملهٔ‌متقابله»را مطالبه می‌نماید. و چون وزیر مختار انگلیس «مرد بزرگی است و از جانب دولت بزرگی در اینجا اقامت دارند، و احترام ایشان لازم است، لهذا آن فرزند مأذون است» که مادهٔ هفتم را برآن اساس تنظیم کند.

پایهٔ تمام این استدلالهای سیاسی حاجی مخدوش است. از صرفه و سود دولت ایران سخنی نمی‌گوید. همهٔ تعارفات و تکلفات بیمزهٔ مرسوم در نامه‌نگاری خصوصی را از قبیل «دردسر و زحمت» دادن و «تصدیع کشیدن» و «کمال خجالت و شرمندگی» داشتن، و اینکه فلان‌کس «مرد بزرگی است... و احترام ایشان لازم»، در نامه‌های رسمی سیاسی می‌آورد. و گاهی هم شعری چاشنی آنها می‌زند. حاجی پیش خود نیندیشید که اگر روس و انگلیس صرفهٔ خود را نمی‌دیدند، پای به‌میان نمی‌نهادند. حال که چنین است، بایستی زحمت و دردسر و تصدیع هم بکشند، و جای هیچ شرمندگی هم نبود. اتفاقاً اینکه وزیر مختار انگلیس را «مرد بزرگی» قلمداد می‌کند نه چنین است ــ از لحاظ شعور کلی و دانش آدمی بود متوسط، از ایران و ایرانی هم بدش می‌آمد، و شایستهٔ احترام خاصی بیشتر از حد مرسوم هم، نبود. اما حاجی مرعوب وزرای بیگانه بود و در

برابر آنان حس کوچکی داشت. بالاخره تنگ حوصلگی و ناشکیبائی حاجی را در گفتگوی سیاسی، از عبارتی که در جواب میرزا تقی‌خان ضمن نامهٔ چهاردهم ذیقعدهٔ ۱۲۶۲ نگاشته، خوب می‌توان شناخت. پس از آنکه چهار سال در ارزنةالروم زدوخورد کرد و متن عهدنامه را فرستاد، حاجی به او نوشت: «من خود طالب نیستم از این زیاده [کلمات] متبوعه، و مضبطه، وتعلیمات، وتنظیمات، و رسماً بشنوم»! آشکار است‌که از شنیدن اینگونه لغتهای دولتی به تنگ آمده بود. پس نوشتهٔ جهانگیر میرزا در تاریخ نو که می‌گوید: بعضی از نامه‌های وزیر نظام را بعدها جزو کاغذهای حاجی «سر به مهر، نگشوده یافتند»، شاید بکلی بی‌مأخذ نباشد.

باری جریان امور باز هم به دلخواه حاجی نگشت. در آخرین مرحلهٔ کنفرانس که قرار بود عهدنامه رسماً امضا گردد، و کار پایان یابد ــ ترکان از نو دبه درآوردند، و لشکر عثمانی در سرحد آذربایجان به تعدی پرداخت. حاجی ضمن اعتراض به رویهٔ تجاوز عثمانی، و بهانه‌جوئی در تعویق امضای عهدنامه، در صفر ۱۲۶۳ به وزیر مختار روس و انگلیس هردو اعلام داشت: «اولیای دولت علیه از طول مجلس ارزنةالروم خسته شده، اراده دارند مقرب‌الخاقان میرزاتقی‌خان را احضار نمایند». وزیر مختار روس در نامهٔ دهم ربیع‌الاول اینطور پاسخ داد: «بردوستدار مشکل است از آن جناب مخفی دارد اینکه چقدر چنین اراده از صلاح دور است در وقتی که سفرای دو دولت به‌اهتمام تمام مشغول انجام امر مصالحه هستند. احضار مقرب‌الخاقان مشارالیه از ارزنةالروم در چنین وقتی، صورت‌آن خواهد داشت‌که بعد از زحمات واهتمامات چندین ساله، خواسته باشند قطع مکالمه نموده، راهی را اختیار نمایند که خلاف مصلحت و خیر واقعی دولت علیهٔ ایران باشد... دوستدار برخود لازم می‌داند آن جناب را پیش از وقت اطلاع دهد که هرحرکتی به قصد احضار میرزاتقی‌خان ظاهر شود، خلاف آرزوی وزرای دولت بهیهٔ روسیه‌خواهد بود». وزیر مختار انگلیس هم عین همان نظر را در کاغذ هشتم صفر ۱۲۶۳ به حاجی نوشته بود. البته باید گفت سخن حاجی بیشتر جنبهٔ تهدید داشت، وگرنه گمان نمی‌رود به‌حقیقت می‌خواست میرزاتقی‌خان را درباریك‌ترین مرحلهٔ کنفرانس فرا خواند.

حاجی آخر کار برخورده بود که چقدر طاقت‌فرساست تا کار با عثمانیان سامان پذیرد. در صفر ۱۲۶۳ به وزیر نظام نگاشت: «فرزند من... می‌دانم که این قافله تا به حشر لنگ است، و اینها همه بهانه‌جوئی است...». وزیر امور خارجهٔ انگلیس نیز شیوهٔ دولت عثمانی را انتقاد کرد، به‌اسلامبول نوشت: «دولت انگلستان و روسیه توقع دارندکه باب‌عالی به حرف معقول و حسابی گوش بدهد... و نظر عادلانهٔ دولتهای میانجی را بپذیرد»[۱۶۳].

۱۶۳. انگلیس ۲۴۸/۱۲۶ پالمرستون به‌ولسلی، ۸ فوریهٔ ۱۸۴۷.

سرانجام کنفرانس ارزنةالروم پس از یك سلسله دوره‌های بحرانی و فراز و نشیبهای پی‌درپی ــ کارش را پایان داد. عهدنامهٔ ایران وعثمانی در شانزدهم جمادی‌الثانی ۱۲۶۳ (دوم ژوئن ۱۸۴۷) به مهر میرزا تقی خان و انورافندی رسید. پالمرستون به شیل دستور داد این پیام را به دولت ایران برساند: «دولت انگلستان نسبت به شکیبائی و روح سازش و آشتی‌پذیری که دولت ایران در سرتاسر کنفرانس ارزنةالروم ابراز داشت، حق‌شناس است و رویهٔ این دولت را شرافتمندانه می‌داند»[۱۶۴]. ملکهٔ ویکتوریا نیز در نطق افتتاح پارلمان گفت: «مایهٔ خرسندی است که با توافق امپراتور روسیه و حسن توسط مشترك دو دولت، توانستیم اختلافاتی که مدتها بود میان شاهنشاه ایران و دربار عثمانی وجود داشت، و آرامش مشرق را سخت بخطر می‌انداخت، تسویه نمائیم»[۱۶۵]. ملکهٔ ویکتوریا پیش از امضای پیمان ارزنةالروم آن نطق را در مجلس کرده بود. به همین جهت دولت را به مخمصه انداخت و تصور نمی‌رفت این اندازه بطول انجامد. یکی‌از علل پافشاری انگلیس در اتمام‌کارکنفرانس، از همین رهگذر بود که دولت خود را از پیش متعهد کرده بود.

حاجی به‌امر محمدشاه یك جبهٔ «شمسه‌دار مخصوص» برای وزیر نظام فرستاد. و در نامهٔ جمادی‌الثانی ۱۲۶۳ نوشت: آن «به جهت اتمام خدمت به خلعت و افتخار آن فرزند مرحمت و عنایت یافته... البته زیب قامت عزت و اعتبار خود نموده، مراجعت نماید... اگرچه زحمت بسیار در این مدت کشید، خدمت خود را به انجام رسانیده، روسفیدی حاصل نمود و به ارتفاع مراتب و مدارج خود در آستان اعلیحضرت... افزود. صد هزار آفرین. اینجانب را از حسن کاردانی خود امیدوار کرد، اعتقادی که در حق آن فرزند داشتم، به چندین مرتبه افزود...».

به‌علاوه دولت ایران بنابر آئین بین‌المللی، به عنوان نشانهٔ قدردانی از کوشش مأموران میانجی روس و انگلیس، به سرهنگ ویلیامز، و سرهنگ دینز هرکدام نشان درجهٔ دوم شیروخورشید اعطا کرد، و به هریك از منشیان آنان یك طاقه شال ترمه. میرزا تقی‌خان همیشه به کارنامهٔ خویش در سفارت ارزنةالروم می‌بالید. در زمان صدارتش که رضاقلی‌خان هدایت را به مأموریت خیوه فرستاد، او می‌نویسد: «چون به خدمت... امیرکبیر رفتم تمام سپارش را به یك مصراع فردوسی... مختصر کرد که: فرستاده باید فرستاده‌ای. گفتم بلی. فرمود: البته شنیده‌ای سفارت مرا در ارزنةالروم. گفتم آری. گفت: نیکو برو، دانا بازگرد...»[۱۶۶]. وزیر مختار انگلیس نیز بعدها ضمن نامه‌ای که در بیستم ذیحجهٔ ۱۲۶۵ به میرزاتقی‌خان نگاشته به

---

۱۶۴. انگلیس ۲۴۸/۱۲۶، پالمرستون به‌شیل، ۲۴ اوت ۱۸۴۷.
۱۶۵. نطق ملکه ویکتوریا در جلسهٔ افتتاح پارلمان در ۲۲ ژانویهٔ ۱۸۴۶.
۱۶۶. روضةالصفا، ج ۱۰.

حقیقت خواسته او را به نقطهٔ ضعف انسانیش بستاید: «... دوستدار به‌کرات مراتب دلسوزی و کفایت و کاردانی جناب سامی را به محك امتحان درآورده بود، خصوص در سفر مأموریت به ارزنةالروم که به مرتبهٔ ثبوت و وضوح پیوست...»[۱۶۷]. البته باید دانست که در احترام معنوی او نسبت به وزیر نظام هیچ تردید نیست. ویلیامز به کانینگ می‌نویسد: شیل «در نامه‌های خصوصی و رسمی خود بارها از حسن اعتقاد فراوانش نسبت به میرزاتقی‌خان، سخن گفته است»[۱۶۸].

چند سند تاریخی راجع به‌پیمان ارزنةالروم را از این قرار می‌آوریم: فرمان اختیارنامهٔ میرزاتقی‌خان در امضای عهدنامه، فرمان محمدشاه به پاس خدمت او، نامهٔ حاجی میرزا آقاسی در ستایش وزیر نظام، و بالاخره متن عهدنامهٔ ایران و عثمانی.

اختیارنامه:

«فرمان مبارك که به افتخار میرزاتقی‌خان وزیرنظام شرف نفاذ یافت»

بشرح‌آنکه: صورت فقرات قرارنامه بین‌الدولتین علیتین ایران و روم راکه به‌فارسی و ترکی فرستاده بود به‌توسط اولیای دولت قاهره ملحوظ نظرمبارك افتاد و از مسطوراتش من‌الفاتحه الی‌الخاتمه خاطر اقدس را آگاهی حاصل آمد. لهذا به‌آن عالیجاه امر و مقرر می‌داریم که صورت‌قرارنامهٔ فارسی وترکی راکه به‌خط ومهر جناب جلالت‌مآب غوث‌الاسلام والمسلمین ناصرالملة والدین حاجی میرزاآقاسی ممهور و مختوم است از همان قرار مهر و مبادله کرده، به‌دربار اقدس پادشاهی معاودت نماید. می‌باید آن عالیجاه از قرار مقرر معمول و از حکم قضا شمول تخلف و عدول جایز نداند. تحریراً فی‌شهر ذیقعدةالحرام سنهٔ ۱۲۶۲.

فرمان محمدشاه:

بشرح‌آنکه: عالیجاه مقرب‌الخاقان میرزا تقی‌خان بداندکه چون به مزید شایستگی و استعداد و کفایتی چند که در کلیات امور دولت قوی‌بنیاد از او به‌ظهور رسیده، موجب اعتقاد و وثوق خاطر همایون به حسن درایت و کفایت آن عالیجاه گردیده، و مدتی که آن عالیجاه را مأمور به‌توقف ارزنةالروم و رفع غوائل بین‌الدولتین علیتین ایران و روم فرموده‌ایم، اهتمامات کامله به‌ظهور رسانیده و خدمات شایستهٔ او مقبول حضرت سلطنت آمده، در هذه‌السنه یونت ئیل خیرت دلیل به‌اعطای یك قطعه شمشیر کل مرصع او را مخصوص و مباهی داشتیم. و به‌ظهور

۱۶۷. برای متن کامل این نامه نگاه کنید به بخش روابط ایران با انگلیس، قسمت سفارت شیل به ایران.

۱۶۸. انگلیس، ۲۴۸/۱۲۲ ویلیامز به کانینگ، ۱۳ ژوئن ۱۸۴۶.

این عنایت پایهٔ اعتبارش را در میان امثال و اکفا برافراشتیم که شمشیر مرحمتی را زیب میان خدمتگذاری ساخته از روی کمال استظهار و اهتمام به‌مراتب خدمت اقدام و حسن کفایت و کاردانی خود را زیاده مشهود امنای دولت ابد ارتسام دارد، و در عهد شناسد. تحریراً فی‌شهر ذیحجه سنهٔ ۱۲۶۲.

[نامهٔ حاجی‌میرزا آقاسی به میرزا تقی‌خان]

عالیجاها مقرب‌الخاقانا فرزندا، نوشتجات آن فرزند با کتابچهٔ وقایع مصحوب علی‌اکبربیك سلطان توپخانهٔ مبارکه در چهاردهم شهر ذیحجه واصل شد. مسطوراتش را از فاتحه تا خاتمه ملاحظه و مطالعه کرد.

آفرین خدای بر پدری که تو پرورد ومادری‌که توزاد

مرحبا، صد هزار آفرین، روی آن فرزند سفید، نمك شاهنشاه دین‌پناه روح‌العالمین‌فداه برآن فرزند حلال باشد. الحق در این مدت پنج‌سال در ملك خارج موافق شأن و جلالت دولت علیه رفتار کرده و با کفایتی وافی و درایتی کافی به خدمت مرجوعه پرداخت، از طرز حسن خدمت و خلوص عقیدت و صداق ارادت و در اهتمام خدمات، دولت را زائدالوصف از خود راضی و خشنود ساخت. رضای من که سهل است خاطر اقدس همایون شاهنشاهی خلدالله ملکه و سلطانه و افاضی علی‌العالمین و احسانه را بسیار از خود راضی ساخته است که انشاءالله بعد از شرفیابی حضور مبارك در تلافی زحماتی که کشیده و مشقتهائی که دیده مورد تلطفات وتفقدات ملوکانه خواهد شد. عجالة آن فرزند را به صدور منشور عطوفت دستور همایون و ایفاد یك قبضه شمشیر مرصع مفتخر و سرافراز فرمودند که از این عارفه عظمی و موهبت کبری فیمابین امثال و اکفا مفاخرت نماید.

در باب آمدن یوسف‌بیك از دربار دولت عثمانی و آوردن پانزده هزار تومان وجه خسارت برای آن فرزند و تکلیف وکلای دولتین فخیمتین واسطه در قبول آن، که به‌آن تفصیل قلمی داشته بود، معلوم شد. بدیهی است که در این مدت هرچه امنا و وکلای دولتین فخیمتین واسطه به‌این طرف تکلیف‌کردند محض پاس احترام ایشان همه را شنیدیم وقبول‌کردیم. اما من مکرر به‌جنابان جلالت‌مآبان وزرای مختار دولتین فخیمتین واسطه گفته‌ام که این عمل وترضیهٔ آن دستورالعملی برای آینده این‌دولت علیه شده است. اینکه نوشته بود تنخواه مزبوره را به رسم نیاز می‌خواهد به جهت این جانب بفرستد، اینها چه حرف است؟ من بایست به‌آن فرزند در تلافی زحمات و خساراتی که در مدت توقف ارزنةالروم کشیده است رعایتها بکنم و محبتها نمایم، توقعی از آن فرزند ندارم. دیگر از قراری‌که نوشته‌بود البته تابه‌حال دستورالعمل

برای انور افندی از جانب دولت علیهٔ عثمانی رسیده است و قرارنامه را مهر و مبادله کرده معاودت نموده است. اینکه اذن خواسته بود برای سرکشی و انتظام امور خود چندی در تبریز توقف نماید، البته لازم است که بیست روز و یك ماهی در تبریز توقف کرده از رنج سفر آسایش نموده و به‌سرکشی و نظم امورات خود پرداخته، بعد به دربار همایون بیاید. می‌باید آن فرزند تا زمان ملاقات حالات و مهمات را اعلام دارد. تحریراً فی‌شهر ذیحجهٔ ۱۲۶۲.

متن عهدنامه

غرض از ترقیم و نگارش این کلمات خجسته دلالات آنکه: از مدتی به این طرف چون فیمابین سلطنت جاوید آیت سنیه و دولت دوران مدت علیه ابدی‌الدوام با دولت علیهٔ عثمانی بعضی عوارض و مشکلات حدوث و وقوع یافته بود، بنابر مقتضای التیام اساس دوستی و الفت و ضوابط سلم وصفوت وجهة جامعهٔ اسلامیه که میان دولتین علیتین در کار و افکار سلمیه که طرفین علیتین بدان منصف می‌باشند، بالسویه اینگونه مواد نزاعیه را بر وجه موافق و مناسب فخامت شأن دولتین علیتین به تجدید تأکید بنیان صلح و مسالمت و تشیید ارکان موالات ومودت ازجانب دولتین علیتین اظهار رغبت وموافقت شده، برای تنظیم و مذاکرهٔ مواد عارضه و تحریر و تسطیر اسناد مقتضیه برحسب فرمان همایون اعلیحضرت قدر قدرت، کیوان حشمت، مملکت‌مدار ملك‌گیر، آرایش تاج و سریر جمال‌الاسلام والمسلمین جلال‌الدنیا و الدین غیاث‌الحق والیقین قهرمان الماء والطین ظل‌الله‌الممدود فی‌الارضین حافظ حوزهٔ مسلمانی داور جمشیدجاه داراب دستگاه انجم‌سپاه اسلام‌پناه زیب‌بخش تخت‌کیان افتخار ملوك جهان خدیو دریادل کامران شاهنشاه ممالك ایران السلطان ابن‌السلطان والخاقان ابن‌الخاقان، **محمدشاه** ادام‌الله تعالی ایام‌السلطنة فی‌فلك‌الاجلال وزین فلك قدرته به مصابیح کواکب‌الاقبال بنده درگاه‌آسمان جاه **میرزا محمدتقی‌خان** وزیر عساکر منصورهٔ نظام و غیرنظام که حامل نشان مبارك شیروخورشید مرتبهٔ اول سرتیپی و حمایل افتخار خاص سبز است به وکالت مباهی و مخصوص گشته ـ و نیز از طرف اعلیحضرت کیوان منزلت شمس فلك تاجداری بدر افق شهریاری پادشاه اسلام‌پناه سلطان‌البرین و خاقان‌البحرین خادم‌الحرمین الشریفین ذوالشوکة والشهامه، السلطان ابن‌السلطان ابن‌السلطان، سلطان‌**عبدالمجیدخان** جناب مجدت‌مآب عزت‌نصاب انوری‌زاده **السید محمد انوری سعدالله افندی** که از اعاظم رجال دولت علیهٔ عثمانیه وحایز صنف اول از رتبهٔ اولی وحامل نشان مخصوص به آن رتبه است، مرخص و تعیین شده ـ بروجه اصول عادیه بعد از نشان دادن و ملاحظه و مبادلهٔ وکالت‌نامهای مبارکه، انعقاد معاهدهٔ مبارکه در ضمن نه فقرهٔ

آتیه قرارداد شده که در این کتاب مستطاب بیان و در مجلس منعقدهٔ ارزنةالروم مبادله می‌شود.

فقرهٔ اول: دولتین اسلام قرار می‌دهند که مطالبات نقدیهٔ طرفین را که تا به حال از یکدیگر ادعا می‌کردند کلیاً ترك کنند، ولکن با این قرار به مقاولات تسویه مطلوبات مخصوصهٔ مندرجه در فقرهٔ چهارم خللی نیابد.

فقرهٔ دوم: دولت ایران تعهد می‌کند که جمیع اراضی بسیطهٔ ولایت زهاب یعنی اراضی جانب غربی آن را به دولت عثمانی ترك کنند. و دولت عثمانی نیز تعهد می‌کند که جانب شرقی ولایت زهاب یعنی جمیع اراضی جبالیهٔ آن را معدرهٔ‌کرند به‌دولت ایران ترك کنند. و دولت ایران قویاً تعهد می‌کنند که در حق شهر و ولایت سلیمانیه از هرگونه ادعا صرف‌نظر کرده به حق تملکی که دولت عثمانیه در ولایت مذکور دارد وقتاً من‌الاوقات یك طور دخل و تعرض ننماید. و دولت عثمانیه نیز قویاً تعهد می‌کنند که شهر و بندر محمره و جزیرةالحضر و لنگرگاه و هم اراضی ساحل شرقی یعنی جانب یسار شط‌العرب را که در تصرف عشایر متعلقهٔ معروفهٔ ایران است به ملکیت در تصرف دولت ایران باشد. و علاوه براین حق خواهند داشت که کشتیهای ایران به آزادی تمام از محلی که به‌بحر منصب می‌شود تا موضع‌التحقاق حدود طرفین در نهر مذکور آمد و رفت نمایند.

فقرهٔ سوم: طرفین متعاهدین تعهد می‌کنند که با این معاهدهٔ حاضره سایر ادعاهاشان را در حق اراضی ترك کرده، از دو جانب بلاتأخیر مهندسین و مأمورین را معین نموده برای اینکه مطابق مادهٔ سابقه حدود مابین دولتین را قطع نماید.

فقرهٔ چهارم: طرفین قرارداده‌اند که خساراتی که بعد از قبول اخطارات دوستانهٔ دو دولت بزرگ‌واسطه که در شهر جمادی‌الاولی سنهٔ یکهزار و دویست و شصت و یك تبلیغ و تحریر شده به طرفین واقع شده، و هم رسومات مراعی از سالی که تأخیر افتاده برای اینکه مسائل آنها از روی عدالت فصل و احقاق شود، از دو جانب بلاتأخیر مأمورینی را تعیین نمایند.

فقرهٔ پنجم: دولت عثمانی وعده می‌کند که شاهزادگان فراری ایران را در «برسا» اقامت داده و غیبت آنها را از محل مذکور ومراودهٔ مخفیه آنها را به ایران رخصت ندهد. و از طرف دولتین علیتین تعهد می‌شود که سایر فراری به‌موجب معاهدهٔ سابقهٔ ارزنةالروم عموماً رد شوند.

فقرهٔ ششم: تجار ایران رسم گمرك اموال تجارت خود را موافق قیمت حالیه و جاریه اموال مذکوره نقداً یا جنساً بوجهی که در عهدنامهٔ منعقد در ارزنةالروم در سنهٔ یکهزار و دویست و سی‌وهشت در مادهٔ

ششم که دائر به تجارت است مسطور شده، ادعا کنند. و از مبالغی که در نامهٔ مذکوره تعیین شده زیاده وجهی مطالبه نشود.

فقرهٔ هفتم: دولت عثمانی وعده می‌کند که به‌موجب عهدنامه‌های سابقه امتیازاتی‌که لازم باشد درحق زوار ایرانی اجرا دارد تا از هرنوع تعدیات بری بوده، بتوانند به‌کمال امنیت محلهای مبارکه را که کاین در ممالك دولت عثمانیست زیارت کنند. و همچنین تعهد می‌کند که به مراد استحکام و تأکید روابط دوستی و اتحاد که لازم است فیمابین دو دولت اسلام وتبعهٔ طرفین برقرار باشد، مناسب‌ترین وسائل‌را استحصال نماید تا چنانکه زوار ایرانیه در ممالك دولت عثمانیه به‌جمیع امتیازات مذکوره بهره‌ور بوده، خواه در تجارت و خواه در مواد سایره از هرنوع ظلم و تعدی و بیحرمتی محفوظ باشند. و علاوه براین بالیوزهائی که از طرف دولت ایران برای منافع تجارت و حمایت تبعه و تجار ایرانیه به جمیع محلهای ممالك عثمانیه که لازم بیاید، نصب و تعیین شود بغیر از مکهٔ مکرمه و مدینهٔ منوره. دولت عثمانیه قبول می‌نماید و وعده می‌کند که کافه امتیازاتی‌که شایستهٔ منصب و مأموریت بالیوزهای مذکوره باشد در حق قونسولهای سایر دول متحابه جاری می‌شود، در حق آنها نیز جاری شود. و نیز دولت ایران تعهد می‌کند که بالیوزهائی که از طرف دولت عثمانیه به‌جمیع محلهای ممالك ایرانیه که لازم بیاید نصب و تعیین شود، و در حق آنها و در حق تبعه و تجار دولت عثمانیه که به ممالك ایران آمد و شد می‌کنند معاملهٔ متقابله را کاملا اجری دارد.

فقرهٔ هشتم: دولتین علیتین اسلام تعهد می‌کنند که برای دفع و رفع ومنع غارت و سرقت عشایر و قبایلی‌که در سرحد می‌باشند تدابیر لازمه اتخاذ و اجرا کنند و به همین خصوص در محلهای مناسب عسکر اقامت خواهند داد. و دولتین علیتین تعهد می‌کنند که از عهدهٔ هرنوع حرکات تجاوزیه مثل غصب وغارت و قتل‌که در اراضی یکدیگر وقوع بیابد برآیند. و قرار داده‌اند عشایری که متنازع‌فیه می‌باشند و صاحب آنها معلوم نیست بخصوص انتخاب و تعیین‌کردن محلی که بعد از این دائماً اقامت خواهند کرد یك دفعه به ارادهٔ اختیار خودشان حواله شود. و عشایری که تبعیت آنها معلوم است جبراً به‌اراضی دولت متبوعهٔ آنها داخل شوند.

فقرهٔ نهم: جمیع مواد و فصول معاهدات سابقه خصوص معاهده که در سنهٔ ۱۲۳۸ در ارزنةالروم منعقد شده که بخصوصه با این معاهدهٔ حاضره الغا و تغییر نشده، مثل اینکه کلمه بکلمه درین صفحه مندرج شده باشد، کافهٔ احکام و قوت آن ابقا شده است. و فیمابین دو دولت علیه قرار داده شده است که بعد از مبادلهٔ این معاهده در ظرف دوماه یا کمتر مدتی از جانب دولتین قبول و امضاء شده تصدیق‌نامه‌های آن مبادله خواهد شد. و کان‌ذلك فی‌یوم‌السادس‌عشر من شهرجمادی‌الثانیه

سنهٔ هزار و دویست وشصت وسه.

پیمان ارزنةالروم کاملترین عهدنامه‌هائی‌است که درتاریخ روابط جدید ایران و عثمانی بسته شده است. از آن به بعد، مدار مناسبات دو دولت برآن نهاده شد. به ارزش معنوی آن وقتی می‌توان پی برد که‌مواد آن را در چهارچوب روابط دو دولت و مسائل پیچیده و گوناگونی که در طی سالیان دراز روی هم برف انبار گشته بود، مورد سنجش قرار بدهیم. در غیر از این صورت، اهمیت سیاسی و حقوقی و بین‌المللی آن بدرستی دستگیر نخواهد شد. چیزهائی که کم یا بیش دربارهٔ آن نگاشته شده ژرف و اندیشیده نیست ــ از نظر فن تاریخ دیپلماسی و حقوق بین‌المللی مورد ارزشیابی قرار نگرفته و تأثیر آن در سیر تحول تاریخی روابط ایران و عثمانی دانسته نشده.

عهدنامهٔ ارزنةالروم اصولی را بنیان نهاد که ناظر بر مجموع مسائل بین دو کشور بود. اینکه برخی از مواد آن را گنگ پنداشته‌اند، یا تصور کرده‌اند آن ابهام نتیجهٔ عمل عمدی دولت عثمانی است، بکلی خطاست. آن اصول از نظر وضع قواعد کلی هیچ گنگی نداشت، حسن نیت می‌خواست که آنها را بدرستی اجرا کنند. و آنچه وجود نداشت همان حسن‌نیت بود نه روشنی بیان مواد عهدنامه. اگر قرار بود در گفتگوی ارزنةالروم خط سرحدی از آرارات تا خلیج فارس را به روی نقشهٔ دقیق جغرافیائی منطبق گردانند، کنفرانس پنج‌سال طول نمی‌کشید، بلکه پنجاه سال گفتگو لازم بود چنانکه یکصدسال بعد هم آن کار بدرستی انجام نیافت. و آنچه به عنوان «ایضاحات» خواستند به اصل عهدنامه ملحق گردانند، به حقیقت «ایضاحات» نبود بلکه تجدید نظر در ماهیت پیمان بود. یعنی آنچه عثمانیان نتوانستند از مذاکرهٔ با میرزاتقی‌خان در ارزنةالروم بدست آورند، چنانکه خواهیم دید به پشتیبانی علنی انگلیسها و با رشوه‌دادن گرفتند. و دولت ایران لیاقت نداشت حقوقی را که عهدنامهٔ ارزنةالروم برایش تأمین کرده بود، پاسداری کند. اینکه میرزا جعفرخان مشیرالدوله نوشته: «میرزاتقی‌خان مرحوم به علت بی‌اسبابی و عدم استحضار از اراضی سرحدیه، ملکیت محمره و سایر مطالب حقهٔ این دولت را نتوانست در آن مجالس ثابت نماید و از عهدهٔ الزام مدعی بطور شایسته برآید»[۱۶۹]، حرف بکلی نسنجیده‌ایست. کارنامهٔ وزیر نظام در کنفرانس ارزنةالروم بطلان گفتهٔ مشیرالدوله را که شاید از روی هم‌چشمی یعنی دخالت عنصر انسانی، نوشته، بروشنی ثابت می‌گرداند. بله، مشیرالدوله آدم بصیر و آگاه و خیرخواهی بود ــ اما نه شخصیت میرزاتقی‌خان را داشت، نه تدبیر و مهارت او را در فن گفتگوی سیاسی، و نه چشم عاقبت‌نگر، و نه استقامت

۱۶۹. تحقیقات سرحدیه، خطی.

او را در برابر عثمانیان و انگلیسیان و روسیان و حتی دربار خود ایران. دیدیم که وزیر نظام در به‌کرسی نشاندن حقوق ایران حتی فرمان شاه را مبنی برگذشت نسبت به عثمانی، نادیده گرفت، و دستورهای صدراعظم را بارها زیرپای نهاد. البته پیمان مزبور کامل و بی‌نقص نیست، اما ارزش بین‌المللی اسناد سیاسی را باید در شرائط موجود زمان تدوین آنها سنجید. با این معیار کاری که میرزاتقی‌خان انجام داد، از عهدهٔ مشیرالدوله ساخته نبود، چنانکه وقتی مشیرالدوله به نمایندگی ایران در کمیسیون مرزی ایران و عثمانی گماشته شد، در اجرای همان عهدنامه کار درخشانی از پیش نبرد ــ و حال آنکه میرزا تقی‌خان آن عهدنامه را در دورهٔ ضعف و بی‌سروسامانی ایران بسته بود، و مشیرالدوله در عصر اقتدار ایران یعنی زمامداری امیرکبیر آن مأموریت را داشت. و چنانکه خواهد آمد در آن زمان بیگانان حساب می‌بردند[۱۷۰].

گفتهٔ مشیرالدوله دربارهٔ حاجی میرزا آقاسی هم منصفانه و راست نیست. می‌نویسد: پس از امضای عهدنامهٔ ارزنةالروم «خودنمائی و رجزخوانی»های حاجی در مجالس مختلف که چنین و چنان کرده، وحشت در دل عثمانیان انداخت و بر اثر آن «در مبادلهٔ تصدیق‌نامه‌های قرارنامه تأمل کردند» و «ایضاحاتی» بر آن نوشتند[۱۷۱]. ممکن است حاجی رجزخوانی کرده باشد، اما مشیرالدوله به این معنی برنخورده که فکر تجدیدنظر عهدنامه را، عثمانیان از زمان کنفرانس در سر داشتند، و تمام مشاجره بر سر مادهٔ دهم از همین رهگذر بود که راه فراری بیابند. در آن زمان کامیاب نگردیدند، پس از بازگشتن میرزاتقی‌خان، از ناتوانی و نابسامانی دولت استفاده کردند، و بساط تازه‌ای برای پیمان‌شکنی چیدند. موضوع گفتار ما در این بخش همین است.

میرزاتقی‌خان پس از امضای عهدنامه به سوی ایران بازگشت. در راه با میرزامحمدعلی‌خان شیرازی «نایب وزارت دول خارجه» که به سفارت فرانسه می‌رفت. دیدار کرد و او را از جریان انعقاد عهدنامه آگاهانید. وزیر نظام روانهٔ تبریز و تهران شد، و میرزا محمدعلی‌خان رهسپار پاریس گردید[۱۷۲].

مادهٔ نهم عهدنامه مقرر می‌داشت که: حداکثر تا دو ماه پس از امضای آن ترتیب تصویب و مبادلهٔ تصدیق‌نامه‌های آن از جانب دو دولت

---

۱۷۰. به بخش سیاست خارجی امیرکبیر، قسمت روابط ایران و عثمانی رجوع شود.

۱۷۱. تحقیقات سرحدیه، خطی.

۱۷۲. حاجی در نامهٔ ۲۹ جمادی‌الثانی ۱۲۶۳ به میرزا محمدعلی‌خان می‌نویسد: به موجب نامه‌های رسیده، میرزا تقی‌خان عازم مراجعت از ارزنةالروم است و قریباً می‌آید، «دیگر آن فرزند مطمئن و آسوده‌خاطر مأذون است که از طریق اسلامبول» حرکت نماید.

داده شود. محمدشاه آن را تصویب کرد. میرزامحمدعلی‌خان هنوز در پاریس بود که از دولت دستور رسید که «بزودی به اسلامبول معاودت کرده امر مبادله را به انجام برساند». از آنجا راهی شد و در هفدهم محرم ۱۲۶۴ به پایتخت عثمانی وارد گردید[۱۷۳]. میرزاجواد که عهدنامه را همراه آورده بود، به او سپرد. ترکان در تصویب پیمان دست نگاه داشته، و مبادلهٔ آن را مشروط بدان کرده بودند که چهار مطلب را که به صورت «ایضاحات» تهیه کرده و نمایندگان روس و انگلیس نیز آنها را تأیید نموده بودند مورد قبول ایران قرار گیرد. وگرنه دولت عثمانی حاضر به مبادلهٔ عهدنامه نخواهد گشت. ترکان که در کنفرانس ارزنةالروم نتوانسته بودند با گنجاندن مادهٔ دهم در قرارنامه، موضوع مبادلهٔ آن را معلق گردانند، و از برخی مواد آن خاصه حاکمیت ایران بر محمره و شط‌العرب خرسند نبودند ــ حال بنای اشکال‌تراشی را نهاده، نغمهٔ ایضاحات را که در معنی تجدیدنظر عهدنامه بود، ساز کردند.

مسألهٔ ایضاحات با سیاست روس و انگلیس پیوستگی خاصی داشت. در این زمان لرد ابردین از وزارت خارجهٔ انگلیس رفته بود ــ و پالمرستون به جایش نشسته. باید دانسته شود که پالمرستون در تعیین جهت عمومی سیاست انگلستان در شرق، تمایل بیشتر به همآهنگی با سیاست انگلیسی هندوستان داشت. ترکان از این وضع بهره‌برداری کردند ــ و خوب پی‌برده بودند که هرگاه دبه در بیاورند فشار زیادی برآنها وارد نخواهد گشت، خاصه که روسها هم مایل به تحبیب عثمانی بودند و اعتراضی برآنها روا نمی‌داشتند. پالمرستون در دستوری که به «ولسلی» (لردکولی‌بعدی) سفیر انگلیس در اسلامبول فرستاد گفت: «امتناع دولت عثمانی از قبول موادی که پیش از این مورد موافقت آنها قرار گرفته و یا تقاضاهای تازه‌ای که حالا دارند، و مغایر مواد عهدنامه می‌باشند، موجب تأسف دولت انگلستان است.» به هر حال هرگاه دولت عثمانی از مبادلهٔ عهدنامه «سرپیچی می‌کنند و در تعدیل آن سخت می‌گیرند»، شایسته است یادداشتی در تفسیر و تأویل مواد مورد ایراد آنان بر قرارداد افزود. و کوشش شود مبادلهٔ آن بیش از این به تعویق نیفتد[۱۷۴].

دولت عثمانی نخست طرح اعلامیهٔ یك‌جانبه‌ای آماده کرده بود و قصد داشت تصویب و مبادلهٔ عهدنامه را ضمن آن اعلام دارد. باب‌عالی خود را از قید قواعد ابتدائی حقوق بین‌المللی آزاد ساخته، و خود را پای‌بند آن نمی‌دانست که نمی‌تواند معاهدهٔ دوجانبه‌ای را با عمل یك طرفی و بدون آگاهی و موافقت طرف متقابل، به دلخواه خویش تعبیر و تفسیر کند. عالی افندی وزیر امور خارجهٔ عثمانی با سفیر انگلیس

---

۱۷۳. روزنامهٔ سفارت میرزا محمدعلی‌خان به فرانسه (خطی).
۱۷۴. انگلیس ۲۴۸/۱۲۶ پالمرستون به‌ولسلی، ۳ مارس ۱۸۴۷.

مشورت کرد. ولسلی راجع به‌مضمون اعلامیهٔ مزبور می‌نویسد: عبارتهای آن علیه ایران سخت «تعرض‌آمیز» بود. بـه‌علاوه «مطالبی در آن گنجانده شده بود که بکلی دروغ بود» ــ از قبیل اینکه دولت ایـران از خسارت تاراج محمره و قتل‌عام و غارت کربلا چشم پوشیده، ویا اینکه از ادعای خود برنواحی اطراف محمره و ایلات مرزنشین خوزستان گذشته‌است[۱۷۵]. در اینجا ولسلی اظهارنظر مهمی می‌کند و نتیجـهٔ مهمتری می‌گیـرد. می‌گوید: «مسألهٔ حاکمیت بر اراضی نـزدیك محمره چیزی نیست کـه با روش خودسرانهٔ اعلامیهٔ عالی افندی تسویه گردد». و «البته اگر چنین اعلامیه‌ای از جانب دولتهای واسطه صادر شود، تأثیر دیگری در دولت ایران خواهد داشت، و به‌معانی آن قدر و قیمت می‌نهند»[۱۷۶].

پس، بـه دستور پالمرستون و بـه رهنمونی ولسلی، قـرار شد عالی افندی طرح اعلامیهٔ تند یك‌جانبهٔ خود را عوض کند، و به جای آن یادداشت مشترکی از جـانب عثمانی و روس و انگلیس تنظیم شود. و ضمن آن همان نکته‌هائی را که سفیر انگلیس «دروغ» می‌خواند، به‌صورت فریبنده‌ای که خالی از خشونت ترکی ولی آمیخته با نازك‌کاریهای فرنگی باشد، عرضه بدارند. آنچه به‌عنوان «ایضاحات چهارگانه» نامیده می‌شود حاصل این هنر دیپلماسی سه دولت بـود، و هیچکدام از آنان خـود را مقید به‌آن ندانستند که از آنچه در اسلامبول می‌گذشت سخنی به ایران بگویند. باب‌عالی ایضاحات را نوشت، و نمایندگان روس و انگلیس هم رأی مشترك خود را پای آن مرقوم فرمودند. همینکه میرزامحمدعلی‌خان به اسلامبول رسید و خواست تصدیق‌نامه‌های عهدنامه را مبادله نماید، متن آن سند را در برابرش نهادند. او هم صحه گذاشت. خواهیم دیـد که از لحاظ حقوقی نه ایضاحات اعتبار داشت، نه عمل روس و انگلیس قانونی بود، و نه کار میرزامحمدعلی‌خان که بدون داشتن اختیارنـامه امضا سپرد. گویا مختصر فرقی هست میان‌کارنامهٔ پنج‌سالهٔ میرزاتقی‌خان در کنفرانس ارزنةالروم، و خدمت پنج‌روزهٔ میرزامحمـدعلی‌خـان در اسلامبول که بعدها به وزارت امور خارجهٔ ایران رسید.

حاجی میرزا آقاسی از همه‌جا بیخبر، نمی‌دانست سه دولت همسایه سرگرم چه زد و بندهائی در اسلامبول علیه ایران هستند. این نامه را در ربیع‌الاول ۱۲۶۴ به میرزا محمدعلی‌خان نوشت و به وسیلهٔ پیك سفارت فرانسه در تهران به او فرستاد:

«...ارجمندی میرزاجواد که آنجا وارد شده، ندانستم رأی‌اولیای دولت علیهٔ عثمانیه به‌کجا انجامید؟ هفت سال است که این گفتگوها در میان است، هیچ ثمری و حاصلی بعمل نیامد. باز همان ایـلات در مقام خود ساکن و مشغول تاخت و تاز سرحدات دولت علیهٔ ایـران هستند، و

۱۷۵. همان، ولسلی به پالمرستون ۲۴ مارس ۱۸۴۷.
۱۷۶. همان.

با تجار و زوار به ستم افزوده‌اند و نکاسته‌اند. حالا شنیدم تـدارك آلات حربیه و مایحتاج در سرحدات دولت علیهٔ عثمانیه می‌شود... کمال سعی را کردم که این نفاق مبدل به وفاق گردد سیما بـا چنین همجـواری کـه هر ساله ده کرور منفعت ازمعاملات و زیارات به‌اهالی مملکت می‌رسانند، سبب رنجش اینگونه همجوار بودن خارج از رویهٔ نکته‌دانی می‌باشد.

«به آن فرزند بلند جایگاه می‌نویسم که: زیاده مذلت و خواری را قبول نکرده، اگر با احترام امضا بعمل آمد، و اولیای دولت علیهٔ عثمانیه موافق حق و حساب راه رفتند فبها و نعمت. و الا از جنابـان مجدت و نجدت نصابان وزرای مقیم دارالخلافهٔ اسلامبول تصدیق گرفتید، و بـه جناب وزیر مختار دولت فخیمهٔ فرانسه زیادتر اصرار نمائید که کیفیت را به جناب جلالت‌مآب محبان اعتضادی «موسی گیزو» هم به‌این تفصیل قلمی دارد. زیاده مکث در دارالخلافهٔ اسلامبول مـوجب کسر و نقصان دولت علیه است. بعد از اثبات مطلب و سبقت ایشان عازم دارالخلافه شوید. اولیای دولت علیهٔ ایران در هر حال اتمـام حجت را نمودنـد. یفعل‌الله مایشاء و یحکم مایرید...».

از نامهٔ مزبور برمی‌آید که حاجی به اشکال‌تراشی ترکان برخورده بود، گرچه هنوز آگاهی نداشت که زیر کاسه چه نیم‌کاسه‌ای است. بـه علاوه ناتوانی و بیچارگی دولت از سراپای نامه می‌تراید. او که بـه پشتیبانی واقعی روس و انگلیس از عثمانی پی‌برده بود، دست به‌دامن دولت فرانسه زد. فرانسه دلش می‌خواست کاری برای ایران بکند، اما از دستش ساخته نبود. شیوهٔ دیرینهٔ روس و انگلیس آن بود که در هر موردی که دربارهٔ ایران باهم سازشی می‌کردند، نمی‌خواستند و نمی‌گذاشتند دولت ثالثی پای درمیان نهد؛ مشترکاً علیه آن دولت تـوطئه می‌کردند. پس ناگزیر ایـران بایـد تاب زورگوئی و نیـرنگ روس و انگلیس را بیاورد، و کفارهٔ ضعف خود و بی‌حیثیتی زمامـدارانش را بدهد. اما از روی انصاف باید گفت حاجی هر عیبی داشت این اندازه پای‌بند آبرو و شرف دولت بود که به سفیر ایران دستور داد: اگـر کـار پیش نرفت به تهران بازگردد، چه اقامت زیاد «موجب کسر و نقصان» دولت است. میرزامحمدعلی‌خان ایـن اندازه هم رعـایت عزت خـود و مملکتش را نکرد.

مفصل‌ترین مدرکی که گفتگوی میرزا محمدعلی‌خان را با دولت عثمانی و سفیر انگلیس و روس بدست می‌دهد، گزارش بلند خود اوست که در چهاردهم ربیع‌الثانی ۱۲۶۴ به حاجی نگاشته. با وجود ناراستیهائی که در آن هست، خیلی نکته‌ها را باز می‌نماید. متن کامل آن را می‌آوریم و به ارزشیابی سیاسی و حقوقی آن می‌پردازیم:

تصدقت شوم، پیشتر عرض کرده بود که نظر به‌اینکه ایلچی

دولت بهیهٔ فرانسه به‌فدوی پیغام داده بودکه: جناب عالی‌پاشا وزیر امور خارجه گفته است تا ایلچی ایـران چند فقره مطلب ما را ممضی ندارد، ما عهدنامهٔ ممضی شده را مبادله نخواهیم‌کرد ـ فدوی به‌توسط عالیجاه میرزا حسین‌خان به جنابان وزرای مختار دولتین واسطه پیغام داد که: از قراری که مسموع شد رجال دولت علیهٔ عثمانی درباب مبادلهٔ عهدنامه، پاره‌ای اشکالها به میان آورده‌اند. هرگاه این طریق است و آن جنابان اطلاع دارند، مرا مطلع بفرمایند تا بنویسد میرزا جـواد از طرابزنـد مراجعت نماید، و خفتی برای دولت علیه از این راه حاصل نشود.

جناب وزیر مختار دولت بهیه[۱۷۷] مشافهة، و جناب «لاردکولی» به واسطهٔ عالیجاه موسیو «پیزانی»[۱۷۸] باشی ترجمان خود گفته بودند که: بهیچ‌وجه‌من‌الوجوه اشکالی نخواهد بود، و شما هرگز این کار را نکنید. بلکه بنویسید زودتر بیاید، بعد از ورود او شما را کاری به رجال عثمانی نباشد. بعد از ورود او، شما ما را به‌رسم دولتی اعلام‌کرده، ما می‌دانیم با رجال دولت عثمانی.

فدوی سخن ایلچی دو دولت بزرگ واسطه را بیغرض دانسته، و آنها را مشفق و ناصح دولت خود، و خود پنداشته به میرزا جـواد نوشت بیاید. و بعد از ورود او، سواد فرمان همایون و تعلیقهٔ بندگان عالی را نزد وزرای مختار فرستاده، آنها را از مأموریت خود و از ورود میرزا جواد مطلع ساخته. تا ده روز از این مقدمه گذشته بهیچ‌وجه اعلام و اخباری از وزرای مختار نشد. بعد از ده روز جنابان معزی‌الیهما کاغذی به‌فدوی نوشتند که: روز چهارشنبهٔ نوزدهم صفر در سفارتخانهٔ روس، وزرای مختار را ملاقات کرده، دستورالعمل خود را ابراز کند، و احکامی که دارد به ملاحظهٔ ما رساند.

فدوی در روز موعود به سفارتخانـهٔ دولت بهیـهٔ روسیه رفتـه، جنابان معزی‌الیهما با دونفر مترجم، و فدوی با میرزا حسین‌خان در آن مجلس بودیم. اول جنابان معزی‌الیهما از فدوی سؤال کردند که: از دولت ایران به دربار عثمانی چه مأموریت دارید؟ فدوی در جواب گفت: دولت علیه ایران مرا به‌مرتبهٔ ایلچی مخصوص سرافراز، و فقط مأمور فرموده‌اند که عهدنامهٔ امضا شدهٔ اعلیحضرت قـدرقـدرت، قضاشوکت شاهنشاهی روح‌العالمین فداه را، با عهدنامهٔ ممضی شدهٔ اعلیحضرت سلطان مبادله نماید.

بعد جنابان معزی‌الیهما گفتندکه: رجال دولت علیهٔ عثمانی درباب توضیح چهار فقره مطلب عهدنامهٔ ارزنةالروم که مبهم نوشته‌اند، از ما که مأمورین دو دولت واسطه هستیم سؤال کرده بودند. و ما بر طبق هریك جوابی نوشته‌ایم که همان سؤال و جواب را هم به‌نظر اولیای

۱۷۷. مقصود سفیر روسیه Oustinoff است.
۱۷۸. Pisani «ترجمان‌باشی» سفارت انگلیس.

دولت علیهٔ ایران رسانیده‌اند. و از قراری که وزرای مختار که مقیم دارالخلافهٔ تهران هستند، به ما نوشته‌اند: جناب حاجی جوابهای ما را قبول فرموده‌اند که عهدنامه را به امضای اعلیحضرت پادشاه بافروجاه ممالك ایران رسانیده، فرستاده‌اند و شما را مأمور کرده‌اند که آن جوابهای ما را تصدیق کردهٔ ممضی شدهٔ حضرتین را مبادله نمائید.

فدوی در جواب گفت که: جناب حاجی که آقا و بزرگ من است، در باب سؤال وجوابی که می‌فرمائید، چیزی به من مرقوم نفرموده‌اند ـ مگر سواد دو جواب کاغذی که به‌جناب قولونل شیل وزیر مختار دولت بهیهٔ انگلیس نوشته‌اند، نزد من فرستاده‌اند ـ که اگر دولت عثمانی در آن باب گفتگوئی داشته باشد من مطابق آن جوابهائی که جناب حاجی درطی آن سواد مرقوم فرموده‌اند، جواب بگویم وآنها را مطمئن بسازم. بعد وزرای مختار در جواب گفتند: آن جوابها چه چیز است؟ و شما چه‌قسم می‌توانید رجال‌دولت‌عثمانی‌را ساکت سازید ومطمئن‌نمائید؟ بنویسید، ما ملاحظه کنیم. فدوی مطابق جوابهائی که بندگان عالی داده بودند، و سواد آن پیشتر انفاد حضور سعادت دستور عالی شد، نوشته، به آنها داد.

جنابان بعد از ترجمه و ملاحظه قبول نکردند. گفتند: اینطور جوابهائی که شما نوشته‌اید باعث اسکات رجال دولت عثمانی نخواهد شد. و حال شما کاری که باید بکنید این است که: تصدیق جوابهای ما را بکنید، و آنها را ممضی بدارید. ما که وزرای مختار و مأمورین دو دولت بزرگ واسطه هستیم، منظوری‌بجز گذشتن امر معاهدهٔ دولتین نداریم، و نمی‌خواهیم نفع به‌دولت عثمانی برسانیم، و ضرر به دولت ایران. و آنچه ما جواب نوشته‌ایم موافق قانون حساب، و اصل مضمون عهدنامه است. و فردا صورت آن سؤال و جواب را که به خط فرانسوی است همراه یکی از صاحب‌منصبان نزد شما خواهیم فرستاد که ترجمه کرده، از مضمون آن درست مستحضر شوند. فردای آن روز یکی از صاحب‌منصبان سفارت روسیه صورت آن سؤال و جواب را آورده، فدوی ترجمه کرده، جوابی که سواد آن را سابقاً ارسال حضور عالی داشت، به‌آنها نوشت. جنابان معزی‌الیهما باز آن‌جواب را قبول نکرده، باز قرار گفتگو را به مجلس دیگر دادند.

سه روز بعد باز در سفارتخانهٔ دولت بهیهٔ روسیه اجلاس شده، فدوی به جنابان معزی‌الیهما گفت: اولا رجال دولت عثمانی بعد از مهر ومبادلهٔ عهدنامهٔ ارزنةالروم که وکلای مرخص طرفین به‌توسط مأمورین دولتین فخیمتین واسطه، بعد از مکالمات و ملاحظات و تحقیقات چندین ساله، هیچ حقی نداشته سؤالی درباب توضیح فقرات آن نمایند مگر بعد از امضای طرفین. ثانیاً جناب آقاسی حاجی سلمه‌الله تعالی برطبق هریك جوابی نوشته‌اند، و مرا مأمور فرموده‌اند که برطبق آنها به‌رجال

دولت عثمانی جواب گوید. و اگر علاوه از جوابهای جناب معظم‌الیه بخواهید من قبول کنم، بهیچ وجه از دولت خود مأمور نیستم و اختیاری ندارم.

وقتی که جنابان معزی‌الیهما دیدند که این ایراد صحیح را گرفتم، در جواب گفتند که: این سؤال و جواب پیش از مهر و مبادلهٔ عهدنامهٔ ارزنةالروم شده بود، و رجال دولت عثمانی تا این جواب را از ما نگرفتند به وکیل مرخص خود اذن ندادند که عهدنامه را مهر و مبادله کند ـ چنانچه ما درین باب به دولت خود نوشته‌ایم، و جوابهای ما را پسندیده‌اند و حق داشته‌اند. باید دولت ایران آن جوابها را قبول کند و دولت ایران هم قبول کرده است. [چه] امر برما مشتبه است؟ زیرا که اگر قبول نمی‌کردند چرا عهدنامهٔ ممضی شده را می‌فرستادند، و به میرزا جواد حکم می‌فرمودند که اگر شما از فرانسه معاودت نکرده باشید، عهدنامهٔ ممضی شده را به دست ما بدهدکه مبادله نمائیم؟ اگر از ما خاطرجمع نبودند و ما را وکیل امین خود نمی‌شمردند چرا امر را به‌عهدهٔ ما مفوض می‌داشتند؟ جناب شما باید حکماً موافق‌خواهش دولتهای واسطه جوابهای ما را قبول کنی، و تصدیق بنویسی تا عهدنامهٔ بین‌الدولتین ممضی و مبادله شود. والا رجال دولت علیهٔ روم که بهیچ‌وجه نفعی از این مصالحه ندارند، و از خدا می‌خواهند دستاویزی پیدا نمایند و عهد را بشکنند، آن‌وقت دولتین فخیمتین واسطه هم شهادت خواهند داد که خلاف و نقض عهد از دولت ایران شده است. و حق مسأله اینست که دولتها و مأمورین آنها درین چند سال خسته شده‌اند، و می‌خواهند زود کار را بگذرانند که زیاده ازین طول نکشد. و هرگز تأمل نخواهند کرد که شما به دولت ایران عرض بکنی و دستور مجدد بخواهی.

و بعد از انقضای آن مجلس، روز دیگر گه بازدید فدوی آمدند باز همین فقرات را به میان آوردند و گفتند: حالا که دولت ایران مشغول کار خراسان است[۱۷۹]، به محض اینکه جوابهای ما را تصدیق نکنی دولت عثمانی عهدنامهٔ ارزنةالروم را باطل خواهد داشت و صلح نخواهد کرد ـ مگر اینکه دولت ایران را به خطر و خسارت بیحساب بیندازد. و دو دولت واسطه هم بکلی دست‌خواهدکشید. وعلاوه ازاینکه خود را معزول از سفارت می‌کنی، جمیع مخمصه‌ها به عهدهٔ شما خواهد افتاد. حالا بطور دولتی به‌شما اعلام می‌کنیم و اعلام دولتی مأمور دو دولت بزرگ را سهل و آسان مشمارید، و از عاقبت این کار برای دولت خود، و خود بیندیشید، و از مؤاخذهٔ دولت خود و دولتین واسطه بترسید.

۱۷۹. اشاره به‌فتنهٔ سالار درخراسان که‌چنانکه خواهدآمد انگلیسیان در آن دخالت مستقیم داشتند. (نگاه کنید به بخش فتنهٔ سالار). پیوستگی میان حوادث مرزهای شرقی ایران با رویهٔ تعرض‌آمیز عثمانی در این گفته نیز نمایان است.

فدوی در جواب گفت: چگونه امری را تصدیق کنم که ضرر علانیه برای دولت خودم مشاهده می‌کنم؟ از جمله آن جنابان در جواب دولت عثمانی نوشته‌اند که: دولت عثمانی فقط شهر و لنگرگاه و جزیرةالخضر را به دولت ایران ترك کرده است؛دیگر زمینی و بندری که آنجاها می‌تواند داشته باشد، ترك نکرده است. سخن من دریـن باب اینست که: شهر محمره که ذکر شده است، شهر و توابع شهر و اراضی که متعلق به اوست، منظور بوده است. اگر قطعهٔ قلعهٔ شهر منظور بود، می‌نوشتند «فقط قلعهٔ محمره تعلق به دولت ایران دارد»، و اسم شهر را مذکور نمی‌ساختند. واینکه نوشته‌اند «دولت عثمانی فقط شهر محمره را ترك کرده است نه اراضی دیگر»[۱۸۰] ـ محمره ملك ایران بوده است و ملك عثمانی نبوده است که به دولت ایران داده باشد. دولت ایران از دو کرور خسارت آنجا محض تکلیف دو دولت واسطه گذشتند، حالا می‌خواهند ملك محمره را ملك عثمانلو بشمارند.

جنابان معزی‌الیهما از جوابهای من کمال تغیر را بهم رسانیده، گفتند: ما شنیده بودیم که جناب شما سی سال است در کار وزارت و سفارت و امورات دولتی بوده‌اید، و سیاحت بسیار کرده‌اید، و از قانون استحضاری کامل دارید. با اینکه در عهدنامه صراحة نوشته‌اند «شهر و بندر و لنگرگاه و جزیرةالخضر را دولت عثمانی به دولت ایران ترك می‌کند» ـ ملکی است از عثمانلو که واگذار به دولت ایران می‌کند، و خارج می‌نماید زمین و جزیره و هرچیز دیگر را. اینطور ایرادها به وزیرمختار دو دولت‌بزرگ گرفتن، از آداب‌دانی‌شما بسیار دور است.حالا که اینطور است مابعدازین عهد دولتی را شکسته می‌دانیم، و شما را هم ایلچی نمی‌دانیم، و حالا چاپار خودمان را می‌فرستیم که دولت ایران نقض عهد کرد. بعد از خسارت بینهایت که به دولت ایران خواهـد رسید، دو دولت واسطه دولت ایران را لابد خواهند کرد که از شما مؤاخذهٔ عظیمهٔ شدیده نماید.

بعد فدوی هرچه جواب گفت، گفتند سخن تمام شد، ما دیگر حرفی نداریم. بعد فدوی سه روز مهلت خواست. قبول نکردند، گفتند: چاپار ما باید برود از حالا تا هفده ساعت دیگر مهلت شما که چهار فقره جوابی که به دولت عثمانی داده‌ایم، تصدیق نمائید، یا جـواب بگوئید قبول نداریم. آن مجلس به این طریق گذشت. رفتند، و بعد از ساعتی هردو وزیر مختار دو کاغذ به فدوی نوشتند که سواد آن در جوف عریضه با سواد چهار فقره مطلب که تفسیر کرده‌اند به حضور سعادت دستور ارسال داشت. کاغذ را به همان مضامین که می‌گفتند، نوشته، فرستادند. وپیغام دادند که: این کاغذ را برای این نوشتیم که ایلچی بداند ما از جانب دولت خود مأموریم، و دولتی اعلام می‌کنیم که

۱۸۰. مقصود این است که در ایضاحات اینطور نوشته‌اند.

اگر تصدیق نکنید جوابهای ما را، عهدنامهٔ ارزنةالروم باطل خواهد شد.

فدوی هرچه فکر کرد دید زور محض است. و نمی‌تواند با سه دوست به مخالفت برخیزد. لابداً موافق سوادی که آنها دادند، و در جوف عریضه است، نوشته به آنها داد، و فردای آن روز که باز در سفارتخانهٔ دولت بهیهٔ روسیه، آنها را ملاقات کرد، صراحة به آنها گفت که: مرا بهیچوجه از دولت مأموریت و اختیاری نبود چنین کاغذی بدهد، و جوابهای آن جنابان را تصدیق نماید. اما چون آن جنابان گفتند و نوشتند که اگر من جوابهای آن جنابان را تصدیق نکنم، عهدنامهٔ ارزنةالروم خواهد شکست، و دو دولت واسطه خواهند رنجید، و برای دولت علیهٔ ایران خطر و خسارت زیاد دارد، آن نوشته را دادم. حال موقوف به قبول اولیای دولت علیه است.

غرض قربانت شوم، ایلچیان دو دولت واسطه حمایت صریح به عثمانلو می‌کنند، و با اینکه در گرفتن کاغذ هفده ساعت بیشتر به فدوی مهلت ندادند، حالا یك ماه بیشتر می‌شود که از این مقدمه می‌گذرد، باز به دفع‌الوقت می‌گذرانند. وقبل‌از ورود میرزا جواد بنا داشتم که انشاءالله وقتی که عهدنامه مبادله شود، عهدنامهٔ ممضی شده را عالیجاه میرزا حسین‌خان بیاورد، و تفصیل وقایعات فرنگستان و روم را کماهوحقه، چنانچه در هرجا همراه بوده و جوابی که فهمیده و عاقل است، به عرض بندگان عالی برساند. بعد از ورود میرزا جواد از قرار حکمی که از بندگان عالی در دست داشت، مأمور بود که خود او عهدنامه را برداشته مراجعت نماید، میرزا جواد را برای آوردن عهدنامه نگاه داشت. و از اینکه عالیجاه میرزاحسین‌خان در همهٔ مجالس همراه بود، و از رفتار و کردار سفرا با فدوی استحضار داشت که به نگارش عرایض ممکن نبود، لهذا عالیجاه مشارالیه را حتماً به چاپاری روانهٔ حضور سعادت دستور عالی داشت که مراتب را آنچه در همه‌جا به رأی‌العین دیده و شنیده است مفصلا به عرض بندگان عالی برساند. و مشهدی قاسم آدم خود را هم به‌اتفاق او روانه داشت که جواب عرایض فدوی را گرفته به مشهدی قاسم داده که زود به فدوی برساند. الحق عالیجاه مشارالیه جوانی شایسته و قابل، و فدوی کمال رضامندی از او دارد. انشاءالله مورد التفات و مرحمت قبلهٔ عالم روح‌العالمین فداه، و جناب آقایی مدظله‌العالی‌خواهد شد. همینقدر عرض می‌کنم که ازحیثیت و پاکی وهوش و ادراك وقابلیت دخلی بهیچ‌کس ندارد؛ مستعد ومستحق تربیت و عنایت جناب‌آقا روحی‌فداه است. تحریراً فی‌چهاردهم شهر ربیع‌الثانی سنهٔ ۱۲۶۴.

از نامهٔ بعدی میرزا محمدعلی‌خان، هجدهم ربیع‌الثانی ۱۲۶۴، قطعه‌ای را می‌آوریم که دنبالهٔ آن ماجرا را روشن می‌سازد:

«...چنانچه نوشتجات سفـرا در دست است، دولت علیهٔ عثمانی فقرهٔ خسارت کربلا را خارج از قرارداد و فصول عهدنامه قرار داده‌اند، و خود مقر شده‌اند که از عهدهٔ خسارت بیرون خـواهند آمـد. فـدوی صراحة به جنابان وزرای مختار گفت که: اولیای دولت علیهٔایران محض توسط دو دولت بزرگ از دو کرور خسارت محمره چشم پوشیدند؛ حالا می‌خواهید اراضی و جزائر محمره را به دولت عثمانی بدهید؛ از انتقام شهدای کربلای‌معلی اغماض گردید، شما می‌خواهید خسار ت آنها را هم پایمال نمائید. از این معنی برآشفته بسیار تندی و تلخی کردند و گفتند: مضمون صریح عهدنامه فقط شهر محمره را دولت عثمانی به ایران داده است نه سایر ملك و باغستان بصره را. و همچنین در باب خسارت بجز چند فقره که در عهدنامه معین شده است،باقی مطالبات اشخـاص است نه دولتی.

«خلاصه، قربانت شوم، سفرای دو دولت متوسط بخصوص سفیر انگلیس زیاده از حد درین باب ساعی بود. معذلك در باب مبادله بهیچ‌وجه اقدامی نمی‌کردند .تا اینکه فدوی به توسط مترجم خود به هر دو پیغام فرستاد که: شما در باب تصدیق‌نامه که بزور گرفتید، ایلچی ایران را تا هفده ساعت بیشتر مهلت نمی‌دادند، چگونه است که درین کـار مبادله اینقدر طول می‌کشد، و دولت عثمانی به دفع‌الوقت می‌اندازد، هیچ‌اصرار ندارید؟ من صراحة و بطور دولتی به شما اعلام می‌کنم کـه اگر درین هفته امر مبادله نگذشت، من میرزا جواد را بـا عهدنامه پس خـواهم فرستاد...».

گزارش سفیر ایران بـه دفتر گفتگوی نمایندگان چنـد دولت نمی‌ماند؛ صحنهٔ نمایشی است از یك توطئهٔ بین‌المللی که بست‌وبندهای نیرنگ‌آمیزان را از پیش ماهرانه پرداخته‌بودند. تعزیه‌گردان و افسونگر معـرکه جناب «لردکـولی» انگلیسی بود، مـوسیو «استینف» روسی‌پیشهٔ آتش بیاری داشت و گاه پامنبری می‌خواند، حضرت عالی پاشای تـرك سردمدار محله بود و شمشیر قلدری به کمر بسته، و دسته‌جمعی عالیجاه مقرب‌الخاقان میرزاعلی‌خـان ایلچی را کـه تازه از فرنگ بـرگشته، ریشخندکنان دستش انداخته بودند. او هم به نوای آنان «رقص به‌یرلیغ» می‌کرد.

اینکه سفیران انگلیس و روس گفته بودند:«جناب حاجی جوابهای ما را قبول فرموده‌اند... و شما را مأمور کرده‌اند که آن جوابهای ما را تصدیق کرده» و عهدنامه را به‌ضمیمهٔ آن ایضاحات مبادله نمائید، دروغ محض است. حاجی مطلقاً چنین دستوری نداده بود، و شیل به کولی نوشته بود: دولت ایران بهیچ‌وجه به پذیرفتن آن ایضاحـات تن در نخـواهد داد[۱۸۱]. «پیزانی» ترجمان باشی سفیر انگلیس در اسلامبول نیز نگاشت:

۱۸۱. انگلیس، ۶۰/۱۳۱ شیل به کولی ۲۸ اوت ۱۸۴۷.

دولت ایران ایضاحات مزبور را که سفیر ایران پذیرفته «بطور مطلق باطل دانسته و نمایندهٔ خود را توبیخ کرده است»[۱۸۲].

اینکه گفته بودند: ایضاحات چهارگانه پیش از امضای عهدنامه تنظیم گشته بود، و تا وقتی که دولت عثمانی آنها را بدست نیاورد به امضای قرارداد راضی نگشت، سراپا نادرست است. نه چنین امری تحقق یافته بود، و نه سفیران روس و انگلیس حق داشتند با بودن نمایندهٔ مختار ایران درکنفرانس ارزنةالروم، خودسرانه چنین ایضاحاتی را بنویسند و از جانب خویش بپذیرند.

اینکه گفته بودند: «منظوری بجز گذشتن عهدنامه نداریم، و نمی‌خواهیم نفع به دولت عثمانی برسانیم و ضرر به دولت ایران» ــ و یا اینکه «اگر از ما خاطر جمع نبودند و ما را وکیل امین خود نمی‌شمردند، چرا امر را به عهدهٔ ما مفوض می‌داشتند» ــ سراپا فریب است. چیزی که دولت ایران در طی تاریخ به انگلیس و روس نداشت، همان اعتماد و اطمینان بود ــ و چیزی که آنان نداشتند راستی و امانت بود.

اینکه گفته بودند: «آنچه ما جواب نوشته‌ایم موافق قانون حساب و اصل مضمون عهدنامه است»، متناقض با سخن سابق خودشان است. اگر ایضاحات با «اصل مضمون عهدنامه» یکی بود، چرا به‌همان ادعای ناصحیح خود تا دولت عثمانی ایضاحات را نگرفت ــ به امضای قرارداد حاضر نگشته بود؟! برعکس ایضاحات شکنندهٔ مواد پیمان است. به این دسیسه و دستاویز خواستند حاکمیت‌ایران را برقسمتی از ساحل شط‌العرب سلب کنند، و حقوق ایران را برمحمره به حداقل برسانند. دیگر اینکه زیان مالی هنگفت اتباع ایران در قضیهٔ قتل‌عام کربلا، مشمول مادهٔ چهارم عهدنامه می‌گردید که باید در کمیسیون ایران و عثمانی تعیین گردد و دولت عثمانی کارسازی نماید. حالا به‌موجب ایضاحات، درصدد برآمدند این مسأله را نیز ماست‌مالی کنند و آن خسارت را جزو «مطالبات اشخاص» یعنی امور خصوصی نه «دولتی» قلمداد نمایند.

اینکه گفته بودند: ترکان «از خدا می‌خواهند دستاویزی پیدا نمایند و عهدنامه را بشکنند»، تنها حرف راستشان همین بود. اما اینکه دو دولت واسطه «شهادت خواهند دادکه خلاف و نقض عهد از دولت ایران شده‌است»، به حقیقت آئین بین‌المللی را خودشان زیرپا نهاده بودند. زیرا از لحاظ قضائی، صلاحیت نمایندگان روس و انگلیس منحصر به «حسن توسط» بود ــ نه صلاحیت حکمیت داشتند، نه داور و قاضی بودند. وآنچه به عنوان ایضاحات نگاشته بودند تجاوز صریح از اختیار و صلاحیت خودشان بود. به همین جهت هیچ ارزش و اعتبار حقوقی برآن تصدیقهای انگلیس و روس مترتب نیست.

---

۱۸۲. انگلیس، ۲۴۸/۱۳۰ پیزانی به‌کانینگ، ۲۰ ژوئیهٔ ۱۸۴۸.

اینکه گفته بودند: اگر ایضاحات مزبور را تصدیق نکنید «عهد دولتی را شکسته می‌دانیم و شما را ایلچی نمی‌دانیم» و «عهدنامهٔ ارزنة‌الروم باطل خواهد شد»، یکسره مغالطهٔ سیاسی است و از لحاظ حقوقی بی‌اعتبار. عهدنامه، همان عهدنامه بود. یا مبادله می‌کردند یا نه. اگر مبادله می‌گردید نافذ و لازم‌الاجرا می‌گشت، وگرنه معلق می‌ماند. ایلچی بودن میرزامحمدعلی‌خان‌هم هیچ‌ارتباطی‌با تصمیم روس وانگلیس نداشت. او سفیر فوق‌العادهٔ ایران در دربار عثمانی و برای انجام مأموریت موقت بود. و فرمان مأموریتش از جانب محمدشاه که نمایندهٔ حاکمیت ایران‌بود، به عنوان سلطان عثمانی صادر گردیده. دراین قضیه دولت روس وانگلیس محلی از اعراب نداشتند، و حرفشان هیچ مأخذ قانونی نداشت.

اینکه گفته بودند: «اعلام دولتی مأمور دو دولت بزرگ را سهل و آسان مشمارید، و از عاقبت این کار برای دولت خود، و خود بیندیشید و ازمؤاخذهٔ دولت خود و دولتین واسطه بترسید» ــ و یا اینکه «دو دولت واسطه، دولت ایران را لابد خواهند کرد که از شما مؤاخذه عظیمهٔ شدیده نماید» ــ اگر این سخنان راست باشد، جز «شانتاژ» هیچ نام دیگری برآن نمی‌توان نهاد. بااین اولتیماتوم تهدیدآمیزخواستند سفیرایران برجان‌خود بلرزد. اما در واقع آن «اعلام دولتی» توخالی بود، و فرستادهٔ‌کاردان می‌خواست که همهٔ آن‌سخنان را زیر پای نهد و هراسی در دل راه ندهد. اگر حساب و کتابی در میان بود، باید از اینکه در برابر آن زورگوئیهای افسونگرانه سر تسلیم فرود آورد، برخود بلرزد.

ایلچی دولت علیه نتوانست به هیچ‌کدام از آن نکته‌ها که آوردیم‌ــ پاسخی دندان‌شکن بدهد. تنها در قضیهٔ حاکمیت ایران بر محمره بود که سخن با معنی و درست گفت. و آن هم‌استدلال میرزاتقی‌خان و دستور حاجی بود. عجز و لابه از سراپای نامه‌اش می‌بارد. دریافت ما از گزارش میرزا محمدعلی‌خان این است که سعی داشته کردار خود را در امضاکردن ایضاحات موجه بشمار آورد. و مطلب را با آب و تاب فراوان جوری پرورانده که دولت را متقاعد گرداند که: «هرچه فکر کرد، دید زور محض است و نمی‌تواند با سه دولت به مخالفت برخیزد». پس چاره‌ای جز امضا سپردن ، نداشت. در رأی تاریخی ما این برهان بهیچ‌وجه مقبول نیست. می‌توانست به مخالفت برخیزد و سند را مهر نکند، تازه هیچ خبری هم نمی‌شد. اما میرزامحمدعلی‌خان اعتراف نمی‌کند که به تصریح مشیرــ الدوله، مبلغ دویست هزار قروش معادل «چهار هزار تومان رشوه به اسم جایزهٔ سلطانی» گرفت و سند ایضاحات را تصدیق کرد[۱۸۳]. همین معنی را بعدها که مشیرالدوله به کمیسیون مرزی ایران و عثمانی رفت، به مأموران واسطهٔ روس و انگلیس و عثمانی ابلاغ کرد و گفت: میرزا محمدعلی‌خان «حکم و اختیارنامه‌ای برای مداخله‌کردن به قرارنامهٔ

۱۸۳. تحقیقات سرحدیه، خطی. ناسخ‌التواریخ نیز آن را نوشته است.

ارزنةالروم در دست نداشت. اگر به تطمیع و تهدید هم سندی داده باشد، چه اعتبار خواهد داشت»[۱۸۴].

این نکته را هم بگوئیم که میرزامحمدعلی‌خان از روی بیدانشی نبود که پای ایضاحات را مهر کرد. خود دانسته، گفته بود: «چگونه امری را تصدیق کنم که ضرر علانیه برای دولت خودم مشاهده می‌کنم... صراحة به‌آنها گفت که مرا بهیچ‌وجه از دولت مأموریت و اختیاری نبود چنین کاغذی بدهد و جوابهای آن جنابان را تصدیق نماید». در گزارش خود تصریح می‌نمایدکه پس از ابرام ایضاحات هنوز در امر مبادلهٔتصدیق نامه‌های عهدنامه، این دست و آن دست می‌کردند. تازه پس از آنکه کار از کار گذشته بود، به اندیشهٔ اتمام حجت افتاد و به سفیران انگلیس و روس پیام فرستاد که: هرگاه در ظرف یك هفته تصدیق‌نامه‌ها مبادله نگردد «من میرزا جواد را با عهدنامه پس خواهم فرستاد».

بنابرصورت مجلس موجود، پیمان ارزنةالروم بعد از همهٔ آن صحنه‌سازیها، در تاریخ پانزدهم ربیع‌الثانی ۱۲۶۴ (یعنی پس از یك سال و یك روز کم که از امضای آن گذشت) در خانهٔ عالی‌پاشا وزیر امور خارجهٔ عثمانی و با حضور سفیران انگلیس و روس، مبادله شد. ومیرزامحمدعلی خان به موجب آنچه در نامهٔ ۲۲ ربیع‌الثانی نوشته، دل بدین خوش داشت که: «در قایق وزیر خارجه نشسته، با علم مبارك شیروخورشید» به عتبه‌بوسی به‌سرای سلطان، وسط بحر سیاه رفت. این است متن ایضاحات:

«مواد استیضاح‌دولت عثمانیه وایضاحات‌سفرای‌واسطه‌موافق‌قلمداد میرزامحمدعلی‌خان»

سؤال اول: دولت عثمانی به موجب شرط فقرهٔ قرارنامه تصور می‌کند که ترك‌کردن شهر و بندر و لنگرگاه و همچنین جزیرةالخضر به ایران، این ترتیب نمی‌تواند احاطه‌کند نه‌اراضی دولت عثمانی را که بیرون از محمره است، نه‌سایر بنادر دولت‌عثمانی‌را که واقع است در آنجاها.

جواب سفرای متوسطین: مأمورین دولتین واسطه می‌گویند که لنگرگاه محمره در محلی است که واقع شده است در محاذی شهر داخل در مرداب حفار. لهذاالمراتب ممکن نیست نتیجهٔ معین دیگر بدهد. مأمورین واسطه علاوه برآن قبول می‌کنند رأی رجال دولت عثمانی را که واگذار کردن به ایران محلی را که در آن سؤال کرده بودند شهر و بندر و لنگرگاه محمره و جزیرةالخضر است، و باب‌عالی ترك نکرده است در این محل نه بندر دیگر که در آنجاها واقع شده باشد.

سؤال دوم: دولت عثمانی سؤال می‌کند از شرح باقی آن فصل که در باب عشایر حقیقی تبعهٔ دولت ایران که آنها می‌توانند سکنی

۱۸۴. تحقیقات سرحدیه، خطی.

داشته باشند نصف آنها در خاك ایران باشند و نصف آنها در خاك عثمانی. در این حالت می‌تواند ایران آن خاك عثمانی را متصرف شود؟.

جواب سفرای متوسطین: مأمورین دولت ایران بهیچ بهانه نمی‌تواند بدست بیاورد مملکتی را که در سمت یمین شطالعرب است نه زمینی را که در سمت یسار است یا اراضی دست چپ که تعلق به عثمانی دارد سکنی کرده باشند.

سؤال سوم: دولت عثمانی در باب فقرهٔ اول و چهارم سؤال می‌کند اگر دولت ایران مطالبات خسارات دولتی را می‌تواند در میان مطالبات شخصی مطالبهٔ دولتی بکند در حالتی که ترك کرده است؟ و نیز دولت عثمانی تصور می‌کند که این ادعا نباید داخل بکند به‌تنها مگر حق عادیهٔ ییلاقیه و بعضی خسارات که فیمابین تبعهٔ دولتین ایران و عثمانی رسیده مثلا به واسطهٔ سارقین طرفین یا خود چیزی مثل این.

جواب سفرای متوسطین: معنی محقق فقرهٔ اول و چهارم عهدنامه که دولت ایران می‌تواند در این باب ادعا کند و هرطریقه که باشد ترك می‌شود البته باید ترك شود. بناء علیه هیچکس نمی‌تواند در این باب حرفی بزند طلب اشخاص طرفین می‌تواند آن اشخاص را راضی ندارد. تشخیص صحیح این مطالبه نشان خواهد داد همچنانکه قبول شده است مأمورین بخصوصه که تعیین خواهد شد. خلاصه چیزی که ملاحظه شده است در باب طلب اشخاص می‌تواند آن مأمور طی نماید.

سؤال چهارم: دولت عثمانی سؤال می‌کند اگر دولت ایران گفتگوئی که در باب قلعه شده است قبول کرده است که علاوه شده به فقرهٔ دویم و همچنین فقره‌ای که از فصل هفتم که در سواد وکلای طرفین نوشته شده بود.

جواب سفرای متوسطین: مأمورین اعتقاد دارند، می‌توانند جواب بدهند که دولت ایران قبول کرده‌اند، همراه خوشوقتی، که علاوه کنند در فقرهٔ هفتم در باب مقابله داشتن امتیازات که درباب حجاج و تجار نوشته شده است و قونسولها. و در باب سؤال قلعه، مأمورین خیلی مایل هستند که به مأمورین دولتین واسطه تأکید نمایند که اجرای خواهش دولت عثمانی را نمایند بخصوص این مطلب و امید دارند که بهره‌یاب شوند.

میرزا محمدعلی‌خان شرح زیر را مبنی برموافقت با ایضاحات مزبور به نمایندگان روس و انگلیس نگاشت:

«من اظهار می‌کنم به جناب شما که: نظر به مأموریتی که از طرف دولت خود دارم برای مبادلهٔ امضای عهدنامهٔ ارزنةالروم، قبول می‌کنم کاملا محاورتی که شده است به دربار دولت عثمانی از جانب ایلچیان دولت متوسطه در باب سه فقرهٔ اول موافق کتابچه که از آن جناب به‌دوستدار رسید. وبعد از آن در باب فقرهٔ چهارم از همان کتابچه

پیدا نمی‌کنیم هیچ اختلافی در داخل کردن در فقرهٔ هفتم از عهدنامه در خصوص اجرای احترامات معاملات طرفین از طرف دو دولت نسبت به تبعهٔ خودشان یعنی به حجاج و شهبندرها. و در باب بنای ساختن استحکامات اعلیحضرت شاهنشاهی خلدالله ملکه فرموده‌اند تا اوقاتی که دولت عثمانی در طرف دست راست شط‌العرب که محاذی خاك دولت ایران است بنای ساختن استحکامات نگذارد، دولت ایران همچنین در سمت دست چپ که متعلق به‌اوست نخواهد گذارد. انتهی».

از جنبهٔ سیاسی ایضاحات که بگذریم، در ارزش و اعتبار ماهوی آن یك مسألهٔ اساسی حقوق بین‌المللی پیش می‌آید. و آن اختیار و صلاحیت قانونی مقامی است که قرارنامهٔ بین‌المللی را بسته است. عقد پیمان بین‌المللی از حقوق حاکمیت است و اختیار آن با رئیس کشور. رئیس مملکت می‌تواند آن اختیار را به موجب فرمان کتبی، به‌نمایندهٔ خود تفویض دارد، و حد صلاحیت وی را فقط آن فرمان مشخص می‌دارد. به همان مأخذ، حقوق بین‌المللی بطور مطلق مقرر می‌دارد: «نمایندگانی که در عقد پیمان بین‌المللی از حد اختیار و صلاحیت خویش زیاده‌روی کرده باشند، یا منافی دستور دولت متبوع خود عمل نموده باشند، پیمانی را که بسته‌اند معتبر نمی‌توان دانست. و بنابراین از نظر دولت مربوطه الزام‌آور نیست»[۱۸۵]. برهمین اساس است که حقوق بین‌المللی «تصویب» و «تصدیق» هرپیمانی را منحصراً از اختیار رئیس‌کشور یا مقامی که قانون اساسی آن معین نموده، شناخته است. و نیز حقوق بین‌المللی صراحت دارد براینکه امر تصویب و تصدیق عهدنامه تجزیه‌بردار نیست. یعنی «یا باید آن را تصویب کرد یا رد ساخت، و نمی‌توان آن را مشروط کرد و یا جزئی از عهدنامه را پذیرفت و جزئی را رد کرد»[۱۸۶] (موضوع پیمانهای چندجانبه حکم دیگری دارد که خارج از مبحث ماست).

در انطباق آن قانون مسلم بین‌المللی برایضاحات؛ باید بگوئیم:

نخست اینکه: نمایندهٔ دولت ایران بطور مطلق اختیاری در مذاکرهٔ سیاسی و به طریق اولی در امضاکردن آن ایضاحات نداشت. اختیارنامهٔ او منحصر به مبادلهٔ عهدنامهٔ ارزنةالروم بود و بس. پس در آن گفتگوی سیاسی و امضا سپردن آن سند، از اختیار و صلاحیت خویش تجاوز جسته است.

دوم اینکه: تصویب و تصدیق ایضاحات فقط در اختیار رئیس مملکت یعنی شخص پادشاه بود، و به موجب نظام سیاسی حکومت وقت ایران، این حق بهیچ مقام دیگری تفویض نگردیده بود. همینکه دولت‌ایران

185. L. Oppenheim, International Law, Vol. 1, 1947, P. 797.

۱۸۶. همان، ص ۸۲۰.

ایضاحات مزبور را رسماً ردکرد ــ و نماینده‌اش را به سبب تجاوزی که‌از حد اختیارنامه کرده بود، توبیخ نمود ــ آن سند برای ایران الزام‌آور نبود.

سوم اینکه: دولت عثمانی همین اندازه مختار بود کــه عهدنامهٔ ارزنةالروم را تصدیق وتصویب کند، یا برعکس به تصدیق و تصویب نرساند. تصویب مشروط از لحاظ قضائی بکلی غیر نافذ بود.

چهــارم اینکــه: از نظر حقوق بین‌المللــی مسئولیت و صلاحیت نمایندگان واسطهٔ روس وانگلیس محدود به «میانجیگــری» و یــا «حسن توسط» بود. به‌عبارت دیگر فقط می‌توانستند «مساعی جمیلهٔ» خودرا در راه حل اختلاف میان ایران و عثمانی بکار برند. و بهیچ‌وجه اختیار حکمیت وقضاوت و داوری نداشتند. بنابراین رأی آنان در پای سند استیضاحهای دولت عثمانی، بکلی غیر قانونی است.

نتیجه اینکه: به موجب هرکدام از چهار اصل حقوقی که آوردیم، ایضاحات مزبور غیر نافذ است. و به طریق اولی در انطباق مجموع آن اصول چهارگانه، ایضاحاتی که برعهدنامهٔ ارزنةالروم نگاشته شد نامعتبر بود و هیچ اثر حقوقی برآنها مترتب نبود. مشاجرهٔ ایران برسر نامعتبرــ بودن آن ایضاحات، از عمر امپراتوری عثمانی هم گذشت، و به زمــان بوجودآوردن دولت جدید عراق ــ و طرح مسألهٔ شط‌العرب در جامعهٔ ملل هم کشید. کاری از پیش نرفت. این بخش را با سخنی که شیل به لردکولی نگاشته، پایان می‌دهیم ــ سخنی که نموداری است از اخــلاق دیپلماسی بین‌الملل.

«حالا که دولت عثمانی از پشتیبانی دو دولت میانجی انگلیس و روس برخوردار است، و تأویلهائی که از چند نکتهٔ مشکــوك عهــدنامه گردیده، با تأیید و تصویب رسمی آن جناب و موسیو استینف بوده است... دولت ایران هردست وپا وکوششی که در ابطال آنها بکند، دستش به‌جائی نخواهد رسید ــ از آنکه برخلاف تصمیم مسجل انگلستان و روسیه است و در نتیجه منافی رأی دولت عثمانی»[۱۸۷].

این بخش به اینجا خاتمه می‌یابد. از اجرای عهدنامهٔ ارزنةالروم و تشکیل کمیسیون مرزی ایران و عثمانی که مربوط به دورهٔ زمامداری امیرکبیر است، در فصل سیاست خارجی بحث خواهیم کرد.

---

۱۸۷. انگلیس ۱۳۱/۶۰ شیل به لرد کولی، ۲۸ اوت ۱۸۴۷.

زمامداری

٦ تحول فکری در برخورد تمدن غربی

پیش از این ازمحیط خصوصی پرورش میرزاتقی‌خان سخن‌گفتیم[1]. در این بخش رابطه‌اش را با اجتماع مورد بررسی و سنجش قرار می‌دهیم.

اهمیت مقام تاریخی امیر به سه‌چیز است: نوآوری در راه نشر فرهنگ و دانش و صنعت جدید؛ پاسداری هویت ملی و استقلال سیاسی ایران در مقابلهٔ با تعرض غربی؛ اصلاحات سیاسی مملکتی و مبارزه با فساد اخلاق مدنی. در تکوین شخصیت اجتماعی امیر عوامل گوناگون مؤثر گردیدند، و تحول ذهنی او مراحل مختلف پیمود. آن عوامل را تجزیه می‌کنیم، و سرچشمهٔ اندیشه‌های نوجویانه‌اش را بدست می‌دهیم. نخست دورهٔ تکامل افکار و عناصر سازندهٔ شخصیت امیر را مشخص می‌نمائیم، و سپس به تفصیل هرکدام می‌پردازیم. در این تحلیل با دید جامعه‌شناسی تاریخ می‌نگریم.

پایهٔ شخصیت میرزا تقی‌خان پیش از آغاز خدمت دیوانی ریخته شد ــ و پابپای خدمات دولتی و مأموریتهای سیاسی او تکامل یافت. در نخستین مرحله که از تحصیل مکتب سرخانهٔ قائم‌مقام فارغ گشت، خط و ربطی پیدا کرد، به رسم زمان مقداری تاریخ و ادبیات فارسی و عربی آموخت، و فن حساب وسیاق یاد گرفت. تا اینجا بهره‌ای از دانش جدید نداشت. اما مهمتر از همه چیز استعدادش در سرای قائم‌مقام شکفته شد، منش وخوی استوارش نیز به حد زیادی مدیون پرورش در آن خاندان است. و نیز دیدیم در تربیت او چه‌اندازه توجه و مراقبت می‌گردید.

مرحلهٔ دوم با خدمت دیوانی (پیش از بیست سالگی) که در سلك دبیران قائم‌مقام درآمد، آغاز گشت. درس سیاست را در کانون آن یعنی

---

۱. نگاه کنید به بخش دوم.

در دستگاه حکومت ولیعهد عباس‌میرزا آموخت، و به اصلاحاتی که به‌دست او و وزیرانش میرزا بزرگ و میرزا ابوالقاسم انجام می‌گرفت، توجه و معرفت یافت. از آن گذشته چون به خدمت استیفای نظام پیوست، با خبرگان نظامی و دیگر مأموران اروپائی که در تبریز گرد آمده بودند، سروکار یافت؛ ذهن تیز و زودپذیرش نیرو گرفت. آن‌همزمان بود با سهمناکترین شکستهائی که ایران به دست روسیه خورد. سفر روسیه در بیست و دوسه سالگی پیش آمد، ترقی آن کشور را و پارهٔ اصلاحاتی که در قفقاز، سرزمین از دست رفتهٔ ایران شروع گردیده بود، مشاهده کرد. این تجربه و معرفت عینی در رابطهٔ با آن شکست نظامی و سیاسی تازیانهٔ عبرت بود. شخصیتش تکان خورد و هوشیار گشت. ضمناً بردانش او افزوده شد، و مختصری هم زبان روسی یاد گرفت، اما نه به‌اندازه‌ای که از نوشته‌های روسی مستقیماً بهره‌مند گردد. آنقدر روسی بلد بود که با امپراتور نیکلا چند جملهٔ متعارفی حرف بزند[۲]. در یکی از نامه‌هایش به ناصرالدین‌شاه نیز اصطلاح روسی را آورده، می‌نویسد: «حالم، هم، به‌قول زبان روسی، نه‌خوب خوب است نه بد، میانه است...»[۳].

در مرحلهٔ بعد که به وزارت آذربایجان رسید، در کار سیاست بسیار ورزیده و ماهر بود. شخصیت سیاسی او را از دفتر سفارتش به ارزنةالروم شناختیم. زبان ترکی را که براثر اقامت در تبریز یادگرفته بود، در مدت چهارسال سفارت در عثمانی تکمیل کرد و بانمایندهٔ آن‌دولت به زبان ترکی اسلامبولی بدون مترجم گفتگو می‌نمود. در آنجا فرصت داشت که «تنظیمات» دولت عثمانی را از نزدیك ببیند. به‌علاوه از اصلاحات محمدعلی پاشا خدیو مصر اطلاع بیشتری بدست آورد. گرچه دامنهٔ تنظیمات هنوز گسترده نبود ــ آنچه ارزش داشت تجربهٔ عثمانی و مصر، به عنوان دو مملکت مسلمان بود که به راه اخذ تمدن غربی افتاده بودند. از آن‌گذشته می‌دانیم‌که در صحبت با اروپائیان از «سیستم حکومت» غربی خاصه نوع حکومت ژرمنی، جویا بود و آگاهی کسب می‌کرد[۴].

سرچشمهٔ دیگر اندیشهٔ ترقیخواهانهٔ امیر را ترجمهٔ‌کتابهای‌خارجی می‌ساخت، خاصه آثار فرانسوی. در سفارت ارزنةالروم نیز برخی از همان کتابها را گرد آورد، و مترجم خود ژان داود را به ترجمهٔ آنها گماشت. از مجموع آنها کتاب مفصل ارزنده‌ای در احوال تاریخی و جغرافیائی و سیاسی واقتصادی جهان، به دستیاری منشی او دبیرالملك فراهانی تألیف گردید. امیر خود براین کار نظارت داشت. از نوشته‌های این کتاب و نامه‌های امیر، و گزارش نمایندگان خارجی از مذاکراتی که باوی داشته‌اند (که در همین بخش می‌آوریم) زمینه‌ای از آگاهی امیر را

۲. نگاه کنید به بخش چهارم.
۳. مجلس، نامه‌های امیر به شاه (خطی).
۴. نگاه کنید به بخش هفتم.

نسبت به اوضاع دنیای جدید و بنیادهای اجتماعی و ترقی فنی مغرب ــ خواهیم شناخت. و از همه مهمتر هشیاری اجتماعی اوست به لزوم تحول و ترقی.

*

تا اینجا عوامل سازندهٔ شخصیت سیاسی و فکری امیر را به‌اجمال ذکر کردیم. حال دامنهٔ گفتارمان را در پیرامون آن موضوعها بسط می‌دهیم. نخست در مجموع کیفیات اجتماعی و موجبات تاریخی که میرزا تقی‌خان را بوجود آورد تعمق می‌کنیم:

در تاریخ به‌مفهومی که ما می‌شناسیم، هیچ جریان و پدیده‌ای را نمی‌دانیم که خود محرك خود باشد، یعنی بدون رابطهٔ با اجتماع تحقق پذیرفته باشد. ظهور مردان تاریخی به‌هرکجا و در هر قسمتی از فعالیت آدمی نیز امر اتفاقی نیست ــ و تا زمینه و مایهٔ مستعدی آماده نگردیده باشد، چنین کسانی برنمی‌خیزند. به عبارت دیگر افراد برجسته، انگیختهٔ مقتضیات عصر خویش‌اند، و موجبات دوران پیدایش آنان را می‌طلبد. در عین حال شخصیت فردی مردان را انکار نمی‌کنیم، خاصه در تأثیری که در اجتماع می‌گذارند باید به شخصیت افراد (که خود پرداختهٔ عناصر گوناگونی است) توجه داشته باشیم.

امیرکبیر از نظر رابطه‌اش با اجتماع نمایندهٔ روح زمان بود، و روح تاریخ زمان را بیداری مشرق در برخورد استیلای مدنیت مغرب می‌ساخت. و آن تمدنی بود عالمگیر که روز بروز برنیروی تحرکش می‌افزود، و تعادل نسبی شرق و غرب را در قرن دوازدهم هجری (هجدهم میلادی) درهم فرو ریخته بود. در قرن هجدهم که در تاریخ مغرب‌زمین عصر روشنائی و بسط دانش و تجسس علمی بود، سرتاسر مشرق زمین را نابسامانی، ناایمنی، بی‌دانشی، جنگها و کشمکشهای داخلی فراگرفته. در این تضاد تاریخی، مغرب و مشرق باهم تصادم کردند ــ به پیروزی و استیلای غرب، و شکست و خواری شرق تمام گشت. عقب‌ماندگی ایران علل مشخصی داشت: تغییر راه تجارت اروپا و آسیا، هرج‌ومرج سیاسی، جنگهای داخلی و خونریزیهای بیحد و حساب، و بیدادگریهای حکومت‌هرکدام در آن سهمی دارد. خاصه استقرار ترکان در شبه جزیرهٔ آسیای صغیر، عامل بسیار مهمی بود که چون دیوار چین بین ایران و دنیای‌غرب که بساط دانش و حکمت و فن جدید در آنجا گسترده بود ــ حائل‌گشت. در واقع مجرای تنفس ایران را بست و میان ما و جهان علم و هنر نوعایق شد. حقیقت اینکه تسلط ترکان برآسیای صغیر از سانحه‌های عظیم‌تاریخ مدنیت شرق و غرب است. در سایهٔ شمشیر تا قلب اروپا پیش رفتند، و چند قرن با خونریزی فرمانروائی کردند ــ اما هیچ بهره‌ای ازعلم وحکمت اروپا نبردند، و حتی از تحولات فکری و اجتماعی بزرگی مانند رنسانس و اصلاح دین وانقلاب صنعتی وعصر روشنائی خبردار نگشتند. سرسختی

این قوم در دانش ناپذیری از شگفتیهای تاریخ فرهنگ بشر است. حد تعقل مدنی عثمانی را در قرن هفدهم از اینجا باید شناخت که حتی فن ساعت‌سازی را تحریم کردند برای اینکه دستگاه ساعت کار مؤذن مسجد را ضایع می‌گرداند[۵]. اما همزمان آن در ایران برای ساعت‌ساز فرانسوی که پیر و ناتوان گشته بود، مستمری سالیانه برقرار نمودند[۶]. جیمز موریه می‌نویسد: «هرآینه ایرانیان به‌اندازهٔ ترکان با اروپا ارتباط داشتند... تاحال در فنون و علوم با ما برابری و رقابت می‌کردند»[۷]. رأی «فریگان» نیز همین است: «اگر ایرانیان‌که به‌دانش احترام می‌گذارند با مغرب تماس مستقیم داشتند، در راه تمدن ترقی بزرگی نصیبشان می‌گردید. اما مراودهٔ آنان با اروپا قطع شد و این امتیاز به ترکان رسیدکه حالا هم مثل همیشه در نادانی روزگار بسر می‌برند...»[۸].

باری، پس‌از آنکه ایران و عثمانی شکستهای نابکارانه‌ای خوردند و سرزمینها از دست دادند ــ به چاره‌جوئی برخاستند. چون درمیدان‌کارزار درس عبرت گرفته بودند، هردو به‌فکر تأسیس «نظام جدید» افتادند. به علاوه پیشرفتهای ناپلئون به‌سوی شرق ــ وکوشش انگلیسها در جلوگیری از گسترش نفوذ فرانسه ــ ایران را خواه و ناخواه به صحنهٔ سیاست بین‌المللی کشانید. فرانسه و انگلیس هرکدام به نوبت و بنابر ضروریات سیاسی خود موقتاً به‌تقویت نظامی ایران کوشیدند. رفت‌وآمد هیأتهای نظامی متعدد فرانسوی و انگلیسی وسعی آنها در اصلاح سپاه ایران از آثار این تحول سیاسی بود. از آن گذشته، همسایگی با روسیهٔ مترقی، و رخنه یافتن در دیوار چینی که به دست ترکان در برابر مجرای تنفس ایران ایجاد گردیده بود ــ و بالاخره برقراری ارتباط مستقیم روزافزون بین ایران و اروپا، همگی عوامل تازه‌ای بشمار می‌روند که‌در آشنائی ایران با مدنیت جدید غربی مؤثر افتادند.

با تحولی که در آن شرایط تاریخی روی داد، آنان که هوشیار و دل آگاه بودند به اخذ دانش و فنون غربی کم یا بیش توجه یافتند؛ کانون اصلاح طلبانه‌ای در دستگاه حکومت آذربایجان بوجود آمد. اینکه مقدمهٔ این‌جنبش نوخواهانه از آذربایجان آغاز گشت، زادهٔ موقعیت جغرافیائی آن بود که همسایهٔ روسیه و عثمانی و نزدیکتر به دنیای اروپا بود. و اینکه اندیشهٔ نوآوری نخست از دستگاه حکومت بروز کرد نیز کاملا طبیعی است. زیرا: اولا زمامداران بودند که از راه تجربه، به واماندگی خود ضمن تصادم با نیروی غرب، پی بردند. ثانیاً عنصر دانا و روشن‌بین در صنف دیوانیان وجود داشت. ثالثاً اهمیت سیاسی و سوق‌الجیشی آذربایجان به مراتب بیشتر از دیگر ایالتها بود. واز این لحاظ دربار ولیعهد در

5. B. Lewis, The Emergence of Modern Turkey, P. 41
6. The Legacy of Persia, P. 348.
7. J. Morier, P. 366.
8. W. Freygan, P. 340.

تبریز مهمتر از دربار شاه در تهران بشمار می‌رفت. به همین جهت مرکز تأسیس نظام جدید، و اقامتگاه خبرگان نظامی خارجی و حتی منزلگـاه اصلی نمایندگان سیاسی اروپائی در آن دیار بود. اما باید دانسته شودکه پیدایش فکر اصلاح و ترقی محدود به خود دستگاه‌حکومت بود، وگرنه‌تعقل عمومی مردم آذربایجان درخشان‌تر از اهالی دیگر ایالات ایران نبود.

پیشروان اصلی مکتب اصلاح‌طلبی، عباس میرزای ولیعهد و وزیر فرزانه‌اش میرزا بزرگ قائم‌مقام بودند. و پس از میرزا بزرگ پسرش قائم‌مقام دوم در آن راه گام برداشت. حق میرزا بزرگ در تاریخ سیاسی واجتماعی ایران بدرستی ادانشده؛ درنوشته‌های مختلف تا اندازه‌ای مقام او را شناسانده‌ایم. میرزا بزرگ نه‌تنها مغز متفکر حکومت آذربایجان‌بود بلکه مربی ولیعهد بود؛ دوست و دشمن و مأموران سیاسی ولشکری بیگانه که در ایران بودند، از هردوبه احترام یادکرده‌اند. یکی از مأموران‌سیاسی روس، ولیعهد را پطرکبیر آیندهٔ ایران می‌خواند[۹]. دیگری می‌نـویسد: «شگفت‌آور بود که شاهزادهٔ ولیعهد در این گوشهٔ دنیا... این اندازه در بارهٔ امور مهم سیاسی و نظامی اروپا در ده سالهٔ اخیر، معرفت درست‌داشته باشد... وجود او دورهٔ تازه‌ای را نوید می‌دهد که تأثیر آن در تاریخ ملی ایران قابل انکار نخواهد بود»[۱۰]. ولیعهد به نمایندهٔ فرانسه گفته بود: «بگو من چه باید بکنم که ایرانیان را هشیار نمایم. آیا مانند تزار روسیه که تاج و تخت خود را ترك گفته، به تماشای شهرهای شماآمده، من هم‌باید ترك ایران و این دم ودستگاه را بگویم؟ یا به‌دامان عاقلی متوسل شده،آنچه در خور فهم شاهزاده‌ای است از او بیاموزم...»[۱۱]. عباس میرزا شخصیت پطر را درخود مجسم می‌ساخت، ووزیرش میرزا بزرگ در اونفوذ فراوان داشت. شارژدافر انگلیس می‌گوید: «میرزا بزرگ یگانه وزیری است که نیکبختی وطنش را در دل دارد»[۱۲]. موریر می‌نویسد: «میرزا بزرگ... خیلی بزرگتر از همهٔ کسانی است که در ایران دیدم»[۱۳]. به‌گفتهٔ فریزر «اگر دنیا جمع شوند نمی‌توانند او را به‌رشوه‌گیری و خیانت به‌وطنش وادار کنند»[۱۴]. در نفوذ معنوی میرزابزرگ، «ویلوك» شارژدافر انگلیس چنین می‌آورد: «روش عباس‌میرزا پس از مرگ میرزابزرگ تغییر یافته، زیرا تسلطی که او بر ولیعهد داشت‌ضعفهای نفسانی‌عباس‌میرزا را پوشیده می‌داشت. حال که میرزا بزرگ درگذشته، منش واقعی نایب‌السلطنه آشکار گشته... دفتر خدمتش درآغاز امیدبخش بود اما اکنون یأس‌بار است... تنها آدم با کفایتی که دارد میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام مـی‌باشد... بقیهٔ

9. M. Kotzebue, P. 162. 10. R. Porter, Vol. I. P. 254 -5

۱۱. ژوبر، مسافرت به ارمنستان و ایران، ترجمهٔ محمود هدایت، ص ۹۵.

۱۲. انگلیس ۶۰/۱۲ ویلوك به کاسلرو، ۱۶ آوریل ۱۸۱۷.

13. J. Morier, P. 282. 14. J. Fraser, P. 306

کسانی که دور ولیعهد را گرفته‌اند، همه مردمی پست و بیمقدارند...»[۱۵]. (اتفاقاً قائم‌مقام دوم نیز از این بابت ناخرسند بود و شکایت داشت).

عباس‌میرزا و میرزابزرگ پایهٔ اصلاحات جدید را ریختند، ومظاهر آن گوناگون بود. در ترقی قشون که توجه اصلی معطوف به آن بود، «نظام جدید» را درست کردند و پیشرفت خوبی داشت. در جهت بنای صنعت‌جدید، از یك‌سو کارخانه‌های توپ‌ریزی و تفنگ‌سازی و باروت‌سازی ساخته شد که به درد کار نظام می‌خورد. و کارخانهٔ باروت‌سازی تبریز روزانه دویست تا دویست و پنجاه کیلو باروت تولید می‌کرد. از سوی دیگر به استخراج معادن آهن و سرب و مس پرداختند. به‌علاوه عباس‌میرزا فرمان آزادی استخراج معادن را صادر نمود. و حتی در این اندیشه بود که صنعتگران و هنرمندان فرنگی را به عنوان مهاجر به ایران بیاورد تا فنون غربی را رواج دهند. از اینها گذشته دستگاههای پنبه‌ریسی و پشم‌ریسی و پارچه‌بافی برپاگردید، و در صنعت پارچه‌بافی «آرمسترونگ» انگلیسی همتی بخرج داد. در جهت عقلی و رواج دانش جدید نیز کارهائی صورت گرفت: عقاید کپرنیك و اصول علمی نیوتون شناخته شد، و عباس‌میرزا خود نزد یکی از افسران فرانسوی به آموختن فن ریاضیات پرداخت. به فرستادن شاگردان ایرانی به اروپا دست زدند. آن شاگردان قرار بود به فرانسه روانه گردند، و چون سرنگرفت به انگلستان اعزام شدند. علاقهٔ میرزابزرگ را به این کار از نامه‌ای که به «کاسلرو» وزیر خارجهٔ انگلیس نوشته، می‌توان‌شناخت. می‌گوید:

«...چندگاه پیشتر چندکس ازاهالی این‌حدود که نجابتی وفطانتی داشتند، مأمور گردیدند که در آن حدود کسب هنر نمایند. هرچند از قراری که در این اوقات مذکور شد بعد از آنکه جناب شما معاودت به آستانهٔ دولت کرده و از حال و کار آنها استحضار یافته‌اند، التفاتی از قبل دولت به‌آنها و بنائی در کار تعلیم آنها در آنجا شده و مزید رضای خاطر نواب مستطاب ولی‌النعم نایب‌السلطنه عز نصره از آن دولت گردیده است. اما چون هنوز مراقبت کار آنها به‌عهدهٔ یك‌نفر مخصوص محول نگشته و مادام که این نیز نشود نه‌کار آنها نظمی که باید بهم می‌رساند، نه آنها به وضعی که باید مشغول کار می‌شوند، لهذا از جناب شما متوقع است که هرکس را مناسب دانند مقرر دارند که مختار کار و مراقب حال آنها باشد که این نیز مزید رضای این دولت از آن شوکت خواهد بود»[۱۶].

شاگردان ایرانی در انگلستان طب و مهندسی و حکمت طبیعی و نقشه‌برداری و صنعت چاپ و برخی فنون دیگر را آموختند. از هوشمندترین آنان میرزا صالح شیرازی است که نخستین روزنامهٔ فارسی را بنیان نهاد، و هموست که اولین‌بار گفتار اندیشیده‌ای در اصول آزادی و حکومت

۱۵. انگلیس ۶۰/۲۵ ویلوك به جرج کانینگ، ۱۳ فوریهٔ ۱۸۲۵.
۱۶. انگلیس ۶۰/۱۲ اصل نامهٔ میرزا بزرگ بدون تاریخ (ظاهراً ۱۲۳۱).

دموکراسی نوشت[۱۷]. از کارهای بسیار سودمند دیگر تأسیس چاپخانه و ترجمهٔ پاره‌ای‌کتابهای‌فرنگی بود. مقاله‌هائی چند ازدایرةالمعارف بریتانیا به‌فارسی برگردانده شد، و از نخستین کتابهائی که بچاپ رسید در فن آبله‌کوبی بود. عباس‌میرزا کتابخانه‌ای از آثار مؤلفان فرانسوی و انگلیسی و روسی گردآورد، خاصه به‌ترجمهٔ تاریخهای اروپائی علاقه داشت. انگیزه‌اش در این کار ظاهراً در یافتن علل ترقی مغرب‌زمین، و انحطاط و واماندگی وطن خویش بود. آثار خوبی که در آن زمان ترجمه شد عبارتند از: «تاریخ تنزل و خرابی دولت روم» اثر تاریخ‌نگار نامدار انگلیسی «گیبون»، تاریخ پطرکبیر و شارل دوازدهم به‌قلم «حکیم ولتر»، تاریخ اسکندر، و چند کتاب در احوال ناپلئون اول. در ایران به شخصیت پطر که ملت روسیه را از پستی به بزرگی رساند، خیلی توجه می‌شد ــ و برخی ازبخشهای دفتر زندگانی او بی‌گمان در ذهن افراد بیداردل اثر داشته‌است. از فصلهائی که در آن کتاب آمده اینهاست: «کارهای عظیم» پطر، «نظام دولت و تربیت ملت»، «سفر و سیاحت پطرکبیر به فرنگستان»، «روانه نمودن پطرکبیر چندنفر از نجبای روس به‌ممالك فرنگ به‌جهت تحصیل علوم متفرقه»، «در بیان قانون دولت و قرار شریعت‌گذاشتن پطرکبیر». و نیز در آن می‌خوانیم: پطر «در رزانت رأی و متانت عقل و صیانت ملك و تربیت ملت و محافظت دولت اعجوبهٔ زمان» بود. «از اول سلطنت خود هر کاری که در ولایات روسیه بعمل آمده است، جمله از عزم خویش بوده. نخست خود تعلیم گرفته، بعد مردم محض پیروی سلطان آن را یاد گرفته‌اند...». و باید دانست «اگر اول پطر خود متعلم نمی‌گشت و درس نمی‌خواند کسی اقدام نمی‌کرد. پطر این مرحله را درست دریافت...». پس «حکم فرمود که جمیع‌کتب معتبرهٔ فرنگ را به زبان روسی ترجمه نمایند و چاپ‌زنند تا جمیع مردم بخوانند و از عموم علوم اطلاع حاصل بهم رسانند...».

ذهن ایرانیان در نخستین برخورد با مدنیت غربی بکار افتاد، بحدی که اغلب بینندگان فرنگی را به شگفت انداخته است. سرجان‌ملکم می‌نویسد: «... اگر این حکومتی که ایرانیان دارند و در لوای آن باید روزگار بسرآرند، تشویقی از اهل علم می‌کرد و هوش هنرپرورشان را می‌پروراند، مردم ایران در فنون اروپائی به پایهٔ ما می‌رسیدند»[۱۸]. اما عباس‌میرزا نابهنگام مرد ــ وزیر کاردانش قائم‌مقام دوم نیز که بعد از میرزابزرگ، به‌اصلاح نظام و مالیه پرداخته بود، به‌دست محمدشاه کشته شد. دورهٔ بی‌سر و سامانی و ناتوانی دولت فرا رسید.

در مدت چهارده سال تاجداری محمدشاه گام بلندی در راه اصلاح

---

۱۷. در «فکر آزادی و مقدمهٔ‌نهضت مشروطیت» بحث کرده‌ام (ص ۳۶ـ۲۵).

18. J. Malsolm, Vol. 2, P. 529.

و ترقی برداشته نشد. جز اینکه چندنفر شاگرد را به فرانسه فرستادند. محمدعلی پاشا خدیو مصر نیز دلش می‌خواست چهل پنجاه محصل از ایران به آنجا روانه گردند، و حال آنکه تقاضای دولت عثمانی‌را که شاگردان ترك در قاهره به تحصیل پردازند، نپذیرفته بود. سلطان عثمانی دربارهٔ فرستادن شاگردان ایرانی به مصر و ارتباط مستقیم ایران با خدیو، شکایت رسمی کرد زیرا محمدعلی پاشا را «تبعهٔ» خود می‌شمرد، اما تبعه‌ای که برای دولت متبوعش فاتحه نمی‌خواند و حتی او را شکست داد. وزیر مختار انگلیس هم نزد دولت ایران از سلطان عثمانی پشتیبانی نمود. سرانجام آن‌کار سرنگرفت. اما در دولت‌میرزاآقاسی‌مقداری چاه آب زدند، ویك بارهم به خیال استخدام خبرهٔ چاه آرتزین افتاد[۱۹]. ولی نقشه‌اش نقش برآب گشت. حاجی آنقدر نسبت به کارهای مدنی بیعلاقه بود که در زمانش بساط روزنامه‌ای که میرزا صالح به‌خون دل برپا ساخته، برچیده شد. و بانی آن که سابقاً به‌مأموریتهای سیاسی به‌روس و انگلیس می‌رفت مأمور وصول براتهای دیوانی گردید، یعنی براتهای نامعتبری که نکول می‌شد و به‌ورشکستگی مالی دولت انجامید.

آنچه به اجمال گذشت مظاهری بود از دانش و فن غربی که در ایران نمودار گردید، و مقدمهٔ جنبش ترقیخواهانه‌ای را آماده ساخت. در ایران مانند دیگر جامعه‌های آسیائی، کانون اصلی اندیشه‌های اصلاح‌طلبانه نخست در دستگاه دولت بوجود آمد ـ ونوآوران اولیه از میان زمامداران و وزیران برخاستند که مسئولیت ادارهٔ کشور را به گردن داشتند. و به‌همین سبب در ایران چون دیگر کشورهای مشرق زمین با اصلاحاتی که به‌دست رجال فرزانه صورت گرفت، اندیشه‌های جدید به پیکر اجتماع سرایت یافت. بدین‌طریق صنف‌تازه‌ای ازمردم روشن‌بین وترقیخواه بوجود آمد که به‌نوبت خود در سرنوشت جامعه تأثیر بخشیدند. چنانکه دیدیم پیشروان اصلاح و ترقی جدید عباس‌میرزا و میرزابزرگ بودند، و جانشین آنان قائم‌مقام دوم بود، و میراث همگی به میرزاتقی‌خان رسید. او خدمت هر سه را کرده بود، و در عالم اصلاح‌اندیشی و نوجوئی شخصیتی جامع‌الشرایط یافت. این نکته نیز با معنی است که میرزابزرگ و پسرش میرزا ابوالقاسم و میرزاتقی‌خان هرسه اهل فراهانند. و درواقع بیشتر ارباب قلم و مستوفیان و عدهٔ زیادی از وزیران که طبقهٔ دیوانیان و درس‌خوانده را تشکیل می‌دادند، از همان دیار برخاستند. پس ظهور پیشاهنگان ترقی از میان کسانی که وارث سنت فرهنگ و سیاست بشمار می‌رفتند، کاملا منطقی بود و با اوضاع و احوال اجتماعی ایران تطبیق می‌یافت.

امیرکبیر از جهت بسیار عمدهٔ دیگر نیز فرزند خلف مربیان خویش میرزابزرگ و قائم‌مقام است و آن جنبهٔ ملی او می‌باشد در حفظ استقلال سیاسی ایران. از نویسندگان خارجی که با میرزا بزرگ سروکار داشته‌اند

۱۹. انگلیس ۶۰/۱۱۹ لرد ابردین به‌شیل، ۷ ژانویهٔ ۱۸۴۶.

کمتر کسی هست که از بینش سیاسی و وطن‌پرستی او سخن نگفته باشد. درگزارشهای سیاسی مأموران بیگانه نیز همین معنی منعکس است. از این نظر، یعنی در فهم سیاسی و پاسداری از حقوق ایران و مقاومت در برابر زورگوئیهای انگلیس و روس، پسرش قائم‌مقام هم مقامی ارجمند دارد. در مناظرهٔ سیاسی که میان قائم‌مقام و سفیر انگلیس درگرفت (و انگلیسها سعی داشتند امتیازهائی نظیر قرارداد تجاری ترکمانچای برای خود بدست آورند) به او گفت: آن «تجارت وسیلهٔ نابودی تدریجی این مملکت فقیر و ناتوان می‌گردد، و عاقبتش این است که ایران بین دوشیر قوی‌پنجه‌ای که چنگالشان را در کالبد آن فرو برده‌اند، تقسیم خواهد شد... ایران به عنوان ملت واحدی در زیر دندان یك شیر جان به‌سلامت نمی‌برد، چه‌رسد به‌اینکه دو شیر در میان باشند. ایران تاب آنها را نخواهد آورد، و بدون تردید تحت استیلای قدرت آن دو از پای درمی‌آید و جان خواهد سپرد». می‌گفت: اگر انگلستان خیرخواه حقیقی ماست، به کمك ایران آید تا شرایط عهدنامهٔ تجارتی ترکمانچای را باطل کنیم[۲۰]. در فن جدل و گفتگوی سیاسی، میرزاتقی‌خان همان مهارت استادش را بکار می‌برد. مذاکرات سیاسی ارزنةالروم و کشمکشهای او با روس وانگلیس در دورهٔ صدارتش، یکسره حکایت از پایداری و استواری او در جلوگیری از نفوذ بیگانگان در ایران می‌کند. حقیقت این است که در میان تمام زمامداران و رجال دورهٔ قاجار هیچ‌کس را از این نظر به پایهٔ میرزابزرگ و قائم‌مقام و امیرکبیر نمی‌شناسیم. و داوری در این قضیه دشوار است که از لحاظ بینش سیاسی و سخت‌پائی در مقابلهٔ با قدرت اجنبی، کدامیك حائز مقام برترین‌است. به حقیقت در اصالت هویت سیاسی، هرسه‌شخصیت واحد دارند، و با رفتن آنان این اصالت نیز از میان اهل دولت یکباره رخت بربست ــ اغلب‌ایشان مرعوب و یا مجذوب فرنگیان گردیدند.

*

زمینهٔ پیدایش جنبش ترقیخواهانهٔ ایران را تا اندازه‌ای که فراخور پژوهش ما در اینجاست، بدست داریم. رابطهٔ میرزاتقی‌خان را با آن‌جریان تاریخی نیز شناختیم. اینك ببینیم از سیر و سلوك دنیای غرب چه‌دید؟ وقتی که به دبیری هیأت نمایندگی ایران همراه خسرومیرزا به روسیه رفت و ده‌ماهی در آنجا گذراند، در اوان جوانی و هنوز لوح ضمیرش پاك بود. مشاهدهٔ پیشرفتهای جامعه‌ای که تا یك‌صد و بیست‌سال پیش‌از آن درتاریکی بسر می‌برد و اکنون به سروری رسیده، در آیینهٔ خاطر میرزاتقی مثل دیگر همراهان تأثیر بخشید. شناخت این تجربهٔ حسی در رابطه با نقشهٔ اصلاحات بعدی او بسیار بامعنی است. دفتر مشاهدات او را از سفرنامهٔ

۲۰. انگلیس ۶۰/۳۸، خلاصهٔ مذاکرات قائم‌مقام در ۲۵ فوریهٔ ۱۸۳۵ (برای تفصیل نگاه کنید به مقالهٔ من در «سرنوشت قائم‌مقام» در مقالات تاریخی، ۱۳۵۲).

خسرومیرزا می‌آوریم. نویسندهٔ سفرنامه، میرزا مصطفی افشار که خود ذهنی بسیار حساس و تیزبین داشته، آنچه در آن سفر گذشت با دقت‌خاصی نگاشته است. زبدهٔ آن تا اندازه‌ای که بکار ما می‌خورد و ناظر به‌جنبه‌های مدنی می‌باشد، این است:

از مرز ایران که گذشتند و به تفلیس رسیدند، به‌دیدن مدرسه‌ای رفتند که «اطفال مسلمین و گرجی، زبان ترکی و فارسی و اروسی و نقاشی و سایر علوم متعارفه درس می‌دهند. به تفاوت استعداد اطفال چهار مرتبه برای آن قرار داده‌اند». دیگر مدرسهٔ لالان بود که «لال و کر مادرزاد را کتابت و قرائت یاد می‌دهند». از دستگاههای صنعتی آنجا کارخانهٔ ابریشم بود که مردی فرانسوی بنا کرده و دو دستگاه داشت: یکی برای پختن پیلهٔ ابریشم و واکردن آن، و دومی دستگاه «نقادی ابریشم». در شهر نوچرکسك «آرشیو دفترخانهٔ» حکومت است‌که «مخزن مکاتبات دولتیه است و همهٔ‌فرامین سلاطین سلف» را در آنجا نگاهداری می‌کنند. «مرا از ملاحظهٔ این اوضاع و طریق احترامی که این طایفهٔ کم‌مدرك به احکام و فرامین سلاطین خود می‌کنند، بسیار تألم و تأسف دست داد که چرا میان طوایف مختلف ایران که در عقل و ادراك بسیار تفوق دارند، اینگونه کار معمول و متداول نباشد؛ دولت رعیت خود را تربیت ننماید، رعیت برارادت دولت نیفزاید». در شهر «طول» کارخانه‌هائی بنا کرده‌اند. و بیست و چهار هزار صنعتکار هست که پیش از این جزو دستهٔ «سرفی»[۲۱] بودند، و حالا «به‌سبب مهارت که در صنایع غریبه حاصل کرده‌اند، به مقام آزادی رسیده» و «رعیت آزاد دولت»اند. سابقاً کارخانه‌ها با چرخ آب در گردش بودند، اکنون با چرخ بخار می‌گردند، و همهٔ اجزای مصنوعات «به‌زور صنعت» در کمال سهولت ساخته می‌شوند. «کاشکی دولت علیهٔ ایران چند نفر از جوانان کاردیده برای تعلیم به این کارخانه‌ها می‌فرستاد که به‌خرج کم، در زمان اندك تحصیل انواع صنایع می‌کرد».

در مسکو: از دیدنیهای این شهر «مدرسهٔ علوم» بود. «آن مدرسه‌ای است در کمال آراستگی مشتمل بر دو اتاق سفره و خوابگاه و مطبخ با جمیع مایحتاج درنهایت تنقیح، که درآن مدرسه ازطبایع‌نباتات‌وجمادات و انسان و حیوانات به اقسامها تعلیم می‌شود. لهذا غرایب این مخلوقات را آنچه مقدور شده در آنجا جمع کرده‌اند، آنچه در شیشه نگاه‌داشتنی‌است‌میان عرق تند نگاه داشته‌اند. مثلا انسان را از نطفگی تا ولود با ترکیب مختلفه که به او عارض می‌شود، میان شیشه‌ها حفظ کرده و جنینی که در اعضای او چیزی خلاف عادت خلق شده، و به دست آمده‌است‌کذلك حفظ نموده‌اند، مثلا جنین دوسر و غیرذلك. و از حشرات الارض آنچه در ولایات بعیده بهم می‌رسد تحصیل نموده در شیشه‌ها ضبطند. مثلا مار و عقرب و رطیل در ولایات روس بهم نمی‌رسد، آنچه از اصناف آنها در ایران و ینگی دنیا

۲۱. مقصود طبقهٔ «Serf» در نظام فئودالیسم است.

و سایر ولایات پیدا کرده‌اند، در آنجا نگاه داشته، و انواع طیور را اجزاء زده‌و چارپایان را پوست کنده، میان آن را پرکرده، وقت تدریس، معلم آنها را به شاگردان نشان داده طبایع هریك را بیان می‌کند. درس تشریح نیز در این مدرسه گفته می‌شود. و اعضای تشریح شدهٔ چند نفر آدم در آنجا ملاحظه شد. کتابخانه‌ای بسیار مهم در آنجا بود. وقتی که شاهزاده ملاحظهٔ کتابخانه می‌کرد، کتابی به شاهزاده نمودند که‌هرکه به تماشای آن مدرسه آمده بود، خطی به یادگار در ن نوشته. استدعا کردند که شاهزاده هم خطی بنگارد و ایجاباً لملتمسهم تاریخ ورود خود و خوش‌آیندگی مدرسه را مرقوم داشت».

دیگر «مدرسهٔ سپاهی» که پاسکویچ از تحصیل کردگان آن است. و آن دستگاه عظیمی است برای تربیت صاحب‌منصبان و تعلیم فنون نظامی و «شفاخانه» هم دارد. اهل اروپا براین عقیده‌اند که صاحب‌منصبان روسی به مقام همقطاران فرانسوی و انگلیسی خود نمی‌رسند، تا چه‌بگویند «در حق سرکردگان ما که هیچ نوع تربیتی ندارند واکثر صاحب سواد نیستند». چنین سرکرده‌ای چگونه هزاران سرباز را «براه تواند برد، و مصالح و مفاسد آنها را تواند دانست، و در تحت ضابطه نگاه می‌تواند داشت، و در برابر دشمن به جنگ تواند انداخت، و سود و زیان جنگ را آگاه تواند شد، حرکات دشمن را دریافت تواند کرد، بعد از دریافت‌آن‌حرکات عساکر خود را به نظامی که مقتضی مصلحت باشد تغییر تواند داد؟ راست است که عساکر ما مدتی است در زیر تربیت صاحب‌منصبان انگلیس هستند لیکن در این مدت متمادی غیر از احکام و اطوار مشق چه یاد گرفته‌اند»؟ روزی پاسکویچ در تفلیس می‌گفت: سرباز «از آن بهتر نمی‌تواند شد که شما دارید، چرا که در جنگ گنجه تا دهن توپ ساچمه زن آمدند، وایستادگی کردند. و علی‌التعاقب روزی پنج فرسخ پیاده راه می‌روند، و اگر در سفر گوشت نداشته باشند، طاقت می‌آرند. اما سرکرده ندارید که آنها را به راه تواند برد، و موافق مصلحت وقت و مکان به جنگ تواند انداخت».

اما در پطرزبورگ پایتخت روسیه که دوماه‌و نیم گذراندند ــ هر روز از مدرسه‌ای یا کارخانه‌ای یا مؤسسه‌ای دولتی یا غیر دولتی بازدید می‌کردند. و شبها به تماشاخانه یا مهمانی می‌رفتند و با بزرگان روس از هر مقوله‌ای سخن می‌گفتند. شروع می‌کنیم با نشر دانش در روسیه و مدرسه‌های آن:

زمانی که مردم روسیه خاج‌پرست نبودند، بهره‌ای از دانش و علوم نداشتند. پس از آنکه مذهب خاج‌پرستی را پذیرفتند به علم روی‌آوردند. تا اینکه «پطر کبیر استعداد بهم رسانیده از فرانسه و نمسه معلمها آورده، بنای مدارس گذاشت». و از آن زمان تا به حال «اقسام علوم و فنون و صنایع و حرف در مملکت روس بعمل آمده است». اکنون در همهٔ

ولایتها مدارس بناکرده‌اند و «از علوم هر ملت تحصیل می‌شود». مجموع آنها در سرتاسر روسیه به یك هزارو دویست و هشتاد و دو مدرسه می‌رسد. در پطرزبورگ یك صدوهشتادو پنج مدرسه، و در مسکو یك‌صدو شصت‌و شش مدرسه ساخته‌اند. و در سایر شهرها به همین قیاس. همینکه شاگردان در «مدارس عامه» ربطی از علوم متداول پیدا کردند، به آنها «تذکره» داده می‌شود یعنی زمان آن رسیده که در یکی از «مدارس خاصه» به تحصیل پردازد. بعد «وزیر علوم» برای هر کدام «بلیط» صادر می‌کند و او را «به هر یکی از مدارس خواسته باشد راه می‌دهند تا تکمیل شود». مدارس خاصه را «چهار مرتبه» است که گذراندن هر مرتبه سه سال طول می‌کشد. مرتبهٔ عالی آن را«دختوری»[۲۲]. گویند یعنی «در علوم مقرره کامل گردید و حکیم شد». و به او در اول خدمت منصب «مایوری» می‌دهند.

مدارس خاصه چندین شعبه دارد: «طب و نقاشی و مهندسی و معماری و باسمه‌گری و صورت‌تراشی از سنگ و کشتی‌سازی و آموختن طبایع معادن و قواعد تجارت». در آن مدارس معلم زبان فارسی و عربی و ترکی هم هست. در مدرسهٔ غازان زبان «جقاتای» هم تدریس می‌گردد. در پطرزبورگ کسانی زبان چینی را می‌دانند. چون خاقان چین با الکساندرپول دوستی داشت، اجازه داد در نزدیکی پایتخت چین مدرسه‌ای برای شاگردان روسی بنا کنند، و هر ده سالی یك‌بار ده‌نفر را برای‌آموختن آن زبان به آنجا بفرستند. وپس از ده‌سال که تکمیل کردند، بازگردند و ده نفر دیگر روانه شوند. این اذن به‌سایر دولتها داده نشده است.

تماشای شهر شروع شد با «مدرسهٔ علوم» که قالب هیکل نیرومند پطر کبیر بزرگ در آنجا برپاست، و لباس عینی او را برآن پوشانیده‌اند. مرده سگ شکاری و اسب و غلامش را نیز دوا زده، نگاه داشته‌اند. «حسب‌الامر نواب شاهزاده کمترین در مقابل آن صورت بایستاد. با وصف اینکه قد کمترین از اندازهٔ قد آدم خارج است، باز آن صورت زیاده ازیك وجب از کمترین بلندتر بود». در احوال پطر: آنچه «از اوصاف او مذکور می‌شود و از کارهای او معلوم می‌آید بسیار قابل ماده بوده است. قطع‌نظر از تمشیت و تدبیر امور سلطنت و قانون نظام که امروز نتایج افکار او باعث وفور قوت و استحکام سلطنت و رونق امور دولت روسیه شده، در اکثر علوم غریبه و صنایع عجیبه هم مسلم بوده است. بعض چیزها از صنایع او در مدرسهٔ علوم مشاهده شد...».

در این مدرسه «از طبایع اشیاء و غرایب علوم درس گفته می‌شود. و شاگردها که از سایر تحصیل، فراغت بهم رسانیدند به این مدرسه می‌آیند، و غرایب روزگار و طبایع اشیاء را... یاد می‌گیرند». در یکی از اتاقها سکه‌های سلاطین پیشین را جمع کرده‌اند. خطوط آنها را دانشمندان کشف کرده‌اند و «تواریخ پادشاهان گذشته را از روی آنها تصحیح می‌

۲۲. مقصود رتبهٔ «دکتری» است.

نمایند». در شعبهٔ دیگر که «تشریح خانه» باشد، مردهٔ انواع ماهیان و خزندگان و پرندگان و درندگان را بطوری نگاهداری کرده‌اند که اجزای بدن آنها حتی در برخی موی و پر و پرده‌های پای آنها هیچ عیب نکرده است. از آن گذشته نعشهائی را از دیار مصر آورده‌اند که هر کدام لوحی دارد. در آن عصر آن مردگان را چنان با ادویه پرورده و تکفین کرده‌اند که اجزای کالبد آنان مانند دست و پای و موی فاسد نگشته. مردهٔ فیل و فیلبان را که دولت ایران توسط حاجی ابوالحسن‌خان فرستاده بود، نیز حفظ کرده‌اند.

از مؤسسات تعلیماتی مهم پطرزبورگ مدرسهٔ «دستهٔ نجبا» است که مشتمل برچند قسمت می‌باشد. در یك قسمت «زنی که پایه و منصب جنرالی دارد» بازنان دیگر درکار تربیت اطفالند از دوتا هفت ساله. هفت‌صد نفر شاگرد بودند و آداب و زبانهای مختلف یادمی‌گرفتند. چون به هفت سالگی رسیدند، به قسمت دیگر می‌روند که مردان مسئول تعلیم‌اند. در آنجا حساب و هندسه و دیگر چیزها تعلیم می‌دهند. مدرسهٔ دیگر برای تعلیم علم معادن است و «جمیع فنون و صنایع علماً و عملا درس گفته می‌شود». و برای تکمیل عمل معادن مغاره‌هائی ساخته‌اند و از سنگهای معادن مختلف گردآورده‌اند تا شاگردان بیاموزند که نشان هر معدن چیست و هرگی از آن چسان در طبیعت وجود دارد، و راه آب کردن آن از چه قرار است. این مدرسه خیلی کامل و «اهتمام و اعتنا به‌شأن آن بیشتر است». دیگر «مدرسه دختران» است که نزدیك به‌هفت‌صد شاگرد دارد، و علم حساب و جغرافیا و حکمت طبیعی و موسیقی و زبانهای اروپائی و دوخت و دوز می‌آموزند. و برای هریك از این رشته‌ها معلم مخصوصی است. روی هم رفته در پطرزبورگ برای دختران ده مدرسهٔ کوچك و سه مدرسهٔ بزرگ تأسیس نموده‌اند. این مدارس همگی برای تدریس «علوم» نیست، پاره‌ای برای «رقاصی و خوانندگی و نواختن فورطپیان و برخی برای یادگرفتن خط و ربط فرانسه» است. به‌علاوه در اینجا و مسکو مدرسهٔ لالان ترتیب داده‌اند که آنان را «تلقین علوم و تعلیم لغات و تحریر خط می‌کنند». و باید دانسته شود که «اخراجات این مدارس در همهٔ ولایات روسیه با دولت است».

از جمله کارخانه‌ها که ملاحظه شد قورخانه بود. در اتاقی اسلحهٔ قدیم روسیه و علمهائی که در جنگها به تصرف لشکر روس آمده بود، مشاهده می‌گردید. همچنین «لباس خون‌آلود جنرالی را که در شورش روسیه بر امپراتور نیکولای، کشته شده بود» آویخته بودند[۲۳]. دوازده عرادهٔ توپ باقورخانه که امپراتور برای هدیه به نواب نایب‌السلطنه عباس‌میرزا آماده کرده، در آنجا چیده بودند. در این کارخانه توپ وتفنگ و خمپاره و نارنجك و موشك می‌ساختند. دیگر کارخانه‌ای تعبیه نموده

۲۳. اشاره به «انقلاب دسامبر» ۱۸۲۵ (۱۲۴۱) روسیه.

بودند که در آن فقط «استادهائی که صاحب تصرف تازه بودند کـار می‌کردند». از جمله تصرفات تازه اسبابی برای تخم‌پاشی بود کـه نمونهٔ آن را به شاهـزاده پیشکش نمودند. ضرابخـانهٔ پطرزبورگ بنائی وسیـع و بلند است و تمام پول مسکوك مملکت را در اینجا ضرب می‌کنند. شرحی از آن می‌نگارد و می‌گوید: «اگر کسی خواسته باشد به تفصیل بر رموز صنایع این کارخانه واقف شود... باید از اهل آن کار بوده، چند وقت به آنجا آمد وشد کرده باشد. از برای چون من بی‌وقوفی، در یك نظر بیشتر از این تحریر میسر نشد». دیگر کارخانهٔ کالسکه سازی بود. سابقاً استاد و عملـهٔ ماهـر نداشتند، اما حالا از انگلیس و نمسه و فـرانسه استادانی را آورده، و شاگردان روسی را به آنها سپرده‌اند و «قریب است که به‌سبب مهارت شاگردان از استادان رفع احتیاج گردد». دیگر کارخانهٔ بلورسازی است که کارگاههای متعدد دارد، و از مصنوعات آن هرساله منافع زیادی عاید دولت می‌شود. در حضور شاهزاده دو آئینهٔ بزرگ ریختند در کمال پاکیزگی و روشنی. مدتی است‌که کارخانهٔ «بارفتن» بناکرده‌اند که بیشتر استاد و عملهٔ آن از فرانسه و دیگر ملتهاست. از این کارخانه هنوز دولت سودی نمی‌برد. از کارخانه‌های دیگری که دیدند کارخانـهٔ توپ ریزی، باروت‌سازی، کاغذ سازی، تراش فلزات قیمتی است. این کارخانه‌ها همه با دستگاه بخار کار می‌کنند. پس از آنکه شرح درستی از هرکدام می‌دهد، می‌نویسد: «بسیار حیف باشد که دستگاه بخار که باعث رونق عموم‌صنایع و مایهٔ تحصیل اغلب منافع است به آن سهولت مأخذ در ایـران متـداول نشود...».

از چیزهای تماشائی «بالون» بود و آن کره‌ای است که به آسمان بالا می‌رود. قطر اصلی کره، نزدیك به پنج ذرع بود و بدنهٔ آن را با پارچهٔ ابریشمی و مشمع ساخته، ودرون آن را «بخار خفیف» پرکرده بودند. از سمت پائین‌بالون «صندلی گونه» سبکی را محکم به‌آن بستند، و زن و مردی در آن جای گرفتند. روز صعود از بزرگان وایلچیان دعـوت کـردند، طنابهای آن را یك بیك بریدند، و بالون چندان بالا رفت که کرهٔ به آن بزرگی از مرغی بزرگتر نمی‌نمود. روز بعد کره در پنج فرسخ ونیمی آن محل به زمین فرود آمد و آن زن و مرد سالم بازگشتند. دیگر رصدخانه بود که اسباب نجوم و دوربینهای بسیار بزرگ در آنجا تعبیه کرده‌بودند و منازل سیارات و سایر اوضاع جهان کیهانی را تشخیص می‌دادند.

وضع بلدی مسکو و پطرزبورگ را از هرجهت خوب شرح می‌دهد. از دیدنیهـای آن مجسمه‌هائـی است کـه از نام‌آوران روس ساخـته، در گذرگاهها برپا کرده‌اند. دوپیکر از پطربزرگ بود که در هردو سوار بر اسب است. یکی را برابر قصر «پاول»[۲۴] نصب نموده، در حالی که‌پشت برقصر کرده است و اسب در رفتار. گویند: چون مردم از ستمگری پاول

۲۴. Paul اول تزار روس که در ۱۸۰۱ کشته شد.

بتنگ آمدند، مقارن کشتن او کسی شعری نوشت و برگردن اسب پطر آویخت. مضمونش این بود: «بسکه براطوار ناشایست تو نگاه‌کردم، ملول ودلگیر شدم. اکنون از سلامت تو مأیوس شده، پشت به تو کرده‌ام و روبه راه».

چند کلمه از «طیاتر» بگوئیم که «ترجمهٔ آن تماشاخانه است». درسرتاسر ولایتهای حاکم نشین روسیه، تماشاخانه برپا کرده‌اند که هرکدام از زن و مرد پانصد نفر عمله دارد و «همه هنرمند صاحب‌سوادند و در فنون محاوره و رقص و غنا مهارت کامل دارند. و برای تربیت آنها مدرسهٔ مخصوص بنا کرده‌اند و از اهل طرب و فصحا، معلمها تعیین نموده، دختران و پسران فقرا را به خرج دولت در آنجا تربیت می‌کنند. بعد از فراغ از تحصیل هر یك را به‌هرکاری که در آن مهارت داشته باشد، مخصوص می‌نمایند. مثلا بعضی مکالمات نظم و نثر را تقریر می‌کنند، برخی در مطایبات و مضحکات داخل بازی می‌شوند، طایفه‌ای به‌غنا وسرور مشغول می‌گردند، گروهی به‌بازی و رقص ارتکاب می‌نمایند، جمعی ادای مراسم‌میل و محبت را به اشاره و ایما می‌کنند، قومی در شعبده و نیرنگ وقت مصروف می‌دارند. و کذلك سایر اموری که در تماشاخانه معمول می‌شود. مواجب عمله و اخراجات تماشاخانه کلا از دولت است». در پطرزبورگ چهارتماشاخانه است. و بزرگترین آنها «تماشاخانه روس» است. در «اعلام نامه» ای که هر روز انتشار می‌یابد، کیفیت بازیهای آن شب را باسمه می‌کنند. در ایام توقف در پطرزبورگ در بیشتر شبها شاهزاده و همراهان به تماشاخانه می‌رفتند.

رسیدیم به‌تأسیسات سیاسی و دستگاه دولت:

در اصول فلسفهٔ حکومت گفتار ژرف و منظمی ندارد، مگر نکته جوئیهائی که جسته و گریخته می‌کند. در اصول مشورت وقانونگذاری همینقدر گوید: «اهل مشورت در امور داخلی و خارجی مشاوره می‌کنند، و صورت شوری را به صاحب هرکاری که به انتظام آن مأمور است می‌رسانند. اگر او را ایرادی باشد خواهد گفت و کار به استدلال و اثبات خواهد رسید والااجری خواهد داشت. در پطرزبورغ غیر از اینها چند نفر از عقلا هستند که‌منصب قانون‌نویسی دارند. وآنها را «لژیسلاتور»[۲۵] می‌خوانند... این اشخاص در تصحیح قوانین ملکیه و اصلاح عادات خلق نظر می‌کنند و تصرفات خودرا در هر امری از امور به متصدی آن گفته، بتعجیل و تدریج موافق مقتضای وقت و امر، اجری می‌دارند».

اما دربارهٔ دستگاه دولت بحثی گسترده‌تر دارد. ادارهٔ مملکت بر عهدهٔ هفت وزارتخانه سپرده شده که عبارتند از: «وزیراول» یا «شانسلیر» که «صدر و نظم امور دول خارجه که عمده امورات دولت» باشد، به عهدهٔ اوست. این دستگاه چند شعبه دارد از این قرار: شعبهٔ «امورات مخفی»

52. Legislateur.

که «ایلچیان و وزرا و کارگذاران و کونسلان و جاسوسان دولت از ادارهٔ دول خارجه استحضار حاصل کرده» گزارش می‌فرستند. و نیز «فکرهای دقیق و اراده‌های پوشیده و پنهان نسبت به سایر دولتها دراین قسمت از قوه به فعل می‌آید». دیگر «امورات آشکار» که کارهای تشریفات و تعیین مأموران روسیه را به دولتهای خارجه انتظام می‌دهد. دیگر «امورات سمت شرقی» یعنی آسیا شامل ایران و عثمانی وترکستان و چین و هندوستان. دیگر «امور عیال» یعنی اتباع روسیه در خارج اعم از رعیت یا شمشیربند. دیگر «امور غربا» یعنی اتباع خارجی در روسیه. دیگر «امورات سمت اروپا و افریقا و امریقاست که فرنگستان و مغرب‌زمین و ینگی‌دنیا باشد». دیگر «امورات وزرا» می‌باشد. و اینان کسانی هستند که هرگاه «سردار مختاری برای جنگی که احتمال صلح در آن باشد مأمور شود، یکی‌از وزرا برای تمشیت امور مصالحه... با آن سردار خواهد رفت. مانند او برسکوف که همراه پاسکویچ مأمور مصالحهٔ ایران بود».

دوم: «وزارت جنگ» است که علاوه بر مجموع کارهای لشکری و اسلحه‌سازی، مباشری «حکیم‌خانه» و «جراح‌خانه» و «شفاخانه» و «مدارس سپاهیان» و «دفترخانهٔ قشون» نیز جزو آن است. سوم: «وزارت قشون بحر» است که مخصوص «جنرال ادمرال» است و این وزارت را از فرانسه گرفته‌اند. چهارم: وزارت «امور شرعی» است که دعاوی را به‌دیوانخانه‌ها ارجاع می‌کند. پنجم: وزارت «امورات درون مملکت» است که به «امورات داخله» و زراعت و صنعت‌کاران، و چاپارخانه‌ها و غیره رسیدگی می‌کند. شعبهٔ دیگر این وزارتخانه «امور جهودان مملکت است که به سبب جهودبازی که جهودان هرمملکت دارند، ایشان را مباشر علیحده تعیین شده». ششم: وزارت «مداخل دولت» است. و وزیر هفتم را «دبیرالمداین» نامند که در هر ولایتی نایبی دارد و بر احوال عموم مردم نظارت می‌کند.

از تأسیسات مهم مملکتی «اتاماژور» است که ترجمهٔ آن «دستگاه عالی است و حقیقة لفظی مطابق معنی است». یك ضلع آن «دفتر امور خارجه» است. در ضلع دیگر آن «دفتر لشکر» قرار دارد و دو شعبهٔ کار عمده به‌آن سپرده شده. یکی تعیین محل اقامت دوکرور سپاهی روسیه در زمان صلح و جنگ، برحسب ضرورت و مصلحت ملکی. نقشهٔ کامل همهٔ ولایتها را تهیه کرده‌اند. و «باسمهٔ نقشه و کشیدن نقشه و ساختن اسباب مهندسی و باسمهٔ احکام هم به سیاق قالب چنانکه در ایران متداول شده، و هم به‌سیاق لیتوقرافی» در این شعبه انجام می‌گیرد. شعبهٔ دیگر مسئول «رساندن مواجب و مرسوم و لباس و سیورسات و ترقیات مراتب»سپاهیان است. دفترکار وزیرجنگ و مشاوران او نیز دراین دستگاه قرار دارد. پس از بازدید آن «برای سرکار شاهزاده و هر یك از همراهان نقشهٔ کل عالم را مفصل و مجمل مشتمل بربیست‌وچهار نقشه» به‌رسم‌هدیه فرستادند.

از دیوانخانه‌های روسیه انتقاد می‌کند: دعاوی مردم به احکام

«دیوانخانهٔ امپراطوری» می‌گذرد. پایهٔ احکام بر «قانون پطرکبیر که در مجلدات عدیده ضبط شده» صادر می‌گردد. اما در واقع در «دیوانخانه‌ها هیچ امر به‌اتمام نرسیده و نخواهد رسید. این قاعده و قانون جز دولت روس در هیچ دولتی نیست. اهالی مملکت از این علت بسیار شاکی‌هستند. و می‌گویند: در کل مملکتها امور متنازع فیه خلق از روی کمال عدالت می‌گذرد، و در دولت روس مدعی و مدعی‌علیه را به اخذ رشوه خراب می‌کنند، باز حکم قطعی صادر نمی‌شود». در سلطنت «پاول»[۲۶] «مردم بایکدیگر هم قسم شده و ازدحام کرده بودند که یا سلطنت او را برهم زنند، یا از او بیعت گیرند که بعد از این محکمه بنا کند و امورات مردم در دارالشرع بگذرد». پاول آگاه گشت، و دستور داد در همهٔ ولایات بنای دارالشرع نهند. اما تا به‌حال به‌انجام نرسیده است. جای دیگر می‌نویسد: «بیچاره کسانی که امرشان رجوع به دیوانخانه شود که به‌خرج چندین معادل مابه‌الدعوی، فراغت میسر نیست. عظمای روسیه خود از آن‌شکایت دارند... وتعجب ازاین‌است‌که باوصف‌این، در پی‌اصلاح آن‌نیستند. بااینکه سیاست رشوه‌گیر، نفی برملك سیبر است باز این طایفه (اهل دیوانخانه) خود را از اخذ آن معاف نمی‌دارند». به هرحال «اهل قشون از زحمت و شر دیوانخانه‌ها ایمن هستند» و دعاوی افراد لشکری در شعبه‌ای از وزارت جنگ حل‌و فسخ می‌گردد.

گفتار نویسنده دربارهٔ وضع مالی و خزانهٔ دولت که احوال وطن خویش را نیز در ذهن دارد، خواندنی است: روزی با برخی از بزرگان روسیه دربارهٔ قرض دولتی و خزانهٔ سلطنتی گفتگو درگرفت. گفتم: «خزانهٔ سلطان در حوادث مایهٔ آسایش اعیان دولت و امیدواری سپاهی و رعیت است. چنانکه در مصالحهٔ ما و شما، بدون اینکه دولتیان را اضطرابی روی دهد، و رعایا و سپاهیان را یأس و خسارتی و ضیق و عسرتی حاصل شود، خزانهٔ سلطان از عهده وجه خسارت برآمد وکل اهالی مملکت ایران را رهین منت ابدی خود کرد. و اگر خزانهٔ موجود نبود چه زحمتها وعسرتها که برخلق ایران روی می‌نمود». گفت:

«دولتی که دوام و ثبات نداشته باشد، خزانه چنانکه گفتی گاهی موجب رهائی خلق است از تنگنای عسرت. و گاهی باعث گرفتاری ایشان است در زندان محنت. چه شاید هنگام فترت دولت، فتنه‌جویان از هرجانب به طمع خزانه در جنبش درآیند و گروهی عجزه و مساکین را مایهٔ نهب و خونریزیش شوند. اما دولتی که رضای حق و سلامتی خلق جوید، **شایسته** آن است که به دستیاری عظما و عقلای مملکت در دوام و بقای دولت کوشد، و به این واسطه گنج بی‌اندازه و بی‌زوال اعتبار بدست آرد. چون همت چنین دولت به نفع و رفاهیت اهل مملکت مصروف خواهد

۲۶. پول اول که بعد از کاترین از ۱۷۹۶ تا ۱۸۰۱ سلطنت کرد و در این سال کشته شد.

بود، لهـذا خلق در هنگام ضرورت بی‌تکلیف و تکلف مایملـك خود را به عنوان مساعده و قرض براو عرض خواهد نمود. در جنگ فرانسه زنان روس زیورهای طلا و نقرهٔ خود را سکه کرده به دولت دادند، و به این ننگ راضی نشدند که دولت دیگر را بردولت خود غالب و قاهر ببینند. اگر دخل دولتی زیاده برخرج او باشد، چون از مال خلق حاصل شـده، برای اینکه به‌ایشان معلوم کند که طمعی در مال ایشان ندارد باید بـه مصالح عامهٔ خلق مانند مدارس علوم و مساجد و اشاعهٔ حرف و صنایع و بنای دارالشفا و غیره صرف نماید که هم بر رونق مملکت و دولت خود در نظر غریب و بومی فزوده، زیاد شوکتی حـاصل نماید، و هم جـذب قلوب مردم بعمل‌آرد. و اگر آن مصارف هم‌اضافه آید، باید به‌دست امینان و معتمدان تجار به مرابحه و معامله گذارد که هم سودی به دولت عایـد گردد، و هم از آن ممر مردم انتفاعی برند. چه حکما و عقلا پول را در مملکت تشبیه کرده‌اند به خون در بدن آدمی. چنانکه اگر خون در رگی سده کند، آدمی هلاك می‌شود ــ همچنـان اگر پول در ولایت دفینـه شده از گردش بماند، باعث خرابی مملکت گردد. و چنانکه اگـر خـون از رگی لاینقطع در سیلان آید... آدمی از حیات دل برمی‌کند، همچنان اگر پول از مملکت بیشتر از آنکه داخل می‌شود، خارج گردد مملکت روی به‌انهدام نهد. به ملاحظهٔ این جهت آخر است که عموم دولتهای فرنگ اوقات‌صرف کرده بر رونق تجارت خود می‌افزایند. و همواره در این خیالند که متاع خود را به‌تدبیر اهل صنایع، بهتر و مرغوبتر نمایند که‌هم‌احتیاج اهل‌مملکت خود را از متاع سایر مملکتها رفع‌کنند تا زر و سیمشان عوض جنس‌سایر مملکتها نرود، و هم به بیع آن در سایر مملکتها نفع برند، و زر و سیم آنها را عوض جنس خود داخل مملکت نمایند».

معلوم نیست که سخن حریف روسی کجا تمام شده، اما آشکاراست که نویسنده پاره‌ای اندیشه‌های خود را در گفتار او گنجانده، خاصه آنچـه در قسمت‌آخر آن مقال آورده، رأی خود اوست. به دنبال آن چنین نتیجه‌می‌گیرد: «ملاحظه باید کرد که در این عرض ده سال، چقدر جنس تازه ازملك روس به ایران می‌آید که سابقاً نمی‌آمد، و عوض ابریشم و پنبهٔ ایران‌لابد پول می‌فرستادند... و نیز به همین جهت است کـه هـر دولت جنسهای پاکیزهٔ دولتهای دیگـر را که میان اهل ولایت خود مرغوب باشد یـا بالمره مانع می‌شود، یا گمرکی می‌گذارد کـه بایع و مشتری بستوه آمـده، کمتر بیاورند و کمتر بخرند. دولت روس شال کشمیری و زری و حریر و ماهوت انگلیس و فرانسه را گمرك بی‌اندازه گذاشته، و بارفتن انگلیس را بالمره قدغن کرده است...».

از تأسیسات جدید دیگر بانك است: «دولت روس برای گردش پول در ولایت و انتفاع دولت و رعیت، در هر یك از بلاد عظیمه صرافخانه بنا گذاشته که اسم آن بانك است. و امینان و معتمدان برآن گماشته است که

تنخواه دولت را بعد از اخذ رهن از ملك و مال یا ضمانت ضامن معتبر، به مردم از قرار صد شش قرض می‌دهد. و در موعد، قرضدار یا ضامن را اخبار می‌نمایند. اگر او را ادای وجه در آن وقت مقدور نباشد و مهلتی بخواهد، قبول می‌کنند، و در آخر ایام مهلت باز به‌او اعلام می‌دارند. اگر باز قادر نباشد و مهلت تازه بخواهد، مضایقه نمی‌ورزند الی سه‌بار. اگر بعد از انقضای مهلت سیم از عهدهٔ وجه برنیاید، رهن او را ضبط می‌کنند، یاضامن را به مقام مطالبه می‌آورند. از سود صرافخانه صدپنج مال دولت است وصدیك عوض مواجب و مقرری مباشرین صرافخانه». ضمناً باید دانست که دولت بیست‌وپنج کرور باجقلو قرضدار است. اما چنان اعتباری نزد مردم دارد که هرقدر وجه بخواهد، از زر و سیم ودیگر اموال آنان به قرض می‌گیرد، و هر ساله سود آن را به‌قرار ده‌ونیم‌درصد می‌پردازد.

از دستگاههای سودمند دیگر «مشورتخانهٔ تجار» است. آن را تزار الکساندر «به خرج دولت بناکرده، بعد به‌تجار بخشیده است. و هر هفته یك‌بار تجار پطرزبورغ آنجا جمع شده، در امور متعلق به تجارت شور و مصلحت می‌کنند و از آن قرار کار می‌بندند».

تشکیلات جاسوسی دولت را نیز از قلم نینداخته و داستان بامره‌ای را نقل می‌کند: در پطرزبورگ مردی لال از «نوکران سر» امپراطور بود که به نویسندگی آجودان او اختصاص داشت. شب و روز به‌خانه‌های این و آن می‌رفت و مردم به‌تصور اینکه او لال است و «ربطی به این امور ندارد» چندان از او پرهیز نمی‌کردند. او «به تحریر، سؤال و جواب کرده، اطلاع و استحضار از اوضاع و احوال خلایق بهم رسانیده، به امپراطور عرض می‌کرد». همان لال «به‌منازل بعضی از ملتزمین رکاب نواب شاهزاده هم تردد می‌نمود، و ما از خصوصیت و نیت او در اوائل خبردار نبودیم. تا اینکه کسی از آشنایان پطرزبورغ این رمز را به‌کمترین حالی کرد. بعد از آن حین آمدن او تعارفات لازمه نسبت به او بعمل می‌آمد، ومطابق تجسس او صحبت می‌شد. اگر دلماجی صاحب سواد درآنجا حضور می‌داشت و به توسط او از ما مطلبی تحقیق می‌کرد، باکمال شکرگزاری جواب می‌گفتیم».

نویسندهٔ سفارتنامهٔ خسرومیرزا گذشته از آنچه به چشم دیده و نگاشته، گفت وشنیدهائی که باکسان مختلف در مدت سفر داشته، آورده است. چنانکه تصریح می‌نماید همراهان شاهزاده با مردم سرشناس رفت وآمد داشتند. و معلوم است که دولت بیشتر از میان مأمورانی که در عثمانی بوده‌اند و زبان ترکی می‌دانستند، کسانی را می‌گماردند که با نمایندگان ایران حشرونشر داشته باشند. یکجا می‌گوید: «مادامی که شاهزاده دراین ملك تشریف داشتند، چه در پطرزبورغ و چه در مسقو و چه در شهرهای دیگر که توقف می‌شد، هریك از ملتزمین رکاب را با

آنکه زبان نمی‌دانستند، آشناهای متعدد فراخور پایه و قدر خود پیدا می‌شد، و مکرر مهمانی می‌کردند. در مدت دوماه‌ونیم توقف پطرزبورغ اگر همراهان شاهزاده هر دعوت را اجابت می‌کردند، کمتر شبی در منزل به‌سر می‌توانستند برد».

آنچه از گفتگوهای خود و پاره‌ای از همراهان با روسیان یا کسان دیگر نقل کرده، اعم از اینکه سنجیده یا ناسنجیده باشد، اندازهٔ دانش و حد درك ذهنی آنان را می‌توان شناخت. نکته‌هائی با معنی ازاینجا وآنجا می‌آوریم: روزی در محفلی ایلچی انگلیس بـه میرزا مسعـود گفت: «در ولایت شما آزادی نیست». میرزا جواب داد: «اگر بندگی ما و آزادی شما را به بیع وشری درآورند، من بندگی خودمان را ده مقابل آزادی شما قیمت می‌دهم، چرا که آزادی، شما را از رویهٔ ادب بیرون برده است. پادشاه شما از غایت بی‌حیائی در حق زن خود تهمتهائی چند گفت که من در حضور این زنها از ذکر آن خجالت می‌کشم». ایلچـی «از ایـن سخن شرمنده شد، حضار مجلس تبسم آغاز کردند».

این بیان میرزا مسعود اگر درست نقـل شده باشد، از یك‌سو دلیل بر بی‌ظرافتی و حتی آداب‌ندانی او در مراوده‌های سیاسی است. از سوی دیگر معرف شعور و دانش اوست کـه عین بیشعوری و بیدانشی است. آنچه ایلچی انگلیس گفته بود راست بـود، و از «آزادی» مفهـوم سیاسی آن‌را در ذهن داشت. و پاسخ میرزامسعود گرمرودی، حرفی‌مبتذل بود و ارتباطی با اصل مطلب نداشت. اما در میان همان هیأت نمایندگان ایران میرزا صالح‌شیرازی را می‌شناسیم که در سفرنامه‌اش (پیش از این مأموریت که به انگلیس رفته بود) به معنی حکومت مردم پی‌برده و درعزت آزادی سخنان سنجیده گفته است[۲۷].

باری، از نکته‌هـای دلپذیری کـه نویسندهٔ سفـارت خسرومیرزا آورده، گفتگوئی است میان یکی از اهل سیاست روس بایکی از اصحـاب چکمه و شمشیر: روزی میان نایب وزارتخارجه با یکی از جنرالهای روس در باب صلح با عثمانی مباحثه افتاد. جنرال گفت: می‌بایست همهٔ بنادر بحراسود را گرفت. سیاستمدار پاسخ داد: «شما سپاهیان را از این امور سررشته و استحضاری نیست. هروقت به شما گفتیم جنگ کنید، مردانه قدم در میدان گذارید. و هر وقت گفتیم صلح باید کرد، بی‌چون و چنـد قبول نمائید». به همین مأخذ بوده کـه به شرحی که گـذشت هـر وقت «سردار مختاری» را به‌جنگ دولتی می‌فرستادند، مأمور سیاسی همراهش روانه می‌کردند که شمشیربندان، در کار سیاست زیاده‌روی ننمایند.

روزی دیگر با یکی از بزرگان روس که مدتی در عثمانی گذرانده و زبان ترکی می‌دانست، مذاکره در امور مملکتداری دست داد. گفت: چرا دولت ایران در راه ثبات حکومت تدبیری نیندیشد که هرروزحکومت

۲۷. نگاه کنید به کتاب من «فکر آزادی» ص ۳۴ـ۲۷.

از دودمانی به‌دودمانی دیگر انتقال نپذیرد؛ در روسیه قرنهاست که یك خاندان فرمانروائی دارند. این معنی را باید شناخت که «مردم این قرن را با قرون سالفه در عقل و ادراك تفاوت بسیار است. و منافع امنیت و آرام، و مفاسد شورش و ازدحام را چه در مملکت خود و چه در سایر ممالك، دیده‌و دانسته‌اند». هرگاه در ایران دولت را برپایه‌ای استوار بنا نهند، به‌علت «مزید ادراك اهل آن مملکت، امر صنایع آنقدر رونق می‌یابد که احتیاج آن بالمره از سایر ممالك منقطع می‌گردد... و از شر همسایگان محفوظ می‌ماند». هموگفت: حتی ایران نباید از جانب دولت عثمانی ایمن باشد. زیرا اگر عثمانیان با «نظامی که گذاشته‌اند همت صرف‌کنند، و شما در بی‌نظامی بمانید، اذیت به‌شما خواهد رسید». برعکس اگر اساس حکومت ایران انتظام و قوام پذیرد «به سبب مجموعی ولایت به همهٔ همسایه‌ها غالب می‌تواند شد. و اگر قانع و سلامت‌جو باشید، مغلوب هیچکس نخواهید بود».

در سخنان آن مرد نکته‌هائی است با مغز و اندیشیده. به تبدل خاندانهای حکومتی ایران و ویرانی که این وضع مداوم در سیر تاریخ‌ما بار آورده، اشاره می‌کند ــ به روح انقلابی تاریخ قرن گذشته گوشه‌ای می‌زند که ملل را عقل و ادراك تازه‌ای پیدا شده، و شیوهٔ حکومت باید اصلاح شود تا با روح زمان سازگار گردد ــ نسبت به آیندهٔ ایران در مناسبات با روس و انگلیس هشدار داده و برای اینکه ایران از «شر» آنان ایمن گردد، بی‌چون وچرا باید به اصلاحات دست بزند ــ اشاره‌اش به «نظام» عثمانی همان «نظام جدید» است که در قالب «تنظیمات» آغاز گردیده بود. از این مقوله باز سخن خواهیم گفت. میرزا تقی‌خان نمایندهٔ آن اصلاحات در ایران گردید، همچنانکه رشیدپاشا در عثمانی در آن راه قدم برداشت.

نویسندهٔ سفارت‌نامه، هیچگاه از دلسوزی و غمخوارگی باز نمی‌ایستد: «ای دریغ که در ملك ایران با وصف کمال قابلیت مملکت در پی دوام سلطنت در سلسلهٔ واحد نباشند، وبه‌این سبب پادشاه به‌رعیت، و رعیت به پادشاه دلگرم نشود. و از ثمرهٔ این دلگرمی منظور پادشاه ورعیت برمزید شوکت دولت مقصود نگردد، و از این منظور کلی امورات جزئیهٔ دیگر که همگی مقتضی وفور استحکام دولت باشد، به‌تقویم نرسد». جای دیگر از احوال ملت روس بحث می‌کند و گریزی به اوضاع ایران می‌زند، گرچه گفتارش پرمایه نیست. می‌نویسد:

«هرقدر معارف و بزرگان روسیه مسرف‌اند، کسبه و رعایا قناعت پیشه‌اند. و رعایا با آنکه درکمال عسرت و شدت‌اند، و جز نان خالی‌کمتر چیز دیگر پیدا توانند نمود، هرگز لب به شکوه باز نمی‌کنند. روزی مرا در بی‌اوضاعی یکی که در خانهٔ او منزل کرده بودم، ترحم آمد. بعد از آنکه وجهی قلیل به‌او دادم و پرسیدم که چرا کار زیادتر نکنی تا دخل [illegible] و

باشد؟ گفت اگر من در کار کاهل باشم، دیگران نیستند. و حال آنکه آنها نیز در فقر از من کمتر نیستند. اگر کسی از رعیت ایران چنین سؤالی می‌کرد از بدگوئی ضابط و عامل و مالك و صاحبکار دقیقه‌ای فروگذاشت نمی‌کرد. ای کاش اینگونه سلطان‌پرستی که در ولایت روسیه مشاهده شد، به ملك ایران سرایت می‌کرد. رعیت ایران باآنکه همه صاحب مکنت و بضاعتند، همواره کافر نعمتند، و قادح اعیان دولت. واین ناشی نمی‌تواند شد مگر از بی‌اطلاعی براوضاع واحوال ممالك دیگر. و عموم اهل مملکت را ممکن نیست که سفر کرده یا از تواریخ خوانده، آگاهی بهم رسانند. اگر دولت اعیان مملکت را خواه به مسافرت یا به‌درس خواندن السنه و علوم و تواریخ دول دیگر، به‌این آگاهی وامی‌داشت، احتمال کلی می‌رفت که از آگاهی اعیان مملکت آگاهی به عموم رعیت سرایت کند. و زبان قدح و شکایت به مدح و منقبت بدل شود، و ارادت سلطان در دلها قرار گیرد، و به‌این سبب دولت دوام و ثبات پذیرد و مشتی عجزه و مساکین به آتش ناسپاسی نسوخته، عمری نسلا بعد نسل در سایهٔ عاطفت دولت واحد به استراحت روزگار گذرانند».

اما انتقادهائی که برآن عقاید وارد است و فهرست‌وار به‌اشاره می‌گذریم: نویسنده ندانسته که چهار سال پیش از آن «انقلاب دسامبر» ۱۸۲۵ (۱۲۴۱) در روسیه برپا شده بود که نشانهٔ طغیان جامعه علیه بیدادگریهای تزاران روس بود. ملت روس «سلطان پرست» هم نبودند و از حکومت دلی لبریز خون داشتند. رعیت ایران کجا «همه صاحب مکنت‌و بضاعت» بودند؟! و از چه نعمتی جز ظلم و تعدی برخوردار بودندکه «کافر نعمت» نباشند؟ در واقع «ضابط و عامل و مالك و صاحبکار» بلکه بحقیقت از صدر تا ذیل دستگاه حکومت (مگر در موارد استثنائی ونادر) راهزن و ستم‌پیشه بودند، و هرچه مردم می‌گفتند، حق داشتند. رواج دانش البته چشم و گوش مردم را باز می‌کرد اما نه اینکه آنان را شیفته و عاشق دل‌خستهٔ اهل دیوان‌بگرداند، برعکس‌برطغیان آنان علیه ستمگریهای دولت می‌افزود. بالاخره برای اینکه «ارادت سلطان» در دلها جای گیرد لازم بود نظام سیاسی برپایهٔ داد استوار گردد و دولت به‌اصلاح کشور پردازد و خیر مردم را شیوهٔ کار خود قرار دهد. هیچ حاکمی هرچند افسونگر و طرار باشد جز از این راه نتوانسته است برقلب مردم حکومت کند. شاید نویسندهٔ سفرنامه چون در محظور بوده، همان نیت را درباطن داشته که در لباس خوش‌آمدگوئی از حکومت ایران آن را نکوهش کند، یا در لباس انتقاد از خوی مردم ایران، بیان حقیقت نماید. اگر چنین بود می‌بایستی اندیشه‌اش را زیرکانه به‌نحو دیگری ادا سازد، و آنقدر در فن دبیری ورزیده بود که از عهدهٔ آن برآید.

وجههٔ نظر نویسنده را از شرح دیگری که نگاشته بهترمی‌توان شناخت. می‌گوید: منظور دولت روسیه دربنای تماشاخانه‌های متعدد واشاعهٔ

این‌همه سرگرمی وعشرت، تنهابسط وسایل تفریح‌مردم‌نیست بلکه «مردم بیکارکه‌در هرملکی ازآن‌ناچاراست‌مشغله‌ای‌داشته‌چنانکه‌عادت بیکاران‌است، درپی‌عیبجوئی‌دولت ودولتیان نباشندکه ازاین‌رهگذرفسادها دراموردولت پدیدآید.زیراکه حرف وسخن راچنانکه به تجربه رسیده‌وحکمانوشته‌اندر مزاجها تأثیر عظیم است. و همینکه مردم کارطلب، بیکار شدند لامحاله زبان به عیبگوئی باز کرده، دل برعیبجوئی می‌بندند. به‌این سبب دلها از ارادت دولت می‌رمد، و دل رمیدگی از بزرگان به زیر دستان سرایت می‌کند. لهذا مملکت مملو می‌شود از اتباع بی‌ارادت، به‌زوال دولت‌مایل،در دفع دشمنان کاهل. و پیداست چه نقصها به دولت عاید می‌شود. و نیز معلوم است که بازداشتن خلق از این امر به رفق و ملایمت بهتر است از بأس و سطوت چه‌آن برمحبت دلها باعث می‌شود و این برعداوت». خواجه نظام‌الملك در وصایای خود آورده که: روزی خدمت الب‌ارسلان مشرف شدم. طوماری که مدعیان خیانتهای مرا برآن نگاشته بودند، به‌من داد. و پیش از آنکه لب بگشایم فرمود: «اگر اینها راست باشد، توبه و ترك کن... و اگر دروغ باشد بیکاران حضرت را خدمتی پیدا کن که به تقدیم آن پرداخته، از عیبجوئی تو باز ایستند». پس از آنکه «به‌وصیت سلطان عمل نمودم عیبجو و بدگوئی برای خود ندیدم، الاحسن صباح که ذکر گزارش او خارج از اقتضای مقام است».

از مجموع آنچه آوردیم روشن است که جهت عمومی اندیشه‌های سیاسی نویسنده، پرداختهٔ نوشته‌های پیشینیان و آموخته‌های گذشته خویش است. البته دلباختهٔ دادگری است و در جست‌وجوی فرمانروائی دادگر. اما چون با فلسفهٔ جدید حکومت آشنائی نداشته، عقاید خود را در قالب افکار گذشتگان پرورانده، و معیار تعقل سیاسی او سیاست‌نامهٔ نظام‌الملك است. به روسیه هم که رفت چون نظام سیاسی آن برحکومت فردی قرار داشت، در عالم سیاست چندان چیزی ندید که ذهن حساس او را تکان‌دهد، گرچه به آئین مشورت و اصول قانونگذاری جدید (تا اندازهٔ محدودی) توجه یافت. واین نکته را درك کرد که میان حکومت فردی تزاران روس و سلطنت استبدادی شاهان ایران، تفاوت کلی وجود داشت. اما چیزی که ذهنش را ربود همان اصلاحات و پیشرفتهای مهم روسیه بود در جهان دانش و فن و هنر. دیگر همراهان ایرانی خسرومیرزا نیز کم یا بیش همین حال را داشتند. البته میرزا صالح و تا اندازه‌ای میرزا بابای حکیم که در انگلستان درس خوانده بودند، معرفتی از اصول حکومت غربی داشتند.و میرزاتقی چنانکه بیاید بعدها اطلاعاتی در این رشته کسب کرد. آنچه‌مهم است شور پاك ایران دوستی نویسندهٔ سفارت‌نامه، و شیفتگی او به‌اصلاح و ترقی وطنش می‌باشد که از خلال گفتار او می‌تراود؛ مدار سخنش نشر علم و صنعت جدید است. این مبحث را با نوشتهٔ میرزا مصطفی افشارکه ترجمان اندیشهٔ ملی اوست پایان می‌دهیم:

«می‌توان دانست که تحمل این همه اخراجات [در رواج دانش و بنای مدرسه] از جانب دولت بی‌ملاحظهٔ سود نیست. واعظم منافع تحصیل علم است. چه علم است که راه خدمت به‌امرا و پادشاهان می‌آموزد و معاملهٔ باکفار و زیردستان یاد می‌دهد. و به همین جهت در مهمات ملکی و مملکتی، نظامی پدید آید. زیرا همچنانکه معارف و خواص را پیروی به سنن و قوانین پادشاهان است، کذلك رعایا و عوام را تتبع به رفتار و کردار زیردستان. علم است‌که‌معارف رابه‌تصاریف‌ایام سالفه و انقلابات قرون ماضیه آگاهی می‌دهد، و ایشان رابه احتراز واجتناب از مواد اختلال مملکت وا می‌دارد. علم است که معارف را برحب وطن و آسایش و ایمنی متوطنین از شر دشمن که متضمن نیکنامی دنیا و مثوبات عقبی است دعوت می‌کند. و به این وسیله غیرتی در عموم اهالی مملکت پدید می‌آید. علم است که معایب تجدد سلسلهٔ سلطنت و محاسن بقای آن را در سلسلهٔ واحد، به معارف تعلیم می‌کند و برای حفظ امنیت درین باب به کلمهٔ واحده و هیأت مجتمعه بذل جهد موفور، به تقدیم می‌رساند. علم است که منافع و مضار مملکت از حیثیت تجارت و غیره، و طریق جلب و دفع‌آن‌را تشخیص می‌دهد. و به آن واسطه رونق ولایت و ثروت اهل مملکت روزبروز فزایش می‌پذیرد».

«نمونهٔ این اجمال تفصیل احوال پطر بزرگ است که به واسطهٔ علمی که خود به اوضاع عالم بهم رسانید، اولا از دولتهای دیگر نوکرهای صاحب علم به خدمت خود دعوت کرد، ودر اندك زمانی میان اهل ولایت خود منتشر نمود. بالفعل طایفه‌ای که مثل وحوش و بهایم بودند، در مدت یك صدو بیست و اند سال مجموعهٔ فنون و صنایع گشته، و دولتی که آناًفآناً در تبدیل و تغیر بود، نظام و استحکام دائمی گرفته است، ویوماً فیوماً در ترقی و تزاید است».

«عزت و افتخار نه‌آن است که کسی برای نفس خود تحصیل‌کمال کند، بلکه افتخار آن است که کمالات حاصلهٔ یك شخص، فراخور اندازه و قدر خود، موجب منفعت دائمی ابنای جنس خود گردد. آن وقت اسم آن کمال را باقیات و صالحات توان گذاشت... و به آن فخر توان نمود. وبنای این مدارس در ممالك ایران بغایت سهل و آسان است. می‌توان از ارباب علوم فرنگ چند نفر را به‌ایران آورد و یکی از مدارس را برای اولاد نجبای آن ملك تعیین نمود. و آنها را در آنجا جمع کرد و چندنفر از مردمان صاحب اخلاق را به سرپرستی آنها تعیین نمود که هم علوم ایران را از مدرسین ایران یاد بگیرند، و هم علوم فرنگ را از معلمین فرنگ. اگر خرجی برای این مدرسه لازم باشد، هم می‌توان از پدران نجبا که اولادشان تربیت می‌شوند گرفت، و هم می‌توان علاوهٔ جمع ولایت کرد، چه این کار برای نفع مملکت است؛ در کاری که متضمن نفع عامه باشدمتحمل ضرر آن شدن شرعاً و عرفاً جایز و رواست. در این صورت برای دولت،

چه از سپاهی و چه ازاهل قلم، خدمتکارهای کامل وقابل بهم می‌رسندکه به اوضاع عالم برسبیل تفصیل، عالم و آگاه باشند؛ سپاهی را مانند سپاه سایر دولتها نظم و ترتیب دهند؛ امور ملکیه را چون سایر ممالك منتظم دارند؛ از حسن تدبیر روزبروز برونق و آبادی مملکت می‌افزاید... امید که همت والا نهمت ملوکانه برنیکبختی دائمی اهالی ایران قرار گرفته، نوعی مقرر فرمایند که الی‌الابد... بفراغت روزگاری گذرانند».

«حیف باشد که ما ترقی و نظام همسایهٔ خود را که در این مدت اندك، تحصیل کرده است به رأی‌العین ببینیم و هیچ به‌فکر این نباشیم که از برای ما همچنین نعمتی دست دهد تا همیشه مغلوب همسایه نباشیم، و در ولایتهای غربت سرافکنده نگردیم، اسرای خود را که به اهل خیوه و بخارا فروخته شده در ولایت روس بندهٔ تجار آن دو شهر نبینیم. روزنامه‌نویس[۲۸] را ربطی ندارد که به‌این مقوله پردازد. اما این بندهٔ ناچیز را هم به قدر قوهٔ خود تعصب دین و حب وطن است. به امید اینکه شاید به‌مزید قوت دین و دولت سودی بخشد، جسارتی می‌ورزد».

سیر دنیای مترقی نه‌تنها در خاطر خسرو میرزا و همراهان جوان فکرش، خطوط برجسته و درشتی رسم کرد ــ در ذهن محمدخان امیرنظام زنگنه که عمری را گذرانده و مردی پخته و جاافتاده بود، تأثیر نمود. «استوارت» منشی مخصوص «سر هنری الیس» وزیر مختار انگلیس که در ۱۲۵۱ به ایران آمد، چون به تبریز رسید، پس از آنکه از مهربانیهای امیر نظام سخن گفته، می‌نویسد: مبادا در سفری که به روسیه نموده‌شیفتهٔ پیشرفتهای آن کشور شده باشد[۲۹]. در مهمانی رسمی که امیر نظام و نمایندهٔ انگلیس حضور داشتند، زنگنه از عظمت روسیه صحبت می‌کرد. این امر به «الیس» گران آمده گفت: اگر لندن را دیده بودند این اندازه از پطرزبورگ سخن نمی‌راندند[۳۰].

*

میرزا تقی‌خان با جریان اصلاح طلبانهٔ دیگری که برخورد مستقیم داشت، جنبش دورهٔ «تنظیمات» عثمانی است. در سفارت چهارسالهٔ خود به ارزنةالروم، ناظر تحول سیاسی و اجتماعی کشور همسایه بود. اما تأثیر تنظیمات را در ذهن و اندیشهٔ او نباید گزاف دانست، و نه در ارزش ماهیت آن زیاده‌روی کرد. گامهای نوجویانه‌ای که تحت لوای تنظیمات پیش از سفارت و همزمان سفارت میرزاتقی‌خان و حتی مقارن صدارت‌او در عثمانی برداشته شد، چندان ژرف وگسترده نبود. و آنچه امیر در سفر روسیه از دنیای جدید غربی آموخته بود، ویاحتی بطور غیرمستقیم دربارهٔ

---

۲۸. لغت «روزنامه» در آن زمان به‌معنی گزارش وقایع روزانه بود و «روزنامه‌نویس» یعنی وقایع‌نگار.

29. W. Stuart, P. 175-6.

۳۰. همان، ص ۲۵۷.

آن کسب کرده، بسیار بامعنی‌تر و ارزنده‌تر از پیشرفتهایی بود که تازه در عثمانی در مرحلهٔ تکوین بود. البته نهضت تنظیمات در دورهٔ بعد نیرو گرفت و اعتبار یافت، اما زمانی بود که امیر روی در خاک‌کشیده. ولی باید دانسته شود که تحول عصر تنظیمات از جهت دیگری در خاطر میرزا تقی‌خان اثر بخشید. و آن این است که عثمانی به عنوان کشور همسایهٔ مسلمان و رقیب ایران، به راه ترقی جدید افتاده بود. این معنی به خودی خود برای ایران آموزنده و عبرت‌گیر بود. ببینیم جوهر تنظیمات چه بود:

دورهٔ تنظیمات از ۱۲۵۵ آغاز گشت و معمار آن رشید پاشا (۱۲۷۵ـ۱۲۱۴) بود که او را گاهی پطرکبیر ترک گفته‌اند، و تا بیست سال بعد یعنی تا ۱۲۷۵ شش بار به صدارت رسید. میرزاتقی‌خان و رشید پاشا همدیگر را می‌شناختند، نامه‌نگاری رسمی داشتند و به احوال هم آشنا بودند. سفارت و صدارت امیر همزمان زمامداری رشید پاشا بود.

پیش درآمد تنظیمات را اصلاحات ترقیخواهانهٔ سلطان سلیم و سلطان محمود ثانی می‌ساخت. سلطان سلیم بنیانگزار «نظام جدید» در عثمانی بود، یعنی همان مقامی را که عباس میرزا و میرزا بزرگ‌قائم‌مقام در ایران دارند. مجموع فرمانهایی که سلطان در اصلاح قشون وضع کرد «نظام جدید» خوانده می‌شود. مخالفت سرسختانهٔ شیخ‌الاسلام ترک وقوای ینی‌چری با نظام جدید، به عزل‌و کشتن سلطان سلیم و گروهی ازوزیرانش تمام گشت (۱۲۲۲). این نکته بسیار با معنی است که هیچگاه در ایران چنین مقاومتی علیه اصلاح نظام صورت‌نگرفت. سلطان محمود وقتی‌توانست کار اصلاحات را پیش ببرد که کار ینی‌چری را بسازد؛ در یک روز یکسره سرکردگان آن را به‌گلوله بست و جمعی را از دم تیغ گذراند (۱۲۴۱). همین بلا را به‌سر پیشوایان فرقهٔ دراویش بکتاشی یعنی یاران ینی‌چری هم آورد ــ و خود را از شر آنان آزاد ساخت. در تاریخ جدید عثمانی برانداختن ینی‌چری به «واقعهٔ خیریه» ثبت است. پس اصلاح لشکر به مرحلهٔ تازه‌ای افتاد ــ مدرسهٔ طب عسکری و «مکتب همایون حربیه» بناگردید (۱۲۴۳). و در همین سال نخستین‌بار دولت عثمانی با وجود مخالفت تند شیخ‌الاسلام، چندتن شاگرد ترک را برای تحصیل به اروپا فرستاد. (از ایران بار اول در ۱۲۲۶ دو محصل به انگلیس رفت و بار دوم پنج نفر در ۱۲۳۰ و هیچگاه دستگاه روحانی کشمکشی با دولت در این باب نداشت). اما نظام جدید هنوز سروسامان نگرفته و نیروی‌کافی بدست نیاورده بود ــ که عثمانی در جنگ با روسیه شکست خورد. اتفاقاً میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام در نامهٔ سنجیده و پرمغزی که از جانب عباس میرزا نوشته، به نقص کار نظام جدید ایران و عثمانی اشاره می‌کند:

«... این مطلب‌بین و آشکار است که هروقت نقصی در محاربات روس برای ما روی داده، از این رهگذر بوده که آنها با تأنی و آرام تدارک

و نظام خود را به قانونی کـه دارند مضبوط کرده‌اند. و ما بـه عجله و اضطرار خلقی بسیار مختلف‌الاوضاع و اطـوار را برداشته، در مقابـل رفته‌ایم. همچنانکه دولت عثمانی نیز به همین سیاق رفتار نموده، بعداز آنکه اساس ینگیچری را از هم ریخت، هنوز نظام جدید را کامـل نکرده سر دعوا برداشت و اینهمه ضرب خورد و مملکت بر باد داد»[۳۱]. (نیم‌قرن بعد، نامق کمال نویسندهٔ متفکر ترك، همان نکته‌جوئی و انتقاد قائم‌مقام را به طراحان اولیهٔ تنظیمات نمود).

دورهٔ تنظیمات با سلطنت سلطان عبدالمجید و صدارت رشیدپاشا و صدور فرمان معروف «خط شریف گلخانه» شروع شد (شعبان ۱۲۵۵). به دنبال آن «خط همایون» (محرم ۱۲۵۶) و «خط همایون ثانی» (محرم ۱۲۶۱) اعلام گشت. این سه منشور پایهٔ اصلاحات را در مرحلهٔ نخست عصر تنظیمات بناگزارد. دوعامل عمده در پیشرفت آن مؤثر بود. یکی پافشاری و پشتیبانی صریح و قاطع فرانسه و انگلیس از نقشهٔ اصلاح و نوجوئی عثمانی در مقابلهٔ باروسیه ــ و آن حمایت به اندازه‌ای بود که هرگاه گردش چرخ تنظیمات بـه‌کندی می‌گرائید، اعتـراض تند رسمی انگلیس و فرانسه در کنار بود. عامل دیگر، حمایت جدی مادر مقتدر و دانای سلطان بود از اندیشه‌های ترقیخواهانه. (اما در ایران آن روس و انگلیس بودند که باهم می‌ساختند و به‌کارشکنی علیه ایران می‌پرداختند ــ و آن مهد علیا مادر شاه بود که به‌خون امیر تشنه). درست است که سیر تنظیمات نوسانهائی داشت ــ و عنصر سنت‌پرست چندبار رشیدپاشا را از حکومت برکنار نمود ــ اما نه‌نفوذ فرانسه و انگلیس می‌گذاشت او را نابود کنند، و نه سلطان آنقدر حق ناشناس و ناعاقبت اندیش بود که وزیـر عالیقدرش را به دست دژخیم استبداد بسپرد.

«خط شریف» اصول امنیت جانی و مالی را اعلام کرد، تساوی افراد مسلمان و غیر مسلمان را از نظر محاکم حقوقی شناخت. دوبنیاد تازه نیز برپاشد: «دارالشرایع باب‌عالی» و «مجلس والای‌احکام‌عدلیه» که بعدها هردو تکامل یافتند. بادو «خط همایون» اصلاح تشکیـلات اداری شروع شد، قانون جزا تدوین گشت که تساوی همهٔ اتباع عثمانی را از مسلمان و مسیحی و غیره در برابر قانون تأیید نمود. در ۱۲۶۳ سنگ‌بنای دارالفنونی را نهادند، اما دیوارش بالا نرفته بود که متوقف گردید. از کارهای این دوره تأسیس وزارتی به‌نام «وزارت معارف» و مدارس متوسطه مانندی به‌اسم «رشدیه» بود. و تا سالها بعد فقط شش مدرسهٔ رشدیه در سراسر عثمانی احداث گردید.

میرزا تقی‌خان همزمان این دورهٔ تنظیمات بود. از مراحل بعدی آن چیزی نمی‌گوئیم از آنکه بیرون از گفتار ماست. امیر وضع نظام جدید را در ایران و عثمانی نیك می‌شناخت، هردو نظام بریك پایه ریخته شده

۳۱. برای متن نامه نگاه کنید به‌سیاستگران دورهٔ قاجار، ج ۲، ص ۳۴ـ۳۱.

بود و نقص هردو یکی بود، یعنی فرمانده و صاحب منصب لشکری تربیت یافته نداشتند. پس ایران و عثمانی هردو به‌این کار دست زدند. وضع حقوقی اتباع غیر مسلمان امپراتوری عثمانی، از مهمترین و حساس‌ترین دشواریهای سیاسی آن دولت بود. و به همین لحاظ وجههٔ جهت هراصلاحی معطوف به‌آن می‌گردید. اما جامعهٔ ایران از این نظر متشکل بود وگرفتاری عمده‌ای نداشت. تنظیمات از نظر کاستن نفوذ دستگاه روحانیت در ذهن امیر اثر گذاشت. به کنسول انگلیس در تبریز گفته بود: «دولت عثمانی وقتی در راه تجدید قدرت خود کامیابی یافت که نفوذ روحانیون را در هم شکست»[۳۲]. کارهای ترقیخواهانهٔ امیر در دورهٔ زمامداری کوتاه سه‌ساله‌اش خیلی پردامنه بود ــ اما پس از او در پیشرفت نقشهٔ اصلاحی ایران درنگ طولانی روی داد، حتی به خرابی آن کوشش رفت. برعکس ترکان سیاستی پی‌گیر دنبال کردند و ترقی نمودند. خاصه در اخذ بنیادهای مدنی اروپائی راه راستی پیش گرفتند ــ و ما تقلید مضحك هر چیز را در آوردیم. در واقع خودمان را دست انداختیم. پس در نظام اجتماعی دوکشور تفاوتی فاحش حاصل آمد.

*

گذشته ازمطالعه دراصطلاحات روسیه وتنظیمات عثمانی،سرچشمهٔ دیگر اندیشه‌های میرزاتقی‌خان آثار مؤلفان فرنگی است. نشانه‌ای ازتوجه معنوی او به دنیای معرفت نو این است که در سفارت ارزنةالروم، با وجود همهٔ آن گرفتاریهای سیاسی، دستور داد پاره‌ای کتابهای اروپائی را گرد آوردند. و از مجموع آنها کتاب کلانی در دوجلد در احوال جغرافیائی و تاریخی و سیاسی و اقتصادی جهان پرداختند. و خود بر این کار نظارت داشت. نامش «جهان‌نمای‌جدید»است، و نخستین تألیف فارسی است که اطلاعات عمومی بسیار دقیقی از همهٔ کشورهای پنج قطعهٔ جهان و حتی جزایر دورافتادهٔ اقیانوسها، با احصائیه‌های منظم بدست می‌دهد[۳۳].

این کتاب از جهات مختلف ارزنده ودرخور توجه می‌باشد. نه‌تنها از زمان آشنائی ایران بادانش جدید اروپائی، کتابی بدان صورت و معنی به فارسی نگارش نیافته بود، تا سالیان بعدهم مانندش را ننوشتند. تا اندازه‌ای که می‌دانیم نخستین اثر فارسی است که در آن فهرست‌بندی

۳۲. انگلیس، نامهٔ استیونس، ۱۵ ژوئن ۱۸۴۹.

۳۳. از این کتاب دو نسخه به دست ما رسیده که هردو در کتابخانهٔ ملی ایران موجود است. نسخهٔ اصلی به‌شمارهٔ ۲۳۷ که در ارزنةالروم نوشته‌شده و جلد دوم آن موجود نیست. نسخهٔ دیگر که کامل است به شمارهٔ ۵۵ و به تاریخ ۱۸ ذیحجهٔ ۱۲۷۳ به خط «رضاقلی تاریخ‌نویس» تحریر یافته. شامل ۶۲۰ صفحه به‌قطع وزیری‌بزرگ می‌باشد. در نسخهٔ دوم پاره‌ای نکته‌ها را تغییر داده ویا حذف کرده‌اند مانند اشاره به «قانون آزادی» و محدودبودن قدرت سلطنت در فرانسه که در متن آورده‌ایم. (راجع به این کتاب نگاه کنید به فهرست نسخ خطی کتابخانهٔ ملی تألیف آقای عبدالله انور).

بخشهای کتاب ومطالب هرقسمت به اضافهٔ جدولهای منظم و احصائیه‌های اقتصادی سودمند، به شیوهٔ تألیفهای فرنگی تدوین گشته. اگر میرزا تقی‌خان از سرچشمهٔ دیگری کسب معرفت نکرده باشد، و میزان اطلاعش را از اوضاع جهان محدود به همان کتاب فرض کنیم، باید گفت افق فکری او به نسبت زمان خود روشن بوده است. منابع اصلی جهان‌نمای جدید بی‌گمان کتابهای فرانسوی و انگلیسی است، و شاید به نوشته‌های آلمانی که اتریشیان تألیف کرده بودند، نیز مراجعه نموده باشند زیرا در ثبت پاره‌ای نامهای جغرافیائی، لفظ آلمانی آمده است. مترجم میرزا تقی‌خان در سفارت ارزنةالروم «ژان داود» به ترجمهٔ آن کتابها گمارده شد که زبان فرانسوی و انگلیسی را نسبتاً خوب می‌دانست. نگارش آن را میرزامحمد حسین فراهانی (دبیرالملك بعدی) که عموزادهٔ قائم‌مقام و منشی میرزا تقی‌خان بود بعهده داشت. در مقدمهٔ کتاب می‌نویسد: «در این زمان خجسته که میرزا تقی‌خان وزیر نظام به سفارت عثمانی ممتاز» است «بنا به فرمایش ایشان» این کتاب تحریر پذیرفت. و چون «معتبر در این فن شریف» نوشته‌های مؤلفان فرنگستان بود، از «کتب معتبرهٔ ایشان که در این اقرب زمان پس از سیاحت تسطیر و بیان کرده بودند به دستیاری و اهتمام بندگان معظم‌الیه، عالیجاه موسی ژان داودخان ترجمان اول دولت ابد مدت علیه ترجمه کرده، مطالب آن را کمترین چاکر دربار گردون مدار همایون محمد حسین فراهانی بدون کلفت عبارت الفت داده به صورت کتاب ترتیب و در سلك تحریر منسلك ساخت». از آن مقدمه، و شرحی‌که بعد از امیر برآن افزوده‌اند، معلوم است که میرزا تقی‌خان خود برکار تدوین و نگارش آن نظارت داشته است[۳۴]. اما البته تحریر او نیست.دیگر اینکه در شرحی که راجع به ایران و شهر تهران نوشته شده، اطلاعات خودشان را نیز افزوده‌اند. خاصه دربارهٔ وضع تهران در آن زمان ازمنابع خوب می‌باشد.

مطالب کتاب روی هم رفته یکدست تدوین گشته، و در خصوص هر مملکت اطلاعات درستی از احوال طبیعی و تاریخی و اقتصادی و سیاسی آن ذکر گردیده، و «جدول مالیات و اخراجات» هرکدام موافق «پول رایج مملکت و مطابق تومان دولت ایران» ثبت شده است. بخصوص احصائیهٔ جمعیت و مصنوعات و منسوجات و واردات و صادرات و نظام لشکری و بحری و مدرسه و کتابخانه و «دارالشفا» و «موزه» و «تماشاخانه» و «مجمع صنایع» و «باسمه خانه» و «نقاشخانه» و «بانك» و «پوسته‌خانه»

۳۴. پشت جلد نسخهٔ شمارهٔ ۲۳۷ نوشته‌اند: «جغرافیای روی زمین که مرحوم مغفور میرزاتقی‌خان امیرکبیر اتابك و صدراعظم دولت علیهٔ ایران در سفارت روم خودشان به ترجمانی موسیو ژان داود و انشا و املای میرزامحمدحسین فراهانی به اسم مرحوم حاجی میرزا آقاسی صدراعظم ایران نوشته‌اند. جغرافیای جامع ونافع و بسیار خوبی است...».

و «کاغذ اخبار» و «محبس جوانان» کشورهای اروپا و امریکا را بدست می‌دهد. در ضمن اشاره‌هائی هم به‌بنیادهای مدنی جدید از آن‌جمله «قانون آزادی» و «پارلمنت» و «شورای عامه» و «وکلای مملکت» و «جمهوری» و «آکادمیا» و «کنفه درسین» (کنفدراسیون) و «ملت» (به‌معنی سیاسی غربی آن نه به مفهوم دینی اسلامی) و «جماهیر متحده» (در اطلاق به کشور سویس) و «مجلس شورای اعظم» (پارلمان) دارد.

چند نمونه از نکته‌های مدنی که در آن آمده در اینجا می‌آوریم:

در فرانسه «طریق سلوك پادشاه بارعیت به قانون آزادی است. چنانکه در ایام نخستین پادشاهان پیشین قرارداده‌اند، الحال نیز همان قاعده معمول است؛ نه پادشاه زیاده از آن دست تطاول برعیت تواند دراز کرد، و نه رعیت از آن قرار قدیم قاعدهٔ دیگر تواند آغاز نمود». این‌نکته بسیار با معنی است که در نسخهٔ دیگر کتاب که در زمان صدارت میرزا آقا خان نوری از روی نسخهٔ اصلی میرزا تقی‌خانی نوشته‌اند، بعمد آن عبارت را عوض کرده و اشارهٔ به «قانون آزادی» و محدودیت قدرت سلطان را حذف نموده و به‌جای آن شعری بیجا آورده‌اند. عبارت تحریف شده این است: در فرانسه «زمام اختیارش در کف پادشاهی است با اقتدار». فرد:

نه بومی اندر آن رخنه که موری را شود مسکن،
نه بامی اندر آن ویران که بومی را شود مأوا.

«و طریق سلوك پادشاه با رعیت و اهالی مملکت به‌قاعده وقانونی است که از ایام نخستین پادشاهان پیشین قرار داده‌اند»[۳۵] وجههٔ فکری وزیر نظام، و کوته‌بینی میرزاآقاخان نوری را از مقایسهٔ همان دو عبارت می‌توان شناخت.

از تأسیسات کشور فرانسه «مجلس شورای اعظم ملکی و دولتی که به‌زبان انگریزپارلمنت می‌خوانند» می‌باشد. دیگر مدرسهٔ بزرگ «آکادمیا» و آن «مجمع جمیع علوم و صناعات» است، و عدهٔ شاگردان آن به ۷۴۴۶ نفر می‌رسد. دیگر سی‌وهشت کتابخانه که اعظم آنها «کتابخانهٔ خاص پادشاهی» است و متجاوز از دو کرور کتاب در فنون مختلف در آن موجود. ونیز سه‌باب مدرسه‌که «همواره دویست وبیست‌وپنج‌هزاروپانصد (۲۲۵۵۰۰) نفر اشخاص متعلم به‌تدریس و تعلم اشتغال دارند». به‌علاوه «تعلیم‌خانهٔ پادشاهی» و «مکتب خانه‌های» متعدد دیگری هم ساخته‌اند. یکی از بناهای عالی پاریس موزه «لوور» است. در این شهر هفده «دارالشفا» برای اهل نظام و دوازده تا برای مردم ساخته‌اند. و «قرار در اینها چنان است‌که هریك ازاهل نظام یا ازعجزه و مساکین‌مملکت به‌واسطهٔ‌امراض... از طلب رزق مقسوم نومید و محروم ماند، و قادر به‌تحصیل قوت خود نبوده باشد، در آنجا سکنی دهند و مادام‌الحیوة جمیع اخراجاتشان را از دولت متحمل شوند». مکتب‌خانه‌ای هم برای کوران و کران و لالان هست که‌آنان

۳۵. ملی، جهان‌نمای جدید، خطی، شمارهٔ ۵۵.

را تعلیم می‌دهند. دیگر اینکه: «در جمیع ممالك فرنگستان قانونی است متداول که‌جماعت اناثیه رادر خدمت استادان ادیب‌صنیع به‌تعلم علوم‌و صنایعی که نسوان را لابد است از یادگرفتن‌آن، می‌گمارند. و بدین جهت در شهر پاریس سیصدو بیست‌ونه (۳۲۹) باب تعلیم‌خانه بناکرده‌اند که همیشه در آنها ده‌هزارودویست (۱۰۲۰۰) نفر بنات متعلمه مشغول تعلیم می‌باشند».

دربارهٔ روسیه هم اطلاعاتی می‌دهد که ذکرش را (با توجه به‌شرحی که در سفرنامهٔ خسرومیرزا خواندیم) زاید می‌دانیم. فقط به‌نام برخی از مدرسه‌های آنجا مانند: «آکادیمیای جراحی و طب» ومکتب‌خانهٔ «علم‌معادن» و «علم‌تجارت» و «فن‌کشت و زرع» و تعلیم «دوشیزگان» و «دختران عامهٔ شهر» و «دختران دهاتی» و «دختران اشراف و اعیان» قناعت می‌کنیم.

از تأسیسات انگلستان «وستمینستر» که «برای شورای عامه است که‌وزرای دولت‌و وکلای مملکت‌جهت شورای عامه و مصالح امور دولت... کلا در آنجا اجتماع می‌نمایند». دیگر «بانك انگلیسی یعنی جائی که جمیع نقود دولتی در آن است و خزینهٔ این دولت است». به‌علاوه دستگاهی است به نام «رویل اکس‌چنج»[۳۶] و آن «محض از برای اجتماع جماعت تجار است جهت تعیین و ترویج متاع و تشخیص تسعیر و رؤیت‌مجموع اعمال‌تجارت و تنظیم و تنسیق آن من جمیع‌الجهات. صلاح و صواب امور تجارتی در آن عمارت دیده می‌شود». در شهر لندن دو محبس هم ساخته‌اند که «مخصوصند از برای حبس بعضی از جوانان که به‌سبب جهالت و نادانی مستوجب حبس باشند، محبوس می‌دارند. و متعلمی تعیین می‌کنند که آنها را تربیت‌نمایند خاصه در علم نقاشی. تا بعداز تصفیهٔ وجود و تخلیهٔ ذات از سوء سلوك و حرکات، از آنجا بیرون می‌آورند». در این شهر یك‌هزارودویست (۱۲۰۰) باب دکان کتابفروشی هست.

در شهر فرانکفورت «باسمه کردن کاغذ اخبارکه از تاریخ یك‌هزار وشش صدوپنجاه‌ویك (۱۶۵۱) مسیحی مطابق یك‌هزاروشصت‌وهفت (۱۰۶۷) هجری[۳۷] که بنا شده الی حال مطلقاً بسته نشده، و همیشه در کار باسمهٔ اخبار است».

راجع به‌دولت ونیز می‌نویسد: «این ملت و مملکت به‌واسطهٔ‌ازدیاد و کثرت سفاین در بحار تسلط بسیار داشتند». امادربارهٔ «جماهیرمتحدهٔ زویدسر» (سویس) «بیست‌ودو محال است که هر یك جمهوری جداگانه و علیحده هستند، ولیکن در توجه و ترتیب امور اتفاقیه چنان با یکدیگر اتحاد و اتفاق دارند که گوئی دولتی است واحده. و از این جهت کل این ولایات به «کونفه‌درسین زویدسر» اشتهار یافته‌اند».

در مصر محمدعلی پاشا تأسیسات جدیدی بنا کرده. از جمله‌مدرسه

---

36. Royal Exchange.

۳۷. سال ۱۶۵۱ مسیحی مطابق است با ۱۰۶۱ هجری قمری.

بزرگی است برای «تعلیم علوم طب و جراحی .و همیشه سیصد نفر در آنجا درس می‌خوانند». دیگر «دارالشفائی است بسیار بزرگ... و جای یك هزارو هشت‌صد مریض است». مخارج همهٔ آنها را دولت خدیو متحمل می‌گردد.

*

منبع دیگر اطلاعات میرزاتقی‌خان روزنامه‌های خارجی بود که به دستور او از کشورهای فرانسه و انگلیس و روس و اتریش و عثمانی و هندوستان می‌رسید. «برجیس» انگلیسی مأمور ترجمهٔ قسمتی از آنها بود، و میرزا عبدالله «ترجمه نویس» تحریر می‌کرد. این ترتیب را از آغاز صدارتش نهاد، و گزارشهای «ترجمهٔ روزنامه» را به‌صورت جزوه برای امیر فراهم می‌نمودند. نمونه‌هائی از این جزوه‌ها که به‌دست مارسیده، حاوی اطلاعات مهم سیاسی و اقتصادی کشورها می‌باشند. پس از آنکه روزنامهٔ وقایع اتفاقیه را در ۱۲۶۷ برپاساخت، قسمتهائی ازآن‌ترجمه‌هادر این روزنامه‌انتشارمی‌یافت[۳۸].دریکی‌از جزوه‌های‌مزبور شرحی‌ازاین قبیل موضوعها می‌خوانیم: «درخت آزادی» در فرانسه؛ اختلاف میان «میرمشورتخانه» با«رئیس‌دولت»فرانسه؛ستیزگی‌هواخواهان «قانون‌سلطنت» با اصحاب «دولت جمهوریه»؛ تشکیلات وزارتخانه‌های آن کشور مثل «وزیر علم» و «وزیر عدالت» و «وزیر محاسبه» و «وزیر مداخله» و «وزیر تجارت»؛ «قانون اهل مشورتخانه» در ینگی دنیا؛ «قاعدهٔ مشورتخانهٔ وکلای رعایا» در «دولت جمهوریه»؛ شورش مجارستان علیه دولت اتریش؛ و «ساختن راه‌آهن در هندوستان به جهت کالسکهٔ بخار» که شهرهای هند را به هم متصل می‌گرداند.

شرحی که راجع به درخت آزادی نگاشته، می‌آوریم: «بعد از برقرار کردن دولت جمهوریهٔ فرانسه، قاعده گذاشتند که در میدان هریك از شهرها تیر بسیار بلند نصب کرده، و او را با شاخ درخت وگل وکاغذهای الوان زینت داده، اسمش را درخت آزادی گذاشته‌اند. الواط دور او جمع می‌شوند، و به‌آواز بلند شعر می‌خوانند و رقص می‌کنند، و در شهرها آشوب می‌نمایند. دولت چون دیدند که این اعمال مایهٔ فساد است، حکم کردند که آن تیرها را بیندازند .و خلق به‌انداختن آن چوبها راضی‌نبودند. و در شهر مزبور وقتی که بزرگ آن شهر آمد که آن درخت را بیندازد، دید ازجا درآوردن مشکل است...». بالاخره آشوب برخاست. نکته‌ای که مترجم افزوده بامزه است: «فدوی لازم ندانست که بیش از این ترجمه نماید. همینقدر معلوم‌می‌کندکه‌اوضاع مملکت فرانسه‌به‌چه نحواست»[۳۹]. لابد می‌ترسید مبادا در ایران انقلاب شود!

---

۳۸. نگاه کنید به‌بخش: روزنامهٔ وقایع اتفاقیه.

۳۹. ملی، ترجمهٔ روزنامهٔ فرنگستان از ذیقعدهٔ ۱۲۶۵ تا محرم ۱۲۶۶ (خطی).

حاصل مجموع آن آموخته‌ها و تجربه‌ها ـ پایهٔ فکری اصلاحات مضبوط و همه‌جانبهٔ عصر میرزاتقی‌خانی را می‌سازد. به‌علاوه تأثیر آن افکار در نوشته‌های رسمی امیر و گفتگوهای او با نمایندگان خارجی کم یا بیش انعکاس دارد: شیل وزیرمختار انگلیس می‌نویسد: میرزا تقی‌خان «از امور سیاسی اروپا و بنیادهای اجتماعی مغرب آگاهی دارد»[۴۰]. همچنین در نامهٔ امیر می‌خوانیم: اهالی انگلیس به‌موجب «قوانین ولایتی در محافظه همه مساوی می‌باشند، آنها املاکشان و ادیانشان در کمال رفاهیت می‌باشد»[۴۱]. اینکه می‌گوید: در عثمانی «روزنامهٔ آن دولت علیه مثل سایر دول... آزاد نیست»[۴۲] روشن می‌نماید که از تفاوت وضع مطبوعات در مغرب عثمانی بی‌خبر نیست. در مذاکره‌اش با وزیرمختار انگلیس نیز مفاهیم سیاسی جدید «وطن‌پرستی» و «ملیت» را آورده، و هشیارانه تاکید می‌کند که: «همهٔ طبقات مردم ایران خواهان تحولی هستند»[۴۳]. اینکه به مشیرالدوله می‌نویسد: «می‌دانم... تا چه‌حد غیرت ملت و خاك خود را دارید...»[۴۴] درك سیاسی او را از ناسیونالیسم جدید تأیید می‌کند. سخن او که: «خیال کنسطیطوسیون داشتم...» جامع اندیشهٔ سیاسی جدید اوست، و در بخش دیگر از آن صحبت می‌داریم.

توجه امیر را به آثار مؤلفان خارجی راجع به ایران، از کاغذی که به مشیرالدوله مأمور کمیسیون سرحدی نکاشته باید شناخت. می‌نویسد: «درباب تعمیرات محمره و بندر حویزه و نهرالوحدی که اظهار کرده‌بودید و از منافع و مداخل و قابلیت محمره و ملك خوزستان تفضیلی نگارش، بلی من خودم از ملاحظهٔ نقشه‌ها و ملاحظهٔ کتب سیاحان استحضار کلی از اوضاع و احوال آن ملك بهم رسانیده‌ام. و می‌دانم پس از تعمیر مداخل زیادی برای دولت علیه حاصل می‌شود»[۴۵]. در کنفرانس ارزنةالروم نیز دیدیم که در دفاع از حقوق تاریخی ایران به «کتاب جغرافیای دولتی» نوشتهٔ «کاتب افندی» و «جغرافیای مختصر» چاپ اسلامبول، استناد جسته بود.

از آنها گذشته، مایهٔ فکری او درفن سیاست خارجی‌خیره‌کننده‌است. به‌کشمکش انگلیس و امریکا در آن زمان پی برده بود که در مقابله‌جوئی با گسترش نفوذ انگلیس در خلیج فارس ـ به‌جلب همکاری دولت امریکا

---

۴۰. انگلیس ۶۰/۱۶۴، شیل به پالمرستون، ۱۸ نوامبر ۱۸۵۱.
۴۱. ایران، امیر به شیل، ۱۰ رمضان ۱۲۶۷. متن نامهٔ امیر در بخش هفتم نقل شده.
۴۲. ایران، امیر به‌میرزا احمدخان مصلحتگذار اسلامبول، ذیحجهٔ ۱۲۶۷. متن نامهٔ امیر در قسمت آخر بخش بیست‌وهفتم نقل شده.
۴۳. انگلیس، شیل به پالمرستون، ۲۴ سپتامبر ۱۸۵۰. برای تفصیل نگاه کنید به «مقدمهٔ تحلیلی» از فصل «سیاست خارجی».
۴۴. ایران، امیر به میرزا جعفرخان مشیرالدوله، ذیقعدهٔ ۱۲۶۵.
۴۵. ایران، امیر به میرزا جعفرخان مشیرالدوله، ۲۶ ربیع‌الثانی ۱۲۶۶.

برآمد. و با آن دولت پیمان بازرگانی و کشتیرانی بست[۴۶]. او نخستین سیاستمداری است که در آن راه گام برداشت. نمونهٔ استدلال‌سیاسی او را در گفتگوی با وزیر مختار انگلیس می‌خوانیم: ضمن بحث دربارهٔ «مسألهٔ مشرق» و سیاست دولتهای اروپایی در عثمانی ـ امیر وضع سیاسی ایران را با آن‌می‌سنجد و متذکرمی‌شود: «دولت عثمانی ازلحاظ تصادم با رقابتها و دوستیهای ممالك اروپائی، مورد حمایت انگلستان است، و حال آنکه ایران متکی به‌چنین پشتیبانی نیست». از این‌رو سیاست خارجی ایران ذاتاً نمی‌تواند عین سیاست عثمانی باشد[۴۷]. در قضیهٔ شورش سالار در خراسان نیز نکته‌جویی مهمی دارد. چون نمایندگان انگلیس و روس پای بمیان نهادند ـ امیر به‌آنان گفت: «ما نمی‌گذاریم که خراسان مصر دوم بشود»، بلکه مصمم هستیم با همان وسایلی که در دست داریم، آن شورش را براندازیم[۴۸]. معلوم است که قضیهٔ محمدعلی‌پاشا خدیو مصر ذهن او را ربوده بود، و از آن خوب آگاهی داشت.

*

نتیجه‌ای که از این گفتار می‌گیریم اینکه: تربیت یافتن درخاندان قائم‌مقام، خدمت در دستگاه مترقی عباس‌میرزا، تماس مستقیم با جنبش اصلاح‌طلبی ایران، سیروگشت‌روسیه، تجربه‌های تلخ ایران در تصادم با تعرض مغرب، تنظیمات عثمانی، و خواندن ترجمهٔ کتابهای فرنگی و روزنامه‌های خارجی ـ عواملی بودند که هرکدام به‌اندازهٔ خود در پرورش اندیشه‌های میرزاتقی‌خان تاثیر بخشید. بحقیقت از برخورد با هر کانون روشنائی پرتوی گرفت، و آنچه دید و آموخت مایهٔ ورزش فکری اوگشت. مجموع آن عناصر بتدریج شخصیت جامع‌الاطراف امیر را به عنوان برگزیده‌ترین نمایندهٔ مکتب اصلاح و ترقی بساخت. در این مسئولیت اجتماعی جهت عمومی افکارش ملی بود ـ به‌نشر دانش و فنون جدید ازاین جهت همت گماشت که اولا آن را درمان درد واماندگی و ناتوانی ایران‌در مقابلهٔ با قدرت مغرب‌زمینیان تمیز داده بود. و پی‌برده بود که بدون آن ایران مقامی در جهان مترقی نو نخواهد یافت. و ثانیاً موجب «آگاهی و دانائی و بینائی» جمهور مردم خواهد گشت[۴۹]. در اخذ تمدن اروپائی معتقد به‌تألیف فرهنگ ایرانی و غربی بود. راجع به‌تأسیس دارالفنون به شاه می‌نویسد: «در امر مدرسه دقت زیاد لازم‌است. آدم خیلی‌معقول‌متشخص می‌خواهد که سررشته از هر چیز فرنگی و ایرانی داشته باشد»[۵۰]. از فرنگی مآبی بدش می‌آمد و اصالت آداب ایرانی را محفوظ می‌داشت.

---

۴۶. نگاه کنید به بخش بیست‌وهشتم.
۴۷. انگلیس ۶۰/۱۵۰، شیل به پالمرستون، ۲۶ ژانویهٔ ۱۸۵۰.
۴۸. نگاه کنید به بخش هشتم.
۴۹. نگاه کنید به بخش روزنامهٔ وقایع اتفاقیه.
۵۰. اسناد خان‌ملك ساسانی (خطی).

راجع به وجههٔ نظر امیر دربارهٔ اروپائیان چیزهای مختلف آورده‌اند. ریشاردخان فرانسوی می‌گوید: «امیر بهیچ وجه اعتنائی به مطلق فرنگیها ندارد»[۵۱]. جهانگرد انگلیسی «بی‌نینگ» می‌نویسد: «به‌قراری که می‌گویند نسبت به اروپائیان رشك می‌ورزد»[۵۲]. وزیر مختار پروس این عقیدهٔ اندیشیده را دارد: «امیر فرنگیان را دوست نمی‌داشت، اما می‌خواست از دانش و مخترعات آنها به نفع ایران استفاده کند»[۵۳].

رسیدیم به‌روزگار صدارت و دفتر اصلاحات امیر که مبحث بعدی ماست.

۵۱. به نقل دکتر خلیل تقفی، مقالات گوناگون، ص ۹۱.

52. R. Bining, Vol. 2, P. 237.

53. H. Brugsch, Vol. 1, P. 320.

۷ اصول حکومت: «نظم میرزاتقی‌خانی»

محمدشاه در ششم شوال ۱۲۶۴ (چهارم سپتامبر ۱۸۴۸) مرد. کاردار سفارت انگلیس «فرانت» به‌وسیلهٔ طبیب انگلیسی شاه دکتر «بل»[1] قبلا اطلاع یافته بود که مرگ شاه در ظرف چند ساعت حتمی است. پیک مخصوص خود را به تبریز فرستاده و ناصرالدین میرزای ولیعهد را از مرگ پدر آگاه ساخت. کنسول روس در تبریز «آنیچکف»[2] نیز به‌دستور پرنس «دالگوروکی» وزیر مختار روس در تهران، آن خبر را رسانید. ولیعهد قصد حرکت به‌پایتخت را داشت. اما پولی در بساط نبود. میرزا فضل‌الله نصیرالملك پیشکار ناصرالدین میرزا در فراهم ساختن‌وسیلهٔ عزیمت فروماند ــ پس میرزاتقی‌خان وزیر نظام آذربایجان نامزد انجام این مهم گردید. صدرالتواریخ می‌نویسد: وزیر نظام «در نهایت پردلی و قوت قلب که‌خاصهٔ اهل هنر است، ازروی اطمینان نه‌از راه لاف‌وگزاف» دست‌اندر کار شد. به‌ولیعهد عرض کرد: «دستخطی مرقوم فرمائید که سند تقی سند من است. آنگاه با این دستخط هر قدر تنخواه لازم باشد، فراهم خواهم کرد»[3]. با این نوشته به‌وسیلهٔ میرزا جواد نام تحویلدار مبلغی‌پول از یکی از بازرگانان تبریز وام گرفت[4]. مقدار آن را وزیر مختار انگلیس سی‌هزار تومان ثبت کرده است[5]. به‌علاوه چند هزار تومان هم به‌وسیلهٔ «استیونس» کنسول انگلیس در تبریز از «سفراندی» نام تاجر یونانی

---

1. Dr. Belle
2. Anitchkof

۳. صدرالتواریخ (خطی).

۴. مجلهٔ ارمغان، سال ۲۲ شمارهٔ ۸۹، شرح حال تربیت.

۵. Lady Shiel, P. 386 (یادداشت خود شیل ضمیمهٔ این کتاب).

قرض کرد[۶]. پس بسرعت به‌آماده کردن وسایل حرکت شاه دست زد. این خدمت اعتماد شاه را نسبت به‌او افزود.

ناصرالدین میرزا روز یکشنبهٔ هجدهم شوال تاجداری خود را در تبریز اعلام کرد. روز بعد همراه وزیر نظام، با سپاه کافی رهسپار پایتخت گردید. پس از شش هفته به‌تهران رسیدند. وزیر نظام دو کار دیگر هم کرد. یکی اینکه در دستگاه حکومت آذربایجان تغییرهائی داد و کسانی را گماشت که معتمد بودند، تا مبادا در دورهٔفترت فسادی‌برخیزد. دیگر اینکه چند نفر از خلوتیان شاه را که از کودکی با او انسی داشتند، نگذاشت به‌تهران بیایند. آنان را خواست و ظاهراً گفت: «حقوق شما اضافه می‌شود، ولی حق آمدن به تهران ندارید تا موقع اقتضا کند. و فعلا در تبریز بمانید»[۷]. به قراری که نوشته‌اند به شاه گفته بود: این کسان اعلیحضرت را در کودکی دیده‌اند، حالا احترام مقام سلطنت را درست‌نگاه نمی‌دارند. بهتر است در تبریز بمانند. و فقط شش نفر از آنان را به اصرار شاه اجازهٔ آمدن داد[۸]. در وسط راه در «چمن توپچی» شاه میرزا تقی‌خان را به‌لقب «امیر نظام» مفتخر گردانید، و این مقام و منصبی بود که همیشه در پی آن بود.

نگاهی به‌دربار تهران بیفکنیم: با مرگ محمد شاه دستگاه نیمه استوار دولت در هم فرو ریخت. میراثی که گذاشت خزانهٔ خالی، بی‌سر و سامانی دستگاه دولت وآشفتگی سرتاسر کشور بود مگر خطهٔ آذربایجان‌که به‌دست وزیر نظام انتظام داشت. به علاوه ناتوانی حکومت، مداخلهٔروس و انگلیس را در امور کشور به‌حد رسانید. شاه و وزیر هر دو مسئول این احوال بودند. محمدشاه نه‌سلامت عقل داشت و نه‌مزاجی تندرست؛ به وزیرش ارادت صوفیانه می‌ورزید. حاجی میرزا آقاسی در فن حکومت ناشایسته و در عین حال بامبول زن و جاه‌طلب بود. وضع دربار شاه و دولت حاجی، و رابطهٔ میان شاه و صدراعظم را از این داستان می‌توان شناخت: در ۱۲۶۱ که محمدشاه سخت بیمار افتاد، عمویش ملك‌قاسم میرزا و میرزا نظرعلی حکیم، علیه حاجی دست به‌تحریکاتی زدند. حاجی برای اینکه آن دو را از دربار براند، خود شایع ساخت که دشمنانش او را به‌مسموم‌کردن شاه متهم ساخته‌اند. او از وزیر مختار روس و انگلیس خواهش کرد که با حضور آنان، هیأتی تشکیل گردد و به‌این اتهام رسیدگی شود! و به ناصرالدین میرزای ولیعهد هم در آن باب نامه‌ای نگاشت. حاجی ضمناً

۶. اسناد وزارت امور خارجهٔ ایران.
۷. خاطرات سیاسی امین‌الدوله، ص ۲۵۵.
۸. یادداشتهای تاریخی خان ملك ساسانی (خطی). آن شش نفر را از این قرار ثبت کرده: عبدالعلی‌خان ادیب‌الملك، آقاخان امین‌الصحه، جبارخان پیشخدمت، محمدحسین خان گنه‌گنه، میرزا رضای کاشی، جنرال ارومیه که اندام و قیافهٔ ناصرالدین شاه را داشت و گاهی لباس مبدل شاه را می‌پوشید. دوسه نفر از آنان پیشهٔ دلقکی داشتند و میرزا تقی‌خان از این گروه مردم بدش می‌آمد.

به‌نمایندگان سیاسی مزبور گفت: چون بدانـدیشان می‌خواهنـد او را از صدارت برکنار سازند، به‌کربلا خواهد رفت. قال مقال عجیبـی در دربار برپا کرد ــ و هرچه مأموران بیگانه به‌او گفتند کسی چنین اتهامی را به‌او نبسته، و این کارها و سخنان شایستهٔ شأن‌صدارت نیست، فایده‌ای‌نبخشید. محمدشاه هم سوگند خورد که چنین چیزی نشنیده، اما باز حاجی دست‌بردار نبود[۹]. تا اینکه شاه این دستخط را برای ناصرالدین میـرزای ولیعهـد فرستاد، و دستور داد آن را برای جناب صدراعظم ارسال دارد[۱۰].

ولیعهد،

این همه حرفهای مزخرف چیست؟! عزرائیل هم نمی‌توانـد رشتهٔ محبت مرا از حاجی ببرد. به حق پروردگار وبه‌حق پیغمبر اکرم قسم که او را حقیقة هزاربار بیشتر از جانم دوست دارم. مردم چه‌خیال می‌کنند...[۱۱]. من چکنم؟ خلعت که قابلی ندارد. از خودش بپرس چه می‌خواهد؟ اگر لازم است سروجانم فدای او. اما این چـه معنی دارد که دائماً می‌گوید: مردم فتنه می‌کنند؟ آیا این مفسدین اسم ندارند؟ اینها کی هستند؟ کدام فوج هستند؟ چه اهمیتی خان‌عمو [ملك قاسم میرزا] دارد؟ مگر نمی‌دانم که حاجی هزاربار جانش را قربـان من کرده است؟ سم؟ حقیقة! این چه گ . . . است که مردم می‌خورند؟ اگر نبودن خان‌عمو قضیه را تمام می‌کند، امر بدهد بیرونش کنند. این قسمت دستخط را پاره کن وبرایش بفرست.

این پادشاه بود، و آن هم صدراعظمش. چرخ سیاست دولت براین روال می‌گردید. تا اینکه شاه مرد ــ درباریان علیه حاجی برانگیختند، و او به‌حضرت عبدالعظیم رفت و بست نشست[۱۲]. نزدیك شش هفته طول کشید تا ناصرالدین شاه و امیر نظام به تهران رسیدند. ادارهٔ کارها در این‌مدت به‌دست مهدعلیا مادر ناصرالدین‌شاه می‌گذشت. سفارت انگلیس بیدرنگ درصدد بازگرداندن میرزا آقاخان نوری برآمد. او دوسال پیش به دستور شاه و حاجی چوب مفصلی خورده، از وزارت لشکر معزول گردیده بود ــ و با برادرش میرزا فضل‌الله در تبعیـدگاه کـاشان بسر می‌بـرد. اکنون خواستند پیش از ورود شاه به پایتخت زمینهٔ صدارتش را بچینند.

فرانت به‌پالمرستون می‌نویسد: «در ملاقات خصوصی با مهدعلیا،

---

۹. انگلیس، ۶۰/۱۱۶ شیل به ابردین، ۲۰ نوامبر ۱۸۴۵.

۱۰. ترجمهٔ دستخط شاه ضمیمهٔ گزارش مزبور، فرستاده شده و از متن انگلیسی به فارسی برگرداندیم.

۱۱. اینجا مترجم سفارت، جمله‌ای را ترجمه نکرده و نوشته: «شاه فحشی داده که شایستهٔ ترجمه به انگلیسی نیست».

۱۲. چون میرزاتقی‌خان به صـدارت رسید، حاجـی مأمور اقـامت عتبات گردید. در آنجا در ۱۲ رمضان ۱۲۶۵ مرد.

او به‌من اطمینان داد که پیوسته به‌شاه تلقین خواهد نمود که به‌اندرز و راهنمائی انگلستان گوش بدهد». به‌علاوه کاردار انگلیس از مهدعلیا تقاضای کتبی کرد که به میرزا آقاخان اجازهٔ بازگشت داده شود، چه به عقیده‌اش این شخص «خدمتگزار با تجربهٔ لایقی است که خدمت او برای دولت ایران ضروری می‌باشد». مهدعلیا بدون درنگ در حاشیهٔ نامهٔفرانت، امر به‌مراجعت میرزا آقاخان صادر کرد[۱۳].

امیر نظام که خبر آمدن میرزا آقاخان را بدون اجازهٔ شاه شنید، دستور به‌معاودتش به‌کاشان داد. میرزا آقاخان «چنان صواب شمرد که نخستین شارژدافر دولت انگلیس را دیدار کند، و از آنجا به دربار شود تا امرا بدانند که اگر با او طریق مخاصمت سپرند دولت انگریز به‌خصمی ایشان جنبش خواهد کرد»[۱۴]. فرانت نیز به حمایت میرزا آقاخان پای‌بمیان نهاد و «صاحبان مناصب سفارتخانهٔ انگلیس به‌میان ارك‌سلطانی درآمدند، و در خدمت مهدعلیاوسترکبری معروض‌داشتندکه سالهاست‌که‌دولت انگلیس و ایران باهم از در مودت و موالاتند، و سود یکدیگر را از دست نمی‌گذارند. ما از قبل‌دولت خود ابلاغ این خبر می‌کنیم که هرگز رضانخواهیم داد که کسی مانند وزیر لشکر از این در، دور باشد...»[۱۵].

میرزا فضل‌الله راجع به‌مراجعت خود و برادرش، شرحی خواندنی دارد: «... چون بلای ناگهانی، میرزاتقی‌خان فراهانی که از جانب حضرت اقدس شاهنشاه روح‌العالمین فداه، مصدر امور جمهور خلایق بود، با رأی کج و طریقهٔ لج در فکر جان و دور نمودن ما بندگان از خانمان افتاد. لابد دولت انگلیس را از آن بئس‌المرید که فعال مایرید بود ممکن انس و استیناس خود نموده، با حالت تباه، پناه بردیم و از لوح خاطر خود نقش عافیت ستردیم»[۱۶].

امیر که به‌پشتیبانی سفارت انگلیس و مهد علیا از میرزا آقاخان آگاه بود ــ و هنوزمقام خویش را کاملا استوار نمی‌دید ــ مصلحت ندانست امر کتبی مهد علیا را نقض کند و میرزا آقاخان را از دربار براند و دست او را از هر کاری کوتاه بسازد. پس وی را پیش کشید اما خدمت‌عمده‌ای به‌او ارجاع نکرد، و خبری هم از وزارت لشکر او نبود .میرزا آقاخان در کاغذی که به‌برادر زاده‌اش نگاشته، وضع خود را در یك سال اول صدارت میرزا تقی‌خان تشریح کرده است. می‌گوید: «صلاح خود را نمی‌دانم اسم نوکر و یك لشکرنویس را به‌زبان بیاورم، دست کشیدم از وزارت لشکر اسم ببرم... احترام خشکه دارم... به‌خدمات متفرقه و بی‌سروته

---

۱۳. انگلیس، ۶۰/۱۳۸ فرانت به پالمرستون، ۱۹ سپتامبر ۱۸۴۸.
۱۴. ناسخ‌التواریخ.
۱۵. میرزا فضل‌الله، تذکرهٔ تاریخی (خطی).
۱۶. همان.

می‌دوم...»[۱۷]. اما رفته‌رفته نفوذی پیدا کرد، و به‌تلقین شیل، امیر او را واسطهٔ رساندن پیامهای خودبه‌سفارت انگلیس قرارداد. از اینجا بود که بست و بند خود را با سفارت محکمتر کرد و برحمایت مهد علیا از او نیز افزوده گشت.

امیر غفلت کرد و خطای جبران‌ناپذیری مرتکب شد. اگر در آغاز، از راه مصلحت‌اندیشی مجبور گردید با میرزاآقاخان از در مجامله درآید- می‌بایست پس از آنکه قدرت را بدست آورد، او را براندازد. در سیاست هرگاه قدرت صالح به‌جا و درست اعمال نگردد، ریشهٔ خود را می‌سوزاند. امیر این کار را نکرد، و به خود و به‌ایران صدمهٔ عظیم زد. در گزارشهای وزیرمختار انگلیس بارها می‌خوانیم که میرزا آقاخان اسرار سیاسی‌دولت‌را در امور داخلی، وهمچنین گفتگوهای امیر را باسفارتخانه‌های خارجی، بطور «محرمانه» به سفارت انگلیس در تهران خبر می‌داده است[۱۸]. شرحی که شیل به‌پالمرستون وزیر خارجهٔ انگلیس می‌نویسد، قابل تأمل است: «چون میرزا آقاخان آدم ناقلا و نیرنگ‌بازی است، امیر نظام از او بدش می‌آید، و بعید نیست که روزی به‌دستاویزی او را توقیف و محبوس گرداند، و اموالش را ضبط دولت کند... هر آینه چنین چیزی اتفاق افتد، ضربهٔ سختی به‌حیثیت و شهرت سفارت انگلیس در تهران وارد خواهد آمد... در این صورت وظیفهٔ خود می‌دانم که به‌پشتیبانی میرزا آقاخان برخیزم، و مانع رنج و آزار وی گردم. البته در این‌باره از هیچ اقدامی قصور نخواهم ورزید»[۱۹]. امیر هیچوقت به‌چنین کاری دست نزد، و وجههٔ نظر شیل‌نسبت به‌امیر در این مورد، مانند موارد بسیاری دیگر (که خواهیم دید) بکلی غلط بود.

پیش از آنکه شاه و امیر به‌پایتخت برسند،دربار میدان زورآزمائی و زمینه‌چینیهای سیاسی بود. میرزا ابراهیم لشکرنویس وزوائی[۲۰] عریضه‌ای به شاه نوشت به مضمون اینکه: «شاه بتعجیل تشریف‌فرما شده، میرزا محمدتقی‌خان را به‌آذربایجان مراجعت دهند. شاه این فضولیها را نپسندیده و میرزا ابراهیم را بچوب‌کاری سیاست عبرةللسایرین تنبیه فرمود، محبوساً به قلعهٔ اردبیل فرستاد. و خیالات آن‌جمع بکلی ازخاطرشان محو شد، و به فکر رفع تقصیرات خود افتادند»[۲۱].

یکی دیگر از درباریان میرزا نصرالله صدرالممالك اردبیلی‌بودکه بعد از رفتن حاجی میرزا آقاسی خود را صدراعظم آیندهٔ ایران می‌پنداشت.

---

۱۷. نامهٔ خصوصی میرزا آقاخان به خط و مهر او (اسناد خان ملك ساسانی).
۱۸. انگلیس ۶۰/۱۶۱ شیل به پالمرستون، ۴ اوت ۱۸۵۱.
۱۹. انگلیس ۶۰/۱۵۲ شیل به پالمرستون، ۲۱ ژوئن ۱۸۵۰.
۲۰. میرزا ابراهیم اهل «وزوا» از دهات شمیران، جد مادری میرزا ابراهیم مدبح‌نگار مؤلف انجمن ناصری است.
۲۱. تاریخ نو (خطی).

حتی در سرای حاجی میرزا آقاسی مسکن گزیده، و به‌دستیاری جمعی از درباریان به‌کارشکنی و اسباب‌چینی علیه میرزا تقی‌خان مشغول بود. امیر او را از دربار راند و به‌قم تبعید کرد. صدرالممالك همان کسی است که در توطئهٔ قتل قائم‌مقام شرکت داشت، و از این لحاظ بیشتر مورد بیزاری امیر واقع گردید.

چون شاه و امیر نظام به‌تهران رسیدند، بر همه‌آشکار گشت که صدراعظم آیندهٔ ایران میرزاتقی‌خان است. شب شنبهٔ ۲۲ ذیقعدهٔ ۱۲۶۴ ناصرالدین شاه به‌تخت سلطنت نشست. همان شب لقب «اتابك اعظم» به اسم میرزا تقی‌خان افزوده شد. و از این تاریخ او را به‌جلیل‌ترین القاب کشور، یعنی «امیرکبیر اتابك اعظم» می‌خواندند. لقب «امیرنظامی» رانیز محفوظ داشت. شاه دستخطی نیز به‌مضمون ذیل به‌عنوان میرزا تقی‌خان صادر نمود[۲۲].

امیرنظام،

ما تمام امور ایران‌را به‌دست شما سپردیم، وشمارا مسئول هرخوب و بدی که اتفاق افتد می‌دانیم. همین امروز شما را شخص اول ایران کردیم، و به‌عدالت و حسن رفتار شما با مردم کمال اعتماد و وثوق داریم، و بجز شما به‌هیچ شخص دیگری چنین اعتقادی نداریم. و به همین جهت این دستخط را نوشتیم.

زمامداری ایران در آن اوان‌کاری خرد و آسان نبود؛ هرکس بعهده می‌گرفت مسئولیتی بزرگ به گردن داشت: ناایمنی سرتاسر کشور را فرا گرفته ــ شورش در اکثر ایالات برخاسته، و از همه سهمناکتر فتنهٔ سالار پسر آصف‌الدوله در خراسان بود که وحدت سیاسی ایران را به تجزیه تهدید می‌کرد ــ دولت مرکزی ناتوان و زبون بود ــ و خزانهٔ کشور تهی. بیش از یك سال طول کشید که امیر سروصورتی به وضع بی‌سامان مملکت داد، شورشها را برانداخت، و زمینهٔ اصلاح و ترقی را آماده گردانید. مطلب عمده اینکه در این فاصله نه تنها پایهٔ صدارت امیر کاملا استوار نگشته بود، اساس سلطنت دودمان قاجار آینده‌ای ابهام‌آمیز داشت. از یك سو نخستین قدم امیر در اصلاح مالیه و کاستن مواجبها و مستمریهای کلان، اعیان دولت را علیه صدارت او برانگیخت. از سوی دیگر مخالفت جدی امیر با مداخلهٔ روس و انگلیس، آنان را به اندیشهٔ تغییر صدراعظم انداخت. میرزاتقی‌خان در آغاز زمامداری با این دو جریان مخالف روبرو شد. اما بر هر دو فائق آمد. ببینیم چگونه:

بیش از چهار ماه و نیم از حکومت میرزاتقی‌خان نگذشته بود، که

---

۲۲. اصل دستخط شاه بدست نیامد. از ترجمهٔ انگلیسی آن به فارسی برگردانده شد. (انگلیس ۱۳۸/۶۰).

فتنهٔ دامنه‌داری برای برانداختن او در تهران برپا شد. سلسله جنبان اصلی، برخی از «امرا و اعیان» دربار بودند. و عامل آن دو هزار و پانصد سرباز آذربایجانی پاسدار ارك دولتی که «رشوه» گرفتند و علم طغیان برافراشتند[۲۳]. در این کار اسماعیل‌خان فراشباشی و آغابهرام خواجهٔ امیر دیوانخانه نیز دست داشتند. روز شانزدهم ربیع‌الثانی ۱۲۶۵ سربازان آذربایجانی رو به خانهٔ امیر آوردند و عزل او را خواستار گردیدند. روز بعد تش فتنه بالا گرفت. زد و خوردی میان سربازان و نگهبانان سرای امیر واقع شد که به کشته شدن دو تن از گماشتگان امیر منجر گردید. افواج یاغی، خاصه فوج قهرمانیه در عزل و اعدام امیر پافشاری کردند. حتی برخی از درباریان پیشنهاد برکناری میرزاتقی‌خان را از صدارت به شاه نمودند. ناصرالدین شاه بهم برآمد و تن در نداد. امیر به خانهٔ میرزا آقاخان رفت، و چند نفر از جمله عباسقلی‌خان جوانشیر که از محترمین آذربایجان و از معتمدین امیر بود، به استمالت سرکردگان افواج برآمدند. میرزا ابوالقاسم امام جمعهٔ تهران نیز حسن خدمت بخرج داد. نکتهٔ بسیار بامعنی اینکه مردم شهر «دکان و بازار و کاروانسراها را بستند، و به مقابلهٔ سربازان یاغی برخاستند»[۲۴]. سرانجام سپاه شورشی از در پوزش و فرمانبرداری درآمدند. امیر هم تدبیر کرد و آنان را بخشید. میرزا احمدخان وقایع‌نگار می‌نویسد: «به مقتضای مصلحت و صحهٔ خود امیر، آنها را به این حرف متقاعد کردند که امیر از وزارت معزول باشد و از تهران بیرون برود تا فکر وزیری بشود. به این تدبیر از منزل خود که محصور آن طایفه بود بیرون آمد...»[۲۵].

در گرماگرم آن ماجرا امیر به‌شاه می‌نویسد: «چنان‌کثرت و ازدحام هست که عقل حیران است. و متفرق نمی‌شوند. اما شما متوجه باشید که واسطه‌ها باز آنها را جری ننمایند، یا مردم را سست ننماید. امام وکل علما اینجا هستند. سوای آن راکه این غلام می‌فرستد، هر که خودسر عرضی نماید قبول نفرمایند»[۲۶]. در کاغذ بعدی گوید: «اگر چه سرباز [ها] زیاد هرزگی کردند، اما حالا ساکت هستند. و رفته‌رفته سرباز متفرق‌می‌شوند. خود این غلام... کیفیت را عرض می‌کند. اما سرباز گفته بودند که: شب، خانه شاگرد از زبان قبلهٔ عالم روحنافداه حکم رسانده که امروز پنجاه هزار تومان می‌دهم. اگر چه این غلام باور نکردم، ولی گفته شده است. انشاءالله ساکت می‌شوند»[۲۷].

از آن دو نامهٔ مهم دستگیر می‌شود که برخی از همان میانجیان، از

23. R. Watson, P. 375.

۲۴. انگلیس ۶۰/۱۴۴ فرانت به پالمرستون، ۱۷ مارس ۱۸۴۹ (واتسون نیز عین همین مطلب را با استفادهٔ از اسناد رسمی آورده است، ص ۳۷۷)

۲۵. تاریخ قاجاریه (خطی).

۲۶. مجموعهٔ کاغذهای خصوصی امیر به شاه، خطی.

۲۷. از همان مجموعه.

یك سو سربازان را برمی‌انگیختند، و از سوی دیگر مردم را سست می‌کردند. اما امیر پشتیبانی مردم را طالب است و نمی‌خواهد پای سست گردانند. به‌شاه گوشزد می‌نماید که سخنان اطرافیان را نپذیرد، مگرحرف کسی را که او خود می‌فرستد. باید دانست که شورش سالار در خراسان هنوز پایان نیافته بود ــ سلطان مرادمیرزا و حمزه میرزا روانهٔ آنجاگشته بودند. برای اینکه مبادا خبر غوغای فوج آذربایجانی تأثیری بد در میان سپاهیان مأمور خراسان بنماید ــ امیر شاه را راهنمائی می‌کند که دو دستخط خطاب به‌عموهای خود بفرستد. مضمون آنهارا نیز نوشته و نکته‌ای را خاطرنشان می‌نماید. از این‌قرار:

«دو دستخط همایون التفات فرموده بنگارید: یکی به نواب حمزه میرزا اما لفظ والی در حق او مرقوم نفرمایند. یکی به‌نواب سلطان مراد میرزا مضمون این باشد که: بعضی از جهال دوفوج آذربایجانی به‌تحریك یك دونفر از جهال و اجامره، در طهران هرزگی و شیطنت کردند. یك شبانه‌روز هرزگی کردند و داد و فریاد نمودند... به‌آن عم نامدار مرقوم می‌فرماییم که سران سپاه و سایر لشکر نصرت‌پناه را به‌کمال مرحمت ما امیدوار بدارید. تفصیل را جناب امیرنظام به‌شما نوشته‌اند»[۲۸].

آشوب سربازان از جهت عکس‌العملی که عامهٔ مردم در مقابلهٔ با آنان نشان دادند، اهمیت عمدهٔ تاریخی دارد. به‌حقیقت زمینهٔ اجتماعی عقیدهٔ عامه را نسبت به‌دولت امیر بدست می‌دهد. نمایندهٔ سیاسی انگلیس به‌دنبال آنچه از او نقل کردیم، می‌نویسد: «... در بازگشت امیرنظام به دربار سلطنتی، مردم شهر در پی او روان‌گشتند، گوسفندان قربانی‌کردند و استقبال شاهانه‌ای از وی نمودند. امروز برای شاه روزی سرورانگیز بود... در این مملکت هیچوقت چنین تظاهراتی به‌نفع وزیری دیده نشده است...»[۲۹].

جهانگیر میرزا می‌نویسد «میرزا تقی‌خان از راه مصلحت‌اندیشی و سیاست و کاردانی، بهیچ یك از امرا و اعیان که احتمال انگیزش این فتنه از ایشان می‌رفت، متعرض نشد و صلاح دولت را در فراموش کردن این مسأله دانست»[۳۰]. پس از آن امیر، عباسقلی‌خان جوانشیر را بنواخت، میرزا آقاخان لقب اعتمادالدوله گرفت، حاجی علی خان‌مراغه‌ای به‌جای اسماعیل‌خان مزبور «فراشباشی» گردید. آغابهرام خواجه تبعید کرمانشاه شد، و اسماعیل‌خان فراشباشی پیشین به پرداخت پنجاه هزار تومان محکوم آمد. قسمتی از این وجه را امیر به‌مستر «هکتر» انگلیسی بابت بهای تفنگهای خریداری از انگلیس پرداخت، و باقیماندهٔ آن ضبط دیوان شد.

---

۲۸. از همان مجموعه.
۲۹. انگلیس ۶۰/۱۴۴ فرانت به پالمرستون، ۱۷ مارس ۱۸۴۹.
۳۰. تاریخ نو (خطی).

امیرسپاهیان‌شورشی‌را بخشید. اما فوج قهرمانیه‌را به‌کرمانشاهان فرستاد که از تهران دور باشند. گویا در میان سربازان هنوز تحریکاتی می‌گردید که شاه به امیرنظام می‌نویسد: «در افواج جاسوس بگذار چون مشغول فتنه هستند در میان آنها»[۳۱]. فوج قهرمانیه، در کرمانشاه هم‌دست از خودسری برنداشت. پس آنان را به تبریز فرستاد و دستور داد «به قانون نظام» سیاست گردند. گروهی از سربازان آن فوج را به‌تازیانه بستند، و چند نفرشان را اعدام کردند[۳۲]. این مطلب را هم بیفزائیم که در صورت مذاکرات مصلحت‌گذار ایران در پطرزبورگ با «سیناوین» معاون وزارت خارجه روسیه، شرح زیر آمده است: سیناوین گفت: «دوستدار می‌تواند اظهار نماید آن حرفهای خلاف حرکت‌که نسبت به‌وزیر مختار روسیه از جانب امیرنظام در وقت شورش نظامی که در سنهٔ ۱۸۴۹ روداد، و ازآن حرفها که سبب شورش خلق متعصب نسبت به وزیر مختار می‌شود. و به جهت این سخنان، وزیر رسماً مجبورشد درخواستن رد این سخنان را در حضور اعلیحضرت پادشاهی»[۳۳].

سخن سیناوین، اگر مصلحت‌گذار ایران درست نقل کرده باشد، مغالطه‌آمیز است. کاردار انگلیس که با وزیرمختار روس حضور شاه بار یافته بود و شرح آن جلسه را به پالمرستون گزارش داده، حقیقت ماجرا را روشن می‌سازد. فرانت می‌نویسد: در جریان شورش سربازان ارك «شایعهٔ بدخواهانه‌ای» در شهر منتشر شد که دالغوروکی وزیرمختار روس، پنهانی آنان را تحریك به عصیان کرده بود. این شایعه نخست از بازار برخاست و میان مردم پراکنده شد، و باید دانست که تهران کانون شایعه پردازی است. اینکه سفارتخانهٔ روس در محل ارك قرار دارد، باعث این توهم گردیده بود. «محرکان اصلی شورش سربازان، این رسوائی‌را منسوب به بهمن‌میرزا می‌کنند که با سفارت روس پیوستگی دارد... و شایعهٔدخالت داشتن سفارت روس علیه امیر نظام، شور عامهٔ مردم را علیه آن سفارت برانگیخته و آن را بدنام کرده است». سفیر روس با امیر ملاقات‌کرد. امیر به‌او گفت: «این شایعات که می‌گوئید هیچ پایه و اساسی ندارد. و حتی وانمود ساخته بود که آنها را نشنیده». اما اشاره‌ای به بهمن‌میرزا از نظر همبستگیش با سفارت روس کرده بود. شاه هم در حضور امیر و درباریان و کاردار سفارت انگلیس، به دالغوروکی «اطمینان داد که یك لحظه هم این شایعه‌های پست بدخواهانه را باور نداشته، و نبایستی سفیر روس از این بابت دلخور و متأثر باشد»[۳۴].

رسیدیم به موضوع دوم یعنی وجههٔ نظر کلی انگلیس و روس

---

۳۱. اسناد خان‌ملك ساسانی (خطی).
۳۲. وقایع اتفاقیه، ۱۷ رمضان ۱۲۶۷.
۳۳. صورت مذاکرات میرزا محمدحسین صدر در پطرزبورگ (خطی).
۳۴. انگلیس، ۱۴۴/۶۰ فرانت به پالمرستون، ۱۸ مارس ۱۸۴۹.

نسبت به صدارت امیر. آن موضوعی است باریك و شایان توجه:

تا یك سال پس از زمامداری او که هنوز امنیت مطلق در سراسر کشور برقرار نگشته ــ و میرزا تقی خان قدرت فائقه‌ای بدست نیاورده بود، آن دو دولت در اندیشهٔ بازگرداندن اللهیارخان آصف‌الدوله و بهمن میرزا به‌ایران بودند. اولی به‌تبعید در بغداد و تحت حمایت انگلیس می‌گذراند، و ستمگر و منفور بود. دومی در قفقاز تحت حمایت روس بسر می‌برد و محبوب مردم آذربایجان بود[۳۵]. انگلیس و روس دربارهٔ آصف‌الدوله و بهمن‌میرزا آمادهٔ سازش بودند، که کدامیك به‌صدارت برسد و کدام به‌حکومت خراسان یا آذربایجان گمارده شود. و این دو قضیه پیوستهٔ بهم بود. اما هردو دولت خارجی، در سنجش قدرت و سیاست امیر دراشتباه بودند. شاه تازه به‌تهران رسیده بود که نمایندهٔ انگلیس می‌نویسد: «آصف الدوله و همهٔ افراد خانواده‌اش همیشه و بطور کامل آمادهٔ خدمت به دولت انگلستان بوده‌اند... در پی فرصت می‌گردم که در ملاقات خصوصی، شاه را وادار کنم او را به‌وزارت منصوب دارد. این‌خود خدمتی است به‌استقلال ایران، و خیال می‌کنم روسها با وزارت او مخالفت نکنند»[۳۶]. البته این منوط بود براینکه راجع به بهمن‌میرزا هم فکری بشود. و نمایندهٔ انگلیس دراین‌باره هیچ حرفی نداشت. روح سازش میان دو دولت همسایهٔ ایران به‌اندازه‌ای بود که وزارت خارجهٔ انگلیس پیش از آن دستور داده بود: هرآینه محمد شاه، پیش از رسیدن ناصرالدین میرزا به رشد قانونی، درگذشت ــ مانعی نیست که «با توافق روسیه» بهمن‌میرزا به سمت نایب‌السلطنه گمارده شود[۳۷]. اما اکنون این فرض منتفی گردیده بود.

بیش از یك سال از حکومت میرزا تقی‌خان می‌گذشت‌که وزیرمختار انگلیس، موضوع صدارت آصف‌الدوله و بهمن میرزا را پیش کشید. ضمن گزارش بلندی به‌پالمرستون، دفتر وزارت امیرنظام را اینطور ارزشیابی می‌کند: «بنظر می‌رسد امیرنظام مختصر کفایتی داشته باشد، اما نه به اندازه‌ای که بر دشواریها فایق آید». بدین‌معنی که شورش سالار پسر آصف‌الدوله در خراسان هنوزبرجاست ــ میرزا تقی‌خان بامداخلهٔ‌انگلستان در فرونشاندن آن مخالفت می‌ورزد ــ در دیگر ولایات نیز امنیت برقرار نگشته ــ تجارت راکد ــ و با قطع مستمریهای دولتی، دشمن‌تراشی کرده است. به علاوه جهت سیاسی او «مخالف با روسیه است، اما نه اینکه دوستدار انگلستان باشد. و نیز تصور نمی‌کندکه انگلستان خیرخواه ایران است». به دنبال آن می‌آورد: «در این احوال حقیقة جای شگفتی است که چرا بنیاد دولت فعلی بکلی از هم متلاشی نشده. تنها توجیهی که می‌توانم بکنم، وضع استثنائی آرام پایتخت است که قدرت دولت متمرکز است و

۳۵. انگلیس، ۶۰/۱۴۶ شیل به پالمرستون، ۱۵ دسامبر ۱۸۴۹.
۳۶. انگلیس، ۶۰/۱۳۹ فرانت به پالمرستون، ۱۹ اکتبر ۱۸۴۸.
۳۷. انگلیس، ۶۰/۱۱۹ دستور وزارت خارجه به‌شیل، ۷ فوریهٔ ۱۸۴۶.

مردم ایران به‌این آرامش خوگرفته‌اند. اما کاملا روشن است‌که این آرامش با وضع نااستوار مملکت، هرآنی و براثر هراتفاق کوچکی برهم می‌خورد، و شیرازهٔ امور بکلی از هم می‌پاشد». اگر امیر نظام فرصتی داشته باشد شاید بخواهد اصلاحاتی بکند، هرچند «در کاردانی او تردید دارم»[۳۸].

باز می‌نویسد: امیرنظام «نه کفایت زیادی دارد و نه صاحب ذهنی روشن است، و به‌احتمال زیاد اصلاحات با ارزشی از پیش نخواهد برد. آدم سرسختی است. و تصمیم دارد به اندرزهای من و دولت انگلیس گوش ندهد...»[۳۹]. پس چه باید کرد؟ پیشنهاد شیل در همان گزارش این است: شاه آصف‌الدوله را ببخشد و به ایران فراخواند، چه بازگشت او «مایهٔ نیکبختی ایران» است. «بدون تردید آمدن او به‌ایران، برابر است با سقوط امیرنظام از صدارت. و اعم از اینکه شاه بخواهد یا نخواهد، به جای امیر خواهد نشست... آصف‌الدوله‌که تمایلات انگلیسی مآبانه دارد... چون متعلق به‌گروه محافظین و کهنه‌پرست است، هیچ گامی در راه ترقی ایران بر نخواهد داشت». پیشنهاد دیگر شیل این است که آصف‌الدوله را به‌حکومت خراسان منصوب دارند تا شورش پسرش سالار فرو نشیند. «دنبال فرصت می‌گردم که این اندیشه را به‌امیر نظام تلقین نمایم، گرچه اطمینان ندارم بپذیرد». نظر دیگر شیل اینکه: بهمن‌میرزا از تبعیدگاه قفقاز به‌تهران بازگردد، و به‌جای امیر به‌صدارت برگزیده شود. البته مشروط براینکه آصف‌الدوله به خراسان برود. آخرین سخنش این است: «تردید نیست که با بازگشت آصف‌الدوله انگلیسی، امیرنظام نمی‌تواند با مراجعت بهمن‌میرزای روسی مخالفت ورزد»[۴۰].

آن گزارش مهم، روشنگر وجههٔ نظر وزیر مختار انگلیس است نسبت به میرزا تقی‌خان و صدارت او. شیل که در زمان محمد شاه فاعل مختار بود، حال با میرزا تقی‌خانی سروکار یافته بود که به حرفهایش گوش نمی‌داد. امیر نه تنها آصف‌الدوله را مایهٔ «نیکبختی» و «استقلال» ایران نمی‌شمرد، او را عامل نکبت و بدبختی می‌دانست. نه اجازه داد به ایران برگردد، نه دخالت انگلستان را در داستان شورش سالار در خراسان پذیرفت، و نه روس و انگلیس را خیرخواه ایران قلمداد می‌کرد. زمانه ثابت گردانید که ارزشیابیهای وزیر مختار انگلیس از ماهیت زمامداری میرزا تقی‌خان، یکسره خطا و نامعتبر بود. درست برخلاف آنچه او می‌پنداشت، کاردانی و تدبیر امیر در سیاست نمایان گردید، شیرازهٔ امور از هم نگسست، بلکه قدرت دولت و ملت افزایش گرفت، و در کار اصلاح و ترقی گامهای بلند برداشت.

---

۳۸. انگلیس ۶۰/۱۴۶ شیل به پالمرستون، ۱۵ دسامبر ۱۸۴۹.
۳۹. همان.
۴۰. انگلیس، ۶۰/۱۴۶ تعبیر انگلیسی شیل این است:
«The English Asefoddowleh» و «The Russian Bahman Meerza».

دورهٔ زمامداری میرزا تقی‌خان به عنوان «شخص اول ایران» که در فرمان حکومتش به آن تصریح گردیده بود، از شب شنبهٔ بیست و دوم ذیقعدهٔ ۱۲۶۴ تا چهارشنبهٔ نوزدهم محرم ۱۲۶۸ (از ۱۹ اکتبر ۱۸۴۸ تا ۱۶ نوامبر ۱۸۵۱) یعنی سه سال و یك ماه و بیست و هفت روز قمری طول کشید. در این مدت «پیشکار دربار همایون» و «امارت نظام» و منصب اتابکی ولیعهد و امور کشوری همه را بعهده داشت. در بیستم محرم از همهٔ آن شغلها عزل گردید مگر امارت نظام که تا پنج روز بعد همچنان در دست او بود. در تاریخ چهارشنبهٔ بیست و پنجم محرم ۱۲۶۸ از این شغل هم برکنار گردید؛ هیچ کار و لقب و منصبی دیگر نداشت.

*

از نظر تشکیلات سیاسی ایران، مقام رسمی میرزا تقی‌خان باید بدرستی شناخته شود. حکم «صدارت» هیچگاه به‌نام امیر صادر نگشت. همچنانکه قائم‌مقام چون به زمامداری دولت محمدشاه رسید، همان عنوان «قائم‌مقامی» را برای خود نگاه داشت، میرزا تقی‌خان هم به‌عنوان «امیر نظامی» قناعت ورزید. اما در معنی اختیارات رسمی و قانونی او از «صدارت» گسترده‌تر بود، از آنکه امور لشکر و کشور هردورا بطور مطلق در دست داشت. این مطلب را نویسندهٔ صدرالتواریخ درست توضیح می‌دهد: «این وزیر بزرگ هم وزارت کشور و هم امارت لشکر داشته است، ذوالریاستین بود... و سایر صدور همین در وزارت داخلهٔ خود به‌امور کشوری می‌پرداختند، ولی در امور سپاه و لشکر اقتدار کلی نداشتند، الا اینکه تعیین سرداران و سپه‌سالاران هم باز به‌تصویب آنها بوده است»[۴۱].

اما دربارهٔ اصول حکومت ورابطهٔ صدارت باسلطنت توضیح کوتاهی می‌دهیم. مظهر حاکمیت دولت، سلطنت بود که «ودیعهٔ الهی» بشمار می‌رفت. منشأ این‌تصور، حقوق الهی پادشاهان است که جوهر فلسفهٔ سیاسی مشرق زمین را درسیر تحول تاریخ (تاپیش از برخورد بادانش سیاسی غربی) همان می‌ساخت. درآن‌زمان اصطلاح «حاکمیت» به مفهوم جدید آن درفلسفهٔ سیاست بکار نمی‌رفت، و تعبیری که رواج داشت «حقوق سلطنت» و «حقوق ریاست» بود که دقیقاً به معنای«حقوق حاکمیت» استعمال می‌گردید. نکتهٔ عمدهٔ دیگر اینکه ملت به‌عنوان منشأ قدرت دولت درست‌شناخته نبود ــ ولی باید دانسته شود که لغت «ملت» و «وطن» به مفهوم جدید سیاسی (که متمایز از معنای کلاسیك دینی آن‌بود) تمیز داده‌می‌شد. درنامه‌های رسمی امیر،تعبیرهائی چون «غیرت ملت و خاك» و «عزت ملتی» آمده که‌انعکاسی است از اندیشهٔ ناسیونالیسم‌غربی.

در نظام سیاسی ایران دستگاه صدارت نمایندهٔ قدرت سلطنت‌بود، و صدر اعظم وکیل‌مطلق‌پادشاه. اماحداختیار واقتدار صدراعظم در ادارهٔ دولت، بستگی داشت باشخصیت سیاسی او دررابطهٔ باقدرت شهریاروقت.

۴۱. صدرالتواریخ (خطی).

در هر حال منشأقدرت صدر اعظم (اعم از اینکه ریاست فائقه داشت یا اختیار محدود) از سلطان بود. شاه بود که وزارت راتفویض می‌کرد، و همو بود که می‌توانست به‌یك فرمان بااقتدارترین وزیر مملکت رابراندازد. ولی باید دانست آن وزیری که خواست حد فاصلی میان دستگاه سلطنت وصدارت برقرارکند، قائم‌مقام بود. اصول حکومتش رابراین پایه نهاد که «... احترام‌تاج و تخت وضرب سکه‌را خاص سلطنت کرده، ولی نصب وعزل و قطع وفصل کارها را، واجرای امور دولت ... را می‌خواست منحصر به تصویب خود نماید. و در مجلس وزارت صورت بدهد»[۴۲].

گفتیم امیر «ذوالریاستین» بود، وشاه درفرمان خود او را«مسئول ر خوب و بدی» دانست که در کشور روی دهد. گرچه او قدرت دستگاه صدارت رابه‌حد اعلای آن رسانید ــ وتمام تصمیمهای مهم از خودش ود ــ امابسیارنادر اتفاق‌می‌افتادکه در آن تصمیمها تصویب شاه را لازم شمرد. این معنی درنامه‌های روزانهٔ امیربه‌شاه چشم‌گیر است که همهٔ وشته‌های دولتی رابرای مطالعهٔ شاه می‌فرستاد، پاسخ آنها راقبلا به‌نظر ـ می‌رسانید، گفتگوهای خود را بانمایندگان سیاسی به صورت‌کتبی ازبانی به‌شاه عرض می‌کرد، وبه‌هرکجا برای سرکشی امور می‌رفت،و رکاستی در کارها می‌دید به مقام سلطنت گزارش می‌داد[۴۳]. البته همه‌جا اه را راهنمائی می‌نمود که در مذاکرهٔ سیاسی با خارجیان چه بگوید، ودر اشیهٔ نامه‌ها وفرمانها چه دستوری بنویسد. اما تکیهٔ کلامش به‌پادشاه این د: «گیرم‌من ناخوش یا مردم... باید سلطنت بکنید یانه»؟ چرا از کار گریزید؟ اگر «دماغ درکار بسوزانید... کارها چنان نظم بگیرد که ۀ عالم حسرت بخورند و وجود امثال این غلام باشد یا نباشد... ذات ارك دوای هر دردی باشد»[۴۴]. به‌علاوه درنامه‌هائی که امیر به‌سفارت‌ـ نه‌ها نگاشته، در همهٔ موارد سلطنت را منشأ قدرت و شاه را مصدر کل ر کشور می‌شمارد. درنامهٔ شعبان ۱۲۶۷ به‌کنسول روس در تبریز اجع‌به مهاجرت یوسف نام ارمنی) می‌نویسد: «... مراتب به عرض ایون رسید. به مقتضای مصالح ملکداری ... مأذون نفرمودند. معلوم ت که‌آن عالیجاه از زیادتی اطلاع واستحضاری که‌درامورات دولتیه‌دارند، دیق خواهند نمود که اینگونه امورات بسته به‌اذن وفرمایش اعلیحضرت س شاهنشاهی است...» درنامهٔ ۱۴رجب ۱۲۶۶ نیز دربارهٔصدورمنشور

---

۴۲. همان.

۴۳. از مجموع نامه‌های امیر نمونهٔ گویائی می‌آوریم: «... کاغذهائی که نان محلاتی به فدوی نوشته بود به نظر انور اقدس رسید. حالا جوابی فدوی ، او نوشته، مهر کرده به خاکپای همایون فرستاد. اگر مقبول طبع و منظور شاهنشاهی می‌شود، کاغذ را نزد مشارالیه بفرستم. والا به‌هرطور که رأی ضیای شاهنشاهی قرار می‌گیرد اطاعت شود. الامرالاشرف الارفع الاقدس الاعلی ». (مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به شاه. خطی).

۴۴. نگاه کنید به بخش سی و دوم.

الغای شکنجهٔ مجرمان، به وزیر مختار روس ابلاغ کرد: «...اعلیحضرت ملوکانه درجزئیات وکلیات انتظام امور ولایت و آسایش اهـالی مملکت خود آنی غافل نیستند... خود بنفسه‌الشریف مراقب بوده و هستند وحکم صادر فرمودند...».

از آنچه گذشت، رأی برخی از تاریخ‌پردازان را مبنی براینکه امیر مانع‌دخالت شاه در امور کشور بود ــ و یا اینکه خواست براقتدار خود بیفزاید، نامعتبر می‌شناسیم.

نتیجه اینکه درنظام سیاست ایران به زمان میرزا تقی خـان، اصل اختیار نامحدود سلطنت همچنان دست نخورده ماند ــ گرچه حکومت مملکت یکسره به امیر واگذار گشته بود. در حد نفوذ فائقه او سخنان شگفت گفته‌اند. ناصرالدین شاه می‌نویسد: «به این قدرت پیشکار و وزیر ابداً به ایران نیامده بود»[۴۵]. وزیر مختار انگلیس اعتقاد داشت که: امیر نظام در حکومت مختار است و «شاه را در ادارهٔ امور می‌توان معادل صفر شمرد»[۴۶]. همچنین در نامهٔ ۱۲ محرم ۱۲۶۸ که به‌خود امیر نوشته‌می‌گوید: «امروز در ایران‌آنکه‌جرأت‌تمرد فرمان‌اولیای‌دولت‌ایران‌رادارد، کیست»؟. برادر میرزاآقاخان دشمن امیر می‌نویسد: «میرزاتقی‌خان یمین‌الدوله و امین‌الملّه گردید. علی‌الاستمرار الایام عرصهٔ جاه او منفسخ و شعلهٔ دولت اومشتعل وکوکب اقبال او به‌برج سعادت وسیادت ترقی می‌کرد. کار را به جائی رسانید که بر منابر اسلام فرالقاب اورا مقابل کرهمایون اعلیحضرت شاهنشاه مذکر و منور می‌داشتند، و تعالیـق او چون احکام ملوك ویرلیغ شاهان در اطراف و اکناف عالم برجاهل و عالم روان بود»[۴۷]. اعتماد ــ السلطنه پسر قاتل امیر اعتراف دارد که «مثل میرزاتقی‌خان امیرنظام در میان وزرا وزیری بااقتدار نبوده است... این وزیر هم در وزارت مثـل نادرشاه بوده»[۴۸]. یکی از دیوانیان و نقادان ناصرالدین شاه می‌پنداشت: «اگر میرزاتقی‌خان... زنده بودی ممالك افغانستان، ازبك، ترکستان و بغداد و داغستان در جزو بلوکات ایران بود، اعلیحضرت همایونی سکهٔ شاهنشاهی آسیا را به نام مبارك زده بود...»[۴۹]. و مردم عوام در خاطر خود فتح هند را به دست امیر، می‌پروراندند[۵۰]. مجموع آنها می‌رساند که در حد قدرت، از زمامداران کم‌نظیر بود.

---

۴۵. دستور شاه به شفیع خان (به بخش سرنوشت امیر رجوع شود).
۴۶. انگلیس ۶۰/۱۴۶ شیل به پالمرستون، ۱۵ دسامبر ۱۸۴۹.
۴۷. میرزا فضل‌الله، تذکرهٔ تاریخی (خطی).
۴۸. صدرالتواریخ (خطی).
۴۹. شرح عیوب و علاج نواقص مملکتی ایران (مؤلف؟) خطی.
۵۰. نگاه کنید به بخش: تحلیلی از افسانه و حکایت. اما این داستان را که واقعیت تاریخی است از قول رضاقلی‌خان هدایت (روضة‌الصفا، ج ۱۰) می‌آوریم. از وقایع محرم ۱۲۶۸ می‌نگارد: «در این ایام در تکیهٔ دولتی متعلق به منزل جناب جلالت‌مآب اتابك اعظم امیرنظام که آن را پنجاه و دو ذرع عرض است و مشتمل است

*

سخنی چند از سازمان حکومت وگردش کارها بگوئیم. امور دولت شامل چند قسمت عمده بود: پیشکاری دربار، امارت نظام، استیفا، امور دول‌خارجه، امور داخله، ودیوانخانه. به موجب منشور سلطنت، پیشکاری دربار همایون، وامارت نظام (کلیهٔ امور لشکری و دفاعی) و امور کشوری (یعنی هرچه غیرنظامی است) همه‌به مسئولیت امیر سپرده شده بود. از این رو از لحاظ سیاسی، دستگاه صدارت در روزگار امیر بالقوه‌وبالفعل، اختیار قدرت استثنائی یافت. و اینکه امیررا «ذوالریاستین» و «امیرلشکرو وزیر کشور» خوانده‌اند، دلالت برهمین معنی دارد.

پیش‌از زمامداری میرزاتقی‌خان، منصب «امیرنظامی» نخست ناظر برصاحب اختیاری کل قشون آذربایجان بود، وامورسیاسی ازآن جدا ودر دست قائم مقام بودکه‌سمت نمایندگی صدراعظم را در دستگاه ولیعهد در تبریزداشت. در دورهٔ صدارت قائم‌مقام و میرزاآقاسی، امارت نظام شامل امور لشکری و کشوری آذربایجان هردو بود، وبه‌عهدهٔ محمدخان زنگنه امیر نظام. چون میرزا تقی‌خان لقب «امیرنظامی»، راگرفت، مقام‌امارت نظام بکلی مفهوم دیگری یافت. یعنی کلیهٔ امور وزارت جنگ و دفاع مملکت درآن ادغام گشت. به‌همین‌جهت نه‌تنها امیرسان قشون‌می‌دید، وبه‌همهٔ کارهای نظامی خودش رسیدگی می‌کرد، بلکه در حوزهٔ عملیات نظامی، اصول تاکتیك عمل تعرض و دفاع راخودش معین می‌ساخت وازآن قرار دستور می‌فرستاد. درقضیهٔ شورش سالار درخراسان تاوقتی که نیروی کافی گرد نیاورد، وبه‌پیروزی اطمینان نیافت، فرمان «یورش» به شهر مشهد راصادر نکرد. این‌معنی درنامهٔ روزانهٔ امیربه‌شاه خوب نمایان‌است. می‌نویسد: جواب نامه‌ها را طوری خواهد نوشت که «ضرب‌و شتم، مهر و قهر بهم آمیخته» باشد و«درصورت پسندخاطرهمایون» چاپار بـرود. «لکن لفظ یورش را این غلام مشکل می‌داند... بنویسد. زیرا که‌یورش مثل استخاره است، خوب یا بد دارد، شق ثالث‌ندارد. شهر باآن عظمت‌و آنهمه کوچه‌بندی، اگر قشون پلاس جمع‌کن [ـ]ایرانی داخل شود، ویك دفعه دوهزار نفر آدم از جان گذشتهٔ ناامید جلوی قشون را همان‌که شکستند، تادروازهٔ‌تهران‌شکست‌قشون واردخواهدشد. انشاءالله‌گرفته می‌شود...»[۵۱].

→ برحجرات متعدده تحتانی و فوقانی و نه‌ستون بلند عماد آن خیمه است، روزها مجلس تعزیه‌داری و اسباب سوگواری دائم‌قائم بود. و در شب شنبه هفتم محرم دو ساعت به غروب مانده که ازدحام تمام در آن تکیه‌گاه بود بادی سخت به هبوب درآمد و دم بدم قویتر گردید تا چادر تکیه را پاره پاره کرد فرود افکند. و بعضی از ظروف و بلورین آلات که در آن عمارات و سقاخانه بود در هم شکست و باران ببارید. معهذا به‌حکم جاری اتابك اعظم هم در آن شب اصلاح آن فساد دست داد خیمه دوخته و ستون افراخته گردید چنانکه در دیگر روز معلوم نمی‌بودکه چنان شکستی واقع شده...».

۵۱. مجلس، نامه‌های امیر به شاه (خطی).

معاون امیر در امارت نظام، عزیزخان مکری بود که مقام «آجودان باشیگری» کل نظام راداشت. و به همین جهت «آجودان‌باشی» لقب گرفت. از افراد کاردان بود و چند سال پس‌از امیر، دامادش‌شد. پس‌از برکناری امیر از صدارت وامارت‌نظام، منصب امیر نظامی نیزمنحل‌گشت واین اعلامیه انتشار یافت: «اعلیحضرت پادشاهی مقرر فرمودند که‌منصب امیرنظامی درایران متروك شود، وکسی این‌اسم ولقب رانداشته باشد. امور نظامی وغیر نظامی رامقرب الخاقان آجودان باشی به استحضار و قرارداد جناب... صدراعظم رسیدگی خواهدکرد. آنچه لازم باشد به عرض... همایون خواهدرسید تاحکم آن از مصدر خلافت عظمی وسلطنت کبری شرف صدور یابد... و مدار کل احکام واوامر دولت ابدمدت‌علیه برذات... همایون شاهنشاهی خواهد بود»[۵۲]. (بعدها حسنعلی‌خان گروسی مقام امیر نظامی آذربایجان را گرفت).

بعداز امارت نظام، دفتر استیفا اهمیت داشت که مجموع امور مالیه و دخل وخرج مملکت درآنجا متمرکز بود. میرزاتقی خان با سابقهٔ مستوفیگری نظام، درفن استیفا نیز سررشته داشت. وپیش‌از این دیدیم که سبك مستوفیان پیشین را رها کرد و شیوهٔ تازه‌ای نهاد. برای تعدیل بودجهٔ مملکتی هیأتی از مستوفیان تأسیس کرد و نظام‌جدیدی درکارمالیات داد. همهٔ تصمیمهای عمدهٔ مالی ازخودش بود، و معاونت اورامیرزا یوسف مستوفی‌الممالك بعهده داشت. اززبان میرزایوسف آورده‌اند که: امیر «لطف‌مخصوصی به من‌داشت. همیشه می‌گفت چون میرزایوسف درآذربایجان تربیت شده و درك صحبت میرزا ابوالقاسم قائم مقام و محمد خان امیر نظام و امرای بزرگ حضرت نایب‌السلطنه را نموده، مرا به‌او اعتماد و اعتقادی است»[۵۳]. اگر امیر چنین چیزی گفته، خطا پنداشته بود. زیرا به‌همان مأخذمیرزا یوسف فقط «حفظ ظاهر» می‌کرد. از اصلاحات مالی امیر در باطن خوشدل نبود، و رویهٔ عمومی اوحفظ سنت بود و مخالف با هرگونه نوخواهی. ونیز می‌بینیم که در توطئهٔ دربار علیه امیر شرکت داشت[۵۴].

دفتر امورخارجه در صدارت امیر اهمیت زیاد پیدا کرد. مفهوم «امورخارجه» ازاوائل روابط سیاسی جدید ایران با اروپا رواج گرفت، ودر ادای آن معنی ترکیبات لفظی مختلف ساخته بودند که‌برخی ازآنها بکلی بی‌معنی بود مثل «امورغربا» که میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی دومین وزیرامور خارجهٔ ایران بکار برده است. این تعبیر زود متروك گشت. قائم‌مقام اصطلاح «مهام‌خارجه» استعمال‌کرده که‌ترجمهٔ‌دقیق همان‌معنی‌است. درنامه‌های رسمی آن زمان اصطلاح «امورات دول خارجه» نیزآمده، ودر

۵۲. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۴۴ (دهم صفر ۱۲۶۸).
۵۳. اعتمادالسلطنه، خلسه یا خوابنامه، ص ۴۶.
۵۴. نگاه کنید به بخش: سرنوشت امیر.

زمان میرزاتقی خان عنوان «وزارت مهام دول خارجه» و «امور خارجه» هر دو معمول بود. پس‌از مرگ میرزا ابوالحسن‌خان (شعبان ۱۲۶۲) بـه گفتهٔ وزیر مختار انگلیس: «روسها خیلی علاقه داشتند که میرزا مسعود انصاری به‌جای او گمارده شود. اماچون حاجی‌میرزا آقاسی از او بسیار بدش می‌آمد» تردید حاصل شد[۵۵]. و محمدشاه‌به موجب دستخط نهم‌شوال ۱۲۶۲، امور خارجه را به حاجی سپرد. به او نوشت:

«شما مسئول تمام امور خارجه هستید و این کار تحت نظر شما خواهد گذشت. امـور خارجه اهمیت کلـی دارد، و اگـر در آن غفلت و طمع‌ورزی و رشوه‌خواری راه پیدا کند، به مذهب و دین و دولت و بقای ما ضرر خواهد رسید. به امید پروردگار، بامراقبت شما چنین چیزهائی اتفاق نخواهد افتاد و ما نزد خداوند متعال روسفید خواهیم بود»[۵۶].

بالاخره پس از چندی میرزا مسعود عنوان وزیر دول خارجه را یافت، گرچه کارها به دست حاجی می‌گشت. میرزا مسعود تا ربیع‌الاول ۱۲۶۵ که مرد همچنان وزیر امور خارجه بود. یعنـی تا سه ماهـهٔ اول صدارت امیر، عنوان وزیر دول خارجه برقرار بود، هرچند میرزامسعود هیچ اختیاری نداشت.

میرزا تقی‌خان ادارهٔ سیاست خارجی را قبضه کرد و مسئولیت وزارت امور خارجـه را خود به عهده گـرفت. و میرزامحمدعلـی‌خان شیرازی به سمت «نیابت وزارت خارجه» معین شد. نبودن وزیر امـور خارجه، یك عیب عمده داشت که رئیس دولت را مستقیماً طرف مذاکره و مکاتبهٔ با نمایندگان سیاسی خارجی قـرار می‌داد، و فاصلـه‌ای میـان سفارتخانه‌ها و صدارت نبود. امیر به این نقص برخورده بود و دنبال آدم شایسته‌ای می‌گشت. راستش اینکه برای میرزامحمدعلی‌خان شیرازی بـا سابقهٔ داستان «ایضاحات» عهدنامهٔ ارزنةالروم، اعتباری قائل نبود. و به میرزا آقاخان نوری از اصل هیچ اعتماد نداشت. تنها مرد شایسته‌ای که به امور سیاست خارجی آگاهی داشت، میرزا جعفرخان مشیرالدوله نمایندهٔ ایران در کمیسیون مرزی ایران و عثمانی بود. معلوم است که امیر دست تنها مانده که در نامهٔ ذیقعدهٔ ۱۲۶۵ به مشیرالدوله می‌نویسد: «... اگر می‌دانستم کسی دیگر از عهدهٔ خدمت سرحد برمی‌آمد، هرگز نمی‌خواستم از من دور باشید. حالا هم به همین امید هستم که... بعد از انجام ایـن خدمت بسلامت و سعادت از این سفر معاودت نمائید، و کمك‌حالی برای من باشید، و مادام‌العمر با هم باشیم. زیاده چه نویسم، البته وجدان پاك خودتان دریافت این معانی را کرده است». بالاخره ناچار و به‌اصرار شاه، همان میرزا محمدعلی‌خان را در رمضان ۱۲۶۷ بـه «وزارت مهـام دول خارجه» گماشت. و به سفارتخانه‌های خارجی ابلاغ کرد که نامه‌های خود

۵۵. انگلیس ۶۰/۱۲۴ شیل به ابردین، ۸ اوت ۱۸۴۶.
۵۶. همان، دستخط شاه از ترجمهٔ انگلیسی آن به فارسی برگردانده شد.

را مستقیماً خطاب به وزیر امور خارجه بفرستند. متن دستخط ناصرالدین شاه این است:

عالیجاه میرزا محمد علیخان،

درین مدت که به‌حکم همایون آن عالیجاه فیصل امورات‌خارجه بود، و شغل نیابت وزارت خارجه [را] داشت، از طرز خدمت وطور راستی و صداقت خود خاطر همایون ما را مسرور داشت، و مراتب کفایت وخیرخواهی وفدویت ودولتخواهی آن عالیجاه روزبه روز در نظر انور ظاهر و جلوه‌گر آمد. چون برمراتب اعتقاد و اعتماد ما افزود، خواستیم محض مرحمت در رتبه‌وشأن آن عالیجاه نیز بیفزاییم. لهذا درین وقت شغل جلیل و لقب نبیل وزارت مهام دول خارجه را که از معظم مشاغل و مناصب است، به‌آن عالیجاه محول و به‌این التفات ممتاز و سرافراز فرمودیم که به صدق عقیدت و خلوص نیت به‌لوازم این شغل خطیر پرداخته، امورات و مطالب متعلقهٔ به‌خود به‌عرض اقدس رسانیده، موافق فرمایش و دستخط ما صورت انجام دهد، و حسن خدمت خود را ظاهر و مبرهن سازد. به‌جناب امیرنظام مقرر فرموده‌ایم که از قرار همین دستخط مبارك فرمان صادر کند. نوزدهم شهر رمضان‌المبارك سنهٔ ۱۲۶۷.

در کار سیاست خارجی، امیر دوتا منشی داشت. یکی میرزا محمدحسین فراهانی دبیرالملك، عموزادهٔ قائم‌مقام که در سفارت ارزنة‌الروم‌نیز ازهمراهانش بود. دیگری‌میرزامحمدسعیدعشلقی(میرزاسعیدخان انصاری مؤتمن‌الملك بعدی) که نخست طلبه‌ای در تبریز بود. امیر او را بشناخت و با خود به تهران آورد، منشی رسائل خاصه شد و در روزهای آخر صدارت امیر لقب مؤتمن‌الملکی یافت[۵۷]. (امیر نمی‌دانست که فرمان

۵۷. میرزا محمدسعید سرگذشت خود را چنین نقل کرده: من ملاسعید عشلقی بودم و طلبه‌ای در مدرسهٔ جامع تبریز. روزی یك نفر به مدرسه آمد، یکی از طلاب را خواست که عریضه‌ای برای او به میرزاتقی‌خان بنویسد. مرا نشان دادند. عریضه‌ای به‌خط خوب وعبارت مرغوب نوشتم. فرداگماشته‌ای از طرف میرزاتقی‌خان آمد که تو را می‌خواهند. رفتم، گفت: «حیف نیست قابلیت خود را در این لباس تنبلی باطل می‌کنی. و گویا گمان می‌کنی که عبادت خدا با لباس است». پس امر کرد که تغییر لباس داده، به دستگاه دیوان بروم. چون میرزا تقی‌خان با شاه عازم تهران شد، مرا هم همراه خود برد و در راه بعضی تحریرات به عهدهٔ من بود. (خاطرات حاج سیاح، ص ۱۳۱ـ۱۳۰) اما راستش اینکه میرزا سعید آدم برجسته‌ای از کار درنیامد. جز میرزابنویسی، برای هیچ مقام دولتی دیگری شایستگی نداشت، ویااینکه در مدرسه صرف و نحو عربی درس گوید. در روزنامهٔ وقایع اتفاقیه (یازدهم محرم ۱۲۶۸) می‌خوانیم: از آنجا که میرزا محمد سعید در خدمات محوله «صداقت و راست‌قلمی» خود را مشهود پیشگاه مبارك داشته و «مصدر خدمات تحریر رسائل خاصه و به‌صفت امانت و رازداری و درستکاری موصوف» گشته، به‌لقب مؤتمن‌الملکی سرافراز آمد. چند ماه بعد، پس از قتل امیر به «دبیری مهام خارجه» که قائم‌مقام ←

قتل او را روزی همان ملاسعید عشلقی خواهد نگاشت). نامه‌های سیاسی امیر و دستورهای محرمانهٔ او، بیشتر به انشای دبیرالملك و میرزاسعید نوشته شده، اما معنی و مطلب همه از خود اوست. نکته‌سنجی خاص امیر را در فن نگارش سیاسی از یك نمونه می‌توان دریافت. در نامهٔ جمادی‌الثانی ۱۲۶۶ به مشیرالدوله می‌نویسد: در موضوع عهدنامه «آنچه موافق قاعده و قانون حساب و رویهٔ عقل است» به نمایندگان روس و انگلیس خواهم نوشت. و دربارهٔ سرحد کرمانشاهان «آنچه لازم بود به وزرای مختار گفتم. اما در جوابی که من به‌آنها داده‌ام، نه تن به قبول داده‌ام، نه سختگیری کرده‌ام که مبادا بالمآل به قبول آن ملجأ شویم» زیرا «برای ما پرضرر ندارد». جای دیگر در نامهٔ خصوصی خود به شاه گوید: «در جواب کاغذ وزیر مختار روس... آن کاغذ با آن همه دقت که این غلام دارد اگر تا شب از مسوده درآید، خیلی خوب است که صبح ببرند و جواب بیاورند»[۵۸].

میرزا تقی‌خان که به امور سیاست خارجی بسیار توجه داشت، دستگاه وزارت امور خارجه را توسعه داد. تأسیس سفارتخانه‌های دائمی در لندن و پطرزبورگ، و ایجاد قنسولگریهائی در بمبئی و در عثمانی و قفقاز از اوست. مصلحت‌گذاران و قنسولان ایران با دستورهای کتبی به مأموریت می‌رفتند، و مسئولیت داشتند گزارشهای مرتبی به تهران بفرستند. دیگر اینکه هیأتی از مترجمان زبانهای خارجی بوجود آورد، و به تربیت مترجم دست زد. میرزا ملکم، نظر آقا، میرزا ابراهیم (عموی ملکم) مادروس‌خان و میرزا یوسف‌خان و میرزا محسن‌خان ازکسانی هستند که خدمت خود را در زمان امیر با مترجمی در وزارت امور خارجه آغاز کردند. در آن زمان دولت عدهٔ کافی مترجم نداشت که حتی یك نفر به کمیسیون سرحدی بفرستد. راجع به استخدام مترجم روسی برای کمیسیون مزبور در ۲۰ جمادی‌الثانی ۱۲۶۷ به مشیرالدوله می‌نویسد: «هرچه فکر کردم در اینجا همچو آدمی بهم نمی‌رسد که روانه نمایم. خود آن عالیجاه

وزارت خارجه باشد گمارده شد، و بعدها وزیر امور خارجه گردید. به لیاقت او در سیاست خارجی از اینجا می‌توان پی برد که پس از مردنش «نهصد وهفتاد پاکت سربسته که غالباً نوشتجات سفرای ایران در خارج و اغلب مراسلات سفرای خارجه در ایران و نوشتجات سرحدداران و غیره بود در میان نوشتجات میرزا سعیدخان مرحوم، پسرش جمع کرده حضور شاه فرستاده بود. این پاکتها از بیست سال قبل بود الی چهارده سال قبل... نوشتجات را به ملك‌الشعرا دادند که در کتاب بچسباند. اما در دیباچه ننویسد که چطور این کاغذها پیدا شده. شاه می‌فرمود از قرار گفتهٔ همین پسر که وزیر مرحوم غالب نوشتجات را نخوانده به آب می‌انداخت». (روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۵۶۸ـ۵۶۷). همین مطلب را خان ملك ساسانی از قول میرزا محمودخان احتشام‌السلطنه که شاهد امر بوده آورده است. (سیاستگران دورهٔ قاجار، ج۲، ص ۳۳۶).

۵۸. مجموعهٔ کاغذهای خصوصی امیر، خطی.

در آنجا جستجو نمائید یك نفر آدم حلال‌زاده که صرفهٔ این دولت را از دست ندهد و امین باشد، پیدا کرده»، قرار مواجبش داده می‌شود. روشن است که چه اندازه به شرط درستی و امانت‌داری مترجم اهمیت قائل بود. تنظیم دفتر اسناد سیاسی از کارهای دیگر اوست. از زمان امیر به بعد است که می‌بینیم متن همهٔ نامه‌های سفارتخانه‌ها و پاسخ آنها در دفترهای معینی بثبت رسیده که امروز مأخذ مطالعات ما هستند. در واقع آرشیو وزارت امور خارجه را امیر بنیان گزارد. از نامه‌ای که به شاه نوشته آشکار است‌که مراقب حفظ اسناد دولتی بود. می‌گوید: «دو نوشتهٔ عالیجاه فرنت صاحب را در جوف عریضه فرستادم‌که به نظر مبارك برسدکه چطور بیم و امید به فدوی داده است. بعد از آنکه به نظر همایون رسید، استدعا دارد که مرحمت فرمایند نزد این غلام بیاورندکه‌گم نشود. برای این غلام سند لازم است»[۵۹].

در آن زمان گردش امور دولت در دست طبقهٔ دیوانیان و اهل قلم بود. بیشتر بزرگان دولت ودرباریان با امیر و اندیشه‌های او سر ستیزگی داشتند. ولی صنف منشیان و مستوفیان قدر او را می‌شناختند و تعبیر «نظم میرزاتقی‌خانی» از آنان است. درمیان اهل دولت پاره‌ای مردم‌کاردان بودند که از همکاری صمیمی با امیر دریغ نداشتند مانند مشیرالدوله، محمدرضاخان فراهانی (برادرزادهٔ میرزا بزرگ قائم‌مقام) وزیر لایق آذربایجان، چراغعلی‌خان زنگنه، عباسقلی‌خان جوانشیر و سلیمان‌خان افشار. اما برای پیش‌بردن نقشهٔ اصلاحات خود نیازمند طبقهٔ جوان‌فکر فعال بود. نه‌فقط چنین طبقه‌ای هنوز تشکیل نیافته، بلکه چنان افرادی انگشت‌شمار بودند. از این نظر میرزا تقی‌خان برروی هم، دست تنها و بی‌یار و یاور بود و این‌خود یکی از عمده دشواریهای دولت او بود. به‌گفتهٔ واتسون: «اگر امیر نظام در همهٔ نقشهٔ اصلاحاتش کامیاب نگردید، کاستی از دانائی و نیروی کارش نبود. تقصیر از آنان بود که در همکاری و یاری او قصور می‌ورزیدند»[۶۰]. خود به این نقص مهم هوشیار بود و دنبال آدم آگاه کاردان می‌گشت. به قول منشی او «هرکس را قابل می‌دید لوازم ترقی او را فراهم می‌کرد»[۶۱]. خاصه به پرورش عنصر جوان تحصیل‌کرده، توجه داشت. میرزا حسین‌خان بیست وسه ساله را به مصلحت‌گذاری بمبئی فرستاد، میرزا ملکم هجده ساله و نظرآقا و میرزا محسن و میرزا یوسف خان را به خدمت دستگاه دولت گماشت. این خود مقدمهٔ بوجود آمدن کانون متشکلی از عنصر اصلاح‌طلب و ترقیخواه در هیأت دستگاه دولت گردید که با گذشت زمان نیرو گرفت. دو نفر از آن کسان که نام بردیم در سیر

۵۹. مجلس، نامه‌های امیر به شاه، (خطی).

60. R. Watson, P. 366.

۶۱. سخن میرزا سعید انصاری است به حاج‌سیاح (خاطرات حاج سیاح، ص ۱۳۱).

تحول سیاسی ایران در دونسل بعد تأثیر زیاد بخشیدند. میرزا حسین‌خان سپهسالار به عنوان نمایندهٔ قانون خواهی، بزرگترین وزیر پس از دورهٔ امیر است، و میرزا ملکم‌خان نامدارترین اندیشه‌گر سیاسی ایران در سدهٔ گذشته. میرزا محسن‌خان مشیرالدوله نیز از مردان آزادیخواه بشمار می‌آید که در تأسیس عدلیهٔ جدید خدمت کرد. میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله نیز از مروجان آزادی و مشروطیت است.

*

ماهیت حکومت امیر را نمونه‌ای از «استبدادمنور» شناخته‌اند[۶۲]. آن تعبیر واتسون درست است. و همان نویسنده گوید: میرزاتقی‌خان که «برای تجدید حیات ایران برخاست، یگانه مردی بود که کاردانی و وطن‌پرستی و اخلاق استوار، همه در شخصیت او جمع آمده بود. و می‌توانست رهبری کشتی دولت را بعهده گیرد، از میان صخره‌ها و خطرهائی که بر سر راه داشت بگذراند و سلامت به مقصد برساند»[۶۳]. در ارزشیابی روش استبداد منور امیر باید گفت حکومت او سه جنبهٔ بسیار مهم داشت: یکی اینکه بر پایهٔ «قانون و عدالت» نهاده شده بود[۶۴]. دیگر اینکه به‌تربیت ملت معطوف بود. و سوم اینکه رضایت و خرسندی خاطر مردم را ربود. مجموع آنها نظام سیاسی متمایزی را ساخت که به «نظم میرزاتقی خانی» تعبیر می‌گردید. و این توصیف ضرب‌المثل مردم و دیوانیان بود. دربارهٔ هر کدام از آن سه جنبهٔ اصلی، توضیحی می‌دهیم:

در حکومت قانون وعدالت، رأی یکی ازمورخان درباری این است: امیر «چنان نظم و نسقی داد که هیچ قادر مطلقی بر بیچارهٔ فقیری نمی‌توانست تعدی کند»[۶۵]. سخن خود امیر در نامهٔ ۸ رمضان ۱۲۶۷ به جان داود این است: «قرار در کار حکام داده شده است که یك نفر جرأت یك دینار تعدی به احدی ندارد». به حاکم گیلان در ۲۸ ذیقعدهٔ ۱۲۶۷ اینطور دستور می‌دهد: «... بروفق عدالت رفتار نمائید که احقاق حق بشود. اغماض وچشم‌پوشی ابداً درمیان نباشدکه... مغایر عدالت‌است». باز درهمان نامه تأکید می‌کند: البته «منتهای اهتمام را در اجرای حقوق ثابته و رفاهیت و آسودگی مردم‌خواهید نمود». امیر امنیت مدنی بیسابقه‌ای در ایران برقرار کرد. وزیر مختار انگلیس، پس از فتح مشهد به دست نیروی دولتی و برانداختن فتنهٔ سالار، به اعجاب می‌نویسد: «مهمترین مطلبی‌که جلب توجه می‌کند این است‌که سربازان در همهٔ مدت در شهر رفتار درستی داشتند، و از انضباط نظامی پا فرا ننهادند. و مانع گردیدند که به‌مردم مشهد تعدی و آزاری برسد»[۶۶]. این درست خلاف آئین شمشیربندان بود

62. R. Watson, P. 371.

۶۳. همان، ص ۴۰۴.
۶۴. همان، ص ۳۸۲.
۶۵. صدرالتواریخ (خطی).
۶۶. انگلیس ۶۰/۱۵۱ شیل به پالمرستون، ۲۵ مه ۱۸۵۰.

که در دوره‌های پیش و پس از آن، هرشهری را می‌گرفتند ستمگری و پایمال‌کردن حقوق مردم را پیشهٔ خود داشتند.

راجع به جنبهٔ دوم حکومت امیر در پرورش عقلانی و تربیت مردم، بارها به گوش آنان می‌رساند که: مقصود از اصلاحات و تأسیسات جدید «آگاهی و تربیت و خیر و منفعت خلق است»[۶۷]. و همت دولت معطوف «به تربیت اهالی و اعیان و رعایا و تجار و کسبهٔ خود است که بردانش و بینش آنها بیفزاید و ... اطلاع و آگاهی و دانائی و بینائی اهالی این دولت علیه بیشتر شود»[۶۸]. این نکته بسیار با معنی است که کوشش داشته مردم به‌حقوق خود آگاه‌گردند و حتی در مقام حق‌طلبی برآیند. در هرمورد که حق کسی مورد دستبرد اهل دولت واقع می‌گردید و مظلوم دادخواهی می‌نمود، شرح آن را با نام و نشان در روزنامه نوشته و اعلام کرده که از چه قرار آئین عدالت اجرا گشت. شگفت اینکه در همان روزنامه منتشر شد که به حاکم گیلان دستور رفت که زیاده از مالیات مقرر از مردم گرفته نشود. و نیز مأموری از جانب دولت روانه گردید که «ابلاغ این حکم را برعموم اهالی‌گیلان وطالش نمایدکه زیاده از مبلغ مسطوره...ندهند»[۶۹]. طرفه اینکه از جمله ایرادهائی که پس از عزلش براو گرفتند این بود که: «... از حق نوکر [دولت] کم می‌کرد و به طریق بدعت بررعیت می‌افزود»[۷۰].

خیرخواهی و دادپروری امیر، و اینکه «طبقهٔ زارع را از ستمگریهای گذشتهٔ عمال دولت رهائی بخشید»[۷۱] ـ مایهٔ عزت و اعتبارش در میان اصناف ملت گشت. از این نظر نیز از فرمانروایان معدود تاریخ ایران است که در نهایت اقتدار، محبوب جمهور مردم بود و ریاستش را به‌جان و دل می‌خریدند. در داستان شورش سربازان علیه امیر در ۱۲۶۵ (که عزلش را خواستار بودند و وانمود شد که از صدارت برکنار رفته) دیدیم که مردم شهر دکان و بازار و کاروانسراها را بستند، و به پیکار باسربازان یاغی وبه‌پشتیبانی از وزارت امیر برخاستند. وچون حکومتش از نو مسجل شد، مردم به دنبال وی روان گشتند و قربانیها کردند. در تاریخ جدید ایران، این نخستین تظاهر مردم بود به نفع زمامدار قادر وقت. و نیز از این نظر پرمعنی است که اولین‌بار می‌بینیم افکار عمومی از مجرای عقاید مأنوس دینی، به بستر تازه‌ای افتاده و تجلی سیاسی محض یافت. نویسندهٔ صدرالتواریخ که تحت سرپرستی اعتمادالسلطنه پسر قاتل امیر زندگانی او را نگاشته، گوید: «در عهد امیر چنان نظمی به‌کار بود که گرگان را از گوسفندان هراس بود. و جمیع رعایا به بودن امیر راضی

---

۶۷. روزنامهٔ وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۲۶.
۶۸. همان، شمارهٔ ۷. ۶۹. همان، شمارهٔ ۲.
۷۰. همان، شمارهٔ ۵۰.
۷۱. انگلیس ۶۰/۱۳۸ شیل به پالمرستون، ۲۸ اکتبر ۱۸۴۸.

بودند. ولی اعیان مملکت چون مجال تعدی و خودسری نداشتند، به عزل او کوشیدند... و آخر پشیمان شده، قدر و مرتبهٔ امیر را شناختند که بقا و دوام او باعث نظام ملك و ملت بود»۷۲.

یکی از معانی شگرف دولت امیر همین است که قدرت را در راه سوء بکار نبرد. البته در نظام حکمرانی او عنصر جبر وجود داشت و خیلی هم وجود داشت. اما برای اجرای نقشهٔ اصلاحات دامنه‌دارش در وضع و حالت اجتماعی زمان، جبر غیرقابل پرهیز و بلکه شرط ضروری بود. از امیرکبیر و ایران گذشته ــ اساساً در مورد هرجامعهٔ وامانده و عقب‌افتادهٔ دیگری، تحولات تند و سریع بدون عامل جبر امکان‌پذیر نبوده و نیست. ولی نکتهٔ اصلی این است که قدرت به نحو صحیح اعمال گردد، و امیر چنین کرد. ممکن است برهان آورد که زمانه امان نداد که قدرت صالح میرزا تقی‌خان تغییر ماهیت دهد، و به قدرت طالح بدل شود، و به فساد انجامد. شاید چنین باشد. زیرا از فطرت آدمی و ضعفهای نفسانی بی‌خبر نیستیم. و می‌دانیم که قدرت در اصل، فسادپرور است. اما ما با واقعیات و امور متحقق تاریخ کار داریم. واقعیت این است که قدرت، خوی او را فاسد نکرد. درباره‌اش گفته‌اند. «در صفات پسندیده که در خور صدارت و امارت است، سرآمد اقران بود»۷۳. وزبدهٔ آنچه در فضیلت اخلاقی او نوشته‌اند، پیش از این بدست دادیم.

مفهوم «نظم میرزا تقی‌خانی» در دولت نیرومند مرکزی که تأسیس کرد، نیك متجلی‌است. در دورهٔ قاجار هیچگاه قدرت مرکزی به‌حد روزگار امیر نرسید، و هیچگاه ادارهٔ امور کشور به آن اندازه متمرکز نگشت. خواهیم دید که فرمان دولت تا نهایت نقطهٔ جغرافیائی مرز بلوچستان (پیش از تقسیم فعلی آن) یعنی تا سرحد سند روان بود ــ و همهٔ ایلات دور افتادهٔ سرحدی به فرمانبرداری پایتخت سرنهادند. در این کار قدرت و تدبیر را بهم آمیخت، از ایلات و عشایر فوجهای جدید سرحدی بوجود آورد که از ابتکارهای ارزندهٔ اوست ــ و در بلوچستان دورافتاده، فوج توپچی جمازه سوار تأسیس کرد که با مقتضیات جغرافیائی آنجا سازگار بود. گردنکشان و شورشیان را برانداخت و یا مطیع گردانید. و سرانجام امنیت داخلی را برقرار ساخت. این معنی نیز باید دانسته شود که در فلسفهٔ حکومت امیر، مفهوم امنیت تنها دلالت براستقرار قدرت دولت و فرمانروائی سیاسی نداشت، بلکه شامل ایمنی اجتماعی و قضائی نیز می‌گشت. در داستان «هنگامه جوئی و خودسری» شیخ حسین نامی در بندر بوشهر، ضمن نامهٔ صفر ۱۲۶۷ به‌وزیر مختار انگلیس ابلاغ‌کرد: «بدیهی است‌که نظم امور داخلهٔ مملکتی را اولیای دولت ابدمدت‌علیه معوق ومهمل

۷۲. صدرالتواریخ، خطی.
۷۳. رضاقلی‌خان هدایت، فهرست‌التواریخ، به‌نقل مخبرالسلطنهٔ هدایت، گزارش قسمت سوم، ص ۵۵.

نمی‌توانند گذاشت». امابه حاکم فارس دستور رفت که «با رأفت و ملایمت رفع بی‌نظمی شیخ‌حسین را کرده، نگذارد ضرری و خسارتی به سکنه و تجار آنجا برسد»، گرچه دور نیست که دست از خودسری برندارد. در این صورت «لابد برای انتظام ممالك پادشاهی‌کار منجر به قهرو غلبه» خواهد شد. بنابراین کنسول انگلیس در بوشهر به هرکدام از اتباع آن دولت که «علاقه و مال‌التجاره دارد، اعلام بکنند که مال‌التجاره و اثاث‌البیت خود را در جاهای امن و بی‌عیب، جابجا و نگاهداری نمایند. تا اگر دفع فساد آنجا به قهر و غلبه کشید، عیب و نقصی به اموال تبعهٔ آن دولت بهیه نرسد، و بعد از انتظام و رفع فساد آنجا به مکان خود معاودت نمایند».

در انتظام دستگاه دولت میرزا تقی‌خانی، حتی میرزا آقاخان نوری دشمن امیر، ضمن نامه‌ای به برادر زاده‌اش در فارس می‌نویسد: «حالت امروز ایران دخلی به شلوق‌کاری و هرزه‌گی ایران عهد حاجی‌میرزا آقاسی غیرمرحوم ندارد. کار، نظم و حساب بهم رسانیده...»[۷۴]. جنبهٔ دیگر نظم میرزا تقی‌خانی را از نامه‌ای که به شاه راجع به انتخاب عامل دولت برای لشکر آذربایجان نگاشته، می‌توان شناخت: «برای کار قشون آذربایجان، جز میرزا موسی و میرزا مصطفی احدی صلاح نیست. میرزا ابوالقاسم بی‌استخوان و طماع است. آذربایجان قائم‌مقام و امیر نظام دیده، اینگونه آدمها مثل میرزا ابوالقاسم ومیرزاصادق درآنجا نمود نمی‌کنند. آذربایجان جای سلطنت و جان سلطنت است، شوخی نیست»[۷۵]. (از کسانی که نام برده تنها میرزا صادق پسر عموی میرزا آقاخان را می‌شناسیم که بعد از امیر لقب قائم‌مقامی گرفت و از جملهٔ نابکاران بود). در نامهٔ دیگری که پس از عزلش به شاه نگاشته، چنین دلسوزی می‌کند: «... این درد غلام را می‌کشد که مردم میرزا گویند آن نظم میرزا تقی‌خانی گذشت. مردن را برخود گواراتر از این حرف می‌داند...»[۷۶].

*

رسیدیم به‌سنجش مقام تاریخی میرزا تقی‌خان من حیث المجموع مقام اجتماعی او را در چند جهت اصلی می‌شناسیم: یکی اینکه نمایندهٔ ناسیونالیسم ایرانی است در برخورد با استعمار سیاسی و اقتصادی اروپائی. دیگر اینکه نمایندهٔ اصلاح سازمان سیاسی است، و اصلاحگر اخلاق مدنی. و سوم اینکه مروج دانش و فرهنگ و صنعت جدید غربی است. کارنامهٔ خدمت امیر براین سه پایهٔ اصلی نهاده شده، و وجههٔ نظر

---

۷۴. اصل نامه به خط و مهر میرزا آقاخان از اسناد خان ملك ساسانی است. آن عبارت با حفظ املای غلط چند کلمه، عیناً نقل شد. متن نامه در بخش یازدهم آمده است.

۷۵. نامهٔ امیر به شاه (اسناد خان ملك ساسانی).

۷۶. نامهٔ امیر به‌شاه، اسناد خان‌ملك ساسانی. متن نامه دربخش سرنوشت امیر نقل شده.

ملی او بر هیأت مجموع اعمال و افکارش سایه افکنده. در اینجا آن سه جهت اصلی را مشخص می‌داریم، و در بخشهای آینده بتفصیل سخن می‌گوئیم.

در کتاب سیاست خارجی امیر، ناسیونالیسم عنصری است قوی، و در هرورقی بچشم می‌خورد. دکتر پلاك اتریشی می‌گوید: میرزا تقی‌خان «مظهر وطن‌پرستی است که در ایران اصل مجهولی است»[۷۷]. وزیرمختار انگلیس که از روز اول تا آخر صدارت امیر با او در کشمکش بود واغلب بر وی خرده می‌گیرد، اعتقاد دارد: «امیر نظام یکی از افراد انگشت شماری است که نیکبختی وطنش را در دل دارد»[۷۸]. جای دیگر می‌آورد: «قدرت فکر و وطن‌پرستی امیر نظام و عشق او به خوشبختی ایران جلب احترام کرده است»[۷۹]. پیش از این نیز دیدیم که میرزا جعفرخان مشیرالدوله را از این بابت، امیر می‌ستود که «غیرت ملت و خاك» داشت و در آنچه سود ایران بود کمال «دلسوزی وغمخواری» می‌نمود. یکی از تاریخ نگاران انگلیسی زمان ما که کتابش را با «تقدیم اخلاص» به «سرریدر بولارد»[۸۰] سفیر اسبق انگلیس در ایران (که از بداندیشیهایش نیك آگاهیم) تقدیم نموده، این عقیده را دارد: «ایستادگی میرزا تقی‌خان در دفاع از حقوق حاکمیت ایران، در سیاست او علیه دو دولت نیرومند روس و انگلیس جلوه‌گر است، گرچه گاه به تعصب در ملت پرستی وشوینیسم می‌رسید»[۸۱]. انتقاد او برسیاست امیر از این رهگذراست که توسعهٔ‌نفوذ انگلستان را در خلیج فارس سد کرده بود، و به کشتیهای انگلیسی اجازهٔ تفتیش نمی‌داد. از این جهت البته اگر حقوق حاکمیت ایران را در طبق اخلاص تقدیم انگلستان ساخته بود، مرد «لیبرالی» بشمار می‌رفت. اما نویسندهٔ دیگر انگلیسی همزمان امیر، این داوری تاریخی را دارد. واتسون می‌نویسد: «نمایندگان روس و انگلیس در تهران که بیش از اندازه مصمم به تحکیم نفوذ دولتشان در ایران بودند، نمی‌توانستند کوشش امیر را در تأسیس قدرت سلطنت نیرومندی که پایه‌اش برقانون و عدالت باشد، باحسن‌نظر تلقی کنند». از این روهمینکه او خواست «سوءاستفادهٔ» آنان را در دخالت در امور ایران براندازد، به مخالفت برخاستند، و حال آنکه مداخلهٔ آنان «منافی اصول حقوق بین‌المللی» بود[۸۲].

برهمین اساس بود که امیر در نفی ادعای انگلیس راجع به‌حمایت از اقلیت ارمنی، در جمادی الثانی ۱۲۶۶ به‌شیل ابلاغ کرد: «اینگونه امتیاز مخالف حقوق سلطنت» است. (اصطلاح «حقوق سلطنت» را درست

---

77. J. Polak, vol. 1., P. 297.

۷۸. انگلیس ۶۰/۱۴۶ شیل به پالمرستون، ۱۵ دسامبر ۱۸۴۹.

۷۹. انگلیس ۶۰/۱۶۹ شیل به پالمرستون، ۱۶ ژانویهٔ ۱۸۵۲.

80. Sir Reader Bullard. 81. J. Kelly, P. 604.

82. R. Watson, P. 382.

به مفهوم «حقوق حاکمیت» بکار برده است). و نیز در نامهٔ دیگری به‌همان تاریخ به‌او نگاشت: اینگونه مداخلات را «دولت ایران برای خود... مخاطرهٔ عظیمه می‌داند، بل بطوری که در انتظام مملکت و استقلال سلطنت خالی از خلل نمی‌داند». همچنین راجع به‌صدور فرمان الغای شکنجهٔ گناهکاران، در رجب ۱۲۶۶ به وزیر مختار روس اعلام داشت: شاهنشاه «بی‌آنکه تعهدی دراین باب به دولت دیگر نمایند، یا به مداخلهٔ خارجه راضی شوند، به صرافت طبع همایون، محض اینکه فرض رعیت پروری و مملکتداری و امور داخلهٔ خودشان می‌دانستند» منشور سلطنت را صادر فرمودند. امیر گاه از پاسخهای تندو سرزنش‌انگیز هم پروا نداشت. در فتنهٔ سالار که روس و انگلیس با هم به شفاعت برخاستند، در شعبان ۱۲۶۶ به‌وزیر مختار هردو دولت نوشت: از آن نمایندگان «می‌خواهیم که اسم اینطور مقصرویاغی... را به زبان نیاورند... پایهٔ خیرخواهی خودشان را خیلی بلندتر از آن خواهند دانست که مذاکره به اسم مثل او مقصری نموده باشند». شیل و دالگوروکی جواب امیر را بس «دلگزا» خواندند و به گفتهٔ خودشان «چنین تصور نمی‌کردند... خود را مستوجب اینگونه جواب از جانب آن جناب» بدانند[۸۳].

شیل در توجیه اصول سیاست خارجی میرزا تقی‌خان گوید: «بزرگترین هدف امیر این است که از نفوذ روس و انگلیس بکاهد و مقام آنان را در انظار جمهور مردم هرچه ممکن باشد بیمقدارتر بنماید... تنها حسنش این است که مصمم به جلوگیری از بسط نفوذ روسیه است. و همین حسن اومعایبش را می‌پوشاند»[۸۴]. دفترسیاست خارجی امیر، نوشتهٔ یکی از نویسندگان معاصر را که امیر را به «هواخواهی از سیاست روسیه» منسوب داشته[۸۵]، بکلی بیمایه و باطل می‌سازد. مطلب عمده این است که امیر تنها جلو گسترش نفوذ روس و انگلیس را نبست ــ بلکه ورای آن گام برداشت و به سیاست بیجان و راکد ایران، تحرك تازه‌ای بخشید. چنانکه بیاید نخستین‌بار به ابتکار خویش به جلب دوستی و یاری امریکا برآمد و پیمان «دوستی و بازرگانی و کشتی‌رانی» با آن‌بست. (اینکه پس از او انگلیسها به دست میرزا آقاخان نوری آن قرارنامه را بر هم زدند و مانع اجرایش گردیدند، موضوع دیگری است). این خود حد هوشیاری و شم سیاسی میرزاتقی‌خان را می‌رساند.

در جهت دیگر، سیاست توسعه طلبی انگلستان را در بلوچستان و قندهار و هرات، و سیاست متجاوزانهٔ روسیه را در ترکستان عقب زد. علی‌رغم وجههٔ‌نظر انگلیس، قدرت دولت را تا مرز جغرافیائی بلوچستان

---

۸۳. نگاه کنید به بخش هشتم.
۸۴. نگاه کنید به فصل سیاست خارجی.
۸۵. آقای فیروز کاظم‌زاده در مقاله‌ای که در کتاب «مورخان خاورمیانه» (به زبان انگلیسی، لندن، ۱۹۶۲، ص ۴۳۲) نوشته.

یعنی سرحد سند برقرار کرد، هرات بدون لشکرکشی و چون و چرا تحت حکومت مستقیم خراسان درآمد، و امیر قندهار فرمانبردار ایران گشت. مقدمهٔ اجرای همین سیاست را در خطهٔ ترکستان نیز آماده ساخت. یکی از جنبه‌های مترقی و برجستهٔ سیاست عمومی امیر این بود که سرداران بلوچ و امیر قندهار و حاکم هرات را به مأموریتهای مهمی، خارج ازحوزهٔ حکومتشان برگماشت. و آنان را در کارهای نواحی دیگر کشور سهیم و شریك نمود. مجموع این احوال موجب تفوق سیاست ایران در آن منطقه گشت. در سنجش قدرت سیاست خارجی امیر البته باید به این معنی توجه داشت که نیمهٔ قرن گذشته زمان اعتلای سلطهٔ سیاسی و اقتصادی انگلستان بود، و دورهٔ خواری وپستی آن هنوز نرسیده. او سیاست ایران را علیه این جریان تاریخی پیش برد.

خلاصه اینکه دولتهای انگلیس و روس، میرزاتقی‌خان را به‌عنوان نمایندهٔ استقلال طلبی ایران می‌شناختند و از او حساب می‌بردند. پس‌از عزل امیر و تبعیدش به کاشان، مشیرالدوله از کمیسیون مرزی ایران و عثمانی می‌نویسد: حالا نمایندگان روس و انگلیس «تغییر سلوك داده‌اند» و دانسته‌اند که «این ایستادگیها و سختیها از وجود شخص خود میرزا تقی‌خان بوده است». از این رو «حضرات خیالات خود را بالا برده‌اند، چنان می‌دانند که هر نوع حکم از تهران بخواهند بآسانی خواهند آورد». پس «اراده دارند تکلیف کنند دولت ایران، بیرق را از محمره بردارد...» به این نامهٔ تنبه‌آمیز مشیرالدوله، میرزا آقاخان در ۲۲ صفر ۱۲۶۸ (زمانی که امیر هنوز زنده بود) این پاسخ خواندنی را می‌دهد: «خیلی تعجب از شما دارم که‌چنین تصورات را بکنید. مگر چه شده است و چه اتفاق افتاده که بعد از عزل میرزا تقی‌خان، به این خیالها افتاده‌اند؟... چه‌چیز است که از نبودن او مردم به‌اینطور خیالات افتاده‌اند؟... به‌عون‌الله تعالی پس ازعزل او کارها منظم‌تر و امر دولت در هر باب پیشرفتش بهتر است...شما این فقره را حالی آنها بکنید که در دربار دولت ایران البته پنجاه نفر بهتر از میرزا تقی‌خان آدمهای معقول تربیت شده دارد...». لابد شرافتمندترین افراد آن هیأت پنجاه نفری را، شخص خویش می‌پنداشته است.

*

اما راجع به‌سیاست داخلی و اصلاحات عمومی امیر، نکتهٔ بسیار جالب توجه این‌است که اندیشه‌های خود را مدون ساخته و دفتری‌نگاشته بود که از آن به «کتابچهٔ خیالات اتابکی» یاد شده است. مأخذ آگهی ما شرحی است که در رسالهٔ ناشناخته‌ای به نام «شرح عیوب و علاج نواقص مملکتی ایران» آمده. نویسندهٔ این جزوه نام خود را باز نکرده، اما تصریح دارد که: چهارده سالی در خارج از ایران از جمله در فرنگستان گذرانده، و در خدمت دولت بوده، و هشت سال پس از امیر آن‌را پرداخته است. شگفت اینکه آن رساله را که به ناصرالدین‌شاه تقدیم داشته، از

سلطنت ایران انتقادهای تند می‌کند. در خصوص دفتر اندیشه‌های میرزا تقی‌خان می‌گوید: روزگار با «دولت و ملت» ایران یاری نکرد که امیر ده سال «به اختیار صدارت کند». اما «کتابچه و نقشه‌جات آن در کاشان به دست یکی از غفاریها افتاد. آن شخص بی‌انصاف چاپلوس به تهران‌آورده، به میرزا آقاخان داد و سیصد تومان مواجب، پانصد تومان انعام گرفته. خود آن شخص که کتابچهٔ خیالات اتابکی را خوانده، مکرر در مجالس گفته بود». و آن حاوی نقشهٔ «جمع و خرج» و «نقشهٔ عسکری» و غیره بوده است۸۶.

محور اندیشه‌های امیر اصلاح و ترقی بود، و مدار آن گسترده و تقریباً همه جانبه:

درجهت اصلاحات عمومی: «مصمم گشت که تشکیلات اداری‌کشور را یکسره اصلاح کند... خرید و فروش حکومت ولایات را براندازد، طبقهٔ دهقان را از ستمگریهای گذشته آزاد نماید، و اصول مالیاتی ایران را تغییر دهد»۸۷. پس مالیه و خزانهٔ مملکت را سرو سامان داد، از مواجب و مستمریهای گزاف شاهزادگان و درباریان و دیوانیان و روحانیان‌کاست، برای پادشاه حقوق ثابت معین کرد، بر عایدات دولتی افزود، و میان دخل و خرج دولت موازنه برقرار نمود؛

در اصلاح نظام جدید: مشاقان نظامی اروپائی استخدام کرد، به تربیت صاحب منصبان جدید پرداخت، فوجهای تازه درست کرد و حتی از ایلات و عشایر سرحدی هنگ نظامی جدید ایجاد نمود، ساخلوهای دائمی مرزی برقرار ساخت، کارخانه‌های اسلحه سازی و توپریزی احداث کرد، لباس متحدالشکل نظامی برای سربازان و صاحب‌منصبان ترتیب داد، درجه‌های نظامی را تحت قانون جدید مشخص گردانید؛ در تأسیس نیروی بحری: چند کشتی سفارش داد، و برای کشتیهای دولتی و بازرگانی بیرق مخصوص درست کرد.

در اصلاح دستگاه عدالت: دیوانخانه و دارالشرع را بر اصول تازه‌ای بنیاد نهاد، امور عرفی و شرعی را از هم جدا ساخت، اقلیت مذهبی زردشتی و مسیحی و یهودی را از اجحافهای شرعی رهانید، آئین آزارو شکنجه را ممنوع گردانید، رسم بست نشستن را شکست، و حکومت قانون را استوار گردانید؛

در اصلاح اخلاق مدنی: رشوه‌خواری و دزدی و پیشکش دادن حکام و دیوانیان و سیورسات لشکریان را برانداخت، تملق گوئی و القاب و عناوین ناپسندیده اهل دولت، و مدیحه سرائی شاعران را منسوخ نمود، هرزگی و لوطی‌بازی و قداره‌کشی و عربده‌کشیدن مستانه در کوی وبرزن را از بین برد. خواست قمه زدن و برخی از عادات مرسوم ایام

۸۶. شرح عیوب و علاج نواقص مملکتی ایران (خطی).
۸۷. انگلیس ۱۳۸/۶۰ شیل به پالمرستون، ۲۸ اکتبر ۱۸۴۸.

سوگواری عاشورا را نیز براندازد اما کامیاب نگردید؛

در اصلاح امور شهری: چاپارخانه و پست جدید را راه انداخت، قانون تذکره دادن را بنیان گزارد، آبله‌کوبی را تعمیم داد، جزوه‌هائی در مبارزه با آبله و وبا میان مردم و ملایان منتشر نمود، یخچالها را از آلودگی پاك کرد، به سنگفرش کردن کوچه‌ها پرداخت، نخستین بیمارستان دولتی را بنا کرد، برای حرفهٔ پزشکی امتحان طبی مقرر ساخت، کر وکور و گدای شهر را جمع کرد، از نهر کرج آب به تهران جاری نمود و قانونی برای تقسیم آب نوشت، در بیرون شهر تهران خانه‌های تازه‌ای ساخت، در همهٔ شهرها قراولخانه تأسیس نمود، و حتی به مرمت بناهای تاریخی توجه داشت؛

در نشر دانش و فرهنگ نو: مدرسهٔ دارالفنون را بنا کرد، از فرنگستان استادان قابلی استخدام نمود، به ترجمهٔ کتابهای اروپائی در پاره‌ای از فنون جدید پرداخت، چاپخانه‌های جدید را توسعه داد، روزنامهٔ وقایع اتفاقیه را تأسیس نمود، هیأتی از مترجمان زبانهای خارجی تشکیل داد، و باب روزنامه‌های فرنگی را به ایران باز کرد؛

در رواج صنعت جدید: کارخانه‌های مختلف صنعتی و پارچه‌بافی ایجاد کرد، از اهل فن چند نفری را به روسیه فرستاد که صنایع‌غربی را بیاموزند، در رقابت با کالاهای خارجی از صنعت ملی سخت حمایت نمود و امتعهٔ وطنی را معمول ساخت، به استخراج معادن دست زد و آن را تا پنج سال از مالیات معاف کرد، استاد معدن شناسی استخدام نمود، و مجمع‌الصنایعی از مصنوعات ایرانی تأسیس کرد، ومحصولات ایران را به نمایشگاه بین‌المللی لندن فرستاد؛

در توسعهٔ کشاورزی: چندین سد بر روی رودخانه‌ها ساخت، زراعت بعضی محصولات جدید را معمول کرد، شیلات بحرخزر را ازدست اتباع روس گرفت و به ایرانیان سپرد، به آبادانی خوزستان توجه‌مخصوص کرد؛

در پیشرفت تجارت: از بازرگانی داخلی و خارجی ایران پشتیبانی جدی نمود، بر میزان صادرات ایران افزود و آزادی واردات را عملا محدود ساخت، تیمچهٔ امیر را به عنوان مجمع بازرگانان بناکرد، وتجارت ایران را رونق داد؛

در جهت سیاست دینی: از قدرت دستگاه روحانیان کاست، با کهنه‌پرستی به پیکار برخاست، و دستور داد به جای مدیحه و مرثیه‌های سست و سخیف مذهبی که از زمان صفویه مرسوم گشته بود، اشعار نغز و دلکشی بسرایند «که خواص بپسندند و عوام نیز بهره‌مند شوند». شکیبائی دینی و حمایت از حقوق اقلیتهای مذهبی نیز از اصول سیاستش بود، و حتی آنان را به خدمات دولتی گماشت و داخل فعالیتهای مدنی کرد.

نقشهٔ اصلاحات داخلی امیر که مواد عمدهٔ آن را فهرست‌وار ذکر کردیم ــ در عالم خود جامع‌الاطراف بود؛ در حقیقت با درنظر گرفتن مکان و زمان پایهٔ همه‌گونه ترقی سیاسی و اجتماعی و صنعتی جدید را ریخت. اصلاحات و نوآوریهای امیر که جهات مختلف داشت، طبیعة با سه نیروی مخالف برخورد کرد: عنصر فاسد درباری، عنصر سنت‌پرست روحانی، و عنصر استعمارگر خارجی. این برخورد به صورت تصادم دو قدرت متقابل، یعنی نوخواهی و اصلاح اجتماعی از یك سو، و کهنه‌پرستی و سودجوئی شخصی از سوی دیگر درآمد ــ و در واقع پدیده‌ای طبیعی و پرهیز ناپذیر بود. اما دو نکتهٔ مهم را باید بدرستی تمیز داد. یکی اندازه‌گیری وسنجش تأثیر هر یك از آن عوامل مخالف سه‌گانه است در برنامهٔ کلی میرزا تقی‌خان. در این باره باید گفت امیر مخالفت سنت پرستان را مهار کرد و از حدت آن بسیار کاست. ولی ستیزگی بزرگان درباری با اصلاحات امیر، و نبرد سیاست خارجی با سیاست ملی او همچنان به جای ماند. قدرت هیچکدام از این دو عامل اخیر به تنهائی بر قدرت امیر نمی‌چربید. اما مجموع آنها افزونتر از توانائی میرزا تقی‌خان بود. نکتهٔ دوم اینکه میان عنصر فساد ایرانی و عنصر سیاست بیگانه، پیوستگی معنوی خاصی بچشم می‌خورد. این همبستگی را نیز باید طبیعی دانست: یکی نمایندهٔ سودپرستی فردی بود که نفع خود را در پاسداری از وضع و حالت اجتماعی موجود تمیز می‌داد. و دیگری نمایندهٔ نیروی استعمار بود که در آن روزگار جهش فوق‌العاده داشت و هنوز به اوج خود نرسیده، پیشرفت خود را در ناتوانی و عقب‌ماندگی ایران می‌یافت. از این‌رو استعمار روس و انگلیس به همان‌اندازه که با سیاست ملی و استقلال طلبانهٔ امیر در پیکار بود، در اجرای اندیشه‌های ترقی خواهانهٔ او کارشکنی می‌کرد.

پس شگفت نیست که در هر مورد که نقشهٔ اصلاحات امیر با نفع بیگانگان برخورد داشت، دشواریها ایجاد می‌ساختند. گذشته‌ازکشمکشهای امیر با انگلیس و روس در سیاست خارجی ایران، قسمتی از دفتر اصلاحات داخلی او را ایستادگی و نبرد با بیگانگان می‌سازد. خواهیم دید که حتی در موضوعهائی چون برانداختن شورشهای داخلی، اصلاح نظام، قطع مستمریهای افراد تحت‌الحمایهٔ روس و انگلیس، تأسیس بحریهٔ جنگی، و بنای دارالفنون، به مخالفت او برخاستند. نکتهٔ جالب توجه اینکه دراین ستیزگیها، ملاحظات شخصی وزرای مختار دو همسایهٔ زورمند، نیزدخالت داشت. پرنس دالگوروکی و شیل که روزی هرچه می‌خواستند در ایران بجا می‌آوردند ــ اکنون با بی‌اعتنائیها و استقامت میرزا تقی‌خان برابر گردیده، و آن را نسبت به خود بسیارگران و وهن عظیم می‌شمردند. از این روست که می‌بینیم حتی پالمرستون وزیر خارجهٔ انگلیس دربارهٔ برخی از اقدامات ترقی خواهانهٔ امیر (چون تأسیس روزنامه و برانداختن

رشوه‌خواری) حسن‌نظر داشت و پیام تهنیت به‌او فرستاد. اما وجههٔ نظر کلی شیل این بود که هرچه می‌توانست کارهای امیر را سبك بگیرد، و حتی نادیده انگارد. به علاوه هرجا که توانست نقشهٔ ترقی ایران را برهم زد. از جمله در موضوع کشیدن راه‌آهن از آذربایجان به بلوچستان که طرح آن را مهندس انگلیسی «استفن‌سون»۸۸ ریخت و پالمرستون هم موافقت کرد، رأی دولت انگلیس را زد. معتقد بود این «ملت متقلب» راه‌آهن می‌خواهد چه کند؟ شیل چنین استدلال کرد: «چیزی که در این ملك وجود ندارد شرف و حیثیت و ایمان و حق‌شناسی است. سودپرستی و طمع‌ورزی حاکم برهمه‌چیز است، و انگیزه‌های آنی و هوس ونیرنگ وافسون براین جامعه مستولی»۸۹.

این داوری شیل در درجهٔ اول، وصف خوی و کردار طبقهٔ حاکم، و فرمانروایان ایران است بطورکلی. اما اینجا نمی‌گوید که میرزا تقی‌خان نمایندهٔ عصیان علیه همان اخلاق مدنی است که شیل به‌آن حد نکوهش می‌کند. دیگر اینکه شیل معترف نیست که خودش با همان دستهٔ طراران دولتی همدست و دمساز بود، و تلاش می‌کرد امیر را از صدارت براندازد و به جایش آصف‌الدوله را بنشاند، و یا میرزا آقاخان نوری را بگمارد. در نامه‌های رسمی خود این معنی را بارها گفته که میرزا تقی‌خان در زمرهٔ دیگر زمامداران ایران نیست ــ و نیز معتقد است که ستمگری و فساد و رشوه‌خواری دیوانیان از علل انحطاط جامعهٔ ایران می‌باشد۹۰ ــ ولی در سرتاسر یادداشتهای منتشره‌اش یك کلمه اشاره نمی‌کند که امیر در برانداختن آئین ظلم و نادرستی و اصلاح اخلاق مدنی، کاری سترك صورت داد۹۱. حتی نام اورا یك‌بار هم به‌قلم نیاورده. جان کلام این است که شیل در اصل، یك سرهنگ ایرلندی پروردهٔ دستگاه حکومت انگلیسی هندوستان بود، بینش و افق اندیشه‌اش بسیار محدود. و اساساً مقام اجتماعی میرزا تقی‌خان را درنیافته است. گرچه دوران زمامداری امیر بس کوتاه بود و آمیخته باکامیابی و ناکامی، تأثیر او را باید در تاریخ زمانش و تحولات اجتماعی دو نسل بعد سنجید. همقطار انگلیسی شیل که فلسفهٔ تاریخ و مدنیت خوانده، و در قلمرو فکر ودانش خیلی برتر از وزیرمختار بود، پایهٔ امیر را در چشم‌انداز تاریخ می‌سنجد. اعتقاد واتسون این است:

«اگر میرزا تقی‌خان می‌ماند و اندیشه‌های خود را به انجام می‌رسانید ــ بدون تردید در زمرهٔ آن‌کسانی شمرده می‌شد که‌به عقیدهٔ برخی از سوی خدا به‌رسالت تاریخی برگزیده گشته‌اند»۹۲.

88. R. M. Stephenson.

۸۹. انگلیس ۶۰/۱۵۳ شیل به پالمرستون، ۴ اوت ۱۸۵۰.

۹۰. یادداشتهای شیل ضمیمهٔ کتاب زنش، ص ۳۹۲ـ۳۹۱.

۹۱. نگاه کنید به بخش چهاردهم.

92. R. Watson, P. 404.

آخرین بحث ما در اندیشهٔ «کنسطیطوسیون» است.

ماهیت «نظم میرزاتقی‌خانی» راشناختیم.آن نظمی بود که به‌تعبیر میرزا حسین‌خان سپهسالار «دولت را منتظم‌کرد»[۹۳]. اما آیین‌کهن سلطنت مطلق همچنان برجای بماند. گرچه دستگاه صدارت قدرت فائقه داشت، اختیار نهایی با پادشاه بود و ارادهٔ فردی حاکم. به‌تعبیر دیگر، ازنظرگاه فرض سیاسی، امیر محدودیتی براختیار مطلق سلطنت وارد نساخت،گرچه مرجعیت دولت را صرفاً از جهت قانون عدالت والزام و مسئولیت آن‌نسبت به مردم می‌شناخت.

در انتقاد اصول حکومت میرزاتقی‌خانی، درنظر اول این ایراد موجه می‌نماید که چرا امیر درنقشهٔ اصلاحات همه‌جانبهٔ خود، به‌ترقی آیین سلطنت برنیامد تابا تغییر سنت کهنهٔ حکمرانی، سیاست‌رابربنیان تازه‌ای بگذارد وآن را بامنطق طرح اصلاحات خود هماهنگ‌گرداند. این خود مایهٔ شگفتی بود، ومآن انتقاد رابردولت میرزا تقی‌خان روا داشته بودیم. مطالعات بعدی ما آگاهی تازه‌ای اززمینهٔ اندیشه او بدست می‌دهد.

در رسالهٔ میرزایعقوب خان که به‌عنوان «عریضهٔ محرمانه» به ناصرالدین شاه نگاشته، چند مطلب مهم ازگفتگوی خود با میرزا تقی‌خان آورده است. از جمله‌اینکه امیر گفته بود: «مجالم ندادند والا خیال کنسطیطوسیون داشتم. مانع بزرگم روسهای توبودند، وانگلیس کمال همراهی را درباطن وعده می‌داد. منتظر موقع بودم»[۹۴].

آن سخن را باید بشکافیم تابه کنه فکر امیر پی‌ببریم. اول در سنجش اعتبار خود روایت میرزا یعقوب‌خان بگوئیم‌که او درآن زمان مترجم سفارت‌روس‌درتهران بود[۹۵]. با امیر مراوده و آشنائی نزدیك داشت،و از اندیشه‌اش کم یابیش آگاه بود. به‌علاوه او که عریضه‌اش را بیست سالی پس‌ازامیر، واواخر عمر ازاسلامبول به‌شاه نگاشته، دلیلی ندارد که خلاف گفته باشد. از همه‌مهمتر اینکه تمام مطالب دیگری که‌اززبان امیر درآن عریضه آورده، بدون کم وکاست با مکاتبات خصوصی امیروشاه (که در دست‌ماهست) راست می‌آیند.[۹۶]. بنابراین درصحت روایت منقول‌نویسنده شبهه‌ای نداریم.

اما منظور امیراز«کنسطیطوسیون» چه‌چیز بوده، و چه‌نوع‌حکومتی

---

۹۳. آن سخن میرزا حسین‌خان است به شاه ضمن اشاره به دورهٔ صدارت امیرکبیر. اصل‌گزارش مفصل او مورخ ۱۲۹۰، درتصرف آقای محمود فرهاد معتمد است. در کتاب «اندیشهٔ ترقی و حکومت قانون» از آن بحث کرده‌ام.

۹۴. میرزا یعقوب‌خان، طرح «عریضهٔ محرمانه» به ناصرالدین شاه راجع به اصلاحات، خطی.

۹۵. تعبیر «روسهای تو» که امیر خطاب به میرزا یعقوب کرده، اشاره به همان معنی یعنی خدمت او در سفارت روس است.

۹۶. نگاه کنید به بخش سی و سوم، دستخطهای شاه به امیر.

را در ذهن خودداشته است؟ اگر «کتابچهٔ خیالات اتابکی» بدست می‌آمد، شاید بهتر می‌توانستیم اصل اندیشهٔ اورادریابیم. وبعیدنیست که«خیال کنسطیطوسیون» با «خیالات اتابکی» پیوسته بوده‌باشد. حال که از آن دفتر خبری نیست، می‌کوشیم به تتبع‌سایر نوشته‌های امیر ومأموران خارجی که وی را می‌شناختند، وجههٔ خاطر اورا دریابیم.

فرض حکومت نمایندگی نه‌فقط درآن زمان وتادونسل بعد، ذاتاً موضوعیت نداشت بلکه بی‌معنی بود. نشانه‌ای از چنان هشیاری اجتماعی هنوز نبود، بلکه‌بااصلاحات جدید میرزاتقی‌خان ــ تازه جامعه می‌رفت که تکانی بخورد وبه‌راه تحول سیاسی بیفتد. ازاین‌رو در وضع تاریخی زمان، مفهوم «کنسطیطوسیون» ناگزیر دلالت پیدا می‌کرد به‌نوعی ازدولت منتظم‌ــ یعنی دولتی که‌قواعد اداره‌اش مضبوط، حقوق مثبت افراد از دستبرد مصون، قانون مشورت جمعی بر ارادهٔ مطلق فردی حاکم، و به‌هر حال اختیار فردی‌محدودباشد. چنان نظام سیاسی، به درجات مختلف در روسیه وکشورهای ژرمنی برقرار گشته بود. و دولت عثمانی هم تازه‌به‌آن خط افتاده بود.

زمینهٔ دانش سیاسی جدید و تحول فکری میرزا تقی‌خان را پیشتر بررسی کردیم[۹۷]. و دانستیم که اگر همهٔ منابع فکری دیگر او را کنار بگذاریم ــ به‌تنهائی کتاب دائرةالمعارف مانند «جهان‌نمای جدید» (که به ابتکار و زیرنظر خود امیر از چند کتاب اروپائی ترجمه گردید) مایهٔ آگاهی سیاسی و اجتماعی و تاریخی او را از جهان مغرب بدست می‌دهد. به‌گفتهٔ وزیرمختار انگلیس نیز: امیرنظام «در امور سیاسی اروپا و بنیادـ های اجتماعی فرنگستان آگاهی داشت»[۹۸]. به‌علاوه با مأموریت به‌روسیه و عثمانی، مفهوم عینی دولت منتظم را می‌شناخت. خاصه نکتهٔ شایان توجه سخن «لیدی شیل» است مبنی براینکه: میرزا تقی‌خان همواره در خصوص «سیستم حکومت» کشورهای ژرمنی با اروپائیان گفتگو می‌داشت[۹۹].

بنابراین، امیر به‌علم و کارآزمائی گرایش مثبتی به‌سبك دولتهای منتظم یافته بود. و هشیارانه «خیال کنسطیطوسیون» را در فلسفهٔ دولت منتظم جستجو می‌کرد یعنی حکومت برپایهٔ اصول. به‌چند نکتهٔ مهم‌دیگر توجه می‌دهیم: امیر ضمن نامهٔ رسمی خود (۱۹ ذیحجهٔ ۱۲۶۷) به‌وزرای مختار انگلیس و روس می‌نویسد: «... رسم مشورتخانه الی الآن در ایران معمول نیست که اول وزراء مشاوره نمایند، و حکم سلاطین در ثانی صادر شود»[۱۰۰]. آنجا مفهوم «مشاورهٔ» هیأت وزراء را دقیقاً به‌عنوان یك بنیاد سیاست غربی و در ربط دولت منتظم بکار برده است، نه به‌معنی آنچه در

---

۹۷. نگاه کنید به بخش ششم.

۹۸. انگلیس ۶۰/۱۶۴، شیل به پالمرستون، ۱۸ نوامبر ۱۸۵۱.

99. Lady Sheil, P. 201.

۱۰۰. برای متن نامهٔ امیر نگاه کنید به بخش سی‌ودوم.

آئین کلاسیك سیاست ایرانی شناخته شده بود. تفاوت معنی «مشورت» در فلسفهٔ سیاسی جدید و در سنت حکومت ایرانی، برای امیر روشن بود ــ به دلیل اینکه او خود رسم کنگاش را بکار می‌بست و عنصر مهم سیاست او بود. یکجا به‌شاه می‌نویسد: امروز هیأتی از اهل دولت از جمله صاحب دیوان و بیگلربیگی و معیرالممالك «در منزل فدوی چاکر برسر این مطلب نشستند، و آنچه به‌عقل نوکرهای دربار جهان مدار می‌رسید، گفتگو شد. لکن قرار صریح داده نشد که... عرض شود. فردا عصر همین حضرات با چند نفر از تجار آذربایجان و عراق حاضر خواهند شد، و به‌یاری خدا قراری که ضرر به دیوان و رعیت نداشته باشد داده و از هم گذشته، و به حضور همایون عرض می‌شود که پس‌فردا... معمول شود». امیر در حاشیه می‌افزاید: «آنچه این غلام در این باب بایست بگوید، گفته است. و مقصود خود را به‌آنها حالی کرده است. فردا با این غلام کاری نیست، در منزل فدوی می‌نشینند و از همان قرار تمام می‌کنند». موضوع آن گفت و شنود درست روشن نیست. اما از اینکه مشورت با بازرگانان را لازم شمرده برمی‌آید که مسألهٔ اقتصادی در میان بوده است. و شاید با مطلب نامهٔ دیگری بی‌ارتباط نباشد. اینجا گوید: در خانه‌اش چند نفر از خدمتگذاران دولت «با جمعی از تجار هستند، برآوردهای امتعهٔ داخل ایران ومتاع‌خارج را می‌کنند. هنوز قرار بجایی منتهی نشده. فردا تفصیل به عرض... می‌رسد»[۱۰۱].

آن نوشته می‌رساند که طرف مشاورهٔ امیر فقط اهل دولت نبودند، بلکه به‌گاه ضرورت به‌بازجست رأی طبقهٔ بازرگانان یا دیگران برمی‌آمد، و آن کسان را در کار کنگاش دخالت می‌داد. اما ماهیت این نوع مشورت از نظر ضمانت اجرائی‌اش، غیراز مفهوم مشورت در دولت منتظم است که امیر در کاغذ رسمی خود به‌وزرای مختار روس و انگلیس متذکر گردیده بود.

دیگر نمونهٔ زباندار از سیاست مشورتی امیر را در رسیدگی به طرح پیمان تجارتی ایران و فرانسه ملاحظه می‌کنیم. در جمادی‌الثانی ۱۲۶۵ به میرزا محمدخان مصلحتگذار می‌نویسد: مقرر گشت که «امنا و ارکان دولت... در این باب مشورت کرده، به‌دقت تمام» فصول قرارنامه را مطالعه نمایند و «منافع و مضار آن را عرضه بدارند. اگر مصلحت دانند بعداز این امضا و برقرار شود. اولیای دولت قاهره بعداز امعان نظر، نقائص و معایب آن را در صفحهٔ‌کاغذی مرقوم و به‌امهار خود ممهور داشته، عرضه داشتند که بهیچ‌وجه صلاح دولت و ملت علیه، در بستن چنین عهدنامه‌ای نیست»[۱۰۲].

در فرض دولت منتظم، عنصر دیگر سیاسی همانا توزیع قدرت و

---

۱۰۱. هردو نامه از مجموعهٔ کاغذهای امیر است.
۱۰۲. نگاه کنید به بخش بیست وهفتم.

مسئولیت اجرائی است. امیر تمرکز قدرت را در دستگاه صدارت براثر ضروریات سیاسی زمان و نتیجهٔ آشفتگی کارها در دورهٔ فترت می‌دانست. وگرنه با قبضه کردن تمام قدرت اجرائی موافق نبود؛ آن را حالتی موقتی می‌شمرد. در این‌باره خود تصریح دارد که: همینکه امور دولت منظم گردید، به تأسیس وزارتخانه‌ها و تقسیم کار دست خواهد برد[۱۰۳]. از آن مهمتر توجه و تأکید اوست به‌نقص عمدهٔ سلطنت مطلقه. وزیرمختار انگلیس ضمن اشاره به قدرت فائقهٔ او می‌نویسد: اما «امیر نظام خود به خطر هشیار است که در اصول سلطنت مطلقه، وضع صدراعظم همواره در معرض خودکامگی و هوس پادشاه قرار دارد»[۱۰۴].

در توضیح آن بیفزائیم که جوهر نظم میرزا تقی‌خانی «قانون و عدالت» بود[۱۰۵]. در دستورهای امیر به‌حکام بارها خواندیم که: «منتهای اهتمام را در اجرای حقوق ثابته... و آسودگی مردم خواهید نمود»[۱۰۶]. آن شیوهٔ حکمرانی دلالت می‌کرد برنفی استبداد و سنت مالك‌الرقابی در نظام مطلقهٔ شرقی. در تأیید آن وزیرمختار انگلیس نیز به‌امیر می‌نویسد: «دوستدار خود می‌داند که منظور باطنی آن جناب است که قواعد نیك مردم ایران را ترقی دهند، و قواعد ظلم و تعدی و اجحاف را از میان آنها و حکام برطرف سازند»[۱۰۷]. تردید نیست که در تفکر سیاسی او، «حقوق ثابتهٔ» مردم از عناصر اصلی هر «کنسطیطوسیون» و هرنوع دولت منتظمی است، وگرنه «خیال کنسطیطوسیون» منطق عینی نداشت. نوشتهٔ امیرروشن می‌دارد که تصور صحیحی از حقوق مثبت افراد داشت. می‌گوید: «... در ممالك انگلیس جمیع ملل و همهٔ مذاهب به‌قوانین ولایتی، در محافظه همه مساوی می‌باشند. آنها املاکشان و ادیانشان در کمال رفاهیت می‌باشند»[۱۰۸].

ازتحقیقی که‌کردیم در«خیال کنسطیطوسیون» امیر، دست‌کم چندعنصر اصلی دولت منتظم‌را می‌شناسیم: اول‌تعدیل «سلطنت مطلقه». یعنی مترصد بود دولتی بسازد که هوس و ارادهٔ مطلق فردی حاکم نباشد. دوم توزیع قدرت در دستگاه صدارت از طریق ایجاد وزارتخانه‌های مختلف، و تقسیم کار و مسئولیت در میان وزیران. سوم اجرای «حقوق ثابته» چون امنیت جان و مال افراد، خواه رعیت خواه وزیر. اتفاقاً در روایت میرزا یعقوب

---

۱۰۳. انگلیس ۶۰/۱۴۷، گزارش استیونس راجع به ملاقات با امیرنظام، ۱۵ ژوئن ۱۸۴۹.

۱۰۴. انگلیس ۶۰/۱۵۳، شیل به پالمرستون، ۲۲ اوت ۱۸۵۰.

105. R. Watson, P. 384.

۱۰۶. نامهٔ امیر به حاکم گیلان، ۲۸ ذیقعدهٔ ۱۲۶۷.

۱۰۷. برای متن نامهٔ شیل به امیر، ۲۲ جمادی‌الثانی ۱۲۶۶، نگاه کنید به بخش هشتم.

۱۰۸. برای متن نامهٔ امیر به شیل، ۱۰ رمضان ۱۲۶۷، نگاه کنید به‌بخش هفتم.

خان می‌شنویم که میرزا تقی‌خان فکر «کنسطیطوسیون» را در قضیهٔ حق زندگی وزیران فاش کرد. او می‌دانست که وزیر معزولی چون خودش دیگر حق زندگی نداشت. و گفته بود: سرانجام شاه «مرا قربان خواهند کرد»[۱۰۹]. نوشتهٔ وزیرمختار انگلیس را نیز پیشتر آوردیم که امیر حتی در اوج قدرت خود، به‌آن «خطر» هشیار بود.

در قرینهٔ تاریخی، رشید پاشا صدراعظم همزمان امیر که با اعلام «خط شریف‌گلخانه» (۱۲۵۵) پایهٔ دولت منتظم عثمانی را ریخت ــ حق امنیت جان و مال را جزو حقوق اساسی افراد شناخت. رشیدپاشا به پالمرستون گفته بود: یکی از انگیزه‌هایش در گنجاندن اصل ایمنی جانی در فرمان گلخانه همین بود که پس ازآن، جان وزیران بازیچهٔ هوس‌سلاطین مستبد عثمانی قرارنگیرد. رشیدپاشا یادی از مخدومش پرتوپاشا کرده بود که به‌نیرنگ درباریان، سلطان محمود ثانی او را به طناب انداخته بود. گرچه سلطان پشیمان گشت، کار گذشته بود. نه فقط قائم‌مقام سرنوشتی چون پرتوپاشا داشت، فرجام امیر بهتر از مخدومش نبود. نه‌تنها امیر خاطرهٔ قائم‌مقام را هیچگاه از یاد نبرد، سرانجام کار خود را دقیقاً پیش‌بینی کرده بود.

زمانه امان نداد که میرزا تقی‌خان اندیشهٔ خود را در تأسیس دولت منتظم به‌اجرا درآورد. به‌قول خودش: «مجالم ندادند». اما اینکه گفته بود «منتظر موقع بودم»، بدان معنی است که در پیش‌بردن نقشه‌اش مصمم و امیدوار بوده است.

در اصل روایت منقول از زبان امیر، دو نکتهٔ دیگر هم آمده که باید توضیح داده شود. در آن شنیدیم که: «مانع بزرگ» نقشهٔ امیر در تأسیس «کنسطیطوسیون»، دولت روس بود، اما انگلیس در باطن وعدهٔ «همراهی» داده بود. مخالفت روس در هرزمان با هرفکر اصلاحی، طبیعی‌بود. انگلیس با شناختن حق ایمنی جان و مال افراد ذاتاً موافق بود، ولی در گزارشهای رسمی شیل چیزی از این مقوله نیافتیم که امیر خیال باطنی خود را با او به‌میان گذاشته باشد، گرچه در نامهٔ شیل به‌امیر خواندیم که: «دوستدار خود می‌داند که منظور باطنی آن جناب است که... قواعد ظلم و تعدی و اجحاف» را از میان بردارد. به هرصورت، «خیال کنسطیطوسیون» از افکار آن مرد دولت‌ساز بود، در دفتر اندیشه‌های سیاسی جدید ثبت می‌کنیم.

۱۰۹. میرزا یعقوب‌خان، طرح «عریضهٔ محرمانه» به شاه، خطی.

امنیت داخلی



شورش سالار

یکی از فصول دور و دراز تاریخ سیاسی ایران راشرح خودسری امیران وستیزگی سرکردگان و آشوبهای محلی، که هر زمان به دنبال تغییر سلسله‌های شاهان و یامرگ شهریاران برپاشده، می‌سازد. وضع جغرافیائی کشور، نظام اجتماعی شبه فئودالیسم، نااستواری ادواری حکومتها، بیدادگری سلطنت استبدادی، ضعف نسبی پیوندهای مدنی، عدم نمو قوانین سیاست به‌علت حالت‌سکون رابطهٔ طبقات هیأت‌اجتماع، وبالاخره وضع راکد اقتصاد کشاورزی ــ عواملی بودند بهم پیوسته (خواه علت و خواه معلول) که آن ادوار فترت پی‌درپی ونوسانهای تند سیاسی و تبدیل سلسله‌های پادشاهان رابارآورده است. همینکه دولت نیرومندی بوجود می‌آمد، قدرت سیاست متمرکز می‌گردید وکشور روبه آرامش می‌رفت. و چون در ارکان حکومت سستی رخنه‌می‌یافت، سرکشی سرداران و زدوخورد خوانین محلی، امری عادی بود. حاصل این تسلسل تاریخی، جنگ وستیز داخلی بود وناایمنی اجتماعی وویرانی مملکت. اصطلاح کهن. «ممالك محروسهٔ ایران» نیز به‌یك معنی، نمودار حالت جغرافیای سیاسی این سرزمین پهناور بود در رابطه باقدرت دولت مرکزی.

از سدهٔ گذشته به‌بعد که دوران ناتوانی ایران است ــ عنصرخارجی تازه‌ای برمجموع آن عوامل داخلی که‌شمردیم، افزوده شد. وآن سیاست دودولت نیرومند روس وانگلیس بودکه قدرت سیاسی و اقتصادیشان همچنان گسترش می‌یافت ــ و دخالتشان در امور ایران ناتوان، زادهٔ‌منطق خشك سیاست بین‌المللی بود ــ منطقی که گرچه نپسندیم حاکم بود. اسناد تاریخ سیاسی اخیر ایران این معنی را بی‌کم‌و کاست ثابت می‌کند که در بسیاری‌ازآن‌ماجراهای‌داخلی‌و سرکشیهای‌امیران محلی،سیاست‌یکی‌از آن‌دو کشورکه‌صرفاً پرداختهٔ نفع خودپرستانهٔ آنان‌بود، دست‌اندرکاربوده است.

اما این معنی عمده راباید بدرستی شناخت که‌از نظر اصول سیاسی ایران، آن ستیزگیها وآشوبهای محلی امری گذران بود. ودراساس‌حاکمیت دولت و ماهیت نظام سیاسی خاص کشور، خللی وارد نمی‌ساخت. به‌عبارت دیگر حقوق حاکمیت دولت درتصور انتزاعی و همچنین به‌مفهوم متحقق آن برجای بود؛ حد اختیار امیران محلی هرچه بود از قدرت حکومت مرکزی نشأت می‌گرفت، و اجرای حاکمیت دولت در منشور سلطنت که‌به‌نام آنان صادر می‌گشت، متجلی‌بود. نکتهٔ با معنی دیگری که نتیجهٔ همان اصل مزبور است اینکه هرسرداری که برمی‌خاست و قدرت می‌یافت، هدفش این بود که برمجموع سرزمین ایران فرمانروائی نماید. یعنی تصور ایران زمین به‌عنوان واحدسیاسی یك‌پارچه، همیشه وجود داشت.این واقعیت از لحاظ سیرتاریخی تصور حاکمیت در ایران اهمیت بسزائی دارد. این مطلب را هم بگوئیم که درجهت مخالف همهٔ آن عوامل داخلی و خارجی‌که قبلا ذکر کردیم وموجب فترتهای سیاسی می‌گردید ــ از اوائل قرن‌گذشته به‌بعد براثر نشر فنون جدید، وگسترش عوامل مادی ارتباط میان‌اجزای هیأت مجموع کشور، وتحول اجتماعی ایران، بتدریج درچگونگی مناسبات سیاسی دولت مرکزی باناحیه‌های دوردست تغییر کلی پدید آمد. حالت پراکندگی قدرت وکثرت اجزای قوهٔ مرکزی و ایالتی عوض شد، به‌تمرکز ووحدت گرائید و به‌بسط سلطهٔ دولت انجامید. ازاین‌رو اعمال حاکمیت نیز مظاهر جدیدش رایافت. این‌سیر جدید تاریخی همچنان نیرو گرفت و برتحرك آن افزود تابه زمان معاصر رسید.

*

بااین مقدمهٔ تحلیلی فشرده وکوتاه، به اصل گفتارمان می‌پردازیم. دوره‌ای که مورد مطالعهٔ ماست مستثنی برآنچه گفتیم نیست.

بامرگ محمدشاه بیشتر ولایات را آشوب فراگرفت. در پیدایش این‌آشفتگی عمومی، بی‌گمان سوءسیاست حاجی میرزا آقاسی خیلی تأثیر داشت. شورشهائی که درآن اوان برپا شدند اینها بودند: فتنهٔ آقاخان محلاتی، سرکشی سیف‌الملوك میرزا پسر اکبر میرزای ظل‌السلطان در قزوین، شورش مردم بروجرد برجمشیدخان ماکوئی، طغیان‌اهالی‌کرمانشاه برمحبعلی خان ماکوئی، انقلاب کردستان و عصیان رضاقلی خان اردلان‌بر خسروخان گرجی والی وعلی‌خان سرتیپ قراگوزلو[1]، شورش فارس بـه

۱. پس از آنکه رضاقلی‌خان اردلان منکوب و معزول و در تبریز محبوس گردید شیل نزد امیر شفاعت و از وی دلسوزی کرده می‌نویسد (۲۹ صفر ۱۲۶۶): «... دور نیست که به سبب قرابت با خانوادهٔ سلطنت و نجابت او خود آن جناب هم راضی نشوند که به این شدت و ذلت به مشارالیه بد بگذرانند. از اینکه سابقاً در کردستان والی بود دربارهٔ اشخاص که از برای تشخیص سرحد یا خسارت به آنجا می‌رفتند خیلی محبت و مهربانی کرده است، دوستدار به ملاحظه نیکیهای آن وقت مشارالیه به‌این مختصر من‌باب اطلاع اظهار داشت که یحتمل اطلاع نداشته باشند...».

سرکردگی رضای صالح برحسین‌خان نظام‌الدوله، بلوای کرمان و نزاع فتحعلی‌خان بیگلربیگی باعبدالله‌خان صارم‌الدوله، طغیان اشرار یزد علیه دوستعلی‌خان حاکم آنجا، غوغای اصفهان، شورش‌خوانین بختیاری وطوایف کرد، فتنهٔ شیخ نصر حاکم بندر بوشهر، انقلاب حاکم بندرعباس، خودسری قبائل بلوچ درسیستان و بلوچستان. و از همه مهمتر فتنهٔ سالار بود که اززمان محمدشاه درخراسان آغاز گشته وروز بروز سهمناکتر می‌گردید.

این حال‌آشوب داخلی توأم باپریشانی لشکروخزانهٔ تهی، بزرگترین دشواریهای آغاز کار امیر بود. وازبرجسته‌ترین خدماتش برانداختن‌همان شورشهاست وبرقرار کردن امنیت درسراسر مملکت؛ فرمان دولت را تا دورترین نقطهٔ ایران جاری ساخت. این امر مهم‌راباتدبیر و بردباری و قدرت پیش‌برد. طرفه اینکه بیشتر آن یاغیگریها رابا ملایمت و از راه تغییر حکام فرونشاند، وبرخی رابامهر وکین وتهدید وترسانیدن. هرکجا این شیوه‌ها مؤثر نگردید، سیاست قاهرانه کار راتمام کرد. در این مورد سیاستش جرار بود، وگرنه در موارد دیگر به‌بخشیدن و تبعید ساختن ویازندانی نمودن سرکشان اکتفا نمود. گزارش همهٔ آن هنگامه‌ها مایهٔ درازی گفتار ما می‌شود. ازاین‌رو بحث خودرا به‌چند داستان که اهمیت سیاسی بسزائی دارند وجهات مختلف سبك کار میرزاتقی خان رابدست می‌دهند، محدود می‌سازیم. شروع می‌کنیم باشورش سالار در خراسان.

*

فتنهٔ محمد حسن‌خان سالار پسر اللهیار خان‌آصف‌الدولهٔ دولوی قاجار، در ۱۲۶۰ آغاز گشت. اما مقدمهٔ آن‌از چند سال پیش به زمان حکومت آصف‌الدوله درخراسان فراهم آمده‌بود. آصف‌الدوله داماد فتحعلی‌شاه و خالوی محمدشاه از ۱۲۴۰ تا ۱۲۴۳ صدراعظم بود. هنگام جنگ ایران و روس (۱۲۴۳) با همان مقام به اردوی عباس میرزا رفت ــ از میدان کارزار بگریخت وازعوامل عمدهٔ شکست لشکر ایران گردید. به خیانت محکوم شد، ازصدارت برافتاد و به‌فرمان شاه چوب مفصلی خورد. پس‌از آن پیوسته درپی صدارت می‌گشت، خاصه چون محمدشاه به‌سلطنت رسید امیدواری زیاد داشت که‌آن مقام رابآسانی بدست خواهد آورد. چون قائم‌مقام کار صدارت را ازپیش برد، او را به‌عنوان حکومت به خراسان فرستاد. پس‌ازکشته‌شدن او، میدان وزارت را خالی پنداشت و خودسرانه به‌دربارآمد. بازکامیاب نشد و به‌خراسان بازگشت. چندسال بعد حکومت را به‌پسرش سالار سپرد، و باکسب اجازه به‌سفر حج رفت. اماباز نیامد ودربغداد اقامت‌گزید، و همواره دراندیشهٔ صدارت بود ــ اندیشه‌ای که باخودبه‌گوربرد. آصف‌الدوله در حکومت خود ستمگر وطماع بود و درمیان مردم بدنام. ودرجهت سیاسی به‌انگلستان ارادت می‌ورزید و ازکارگزاران آنان بشمار می‌رفت. درعتبات نیز تحت حمایت انگلیسها می‌زیست ــ و دیدیم که وزیر مختار انگلیس درتهران، برای‌رساندن او به مسندصدارت

به‌جای امیرسخت تلاش می‌کرد. امابه‌جائی نرسید.

کارهای آصف‌الدوله را دربغداد درگزارشهای میرزا محمد علی‌خان که ازسفارت پاریس بازمی‌گشت، می‌خوانیم . درنامهٔ جمادی‌الثانی۱۲۶۴ از اسلامبول به حاجی میرزا جبار مصلحت‌گذار بغداد نوشت: «آصف‌الدوله درین روزها به‌توسط سفارت انگلیس به‌قدر ده پانزده هزار تومان‌اسباب ازقبیل اسب وشال وجواهر برای اعلیحضرت سلطان پیشکش فرستاده بود، اذن حاصل کرده دربغداد بماند». هدایا رانپذیرفتند اما اجازهٔاقامت دادند. درگزارش ۱۸ جمادی‌الثانی ۱۲۶۴ به میرزا آقاسی نگاشت: عالی‌پاشا وزیرخارجه پیام فرستاد که‌چون آصف‌الدوله را «یاغی دولت نمی‌دانیم برما لازم است‌که هرجا در خاك‌ماهست به‌اوعزت کنیم. فدوی که‌فهمید این خواهش از کارگزاران دولت انگلیس شده‌است، جواب داد که‌آصف‌الدوله مأذون بود به مکهٔ معظمه برود، و مراجعت به دارالخلافه کند.حالا که‌به‌بغداد می‌رود بی‌اذن... گویا داخل فراریان محسوب شود...». به‌دنبال آن‌لردکولی وزیر مختار انگلیس آمد و اظهار داشت: «آصف‌الدوله به من کاغذی‌نوشته که‌اگر من به‌ایران بروم شما حفظ مرابه‌عهدهٔخود می‌گیری؟ جواب گفتم: حالا برو به‌بغداد وعریضه بنویس. اگر احضار کردند برو به‌تهران، اگر نمی‌خواهند برو به‌کربلا». میرزا محمد علی‌خان‌اعلام داشته بودکه: آصف الدوله درحکومت خراسان «آنچه مداخل داشت خود می‌برد و دیناری بـه دولت نمی‌داد»، از سرکشان پشتیبانی می‌نمود، مانـع‌رفتـن سپاه دولت به‌کلات مـی‌گردید، مأموران را مـی‌کشت و از اوامـر دولت سرمی‌پیچید.

باری آصف‌الدوله دربغداد ماندـ وپسرش سالار در۱۲۶۲به‌طغیان علنی برخاست. باپاره‌ای از خوانین خراسان همداستان گشت، از هر سوی لشکرگردآورد، وبرقوت خود افزود. وحمزه میرزای حشمت‌الدوله حاکم جدید خراسان رابه‌محاصره گرفت. لسان‌الملك می‌نویسد: «درعهد شیـل صاحب‌سالار ... از دولت ایران یاغی شد وایشان همیشه حمایت از یاغیان دولت می‌کردند و خـواستند بـه‌دست سالار دولت را ضعیف کنند...»[۲]. یارمحمد خان‌حاکم هرات با دوهزار تن سپاه‌به‌سوی مشهد روان‌شد. حمزه میرزا که درمشهد محصور بود تصور کرد اوبه مساعدت سالار آمده‌است. یارمحمدخان مکتوبی بدین مضمون به‌حمزه میرزا نوشت:«که چنان ندانی من به مدد سالار آمده‌ام بلکه به‌حضرت توخواهم پیوست ودر راه‌دولت رزم خواهم داد...»[۳]. نیروی یارمحمدخان، حمزه میرزا را ازمحاصره نجـات داد، کاردیگری ازپیش نبرده به‌هرات برگشت.

اوضاع خراسان بر این منوال بود که میرزا تقی‌خان زمام امور را در دست گرفت. نخست حمزه میرزا را از خراسان احضار و برادر وی سلطان مرادمیرزا را، که از کافی‌ترین افرادخانهٔ قاجاریـه می‌بـاشد،

۲. ناسخ‌التواریخ. ۳. ناسخ‌التواریخ.

به فرمانروائی آن سامان مأمور کرد. در این ضمن آصف‌الدوله دو عریضهٔ چاکرانه به‌شاه و امیر نوشت. کاردار انگلیس فرانت آن دو نامه را به نظر میرزاتقی‌خان رساند، و بسیار کوشید که دربار را به صدور اجازهٔ ورود آصف‌الدوله به ایران وادارد. ولی امیرکبیر همانطور که به سفیر روس در باب بهمن‌میرزا جواب رد داده بود، در برابر فرانت نیز مقاومت کرد و اجازه نداد که آصف‌الدوله به ایران معاودت کند. حتی از طرف امیر در ممانعت ورود او تأکید رفت. در نامه‌ای که به شاه می‌نویسد به این موضوع اشاره کرده می‌گوید: «در باب آصف‌الدوله به‌فیروزمیرزا حکم شده که آنها را نگذارد بیایند باز هم تأکید می‌شود»[۴]. لاجرم‌آصف‌الدوله یکی از پسران خود محمدعلی‌خان را نزد فرزند ارشدش سالار فرستاد. محمدعلی‌خان حامل پیغامی بود که سالار را در ستیزگی با دولت جریتر می‌کرد.

امیر خواست چنانکه شیوهٔ او بود، فتنه را به تدبیر و سیاست فرو نشاند. به‌این منظور عم سالار حاجی نورمحمدخان را با سلیمان‌خان افشار که از دوستان قدیمی جعفرقلی‌خان همدست سالار و مردی صاحب تدبیر و کاردان و از جمله معتمدین وی بود، روانهٔ خراسان کرد. نورمحمدخان مأمور بود که برادرزادهٔ خود سالار را دلجوئی نماید. سلیمان‌خان افشار مأموریت داشت که جعفرقلی‌خان دوست دیرینهٔ خود را از محمدحسن‌خان سالار جدا گرداند.

این دو فرستادهٔ دانا نخست در نیشابور با جعفرقلی‌خان ملاقات کردند و از او تعهد گرفتند که از قوای سالار کناره کند. کناره‌جوئی او شکست سختی بود که بر قدرت سالار وارد آمد. رسولان میرزاتقی‌خان پس از این توفیق به ملاقات سالار رفتند و در رام‌کردن و براه‌آوردن او بس کوشش نمودند. ولی موفقیتی حاصل نشد. سالار پیامهای مسالمت‌آمیز امیر را دلیل بر عجز او گرفت.

این‌بار میرزا تقی‌خان تدبیر و تهدید را با هم بکار برد. از یك طرف چراغعلی‌خان کلهر را که مردی زیرك و از همراهان وزیرنظام در ارزنةالروم بود، به‌عنوان فرستادهٔ مخصوص خود برای تحبیب سالار به مشهد روانه کرد. از طرف دیگر قوائی به سوی‌خراسان فرستاد ولی این سپاه فعلا برای ترسانیدن بود نه جنگ و ستیز. چراغعلی‌خان در مشهد با سالار ملاقات نمود. سالار «پرسشها کرد. چون رقیمه‌جات امیر نظام را بخواند گفت: میرزاتقی نوشته که هرچه چراغعلی بگوید، قول من است. برگوی که چه گفته است تا بشنویم و پاسخ دهیم. گفت اولا امیر فرموده که: از این امور که در سر داری و در پیش گرفته‌ای درگذر، و راضی مباش که خاندان آبا و اجداد خود را که حق خدمت بر این دولت دارند برباد فنا دهی. بی‌دغدغه و واهمه مانند جعفرقلی‌خان ایلخانی

۴. مجلس، نامه‌های امیر به شاه (خطی).

سوار شو و به‌حضور پادشاه عهد آی تا تفقدات بینی و ایمن‌نشینی. و بعد از ورود بقدر نود و پنج هزار تومان که تیولات و مقرریات طایفهٔ شماست برقرار ماند، و فرزندانت مناصب مناسب یابند. ولی باید خود به‌مکه روی و بازگردی. و اگر دعوی حکومت خراسان کنی، و وعده کنم دروغ شمار. اما به حکومت همدان و زنجان و قزوین فرستادن چه مضایقه؟ والا که به اجماع اجامره و اوباش مغرور شوی و به داعیهٔ سلطنت که در دودهٔ شما نبوده، سر برآری کار به‌سر نخواهی برد، و همهٔ اقربایت ضایع خواهند ماند. سالار چون این پیام شنید گفت: مرا به داعیهٔسلطنت متهم کرده‌اند. عزیمت من به تهران به جهت کشتن حاجی و خدمت‌پادشاه بود، ممکن نگشته. اکنون چه بهتر که ما و میرزا تقی با هم راه رویم. اما مرا به تهران نخواند، و حکومت خراسان را به من واگذارد، و این قشون و افواج را از دور مشهد بردارد. پس از سالی خود به‌خدمت آیم. والا آنچه شدنی است خواهد شد»[۵].

چراغعلی‌خان قصد مراجعت کرد که پیام سالار را به‌امیر رساند. ولی به پیشنهاد سالار با بعضی از علمای مشهد نیز دیدار نمود. آنها هم آنچه از طرف سالار القا شده بود، در جواب او گفتند. سلطان مراد میرزا نیز به نوبهٔ خود، بنابر دستور امیر ابتدا به دلجوئی سالار کوشید. اما هیچیك از این تدابیر کارگر نیفتاد، و سالار همچنان در طغیان باقی بود. تاهیچ‌یك آنجاکه بعضی از علمای مشهد اصرار داشتندکه فرستادهٔامیر را بقتل رسانند، و گروهی هم بدین قصد گرد آمده بودند. سالار مانع قتل چراغعلی‌خان گشت. او چون جان خودرا به‌خطر دید، حیله‌ای اندیشید و به یکی از گماشتگان سالارگفت: من می‌روم که اردوی سلطان مراد میرزا را از چناران به خبوشان حرکت دهم. و کاری خواهم کرد که سالار را تا یك سال دیگر به حکومت خراسان ابقا نمایند، شما این جمعیت را متفرق سازید. پیام چراغعلی‌خان به سالار رسید. سالار راضی شد. و یکی از معتمدین خود را همراه چراغعلی‌خان روانهٔ اردوی سلطان‌مراد میرزا نمود که خبر کوچ‌دادن اردو را به خبوشان به سالار برسانند. چراغعلی‌خان به این حیله از شهر مشهد به درآمد، و به اردو پیوست و فرستادهٔ سالار را بازپس فرستاد. سپاه سلطان مرادمیرزا به سوی مشهد روانه شد.

پاسخ سالار، امیر را قانع نکرد. چون کوشش صلح‌جویانهٔ امیر به‌جائی نرسید ــ بیدرنگ فرمان حمله به‌شهر مشهد را صادر کرد و سپاه کافی به‌کمك سلطان مرادمیرزا به خراسان فرستاد. تصمیم گرفت به هر قیمتی هست این فتنه که اساس حکومت را تهدید می‌کرد و مردم را نسبت به‌شاه و حکومت امیرنگران ساخته بود، از بن بر کند.

اما از نظر سیاست خارجی، وزیرمختار انگلیس پیشنهاد

۵. روضة‌الصفای ناصری، جلد دهم.

میانجیگری کرد که میان دولت و سالار سازش بعمل آید. امیر نپذیرفت. پس، انگلیس و روس باهم قدم پیش نهادند که با دخالت آنان آشتی افتد و کار به جنگ نکشد. باز مؤثر واقع نگشت. «امیر معتقد بود دخالت بیگانه در امور ایران به نهایت رسیده و آن منافی شأن و عزت دولت است. از این رو حاضر نیست شورش خراسان را از طریق مداخلهٔ خارجیان فرونشاند. به قراری که شنیده شد امیر گفته بود ترجیح می‌دهد بیست‌هزار نفر تلف شوند و دولت رأساً یاغیان مشهد را به جای خود بنشاند، تا اینکه آن شهر را با مداخلهٔ خارجی آرام کند»[۶]. شیل نیز به پالمرستون می‌نویسد: «این سخن خود امیر است که: برقرارنمودن آرامش حتی به قیمت جان بیست هزار تن از اهالی مشهد مرجح است بر تن در دادن به دخالت اروپائیان». شیل اضافه می‌کند که: «از این سخن به خلق امیر می‌توان پی برد»[۷]. ولی ما می‌گوئیم حد بیزاری امیر را از نفوذ بیگانگان، و استقامت او را در برابر مداخلات روس و انگلیس، از آن می‌توان شناخت.

دالگوروکی وزیرمختار روسیه نیز شرح مهمی به «نسلرد» صدراعظم آن دولت می‌نگارد که باطن افکار میرزاتقی‌خان را روشن می‌سازد: «امیر نظام اصرار دارد در قضیهٔ خراسان هیچ توضیح ندهد، و سرسختی او در خاموشی نشانهٔ خوبی نیست. اخباری را که راجع به سپاه دولت در خراسان شایع است مطلقاً تکذیب نمی‌کند، با وجود آن لشکر تازه به‌میدان جنگ روانه می‌دارد. علت عمدهٔ عدم صراحت میرزاتقی‌خان بیم از مداخلهٔ دو دولت همسایه است. و می‌گوید: ما نمی‌گذاریم که خراسان، مصر ثانی بشود، و نمی‌خواهیم که روس و انگلیس بهانه‌ای برای مداخله در امور ایران بدست آورند»[۸].

به مطلب بسیار مهم دیگر توجه می‌دهیم. و آن اینکه مردم مشهد روی دل به‌دولت میرزاتقی‌خانی داشتند. امیر به‌شاه می‌نویسد: «... اهل شهر برای اطمینان خود به توسط عباسقلی‌خان دره‌جزی و بهادرخان جامی بعضی حرفها داشته‌اند که جان و مال خود را محفوظ دارند»[۹]. امیر به مردم اطمینان کامل داد، و جان و مالشان را تضمین کرد. و نکتهٔ بسیار با معنی این است که بنابر گزارش سفیر انگلیس «خود مردم مشهد مجتهد شهر را زندانی کردند»[۱۰]. این از وقایع نادری است در شهر مذهبی چون مشهد، و آن مجتهد از یاران سالار بود.

---

6. R. Watson, P. 383.

۷. انگلیس ۶۰/۱۴۶ شیل به پالمرستون، ۱۵ دسامبر ۱۸۴۹.

۸. گزارش دالگوروکی به نسلرد، دهم اکتبر ۱۸۴۹، به نقل «شورش بابیه» از ایوانف، مسکو، ۱۹۳۹، ص ۱۵۱.

۹. مجموعهٔ کاغذهای امیر، خطی.

۱۰. انگلیس ۶۰/۱۶۴، شیل به پالمرستون، ۲۰ دسامبر ۱۸۴۹.

به‌هر حال سلطان مرادمیرزا مشهد را به محاصره گرفت. سواران ترکمن از سرخس به یاری سالار رسیدند، و قشون یارمحمدخان حاکم هرات‌به‌کمك سلطان مرادمیرزاآمد. میرزا تقی‌خان نقشهٔ عمومی عملیات نظامی را تحت نظارت خود داشت، و مرتب سپاه و سلاح می‌فرستاد. وقتی فرمان «یورش» را صادر کرد که به پیروزی اطمینان یافت.

امیر گزارش آخرین لحظات نبرد را که حکایت برپیروزی قطعی سپاه دولت می‌کرد، از این قرار به شاه می‌نویسد: «... روز شنبهٔ هشتم همین ماه، صبحی صمصام‌خان و چراغعلی‌خان و حسین‌پاشاخان با ابوابجمعی خودشان ارك را گرفته‌اند. و بهادرخان را هم با چندین نفر گرفته‌اند. سالار ناپاك خود را به بست حضرت افکنده، در بست شرمنده مانده است. قشون و سپاه و سرکردگان دیگر هم در برج و باره‌های شهر بوده، و تصرف کرده‌اند. سلطان مراد میرزا و هرچه سوار هست اطراف شهر را گرفته‌اند که اگر از متمردین کسی فرار نماید، آنها را بگیرند و نگذارند احدی از آنها فرار کند. و فردا و پس‌فردا چاپارها با عرایض فتوحات سران سپاه، انشاءالله تعالی به خاکپای اقدس خواهند رسید. خود این محمدتقی‌بیك [چاپار] روز سه‌شنبه ظهری از بسطام سوار شده، و امروز غروب به اینجا رسید. به فضل و کرم خدا و به فر و اقبال سایهٔ خدا، راست و یقین و محقق است که ارك و شهر گرفته شده است.»[۱۱]

سرانجام مشهد روز شنبهٔ هشتم جمادی‌الاولی ۱۲۶۶ مقارن عید نوروز فتح گردید. مژدهٔ پیروزی دو روز بعد به پایتخت رسید. این نکته می‌رساند که امیر رابطهٔ مراصلاتی بسیار سریعی در آن زمان بین تهران و اردوی لشکر برقرار ساخته بود. همان روز که بشارت فتح مشهد رسید منشور زیر به همهٔ ایالات و ولایات ایران فرستاده شد:

فرمان فتحنامهٔ پادشاهی که به ممالك محروسه نوشته شد،
۱۰ جمادی‌الاولی سنهٔ ۱۲۶۶

از آنجا که حاکم دیوان قضا و قدر، فاتح ابواب فتح و ظفر، رافع رایات قل‌اللهم مالك‌الموت تؤتی‌الملك‌من‌تشاء و تنزع‌الملك ممن تشاء، و منزل آیت انافتحنالك فتحاً مبیناتعالی عن درك‌الفهم و القیاس کمال ذاته و جل عن‌مسابقه الظنون جلال صفاته، از راه مرحمت عظمی و مکرمت لاتعد ولاتحصی، مفاتیح ممالك عز و اقتدار و مقالید خزائن فر و انتصار را به دست اختیار ما تقدیر و تقریر فرمود تا اشعهٔ رحمت و رأفت از مشرق دولت و اقبال، بوساحت احوال جهانیان ساطع و طلیعهٔ نصفت و معدلت بر عرصهٔ جهان لامع آمد، ارکان دین مبین ممهد و مبانی ملت و آئین مشید گردد، و از این رهگذر مناهج محروس و مسالك محفوظ لشکر منصور و کشور معمور ما شده، بفضل‌الله

۱۱. مجموعهٔ کاغذهای امیر، خطی.

و طوله و حمدالله وحوله از روزی که وجود مسعود ما بربساط شهریاری به‌استقبال استقرار یافت، و بر تصرفات فرماندهی قادر شد ـ مرة بعد اخری اورنگ مملکت به زینت عدل و زیب احسان ما موشح، و مسند پادشاهی به اوامر و فواهی ما مطرز گردید. امن و سلامت پای در دامن استقامت کشید، و خرب وشر و ضلالت سربه‌گریبان عزلت و بطالت فرو برد. انحا و ارجا به لطف اعتنا و استعمار ما معمور و مسکون شد، و اصقاع و ارباع مملکت به قوت حراست و شوکت سیاست ما مأمور و محروس گشت. بعد از طلوع آفتاب عالمتاب این دولت روزافزون، خفاش طبعان مفسدان و سرکشان که در اطراف و اکناف منشأ فساد و مصدر عناد بودند، رخت اقامت به سرمنزل عدم کشیدند، و کافهٔ امم‌در ریاض استراحت و سلامت و حدائق فراغ و رفاهیت خوشدل‌و آسوده شدند، و از مطالبهٔ متوجهات نامتوجه و تکالیف نامقرر معاف و مسلم آمدند. از امجاد خدم و انجاد حشم برای حفظ ثغور و مصالح جمهور و استیصال اوباش و اشرار به هریك از بلاد و اعصار مأمور و مقرر گردیدند تا هرساعت ساحت ولایت بسطی نو و زیبی تازه یابد.

در مملکت خراسان محمدحسن‌خان سالار نمك به حرام با جمی غفیر و جمی کثیر از رؤسا و اشرار آن دیار، سرنافرمانی برداشته وبنای هرزگی و فساد گذاشته، اهالی خراسان نیز به سبب غوایت و شیطنت و انواع حیل و مکاید او از هیبت و سطوت قهر و غضب حضرت اقدس همایون هراسان شده، روگردان آمدند و مزخرفات نامعقول او را به سمع رضا و قبول اصغاکرده، بنای شورش راگذاشتند. بعد از استقرار ذات همایون ما در مستقر خلافت، عم‌اکرم کامکار سلطان مراد میرزا را با عساکر نصرت‌افزا مأمور و مقرر فرمودیم‌که اول به مضمون سبقت رحمة غضبه را از جانب سنی‌الجوانب این دولت پایدار برآنها ابلاغ کند و استمالت نماید. اگر از ذمایم افعال خود استغفار کند و استعفا نماید فبها. والا با توپ و تفنگ صاعقه‌بار و شمشیر آبدار آتش این فتنه را فرو نشاند، و دمار از روزگار مفسدین برآرد. عم‌معزی‌الیه در قلیل مدتی اطراف و اکناف آن صفحات را از وجود خبیث بعضی از آن ناپاکان پاك کرده، روز بروز آناً فآناً فتح و فیروزی همعنان لشکر ظفر توأمان شده، قلاع آن صفحات را تصرف کرده، بعد ذلك اطراف قلعهٔ مشهد مقدس را مضرب خیام سپاه ظفر فرجام نمود. قشون را از جنگ ممنوع داشت تا مگر به ادله و براهین و نصایح و دلایل متمایل گردند و نصیحت‌پذیر شوند، و به توبیخ و زجر و غلبه مبتلا نگردند. متنبه نشده و از خواب غفلت چشم نگشودند.

آخرالامر، عم‌معزی‌الیه جمیع‌لشکر را از اطراف شهر وارك حکم یورش داده، در حملهٔ اول تمامی سنگر و باستیان [ـ] آنجا را به حکم یورش گرفتند. در ثانی غلغله و [ـ] سپاه نصرت‌پناه شورش و تزلزلی

به جان اهـل شهر انداخت که عشری از اعشار آن به وصف و تقریر نیاید. لاجرم درین هنگامه و گیرودار پای ثبات و قرار سالار سخت سست گردید و عنان اختیار از دست او رفت، و روی مقاومت ندید. چون بید سموم رسیده، برخود لرزید و بسان جعد آتش دیده برخود پیچیده، خود را ببست آسمان بنیان امام ثامن علی‌بن موسی‌الرضا علیه وعلی‌آبائه و ابنائه‌آلاف‌التحیة والثناء انداخت. از بخت بلند اعلیحضرت همایون و حسن اهتمامات عم معزی‌الیه و مجاهدت رؤسا و سرتیپان و سرهنگان و سایر سران سپاه نصرت همراه، روز شنبهٔ هشتم شهـر جمادی‌الاول که‌ابتدای‌سال‌فرخنده فال‌ایت‌ئیل‌است، شهر وارك‌مشهدمقدس به ید اقتدار و کف اختیار سپاه نصرت آثار افتاد. و از نیت پاك حضرت اقدس همایون ما، و از نظم و قاعده‌دانی عم‌معزی‌الیه و سران سپاه ظفر همراه، دست تعدی لشکر از اهالی شهر کوتاه و کشیده شد، بـه مرتبه‌ای که به‌احدی از صغیر وکبیر رجالاکان اونساء متعرض نگشته، اشرار آن ولایات مقهور و سرکشان مغلول و دشمن دولت مغلوب و آینهٔ ظلم مسکوب و رعیت مأمون کردند. احوال اهالی و مکان آن مرز و بوم که در غایت اختلاف و اعتلال بود، به حالت ائتلاف و اعتدال باز آمد، و از کردارهای خود نادم و پشیمان و آیهٔ فنالیتنا اطعنا الله و اطعناالرسول به‌همدیگر خواندند.

بالجمله چون اشارت بشارت‌آمیز و خبر بهجت‌انگیز به جمیع ممالك محروسه لازم بود، این همایون فرمان را به سرفرازی... صدور یافته. باید بعد از زیارت فرمان همایون این خبر بهجت‌اثر به تمامی سکان و قطان آن ولایت رسانیده در عهده شناسند.

میرزا تقی‌خان دستور قاطع به سلطان مراد میرزا فرستاده بودکه: پس از گرفتن مشهد، جان و مال مردم شهر از هرجهت در امان باشد، و مراقبت گردد که از جانب سپاهیان کوچکترین اجحاف و تعدی صورت نپذیرد. وزیر مختار انگلیس به‌شگفتی می‌نویسد: «مهمترین مطلبی که جلب توجه می‌کند آن است که سربازان پس از فتح شهر، در همهٔ مدت رفتار درستی داشتند و از انضباط نظامی‌گام فرا ننهادند. و مانع‌گردیدند که به اهالی شهر تعدی و آزاری برسـد»[۱۲]. در اصول حکـومت میرزا تقی‌خان آن رسم کهنه برافتاد که اصحاب چکمه و شمشیر هرکجا پا نهند، جان ومال مردم را برباد دهند. مراقبت امیر به حدی بودکه در ۲۴ ذیقعدهٔ ۱۲۶۶ به سلطان مراد میرزا ابلاغ کرد: در زمان فترت و انقلاب سالار چهل‌وشش طاقه شال ترمه متعلق به فرستادهٔ دوست محمدخان امیر کابل را «به عنف» از او گرفته بودند و «الحال شالهای مزبور به دست نواب والا... و محمدناصرخان سردار و دیگران افتاده است». می‌باید آنها را

۱۲. انگلیس ۶۰/۱۵۱ شیل به پالمرستون، ۲۵ مه ۱۸۵۰.

به او رد کنید، و آنچه نزد دیگران است حکم به استرداد آنها دهید. «یقین است که نواب والا در این باب کوتاهی و مسامحه نخواهند فرمود».

پس از تسلیم مشهد سالار با برادرش محمدعلی‌خان بیگلربیگی، و دو پسرش امیراصلان‌خان ویزدانبخش‌خان در حرم حضرت رضا متحصن شدند. سلطان مراد میرزا آنها را به وسیلهٔ چراغعلی‌خان از حرم بیرون آورد، و در اردوگاه تحت نظر قرار داد. سپس به‌تنظیم و ترتیب امور داخلی آنجا پرداخت و امنیت را در خراسان برقرار ساخت. چند خانوادهٔ مروی که از زمان فتحعلی شاه در مشهد سکنی گزیده بودند و هروقت که لازم بود امنیت را در داخل شهر مختل کرده، اغتشاش داخلی برپا می‌نمودند به‌امر سلطان مراد از مشهد کوچانده شدند. ببینیم میان امیر و انگلیس و روس چه گذشت.

شیل سعی داشت جان سالار را با وساطت خود از مرگ نجات دهد. ولی مفید نیفتاد. چون مأیوس گردید، باز پای به میان نهاده کوشش کرد برادر و پسر سالار را در کنف حمایت خود بگیرد. در نامه‌ای که به میرزا تقی‌خان در ۲۷ جمادی‌الاولی ۱۲۶۶ نوشته چنین اظهار می‌کند «... در هرمملکتی هر معصیتی را که مرتکب شوند، انصافاً هیچ‌گناهی مهمتر از یاغیگری نیست، قاعده این است که سرکرده‌هائی که انتظام عمومی مملکت را بهم زده‌اند تنبیهی بسزا نمایند. اما در هرمملکت که رأفتی دارند در چنین اوقات، تلافی با عدالت و رحمت آمیخته است... اگر آن جناب من‌باب نصیحت معروض رأی اقدس شهریاری دارند که رأفت و رحمت ملوکانه را شامل احوال آن پسرها فرمایند، این رفتار ترحمانه باعث انتشار نیکنامی سرکار اعلیحضرت پادشاهی و هم نیك‌نامی آن جناب که مشیر کل می‌باشند، خواهد شد، نه‌تنها در مملکت ایران بلکه در ممالك دوردست هم. چندی قبل که یاغیگری در مملکت انگلستان بود، یك نفر در پای قاپوق بقتل نرسید. کمال رضامندی دولت انگلیس حاصل می‌شد از شنیدن آنکه آن جناب عبرت از آنها گرفته، از راه کفایت انصافی به‌رحمت آمیخته بکار برند که در همان وقتی که از برای عبرت دیگران تنبیه به‌سرکرده‌های یاغی می‌دهند، در همانوقت رأفت و عطوفت به جهال از راه بیرون برده، فرمایند». شفاعت وزیر مختار مؤثر نیفتاد. محمدحسن‌خان سالار و پسر او امیر اصلان‌خان در شب دوشنبه ۱۶ جمادی‌الاخر همان سال به وسیلهٔ حسین‌پاشاخان سرتیپ مراغه‌ای بقتل رسیدند. سپس یزدانبخش خان پسر دیگر سالار و میرزا محمد بیگلربیگی خراسان و برادر سالار را با دیگر یاران، به تهران روانه داشتند.

باز وزیر مختار انگلیس به پایمردی برخاست، و به‌خواهش او دالگوروکی هم پا بمیان آورد. امیرگوش نداد و آن کسان را به محاکمه کشید. چون گناهان متعدد بیگلربیگی ثابت گشت، او را کشت. اما یزدانبخش خان را که گناهش کمتر بود، بخشود. ضمناً در جوابی که در

شعبان ۱۲۶۶ به‌وزیر مختار روس و انگلیس داد دفتر اعمال بیگلربیگی و فجایع او را باز نمود، و ضمناً از زبان شاه، آنان را سرزنش کرد که به‌حمایت‌خائنان مملکت برمی‌آیند. نوشت: نامه‌ایشان‌را دربارهٔ بیگلربیگی خراسان به‌نظر شاه رسانید. فرمودند که: «خیانتها و جسارتهای زیاد، و عمده خسارتهای کلیه که از او به‌این دولت رسیده و قتل نفوس که او کرده ــ زیاد از آن است که به تعداد و شمار برآید یا توان تلافی آنها را بآسانی بعمل آورد. مجملا وقتی که حسب‌الامر شاهنشاه مبرور به حکومت خراسان مأمور شد، در عوض اینکه خدمت به دولت نماید و پاس حقوق چنین مرحمت و احسان پادشاهی را رعایت کند، به ورود خراسان یاغی شد و بنای هرزگی گذاشت. و بعد از فرار سالار، چند روزی در بست حضرت توقف کرده مجدداً مردم شهری را تحریك و شورشی عظیم برپا نمود. نوکرهای ارباب مناصب پادشاهی را از قبیل حاجی میرزا عبدالله و ابراهیم سلطان و سایر، همچنین قریب پانصد نفر سرباز و توپچی متوقف شهر را بقتل رسانید، و خون چندین نفر را که پناه به حضرت برده بودند در میان صحن مبارك ریخت. کسانی را که از قتل مستخلص شده بودند، به اسیری‌گرفتار کرده به کمال زجر به ترکمان فروخت، و سرهای مقتولین را نزد سالار فرستاده او را مجدداً به خراسان کشید و اوضاعی که مشهور عالم بود برپا داشت. عساکری که از دربار دولت برای رفع آشوب خراسان مأمور گردید، او خود پیش جنگ شده آمد ارك وقلعهٔ سبزوار را برروی عساکر مأمور بست، وقشون دولتی را یك‌زمستان در میان برف معطل کرد. و چند دفعه به عزم جنگ جمعیت برسر قشون کشید، تا در قتل سبزوار گرفتار عساکر نظامی و بعد از ورود به اینجا محبوس شد. چون در حبس‌کاغذهای چندهم برای جرأت وپی‌داری متمردین به خراسان فرستاد، لهذا اگر مستحفظین وقتی در محافظت کند و زنجیری به او نموده باشند، به واسطهٔ دفع شرارت و احتیاط از فرار او وحصول اطمینان خودشان بوده است. بالجمله در این مدت از آشوب مملکت و قطع آرام و آسایش رعیت و خونریزی و قتل و غارت و هرنوع خیانت و شرارت اندیشه ننمود، و آنچه می‌توانست بعمل آورد. علاوه براینهاکسان مقتولین مشهد او را خونی و قاتل خود می‌دانند. بدیهی است که جرم و خیانت چنین آدم که تا حین گرفتاری آناً فآناً بر تقصیر و خیانت خود افزوده است، تا چه پایه می‌باشد. و کاری نکرده است که جای ترحم و تفضل دربارهٔ او مانده باشد. و ما هیچوقت از سیاست او نگذشته‌ایم، و او را به دلائل واضحه واجب‌القتل و دشمن دولت و سلطنت و مایهٔ نقص راحت خود می‌دانیم. به این جهات که مجملی را از آن اشارت رفت، از جنابان وزرای دولتین فخیمتین که یقین می‌دانیم خیرخواه این دولت و طالب راحت وجود ما و آسایش ایران هستند، می‌خواهیم که اسم اینطور مقصر و یاغی و دشمن سلطنت ما را به زبان نیاورند. و البته بعد از

استحضار کامل برمراتب تقصیرات و خیانتهای کلیهٔ او پایهٔ خیرخواهی خودشان را خیلی بلندتر از آن خواهند دانست که مذاکره به اسم مثل او مقصری، نموده باشند...»

از نامه‌ای که دالگوروکی در ۱۷ شعبان ۱۲۶۶ به‌امیر فرستاده معلوم است‌که پاسخ میرزاتقی‌خان چه اندازه در او و وزیر مختار انگلیس تأثیر کرده که آن را «دلگزا» دانسته است. دالگوروکی می‌نویسد: «بعد از شرحی که با وصف وزیر مختاری، به اتفاق وزیر مختار دولت بهیهٔ انگلیس، نوشته بودیم... دوستدار خود را محق نمی‌داند که مجدداً رسماً به‌آن جناب بنویسد. ولی در عالم دوستی نمی‌تواند به آن جناب اطلاع ندهد از اینکه مراسله‌ای که در جواب شرح دوستداران قلمی فرموده‌اید، بسیار دلگزا می‌باشد. دوستداران چنین تصور نمی‌کردند که بعد از همهٔ سلوك دوستی‌آمیز... می‌توانست خود را مستوجب اینگونه جواب از جانب آن جناب بداند. بناء علیه خود را محق می‌دانم که قلباً به آن جناب بگویم که چقدر از جواب آن جناب رنجیده‌ام، و تا چه حد در مدةالعمر افسرده خاطر خواهد ماند.»

کشمکش سیاسی امیر و شیل، رشتهٔ درازتری پیدا کرد که شنیدنی است. هنگامی که امیر خواست خانه‌های آصف‌الدوله را که جزء خالصه و ملك دیوان بود، بگیرد و به اعوان و انصار او منزل جداگانه بدهد، شیل در ۲۲ جمادی‌الثانی ۱۲۶۶ به امیر نوشت: «... آن جناب استحضار دارند که دولت علیهٔ انگلیس چقدر مراقبت در امورات جناب آصف‌الدوله را منظور دارند، و چقدر مایل هستند که اموال و املاکش از ضبط محفوظ باشد. و باعث این مراقبت دولت علیهٔ انگلیس هم این است کـه جناب معزی‌الیه در ایام حکومت همواره اوقات‌کمال رعایت وحمایت ومراقبت از کسان و مأمورین و سیاحان دولت علیهٔ انگلیس منظور می‌کرد. خصوص جدو جهد و اهتمامی که دربارهٔ صاحبان انگلیس که دربخارا مقتول شدند، بعمل آورده بود، و اخراجاتی که کرده بود و زحماتی کـه در تفحص و تجسس احوال آنها کشیده بود. و هم آن جناب می‌دانند که هم از حکومت خود معزول گردید و جلای وطن شد، نه از بابت تقصیری که از او صادر شد بلکه به سبب عداوت و بغض و همچشمی یك شخص که اوصاف او بر همه معلوم بود[۱۳]. با کمال تأسف مسموع شد که اولیای این دولت علیه خانه‌های او را و منسوبان او را ضبط و خراب می‌نمایند به جهت وسعت و رونق دادن باغ دارالاماره. و منظور دارند که از برای آن همه عمارات و اعیانی جزئی تنخواهی بدهند که در میان کل صاحبان ملك تقسیم شود... دوستدار خود می‌داند که منظور باطنی آن جناب این است که قواعد نیك مردم ایران را ترقی دهند و قواعد ظلم و تعدی و اجحاف را از میان آنها و حکام برطرف سازند. اما آشکار است که انجام این نیت مطبوع و مرغوب

۱۳. اشاره به حاجی‌میرزا آقاسی است.

بهتر بعمل می‌آید که اگر آن جناب خود بنفسه در پایتخت معمول می‌داشتند تا آنکه سرمشق از برای حکام سایر ولایات گردد...».

از این نامهٔ شیل چند نکتهٔ مهم ذیل روشن می‌گردد: حمایت جدی دولت انگلستان از آصف‌الدوله وتعلیل آن، انتساب‌بیگناهی به اللهیارخان، تنفر از حاجی میرزاآقاسی. ضمناً شیل با یك دست از امیر ستایش می‌نماید، و او را مردی عادل قلمداد می‌کند، و با دست دیگر برعکس وی را ناقض اصول عدالت می‌شمارد. ناگفته نماند، آنجا که شیل برای حمایت از آصف‌الدوله دلیل می‌آورد، اشاره‌اش «به سیاحان انگلیسی» که در آنجا مقتول شدند، همان «آرتور کونولی»[۱۴] و کلنل «استودارت»[۱۵] می‌باشند. این دو به مأموریت مخفی به ترکستان رفته، در آنجا دستگیر شده بودند. وزیر مختار انگلیس چارهٔ کار را در این دید که از محمدشاه فرمانی بدست آورده، در بخارا اعلام کنند تا همه بدانند که شاهنشاه ایران حامی ایشان می‌باشد. آنان در محبس بخارا بسر می‌بردند تا اینکه جنگ افغان و انگلیس برپا شد. انگلیسها به دستور وزیر محمداکبرخان پسر دوست محمدخان قتل عام شدند ــ همانوقت آن دو نفر را هم در بخارا کشتند.

میرزاتقی‌خان به‌نامهٔ مذکور در اول رجب ۱۲۶۶ پاسخی منطقی و مبسوط داد که از لحاظ انسجام معنی و قوت استدلال درخور تعمق است. نوشت: «شرحی دوستانه که در باب آصف‌الدوله مرقوم داشته بودید که دولت بهیهٔ انگلیس به این جهت مراقبت از او منظور دارند که در ایام حکومت او در خراسان رعایت و مراقبت از کسان و سیاحان انگلیس داشته، و اهتمامی دربارهٔ سیاحان انگلیس که در بخارا مقتول شدند بعمل آورده، و هم نوشته بودند معزول شدن او از حکومت و جلای وطن او نه از بابت تقصیر بوده بل به عداوت شخص معینی بوده، و نیز در طی آن شرحی مندرج داشته بودند که خانه‌های او و منسوبان او را که ضبط و خراب می‌نمایند، وجه کمی به انعام به آنها می‌دهند و حال آنکه خانه‌های مزبور بیش از اینها قیمت دارد، رسید. و همه را مطالعه کرده و در هر جزئی از اجزاء آن به نظر دقت ملاحظه نموده مورث تحیر و تعجب زیاد گردید که جناب سامی با همهٔ حسن انصاف و نکته‌دانیها چگونه خود را راضی بنوشتن این فقرات نمودند. لهذا بر خود لازم دید که به جواب پردازد که:

«در باب اینکه مرقوم داشته بودید آصف‌الدوله مراقبت از کسان و سیاحان دولت بهیهٔ انگلیس نموده است موجب رضامندی دولت بهیهٔ انگلیس از او شده است، اولا به جمیع حکام ممالك محروسه قدیماً و جدیداً دستورالعمل در مراقبت و احترام سیاحان و کسان دولت بهیهٔ انگلیس داده شده است. در این صورت اگر از آنها مراقبتی و حمایتی به سیاحان و مأمورین آن دولت بهیه شده، نباید مراقبت شخصی از او نمائید و شخصاً از او اظهار رضامندی بکنید. ثانیاً خصوصاً موافق ثبت احکامی که در

14. A. Conolly. 15. Stoddart.

دفترخانهٔ وزارت دول خارجه ضبط است به افتخار آصف‌الدوله صادر شده، و نامه‌ای که به جناب امیر بخارا نوشته شده؛ آصف‌الدوله اگر خرجی کرده و مراقبتی بعمل آورده و آدمی فرستاده جمیعاً به حکم دولت علیه بوده است نه از خود اومراقبتی شده است. لهذا از آن جناب متوقع است‌که در اینگونه موارد رضامندی از خود دولت نمائید نه از شخص مأمور.

«و اینکه از بی‌تقصیری آصف‌الدوله اشعاری رفته بود، برجمیع اکابر و اصاغر ایران معلوم است کـه پس از فوت خاقـان مغفور، تغییر عقیده داده حرکات اوبطوری بودکه سرتاسر مایهٔ نفاق و خلاف و خودسری با دولت خود داشت. لکن در پرده بود تا اواخر عهد شاه مرحوم آشکارا خودسری در خراسان کرد. اولیای دولت علیه او را مجبور به رفتن کردند. و همینکه بنا را به‌رفتن گذاشت، دستورالعمل به اولادش این بود کـه دیدید و شنیدید. و بعد از مراجعت از مکهٔ معظمه که خواست به‌ایران بیاید، چون فساد او ظاهر و شایع شده بود شاهنشاه مبرور موافق دستخط او را ممنوع داشتند. تا پس از فوت شاهنشاه مبرور و جلـوس همایون اعلیحضرت قـدر قدرت شاهنشاهی خلدالله ملکه و سلطانـه بر سریر سلطنت موروث، از حرکات سابق نادم نشده تشیید و تجدید مبانی فساد کرد، و به اولاد خودش به نوشتجات و فرستادن محمدعلی‌خان پسر دیگرش، محرك مادهٔ عصیان و طغیان شد. بعداز خسارات و زحمات معلوم تا عاقبت کارشان بحمدالله از بخت بلند پادشاه بـا فروجاه بـه وخامت کشید، و بیحرف مقصر است.

«و اینکه درباب املاك و خانهٔ او نوشته بودید، این طور خائنین و مقصرین دولت بدیهی است حکم علیحده دارد که برآن جناب معلوم‌است. اما املاك او که منفعت داشت در عهد شاهنشاه مبرور وبه‌خالصه عمل شد. و درباب خانهٔ او هم حکم اموال مقصرین را دارد. از این فقره گذشته، جمیع اراضی ارك خالصهٔ دیوان اعلی است، و بی‌اذن و رضای پادشاهی احدی نمی‌تواند منزل نماید. چنانچه در عهد شاهنشاه مبرور اکثری از مردم را که صلاح ندانستند در ارك باشند بیرون کردند. علاوه از اینها بخصوصه این خانه‌های مسکونی ورثهٔ مرحوم میرزا محمدخان مال مخصوص دولت است، اگر دیوان چیزی به‌آنها داده است محض فضل و رحمت‌است. چون لازم بود اظهار شد».

این جوابهای دندان شکن البته شیل را گران‌آمد و نامهٔ‌کنایه‌آمیزی در ۲۹ رجب ۱۲۶۶ به میرزا تقی‌خان فرستاد مبنی براینکه: «... هرچند در بعضی فقره که دوستدار اظهاری کرده است، چه در ظاهر و چه در باطن، بعکس نتیجه بخشیده است. و آن جناب چنین دریافت کرده‌اند که این قسم مرعی داشتن بهتر از سایر شقوق است، یاآنکه دوستدار استنباط بعضی فقرات را نمی‌کند. اگر چه می‌داند که بی‌حاصل است، لیکن دور نیست که یك روزی نتیجه و ثمری ببخشد، اگـر هم نبخشد در دوستی

تکلیف خود را بعمل آورده است. اما خیلی تأسف می‌خورد که امورات این قسم اتفاق می‌افتد که بی‌جهت و سبب به چیزهای جزئی، مراتب کلیه‌که در دوستی مقتضی آن نیست که به منصهٔ ظهور آید، می‌آید...».

امیر در جواب ضمن نامهٔ شعبان ۱۲۶۶ می‌گوید: «... هرچه در بعضی فقرات به دوستدار اظهار کرده‌اید چه در ظاهر چه در باطن بعکس نتیجه بخشیده است، یعنی دوستدار چنین دریافت کرده است که این قسم مرعی داشتن بهتر از سایر شقوق است. این مطلب درست حالی دوستدار نشد و ندانست فقرات ظاهر و باطن چه بوده است و چه نتیجهٔ بعکس بخشیده. دوستدار هرگز درعالم دوستی خودگمان نداشت‌که اقوال غرض‌آمیز را که در حق دوستدار به‌آن جناب می‌گویند، باور نمایند، و درحق دوستدار چنین ظنها نمایند. و حال‌آنکه دوستدار دائماً طالب‌رضا وخشنودی خاطر آن جناب بوده و می‌باشد. اگر امری به دوستدار تعلق نداشته باشد، یا انجاح و انجام آن از قوهٔ دوستدار خارج باشد، نباید آن جناب به‌دوستدار، در عالم دوستی، بحث وایراد وارد آورند. چنانچه در باب همین خانه‌های مسکونی ورثهٔ‌مرحوم میرزامحمدعلی‌خان بیگلربیگی‌سابقاً به‌آن جناب‌اظهار داشت‌که اولادر باب‌خراب‌کردن‌آن خانه‌ها، دوستدار رابهیچ‌وجه من‌الوجوه مدخلیتی نیست.اعلیحضرت به‌خواهش‌ومیل‌ملوکانهٔ خود،خواستندوسعتی‌به عمارت مبارکهٔ خود بدهند. بنفسه‌الشریف این حکم فرمودند، و علاوه‌میل ندارند در ارکی که محل سکنای خودشان است، از اولاد آصف‌الدوله کسی محل سکنی داشته باشد. ثانیاً جمیع اراضی ارك خالصهٔ دیوان اعلی است و بی اذن و رضای پادشاهی احدی نمی‌تواند در آنجا منزل نماید. چنانچه درعهد شاهنشاه مغفور اکثری از مردم و شاهزاده‌ها را که صلاح ندانستند در ارك باشند، بیرون کردند. از اینها گذشته بخصوصه این خانه‌های مسکونی عیال محمد قلی‌خان و سایر ورثهٔ مرحوم میرزا محمدخان مال مخصوص دولت است، و به‌رسم ودیعت سپرده بودند آنها سکنی نمایند».

در این مراسله میرزا تقی‌خان تصمیم جدی دولت ایران را صریحاً به‌اطلاع وزیر مختار انگلیس می‌رساند. ضمناً به‌دسایسی که علیه او در سفارت انگلستان می‌کرده‌اند، اشاره می‌کند. شیل از در دوستی پیش آمده می‌گوید: «... شرحی در باب خانه‌های میرزا محمد قلی‌خان نگارش وضمناً اشعار رفته بودکه خدای نخواسته، دوستدار اقوال غرض‌آمیز را دربارهٔ آن جناب قبول می‌نماید و گوش به حرفهای مردم می‌دهد، خیلی برتعجب دوستدار افزود که آن جناب دوستدار را چنین به‌جا آورده باشند که نقص آن جناب را طالب باشد. بلکه باکمال کفایت ودرایت و حسن انصافی که آن جناب دارند، باید از همین فقره اظهار خیر خواهانهٔ دوستدار، که در باب آن خانه‌ها نگارش داشته است، دریافت نمایند که محض دوستی و خیرخواهی دربارهٔ این دولت علیه و آن جناب است. اگر چه این تکلیف ظاهراً در نظر اولیای این دولت علیه خوش‌آیند نیست، لیکن در نظرهای

اهالی دور و نزدیك این رأفت و انصاف خیلی مستحسن خواهد بود. حرف دوستدار فقط در عالم دوستی و خیرخواهی، محض ملاحظهٔ مراحل انصاف و مروت است، و نهایت اطمینان خاطر از حق و انصاف آن جناب داردکه در این مرحلهٔ مخصوص به عدالت و انصاف آن جناب رفتار شود که مایهٔ امیدواری گردد».

از مطالعهٔ تطبیقی در نامه‌هائی که میان امیر و نمایندگان روس و انگلیس نوشته شد نتیجه می‌گیریم که ایستادگی میرزا تقی‌خان دربرابر مداخلات خارجی و استدلالهای قاطع و منطقی او، آنان را بزانو درآورد؛ لحن عتاب‌آمیز سخنان آنان عوض شد، یکباره بـه‌نرمی و اظهـار دوستی گرائید. آن کس که دیروز می‌گفت: «آن جناب استحضار دارند که دولت انگلیس چقدر مراقبت در امورات جناب آصف‌الدوله را منظور دارند و چقدر مایل است که اموال و املاکش از ضبط محفوظ باشد» ــ شیوهٔ خود را تغییر داده با این زبان پیش‌آمد کـه «حرف دوستدار فقط در عـالم دوستی و خیرخواهی، محض ملاحظهٔ مراحل انصاف و مروت است ونهایت اطمینان خاطر از حسن انصاف آن جناب دارد که در این مرحله به عدالت خود آن جناب رفتار شود».

غائلهٔ سالار که بیش از پنج سال طول کشید، برافتاد. تأثیرسیاسی و معنوی آن را نباید ناچیز گرفت؛ موجب قوام دولت‌میرزا تقی‌خان‌گردید و قدرت حکومت مرکزی را بسط داد، و نافرمانان یکـی پس از دیگـری سربندگی فرود آوردند. یکی‌از شاعران مشهد هم‌منظومه‌ای به‌نام «شاهنامهٔ دعوای مشهد مقدس» و ستایش امیر پرداخته است[۱۶]. سلطان مراد میرزا به‌پاس خدمت ارزنده‌اش «حسام‌السلطنه» لقب یافت و امیر او را بنواخت. و فرمان بلندی به افتخار او فرستاد[۱۷].

میرزا تقی‌خان که به‌امور منطقهٔ شرقی ایران تا هرات و قندهار توجه خاص داشت، اوضاع خراسان را همواره مدنظر می‌گرفت. به‌حسام‌ـ السلطنه تأکید می‌نماید که به‌رموز کارهای ولایت «بصیر وبینا» باشد. این دستور جاندار امیر است به حکمران خراسان: در قضیهٔ پسر یعقوبعلی‌خان «اظهار داشته بودید که صدقی ندارد؛ از جانب بنده تحقیق شود. تحقیق بنده جای خود دارد. نواب والاهم کـه حاکم مملکت هستند، باید همیشه از کار خود باخبر و مستحضر باشد و رسوم حزم و احتیاط را هیچوقت فرونگذارند. چنان نباشد که از این هرزه‌کاریهای اشرار صورت وقوع یابد، و منجر به زحمت و مرارت نواب‌والا شود. احاطهٔ کلیه در هرکار باید داشت، بصیر و بینا به رموز و نکات همهٔ ولایت باید بود. می‌نویسم و می‌سپارم که غفلت نفرمائید»[۱۸].

۱۶. ملی، منظومهٔ جنگ با سالار، نسخهٔ شمارهٔ ۳۷۰.
۱۷. نگاه کنید به تصویر فرمان حسام‌السلطنه، ضمیمهٔ همین کتاب.
۱۸. مجموعهٔ کاغذهای امیر، خطی.

۹ بلوچستان و سیستان

منطقهٔ بلوچستان به علت دورافتادگی و احوال ایلات بلوچ،وضع آشفته‌ای داشت. مالیات آن درست نمی‌رسید، کاروانانی که به یزد وکرمان و سیستان می‌رفتند از دستبرد راهزنان بلوچ ایمن نبودند، و عشایر آنجا گاه به خودسری برمی‌خاستند. در این زمان آقاخان محلاتی نیز از عوامل برهم‌زدن نظم آن دیار بود و در میان ایلات تحریکاتی می‌کرد[۱]. ایالت سیستان نیز وضع چندان بهتری نداشت. این دو ایالت به علت نزدیکی به مرز هندوستان و افغانستان اهمیت سیاسی یافته بودند ــ حکومت انگلیسی هند تسلط خود را برناحیهٔ سند برقرار ساخته، و مقدمهٔگسترش نفوذش را درآن خطه آماده می‌گردانید. و کوشش داشت خوانین محلی و سرکردگان ایلات بلوچستان و سیستان را دست نشاندهٔ خود بسازند.هدف سیاسی و دفاعی دولت انگلیسی هند هیچ ابهامی نداشت، می‌خواست حریم وسیعی از حکومتهای پوشالی محلی به دور هندوستان برقرار سازد، و ایران را هرچه بیشتر از مرز سند دور گرداند.

جهت اصلی سیاست میرزا تقی‌خان نیز روشن بود، یعنی اعمال قدرت دولت مرکزی در سرتاسر بلوچستان تا مرز سند، و استقرار امنیت در سیستان. در هردو جهت کامیاب گردید، و در این کار دو وسیلهٔ عمده بکار برد: تقویت حکومت، و تحبیب خوانین محلی و رؤسای ایلات بلوچ و سیستانی. در عین اجرای قدرت، سرکردگان مزبور را به دولت مرکزی دلگرم ساخت. جنبهٔ مترقی و عمدهٔ سیاست امیر این بود که خوانین ورؤسای محلی را درحفظ امنیت‌آن منطقه مسئول قرار داد، وحتی پاره‌ای مأموریتها و خدمات دولتی را به مسئولیت خود آنان واگذار کرد.

---

۱. نگاه کنید به بخش دهم: فتنهٔ آقاخان محلاتی.

امرای مهم آنجا عبارت بودند از محمدرضاخان نخعی، دوست محمدخان بلوچ، و محمدعلی خان سیستانی. محمد رضا خان را که همیشه از خدمتگزاران دولت بود، به حکومت سیستان برقرار کرد. فرمان سلطنت که در جمادی الاول ۱۲۶۵ به‌نام وی صادر گشت‌می‌گفت: «عریضهٔ عبودیت فریضهٔ آن عالیجاه که متضمن خلوص عقیدت چاکری و... ارادت و بندگی بود، از محضر اقدس گذشت... و خاطر اقدس از طرز عرضهای صادقانهٔ آن عالیجاه کمال رضامندی حاصل نمود و بر مرحمت نواب همایون ما به آن عالیجاه افزود. بدیهی است که بندگی و چاکری آن عالیجاه تازگی ندارد...». دوست محمدخان بلوچ که گاه‌سر نافرمانی داشت نیز از در فرمانبرداری درآمد. در جمادی الاول ۱۲۶۵ عریضه‌ای «مشعر برمراسم ارادت و چاکری و مبنی به صداقت نیت و جان نثاری» توسط فرستادهٔ خود شاه‌پسندخان به‌دربار فرستاد. اما محمدعلی‌خان سیستانی در بمپور، داعیهٔ قدرت طلبی داشت.

طهماسب میرزا مؤیدالدوله به حکومت کرمان و بلوچستان‌گمارده شد. و مأموریت داشت که محمدعلی‌خان سیستانی را به اطاعت درآورد. فوجهای جمازه سوار که تازه تشکیل شده بودند، مأمور این کار گردیدند. سپاه دولت بمپور را گرفت و سرکردهٔ یاغی فرار کرد. اما بزودی از در بندگی درآمد وچند عریضهٔ چاکرانه به شاه وامیر فرستاد، و «خود را در سلك غلامان یکرنگ منسلك و در رشتهٔ عبودیت» مفتخر دانست. متن عریضهٔ محمدعلی‌خان سیستانی را به ناصرالدین شاه می‌آوریم:

عرضه داشت کمترین غلامان فدوی جان‌نثار، اغام‌عتبه گردون مرتبهٔ شهریاری راکحل‌الجواهر دیده و امیدواری خود ساخته به‌خاکپای جواهرآسای مبارك اعلیحضرت قدر قدرت کیوان رفعت برجیس صولت ظل‌اللهی قبلة‌العالمین روحی و روح‌العالمین فداه. جسارت پیرا می‌گردد که: چون همواره این غلام عبودیت فرجام بعد از الطاف نامتناهی قادر غلام دست توسل و اعتصام خود را به حبل‌المتین عروة‌الوثقی آن دولت ابدمدت، دوران عدت، ابدانتظام ابدالله ظلاله‌الی یوم‌القیام استوار ساخته، خود را در سلك غلامان یکرنگ منسلك و در رشتهٔ عبودیت آهنگ منتظم می‌داند. بناء علیه‌قدم جرئت بربساط مستلزم انشاط عرض‌گذاشته جرئت می‌ورزد که تصدیق خاکپای ساطع ایضای مبارکت شوم. توقع اینکه غلام ارادت فرجام فدوی قدیمی را به فرامین قضا آمین مطاعه و خدمات لایقه محسودالاماثل و اقران فرموده که انشاءالله‌الرحمن سر و جان خود را به رکاب اشرف امجد همایون ظل‌الله‌العالمین تصدق و فدا می‌نمایم. زیاده جرئت عرض نکرده به دعای دولت قاهره خلدالله ملکه ختم می‌نماید. الامرالاقدس الاعلی مطاع.

امیر نیز اظهار انقیاد محمدعلی‌خان سیستانی و دوست محمدخان بلوچ را نیکو پاسخ داد؛ آنان را به‌عنایت دولت پشتگرم ساخت و از نو به خدمت گماشت. در روزنامه اعلام شد: از آنجا که محمد علی‌خان سیستانی در عریضهٔ خود «کمال عجز و انکسار و اظهار ندامت بسیار کرده بود، به حاکم کرمان حکم شد که او را امیدواری داده به سرخدمت و نوکری و رعیتی خود بیاورد»[۲]. به دنبال آن منشور سلطنت به‌نام او ودوست‌محمدخان صادر گردید، و مسئولیت برانداختن راهزنان بلوچ به‌عهدهٔ هر دو سپرده شد. دولت آمرانه نوشت: «امرو مقرر می‌فرمائیم که پیش از آنکه سطرات دستخط و قهرو غضب پادشاهی شامل احوال تبه روزگار آنها شود»، از هرزگی و دزدی ممنوع گردند. این است فرمان شاه:

فرامین مبارك که به عالیجاهان محمدعلی‌خان سیستانی و دوست محمدخان بلوچ که به‌یك مضمون نوشته شده.

آنکه عالیجاه رفیع جایگاه، شهامت و صرامت پناه، اخلاص و ارادت آگاه، محمدعلی‌خان سیستانی به مراحم کامله پادشاهی مفتخر و مبادی بوده بداند: در این وقت که نواب مؤیدالدوله طهماسب‌میرزا حکمران مملکت کرمان شرف اندوز حضور مبارك پادشاهی شد، فصلی از مراتب خدمتگزاری و جان‌نثاری آن عالیجاه معروض داشت. وشرحی هم که آن عالیجاه به نواب معزی‌الیه نوشته بود به توسط اولیای دولت قاهره مضامین آن درپیشگاه حضور مقروع سمع همایون افتاد. از اینکه آن عالیجاه همیشه از ایل والوس این دولت جاوید آیت بوده و پیوسته با کمال صداقت به تقدیم خدمات پرداخته، مراتب خلوص عقیدهٔ آن عالیجاه مزید جلوه ظهور یافت و باعث ازدیاد مراحم شاهانه دربارهٔ آن عالیجاه گردید. بدیهی است از آن عالیجاه هرقدر زیاده در مراتب خدمتگزاری قدم‌ثبات استوار آید، زیاده مشمول تفقدات‌ملوکانه خواهد شد. از قراری که بعرض رسید پاره‌ای از جهال بلوچیه در آن حدود مشغول قطع طریق و راهزنی و سرقت بوده و مصدر شرارت هستند. لهذا به آن عالیجاه امر و مقرر می‌فرمائیم که پیش از آنکه سطرات دستخط و قهر و غضب پادشاهی شامل احوال تبه روزگار آنها شود، از این قبیل هرزگی ممنوع داشته که من‌بعد مصدر سرقت و هرزگی نشوند. البته آن عالیجاه از قرار مقرر معمول داشته انحراف و تخلف جایز نداند و در عهد شناسد. تحریراً فی ۱۰ شهر ذیقعدهٔ ۱۲۶۷.

سرکردگان بلوچ از عهدهٔ آن کار برآمدند؛ دزدان و اشرار برافتادند. دوست محمدخان ومحمدعلی‌خان هرکدام شرح«خدمات وچاکری» خود را در دفع شر آنان به دولت نوشتند. اظهار عبودیت محمدعلی‌خان

۲. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۲.

سیستانی که تا چندی پیش خود از سرکشان بـود، جلب توجه می‌کند، و ارجاع هرخدمت دیگری را مایهٔ سرافرازی خویش می‌داند. می‌نویسد:

«... طریقهٔ خدمات وجان‌نثاری و رابطهٔ فدوی این غلام امر و نهی نیست. برمردم اهل عراق و فارس تا الی ولایت خراسان و کابل و هندوستان‌اظهرمن‌الشمس است که‌ازآباواجداد، از ایام‌سابق‌تاالی‌حال، در طریقهٔ خدمت و جان‌فدائی و چاکری دربار معدلت مدار کیوان اقتدار ظل‌اللهی، ثابت‌قدم و به برکات همایون همدم بوده‌ایم. اگرچه بعضی از اجداد غلام که همیشه به‌رکاب همایون استوار بوده‌اند حال مدفون در ولایت کرمان می‌باشند، باز هم این غلام خاص عقیدت مناس تا جان در تن و رمق داشته باشم از سروجان بهیچ بابت از خود به کوتاهی و خودداری راضی نخواهم شد. انشاالله‌الرحمن چنان نیست که به هـر خدمات و چاکری که حسب‌الامر اعلام شود کوتاهی و نقص ناتمـامی بهم رسد تا مادام‌العمـر در امور خـدمات و جان‌نثـاری ثابت خواهـم بود...».

میرزا تقی‌خـان از خدمتگزاری آنان قدردانی کـرد. و در محرم ۱۲۶۸ به هردو به یك عبارت نوشت: از اینکـه «همیشه از ایل والوس» دولت ایران بوده‌اید و اکنون تقدیم آن خدمات صادقانه «مزید جلوهٔ ظهور یافت، باعث ازدیاد مراحم شاهانه گردید. بدیهی است هرقدر آن عالیجاه زیاده در مراتب خدمتگزاری قدم ثبات استوار آید، بیشتر مشمول تفقدات ملوکانه خواهد شد. می‌باید ... پیوسته مراقب باشد که از جهال طایفهٔ بلوچیه در آن حدود بهیچ‌وجه مصدر شرارت و راهزنی و هرزگی و قطاع‌ـ الطریقی ننمایند. البته حسب‌المقرر معمول داشته، تخلف و انحراف جایز ندارد ...».

خطهٔ بلوچستان امن و امـان گردید، فرمـان دولت روان گشت، مالیاتهای پس‌افتاده وصول شد، زراعت و تجارت رونقی گرفت، و دولت اعلام کرد که «آن صفحات این اوقات کمال نظم را دارد»[۳]. به‌علاوه برای حفظ امنیت آنجا ساخلوهای مرزی برقرار گردید، و سربازان جمازه‌سوار در راهها پاسبانی می‌کردند. در روزنامهٔ وقایـع اتفاقیه می‌خوانیم: «از آنجا که اولیای دولت علیه در نظم راهها و امنیت ممالك اهتمام دارند، برای سد راه هرزگی طایفهٔ بلـوچ قرار جمازه سواری داده‌اند که همیشه متوجه محارست و محافظت راهها بوده، راه هرزگی بلوچ‌را مسدود دارند. این اوقات آنها را به دارالخلافه احضار نموده بودند، وارد شدند که سان آنها را دیده، قرار درستی در کارشان داده، روانه نمایند»[۴].

۳. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۶.
۴. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۶.

بعد نوبت انتظام امور سیستان رسید. از۱۲۶۴ محمدخان فورکی[۵] کوس خودسری می‌زد، و مایهٔ اختلال امنیت سیستان و برهم زدن وضع تجارت یزد وکرمان‌گردیده بود. و حالا باایلات افغانی «کاه»[۶] و «اناردره» همدست شده، جلگهٔ «سنی‌خانه» را بتصرف آورده بود. به علاوه سردار احمدخان حاکم لاش و جوین، از اطاعت حکومت سیستان سر باز زده به‌قصد گرفتن ناحیهٔ «فراه» و «اسفزار»[۷] برخاسته بود. میرزا تقی‌خان همان سیاستی که در مورد بلوچستان پیش گرفت، اینجا هم بکار برد و توفیق بدست آورد. یعنی آرامش سیستان‌را به‌عهدهٔ حسام‌السلطنه حکمران خراسان سپرد. ضمناً امرای محلی را چون کهندل‌خان امیر قندهار، یارمحمد خان ظهیرالدوله حاکم هرات، و امیراسدالله‌خان قاینی[۸] را نیز در این مسئولیت شرکت داد. دخالت دادن کهندل‌خان و یارمحمدخان در آن کار منطق سیاسی خاص داشت که در فصل سیاست امیر در افغانستان گفتگو کرده‌ایم.

از یك‌سو «فرمان همایونی به والی خراسان صادر شد که امیر اسدالله‌خان سردار قهستان و سیستان بوده باشد، و برای نظم قاینات و رفع میرزا رفیع‌خان سرباز و سوار و توپخانه هرقدر لازمست از مشهد کارسازی نمایند» و همراه وی‌بفرستند[۹]. میرزا رفیع‌خان ویاران افغانیش در جنگ با امیر قاین شکست خورده فرار کردند، و قلعهٔ فورك بتصرف درآمد. سردار فراری عریضه‌ای به‌دولت نوشت و تمنای بخشش نمود. میرزا تقی‌خان او را عفو کرد و تحت فرمانبرداری امیر قاین به خدمت گمارد. از سوی دیگر یارمحمدخان «به‌اجازهٔ اولیای دولت علیه جمعیتی» از هرات برسر بلوچیان ساکن سیستان که «بسیار خودسری و هرزگی آغاز کرده در دزدی و راهزنی شدتی داشتند»، فرستاد قلعه‌های آنان گرفته شد و «تنبیه و گوشمال درستی به‌آنها داد... و از این جهت آسودگی کلی برای اهالی ولایات همجوار آنها حاصل آمد»[۱۰].

اما دربارهٔ شورش سردار احمدخان حاکم لاش و جوین، کهندل‌خان از قندهار و یارمحمدخان از هرات به‌دستور میرزا تقی‌خان و تحت‌نظر حسام‌السلطنه، مأمور سرکوبی او گردیدند. در نبردی که در کنار هیرمند روی داد براو پیروز گشتند، و لاش و جوین فتح شد. نکتهٔ با معنی

---

۵. «فورك» نام قلعه‌ای است در دوازده فرسنگی بیرجند.
۶. «کاه» ناحیه‌ای‌است میان فراه وقهستان وسیستان و حالا جزو افغانستان است.
۷. فراه و اسفزار حالا ضمیمهٔ افغانستان‌اند.
۸. شاهرخ نوهٔ نادرشاه به‌دست میرعلم‌خان دوم از اجداد همین اسدالله‌خان کور شد. و به موجب اسناد تاریخی پسرش در تجزیهٔ سیستان ازعوامل عمدهٔ‌اجرای سیاست حکومت انگلیسی هند گردید.
۹. محمدیوسف هروی، عین‌الوقایع، ص ۳۱۳.
۱۰. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۶.

اینجاست که امیر برادرزادهٔ کهندل را به‌نام سردار مهردل‌خان به حکومت آنجا منصوب کرد. و با این تدبیر کهندل‌خان در وفاداری خود نسبت به دولت ایران بیش از پیش استوار گشت. یعنی امیر با یك تیر چند نشانه زد. یارمحمدخان در راه بازگشت به‌هرات درگذشت. کهندل‌خان گزارش خدمت خود و یارمحمدخان را وسیلهٔ الله‌مرادخان به‌امیر نگاشت. میرزا تقی‌خان برای سردار قندهار خلعت فرستاد، لشکریان یارمحمدخان را بنواخت و به سرکردگان آنان انعام فرستاد و پسر ظهیرالدوله را از جانب دولت ایران به‌حکومت هرات منصوب داشت[۱۱].

همهٔ این کارها علی‌رغم میل دولت انگلیس صورت گرفت، و امیر سیاست خود را درست برخلاف نیت آن دولت پیروزمندانه پیش‌برد. حد قدرت دولت ایران را از نامه‌ای که دوست محمدخان بلوچ، پس از مرگ یار محمدخان به‌میرزا تقی‌خان نگاشته باید شناخت. اینك خود را «غلام خانه‌زاد سرکاربندگان» امیر می‌شمارد، و استدعای ارجاع خدمات دیگری دارد. گویا توقع داشته به‌حکومت هرات گماشته شود. این است نامهٔ دوست محمدخان به امیر:

معروض رای اشفاق پیرای بندگان عیوق شأن‌معظم مکرم، مخدوم لازم‌الاحترام عالی‌مقام دام‌عظمتها می‌دارد:

از آنجا که لازم چاکران ارادت بنیان و فدویان صداقت نشان است که هرروزه حسن ارادت و خدمتگزاری، و شیوهٔ عبودیت خود را خدمت بارفعت باریافتگان انجمن حضور باهرالنور اشرف ولی‌النعمی خود عرض کرده باشد، بناء علیه در این وقت که عالیجاه عرش جایگاه اخوی‌الله مرادخان را روانهٔ خدمت باسعادت کارگذاران‌سرکار قدرقدرت، کیوان رفعت، ظل‌الله روحی و ارواح‌العالمین فداه خلدالله ملکه، می‌نمودم لازم داشته به تحریر این معروضة‌الاخلاص پرداخته، جسارت ورزید که سلطان [...][۱۲] به تصرف سرکار عظمت مدار صاحبی ولی‌النعمی‌ام کهن‌دل‌خان بیرون آمد. وزیر یارمحمدخان هم مرحوم شد. و کمترین بندگان و طایفه کلا غلام و خانه‌زاد سرکار بندگان عالی می‌باشد. و بعضی گزارشات را زبانی عالیجاه عزت و سعادت همراه اخوی‌ام الله‌مرادخان عرض می‌نماید. قول آن را صدق داشته که سرموئی تخلف ندارد.

«توقع از مرحمت کامله و اشفاق شاملهٔ سرکار ولی‌النعم چنان است که فدوی قدیمی را به صدور تعلیقه‌جات، و هرگونه خدمات بر اماثل و اقران امید مفاخرت و مباهات می‌فرموده، به هرباب عهده‌بردار شده، به‌جهت این اخلاص کیش دولت ابد مدت قاهره الی‌یوم‌القیام

۱۱. نگاه کنید به بخش سیاست امیر در افغانستان.
۱۲. در سوادنامه عبارتی افتاده داشت.

ارقام داشته که به جان منت و استوار، و از امور جان فدائی خواهم داشت. الامرالاشرف‌الاعلی مطاع. مفصل امورات را لساناً عالیجاه معزی‌الیه در حین شرفیابی خدمت عرض خواهد نمود، صدق تصور فرمائید».

در این زمان فرمان حاکمیت دولت در سرتاسر ایالت سیستان و همچنین در بلوچستان تا مرز سند روان بود. پس از روزگار امیر موضوع بلوچستان و سیستان به‌مرحلهٔ تازه‌ای افتاد که به تجزیه و تقسیم آنها انجامید. و آن از موضوع گفتار ما بیرون است.

۱۰ فتنهٔ آقاخان محلاتی

ماجرای آقاخان محلاتی داستانی است شنیدنی که عنصر روحانیت و سیاست در آن بهم آمیخته. مقدمهٔ آن در ایران برپا گردید، و بساط آن در دستگاه‌استعماری انگلیس درسند وهند چیده‌شد وقوت‌گرفت. معتبرترین مأخذ ما اعترافات خود آقاخان است در رسالهٔ «عبرت‌افزا» که سرگذشت شخصی او را به‌دست می‌دهد، و خلق و منش او را نیك باز می‌نماید.

شاه خلیل‌الله رئیس فرقهٔ اسماعیلی بود و در عالم روحانی پایهٔ ارجمندی داشت. به‌سال ۱۲۳۲ به‌دست گروهی از اهل تعصب دینی کشته شد، و پسرش سید محمد حسن‌الحسینی مشهور به «آقاخان» که آن هنگام سیزده ساله بود، به‌ارث جانشین پدر گشت. به‌نوشتهٔ خودش «پس از وقوع این واقعه (قتل پدرش) خویش و بیگانه یگانه‌وار به مخالفتم موافقت نمودند، و تقویت امنای دولت سلطانی به‌معاودت اضداد مزید بر علتها گشته...»[۱]. فتحعلی‌شاه از او دلجوئی نمود، هدایا فرستاد، یکی‌ازدخترانش را به‌زنی به‌او داد و بیست و سه هزار تومان پول نقدهم پرداخت[۲]. حکومت قم و محلات را نیز به‌وی سپرد. در دولت قاجار باحترام می‌زیست، میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام جانب او را نگاه می‌داشت، و در زمان صدارتش آقاخان را به‌حکومت کرمان برگزید.

آقاخان طبعی ناآرام داشت، رؤسای اسماعیلی چندان ارادتی به‌او نمی‌ورزیدند، حاجی میرزا آقاسی هم برخلاف قائم‌مقام با او خوش‌رفتاری نمی‌کرد. مجموع این عناصر خوی جاه‌طلب او را به ماجراجوئی کشانید. هنگامی که محمدشاه به هرات لشکر فرستاده بود، آقاخان در کرمان بنای سرکشی را گذاشت. دربرابر فیروز میرزا تاب ایستادگی نیاورد، به‌قلعهٔ

---

۱. عبرت‌افزا، ص ۵.
۲. همان، ص ۷.

بم پناه جست تا اینکه به‌حسن توسط فریدون‌میرزا فرمانفرمای فارس، مورد بخشش شاه واقع گردید. به‌تهران آمد و در حضرت عبدالعظیم خانه گزید. سپس به حکومت محلات رفت.

از ۱۲۵۶ روابط آقاخان با میرزاآقاسی به دشمنی گرائید ـ از محلات به‌سوی کرمان و بلوچستان عزیمت کرد، آنجا را مأمن و کانون طغیان خویش قرار داد. کار خود را با جعل فرمانهائی از جانب محمدشاه به‌افتخار خود آغاز نهاد. منشی او میرزااحمد اصفهانی در فن سندسازی چالاك و تردست بود. حکمران کرمان بهمن‌میرزا بهاءالدوله او را تعقیب کرد. آقاخان به‌شهر بابك فرار نمود، به‌سیرجان رفت و در آنجا هم‌شکست خورد. اما حکومت انگلیس در هند به‌یاری او برخاست، سعیدخان بلوچ را به‌کمکش فرستاده و برای تقویتش توپخانه و مهمات جنگی از راه قندهار و سیستان روانه ساخت[۳].

در این اوان دولت انگلیس در کشمکش با امرای افغانستان بود که به قیام وزیر محمد اکبرخان پسر دلاور دوست محمدخان، و قتل‌عام انگلیسها انجامید. ـ آقاخان که از ایران رانده شده بود به افغانستان رفت، و به خدمتگزاری سیاست انگلستان سرافراز گردید. خودش می‌نویسد: در راه قندهار چون به«کرشك» رسید، رالینسون[۴] را از ورود خود آگاه ساخت. با شکوه فراوان در ۱۷ ذیقعدهٔ ۱۲۵۷ وارد قندهار شد. «خرج مهمانی ما را خشکه از قرار روزی صد روپیه مقرر کردند»[۵]. تصمیم براین گرفته شد که شهر هرات به‌دست آقاخان تسخیر گردد و به حکومت آن نشانده شود. در این‌باره شرحی رالینسون از قندهار به «لرد مکناتن»[۶] فرمانده لشکر انگلیس در کابل نوشت، آقاخان نیز نامه‌ای ضمیمهٔ آن فرستاد. اما شورش دلیرانهٔ افغانان و کشت و کشتاری که از انگلیسها در کابل شد، آن نقشه را برباد داد. اعتراف پیشوای اسماعیلی که حالا به‌مزدوری اجنبی تنزل یافته بود، خواندنی است:

«... پس از دید و بازدیدها شرح احوال ما را شاهزاده محمد (تیمورمیرزا) و رالینسون صاحب خود نوشته و به‌من هم القا کردند، نوشتم به لاردمکناتن صاحب و شاه شجاع. و جواب در کمال مهربانی رسید و مقرر شد که به معاونت آن هرات را گرفته ساکن شوم. مگر تقدیر مخالف تدبیر آمد، و حکایت بلوای کابل متواتر شد و خلل فاحش دراحوال صاحبان انگریز ظاهر شد...»[۷].

چون کار انگلیس در افغانستان رو به‌تباهی می‌رفت، شاهزاده

---

۳. نگاه کنید به نامهٔ میرزا آقاسی ۶ ذیحجهٔ ۱۲۶۲ که در همین بخش نقل شده است.

4. H. Rawlinson.

۵. عبرت‌افزا، ص ۴۹.

6. Lord Macnaughten.

۷. عبرت‌افزا، ص ۴۹.

«صفدر جنگ» و «محمد عمرخان سردار» مکتوبی ممهور به‌آقاخان نوشتند «که اگر بیرون آمدی و به‌ما ملحق شدی فبهاالمطلوب والا هروقت دست یابیم اول تو و کسان تو را قتل می‌کنیم بعد انگریزان را»[۸]. احتمال می‌رفت که انگلیسهای مقیم قندهار نیز به‌همان سرنوشت یاران مقیم کابل خود دچار گردند. به‌این جهت قورخانهٔ خود را آتش زده، عزیمت هند نمودند. و دست‌آموز خود آقاخان را نیز همراه بردند. اما بعد «سردارها افسوس می‌خوردند که آقاخان رفت. اگر مانده بود سزای اورا می‌دادیم»[۹].

همینکه آقاخان به‌سند رسید دوباره از طرف انگلیس به ارجاع خدماتی گماشته می‌شود. «هنری‌یول» دانشمند انگلیسی در شرح‌محققانه‌ای که بر سفرنامهٔ معروف «مارکوپولو» نوشته می‌گوید: «آقاخان در ازای مستمری و وظیفه‌ای که از حکومت انگلستان دریافت می‌کرد، حسن خدمتی نسبت به‌ژنرال نوت[۱۰] در قندهار و همچنین سرناپیر[۱۱] در سند انجام داد»[۱۲]. این «حسن خدمت» را خود آقاخان بهتر از هرکس شرح می‌دهد. می‌نویسد: «در آن اوقات جنرال سرچالز نپیر صاحب، و اطرام صاحب[۱۳] در سند بودند و مقصودشان این بود که میرنصیرخان، کراچی را واگذارد به‌آنها و میرصاحب موصوف تکمین نمی‌کرد. و علی مرادخان خیرپوری با جنرال موصوف موافقت نموده، و رفته رفته غائله طولانی شد. من از رهگذر خیرخواهی اصرار بسیار به‌میرها نمودم که مصلحت شما این است که کراچی را واگذارید و آسوده شوید که علاوه از آنچه مداخل سالیانهٔ‌کراچی‌است ازدولت‌انگلیس به‌شما عاید خواهدشد»[۱۴]. «خیراندیشیها و نصایح» آقاخان در نصیرخان مؤثر نیفتاد و آمادهٔ جنگ شد.

آقاخان چون دریافت که نصیرخان آمادهٔ کارزار است به‌وی گفت: «موافق قانون اسلام نیست که من و نوکرهای من مدد نکنیم، لکن چون لباس نوکرها ملبوس ایرانی است شاید بلوچهای لشکر شما نشناسند و خللی واقع شود. پس چند دست لباس سندی بدهیدکه نوکرهای من بپوشند و با شما به جنگ بیایند. قبول نکرد و گفت شما مهمان من هستید هرگز چنین تکلیفی را رضا نمی‌دهم... و چون قرار داده بودند که شبانه بی‌خبر در چهاونی شبیخون بزنند، و اطرام صاحب و کسانی را که در چهاونی بودند قتل کنند، محض رضای الهی شبانه فرستادم و او را اطلاع دادم و شب چهاونی را تخلیه نموده، به جهازات سوار شدند و سلامت ماندند»[۱۵].

لاجرم، بلوچها به جنگ می‌پردازند و در آن زدوخورد چهار

---

۸. عبرت‌افزا، ص ۵۰.
۹. همان، ص ۵۱.
10. General Nott.
11. Sir Chrarles Napier.
12. H. Yule. P. 153.
۱۳. Sir James Outram این شخص در زمان ناصرالدین‌شاه که جنگ انگلیس و ایران برسر مسألهٔ افغانستان برپا شد، فرمانده قشون مهاجم انگلیس بود.
۱۴. عبرت‌افزا، صفحهٔ ۵۳ـ۵۲.
۱۵. عبرت‌افزا، ص ۵۴ـ۵۳.

دندان آقاخان می‌شکنند، و سی و دوهزار روپیه از اموال او را بلوچها به یغما می‌برند. می‌نویسد: «جنرال صاحب سیاهـهٔ اموال غارت شدهٔ مـرا خواستند که از بلوچان مطالبه نمایند. مگر مصلحت چنان دیدند که آنچه از ما غارت شد به بلوچان ببخشند تا آنها رام و ملك آرام و در عوض از سرکار کمپنی به‌ما بدهند»[۱۶].

بعد، آقاخان برادر خـود سردار محمد باقرخـان را در ربیع‌الاول ۱۲۶۰ با تدارك زیاد که حکومت‌هند تهیه دیده‌بود، به‌تسخیر قلاع«بمفهل» در منطقهٔ بلوچستان می‌فرستد و در جلب نظر بلوچان کوشش می‌نماید: «به‌جهت خوانین خدمتگزار خلعت و انعام و مواجب مقرر کردم، و به‌قدر لازم وقت به‌استعداد برادر معزی‌الیه افزودم. و حکم دادم که اگر ده‌لك‌هم خرج بشود مضایقه نکنند و حتماً بمفهل را تسخیر نمایند»[۱۷]. خود آقاخان نیز به‌سوی بمبئی رهسپار شده در آنجا اقامت نمود.

محمد علی‌خان بلوچ که سابقاً شرحی از او در زمان میرزا تقی‌خان دادیم، با سپاه آقاخان از در جنگ درآمد. آقاخان برادر دیگر خود سردار ابوالحسن‌خان را به‌کمك محمد باقرخان فرستاد. درهمین اوقات فتحعلی‌خان نیز از دربار تهران به‌یاری محمدعلی‌خان و به‌منظور برانداختن برادران آقاخان رسید. در ۱۲۶۲ شکست سختی به‌آنان وارد آمد، متواری شدند. سیاست فرمانفرمای هند ضربهٔ دیگری خورد.

آنچه گذشت مختصری از دفتر زندگی ننگین آقاخان بود. ببینیم میان ایران و انگلیس چه گفت و شنیدی درگرفت.

پس از فرار آقاخان از ایران و پیوستن به اردوی انگلیس در قندهار و رفتن به‌هند، دولت ایران استرداد او را به‌موجب معاهدهٔ ۱۲۲۹ (۱۸۱۴) خواست. مادهٔ دهم این معاهده می‌گوید: «اگر از رؤسای ایران‌کسی خواهد دشمنی کند و یاغی شود و فرار به‌ولایت انگلیس نماید باید به‌محض‌اشارت امنای دولت ایران آن‌کس را از ولایت مزبوره بیرون کنند و اگر بیرون نرود او را گرفته روانهٔ ایران نمایند. و در صورتی که پیش از رسیدن آن کس به‌ولایت مزبور اشاراتی از امنای دولت ایران درباره او به‌حاکم آن حدود رسد آن‌کس را رخصت فرود آمدن ندهند. و بعداز ممانعت اگر فرود آمد او را گرفته روانهٔ ایران نمایند. و همچنین معلوم است کـه از جانب دولتین شرایط این فصل استقرار پذیرفته».

دولت انگلیس به عنوان اینکه «مشارالیه خدمت به دولت انگلیس کرده است» به‌قبول تقاضای ایران تن نداد. سرانجام قرار براین شد کـه استثنائاً ایران خواهش دوستانـهٔ دولت انگلیس را بپذیـرد و از استرداد آقاخان صرف نظر کند. و حکومت هندوستان نیز تعهد کرد که‌آقاخان رااز بمبئی به‌کلکته ببرند تا مصدر فتنه و فساد نگردد. اما آقاخـان در بمبئی بعزت و احتـرام نگاهـداری شد تـا در سال ۱۲۶۲ کـه وی را به‌تسخیر

۱۶. همان، ص ۵۶.
۱۷. همان ص ۶۸.

بلوچستان مأمور کردند. آقاخان نیز برادران خود را به‌تفصیلی که گذشت برای تصرف آنجا روانه ساخت، و نامه‌های فتنه‌انگیز به‌رؤسای قبایل بلوچ نوشت، و آنان را به‌نافرمانی ایران و اطاعت از حکومت هندتحریك و دعوت نمود. نامه‌ای که حاجی میرزاآقاسی در ذیحجهٔ ۱۲۶۲ به‌سفارت انگلیس فرستاده، نکته‌های مهمی را نمایان می‌سازد:

«... از جمله داستان آقاخان محلاتی نوکر خائن و فراری این دولت جاوید آیت است که در چهار سال قبل از اینکه مشارالیه در سرحد کرمان و بلوچستان پاره‌ای از اشرار را دور خود جمع‌آوری کرده بنای هرزگی را گذاشت ـ سرحدداران دولت علیه سلك جمعیت او را از هم گسیخته، سه عراده توپ که روی آنها خط انگلیسی داشت از او بدست آورده، خود او فرار کرده به اردوی قشون انگلیس که در آن اوقات در قندهار بود رفته، او را تصاحب کردند و به اتفاق خود به مملکت سند برده، در آنجا نگاه داشتند. دوستدار شرحی به آن جناب نگارش داشت: چرا کارگذاران آن دولت بهیه مخالف شروط عهدنامهٔ مبارکه فراری این دولت علیه را تصاحب کرده‌اند؟ یا او را آورده به سرحدداران این دولت علیه بسپارند یا او را از خاك متصرفی خود اخراج نمایند.

آن جناب به موجب شرح دولتی به دوستدار جواب مرقوم داشتند که: اگرچه موافق عهدنامهٔ مبارکه عالیجاه مشارالیه باید به دولت علیه رد شود یا از حدود متعلقه به دولت انگلیس اخراج کنند، اما از اینکه عالیجاه مشارالیه خدمت به دولت بهیهٔ انگلیس کرده است، اولیای آن دولت بهیه توقع دوستانه دارند که به مشارالیه اذن داده شود که رفته در کلکته اقامت کند. اعلیحضرت ... محض استرضای خاطر آن دولت بهیه این خواهش را که مخالفت به عهدنامه مبارکه داشت، قبول فرمودند. و قرار شد که مشارالیه در کلکته سکنی نموده، مشروط بر اینکه مکاتبهٔ مخفیه به اهالی ایران نداشته، دست شرارت او از سرحدات دولت‌علیه‌کوتاه باشد. معذلك المراتب کارگذاران هندوستان او را به کلکته نبرده، در بندر بمبئی نگاهداشته که مصدر شرارت و فساد شود و سرحدات کرمان و آن حدود را مغشوش نماید. چنانچه این روزها مشارالیه میرزا ابوالحسن‌خان و محمدباقرخان برادران خود را با چند عراده توپ و جمعیتی از اشرار بلوچیه آنجا، برسر قلعهٔ بمفهل فرستاده که آنجا را تسخیر کرده مأمن فساد و شرارت خود سازد...

«ظهور اینگونه افعال و حرکات خلاف از کارگذاران هندوستان با دوستی مثل دولت علیه ایران کمال استبعاد را دارد. و از حسن انصافی که آن دولت دارند، یقین دارم در قول من شریك می‌باشند،

و به اولیای دولت بهیه انگلیس خواهند نوشت که به کارگذاران هندوستان قدغن نمایند: اینطورها با دولت همجوار قدیمی خود راه نروند، و زیاده ازین آن مفسد خائن را در بمبئی نگاه ندارند. یا موافق عهدنامه مبارکه عمل کنند و او را از ملك خود اخراج نمایند، یا موافق خواهشی که کرده‌اند او را به کلکته برده دست شرارت و فساد او را از سرحدات دولت علیه کوتاه دارند...».

پس از آن اعتراض، پاره‌ای از نامه‌های محلاتی که به‌امرای بلوچ نوشته بود، به‌دست عمال ایران افتاد. و حاجی همه را به‌نظر سفیر انگلیس رسانید. حکومت هند بناچار آقاخان را در جمادی‌الاول ۱۲۶۳ از بمبئی به‌کلکته کوچ داد. در خانه‌ای که «جهت نزول مانواب فرمانفرما معین کرده بود ساکن گردیدیم». به‌دنبال آن حکومت هند خواست با تمهید مقدمه‌ای، وسیلهٔ بازگشت آقاخان را به‌ایران فراهم نماید. وزیر مختار انگلیس از طرف فرمانفرمای هندوستان نظر دولت ایران را استفسار کرد و در ۲۷ صفر ۱۲۶۳ به‌حاجی میرزا آقاسی نگاشت: «چون درین اوقات خود عالیجاه آقاخان مایل و راضی به‌این دربار شوکتمدار شده است و به رضای خاطر می‌خواهد معاودت نماید، لهذا جناب فرمانفرمای مملکت هندوستان دوستدار را مأمور فرموده‌اند که از اولیای این دولت علیه در مقام استفسار برآید که آیا اولیای دولت علیه راضی به‌معاودت عالیجاه مشارالیه خواهند بود؟ تا دوستدار مراتب را اظهار دارد. حال زحمت کشیده به‌هرچه رأی اصابت پیرای اولیای این دولت علیه قرار گیرد مرقوم فرمایند تا دوستدار نیز به‌جناب فرمانفرما اظهار دارد».

حاجی نسبت به‌بازگشت آقاخان حرفی نداشت، اما باید از راه فارس یا بین‌النهرین برگردد، نه از طریق بلوچستان یا کرمان تا مگر باز در آنجا به فتنه‌انگیزی دست بزند. در ربیع‌الاول ۱۲۶۳ به شیل پاسخ‌درستی داد:

«... معلوم است بودن یا نبودن آقاخان در ایران برای دولت علی‌السویه است. و اینکه چندی هم رفته بوده محض سفاهت و بیخردی بوده، کسی به‌او رجوعی ندارد وحالاهم نخواهدداشت. در صورتی‌که از راه فارس یا در عتبات عالیات از راه کرمانشاهان با عیال خود بخواهد به محلات بیاید و در خانهٔ خود بنشیند،کسی با او حرفی ندارد. بیاید بفراغت در خانهٔ خود باشد. قریهٔ دولت‌آباد را هم که در عوض طلب خواجه عیسی تاجر دولت بهیهٔ روسیه داده بود، و من دوهزاروپانصد تومان ابتیاع‌کردم، تنخواه مرا رد کند، من قریهٔ مزبوره را به خود او وامی‌گذارم».

آقاخان مایل نبود با این شرایط به‌ایران بیاید، و بیکاره در گوشهٔ محلات به‌کار دعاگوئی روزگار بسر آرد. انتظار داشت مقدمش را گرامی دارند و باعزت فراوان باز گردد. همینکه محمدشاه مرد و میرزا آقاسی هم

رفت ـ آقاخان ازکلکته به بمبئی آمد. ازآنجا نامه‌ای به‌میرزاتقی‌خان‌نوشت و اجازهٔ بازگشت‌خواست. به‌گفته خودش: «از رعایت دولت بغایت امیدوار بودم که به‌اقصی‌الغایه به‌عزتم خواهند افزود و در حقم عطوفتها خواهند فرمود. و بعد از آنهمه خرابیها که در دولت شاه مرحوم دیده و کشیدم، حال به‌آبادیم خواهند پرداخت. و با جمعی عیال و اطفال سادات متواری فراری، به الطاف شهریاری به موطن و مسقط‌الرأس مستقر و متقبلم خواهند ساخت»[۱۸].

سفارت انگلیس نیز واسطه گردید. اماامیر اساساً با معاودت‌کسانی که آنان‌راعنصر فتنه‌جو تشخیص می‌داد و به‌پشتیبانی بیگانگان دلگرم‌بودند (خواه‌آصف‌الدولهٔ قاجارباشد یاپیشوای‌اسماعیلی) روی خوش نشان‌نمی‌داد. می‌گفت این کسان خائن ملت و ملتند، و باید به عنوان «فراری» تسلیم دولت بشوند. پس به‌وزیر مختار انگلیس ابلاغ کرد:

«... اگر اولیای دولت بهیهٔ انگلیس مایل باشند که [آقاخان] به ایران بیاید، باید بطور فراری او را به‌سرحدداران دولت علیه بسپارند، والا به‌کثرت عصیان و جرائم اعمال او اولیای دولت علیه راضی نخواهند شد که آقاخان بطور دیگر به‌ایران معاودت کند». قصد امیر این بود که از اعتبار این کسان در انظار مردم بکاهد و بیمقدارشان جلوه دهد. و این درست مخالف هدف انگلیسها در روانه ساختن آقاخان به‌ایران بود. نتیجه این شد که موضوع همچنان مجمل ماند.

پس از امیر، باز آقاخان به‌تلاش بازگشت به‌ایران افتاد. برای شاه فیل وزرافه فرستاد، اعتمادالدوله صدراعظم را هم از پیشکشهای خود بی‌بهره نگذاشت. اما مراجعتش به ایران سر نگرفت. با گذشت زمان دستگاه آقاخان در بمبئی نیرو گرفت ـ او و فرزندان خلفش از عوامل پیشرفت سیاست حکومت انگلیسی هند بودند. این خود یکی از جهات سیاست انگلستان در آن سرزمین اوهام و خرافات بود که اختلاف فرقه‌های گوناگون مذهبی را تقویت کند. آقاخان محلاتی ثروت بیکران اندوخت، و به نوشتهٔ «هنری یول» انگلیسی نزدیك پنجاه تا شصت هزار مرید اسماعیلی این بت بزرگ را می‌پرستیدند[۱۹].

*

زمانی نهضت اسماعیلی نمایندهٔ یکی از بزرگترین جنبشهای فکری جهان اسلامی بود ـ حال پیشوائی آن را کسی بعهده داشت که از عالم روحانیت و فضیلت یکسره بیگانه بود. نامهٔ زندگیش با سند سازی آغاز گشت، و به بیگانه پرستی انجام یافت ـ میراثی که برای احفادش به جای نهاد.

---

۱۸. عبرت‌افزا، ص ۳ـ۷۲.

19. H. Yule, P. 153.

اصلاحات سیاسی و اجتماعی

۱۱ مالیه و خزانه

در دورهٔ کوتاه صدارت میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام، وضع مالیه و دخل و خرج کشور نظم کلی بهم رسانید. برای دربار و شاه حقوق ثابت برقرار کرد، و مواجب دیوانیان و خیلی از مستمریها را محدود ساخت. مأخذ این سخن منسوب به قائم‌مقام که «دولت سرباز می‌خواهد، دعاگو نمی‌خواهد» هر چه باشد، روشنگر وجههٔ نظر عمومی اوست نسبت به‌مخارج دولتی[۱].

پس از قائم‌مقام وضع مالی ایران دچار بحران گشت، روز بروز از میزان عایدی کاسته، بر خرج افزوده می‌شد. دامنهٔ این عدم تعادل با بخششها و مستمریهای گزاف، و دادن «تیول وسیورغال» همچنان زیادتر می‌گردید. کار به جائی کشید که در زمان میرزا آقاسی «هر سال دو کرور مخارج ایران بر مداخل آن زیادتی پیدا کرد»[۲]. پول نقد خزانه، خاص حقوق درباریان و افراد خاندان سلطنت و مستمری روحانیان بود. و برای پرداخت مطالبات دیگران براتهای بی‌اعتبار یا کم اعتبار در وجه حکام ولایات صادر می‌شد. حکمت صدور برات این بود که دولت طلبکاران را از سر خود باز کند. بنا به گفتهٔ شیل هر کس زور داشت همهٔ وجه براتش وصول می‌شد، اگر بیچاره بود یك شاهی هم به او نمی رسید. و بطور کلی براتهای دولتی به مأخذ ده تا بیست درصد بهای اصلی در ولایات خرید و فروش می‌شد[۳]. با براتهای نکول‌شده‌ای که در

---

۱. چنانکه خواهد آمد همان معنی در نامهٔ امیر به شاه منعکس است.

۲. صدرالتواریخ، خطی. (این رقم دقیق است، گفتهٔ امیر آن را تأیید کرده).

3. Lady Sheil, P. 387.

دست مردم بود قرض دولت برف‌انبار گشت، و کسی هم به فکر چاره نبود. از آن گذشته مواجب سپاهی درست نمی‌رسید. مثلا محمدحسن‌خان سردار ایروانی از همشهریهای میرزا آقاسی که منصب امیر تومانی و حکومت عراق را داشت، همه ساله صورت لشکر را به تهران می‌فرستاد، مواجب آنان را می‌گرفت. اما به سربازان نم پس نمی‌داد. و بزور ازآنان قبض رسید دریافت می‌کرد[۴]. واتسون می‌نویسد: «سرهنگانی بودند که بدون داشتن ابوابجمعی، مواجب وپوشاك سربازان را می‌گرفتند»[۵]. این عین سخن خود امیر است.

کاردار انگلیس ضمن بررسی دورهٔ چهارماههٔ اول زمامداری او می‌نویسد: «امیر نظام سخت مشغول اصلاح خطاکاریهای دولت زمان محمدشاه است. امیر خودش نمونه‌ای چند از نادرستیهای رایج را شمرد. از جمله اینکه سرهنگان حقوق فوجهائی را می‌گرفتند که اصلا وجود خارجی نداشتند؛ گارد خاصهٔ سلطنتی که در زمان فتحعلی‌شاه از ششصد سوار نظام کاردیده تشکیل می‌یافت، اخیراً عدهٔ آنان روی کاغذ چهارهزار نفر ثبت گردیده بود، و به حقیقت بیش از سیصد نفر نبود؛ در دستگاه دیوان جمع زیادی هستند که بدون آگاهی شاه مرحوم فرمان به‌نام آنان صادر گردیده و مواجب هنگفت می‌گرفتند؛ و عایدی دولت یکسره به‌جیب شخصی افراد می‌رفت. چنان آشفتگی در کار مالیهٔ مملکت است که سالها طول می‌کشد تا بنظم درآید»[۶]. از همه بدتر این بود که مالیات دولت بطور کامل وصول نمی‌گردید، و از برخی ولایات اصلا نمی‌رسید.

در این وضع پریشان، امیر به‌اصلاح مالیه پرداخت. به‌عقیدهٔ واتسون: «شاید هیچ متخصص مالی هیچوقت گرفتار وضع ناهنجاری نگردیده بود که میرزا تقی‌خان با آن مواجه شد». دولت مبلغ عظیمی قرض داشت و بنابراظهار خود امیر به‌استیونس، فقط سیصدوچهل هزار تومان پول در خزانهٔ مملکت موجود بود. صندوق جواهر سلطنتی نیز مورد دستبرد قرار گرفته بود. میرزا تقی‌خان گفته بود: جعبهٔ محتوی قطعه‌های الماس که بهای آنها هشتصدهزار تومان بوده است، حال‌بیش از صدهزار تومان الماس در آن یافته نشد[۷].

کاردار انگلیس نیز می‌نویسد: «خزانه خالی است؛ همهٔ پول نقد موجود سیصدهزار تومان یا یك‌صدو پنجاه‌هزار لیره است... یقین دارم که امیر نظام قصدش این است که همت خود را برای احیای ایران بکار ببرد... و اگر پول کافی در خزانه بود برموانعی که ثبات دولت ایران را

---

۴. ناسخ‌التواریخ.

5. R. Watson, P. 374.

۶. انگلیس ۶۰/۱۴۴ فرانت به پالمرستون، ۳۱ ژانویهٔ ۱۸۴۹.

۷. انگلیس، استیونس به پالمرستون، ۱۵ ژوئن ۱۸۴۹.

تهدید می‌کند، فائق می‌آمد»[۸]. اما به‌نظرش «شکست میرزا تقی‌خان در برانداختن آن دشواریها حتمی است»[۹]. فرانت اشتباه می‌اندیشید، و به خطای خود پی‌برد. این سخن خود امیر است در توضیح سیاست مالیش: «پیش از هر اصلاحی وضع مالیه را سروسامان خواهد داد. میزان خرج دولت یك‌میلیون تومان (پانصدهزار لیره) بیشتر از عایدی آن است. باید از مواجب و مستمری کاست؛ به‌علاوه ده درصد بر مالیات خواهد افزود؛ گمرکات که تا کنون در اجارهٔ افراد بوده، از دست آنان خواهد گرفت و تحت ادارهٔ دولت درخواهد آمد؛ به‌هر ولایتی پیشکارمالیه‌ای خواهدفرستاد که مسئول دیوان استیفا باشد و مستقل از حکومت آنجا؛ و مبلغ شش‌صد هزار تومان مستمری را که حاجی‌میرزا آقاسی در حق دوستان ماکوئی خود برقرار نموده، یکسره مقطوع خواهد کرد»[۱۰].

شرح مواد مزبور را خواهیم داد، و آن قسمتی از نقشهٔ اصلاح‌مالیهٔ امیر را می‌ساخت. گرفتاری عمدهٔ دیگر مسألهٔ براتهای نکول شدهٔ دولتی بود، و بدهی گزافی‌که از این راه برعهدهٔ خزانه قرار داشت. در نظر اول دو راه در پیش بود؛ یا اینکه همه را معتبر بداند، و یا اینکه یکسره بی‌اعتبار شمارد. طریق نخست با تنگدستی مالی دولت عملی نبود، و طریق دوم دولت را ورشکسته اعلام می‌کرد و بکلی از اعتبار می‌انداخت. اما راه درستی که برگزید این بود که دستور داد همهٔ براتها را مورد رسیدگی‌قرار دهند. آنها را که درست بود و بدهی حقیقی دولت بشمار می‌رفت، قبول کرد و قرار پرداخت تدریجی آنها را داد. و براتهائی که صورت بخشش و انعام و خاصه خرجیهای فراوان حکومت میرزاآقاسی راداشت، بکلی وازد، و دولت را متعهد به تأدیهٔ آنها ندانست.

برای تعدیل دخل و خرج کشور هیأتی از مستوفیان را تحت‌نظر میرزا یوسف مستوفی‌الممالك گماشت که صورت درستی از وضع بودجهٔ مملکت تنظیم نمایند. این هیأت میزان کمبود عایدی را از مخارج، به‌یك میلیون تومان (قریب پانصدهزار لیرهٔ انگلیسی) تعیین نمود. امیر که‌خود در فن استیفا سررشته داشت، براساس آن صورت تصمیم دلیرانه و قاطعی گرفت. یعنی از حقوق تمام کسانی که از خزانهٔ دولت مواجب یا مقرری داشتند، از شخص شاه گرفته تا نوکر جزء، بتناسب کاست. شرحی که در صدرالتواریخ آمده نقل می‌کنیم: میرزا تقی‌خان «اول کاری که کرد از مواجب جمیع مردم کاست و از برای هریك شش‌ماهه مواجب منظور نمود و شش ماه دیگر را باز گرفت، و در این خصوص فرمانها به‌مردم داد که هنوز آن فرمانها موجود است. حقوق جمیع علما را کسر کرد، و نصف‌سال منظور نمود. شاهزادگان عظام و وزرای فخام نتوانستند کاری ازپیش

۸. انگلیس ۶۰/۱۴۴ فرانت به پالمرستون، ۲۵ آوریل ۱۸۴۹.
۹. انگلیس، ۶۰/۱۴۴ فرانت به پالمرستون، ۲۵ آوریل ۱۸۴۵.
۱۰. انگلیس، استیونس به پالمرستون، ۱۵ ژوئن ۱۸۴۹.

ببرند، حال همه‌کس یکسان بود.» مؤلف صدرالتواریخ در حاشیه اضافه می‌کند «اگرچه میرزا تقی‌خان امیرنظام مواجب مردم را کسر کرد ولی کسر او بهتر از زیادی و افزودن دیگران بود به‌جهت آنکه در عهد شاه مرحوم و صدارت حاجی میرزا آقاسی، اسم مواجب زیاد و رسم آن کم‌بلکه هیچ بود. مثلا به‌شخصی ده‌هزار تومان مواجب می‌دادند، ولی چون وصول نمی‌شد صاحب آن مجبور می‌شد آن برات را به‌هزار تومان بفروشد و به ازاء آن هزار تومان هم اسباب خرازی فرنگ بگیرد. لکن میرزا تقی‌خان اگر چه کسر کرد، ولی هرقدر مواجب که داده می‌شد بسهولت به‌حیطهٔ وصول می‌رسید»[۱۱].

لسان‌الملك سپهر در همین موضوع می‌نگارد: «پس طبقات شاهزادگان بزرگ را تا چاکران خرد، نام هر کسی را از مستوفیان درگاه و عارضان سپاه همی بخواست و از مرسوم و مواجب ایشان لختی بکاست و در این امر وضیع و شریف و قوی و ضعیف را به یك دست بهره فرستاد تا هیچکس را به‌کسی سخره نباشد». به‌دنبال آن راجع به‌کسر مستمری و مواجب خود نیز به‌تعریض شرحی خواندنی می‌دهد: «و من بنده با اینکه در حضرت شاهنشاه به‌منصب استیفا فخری بزرگ داشتم و در انشادقصاید لالی فراید نثار حضرت شاهنشاه می‌بردم و تاریخ اقالیم سبعهٔ جهان‌واقسام خمسهٔ زمین را از ده زبان ترجمانی کرده نگار می‌دادم و روایت عرایض قریب و بعید را در دربار عام بین یدی‌الاعلی بدان ذلاقت و طلاقت می‌کردم که مورد تحسین پادشاه می‌افتاد و وقت آمدکه دو هزار کس درپیشگاه حضور انجمن شد و حامل فتحنامه نرسید، من بنده قرطاسی بیاض‌برگرفتم و بی‌لکنت زبان تا به‌آخر رفتم. بالجمله با تقدیم چندین خدمت میرزا تقی‌خان معادل دوهزار تومان زر مسکوك از مرسوم و مواجب من بنده بکاست. الا آنکه میعاد نهاد که چون این کار برمیزان نهم باتو دوچندان دهم»[۱۲].

کاستن مقرری این مورخ درباری که هنرش این بود که کاغذ سفیدی را به‌دست گیرد و از روی آن فتحنامه‌بخواند، به‌اندازه‌ای به‌اوگران آمده که هرجا توانسته، زبان به‌بدگوئی از امیر گشوده است. تردید نیست این کار امیر دشمن‌تراشی می‌کرد. خاصه در میان امیران و شاهزادگان که از خوان یغمای دولت پولهای کلان می‌بردند، کسانی به‌دشمنی برخاستندکه ظهور آن را در غوغای سربازان در ۱۲۶۵ دیدیم. وزیر مختار انگلیس می‌نویسد: «با عمل بی‌پروای خود در کم‌کردن حقوق و مواجب افراد، همه‌را دشمن خود ساخته است... البته این تصمیمی بود لازم، خاصه اینکه بیشتر عایدی دولت صرف مستمریهای گزاف می‌گردید که تناسب با درآمد کم ایران نداشت. اما عاقلانه این بود که در کاستن آنها تبعیضی قائل می‌گردید؛ و این آزمایش ناگوار را به‌زمانی دیگر موکول می‌ساخت‌که حکومت

۱۱. صدرالتواریخ (خطی). ۱۲. ناسخ‌التواریخ.

پایهٔ استوارتری می‌یافت»[۱۳]. ولی امیر تبعیض روا نداشت و تمام حرفش برانداختن تبعیض و بی‌عدالتی بود. از آن گذشته عدم تناسب فاحشی‌میان حقوق وزیران و حکام و بزرگان مملکت، و عایدی دولت و خرج زندگی، وجود داشت. شیل در یادداشتهائی که به‌ضمیمهٔ کتاب زنش آورده، حقوق خالص دیوانی میرزا آقاخان نوری را به‌زمان صدارتش سالانه چهل‌و دو هزار تومان (معادل ۹۹۳/ ۲۰ لیرهٔ انگلیسی) ثبت کرده و حال آنکه رئیس‌الوزرای انگلیس درهمان وقت فقط سالی‌پنج‌هزار لیره حقوق‌می‌گرفت![۱۴] همچنین رقم‌حقوق حکام ایالات‌ایران‌را معادل مواجب فرمانفرمای‌هندوستان آورده است![۱۵] در واقع وزیران ایران مواجب نمی‌گرفتند، خزانهٔ دولت و ملت را بیغما می‌بردند.

امیر جهت تعدیل بودجهٔ دولت، حتی از حقوق شاه کاست. در این کار شیوهٔ قائم‌مقام را پیش گرفت. و مقدار آن را فقط ماهی دوهزار تومان مقرر داشت .دستخط شاه براین معنی صراحت دارد:

«سهراب‌خان، پولی که برای صرف جیب ما معین شده است، ماهی دوهزارتومان است. امروز جناب امیرنظام می‌گفت‌که معین‌کرده‌ام و به سهراب‌خان داده‌ام.البته از اول ثور تا آخرسال، ماه به ماه دوهزار تومان را به حضور بیاورید. فی‌جمادی‌الاول ۱۲۶۶»[۱۶].

اما وزیر مختار انگلیس حقوق شاه را در زمان صدارت امیر ازآن مبلغ هم کمتر، یعنی سالی پانزده هزار تومان ثبت کرده است. و از نظر مقایسه می‌نویسد: حقوق سالانهٔ محمدشاه کمتر از شصت هزار تومان نبود[۱۷]. میزان درست مواجب ناصرالدین شاه در آن زمان همان است که در دستخط شاه و نامهٔ امیر ذکر گردیده: به‌شاه می‌نویسد: «... درباب صرف جیب مبارك که مقرر فرموده بودند مهدی‌خان عرض کرده است،وجه نیست ــ فدوی در اول‌سال مثل پارسال‌بلکه بیشتر از پارسال، بیست‌وچهار هزار تومان ابوابجمع مهدی‌خان نمود. حالا که فرمایش سرکار همایون رسید، مهدی‌خان حاضر نبود که تحقیق مراتب را کرده، قراری که لازم است بدهد که رفع معطلی مهدی‌خان بشود ،و اینطور عرضها خاکپای همایون نکند...»[۱۸]. از نامهٔ مهمی که امیر به‌شاه نگاشته، معلوم است که مانع گشادبازیهای درباری بوده، و به‌کنایه خواسته مقام سلطنت را متنبه گرداند:

۱۳. انگلیس ۶۰/۱۴۶ شیل به پالمرستون، ۱۵ دسامبر ۱۸۴۹.
14. Lady Sheil, P. 388.
۱۵. همان، ص ۳۹۳.
۱۶. مجلس، نامه‌های روزانهٔ امیر به شاه (خطی).
۱۷. انگلیس، ۶۰/۱۵۱ شیل به پالمرستون، ۲۰ مارس ۱۸۵۱.
۱۸. مجلس، نامه‌های روزانهٔ امیر به شاه (خطی).

«... مقرر فرموده بودند فلان راحت نمی‌گذارد. گاه هست‌خاکپای همایون معلوم شده باشد فدوی دروجوه مخارج اتفاقی قبلهٔ عالم روحنا فداه مضایقه و خودداری می‌کند. اینقدر بررأی همایون آشکار باشد که به‌خدا من جمیع عالم را برای راحتی وجود مبارك همایون می‌خواهم. اگر گاهی جسارتی شود از این راه است. می‌خواهد که خدمت شما ازجهت‌پول مخارج لازمه معطل نماند والا مال کلا از خودتان است. فدوی را چه‌حدآن هست که در انجام رضای خاطر مبارك خودداری نماید. با این عقیده که دارد وجود ناقابل خود را در رضای خاطر مبارك وقف می‌داند. اما خود فدوی دیناری به احدی نخواهد داد آن وجه را که باید به مردم بدهد به مخارج لازمهٔ قشون پادشاهی می‌دهد. اما قبلهٔ عالم انشاءالله عیدی مرحمت می‌فرمایند. دستخط که به‌دوستعلی‌خان صادرشده بود زیارت‌گردید. بدیهی است که وجه حاضر خواهد شد. زیاده جسارت نورزید. باقی‌الامر همایون»[۱۹].

در این عبارت که «فدوی دیناری به احدی نخواهد داد، آن وجه را... به مخارج لازمهٔ قشون پادشاهی می‌دهد»، اثر تربیت قائم‌مقامی منعکس است. شیل نیز نکته‌ای را می‌آورد: «مدتی است شاه می‌خواهدبرای تفریح به‌نواحی اطراف تهران مسافرت کند، ولی میرزا تقی‌خان به ملاحظات مالی منصرفش داشته است»[۲۰]. این ممانعت امیر تعجبی ندارد، زیرا اندکی بعد که شاه به‌سفر یك‌ماهه به‌قم رفت (۱۲۶۶) همهٔ درباریان را با سه فوج پیاده‌نظام وعده‌ای سوار نظام به‌دنبال خود راه انداخت. و خرج این سفر کمتر از بیست‌هزار تومان نبود[۲۱].

درضرورت صرفه‌جویی به‌شاه خاطرنشان‌می‌کند: «چگونه می‌شود... در صندوق خزانه یا جای دیگر، بیست سی‌هزار تومان وجه برای خوب و بد دنیا و مخارج همراه نداشته باشند... هرقدر سختگیری که این غلام بکند، بی‌پول که این کارها راه نخواهد افتاد... خلاصه، لازم بود که عرض شود. چنان نباشد که فردا معطلی روی بدهد، یا سرکار همایون‌چنان‌بدانند که هر طور است، این غلام می‌تواند کار را راه اندازد»[۲۲]. روشن است که شاه او را حلال هرمشکلی می‌دانست.

امیر که در خصوص تعیین حد مواجب پادشاه و دیگر مخارج دولتی آن اندازه مراقبت داشت، تکلیف دیگران معلوم است. از نامه‌ای که میرزا آقاخان نوری ظاهراً به‌یکی از برادرزادگانش[۲۳] به‌فارس نوشته، رویهٔ

---

۱۹. مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به شاه، خطی.
۲۰. انگلیس ۶۰/۱۵۳ شیل به پالمرستون، ۲۵ سپتامبر ۱۸۵۰.
۲۱. همان، شیل به پالمرستون، ۳ اکتبر ۱۸۵۰.
۲۲. مجموعهٔ کاغذهای امیر، خطی.
۲۳. محمد زکی‌خان نوری عموی میرزا آقاخان مدتی پیشکار حکومت فارس بود. فتح‌الله‌خان و عبدالله‌خان که نامشان در کاغذ آمده، پسران همو هستند.

تبعیض‌ناپذیر امیر در مسألهٔ کسر مواجب روشن می‌گردد. و نیز آشکار می‌کند که چقدر از او حساب می‌بردند. به‌علاوه میزان سواد میرزاآقاخان را در فن املا و انشای فارسی بدست‌می‌دهد. قسمت عمدهٔ نامهٔ میرزاآقاخان را با حفظ املای اصل می‌آوریم:

«حالت امروز ایران دخلی به‌شلق‌کاری و هرزه‌گی ایران عهد حاجی میرزا آقاسی غیر مرحوم ندارد. کار نظم و حساب بهم رسانیده. می‌بینید دستورالعمل فارس را. مواجب مردم نصف و ثلث شد. اگر مواجب حاجی‌قوام و ایلخانی ماند، ده‌هزار تومان در سال پیشکش و تعارف به‌شاه و در خانه می‌کنند و چهارهزار تومان مواجب می‌گیرند. سابق آنچه رنگ‌زردی در باب مواجبهای اقوام، برادرزاده‌ها و پسر عموهای فارس در وقت نوشتن کتابچهٔ دستورالعمل کشیدم، باشد. البته شنیده‌اید. این دفعه هم در حضور نواب والانصرت‌الدوله، در وقت خواندن محاسبه، به مشیرالملك[۲۴] امیر گفت، و به میرزا فتح‌الله گفت [...][۲۵]. مواجب پسرهای زکی‌خان و شکرالله‌خان چه می‌گیرند؟ من هرساعت باید بمیرم، میرزانعیم باید بنویسد مواجب عبدالله‌خان کم است. چه‌خاکی به‌سر کنم؟ قدر نمی‌خواهم بدانند... صلاح خود را نمی‌دانم اسم یك نوکر و یك لشکرنویس را به‌زبان بیاورم، دست‌کشیدم از وزارت لشکر اسم ببرم. شما هم آخر رحم خوب چیزیست. احترام خشکه دارم، جنجال زیاد دارم، اما نمی‌توانم عرز و آبروی خود را نمی‌توانم ببرم. راست است صبح تا شام بـه خدمات متفرقـه و بی‌سروتـه می‌دوم، محترمم. یقین بدان اگر کاری از دستم برآید، شما بگوئید یا نگوئید، دشمن خدا و رسول باشم مضایقه و کوتاهی نمی‌کنم. امروز ده روز است دویست تومان مواجب شما را قطع کردند. طفل من کاظم آرام ندارد. ساعتی ده دفعه خاطر من می‌آورد، می‌گویم به جائی نمی‌رسد.

«خلاصه آنچه می‌فهمم اگر زیاد فارس بمانید کم‌کم همهٔ مواجب قطع می‌شود. اذن آمدنم هم خواستم به جهت شما. ندادند. اما بـه شاهزاده سفارش کردم مواجب شما را زود بدهد. به هربهانه و خدمتی باشد بیائید طهران. آنجا ماندن صلاح نیست. امشب درباب کسر و کم‌کردن مواجب شما عریضه نوشتم. تا خدا چه‌خواهد... از طهران و کار طهران مأیوس باشید، نمی‌توانم علاوه بکنم. اگر آنچه هست کم نشود خوبست. باقی». مهر «عبده آقاخان‌بن‌اسدالله»[۲۶].

---

۲۴. مشیرالملك وزیر مقتدر فارس بود در این زمان و سالیان بعد.
۲۵. چند کلمه خوانده نشد.
۲۶. از اسناد خان ملك ساسانی.

از نامهٔ مزبور و دستخط شاه که پیش از این آورده شد، نمایان است کـه دستگاه استیفا یکسره تحت نظر مستقیم امیر اداره مـی‌شد. و علاوه بر تعیین اصول سیاست مالی کشور، در برخی موارد خود او به جزئیات کار رسیدگی می‌کرد. یکجا به شاه می‌نویسد: «... بلی مستوفی‌الممالك با نوشته، متعهد حساب شده تا روز پانزدهم تمام نماید»[۲۷]. معلوم است که از مستوفی‌الممالك تعهد کتبی گرفته که بنشیند و کار را تا روز معینی به انجام برساند. باز می‌آورد: «مشغول حساب هستم، امـا گمان ندارم که جان فدوی از دست این حساب فارغ شود»[۲۸]. جای دیگر گوید: «... دیشب تا صبح نشسته حساب فیروز میرزا را تمام کرد». اما توضیح نمی‌دهد که چرا رسیدگی به حساب فیروز میرزا حاکم فارس را به دیگری نسپرده بود. شاید علتش این بوده که دفتر مالیاتی آنجا از چند سال پیش وضع آشفته‌ای داشته، و می‌خواست تکلیف مالیاتهای پس‌افتاده را خود معین نماید. در هر حال از لحاظ فن اداره، مسئولیت دشواری به عهدهٔ خویش گرفته بود.

*

مادهٔ دوم برنامهٔ تعدیل دخل و خرج کشور، راجع به مستمری و تیول بود.

در دفتر مستمریهای بیحساب و تیول و سیورغـال تجدیـد نظـر کلی کرد؛ از مستمریها کاست و در مواردی قطع نمود، تیول را محـدود ساخت و یا یکسره ضبط دیوان نمود. کاردار انگلیس می‌نویسد: «به‌امر شاه همهٔ دهاتی که حاجی میرزا آقاسی به‌ارث برای محمـدشاه مـرحوم نهاده بود، به تصرف دولت درآمد. این دهات را حاجی یا بزور گرفته یا برخی از قیمت آنها را پرداخته بود. تصمیم شاه در این باره عادلانـه بود چه حاجی از راه غیر قانونی بدست آورده بود»[۲۹]. به علاوه پس از فرار حاجی از تهـران، چندین کیسهٔ پـول «دوکای روسی» در خانه‌اش جاگذاشت که همه به «مهرروسی» لاك شده بود[۳۰]. آن کیسه‌هـا هم به خزانه رفت. سالی شش‌صد هزار تومان (سیصدهزار لیرهٔ انگلیسی) کـه در حـق همشهریهای ماکوئی خـود برقـرار ساخته بود، از دفتر استیفا حـذف گردید[۳۱]. قرار امیر در محدود کردن مستمری شامل همهٔ طبقات از جمله شاهزادگان و درباریان و روحانیان و سادات می‌گـردید. آن کاری دلیرانه بود.

معیاری که میرزا تقی‌خان برای مستمری درنظر گرفت در نامـهٔ ربیع‌الثانی ۱۲۶۶ او به‌شیل، منعکس است. می‌گوید: دولت «به‌فراخور

۲۷. مجلس، نامه‌های روزانهٔ امیر به شاه، خطی.
۲۸. مجموعهٔ کاغذهای امیر، خطی.
۲۹. انگلیس ۶۰/۱۴۴ فرانت به پالمرستون، ۲۶ ژانویهٔ ۱۸۴۹.
۳۰. انگلیس، استیونس به پالمرستون، ۱۵ ژوئن ۱۸۴۹.
۳۱. همان.

احوال هرکس و گنجایش خرج و دخل مملکت، مواجب و مستمری قرار داده‌اند که به آنها می‌رسد». راجع به تیول مقرر گردید که صاحبان تیول باید مالیاتهای پس‌افتاده را بدهند، وگرنه تیولشان جزو خالصجات دولتی درخواهد آمد. ضمناً از تیولداران برخی درکار کشور اخلال می‌نمودند، و یا تحت حمایت سفارتخانه‌های خارجی از پرداخت مالیات گذشته سر می‌تافتند. مستمری آنان را برید، و تیولشان را ضبط دولت کرد. در اینجا گفت و شنید دامنه‌داری میان امیر و سفارت انگلیس در گرفت، اما کارش را از پیش برد. دو داستان را که نمودار وجههٔ‌نظر امیر است، به اجمال می‌آوریم:

شاهزاده سیف‌الدوله از جمله کسانی بود که تحت حمایت سفارت انگلیس درآمده و به لندن رفته بود، و از آن دولت مستمری می‌گرفت. چون در زمان محمدشاه به ایران بازگشت «تپراخ تپه» به تیول او درآمد، و سالی دویست تومان هم دربارهٔ زنش مقرری تعیین گردید. میرزاتقی‌خان مستمری شاهزاده‌خانم را برید، و مالیات چندین سالهٔ محصول تیول‌مزبور را مطالبه کرد. از آنجا که سیف‌الدوله به پرداخت آن تن درنداد، تیولش را ضبط دیوان استیفا نمود. وزیر مختار انگلیس نسبت به قطع وظیفه و ضبط تیول مزبور اعتراض کرد. امیر در جواب، ضمن نامهٔ ربیع‌الثانی ۱۲۶۶ گفت: سیف‌الدوله باید مالیات تپراخ تپه را بنابر دستخط فتحعلی‌شاه از روی میزان محصول و درآمد هرسالهٔ آن بپردازد، نه از دفتر کریمخانی که طبق آن فقط هر سالی یك تومان و دو ریال نقد، و چهار خروار جنس مالیات به‌آنجا تعلق می‌گرفت. اما در باب قطع دویست تومان «کارگزاران دیوان اعلی در دستورالعمل به فراخور احوال هرکس و گنجایش خرج و دخل مملکت، مواجب و مرسومی قرار داده‌اند که به آنها می‌رسد. علاوه از این قرار مرسوم و راتبه منوط به اراده و رأی اقدس همایون پادشاهی است که هرطور مقرر دارند باید از آن قرار عمل شود، و اطاعت نمایند نه شکایت...».

شیل در پاسخ امیر در ۱۸ ربیع‌الثانی ۱۲۶۶ می‌نویسد: «بدیهی است که این براهین دولت علیه محض بهانه جوئی و طفره است. و این قدرهم واضح است که آن تصورات ناشایسته را که امنای دولت ایران در این عمل عنف دارند، بآسانی فهمیده می‌شود. لایق خود نیست که در این احوال یعنی عمداً نقض عهد به دولت انگلیس کرده‌اند گفتگو نمایند... باز بطور صریح به امنای دولت اعلام می‌دارد که ملاحظهٔ کل نمایند. چقدر مقتضی است که رشتهٔ روابط دوستی فیمابین دولتین را ملحوظ دارند». دولت تهدید وزیر مختار انگلیس را به‌چیزی نشمرد، و او پالمرستون وزیر امورخارجه را از قضیه آگاه ساخت. پالمرستون یادداشتی فرستاد و به شیل دستور داد آن را به نظر میرزا تقی‌خان برساند. در پیام پالمرستون این برهان عجیب را می‌خوانیم: «... دولت

پادشاهی تأسف دارند از اینکه دولت ایران دویست تومان مستمری سالیانه‌ای را که شاه مبرور به شاهزاده معزی‌الیه بخشیده بوده موقوف کردند. سبب این وقوع چیست؟ آیا دولت این قدر بیچیز است که نمی‌تواند دویست تومان بدهد و این قرار شاه مرحوم را بانجام برساند؟...».
امیر به حرف پالمرستون هم وقعی ننهاد.

سید مصطفی شوشتری مدنی که ساکن حیدرآباددکن بود، در زمان محمدشاه به ایران آمد. چون از سادات بود نزد شاه و صدراعظم منزلتی یافت، وظیفه‌ای در حق او منظور گردید، و در شوشتر اقامت گزید. امیر مستمری او را کاست و به یك‌هزار وهشت‌صد تومان در سال تثبیت کرد. ولی سید در شوشتر کانون فسادی برپا ساخت، و از بیم اینکه مبادا وظیفه‌اش بریده شود، آن را به دو پسرش سیدمحمد و سید عبدالله واگذار نمود. امیر مستمری آنان را به‌جرم ماجراجوئی یکسره قطع کرد. وزیر مختار انگلیس به پشتیبانی آنان آمد و به دولت نوشت: زن‌سید مصطفی «هندیه» است و فرزندانش از اتباع انگلستان هستند، و مقرری آنان باید همچنان برجای بماند. برهان امیر این بود که: دولت تعهدی ندارد که افراد مفسد را وظیفه خوار خود بشمارد، مستمری آنان مقطوع است و به هر کجا می‌خواهند بروند. سیدمصطفی خود به تهران آمد و تمنا کرد همهٔ مقرری او به سالی هشت‌صد تومان از نو برقرار شود. امیر نپذیرفت و تصمیم خود را اجرا نمود. پس از عزل امیر، شیل همان موضوع را پیش کشید، و ادعای نه‌هزار و پانصدوشصت تومان حقوق عقب‌افتاده، و برقراری وظیفهٔ گذشتهٔ او را کرد. با یك سلسله نامه‌نویسی دور و دراز، سرانجام میرزا آقاخان نوری سالی هزار وپانصد تومان در حق سید شوشتری معین نمود. و اگر دستخط شاه در حاشیهٔ آخرین نامه نبود که: «اگر این دفعه از این قرار هم نکول کند، دیگر جواب ننویسید»، این رشته بریده نمی‌شد. سیدمصطفی همان کسی‌است که به‌پاس این وظیفه خواری در زمان جنگ ایران و انگلیس (۱۲۷۳) در شوشتر فتنه‌ای برپا کرد و مردم را به شورش علیه دولت تحریك نمود. گوئی ملك ایران آفریده شده بود که هر بدگوهری را بپروراند، و چون فربه شد کاسهٔ نعمت بشکند. از این قبیل اراذل همیشه کسانی بوده و هستند که در کنف تاج امپراطوری انگلیس اما به خرج دیگران، روزگار گذرانده‌اند.

شرح سیاست امیر را در قطع مستمری و تیول مفتخوران با نامهٔ با مزهٔ یکی از سادات «سیدطه» نام که در رمضان ۱۲۶۷ به میرزاتقی‌خان نگاشته پایان می‌دهیم. این سید جلیل فقط «سه قریهٔ خرابه» در تیولش بوده و آنها را برای روشنی «شمع چراغ آخرت خاقان مغفور» به او واگذار کرده بودند. او هم با کمال امانت عایدی آنها را خرج دعای آخرت مستمندان به‌گاه «صباح و مصی که موقع استجابت دعاست» می‌نمود.

حالا که دولت بر آن شده که «قمع این خیرات» کند و «عساکر دعاها را جوق جوق و فوج فوج» محروم گرداند، زبان شکوه گشوده است. در ضمن سید آدم پرمدعائی هم‌هست. می‌گوید: هر آینه تیول مزبور به روال گذشته برقرار گردید چه بهتر، وگرنه قطع آن خیرات به‌اندازهٔ «پرکاهی» در نظر اهل فقر نمود نخواهد کرد، و همهٔ تعهدات اخروی حضرت‌سلطنت پناهی به‌گردن اتابك اعظم خواهد افتاد! متن نامه این است:

محب‌الفقرا، اتابك اعظم والافخم دام غره و مجده، بعد از عرض قوانین دعاگوئی، مکشوف خاطر عاطردریا مقاطر می‌دارد که: چون درین وقت عالیجناب ملافتح‌الله آدم خود را جهت احوال پرسانی دولت علیه و پاره‌ای مطالب واجبه روانهٔ دربار معدلت مدار نموده، انشاءالله تعالی یقین از روی هواخواهی دولت علیه وادای شکرانهٔ نعمت خاقان‌مغفور به نظر دقیق و خورده بین تأمل تمام در فقرات عرایض داعی دولتخواه خواهند فرمود.

از آن جمله که خاقان مغفور نظر به شاهد و تأیید احسان خیرات خود جهت چند تن فقرا و مساکین سه عدد قریهٔ خرابه درمحال مذکور که در هریکی از پنج شش خانوار اصلی زیادتر نداشتند، به این فقیر مرحمت فرموده بودند که گویا حقیر دهات را آباد نمایم، و از رعایا هرگز مالیات گرفته نشود به رسم نصفه‌کاری مشغول کاسبی خود باشند. و آنچه از مناصفه عاید به این حقیر شود خرج و صرف فقرا و مساکین گردد، شاید که شمع چراغ آخرت خاقان مرحوم خواهد شد. و دعای دولت ابدمدت پادشاه جم‌جاه را برخود لازم دانند در صباح و مصی‌که موقع استجابت دعاست چندین هزار فقرا که در کل ممالك‌اند قشون و عساکر دعاها را جوق و جوق و فوج و فوج به هدف اجابت مقرون سازند.

حال چنان مسموع گردید که امنای دولت قطع و قمع این خیرات را کرده، چندین هزار نفوس زکیه را از دعا مأیوس و معطل ساخته. که هرچند از نعام والطاف منعم حقیقی خود داعی را اینگونه امورات بلکه عالم ملك خود باشد منقطع شود، به‌نظر فقرا پره کاهی لابل‌گیاهی نمود نخواهد کرد و از دعا فارغ نخواهم شد، به مضمون اطیع‌الله واطیع‌الرسول واولی‌الامر منهم. نهایت چون خاقان جنت‌آشیان این دهات جزئی‌را بدون طلب و خواست این حقیر، برای فقرا جهت خیرات ابدی خود به حقیر امر و سفارش فرموده بودند که به ارباب استحقاق و اصناف مستحقین برسانیم، لهذاالله‌فی‌الله لازم بود مراتب را به‌سرکار شوکتمدار حالی‌شود اینجانب از عهده بیرون‌آیم. اگر سرکار اتابك باز نظر به مرام خاقان خلد آشیان و طلب ازدیاد دعاگویان که جیوش منصورند و محض برای دولت علیه، کمافی‌السابق مقرر فرمودند

فبها. والا از عهدهٔ نعمت خاقان مغفور و پادشاه جمجاه بیرون خواهند آمد والا درعهدهٔ هردو خواهید ماند و دیگر دهات چندین قابلیت ندارند و چندین مداخل هم نه. اگر به طریق دیگر به‌نظر درآورده خلاف‌است مختارند.

*

سیاست مالی میرزا تقی‌خان بر دو پایهٔ اصلی قرار داشت. یکی کاستن خرج دولت که شرح آن گذشت. دیگر افزایش عایدات که در آن تدبیرهای گوناگون بکار بست. از این قرار:

یکی وصول مالیات پس افتاده بود از حکام ولایات و خوانین محلی که باسوء استفاده از ناتوانی دولت در ایام فترت، تعهد مالی خود را ادا نکرده بودند. به‌هر کجا محصل مالیاتی فرستاد که به حساب آن رسیدگی کرده، وجه باقی مانده را معین سازد و وصول نماید. وزیر مختار انگلیس می‌نویسد: «در ایران معیار قدرت دولت همانا وضع وصول عایدات آن می‌باشد. و احوال ولایات را نیز می‌توان از روی آن سنجید»[۳۲]. به همین مأخذ می‌گوید: «از دورهٔ سلطنت محمدشاه تا امسال [۱۲۶۷] هیچگاه همهٔ مالیاتها بطور کامل وصول نشده بود. امسال مبلغ یک‌صدوسی هزار تومان به حساب پس‌انداز خزانهٔ دولت ریخته شد. و اگر مخارج لشکرکشی به خراسان و جاهای دیگر نبود، خیلی بیشتر از اینها ذخیره می‌گشت»[۳۳]. در گزارش رسمی دیگر می‌آورد: «منطقهٔ فارس هیچوقت مثل حالا تحت فرمانبرداری دولت مرکزی نبوده است. و از زمانی که به‌خاطر هست خوانین محلی آنجا مالیاتی به دولت نمی‌دادند. اکنون از آنان مالیات‌گرفته می‌شود»[۳۴]. در همان گزارش میزان مالیات فارس را در ۱۲۶۷ چهارصد هزار تومان ثبت کرده، و رقمهای زیر را بدست می‌دهد:

وجهی که به خزانهٔ تهران پرداخت شده	۱۶۸ ۰۰۰	تومان
خرج قشون فارس	۵۰ ۰۰۰	»
مواجب و مستمریها	۴۵ ۰۰۰	»
کارهای اصلاحی و عام‌المنفعه	۱۲ ۰۰۰	»
کسر مالیات به علت ملخ خوارگی	۶۰ ۰۰۰	»
اعتبار موجود در اول نوروز	۶۵ ۰۰۰	»
	۴۰۰ ۰۰۰	تومان

از تدابیر خوب امیر تفکیک امر استیفای ولایات از حکومت بود که شخص حاکم و وزیر او در امر مالیات دخل و تصرف نا موجه نداشته باشد. در این باره قاعده‌ای گذارد که مسئولیت مالیات و محاسبات را

۳۲. انگلیس ۶۰/۱۵۸ شیل به پالمرستون، ۱۲ فوریهٔ ۱۸۵۱.
۳۳. همان، ۶۰/۱۵۹ شیل به پالمرستون، ۲۰ مارس ۱۸۵۱.
۳۴. انگلیس ۶۰/۱۵۸، شیل به پالمرستون، ۱۲ فوریهٔ ۱۸۵۱.

مستوفی هر ولایت به عهده داشت. رسیدگی به عمران تیول نیز در حوزهٔ وظایف او بود. در نامه‌ای که امیر در ذیحجهٔ ۱۲۶۶ به وزیر خراسان نگاشته، ضمن تأیید سیاست دولت مبنی براینکه کارها «کمال انتظام یابد» می‌گوید: هر چند شما سمت پیشکاری آنجا را دارید، «لکن در امر مالیات و نظم معاملات و محاسبات لازم بود که از جانب دیوان اعلی یك نفر مستوفی معین شود... میرزا موسی که محل وثوق من است، به استیفای کل مملکت خراسان مأمور شد... بی‌امضای او کسی در معاملات و محاسبات و عمل دفتر نباید مداخله نماید که او را من اختیار کرده‌ام، نیك بد این کار را از او خواسته‌ام... آبادی تیولات را زیاد و زحمت شما را کم می‌کند». باز تأکید دارد: او «باید موافق حق و حساب، مالیات را حواله و دریافت کند. و در دیوان اعلی از عهدهٔ سؤال و جواب برآید». امیر در حاشیه به‌خط خود افزوده: مستوفی خراسان چنین نیست که «بدون استحضار شما کاری بکند و یا از صوابدید شما بیرون برود. لکن شما نیز او را در سرشغل و عمل خود مسلط و مستقل نمائید». (میرزا موسی همان وزیر لشکر بعدی است که به درستی شناخته گردیده بود).

دیگر اینکه گمرك را بر قانون تازه‌ای نهاد. یعنی تا آن زمان که گمرك کشور به‌اجارهٔ افراد واگذار گردیده بود، تحت ادارهٔ مستقیم دولت قرار داد. بنابر ثبت وزیر مختار انگلیس، عایدی گمرك ایران در سال ۱۲۶۷ مبلغ دویست هزار تومان بوده است[۳۵]. شیلات بحرخزر را نیز از اجارهٔ اتباع روس بیرون آورد و به اتباع ایران سپرد، و از این راه نیز بر میزان عایدی دولت افزود. درآمد شیلات در سال ۱۲۵۹ نزدیك به‌شش هزاروپانصد تومان بود و در ۱۲۶۷ به بیست‌و پنج هزار تومان رسید. راجع به گمرك بنادر خلیج فارس این موضوع قابل ذکر است که شیخ سیف حاکم بندر عباس «خودسرانه» بنای اخذ گمرك از کالاهای بازرگانان گذاشته بود، و حال آنکه وجه گمرك بایستی مستقیماً به کارگزاران دیوان پرداخت گردد. دیگر اینکه از هندیهائی که به یزد می‌رفتند گمرك خاصی گرفته بود. امیر در ۷ رمضان ۱۲۶۷ به‌شیخ‌سیف دستور داد که: اولاگمرك امتعهٔ بازرگانی را به مالیهٔ یزد بفرستد. و ثانیاً از هندیان مزبور «هرچه وجه گمرك دریافت کرده است الی دینار آخر به آنها رد نماید. و من بعدهم این حرکت را موقوف داشته، متعرض احدی نشود...». این شیخ‌سیف آدم جلب ناقلائی بود. و در سالهای پیش نیز از پرداخت مالیات خودداری کرده بود. در زمان امیر حکومت فارس اوراگوشمالی داد و همهٔ مالیات پس‌افتاده را از او گرفتند.

توسعهٔ کشاورزی و صنایع و رونق تجارت که در فصل سیاست اقتصادی امیر بحث می‌کنیم، در افزایش میزان درآمد دولت نیز مؤثر افتاد. ویکی ازعمدهٔ تدابیر امیر همان برانداختن زیاده رویهای «محصلین»

۳۵. انگلیس ۱۵۹/۶۰، شیل به پالمرستون، ۲۰ مارس ۱۸۵۱.

مالیات، و الغای رسم ستمگرانهٔ «سیورسات» سپاهیان بود که موجب‌پریشانی روستائیان می‌گردید. وزیرمختار انگلیس می‌نویسد: «عنصر محصل‌نمایندهٔ ظلم و تعدی و جنایت است... و سیورسات از منابع پرسود بیدادگری»[۳۶]. و میرزاتقی‌خان می‌خواهد «طبقهٔ دهقان را از ستمگریهای ادوار گذشته آزاد گرداند»[۳۷]. خواهیم دید که دراین‌کار توفیق کامل بدست‌آورد[۳۸]. از آن گذشته درگزارشهای مالیاتی آن زمان بارها برمی‌خوریم که هرکجا قاعدهٔ نامنصفانه‌ای جاری بود که نسبت به مردم خرده‌پا و کسبهٔ جزء و زارع زیان داشت، آن را شکست، و میزان مالیات هر منطقهٔ آفت‌زده‌ای را تعدیل کرد. چند نمونه را نقل می‌کنیم:

در روزنامهٔ وقایع اتفاقیه می‌خوانیم: به قرار معلوم در محال فومن از ولایت گیلان رسم «ستم شریکی در تقسیم مالیات آنجاست که باعث شکستگی و خرابی بعضی دهات شده است. لهذا محض ملاحظهٔ رفاه و آسودگی رعیت عالیجاه میرزازین‌العابدین تبریزی را مأمور فرمودند که رفته از روی دقت رسیدگی نموده، مالیات آنجا را تعدیل نماید که رفع ستم شریکی شود. و هرجا درخور گنجایش خود مالیات دیوانی را ادا نماید»[۳۹]. باز می‌بینیم که: در سالهای گذشته از ناحیهٔ گیلان «صادریات بسیار که اضافه بر مالیات می‌شد، حکام و مباشرین می‌گرفتند. و به این واسطه رعایا همیشه پریشان و بی‌سامان بودند». از این‌رو دستوررفت که در گیلان «زیاده از تومانی یك‌هزار و پانصد دینار صادر که صرف مخارج ولایتی و حاکم و مترددین می‌شود» نگیرند. و از طالش نیز بیشتر از قرار تومانی یك‌هزار دینار اخذ نگردد[۴۰]. نکتهٔ بسیار بامعنی اینکه از تهران مأمور مخصوص به گیلان فرستاده شد که «ابلاغ این حکم را به عموم اهالی گیلان و طالش نماید که زیاده از مبلغ مسطوره صادر ندهند- تا موجب رفاه و آسایش بوده، در مهد امان و استراحت جویند و مشغول کسب و رعیتی خود باشند که انشاءالله روز بروز آباد و دائر شود»[۴۱]. آشکار است که دولت می‌کوشید مردم به حق و تکلیف خود هوشیار گردند، و تن به احکام نادرست ندهند. و همان مطلب نیز در روزنامه منتشر می‌شد که جمهور ملت آگاهی یابند.

نمونهٔ قابل توجه دیگر دستور رسمی امیر است در جلوگیری از تنزل پول که در ۲۸ ذیقعدهٔ ۱۲۶۷ به عیسی‌خان حاکم گیلان فرستاد: از قرار اطلاع در رشت «در فکر شکستن پول سیاه هستند، سه‌چهار مرتبه تغییر و تبدیل شده است. اول عددی یك‌شاهی، بعد سه عدد صددینار، بعد

۳۶. Lady Sheil, P. 392 «یادداشت شیل دربارهٔ درآمد ایران».
۳۷. انگلیس ۱۳۸/۶۰ شیل به پالمرستون، ۲۸ اکتبر ۱۸۴۸.
۳۸. به بخش چهاردهم مراجعه شود.
۳۹. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۲.
۴۰. همان.
۴۱. همان.

چهار عدد صددینار شده است... این معنی باعث ضرر فقرا و کسبه است، و حال آنکه از اول دولت ابدآیت تاکنون هرگز در دارالخلافةالباهره چنین امری نشده. بدیهی است که این تغییر و تبدیل و سکهٔ جدید از راه طمع مباشرین است». برحکومت لازم است که «بدون سبب راضی به‌ضرر فقرا و مردم نشده، قدغن نماید که این حرکت را موقوف دارند». و آن را «فرض حکومتی» خود شمارد که «بر وفق عدالت رفتار نماید». ثانیاً «منتهای اهتمام را در اجرای حقوق ثابته و رفاهیت و آسودگی مردم خواهید نمود».

نظیر همین قضیه در کرمان و ولایات دیگر شرقی روی داده بود و «پناه‌آباد» رایج آنجا به نرخ ثابتی تسعیر نمی‌شد. به وسیلهٔ مؤیدالدوله حاکم کرمان نرخ رسمی تعیین گردید[۴۲]. در جای دیگر راجع به تعدیل مالیات خوی نوشته شده: «به سبب ملخ خوارگی که دوسه سال متوالی در آن ولایت حادث شد، قدری شکستگی و پریشانی به رعیت آن ولایت وارد آمده. لهذا اولیای دولت علیه قرارهای درست و به قدر ضرورت تعادل و تخفیفی در حق اهالی آن ولایت منظور داشتند که رفع پریشانی وشکستگی آن ولایت بشود»[۴۳]. همچنین میرزا هدایت‌الله (وزیر دفتر بعدی) از طرف دولت مأمور شد که «به‌عمل حکومت و دادوستد ولایتی و مالیاتی صاین قلعه برسد که اگر اجحافی به‌رعیت حاصل آید، مشخص نموده... عرض کند. و مواجب سوارهٔ صاین قلعه را هم از مالیات آنجا برحسب قراردیوانی درست، به‌وقت بدهد که نوکر و رعیت همگی آسوده و به فراغ بال‌مشغول کار خود باشند»[۴۴].

از مهمترین نوآوریهای امیر در نظم مالیاتی، تجدید نظر در بهای زمینهای آباد و تعیین مالیات آنها به‌مأخذ محصول زمان بود. منبع عمدهٔ اطلاع ما در این باره شرحی است که در گزارش وزیر مختار انگلیس آمده. شیل آن اندیشهٔ امیر را تأیید می‌کند، اما اعتقاد دارد که نادرستی عنصر ایرانی نمی‌گذارد که قرار عادلانه‌ای در این امر مهم صورت‌بگیرد. نخست نوشتهٔ شیل را می‌آوریم:

«از جمله تدابیر میرزاتقی‌خان برای افزایش منبع درآمد دولت این است که تصمیم گرفته زمینهای مزروع را از نو مورد ارزشیابی قرار دهد. زیرا که آخرین بار در هشتاد سال پیش در زمان کریم‌خان‌زند بود که اراضی مزبور را تقویم کردند، و از آن وقت تا به‌حال تغییرفاحشی در قیمت زمین و دیگر اموال غیر منقول رخ داده است. از یک‌سو پاره‌ای ناحیه‌های آباد سابق، حال روبه ویرانی نهاده. و از سوی دیگر برخی ناحیه‌های خراب اکنون دائر گردیده است. از آن گذشته با بر افتادن جنگهای داخلی و پیشرفت بازرگانی، بر میزان ثروت ملی افزوده شده است. به این علل تجدید نظر دربهای املاک به‌خودی خود کار صحیحی

۴۲. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۱۳.
۴۳. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۴.
۴۴. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۲.

می‌باشد. اما فساد اخلاق و بدذاتی عنصر ایرانی، باعث می‌گردد که‌این نقشه در عمل به بیعدالتی زیاد وپریشانی امور انجامد. یعنی اگر به مقومان دولت رشوه بدهند، قیمت کمتری روی آن املاك می‌گذارند که با ارزش اصلی آنها هیچ تناسبی نخواهد داشت. و جبران آن را چنین خواهند کرد که از مالکانی که حاضر نگشته پولی به‌جیب خبرگان مزبور بریزند، مالیات بیشتری بگیرند»۴۵.

اما این نکته‌جوئی را برنوشتهٔ شیل وارد می‌دانیم که اگر میرزا تقی‌خان درجهات‌مختلف سیاست‌مالی خود کامیاب‌گردیده‌باشد، دلیلی‌نیست‌که نقشه‌اش در این بار شکست خورده باشد. قبلا دیدیم که مالیات تیول سیف‌الدوله را به مأخذ جدید معین کرد، نه به مأخذ «دفتر کریمخانی». این می‌نماید که سیاست خود را در تقویم املاك پیش‌برده بود.

به‌هر حال کار دیگری که انجام داد، تجدیدنظر در دفتر «خالصجات» و تنظیم درآمد آنها بود. از این راه نیز برعایدی دیوان افزوده شد. نمودار آن شرحی است که در ۷ صفر ۱۲۶۷ به وزیر مختار روس نوشت: «این اوقات برای تشخیص محاسبات و ثبت املاك و اراضی خالصجات دیوانی» رسیدگی شد. و معلوم گردید که یکی از خانه‌های خالصه همان عمارت مسکونی سفارت است. پیش از این «در عوض اجارهٔ آن عمارت، مداخل باغ و یخچال سفارت به‌دیوان واگذار شده بود. و حال چندی است‌که باغ‌و یخچال را سفارت خود متصرف شده‌اند. از اینکه مباشر عمارات خالصهٔ دیوانی می‌باید به‌دیوان حساب‌جواب گوید، از آن جناب متوقع گشت که یا همان باغ و یخچال را کمافی‌السابق واگذار نمایند. یا وجهی به صیغهٔ اجاره یا اجاره‌نامه قرار بدهند که عمارت مزبور از قلم دیوان خارج نشود، و ملك خالصه معلوم باشد».

راجع به رسیدگی به وضع املاك، نکتهٔ مهمی نیز در نامهٔ امیر به شاه می‌خوانیم. می‌نویسد: «در باب کتابچهٔ املاك مقرر فرموده بودند که در حضور مبارك باشد. امر با سرکار همایون است، هر قدر بفرمایند در حضور همایون باشد. اما سند جمیع املاك همان کتابچه است. طوری نشود که اوراق او گم شود که ضرر زیاد عاید خودتان می‌شود. نمی‌دانید که مردم چه‌قدر طالب هستند که این کتابچه از دست برود»۴۶. از آن بر می‌آید که کسانی مترصد بودند آن کتابچه را از میان ببرند. و همانجا تصریح دارد که: «هر روز... صدهزار تهدید قتل می‌نمایند».

موضوع مهمی که باقی می‌ماند وضع بودجه و نظام مالیاتی است در آن زمان. در «کتابچهٔ خیالات اتابکی» که میرزا تقی‌خان اندیشه‌های خود را در آن پرداخته بود، بودجهٔ کل کشور را به‌میزان چهل کرور تومان

۴۵. انگلیس ۱۵۹/۶۰ شیل به پالمرستون، ۱۷ مارس ۱۸۵۱.
۴۶. مجموعهٔ کاغذهای امیر، خطی. همچنین نگاه کنید به بخش سی‌ودوم.

منظور داشته بود[۴۷]. یعنی هدفش این بود که دخل‌و خرج ایران را به بیست میلیون تومان معادل ده میلیون لیرهٔ انگلیسی برساند. (در آن ایام هرلیرهٔ انگلیسی بدرستی ۲/۰۰۷ تومان و به تخمین دو تومان ارزش داشته است). اما در آخرین سال حکومت امیر، بودجهٔ کشور بیش از سه میلیون تومان نبود. نویسندهٔ انگلیسی «بی‌نینگ» که در ۱۲۶۷ به‌ایران آمد، رقم درآمد ایران را در این سال نزدیك سه میلیون تومان ذکر کرده است[۴۸]. در سال بعد بنابر ثبت نویسندهٔ المآثر و الآثار که به دفتر استیفا دسترسی داشته، عایدی کل دیوان به میزان ۶۷۷ ۲۵۷ ۳ تومان می‌رسید[۴۹]. وزیر مختار انگلیس نیز با ذکر ارقام ریز جمع درآمد ایران را در سال ۱۲۶۸ به مبلغ ۰۰۰ ۱۷۷ ۳ تومان معادل ۰۰۰ ۵۸۸ ۱ لیرهٔ انگلیسی آورده است[۵۰]. اینك به توضیح آن می‌پردازیم.

مهمترین منابع درآمد دولت عبارت بود از: مالیات ارضی، گمرك، خالصه و تذکره. به‌علاوه ازدام و چهارپایان، مستغل، قنات، چاه آب وآسیا مالیات مخصوص گرفته می‌شد. در بعضی ناحیه‌ها خاصه در دهات مالیات سرانه، و در جاهای دیگر «مالیات در» به هر خانواری، تعلق می‌گرفت. نرخ مالیات ارضی بطورکلی بیست درصد عایدی خالص آن مقرر بود و این قاعده از زمان فتحعلی‌شاه معمول گشته. اما این قانون ثابت نبود و دربرخی ایالات بنابر میزان حاصلخیزی آن تا ۳۰ درصد مقدار عایدی خالص می‌رسید. در گیلان به هر جریب زمین برنج وتنباکو و نیشکرکاری و توتستان سالی ۱۵ ریال مالیات تعلق می‌یافت. اموال موقوفه از مالیات معاف بود. ایلات مالیات ارضی نمی‌پرداختند زیرا خدمت نظامی برعهده داشتند. اما بر احشام و اغنام ایلات مالیاتی منظور می‌گردید. مالیات ارضی شامل دو قسمت بود: نقدی و جنسی. مالیات جنسی شامل گندم، جو، برنج، ابریشم، کاه، نخود و غیره می‌گردید. غله برای جیرهٔ سربازان، وکاه برای علیق اسبان دولتی مصرف می‌شد. هرجا که مالیات سرانه معمول بود از هر مرد بالغ چهار ریال، و از هر زن و کودك ۲/۲۵ ریال مالیات گرفته می‌شد. مالیات بردام و چهارپایان از این قرار بود: از هرگوسفند و بز ۰/۷۵ ریال، و از هر خر و گاو یك‌تومان در سال[۵۱].

بر شرح مزبور که به‌مأخذ نوشتهٔ وزیر مختار انگلیس آوردیم، اطلاعات دیگری را از سند رسمی دفتر استیفا، بدست می‌دهیم[۵۲]. مطلب

---

۴۷. شرح عیوب وعلاج نواقص مملکتی ایران (خطی). راجع به‌این رساله پیش از این در بخش هفتم توضیحی داده‌ایم.

48. R. Binning Vol. 2. P. 227.

۴۹. المآثر والآثار، ص ۲۴۲.

50. Lady Sheil, P. 388.

۵۱. همان، ص ۳۸۸ـ۳۷۸.

۵۲. انگلیس ۲۴۸/۵۵ (مجموعهٔ اسناد رسمی فارسی). اسناد این مجموعه مربوط به سالهای ۱۲۴۴ تا ۱۲۴۸ است و سند مورد بحث ما تاریخ ندارد. در هرحال ←

مهم آن نقل می‌شود:

«میان ایلات و رعیت دهات‌نشین در دادن مال دیوان بهیچ‌وجه تفاوت نیست زیرا که از برای هر دوایی و هرخانواری وجه مشخصی از دیوان مقرر است. و این قاعدهٔ کلی ندارد یعنی هر محالی و هر ایلاتی تفاوت دارد. اما در اکثر جاها از قرار تفصیل، متداول است». رعیتی که زن دارد، یك خانوار حساب می‌شود و سالی یك تومان. ورعیتی که زن ندارد و از سن پانزده که‌گذشت، سالی پنج‌ریال باید بدهد. مالیاتی که به‌دام وچهارپایان در سال تعلق می‌گیرد این است: شتر پنج ریال، گوسفند ده‌شاهی، الاغ بیست و پنج‌شاهی، گاو بیست وپنج شاهی، مادیان دو ریال، گاومیش دوریال. به‌علاوه برای «نهالهٔ زنبور» عسل ده‌شاهی مقرر است.

در خصوص مالیات ناحیه‌های محصول خیز: «دهات اربابی و غیر اربابی بهیچ‌وجه در اداکردن مال دیوان تفاوتی ندارد. زیرا که برای هر زمین یك قرارداد معین است، و از برای خود رعیت هم قرارداد علیحده است». قرارداد زمین «در دهات و چه در قطعات» این است که اگر دیم باشد، هر چه حاصل آن بعمل آید «ده‌یك آن مال دیوان، وده‌یك دیگر مال ارباب است. باقی که عبارت از هشت است مال رعیت است». اما اگر محصول آبی باشد از ده‌من، دومن مال دیوان است و یك‌من مال ارباب. «اگر ارباب درکار وزحمت زراعت و تخم بارعیت شریك نباشد، بجز یك عشر نمی‌تواند بردارد».

قانون کسب یعنی «قاعدهٔ متوجهات اصناف» ده درصد نفع داد و ستد سالانه به‌دیوان تعلق دارد. «اما این قاعده‌کلی نیست زیرا که‌آن‌شخص اقرار به‌نفع خود نمی‌کند. بنابر آن از دیوان هرکس رابه فراخور حال و مال و مایهٔ آن شخص تخمیناً یك‌وجه به‌توجهی آن قرارداد کرده، و هر صنفی را وجه معینی در دفتر ثبت کرده‌اند. اگر چنانچه آن صنف، آن‌وجه معین را از دیوان قبول کرده است فبها. در میان خودشان، نسبت به حال هرکدام آن‌وجه را قسمت نموده، به چهار قسط به دیوان می‌دهند. و اگر چنانچه قبول نکرده‌اند، از طرف دیوان آدم امین برسر آن صنف موکل است، یا بطور اجاره یا بطور ضبط از عمل کرد نفع آن صنف در بعضی اصناف یك عشرو در بعضی کم یا زیاد ضبط می‌نماید. قاعدهٔ کلی ندارد».

قانون مستغلات «کلا دوعشر» مقرر است. اگر کسی دکانی، حمامی و یا کاروانسرائی داشته باشد، از ده تومان کرایهٔ آن، دو تومانش مال دیوان است. و «این قاعدهٔ کلی است».

از اصول مزبور گذشته «لفظ صادر و قاعدهٔ آن در ایام سابق متداول بود. چون حالا برای هرچیز وجه معینی از دیوان مقرر است، بنابر آن، آن قاعده حالا موقوف است. وآن وجه معینی که از برای هر محال،

← از نظر توضیح اصول مالیاتی آن دوره مهم است.

و یا هر اصناف، و یا هر ایل که از دیوان مقرر شده است، باید آن‌وجه را به‌سه قسط یا به‌چهار قسط به‌دیوان بدهند».

اینک ارقام ریز بودجهٔ ایران را به سال ۱۲۶۸ از یادداشتهای وزیر مختار انگلیس می‌آوریم[۵۳]:

۱ــ درآمد نقدی شامل مالیات و گمرک و خالصه وغیره ۲ ۶۷۷ ۰۰۰ تومان

۲ــ مالیات جنسی: غله ۲۳۷ ۲۴۵ خروار، قیمت متوسط آن خرواری‌دوتومان

برنج ۴۷۸ ۴ خروار، قیمت متوسط آن خرواری دوتومان

کاه ۸۹۵ ۱۰ خروار، قیمت متوسط آن خرواری سه‌ریال

مجموع بهای مالیات جنسی به پول نقد ۵۰۰ ۰۰۰ تومان می‌شود یعنی تقریباً یك ششم مجموع درآمد دولت.

ارقام درآمد خالص نقدی ایالات که پس از کسر مخارج ایالتی به خزانه پرداخت گردیده است:

خراسان	۲۲۷ ۰۰۰ تومان
آذربایجان	۶۲۰ ۰۰۰ »
استرآباد	۲۳ ۰۰۰ »
مازندران	۱۰۲ ۰۰۰ »
گیلان	۲۳۸ ۰۰۰ »
کرمان	۱۰۱ ۰۰۰ »
اصفهان	۳۳۲ ۰۰۰ »
همدان	۶۵ ۰۰۰ »
کرمانشاه	۷۹ ۰۰۰ »
فارس	۴۰۳ ۰۰۰ »
لرستان و خوزستان	۱۳۰ ۰۰۰ »
کردستان	۳۲ ۰۰۰ »
یزد	۷۳ ۰۰۰ »
تهران و حومهٔ آن	۱۲۲ ۰۰۰ »
قزوین، خمسه، گروس، طارم و طالقان	۱۳۲ ۰۰۰ »
عراق مرکزی (کاشان، قم، گلپایگان، ساوه، ملایر و غیره)	۳۱۲ ۰۰۰ »
مجموع	**۲ ۹۹۱ ۰۰۰ تومان**

53. Lady Sheil, P. 388-390.

ارقام خرج

مخارج عمومی به‌اضافه هدایا، ساختمانها، پست‌وغیره	۵۲۱ ۳۳۵	تومان
«عملجات»: حقوق دیوانیان در پایتخت	۹۸۵ ۸۰۵	«
بودجه سپاه	۷۶۴ ۲۲۲ ۱	«
مخارج ایالتی	۳۳۱ ۲۹۲	«
جمع	**۶۰۱ ۶۵۶ ۲**	«

ارقام مواجب و مستمریها به استثنای بودجهٔ نظام

صدراعظم	۰۰۰ ۴۲	تومان
شاهزادگان و خاندان سلطنت	۱۲۶ ۲۵۷	«
اشراف و اعیان	۲۷۶ ۹۸	«
ارباب قلم	۱۱۰ ۱۸	«
علما و سادات و ملایان	۱۱۰ ۴	«
اطبا و شعرا و مترجمان و غیره	۸۴۳ ۱۸	«
کارکنان اصطبل و مهتران	۵۴۰ ۱۷	«
خانهای دودمان قجر	۳۰۲ ۲۱	«
پناهندگان گرجستان، ارمنستان و هرات	۵۹۷ ۷۷	«
اشیك آقاسی و آجودانهای حضور	۴۲۸ ۱۸	«
کارکنان دیوانخانه (عدلیه)	۷۴۶ ۲	«
معلمان و کارکنان دارالفنون	۷۵۰ ۷	«
دلقکهای شاه	۶۴۰ ۹	«
غلام پیشخدمتها و پیشخدمتان مخصوص و گاردشاهی	۵۸۴ ۱۰۳	«

ارقام مزبور مربوط به سال ۱۲۶۸ یعنی اولین سال صدارت میرزاآقاخان نوری است. میزان مواجب امیرنظام بدست نیامد. چندسال بعد میرزاآقاخان دوباره مبلغ هجده‌هزار تومان برحقوق سالیانه‌ای که قبلا برای خود تعیین کرده بود، افزود و به سالی شصت هزار تومان معادل سی‌هزار لیره رسانید. (حقوق رئیس‌الوزرای انگلیس در آن زمان پنج‌هزار لیره در سال بود). میرزاآقاخان آن مبلغ را هم ناچیز می‌دانست، سالی یك‌صدوده هزار تومان به عنوان «پیشکش و ارتشا» دریافت می‌فرمود. و سالی هجده هزارتومان هم از خزانه برمی‌داشت. میرزاجعفرخان حقایق‌نگار می‌نویسد: در سال ۱۲۷۵ که میرزاآقاخان اعتمادالدوله معزول گردید «حسب‌الامر خسرو گردون غلام، مستوفیان عظام به محاسبات ظاهری ممالك محروسه رسیدگی نموده جز از سالی شصت هزار تومان که از دیوان همایون در وجه میرزاآقاخان مستقر و برقرار بود، در این ایام صدارت سالی ۱۱۰ ۰۰۰ تومان علاوه از راتبهٔ استمراری و تعارفات و هدایا و پیشکش و ارتشاء مأخوذی، و علاوه بر دوازده هزار تومان مقرری میرزا کاظم‌خان

نظام‌الملك سابق، هیجده‌هزار تومان بقلم درآمد. خدیو بلند اقبال زیاده از مأخوذ یك سال مطالبه نفرمود...»[۵۴].

۵۴. خورموجی، حقایق‌الاخبار ناصری.

۱۲

نظام جدید و بحریه

بنیانگذار نظام جدید ایران عباس‌میرزای ولیعهد و میرزا بزرگ قائم‌مقام بودند. و انگیزهٔ آنان آماده‌ساختن ایران بود در دفاع و مقابلهٔ تجاوزهای نظامی روسیه که از آغاز سدهٔ‌گذشته دامنهٔ آن همچنان‌گسترش یافت. کشورهائی که در این کار به یاری ایران آمدند فرانسه وانگلستان بودند ومحرك آنان عنصر سیاست بود. ناپلئون در اندیشهٔ لشکرکشی به هندوستان، هیأت نظامی هفتادنفری تحت ریاست ژنرال «گاردان» به ایران فرستاد (۱۲۲۲). و هستهٔ مرکزی نظام جدید ایران به دست صاحب‌منصبان کاردان فرانسوی بوجود آمد. تحول وضع سیاسی اروپا فرانسویان را از ایران برد و انگلیسیان را جانشین آنان ساخت. حکومت هند که از پیشرفتهای ناپلئون هراس در دلش افتاده بود ــ از یك‌سو به تأسیس نظام جدید بومی هند دست زد که پیش از آن وجود نداشت ــ و ازسوی دیگر به‌تقویت نظامی ایران شتافت. از ۱۲۲۴ به بعد چند هیأت نظامی انگلیسی به ایران آمدند و در اصلاح سپاه ایران کارهای عمده‌ای صورت گرفت. علاوه بر اسلحهٔ جدید جنگی که نخست از فرانسه و حالا از هند به‌ایران می‌رسید، کارخانهٔ توپ‌ریزی و تفنگ‌سازی در آذربایجان برپا شد که‌مهمات نظامی و وسایل یدکی توپ و تفنگ را در آنجا می‌ساختند. فنون جنگی و انضباط نظامی غربی نیز به ایران راه یافت، و در لباس سربازی نیز تغییری داده شد. نظام جدید ایران براصول انگلیسی نمو یافت، و خاصه صنف توپخانهٔ ایران در جنگهای با روسیه و عثمانی آزمایش نیکو داد. جمع قشون آذربایجان و ایروان (شامل صنف پیاده و سواره توپخانه) به ۶۴۰ ۵۰ نفر رسید[1]. در دورهٔ ده‌سالهٔ اول جنگهای ایران و روس و دورهٔ کوتاه دوم آن، چندبار توپخانهٔ ایران لشکر روس را درهم شکست گرچه

1. J. B. Fraser, P. 226.

سرانجام از پا درآمد. همچنین درآخرین نبرد ایران و عثمانی (۳۷ـ۱۲۳۶) لشکر سه‌چهارهزار نفری عباس‌میرزا، سپاه سی یا چهل هزار نفری ترکان را تار و مار ساخت[۲].

جنبهٔ دیگر نیرومند نظام ایران، روحیهٔ قوی و خودگذشتگی سربازان بود که از پاسکویچ فرمانده دشمن گرفته تا دیگر خبرگان بیگانه، نکته‌های شگفت گفته‌اند. شیل می‌نویسد: «جیمز موریه در داوری‌طنزآمیز خود مبنی براینکه سرباز ایرانی از هنرمردن بی‌بهره است، حقیقت و انصاف را بکلی پایمال کرده... سرباز ایرانی فعال و ستبر و تواناست و تحمل خستگی و نیروی مقابله‌اش با دشمن فوق‌العاده... با شکم نیمه‌سیر و تن نیمه‌لخت وحتی نیمه مواجب نگرفته، روزهای پی‌درپی روزی بیست‌و چهار میل راهپیمائی می‌کند و بـه‌گاه ضرورت تا چهل میل می‌رود. در سرما و گرما به یك اندازه شکیباست، تنها تشنگی او را از پای درمی‌آورد... این سربازان جنگ‌آور توپها را به‌هر نقطه‌ای که بخواهند می‌برند، وتوپچیان هم‌جنگ تعرضی‌می‌کنند هم از پیاده نظام دفاع‌می‌نمایند. در یك مورد خودم ناظر بودم‌که برای عملیات نظامی فقط یك عدهٔ‌هشت‌صد نفری همراه سی‌عدد توپ بودند. ژنرال روسی همراه من بحیرت افتاد که چرا دفاع‌این همه توپ فقط به عهدهٔ هشت‌صدنفر واگذار شده؟ نمی‌دانست که در ایران صنف توپخانه است که باید از پیاده‌نظام دفاع کند»[۳].

اما از جنبه‌های ضعف نظام ایران بگوئیم. سرهنگ شیل می‌نویسد: «به‌همان اندازه که سرباز ایرانی خوب است، صاحب منصبش مزخرف است. بجز افسران توپچی و عدهٔ محدودی کـه باقیماندهٔ تعلیم‌یافتگان مشاقان انگلیسی هستند، بقیهٔ صاحب‌منصبان به یك پول سیاه نمی‌ارزند. خاصه خرجی و رشوه پایهٔ ترفیعات لشکری را می‌سازد. کسی که چهل‌پنجاه سال عمرش را در امور غیر نظامی گذرانده، یکباره تغییر شکل می‌پذیرد و به مقام سرهنگی و سرتیپی و حتی سرلشکری می‌رسد. و گاه به‌فرماندهی کل قشون منصوب می‌گردد»[۴]. این وضع نظام بود خاصه در زمان محمد شاه. اما خودگذشتگی سربازان به اندازه‌ای بود که به‌گواهی پاسکویچ، خود را به دهانهٔ توپ می‌انداختند که پیشروی کنند. ولی هیأت فرماندهی نقص عمده داشت و سرداران اصـول «تاکتیك» و رزم‌آرائی جـدید را بدرستی نیاموخته بودند. و این کاستی بسیار مهم وقتی تأثیر قطعی داشت که فرماندهان خارجی به ملاحظات سیاسی صحنهٔ جنگ را ترك می‌گفتند. عین این قضیه در جنگ اصلاندوز روی داد ـ و به شکست قطعی

---

۲. یادداشتهای شیل راجع به نظام ایران، ضمیمهٔ کتاب زنش، ص ۳۸۲. ولی چنانکه گفتیم نویسندهٔ دیگر انگلیسی عدهٔ سپاه ایران را سی‌وپنج هزار نفر و لشکر عثمانی را شصت هزار نفر آورده است (ص ۶۵).

۳. یادداشتهای شیل، ص ۳۸۳ـ۳۸۱.

۴. همان، ص ۳۸۳.

ایران و عهدنامهٔ گلستان انجامید. چون میان روسیه و انگلستان دوستی برقرار گشت ــ افسران انگلیسی از میدان کارزار دست کشیدند، مگر دوتن از آنان که دستور دولتشان را منافی آئین جوانمردی و سربازی شمردند. یکی «کریستی»[۵] بودکه در آن جنگ‌کشته شد. و دیگر «لیندزی»[۶] مشهور به «لیندزی صاحب» که تاآخر عمر در خدمت ایران ماند. درجنگ ایران و عثمانی نیز صاحب‌منصبان انگلیسی از شرکت در آن سرتافتند. از این‌رو میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام آنان را از خدمت بیرون کرد. نقص مهم دیگر نظام لشکری ایران این بود که در زمان صلح کمتر به فکر انتظام امور سپاهی بودند ــ و حتی بیشتر سربازان را مرخص می‌کردند که به‌کارهای دیگر پردازند. و این موجب گردید که لشکر منظم دائمی تعلیم یافتهٔ مجهز کاملی وجود نداشته باشد.

در قشون ایران علاوه برافسران انگلیسی، افراد فرانسوی و لهستانی و حتی روسی نیز خدمت می‌کردند. عباس‌میرزا از این جهت به استخدام صاحب‌منصبان لهستانی توجه کرد که دشمن روس بودند و به آنان اعتماد داشت. یکی از آنان ژنرال «بروسکی»[۷] بود که در جنگ اول هرات کشته شد، و از طرف دولت مستمری وتیول در حق فرزندانش برقرار گردید[۸]. جنگ هرات واخلالی که اغلب افسران انگلیسی کردند و حتی حاکم هرات را علیه ایران تقویت‌نمودند ــ از این لحاظ عبرت‌آموز بود که دولت ایران دانست به حسن خدمت افراد انگلیسی هیچ اعتمادی نیست. از این‌رو در زمان محمدشاه به استخدام صاحب‌منصبان فرانسوی رغبت بیشتری پیدا شد و چندنفری به ایران آمدند. اما نه دولت سیاست پی‌گیری در اصلاح نظام داشت، و نه آنان آزمایش نیکوئی دادند. اغلب داخل زدوبندهای سیاسی گردیدند ــ و حتی یکی از آنان ژنرال «فریه»[۹] از کارگزاران سیاست انگلیس بود، و پس از اخراجش از خدمت ایران، سفارت انگلیس ادعای مطالبات او را می‌کرد تا اینکه در زمان امیر تصفیه شد[۱۰]. راجع به افراد نظامی روسی که در خدمت ایران بودند باید دانسته شود که در زمان عباس میرزا نزدیك به‌هفت‌صد هشت‌صد نفر سپاهی‌فراری

5. Christie
6. Lindsay
7. Borowski
۸. پسر بروسکی نیز به خدمت ایران درآمد و معلم دارالفنون بود.
9. J. Ferrier
۱۰. امیر برای اینکه این دعوی را تمام کند هفت‌صد تومان پرداخت. در اسناد رسمی شرح آن ثبت است: «جمیع وجوهی که عالیجاه مسیو فریه فرانسه از بابت مواجب و جیره و کرایهٔ خانه و اخراجات برگشتن به ولایت ادعا می‌کرد به استحضار جناب وزیر مختار... انگلیس این مبلغ برای رفع جمیع دعاوی او به‌رسم انعام مرحمت شد، هفت‌صد تومان، فی ۲۳ ربیع‌الاول ۱۲۶۷». فریه از طرف دولت انگلیس مسافرتی به افغانستان و ترکستان و بلوچستان کرد و سفرنامهٔ مهمی نگاشت که ترجمهٔ آن در ۱۸۵۶ در لندن انتشار یافت.

روسی به ایران پناه جستندکه قسمت منظمی را تشکیل می‌دادند[۱۱]. عده‌ای از آنان در ایران ماندند.

*

اصلاحات امیر را در نظام لشکری باید با توجه به کاستیهای آن که پیش از این شمردیم، مورد ارزشیابی قرار داد. نقشهٔ او از نظر کیفیت و کمیت همه‌جانبه بود. حتی تأسیس نیروی دریائی را در برنامهٔ عمومی خود گنجاند. از جنبه‌های گوناگون آن سخن می‌گوئیم.

اصلاح هیأت فرماندهی و تربیت صاحب منصب مسأله‌ای عمده و اساسی بود، و این کار تنها به وسیلهٔ خبرگان اروپائی شدنی بود. از دولت فرانسه کمك نخواست از آنکه مربیان فرانسوی در زمان محمدشاه آزمایش نیکوئی ندادند. ولی این دلیل کافی نبود، زیرا سابقهٔ افسران انگلیسی بدتر از آنان بود، معهذا به مشاقان انگلیسی توجه داشت. علت اصلی آن را باید تیرگی روابط ایران و فرانسه در زمان امیر دانست، خاصه اینکه سفیر فرانسه بساطش را جمع کرد و رفت. ازآن گذشته گویا امیر چندان میانهٔ خوبی با فرانسویان نداشت، و گفته بود آنها «یك مشت مردم فضولی هستند»[۱۲]. (صفت «فضول» عین لغتی است که امیر اداکرده بود). در هرحال از افسران فرانسوی روی برتافت، و حتی به ژنرال سمینو که از بیست‌و پنج سال پیش او را می‌شناخت، چندان التفاتی نکرد[۱۳]. برعکس می‌دانیم که ژنرال «سرهنری بطون»[۱۴]، همان لیندزی صاحب، افسر آزموده و نیکنام انگلیسی را گرامی می‌داشت. اما حالا پیر و

11. J. B. Fraser, P. 225.

۱۲. انگلیس، استیونس به پالمرستون، ۱۵ ژوئن ۱۸۴۹.

۱۳. ژنرال سمینو درجنگ اول هرات شرکت داشت. پس‌ازآنکه بروسکی کشته شد زن او را گرفت. و در شورش سالار، امیر او را به خراسان فرستاد که به حسام‌السلطنه کمك کند. از نامهٔ ربیع‌الاول ۱۲۶۵ که وزیر مختار فرانسه به‌امیر نگاشته معلوم است که قرار بوده تیول زن سابق بروسکی یعنی زن فعلی سمینو ضبط دیوان گردد. می‌نویسد: «مسیو سمینوی بیچاره پیرمرد را جنابعالی که روانهٔ خراسان می‌فرمودند، مشافهة به دوستدار فرمودند که پس از رفتن مشارالیه به‌عیال او مرحمتی خواهند فرمود که به‌آنها بدنگذرد... با وصف این محقر قریه‌ای راکه شاه مرحوم به‌عیال بروسکی نان‌خانه مرحمت فرموده بودند، آن‌هم در ازای آنکه بروسکی خود را در راه این دولت اطراف هرات به‌کشتن داده بود، این روزها اولیای دولت علیه حکم به ضبط آن ده فرموده‌اند. آن خدمت بروسکی، و خدمات مسیو سمینو هم در این مدت بیست‌وچهار سال متوقف ایران ظاهر است... منتهای تعجب است که اولیای دولت علیه در ازای چنین خدمات، چنین سلوك می‌فرمایند... انصاف و عدالت جنابعالی نه به مرتبه‌ای است که بگذارد دوستدار خجالت بکشد. توقع دارد که انصاف بفرمایند و قدغن دارند که قریهٔ مزبوره را ضبط ننمایند و نان این اطفال بی‌کس را قطع نکنند...». می‌دانیم که میرزا تقی‌خان برای آنان مستمری مقرر داشت و پسر بروسکی را به خدمت ترجمانی گماشت. سمینو در جنگ دوم هرات نیز شرکت داشت.

14. Sir Henry Bethune.

ناتوان گشته، کاری از او ساخته نبود. (لیندزی در ۱۷ ربیع‌الثانی ۱۲۶۷ مرد، و به دستور امیر به پاس خدمتش تشییع‌جنازهٔ رسمی کردند و نهایت احترام را گزاردند)[۱۵].

موضوع استخدام خبرگان نظامی، مسأله‌ای سیاسی بود. مادهٔ پنجم عهدنامهٔ ایران و انگلیس (۱۲۲۹) می‌گوید: «هرگاه اولیای دولت علیهٔ ایران خواهند که برای تعلیم و تعلم نظام از فرنگ معلم به ایران‌بیاورند، مختارند که از مملکتی از ممالك فرنگ که با دولت بهیهٔ انگلیزه نزاع‌و جدال نداشته باشد، معلم بگیرند». همین معنی در گزارش رسمی حسنعلی خان گروسی در گفتگوی با «هنری رالینسون» سفیر انگلیس که به‌ایران می‌آمد، منعکس است. رالینسون به تعریض گفته بود: «اگر چه دولت ایران را به دوستی با سایر دول منع نمی‌کنیم، اما نباید دولت دیگر را برما ترجیح بدهند یاکسی را با ما همچشم قرار دهند. مثلا می‌بینندکه شما از برای تعلیم عساکر خود از فرانسه معلم برده، متعلمین خود را به‌پاریس فرستاده... و خرید اسباب و اسلحهٔ خود را منحصر به‌پاریس کرده‌اید و مسیو بوهلر را که از اهل فرانسه است، محل اعتماد خود قرار داده برای استحکامات سرحدیهٔ خود فرستاده‌اند»[۱۶]. شاید مسألهٔ رقابت انگلیس و فرانسه نیز در ذهن امیر بی‌تأثیر نبود، و مزید برعللی گشت که نخواست از دولت فرانسه یاری بخواهد. راجع به استخدام افسران انگلیسی هم آگاه بود که موجب «برانگیختن ناخرسندی روسیه» خواهد گشت[۱۷].

پس راه سلامت و مصلحت دولت را بدرستی تمیز داد که خبرگان نظامی را از کشوری بیاورد که از انگیزه‌های سیاسی بدور باشند، هر روز ماجرائی برای دولت برپا نسازند، و تاحدی که ممکن باشد جلو کارشکنی و همچشمی سیاسی بیگانگان را بگیرد. از این‌رو به دولت اتریش و پروس روی آورد که گذشته از جنبهٔ بیطرفی سیاسی (از نظر ایران) در فن جنگ ترقی شایان کرده بودند. همین شیوه را دربارهٔ استخدام معلمان دارالفنون پیش گرفت که شرح آن خواهد آمد.

از وزیر مختار انگلیس دوگزارش مهم در دست است که وجههٔ‌نظر امیر را در اصلاح نظام و عکس‌العمل شیل را آشکار می‌کند. درگزارش نخست به پالمرستون می‌نویسد: «تصمیم میرزاتقی‌خان در بنای مدرسه‌ای برای تعلیم فنون نظامی به جوانان ایرانی، نمونهٔ بارزی است از یکدندگی و یا استقامت او، و بدون شك نقشهٔ خود را پیش خواهد برد. همینکه

---

۱۵. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۳. در شمارهٔ بعد شرح بلندی در خدمات او منتشر شد.

۱۶. «بوهلر» از افسران فارغ‌التحصیل «پلی‌تکنیك» فرانسه بود. در دارالفنون درس می‌داد و در جنگ دوم هرات صادقانه خدمت کرد. همین امر موجب دشمنی انگلیسها با او بود.

۱۷. انگلیس ۶۰/۱۵۴ شیل به پالمرستون، ۲۳ نوامبر ۱۸۵۰.

شنیدم می‌خواهد برای این مدرسه استادان و معلمین آلمانی استخدام کند با او ملاقات نمودم و خاطرنشان کردم که اغلب دولتهای آلمان کاملا تحت نفوذ روسیه هستند، و آوردن معلم از آنجا فرقی با استخدام از روسیه ندارد. این مطلب را خاصه در مورد اتریش تاکید نمودم. ضمناتذکر دادم که در فنون نظامی هیچ کشوری به پای پروس نمی‌رسد: ولی ندیدم که حرفهای من دربارهٔ اتریش در امیر تأثیری بکند... میرزا تقی خان هیچ اشاره‌ای ننمود که ممکن است از انگلستان مربیان نظامی استخدام کند، و من هم مصلحت ندیدم پیشنهادی در این زمینه بنمایم...»[۱۸].

دوماهی از این مقدمه نگذشت که شیل موضوع استخدام مشاقان نظامی انگلیسی را با امیر در میان نهاد. امیر پیش از آن تصمیم خود را گرفته بود. اما جواب منفی به‌او نداد بلکه شرایط خدمت را گفت و متذکر گردید: «اصول نظام لشکری انگلستان در ایران ریشه‌دار است... و عاقلانه نمی‌داندکه بخواهدآن را تغییر دهد»[۱۹]. ولی این معنی را درست حالی کرد که اگر قرار باشد افسران انگلیسی به ایران بیایند باید نوکر دولت باشند و با مواجبی که می‌گیرند نیکو خدمت نمایند. شیل ضمن ارزشیابی از پیشنهاد امیر این اظهار نظر بسیار مهم را می‌کند:

«به عقیدهٔ من از تدبیر و مصلحت به دور است که ما وسیله فراهم نمائیم که دولت ایران صاحب قشون نیرومندی گردد. دلائل آن واضح است: دولت و ملت ایران بطور انفرادی و دسته‌جمعی عموماً در زمرهٔ بی‌ایمان‌ترین مردم جهانند؛ در میان آنان نفع آنی و شخصی حاکم برهرچیزی است. تشکیل قشون منظمی که مجهز به فنون نظامی جدید باشد، قدرت فوق‌العاده‌ای را می‌سازد که از نظر انگلستان تجهیزات لشکری مفصلی را علیه‌آن ایجاب‌خواهد نمود... یگانه هدفی که انگلستان در توسعهٔ قشون ایران می‌تواند داشته باشد، این است که آن را به حریف نیرومندی علیه روسیه درآورد. اما همین نکته در خور مطالعه می‌باشد که هرآینه دولت روسیه قدرت زیاد خود را بکار برد، آیا منظور ما عملی خواهد گشت؟ یا اینکه احتمال بکار رفتن قوای ایران علیه انگلستان، بیشتر از آن است که این دولت را به مخالفت با روسیه برانگیزانیم؟ از سوی دیگر وضع نااستوار حکومت ایران، عدم ثبات و تلون مزاج که خوی ملی ایرانی است، و احتمال تغییر نظر شاه نسبت به میرزا تقی‌خان، جملگی مانع آنند که بتوان راجع به توسعهٔ قشون ایران و مداومت چنین سیاستی، برآورد درستی کرد»[۲۰].

۱۸. انگلیس ۶۰/۱۵۳ شیل به پالمرستون، ۱۶ سپتامبر ۱۸۵۰.
۱۹. انگلیس ۶۰/۱۵۴ شیل به پالمرستون، ۲۳ نوامبر ۱۸۵۰.
۲۰. انگلیس ۶۰/۱۵۴ شیل به پالمرستون، ۲۳ نوامبر ۱۸۵۰.

انتقادهای تند شیل از ملت ایران مطلب تازه‌ای نیست؛ اگر مردم و بزرگان ایران هم از این سخنان خیلی بدشان می‌آیند به اصلاح اخلاق خویش برخیزند. اما نکتهٔ اصلی، مخالفت بسیار شدید شیل است با اینکه ایران صاحب اقتدار نظامی زیاد گردد. دلیلش ساده و روشن است؛ ایران نیرومند راه تجاوز و بسط نفوذ انگلیس وهمچنین روسیه را سد می‌کرد. در هرحال تا زمانی که امیر سر کار بود سیاست خود را پیش برد. از اتریش جزو معلمانی که استخدام نمود چهار صاحب منصب نظامی بودند که دونفر آنها «بارون‌گومنز»[۲۱] و «نمیرو»[۲۲] در زمان امیر به تهران رسیدند. به‌علاوه از افسران پناهندهٔ ایتالیائی سرهنگ «میکائیل مطراتسو» را به ایران آورد. (به دنبال او سه نفر دیگر «مارکف»، «اندره‌نی» و «پشه» که در ایران به «پشین» شهرت داشت، به استخدام ایران درآمدند). امیر به بارون گومنز خیلی توجه داشت و مسئولیت اصلی اصلاح نظام را به عهدهٔ او سپرد. این افسر کاردان اتریشی اصول فرماندهی را به صاحب‌منصبان قشون تعلیم می‌داد، و تحت‌نظر او شعبهٔ فنون نظامی دارالفنون تأسیس گردید. هدف این بود که سپاه ایران «به قانون علمی مشق و تعلیم» بگیرند.

اسنادی که به دست ما رسیده ثابت می‌کند که شعبهٔ علوم نظامی دارالفنون قریب هشت ماه پیش از افتتاح رسمی آن مدرسه، به‌دستیاری گومنز و نمیرو، شروع بکار کرد. امیر در یکی از نامه‌های خود به شاه تصریح می‌کند: «امتحانات شش ماههٔ مدرسه بخوبی انجام یافت. قرار شد به جهت جنگ، چندین فوج مشق مخبران بکنند چون برای جنگ بهترین مشقهاست. در نزد صاحب‌منصبی که فردا وارد می‌شود[۲۳] علم ساختن قلعه و بردن مارپیچ و ساختن پل را خواهند آموخت. آن وقت بزودی در ایران صاحب‌منصبان لایق تربیت خواهند شد»[۲۴]. در نامهٔ دیگری می‌نویسد: «فوج خلخال خوب مشق می‌کند و استدعای بارون صاحب هم همین است که به نظر همایونی برسد»[۲۵] توصیه‌اش به‌شاه این است که «هفته‌ای دوروز صاحب منصبان مسلمان و فرنگی شرفیاب خواهند شد»[۲۶]. به علاوه برای تعلیمات افسران کتاب «نظام ناصری» نگارش بهرام میرزا معزالدوله در ۱۲۶۷ منتشر گشت. بهرام میرزا پسر عباس میرزا نزد معلمین انگلیسی درس خوانده بود ومدتی ریاست‌قورخانهٔ آذربایجان را داشت. این کتاب از اولین نوشته‌های فارسی درفن نظام جدید است.

---

21. Gumonez
22. Nemirc

۲۳. مقصودش سرهنگ مطراتسو ایتالیائی است.

۲۴ و ۲۵ و ۲۶. از اسناد بیوتات سلطنتی به نقل خان‌ملك ساسانی، سیاستگران دورهٔ قاجار، ج ۱، ص ۴۴ـ۴۳.

نکته سنجی و دقت امیر را در کار استخدام خبرگان نظامی خارجی از نامه‌ای که راجع به سرهنگ مطراتسو نوشته، باید شناخت. سرهنگ مزبور از پناهندگان ایتالیائی بود و توسط سفارت انگلیس تقاضای خدمت نظام ایران را داشت. امیر در نامهٔ ۹ محرم ۱۲۶۸ به شیل نگاشت:

«رقعهٔ دوستانهٔ آن جناب که در باب یك نفر قولونل ایطالیائی نوشته بودند، رسید ومضمون آن معلوم شد. بلی چنانکه هنگام ملاقات هم شفاهاً درین باب اظهار کرده و گفتگوئی شده بود، هرگاه قولونل مزبور به دارالخلافه بیاید و پنج شش ماهی در اینجا به تقدیم کارهائی که او خود موافق نوشته تعهد کرده است، اقدام نماید، بطوری که مقبول اولیای دولت باشد و بتواند از عهدهٔ تعهدات خودبرآید، برحسب تمنا و خواهش خود او از قرار قراردادنامهٔ علیحده که در آن وقت از طرفین ممهور خواهد شد، هرچند سال که در قرارنامه نوشته شود سالی هفت‌صدتومان به‌صیغهٔ مواجب‌ازدیوان‌اعلی‌برای‌او‌تعیین‌خواهدشدوهمچنین در حضر، خانه و در سفر، دواب لازمه و جیره وعلیق در حق او مقرر می‌شود و هرگاه قولونل مزبور بطوری که تعهد کرده است نتواند از عهده برآید و مقبول اولیای این دولت نیفتاد، محض برای مخارج مراجعت او سیصد تومان از دیوان اعلی مرحمت خواهد شد...».

اندیشهٔ امیر را از شرایط پیشنهادی او می‌توان خواند. یادداشت سفارت انگلیس را مأخذ قرار نمی‌دهد، باید سرهنگ مزبور به ایران بیاید و شش ماه خدمت کند، هرگاه شایستگی او ثابت شد و از عهدهٔ تعهدهائی‌که نوشته برآمد، بنابر «خواهش‌خود او قرار قراردادنامهٔ علیحده» که بین دولت و او بسته شود، به استخدام ایران درآید. وگرنه انعامی به او داده خواهد شد که برگردد. شیل می‌دانست که میرزا تقی‌خان این‌امور را سرسری نمی‌گرفت. در جواب نوشت: «اگر چه دوستدار خود کمال اطمینان وخاطر جمعی در علوم حربیهٔ او دارد، اما نظر به‌آن محکمی که آن جناب نوشته‌اند... آن تعهدات مشارالیه خیلی تعهدات است... هرگاه ربع آنچه را هم که نوشته است بیاموزاند یا از عهده برآید کافی است... به اعتقاد دوستدار در کل اروپا یك نفر بهم نرسد که جمیع تعهدات او را بداند»[۲۷].

۲۷. جواب شیل در ۱۱ محرم ۱۲۶۸ از این قرار است: «... شرحی که در جواب دوستدار درباب قولونل ایطالیائی که نگارش یافته بود که از همان قرار که خود تعهد کرده بیاید، از عهدهٔ جمیع تعهدات خود برآید که اولیای دولت ایران از قرار مقرره مواجب و سایر را خواهد رسانید. اگرچه دوستدار خود کمال اطمینان و خاطر جمعی در علوم حربیهٔ او دارد، اما نظر به‌آن محکمی که آن جناب [illegible] که آن تعهدات مشارالیه خیلی تعهدات

یك هفته بعد، امیر از صدارت برکنار گشت و در همان چندروزی که هنوز امارت نظام را داشت، مطراتسو و چندتن دیگر از مهاجران ایتالیائی که نام بردیم به تهران رسیدند. او مأمور گردید به صاحب منصبان ایرانی فن آرایش لشکر و به اصطلاح آن زمان «اتاماژوری یعنی علم جنگ و حرکت قشون کلیه» (تاکتیك نظامی) تعلیم دهد، و درمدرسهٔ دارالفنون نیز تدریس کند. اما بارون گومنز در ایران نماند و پیش از پایان مأموریت دوساله‌اش، به خواهش خود ترك خدمت کرد.

جهت دیگر نقشهٔ نظامی امیر تجدید نظر در سازمان لشکری بود. تشکیلات نظام را برپایهٔ دائمی نهاد و در «کتابچهٔ خیالات اتابکی» جمع قشون ایران را یك صد و هفتاد هزار نفر در نظر گرفته بود[۲۸]. اما از آماری که به‌دست خواهیم داد جمع سپاه ایران در اوان برکنارشدن امیر از صدارت به ۲۴۸ ۱۳۷ نفر می‌رسید. نکتهٔ جالب توجه اینکه برای ایلات هنگهای ثابت برقرار نمود، و صاحب‌منصبانی را فرستاد که به‌آنها تعلیمات جدید دهند. ولی از پیشرفتی که در این کار حاصل گشت آگاهی زیادی نداریم. همین اندازه در کاغذ امیر می‌خوانیم: «امروز فدوی به‌سان سوارهٔ ایلات رفته، نصف را دیده، باقی ماند به صبح‌شنبه»[۲۹]. پس سواره نظام ایلات را منظم کرده بود. به علاوه نخستین بار از عنصر اقلیت مسیحی اورمیه و سلماس و جلفای اصفهان دوفوج جداگانه تشکیل داد. و این کار در ایران پیش از عثمانی صورت گرفت. جنبهٔ مترقی‌تر اندیشهٔ امیر این بودکه مقرر داشت «صاحب‌منصب‌آنها از خود آنها بوده» باشد[۳۰]. پس گرگین‌خان ارمنی را به ریاست فوج جلفا گماشت، گرچه چندی بعد در ۱۲۶۷ ارمنیان اصفهان از «خدمت سربازی» معاف گردیدند. «نظر به اینکه ارامنهٔ اصفهان بسیار فقیر و بی‌دست‌وپا بودند، اولیای دولت قاهره ملاحظه فرمودند که خدمت سربازی از آنها برنمی‌آید. لهذا گرفتن فوج ارامنهٔ اصفهان را بکلی موقوف فرمودندکه بآسودگی و رفاه مشغول رعیتی دولت... باشند»[۳۱]. راجع به مسیحیان آذربایجان در محرم ۱۲۶۸ امیر به

است. کمتر اتفاق می‌افتد که چنین ادعا جمعیاً مطابق با عمل بیاید. در نظر دوستدار هرگاه ربع آنچه را هم که نوشته است بیاموزاند یا از عهده برآید کافی است و این احتمال کلی داردکه بعد از ورود اینجا ومشاهدهٔ اعمال او باعث یأس ومحرومی اولیای این دولت گردد. هرچند سابقاً که با آن جناب گفتگو کرد و به قولونل مزبور نوشت که بیاید، لکن حالا که این نوع توقعات محکم اولیای دولت ایران را در آن نوشته دیده است، می‌خواهد مجدداً او را اخبار نماید که فسخ عزیمت را نماید و نیاید. به اعتقاد دوستدار در کل اروپا یك نفر بهم نرسد که جمیع تعهدات او را بداند. چون لازم بود اظهار داشت. زیاده زحمتی ندارم والسلام».

۲۸. شرح عیوب و علاج نواقص مملکتی ایران (خطی).
۲۹. مجموعهٔ کاغذهای امیر، خطی.
۳۰. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۲ (همچنین نگاه کنید به اقلیتهای مذهبی).
۳۱. همان، شمارهٔ ۲۹.

حشمت‌الدوله حکمران تبریز نوشت: مأموران دولت در اجـرای قانـون سربازگیری نسبت به‌نصرانیان اورمیه و سلماس تعدی روا داشته‌اند و «حال آنکه فدوی سابقاً قرار سرباز آنها را نه‌صد نفر داده‌است». از این‌رو «نواب والا به‌نفسه مراقب» احوال فرقهٔ مزبور بوده، مقرر دارند بیش از این اندازه سرباز نگیرند. همچنین در سایر امور نیز «آنچه از آنها بـه تعدی واجحاف گرفته باشند تمام و کمال مسترد سازندو... من بعد احدی نسبت به‌آنها ظلم و تعدی نکند تا... باکمال رفاهیت و آسودگی مشغول رعیتی و کاسبی خود باشند».

از نوآوریهای دیگرامیراین‌بود: همانطورکه دراصول‌ادارهٔکشوری، سنت خرید و فروش حکومت ولایات و پیشکاری آنهـا را شکست ــ در سازمان نظامی نیز رسم بخشیدن مناصب بی‌شغل را برانداخت. سازمان لشکری در دفتر مخصوصی ثبت گردید، تعداد مقامهای نظامی بدقت معین شد، و تا جا خالی نمی‌گشت هیچ‌کس شغل و مقام تازه‌ای تحصیل نمی‌کرد. و معیار ترفیع صاحب منصبان، شایستگی آنان بـود. در این موضوع نامهٔ میرزا تقی‌خان را به دالگوروکی می‌آوریم. وزیر مختار روس در ۲۵ جمادی‌الاول ۱۲۶۷ نوشت: محمدقلی نام وکیل توپخانه «سالهای سال است به راستی و درستی» خدمت قنسول‌خانهٔ روسیه.را در انزلی بعهده دارد. از این رو خواهش دارد در حق او «التفاتی» نمایند و او را به «منصب نیابت توپخانهٔ مبارکه سرافراز فرمایند». بـه‌معنی پاسـخ امیر در دوم جمادی‌الثانی توجه نمائید: «اولا دوستدار نمی‌داند که مومی‌الیه استحقاق این منصب را در توپخانه دارد یانه؟ زیرا در خدمات توپخانه هرگز مصدر خدمتی نشده. علاوه، البته به سمع آن جناب رسیده که از بدواین دولت‌به موجب کتابچهٔ ممهور قرار شده که مناصب توپخانه موقوف به بودن جا می‌باشد. به‌این معنی که تاصاحب‌منصبی معزول یا متوفی نشود به کسی فرامین آن منصب داده نمی‌شود».

*

قسمت دیگر نقشهٔ لشکری، شامل بنای کارخانه‌های اسلحه‌سازی بود در تهران وبرخی ایالات مانند آذربایجان، فارس، خراسان و اصفهان. نظر امیر این بود که اسلحه و مهمات نظامی مورد نیاز لشکر هریك از ایالات مهم، در همانجا ساخته گردد. ریاست قورخانهٔ پایتخت را به حاجی محمد حسین جبه‌دارباشی سپرد که مهارت فنی داشت و اهل ابتکار بود. در این باره در اول صفر ۱۲۶۷ به فیروز میرزا نصرت‌الدوله حکمران فارس نوشت: «... از قراری که مذکور شده عالیجاه حاجی محمدحسین جبادارباشی فارس آدم معقول کاردانی می‌باشد و در فنون صنایع وآلات حربیه کمال مهارت را دارد. از اینکه خود چنین آدمی به‌جهت انجام‌تفنگ وآلات حربیه برای عساکر منصوره در جباخانهٔ مبارکه ضرور و درکار است،لهذا نواب والاعالیجاه مشارالیه را با چندنفر ازکارکنان وعمله‌جات

جباخانهٔ آنجا که عرض نماید وجود آنها لازم است، بزودی روانهٔ دربار معدلت مدار شهریاری نمایند. یقین است کـه نواب والا نوعی التفات دربارهٔ عالیجاه مشارالیه خواهند فرمود که بدون حالت معطلی روانـهٔ دارالخلافه شود». جبه‌دارباشی قورخانهٔ تهران را دایر کرد و میزان تولید آن ماهی یك هزار تفنگ بود. وجبه‌خانهٔ اصفهان ماهی سیصد تفنگ و هزار فانسقه می‌ساخت. راجع به چگونگی کار جبه‌خانه‌های ایران شرح سودمندی در روزنامهٔ وقایع اتفاقیه منتشر گردیده کـه برخـلاف آئیـن گزافه‌گوئی در اعلامیه‌های دولتی، آگاهی درستی به دست می‌دهد. وضمن بیان پیشرفتهائی که حاصل شده از ذکر کاستیهائی که در کار است‌هیچ پرهیز ندارد. این اطلاعیه که حاوی نکته‌های فنی نیز می‌باشد، آموزنده است:

«در این ایام امنای دولت علیه در راه انداختن قورخانه وجباخانه سعی وکوشش تمام دارند، و در اکثر شهرهای معظم ایران قورخانه و جباخانه بطور خوب براه افتاده است. خاصه در دارالخلافهٔ تهران که در این روزها در بعضی صنایع ترقی زیاد کرده‌اند. شمشیر نظامی که می‌سازند اگر چه مقابل شمشیرهای خـوب و ممتاز فرنگستان هنوز نشده است، ولیکن بسیار بهتر از شمشیرهای بعضی از دول فرنگستانند. در ترکیب و پرداخت کردن مانند شمشیرهای انگلیسی می‌باشند ،اما فنر این شمشیرها هنوز به آن خوبی نشده است و خیلی بهتر از شمشیرهائی‌است که سابقاً در این ولایت ساخته می‌شد. تفنگها در جباخانه می‌سازند بهتر از بعضی تفنگهاست که‌در این روزها از ولایت انگلیس آورده‌اند خصوص در چخماقشان که بسیار خوب می‌سازند. و چخماق تفنگ سربازی لازم نیست که بهتر از این باشد. در فرنگستان لولهٔ تفنگ سربازی را یك‌پارچهٔ پهن پهن می‌کشند، و بعد از آن دوطرفش را بهم آورده جـوش می‌دهند و تفنگهای بسیار اعلی را به‌جهت شکارپیچ می‌سازند و استحکام لـولهٔ پیچ بیشتر از یك پارچه است. و در اینجا از راه احتیاط تفنگهای سربازی را که حالا در جبه‌خانه می‌سازند لوله پیچ می‌سازند. و در سایر اعمال جبه‌خانه و قورخانه، استادان و صنعتکاران بسیار قابل شده و ترقـی کرده‌اند، خصوصه در ساختن مهتاب به‌جهت آتش‌دادن توپ بطوری خوب می‌سازند که در فرنگستان چند سال سابق براین بـه‌اینطـور نتوانستند بسازند. یعنی بعداز آنکه آتش گرفت در زیر آب هم می‌سوزد و خاموش نمی‌شود...»[۳۲]. نمونه‌هائی از اسلحه‌های ساخت آن زمان هنوز موجود است[۳۳].

---

۳۲. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۲۵.

۳۳. در موزهٔ دانشکدهٔ افسری نمونه‌های مختلف وجود دارد. روی یکی از تفنگها که ظاهراً برای تقدیم به دربار شاهی ساخته شده این عبارت طلاکوب شده: [illegible] پایای تبریزی ۱۲۶۹».

کارخانهٔ توپ‌ریزی و باروت سازی تبریز که یادگار عهد عباس میرزا بود، از نوبکار افتاد. در امیرآباد تهران کارخانهٔ مهمات‌سازی تأسیس شد. و در زمین مهران باروت کوبخانه‌ای برپا گردید که «استنله» فرانسوی در آن کار می‌کرد[۳۴]. آهن مورد نیاز پاره‌ای کارخانه‌های اسلحه‌سازی از معادن نانیج مازندران، و ماسولهٔ گیلان استخراج گشت[۳۵]. و مادهٔ قطران را که در توپخانه مصرف داشت و تا آن زمان از روسیه وارد می‌گردید، در رحمت‌آباد گیلان ساختند. از تأسیسات دیگر عمارت توپخانه و میدان توپخانه می‌باشد که در ۱۲۶۷ بنا گردید.

میزان تولید جبه‌خانه وقورخانه‌های ایران، هنوز تکافوی نیازمندی سپاه را نمی‌کرد. کمبود آن از انگلیس و روسیه خریداری شد. از جمله بیست هزار قبضه تفنگ به وسیلهٔ «هکتر» نام تاجر انگلیسی تهیه شدکه بهای هریك ۲۵ ریال بود. و نیز چند میلیون سنگ چخماق از قرار هزاری ۱۵ ریال تا ۳۵ ریال توسط همان شخص و خواجه قراپت تاجرباشی روسی ابتیاع گردید. نهایت دقت می‌شد که اشیاء تحویلی بانمونهٔ اصل یك جور باشد. مثلا میرزا عنایت‌الله امین لشکر در ۱۱ محرم ۱۲۶۸ مأمور شد که سنگ چخماقهای خریداری شده را مطابق نمونه‌های آن که قبلا در بسته‌ای لاك‌ومهر گردیده بود، تحویل بگیرد و معاینه کند که «سنگی که می‌آورند از نمونه کوچکتر نباشد بلکه بزرگتر باشد». قرار نامهٔ سفارش تفنگ که میان دولت وهکتر بازرگان انگلیسی بسته شده و حاوی نکته‌های دقیقی است، نقل می‌شود:

زبدةالمسیحین مسترهاکتر تاجر انگلیسی، به توسط جناب جلالتمآب اقابك اعظم امیرکبیر دام اجلاله، بیست هزار قبضه تفنگ انگلیسی از قرار نمونه‌ای‌که در نزدکارگذاران دولت علیهٔ ایران ممهور و ضبط است، به موجب تفصیل با اطلاع سفارت دولت بهیهٔ انگلیس، به دولت علیهٔ ایران می‌فروشد.

قیمت تفنگ مزبور از قرار قبضه‌ای دو تومان و پنج‌هزار دینار است که موافق نمونه بدون‌عیب و نقص در بندر بوشهر تحویل مأمور دولت‌علیه بدهد. کل قیمت تفنگ از قرار قبضه‌ای بیست‌وپنج هزار دینار مبلغ پنجاه‌هزار تومان می‌شود. قرار این شد که مستر هکتر تفنگ مزبور را از حال‌التحریر [الی] مدت سه سال به سه فقره به بندر بوشهر برساند چنانچه در راه از انگلستان تا بندر بوشهر عیب و نقص در تفنگهای مزبور بهم رسید، تعهد مستر هاکتر است. و مخارج تفنگ‌از انگلستان تا ورود بوشهر من‌جمیع‌الجهات به عهدهٔ مسترهاکتر

۳۴. گزارش کارخانه‌های اسلحه‌سازی که در ۱۲۶۸ نوشته شده اطلاعات مفیدی را به‌دست می‌دهد (خطی).

۳۵. نگاه کنید به بخش صنعت جدید و سیاست اقتصادی.

خواهد بود. بعد از اینکه تفنگهای مزبور را وارد بوشهر نموده نصف قیمت هرفقره را در دارالخلافهٔ تهران به توسط سفارت دولت علیهٔ انگلیس به مستر هاکتر بعد کارسازی خواهد شد، و نصف قیمت دیگر را از تاریخ ورود تفنگ به‌بوشهر بعد از مدت چهل روز نیز به توسط سفارت آن دولت بهیه به‌مستر هاکتر داده خواهد شد. و همین از برای هرفقره در رساندن قیمت تفنگ همین‌حکم را دارد. ومخارج تفنگها بعد از ورود به بوشهر تا دارالخلافه به‌هر اسم و رسم با دولت‌علیهٔ ایران خواهد بود و چنانچه خدای نخواسته در عرض راه هرگونه عیب ونقصی رو بدهد به عهدهٔ دولت علیهٔ ایران است، و بهیچ‌وجه مدخلیتی به مستر هاکتر ندارد. و نیز قرارچنین شد که در وقت تحویل دادن تفنگ در بندر بوشهر چنانچه موافق نمونه نباشد یا شکسته و معیوب درآید به مستر هاکتر رد شود و از قرار قیمت معینه که بیست‌وپنج‌هزار باشد به او محسوب گردد یا عوض بدهد. و چنانچه نصف ثانی قیمت هرفقره باید بعد از چهل روز پس از ورود تفنگ به بوشهر داده شده هرقدر تعویق افتد، منفعت آن موافق معمول بین‌الدولتین ایران و انگلیس، به مستر هاکتر داده خواهد شد. و دولت علیهٔ ایران قبول فرمودند که اگر خدای نخواسته هر فقره تفنگی که مستر هاکتر می‌آورد در دریا غرق شود یا بسوزد یا مانع کلیه اتفاق افتد، فرصتی علاوه‌بر قرارداد سه‌سال خواهد داد که برساند. به تاریخ پنجشنبهٔ نهم شهر جمادی‌الثانی ۱۲۶۵.

چون قسمتی از تفنگهای مزبور به بوشهر رسید، امیر در ۱۲ ربیع‌الاول ۱۲۶۶ به علی بیك سلطان قورخانه دستور داد: «آن عالیجاه مأمور است که از اینجا به بندر بوشهر رفته تفنگهای مزبوره را از قرار نمونه بی‌عیب و نقص از وکیل تاجر مشارالیه تحویل گرفته به دارالخلافه بیاورد... و کمال اهتمام را بعمل آورده که تفنگهای مزبوره را موافق نمونه بی‌عیب و نقص و نشکسته تحویل بگیرد. و اگر عیب و نقص و شکسته داشته باشد و موافق نمونه نباشد، از آن عالیجاه کمال مؤاخذه خواهد شد.»

نظم قانونی لشکری موضوع دیگری است که در مبحث جداگانه‌ای بررسی خواهیم کرد[۳۶]. دراینجا همینقدر بگوئیم‌که آئین‌کهن «سیورسات» برافتاد. به‌همان اندازه که جلو کژروی سپاهی گرفته شد، مراقبت گردید که جیره و مواجب و پوشاك سرباز بی‌کم و کاست برسد. در این کار گاه امیر خود رسیدگی می‌کرد و از احوال سربازان جویا می‌گشت. به‌نوشتهٔ وزیر مختار پروس، امیر صاحب‌منصبانی را که به حقوق زیردستان

۳۶. رجوع شود به بخش چهاردهم.

دستبردی زده بودند مورد تنبیه سخت قرار می‌داد[۳۷]. وزیر مختار انگلیس می‌نویسد: «حالا مواجب و جیرهٔ سربازان منصفانه و مرتب پرداخت می‌گردد. و چنین نظمی را سپاهی هیچوقت ندیده بود. همین رویهٔ عادلانه و به‌قاعده، اگر خوی لشکریان را تغییر نداده باشد، دست کم در رفتارشان مؤثر افتاده است»[۳۸]. از کارهای دیگر بنای مریضخانهٔ دولتی برای‌سپاهیان بود که ضمن امور شهری و عام‌المنفعه صحبت کرده‌ایم.

امور«مباشرت» نظام نیز به‌قانون تازه‌ای درآمد. برای یکسان‌کردن لباس‌نظام کلیجه‌وشلوار تنگ‌اتریشی معمول‌شد. ملیله‌دوزی ومفتول‌دوزی نیز از اتریش اقتباس گردید، و دوختن تکمهٔ شیروخورشید نخستین‌بار مرسوم شد. این تکمه‌ها را نخست از انگلیس وارد کردند، وسپس‌در ایران ساختند. به‌علاوه‌مقررگشت‌که‌لباس‌لشکر«خواه‌کلیجه‌وخواه‌شلوارازاقمشهٔ‌خود ایران دوخته‌شود... وحکم‌شده‌است‌سالی‌پنجاه‌هزاردست درتهران واصفهان بدوزند. واین معنی باعث رفاه رعیت و آبادی مملکت خواهد بود»[۳۹]. لباس نظام از شال چوخای مازندران و ماهوت ایرانی و دیگر پارچه‌های وطنی تهیه می‌گردید. کار زردوزی لباس صاحب‌منصبان به‌عهدهٔ خورشید خانم «ضعیفهٔ تهرانی» واگذار شد. و از آنجا که خوب از عهدهٔ آن برآمد، دولت مقرر داشت که «شاگرد بسیار نگاه دارد، و تا مدت پنج سال احدی در عمل او شراکت ننماید»[۴۰]. یعنی در انحصار او قرار گرفت.

از مواد دیگر برنامهٔ لشکری ساختن دژهای نظامی‌است درناحیه‌های مرزی و منطقه‌های داخلی که کمتر امن و امان بودند. در این دژها و باستیونها عده‌ای سرباز گماشته شدند که پاسداری و حفظ امنیت رابعهده داشتند. در صفحات ترکمن‌نشین دژهای «الهاك» و «زیدر» و سلطان‌آباد، خواجه نفس، گمش‌تپه، و حسینقلی بناگردید. خاصه چون روسیه سیاست تعرض‌آمیز همیشگی خود را در کرانهٔ استراباد و جزیرهٔ آشوراده پیش گرفت ــ امیر نقشهٔ دژهای نظامی آن منطقه را توسعه دلد. یکجا پنجاه‌ودو باستیون در کرانهٔ استراباد ساخت و هشت‌هزار سرباز به‌نگهبانی آنها گماشته شدند[۴۱]. جهانگرد انگلیسی «ایستویك»که ده سال پس از امیر به دشت‌ترکمان رفته، شرح برج و باروهای زمان‌امیر را می‌دهد، ومی‌نویسد: برای مرمت آنها شش‌هزار تومان فرستاده بود، اما پس از امیر چهارهزار تومانش به‌جیب حاکم رفت. و اکنون آن بناها رو به خرابی نهاده‌اند[۴۲]. به‌دنبال همان نقشه در یزد قلعهٔ حسین‌آباد و نه‌گنبد، در سیستان قلعهٔ فورك

37. H. Brugsch, vol. 1. p. 220.

۳۸. انگلیس ۶۰/۱۵۱ شیل به پالمرستون، ۲۵ مه ۱۸۵۰.

۳۹. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۲ (برای شرح بیشتر نگاه کنید به سیاست اقتصادی امیر).

۴۰. همان.

۴۱. ۶۰/۱۶۱ گزارش مأمور استراباد، ۱۲ ژوئیه ۱۸۵۱.

42. E. Eastwick, vol. 2, pp. 51-52

و نهبدان و ترش‌آباد که مأمن راهزنان بلوچ بودند، از نوبنیان نهاده شد. تعمیر قلعهٔ بم در بلوچستان، و نارنج قلعه در فارس، و حسینیه در راه دزفول و خرم‌آباد انجام گردید. در کرانهٔ خلیج فارس و بندر بوشهر باستیونهای تازه‌ای احداث شد. قلعهٔ خوی که یادگار هیأت نظامی فرانسوی زمان عباس‌میرزا بود، از نو ساخته شد. مجموع این تأسیسات به حفظ امنیت کشور کمك کرد.

*

در پایان این قسمت آمار سپاهی را در زمان امیر به دست می‌دهیم:

شیل عدهٔ قشون ایران را در ژانویهٔ ۱۸۴۹ (صفر ۱۲۶۵) یعنی در آخر شش‌ماههٔ اول حکومت امیر، بالغ بر ۹۲،۷۲۶ نفر ثبت کرده است[۴۳]. آماری که یك ماه‌ونیم پس از عزل امیر (که هنوز زنده بود) می‌دهد، جمع لشکر را ۱۳۷،۲۴۸ نفر، و بودجهٔ نظام را یك میلیون و ششصد و هشتاد هزار تومان (۱،۶۸۰،۰۰۰) معادل ۷۳۵،۷۵۸ لیرهٔ انگلیسی آورده، و تأکید می‌کند که آن را از منبع درستی تحصیل کرده است. ارقام مهم آن را نقل می‌کنیم[۴۴]:

پیاده نظام،	۹۴،۵۷۰ نفر
سواره‌نظام	۲۳،۴۱۹ نفر
توپخانه،	۶،۰۷۵ نفر
توپخانهٔ جمازه‌سوار،	۲۷۴ نفر
تفنگچی	۹،۹۲۷ نفر
گارد عمومی،	۲،۷۳۳ نفر

توضیح می‌دهد که توپخانهٔ ایران دارای یك هزار توپ است با «کالیبر» مختلف که وزن گلوله‌های آن از سه «پوند» تا۲۴ «پوند» (تقریباً از ۱/۵ کیلو تا ۱۲ کیلو) است. می‌گوید توپخانهٔ ایران مثل همیشه «فعال و نیرومند» می‌باشد.

جهانگرد کنجکاو انگلیسی «بی‌نینگ» که در ۱۲۶۷ به ایران آمد و با امیر ملاقاتی کرد، اطلاع دقیقی از سازمان نظام جدید و مواجب سپاهی داده است. مطالب عمدهٔ آن را نقل می‌کنیم. (همهٔ ارقام مواجب به مأخذ سالیانه است[۴۵]):

سپاه ایران تشکیل می‌شود از: پنجاه هنگ پیاده‌نظام، دوازده فوج سواره‌نظام، دوهزار نفر توپچی، و دویست نفر زنبورکچی.

هر فوج پیاده شامل ۱،۰۰۰ نفر است که ۸۰۰ نفر آن سرباز، ۱۵۹ نفر صاحب منصب و ۴۱ نفر باقیمانده مأموران رابط با دسته‌های

---

[۴۳] [illegible] به پالمرستون، ۲۹ ژانویهٔ ۱۸۴۹.

دیگر می‌باشند.

هر هنگ به ده دسته تقسیم می‌گردد. در رأس هردسته یك سلطان قرار دارد و مواجبش هفتاد تومان‌است. زیردست او دونایب است که هر کدام سی تا چهل تومان می‌گیرند ـ و دو پیك که در پشت سر فوج حرکت‌می‌کنند و مواجب هر کدام بیست تومان است ـ و چهار وکیل با مواجب ده تا دوازده تومان ـ و چهار سرجوخه که هر یك ده تومان دارند. حقوق هر سرباز هفت تومان، و جیره‌اش روزانه نیم من تبریز نان است.

هر فوج تحت ریاست سرتیپی است که حقوقش هزار تومان است. هر هنگ تحت فرماندهی سرهنگی قرار دارد که پانصد تومان می‌گیرد. و زیردست او دو یاور هستند که حقوقشان از قرار یك‌صد و پنجاه تا دویست تومان می‌باشد.

سواره‌نظام بر دوقسمت است: «غلام رکاب» شامل گارد شاه و ولیعهد، و «غلام سوار» که سواره‌نظام عادی است. غلام رکابان مانند گارد سلطنتی لوئی یازدهم هستند، عدهٔ آنها چهارصد نفر است و شصت تومان مواجب دارد به‌اضافهٔ یك نوکر و سه اسب.

جیرهٔ روزانهٔ هرغلام رکاب ۱/۵ من نان و ۴/۵ من جو و علیق است. ریاست هرده تن غلام رکاب با یك «ده‌باشی» است، و هرصد تن تحت فرمان یك «یوزباشی» قرار دارند. مواجب یوزباشی پانصد تومان است. هر فوج سواره‌نظام شامل هزار غلام سوار و تحت فرماندهی سرکرده‌ای است که حقوقش هزار تومان است. یعنی مقام او معادل سرتیپ پیاده‌نظام می‌باشد. هرپنجاه غلام‌سوار واحدی را تشکیل می‌دهد که تحت ادارهٔ یك سلطان قرار دارد و حقوقش پنجاه تومان است. زیردست هر سلطان دوتا نایبند با مواجب سی تومان، و دو وکیل، و دو سرجوخه که هرکدام پانزده تومان حقوق می‌گیرند. مواجب هرغلام سوار از ده تا پانزده تومان، و جیره‌اش روزی نیم‌من نان و یك‌من‌ونیم جو و سه من کاه است.

امور مالی هرفوج به دست مأموری از دستگاه استیفای نظام سپرده شده که عنوان «مشرف»[۴۶] را دارد. و زیر دست او چهار منشی کار می‌کنند. حقوق مشرف پنجاه تومان و مواجب منشیان سی تا چهل تومان مقرر است. کارکنان دیگر امور مباشرت هردسته از هشت تا ده تومان مواجب دارند.

---

۴۶. پیش از عهد قاجار «دیوان استیفاء» و «دیوان اشراف» دو دستگاه متمایز بودند. اولی مسئولیت دخل و خرج کشور را بطور کلی بعهده داشت ونمایندهٔ آن را «مستوفی» می‌گفتند. و دومی‌فقط مسئول نظارت برخرج بود. اما بعدها این دو دستگاه یکی‌شد، ولی اصطلاح «مشرف» تامدتی بکار می‌رفت و در واقع زیردست مستوفی نظام بود.

این مطلب را هم بیفزائیم که تأسیس «صندوق نظام» نیز از کارهای امیر است. رقم تنخواه یا بودجهٔ نظام هرساله معین می‌گردید و در اختیار «امین لشکر» قرار می‌گرفت. مخارج لشکر مستقیما یعنی بدون مراجعه به‌دستگاه استیفاء، از همان صندوق پرداخت می‌شد. بعدها میرزا حسین‌خان سپهسالار هم برآن شد که صندوق نظام را احیا کند. ضمن شرح موضوع به‌شاه نوشت: «سابقاً در وزارت مرحوم میرزا تقی‌خان هم همین قاعده بوده است، و در این اواخر برهم زده بودند. حالا این وجه نظام... یك تنخواهی است جدا و نقد.»[۴۷] به‌موجب سند میرزا عنایت‌امین لشکر، بودجهٔ نظام در سال ۱۲۶۶ بالغ برسه کرور و هشتاد هزار تومان (۱،۵۸۰،۰۰۰) بوده است. سپهسالار که ازکم‌توجهی دولت به‌کار نظام شکایت کرد و رقم بودجهٔ لشکر را در زمان امیر برخ شاه کشید، چنین جواب شنید: «در این فقره شما به‌اشتباه افتاده‌اید. من نه می‌خواهم ازمخارج قشونی کم بکنم، نه عدد [سپاهی] را. بلکه می‌خواهم عدد قشون به‌پایهٔ وزارت میرزا تقی‌خان برسد...»[۴۸] در واقع کارهای زمان میرزا تقی‌خان را مأخذ و معیار معتبر می‌شناختند.

*

آخرین گفتار ما نقشهٔ میرزا تقی‌خان است درتأسیس نیروی‌دریائی در خلیج فارس.

پس از روزگار نادرشاه ــ نخستین‌بار میرزا بزرگ قائم‌مقام اندیشهٔ ایجاد بحریهٔ جنگی را در دریای خزر می‌پرورانید. در ۱۲۲۵ با سرگور اوزلی سفیر انگلستان گفتگو کرد ــ و قرار بود این کار را مهندسان انگلیسی بعهده بگیرند. اما شدت جنگهای ایران و روس ــ و شکست ایران، و محدودیتی که به موجب پیمان گلستان بر حقوق حاکمیت ایران در دریای خزر تحمیل شد ــ آن نقشه را برباد داد. پس‌از او هم هیچ کس به‌دنبال آن نرفت تا نوبت به‌امیر رسید.

گزارش شیل به‌وزیر امور خارجهٔ انگلیس، تا اندازه‌ای سیاست امیر را باز می‌نماید: امیر مصمم به تأسیس نیروی دریائی در خلیج فارس است. در وهلهٔ نخست می‌خواهد چهار فروند کشتی جنگی تحصیل کند. از این قرار:

دو فروند کشتی که هرکدام مجهز به بیست و پنج توپ باشد، به اضافهٔ اسلحه و مهمات دیگر؛

یك کشتی بخاری با قدرت دویست اسب، با مهمات و اسلحه؛

یك کشتی هفتاد اسبی بخاری که در دریا و رودخانه رفت و آمد کند، با مهمات و اسلحه.

امیر در گفتگوی با شیل پرسید: آیا دولت انگلستان حاضر است

۴۷. در «اندیشهٔ ترقی و حکومت قانون» (ص ۴۴۰)، بحث کرده‌ایم.
۴۸. به نقل: اسناد نویافته، ابراهیم صفائی، ص ۵۶.

کشتیهای مزبور را بفروشد؟ و در صورت مثبت آیاموافقت داردکه ملوانان و مهندسان انگلیسی به‌خدمت ایران درآیند؟ ارزشیابی شیل دربارهٔ نقشهٔ امیر قابل توجه است؛ در این مورد نظرش روی هم رفته موافق بود. می‌نویسد: «ایجاد نیروی دریائی کوچکی بهیچ‌وجه نمی‌تواند منافی منافع انگلستان باشد». برعکس به‌آرامش خلیج فارس و پیکار با دزدی دریائی کمك می‌کند. و ایران می‌خواهد به‌این وسیله از بازرگانی خود در دریا پشتیبانی نماید، بنادرش را پاسداری نماید، رؤسای نافرمانبردار محلی ایران را در کرانهٔ خلیج فارس مطیع گرداند، و مانند ترکان در کشتیرانی در شط‌العرب سهیم باشد. (حق کشتیرانی در شط‌العرب را میرزا تقی‌خان در عهدنامهٔ ارزنةالروم برای ایران تثبیت نموده بود). از آن گذشته «در برانداختن دزدی دریائی در خلیج فارس، شاید لازم گردد که نیروی انگلستان به‌بندر ایران تعرض کند. چنین کاری از یك‌سو البته تأثیر سوئی در دولت ایران خواهد بخشید، و از سوی دیگر نتایج زیان‌آور آن را از اینکه روسیه نیز همان شیوه را پیش‌گیرد، نمی‌توان نادیده‌انگاشت». اما «تنها احتمال سوئی» که می‌شود پیش‌بینی نمود این است که ایران به قصد لشکرکشی به‌بحرین بیفتد. در این مورد هم اعتراض دولت انگلیس، ایران را بازخواهد داشت[۴۹].

همهٔ آنها را گفت، اما این نکته‌سنجی شیل از همه با معنی‌تر است: «به احتمال قریب به‌یقین پس از عزل یا مرگ امیرنظام، نقشهٔ او یکسره برباد خواهدرفت»[۵۰]. پس جای هیچ‌نگرانی ازلحاظ منافع‌انگلستان در خلیج فارس نیست. روشن نیست که آیا شیل در آن سخن ارزنده‌اش، جوهر تاریخ ایران را دریافته بود که وضع عمومی کشور بطور مطلق در هردوره‌ای همبستگی خاصی با شخصیت زمامدار وقت داشته ــ و یا اینکه چون فقط شاه و رجال همزمان امیر را می‌شناخته، دانسته بود که اندیشهٔ او با خودش مدفون خواهد گشت. به‌هرصورت پالمرستون پاسخ گزارش بلند شیل را به‌یك جملهٔ کوتاه برگذار کرد:

«به شما دستور می‌دهم که به اطلاع امیرنظام برسانید که دولت انگلستان نمی‌تواند با پیشنهاد وی راجع به تحصیل کشتیهای منظور، موافقت نماید»[۵۱].

پالمرستون این تصمیم را با مشورت هیأت‌مدیرهٔ‌کمپانی‌هند شرقی، یعنی حکومت انگلیسی هندوستان گرفت. و البته این دولت که می‌خواست خود در خلیج فارس فعال مایشاء باشد ــ با اندیشهٔ میرزاتقی‌خان مخالفت

۴۹. انگلیس ۶۰/۱۵۴ شیل به پالمرستون، ۱۹ دسامبر ۱۸۵۰.
۵۰. همان.
۵۱. انگلیس، ۶۰/۱۵۷ پالمرستون به شیل، ۱۱ فوریهٔ ۱۸۵۱.

جدی داشت. امیر این معنی را دریافت، و دنبال نقشهٔ خود را گرفت.

سیاست امیر در ایجاد نیروی دریائی، غیراز آنچه شیل در گزارش خود به پالمرستون توضیح داده بود، چند هدف دیگر داشت. یکی مبارزه با قاچاق برده: در این‌باره انگلستان سخت تلاش می‌کرد که اجازهٔ تفتیش کشتیها را از دولت ایران بگیرد، اما امیر زیربار این کار نمی‌رفت. می‌گفت این امر در صلاحیت و مسئولیت خود ایران است[۵۲]. دیگر اینکه امیر مصمم بود که اجاره‌نامهٔ بندرعباس را فسخ کند، نفوذ شیوخ عرب از جمله شیخ مسقط را که بندرعباس به اجارهٔ او سپرده شده بود، براندازد. و بندرعباس را «تحت ادارهٔ مستقیم دولت مرکزی درآورد»[۵۳]. در این کار دوانگیزهٔ سیاسی و اقتصادی داشت. از نظر سیاسی شیخ‌مسقط مانند بسیاری از شیوخ تازی دیگر (درگذشته و حال) از عمال انگلیس بودند ــ گاه از دولت ایران سرپیچی می‌کردند، و به هرنیرنگ مالیات دیوانی را مرتب نمی‌دادند. از نظر اقتصادی درآمد مالی بندرعباس سالی بیست و پنج هزار تومان بود، و بابت اجارهٔ آن در این زمان فقط سالی چهارهزار تومان به خزانهٔ ایران می‌رسید»[۵۴]. پس لازم بود دست عنصر تازی از کرانه‌های ایران بریده شود، ودولت خود ادارهٔ آن‌را بعهده‌بگیرد.

البته سیاست امیر با نفع انگلیس برخورد داشت. چون فیروز میرزا حکمران فارس را مأمور لشکرکشی به بندرعباس و برانداختن حاکم آنجا ساخت، شیل خواست امیر را بهراساند و از این کارش بازدارد. به کاردار خود دستور داد که: «به‌امیرنظام بگوئید راجع به‌عاقبت این لشکرکشی بیندیشد، از آنکه فیروز میرزا نیروی کافی ندارد... و شیخ مسقط با قوای دریائی فراوان خود می‌تواند بازرگانی ایران را در خلیج فارس برهم زند، بندرهای ایران را محاصره کند، و کشتیهای ایرانی را نابود سازد[۵۵]». امیر به‌صلاح‌جوئی شیل‌گوش نداد ــ حاکم بندرعباس‌را سرکوبی داد و مالیاتهای پس‌افتاده را گرفت، و مقدمهٔ برهم زدن اجاره‌نامهٔ آنجا

---

۵۲. رجوع شود به بخش روابط ایران و انگلیس.

۵۳. صید سعیدخان امام مسقط بود. در زمان فتحعلی‌شاه خود را دست نشاندهٔ دولت ایران می‌دانست و در نامه‌های خود به دربار پیوسته اظهار بندگی و فرمانبرداری می‌کرد. حکومت بندرعباس به‌اجارهٔ او واگذار گردیده بود، و هرساله مالیات و مال‌الاجارهٔ آنجا را به حکومت فارس می‌داد، و پیشکشهائی به‌دربار تقدیم می‌داشت. از جانب او شیخ سیف نام در بندرعباس حکومت می‌کرد. شیخ سیف مردی کاردان اما نابکار بود، و در زمان محمدشاه اغلب از پرداخت حقوق دیوانی خودداری می‌کرد. همینکه با سپاه دولت روبرو می‌گشت، از در اطاعت درمی‌آمد، و همینکه فرصت می‌یافت بنای خودسری می‌گذاشت. با کاهش نفوذ و قدرت سیاسی ایران در خلیج فارس برنیروی شیوخ محلی آنجا افزوده شد ــ و ماجرای شیخ سیف همچنان ادامه داشت تا اینکه زمان امیرکبیر رسید.

۵۴. انگلیس ۶۰/۱۶۲ شیل به طامسون، ۷ سپتامبر ۱۸۵۱.

۵۵. همان.

را آماده نمود۵۶.

جهت عمومی سیاست دولت، حفظ حقوق حاکمیت در خلیج‌فارس و اجرای حاکمیت بود. تحقق این امر بدون داشتن نیروی دریائی و بدست آوردن قدرت سیاسی عملی نبود. امیر به‌سه‌کار دست زد. یکی اینکه به ژان داودخان مأموریت داد سه فروند کشتی جنگی بخرد. دیگر اینکه از کشتیهای کوچك تجارتی اتباع ایران پشتیبانی نمود، و به شیخ‌نصرخان دریابیگی ایران دستور داد هرگونه کمکی را برای پیشرفت کار صاحبان کشتیها معمول دارد. در دریای خزر نیز همین رویه را پیش گرفت. این نکته نیز جالب‌توجه است که برای کشتیهای بازرگانی علامت اژدها تعیین شد که از بیرق کشتیهای دولتی که همان نشان رسمی شیروخورشید ایران درنظر گرفته شده بود، متمایز باشد. باید دانست‌که راجع به‌وضع‌کشتیهای تجارتی ایران در دریای خزر، بین‌امیر و دولت روس اختلاف درگرفت. زیرا روسها از رفت‌وآمد کشتیهای اتباع ایران جلوگیری می‌نمودند، مگر اینکه از کنسول آنان در استراباد اجازه بگیرند۵۷. سومین تدبیر امیر این بود که برای تقویت وضع سیاسی ایران در خلیج‌فارس به‌دولت امریکا روی آورد، و با آن پیمان بازرگانی و کشتیرانی بست. شرح آن در روابط ایران و امریکا خواهد آمد.

در موضوع خرید کشتیهای جنگی در ۱۲ رمضان ۱۲۶۷ به ژان داودخان (که به مأموریت استخدام معلم برای دارالفنون از اتریش و پروس رفته بود) دستور داد: لازم است «کشتی هم بطوری که در کاغذ جداگانه نوشته‌ام، دو فروند واپور، و یك فروند کشتی یلکن در آنجاها قرارتحصیل آن را بدهی». امیر مالیات یکی دو ولایت را برای قیمت کشتیها تخصیص داده بود. در نامهٔ ۸ رمضان ۱۲۶۷ مطلب را توضیح داده، و به‌ژان داود تأکید رفته که «مسامحه‌ای» نگردد. متن نامهٔ امیر را می‌آوریم:

عالیجاها عزیزا،

سابقاً به آن جناب نوشتم که: با هر دولتی که صلاح داند، قرار بدهد و گفتگو نماید دو فروند کشتی بخار که هریك زور شصت‌هفتاد اسب داشته باشد، از آنها ابتیاع شود که در بحرالعجم تسلیم نمایند. البته درین باب‌کمال اهتمام را نموده و بعد از قراردادن وگفتگونمودن، زود به من بنویسید تا قرار ابتیاع‌کردن آن را بدهم. البته مسامحه

۵۶. به دستور دولت فیروز میرزا حاکم فارس و طهماسب‌میرزا حکمران کرمان از دوسو به بندرعباس حمله بردند. شیخ سیف که از جانب امام مسقط در آنجا حکومت داشت شکست خورد، و بعد به دست امام مسقط مسموم گردید. در این اوان امیر معزول شد، و سرانجام با دخالت کنسول انگلیس در خلیج فارس اجاره‌نامهٔ بندرعباس را تجدید نمودند.

۵۷. انگلیس ۶۰/۱۶۱ گزارش مأمور انگلیس در استراباد، ۱۲ ژوئیهٔ ۱۸۵۱ (نگاه کنید به بخش روابط سیاسی ایران و روسیه).

ننمایند که خیلی خیلی لازم است. زیاده چه تأکید شود. حرره فی ۸ رمضان ۱۲۶۷. در ثانی مرقوم می‌شود که اگر کشتی یلکن هم یك فروند، علاوه برآن کشتیها می‌توانی ابتیاع نمائی یعنی قرار خرید آن را بدهی و به من بنویسی عیب ندارد، و طالبم البته مسامحه ننمائید.

عبارتی که در پایان نامه، بعداز تاریخ آن، نوشته شده بـه خط خود میرزاتقی‌خان افزوده گردید. او می‌پنداشت که اندیشه‌اش را پیش خواهد برد. اما حدس وزیرمختار انگلیس درست بود. امیر رفت؛ جانشین ناخلفش نقشهٔ او را در تأسیس نیروی دریائی بـرآب شست، و پیمان او را با امریکا نیز برهم زد. پالمرستون هم آسوده‌خاطر گردید که ایران سه‌تا کشتی شصت‌هفتاد اسبی نداشته باشد، مگر از آن خطری برای سیاست امپراطوری در خلیج فارس برخیزد. بنابراین سیاست بیجان ایران در خلیج فارس که از مظاهر حیات حلزونی دولت ابد مـدت شاهنشاهی بود، سیر خود را از سرگرفت.

۱۳

دیوان عدالت

امرقضاوت در دست دو دستگاه متمایز بود: محضرشرع ودیوانخانه. محضر شرع به‌امور و دعاوی شرعی رسیدگی می‌کرد، و مستند آن اصول فقه اسلامی بود. ریاست محاضر شرع را فقیهان و مجتهدان داشتند که نمایندهٔ مقام روحانیت بشمارمی‌رفتند. دیوانخانه به‌امورعرفی می‌پرداخت و در دست کارگزاران دولت بود. در ولایات حکام وقت همان مسئولیت را نیز بعهده داشتند. گرچه فقه اسلامی مدون نگشته و احکام مختلف جاری بود ــ ضابطه‌های فقهی پایهٔ قوی داشت و دامنه‌اش وسیع بود. برعکس گردش کارها در دیوانخانه تابع عرف و عادت بود و دایره‌اش بسیار محدود

در چنین‌نظام قضائی‌کاستیهای عمده‌وجود داشت: حدفاصل‌شرعیات و عرفیات همیشه مشخص نبود، و برخورد محضر شرع و دیوانخانه پرهیز ناپذیر بود. روی هم رفته می‌توان گفت که امور حقوقی در محاکم شرعی، و امور جزائی در دیوانخانه رسیدگی می‌شد. البته استثنا زیاد بود. از محضر شرع احکام ناسخ و منسوخ فراوان صادر می‌گشت، و کارگزاران دیوانخانه خیلی کمتر از فقیهان حدقانون را می‌شناختند. و بالاخره کار احقاق حق در هردو دستگاه قضائی دستخوش رأی فردی بود. و می‌دانیم که رأی فردی نمی‌تواند پاسدار عدالت باشد. قوت معنوی محضر شرع از اینجا سرچشمه می‌گرفت که پایه‌اش برشریعت نهاده بود و قاضیان عالمان دین بودند. اقتدار دیوانخانه ازآن ناشی می‌گردیدکه‌نمایندهٔ قدرت حکومت بود، و به‌علاوه اختیار اجرای احکام صادره از محاضر شرع را بعهده داشت. ناگفته نماند که نبودن یك رویهٔ قضائی منظم، و فقدان محکمه‌ای برتر از محاکم دیگر، عوامل دیگری بودند که امر قضات را بطور اعم، و کار احقاق حق را بطور اخص، آشفته و مختل می‌ساخت. همهٔ آن‌کاستیها برروی هم سبب شده که ایران درنظر بینندگان خارجی جامعه‌ای بی‌قانون

بشمار آید. و باز همان موجب‌گردیده که «قانون‌خواهی» به‌عنوان مهمترین عنصر ایده‌ئولوژی نهضت اصلاح‌طلبی سدهٔ گذشتهٔ ایران جلوه‌گر شود.

آنچه گفتیم کلیات بود. در مبحث صدارت و اصول حکومت دانستیم که دولت امیر برپایهٔ «قانون و عدالت» قرار گرفت؛ در واقع عدالت‌پرستی یکی از فضائل اخلاقی امیر بود. کاردار انگلیس نیز می‌نویسد: «امیرنظام مردی است دادگر، و خیرخواه صمیمی وطنش»[۱]. اصلاحاتی که در نظام دادگستری ایران انجام گرفت در چند جهت بود: اصلاح محضر شرع، بنای دیوانخانهٔ عدالت، رسیدگی به دادخواهی مردم علیه دولت، آئین جدید دادخواهی اقلیت مذهبی، و برانداختن رسم شکنجهٔ متهم و مجرم. از هر کدام جداگانه سخن می‌گوئیم.

محاکم شرع یکی دوتا نبودند، اما اعتبار هرکدام وابسته به مقام علمی و روحانی مجتهدی بود که برآن ریاست داشت. امیر یکی از آن محاضر را به‌دست شیخ عبدالرحیم بروجردی سپرد که از فقیهان نامدار بشمار می‌رفت. و برای آن یك نوع ریاست و مقام عالی‌تر قضائی نسبت به دیگر محضرهای شرع شناخت. امیر که شرط عمده‌را همان تقوای‌اخلاقی و راست‌کرداری می‌دانست، نسبت به شیخ عبدالرحیم احترام خاص معمول می‌داشت. ولی «به‌موجبی از وی سخت برمید و اعتقادش منفسخ گردید»[۲]. علتش را اعتمادالسلطنه تصریح نکرده، چه ظاهراً راجع به یکی ازعلمای دین می‌شده است. اما بتواتر نوشته‌اند که در یك مرافعهٔ شرعی از جانب شیخ عبدالرحیم قصوری رفته و احقاق حق ننموده بود[۳]. پس امیر از او روی برتافت و شیخ عبدالحسین تهرانی شیخ‌العراقین را به جای اوگماشت. (و هموست که بعدها وصی امیر گردید). همهٔ دعاوی که جنبهٔ شرعی‌داشت و به دیوانخانه رجوع شده بود، به‌محضر شیخ عبدالحسین احاله می‌گردید. داوری او قطعی بود. کنت دوگبینونیزاز شیخ عبدالحسین به احترام یاد می‌کند؛ او را فقیهی بلندپایه و پاکدامن، و خونسرد و با فراست می‌شناسد[۴].

تقید خاص دولت امیر را به پاك کردن محاکم شرع از آلودگی رشوه‌خواری، از داستان رسوا کردن ملای رشوه‌گیر که لباس روحانی را از تنش درآوردند و کلاه بر سرش گذاشتند، باید شناخت. این یکی از

---

۱. انگلیس ۶۰/۱۴۵ فرانت به پالمرستون، ۲۴ ژوئن ۱۸۴۹.
۲. المآثر والآثار، ص ۱۵۹.
۳. آنچه آورده‌اند این است: شیخ عبدالرحیم به توهم اینکه یکی از اصحاب دعوی مورد توجه امیر بوده، پیغام فرستاده بود که «دایرهٔ شرع وسیع است، میل مبارك حضرت‌امیر باید معلوم باشد تاهمانطور حکم صادر گردد». امیر برآشفته بود و دیگر او راه نداد. (این داستان را دولت‌آبادی در کنفرانس خود راجع به میرزا تقی‌خان گفته، و شیخ‌المشایخ معزی هم در نوادرالامیر با شاخ و برگ فراوان نوشته است. شاید مبنای تاریخی داشته باشد، ما سند معتبری نداریم).
۴. مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی، ترجمهٔ م. ف.، ص ۱۲۸.

کارهای شگرف آن روزگار است. گزارش آن در روزنامهٔ وقایق اتفاقیه منتشر گردید که عبرت‌آموز دیگران گردد:

«شخص ملائی شهادت ناحق در حق مدعی داد و رشوت گرفته بود. و بعد از آن در حق مدعی علیه هم در بطلان همان ادعا شهادت داده بوده است. امنای دیوانخانهٔ مبارکه این گزارش را معلوم کرده، آخوند مزبور را تنبیه نمودند و بعد عمامه از سرش برداشته و کلاه برسرش گذاشتند که شخص غیرامین در سلك امنای دین منسلك نباشد»[۵].

از عمده اصول «نظم میرزا تقی‌خانی» این بود که حکومت به‌عنوان نمایندهٔ قدرت سیاسی، دخل و تصرفی در قضاوت امور حقوقی نکند ـ خواه آن مقام قضایی، محضر شرع باشد خواه دیوانخانهٔ عرفی. امیر توجه داشت که دستگاه قضایی قوام پذیرد. چند نمونه از کار او را بدست می‌دهیم: به شاه می‌نویسد: راجع به عدهٔ عارضین «رجوع به دیوانخانه شده است، و از کیفیت حال خود این غلام استحضار پیدا نموده است. اینکه در بین راه مزاحم وجود مبارك شده‌اند، از راه تفتین و تحریکی است که‌خود به خاکپای همایون معروض داشت. دوباره تأکید شد که در دیوانخانه غوررسی نموده، اجرای عدل نمایند. و بعد از اتمام، صورت حال را به عرض... برسانند.»[۶]

درمورد دیگر که رضاقلی میرزا توسط سفارت انگلیس دعوای ملکی اقامه کرده بود، امیر در رمضان ۱۲۶۶ به سفارت نوشت: پس از تحقیق معلوم گشت که رضاقلی میرزا مال غیرمنقول ندارد. اما مادرش باکسانی اختلاف ملکی دارد که در واقع «مرافعه و گفتگوی شرعی» است و «مطلقاً دخلی به امور دیوانی ندارد». البته «بعد از آنکه نواب معزی‌الیهما حقیقت را ثابت کرد و حکم شرع شریف را صادر نمود... ملك خود را تصرف خواهد کرد»[۷] در قضیهٔ دیگر به موجب شرحی که به‌والی خراسان نگاشته، میرزا بابا نام گمرکچی، مبلغ پنجاه تومان «به جبر و عنف» از مشهدی نجفقلی باکویه‌ای گرفته بود. امر به محکمهٔ شرع‌رجوع شد و مرد باکویه‌ای «اثبات حق خود را نمود». چون در اجرای حکم سهل‌انگاری شد، امیر در شعبان ۱۲۶۶ به حسام‌السلطنه نوشت: «مقرر دارند

۵. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۳۱.
۶. مجموعهٔ کاغذهای امیر، خطی.
۷. شیل در نامهٔ ۲۳ رجب ۱۲۶۶ به امیر نوشت: «نواب رضاقلی‌میرزا مستمری خور دولت علیهٔ انگلیس» پسرش نوذرمیرزا را به دربار فرستاده و از طرف «لارد پالمستان سفارشی از امورات ایشان شده» است. دوستدار او را روانهٔ نزد آن جناب نمود «تا در انجام مطالبش به هرچه رأی اصابت پیرای آن جناب قرار گیرد معمول دارند...».

که از قرار حکام شرع که در حضور طرفین مرافعه شده و براثبات حق» مشهدی نجفقلی صادر شده است، حکماً تنخواه مزبور را گرفته به‌صاحبش برسانند. و یقین است که در اجرای رأی امنای شرع اهتمام خواهند نمود.

اطلاعات ما می‌رساند که امیر در کار قضاوت اصل حقوقی «اعتبار قضیهٔ محکوم بها» را همیشه مرعی می‌داشت؛ رأی قضائی ناسخ نداشت و قانون باید اجرا گردد. می‌دانیم که در امر آبله‌کوبی عمومی اگر اولیای کودکی در کوبیدن آبلهٔ او سهل‌انگاری می‌نمودند، و از این ناخوشی می‌مرد، باید پنج تومان جریمه بپردازند. همین قضیه در سفر امیر به اصفهان روی داد. چون پدر کودك تنگدست بود، «دستور داد که از کیسهٔ خودش این پول را به صندوق بدهند تا قانون اجرا شده باشد»[۸]. اینکه نوشته‌اند «بهیچ‌وجه حکم او ناسخ نداشت»[۹]، وجهی است از همان معنی.

اما در خصوص دیوانخانه: نخستین‌بار می‌بینیم که عنوان آن در ۱۲۶۷ به «**دیوانخانهٔ عدالت**» تبدیل یافته[۱۰]. و همان است که خانم شیل به «محکمه‌های عدلیه»[۱۱] که تازگی ایجاد شده، اشاره می‌نماید[۱۲]. رئیس آن را «وکیل دیوانخانه»[۱۳] می‌گفتند که آن نیز مفهوم تازه‌ای بود. میرزا احمدخان پسر محمدرضاخان فراهانی (از منسوبان قائم‌مقام) به آن کار گمارده شد. در واقع دیوان عدالت جزئی بود از تشکیلات سیاسی جدید کشور. مهر مخصوصی هم‌داشت‌که بالای‌احکام آن‌ثبت می‌گردید. درنوشته‌های رسمی این زمان اصطلاحاتی چون «تنظیمات مملکتی»، «نظم جدید»، «قرار جدید»، «قانون درست» زیاد بکار رفته‌اند. این ترکیبات لغوی به مفاهیم تازه‌ای استعمال گردیده، و مجموعاً انعکاسی است ازتوجه به‌قانون.

دیوانخانهٔ عدالت صلاحیت داشت که به امور زیر رسیدگی کند و رأی بدهد: دعاوی عرفی بین افراد، و همچنین مرافعهٔ میان افراد ودولت مانند اختلاف مالیاتی و غیره. در روزنامه می‌خوانیم: «از رعایای نطنز جمعی به دارالخلافه بتظلم آمده، از حاکم و مباشر خود شکایت کردند که نسبت به ما تعدی و زیادتی کرده‌اند، بعضی اموال و اسباب به بیحسابی گرفته‌اند. در دیوانخانهٔ عدالت تحقیق و غوررسی نمودند. آنچه از روی حقیقت معلوم شد به‌آنها زیادتی شده بود. در دارالخلافه به حکم اولیای دولت علیه از آنها استرداد و به صاحبان مال رد نمودند»[۱۴]. امثال این قضیه متعدد آمده است. در نامهٔ امیر (رجب ۱۲۶۶) به سفیر انگلیس هم آمده که: «دیوانخانهٔ مبارکه برای غوررسی امور، و رفع هرنوع ظلم از فقرا و ضعفا قرار گرفته شده است.»

دیگر دعاوی میان اتباع بیگانه که در خدمت دولت ایران بودند.

---

۸. نگاه کنید به بخش ۱۵.
۹. صدرالتواریخ، خطی.
۱۰. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۸.
11. Courts of Justice
12. Lady Shiel, p. 169.
۱۳. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۲۹.
۱۴. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۸.

در مرافعهٔ مالی میان ژنرال سمینوی فرانسوی و مستر برجیس انگلیسی، مقرر گشت که به دیوانخانه رجوع نمایند زیرا «به حقیقت گفتگوی طرفین غوررسی می‌نمایند. بعد از روی سند عقل هرچه فهمیدند از آن‌رو حکم می‌دهند نه به قانون شرع بلکه به قانون عرف... چیزی که در دیوانخانه تمام نشود جای دیگر چگونه بشود».

قانون مزبور در موردی که یکی از طرفین دعوی تبعهٔ خارجی و دیگری تبعهٔ ایران بود، نیز صادق بود. و ترجمانی نیز در دیوانخانه حضور می‌یافت.

حدود اختیار دیوانخانهٔ عدالت تهران که به «دیوانخانهٔ بزرگ پادشاهی» نیز خوانده می‌شد، از یك‌نظر بیشتر از دیوانخانه‌های ولایات بود. و آن حق رسیدگی به دعاوی بود که میان جدیدالاسلامها و افراد اقلیت زردشتی و نصرانی و یهودی برمی‌خاست. واگذارکردن این اختیار انحصاری به دیوانخانهٔ عدالت پایتخت، از کارهای امیر بود. و مقصودش اجرای عدالت بود و جلوگیری از کشمکشهائی که هر روز میان آنان ایجاد می‌گشت. توضیح آنکه رأی محاکم شرعی به معیار فقهی «ویرث المسلم الکافر و یمنع غیره» صادر می‌گشت. یعنی این حق برای هر جدیدالاسلامی شناخته شده بود که مالك تمام ترکهٔ مورث خود گردد. مقیاس مزبور بکلی ستمگرانه و نامنصفانه بود، و منشأ مرافعه‌های دامنه‌دار می‌گردید. سلب صلاحیت رسیدگی از محضر شرع و احالهٔ امر به‌دیوانخانه، قدمی مترقی بود. و از نظر سیر تاریخ حقوق ایران قابل توجه است. انتقادی که براین رویه وارد است اینکه احالهٔ اینگونه دعاوی از ولایات به تهران، باعث کندی گردش دادگستری می‌گردید. اما بر وضع سابق که در اصل مانع اجرای عدالت بود، خیلی رجحان داشت. دستور میرزاتقی‌خان در ۲۹ شوال ۱۲۶۷ به چراغعلی‌خان نایب‌الحکومهٔ اصفهان نقل می‌شود:

«از قراری که مذکور شد هرروز فیمابین جدیدالاسلام و یهودی دارالسلطنه اصفهان رعایای دولت ایران، در باب ارث مباحثه و مشاجره و گفتگوست. لهذا قلمی می‌شود که هرگاه بعد از این چنین امری فیمابین جدیدالاسلام و یهودی دارالسلطنهٔ اصفهان رعایای دولت علیهٔ ایران در باب ارث مباحثه و مشاجره اتفاق بیفتد، آن عالیجاه دوستی همراه، مدعی و مدعی‌علیه را برای رفع مایقال به دیوانخانهٔ بزرگ پادشاهی که در مقر خلافت است، روانه نماید که بعد از تحقیق و غوررسی آنچه حکم از دیوانخانهٔ مبارکه که مقرون به امضای حکام شرع انور باشد، صادر شود از آن قرار معمول دارند. البته [آن] عالیجاه از قرار نوشته معمول داشته تخلف ننمایند»[۱۵].

۱۵. در همین زمینه به‌حکومت یزد راجع به زردشتیان در ۲۴ شوال ۱۲۶۷ ←

در اطلاعیهٔ رسمی دولت نکتهٔ دیگری هم ذکر گردیده: «چون‌اکثر اوقات فیمابین جدیدالاسلام ارامنه و یهود و گبر، در باب اموال متوفی گفتگو بود»، محض اجرای عدالت مقرر گردید که اگر بعد از این در هر یك از ولایات چنین مرافعه‌ای اتفاق افتد «حکام شرع و عرف آن ولایت رجوع نداشته باشند. و طرفین را به دارالخلافهٔ تهران بفرستند که در دیوانخانهٔ بزرگ پادشاهی به حقیقت رسیده، موافق عدالت رفتار نمایند که جدیدالاسلام به این لباس جدیدالاسلامی جعلی نامعلوم، نتواند مال‌آن متوفی را به‌عنف ببرد»[۱۶].

آشکار است که اقلیتهای مذهبی گاه بظاهر ترك دین خود می‌گفتند تا از رسم ناصواب فقیهان سود برند. و همان موجب اعتراض صحیح عنصر اقلیت مذهبی بود. اکنون با قاعدهٔ جدیدی که گذارده شد، رفع آن شکایت و بیعدالتی گردید. در نامه‌ای که بزرگان پارسیان هند بعدها به ناصرالدین‌شاه نوشته‌اند (و در مجموعهٔ اسناد پارسیان به اهتمام مانکجی دربمبئی منتشر گردیده) «از مرحوم میرزا تقی‌خان امیرکبیر که وزیری خردمند و مشیری دانا بود» به سبب همان قانون «عدالت» یاد خیر شده است. از دیگر تدابیر امیر در حمایت حقوق اجتماعی عنصر اقلیت، ضمن سیاست مذهبی سخن خواهیم گفت.

*

رسیدیم به مطلب آخر در ممنوع ساختن آزار و شکنجهٔ متهم و مجرم. شکنجه دادن پدیدهٔ سلطنت استبدادی و هرنوع حکومت مطلقه‌ای است که حقوق فردی و عزت آدمی مورد حمایت واقعی قانون قرار نگرفته باشد. پس گزاف نیست که‌آن را جزء لایتجزای نظام سیاسی ایران درهر زمانی بشناسیم. البته تحت تأثیر عنصر انسانی یعنی خوی و رفتارزمامدار وقت شدت و ضعف داشته، اما آن رابه‌پای حکومت قانون نباید گذاشت. تنها متهم و گناهکار را به شکنجه نمی‌گذارند ــ اغلب کسانی که دفینهٔ خود را نشان نمی‌دادند، به همان بلا گرفتار می‌آمدند. زبردستان نیز بردگان و زیردستان را تابع همان قاعده می‌شمردند، چوب و فلك وسیخ و درفش درکار بود.

در تاریخ جدید نخستین‌بار که گامی در راه منسوخ کردن شکنجه

→

نوشته شد: «حکام و مباشرین حال و استقبال دارالعبادهٔ یزد را مرقوم می‌شود که: چون فیمابین جدیدالاسلام مجوس با طایفهٔ مجوسیهٔ رعیت دولت علیهٔ ایران متوقفین یزد در باب ارث و پاره‌ای موقوفات، هرروز مباحثه و مشاجره و گفتگوست، لهذا به‌آن عالیجاهان قلمی می‌شود که هروقت چنین امری فیمابین جدیدالاسلام مجوس با طایفهٔ مجوسیه اتفاق می‌افتد، به‌جهت رفع مایقال مدعی‌علیه را به‌دیوانخانهٔ بزرگ پادشاهی که در مقر خلافت است فرستاده که بعد از غوررسی و تحقیق، آنچه حکم از دیوانخانهٔ مبارکه به امضای حکام شرع انور صادر شده، طرفین از آن قرار معمول دارند. البته آن عالیجاهان از قرار نوشته معمول داشته تخلف ننمایند».

۱۶. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۴۳.

برداشته شد به‌عهد محمدشاه بود. دولت روس و انگلیس مبتکر آن‌بودند و پافشاری زیاد در این کار نمودند. حاجی میرزا آقاسی صدراعظم صوفی‌مآب که اگر هزار عیب داشت آدم‌کش نبود ــ در ربیع‌الثانی ۱۲۶۲ فرمانی مبنی بر متروك ساختن شیوهٔ شکنجه صادر کرد[۱۷]. اما براثر ضعف دولت، فرمانش روان نبود و حکام به دستور او گوش نمی‌دادند. پس از او تنها میرزا تقی‌خان و میرزاحسین‌خان سپهسالار در آن طریق مصدر خدمت ارزنده‌ای شدند. اما چون نتوانستند اساس حکمرانی‌ایران را دگرگون سازند، تأثیر اصلاح آنان محدود به زمان اقتدار خودشان بود و بس.

در مدت یك سال و نیم اول صدارت امیر، همان رسم دیرین شکنجه‌کردن در میان حکام معمول بود. خود امیر هم خلافکاران را دستور می‌داد بچوب ببندند. در ۱۲۶۶ که هنوز امنیت کامل در کشور برقرار نگشته بود ــ نمایندگان روس و انگلیس راجع به تجدید فرمان محمدشاه باامیر گفتگو کردند و نامهٔ مشترکی در ۲۳ ربیع‌الاول ۱۲۶۶ به او نوشتند و گفتند: «صلاح مخصوص دولت علیه و همچنین خیر انسانیت در این‌است که هرگز راضی نشوند ترك شکنجه راکه‌آنقدر سبب شهرت و ذکرخیر سلطنت شاه جنت‌مکان بوده، از عادت بیفتد». از این‌رو امیددارند که«احکام شاه مغفور که بنابر سفارش دودولت فخیمه صادر شده، در این عهد خجسته به موجب فرمان تجدید یافته... که‌در ممالك محروسهٔ ایران‌چنین ظلم فاحش را متحمل نشوند».

برخورد امیر با توصیهٔ انگلیس و روس درخور تعمق است. زبدهٔ

---

۱۷. متن «رقمی که در باب زجر و شکنجه» از طرف حاجی صادر شد، این است:

«هو. مقرر شده است که گویا حکام ولایات در باب اسناد تقصیراتی که به پاره‌ای آدمها داده می‌شود به همان اسنادات مدعی و عرضچی آنها پیش حکام به شکایت می‌رود. بی‌آنکه در باب آن اسنادها و ادعا تحقیق کامل از طرف حاکم بعمل آید، تقصیر و عدم تقصیر آن شخص، و صدق و کذب حرف مدعی به صحت و صراحت برسد، حکم به زجر و شکنجهٔ آن شخص می‌کنند. و به خلافت شرع و مقتضای عدل و انصاف، اذیت به مردم می‌رسانند. مراتب مزبور خلاف رأی بیضاضیای اقدس گشته، مقرر فرموده‌اند که قدغن بفرمائیم کسی از حاکم و مباشر او بی‌تحقیق و تدقیق جرأت به اذیت بندگان خدا ننمایند. هرکدام از ادعا که از قبیل قتل نفس و دزدی مال معتدبه، و ارتکاب عملهای شنیعه و قبیحه باشد، به عالم شرع امین و متدین رجوع کرده، از قرار فتوای شرع عمل نمایند. و هرکدام که از قبیل جزئیات است باز به تحقیق کامل، بطور عدالت و انصاف بگذرانند و به‌متظلمین رضامندی بدهند. و بهیچوجه من‌الوجوه در صدد اذیت مردم برنیایند که خلاف رأی اقدس اعلی، و موجب سیاست وتنبیه خواهد بود. البته آن عالیجاه در این‌باب بطوری که امر و مقرر شده است کمال دقت و اهتمام کرده، در اجرای حکم اقدس همایون پادشاهی سعی تمام بعمل آورد، و دقیقه‌ای اهمال و کوتاهی جایز ندانسته، تخلف و تمرد را باعث بازخواست عظیم داند، و در عهده شناسد. تحریراً فی‌شهر ربیع‌الثانی سنهٔ ۱۲۶۲».

سخنش را از مجموع نامه‌ها می‌آوریم. براستی اعتراف می‌کند که‌مباشران و حکمرانان ولایات خودسرانه متهمین و گناهکاران و زیردستان را «از روی هوای نفس» به شکنجه می‌گذارند. وی می‌داند که این کار «منافی مروت» و «مراسم عدالت‌گستری» و مغایر «بنا و قانون عدل» است. پس «فرض مملکتداری» و «برذمهٔ ملکداری» است که قاعدهٔ شکنجه کردن‌بکلی برافتد. به عبارت دیگر در ماهیت امر بحثی نیست و صدور منشورسلطنت را لازم شمرد. حتی پا را از آن فرا نهاد و معتقد بود که زیاده‌رویهای دیگر عمال دولت در مجازات بزهکاران نیز باید موقوف گردد، و تناسب منصفانه‌ای میان گناه و سزای آن برقرار شود. اما از لحاظ صوری و ظاهری دوبرهان آورد. یکی اینکه دولت «به صرافت طبع» خویش و بدون تن دردادن به هرگونه دخالت خارجی «فعل شنیع شکنجه» را متروك‌خواهد ساخت. دیگر اینکه در وضع کنونی که هنوز امنیت کامل در سرتاسرکشور برقرار نگشته، راهزنان و شریران اعلام علنی چنین حکمی را «حمل بر عدل نمی‌نمایند» بلکه «باعث ازدیاد جرأت و جسارت» آنان خواهد شد.

استدلال امیر تیزبینی و واقع‌بینی او را می‌رساند. و چنانکه‌بیاید مدتها پس از آنکه دستور «موقوف و متروك» داشتن شکنجه را به پیشکاران دولت فرستاده، و «قرار شایسته‌ای مقرون به عدالت» نهاده بود ــ فرمان سلطنت را علنی منتشر ساخت. وجههٔ نظر امیر از پاسخی که در ۲۸ ربیع‌الاول ۱۲۶۶ به نمایندگان انگلیس و روس نوشته، دستگیر می‌شود: فرمایش پادشاهی این است:

«از اینکه‌خداوند عالم‌نعمت‌عظمت‌سلطنت را به‌ما ارزانی داشته، بنا و قانون ما با بندگان خدا مبنی برعدل است، راضی نیستیم که از حکام چنین عملی صادر شود. و برذمهٔ ملکداری و رعیت‌پروری لازم می‌دانیم که بنفسه‌الشریف مراقب و ملتفت انتظام امور داخلهٔ مملکت شده، نگذاریم که حکام کسی را شکنجه نمایند. ولی از قراری که آن جنابان استحضار دارند که از بدو سلطنت ما تا به حال الواط و اشرار در فارس و عراق و یزد و خراسان و دیگر ولایات، چقدرها باعث اغتشاش و خرابی مملکت و رعیت شده‌اند، و مشغول نهب و غارت اموال تجار گشته‌اند. اگر در خلال این اوضاع و احوال اینگونه احکامی که اشرار قطاع‌الطریق حمل برعدل نمی‌نمایند صادر شود، باعث ازدیاد جرأت و جسارت الواط و اشرار خواهد گشت. انشاءالله در این اوقات که امر ممالك محروسه را منظم و مقتضی وقت دانستیم البته ما خود حکم صادر خواهیم فرمود که حکام نتوانند رعیت ما را شکنجه نمایند».

در منشور دولت که در ربیع‌الثانی ۱۲۶۶ به‌نام هریك از حکام صادر گشت، شکنجه کردن متهمین و همچنین جزای بی‌تناسب گناهکاران

بسختی ممنوع شد. و امر گردید هیچ‌کس را «به هیچ بهانه‌ای» به‌شکنجه نگذارند. و مقرر آمد «پس از آنکه تقصیر متهمین ثابت و محقق» گردید، به کیفری که درخور ماهیت جرم باشد به‌قانون شرع وعرف محکوم‌شوند. ضمناً به صدور یك فرمان قناعت نورزید، همان معنی را در نامه‌ها و فرمانهای بعدی تکرار و تأیید نمود. منشور اول را می‌آوریم:

فرمان

در این وقت از قرار شکایاتی که مقروع سمع همایون افتاد، حکام ولایات مکرر بندگان خدا را خواه به جهت اقرار تقصیری که متهم می‌شوند، و خواه محض ابراز جایی که اموالشان پنهان بوده، به شکنجه می‌گذارده‌اند. چنین حرکت منافی مروت و احکام شرع و خلاف رأی اقدس شهریاری است. لهذا قدغن می‌فرمائیم که بهیچ بهانه متهمین را به شکنجه نگذارند. پس از آنکه تقصیر متهمین ثابت و محقق گردید، به اندازهٔ تقصیرشان گرفتار همان‌سزای شرعی و عرفی گردند. حکام ولایات مزبور بهیچ وجه کسی را به شکنجه اذیت نرسانند، و مراقب باشند که اگر احدی مرتکب چنین عمل گردد مورد مؤاخذه و سیاست خواهد شد. می‌باید حسب‌المقرر معمول داشته تخلف وتجاوز ازمدلول حکم‌قضاشمول‌ننمایند. تحریر۲۵شهر ربیع‌الثانی ۱۲۶۶.

وزیر مختار روس از جانب تزار، و وزیر مختار انگلیس ازجانب پالمرستون منشور مزبور را به امیر شادباش گفتند، و خجستگی قانون جدید را آرزو کردند. امیرنامهٔ جاندار و پرمغزی در ۱۴ رجب ۱۲۶۶ به هردو نوشت: اینکه اعلیحضرت پادشاهی «این‌قرار شایستهٔ مقرون‌به‌عدالت را به‌جهت رفاه وآرایش» عموم داده‌اند، البته مایهٔ «ارتقاء نیکنامی»دولت می‌باشد. بدیهی است که «اعلیحضرت ملوکانه در جزئیات و کلیات انتظام امور ولایت و آسایش اهالی مملکت خود آنی غافل نیستند. و بی‌آنکه کسی اقدام در این گفتگو نماید یا تکلیفی کند یا مداخله‌ای در این باب نماید، خود بنفسه‌الشریف مراقب و ملتفت بوده و هستند. و حکم صادر فرمودند که حکام جزو ولایات خودسر زیردستان خود را از روی هوای نفس نتوانند در معرض شکنجه درآورند». به‌علاوه پادشاه «بی‌آنکه تعهدی در این‌باب به دولت دیگر نمایند یا به مداخلهٔ خارجه راضی شوند، به صرافت طبع همایون محض اینکه فرض رعیت پروری و مملکتداری و امور داخلهٔ خودشان می‌دانستند» آن قرار را نهادند.

از آن پاسخ به‌ذهن معنی‌بین امیر پی می‌بریم؛ نه برای خود در گزاردن آئین جدید سهمی قائل است، و نه حقی برای هیچ مقام خارجی می‌شناسد. می‌خواهد راه هرگونه مداخلهٔ بیگانگان را در امور مملکت ببندد. در تأیید منشور نخستین، احکام دیگری به ولایات فرستاد، وبرای

آگاهی مردم متن یکی از فرمانها در روزنامه در ۱۴ ذیقعدهٔ ۱۲۶۷ منتشر گردید:

بعد از آنکه تخت فیروزبخت سلطنت ایران به جلوس میمنت مأنوس اعلیحضرت شاهنشاهی خلدالله‌ملکه و دولته، زیب و زینت یافت، از آنجا که مراسم عدالت‌گستری و رعیت‌پروری شیمهٔ کریمهٔ ملوکانه است، رسم شکنجه را که در عهود سلاطین ماضیه فیمابین حکام و ضباط ولایات معمول و متداول بود، به صرافت طبع مبارك خودشان بکلی موقوف و متروك داشته، احکام مطاعهٔ شدیده به افتخار عموم حکام و ضباط ممالك محروسهٔ پادشاهی صادر گردید که بعد از این فعل شنیع شکنجه را مرتکب نشوند. در این اوقات نیز برای مزید تأکید احکام سابقه اوامر علیه عزنفاذ یافت که هیچیك از حکام به این عمل ارتکاب ننموده احدی را شکنجه ننمایند[۱۸].

این مطلب هم ناگفته نماند که امیر در نظر داشت این آئین کهن را که اعدام جنایتکاران همیشه در حضور شاه انجام می‌گرفت، براندازد، چه شایستهٔ مقام سلطنت نمی‌دانست که ناظر صحنهٔ اعدام باشد[۱۹]. سفیر انگلیس در توضیح آن همانجا می‌نویسد: «منصفانه باید گفت که درزمان محمدشاه و در دولت امیرنظام کیفر اعدام بندرت اجرا گشته، فقط گناهکاران آدمی‌کش را به این کیفر رسانیده‌اند. در واقع قانون عفو و شفاعت، از کشتن بسیاری از گناهکاران جلوگیری می‌نماید؛ جریمهٔ نقدی و چوب و فلك رسم جاری است». شیل در گزارش دیگری می‌نویسد: بنابر نوشتهٔ کنسول ما در تبریز درجنگ نیروی دولتی و قوای مسلح بابی در زنجان، نظامیان رفتار بیرحمانه‌ای نسبت به اسیران پیش گرفته‌اند. «چون مطلب را به اطلاع امیرنظام رساندم، تشکر نمود که‌اورا از این امر آگاه ساختم. و گفت دستور فوری می‌فرستم که این کارهای زشت دیگر تکرار نگردد زیرا بکلی مخالف با رأی و احساس خود اوست». به دنبال آن شیل توضیح می‌دهد: گرچه قوای لشکری و شورشی هردو رفتار ناپسندیده‌ای نسبت به اسیران همدیگر داشته‌اند، نوشتهٔ کنسول تبریز خالی از غلو نیست. باوجود این، عکس‌العمل امیرنظام در تذکری که به او داده شد نشانه‌ای است از اخلاق نیك او[۲۰].

شاخص روح دولت میرزا تقی‌خان دستوری است که راجع به‌قانون مالیات در ۲۸ ذیقعدهٔ ۱۲۶۷ به حاکم گیلان فرستاده: عدالت را «فرض حکومتی» بشناسید، مراقبت نمائید که «احقاق حق بشود، اغماض و

۱۸. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۳۲.
۱۹. انگلیس ۶۰/۱۵۰ شیل به پالمرستون، ۱۵ ژانویهٔ ۱۸۵۰.
۲۰. انگلیس ۶۰/۱۵۴ شیل به پالمرستون، ۱۶ دسامبر ۱۸۵۰.

چشم‌پوشی ابداً درمیان نباشد که خلاف رضای خدا و مغایر عدالت است... منتهای اهتمام را در اجرای حقوق ثابته و رفاهیت و آسودگی مردم‌خواهید نمود».

مظاهر گوناگون دادپروری میرزا تقی‌خان را در بخشهای گذشته که از اصول حکومت، و اصلاح مالیه، و نظام لشکری سخن گفتیم، بدست دادیم. تأثیر مجموع را در بخش آینده، در اصلاح اخلاق و رفتار مدنی باز خواهیم نمود.

۱۴ اخلاق و کردار مدنی

«میرزا تقی‌خان برآن شد که نیکبختی مادی مردم را فراهم کند، و تمایلات نکوهیدهٔ آنان را مهار گرداند. این وزیر هدفی از آن‌هم عالی‌تر داشت؛ هرآینه تدابیرش استمرار می‌یافت، در اخلاق و کردار ایرانیان تغییری‌اساسی و ریشه‌دار تحقق می‌پذیرفت». واتسون[1]

«دوستدار خود می‌داند که منظور باطنی آن جناب است که قواعد نیك مردم ایران را ترقی دهند، وقواعد ظلم وتعدی و اجحاف را از میان آنها و حکام برطرف سازند». از نامهٔ شیل به‌امیرکبیر[2]

مجموع نوآوریها و اصلاحات سیاسی و اقتصادی و فرهنگی که به دست امیر انجام گرفت ــ خواه و ناخواه، مستقیم و غیرمستقیم در هیأت اخلاق و رفتار مدنی تأثیر داشت. در اینجا بیشتر به جهاتی می‌پردازیم که مورد توجه خاص امیر بوده و فصلی از نقشهٔ اصلاح او را ساخته است. یکی دوجنبهٔ کارش نه‌تنها در آن روزگار تازگی داشت، بلکه همیشه برای جامعهٔ ما تازگی دارد.

اگر مقام اجتماعی میرزا تقی‌خان در تاریخ قرون اخیر ایران از

1. R. Watson, p. 371.

۲. نامهٔ ۲۲ جمادی‌الثانی ۱۲۶۶ (متن آن در بخش هشتم آمده).

هیچ نظر دیگری منحصر به‌خودش نباشد، در پیکار بـا فساد عمـومی و تأثیری که از این‌لحاظ در جامعه گذاشت بی‌همتاست. بحقیقت قدرت و سیاست را با اخلاق بهم آمیخت. تاریخ ایران در این ادوار زمامـداران مقتدر دیگری را می‌شناسد ــ اما اغلب آنان در عالم اخلاق سیاسی‌مردمی بیمقدارند. یا قلدران ستمگر بودند یا شکارچیان هستی ملت؛ آرمـانی نداشتند جز اینکه کاسهٔ آز و شره‌خویش را پرسازند، و به هر کنجی که ایمن پندارند، بسپرند. از حکومت قانون هم خبری نبود که محکومشان کند. همچنین خود را هواخواه عالی‌ترین ارزشهای انسانی جلوه دادند، اما بحقیقت ریا و دروغزنی فلسفهٔ دولتشان بود و کجـروی و تبه‌کاری قانون زندگی آنان. در جهت عکس آن مردانی آمدند که خدمتگزار مردم بودند، و به‌خوی فسادناپذیری ممتاز. اما هیچ‌کس را جز میرزاتقـی‌خان نمی‌شناسیم که در نهایت قدرت، صالح باشد و هاتف فضیلت، و هم‌اینکه علیه فساد و اخلاق مدنی به نبرد برخیزد، و در دولت کوتاه خود درهیأت اخلاق اجتماع تحولی محسوس بوجود آورده باشد. درست است که تغییر اساسی در خلق وخوی ملتی ــ تربیتی مستمر می‌خواهد. اما نتیجهٔ تاریخی که از آزمایش دورهٔ امیر می‌گیریم این است که چون زمامدار ملك خود نیکوکردار باشد ــ در همان محیط انحطاط اجتماعی کـه تصور می‌رود فساد در آن ریشه دوانده، تغییری نمایان پدید آید، و بسیاری ازکژیها و کاستیها برافتد. یکی از معانی شگرف تاریخ ما همین است که گرچه به هر زمانی آئین نکوهیدهٔ فرمانروایان «مذهب مختار» گشته و مردم بـه «صدق‌الامیر» گرویده‌اند ــ در شرائط سیاسی عکس آن، جمهور ملت‌خیلی زود ترك سنتهای زشت کردند و به نیکوئی گرائیدند. اما این ادوار چه زودگذر بودند.

نخستین موضوع گفتارمان پیکار با نادرستی و رشوه‌خواری است.

رشوه‌خواری به مفهوم کلی شامل پیشکش، مداخل، سیورسات، و جعاله می‌گردید. وزیران و بزرگان قوم پیشکش می‌دادند و می‌گرفتند، دیوانیان مداخل داشتند، لشکریان سیورسات می‌بردند، و فقیهان کلاه‌شرعی برسرش نهاده، جعاله‌اش می‌گفتند. مجموع آنها به یك نقطه می‌رسید که دزدی طبقهٔ حاکم باشد از جیب مردم، و زیان آن بیش از هـمه گریبان طبقهٔ رعیت و کسبه و افراد خرده‌پا را می‌گرفت. رشوه‌خواری به‌آن‌مفهوم صورت بنیاد مدنی شناخته‌ای یافته، از شاه مملکت تا سردمدار محله به‌آن خو گرفته بودند. در این‌باره واتسون حرفی دارد که به خواندن بیرزد:

«از مجموع خصیصه‌هائی که درخوی ایرانیان نمو یافته، بعد از غرور توخالی زیادی که دارند، شوق دائمی آنان است بـه سودجـوئی نامشروع. لفظ «مداخل» که معادل آن را در فرهنگ انگلیسی نمی‌توان یافت، به گوش ایرانیان بس دلپذیر است، و لطف آن را کمتر اروپائی درمی‌یابد. مداخل اطلاق می‌شود به هرچه که بتوان به رشوه و فریب و

زورستانی، و از هرراه نادرست دیگری بدست آورد. و آنچه مردم ایران به دنبالش می‌روند همان مداخل است نه مواجب. مواجب سرراست میدان تجلی استعدادهای ایرانی نیست. آن استعدادهای فراوان در ریاکاری و تقلب و اجحاف و تملق‌گوئی و فروتنی چاپلوسانه ظهور دارند. از این‌رو شغلی که فقط حقوق خوبی داشته باشد و مجال مداخل را ندهد، حرفه‌ای است بیمقدار»[۳].

به دنبال آن همت امیر را در برانداختن رشوه‌خواری می‌ستاید: «امیرنظام بکلی مافوق آن‌بود که کسی بتواند اورا به رشوه بفریبد؛ مصمم گشت آن نظام رشوه‌خواری را که از شش جهت احاطه‌اش کرده بود، براندازد»[۴]. باز می‌نویسد: «در نظر ایرانیان فوق‌العاده‌ترین و حتی شگفت‌انگیزترین جنبهٔ اخلاقی امیر همان فسادناپذیری مطلق وی بود»[۵]. پیش از این نیز دانستیم که دیگر نویسندگان خودی و بیگانه این خصلت او را به چه پایه‌ای رسانیده‌اند[۶]. به گفتهٔ دکتر پلاك اتریشی «پولهائی که می‌خواستند به او به رشوه دهند و نمی‌گرفت، صرف کشتن او شد»[۷]. عین این سخن را واتسون نیز می‌آورد: «پولی که امیرنظام حاضر نبود بگیرد در راه برانداختن او خرج گردید»[۸]. وسواس او در درستی بحدی بود که از هدیه وارمغان هم بدش می‌آمد، و رسم مژدگانی و انعام دادن را هم منسوخ ساخت. در نامهٔ ۲۴ ربیع‌الاول ۱۲۶۷ به میرزا محمدخان کارپرداز حاجی ترخان نوشت: «اینکه برای اینجانب ظرف آب‌پاشی فرستاده بود، این چیزها مایهٔ خرسندی و خشنودی اینجانب نمی‌شود. زیادی خدمتگزاری آن عالیجاه باعث مزید میل و محبت اینجانب است. نه اینجانب و نه خدام اعتاب‌علیهٔ پادشاهی هیچکدام به‌جز ظهور خدمتگزاری توقع دیگر نداریم».

امیر بادوحربهٔ کاری به‌پیکار برخاست: یکی بادرستی و پاکدامنی خودش که قانون برانداختن رشوه‌خواری را نهاد. و دیگر با سیاست سختی که به قانونش نیروی اجرائی بخشید. اساساً نظم میرزاتقی‌خانی آفریدهٔ همین دوعامل بود، یعنی وضع قانون و ضمانت اجرای آن. به تعبیر آن زمان، پایهٔ کار را بر «عدالت وسیاست» گزارد[۹]. اما پیش از آن، چنانکه گذشت، این قاعده را جاری ساخت که مواجب دیوانی وسپاهی بی‌کم و کاست سر هرماه برسد[۱۰]. به این معنی پی‌برده بود که تنگدستی یکی ازعناصر فلسفه «مداخل» ویکی از انگیزه‌های نادرستی است؛ سرباز نیمه‌گرسنه و دیوانی مواجب نرسیده، قانون چرا بشناسد؟ (مگر در مورد بزرگان که هرچه بغارتند باز حریص‌تر می‌گردیدند). اما چون مواجبها

3. R. Watson, p. 372.

۴. همان، ص ۳۷۳ـ۳۷۲.
۵. همان، ص ۳۷۵.
۶. نگاه کنید به بخش سوم.
۷. همان،
۸. واتسون، ص ۳۷۵.
۹. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۵.
۱۰. نگاه کنید به بخش ۱۱ و ۱۲.

به موقع پرداخت شد ــ رشوه‌گیری و به زورستانی دیگر موجه نمی‌توانست بشمار آید. پس به دنبال آن، فرمان دولت به حکام ولایات و مباشران‌مالیه و سرکردگان لشکر صادر گشت که: آئین رشوه و سیورسات در مملکت منسوخ است. حاکم خطاپیشه مورد بازخواست قرار می‌گرفت و معزول‌بود؛ مباشر و محصل مالیه کجرو در دیوانخانهٔ عدالت به محاکمه کشیده می‌شد. و آنچه به «تعدی وبیحسابی» برده بود، از اومسترد و به صاحبش برگردانده می‌شد. و به‌علاوه باید جریمه بپردازد. و سپاهی به قانون نظام محاکمه می‌گردید و سیاست او سخت‌تر بود. و حتی ملای رشوه‌خوار را از کسوت روحانی بیرون کردند و کلاه بر سرش گذاشتند که «شخص غیرامین در سلك امنای دین منسلك نباشد»[۱۱].

در فرمان ابطال رسم سیورسات که دامنهٔ آن وسیع بود و حتی جنبهٔ مشروع یافته، اعلام گشت که: بعد از این هیچ مأمور دیوانی و محصل مالیاتی و سرباز قشونی به هرکجا که رود، نمی‌تواند آذوقه و بنهٔ مورد نیاز خود را به‌زور و به‌رایگان از رعیت بگیرد. بلکه «هرکس باید سیورسات خود را موافق معمول ابتیاع نماید، و به رعیت آزار نرساند». و این اعلامیه برای آگاهی مردم انتشار یافت:

> از آنجا که اولیای دولت همیشه در سرپرستی و آسایش و رفاه رعیت اوقات مصروف دارند، از جمله قرار داده‌اند که از مترددین عرض راه ولایت جمیع ممالك محروسه هریك به هرطرفی مأمور شوند، یا از جائی به دارالخلافه بیایند در عرض راه بغیر از قشونی که به جائی مأمور شوند آن هم موافق حکم دیوانی باشد، هیچ‌جا سیورسات مطالبه ننمایند زیرا که به دست‌آویز سیورسات اذیت و آزار بسیار به رعایا می‌رساندند. و هرکس باید سیورسات خود را موافق معمول ابتیاع نماید و به رعیت آزار نرسانند[۱۲].

قانون جدید تأثیری نیکو داشت. پالمرستون به وزیر مختار خود دستور داد: «مراتب تهنیت مرا در برانداختن آئین سیورسات به اطلاع امیرنظام برسانید. این اصلاح خردمندانه و عادلانه خدمتی به تنظیمات دولتی ایران خواهد بود»[۱۳]. پس شیل در ۶ رمضان ۱۲۶۷ به امیرنگاشت: «جناب... لارد پالمستان دوستدار را مأمور کرده بودند که از موقوف کردن آن جناب سیورسات منازل را در ایران و ولایات ایران، و این بدعت که باعث خرابی و تمامی رعیت بود، لازمهٔ اظهار خوشوقتی و خوشنودی خاطر جناب معظم‌الیه را از آن‌جناب نماید...»

حد مراقبت امیر را در اجرای قانون تحریم سیورسات، از نامه‌ها

---

۱۱. نگاه کنید به بخش ۱۳.
۱۲. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۳.
۱۳. انگلیس ۶۰/۱۵۷ پالمرستون به شیل، ۹ آوریل ۱۸۵۱.

و دستورهای او می‌توان شناخت: به میرزا ابوالقاسم پیشکار فارس در محرم ۱۲۶۸ نوشت: «از قراری که در روزنامهٔ فارس نوشته بودند این اوقات که عالیجاه محمدولیخان سرهنگ فوج سیلاخور با فوج‌خود از ساخلو مرخص شده و روانهٔ ولایت بودند، در اکثر منازل عرض راهها بی‌اعتدالی کرده و سیورسات و اخراجات از رعایا گرفته، و خرابی‌کلی به محصولات صیفی رسانیده، و در هر منزل چند رأس الاغ و دواب از رعایا گرفته و برده‌اند. لهذا مرقوم می‌شود که آن عالیجاه به حقیقت مراتب رسیده آنچه حقیقت داشته باشد قلمی دارد که استحضار حاصل شده از آن‌قرار حکم صادر شود. البته از قراری که مرقوم شده است معمول داشته و بتفصیل مراتب را مشخص کرده قلمی دارد». امیر در حاشیه به خط خود افزود: «عزیزا، اولا منازل را مشخص کرده بنویسد که چند منزل در ملك فارس رفته و در هر منزل چقدر سیورسات و اخراجات گرفته و به کدام محل ضرر و خسارت رسانیده است و ضرر رعایا چقدر شده است. به دقت تمام کم و کیف را از روی بصیرت خود ممهوری نوشته ارسال دارد».

دستور دیگر امیر در ذیحجهٔ ۱۲۶۷ به اسکندرخان سردار حاکم کرمانشاهان بسیار مهم و بامعنی است:

«از قراری که مذکور شد سرباز که در قصر شیرین برای حفظ و قراولی آن راه گماشته‌اند، عوض صیانت و حراست اذیت و اهانت می‌کنند، و به زوار و مترددین آزار می‌رسانند و پول می‌گیرند. اگر هم بگویم خبر ندارید چگونه می‌شود که من در اینجا بشنوم و شما در آنجا خبر نداشته باشید. این تغافل و تجاهل شما را ندانستم از چه رهگذر است؟! البته بفرستید صاحب‌منصب آنها را که در آنجا گذاشته‌اند، بیاورید تنبیه معقولی بکنید و التزام بگیرید که بعد از این متعرض مردم نشوند، و این طور رفتار و حرکات را ترك نمایند. مقصود از گذاشتن آنها ایمنی راه است نه اغتشاش. البته در این باب بسیار دقت و مراقبت نمائید».

میرزا تقی‌خان روحیهٔ «مداخل» جوئی دیوانیان را نیك می‌شناخت. چون قانون قرنطینهٔ مرزی را برای جلوگیری از ناخوشی وبا گزارد، و دستور داد که مسافران وارد را چندروزی در آنجا نگاه دارند ــ برخورده بود که همین قاعده ممکن است وسیلهٔ سوء استفادهٔ گماشتگان قرنطینه گردد. پس در حاشیهٔ نامه به حاکم کرمانشاهان به‌خط خودش نوشت: «مراقب باشید که این عمل مایهٔ مداخل مستحفظین نشود، و بنای اذیت و آزار را گذاشته مترددین را بزحمت نیندازند. بلکه مایهٔ نظم شود»[۱۴].

۱۴. شرح مطلب در بخش ۱۵ آمده است.

دستور دیگر او درخصوص رعایای قریهٔ مزق نشانه‌ای است از سیاست کلی او در حمایت حقوق طبقهٔ دهقان. در صفر ۱۲۶۶ به حاکم ولایت می‌نویسد: به‌قرار معلوم «کارگذاران نواب والا سرراه رعایا... را مسدود کرده و نمی‌گذارند که بار خودرا در شهر آورده، بفروشند. و شب و روز ایشان را آزار و اذیت می‌نمایند. اینگونه حرکات ناشایسته خلاف حساب است.» مقرر می‌دارد که پس از این «مواظب و مراقب» رعایاباشد و «به‌خلاف حساب» رفتاری نشود.[۱۵]

نظر امیر این بود که مردم از قانون دولت آگاه‌گردند، و بدانند که نابکار به‌کیفر می‌رسد و درستکار پاداش می‌یابد. برای هوشیار گشتن ملت، از خوب و بد کارها در روزنامه انتشار می‌یافت[۱۶]. یکجا می‌خوانیم: «این اوقات توپچی مقدم که از آذربایجان به‌دارالخلافه می‌آمدند در منازل عرض راه در قریهٔ آق‌کند قدری به‌رعیت اذیت و آزار رسانده تعدی و اجحاف‌کرده بودند. کدخدایان و ریش‌سفیدان آنجا مراتب را خدمت اولیای دولت علیه عرضه داشت نمودند. محض ملاحظهٔ عدل و انصاف و آسایش آنام و عباد صاحب‌منصب توپچیان مرتکب این عمل را به‌قراولی سپردند که اکنون در قراول هستند. و به‌قدری که تعدی و اذیت به‌رعیت کرده بودند وجه نقد ازآنها گرفته با چاپار فرستادند که برود به‌اشخاصی که تعدی و اذیت به آنها رسیده است رسانده قبض گرفته بیاورد»[۱۷]. عکس آن واقعه را نیز می‌شنویم: «اردوی عالیجاه مصطفی‌قلیخان میرپنجه که در دشتی است، بسیار بانظم رفتار می‌کند و مردم کمال رضامندی از رفتار او دارند، و از احدی یك جوجه سیورسات نگرفته است. سهل است که نزدیك اردو زراعت است وکسی قدرت اینکه یك دسته از حاصل زراعت بچیند ندارد و زیاده از حد از نظم وکار او و رضامندی اهالی از آنجا از او نوشته‌اند»[۱۸]. سخن اعتضادالسلطنه گواه برهمین معنی است: وضع لشکر «در سفر اصفهان چنان منظم بود که در کنار راهها زراعت مردم سالم مانده، یك هندوانه از جالیز کسی یك نفر سپاهی نتوانست ببرد»[۱۹]. رأی وزیرمختار انگلیس راجع به‌سفر ناصرالدین‌شاه به‌قم در ۱۲۶۶ این است:

«تفاوت فاحشی است میان این مسافرت با سفرهای عهدمحمدشاه و بلکه همهٔ شاهان ایران. جلو اجحاف سپاهی چنان گرفته شده که هیچ آزاری به‌روستائیان نرسید، و کسی نتوانست از آنان پول و بنه‌ای تلکه کند»[۲۰]. باز راجع به‌سفر اصفهان گوید: «حالا شکایتی از دهقانان نسبت

---

۱۵. نسخهٔ اصل نامهٔ امیر را به مهر خودش دوست ارجمندم آقای علی شهیدزاده به نگارنده لطف کردند.
۱۶. وقایع اتفاقیه شماره‌های ۳ و ۱۱ و ۱۵ و ۳۰.
۱۷. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۳. ۱۸. همان، شمارهٔ ۱۵.
۱۹. به نقل خاطرات حاج سیاح، ص ۴۶۹.
۲۰. انگلیس ۶۰/۱۵۴ شیل به پالمرستون، ۱ نوامبر ۱۸۵۰.

به‌ستمگری مأموران دولت شنیده نمی‌شود. برتری دولت جدید برحکومت سابق مورد اعتراف همه است»[۲۱].

هرچند تجربهٔ زمان امیر در پیکار با رشوه‌خواری هیچگاه تکرار نگردید ــ اما نشان داد که با تحول نظام سیاسی کشور همان خصیصه‌های نکوهیده‌ای‌که به‌عقیدهٔ واتسون از دیرباز درخوی ایرانیان نمو یافته‌اند، چه زود تغییر پذیرند. در گزارش رسمی شاهـرود و بسطام از «عدالت و سیاست» دولت می‌خوانیم که توپچیان آنجا «بسیار بانظم و قاعـده راه رفته‌اند». یاور توپچی دیده بود که سربازی آتش روشن کرده است. بـه تصور اینکـه از باغ آنجـا «هیمـه به‌بیحسابی شاید آورده باشد» از او مؤاخذه کرد. «توپچیان دیگر ملتزم شده، قسم یادکرده بودند که این هیزم را به‌پول خریده. و معلوم شد که راست بوده» است[۲۲]. داستان ذیل نشانهٔ تحول عمده‌ای است که در رفتار اجتماعی مردم به‌تحقق رسیده بود.

«صداقت و راستی و نیکوئی فی‌حد ذاته پسندیده است و جـای تعریف دارد اگرچه در چیزهای جزئی باشد. گزارشی چند روز پیش از این اتفاق افتاده، مباشرین روزنامه مناسب دانستند که بنویسند. یکی از عملجات باسمه‌خانه سه تومان پول در کیسه داشته، از جیب او افتاده و گم شده بود». سربازی آن را یافته و به سلطان قراولخانه می‌سپارد. صاحبش نشان کیسه را می‌دهد و می‌گیرد. «هرچه خواسته بود که از آن پول تعارفی به‌رسم مژدگانی به‌سلطان یا به‌آن سرباز که پولش را یافته بود، بدهـد سلطان قبول نکرده و چیزی نگرفته بود»[۲۳]. این قضیه درست مؤید قول رضاقلیخان هدایت است: چون از طرف امیر به‌مأموریت خوارزم گمارده شد دوهزار اشرفی برای خرج سفر او از خزانـهٔ دولت رسیـد. «خواستم بیست اشرفی به‌آورنده بدهم، نپذیرفت و گفت تا من به‌درب خانه برسم این دیوارها برای او (امیر) خبر برده‌اند»[۲۴].

این نظم تازهٔ میرزاتقی‌خان در ابطال قانون مداخل و سیورسات پس از عزلش از صدارت، مایهٔ ایراد براو گشت. در انتقاد از سیـاست امیر در روزنامه نوشتند: «از حق نوکر [دولت] کم می‌کـرد، و به‌طریق بدعت بررعیت می‌افزود».

*

به‌موضوع دیگر می‌پردازیم در برانداختن ناایمنی.

البته ناایمنی وجوه و عناصر مختلف دارد. از جنگ داخلی گرفته تا خودسری یاغی، ظلم حاکم، جـور محصل مالیات، زورگـوئـی سپاهی، بیعدالتی دیوانخانه و هرعارضهٔ دیگری که موجب نفی حقوق آدمی در دولت

۲۱. انگلیس ۶۰/۱۶۰ شیل به پالمرستون، ۱۰ ژوئن ۱۸۵۰.
۲۲. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۵.
۲۳. همان، شماره ۳۰.
۲۴. به نقل مخبرالسلطنهٔ هدایت، گزارش قسمت سوم، ص ۵۲.

بی‌قانون گردد ـ به‌ناایمنی اجتماعی می‌انجامد. از آن جهات مختلف در بخشهای دیگر بحث کرده‌ایم. اینجا از عامل ناایمنی شهری بطورکلی‌گفتگو می‌کنیم.

هرزگی و قمه‌کشی و لوطی‌بازی در شهرها رواج داشت. مردم در امان نبودند، خاصه در دولت حاجی‌میرزا آقاسی از این وضع بستوه آمده بودند. شگفت‌اینکه خود دولت زمینهٔ ناامنی‌را فراهم‌می‌کرد. صدرالتواریخ می‌نویسد: حاجی سربازان فوج ماکوئی را که به‌خود اختصاص داده و «از برای روز بد آنها را پیراهن خود می‌دانست، ایشان را چنان مسلط کرده بود که صریحاً شبها چراغ روشن می‌کردند، و به‌خانه‌ها به‌دزدی می‌رفتند. صاحب‌خانه می‌دید و جرأت دم زدن نداشت. و این ترکان ماکوئی مست می‌شدند، زن بیچاره و بچهٔ بی‌صاحبی را می‌دیدند، می‌بردند . . . غروب که می‌شد هیچ بچه و زنی جرأت بیرون شدن از خانه نداشت. سایر الواط هم به‌اسم آنها فرصت را غنیمت شمرده، مرتکب پاره‌ای شرارتها می‌شدند . . .»[۲۵]. همین معنی در گزارش شیل منعکس است، و راجع به زمان پیش‌از امیر می‌نویسد: «سربازان در تجاوز نسبت به‌مردم اعمال زشت شریرانه‌ای مرتکب می‌گردیدند»[۲۶]. واتسون نیز ضمن بحث در فساد اخلاق اجتماعی می‌گوید: «حمامهای عمومی صحنهٔ هرزگیهای آشکارا بود...»[۲۷] شهرهای دیگر را نیز به‌همان مأخذ باید قیاس کرد. خاصه در اصفهان اهالی از دست «اشرار و الواط» بجان آمده بودند[۲۸]. امیر خود ضمن نامهٔ کنایه‌آمیزی به‌شاه می‌نگارد: «چه تازه‌تر از این هست که از دولت قومهای شما امروز اصفهانیها لوطی‌بازی در مسجدشاه درآورده، به‌قدر هزار نفر زن و مرد عارض دادوبیدادکن، و پنج‌هزار نفر تماشاچی جمع‌کرده، الله الله بناگذاشته بودند که خدا اول و آخرش را می‌دانست. باری از فضل خدا و مرحمت شما خوابید . . . تفصیل را فردا عرض می‌کنم»[۲۹].

همهٔ آن تبه‌کاریها برافتاد، و مردم امن و امانی یافتند. واتسون می‌نویسد: «میرزاتقی‌خان درمبارزه علیه‌فساد اخلاقی‌که درطبع هموطنانش ریشه دوانده و متأسفانه بدان انگشت‌نما گشته‌اند، تأملی نکرد . . . کسانی را که هرزگی در گرمابه‌ها را وسیلهٔ سودجوئی خویش قرار داده بودند، تنبیه نمود. و آن پلیدیها را نابود ساخت»[۳۰]. صدرالتواریخ می‌آورد: «جوانان تهران قمه می‌بستند و در بازار شرارت می‌کردند، و بسی مردم را زخمی می‌نمودند. مگر در مجلسی ذکر شد خوب است قدغن شود که‌کسی

---

۲۵. صدرالتواریخ (خطی).
۲۶. انگلیس ۶۰/۱۵۱ شیل به پالمرستون ۲۵ مه ۱۸۵۰.
27. R. Watson, P. 372.
۲۸. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۳۲.
۲۹. مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به شاه (خطی).
30. R. Watson, P. 372.

آلات حرب با خود برندارد تا شرارت نکند. امیر گفت هرکه خواهد قمه ببندد، اما آن‌کس که تیغ از غلاف بیرون آرد کی خواهد بود»؟ پس از این اگر نزاعی در شهر می‌شد کسی یارای تیغ از نیام‌کشیدن نداشت. پس مردم قمه بستن را ترك گفتند و «متدرجاً ملایمت طبع و سلامت نفس اختیار کردند»[۳۱].

گزارش وزیرمختار انگلیس نیز مؤید همان معنی است: «. . . رویهٔ عادلانه و درستی که برقرارگشته اگر خوی سپاهی را تغییر نداده باشد، دست‌کم در رفتارشان مؤثر افتاده است. پیش از این هرروز میان سربازان و مردم منازعه و داد و بیداد برپا می‌شد و به‌خونریزی می‌کشید. و سربازان در تجاوز نسبت به‌مردم اغلب اعمال زشت مرتکب می‌گردیدند. اما حالا نظم صحیحی وجود دارد و مردم در ایمنی و پناه بسر می‌برند»[۳۲]. در نامه‌های روزانهٔ امیر نیز به‌آن حقیقت برمی‌خوریم. یکجا راجع به‌نظم شهر روز سیزدهٔ نوروز، به‌شاه می‌نویسد: «در زمان سابق در این سیزده حکماً یکی‌دو قتل و هرزگی زیاد می‌شد. از فضل خدا ذره‌ای هرزگی نشد. از ولایات تازه‌ای نبود». در کاغذ دیگر می‌گوید: «بلی، امروز از مرحمت قبلهٔ عالم بی‌جنگ و دعوا سیزدهم گذشت. اما آنی چشم از روی مردم و شهر برنداشتم»[۳۳]. به‌قول نادرمیرزا: به‌زمان امیر «هیچ آفریده‌ای را قدرت بی‌اندامی نبود»[۳۴].

از سنجش تضادهای عینی است که می‌توان به‌تأثیر نظم جدید در اخلاق وکردار مردم پی برد. یکجا می‌خوانیم که گاومیش حاجی‌میرزاآقاسی «همیشه مطلق‌العنان و آزاد بود، از بام تا شام در کوچه و بازار به‌اختیار می‌گشت. از دور که پیدا می‌شد کسبه به‌صوت بلند، بطور رمز به‌عبارت مخصوص به‌یکدیگر اعلام می‌کردند که گاومیش آمد. . . به‌هر دکان که می‌رسید اذیتی می‌کرد مخصوصاً به‌دکان شیرینی‌فروشی که می‌رسید مقدار کثیری شیرینی می‌خورد، و حلویات را می‌ریخت و طبق آنها را به‌زمین می‌انداخت. همچنین کوزهٔ ماست بقال و کفهٔ برنج و کوزهٔ روغن و تغار پنیر او را می‌شکست، و قدری میوه‌جات او را می‌خورد و می‌رفت. صاحب دکان ایستاده و نگاه حسرت‌آمیز می‌کرد، و جرأت آن را نداشت که‌گاومیش را دفع کند و حفظ مال نماید. . .». آخر مردم گاومیش صدارت پناهی را کشتند و از شرش رهائی یافتند[۳۵]. اما حالا تحت نظام دیگری می‌بینیم:

«قشون متوقف دارالخلافهٔ تهران درکمال نظم وحساب می‌باشند. بلکه از بیم مؤاخذهٔ امنای دولت علیه از سایر مردم بیشتر از شرارت

۳۱. صدرالتواریخ (خطی).
۳۲. انگلیس ۶۰/۱۵۱ شیل به پالمرستون، ۲۵ مه ۱۸۵۰.
۳۳. مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به شاه (خطی).
۳۴. تاریخ و جغرافیای تبریز، ص ۵۱.
۳۵. صدرالتواریخ (خطی).

و بیحسابی احتراز و اجتناب دارند، چنانچه در هفتهٔ گذشته یك نفر از سربازان جدید مراغه یك رأس الاغ در صحرا پیدا کرده و عوض اینکه صاحب مال باید در جست‌وجو باشد، سرباز مزبور جارچی به شهر فرستاده بود که هرکس الاغ گم کرده باشد، بیاید و نشان او را داده و بگیرد. تا اینکه صاحب مال پیدا شده رفته نشانی الاغ خود را داده و مال خود را گرفت و رفت»[۳۶].

مسئولیت امنیت شهرها به‌عهدهٔ قراولخانه‌ها سپرده شد. همچنانکه در منطقه‌های مرزی و ناحیه‌های دوردست چون دشت ترکمان و بلوچستان، قلعه‌های نظامی ساختند ــ در شهرها قراولخانه بناکردند. در محله‌های تهران چهل قراولخانه، در مشهد سی‌تا، در شیراز بیست‌وپنج‌تا، و در دیگر شهرها به‌همین تناسب قراولخانه ایجاد گردید. عجیب اینکه در تبریز یعنی کانون تعصب دینی، روی خرابه‌های برخی مسجدها، قراولخانه بنا کردند. اما بعداز امیر آنها را ویران ساختند و از نو مسجد بنیان گزاردند[۳۷]. قراولان جملگی از سربازان بودند، اما تحت نظر کلانتر شهر که مقام کشوری داشت، خدمت می‌نمودند. داستانهای شگفت‌انگیزی از رفتار قراولان در پاسداری نظم و امنیت شهر در همان زمان نوشته‌اند[۳۸].

مجموع آن تدابیر امنیت تازه‌ای در کشور برقرار ساخت که از برکت آن نه‌تنها کار وکسب مردم رونق گرفت، و تجارت پیشرفت یافت ــ بلکه خانوارها و عشایر سرحدی که از ناایمنی وجور کارگزاران دولت از ایران کوچ کرده بودند، به‌خانه و زمین خود بازگشتند. حتی ترکمانان راهزن، آدم شدند و راه و رسم تازه‌ای پیش‌گرفتند. نمونه‌هائی به‌دست می‌دهیم:

«قافله گاه گاهی که از تبریز به ارزنةالروم می‌رفت با جمعیت زیاد و کشیکچی عبور می‌کرد. حال در آن سرحدات چنان امنیت است

---

۳۶. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۳۷.
۳۷. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۷۵.
۳۸. این واقعه را در وقایع اتفاقیه می‌خوانیم: «علافی در خیابان سفلی دکان داشته است در دکان را فراموش کرده ببندد و بازگذاشته به خانهٔ خود رفته است. از قراولان فوج خلج که مأمور به حفظ و حراست شهرند، گردش می‌کرده‌اند و در آخر شب به در دکان مزبور رسیده‌اند، دیده‌اند که باز است. دو نفر قراول در آنجا گذاشته و دکان را به‌آنها سپرده و گذشته‌اند. صبح صاحب دکان از خواب بیدار شده به خاطرش می‌آید که در دکان را نبسته است. مضطرب و هراسان به در دکان رفته، دیده است که دو نفر سرباز در آنجا یکی مشغول نماز است و یکی دیگر تفنگ در دوش دارد و به قاعدهٔ قراولی راه می‌رود. بعد از رسیدن آن شخص قراولان می‌دانند که صاحب دکان است. به او می‌گویند که جمیع اموال و اسباب دکانش را وارسی بکند. بعد از آنکه وارسی می‌کند قراولها می‌بینند که جمیع اموال و اسباب دکانش موجود است آن وقت می‌روند». (وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۱۱).

که قافله دائم‌الاوقات بی‌ممانعت وآسیبی از آنجاها آمد و رفت می‌نماید. و چونکه تجارت در آن سمت این اوقات خیلی زیاد شده است همیشه محل عبور قافله است»[۳۹].

ازآن مهمتر درگزارش آذربایجان نوشته‌اند:

«نظر به اهتمامی کـه امنـای دولت‌علیـه در باب حکـام ولایات فرموده و کسان عاقل و قابل و شایسته و مردم‌دار به حکومت هرجائی معین کرده‌اند، اغلب تفرقه ایل و رعیت که سابقاً جلای وطن کـرده بودند، حال میل به وطن اصلی خود نموده معاودت می‌کنند. از جمله ایل میلان که از ایلات قدیم دولت‌علیه بوده‌اند، در سنوات سابقه از سوء سلوك حکام خوی بعضی از خانوار آنها متفرق شده بودند، ایـن اوقات به ملاحظهٔ نظم امر ولایت خوی و حسن سلوك و رفتار عالیجاه محمد رحیم‌خان حاکـم خوی به اوطان خـود معاودت می‌نماینـد. و از قراری که در روزنامچهٔ خوی نوشته‌اند یك‌صد خانوار از آنها در این روز هم معاودت نموده به جاهای خود سکنی گرفته‌اند»[۴۰].

همچنین راجع به‌نظم ایل شاهسون «نیکلاسواخانف» مأمور روسیه در لنگران در ۲۴ فوریهٔ ۱۸۵۰ (۱۱ رجب ۱۲۶۶) به‌قاسم‌خان حاکم منطقهٔ شاهسون‌نشین می‌نویسد: «دوستدار قلباً از آن عالیجـاه در نهایت مرتبه راضی و خشنودم که اهالی کوچری زیردست آن عالیجاه، به‌خلاف سالهای گذشته، امسال درکمال نهایت آسایش و فراغتی سکنی نموده بسرمی‌برند که هیچگونه خلاف قاعده از آنها سر نمی‌زند و مسموع نیست»[۴۱].

از همه بامعنی‌تر این است که ترکمنان دزدمزاج که تا دیروز شتر را با بارش می‌بردند، و آدمیزاد را می‌دزدیدند و برده‌وار می‌فروختند ــ حالا به‌مردمی گرائیده همان اسیران را پس می‌فرستادند[۴۲]. و حتی «اگر مالی از اردو در صحـرای ترکمـان گم بشود، ترکمانان پیـدا نمـوده، می‌آورند در اردو، جارکشیده به‌صاحبش می‌رسانند»[۴۳]. این نظم تنهـا زادهٔ ترس از دولت نبود؛ دولت ترکمانان را به‌کارهای عمرانی واداشت. بابستن سدی بر رود گرگان، وسیلهٔ پیشرفت کشاورزی آن منطقه فراهم گردید، و با تشویقی که از ریش‌سفیدان ترکمنان بعمل آمد، به مدنیت گرائیدند[۴۴]. شیل نیز می‌نویسد: «راهها که تابه‌حال پراز دستهٔ دزدان بود از وجود آنان پاك گردیده، کاروانان آسوده از هرگزندی به‌مقصد خویش روانند، تجارت که پیش‌از این تقریباً ازبین‌رفته بود رونق گرفته، وفعالیت

۳۹. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۳۰. ۴۰. همان، شمارهٔ ۳۸.
۴۱. نگاه کنید به بخش روابط ایران و روسیه.
۴۲ وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۲۴. ۴۳. همان، شمارهٔ ۲۸.
۴۴ نگاه کنید به سیاست اقتصادی و سیاست امیر در ترکستان.

تازه‌ای مشهود است»[۴۵].

مطلب دیگر حذف القاب دیوانی است.

در این خصوص فرمانی صادر گردید که اصل آن به‌دست ما نرسیده. اما شرحی که واتسون نگاشته اندیشهٔ امیر را روشن می‌کند: «اولین تصوری که از نام ایران به‌ذهن هردانشمندی می‌گذرد، شیوهٔ نگارش ساختگی و پرطمطراقی است که شاعران و تاریخ‌نویسان سرزمین آتش‌پرستان، در مدت دوهزار سال پرورانده‌اند. امیرنظام تصمیم‌گرفت آن عبارات بی‌معنی و مشمئزکننده را که فقط شایستهٔ بردگان و فرومایگان است، براندازد. پس فرمانی صادر کرد که در عریضه‌ها و نامه‌های رسمی که خطاب به‌وی می‌نویسند، جز یك عنوان سادهٔ «جناب» بکار نبرند. برای مقامهای پائین‌تر نیز، بترتیب عنوان ثابتی مقرر کرد. مردم در شگفتی ماندند که چطور وزیری آن القاب چاپلوسانه را از خود دور می‌نماید؟ اما امر او را بگردن نهادند». گویا فرق عظیمی است میان او و مردمی که دیگران را به‌سجده و نیایش مجبور می‌کنند، مردمی که شایستهٔ کمترین احترام هم نباشند. چه حقیر مردمی.

ناگفته نگذریم که عنوانهای رسمی‌که درآن‌زمان رفته از این‌قرار است: «نواب‌والا» در مورد شاهزادگان درجهٔ اول، «جناب» برای رئیس دولت، «مقرب‌الخاقان» و «عالیجاه» برای دیگر منصبهای دیوانی. میرزا محمدعلیخان وزیر دول خارجه درنامه ۱۵ صفر۱۲۶۸ به‌میرزامصطفی‌خان می‌نویسد: «عالیجاه احمدخان کارپرداز تفلیس هرچه سعی و تلاش کرد که او را مقرب‌الخاقان بنویسند، میرزاتقی‌خان امیرنظام سابق قبول نکردند. درخصوص شماهم هروقت پرسیدم. منشی دول خارجه تغیر می‌کرد. . .». معلوم است که امیر خیلی مقید بوده که عنوانها درست استعمال گردد، و نمونهٔ آن را در روزنامهٔ وقایع اتفاقیه می‌بینیم که نام خود امیر بسادگی آمده است.

جنبهٔ دیگر فرمان مزبور توجه امیر است به‌شیوهٔ ساده‌نگاری. در نامه‌های دولتی‌آن زمان حشو و زوائد حذف‌گردیده، اثری از روده‌درازیهای ادیبانه بچشم نمی‌خورد. نامه‌های خصوصی امیر به‌شاه نیز خالی ازهرگونه تکلف و در نهایت سادگی است. نمودار این‌گرایش به‌ساده‌نویسی، سبك نگارش روزنامهٔ وقایع اتفاقیه است.

*

مطلب دیگر وجههٔ نظر امیر نسبت به‌شاعری و سنت مدیحه‌سرائی درباری است. اطلاعات ما پراکنده و ناقص است، اما چند نکته را می‌دانیم. از همه مهمتر اینکه به‌فن شاعری از نظر تأثیر مدنی آن توجه داشته است. میرزا نصرالله اصفهانی تاج‌الشعراء متخلص به «شهاب» را معین کرد، که به‌جای مرثیه‌های خنك و سست مذهبی که از زمان صفویان ورد زبان

۴۵. انگلیس ۶۰/۱۵۰ شیل به پالمرستون، ۲۳ فوریهٔ ۱۸۵۰

روضه‌خوانان بود، اشعار شیوائی بسراید تا عوض آنها رواج پذیرد. میرزا طاهر اصفهانی مؤلف «گنج شایگان» در این باره می‌نویسد: «در اوایل این دولت دوران عدت که وزارت ملك و امارت نظام برمرحوم میرزا تقی‌خان که از کفات دهر و دهات ایام بود قرار گرفت، وی نیز کمال قدر او را (شهاب را) در اصالت، و علو شأن او را در فصاحت و بلاغت برشناخت، و به‌اندازهٔ رتبتی که داشت بنواخت و مرسومی که در دیوانش مقرر بود امضی نمود. و از آنجا که در مجالس تعزیت و محافل شبیه ماتم و مصیبت حضرت خامس آل‌عبا . . . اشعاری که فیمابین اشباه اهل بیت مکالمه می‌شد، غالباً سست و غیر مربوط و مهمل و مغلوط بود، میرزا تقی‌خان وی را مأمور داشته چنین گفت که دوازده مجلس از آن وقایع را متضمناً بالبدایع و الصنایع به اسلوبی که خواص بپسندند و عوام نیز بهره‌مند شوند موزون ساز . . .». شهاب این کار را کرد. شاید سروش اصفهانی نیز در سرودن مرثیه‌های خود از همان اندیشه الهام گرفته‌باشد. نکتهٔ بامعنی همان است که در مدت کوتاه زمامداری خود، از اصلاح شعر روضه‌خوانی نیز غافل نبود.

گویا از مدیحه‌سرائی چاپلوسانهٔ شاعران درباری بدش می‌آمد. کسی که از القاب دیوانی بیزار باشد و آنها را حذف کند، قاعدة بایستی با آن سنت تملق‌گوئی نیز میانهٔ خوبی نداشته باشد. در این زمینه نشانه‌ای راجع به قاآنی در دست است. قاآنی در مدح حاجی میرزا آقاسی شعر زیاد گفته، اما چون او از صدارت برافتاد چکامهٔ بلندی ساخت و زبان به بدگوئی ممدوح دیروز و ستایش وزیر امروز گشود. یك بیتش این است:

به‌جای ظالمی شقی، نشسته‌عالمی تقی
که مؤمنان متقی کنند افتخارها[۴۶]

نوشته‌اند که: «چون امیر بشنید از قاآنی مؤاخذه کرد و توبیخش فرمود . . . قاآنی . . . دم در کشید و معذرت خواست»[۴۷].

بی‌مناسبت نیست که داستان راجع به‌محمد گرمرودی متخلص به «نثار» را نیز اینجا بیاوریم. گرمرودی از دبیران محمدخان زنگنهٔ امیرنظام بود، و طبعی هجو سرا داشت. از زمان حکومت محمدخان زنگنه در آذربایجان، بین نثار و میرزاتقی‌خان کدورتی بود، و شاید هجوش کرده بود. امیر او را از خود براند و به‌کاری نگماشت. میرزا طاهر در گنج شایگان راجع به‌زندگی نثار می‌آورد:

نثار از فارس «به دارالخلافه معاودت نمود. در آن هنگام کفایت امور خاص و عام به عهدهٔ میرزا تقی‌خان امیرنظام بود. و به واسطهٔ

۴۶. دیوان قاآنی، ص ۷۳.

۴۷. صدرالتواریخ، خطی. این مطلب را بیفزائیم که سروش اصفهانی و همای شیرازی و قاآنی قصیده‌هائی در ستایش امیر سروده‌اند که در دیوان آنها هست.

سابقهٔ خصومتی که با وی داشت به هیچ کارش نگماشته، دستش از کار کوتاه و کارش رفته رفته تباه گشت، بطوری که نزدیك برآن بود که سائل به کف و از گرسنگی تلف شود و کارش از فلاکت به هلاکت رسد...».

چند کلمه هم دربارهٔ سنت عزاداری ماه محرم بگوئیم و این فصل را ببندیم:

امیر خواست سنت قمه‌زدن و زنجیر زدن و آن‌جور کارها را که یادگار زمان صفویان بود، و به‌تعبیر واتسون مردم را «به‌مرز جنون» می‌رساند، منسوخ کند. عالمان دین نیز فتوی دادند که این رسوم مخالف قانون شریعت است. و امیر برای پیش بردن اندیشهٔ خود به‌احکام مجتهدان توسل جست. اما تعصب مردم ایالات شمالی و مرکزی ایران، بیش‌از آن بود که به‌الغای آن تن در دهند. در این مورد امیر از اجرای تصمیمش منصرف گشت[۴۸]. او صدوبیست سال پیش به‌آن اندیشه افتاد ولی کامیاب نشد، و یك قرن بعد آن کار انجام گرفت.

48. R. Watson, P. 373.

۱۵ امور شهر و خدمات عمومی

این گفتار حاوی موضوعهای زیر است: آبله‌کوبی، ناخوشی وبا، مریضخانهٔ دولتی، تعلیم پزشکان، نظافت شهر، گدایان و بیماران، نهر کرج و تقسیم آب تهران، چاپارخانه، تذکرهٔ چاپی، بلیت مسافرت، بناهای تازه، حفظ آثار تاریخی.

آبله‌کوبی در زمان فتحعلی‌شاه به‌ایران آمد، دکتر کرمیك[1] انگلیسی پزشك عباس‌میرزا رساله‌ای در باب بیماری آبله نوشت که منتشر گردید[2]. و محمدعلی میرزای دولتشاه حاکم کرمانشاهان برای جلوگیری از شیوع آبله در آن منطقهٔ مرزی، به‌آبله‌کوبی دست زد. اما قانون آبله‌کوبی عمومی را میرزاتقی‌خان گزارد. برای آگاهانیدن مردم اعلام شد: «در ممالك محروسه ناخوشی آبله عمومی است که اطفال را عارض می‌شود که اکثری را هلاك می‌کند، یا کور و معیوب می‌شود. اشخاصی را که درکودکی این آبله را درنیاورده‌اند، در بزرگی بیرون می‌آورند و به‌هلاکت می‌رسند، خصوص اهل دارالمرز . . . اطباء چارهٔ این ناخوشی را به‌اینطور یافته‌اند که در طفولیت از گاو آبله برمی‌دارند، و به‌طفل می‌کوبند. و آن طفل چند دانه آبله بیرون می‌آورد و بی‌زحمت خوب می‌شود»[3]. چارهٔ کار این بود که نخست به‌تربیت آبله‌کوب پردازند. پس «اولیای دولت علیه کسان برای یادگرفتن این فن شریف گماشته‌اند که بعد از آموختن به‌جمیع ممالك محروسه مأمور نمایند که در هر ولایتی جمیع اطفال خود را مردم بیاورند، و آبله‌شان را بکوبند و از تشویق هلاکت، رعیت آسوده گردند»[4].

---

1. Cormick.

۲. دکتر کارمك، رساله در تعلیم عمل آبله‌زدن، ترجمهٔ محمدبن عبدالصبور خوئی طبیب، تبریز، ۱۲۴۵. این رساله در زمان امیر از نو بطبع رسید.

۳. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۳.

۴. وقایع اتفاقیه، شماره ۳.

دکتر پلاك می‌نویسد: «چون امیر به‌افزایش جمعیت مملکت علاقه‌مند بود، علیه بیماری آبله کارها کرد. آبله‌کوبی را در سرتاسر ایران مرسوم ساخت، رساله‌ای در این باب از زبان انگلیسی به فارسی بترجمه رسانید و چاپ کرد، و آبله‌کوبانی با حقوق کافی به‌ولایات فرستاد»[۵]. به نواحی مرزی نیز آبله‌کوب رفت که تازه‌واردان را آبله بکوبند[۶].

قانون آبله‌کوبی کودکان همگانی و اجباری بود. کوشش رفت که خود مردم به‌آن روی آورند، و به‌سودمندی آن پی‌ببرند. از قراری که آبله‌کوب گیلان نوشته: «در اوائل اهل آنجا احتراز از این معنی داشته‌اند. بعد از آنکه بوضوح پیوست که این آبله‌کوبی بسیار مفید است، تمامی اهل شهر در کمال رغبت و میل اطفال خود را می‌آوردند و آبله می‌کوبیدند»[۷]. ضمانت اجرای قانون این بود که اولیای اطفالی که در آن قصور می‌ورزیدند، مورد مؤاخذه و جریمه قرار می‌گرفتند. در روزنامه می‌خوانیم که: منظور دولت این است که بلای آبله «به‌سبب مواظبت صاحبان و اطبای آبله‌کوب، بطور آسان و خوب بالمره رفع شود. و قرار گذاشته‌اند که اگر کسی بچهٔ خود را آبله نکوبد، مورد مؤاخذهٔ دیوانیان بشود». چنانکه در محلهٔ دروازه نو اصفهان بچه‌ای از آبله مرد، و «پنج تومان از پدر او جریمه گرفته‌اند»[۸]. این قضیه در سفر امیر به‌اصفهان روی داد و در حقیقت چون پدر کودك تنگدست بود امیر خود پنج تومان جریمه را پرداخت که دستور دولت اجرا شده باشد. شرح داستان را اعتضادالسلطنه گفته و شنیدنی است: در سفر اصفهان روزی در چهل‌ستون امیر را برافروخته دیدم. گمان بردم که از سرحد خبر بدی رسیده، اما معلوم شد که فرزندان صادق رنگ‌آمیز و محمد کله‌پز از بیماری آبله مرده‌اند. امیر از آنان مؤاخذه کرد چرا با وجود آنکه دولت مایهٔ آبله‌کوبی را فرستاده و در معابر هم جار زده‌اند که اطفال را آبله بکوبید، قصور کرده‌اند؟ پس گفت: «از هریك پنج تومان گرفته، مرخص کنید و پول را در صندوق خاص خرج مریضان بگذارید». چون توانائی پرداخت آن را نداشتند «دستور داد که از کیسهٔ خودش این پول را به‌صندوق بدهند تا قانون اجرا شده باشد». بعد من به‌امیر گفتم: «این مطلبی نبود که اینقدر شما را مشتعل کرده بود». فرمود: «شاهزاده، تعجب دارم که شما شنیدید دو نفر. . . بی‌جهت تلف شده‌اند و به‌شما تأثیر نکرد». از این سخن امیر «من بسیار شرمنده شدم»[۹].

میرزا محمدعلیخان دبیر مهام خارجه در نامهٔ ۲۸ ذیقعدهٔ ۱۲۶۷ به کارگزار استراباد می‌نویسد: «روزنامهٔ آبله‌کوبیدن استراباد را که فرستاده بودید، به‌نظر خداوندگاری امیرکبیر رسید، بسیار تحسین‌کردند.

---

5. J. Polak, Vol. 1. P. 298.

۶. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۱۷.

۷. همان، شمارهٔ ۲۲.

۸. همان، شمارهٔ ۴۵.

۹. گفتهٔ خود اعتضادالسلطنه است به حاج سیاح (خاطرات حاج سیاح، ص ۴۷۰).

و مجدداً تاکید اکید فرمودند که دراین باب نهایت اهتمام بعمل آید. . . ».
این مطلب می‌رساند که امیر به‌این کار هم رسیدگی می‌کرده است.

ناخوشی آبله بومی بود. آفت بزرگ دیگر وبا بود که از عربستان و هندوستان به‌ایران می‌آمد. گروه‌گروه مردم را می‌کشت، و آن را بلای آسمانی می‌پنداشتند. برای اینکه چشم و گوش عامه باز گردد، غیر از مقاله‌هائی که در وقایع اتفاقیه نوشته می‌شد ــ جزوهٔ «قواعد معالجهٔ وبا» راجع به‌چگونگی این بیماری و جلوگیری از سرایت آن بطبع رسید، و میان روحانیان و سرشناسان محله‌های شهر پخش شد. و این تدبیری ارزنده بود. به‌علاوه «برای محافظت ممالك محروسه از آلودگی ناخوشی مزبور» در مرزها قاعدهٔ «گراختین» (قرنطین) گزارده شد که مسافران را چند روز در آنجا نگاه دارند و دود بدهند و بعد روانه شوند. دستور میرزاتقی‌خان در این موضوع و خاصه حاشیه‌ای که به‌خط خود افزوده قابل توجه است. در ذیحجهٔ ۱۲۶۷ به‌اسکندرخان حاکم کرمانشاهان نوشت: «از قراری که عالیجاه میرزا ابراهیم‌خان کارپرداز اول دولت علیه مقیم دارالسلام بغداد نوشته است، ناخوشی وبا همهٔ عربستان را فراگرفته و از اول خانقین الی نجف طغیان تمام دارد اهالی بغداد کاملا متفرق شده‌اند. البته آن مخدوم از تفصیل آن بهتر استحضار دارند، چون آنجا معبر عام است و هرروزه زوار عتبات و سایرین به‌همهٔ ممالك محروسه تردد دارند، بسیار لازم است که برای محافظت ممالك محروسه از آلودگی ناخوشی مزبور و نشر و سرایت آن به‌ممالك محروسه، بنای گراختین که منفعت آن بکرات به‌تجربه رسیده است گذاشته شود. لهذا اظهار می‌شودکه آن مخدوم بزودی گراختین را در اول دخول زوار و مترددین به‌خاك علیه داده باشید که موافق قاعده چندروزی به‌آنها دود داده و در گراختین نگاه داشته، بعد ازآن مرخص و روانه شوند. زیاده چه تأکید». امیر برای اینکه قانون قرنطین مایهٔ سودجوئی مأمور مرزی نگردد، در حاشیهٔ نامهٔ مزبور افزود: «مراقب باشید که این عمل مایهٔ مداخل مستحفظین نشود، و بنای اذیت و آزار را گذاشته مترددین را به‌زحمت نیندازند. بلکه مایهٔ نظم شود».

تأسیس «مریضخانهٔ دولتی» از کارهای سودمند آن زمان است. بنای آن در ۱۲۶۶ آغاز شد و در ربیع‌الاول ۱۲۶۸ افتتاح گردید. دواخانهٔ مخصوص هم داشت. در تاریخ جدید، آن نخستین بیمارستان ایران است. به‌قراری که نوشته‌اند چهارصد بیمار را می‌توانستند در آنجا درمان کنند[۱۰]. میرزا محمد ولی حکیم‌باشی رئیس مریضخانه بود، و دکتر «کازولانی» حکیم‌باشی نظام (برادر کازولانی نقاش‌باشی) مسئولیت مداوای بیماران را به عهده داشت. پیش‌از ایجاد مریضخانهٔ دولتی برای هرفوج نظام طبیب مخصوصی گمارده شده و محل مناسبی به عنوان «بیمارخانه» تعیین کرده بودند که «مریضهای هرفوج در آنجا باشند و

۱۰. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۱۵۲.

مستحفظین واطبای فوج لازمهٔ اهتمام در پرستاری و معالجهٔآن نمایند»[۱۱].

اما حالا بیمارخانه‌های‌کوچك برچیده شدند، وهمهٔ بیماران نظامی به مریضخانهٔ دولتی می‌رفتند. به‌موجب آمار منتشر شده در نخستین سال کار بیمارستان، یعنی از ربیع‌الاول ۱۲۶۸ تا ربیع‌الثانی ۱۲۶۹ تعداد دوهزار و دویست و سی وهشت مریض در آن معالجه گردیدند[۱۲]. با تأسیس مدرسهٔ دارالفنون فن طب جدید بیشتر رواج پیدا کرد. دکتر پلاك شاگردان خود را برای‌آموختن طب تجربی به‌مریضخانهٔ دولتی می‌برد، و خودش هم کار جراحی را انجام می‌داد. پزشکان فرنگی دیگری نیز بودند که در مبحث تأسیس دارالفنون از آنان نام برده‌ایم.

به ولایات نیز پزشکانی رفتند. از جمله «موسیو شلیمر حکیم فلمنك» مأمور گیلان گردید. به موجب فرمان صفر ۱۲۶۶ مواجب او برای این مأموریت سالی ۱۵۰ تومان تعیین گردید. شلیمر هلندی از تیرهٔ «فلمن» بود. و بعد به استادی دارالفنون درآمد. دیگر «موسیو قاقرفران حکیم شویت» به شیراز رفت. «موسیو استانیو» طبیب به تبریز مأموریت گرفت. مواجبش سالی ۲۵۰ تومان بود. از ایرانیانی که طب و جراحی جدید آموخته بودند، میرزا صادق طبیب را می‌شناسیم که در انگلستان درس خوانده بود. امیر او را به تبریز فرستاد و به محمد رضاخان فراهانی وزیر آذربایجان سفارش کرد که در آنجا «به‌امر طبابت» و «تعلیم علوم طبابت» پردازد. مقصود امیر فن «طب و تشریح و جراحی» است که در فرمان مأموریت میرزا صادق اشاره گردیده است[۱۳].

برای پرداختن به فن پزشکی، قرار «تصدیق طبابت» داده شد. پیش از آن «بعضی اشخاص اسم خود را طبیب فوج گذاشته بودند، و حذاقت

۱۱. همان، شمارهٔ ۳۰.

۱۲. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۱۰۲ و ۱۰۳.

۱۳. در نامهٔ شیل به حاجی‌میرزا آقاسی در ۱۲ محرم ۱۲۶۳ گفته شده: «عالیجاه میرزا صادق که در لندن مشغول تحصیل است، مدتی است که مواجب مشارالیه به عهدهٔ تعویق است... اگر مصلحت در رسانیدن مواجب او ندانید، اقلا احضارش بفرمائید». فرمانی که در زمان امیر به‌نام او صادر شد این است:

«آنکه چون منظور نظر عطوفت اثر خسروانی و ملزوم همت والانهمت خدیوانه آن است که هریك از چاکران دولت و خدمتگزاران حضرت که به ظهور استعداد و قابلیت از امثال و اقران فایق آید، او را به‌شمول عاطفتی و بذل مکرمتی بهره‌ور فرمائیم، لهذا از آنجا که عالیجاه میرزا صادق طبیب که چندی مأمور به فرنگستان برای آموختن علوم طب و تشریح و جراحی شده بوده، با کمال سعی و اهتمام در تحصیل و تکمیل علوم مزبوره بعمل آورده، مراحم شاهانه شامل احوال آن گشته، در هذه‌السنه تخاقوی ئیل مبلغ دویست وپنجاه تومان بعد از وضع رسوم به صیغهٔ مواجب در وجه او برقرار داشته، او را مأمور آذربایجان فرمودیم که در آنجا به امر طبابت و نشر علوم مزبوره پرداخته، مواجب خود را از مالیات آنجا دریافت کند. مقرر آنکه حکام و عمال حال و استقبال آذربایجان هرساله مبلغ مزبور را در وجه او کارسازی کرده، به خرج مالیات آذربایجان مجری دانند. المقرر مستوفیان شرح فرمان را ثبت نمایند، و در عهده شناسند. شهر ذیقعدهٔ ۱۲۶۵».

و تتبع نداشتند». در ۱۲۶۷ قرار براین گرفت که طبیبان «تا تصدیق از معلم طبابت نگیرند، وقوف و تجربهٔ خود را معلوم ننمایند اذن طبابت» نداشته باشند. از این‌رو طبیبان می‌بایستی به تصدیق «حکیم کازولانی» به‌کار پزشکی پردازند. وی «در رسیدگی به بیمارخانه‌های افواج کوشش تمام می‌نمایند، و امید هست که نظم درست در این باب داده شود»[۱۴]. کازولانی در ۲۳ ربیع‌الاول ۱۲۶۸ مرد. دکتر پلاك جانشین او گردید.

برای آشناشدن مردم به‌امور صحی، مقاله‌هائی راجع به بیماریهای مسری مثل وبا، و ناخوشیهائی که از آشامیدن آبهای آلوده بروز می‌کند، انتشار یافت. و نیز به‌گوش مردم می‌خواندند که ریختن خاکروبه در آب جاری شهر، و شست‌وشوی رخت در آنها مایهٔ نشر مرض می‌گردد، و جلوگیری از آن لازم است. به‌همین جهت برای پاکیزگی شهر کلانترتهران ریکاها را گماشت که کوچه‌ها را تمیز نگاه دارند. اعلام گردید که در این باب دولت «نظام‌خوب» گزارده‌اند، زیرا «کل اطبای روی زمین فهمیده‌اند که باعث ناخوشی در هرجا کثافت کوچه‌ها و عفونت هوای آنجاهاست. و این قرار دیوان، به‌جهت خلق نفع زیاد دارد. و کلانتر در این باب منتهای سعی و کوشش را دارد که آنچه ممکنش باشد شهر را پاك و پاکیزه نگاه بدارد که خدا نخواسته مردم ناخوش نشوند»[۱۵]. همچنین از آنجاکه یخچالها در تابستان خاکروبه‌دان، و در زمستان رختشویخانه‌بود و برای «گرفتن یخ آب کثیف و ناصاف» می‌گردید ــ مقرر گردید که دور یخچالها را دیوار بکشند[۱۶]. به‌علاوه برای پاکیزگی شهر و جلوگیری از گل‌ولای زمستان، قرار شد کوچه‌ها را سنگفرش نمایند؛ نخست از خیابان و کوچه‌های ارك شروع کردند. همین‌کار را در تبریز نیز آغاز نهادند.

یك کار خوب دیگر تنظیم صورتی از هویت کامل افراد ناقص‌الاعضاء و فالج بود که در شهر گدائی می‌کردند. وقایع اتفاقیه می‌نویسد: «حسب‌الحکم اولیای دولت علیه مقرر شده است که اشخاص فالج ونابینا و اعرج را که به‌این جهات در شهر مشغول تکدی می‌باشند، و قوهٔ کسب ندارند هریك به‌اسم و رسم نوشته شوند. و معین گردد که تولد و توطن ایشان از کجا بوده، و به چه علت از علل مسطوره مبتلی هستند که لابدأ به‌مقام سؤال و تکدی برآمده‌اند. عالیجاه محمودخان کلانتر حسب‌الحکم کدخدایان دارالخلافه را اخبار و مشغول تعیین و ثبت‌کردن اسامی آنها می‌باشد»[۱۷]. شاید می‌خواستند برای آسایش آنان فکری بکنند. بیش از این آگاهی نداریم.

*

از مسائل عمدهٔ شهر تهران کم‌آبی بود خاصه در تابستان. آب رودخانهٔ کرج را به شهر جاری ساختند. و قرار بود از شمیران نیز آب

۱۴. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۳۰.
۱۵. همان، شمارهٔ ۱۴.
۱۶. همان، شمارهٔ ۱۷.
۱۷. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۳۲.

بیاورند. شرح آن از این قرار است:

قراری که برای تقسیم آب شهر داده بودند این بود که هر ده روز یك‌بار آب به‌همهٔ محله‌های پایتخت جاری گردد. براثر کم‌آبی پس از مدتی این قاعده بدرستی اجرا نشد. دولت اعلام کرد: برای جبران‌کم‌آبی و انجام «این کار خیر که نفعش شامل عام است قراری خواهند گذاشت که خلق در تابستان به‌جهت کمی آب عسرت نکشند»[۱۸]. پس شاه‌نهری که در زمان محمدشاه (۱۲۶۱) برای آوردن آب رودخانهٔ کرج کنده بودند و «تاکنون آبی به‌شهر از نهر مزبور جاری نشده بود»، تکمیل کردند. و نزدیك به ده‌سنگ آب به‌شهر جاری گشت. برای تقسیم آب به‌محله‌ها قرار ثابتی داده شد. و مردم که «هیچ وقت در خانه‌های خود به اینطور آب‌جاری ندیده بودند، به آب چاه یا آب دستی سقاگذران می‌کردند، حوضها و گودیها در خانهٔ خود ساخته... از آب جاری پرکرده و همگی سیراب گردیده‌اند»[۱۹]. تقسیم‌نامهٔ آب کرج که به‌مهر امیر ثبت شده است،ملاحظه می‌نمایند[۲۰]. به موجب آن آب رودخانهٔ کرج به هشتادو چهار سهم تقسیم شد. نه سهم آن را به عنوان حقابهٔ تهران تعیین نمودند. اینکه درزمان ما نوشته‌اند در عهد امیر آب کرج به تهران جاری نگشت،[۲۱] خطاست. آب رسید و مردم هم بهره‌یاب شدند. به‌علاوه به تصریح وقایع اتفاقیه قرار بود برای آوردن آب از شمیران به‌شهر، نهری ایجاد نمایند. اما این‌کار به زمان امیرنشد.

*

از مهمترین تأسیسات جدید این‌زمان چاپارخانه است. درنامه‌های رسمی زمان امیر می‌خوانیم که «نظم چاپارخانه هم یك جزء از تنظیمات مملکتی است». پس دولت لازم دانست که «قانون درستی» در این باب بدهد. لغت «پسته» هم بندرت بکار رفته.

اندیشهٔ ایجاد پستخانهٔ جدید در زمان فتحعلی‌شاه پیدا شد. شاه از «سرگور اوزلی» سفیر انگلیس راجع به کارهائی که موجب افزایش درآمد دولت می‌گردد، پرسش نمود. او ضمن توضیح مالیات بردرآمد و مالیات برثروت که در انگلیس معمول بود، شرحی دربارهٔ پست و فواید آن گفت. شاه پسندید و به میرزا شفیع صدراعظم دستور داد: پستخانه برپا کنند. این کار سرنگرفت؛ و رسم کهنهٔ گذشته همچنان جاری بودکه عبارت باشد از فرستادن پیك به‌هنگام ضرورت. روانه‌کردن قاصد هریك بار ده تومان خرج برمی‌داشت[۲۲]. به علاوه دولت چاپاران مخصوص داشت که نامه‌های دولتی را می‌بردند. سفارتخانه‌های بیگانه نیز هرکدام چاپاری

۱۸. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۱۴. ۱۹. همان، شمارهٔ ۱۰.

۲۰. اصل تقسیم‌نامهٔ آب کرج در بیوتات سلطنتی است، در کتاب «آب تهران» انتشار یافته. (نگاه کنید به ضمیمه کتاب).

۲۱. آب تهران، ص ۵.

22. J. Morier, Vol. 2, PP. 193-194.

داشتند که کارشان را بگذراند. این وضع چاپارخانهٔ کشوری بود که روزگاری یکی از منظم‌ترین و وسیع‌ترین تشکیلات ارتباط پستی جهان را تأسیس کرده بود.

نقشهٔ ایجاد چاپارخانهٔ جدید به‌سال ۱۲۶۶ تنظیم شد، و شفیع‌خان چاپارچی باشی به ریاست دستگاه چاپارخانه تعیین گردید. به همهٔ حکام ولایات دستور رفت که در قلمرو خود، در شهرها و راهها، چاپارخانه بنا کنند و اسبان چاپاری نگاه‌دارند. در وقایع‌اتفاقیه منتشر شد: «... ممالك ایران وسیع است و هرطرف چاپارخانهٔ مضبوط بستن بسیار مشکل است. ولکن از برای هردولتی لازم است که در ولایت خود چاپارخانه رابطوری ببندد که در رسیدن احکام و غیره، هیچ معطلی حاصل نشود. و انشاءالله در دولت علیهٔ ایران گمان هست روز بروز به اهتمام امنای دولت قوی شوکت، به کوتاه‌کردن منازل، و خوب نگاه داشتن اسب چاپاری، از سرحد تا سرحد این ولایت چاپار و سیاح بدون معطلی آمد و رفت نمایند»[۲۳].

دستگاه چاپارخانه در مدت یك سال، نظام تازه‌ای گرفت. و گسترده شد. عدهٔ چاپارخانه‌ها بیشتر، و فاصلهٔ آنها کمتر گردید. در کتابچهٔ مخصوصی صورت چاپارخانه‌ها و مسافت بین آنها نوشته وتوزیع شد. فاصلهٔ میان منازل چاپاری را در راهها، بطور کلی شش فرسخ درنظر گرفته بودند. اما گاه سه چهار فرسخ، و در موارد استثنائی هفت فرسخ تعیین گردیده بود. این مسافت برای اسبان چاپاری که بتندی راه می‌پیمودند، زیاد بود. و قرار شد رفته رفته با ساختن چاپارخانه‌های تازه از آن میزان کاسته شود. در هر چاپارخانه یکی دواتاق برای توقف مسافران سر راه بنا کرده بودند، و یك طویله که اسبان زین کرده درآن آمادهٔ حرکت بود و به محض رسیدن چاپار اسب خود را عوض کرده، بیدرنگ روبه مقصد رهسپار می‌گردید.

هزینهٔ فرستادن هر نامه‌ای پنج شاهی معین شده بود. و از هر پاکتی که حاوی پنج نامه بود، یك ریال دریافت می‌گردید[۲۴]. مسافران و کسان دیگر و همچنین سفارتخانه‌ها می‌توانستند اسبان چاپاری را از قرار فرسخی ده‌شاهی کرایه نمایند. و اگر می‌خواستند شاگرد چاپار همراه ببرند، فرسخی ده‌شاهی برمیزان کرایهٔ مزبور افزوده می‌شد. این قاعده از اول صفر ۱۲۶۷ اجرا گشت. میرزا تقی‌خان ضمن نامهٔ ۲۵ محرم ۱۲۶۷ به سفارتخانه‌های خارجی اطلاع داد: «چون امر چاپارخانه‌های ممالك محروسهٔ پادشاهی در این مدت کمال بی‌نظمی را داشت، و انتظام امور چاپارخانه از لوازم امور دولتیه بود لهذا... قانون درستی» داده‌شد. و هرکس اسب چاپاری و یا شاگرد چاپار بخواهد، می‌تواند طبق قراری که داده شده استفاده نماید. فاصلهٔ راهها و چاپارخانه‌ها در کتابچهٔ مخصوص ثبت گردیده، و «چاپارچی باشی اهتمام خواهد کرد که اسب

۲۳. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۳۰. ۲۴. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۳۹.

خوب بسته، انشاءالله زحمتی برای چاپارها نباشد. اما خواهش دارد که قدغن نمایند چاپارها هم بطوری طی مسافت را نمایند که اسب را معیوب ننمایند».

نمایندگان سیاسی از نظم تازهٔ‌چاپارخانه اظهار خرسندی نمودند. وزیر مختار انگلیس در نامهٔ ۱۴ صفر نکتهٔ درستی را تذکر داد: در فهرست چاپارخانه‌های بین تهران و شیراز، برخی منازل عرض راه را سه‌فرسخ و پاره‌ای هفت هشت فرسخ نوشته‌اند. بنابراین «منظوری که آن جناب در رعایت اسبها داشته‌اند به عمل نیامده است... هشت فرسخ برای اسب چاپاری ظلم است. کاش ممکن می‌شدکه به‌همان منظور سابق بعمل می‌آمد»، یعنی مأخذ شش فرسخ همه‌جا مرعی می‌گردید. دولت خود متوجه این معنی بود. تا سال بعد برعدهٔ چاپارخانه‌ها و توقفگاههای سر راه افزود، و از حد مسافت شش فرسخی کاسته شد.

«قرار جدید» چاپارخانه در ۱۲۶۷ این بود که پست ماهی دوبار (روز اول و پانزدهم) از تهران به آذربایجان، خراسان، فارس، گیلان، مازندران، استراباد و کرمانشاهان می‌رفت. و روز ۱۴ و ۲۹ هرماه باز می‌گشت. و به‌کرمان چون دور بود ماهی یك بارچاپار روانه می‌گردید[۲۵]. گردش کار چاپارخانه، با در نظر گرفتن زمانه و وسیلهٔ موجود، بسیار سریع و مرتب بود؛ چاپار راه بین تهران و اصفهان را سه روزه طی می‌کرد و باز می‌گشت. چاپار سفارت انگلیس که از اسبان چاپارخانهٔ دولتی استفاده می‌نمود، مسافت تهران و تبریز را پنج روزه پیمود[۲۶]. در موارد فوری سرعت چاپار از آن هم بیشتر بود؛ در زمان شورش سالار در خراسان چاپار دولتی راه بین مشهد و تهران را دو روزه پیمود.

بعد از امیر وضع چاپارخانه مانند دیگر کارها روبه ویرانی‌نهاد. میرزا جعفرخان مشیرالدوله نایب‌التولیه آستان رضوی در نامهٔ ۱۶ ذیحجهٔ ۱۲۷۸ به پاشاخان امین شورای دولتی، از لاابالی‌گری کارکنان دولت در پاکیزه نگاه‌داشتن چاپارخانه‌ها، مهمانخانه‌ها و آب‌انبارها شکایت می‌کند. ودلسوزی می‌نمایدکه حیف باشد این «یادگاری از میرزاتقی‌خان» منهدم گردد. در آن نامه می‌نویسد:

«... می‌گفتند سالی سی تومان به هر چاپارخانه به‌صیغهٔ تعمیرات برات می‌گذرد. دوستدار به‌این مرتبه افراط و تفریط شدید، باور نکرد. اگر سالی پنج تومان برای اندود و تعمیرات جزئیهٔ هرچاپارخانه حقیقة صرف شود، به حق خدا، همه آباد می‌مانند. چگونه می‌شود که سالی سی تومان بگیرند باز در هیچ جای چاپارخانه در و پنجره پیدا نشود! و در بعض آنها نصف طویله خوابیده باشد. نواب حسام‌السلطنه بنا گذاشته‌اند که در اول قلمرو خود تا شریف‌آباد، در پهلوی هر

۲۵. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۱. ۲۶. همان، شمارهٔ ۳.

چاپارخانه یك مهمانخانه که مشتمل به جمیع اسباب زندگانی باشد، جو و کاه و سایر مأکولات و اسباب چائی مترددین در همان منزل فروخته شود. اگر انجام برسد ثواب و منفعت آن به‌عامهٔ مترددین کمتر از کاروانسراها نخواهد شد. خلاصه یك دقت و قرار با معنی، برای نگاه داشتن چاپارخانه‌ها، از طرف دولت لازم است. این یادگاری از میرزا تقی‌خان مرحوم مانده است، حیف‌است بامرور بکلی‌منهدم بشود».

*

تا این زمان تذکرهٔ چاپی در ایران موسوم نبود؛ برای مسافرت ایرانیان نوشتهٔ خطی می‌دادند. در سال ۱۲۶۷ تذکرهٔ چاپی با علامت شیرو خورشید که نشان رسمی دولت بود، بنا گزارده شد. در ارك تذکره‌خانه‌ای ساختند، و حاجی میرزا جبار ناظم‌المهام مصلحت گذار سابق ایران در بغداد به ریاست آن معین گردید. صدور تذکرهٔ چاپی با نشان رسمی شیرو خورشید، مورد ایراد دولت روسیه بود. و این معنی در صورت گفت و شنید میرزا محمد حسین صدر مصلحت گذار ایران در پطرزبورگ با «سینیاوین»[۲۷] معاون وزارت خارجهٔ روسیه منعکس است. صدر گفت:

«در خصوص تذکرهٔ مطبوعه به مهر شیر وخورشید دولت علیهٔ ایران را که امنای دولت بهیه می‌گویند تازه رسم شده و در وقت مصالحهٔ ترکمانچای رسم تذکره دادن در دولت ایران معمول و[...] نبوده است، بلی: به اینطور تذکره که حالا در دولت اعلیحضرت پادشاهی به مهر شیروخورشید در دارالطباعه طبع می‌نمایند، آن وقت نبوده است. اما قرار چنین بوده که به نوشتهٔ خطی که با قلم تحریر می‌کرده‌اند، کاغذ و نوشته می‌داده‌اند... در آن اوقات دولت ایران به رعیت خود نوشته وکاغذ می‌داده‌است، حالا تذکره به‌مهر شیروخورشید می‌دهند. کاغذ خطی با نوشتهٔ مطبوعی چه فرق خواهد داشت»[۲۸].

قانون دیگری که نهاده شد «بلیت دروازه» بود برای مسافرت از تهران. نخستین بار این قرار در ۱۲۶۶ که ناصرالدین شاه به سفر یك ماههٔ قم رفت داده شد. و انگیزهٔ آن حفظ امنیت سیاسی بود. پس ازمدتی همان قاعده تجدید گردید، ولی منطق آن درست معلوم نیست. شاید با شورشهای فرقهٔ بابی در ولایات ــ و هراسی که از این بابت در تهران ایجاد گشته بود ــ و خاصه توطئه‌ای که در ۱۲۶۷ برای کشتن شاه و امیر برپا شد (اما پیش از وقت پرده از روی آن برداشته گردید)، بی‌ارتباط

27. Siniavine.

۲۸. صورت مذاکرات رسمی صدر در پطرزبورگ (خطی).

نباشد. پس دولت خواسته بود که برفت‌وآمد افراد به خارج از شهر نظارتی داشته باشد. در هر حال قاعدهٔ بلیت دروازه فقط در پایتخت‌جاری بود، و برایگان می‌دادند. برای گرفتن بلیت، افراد لشکری به محمودخان نایب اول آجودان باشی رجوع می‌کردند، و دیگران به محمودخان کلانتر شهر. ضمناً برای آسودگی مردم در روزنامه منتشر گردید: «بعضی از مردم در باب بلیت دروازه اشتباه نموده، معطل شده‌اند... از جانب امنای دولت تأکید اکید وقدغن بلیغ شده است که‌بدون‌گرفتن یك‌دیناری وبدون معطلی بلیت داده شود که... زحمتی نباشد»[۲۹].

دولت خواست گماشتگان سفارتخانه‌های خارجی را (البته نه مأموران سیاسی را) نیز مشمول همان قرار گرداند. وزیر مختار انگلیس ضمن نامهٔ ۱۷ صفر ۱۲۶۷ دو ایراد گرفت. یکی اینکه: «خارج از قوهٔ دوستدار است که تواند قبول کند بدعتی که امنای دولت ایران می‌خواهند بگذارند که مسلط شوند برنوکرهای سفارت اعلیحضرت پادشاه انگلیس از اینکه در حرکات آزادی آنها در امور لازمهٔ خود، یا امور دوستدار مداخله نمایند. چنین ادعا تجاوز برحقوق و امتیازات دپلومتك است». این ایراد صرفاً از نظر حقوق بین‌المللی مردود است. قانون امتیاز و مصونیت «دیپلماتیك» فقط ناظر به مأموران سیاسی شناخته شده است، و نوکران سفارتخانه‌ها مطلقاً امتیازی ندارند. از این‌رو قانون بلیت مسافرت نیز شامل دستهٔ مأموران سیاسی نمی‌گردید، و امیر چنین محدودیتی را برای آنان قائل نگردیده بود.

نکته‌جوئی دوم شیل این بود: «دوستدار نیز فرصت‌کرده در عالم دوستی، به خاطر امنای دولت می‌آورد که آیا موافق عقل و صوابدید دولت است که مداخله به امورات جزئیهٔ رعایای خود نمایند، و حال آنکه در هیچ مملکت این قاعده متداول نیست. مگر در صورتی که اغتشاش کلی در شهر شده، و لابد شوند که آن شهر را حالت محاصره بیندازند. اعتقاد دوستدار است که هیچ منفعتی از این مترتب نمی‌شود. برخلاف‌دور نیست که باعث کراهت و برودت خاطرهای مخلوق گردد. و دارالخلافهٔ تهران زندان وسیع شمرده شود». این بیان شیل مغالطه‌آمیز است. اما پیشنهاد نمود که قرار سابق در زمان سفر شاه به قم، معمول گردد. یعنی وزیر مختار «بلیت مخصوص صادر کرده، به مهر خود به هریك از نوکران این سفارت داده... که هروقت خود و عیال آنها در خارج شهر کاری‌داشته باشند، به مستحفظین دروازه نموده، بروند. دوستدار احکامی را که به مستحفظین و مباشرین شهر صادر می‌شود، همواره خود را داخل آنهائی که اول قبول کند، می‌داند». امیر این نظر را پذیرفت؛ دیگر سفارتخانه‌ها نیز مشمول همین قرار گردیدند. ضمناً باید دانست که این قاعده همواره در زمان ناصرالدین شاه جاری بود که صورت کسانی که هرشب از شهر

۲۹. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۱۸.

خارج می‌شدند، بطور مرتب به اطلاع شاه می‌رسید[۳۰].

*

آخرین موضوع، بناها و ساختمانهائی است که در زمان امیر ایجاد گردید، اعم از بناهای دولتی یا شخصی او. وقتی کـه وزیر نظام آذربایجان بود، بازار و تیمچهٔ بزرگی در تبریز ساخت که بعدها به«سرای امیر» نامدار گشت. آن بزرگترین بازارهای تبریز بود و اهمیت بازرگانی زیاد یافت. در آن وقت نظیر آن در تهران نبود. به تعبیر خاص جهان‌نمای جدید «از بازار و کاروانسرای دارالخلافه گذشته، بازار و کاروانسرائی بهتر از آنها در جمیع ممالك و بلدان آسیا نیست»[۳۱]. غیر از آن «قنات وزیرآباد» را در جنوب غربی تبریز بنا کرد که ملك شخصی او بود، و پس از او به فرزندش رسید[۳۲]. و این قنات غیر از «قنات وزیـر» مال برادرش میرزا حسن‌خان وزیر نظام است که از «باغ وزیر» می‌گذرد[۳۳].

در زمان صدارتش در تهران نیز بنای تیمچه و بازاری را گذاشت که اولی «سرای اتابکیه» نامیده شد، و دومی به «بازار امیر» شهرت‌یافت. مجموعاً بهترین بازارهای تهران بود و مهمترین کانون ترقی تجارت. بازار امیر شامل سه راسته بازار بود که به سرای اتابکی راه داشت. بنای بازارها در رمضان ۱۲۶۶ تمام شد. سرای امیر دوطبقـه ساخته شد و دارای ۳۳۶ حجره بـود، و در ۲۲ ربیـع‌الثانی ۱۲۶۷ افتتاح گـردید. تأسیسات مزبور خیلی مورد پسند بازرگانان قرار گرفت، به اندازه‌ای که «تجار در گرفتن حجرات آن‌با هم مناظره و حرف دارند»[۳۴]. ادارهٔ امور آن را آقا مهدی ملك‌التجار بعهده داشت. بازار امیر و خاصه‌سرای اتابکی خیلی جلب توجه اروپائیان را کرد. «ایستویك» جهانگرد انگلیسی که ده سال پس از امیر آن را دیده، به «عالیترین» بازارهای تهران وصف‌کرده، می‌نویسد: سی‌هزار لیرهٔ انگلیسی (شصت هزار تومان) خرج تأسیس آن شده است[۳۵]. وزیر مختار پروس «بروگش» نیز شرح آن را داده، عکس سرای امیر را در کتابش آورده است[۳۶]. واتسون می‌گوید: «امیر نظام با تأسیس چند راسته بازار زیبا، مردم تهران خاصه اصناف بازرگان را سپاسگزار خود ساخت. این بازارها قشنگتر از هر بازاری است کـه هـر شهر دیگـر جهان بخواهـد به داشتن مانند آن بخـود ببالد. سرای امیر که نام مؤسس آن را دارد، در زیبائی و جاداری با بهترین ساختمانهای

---

۳۰. مجموعهٔ انبوهی ازاین گزارشهای‌شبانه را دیده‌ایم. (این مجموعه نزد آقای دکتر حسین مفتاح بود).
۳۱. جهان‌نمای جدید (خطی).
۳۲. نادرمیرزا، تاریخ و جغرافیای تبریز، ص ۵۰.
۳۳. همان، ص ۴۷. ۳۴. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۴.
35. E. Eastwick, Vol. 1. P. 233.
36. H. Brugsch, Vol. 1 PP. 230-321.

آسیا برابری و همچشمی می‌کند»[۳۷].

از آنها گذشته، در نیاوران دو عمارت تازه بنا گردید که قرار بود یکی خانهٔ ییلاقی امیر باشد ولی به عمر او نرسید. عمارت دیگر برای اقامت شاه تخصیص داده شد. باید دانست که ناصرالدین‌شاه به‌قصر تازه ساز «محمدیه» که شصت هزار تومان خرج بنای آن گردیده، نرفت زیرا محمدشاه در آن مرده بود و بدشگون می‌دانست[۳۸]. از آثار دیگر زمان امیر، میدان توپخانه، عمارت توپخانه، و سبزه‌میدان است. به علاوه چون جمعیت تهران رو به افزایش می‌رفت، دویست‌خانه بیرون‌شهر بناکردند[۳۹]. چند حمام سنگ مرمر نیز در تهران ساختند[۴۰]. این حمامها شاید از روی نقشه‌ای ساخته شد که «معمار باشی» دولت روسیه برای میرزاتقی‌خان فرستاده بود[۴۱]. مسجد شیخ عبدالحسین واقع در بازار از ماترك امیر بنا گردید. شیخ عبدالحسین تهرانی از روحانیان پرهیزکار بود. امیر او را وصی خود معین کرده بود و او آن را بساخت. مسجد مزبور بعدها به «مسجد ترکها» شهرت یافت.

از بناهای مزبور گذشته، در سفر اصفهان در ۱۲۶۷ به دستورامیر بنای تازه‌ای نزدیکی عمارت هفت دست و مشرف بر زاینده‌رود، بنیان نهادند که به «عمارت اتابکیه» نامیده شد. در تخته پل نیز که سالیانی دراز

37. R. Watson, P. 394.

۳۸. انگلیس ۶۰/۱۴۵ فرانت به پالمرستون، ۲۴ ژوئن ۱۸۴۹.

۳۹. منتظم ناصری، ج ۳. ۴۰. ناسخ‌التواریخ.

۴۱. «کاغذ معمارباشی امپراطور که به امیرکبیر نوشته» و از نظر تاریخی قابل توجه‌است، نقل‌می‌شود. اصل نامه را نزد وزیر مختار روس فرستاده بود. حدس ما این است که آن را در سفارتخانه به‌فارسی برگردانده و به‌انشای رسمی درآورده باشند. تاریخ‌نامه ذکر نشده و بعید است که در اصل بدون تاریخ بوده باشد. متن نامه.

«به شرف عرض عالی می‌رساند: که چون این کمترین مدت پانزده سال در دارالسلطنهٔ پطرزبورق به انشای عمارات عالیه مشغول به شغل معماری بوده، کسب تجربه و مهارتی حاصل نموده، از آنجا که پیش ارباب آن فن اعتباری بهم رسانیده، مرتبهٔ «آکادمیکی» یعنی معمارباشیگری نائل آمد، بدان مناسبت جرأت و جسارت ورزید که صورت طرح حمامی را برطرز و سلیقهٔ ظریفه [...] دیار شرق در قلم آورده، به‌خاکپای ملك فرسای مبارك اعلیحضرت ... عرضه داشت نماید. فلهذا آن را برسه صفه طرح داده، مع‌عریضهٔ عبودیت فریضه به جناب ... وزیر مختار دولت علیهٔ روسیه ... ارسال داشت تا بدان وسیلهٔ جلیله به نظر آفتاب اثر اعلیحضرت شاهی شرف تقدیم یابد. البته این مطلب بررأی مملکت آرای آن جناب جلالت‌مآب روشن و معلوم می‌باشد، حالا [...] به عرض تذکار آن گستاخی و مبادرت ورزیده، از توجهات و مراحم عالی امیدواری و استدعای کمترین آن است که این همه زحمات بنده را، اگرچه جزئی و ناقابل است محض از مرحمت، منظورنظر عاطفت فرموده مراتب‌خلوصیت مخلص را به‌عنایات بی‌نهایات اعلیحضرت خسروی پیرایهٔ سربلندی بخشند، که بدان وسیلهٔ جلیله مفتخر و ممتاز، و بین‌الاقران مباهی و سرافراز گردد. بندهٔ ثناگو، معمارباشی قورستی». میرزاتقی‌خان پاسخ‌شایسته‌ای‌نوشت و از فرستادن نقشهٔ حمام قدردانی کرد.

مردارگاه و میدان اعدام و کانون هرزگی الواط اصفهانی بود، ساختمان جدیدی به اسم «عمارت میدان» بر پا کردند. و آن مانند سرای امیر در تهران، مرکز تجارت اصفهان گردید[۴۲]. دیگر از آثار آن عهد عمارتی‌است در چشمه علی دامغان، و ارك بزرگی است در شیراز مانند ارك کریم‌خانی که در ۱۲۶۷ به وسیلهٔ عبدالله‌خان معمار باشی ساخته شد.

گویا امیر به آثار تاریخی نیز بی‌توجه نبود. این اندازه می‌دانیم که به دستور او پل خواجو را که رو به ویرانی می‌رفت، تعمیر کردند. و در نامه‌ای که ریشارخان فرانسوی به‌یکی از دوستانش نوشته، می‌گوید «اخیراً مرا به شیراز فرستاده بودند که نقش کتیبه‌های تخت جمشید را برداشته، بیاورم»[۴۳]. قصر گلستان تهران را که از آثار زندیه می‌باشد، مرمت‌کردند. و بناهای تازه‌ای به کوشش بهرام میرزا بر آن افزودند.

از تأسیس سدها و پلها و نهر کرج و بیمارستان دولتی و مجمع‌الصنایع و مانند آن در بخشهای دیگر سخن گفته‌ایم.

---

۴۲. روضة‌الصفا، ج ۱۰.

۴۳. نامهٔ ریشارخان به دوستی، ۲۰ ژوئیهٔ ۱۸۵۰، نقل از یادداشتهای دکتر اعلم‌الدولهٔ ثقفی، خطی.

۱۶ خبررسانان و خفیه‌نویسان

در دولت امیر دستگاه خفیه نویسی و خبررسانی نسبتاً وسیع‌ومنظم بود. باید بگوئیم که نه کتابچهٔ رسمی امیر به دست ما رسیده، و نه‌نمونه‌ای از گزارشهای خبررسانان او را یافته‌ایم. اما می‌دانیم که «مفتشان» زیادی گماشته بود که گزارشهای منظمی از آنچه در شهر و ولایات و دستگاه دیوانی و لشکری و حتی سفارتخانه‌های خارجی می‌گذشته، مستقیم برای‌او می‌فرستادند. منبع معتبر آگاهی ما مطالبی است که بطور جسته گریخته در نامه‌های رسمی امیر، نامه‌های خصوصی او، گزارشهای وزیرمختارانگلیس، و نوشته‌های یکی دو مورخ همزمان امیر که او را می‌شناختند و باوی سرو کار داشتند، آمده است. البته با افسانه‌سازی کاری نداریم، اما از مطالعهٔ تطبیقی داستانهائی که مردم دربارهٔ میرزاتقی‌خان ساخته‌اند، این نتیجه‌گیری را می‌کنیم که یکی از جهات مجموع آن قصه‌ها معطوف به همین‌معنی است که مردم او را عالم بر اسرار مملکت می‌دانستند، و حتی عوام نسبت کرامت به وی می‌دادند[۱]. و این تصور ذهنی زادهٔ همان حقیقت تاریخی است یعنی نظام خبررسانی میرزاتقی‌خان.

از سنجش و تحلیل اطلاعات پراکنده‌ای که در مآخذ مزبور ذکرشده، بر می‌آید که دستگاه خبررسانان امیر در سه جهت اصلی کار می‌کرده‌است: یکی خبرگیری از وضع ولایات و کردار مأموران دیوانی و لشکری خاصه در امر رشوه‌گیری و سیورسات، و جلوگیری از تعدی مالیاتی و دستبرد به حقوق طبقهٔ روستائی. دیگر گزارش وقایع شهری خاصه از لحاظ نظم و امنیت‌عمومی. و سوم مراقبت در فعالیت سفارتخانه‌های‌خارجی درتهران در هر قسمت نمونه‌هائی بدست می‌دهیم.

آگاهی امیر را به‌احوال ولایات حتی شهرهای دور دست مرزی، از

---

۱. در «نوادرالامیر» و تاریخ بیداری ایرانیان داستانی چند ثبت است.

اینجا می‌دانیم که در ذیحجهٔ ۱۲۶۷ به حاکم کرمانشاهان نوشت: «سرباز که در قصرشیرین برای حفظ و قراولی آن راه گماشته‌اند.... به زوار و مترددین آزار می‌رسانند و پول می‌گیرند. اگرهم بگویم خبر ندارید،چگونه می‌شود که من در اینجا بشنوم و شما در آنجا خبر نداشته باشید»[۲]. راجع به مراقبت در احوال سپاهی، ضمن نامهٔ خصوصی خود به شاه می‌نویسد: «کاغذی سربازی از فوج ششم در مشهد به یکی از آدمهای این غلام نوشته بود، فرستادم مطالعه فرمایند»[۳] گفتهٔ رضاقلی‌خان هدایت که به سفارت خوارزم می‌رفت با معنی است: چون از طرف امیر به مأموریت برگزیده‌شدم دو هزار اشرفی برای آماده ساختن وسیلهٔ سفر رسید. «خواستم بیست اشرفی به آورنده بدهم، نپذیرفت. و گفت تا من به درب خانه برسم این دیوارها برای او [امیر]خبر برده‌اند»[۴]. شرحی که میرزا احمد وقایع‌نگار (که از همراهان امیر در سفارت ارزنةالروم بوده) نوشته، در خور توجه است گرچه خالی از غلو نباشد:

«... بعد از آنکه امیر به حسن تدبیر به اندك‌روزگاری کار داخلهٔ مملکت را با حسن‌وجوه انتظام داد، و هرکس را به جای خود فرونشانید، و در حوزهٔ مملکت بقسمی انتظام پیدا شد و خلایق بطوری آرام شدند و لب از هرزه‌گوئی و یاوه‌درائی بستند بلکه از آمد و شد به جای غیرمناسب پا کشیدند که اولا هرجا یکی که کمال قرب به پادشاه یا امیر از برای او حاصل بود ممکن نبود، در مملکتی مثل آذربایجان یا فارس، بتواند از آنچه به‌جهت او معین کرده‌اند فلوسی زیادتر بگیرد، و همچنین عمال جزء و کذالك آنی نمی‌توانستند غفلت از نظم کنند».

«یك دفعه مشهود می‌افتاد که امیر شرحی به فلان حاکم نوشته که آفرین برنظم تو مثلا در یزد حاکم‌باشی وپادشاه به‌تو مطمئن باشد، و در محلهٔ پشت خانعلی، فلان نسبت به مجوسی فحش گوید یا تطاول نماید، یا در فلان و در بهمان محله عمرو یا زید مست باشد و حربه در دست عبور کند اگرچه عربده نکرده باشد و زخم نزده باشد. کار به جائی کشید که اگر سه‌نفر باهم می‌نشستند، اگر حرفی از امور اخروی یا دنیوی خود داشتند می‌گفتند و می‌شنیدند، و تا یکی از آنها می‌خواست صحبتی عنوان کند که مشتمل بر اخباری با امر دیوان باشد، آن دو نفر دیگر فی‌الفور کناره می‌کردند و می‌پنداشتند که امیر پهلوی ایشان است. و چهار روز دیگر از تهران حکم می‌رسد که از عمرو و زید مؤاخذه کنند که شما را به حرف دولت و مملکت چه

۲. متن نامه در بخش چهاردهم آمده.
۳. مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به شاه، خطی.
۴. به نقل مخبرالسلطنهٔ هدایت، گزارش قسمت سوم، ص ۵۲.

افتاده. شرح این اقسام نظم او را دفتری دیگر لازم است»[۵].

در توجیه دستگاه خفیه‌نویسی امیر و سنجش نوشتهٔ وقایع‌نگار باید گفت البته اصلاحات و قوانین تازهٔ امیر خیلی دشمن‌تراشی می‌کرد؛ این دشمنان بیشتر از میان طبقهٔ حاکم بودند و همواره در کار توطئه‌چینی. (نمونهٔ این ساخت و پاخت را در شورش سربازان در ۱۲۶۵ که عزل و اعدام امیر را می‌خواستند، قبلا دیدیم). به علاوه اجرای نقشهٔ ترقی و نظام سیاسی جدید در این سرزمین پهناور، بدون مراقبت مستمر دولت مرکزی امکان ناپذیر بود. از آن گذشته چنانکه در همین بخش بیاید، قیام مسلحانهٔ فرقهٔ باب در کشور هراس افکنده، برای کشتن شاه و امیر مقدمه چیده بودند. از نظر سیاست، مجموع آن‌عوامل اصلی تأسیس‌تشکیلات خبررسانی منظمی را ایجاب می‌ساخت؛ در واقع دستگاه تفتیش امیر آفریدهٔ همان کیفیت سیاسی و اجتماعی بود. اما حدفعالیت‌آن‌را بایدشناخت. این اندازه پسندیده و لازم بود که ترتیبی داده‌شود که به تعبیر وقایع‌نگار، حاکم ولایت نتواند از مردم به قدر «فلوسی زیادتر بگیرد» ــ یاکسی «به مجوسی فحش گوید یا تطاول نماید». همچنین بجا بود که دولت بداندمردم چه می‌گویند و چه می‌اندیشند. اما اگر واقعاً چنین بوده که دونفر جرأت نمی‌کردند پهلوی هم بنشینند و از «حرف دولت و مملکت» بزنند، این‌حسن حکمرانی نیست بلکه عیب بزرگ است و فسادانگیز. ولی نکته اینجاست که نوشته‌های تاریخ‌نگاران زمان (وقایع‌نگار هم جزو آنان) خالی از سنجش معنی و دقت بیان می‌باشد. در این باره حکم تاریخ دشوار است، زیرا اگر چنان سختی در کار بودکه هرکس از سیاست سخنی می‌گفت، مورد بازخواست قرار می‌گرفت ــ می‌بایستی دست کم نشانه‌ای از آن در دستورهای رسمی امیر به ولایات، و نیز گزارشهای وزیر مختار انگلیس منعکس‌باشد. در این باره اثری نیافتیم، و حال آنکه می‌دانیم در آن اسناد رسمی همه گونه مطالب آمده، و شیل همواره در پی نکته‌جوئی از امیر بوده است. باری از این مطلب بگذریم و دنبال گفتارمان را بگیریم.

مسألهٔ امنیت پایتخت از جهات مختلف اهمیت داشت، خاصه از نظر سیاسی که مقر سلطنت و دولت بود. و دیگر اینکه در آن زمان شورش مسلحانهٔ پیروان باب به اوج رسیده ــ و سوءقصد به جان شاه و امیر کاملا طبیعی بنظر می‌رسید. امیر اندیشناك بود و بسیار مراقب احوال شهر. و این نکته با معنی است که در میان بابیان خبررسانانی داشت. همین بود که توانست از توطئهٔ سال ۱۲۶۷ پیش از وقت پرده بردارد. شرح آن‌را اعتمادالسلطنه، وهمچنین حاجی‌میرزاجانی‌که ازپیروان دلسوختهٔ باب بود، آورده‌اند.

اعتضادالسلطنه می‌نویسد: روزی‌امیر مرا خواست. چون‌به ملاقاتش

۵. میرزا احمد وقایع‌نگار، تاریخ قاجاریه، خطی.

رفتم «دست به جیب نموده، رقعه‌ای در آورد، به من داد». در آن نامه خفیه‌نویس امیر شرح توطئهٔ بابیان رابرای کشتن شاه‌و امیر و امام جمعهٔ تهران در روز معین، و باذکر نام‌ونشان آن کسان گزارش داده‌بود. اعتضادالسلطنه باچند تن ازآنان‌آشنائی‌و حشر و نشر داشت، گرچه‌هیچگاه گرایشی به‌اصول باب نداشت. امیر خطاب به علیقلی‌میرزا این سخن پر مغز را گفت:«شخص شما علاوه برانتساب سلطنت امروز یکی از رجال دولت هستید. گرفتم در اعتقاد شما فساد باشد، ولی‌باید ملاحظهٔ دولت را برهر چیز مقدم دارید». علیقلی‌میرزا از خود دفاع‌کرد، اما امیر گفت: «خوب جواب نگفتید. این مفتش وگماشتهٔ من دروغ نمی‌گوید، و سخن نسنجیده نمی‌نگارد»[۶]. حاجی میرزا جانی هم به کشف آن توطئه اشاره‌ای دارد: «مردمان مفسد بـه امیر عرض نمودند که حضرات بابیه می‌خواهند خروج نمایندو چندین هزار نفر جمع‌شده‌اند. ظاهر آن است که مطلقاً دروغ نگفته بودند، ولی به این شدت‌هم نبوده. و ظاهر آن است که یك منافقی از اهل خودشان رفته بودند، و این فتنه را نموده...»[۷].

اما راجع‌به خبررسانان امیر در سفارتخانه‌های خارجی در تهران:

وزیر مختار انگلیس در دو سه مورد به‌آن اشاره کرده‌است. یکجا می‌گوید: «آشکار است که امیر نظام جاسوسانی گمارده که نام همهٔ‌کسانی‌که پا به‌این سفارت می‌گذارند، به او خبر می‌دهند»[۸]. جای دیگـر به پالمـرستون می‌نویسد: «برای من تردید نیست که امیر نظام بیش از یك خبررسان یا جاسوس در خانهٔ من دارد»[۹]. در این زمینه دومطلب پیش آمد که یکی موجب شکایت سفیر از امیر گشت، و یکی سبب گله‌مندی امیر از سفیر. هـر دو داستان شنیدنی است:

میرزا آقادبیرمحلی‌سفارت‌انگلیس بود. چون‌ازاوسلب‌اعتمادگردید، شیل بیرونش کرد. پس امیر او را پیش کشید و کاری به وی سپرد. شیل بر آشفت‌و نامه‌ای در ۹ شعبان ۱۲۶۶ به میرزاتقی‌خان نگاشت که‌نکته‌هائی از کارهای محرمانهٔ امیر را باز می‌نماید: به‌قرار معلوم آن جناب می‌خواهند میرزاآقا منشی سابق سفارت را «در حواشی خود نگاهداری کرده که مشغول به بعضی مشاغل گردد. هرگاه چنین چیزی حقیقت داشته بـاشد، حقیقت پسندیده‌ای نسبت به دولت انگلیس نخواهدبود... که کسی که در آن دولت مقصر گردد، در این دولت سمت محرمیت بهم رساند. خصوص آن جناب در جواب فرمودند که این خبر داخل اراجیف و حرفهای شهری است، مثل حرفهای دیگر که همه روزه می‌شنوید. و حال... حقیقت بهم رسانیده و

---

۶. برای متن کامل نوشتهٔ اعتضادالسلطنه رجوع شود به بخش داستان باب.

۷. نقطةالکاف، ص ۲۱۵.

۸. انگلیس ۶۰/۱۵۴ شیل به پالمرستون، ۲۱ دسامبر ۱۸۵۰.

۹. انگلیس ۶۰/۱۶۳ شیل به پالمرستون، ۱ نوامبر ۱۸۵۱.

شهری نیست. چنانکه مذکور شداو را به‌دست یکی از محارم خود سپرده‌اند، و از دیوان جائی به او داده‌اند، متحمل اخراجات او گشته‌اند. به واسطهٔ همان محرم مشغول بعضی خدمات است که اگر لازم شود به‌آن جناب اظهار خواهد داشت. بر آن جناب معلوم است که در صورت صدق این مقوله چیزها چقدر خلاف بین و آشکار نسبت به‌دولت انگلیس خواهد بود. آن‌روزملاقات، زبانی اظهار داشت حالا هم به این مراسله زحمت داد، امید که به‌اینطورها که مذکور است نباشد. و آن جناب قسمتی در مقام اطمینان برآیند که خلاف آن... ظاهر گردد».

شیل‌شرح مطلب را به‌پالمرستون نوشت: براثر کارهای ناشایسته‌ای که از میرزاآقا سرزد، مصلحت دانسته شد که به خدمتش در سفارت خاتمه داده شود. از جمله اینکه از برخی پول و هدیه‌گرفته که این سفارت کارشان را روبراه کند. به علاوه در محافل ایرانی زبان به هرزه گوئی گشاده، و حتی سراغ یکی از طالع‌بینان شهر رفته و صد تومان مایه گزارده که کاری کند وزیر مختار انگلیس زودتر بمیرد. شرح این داستان به دربار شاه هم رسید. پس لازم افتاد که از خدمت سفارت اخراج گردد[۱۰].

قضیه دوم راجع به میرزا حسینقلی است. او نیز دبیرمحلی سفارت انگلیس بود و از خویشاوندان آصف‌الدوله و سالار، یعنی سلسله جنبانان آشوب خراسان. به امیر اطلاع داده بودند که میرزا حسینقلی واسطهٔ نامه‌نگاری سفارت با آصف‌الدوله است. امیر به وسیلهٔ میرزاآقا خان نوری‌به شیل پیغام فرستاد که: خانهٔ میرزا حسینقلی محفل دید و بازدیدهای مردم گشته، و پس از اعدام سالار به فتنه‌انگیزی برخاسته، از این رو بایستی جلو کارهای او گرفته شود. شیل چنین پاسخ فرستاد: «از این معنی آگاهم که‌آن جناب از رفت‌و آمد مردم شهر به این سفارت بسیارناخرسندنـد». اما میرزا حسینقلی مانند دیگر اعضای سفارت از این بابت هیچگاه شیوهٔ ناپسندیده‌ای پیش نگرفته که درخور سرزنش باشد. دیگر اینکه او بهیچ‌وجه ارتباطی با آصف‌الدوله و سالار نداشته. هر گاه موارد تقصیر او رامعین فرمایند، البته جبران خواهد شد[۱۱].

شیل در گزارش خود به پالمرستون نکتهٔ دیگری را افزود: دربارهٔ میرزا حسینقلی «خبررسان یا جاسوس امیر نظام، ذهن پرسوءظـن او را مشوب ساخته... اعتقادم این است که شکایت امیر از حسینقلی این باشد که وی نوکر وفادار سفارت است و حاضر نگشته توقع امیر را در اینجـا برآورد»[۱۱].

معلوم است که امیر دستگاه جاسوسی و ضد جاسوسی خارجی تعبیه کرده بود؛ این کارش تازگی داشت. تا آن زمان انگلیس و روس بودند که در دربار و دولت و حتی ولایات جاسوسان داشتند. این معنی در گزارشهای

۱۰. انگلیس ۶۰/۱۵۰ شیل به پالمرستون، ۲۶ مارس ۱۸۵۰.
۱۱. انگلیس ۶۰/۱۶۳ شیل به پالمرستون، ۱ نوامبر ۱۸۵۱.

سفیران انگلیس تصریح گردیده، و در مجموعه‌های اسناد رسمی می‌بینیم‌که حتی رونوشت دستخطهای شاه را به صدراعظم، به سفارت می‌فرستادند. این دستخطها را معمولا غلام پیشخدمتها که‌حامل آنها بودند، به خارجیان می‌رساندند؛ حتی مفتاح رمز دولت جزو اسناد وزارت خارجهٔ انگلیس به دست ما رسیده که یکی از منشیان دولت با مختصر رشوه‌ای آن را فروخته بود. در همین زمینه‌کنسول انگلیس در تبریز به‌سفیر می‌نویسد: «جنابعالی آگاهید که مأموران دولت فقط باگرفتن پول حاضرند اطلاعاتی را بدهند». به علاوه می‌دانیم کـه سفارت روس و انـگلیس همواره کـانـون دوز و کلکهای سیاسی‌بوده واغلب منشیان محلی‌آنان واسطهٔ سفارت‌با افرادمختلف بودند، و خانهٔ آنان محفل دید و بازدیدها با طبقات مختلف شهر بوده است. میرزاحسینقلی هم ظاهراً در زمرهٔ همین پادوان سفارت بـوده؛ همیشـه سفارتخانه‌ها از این قبیل کارچاق‌کنان داشته و دارنـد. پس امیـر لازم دانست که رفت و آمد افراد را با سفارتخانه‌ها تحت نظر بگیرد، و نیز دستگاه جاسوسی و ضد جاسوسی خارجی را برقـرار نماید. نفوذ او را از اینجا می‌توان شناخت که سفیر انگلیس می‌دانست خبـر رسانان امیـر در سرای او دست به‌کارند.

دانش و فرهنگ جدید

۱۷

دارالفنون

از نوآوریهای امیر تأسیس دارالفنون است.

اندیشهٔ امیر در بنای دارالفنون از یك سرچشمه الهام نگرفته بود، بلکه حاصل مجموع آموخته‌های او بود. آکادمی و مدرسه‌های مختلف روسیه را دیده بود؛ در کتاب جهان‌نمای جدید که به ابتکار و زیر نظر خودش ترجمه و تدوین شد، شرح دارالعلمهای همهٔ کشورهای غربی را در رشته‌های گوناگون علم و هنر با آمار شاگردان آنها خوانده بود؛ و از بنیادهای فرهنگی دنیای جدید خبر داشت. در ضمن از مدرسهٔ «طبیه» و «عسکریهٔ» عثمانی که در لوای تنظیمات ساخته بودند، آگاه بود. اما ترکان هنوز دارالفنونی نداشتند[۱].

از آن گذشته می‌دانیم که درزمان عباس‌میرزا و محمدشاه به علم و صنعت جدید توجهی پیدا شد ــ از یك‌سو خبرگان نظامی و مهندسان و نقشه‌کشان فرنگی به ایران آمدند، و از سوی دیگر چند دسته شاگرد به فرنگستان روانه گردیدند. تأسیس مدرسه‌ای برای تعلیم دانش و فن‌غربی مستلزم آوردن استادان خارجی بود، و به علاوه مراقبتی پی‌گیر لازم داشت. در عوض دامنهٔ فعالیت آن گسترده‌تر بود، و تأثیرش در تحول اجتماعی عمیق‌تر. امیر به این کار تصمیم گرفت. تعبیر سفیر انگلیس این است: امیرنظام نقشهٔ خود را در بنای مدرسهٔ نسبتاً وسیعی برای تعلیم جوانان ایرانی «با یکدندگی و یا استقامت» خاصی آغاز نهاده، و بدون تردید به انجام خواهد رسانید[۲].

وجههٔ نظر امیر را در ایجاد دارالفنون باید بدرستی بشناسیم. ذهن امیر در اینجا در درجهٔ اول معطوف به دانش و فن جدید بود، وبعد

---

۱. برای شرح این مطلب رجوع شود به بخش ۶.

۲. انگلیس ۶۰/۱۵۳ شیل به پالمرستون، ۱۶ سپتامبر ۱۸۵۰.

به‌علوم نظامی توجه داشت. این معنی از مطالعهٔ تطبیقی برنامهٔ درسهای دارالفنون، و نامه‌های امیر راجع به رشتهٔ تدریس استادانی که‌استخدام شدند، روشن می‌گردد. رشته‌های اصلی تعلیمات دارالفنون بنحوی که او در نظر گرفته بود عبارت بودند از: پیاده‌نظام و فرماندهی، توپخانه، سواره‌نظام، مهندسی، ریاضیات، نقشه‌کشی، معدن‌شناسی، فیزیك وکیمیای فرنگی و داروسازی، طب و تشریح و جراحی، تاریخ و جغرافیا، وزبان‌های خارجی. مدرسه هفت شعبه داشت، وپاره‌ای مواد مزبور مشترك بود. در ضمن باید دانسته شود که برای فنون نظامی دستگاه تعلیماتی‌جداگانه‌ای در خود تشکیلات لشکری تعبیه نهاد، و شعبهٔ علوم جنگی دارالفنون مکمل آن بشمار می‌رفت. و همان مربیان قشونی، شعبهٔ نظامی مدرسه را هم اداره می‌کردند. در بیان منظور دارالفنون به کلانتر تهران نوشته شد: برای «تحصیل علوم غربیه از بابت حکمت و هندسه و معدن‌شناسی وآداب جنگ و غیره» مدرسه‌ای تأسیس یافت. همچنین در روزنامهٔ وقایع اتفاقیه اعلام گردید: امنای دولت مقرر داشتند «تعلیم خانه‌ای بسازند که علوم و صنایع در آنجا تعلیم و تعلم شود»[۳]. به پیروی همین نقشهٔ رواج علم و صنعت، شش نفراز صنعتکاران را به روسیه فرستاد که در تأسیسات آنجا اصول فنی جدید را فراگیرند[۴].

این نکته هم گفته شود که در این زمان گرایش محسوسی نسبت به اصول علمی غربی پیدا شده بود. یکجا می‌خوانیم که مربیان نظامی‌فوجها را «به‌قانون علمی مشق و تعلیم» می‌دهند[۵]. جای دیگر در اهمیت علوم طبیعی نوشته شده: «علم فیزیك بسیار شریف و مأخذ و مبنای جمیع‌تعبیه‌ها و صنایع غریبهٔ فرنگان است». به دنبال آن از تأثیر الکتریسیته در تحریك اعصاب حیوان مرده و زنده، و اینکه «آثار غریبه از آن منبعث می‌شود» سخن می‌گوید[۶].

راجع به تأثیر فکری و اجتماعی دارالفنون تحلیل علمی منظمی انتشار نیافته، و این کتاب گنجایش بحث آن را ندارد. فقط موضوع را مطرح می‌کنیم و به چند نتیجه‌گیری عمده اشاره می‌نمائیم. دارالفنون به عنوان یك بنیاد فرهنگی نو در سه جهت اصلی در هیأت جامعهٔ ایران تأثیر بخشید. یکی از نظر تحول عقلانی:گرچه تعلیمات دارالفنون مقدماتی بود، چون در محیط نیمه‌خلاء فکری زمان انعکاس یافت، ارزش آن از لحاظ کیفیت بمراتب مهمتر از کمیت آن است. با نشر اصول علمی‌جدید نقص تعالیم پیشینیان تا اندازه‌ای آشکار گردید، و دانسته شد که قسمت زیادی از آموخته‌های گذشته پایه‌اش برآب است ــ و قسمت دیگر آن ناقص و نارسا. دوم اینکه از نخستین سال گشایش دارالفنون، معلمان به‌نگارش کتابهای تازه‌ای پرداختند که به دستیاری مترجمان و شاگردان بطبع‌رسید‌ــ

۳. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۲۹.
۴. نگاه کنید به بخش ۲۵.
۵. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۹۸.
۶. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۱۰۲.

و براثر آن دانش غربی میان طبقهٔ وسیعتری از اجتماع شناخته شد. از این‌نظر دارالفنون دریچه‌ای به سوی جهان معرفت نو باز کرد. سوم اینکه با گذشت زمان از فارغ‌التحصیلان آن مدرسه صنف تازه‌ای بوجود آمد که بیشتر از فرزندان دیوانیان و لشکریان و درباریان و برخی شاهزادگان بودند. این طبقه به روشنفکری گرائیدند ــ و از میان آن عناصر نوجو و ترقیخواهی برخاستند که در تحول فکری دو نسل بعد اثر گذاشتند.

*

عنوان «دارالفنون» تا اندازه‌ای که جست‌وجو کرده‌ایم، نخستین‌بار در نامه‌ای که میرزا محمدعلی‌خان وزیر امور خارجه در ۲۴ محرم ۱۲۶۸ به کلانتر تهران نوشته، آمده است. (خواهیم دید که امیر، میرزا محمد علی‌خان را برای ریاست دارالفنون در نظر گرفته بود). و در روزنامهٔ وقایع اتفاقیه اولین مرتبه درشمارهٔ سوم صفر ۱۲۶۸ بکار رفته. پیش‌از آن در نامه‌های خصوصی و رسمی امیر نام «مدرسه»، «مدرسهٔ جدید»، «مدرسه نظامیه» و «مکتب‌خانهٔ پادشاهی» ذکر شده و عنوان آخری رابیشتر استعمال نموده، و در متن قرارنامهٔ ایران با معلمان اتریشی همین اصطلاح بکار رفته است. اسم دیگری که در وقایع اتفاقیهٔ سال ۱۲۶۷ آمده «تعلیم‌خانه» و «معلم‌خانه» است.

سنگ بنای دارالفنون در اوائل ۱۲۶۶ در زمین واقع در شمال شرقی ارك سلطنتی که پیش از آن سربازخانه بود، نهاده شد. نقشهٔ آن را میرزا رضای مهندس که از شاگردانی بود که در زمان عباس میرزا برای تحصیل به انگلستان رفته بود، کشید؛ و محمدتقی‌خان معمارباشی دولت آن‌را ساخت. و شاهزاده بهرام میرزا به کار بنائی آن رسیدگی می‌کرد. ساختمان قسمت شرقی دارالفنون تا اواخر ۱۲۶۷ به انجام رسید و مورد استفاده قرار گرفت. بقیهٔ آن تا اوائل ۱۲۶۹ پایان یافت. چهار طرف مدرسه را پنجاه اتاق «منقش مذهب» هرکدام به طول و عرض چهار ذرع ساخته، جلو آنها را ایوانهای وسیع بنا نمودند. در گوشهٔ شمال شرقی تالار تئاتر احداث شد. درپشت دارالفنون کارخانهٔ شمع کافوری و آزمایشگاه فیزیك و شیمی و دواسازی برپا نمودند. چاپخانه‌ای هم‌ضمیمهٔ آن گردید، به‌علاوه کتابخانه و سفره‌خانه‌ای ساختند. در ورودی دارالفنون به‌طرف خیابان ارك «باب‌همایون» باز می‌شد؛ در کنونی آن در خیابان ناصریه به سال ۱۲۹۲ ساخته شد. مدتها پس از ساختمان اولیه،قسمتهای دیگری به‌آن افزوده گشت که تصویر سند «برآورد بنائی و نجاری و شیشه‌بری و نقاشی» آن‌را ملاحظه می‌نمائید[۷].

امیر خودش به بنائی دارالفنون سرکشی می‌کرد. یکجا می‌نویسد: «امسال در هیچیك از امور بنائی از قبیل عمارت [نیاوران] و مدرسهٔ

۷. تصویر سندی که ملاحظه می‌شود قسمت اول طومار بلندی است که اصل آن نزد نگارنده است. (نگاه کنید به ضمیمهٔ کتاب).

نظامیه و سربازخانه‌ها کار نشده. سبب معلوم، از جهت بی‌پولی است». جای دیگر می‌گوید: «دیروز رفته مدرسه را دیدم، زیاد ناتمامی دارد... تأکیدی که لازم بود کردم»[۸].

مدرسه در دست ساختن بود که امیر ژان داودخان را در ۱۲۶۶ برای استخدام معلم به اتریش (نمسه) و پروس فرستاد. از آوردن استادان انگلیسی‌و فرانسوی و به طریق اولی روسی، روگردان بود. دکتر پلاك اتریشی اندیشهٔ امیر را درست دریافته است. می‌نویسد: «امیر نظام با وجود تجربه‌های تلخ و مخالفت سختی که نسبت به نفوذ بیگانگان داشت، یقین می‌دانست که بدون جلب معلمان خارجی مقصودش حاصل نخواهد شد»[۹]. باز می‌نویسد: «نظر امیر آن بود که معلمان خارجی باید از مداخله در امور سیاسی مملکت خودداری نمایند، و تنها به کار تدریس پردازند. به همین ملاحظه از استخدام معلم روسی و انگلیسی و فرانسوی صرف‌نظر کرد»[۱۰]. این‌نکته راهم باید دانست که غیر از جنبهٔ بیطرفی اتریش درکار ایران، امیر اساساً به اتریش و دولتهای آلمانی توجه خاص داشت. و نوشته‌اند که در صحبتهای باارو‌پائیان اغلب از«سیستم حکومت» قسمت اروپای آلمانی پرسش می‌کرد و حرف می‌زد[۱۱]. پیش از این دانستیم که وزیر مختار انگلیس با استخدام معلم از آلمان و اتریش بهیچ‌وجه خوشدل نبود، و برای اینکه رأی امیر را بزند، به او تلقین کرد: دولت اتریش و همچنین اغلب دولتهای آلمانی تحت نفوذ روسیه هستند[۱۲]. اما امیر به حرفش گوش نداد، و دنبال نقشهٔ خودش را گرفت.

در شوال ۱۲۶۶ یعنی یك‌ماه پس از آغاز بنای دارالفنون، امیر اختیارنامه را به نام جان‌داود، صادر کرد: «... چون برای مکتب‌خانهٔ پادشاهی که در مقر خلافت قاهره بنا شده است، شش نفر معلم که‌کمال مهارت و وقوف داشته باشند از قرار تفصیل ضرور: معلم پیاده‌نظام یك نفر، معلم توپخانه یك‌نفر، معلم علم هندسه یك نفر، معلم علم معادن یك نفر، معلم حکمت و جراحی و تشریح یك نفر، معلم سواره‌نظام یك‌نفر- و در کار است، لهذا آن عالیجاه... مأمور و مرخص است که به مملکت نمسا و پروس رفته، معلمهای مزبور را از قرار تفصیل فوق تا مدت شش سال اجیر کرده، با مخارج آمدن و رفتن قرارنامه نوشته، به آنها داده. هر قراری که آن عالیجاه به آنها بدهد در نزد اولیای دولت ابد مدت‌مقبول وممضی است». در حاشیهٔ اختیارنامه که نخستین دستور به جان داود می‌باشد، اضافه گردید: «درثانی مرقوم می‌شود که قرار مقرری معلمها و مخارج آمدن و رفتن آنجا، از قراری است که در نوشتهٔ جداگانه که به‌عهدهٔ

---

۸. مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به شاه، خطی.

9. J. Polak, Vol. 1. P. 262.

10. J. Polak, Vol. 1. P. 298.

11. Lady Sheil, P. 201.

۱۲. رجوع شود به بخش ۱۲.

آن عالیجاه مرقوم است، قید و اشعار شده است. آن عالیجاه موافق همان قید و اشعار، خود را مأذون دانسته در انجام خدمت مرجوعه اهتمام‌نماید».

مقصود از «نوشتهٔ جداگانه»ای که در نامهٔ مزبور اشاره گردیده، شرح ضمیمهٔ آن است که در همان شوال ۱۲۶۶ نگاشت. درآن تصریح رفته بود: شش معلم منظور را به «مدت شش سال اجیر کرده، تا مبلغ چهار هزارتومان برای مقرری آنها، و برای هریك از آنها به جهت مخارج آمدن و رفتن مبلغ چهارصدتومان قرار بدهند، و نوشته داد و ستد کنند. از آن‌قرار در دولت علیه ممضی و مقبول است». پس از چندی امیر سه نفر دیگر را برآن گروه شش‌نفری افزود: یك دواساز که بشرحی که‌خواهد آمد علوم طبیعی شامل فیزیك و کیمیای فرنگی و دواسازی تعلیم بدهد، و دو «معدنچی که در معادن کار بکنند». و این دونفر غیر از «استاد معلم معدن که سررشته از همهٔ فلزات داشته باشد» بودند. باصطلاح سرکارگر خبره می‌خواست. در نامهٔ۸ رمضان ۱۲۶۷ به‌جان داود نگاشت: مواجب نه‌نفری را «من‌حیث‌المجموع به مبلغ پنج‌هزار تومان قرار دادم و این‌مبلغ آنهارا کافی است».

جان داود به‌وین رسید و حضور امپراطور «فرانسواژوزف» بار یافت، نامهٔ شاه را تسلیم کرد و مورد مهربانی دولت قرار گرفت. اما مسافرت او زیاد طول کشید، یعنی قریب یك سال و چهارماه. علت این بود که مأموریتهای دیگری مثل سفارش خرید چند کشتی، و کارخانهٔ پارچه‌بافی، و استخدام استادان نساجی، به او ارجاع گشته بود. به‌علاوه موضوع اعتبارنامهٔ او در تنظیم و امضای قرارنامهٔ استخدام معلمان پیش آمد که از تهران فرستاده شد. نامه‌های امیر به‌جان‌داود حکایت از اصرار پی‌درپی او می‌کند که مأموریتش را هرچه زودتر به انجام رساند واستادان را روانه کند. در نامهٔ ۲۴ رمضان ۱۲۶۷ می‌گوید: بنای «مدرسهٔ نظامیه» تمام شد. لازم است «بدون هیچ معطلی معلمین را برداشته با خود بیاورد، زیادتر ازاین طول ندهد. بازهم ازبابت تأکید به آن عالیجاه می‌نویسم که خیلی زیاد معطل شد، و سفر خود را طول داد... هرقدر زودتر بیاید دیر است». باز تصریح کرد: می‌باید «حسب‌المسطور مواجب آنها را قطع و فصل نماید که بعد از ورود به ایران دیگر هیچ حرفی در میان نیاید». ضمناً از کار او قدردانی نمود و در ۸رمضان ۱۲۶۷ نوشت: «اینکه از مراتب زحمت زیادخود نوشته بود، من‌خود احوالات آن‌عالیجاه رامستحضرم، در خدمت دولت خودداری ندارد، و هر زحمتی که وارد آید متحمل می‌شوید. زحمت آن عالیجاه منظور اینجانب هست و منتهای رضامندی‌را... دارم»[۱۳].

۱۳. متن یکی از نامه‌های امیر که جامع همهٔ دستورهای پیش است، نقل می‌شود:

«عالیجاه ذکاوت و فطانت همراه زبدةالمسیحین موسیو جان‌داود مترجم اول ←

دستورهای امیر روشن است و نکته‌ای را گنگ و ناگفته نگذاشته. از نه نفری که قرار بود استخدام گردند، ترتیب کار هفت معلم انجام گرفت، مگر دونفر معدنچی که برای کارکردن در معدن درنظر گرفته شده بودند. جان‌داود با هرکدام قرارنامهٔ جداگانه‌ای در ۱۰ اوت ۱۸۵۱ (۱۲ شوال ۱۲۶۷) امضا نمود. و «هنریك بارب» که «مترجم دیوانخانهٔ بزرگ» دولت اتریش بود، پای آنها را مهر و تصدیق کرد. وجههٔ نظر امیر در قرارنامه‌های مزبور که همگی به‌یك مضمون نوشته شده، درست منعکس است. بنابر قرارنامهٔ «کرشش» معلم توپخانه، متعهد گردیده: در «مکتب‌خانهٔ پادشاهی» تدریس کند؛ به تعلیم لشکر بپردازد؛ هرگاه‌شکایتی داشته باشد «راست به راست و بدون واسطهٔ دیگر» (یعنی بدون دخالت سفارتخانهٔ اجنبی) به دولت مراجعه نماید؛ و خلاف «عادات و قواعدمملکت ایران» کاری از او سر نزند. مدت خدمت پنج سال در نظر گرفته شد، و مأخذ کلی مواجب هرکدام ششصد تومان درسال معین گردید[۱۴]. متن قرارنامهٔ مزبور نقل می‌شود[۱۵]:

سواد ترجمهٔ قرارنامهٔ عالیجاه موسیوجان‌خان در باب کرشش معلم توپخانه

بندهٔ‌درگاه لیوتانت‌اول اعلیحضرت امپراطور اواوستریا، اوقوست کرژیژ چون قرارنامه را قبول داشت که عالیجاه موسیوجان داود مترجم اول دولت علیهٔ ایران به‌اسم دولت مشارالیها از برای معلم توپخانه

دولت علیهٔ ایران را مرقوم می‌شود که: از قراری که در نوشتهٔ علیحده به آن عالیجاه نوشته شده است چند نفر معلم با سر رشتهٔ صاحب وقوف برای مکتب‌خانهٔ پادشاهی که در دارالخلافهٔ تهران بنا شده است، ضرور و در کار است. لهذا آن عالیجاه مأذون و مرخص است که از مملکت نمسا یا پروسیه از قرار تفصیل معلم ماهر برای مکتب‌خانهٔ پادشاهی تا مدت چهار پنج سال اجیر کرده که هرسالی مبلغ پنج هزار تومان از بابت مواجب، به همه جهت به همهٔ آنها برسد. و برای مخارج آمدن و رفتن هریك از آنها هم مبلغ چهارصد تومان قرار داده، نوشته فیمابین داد و ستد و رد و بدل کرده که سالی پنج‌هزار تومان به جهة مواجب همهٔ آنها و چهارصد تومان از برای اخراجات ذهاب و ایابشان در دولت علیهٔ ایران مجری و ممضی است. ۱۲ شهر رمضان سنهٔ ۱۲۶۷».

«معلم نظام پیاده یك نفر؛ معلم توپخانه یك نفر؛ معلم علم هندسه یك نفر؛ استاد معلم معدن که سررشته از همهٔ فلزات داشته باشد یك نفر؛ معدنچی که در معادن کار بکنند دو نفر؛ معلم حکمت و جراحی یك نفر؛ دواساز یك نفر؛ معلم سوارنظام یك نفر».

۱۴. از هفت نفر معلم مزبور دو نفر یعنی «بارون‌گومنز» و «نمیرو» خیلی زودتر به ایران آمده بودند. مدت استخدام گومنز دو سال بود.

۱۵. سواد قرارنامه از اسناد آقای معاون‌الدوله غفاری است که به‌کتابخانهٔ دانشگاه تهران اهدا شده است. متن آن به کوشش آقای حسین محبوبی اردکانی انتشار یافت (یغما، مرداد ۱۳۴۷، ص ۲ـ۲۵۱). ما از نوشتهٔ ایشان آورده‌ایم.

تصدیق نمود، تعهد می‌کند که قراردادهای آتیه را به صدق تمام (تام) و دقت تمام مراعی خواهد داشت.

«مادهٔ اول: بنده به دولت علیهٔ ایران مدت پنج سال تمام به قسم معلم توپخانه در مکتب‌خانهٔ پادشاهی نظامی که در دارالخلافهٔ تهران بنا شده است، خدمت خواهم کرد و در درس و یاددادن اشخاصی که امنای دولت علیهٔ ایران به مکتب خانهٔ مزبوره تعیین خواهند نمود سعی تمام مراعی خواهم داشت.

«مادهٔ دویم: اگر اولیای دولت علیهٔ ایران از او خواسته باشند که به تعلیم لشکر منصوریهٔ ایران بپردازد و هم این را قبول داشته، حسب‌الامر و خواهش امنای دولت علیه بعمل خواهد آورد.

«مادهٔ سیم: وقتی که بنده شکایتی داشته باشم راست براست و بدون واسطهٔ دیگر به امنای دولت علیهٔ ایران عرض نموده اجرا خواهم داشت.

«مادهٔ چهارم: نسبت به عادات و قواعد مملکت ایران به آنها دقت تمام کرده خلاف آن نخواهم کرد.

«مادهٔ پنجم: بعد از اتمام خدمت قرارداد شده که پنج سال باشد امنای دولت علیهٔ ایران اختیاری تمام دارند که بنده را مبلغ دویست تومان رایج از برای خرج راه مراجعت‌کردن به وطن خود داده مرخص کنند یا اگر مناسب رأی شریفشان باشد که او را در خدمت دارند و او از این هم راضی باشد تجدید قرارنامه کرد در خدمت مزبور نگاه بدارند.»

«تحریراً در دارالسلطنهٔ وینا در روز سی‌ام ماه فیابوس ۱۸۵۱».

جای امضای و مهر هنریك بارب. «شاهد بندهٔ درگاه هنریك بارب صاحب منصب نظارت‌خانهٔ تجارت دولت بهیهٔ اوستریا و مترجم دیوانخانهٔ بزرگ ممالك متعلق به دارالسلطنت وینا که در زیر امضا و مهر کرده‌ام تصدیق می‌کنم که این ترجمهٔ قرارنامه را که در حضور بنده با امضای و مهر موسیو کرژیژ رسیده بود خودم از زبان نمسه به زبان فارسی آورده‌ام و صحیح است. تحریراً در دارالسلطنت وینا در روز دهم‌ماه اوگوستوس سال ۱۸۵۱ تاریخ عیسوی هنریك بارب».

به خط میرزا سعیدخان:

«شرایطه نوکری معلم توپخانه در ازاء شش‌صد تومان مواجب از قرار تفصیل است. و شرایطه نوکری سایر معلمین نمساوی هم از قرار این شرح‌است. در باب مواجب‌هم چندان فرق ندارند از شش‌صد تومان قدری بیشتر و بعضی قدری کمترند».

هفت معلمی که از اتریش استخدام گردیدند از این‌قرارند: (نام اصلی و تحریف شدهٔ فارسی هرکدام نقل می‌شود):

۱ـ کاپیتان زاتی[16] (زطی ساتی) معلم مهندسی.
۲ـ کاپیتان گومنز[17] (کومنس) معلم پیاده‌نظام و فن رزم آزمائی (تاکتیك نظامی).
۳ـ نایب اول کرزیز[18] (کرشش) معلم توپخانه.
۴ـ نایب اول نمیرو[19] (نمرو) معلم سواره‌نظام.
۵ـ کارنتا[20] (چرنطای، چارنوطا) معلم معدن‌شناسی.
۶ـ دکتر پلاك[21] معلم طب و جراحی و تشریح.
۷ـ فکتی (فتکی، کوتاکی، فکاته) معلم علوم طبیعی و دواسازی.

از آن عده گومنز و نمیرو قبلا به ایران رسیده بودند. بقیه در ۲۷ محرم ۱۲۶۸ (۲۴ نوامبر ۱۸۵۱) یعنی دو روز پس از عزل امیر از خدمت، همراه جان داودخان به تهران وارد شدند[۷]. دکتر پلاك در وصف حال معلمان اتریشی می‌نویسد: «ما در ۲۴ نوامبر ۱۸۵۱ وارد تهران شدیم. پذیرائی سردی از ما نمودند. احدی به استقبال ما نیامد و اندکی بعد خبردار شدیم که دراین میانه اوضاع تغییر یافته و چند روزی قبل از ورود ما در نتیجهٔ توطئه‌های درباری و علی‌الخصوص توطئه مادرشاه که از دشمنان سخت امیرنظام بود، میرزا تقی‌خان مغضوب گردیده است. «همینکه امیر از ورود ما اطلاع حاصل نمود و دومین روزی بود که‌توقیف شده بود، میرزا داودخان را که او از اروپا مراجعه کرده بود احضار نموده و به او گفته بود: این نمسه‌ایهای بیچاره را من به ایران آورده‌ام. اگر سرکار بودم اسباب آسایش خاطر آنها را فراهم می‌ساختم، ولی حالامی‌ترسم به آنها خوش نگذرد. سعی‌کن که کارشان روبراه شود. در چنین موقع نامساعدی بود که وارد ایران شدیم. امیر درست فهمیده بود که ما وظایف خودرا نه برطبق نظریات او و نه به دلخواه خودمان نخواهیم توانست انجام

16. Zattie.
17. Gumonës.
18. Kreziz.
19. Nemiro.
20. Carnotta.
21. Dr. Polak.

۲۲. فرمان شاه که به‌نام جان‌داود صادر شد این است:
«آنکه چون ملزوم همت همایون شهریاری آن و مکنون خاطر خطیر خسروانه چنان است که هریك از چاکران دولت و خدمتگزاران حضرت در مراحل خدمتگزاری آثار صداقت و ارادت ظاهر سازد او را به شمول عاطفتی و بذل مکرمتی مفتخر و سرافراز فرمائیم عالیجاه مجدت همراه اخلاص و ارادت آگاه موسی‌جان داود مترجم اول دولت جاوید آیت که همواره در تقدیم‌خدمات محوله مراتب‌اخلاص و ارادت خود را ظاهر ساخته خاصه در این سفر که معلمین نمساوی را به دربار همایون آورد حسن رفتار و طرز کردار او معلوم و مشهود رأی مهر شهود شاهانه افتاده لهذا ذره‌ای از مراحم ملوکانه شامل احوال و آمال او گشته در هذه‌السنه ←

بدهیم»[۲۳].

سخن امیر به جان‌داود که «هرقدر زودتر بیاید دیر است»، درست بود. او برکنار شد و سرنوشت دارالفنون دستخوش نیرنگ و هوسبازی قرار گرفت. پلاك می‌نویسد: «سفیر انگلیس از استخدام معلمان اتریشی خرسند نبود، و کوشش کرد ازمیان مهاجران ایتالیائی چندنفر را برای ایران استخدام کند. اما خود ناصرالدین شاه طرفدار تأسیس مدرسه ونگاه داشتن استادان اتریشی بود»[۲۴]. باز می‌آورد: «میرزا آقاخان صدراعظم تازه، مرد محیل و دسیسه‌باز بی‌بدلی است، و اساساً با کلیهٔ اصلاحات امیرنظام خاصه تأسیسات اوسخت مخالف بود. و سعی داشت که از ایجاد مدرسه‌ای که امیر می‌خواست به‌ترتیب اروپائی بازکند، جلوگیری‌نماید... شاه بانظر میرزا آقاخان و سفیر انگلیس موافقت نکرد، و نخواست که کارهای معلم نیکخواه قدیمی خود را تباه نماید»[۲۵]. این هم گفتنی است که قریب شصت سال بعد که مخبرالملك نوهٔ رضاقلی‌خان هدایت درمجلس شورای ملی (دورهٔ اول) از امیر و دارالفنون سخن راند، از قول‌گذشتگان آورد: «قبل‌از اینکه معلمین... وارد شوند، رنود عذرآن وزیر بزرگ را خواستند. و شاید می‌خواستند که در آن مدرسه را هم ببندند. ولی چون معلم را خواسته و بنائی برپا شده بود، دیگر خجالت کشیدند آن بنا را منهدم سازند». باری معلمان اتریشی ماندند و مدرسه باز شد.

پیش از این دانستیم که شعبهٔ فنون نظامی دارالفنون نزدیك به هشت ماه قبل از افتتاح رسمی مدرسه، یعنی شش ماه پیش از عزل امیر بکار پرداخته بود. به شاه می‌نویسد: «امتحانات شش ماههٔ مدرسه بخوبی انجام یافت». در نامهٔ دیگر می‌گوید: «استدعای بارون صاحب» (بارون گومنز) این است که شاه عملیات نظامی لشکر را ملاحظه نمایند. همچنین می‌نویسد: «هفته‌ای دو روز صاحب‌منصبان مسلمان و فرنگی مدرسه شرفیاب خواهند شد». امیر از پیشرفتی که در این مدت در کار شعبهٔ نظام مدرسه حاصل شده راضی بود که می‌گوید: «علی‌العجاله خوب است، اغلب متعلمین خوب ترقی کرده‌اند که معلمین تصدیق می‌کنند»[۲۶]. در نامهٔ‌دیگر

→

تنکوزئیل خیرت دلیل او را به اعطاء حمایل سرخ سرتیپی سرافراز فرمودیم که حمایل مبارك را زیب وشاح افتخار خود ساخته بیش از پیش به مراسم اخلاص کیشی و ارادت شعاری پردازد. مقرر آنکه عالیجاهان رفیع جایگاهان مجدت ونجدت همراهان فخامت و مناعت اکتسابان مقرب‌الخاقان مستوفیان عظام و [...] کرام دفترخانه فرمان همایون در دفاتر خود ثبت و ضبط نموده و در عهده شناسد. محرم ۱۲۶۸».

23. J. Polak Vol. 1. PP. 300-301.

۲۴. همان، ص ۳۰۱. ۲۵. همان، ۳۰۲_۳۰۱.

۲۶. نامه‌های خصوصی امیر به شاه، از اسناد خان ملك ساسانی. این موضوع را نخستین‌بار مرحوم خان ملك‌ساسانی عنوان کرد و اغلب آن نامه‌ها را در سیاستگران دورهٔ قاجار (ج ۱، ص ۴۴_۴۳) نشر داد. ما هم به نام او ثبت می‌کنیم.

به خدمت «موسیو نمرو و موسیو بـارون معلمین پیـاده و سواره‌نظام» تصریح دارد، و همانجا می‌گوید «کار مدرسه منظم است»[۲۷].

امیر برای تکمیل عدهٔ استادان و تنظیم برنامهٔ درسهای دارالفنون از میان اتباع فرنگی که در خدمت دولت بودند، و هیأت مترجمان دولتی و نیز از ایرانیانی که در فرنگستان درس خوانده بودند ــ کسانی را برای تدریس و یا ترجمانی معلمان خارجی برگزید: از آن جمله بودند: سرهنگ مطراتسو ایتالیائی که تازگی استخدام کرده بود، دکتر شلیمر هلندی، ریشارخان فرانسوی، آندرهٔ نمساوی، میرزاملکم اصفهانی، میرزا محسن، میرزا عبدالرسول، میرزا زکی علی‌آبادی، میرزا آقای تبریزی و محمـد حسن خان‌قاجار. در همین زمینه از ریشارخان پرسش شد که در چه‌رشته‌هائی می‌تواند تدریس کند. پاسخ او در ربیع‌الاول ۱۲۶۷ که به وسیلهٔ یحیی‌خان ترجمه گردیده، قابل توجه است:

> دولت ایران خواسته که نوکری تازه التفات کند، و از من جویا شدند کدام است علم و صنایع تو؟ متعهد شدم به درس دادن و ترجمه کردن زبانهای فرانسوی و انگلیسی و ایتالیا و لاطین، و درس دادن جغرافیا و نجوم فیزیکی و حساب واحد و کیمیای فرنگی و ساختن نقشهٔ صنایعی که علم بعضی را دارم و عمل بعضی را. علم و عمل عکس، علم پنبه سفید کردن، و شکر سفیدکردن، و رنگ‌کردن چوب، و روغن زدن چرم، و صاف‌کردن شیشه. در خدمت دولت ایران هستم به‌جهت هرکدام ازین کارها که فرمایش شود. و قبول می‌کنم سیصد تومـان مواجب که در فرمان نوشته شده بی‌رسوم. به تاریخ سنهٔ ایت‌ئیل. و هروقتی که خدمت رجوع کنند که یك نفر میرزائی لازم بشود، التفات کنند. ربیع‌الاول ۱۲۶۷.

امیر مقدمهٔ افتتاح دارالفنون را فراهم ساخت. در همان چند روزهٔ پایان روزگارش به شاه می‌نویسد: «از حضور همایون به اطاق نظام‌آمد، حاجی‌میرزا جبار را خواست، قرار بیرق مدرسه را گذارد که انشاءالله روز یکشنبهٔ آینده در سردر مدرسه بلند شود. به معیرالممالك هم گفت که فردا ساعت را تعمیر نمایند»[۲۸]. ازفکر تعیین مدیر مدرسه نیز غافل نبود. به شاه می‌گوید: «در امر مدرسه دقت زیاد لازم است. آدم خیلی معقول متشخص می‌خواهد که سررشته از همه‌چیز فرنگی و ایرانی داشتـه باشد»[۲۸]. از همین عبارت برمی‌آید که به فرهنگ و دانش ایرانی و غربی هردو اهمیت می‌داده است. گویا برای ریاست مدرسه، میرزا محمدعلی‌خان وزیر امور خارجه را که با وضع اروپا ناآشنا نبود، در نظر گرفته بود.

---

۲۷. از اسناد خان‌ملك ساسانی.

۲۸. نامه‌های خصوصی امیر، از اسناد خان ملك ساسانی.

هموست که به این سمت برگزیده شد. میرزا محمدعلی‌خان در ۲۴ محرم ۱۲۶۸ (روز پیش از عزل امیر) نامه‌ای به محمودخان کلانتر دارالخلافه و عزیزخان آجودان‌باشی نظام نوشت که تأسیس «دارالفنون» را برای تعلیم «علوم غربیه از بابت حکمت و هندسه و معدن‌شناسی و آداب جنگ... به همهٔ مردم اخبار، و ترغیب و تحریص» نمایند. نامهٔ او را که به هر دو به‌یك مضمون نگاشته، می‌آوریم:

دوستان مشفقا مهربانا، برحسب حکم اعلیحضرت قدر قدرت شهریاری روح‌العالمین فداه مقرر است که سی‌نفر مابین‌چهارده وشانزده سال، از اولاد خوانین و اعیان و اشراف در دارالفنون دارالخلافه مشغول تحصیل علوم غربیه از بابت حکمت و هندسه و معدن‌شناسی و آداب جنگ و غیره باشند. البته آن دوست مهربان به همهٔ مردم اخبار و ترغیب و تحریض نموده، هرکس را که میل داشته باشد نزد اینجانب بیاورد که به اتفاق خود به حضور اقدس همایون برده، در شغل مزبور و تحصیل علوم برقرار نماید. حررفی ۲۴ شهر محرم‌الحرام سنهٔ ۱۲۶۸.

نخست در نظر بود که سی‌نفر شاگرد بین چهارده و شانزده ساله بپذیرند، اما این عده در همان اولین سال افتتاح مدرسه به ۱۵۰ نفر رسید. دارالفنون روز یکشنبهٔ پنجم ربیع‌الاول ۱۲۶۸ (سیزده روز پیش از کشتن میرزا تقی‌خان) رسماً گشایش یافت. ریاست آن به میرزا محمد علی‌خان وزیر امور خارجه سپرده شد. او یك ماه‌ونیم بعد مرد (۱۸ ربیع‌الثانی ۱۲۶۸) و عزیزخان آجودان‌باشی به آن‌مقام انتخاب گردید، و رضاقلی‌خان هدایت ناظم امور مدرسه بود. دارالفنون در اوان تأسیس شامل هفت شعبه بود: مهندسی، پیاده‌نظام، سواره‌نظام، توپخانه، طب و جراحی، معدن‌شناسی، علوم طبیعی مشتمل بر فیزیك و کیمیای فرنگی و دواسازی. در رشته‌های هفتگانه علاوه بر درسهای تخصصی، علوم‌دیگری متناسب با هر رشته از قبیل: تاریخ، جغرافیا، نقشه‌کشی، طب ایرانی، ریاضی، زبان فارسی و عربی و فرانسوی و روسی تعلیم می‌گردید.

صورت معلمان دورهٔ اول دارالفنون را باذکر رشته تعلیم و نام مترجمان آنها را می‌آوریم[۲۹]:

بارون گومنز اتریشی: معلم پیاده‌نظام و مشاور امیر در اصلاح نظام، به مدت دوساله به ایران آمده بود، ولی چندماهی پیش از پایان آن‌در اوائل ۱۲۶۹ از خدمت استعفا داد و رفت.

۲۹. مأخذ عمدهٔ اطلاعات ما روزنامهٔ وقایع اتفاقیه (خاصه شماره‌های ۹۸ تا ۱۰۳) و اسناد رسمی است.

مطراتسو ایتالیائی: مربی سپاه و معلم پیاده‌نظام و فن آرایش لشکر (تاکتیك)، سی نفر شاگرد داشت، مترجم او حاجی شیخ محسن (مشیرالدولهٔ بعدی) بود. مؤلف دوکتاب در فن نظام است.

کرزیز اتریشی: معلم توپخانه و ریاضیات، و تاریخ نظامی، مترجمش میرزا زکی مازندرانی علی‌آبادی از تحصیل کرده‌های فرانسه بود. او و میرزا ملکم نخستین کسانی هستند که در تهران سیم تلگراف کشیدند (۱۲۷۴).

نمیرو اتریشی: معلم سواره‌نظام و مربی سپاه، مترجم او «آندرهٔ نمساوی» بود که سالها در ایران می‌زیست و پیش از این خیاطی می‌کرد.

زاتی اتریشی: مهندس نظام و معلم ریاضیات بود، ترجمانی او را میرزا ملکم بعهده داشت که بشرحی که خواهد آمد خودش نیز سمت معلمی‌داشت. زاتی مردی عصبی مزاج بود، به همین علت خلافی از او سرزده بود که خواستند به خدمت او خاتمه دهند[۳۰]. در ۶ ربیع‌الثانی ۱۲۷۰ درگذشت و اورا در کلیسای ارامنه در محلهٔ دروازه به خاك سپردند. چنین اتفاقی افتاد که در همان روزها «کارنتا» نیز مرده بود، از این‌رو سوءظنی راجع به مرگ او پیدا شد. و به امر شاه پزشکان فرنگی انجمن کردند. همگی استشهاد نوشتند که «از بخار زغال یا نقاهتی که در وجود او بوده، خفه شده».

بوهلر فرانسوی[۳۱] فارغ‌التحصیل مدرسهٔ عالی «پلی‌تکنیك» پاریس و از خدمتگزاران دانشمند و صدیق ایران بود. در ۱۲۶۹ به ایران آمد، بعد از مرگ زاتی تدریس ریاضیات و نقشه‌کشی به عهدهٔ او واگذار گردید. مترجم او محمدحسن‌خان قاجار بود. در اصول ریاضی و فن اردوکشی چند کتاب نوشت که به وسیلهٔ عبدالرسول‌خان و جعفرقلی‌خان ترجمه و طبع گردید. بوهلر در جنگ هرات خدمت شایسته‌ای کرد، و به همین‌سبب مورد انزجار دولت انگلیس بود، وتلاش کردند، اورا از ایران برانند[۳۲].

---

۳۰. میرزا سعیدخان دبیر مهام خارجه در ۱۲ ذیحجهٔ ۱۲۶۸ به«موسیو ساتی مهندس» نوشت: «چون حرکات خلاف نظامی و رفتار ملامت‌پذیر از آن عالیجاه در دارالخلافه ظاهر و واقع شده است، اولیای دولت علیه توقف آن عالیجاه را بعد از این در پایتخت... بهیچ‌وجه صلاح نمی‌دانند. و ضرری که نسبت به‌وجود آن عالیجاه مشاهده می‌کنند، برذمهٔ خود نمی‌گیرند. لهذا حسب‌الامر شاهنشاهی... مرخص و مأذون است که به ولایت خود معاودت نماید...». مواجب او را به اضافهٔ سیصد تومان انعام دادند. اما بعد ظاهراً رفع سوء تفاهم گردید و در ایران ماند.

31. Bohler.

۳۲. رجوع شود به بخش ۱۲.

کارنتای اتریشی: معلم معدن‌شناسی، مترجم او نخست میرزا رضای‌کاشی و سپس میرزا آقای تبریزی بود (میرزا آقا همان کسی است که قراربود نمایشنامه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده را به فارسی برگرداند. و خودش هم سه نمایشنامه نوشت). کارنتا راجع به معادن البرز مطالعاتی کرد و از سفری که به مازندران کرد مقداری سنگ معدن همراه آورد که‌مورد آزمایش قرار دهد، تا اگر به صرفه باشد به استخراج آن پردازند. نوشته‌اند که به نوبهٔ غش در ربیع‌الثانی ۱۲۷۰ درگذشت.

فکتی ایتالیائی: معلم فیزیك و شیمی و دواسازی، و مترجمش میرزارضای کاشی بود. از شاگردانش «میرزا کاظم‌خان شیمی» است که بعدها در دارالفنون تدریس می‌کرد و چند کتاب نوشت. فکتی در کار جراحی با دکتر پلاك در مریضخانهٔ دولتی همکاری می‌نمود و بیماران را با «اتر» بیهوش می‌ساخت.

دکتر پلاك اتریشی: معلم طب و جراحی و کحالی، مترجم او محمدحسن خان قاجار بود و بیست شاگرد داشت. پس‌از فوت دکتر کلوکه حکیم‌باشی شاه، جانشین او گردید. چند کتاب خوب نوشته که در مطبعهٔ دارالفنون چاپ گردیده است، از جمله کتاب تشریح در ۱۲۷۰ منتشر شد. دکتر پلاك پس‌از ده‌سال اقامت در ایران در ۱۲۷۷ به اتریش بازگشت و کتاب «ایران: مملکت و اهالی آن» را نوشت که ما اغلب از او نقل کرده‌ایم. رساله‌های دیگری نیز دارد. در رواج طب جدید در ایران خدمت ارجمند نموده است.

دکتر شلیمر هلندی: میرزا تقی‌خان که به بعضی ولایات پزشکان فرنگی فرستاد، شلیمر را مأمور گیلان کرده بود[۳۳]. بعد معلم دارالفنون شد و از دانشمندان بود. کتابهای جلاءالعیون در کحالی، زینةالابدان در بیماری جلدی، سرالحکمه در تشریح، و شفائیه درفن پزشکی از آثار اوست. به‌علاوه فرهنگ فرانسه به فارسی خوبی نوشت.

ریشارخان فرانسوی: معلم زبان فرانسوی بود. از نامهٔ او که پیشتر در همین بخش آوردیم، برمی‌آید که از هر فنی چیزی می‌دانسته. صنعت عکاسی را در زمان محمدشاه به ایران آورد. از مترجمان دولت بود، به دین اسلام درآمد و به نام محمدرضاخان شهرت یافت. چند کتاب در گرامر زبان فرانسوی نوشته، و یادداشتهائی نیز دارد که به آنها اشاره نموده‌ایم. مترجم او در دارالفنون میرزا عبدالوهاب یزدی بود. کتابهای سودمند دیگری هم ترجمه کرده که در بخش آینده توضیح داده‌ایم.

۳۳. رجوع شود به بخش ۱۵.

کاژرپلو ایتالیائی: معلم نقاشی بود.

از معلمان ایرانی این دوره نام این کسان آمده است:
میرزا ملکم: در فرانسه علوم طبیعی آموخته بود، در دولت امیر به سمت ترجمانی منصوب گردید[۳۴]. در دارالفنون دو درس می‌داد: «یکی حساب و هندسه عام است که جمیع شاگردان می‌خوانند، و یکی درس خاص که مطالب هندسهٔ عالیه» و «لوگاریتم» است. عدهٔ شاگردانش در درس خاص دوازده نفر بودند. علم جغرافیا نیز تدریس می‌نمود[۳۵].

میرزا سیدعلی: معلم طب ایرانی (باصطلاح طب قدیم) بود. نزد دکتر کلوکه و دکتر پلاك نیز طب فرنگی آموخته بود.

میرزا احمد طبیب‌کاشانی: او نیز معلم طب قدیم بود.

شیخ محمد صالح اصفهانی: معلم زبان فارسی وعربی بود، سمت‌پیشنمازی مدرسه را نیز داشت.

از نامه‌های امیر حد توجه و مراقبت او را در کار دارالفنون دانستیم. در دولت بعد که از اصل مخالف تأسیس آن مدرسه بود، انتظار التفات زیادی نمی‌شد داشت. اگر علاقهٔ نسبی ناصرالدین شاه و علیقلی میرزای اعتضادالسلطنه وزیر علوم نبود، درهم فرو می‌ریخت. راجع به وضع دارالفنون ریشارخان در نامه‌ای که در ۲۸ ژانویهٔ ۱۸۵۳ (۱۷رجب ۱۲۶۹) به یکی از دوستانش نوشته، می‌گوید: «... پسر مادام ژاکب، بی‌آنکه تحقیق کنند چیزی می‌داند یانه بتازگی معلم ریاضیات شده، ویك ارمنی دیگر که دوسالی بیشتر نزد کشیشها در اسلامبول درس نخوانده است، معلم جغرافیا و زبان فرانسه گردیده. اگر امیر زنده بود هرگز به این اوضاع اسفناك راضی نشده، این ترتیبات غلط را هیچ نمی‌گذاشت واقع گردد»[۳۶].

در جهت عکس‌آن باید بگوئیم که حق این بود که دکتر کلوکه[۳۷] پزشك دانای فرانسوی و طبیب مخصوص شاه نیز به تدریس در دارالفنون معین می‌گردید. اما این قرار را ندادند، و او پنج شاگرد خصوصی داشت که به آنان در خانهٔ خودش طب جدید و جراحی درس می‌داد. امیر نسبت به‌او مهربان بود، و به موجب فرمان جمادی‌الاول ۱۲۶۷ سه هزار تومان

۳۴. رجوع شود به بخش ۱۹.
۳۵. وقایع اتفاقیه، شماره‌های ۹۸ و ۹۹.
۳۶. یادداشتهای ریشارخان، گردآوردهٔ اعلم‌الدولهٔ ثقفی، خطی.
37. Cloquet.

حقوق برای وی معین کرد. کلوکه به اشتباه محلول سمی نوشید و براثر آن در ۱۲۶۸ درگذشت[۳۸].

چندکلمه از نظم دارالفنون بگوئیم: شاگردان هریك از شعبه‌های هفت‌گانه، لباس مخصوصی داشتند. سالی دو دست لباس تابستانی و زمستانی برایگان داده می‌شد. شاگردان ناهار را به‌خرج مدرسه در آنجا می‌خوردند. مقرری هم داشتند، و به‌شاگردان خوب، انعامی نیز می‌دادند. از ۱۲۷۶ مقرری شاگردان بریده شد[۳۹]. امتحان مدرسه سالی سه‌بار بود، پس‌از آن شاه و وزیران و شناختگان دولت به‌مدرسه می‌آمدند، و به‌شاگردان جایزه می‌دادند. دورهٔ تحصیل را در سالهای اول دارالفنون نمی‌دانیم، اما دوره‌های بعد شش‌هفت سال بود. از متعلقات دارالفنون تالار تئاتری بود که به‌ملاحظهٔ عقاید دینی متروك افتاد، فقط گاه نمایشهای خصوصی برای شاه و رجال دولت به‌وسیلهٔ «لومر» فرانسوی معلم موزیك و مزین‌الدوله در آن می‌دادند. به‌جای تالار تئاتر، نمازخانه‌ای برپا شد که شاگردان نماز ظهر را درآنجا می‌گزاردند. مدرسه کتابخانه‌ای هم داشت. طبیب مخصوصی نیز برای درمان شاگردان گمارده بودند. چاپخانهٔ دارالفنون به نام «مطبعهٔ دولتی» خوانده شد و آثار استادان دارالفنون و پاره‌ای کتابهای دیگر در آنجا بطبع می‌رسید. روی مطبعه، عکاسخانهٔ عبدالله‌خان قاجار عکاس رسمی دولت واقع بود.

بودجهٔ دارالفنون در سال تأسیس ۷۷۵۰ تومان بود[۴۰]. (در آن زمان یك لیرهٔ انگلیسی دوتومان ارزش داشت). و در سال ۱۳۰۷ بودجهٔ آن را سی هزار تومان نوشته‌اند[۴۱]. (در این موقع یك لیره سه‌تومان ارزش داشت).

عدهٔ شاگردان دارالفنون در سال تأسیس ۱۱۴ نفر بودند از این قرار: مهندسی ۱۲ نفر، توپخانه ۲۶ نفر، پیاده‌نظام ۳۹ نفر، سواره‌نظام ۵ نفر، طب و جراحی ۲۰ نفر، فیزیك و شیمی و دواسازی ۷ نفر، معدن‌شناسی، ۵ نفر.

در ۱۳۰۷ که کرزن به ایران آمد عدهٔ شاگردان را ۳۸۷ نفر ثبت کرده است، از این قرار:

رشته‌های سه‌گانهٔ نظام ۷۵ نفر، شعبه‌های مختلف علم و فن ۱۴۰ نفر، زبان فرانسوی ۴۵ نفر، زبان انگلیسی ۳۷ نفر، زبان روسی ۱۰ نفر، نقشه‌کشی ۸۰ نفر.

---

۳۸. خانم شیل شرح آن را چنین آورد: شبی کلوکه از نوکر ارمنی خودش یك گیلاس شراب خواسته بود، او محلول سمی آورد و بمحض نوشیدن فهمید که زهرآلود بود، اما کار گذشته بود. (ص ۲۷۸).

۳۹. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۴۵۸.

40. Lady Sheil, P. 389.

41. G. Curzon, Vol. 1. P. 494.

۱۸ روزنامهٔ وقایع اتفاقیه

بنای روزنامهٔ وقایع اتفاقیه به سال ۱۲۶۷ از ارزنده‌ترین تأسیسات اجتماعی امیر است.

باید دانسته شود که نخستین روزنامهٔ فارسی را در جهان «رام مهان‌روی»[1] (۱۸۳۳ـ۱۷۷۲) اندیشه‌گر روشن‌بین هندی منتشر ساخت. او استاد فرهنگ فارسی و اسلامی بود و ناشر دیوان حافظ؛ از پیشروان عالیقدر افکار جدید در هندوستان بشمار می‌رود. یکی دو شماره از روزنامهٔ خود را انتشار داد و به‌ایران هم فرستاد، اما هیچ اثری از آن روزنامه در دست نیست و هیچ‌آگاهی دیگری دربارهٔ آن نداریم. دومین روزنامهٔ فارسی که در هند تأسیس گردید، میرزا محمد علی شیرازی به نام «احسن‌الاخبار و تحفة‌الاخیار» در کلکته برپا ساخت. اولین شماره‌های آن در رمضان ۱۲۶۷ به ایران رسید، بیشتر در ایالات جنوبی پخش می‌شد و برای مقامات دولتی هم می‌فرستاد. این روزنامه از سیاست انگلستان و رفتار مردم آن انتقاد تند می‌نمود. از این‌رو سفیر انگلیس در تهران پیشنهاد کرد از ارسال آن به‌ایران جلوگیری گردد. شیل نوشت: از حدود آزادی مطبوعات در هند اطلاعی ندارم، اما تعجب است که در هیچیك از شماره‌های آن روزنامه نیست که «علیه دولت و ملت انگلیس چیزی ننویسند... و بدیهی است که در افکار مردم ایران تأثیر بدی خواهد بخشید... پس شایسته است که اگر در حد اختیار حکومت هند می‌باشد، وسیلهٔ جلوگیری ورود آن را به ایران فراهم آورند»[2]. ترجمهٔ انگلیسی‌یکی از مقاله‌های آن را هم فرستاد. ازآن که بگذریم عنوان روزنامهٔ «راست گفتار» که ناروجی نویسنده و متفکر ناسیونالیست پارسی در ۱۲۶۷

1. Ram Mohan Roy.

۲. انگلیس ۶۰/۱۶۱ شیل به پالمرستون، ۱۹ ژوئیهٔ ۱۸۵۱.

تأسیس نمود، نیز نکتهٔ قابل ذکری است.

بنیانگزار روزنامه در ایران میرزا صالح شیرازی است. از شاگردانی بود که در زمان عباس میرزا برای تحصیل علوم جدید به انگلستان رفت. ضمناً به ذوق خود فن چاپ را آموخت، و از جمله‌کسانی است که در ایران مطبعهٔ سنگی را تأسیس نمود. به‌علاوه او را پیشرو اندیشه‌های سیاسی جدید مغرب زمین در ایران می‌شناسیم[۳]. میرزا صالح نخستین روزنامهٔ ایران را در زمان محمد شاه به سال ۱۲۵۲ در تهران برپا کرد. و چنانکه به استناد نوشتهٔ «دوتامپل» فرانسوی مؤلف «دودمان قاجاریه: زندگانی ناصرالدین شاه»[۴] بدست دادیم، نخستین شمارهٔ آن روزنامه در ۲۵ محرم ۱۲۵۳ (یکم مه ۱۸۳۷) انتشار یافت. روزنامه‌ای بود که ماهی یك‌بار با چاپ سنگی منتشر می‌شد، و بیش از چند سالی دوام نکرد.

این مطلب را باید بیفزائیم که در ذیحجهٔ ۱۲۵۸ که «برزین» شرق‌شناس روسی به تهران آمد، روزنامهٔ میرزا صالح تعطیل گشته بود، و بانی هوشمند آن به عنوان «محصل» براتهای دیوانی روزگار می‌گذراند. برزین می‌نویسد: «فرهنگ و ادبیات از حمایت مخصوص محمدشاه برخوردار نبود، چنانکه انتشار روزنامهٔ منحصر به فردی که در تهران طبع می‌شد، قطع گردید. نویسندهٔ آن میرزا صالح که یکی از اشخاص محترم و صاحب سبك ایران است، در تهران بدون هیچ‌کاری سر می‌کرد، و شغلش جمع‌آوری پول برات بود. همچنین مطبعهٔ سنگی که میرزاصالح بناکرده، و در آن قرآن با ترجمهٔ زیرنویس فارسی، و تعزیه‌نامه، و تفسیر قرآن و غیره چاپ شده بود، بیکار افتاده است»[۵].

دیگر آگاهی تازه‌ای که می‌افزائیم اینکه در ۱۲۵۲ برای خرج باسمه خانهٔ «کاغذ اخبار» مبلغ سه‌هزار تومان در وجه میرزا صالح به حساب حکومت گیلان حواله گردید. گماشتهٔ میرزا صالح در پی‌وصول وجه رفت، اما در کارسازی آن امروز و فردا می‌کردند. به عیسی‌خان نایب‌الحکومهٔ گیلان دستور رفت که: «به تاکیدات حکم شده است که وجه برات باسمه‌خانه را بدهید... بیشتر از این کوتاهی نکنید». در ضمن دو شمارهٔ اول ودوم «کاغذ اخبار شهر محرم و صفر را مصحوب حامل مرسول‌داشتم، و بعد از این آدمی گذارده‌ام که کاغذ اخبار را باسمه می‌کنند. شما هم بعد از وصول به محالات گیلان بفرستید». به علاوه تصریح گردیده که محمد جعفر برادر میرزا صالح، منشی کاغذ اخبار بود و برادرش را در

---

۳. اندیشهٔ سیاسی میرزا صالح را در «فکر آزادی و مقدمهٔ نهضت مشروطیت» بدست داده‌ام. (ص ۳۶-۲۷).

4. E. Dutemple, P. 43.

۵. نقل از یادداشتهای برادرم تهمورس آدمیت از کتاب «مسافرت به‌نواحی شمال ایران در ۴۳-۱۸۴۲» ص ۲۴۸. نام روسی کتاب این است:

I. Berezin, Puteshestviye Po Severnoy persii, Kazan, 1852.

انتشار روزنامه یاری می‌کرده است[۶].

هدف میرزا صالح را در ایجاد روزنامه از «اعلام نامهٔ» آن باید شناخت. این اعلام نامه بطوری که در متن آن تصریح رفته در دههٔ آخر رمضان ۱۲۵۲ یعنی چهارماه پیش از انتشار نخستین شمارهٔ روزنامهٔ اصلی منتشر گشته. می‌گوید: مخفی نماناد که همت خسروانی مصروف براین گشته که «ساکنین ممالك محروسه تربیت شوند». و از آنجا که «اعظم تربیت آگاه ساختن ازکار جهان است، لهذا به‌حسب حکم شاهنشاهی کاغذ اخباری مشتمل براخبار شرقیه و غربیه در دارالطباعه ثبت و به اطراف واکناف فرستاده خواهد شد». و از اخبار جهان «هرآنچه طرفه بوده و تازگی داشته، و استماع آنها مورث آگاهی و دانش و عبرت اهالی این مملکت خواهد بود» به طبع خواهد رسید. سپس شرحی از دادپروری دولت، بنای صنعت جدید مثل کاغذگرخانه، کارخانهٔ شکرریزی، باروت‌سازی، تشویق هنرمندان، و علاقهٔ به‌آبادی کشور می‌نگارد. در پایان‌اعلام نامه، نوید می‌دهد: «ماهی یك مرتبه اخبار و مطالبی که متضمن منافع و آگاهی و بینائی خلق باشد» منتشر خواهد گشت[۷].

معلوم است که میرزا صالح به جهان نو و تربیت مردم و نشر دانش توجه خاص داشت. این جهت روشنفکری و نوجوئی او در سفرنامه‌اش به‌انگلستان نیز نمایان می‌باشد. از این نظر نخستین روزنامهٔ ایران مترقی‌تر از دیگر روزنامه‌هائی بودکه پیش از آن در کشورهای دیگر اسلامی تأسیس یافته بود. باید دانست که اولین روزنامهٔ کشورهای اسلامی را محمدعلی پاشا خدیو مصر در ۱۲۴۴ به نام «وقایع مصریه» برپا کرد. پس از آن نخستین روزنامهٔ ترکی در ۱۲۴۷ به اسم «تقویم وقایع» در اسلامبول راه افتاد، و مدیر آن یك نفر فرانسوی بود. دومین روزنامهٔ ترکی در ۱۲۷۷ به‌اسم «جریدهٔ حوادث» منتشر شد، و تصدی آن را یکی از اتباع انگلیس بعهده داشت. مندرجات روزنامه‌های مصر و عثمانی محدود به اخبار داخلی و حاوی احکام و فرمانهای دولتی بود.

حدس ما این است‌که میرزا صالح از روزنامه‌های مصر و عثمانی یعنی وقایع مصریهٔ عربی و تقویم وقایع ترکی آگاهی نداشته، وگرنه شاید از نام آنها برای اسم‌گزاری روزنامهٔ خود استفاده می‌کرد. و حال آنکه روزنامهٔ او بی‌اسم است. و در اعلام نامهٔ مزبور اصطلاح «کاغذ اخبار» را بکار برده که عیناً ترجمهٔ لفظ انگلیسی است. و عنوانی که به اصل روزنامه نهاده «اخبار و وقایع دارالخلافهٔ تهران» است. چنانکه

---

۶. مأخذ ما سه نامهٔ رسمی است که به دستور حاجی میرزا آقاسی نوشته شده، و دیگر نامهٔ میرزا محمدجعفر.

۷. اعلام‌نامهٔ روزنامهٔ میرزا صالح بکلی ناشناخته مانده بود، نسخه‌ای از آن را حاج حسین‌آقا نخجوانی‌بدست‌آورد و در مجلهٔ یادگار (اسفند ۱۳۲۳) انتشار یافت. متن مورد تحلیل ما از همین مأخذ است.

گفته‌ایم لغت «روزنامه» تا اوان دولت امیر به همان معنی قدیم آن یعنی شرح وقایع روزانه و گزارش جاری استعمال می‌گردید. و برای ادای مفهوم «روزنامه» به معنای امروزی آن، «کاغذ اخبار»[۸] و «گازت»[۹] می‌گفتند. در نوشته‌های رسمی و غیررسمی آن زمان «روزنامه‌نویس»، «روزنامه‌نگار» و «روزنامه‌نگاری» به همان مفهوم سابق آمده است[۱۰]. سپس تا مدتی به مفهوم قدیم و جدید هردو استعمال گردیده، تا سرانجام معنی جدید جانشین مفهوم قدیم‌شد[۱۱].

ذهن امیر در بارهٔ روزنامه و ارزش سیاسی و مدنی آن خوب روشن بود، و از روزنامه‌های فرنگستان آگاهی داشت. حتی‌خوانده بود که: در شهر فرانکفورت آلمان «باسمه کردن کاغذ اخبارکه از تاریخ ۱۶۵۱ مسیحی... بنا شده، الی حال مطلقاً بسته نشده، و همیشه در کار باسمهٔ اخبار است»[۱۲]. توجه میرزاتقی‌خان معطوف به دو معنی بود: یکی اطلاع یافتن دولت از اوضاع جهان، و دیگر پرورش عقلانی مردم و آشنا کردن آنها به دانش جدید و احوال دیگر کشورها.

از همان آغاز دولت خود دستگاهی برای گرد آوردن روزنامه‌های خارجی و ترجمهٔ آنها بر پا کرد. زبدهٔ مطالب روزنامه‌ها را به صورت گزارش تنظیم می‌کردند، امیر همه را می‌خواند و به نظر شاه نیز می‌رسانید. از این گزارشها چند قسمت به‌عنوان «ترجمهٔ روزنامهٔ فرنگستان» واسلامبول و هندوستان (مربوط به ۱۲۶۵) به دست ما رسیده که حاوی اطلاعات سیاسی و اقتصادی و فرهنگی دربارهٔ آن کشورها می‌باشد. نمونه‌ای‌ازآن‌ترجمه‌ها راپیش‌از این‌آورده‌ایم[۱۳]. مباشر ترجمهٔ‌روزنامه‌ها، چنانکه در مجموعهٔ مزبور تصریح گردیده «برجیس انگلیسی مترجم» بود، و نگارش آنها به زبان فارسی کار «عبدالله ترجمه نویس» بود. روزنامهٔ وقایع اتفاقیه روی‌همین گرده بنا گردید، و همان دو نفر به نویسندگی روزنامه گمارده شدند.

شمارهٔ اول روزنامهٔ وقایع اتفاقیه روز جمعهٔ پنجم ربیع‌الثانی ۱۲۶۷ (هفتم فوریهٔ ۱۸۵۱) انتشار یافت. در صفحهٔ اول علامت شیر و خورشید ایران و عبارت «یا اسدالله‌الغالب» نگاشته شده بود. این شماره به‌عنوان «روزنامچهٔ اخبار دارالخلافهٔ تهران» منتشر گردید. از شمارهٔ

---

8. News Paper. 9. Gazett.

۱۰. امیر در نامهٔ ۲۹ شوال ۱۲۶۵ به محمدخان مصلحت‌گذار اسلامبول می‌نویسد: «قدغن شده است که پیوسته با هر پوسته با چاپار وقایع آن حدود را قلمی دارد و روزنامه‌نگاری کند».

۱۱. عنوان «ترجمهٔ روزنامه‌های فرنگستان» را در زمان امیر به سال ۱۲۶۵ می‌خوانیم. در آن لفظ «اخبارنویس» نیز به مفهوم جدید مخبر روزنامه آمده.

۱۲. ملی، جهان‌نمای جدید، خطی. در بخش ششم از این کتاب سخن گفته‌ایم.

۱۳. رجوع شود به بخش ششم.

دوم به نام «روزنامهٔ وقایع اتفاقیه» خوانده شد. و تا ده سال بعد یعنی تا سال ۱۲۷۷ به همین اسم نشر می‌شد. در این سال هنگام تصدی میرزا ابوالحسن‌خان غفاری کاشانی صنیع‌الملك، نام آن تغییر کرد و از شمارهٔ ۴۷۴ به «روزنامهٔ دولت علیه ایران» مبدل شد، و ضمناً به شکل روزنامهٔ مصور درآمد. این نخستین روزنامهٔ مصوری است که در ایران انتشار یافته است. دیری نگذشت که دوباره اسم آن تغییر یافت و به «روزنامهٔ دولتی» موسوم شد. پس از آن به‌نام «روزنامهٔ ایران» منتشر گردید و تا انقلاب مشروطه همین اسم را حفظ کرد.

از هدف روزنامه، ارزش و دستگاه ادارهٔ آن بحث می‌کنیم.

هدف روزنامه «تربیت» مردم است، و آگاهی یافتن ملت از امور ایران و جهان، و اینکه «بردانش و بینش آنها بیفزاید». این معنی بارها تکرار گردیده و در نخستین شمارهٔ روزنامه می‌خوانیم «از آنجاکه همت... شاهنشاهی مصروف برتربیت اهل ایران و استحضار و آگاهی آنها از امورات داخله و وقایع خارجه است، لهذا قرار شد که هفته بهفته احکام همایون و اخبار داخلهٔ مملکتی و غیره را که در دول دیگر گازت می‌نامند، در دارالطباعهٔ دولتی [باسمه] زده شود، و به‌کل شهرهای ایران منتشر گردد... از جملهٔ محسنات این گازت یکی آنکه سبب دانائی و بینائی اهالی این دولت علیه است. دیگر اینکه اخبار کاذبهٔ اراجیف که گاهی برخلاف احکام دیوانی و حقیقت حال در بعضی از شهرها و سرحدات ایران پیش از این باعث اشتباه عوام... می‌شد بعداز این به‌واسطهٔ روزنامچه موقوف خواهد شد. و بدین سبب لازم است کل امنای دولت ایران و حکام ولایات و صاحب‌منصبان معتبر و رعایای صادق این دولت روزنامه‌ها را داشته باشند...».

باز در توضیح مرام روزنامه می‌نگارد: «البته در ابتدای هرکاری خوبی آن معلوم نمی‌شود. بعد از آنکه قرار گرفت، امید هست که روز بروز بهتر بشود، و خاص و عام از فواید آن بهره‌یاب گردند. آنها که سیاحت کرده‌اند و از امورات دول خارجه اطلاع دارند، می‌دانند که در اکثر دول روی زمین هم دولت و هم اعیان و رعایا و خاص و عام از این روزنامه‌ها خبر و منفعت می‌برند. از آنجا که همت خسروانی... مصروف به تربیت اهالی و اعیان و رعایا و تجار و کسبهٔ دولت خود است که بردانش و بینش آنها بیفزاید، و از گزارش داخله و خارجه خبردار باشند، لهذا به انطباع روزنامه... فرمایش علیه فرموده‌اند. و امید کلی هست که به واسطهٔ این روزنامه‌ها اطلاع وآگاهی و دانائی و بینائی اهالی... بیشتر شود»[۱۴].

همان توجه به تربیت همهٔ طبقات اجتماع و بیدار ساختن افکار عمومی بود که مقرر گردید: «امنا و اعیان و ارکان دولت و مقربان

۱۴. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۷.

حضرت و حکام و عمال و مباشرین و خوانین و معارف تجار و معتبرین ولایات، و خوانین و ایل بیگیان ایلات، و عموم صاحب منصبان نظام بر سبیل حکم دیوانی از این روزنامه‌ها باید بگیرند. و سایر خلق به اختیار و میل خودشان هرکس طالب باشد» بخرند. پس به‌همهٔ ولایات دستور رفت که صورت نام «خوانین و معتبرین و معارف هرولایت را از شهرها و بلوکات و ایلات» به دفتر روزنامه ارسال دارند که برای آنان روزنامه فرستاده شود[۱۵]. نوشته‌اند: امیر «قرار داد هرکس در ایران دارای دویست تومان مواجب دولتی است باید اجیر یك روزنامه شده، در سال دوتومان قیمت آن را بدهد»[۱۶]. یك جنبهٔ بسیار مترقی اندیشهٔ امیر این بود که حتی از تربیت ایلات غافل نبود، و خوانین محلی و ایل بیگیان را نیز مشمول اشتراك اجباری روزنامه قرار داد.

برخورد تودهٔ مردم با بساط روزنامه‌نویسی که تا آن زمان چیزی از آن نشنیده بودند، خیلی قابل توجه است: بعضی مردم «نفهمیده و نمی‌دانند که حسن این روزنامه چیست، ومصرفش چه‌می‌باشد؟ پاره‌ای‌اشخاص خیال می‌کنند که کاری است که دیوانیان عظام راه انداخته‌اند به‌جهت منفعت و مداخل. و برخی هم چنین تصور می‌کنند که این روزنامه مثل منصبی است که به‌کسانی که از دیوان اعلی اسامی آنها معین شده، باید برسد، و به‌دیگران نباید برسد. و لکن هیچیك از اینها نیست... این اخبار چیزی است... به‌جهت تربیت خلق و اطلاع آنها از امورات دیوانی و غیره، و اخبار دول خارجه و منفعت خاص و عام...»[۱۷]. آن عکس‌العمل بدبینانهٔ مردم، نتیجهٔ طبیعی بی‌اعتقادی همیشگی ملت بود نسبت به‌شیوهٔ دولت و آئین اهل دیوان. اما چون به‌حقیقت امر و خیرخواهی دولت پی بردند، به‌این بنیاد تازه روی آوردند: در اول راه‌افتادن روزنامه برخی مردم چون «قانون روزنامه در میانشان متداول نبود و محسنات آن را نمی‌دانستند، چندان طالب نبودند. بعداز چند هفته که روزنامه قرار گرفت... بسیاری از اشخاص با رغبت و میل خودشان، اسامی خود را قلمداد نموده و از این روزنامه خواهش کرده‌اند که هفته به‌هفته به‌آنها نیز برسد که استحضار حاصل نمایند»[۱۸].

وقایع اتفاقیه روزنامهٔ هفتگی بود، با چاپ سنگی بطبع می‌رسید. شیوهٔ نگارش آن ساده و روشن و بکلی خالی از تقلید و تکلف بود. تاشمارهٔ هفدهم آن روزهای جمعه پیش‌ازظهر انتشار می‌یافت، از شمارهٔ هجدهم به بعد انتشارش به‌روزهای پنجشنبه موکول گردید. تا شمارهٔ ۶۵۶ انتشار هفتگی آن مرتب بود، از آن پس گرفتار بی‌نظمی شد. بهای تك‌شمارهٔ آن در سرتاسر ایران دهشاهی، واشتراك سالیانه‌اش ۲۴ ریال‌بود. چون به‌گوش دولت رسید که کارکنان ولایات سوای بهای روزنامه چیزی از مردم به‌نام

۱۵. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۴۲.
۱۶. صدرالتواریخ، خطی.
۱۷. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۲۶.
۱۸. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۷.

«خدمتانه» گرفته‌اند، اعلام شد که قیمت آن «درکل‌شهرهای‌ممالك محروسه بدون اخراجات دیگر» همان ده‌شاهی است، و مطالبه‌کردن چیزی بیش از آن «بسیار خلاف رأی امنای دولت» است[۱۹]. هرکس می‌توانست تك‌شمارهٔ آن را از دفتر روزنامه و دکان دوتا از بلورفروشان بازار بخرد.

مدیر روزنامه، حاجی میرزا جبار ناظم‌المهام کنسول سابق ایران در بغداد بود. «مباشر» روزنامه «ادوارد برجیس» انگلیسی، و نویسندهٔ آن «عبدالله ترجمه‌نویس» بود که پیش از این از آنان یادکردیم. روزنامه در مطبعهٔ حاجی عبدالمحمد استاد مطبعه‌چی چاپ می‌گردید. حیف که میرزا صالح دوست دیرین امیر مرده بود، وگرنه هیچ‌کس شایسته‌تر از او برای کار روزنامه نبود. ادوارد برجیس[۲۰]را بایدبشناسیم. در زمان عباس‌میرزا که چند مطبعه در آذربایجان ایجاد گردید، برجیس به‌عنوان استاد فن چاپ استخدام شد و به‌ایران آمد. بسیار زیرك بود، زبان فارسی را آموخت و در دستگاه حکومت آذربایجان عنوانی پیدا کرد، و در کار ترجمانی نیز خدمت می‌کرد. ضمناً با همکاری برادرش به‌تجارت پرداخت، کالای‌انگلیسی را به‌ایران می‌آورد، و متاع ایرانی را به‌انگلیس و عثمانی صادر می‌نمود. در اسناد دولتی از ادوارد برجیس به «برجیس بزرگ» و از برادرش به «برجیس کوچك» نام‌برده شده است.

کار برجیس در تجارت بالا گرفت و سرمایه‌ای بهم زد، اما یکباره خود را ورشکسته اعلام کرد، یا اینکه بحقیقت ورشکسته شد. در زمان محمدشاه سی‌هزار تومان علی‌الحساب گرفته بود که از انگلیس تفنگ وارد کند، پنجاه‌هزار تومان هم به‌بازرگانان ایرانی بدهکار بود. با اعلام ورشکستگی، نه تفنگها را تحویل داد و نه بدهی خود را به‌دیگران[۲۱]. از آنجا که آدم زرنگی بود باز سرمایه‌ای راه انداخت و کارش از نو رونق گرفت. حاجی میرزا آقاسی درنامهٔ ۱۱جمادی‌الاول۱۲۶۳به‌کاردار انگلیس به‌این مطلب اشاره می‌کند: «فقرهٔ دوم حکایت خواجه‌برجیس است‌که بقدر یك صد وسی هزار تومان مال دیوان و تجار را برده. پیش از این سخن او و مبنای آن دولت بهیه در افلاس او بود. حال که صاحب چیز است و می‌تواند از عهدهٔ قرض‌خود برآید، دیگر اولیای آن دولت را چه سخن است؟ در طریقهٔ انصاف آیا این خلاف اتحاد خواهد بود یانه»؟!

این خود نکتهٔ جالب توجهی است که خواجه برجیس ازاتباع‌ایرانی و انگلیسی، تاجر و بیوه‌زن و دیوانی حتی از میرزا تقی‌خان (وقتی که وزیر نظام بود) پول قرض گرفته بود. صورت ریز وام او به‌یازده نفر از

---

۱۹. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۹.

20. Edward Burgess.

۲۱. چون دولت ایران به پالمرستون شکایت برد، جواب‌شنیدکه برجیس ورشکسته است. شرح آن درسفرنامهٔ حسین‌خان مقدم نظام‌الدوله به‌انگلستان آمده. این دورهٔ شدت تیرگی روابط ایران و انگلیس پس از لشکرکشی به هرات بود.

اتباع ایرانی و انگلیسی به‌امضای خودش به‌دست ما رسیده، جمع آن بالغ بر ۱۰/۲/۲۴۵۸۹ تومان است[۲۲]. بدهی او به‌میرزاتقی‌خان ۱۹/۳/۲۳۲۸ تومان بوده است. از اواخر زمان حاجی قرض خود را بتدریج داد، و با سابقه‌ای که در فن چاپ وترجمانی داشت، امیر اورا به‌کار روزنامهٔ وقایع اتفاقیه گماشت. چنانکه گفتیم پیش از انتشار روزنامه نیز مأمور ترجمهٔ روزنامه‌های فرنگستان برای امیر بود. از آن به‌بعد به «مستر برجیس مترجم» شهرت گرفت. برادرش نیز دستیار او بود.

خبر تأسیس وقایع اتفاقیه در روزنامه‌های پاریس و لندن و وین و پطرزبورگ منتشر شد. از آنجا که «اهل این دول می‌دانند که روزنامه باعث آگاهی و تربیت و خیر و منفعت خلق است... و زبان پارسی نیز در میان علما و دانایان آنجا پسندیده و شیرین است، بسیار خرسند شده و اظهار مسرت» نمودند[۲۳]. شیل موضوع تأسیس روزنامه را اینطورعنوان کرد: «همت امیر نظام برای اصلاحات و شوق او در تقلید از بنیادهای اروپا او را وادار کرد که روزنامه‌ای برپا نماید. نیت حقیقی امیر این است که اندیشه‌های خود را منتشر گرداند، و وقایعی که با افکارش جور باشد نشر دهد». ترجمهٔ زبدهٔ روزنامه را برای پالمرستون فرستاد وگفت: «وزیر مختار روسیه تلاش کرد که بنای این روزنامه را مانع‌گردد خاصه‌وقتی که فهمید مباشرت آن به‌عهدهٔ برجیس انگلیسی سپرده شده خواست جلو آن را بگیرد. به‌قرار معلوم پرنس دالگوروکی برای خود حقی قائل است که هرمقاله‌ای که بخواهد در آن منتشر سازد، اما بدون تردید این تصور او خطاست. و یقین‌دارم که امیرنظام تسلیم چنین ادعائی‌نخواهدگشت»[۲۴]. اگر نوشتهٔ شیل درست باشد، پرنس روسی مرد ابلهی بوده و هنوزنفهمیده بود که امیر چه‌جور آدمی است!

باری عکس‌العمل پالمرستون با شیل فرق داشت. به‌او نگاشت: تأسیس این روزنامه «نشانه‌ایست از عزم امیرنظام برترقی ایران و روشن گردانیدن افکار هموطنانش. مراتب خرسندی مرا به‌ایشان برسانید». به علاوه لازم است همهٔ کنسولان انگلیس در ایران آن را آبونه گردند، و به وزارت امور خارجه و سفارت انگلیس در اسلامبول نیز هرهفته یك نسخه بطور مرتب فرستاده شود[۲۵]. شیل در ۶ رمضان ۱۲۶۷ به‌امیر نوشت:

«... این‌روزها جناب جلالت و نبالت نصاب‌لارد پالمستان دوستدار را مأمور کرده‌اند به آن جناب اظهار دارد که: از وقوع «کاغذ اخبار» که آن جناب در ایران گذاشته‌اند که هرهفته باسمه شده و باعث

۲۲. انگلیس ۶۰/۱۱۵ صورت وام ادوارد برجیس، ۲۵ سپتامبر ۱۸۴۴.
۲۳. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۲۶.
۲۴. انگلیس ۶۰/۱۵۸ شیل به پالمرستون، ۱۰ فوریهٔ ۱۸۵۱.
۲۵. انگلیس ۶۰/۱۵۷ پالمرستون به شیل، ۹ آوریل ۱۸۵۱.

آگاهی خلایق ایران گردد، دولت انگلیس از استماع این فقره زیاد خشنود و خورسند گردیده‌اند. و هم به‌دوستدار اعلام داشته‌اند که از آن‌جناب خواهش نماید که ازین «گازت اخبار» قرار بدهند که هفتهٔ یك گازت هم به‌اسم جناب معظم‌الیه به‌این سفارت‌بفرستند، که دوستدار ارسال دارد. از اینکه از جانب جناب معظم‌الیه مأمور بود نگارش رفت زیاده زحمتی ندارد».

در پاسخ آن امیر سه روز بعد نگاشت: به «مستر برجیس مباشر روزنامهٔ‌اخبار نوشته شدکه هرهفته یك کاغذ اخبار به‌اسم جناب عزی‌الیه» بفرستد.

اما راجع به‌مندرجات وقایع اتفاقیه:

سخن ما محدود به زمان امیر است. مندرجات روزنامه را می‌توان از این قرار طبقه‌بندی کرد: اخبار ایران، اخبار آسیا و اروپا و امریکا، اطلاعات علمی، اعلانهای مختلف، و صورت نرخ اجناس. راجع به اخبار داخلی قصد دولت هوشیار ساختن و آگاه نمودن مردم از اصلاحات عمومی بود. نکتهٔ بسیار مهم اینکه در سراسر مندرجات وقایع اتفاقیه سخن گزاف نیافتیم و این درست مخالف شیوهٔ نگارشهای دولتی ما در هر دوره‌ای است که از دروغزنی هم پرهیز ندارند. در آنچه از آن روزنامه نقل کرده‌ایم می‌بینیم که هر کاستی در کار مملکت بوده، بیان شده. طرفه اینکه دولت می‌خواست مردم به حقوق خود آگاه گردند، و اعلام شد که مؤدیان مالیات بیش از میزان معین چیزی نپردازند[۲۶]. خانم شیل می‌گوید: اغلب مقاله‌های روزنامه نگارش خود امیر است[۲۷]. این حرف درستی نیست. البته افکار او در مندرجات روزنامه منعکس است، و شاید برخی معانی را نیز خود افزوده باشد، اما فرصت مقاله‌نویسی نداشت. شیوهٔ نگارش روزنامه ساده و خالی از هرگونه عبارت پردازی است، عبارت آن گاه فصیح و گاه کج و کوله، و نمایان است که نوشتهٔ یك نفر نیست. نکتهٔ دیگر اینکه در سراپای روزنامه نام امیر بیش از سه چهار بار نیامده، و از او هیچگاه به عنوان بانی ترقی و اصلاحات یاد نشده. همه چیز به نام شاه ثبت گردیده، و به عنوان «امنای دولت» نیز برمی‌خوریم. این انتقاد وارد است که در اخبار داخلی روزنامه از روابط سیاسی ایران با روس و انگلیس و عثمانی بحثی نشده، و حال آنکه دربارهٔ مسائل سیاست اروپا چیزهای سودمندی منتشر کرده‌اند.

راجع به اعلانهای روزنامه شرح قابل توجهی نوشته شده: بعضی به‌مباشران روزنامه نگاشته‌اندکه: «نفهمیده‌اندکه معنی اعلانات چیست؟... اعلانات چیزی است‌که بسیار به‌کار عامهٔ مردم می‌آید، و در کل روزنامه‌های دول خارجه که چاپ می‌زنند، هست... قاعده‌اش این است که کسی چیزی

۲۶. نگاه کنید به بخش ۱۱ و ۱۳.

27. Lady Sheil, P. 200.

داشته باشد که بخواهد به فروش برساند، یا چیزی بخواهد بخرد و کمیاب است... یا چیزی بخواهد اعلام نماید مانند جار که در بازار می‌کشند»، به روزنامه اعلان می‌دهد. اجرت چاپ اعلان از قرار سطری پنج شاهی است. و اگر کمتر از چهار سطر باشد اجرت آن یك هزار دینار است، زیرا کمتر از آن «قابل زحمت نوشتن و چاپ زدن نیست». از این‌رو لازم گردید که قانون تازهٔ اعلان نیز در ایران متداول گردد[۲۸]. اعلانهای گوناگونی چاپ شده از جمله راجع به بهای جنس و کتاب و نقشهٔ جغرافیا و غیره. مثلا گندم خرواری یك تومان و هشت هزار، و جو خرواری یك تومان و سه هزار بود.

مأخذ مطالب خارجی وقایع اتفاقیه روزنامه‌هائی بود که‌از فرانسه وانگلیس و روسیه و اتریش و مصر و عثمانی و هندوستان به دفتر آن روزنامه می‌رسید. موضوعهائی که ترجمه و نشر یافته شامل مسائل سیاسی، اقتصادی، علمی و دانش و صنعت جدید است. نگاهی به فهرست آن مطالب زمینهٔ کار وقایع اتفاقیه را در زمان امیر بدست می‌دهد: نظام سیاسی برخی‌کشورهای فرنگستان، «قانون آزادی» و حد آن، آئین‌مشورتخانه و انتخاب وکلای مردم، احوال مازینی پیشوای انقلابی ایتالیا، کشمکش جمهوریخواهان با دستگاه پاپ، حوادث‌سیاسی اروپا، اختلاف اتریش و ایتالیا نقشهٔ ترعهٔ سوئز و تاریخچهٔ آن از زمان عمر، معادن ینگی دنیا، افزایش تولید طلای امریکا و تأثیر آن در تنزل قیمت طلا در بازار انگلیس، محصول کارخانه‌های صنعتی منچستر، رقم بودجهٔ انگلستان، حاصلخیزی دشت نیل، رواج کشت پنبهٔ امریکائی در ایران، تحقیقات راجع به سابقهٔ تمدن در امریکا، اکتشافات قطبی، علم هیأت جدید و کمربند زحل، علل زیرزمینی زلزله و آتشفشانی، تصفیهٔ آب آشامیدنی و اثر صحی آن، اختراع بالون، راه‌آهن، کالسکهٔ بخار، سرشماری درانگلیس، وضع‌اجتماعی هندوستان، احوال مردم آدمخوار جزایر اقیانوسیه، و غیره.

وقایع اتفاقیه‌اینگونه مطالب را به گوش مردم و حتی ایل‌بیگیان ایلات دورافتاده از سیر جهان مترقی، می‌رسانید. آن را از عوامل بیداری افکار می‌شماریم.

---

۲۸. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۲۷.

۱۹ ترجمه و نشر کتاب

پیش درآمد ترجمه و چاپ کتاب از روزگار عباس میرزا و وزارت میرزا بزرگ قائم‌مقام است. برای آموختن فن چاپ چند صنعتکار به فرنگستان فرستادند، چند استاد چاپ از آنجا آوردند، و چاپخانهٔ حروفی وسنگی در تبریز و تهران برپا گردید. به‌ترجمهٔ کتابهای تاریخی از زبان فرانسوی و انگلیسی علاقهٔ خاصی پیدا شد ــ برخی از آنها بطبع رسید، و پاره‌ای مانند «تاریخ تنزل و انحطاط دولت روم» نگارش «گیبن» تاریخ نگار نامدار انگلیسی و ترجمهٔ میرزا رضای مهندس، تا امروز نشر نیافته است. بعضی کتابهای فارسی و عربی نیز بچاپ رسید.

در زمان میرزا تقی‌خان دو عامل تازه به کار ترجمه و نشر کتاب رونق بیشتری داد: دستگاه مترجمان دولتی، و تأسیس دارالفنون که به ضرورت معلمان فرنگی به دستیاری مترجمان خود کتابهائی تألیف و ترجمه نمودند و بطبع رساندند. و گفتیم که جزو تشکیلات دارالفنون مطبعه‌ای به همین منظور ایجاد شد که به «مطبعهٔ دولتی» نام گرفت. دو عامل مزبور بتدریج بسط یافت ــ و از علل عمدهٔ جنبش توسعهٔ نسبی معارف در دورهٔ ناصری گردید. البته در شرائط اجتماعی دیگری، می‌توانست جنبشی ژرف و پهناور پدید آورد، اما در معنی آنچه تحقق یافت نباید غلو کرد. با توجه به نیروی تحرك تاریخ در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم و طول دورهٔ پنجاه سالهٔ عصر ناصری، کار بزرگی انجام نگرفت. در این رأی خود با دیگران همعقیده نیستیم.

گفتار ما در اینجا محدود به زمان امیر است. نخست در دستگاه دولت هیأتی از مترجمان گردآورد. هرکجا کسی را می‌یافت که با زبانهای خارجی آشنائی داشت، پیش کشید و کاری به او رجوع کرد. در واقع

دولت از نداشتن عدهٔ مترجم کافی در زحمت بود. امیر در ۲۰ جمادی الثانی ۱۲۶۷ به مشیرالدوله نوشت: هرچه فکر کرد نتوانست مترجم روسی برای کمیسیون سرحدی پیدا کند. از خود او خواست «یك نفر آدم حلال‌زاده‌ای که صرفهٔ این دولت را از دست ندهد و امین باشد»جست و جو نماید. جای دیگر در نامهٔ رمضان ۱۲۶۷ به موسیو ریشارخان مترجم نگاشت: از آنجا که میرزا محمدعلی برادر میرزا حسن «با استعداد و قابل تربیت است،... روزی یك ساعت اوقات خود را صرف مومی‌الیه نموده، زبان و خط فرانسوی را به او تعلیم بدهد که در اندك زمانی در لسان و خط فرانسوی ماهر شود. معلوم است که حسب‌المرقوم معمول خواهد داشت و مسامحه نخواهد نمود».

هیأت مترجمانی که امیر تشکیل داد مرکب از عناصر مختلف بودند: اتباع فرنگی مستخدم دولت، ایرانیان مسیحی، و شاگردان ایرانی که در فرنگ درس خوانده بودند یا در ایران چیزی آموخته‌اند.از گروه اول این کسان را می‌شناسیم: ریشارخان فرانسوی، ادوارد برجیس، برادرش‌معروف به «برجیس کوچك»، و آندرهٔ نمساوی. از دستهٔ دوم چندتن ممتاز بودند: جان‌داودخان و برادرش[1]، میرزاملکم اصفهانی[2]، میرزا ابراهیم عموی ملکم[3]، نظر آقا. از دستهٔ سوم عدهٔ بیشتری را شناخته‌ایم: یحیی‌خان، حاج میرزا محسن، میرزا آقای تبریزی، میرزامحبعلی یکانلو، میرزاعبدالرسول، میرزا زکی علی‌آبادی، محمدقلی‌خان، محمدرضاخان کاشانی، محمدحسن‌خان قاجار.

---

۱. جان داودخان یا ژان داودخان مترجم اول دولت بود، برادرش مدتی مأمور در سفارت اسلامبول گردید. شرح زیر از اسناد دولتی نقل می‌شود: «مواجب هذه‌السنهٔ عالیجاه موسی‌جان مترجم اول دولت علیهٔ ایران و عالیجاه موسی داود مترجم برادر عالیجاه مشارالیه که مأمور اسلامبول است، بدون رسوم به تاریخ‌شهر محرم‌الحرام مطابق تنگوزئیل ۱۲۶۸ جمعاً هفت‌صدتومان: عالیجاه موسی‌جان پانصدتومان، موسی داود که مأمور اسلامبول است دویست تومان

۲. متن اولین فرمان خدمت میرزا ملکم این است:

«چون مراتب شایستگی و قابلیت عالیجاه ذکاوت وفطانت همراه میرزا ملکم مسیحی صفهانی رعیت دولت علیهٔ ایران به توسط پیشکاران بارگاه خلافت کبری معروض و مشهود رأی مهرضیای اقدس پادشاهی گشته، ذره‌ای از مراحم شاهانه شامل احوال او شده، در هذه‌السنهٔ تنگوزئیل خیریت ولیل او را مترجم وزارت دول خارجهٔ دولت علیه فرمودیم. و در ازای شغل مزبور سالی سیصد تومان به صیغهٔ مواجب در وجه او عنایت و مرحمت نمودیم که همه ساله مبلغ مزبور را بعد از وضع عشر از قرار صدور برات دیوانی از کارگذاران دیوان اعلی دریافت کرده، صرف مخارج خود ساخته به‌انجام خدمات محوله پردازد. مقرر آنکه مقرب الخاقان مستوفیان عظام شرح فرمان مبارك را در دفاتر خلود ثبت و ضبط نموده، در عهده شناسند. فی شهر شوال سنهٔ ۱۲۶۷».

۳. میرزا ابراهیم در کلکته درس خوانده بود و چهار سال زیردست میرزا یعقوب در سفارت روس کار می‌کرد. (از نامهٔ میرزا یعقوب به وزیر امور خارجه، ربیع‌الثانی ۱۲۶۸).

از اغلب این افراد ضمن بحث دارالفنون و روزنامه یاد گردیده است. از میان آنان کسانی در عالم فکر و سیاست نامدار گردیدند مانند ملکم که برجسته‌ترین همه بود. یحیی‌خان برادر میرزا حسین‌خان سپهسالار به وزارتهای مختلف از جمله وزارت خارجه رسید، حاجی میرزا محسن‌خان سفیر و وزیر گردید. نظرآقا نیز به سفارت منصوب گشت. میرزا آقای تبریزی دومین نمایشنامه‌نویس ایران است. نمایشنامه‌های اشرف‌خان، زمان‌خان، شاهقلی‌میرزا از اوست. و قرار بود تئاترهای پیشرو این فن، میرزافتحعلی آخوندزاده را به فارسی برگرداند. میرزامحبعلی یکانلو نخستین کتاب را در حقوق بین‌المللی عمومی به عنوان «حقوق ملل» به فارسی ترجمه کرد. از عهدهٔ نگارش آن خوب برآمده و فصل مهمی در «حقوق موضوعهٔ ملل» و اصول حاکمیت به عنوان «حقوق اطلاق و استقلال» دارد. و از مفهوم «ارادهٔ ملت» به عنوان منشأ قدرت دولت‌سخن گفته است. محمدقلی‌خان یکی از کسانی است که برای آموختن فن چاپ روانهٔ روسیه گشته، و بنابر نوشتهٔ میرزا صالح به‌سیبریه رفته بود.

راجع به ریشارخان چند نکته را باید اینجا بیفزائیم: علاوه بر تدریس در دارالفنون و مأموریتهائی که امیر به او واگذار کرد (مانند تهیهٔ نقش کتیبه‌های تخت‌جمشید، و مطالعه در معادن کردستان)، تاریخ زندگانی ناپلئون را نوشت. در مقدمهٔ آن بحث اندیشیده‌ای دربارهٔ فلسفهٔ انقلاب به عنوان تقابل «آخشیجان متضاده» دارد، و نیز از این مقوله سخن می‌گوید که مردان‌بزرگ آفریدهٔ ضروریات تاریخند، زیرا «طبیعت عالم را اهتمامی باید تا وجود ایشان به عرصهٔ ظهور آید». به علاوه زمینهٔ «کدناپلیون» را بدست می‌دهد که «حاوی مصادر احکام» است و «دستورالعمل اکثر ممالك فرنگستان». کتاب دیگری دربارهٔ «قواعد حکمرانی مملکت فرانسه» ترجمه کرد که از تأسیسات سیاسی و اجتماعی آن بحث نموده است.

در دورهٔ امیر کتابهای نسبتاً زیادی از اروپا به ایران رسید. در ۱۲۶۵ تعداد دویست و نود و سه جلد کتاب و سیصد وبیست و سه قطعه نقشهٔ جغرافی عالم یکجا از فرانسه آمد، که برای آن زمان رقم مهمی است. این کتابها را که صورت کامل آن از اسناد دولتی به‌دست ما رسیده، از نظر موضوع می‌توان به چند رشته تقسیم کرد: علوم طبیعی، صنعت، زراعت، تجارت، اقتصاد و مالیه، سیاست و قوانین، معدن شناسی، تربیت حیوانات اهلی و خانگی، پرورش درختان صنعتی و میوه، باغبانی، صنوف سه گانهٔ نظام لشکری و فنون جنگی، طب و بیطاری، نام چندکتاب را که خاصه قابل توجه می‌باشد، به‌همان عنوانی که در آن زمان ترجمه گردیده، می‌آوریم:

کتب فضلای فرانسه، اسامی مخترعین و شرح اختراع آنها، کتب صرفه‌جوئی در مخارج دولتیه (۶ جلد)، احکام پادشاهی در چهارم ماه مارس، احکام دولت فرانسه نسبت به صنعتکاران، علم قوانین و مداخل

برزگران، تقویم برزگران یعنی شناسائی ماه و سال بارندگی، زراعت از قرار علم طبیعی، علم کیمیا و شناختن خاکها، نقشهٔ شناختن جریان آب، نقشهٔ چاه آرتزین، ساختن چوب و امارت کشتی، علم طبیعی، کنگاش و مشورت جنگ، احکام شرعی اهل نظام، قواعد ژاندارم، امور دولتیهٔ نمسا، جمهوریهٔ ینگی دنیا، کتاب «آن‌لیز»[۴]، تربیت کرم ابریشم، حقوق رعایا و کیفیت زراعت، علم تجارت، عمل معادن و کارکنان آن.

میر به کار کتاب بی‌توجه نبود. در ۱۲ رمضان ۱۲۶۷ به جان داود نوشت: مقداری کتاب از قبیل تواریخ معتبر خوب و مهندسی و دیگر «کتابهائی که به کار دولت بخورد از فرانسه بدست آورده، بیاورد». می‌دانیم که خود بانی ترجمه و تألیف چند کتاب است: یکی کتاب بسیار ارزندهٔ جهان‌نمای جدید ترجمهٔ جان داودخان در جغرافیای تاریخی و سیاسی و اقتصادی جهان که نظیرش تا آن زمان و سالیان بعد به فارسی نوشته نشده است. در ارزش آن پیش از این بحث کرده‌ایم[۵]. دیگر جغرافیای عمومی نگارش «فلوغون رفائیل» تبعهٔ انگلیس است. نویسنده آن را از چند اثر فرانسوی به فارسی درآورد، نگارش آن را در محرم ۱۲۶۶ تمام کرد و به نظر امیر رسانید[۶]. او به حکومت آذربایجان دستور داد صد تومان به مؤلف آن بپردازند و در تبریز چاپ بزنند، و صد نسخه به تهران بفرستند. در ۱۲۶۷ منتشر شد و بهای آن چهار ریال بود. نخستین جغرافیای عمومی است که بچاپ رسید. به علاوه به دستور امیر نقشهٔ جغرافیای عالم را در ۲۵ قطعه تهیه کردوبطبع رسید که به نقشه‌های «رفایلی» مشهور است. قیمت آن دو تومان بود.

شخص دیگری به نام رفائیل یونانی ساکن تبریز نقشهٔ جهان‌نما و یك نقشهٔ ایران را از روی نقشه‌ای که «الکساندر برنز»[۷] انگلیسی ترسیم کرده بود، کشید و به وسیلهٔ سفیر انگلیس برای امیر فرستاد. شیل نوشت: «پس از ملاحظه خواهید فهمید که خیلی خوب از عهده برآمده است و مقبول خواهد افتاد». امیر آن را نپسندید از آنکه ظاهراً خط مرزی خراسان و ترکستان مورد تأیید او قرار نگرفت. از این رو محمدعلی خان وزیر خارجه نقشه را به سفارت پس فرستاد و نگاشت: «دولت ایران نقشه را از او نمی‌تواند قبول نماید، و به خود او باید رد شود». پاسخ وزیر مختار این بود. «مسیو رفائیل این نقشه را از روی نقشه‌های قدیم کشیده، و از منظورات دولت ایران بی‌خبر بوده و به‌نظر خود خدمتی‌کرده. البته هرطور به او دستور داده شود عمل خواهد کرد».

---

۴. مقصود Analyse است.
۵. رجوع شود به بخش ۶.
۶. نسخهٔ خطی این کتاب در کتابخانهٔ ملی موجود است به‌شمارهٔ ۳۳۶.
۷. A. Burnes از مأموران حکومت انگلیسی هند بود که به ایران و افغانستان و ترکستان سفر کرد و نقشهٔ این نواحی را به ضمیمهٔ کتابش چاپ کرده است.

امیر در نظر داشت نقشهٔ کامل همهٔ ایالات ایران را فراهم نماید. میرزا حسن نامی را به اصفهان فرستاد و در شعبان ۱۲۶۷ به چراغعلی خان نایب‌الحکومهٔ آنجا نوشت: «آن عالیجاه قدغن نماید منزل مناسبی به جهت مشارالیه معین نمایند که آمدو شد زیاد نداشته باشد، و بفراغت مشغول کار گردد. و نیز در صورتی که محتاج به شخص بلدی باشد که نقشهٔ اصفهان و متلعقات آن را بکشد، البته مضایقه نکرده، دم بلدی تعیین نماید که با مشارالیه گردش کند. و از بابت اخراجات و میورسات او مقرر است که ماهی بیست تومان به مشارالیه برسد». امیر آن نقشه را پسندید و به شاه نوشت: «بسیار خوب نقشه‌ای است. کم‌کم باید کل ایران را همینطور کشید و نگاه داشت»[۸].

برای مطالعهٔ ناصرالدین شاه تاریخ مفصل فرانسه را تا زمان ناپلئون در دو جلد به ترجمه رسانید. موضوع جلد نخست راجع به «قبل از ایام انقلاب و آشوب ممالك فرنس» و جلد دیگر در زندگانی ناپلئون است. ترجمهٔ جلد اول آن بدست نیامد، اما از مطالعهٔ مندرجات جلد دوم (۴۲۰ صفحهٔ وزیری) باید گفت بامعنی‌ترین تاریخ فرانسه و زندگانی ناپلئون است که در آن دوره‌ها به فارسی ترجمه شده، و به انشای میرزا شفیع منشی و خط خوش «رضاقلی تاریخ‌نویس» تحریر یافته[۹]. امیر در یکی از نامه‌های خود به شاه اشاره‌ای به همین اثر دارد: «در باب ترجمهٔ دو جلد کتاب ناپلئون... ترجمهٔ یك جلد تمام شده است. لکن میرزاشفیع که باید بنویسد ملتزم رکاب همایون بود، به این جهت نوشته نشده است. انشاءالله این روزها مشغول نوشتن آن شده، تمام کرده به حضور مبارك می‌آورد. جلد دیگر را هم مترجم مشغول ترجمه است...»[۱۰]. به احتمال خیلی زیاد مترجم آن همان ریشارخان است[۱۱].

کتاب «نظام ناصری» نگارش بهرام‌میرزا معزالدوله در ۱۲۶۷ منتشر شد. بهرام‌میرزا پسر عباس‌میرزا سابقاً رئیس توپخانه و قورخانهٔ آذربایجان بود. گفته‌اند که این کتاب «بسیار موافق قاعده و بدقت نوشته شده است»[۱۲]. رساله‌هائی دربارهٔ ناخوشی آبله و وبا نیز نشر یافت و

۸. مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به شاه، خطی.
۹. ملی، تاریخ ناپلئون، جلد دوم، خطی، تاریخ نگارش جمادی‌الاول ۱۲۶۶.
۱۰. مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به شاه، خطی.
۱۱. در مجموعهٔ کاغذهای امیر نامه‌ای یافتیم از مترجم همان کتاب که می‌نویسد:
«کتاب ناپلیان را به‌اتمام رسانیده، مشغول ساختن اسبابهای زراعت می‌باشم. استدعا دارم که مقرر فرمایند نجارباشی هم چند روز همراه فدوی شده، کومك کند ... که خالی از نفع نخواهد بود». (مجموعهٔ کاغذهای امیر، خطی). چنانکه در خدمتنامهٔ ریشارخان خواندیم (ضمن بخش دارالفنون) او بود که از هرفنی چیزی می‌دانست، و امیر او را به کارهای گوناگون می‌گماشت. برای ما تردیدی نیست که او مترجم همان کتاب است.
۱۲. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۱۶.

برایگان پخش گردید. رسالهٔ دیگری دربارهٔ مسألهٔ مشرق و امور سیاسی یونان ترجمه گشت. هر کس کتابی ترجمه می‌کرد، انعامی می‌گرفت. محمدحسین تبریزی رساله‌ای از زبان فرانسوی ترجمه نمود و ۲۵ تومان انعام به او پرداختند، اما موضوع آن را نمی‌دانیم. مجموع این کارها زمینه‌ای نو بساخت که دستگاه نشر و ترجمه تحرک تازه‌ای یابد؛ دنبالهٔ آن در دارالفنون و دارالطباعه گرفته شد.

ذکر این موضوع هم بی‌مناسبت نیست که وزیر مختار روس به امیر نوشت که نسخه‌ای از کتاب نامدار جامع‌التواریخ رشیدی تألیف رشیدالدین فضل‌الله در کتابخانهٔ فضل‌الله‌خان میرپنج همدانی سراغ‌گرفته. خواهش کرد آن نسخه را به امانت به او بسپرند تا نسخهٔ خود را مقابله و تصحیح نماید. امیر این نامه را در ۲۱ ذیحجهٔ ۱۲۶۷ به‌میرپنج فرستاد:

«مقرب الخاقانا، جناب جلالت مآب وزیرمختار دولت بهیهٔ روسیه کتاب جامع‌التواریخ رشیدالدین را در اینجا پیدا کرده و استکتاب نموده‌اند. از اینکه نسخهٔ مزبوره صحیح نیست و شنیده‌اند شما نسخهٔ صحیحی دارید، خواهش دارند که آن نسخه را شما بفرستید که نسخهٔ خود را تصحیح نمایند. لهذا اظهار می‌شود که اگر شما چنین کتابی را دارید و همراه برده‌اید، کتاب مزبور را بزودی نزد جناب مقرب‌الخاقان میرزا محمدعلی‌خان وزیر دول خارجه بفرستید که به جناب معزی‌الیه داده، بعد از آنکه کتاب خود را تصحیح کرده باز گرفته، به هرکس که بنویسید به‌او رد خواهد شد. و اگر کتاب مزبور در همدان است به‌کسان خود نوشته به‌تهران نزد مشارالیه بفرستند که بعد از فراغت از تصحیح به همدان به آنها خواهد رسید».

شاید وزیر مختار آن را برای «برزین» شرق‌شناس روسی که به کار مطالعه دربارهٔ جامع‌التواریخ پرداخته بود، می‌خواسته است. برزین پس از هفت سال یعنی از ۱۸۵۸ به طبع قسمتی از آن کتاب شامل تاریخ مغول، دست زد و مدت سی سال یعنی تا ۱۸۸۸ سرگرم این کار بود.

سیاست اقتصادی

۲۰ صنعت جدید و کشاورزی

سیاست ترقی اقتصادی امیر بر پایهٔ ایجاد صنعت جدید، پیشرفت کشاورزی، و توسعهٔ بازرگانی داخلی و خارجی بنا شده بود. وجههٔ نظر عمومی او ساختهٔ وضع اقتصادی جامعه‌ای بود که در نظام اقتصادی کشاورزی عقب افتاده‌ای سر می‌کرد، از صنعت جدید بی‌بهره مانده، ذخیرهٔ طلای آن به خارج روان بود، و مصرف‌کنندهٔ کالای بی‌مصرف فرنگی بود. چنین جامعه‌ای تازه می‌خواست جلو سیر تنزل اقتصادی خود را ببندد، صنعت کوچکی که فراخور حال آن باشد تأسیس کند، کشاورزی خود را ترقی دهد، از وارداتش بکاهد و بر صادراتش بیفزاید، و به گفتهٔ امیر از «فرار شمشهای طلا» جلوگیری نماید. سیاست اقتصادی امیر پرداختهٔ همین عناصر بود. و مجموع آنها تحرك تازه‌ای به‌اقتصاد ایران بخشید، در حالت رکود کشاورزی آن تحولی بوجود آورد، و زمینهٔ فعالیت اقتصادی جدیدی را آماده گردانید. از این نظر میرزاتقی‌خان نمایندهٔ طبقهٔ متوسطی بود که تازه می‌خواست در ایران بوجود آید.

گفتار ما با تأسیس صنعت ملی آغاز می‌گردد.

در اینکه امیر از پیشرفت صنعت مغرب آگاه بود، تردیدی نیست. اما درست نمی‌دانیم که تا چه اندازه برخورده بود که نیروی تحرك مغرب زادهٔ صنعت آن بود و همان عامل تحول اجتماعی آن گردید. به هرحال از نوشته‌ها و گفتگوی امیر با سفیر انگلیس نمایان است که برای فنون غربی ارزش بسزائی قائل است، به تأثیر اقتصادی آن پی برده بود، و یکی از مواد مهم برنامهٔ او در ترقی ایران ایجاد صنایع جدید بود. بارها می‌خوانیم که «اولیای دولت علیه اهتمام بسیار دارند که صنایع بدیعهٔ ممالك محروسه رونق تمام یابد»[۱]. یا اینکه: «رعایا و صنعتگران این

---

۱. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۱.

دولت علیه دانسته‌اند که اولیای دولت... در ایجاد و احداث صنایع بدیعه اهتمام دارند، هریك درخور قابلیت خویش به‌اکتساب و احداث صنایع تازه طالب و راغب‌اند»[۲]. نقشهٔ امیر در بنای صنعت ملی شامل استخراج معدن، ایجاد کارخانه‌های مختلف، استخدام استادان فنی از انگلیس یا پروس، فرستادن صنعتکاران به روسیه، خرید کارخانه از فرنگ، و حمایت از محصولات داخلی بود. به‌شرح هرکدام می‌پردازیم.

فرمان آزادی استخراج معدن برای اتباع ایران صادر گشت؛ دولت و مردم هر دو به این کار دست زدند. پیش از آن نیازمندی نظامی در زمان عباس‌میرزا استخراج معدن را ایجاب کرده بود ــ در ۱۲۳۰ سروان «مون‌تیث» انگلیسی مأمور مطالعه در معادن آهن و مس قراچه‌داغ گشته بود. پس از او «لیندزی» صاحب از فتحعلی‌شاه فرمانی گرفت که به‌خرج خود آن معادن را بکار اندازد. در ۱۲۵۲ یك دستگاه ماشین بخار و چند کارگر از انگلیس آورد و به بهره‌برداری پرداخت. با تیرگی روابط ایران و انگلیس استفادهٔ از معدن مزبور نیمه‌کاره ماند، و حتی به اختلاف میان دو دولت انجامید. امیر در ۱۲۶۷ فرمان آزادی بکارانداختن معادن را اعلام نمود، و ادارهٔ امور معادن را به میرزا جبار ناظم‌المهام سپرد. از اتباع ایران «هرکس از نوکر و رعیت و اشراف و اعیان» می‌توانست به استخراج معدنی که خود پیدا کند، بپردازد. و تا پنج سال از مالیات دیوانی معاف بود. مأخذ معافیت پنج ساله قانون کلی بود، و هرکس مبتکر صنعت تازه‌ای می‌گردید تا پنج سال در انحصار خودش قرار می‌گرفت.

بهره‌برداری از معادن آغاز شد: میرآقاسی خان معدن مس و آهن قراچه‌داغ را براه انداخت و در وهلهٔ اول هشت خروار مس خالص تولید کرد. آهن ماسولهٔ گیلان توسط استاد فتح‌الله بدست آمد. از معدن نانیج مازندران آهن استخراج گردید. مادهٔ قطران که در توپخانه مصرف داشت و از قفقاز می‌آوردند، در رحمت‌آباد گیلان «خوب و زیاده از قدر کفایت ساختند». به تصدیق اهل فن آهن ماسوله و نانیج در نرمی و چکش‌گیری برآهن حاجی ترخان امتیاز داشت. مقرر گردید برمیزان تولید آن بیفزایند تا «مستغنی از خریدن آهن از حاجی ترخان و غیره باشند». ترقی صنعت آهن و اسلحه‌سازی نتیجهٔ پیشرفت بهره‌برداری از همان معادن بود[۳]. در شاهرود نیز معدن زغال‌سنگ یافته شد و حاکم استرآباد خواست به استخراج آن همت گمارد. اما جانشین امیر مانع آمد و اجازهٔ بهره‌برداری آن را نداد[۴].

افزایش تولید معادن البته مستلزم آموختن اصول فنی جدید بود. از این‌رو برای مدرسهٔ دارالفنون استاد معدن‌شناس که «سررشته از

۲. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۲۱.
۳. وقایع اتفاقیه، شماره‌های ۵، ۸، ۲۰، ۴۸، ۴۹.
4. E. Eastwick, Vol. 2, P. 80.

همهٔ فلزات داشته باشد» از اتریش استخدام کرد. و نیز در صدد برآمد دو نفر «معدنچی که در معادن کار بکنند» از اروپا بیاورد. ضمن نامهٔ ۱۲ رمضان ۱۲۶۷ به جان داود تأکید نمود: «در باب استاد معدنچی اهتمام نماید که از جمیع فلزات خاصه طلا و نقره سررشتهٔ کامل داشته باشد». به‌علاوه ریشارخان می‌نویسد: «دو ماه در تهران نبودم، امیر مرا به کردستان فرستاده بود که در موضوع معادن آنجا تحقیقات کنم»[۵]. ضمیمهٔ کتابچهٔ معادن ایران «تفصیل معادنی که موسیو ریشار فرانسه خود رفته و سرکشی کرده» نگاشته شده است. اواخر دورهٔ محمدشاه، میرزا محمد صالح تبریزی «مستوفی معادن» به فراهم‌کردن آن کتابچه پرداخت و اوایل سلطنت ناصرالدین‌شاه آماده گردید. منظور این بود که: «آنچه ارباب خبرت و بصیرت از اهالی ایران و فرنگ از معادن ممالك محروسه خبری و اثری می‌یافتند، در ضمن کتابچه ثبت و ضبط» شود ــ که «جهت اختراع صنایع و استخراج بدایع» بکار آید[۶].

بشرحی که بیاید بر اثر صدور شمش طلا و نقره به عثمانی و هند از مقدار سکهٔ زر و سیم کاسته شده بود، و این یکی از انگیزه‌های دولت به استخراج فلز قیمتی بود. این راهم بگوئیم که از جمله ارمغانهائی که لوئی ناپلئون به مناسبت جلوس ناصرالدین‌شاه به پادشاهی فرستاد، سه دستگاه کورهٔ ذوب‌فلزات‌بود ازاین‌قرار: کوره برای‌جداکردن سرب ازنقره، کوره برای آب‌کردن مس، و کوره برای گداختن سرب که از معدن آورند. امیر این کوره‌ها را به صنعتکاران سپرد که بکار اندازند.

پا به‌پای راه افتادن چند معدن ــ کارخانه‌های پارچه‌بافی، شکرریزی، چینی و بلورسازی، کاغذسازی، چدن‌ریزی و فلزکاری و دیگر صنایع کوچك تأسیس یافت. برای ترقی ساختن پارچه‌های پشمی دولت در صدد خریداری ماشینهای جدید و استخدام چهار استاد این فن برآمد. گفتگوی امیر با سفیر انگلیس یك جهت اندیشهٔ او را روشن می‌کند.

«امیر نظام در صدد تأسیس کارخانهٔ پارچه‌های پشمی برآمده و خواهان استخدام‌چهار استاد خبره در این‌رشته می‌باشد. شرائط پیشنهادی دولت این است: سه‌نفر اول هر کدام سالی یك‌صد لیره، و نفر چهارم به‌عنوان مدیر کارخانه سالی یك‌صد و پنجاه لیره مواجب بگیرند. امیر حاضر است به مدیر کارخانه که خود باید استاد فن باشد بیش از آن هم مواجب بدهد. همینکه آنان به‌تهران برسند با هرکدام قرارنامهٔ جداگانه‌ای به مدت سه تا پنج سال بسته می‌شود، بابت خرج سفر هرکدام پنجاه لیره پرداخت می‌گردد، و همین مبلغ برای بازگشت هرکدام منظور خواهد شد. و این مبلغ کافی است.

---

۵. نامهٔ ریشارخان به‌دوستی در ارزنةالروم، گردآوردهٔ دکتر اعلم‌الدولهٔ ثقفی، خطی.

۶. میرزا محمد صالح تبریزی، کتابچهٔ معادن ایران، خطی.

«به‌نظرم استادان مزبور نباید کمتر از سی سال داشته باشند، و حتماً بایستی خوش‌رفتار و سنگین باشند. خیال می‌کنم خبرگان ایرلند شمالی بهتر از کارکنان انگلیسی و اسکاتلندی با اوضاع ایران خو بگیرند... صنعتکاران انگلیسی و اسکاتلندی مقید به تقسیم کار دقیق هستند، اما بطوری که شنیده‌ام در ایرلند تقسیم کار فنی به این اندازه نیست. از آن گذشته کارخانه‌های انگلیسی و اسکاتلندی با ماشین بخار کار می‌کنند، گویا در ایرلند چنین نباشد. و گردش کارخانه در ایران نیز با نیروی اسب و یا آب خواهد بود. پیشنهاد دیگر امیرنظام خرید چند نمونه ماشین پارچه‌بافی است که احتیاج به نیروی بخار نداشته باشد. بهای آن را در حدود یک‌صد لیره یا بیشتر در نظر گرفته است» شیل در ضمن توضیح می‌دهد که از مواد مورد نیاز پشم و آهن و رنگ و روغن بزرك و زیتون در ایران هست، اما آلات فنی شانه‌زدن و پرداختن پشم را باید وارد کرد. بعد این نتیجه را می‌گیرد:

«امیدوارم پیشنهاد امیرنظام مورد قبول افتد، چه زیانی برای ما ندارد. به‌علاوه نه احتمال می‌رود که نقشه‌اش دوام زیادی بکند، و نه اینکه پارچه‌های پشمی که اکنون از بلژیك و آلمان وارد می‌گردد، از انگلیس خریداری خواهد شد. از آن گذشته تأسیس کارخانهٔ مزبور و جلوگیری از ورود پارچه‌های پشمی آلمانی و بلژیکی، مانع صدور پارچه‌های انگلیسی به ایران نخواهد گشت. زیرا خرید پارچه از آلمان و بلژیك موجب خارج‌شدن ارز و کمیاب‌گردیدن طلا گردیده، و جلوگیری از صدور طلا زمینهٔ بازار فروش اجناس انگلیسی را بهتر فراهم خواهد نمود»[۷].

با وجود این، پیشنهاد همکاری امیر در این قسمت هم بجائی نرسید. دولت انگلیس که فقط خواهان گسترش بازار کالای خود درایران بود، حاضر به فرستادن اهل فن و یا فروش کارخانه نگردید. پس امیر به آلمان و اتریش روی آورد. به مأمور خود جان داود نگاشت که ترتیب استخدام دو استاد ماهوت‌باف را بدهد. به علاوه اسباب یك کارخانهٔ ماهوت‌سازی را خریداری کند. مواجب سالیانهٔ آن دو نفر را تا هفت‌صد تومان مقرر نمود. دستور امیر در ۱۳ رمضان ۱۲۶۷ از این قرار است:

> عالیجاها عزیزا، آن عالیجاه می‌داند که ماهوت زیاد به مصرف ملبوس اهالی ایران می‌رسد و بسیار لازم‌است که ماهوت‌سازی را اهالی اینجا یاد بگیرند، و این صنعت در ایران شایع شود. لهذا مرقوم می‌شود که دو نفر ماهوت‌ساز که بتوانند ماهوت بسیار خوب بسازند قرار مواجب این دو نفر را که شش‌صد هفت‌صد تومان داده، با خود بیاورد و خرج ذهاب و ایاب آنها را بقدر قابلیتشان داده می‌شود. و نیز نمونهٔ

۷. انگلیس ۶۰/۱۵۴ شیل به پالمرستون، ۲۲ نوامبر ۱۸۵۰.

اسباب و آلات کارخانهٔ ماهوت‌سازی را هم بطور اختصار با خود بیاورند که در اینجا ساخته شده، مشغول ماهوت‌سازی شوند. معلوم است آن عالیجاه درین‌باب مسامحه نخواهد کرد.

در تکمیل نقشهٔ رواج صنعت در ۱۲۶۷ شش تن از صنعتکاران ایرانی را برای رشته‌های گوناگون به روسیه فرستاد، و دو نفر را به عثمانی[۸]. گروهی که روانهٔ روسیه گشتند با ذکر فن هرکدام عبارت بودند از: آقا رحیم اصفهانی در کاغذسازی، کربلائی عباس در بلور سازی، کربلائی صادق در چدن‌ریزی، کربلائی احمد در تصفیهٔ شکر و قندسازی، مشهدی علی در نجاری و اسباب چرخ‌سازی، آقاعبدالله در شماعی[۹]. سرپرستی این دسته به حاجی میرزا محمد تاجر تبریزی سپرده شد، و مقصود این بود که در کارخانه‌های روسیه کار کنند و هرکدام فن خود را تکمیل سازند. همهٔ آنان در مسکو به‌کار مشغول شدند، مگر کربلائی عباس که به پطرزبورگ رفت. تا ۱۲۷۰ به ایران بازگشتند. آقا رحیم اصفهانی در تهران کارخانهٔ بلورسازی برپا کرد، و در محلهٔ پائین دروازهٔ اصفهان کاغذگرخانه. حاجی‌میرزامحمد تاجر در ساری کارخانهٔ شکرریزی و چدن‌سازی و چیلانگری و نجاری را دائر نمود. علاوه برآن عده دو نفر از حریربافان کاشان برای «آموختن چرخ ابریشم» به اسلامبول فرستاده شدند. به مصلحت‌گذار ایران نوشته شد که مراقبت نماید «خوب صنعت را بیاموزند و ماهر شوند». باید دانست که صنعت ابریشم عثمانی به کوشش هنرمندان فرانسوی ترقی یافته بود. در ایران نیز در این زمان ابریشم گیلان و کاشان رونق زیاد داشت و زمینه برای پیشرفت آن آماده گردید[۱۰].

کارخانه‌هائی که در آن زمان بنا گردید از این قرار است:

---

۸. آخرین‌بار در ۱۲۶۳ محمدحسین‌بك افشار برای تحصیل صنعت بلور سازی و قندسازی به‌روسیه رفت. حاجی میرزا آقاسی در این باب شرحی در ۸ شعبان به سفیر روسیه نوشت: «... محمدحسین‌بك افشار که صاحب هوش و فراست است به سبب استعداد و قابلیتی که دارد برحسب حکم... شاهنشاهی روحی فداه به‌جهت آموختن پاره‌ای صنایع از قبیل آیینه و بلور و قندسازی از دربار فلك‌مدار ملوکانه مأمور به مسقو می‌باشد چون مشارالیه درست استحضاری از آن صفحات ندارد... لهذا سفارش و معرفی او به حاکم و مباشرین کارخانه‌جات مسقو خارج از مصلحت و منفعت نخواهد بود، و بدیهی است که چنانچه به استصواب و میل خاطر آن جناب ... سفارشی از مشارالیه به حاکم مسقو در رعایت و حمایت او بشود آموختن اینگونه صنایع که مطلوب رأی مهرآرای خدیوانه است، به جهت او آسان و از محبت آن جناب جلالت‌مآب زودتر تحصیل خواهد نمود».

۹. اسناد دولتی و صورت مذاکرات صدر در پطرزبورگ، خطی.

۱۰. هفت سال پس از امیر در ۱۲۷۵ یك گروه هجده‌نفری از صنعت‌آموزان ایرانی برای آموختن فنون مختلف از جمله ماهوت‌بافی، چینی‌سازی و کاغذسازی به فرانسه روانه گشتند.

کارخانهٔ ریسمان‌ریسی در تهران به‌طول و عرض شصت ذرع، بنای آن چهار طبقه و در سقف طبقهٔ چهارم آهن بکار رفته بود. اسباب این کارخانه از فرنگستان وارد شده بود. دیگر کارخانهٔ چلواربافی بین تهران و شمیران، و حریربافی در کاشان است. دو کارخانهٔ شکرریزی در ساری و بارفروش که شکر مازندران را تصفیه کرده، قند و شکر سفید درآوردند. پیش از آن استاد عبدالحمید قناد مأمور تصفیهٔ شکر مازندران گردید. نمونهٔ آن را به تهران فرستاد، چون مرغوب افتاد به توسعهٔ کشت نیشکر اقدام گردید. و به دنبال آن دو کارخانهٔ مزبور ایجاد شد. میزان محصول آنها ماهی ده خروار قند سفید بود، و بهای آن از قرار یك‌من پنج قران. امیر خود در نامهٔ ۸ رمضان ۱۲۶۷ به‌جان‌داود می‌نویسد: «شکر را در مازندران نوعی سفید کرده‌اند که بهتر از شکر هندوستان است». در روزنامه اعلام گردید: از آنجا که شکر مازندران بسیار خوب و «بهتر از شکر جزایر ینگی‌دنیا که هندالغربی می‌نامند، هست حکم شد که بازهم درست کنند. و چون که بعمل آوردن این شکر نفع ممالك ایران است» مقرر گردید در نواحی دیگر مثل خوزستان که همیشه شکر آنجا مشهور بود، نیشکر بکارند و شکر سفید بسازند[۱۱].

دیگر کارخانهٔ بلورسازی و چینی‌سازی در قم و تهران است. می‌بینیم که محصول بلور کارخانهٔ قم در وهلهٔ اول «بطوری که مطلوب باشد بعمل نیامده بود. تا در هفتهٔ گذشته... آلات ساده‌ای که در آنجا بعمل آورده بودند، غلیان ساده و گیلاسهای چراغ هیچ از بلور تمیز داده نمی‌شد. از دیوان اعلی تنخواه و اخراجات دادند که رفته، سعی نمایند لاله و مردنگی و سایر چیزهائی که قدری تفاوت جزئی داشت، خوب بعمل بیاورند». باز می‌خوانیم: ظروف چینی که «سابقاً ساخته بودند مشابهت درلون وقواره به‌چینی داشتند، لکن اصل خمیره به پای چینی نرسیده بود. در هفتهٔ گذشته ساخته بودند که در همه‌چیز شباهت تام به ظروف چینی داشت. قاب و قدحهای بزرگ و سایر اقسام چینی... لهذا حکم شد که کارخانهٔ خوب بزرگ در میان ارك ساخته شود که استادان در آنجا آمده، مشغول شوند. و عنقریب انشاءالله ظروف چینی خوب از کارخانه بیرون می‌آید بحدی که کفایت کند. و در قیمت بمراتب از چینی مناسبتر تمام می‌شود»[۱۲]. امیر خرسند بود که به‌جان‌داود نوشت: «بلورسازی و چینی سازی ترقی زیاد کرده است». همچنین «بلور دارالخلافه به درجهٔ امتیاز رسیده، و خیلی سفید و صاف. لاله و مردنگی و گیلاسی که ساخته شده است قریب به آن است که مثل بلور ممالك فرنگ بنظر آید». (راجع به کارخانه‌های تفنگ‌سازی و باروت‌کوبی و دیگر ادوات جنگی، ضمن اصلاح نظام جدید بحث کرده‌ایم).

برای ترقی صنعت، از پشتیبانی وکمك به‌اهل فن و هنر هیچ‌دریغ

۱۱. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۱.
۱۲. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۲.

نمی‌گشت: مکنون‌خاطر دولت آن‌است‌که «عموم ارباب حرفه و صنعت در شغل و کسب خود ترقی داشته باشند. و هریك کـه صنایع بدیعـه کـه بکار آید احداث کنند، مورد نوازش و التفات می‌شوند»[۱۳]. باز نوشته‌اند: «امیر در ترویج و تشویق اهل صنعت و حرفت زیاد از اندازه اصرار داشت. و مخصوصاً می‌گفت هرکس هنر بدیع و صنعت تازه‌ای بیاورد، به‌او چیز خواهم داد. و به وعدهٔ خود وفا می‌کرد»[۱۴]. از جمله حاجی محمد حسین کاشانی پارچه‌ای از پنبه و گچ ساخت که «دوامش به‌اعلی مراتب زیادتر» از ماهوت بود، و لطافت آن کم از ماهوت نبود. امیر آن را برای کلیجهٔ نظامیان پسندید، و وجه دوهزار دست کلیجه از قرار هر دستی چهارقران و دهشاهی را به او پرداخت که تهیه نماید. اعلام گردید «اگر این پارچهٔ خوب بسیار بشود گمان هست که منافع کلی برای دولت و رعیت داشته باشد»[۱۵]. همچنین زنی هنرمند به نام خورشید خانم نمونه‌ای از زردوزی لباس نظامیان را که پیش از آن از اتریش و عثـمانی وارد می‌کردند، ساخت. مورد تشویق قرار گرفت، و مقرر شد شاگردان متعدد بگیرد و تا پنج سال زردوزی لباس نظامی در انحصار او باشد[۱۶] دیگر استاد سماور-ساز اصفهانی بود که شرحش خواهد آمد.

منسوجات ایران رونق تازه‌ای گرفت: دولت «در بافتن شال کرمانی قدغن اکید نمودند که خوب بافته شود». نمونه‌های آن را که به صندوقخانه آوردند «بطوری خوب شده‌بودکه می‌بایست بسیار دقت کنند تامعلوم نمایند که کرمانی است یا کشمیری». در همان مجلس، شالفروشان خبره در تمیز آنها درماندند، شال کرمانی را به جای شال کشمیری گرفته‌و یك طاقهٔ آن را هشتاد تومان قیمت کرده بودند[۱۷]. این همان است که به «شال امیری» معروف گشته. امیرخود در کاغذ ۸ رمضان ۱۲۶۷ به‌جان‌داود می‌نویسد: «شال کرمانی طوری تـرقی کرده است که شخص صاحب سررشته در کمال اشکال می‌تواند از شال کشمیری تمیز بدهد، بلکه می‌توان گفت که تمیز داده نمی‌شود». از بیان او روشن است که سخنی به گزاف نمی‌گوید. برای دلگرم ساختن شال بافان، در عیدنوروز از همان شال کرمانی به امنـای دولت خلعت داده شد.

صنعت ابریشم از نظر کمیت و کیفیت ترقی کرد. تجارت خارجی ایران افزایش تولید آن را ایجاب می‌نمود، زیرا تنها منبع مهم ارز خارجی ماصدور ابریشم بود[۱۸]. برای پیشرفت ابریشم بافی دو نفـر از استادان کاشان به اسلامبول روانه گشتند. شیل شرحی‌از مهارت فوق‌العادهٔ هنرمندان ایران می‌نگارد؛ همهٔ اقسام پارچه‌های ابریشمی که در شهرهـای مختلف اروپا می‌بافتند، در ایران تهیه می‌گردید. حریر، زربفت، تافته، و انواع

۱۳. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۲.
۱۴. صدرالتواریخ، خطی.
۱۵. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۲۱.
۱۶. همان، شمارهٔ ۲.
۱۷. همان، شمارهٔ ۱ و ۶.
۱۸. نگاه کنید به بخش ۲۱.

مخمل باجنس مرغوب بادوام و رنگهای عالی تولید می‌شد. وصنعتکاران ایرانی مهارت خاصی در بافتن پارچه‌ای از مخلوط ابریشم و پنبه یافته بودند[۱۹].

پارچه‌های وطنی خیلی رواج یافت: درمازندران شال‌چوخای پشمی را برای‌پوشاك اهالی می‌بافتند. اما «چندان درجای دیگر بفروش نمی‌رسید و آنقدر خوب هم‌نبود». به‌تشویق دولت تولید آن‌افزوده شدوجنس آن‌بهتر. چنانکه «در قماش همه کس تصدیق براین دارد که از ماهوتهای متوسطه پردوام‌تر و لطیف تر است، و در رنگ مطلقاً معلوم نمی‌شود که ماهوت است یا شال». بهای آن از قرار توپی چهار قران بود؛ و دستور داده شداز همان شال سالی پانزده هزار کلیجه برای سربازان بدوزند. همچنین مقرر گردید لباس تابستانی نظامی «از اقمشهٔ خود ایران دوخته شود. . . این معنی باعث رفاه رعیت وآبادی مملکت خواهد شد». پس سفارش گردید سالی پنجاه هزار دست لباس سربازی از قماش وطنی آماده سازند[۲۰].

در تولید مصنوعات فرنگی‌کوشش گردید: ساختن سماور، کالسکه، و بخاری امریکائی در آن زمان آغاز شد و رواج پیدا کرد. از نظر تاریخ صنعت جدید در ایران در بارهٔ هر یك توضیحی می‌دهیم. سماور در اوائل سدهٔ گذشته از روسیه به ایران آمد. در نوشته‌های رسمی به تلفظ صحیح اصل کلمه «سماوار» آمده، وعوام «حمام برنجی» می‌گفتند. و معنی لغت «خودجوش» است. از جمله هدایائی که از دربار فرانسه برای شاه‌وامیر رسید سماور و اسباب چایخوری بود. در صورت ارمغانهای مزبور که برای ناصرالدین شاه به وسیلهٔ سفارت فرانسه فرستاده شد، می‌خوانیم: «سماوار نقرهٔ‌مطلا، منبت‌و مزین باجام نقرهٔ سفید، به‌انضمام مجموعهٔ زیر فنجان‌که روی صفحه یك جام آینه و زیر آینه به خط فارسی مکتوب بوده است. و به انضمام یك عدد قوری و یك‌عدد قهوه‌دان ویك عدد قندان و یك‌عدد شیردان که مجموع آنها درجعبه‌ای ازچوب‌چنار گذاشته است». و به‌نام‌امیر «سماوار نقرهٔ‌منبت و بعضی جاها مطلا، مجموعهٔ زیر فنجان نقره، قوری نقره، سه پارچه جهت گذاردن سماوار، ظرف نقره جهت سوزانیدن عرق دو آتشه عوض زغال. . .» ارسال شده بود. (عرق دوآتشه همان الکل است). دراوان ۱۲۶۶ ملك‌التجار روسیه «ویش قرتسوف» نیز سماوری با یك دست ظرف چایخوری برای امیر ارمغان فرستاد[۲۱]. امیر همان سماور رسیده از روسیه

19. Lady Sheil, P. 378.

۲۰. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۲.

۲۱. امیر در پاسخ ملك‌التجار روسیه این نامه را در ذیقعدهٔ ۱۲۶۶ نوشت و یك طاقه شال ترمه برای او فرستاد.

«عالیجاها عزیزا، نوشتهٔ آن عالیجاه چندی قبل واصل شد و از مسطوراتش استحضار و آگاهی حاصل آمد. پاره‌ای اسباب هم که از قبیل سماوار و ظروف چایخوری برای اینجانب فرستاده بود رسید. چون ظروف و اسباب مزبور بسیار خوب ←

را به یکی از صنعتگران زبردست اصفهان سپرد تا نظیرش را بسازد. استاد اصفهانی از عهدهٔ آن خوب برآمد. امیر او را بنواخت و چنانکه رسمش بود سرمایه‌ای دراختیار او گذاشت تا به فن سماور سازی بپردازد. همچنین بنابر شیوهٔ خود مقرر داشت تا چند سال ساختن سماور در انحصار آن استاد باشد. بادلگرمی دست به کار شد، اما به قراری که گفته‌اند دیری نگذشت که بابرکنار شدن امیر ازصدارت، کار استاد سماورساز هم به‌تباهی رسید[۲۲].

اما راجع به کالسکه سازی، از جمله‌هدیه‌هائی که پادشاه انگلیس در ۱۱۲۷ برای فتحعلی شاه فرستاد چند کالسکه بود[۲۳]. شاه برای تفریح در یکی از آنها نشست و به غلیان کشیدن مشغول شد. پس از آن از روسیه هم کالسکه‌هائی آوردند، اما متداول نگشت. در ۱۲۶۷ در تهران و اصفهان کالسکه سازی‌را راه‌انداختند. کارخانهٔ تهران رااستاد محمدقلی‌بیك اداره می‌کرد که‌از صنعتکاران قورخانه بود. باوجود آنکه‌فن «کالسکه ساختن تازه است و در ایران چندان متداول نبود، بسیار خوب می‌سازند»[۲۴]. نخست مردم گمان بردند که کالسکه سواری خاص‌اعیان و اهل دولت است. پس اعلام گردید: منظور دولت این است که «کالسکه سوار شدن در میان خلق متداول باشد و این قاعده در... ایران نیز رواج یابد، و خلق آسوده‌تر در طرق و شوارع حرکت نمایند. . .و این مخصوص امنا و اعیان دولت‌نیست. بلکه هر کس از تجار و کسبه و غیره» که به‌کارخانهٔ کالسکه‌سازی سفارش بدهد، برای او خواهند ساخت[۲۵].

در همان اوان «بخاری پیچ» از امریکا وارد شد. شرحی که در

→

و ظریف بود مرغوب خاطر افتاد. درین وقت محض ظهور محبت یك طاقه شال ترمهٔ لاکی به جهت آن عالیجاه ایفاد شد. می‌باید آن عالیجاه در انجام مهمات تجار تبعهٔ جانبین کمال حسن اهتمام اجتهاد را بظهور رسانده، خاطر آنها را از خود راضی و خشنود دارد...».

۲۲. داستان سرنوشت استاد سماورساز را از شادروان محمدعلی فروغی (به نقل از مرحوم پدرشان) شنیدم. و تقریر ایشان را ثبت کردم. از مرحوم ابوالحسن فروغی نیز یادداشتی در شرح آن قضیه بدست آمد که اخیراً انتشار یافت (یغما، آذر ۱۳۴۶ ص ۷۹ـ۴۷۷). آن تقریر و این نوشته از آن دو برادر در معنی یکی است و معتبر است. خلاصهٔ فرجام‌کار سماورساز این است: پس از عزل امیر مأموران دولت سراغ سماورساز رفتند و سرمایه‌ای که به او داده بودند، مطالبه کردند. چون آن را صرف‌تهیهٔ لوازم‌کار نموده بود و نتوانست همهٔ وجه را بپردازد، استاد هنرمند را دور بازار می‌گرداندند و چوب بر سر و رویش می‌زدند مگر راهگذاران ترحمی کنند و چیزی بدهند، تا قرض خود را کارسازی نماید. از آن ضربه‌ها که بر سرش وارد آمد نابینا گشت و بقیهٔ عمر به‌گدائی نشست. تا سالها بعد زنده بود و به یاد روزگار گذشته سرگذشت خود را برای هرکس نقل می‌کرد.

۲۳. اولین بار در زمان شاه‌عباس کالسکه‌هائی به رسم ارمغان از دربار روسیه و انگلیس رسید. گویا جلب نظر شاه را نکرد، بی‌مصرف افتاد و متروك شد. شرح آن در سفرنامهٔ تاورنیه آمده.

۲۴. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۲۰. ۲۵. همان، شمارهٔ ۳۹.

روزنامه نشر یافت بسیار قابل توجه است؛ آمادگی و عکس‌العمل دولت را در رواج صنعت نمایان می‌سازد:

«جرج استیونس صاحب، ساکن تبریز به جهت اهالی ایران یك طور پیچ‌بخاری که بعضی از اجزای آن ریخته و قالبی است، و بعضی آهن کوفتهٔ چکشی، اختراع و تتبع کرده است و بسیار طرح خوبی است که کم خرج و پاکیزه و راحت است. و ربع هیزمی که به‌جهت یك تنور خانگی می‌سوزانند در این پیچ جدید سوخته شود، یك اتاق بزرگ را شب و روز گرم و معتدل‌الهوا نگاه می‌دارد، بدون دود و اذیت. و هرقسم هیزمی در آن می‌توان سوزاند، و چهار قسم خوراکی در او می‌توان طبخ کرد، و به قدر خوراك چهل‌پنجاه نفر در یك روز نان می‌توان پخت. در سفر و حضر، در چادر و امثال آن زیاد بکار می‌خورد. زیرا که مسافرین در زمستان که به‌دهات عرض راه وارد می‌شوند، مضرت دود را به جهت خرابی اوجاق و تنگی دودکش بسیار دیده‌اند که در بارندگیها آب از سوراخ بخاریهای دهات به اوجاق می‌ریزد، و دود می‌کند، و آتش خاموش می‌شود. و مسافرین از این صدمات اکثری در سکوی طویله‌ها منزل می‌کنند، و این بخاری رفع اینگونه صدمات را می‌کند. و منظور مخترع این بخاریهای پیچ این است که یکی از اینها به نظر امنای دولت‌علیهٔ ایران برسد، بعد از آنکه پسند فرمودند در رواج شدن آن همت خواهند فرمود. و به کار قشون نیز بسیار خواهد خورد...»[۲۶].

از تأسیسات امیر «مجمع‌الصنایع» است. چنانکه بازاروسرای اتابکی را جهت ترقی تجارت بساخت، مجمع‌الصنایع را برای ترویج فن و هنر بنیان نهاد، گرچه مثل دارالفنون به روزگار خودش گشایش نیافت. در آن حجره‌ها بنا نمودند که‌هنرمندان مشغول‌کار بودند، ومباشرت مجمع‌الصنایع با حسینقلی‌خان معیرالممالك بسطامی بود. نام این حجره‌ها در روزنامه‌آمده: ساعت‌سازی، آپالیط‌سازی، زرکشی و زردوزی، خیاطی، ملیله‌سازی نمونهٔ کار چین، نقاشی، تفنگ‌سازی[۲۷]. معلوم است که مؤسسهٔ مزبور بیشتر به عنوان کانون ترقی هنرهای ظریف بناشده بود.

*

رسیدیم به مبحث کشاورزی.

ایمنی اجتماعی و حفظ حقوق کشاورزان دو عامل اصلی ترقی فلاحت بود. بابرانداختن آئین کهنهٔ سیورسات، و حمایت از رعیتائیان میزان تولید مواد کشاورزی افزایش گرفت، و کشت محصولات تازه‌ای نیز آغاز گردید.سفیر انگلیس که همراه شاه وامیردر ۱۲۶۷ به اصفهان رفت

۲۶. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۲۸. ۲۷. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۱۱۱.

می‌نویسد: «در اراضی اطراف اصفهان تا چشم کار می‌کرد، فرسنگ در فرسنگ کشت‌وکار بود. و نباید فراموش کرد که تا همین اواخر خطهٔ اصفهان را آشوب فرا گرفته بود. این تحول شگفت در این مدت کوتاه در خور ستودن است، و آن نیست جز اثر روش عادلانهٔ نایب‌الحکومهٔ اصفهان، چراغعلی‌خان زنگنه که پیش از این نوکر شخصی امیرنظام بود. البته در شهر مالت ویرانی عمومی مملکت به چشم می‌خورد، اما از برزگران هیچ شکایتی راجع به زورگوئی‌دیوان شنیده نمی‌شد. برتری دولت‌کنونی ایران برسلطنت سابق مورد اعتراف همگی است»[۲۸].

در شناخت تفاوت حال طبقهٔ رعیت در چند سال پیش با حالا، آن نوشتهٔ شیل را باید با گزارش رسمی یکی از عاملان مالیه که‌از جانب حاجی میرزا آقاسی به اصفهان رفته بود، مقایسه کرد. ضمن شرح حیف و میل مالیات دیوانی می‌نویسد: «احوال رعیت اصفهان . . . جمع نیست که اغلب قوت آنها جاورس است که در ولایات دیگر به مرغ می‌دهند. و هرگاه این فقره را به‌جناب آقائی عرض‌نکنم، می‌ترسم مؤاخذ جناب اقدس‌الهی بشوم».

ازکارهای قابل‌توجه نقشهٔ‌آبادانی خوزستان است. بنای‌سد ناصری برروخانهٔ کرخه، و ایجاد پل شوشتر، و رواج کشت نیشکر از کارهای دولت امیراست. دربارهٔ هر موضوع توضیحی می‌دهیم. در نامهٔ شوال ۱۲۶۶ به‌میرزا جعفرخان مشیرالدوله نوشت: « درباب قابلیت ملك خوزستان... اهتمام زیاد در آبادی آنجا خواهم نمود. شما هم که در آنجا هستید و اظهار رضامندی از مقرب‌الخاقان عباس‌خان نوشته بودید، انشاءالله کمال اهتمام در آبادی آن ملك به دستیاری یکدیگر نمائید. طرز مرا هم می‌دانید که مهما امکن در آبادی ملك پادشاهی ساعی و جاهد هستم، و بهیچ وجه غفلت ندارم». نظر دور اندیش او را در بارهٔ خوزستان از نامهٔ ۲۶ ربیع‌الثانی ۱۲۶۶ به مشیرالدوله باید شناخت. می‌نویسد:

«... درباب تعمیرات محمره و بندر حویزه و نهرالوحدی که اظهارکرده بودید و از منافع و مداخل وقابلیت محمره وملك خوزستان تفصیلی نگارش. بلی من خودم هم از ملاحظهٔ نقشه‌ها و مطالعهٔ کتب سیاحان استحضار کلی از اوضاع و احوال آن ملك بهم رسانیده‌ام، و می‌دانم پس از تعمیر مداخل زیاد برای دولت علیه حاصل می‌شود. اما خود طبیعت مرا می‌دانید و بلدیت به احوال من دارید که برخلاف اسلاف حرف بیمایهٔ بیمعنی را نمی‌توانم به زبان آورم چه جای اینکه به شما بنویسم. حالت پریشانی هم که برای ما گذاشته‌اند برشما خوب معلوم است. اگرچه از بخت پادشاه... رو به انتظام است اما باید بمرور و تدریج به تعمیر آنجا پرداخت. عجالة برای محمره طرح دوباب کاروانسرای مستحکم قلعه مانند، با یك باب سربازخانه ویك باب حمام

۲۸. انگلیس ۶۰/۱۶۰ شیل به پالمرستون، ۱۰ ژوئن ۱۸۵۱.

کشیده با مخارج آنها که تخمیناً چقدر می‌شود نوشته بفرستید که بگویم حاکم عربستان امسال آنها را بسازد. و سال دیگر انشاءالله بند حویزه تعمیر شود. خلاصه حالا که از اتفاقات حسنه شما در آن صفحات هستید آنچه از تعمیراتی که لازم دانند و به خاطرتان می‌رسید و می‌دانید برای دولت علیه منفعت حاصل شود طرح و تفصیل مخارج آنها را بفرستید که بگویم سال بسال حاکم عربستان آنها را بسازد. مخدوم من، هرچه از این مقوله تعمیرات باشد، طرح و خرج آنها را بتفصیل در کتابچه‌ای بنویسید و نزد من بفرستید که انشاءالله بمرور تعمیر شود».

به دنبال آن سد ناصری بنا گردید. در زمان فتحعلی‌شاه حفر شعبه‌ای از رودخانهٔ کرخه موجب گردید که بستر رودخانه تغییر پذیرد و قسمت بیشتر آب آن بهدر برود. این شعبه را در پنج فرسنگی بالای حویزه از سمت راست کرخه جدا کرده بودند، اما به علت سراشیبی زمین ـ سستی خاك و قوت آب گسترده و عمیق شد و بیشتر آب کرخه به مجرای تازه افتاد که از وسط حویزه می‌گذشت. سدهای موقتی هم بسته شد، ولی آب همه را برد. بر اثر آن زمینهائی که از کرخه سیراب می‌گشت روبه ویرانی نهاد و از منطقه‌ای که مالیات محصول آن در سال سی و شش هزار تومان بود، چیزی عاید نگردید. در زمان محمدشاه نیز خواستند سداستواری برپاکنند، باز هم به جائی نرسید. در ۱۲۶۷ خانلر میرزا احتشام‌السلطنه به حکومت خوزستان و لرستان رفت، و مأموریت عمده‌اش ساختن سد بزرگی بر رود کرخه بود. اعتبار این کار ده‌هزار تومان در نظر گرفته شد. امیر در یکی از دستورهای خود به مشیرالدوله در ۱۴ رمضان ۱۲۶۷ نوشت: «برای تعمیر بند حویزه و شوشتر و قلعهٔ سلاسل ده‌هزار تومان از بابت مالیات اذن‌دادم که به استحضار شما مقرب‌الخاقان سهام‌الدوله خرج نماید. و آنها را بطور خوب و پاکیزه ساخته و تعمیر نماید و خرج بامصرفی باشد. کاغذی هم به خود مقرب‌الخاقان در این باب نوشته فرستادم به او برساند. مخدوماً انجام این عمل و اعتماد مخارج آنجاها را به شما و اطمینان شما واگذار کردم که انشاءالله تعالی [قرار] درستی بدهید. بعد از آنکه مالیات دیوان خرج می‌شود چیز با مصرفی باشد. بعد هر طور قرار دادید تفصیل آن را به دوستدار بنویسید».

سد را ساختند، اما باز طغیان آب سینهٔ سد را شکافت. این بار امیر میرزا رضای مهندس را روانه کرد. او نقشهٔ تازه‌ای ریخت و یك هزار و پانصد کارگر به ساختن سد بزرگی پرداختند که در ۱۲۶۸ تمام شد. و همان است که به سد ناصری شهرت یافت. نوشته‌اند که صدهزار تومان خرج آن گردید. غیر از سد مزبور پل هفت‌چشمهٔ شوشتر که رو به خرابی می‌رفت، از نو ساخته‌شد.

سده تازهٔ گرگان نیز در ۱۲۶۷ بنا گردید، و آب رودخانهٔ گرگان به بستر تازه‌ای افتاد. این کار به سرپرستی میرزاحسن مهندس انجام گرفت. و ظاهراً هزار عمله در ساختن آن شرکت داشتند. سد مزبور به آبادانی گرگان افزود، و دولت مخصوصاً ترکمنان را که تا آن زمان پیشهٔ راهزنی داشتند، به کار زراعت واداشت. «از آنجا که زمین گرگان به مرغوبی و حاصل‌آوری مشهور است، امید هست... آنجاآباد و خوب بشود و نفع کلی» عاید گردد[۲۹]. به همان سال سدی‌در قم در محل پیوستن قره‌چای و انار رود بسته شد، و پل «دلاك» را بر روی قره‌چای ساختند.

در اینکه میزان تولید مواد فلاحتی ترقی یافت، تردید نیست، اما احصائیه‌ای در دست نداریم‌که حد آن‌را بدرستی بسنجیم. ولی دربارهٔ‌کشت پاره‌ای محصولات که تازه در ایران رواج پیدا کرد، یا زراعت آنها آغاز شد اطلاعات نسبتاً دقیقتری داریم: با پیشرفت صنعت قند و شکرریزی، نیشکر مازندران را به خوزستان بردند، و نخست در بلوك «عقلی» شوشتر کاشتند. ثمرهٔ بسیار نیکوئی‌گرفتند؛ نیشکرآنجا به‌سه‌ذرع‌یعنی‌نیم ذرع‌بلندتر از محصول مازندران رسید[۳۰]. در گزارش رسمی تامسون نیز که‌برای‌مطالعه به ولایات کنار دریای خزر رفته بود، آمده: «حالا در مازندران مقدار فراوانی نیشکر می‌کارند و سال گذشته مقدار زیادی از آن را به روسیه صادر نمودند»[۳۱]. زراعت نیل خوزستان نیز ترقی کرد. همچنین دامنهٔ‌کشت خشخاش توسعه یافت، و تریاك نخستین‌بار به صورت یکی از محصولات صادراتی درآمد،گرچه میزان تولید آن خیلی‌کم بود. از نظر اهمیت موضوع توضیحی لازم است.

می‌دانیم که کشت خشخاش از قرون پیش در ایران وجود داشت، و در عهد صفویان محلولی از شراب و کوکنار می‌نوشیدند. اما نه خشخاش کاری زیاد بود و نه نوشیدن آن محلول متداول مردم. تا نیمهٔ سدهٔ گذشته نیزکشت خشخاش رواجی نداشت، ودر نوشته‌های مؤلفان خارجی‌که دراین زمان به ایران آمده‌اند، هیچ اشاره‌ای به تریاك کشیدن نیافتیم، و حال‌آنکه از عادت غلیان کشیدن و کشت تنباکو اغلب سخن گفته‌اند. اما در این سالهاست که می‌بینیم به کشت تریاك توجهی شده است. مثلا در۱۲۶۷ تریاك‌کاری در اطراف تهران به مرحلهٔ آزمایش درآمد که حاصل آن را بسنجند[۳۲]. همچنین در گزارشی که «میلر» انگلیسی دربارهٔ امکانات توسعهٔ کشاورزی در جنوب‌ایران می‌نویسد، کشت تنباکو وتریاك را برای صدور به سوریه و اسلامبول، و پرورش گوسفند کرمان را برای پشم خوب آن پیشنهاد می‌نماید[۳۳]. این‌را نیز می‌دانیم‌که اولین‌بار در ۱۲۷۶ خواستند

۲۹. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۳۲. ۳۰. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۵۵.
۳۱. انگلیس ۶۰/۱۵۲ رنالد تامسون به شیل، ۵ ژوئن ۱۸۵۰.
۳۲. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۲۹، و تاریخ منتظم ناصری، ج ۳، ص ۲۱۰.
۳۳. انگلیس ۶۰/۱۴۳ میلر به پالمرستون، ۲۱ اوت ۱۸۴۸.

تریاك ایران را به هندوستان صادر کنند، ولی حکومت آنجا مانع آمد زیرا از سالها پیش ورود آن‌را ممنوع داشته بودند[۳۴]. نتیجه‌ای که می‌گیریم این است که مقدمهٔ بسط تریاك کاری در این زمان آغاز گردید. و باید دانسته شود که پس از ده‌سال یعنی از حدود ۱۲۷۷ به بعد است که در آثار مؤلفان اروپائی به عادت تریاك کشیدن اشاره گردیده ــ تا اینکه دامنهٔ آن گسترده شد و اغلب ولایات ایران را فرا گرفت. ظاهراً از ۱۲۸۷ (۱۸۷۰) تریاك ایران به عنوان مادهٔ صادرات بین‌المللی درآمد، و کشاورزان رفته رفته قسمتی از اراضی گندم خیز خود را به کشت خشخاش تخصیص‌دادند[۳۵].

زراعت پنبهٔ امریکائی در ایران در ۱۲۶۶ آغاز گردید. بنیانگزار آن «ستاکینگ»[۳۶] کشیش امریکائی در اورمیه بود. (در همان سال وزیر تجارت عثمانی نیز تخم پنبه را به کشور خود برد که کشت آن را معمول دارد). آن عالم دینی نخست تخم پنبه را در مساحت سه طناب زمین‌کاشت. مردم به تماشا آمدند، گلهائی از آن چیدند و به دوستان نشان دادند. نمونه‌ای از غوزهٔ شکفتهٔ آن را نزد دولت فرستاد و نوشت: «مردم از تخم آن طالب شده‌اند و دور نیست که چند وقت بعد از این کلا از این پنبه بکارند. و چنین می‌دانم که هوای صاف و آفتاب گرم ولایت ایران این پنبه را خوب بعمل بیاورد». نمونهٔ پنبه را هم فرستاد که نرمتر از پنبهٔ ایران و مانند ابریشم سفید بود. امیر به ترویج زراعت پنبهٔ امریکائی برآمد. مقداری از تخم آن را خواست و توسط عیسی‌خان بیگلر بیگی میان زارع و مالك اطراف تهران برای آزمایش پخش گردید. از جمله علیقلی میرزا درخانی‌آباد، حاجی جعفرخان معمار در امیرآباد، و حاجی محمدخان در ورامین به کشت آن پرداختند. نتیجه‌ای نیکو داد؛ از پنج سیر تخم آن در بلوك خوار یك خروارونیم غوزهٔ پنبه برداشته شد که هر بوتهٔ آن تا سیصد غوزه داشت. در ضمن جهت آگاهی و تشویق مردم به‌زراعت‌آن، مقاله‌های متعددی در روزنامه منتشر گردید[۳۷]. در اهمیت تجارت بین‌المللی پنبه می‌خوانیم:

«امنای دولت علیه معلوم کردند که کاشتن این‌پنبه اگر درین ولایت درمیان خلق متداول بشود منفعت زیاد به‌جهت دولت و رعیت حاصل خواهد گردید... یکی‌از محصول‌عمدهٔ مملکت ینگی دنیای‌شمالی بعمل‌آمده به‌فروش رسیده، نزدیك به‌صدکرور پول ایران‌بود. وپنبه‌ای‌که سال‌بسال‌در ینگی‌دنیا بعمل می‌آید از ممالك کل روی زمین بیشتر است. احتمال هست که این پنبه در بعضی ولایات ایران بسیار خوب بعمل بیاید خصوص در گرمسیرات

---

۳۴. نگاه کنید به بخش ۲۱.

35. The Opium Question With Special Reference to Persia, By A. R Neligan P. 10.

36. Staking.

۳۷. وقایع اتفاقیه، شماره‌های ۲۴، ۳۶، ۴۱، ۵۱ و بعد.

فارس و شوشتر... و چون که در آن سمتها نزدیك به دریاست، و پنبه‌ای که در آنجا بعمل بیاید بآسانی از راه دریا به خارج مـی‌رود ــ امید هست که منافع کلی به جهت دولت و رعیت حاصل شود. چندسال سابق بر این که امنای دولت انگلیس فهمیدند که از کاشتن این پنبه نفع زیاد حاصل دولت و ولایت می‌شود، پول زیاد خرج کردند و در چند جای هنـدوستان این پنبه راکاشتند، ولکن‌به جهت ناسازگاری آب‌وهوای آنجا بعمل‌نیامد... امید هست که در اغلب جاهای این ولایت مانند ارومی بعمل آید»[۳۸].

از آنجا که بانی این کار خیر کشیش ینگی‌دنیائی بود، دولت به پاس خدمتش مقرر داشت که زمینی از خالصهٔ اورمیه که مـالیات آن در حدود ۲۵ تا ۳۰ تومان باشد، سه ساله به او واگذار شود، و زراعت پنبه نماید. در این‌مدت از پرداخت مالیات خالصه و محصول پنبه هر دو معاف گردید.

۳۸. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۴۱.

۲۱ اقتصاد ملی در برخورد اقتصاد استعمار

پیش از این دانستیم که محور سیاست امیر را حمایت اقتصاد ملی می‌ساخت. جوهر اندیشهٔ اقتصادی او این بودکه صنعت داخلی ترقی‌پذیرد، صادرات ایران افزایش گیرد، و بازار کالای فرنگی محدود شود. وگرنه ایران همچنان کشور مصرف‌کنندهٔ متاع خارجی باقی می‌ماند، نه بنیهٔ اقتصادی می‌یافت، و نه در نتیجه ازنظر سیاسی می‌توانست روی پای‌خود بایستد. پس جهت عمومی سیاست حمایت اقتصادی میرزا تقی‌خان علیه نظام رقابت اقتصادی و آزادی تجارت روس و انگلیس بود، و برخورد میان این دو فلسفهٔ اقتصادی امری بود اجتناب ناپذیر. گفتارما بر سر همین موضوع است؛جهات آن برخورد و آثار آن را باز خواهیم نمود. نخست وضع بازرگانی ایران را در قالب روابط با روس و انگلیس و تأثیرش را در مجموع اقتصاد ایران مورد سنجش قرار می‌دهیم.

اساس اقتصاد بازرگانی خارجی‌مابرآزادی تجارت قراریافته‌بود. اما این وضع زادهٔ رشد طبیعی‌اقتصادایران نبود، بلکه شکست سیاسی و نظام سرمایه‌داری انگلیس و روس‌آن را بر ماتحمیل کرده بود. پایهٔ آن‌را عهدنامهٔ تجاری ترکمانچای (۱۲۴۳) نهادو مقرر داشت: دو دولت‌ایران وروس«اتباع خود را از جملهٔ منافع و فوایدی که از آزادی و رخصت تجارت حاصل می‌شود، بهره‌مند دارند». و از مال‌التجارهٔ اتباع دو دولت «در وقت داخل شدن و بیرون رفتن هر دو، یك دفعه پنج از صدگمرك گرفته می‌شود». این‌قانون به صورت الگوی قرارنامه‌های بازرگانی درآمد، و انگلیس به زحمت و تکاپوی زیاد توانست همان امتیاز را بگیرد. باید بخاطر بیاوریم که تا قائم‌مقام زنده بود تن به این پیمان نداد و می‌گفت: این تجارت «وسیلهٔ نابودی تدریجی این مملکت فقیر ناتوان می‌شود... و ملت ایران تحت

استیلای قدرت دو شیر از پا در می‌آید و جان خواهد داد»[۱]. در هر حال انگلستان به‌موجب عهدنامهٔ ۱۲۵۷ و اصل «دولتهای کاملةالوداد» حق‌آزادی تجارت را بزور گرفت. روابط بازرگانی ایران و عثمانی را پیمانهای ارزنةالروم (۱۲۳۸ و ۱۲۶۳) معین می‌کرد، و حقوق گمرکی به مأخذ چهار در صد مقرر گشته بود.

ارقام اصلی تجارت ما را واردات و صادرات به سه کشور مزبور تشکیل می‌داد، اما از نظر کیفیت و کمیت تعادل و هماهنگی وجود نداشت. میان ایران و عثمانی که هر دو اقتصاد عقب افتادهٔ کشاورزی داشتند ــ موازنهٔ بازرگانی برقرار بود. و واردات و صادرات دو کشور سر بسر می‌گردید. تجارت ایران و روسیه نیز رویهم رفته‌متعادل‌بود. ابریشم‌ایران به روسیه صادر می‌گشت، و از ارقامی که بدست خواهیم داد می‌بینیم که طلای مورد نیاز ما برای وارد کردن کالای فرنگی‌تنها ازمحل صدور ابریشم به روسیه تأمین می‌گردید ولی تجارت ایران و انگلیس مطلقاً موازنه‌ای نداشت؛ انگلیس خریدار هیچ متاع ایرانی نبود و حال آنکه ایران بازار فروش کالاهای مصرفی انگلیس بود.

اگر میرزا تقی‌خان زورش می‌رسید قانون آزادی تجارت با روس و انگلیس و مأخذ حقوق گمرکی پنج درصد را یکسره بر هم می‌زد، ورود کالای فرنگی را بسیار محدود می‌ساخت و حقوق گمرکی را بالا می‌برد. چنانکه به امضای قرارداد بین ایران و فرانسه که طرح آن در زمان محمد شاه تنظیم گردیده (و اصل آزادی تجارت و امتیاز اتباع دولت کاملةالوداد درآن تأیید شده بود)، تن در نداد. سفیر فرانسه قهر کرد و از ایران رفت، و امیر آن پیمان را نبست[۲]. اما ازعهدهٔ ایران و امیر برنمی‌آمد که قرارداد با روس و انگلیس را لغو نمایند. باوجود این سیاست خود را زیرکانه پیش برد و جلو واردات خارجی را خیلی گرفت.

اقتصاد ناسالم ایران، خاصه باز بودن دروازه‌های کشور به روی کالای فرنگی، موجب خارج شدن طلای ایران گردیده بود. و برای خرید متاع اروپائی‌فقط‌طلا می‌بایستی داد. امیر صدور طلا را ممنوع نمود ولی بطور قاچاق از راه ترکیه و هند صادر می‌گردید. شیل می‌نویسد: «با وجود منع‌دولت صدور طلا به هند و ترکیه ادامه دارد، کاهش میزان سکه‌های‌طلا و نقره محسوس است و حتی کمیاب گشته. و نمی‌دانم از چه ذخیره‌ای دولت می‌تواند جای آن را پر کند»[۳]. پس چارهٔ کار را در تأسیس صنایع جدید ملی دید و در محدود کردن واردات ایران. البته این سیاست مورد پسند روس وانگلیس نبود. شیل‌ضمن بحث راجع به‌پیشنهاد امیر دربنای‌کارخانهٔ پارچه‌بافی می‌نویسد: «به امیر نظام‌خاطر نشان‌کردم‌که نقشهٔ ایجادکارخانه

۱. نگاه کنید به بخش ۶.
۲. رجوع شود به روابط ایران و فرانسه.
۳. انگلیس ۶۰/۱۵۸ شیل به پالمرستون، ۸ ژانویهٔ ۱۸۵۱.

آزمایش پرخرجی است. و بهتراین است کـه پارچهٔ فـرنگی را بـه بهای ارزان‌تری وارد کند. به این نکته‌ها گوش نداد و گفت: تاسیس کارخانـهٔ داخلی دست کم این فایده را دارد کـه هر پـولی کـه صرف ان گـردد، در خود مملکت می‌ماند و بیرون نمی‌رود. در صورتی که حالا برای تهیهٔ پارچه باید شمش طلا داد. از این‌رو به انجام نقشه‌اش مصمم می‌باشد»[۴]. جواب امیر بسیار سنجیده و اندیشیده بود.

همان وجههٔ نظر شیل در نوشتهٔ «بی‌نینگ» مؤلف‌انگلیسی‌که باخود او به ملاقات امیر رفته بود، منعکس است. می‌گوید: «امیـر نظام اشتیاق خاصی دارد که با پشتیبانی صنایع ملی، ورود تمام کالاهای خارجی را از ایران براندازد. این سیاست کـوته‌بینانه بهیچ وجـه کمکی بـه پیشرفت تجارت و مدنیت نخواهد کرد»[۵]. اما راستش این است که سیاست امیرعین دانائی بود و عامل ترقی و نشر تمدن. مدنیت آن نبود کـه ایـران بـازار مکارهٔ بین‌المللی گردد و بگذارد صنعت کوچك آن در برابر قدرت اقتصاد مغرب نابود گردد. می‌دانیم در آغاز قرن گذشته چگونـه انگلستان صنعت پارچه‌بافی ناحیهٔ شرق هندوستان را بر انداخت، و قماش کارخانه‌هـای سرمایه‌داران منچستر را جایگزین آن کرد. حتی گزارش رسمی حکومت هند به دولت انگلیس (۳۵ـ۱۸۳۴) فاش گفت: «در تاریخ تجـارت، هیچوقت بینوائی به این شدت نرسیده بود؛ استخوانهای نساجان هندی دشتهای هند را سفید کرد». لابد این حقیقت در نظر «بی‌نینگ» عین مدنیت بود.

سفیر انگلیس در گزارش دیگری می‌نویسد: «امیر نظام نفوذخود را نهانی بکار می‌برد که از میزان ورود کالاهای بیگانه بکاهد تا بتواند بر تولید محصولات‌داخلی بیفزاید. هدفش به‌ظاهرپسندیده و درمعنی‌خطاست. انگیزهٔ دیگر او در جلوگیری از واردات خارجی این است که مانع بیرون رفتن ذخیرهٔ طلا و نقرهٔ ایران‌گردد... کوشش‌نمودم به امیر حالی‌کنم‌هرآینه قصدش جلـوگیری از صدور طلا و نقـره می‌بـاشد، ممانعت از واردات کار صحیحی نیست، چه اگر بهای کالای وارداتی را به طلا نپردازند، بـه جای آن باید محصولات ایرانی، خواه مواد خام و خواه ساختـه، بدهنـد. نتیجهٔ اجتناب ناپذیر همان تشویق و ترقی صنعت است. گمان ندارم کـه نکته جوئیهای من در او تأثیری بخشیده باشد. ولی خیال می‌کنم اگر راهی برای جلوگیری از صدور شمش طلا بیابد، بازرگانی خارجی را به حال خود باقی گذارد»[۶]. خواهیم دید که سفیر روس نیز شکایت رسمی نمـود کـه سیاست دولت مانع فروش کالای روسی گشته و این نقض عهدنامه است.

همان معنی را که شیل و دالگوروکی گفته‌انـد، نویسندهٔ صدر-

---

۴. انگلیس ۶۰/۱۵۴ شیل به پالمرستون، ۲ نوامبر ۱۸۵۰.

5. R. Binning, Vol. 2, P. 237.

۶. انگلیس ۶۰/۱۵۸ شیل به پالمرستون، ۸ ژانویهٔ ۱۸۵۱.

التواریخ نیز آورده: «امیر نظام برحسب معاهدهٔ تجارتی که با دول بسته شده بود، از آوردن اجناس آنها به ایران منع نمی‌کرد. ولی به حرکات و عادات خود طوری مسلوك می‌داشت که جنس خارجه را مردود می‌ساخت و کسی خریدار نمی‌شد. غالباً البسهٔ خود را به پارچه‌هائی قرار می‌داد که در ایران می‌بافتند. به این واسطه مردم به او تأسی و اقتـدا کرده، سبك ایرانیت و رواج جنس مملکت خود را از دست نمی‌دادند. و ترقی ملك و ملت و پیشرفت اهل‌حرفت را به‌رنگهای‌زرد و سرخ‌خارجه که‌اعراض‌صرف است، تبدیل نمی‌کردند. متاع مملکت خود را می‌خریدند که همیشه درم و دینارشان به دست خودشان دایر و سایر باشد و به خارجه نرود... امیر در این فقره جد و جهد بلیغ داشت»[۷]. محمد شفیع قزوینی مؤلف «کتابچهٔ قانون» در شرح تنظیمات دولتی امیر نیز می‌گوید: «هر ساله مبالغات خطیر اشیاء عروسك بازی اطفال از دولتهای خارجه حمل ایـران» می‌شد. امـا «قرار و مدار امیرکبیر چنان بود که صد دینار پول از ممالك محروسه بـه دول خارجه نرود»[۸]. همچنین در بخش پیش دیـدیم کـه هـر وقت صنعت تازه‌ای ایجاد می‌گردید، در روزنامه اعلام می‌شد که بنای آن مایهٔ آبـادانی مملکت و رفاه ملت است، و هدف دولت این است که ایـران از محصولات خارجی «مستغنی» گردد.

سیاست حمایت اقتصادی امیرالبته با اصول‌آزادی بازرگانی روس و انگلیس برخوردهای تند داشت که در مناسبات ایران با دو دولت همسایه منعکس است. چند نمونه را ذکر می‌کنیم:

در ۱۲۶۷ سفیر روس موضوع قانون «آزادی تجارت» را پیش کشید از کساد بازار کالای روس زبان اعتراض گشـود، و دولت را مسئول آن دانست. در ۶ صفر به امیر نگاشت:

«دولت در مملکت خود مختار است... ولی‌در قراری که به‌آزادی رعایای دول خارجه، خاصه چنان آزادی که شرط مخصوص شده، اصلا ضرری نداشته باشد و عمل آوردن چنان قرارها صورت جد بهم نرساند جدی که نمی‌تواند متحمل شوند و نبایست برخود هموار نمایند. چیزی که راست است اینست که مدتیست تجار روس برای مال‌التجارهٔ خود در بازار دارالخلافه مشتری پیدا نمی‌نمایند و رعایای این دولت آشکارا می‌گویندکه به‌ایشان قدغن شده است از تجار روس مال‌التجاره نخرند. از آنجائی که واضح است که چنین قرار علامات حصول آیات دارد و نقض آشکار فقرات عهدنامه می‌باشد که یکی از شروط عمدهٔ آن آزادی تجارت است فیمابین دو مملکت، دوستدار دولت علیه ایران را دعوت می‌نمایدکه هرچه زودترحکم صریح‌به‌عهدهٔ ملك‌التجار ودیوانخانه

۷. صدرالتواریخ، خطی.
۸. کتابچهٔ قانون، خطی.

صادر نماید که موقوف کند چنین قراری که ضرر به تجار روس دارد. بنای تجارت بردوسر قرار گرفته است. البته آن جناب نباید طالب باشندکه دولت بهیهٔ روس معارضه بالمثل نمایند تااینکه دوستدار ازین اوضاع مشوش شده به حضور مبارك اعلیحضرت امپراطوری ایفاد دارد عریضه که رعایای اعلیحضرت امپراطوری به اسم دوستدار نوشته‌اند. در باب اقسام بیحسابی که مورد آمده‌اند از جانب دولتی که اختیار حکومت آن در دست وزیر اول اعلیحضرت می‌باشد.»

امیر در نامهٔ ۱۲ صفر ۱۲۶۷ خود به دالگوروکی، به یك یك آن نکته جوئیها پاسخ داد:

«اولا اولیای دولت ایران دائماً طالب ازدیاد دوستی دولتین و آمد و شد و رواج تجارت تبعهٔ طرفین می‌باشند. و علاوه براین آزادی تجارت شرط عهدهٔ دولتین است. با این اعتقاد این شرط عهدنامه چگونه ممکن است که ظاهراً یا باطناً چیزی را قدغن نماید که العیاذبالله مخالف دوستی و عهدنامه باشد، بخواهند در مقام ضرر تجارت تجار آن دولت برآیند؟ چنین چیزی وقوع نداشته و انشاءالله ابدالدهر هم نخواهد داشت.

«ثانیاً نوشته بودید که رعایای این دولت آشکارا می‌گویند که به ایشان قدغن شده است که از تجار روس مال‌التجاره نخرید. البته تجار دولت بهیه روسیه‌که عریضه داده‌اند، دونفر یا پنج‌نفر ازگوینده‌های این حرف را درصورت وقوع می‌شناسند بنمایند، تا تنبیه و تأدیب شود که کسی جرأت به حرف خلاف بی‌اصل نکند.

«دیگر خواسته بودید به ملك‌التجار و دیوانخانه حکم صادر شده که موقوف کند چنین قراری را که ضرر به تجار روس دارد. اولیای این دولت مدعی این مطلب هستند که چنین قدغن صحت وقوع نداشته و نخواهد داشت. اما برای مزید تأکید و رضامندی تجار تبعهٔ آن دولت چنین حکم را به دیوانخانه و ملك‌التجار کردند.

«دیگر چیزی در پرده قلمی داشته بودند که دلیل این بود که رعایای اعلیحضرت امپراطوری در عریضه به‌اسم آن جناب نوشته‌اند در باب اقسام بیحسابیها که مورد آمده‌اند. توقع دارد که این فقره را آشکار مرقوم دارید که کدام بیحسابی بوقوع آمده تا به کمال میل و اهتمام به مقام رفع آن برآیند. به‌واسطهٔ ذکر این فقرهٔ اخیر اولیای دولت ایران را می‌رسد که بنویسد که از بدو جلوس اعلیحضرت پادشاهی دائم در صدد انجام مطالبات رعایای آن دولت بهیه و انتظام امورآنها بوده. علاوه برآنکه مطالبات آنها از اهالی دولت ایران وصول کرده، بل‌وجه کلی هم به واسطهٔ همان معاملات سابق از وجوه مالیات

دیوانی و گمرك ایران داده‌اند که البته ثبت در دفاتر سفارتی هست. با اینهمه دقت و اهتمام، محض رضای اولیای دولت بهیهٔ روسیه چگونه راضی می‌شوند که ضرری به تجار تبعهٔ آن دولت برسد. لیکن چنانکه در عهد شاهنشاه مغفور به سفارتخانه اظهار شده بود، درین عهد هم شفاهاً اظهاری شد. از خود آن جناب محض ملاحظهٔ خیر و صلاح تجار آن دولت بهیه خواهش می‌نماید که قدغن نمائید برات دیوانی ومواجب خریداری نکرده، مال خود را به امید وصول مواجب دیوانی نوکر به کسان غیر معتبر ندهند، تا مرارت و زحمت ازین کیفیت برای کارگذاران طرفین حاصل نشود».

از نامهٔ امیر برمی‌آید که بازرگانان روسی برات حقوق دیوانی را از کارکنان دولت می‌خریدند، و به‌پشتگرمی سفارت در مقام وصول آن برمی‌آمدند. اما این رسم بیشتر در زمان محمدشاه مرسوم بود که اغلب براتهای دیوانی نکول می‌گردید، وناگزیر دیوانیان مواجب خودرا ارزان‌تر می‌فروختند. و این خود وسیلهٔ سودجوئی تبعهٔ روس بود.

دیگر داستان بامزه‌ای است راجع به منع صدور الاغ و قاطر. بازرگانان انگلیسی خواستند مقداری خر و قاطر به‌هندوستان صادر کنند. حاکم بوشهر اجازه نداد و گفت صدور آنها موجب کمیابی این جانوران خواهد گشت. شیل به‌امیر شکایت نوشت. او هم به‌استناد اصول اقتصاد در ۹ محرم ۱۲۶۸ جواب داد: «البته خود آن جناب‌هم اطلاع دارندکه قاطر وشتر و الاغ اسباب مایحتاج داخله و ضروریهٔ مملکت ایران است، و برای جمیع احمال و اثقال دولتی و رعیتی ایران منحصر به‌همین دواب است. و ازقراری که می‌گویند اگر به‌خارج برده شود و داخل امتعهٔ تجارتیه محسوب گردد، مخالف اکنمی پلتیك است، و چون‌که عراده و بارکش دیگر بطور قواعد مملکتهای اروپا ندارند معطل می‌مانند. چنانکه سابقاً رسم و متداول نبوده است که قاطر و الاغ از ملك ایران به‌خارج برده شود. حال هم به‌صلاح اقرب است که به‌قرار سابق عمل شود، و از ملاحظهٔ نفع جزئی ضررکلی به‌دولت و مملکت حاصل نگردد». منطق سیاست امیر نادرست نبود. اما شیل نمایندهٔ نظام سرمایه‌داری و مدافع آزادی تجارت و رقابت اقتصادی بود. این جهت فکری او در پاسخ کنایه‌آمیزی که در ۱۲ محرم به‌امیر نگاشت درست منعکس است:

«بعد از آنکه آن جناب زیادتر بخوانند علم «پولی‌تیقل‌ایکانامی»[۹] برآن جناب آشکار خواهد بود عوض اینکه ممانعت کنند برتجارت خارجه، می‌بایست هرنوع حمایت و مدارا که لازم باشد نمایند. واضح است که دولت ایران عوض جنسی که می‌آورند، معاوضه به‌مثل نمایند و جنس بدهند بهتر از این است که نقره و طلا بدهند چنانکه متداول است... از تجربه معلوم

۹. منظورش Political Economy است.

شده است که هر متاعی که طالب زیادتر شده است، برزیادتی و وفور آن متاع روزبروز افزوده است. وقتی که صاحبان ایلخی می‌بینند که از برای دواب آنها ترقی دارد، کمال اهتمام و سعی در زیادکردن دواب بعمل می‌آورند. استفسار می‌نماید که آیا موافق عقل می‌شود انگلستان حمل چیت را به‌خارج در مقام ممانعت برآیند، به‌سبب اینکه چیت را به‌قیمت ارزان، خود بخرند»؟

در واقع موضوع منع صدور الاغ و قاطر مسألهٔ بسیار مهم و حل نشدنی نبود. آنچه اهمیت داشت و شیل از آن می‌هراسید این بود که مبادا امیر اساس قانون آزادی تجارت را برهم بزند و یا محدودش کند. از این‌رو دنبال همان نامه و در دفاع از حق تجارت آزاد گفت: «این کلمه را برحسب اتفاق ذکر کرد والا هیچ دخلی به‌اصل مطلب ندارد؛ موافق عهدنامه است که حکم نافذ است، اگر چه هیچ رجوعی به‌کار ندارد که این معامله و داد وستد قاطر و الاغ جدید یا قدیم است . . . بهیچ وجه مقبول نیست که دولت ایران بخواهند در حقوق رعیت انگلیس دست‌اندازی نمایند. دخل و تصرف امنای دولت ایران به‌این تجارت یا به‌تجارتهای دیگر، از ممانعت یا سخت‌گرفتن خرید، و حمل هرگونه مال‌التجاره از رعیت انگلیس، دولت انگلیس ملاحظه خواهند کرد که عمداً خلاف عهدنامه است».

در جهت عکس داستان خر و استر، قضیهٔ منع ورود تریاك ایران به هندوستان پیش آمد. در بخش پیش دانستیم‌که با افزوده شدن خشخاش‌کاری، تریاك ایران در ۱۲۶۷ به‌صورت صادراتی درآمد. حکومت هندوستان از ورود آن جلوگیری کرد و این برهان را آورد که: صدور تریاك به‌هند ممنوع است، و پیش از آن نیز تریاك ایران به‌بازار آنجا صادر نگشته. امیر در گفتگوی با شیل منع ورود محصول ایران را بکلی ناموجه شمرد و رفع آن را خواست. بازرگانان ایرانی هم شکایت کردند که دولت هند نه‌تنها اجازهٔ ورود تریاك را نمی‌دهد، بلکه مانع آن است که به‌بندر بمبئی برسد و از آنجا به‌چین صادرگردد. شیل ترسید مبادا امیر به‌عمل متقابل دست بزند، و جلو ورود کالای انگلیسی را بگیرد. پس به دولت هند نگاشت: بنابر پیمان ایران و انگلیس بازرگانان دو دولت «بالسویه مأذون و مرخص‌اند که هرگونه امتعه و اقمشهٔ خود را به‌مملکت یکدیگر نقل نمایند، و در هر بلدی که بخواهند مبایعه یا معاوضه» کنند. در ضمن گفت: «اگر مقررات منع ورود تریاك به‌هند درست باشد، کار را برای ایران که کالای صادراتی آن محدود به‌چند محصول است، خیلی مشکل می‌نماید. نتیجه‌اش اینست‌که بایدمختصر ذخیرهٔ زر و سیم خود را صرف واردات فرنگی کند. همین سبب خواهد شد که دولت ورود کالای فرنگی را محدود گرداند، و خود این بهانه‌ایست که امیرنظام بنابر عمل متقابل از ورود متاع انگلیسی و هندی جلوگیری نماید»[۱۰]. به‌پالمرستون نیز نوشت: هرگاه قاعدهٔ منع ورود تریاك به‌هند موجه باشد، دولت ایران نیز مجاز خواهدبودکه «ازبرخی‌کالاهای انگلیسی

۱۰. انگلیس ۶۰/۱۵۸ شیل به حکومت هند، ۲۸ فوریهٔ ۱۸۵۱.

که آنها را موجب تباهی محصولات داخلی خود می‌داند، جلوگیری بعمل آورد»[۱۱]. پس ناگزیر این منع برداشته شد.

یك جنبهٔ بسیار مهم اقتصاد ملی امیر کوتاه کردن دست اتباع روس بود ازشیلات دریای‌خزر. می‌دانیم روسیه همواره به‌شیلات‌دریای‌خزر چشم طمع داشت، و از زمان محمدشاه بیشتر شیلات شمال به‌اجارهٔ اتباع آن درآمده بود. البته دولت ایران از این بابت خوشدل نبود، اما توانائی فسخ اجاره‌نامه‌ها را نداشت. وقتی حاجی‌میرزا آقاسی شنید که «اسماعیل‌خان میزان‌آقاسی» مأمور دولت در استرآباد شیلات گرگان را نیز به‌بازرگان روسی سپرده، سخت برآشفت و نامهٔ تند و سرزنش‌آمیزی به‌او نگاشت:

«حکایت تازه شنیدم، خیلی به نظرم غریب آمد. از استرآباد روزنامه نوشته بودند که آقاسی نام آدم توشیلات استرآباد را به‌تجار روسی اجاره داده است. اگر این حکایت راست باشد خدا می‌داند دیگر از دست من خلاص نخواهی شد. درین عرض مدت مرا نشناخته باشی خیلی بعید است. من جهد دارم سایر شیل را هم از دولت بهیه روسیه بگیرم. آدم تو برمی‌دارد شیلاتی که در دست ماست به تجار روس اجاره می‌دهد. مجملا می‌نویسم اگر فی‌الواقع این کیفیت اصل دارد به ورود نوشته، آدمی بفرست آن آدمت که آقاسی نام است از سر شیلات استرآباد بردارند. و کس دیگر را مباشر این امر بکن که شیلات را از دست تجار ارس بگیرد در دست خودش باشد. اگر در حقیقت حرف بیجا و بی‌پائی است بنویس که مستحضر باشم. البته بزودی شرح این فقره را نوشته بفرست تا بدانم. باقی‌والسلام»[۱۲].

در آغاز دورهٔ امیر شیلات خزر در دست «عبدل» نام تبعهٔ روس بود. در ۱۲۶۵ امیر در صدد فسخ اجاره‌نامهٔ او برآمد، و خواست به‌عهدهٔ میرابراهیم‌خان دریابیگی ایران واگذارد. دالگوروکی در ۲۳ شعبان ۱۲۶۵ نوشت: «از روزی‌که جناب سامی اراده ظاهر فرموده بودند که شیلات مزبور را به‌عالیجاه مشارالیه (میرابراهیم‌خان) تفویض و واگذار فرمایند دوستدار به‌جناب سامی حالی و خاطرنشان نمود مرارتهائی که از برای دولتین حاصل خواهد شد». عاقبت امیر اجاره‌نامه عبدل را فسخ کرد، و شیلات دریای خزر و رودخانه‌های بین اترك و آستارا را به «مباشرت و اجارهٔ» میرابراهیم‌خان سپرد. به‌موجب قرارنامه مدت آن چهار سال بود، و قید شد هرگاه در پایان هرسال در پرداخت مال‌الاجاره تأخیری گردد، دولت حق فسخ آن را خواهد داشت.

به‌این‌ترتیب نظم تازه‌ای درکار شیلات داده شد. اما گاه اتباع روس،

۱۱. انگلیس ۶۰/۱۵۸ شیل به پالمرستون، ۱ مارس ۱۸۵۱.
۱۲. اسناد خانوادگی اسماعیل‌خان میزان آقاسی، خطی.

و گاه ترکمنان به‌تحریك دریابیگی روس در بحرخزر، دخالتهای خودسرانه می‌کردند. پس از طرف دولت به‌حکام ولایات شمالی دستور رفت که از دخل و تصرف دیگران در امر شیلات جلوگیری نمایند. به‌علاوه امیر در رجب ۱۲۶۶ به دالگوروکی نوشت:

«حاجی عباس نام‌گیلانی ساکن استرآبادکه از جانب میرابراهیم خان دریابیگی مباشر امور شیلات استرآباد است، عریضه‌ای خدمت اولیای دولت قاهره نوشته است که در این اوقات که دو نفر از رعایای دولت بهیه روسیه یکی مسمی‌به پسر کفتان‌نیك، و دیگری عاملی مسمی‌به متکالف با چند فروند گمی[۱۳] وارد استرآباد شده، مداخله در امر شیلات می‌نمایند. و خلاصه [کمتر] از قیمت متعارفه، از طایفه ترکمانیه خریداری ماهی می‌نمایند. از اینکه شیلات استرآباد از اترك الی آستارا در اجارهٔ عالیجاه میرابراهیم‌خان است و اینطور رفتار خلاف قاعده و حساب است، لذا از جناب سامی متوقع است که زحمت کشیده شرحی به دریابیگی مرقوم دارید که قدغن نماید تبعهٔ دولت بهیهٔ روسیه ماهی ازطایفهٔ ترکمانیه خریداری ننمایند. واگر طایفهٔ ترکمانیه صید ماهی می‌نمایند به آدمهای عالیجاه میرابراهیم خان دریابیگی بفروشند. و نیز قدغن نماید که مشارالیهاگمیهای خود را از آنجا برداشته بروند و مداخله در امر شیلات عالیجاه ننمایند».

دوسالی شیلات در دست میرابراهیم‌خان بود. اما بدحسابی کرد و قسط دیوانی را سروقت نپرداخت. از سوی دیگر برخی از خویشاوندانش که به‌تبعیت روس درآمده بودند، ادعاهای مالی براو داشتند ــ و به همین دستاویز سفارت روس حقوقی برای اتباع خود در شیلات مطالبه کرد. امیر هم به‌موجب شرط اجاره‌نامه، آن‌را لغوگردانید و از اواخر ۱۲۶۷ شیلات‌را تحت ادارهٔ مستقیم دولت قرار داد. درآمد دولت از شیلات در ۱۲۵۹ زمان محمدشاه نزدیك به‌شش هزاروپانصد تومان بود، و در ۱۲۶۷ به‌مبلغ بیست‌وپنج هزار تومان ثبت گردیده است[۱۴]. درگزارش رسمی تامسون مال‌الاجارهٔ شیلات در ۱۲۶۶ سی هزار تومان ذکر شده[۱۵]. دستور امیر به کارپرداز حاجی‌ترخان در ذیقعدهٔ ۱۲۶۷ راجع به‌تهیهٔ وسایل صید ماهی، آخرین مرحلهٔ ادارهٔ شیلات را در دولت امیر روشن می‌نماید:

«عالیجاه... حاجی میرزا محمدخان کارپرداز دولت علیه مقیم حاجی ترخان سرافراز بوده بداند که: چون قرار و مدار و شرط اولیای

۱۳. «گمی» لغت محلی به معنی کشتی بادبانی است.
۱۴. اسناد خانوادگی میزان آقاسی، خطی.
۱۵. انگلیس ۶۰/۱۵۲ تامسون به شیل، ۵ ژوئن ۱۸۵۰.

دولت علیه با عالیجاه میرابراهیم‌خان دریابیگی در اجارهٔ شیلات گیلان و استرآباد و مازندران براین بود که اگر در رساندن قسط مال‌الاجارهٔ شیلات تأخیر و تعویق نماید، و یك قسط بعقب افتد، اولیای دولت علیه قادر برفسخ اجاره باشند، و از پانزدهم جدی‌ایت‌ئیل که سال اول اجارهٔ او بود از بدو اجاره تاکنون که آخر مدت یکسال اجاره است بکلی در رساندن مال‌الاجارهٔ شیلات تقصیر و تقاعد نمود، و وجه اجارهٔ شیلات را نرسانید ـ بناء علیهذا اولیای‌دولت علیه موافق قرار و شرط اجاره‌نامه فسخ اجاره و مقاطعه را به میرابراهیم‌خان نموده، او را از مستأجری و مباشری شیلات خلع و عزل، و عالیجاهان عزت همراهان میرزا اسمعیل و محمدولی‌بیك را به مباشری امور شیلات تعیین نمودند. از آنجا که اکثر داد و ستد معاملات آنها با اهالی حاجی‌ترخان است و عمله و اسباب هم باید از آنجا بیاورند، لهذا به آن عالیجاه امر و مقرر می‌فرمائیم که من‌بعد عالیجاهان مشارالیها را مباشر شیلات دانسته هرگونه مهمی به آن عالیجاه اظهار نمایند، لازمهٔ تقویت را بعمل آورده. کوتاهی ننماید، و در عهده شناسند».

از نوشته‌های امیر و گفتگوی او با سفیر انگلیس نمایان است که مسائل اقتصادی ایران را درست تشخیص داده بود، و جهت سیاست او کاملا روشن است. شیوهٔ حمایت اقتصادی او تحولی در وضع اقتصاد داخلی ایران بوجود آورد، و براثر آن عامل ترقی تجارت داخلی و خارجی گردید. واتسون می‌نویسد: «بازرگانی داخلی بین ولایات و شهرهای عمده و نیز تجارت خارجی با همسایگان روس و ترك و عرب و افغان و اوزبك بااطمینان‌خاطر و تحت حمایت دولت فعال و عادل امیرنظام ترقی‌یافت»[۱۶]. در راه پیشرفت تجارت بازار بزرگ امیر و سرای اتابکی را ساخت که شرح آن گذشت[۱۷]. به‌علاوه در دستورهائی که به‌مأموران سیاسی ایران در انگلیس و روسیه و هند و قفقاز و عثمانی فرستاده، همه‌جا حمایت از بازرگانی ایرانیان را تأکید کرده است. ضمن شرحی که راجع به‌رواج تجارت بین ایران و عثمانی و امنیت راه نوشته شده، می‌خوانیم: «اکثر تجارت آن سمت در دست اهل ایران است. و بعضی هم منفعت زیاد برده و یا متمول شده‌اند»[۱۸]. مراقبت امیر به‌رونق کار بازرگانان از نامه‌ای که در ۲۷ ربیع‌الثانی ۱۲۶۶ به محمدخان مصلحتگذار اسلامبول نگاشته، دستگیر می‌شود:

«عالیجاها عزیزا؛ این روزها از شام و حلب زیادی از سوء سلوك وکیل امور تجارت تبعهٔ دولت علیه نوشته بودند. این محمدبیگ هرزه کیست که در شام تعیین گردیده؟ یهودی چرا باید وکیل امور تجارت

16. R. Watson, P. 394.

۱۷. نگاه کنید به بخش ۱۵. ۱۸. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۳۰.

تبعهٔ دولت علیه باشد که با مردم اینطورها رفتار و سلوك بکنند؟ البته به وصول نوشته آنها را از شغل مزبور عزل کرده کسانی که شایسته و قابل باشند به‌شام وحلب تعیین نمایند. و درین باب کوتاهی ننمایند».

با ترقی صنایع داخلی، دولت ایران در «نمونه‌خانهٔ امتعهٔ ممالك» که در ۱۲۶۷ در لندن برپا شد، شرکت نمود. راجع به‌این نمایشگاه بین‌المللی شیل در ۴ رجب ۱۲۶۶ اطلاع داد: دولت انگلستان «از جمیع دولتهای روی زمین دعوت کرده است، به‌دولت علیهٔ ایران نیز دعوت می‌نماید، که اگر دولت . . . یا اهالی ایران میل داشته باشند که امتعهٔ مملکت ایران را به‌آن نمونه‌خانه بگذارند، بفرستد». و برای امتعهٔ ایران هزارپای مربع جا در نظر گرفتند. در نامهٔ دیگر توضیح داده شد که شرکت در نمونه‌خانهٔ صنایع البته «تحکمی نیست، اعلامی است» از دولت انگلیس به‌همهٔ کشورها و اهالی آنها. قرارنامهٔ نمونه‌خانه می‌گفت: مباشران آن ترتیبی داده‌اند که محل امتعهٔ هرکشوری جدا باشد، و ضمناً کالاهای ممالك مشابه یکدیگر نزدیك به‌هم قرار گیرند که بینندگان بهتر بتوانند برتری امتعه را تمیز دهند. وگرنه «یحتمل یکی یا بعضی در مقام شکایت برمی‌آیند که آن مکان اسباب من مرغوب نبود و تاریك بود، یا عیب دیگر داشت که به‌نظرها جلوه نکرد».

امیر در ۱۲ رجب نوشت: مقرر گردید «نمونهٔ امتعه و اسباب صناعت ایران» فرستاده شود. درنامهٔ شوال ۱۲۶۶ نیز به‌اطلاع‌شیل رسید: «با تجار گفتگو شد، قرار دادند که از حالا الی شش ماه امتعهٔ محصولهٔ ایران را در اسلامبول حاضر و موجود نمایند، و آنچه اخراجات راه می‌شود اولیای دولت. . . از عهده برمی‌آیند». مباشرت این کار به‌آقامحمدمهدی ملك‌التجار سپرده شد. نمونهٔ کالاهای ایرانی از ولایات مختلف گرد آمد، و سیاههٔ آن را به‌سفارت فرستادند. مهمترین کالاهای مزبور این است: قالی، شال کرمانی طرح کشمیر، شال باب‌روم، ترمه، ترمه‌نما، پوست، قلمکار، زری، حریر، مخمل، اطلس، ابریشم، گلدوزی، کتان، چیت، قاب‌آئینه، خاتمکاری، قلمدان، اسباب خرازی، عبای وزیری، کلیجه، مروارید، فیروزه، اسلحه و ادوات جنگی.

اینك برخی آمار کالاهای وارداتی و صادراتی ایران را با توجه به روابط بازرگانی خارجی آن، بدست می‌دهیم[۱۹]. و قانون گمرکی آن زمان را روشن می‌کنیم.

رقم صادرات ایران در ۱۲۶۷ بیش از یك‌میلیون لیرهٔ انگلیسی ذکر شده. (هرلیره معادل دوتومان). عمده کالای صادراتی ابریشم بود که به روسیه صادر می‌گشت، و قسمت‌اعظم واردات ایران از محل فروش آن و

۱۹. آمار مزبور را از یادداشتهای شیل ضمیمهٔ کتاب خانمش (ص ۳۷۸ـ۳۷۶) و کتاب «بی‌نینگ» (ج ۲، ص ۲۹۹ـ۲۹۸) آورده‌ایم. و هرکجا که مأخذ ما اسناد رسمی بوده، تصریح کرده‌ایم.

اسعاری که تحصیل می‌شد، تأمین می‌گردید. بیشتر محصول ابریشم از گیلان بدست می‌آمد که میزان تولید آن در ۱۲۵۷ به‌یك میلیون کیلوگرم رسید. نصف آن ابریشم مرغوب بود، و بهای آن در محل بالغ بر چهارصدوپنجاه هزار لیره بود. ده‌هزار لیره مالیات به‌آن تعلق می‌گرفت، یعنی از قرار پنج درصد برای صادرکنندگان و دو ونیم درصد جهت تولیدکنندگان. بهای پانصدهزار کیلوگرم ابریشم نامرغوب یك‌صد وپنجاه هزار لیره بود. در زمان امیر میزان تولید ابریشم و جنس آن خیلی ترقی کرد، برصادرات آن نیز افزوده شد. دیگر کالاهای صادراتی ایران عبارت بود از:

به‌هندوستان: خشکبار، اسب و مقدار کمی تریاك که مجموع آنها به سیصدوپنجاه هزار لیره در سال می‌رسید.

به‌عثمانی: ابریشم، تنباکو، چادرشب، پنبه، پارچه‌های پشمین وگوسفند.

به‌انگلیس: مقدار خیلی کمی ابریشم.

به‌روسیه: ابریشم، غله، پنبه و نیشکر.

اما واردات ایران:

از انگلیس و فرانسه و روسیه پارچه، اسلحه، ظرفهای چینی، کاغذ، ساعت، کارد و چنگال، و شیشه وارد می‌شد.

از هندوستان چیت، پارچه‌های گوناگون، چای، شکر، پنبه، و نیل می‌آوردند.

از عثمانی مس، سماور، و ماهوت می‌رسید.

آمار کامل واردات را در دست نداریم، ولی ارقام موجود زمینه را تا اندازه‌ای روشن می‌نماید. در زمان محمدشاه‌کالای وارداتی ایران از انگلیس از راه طرابوزان به‌سالی یك میلیون لیره رسید. بعد از میزان آن کاسته شد و در سال ۱۲۶۷ به‌نصف آن تقلیل یافت. واردات از هند در همان سال بالغ بر چهارصدوپنجاه هزار لیره بود.

یکی از مأموران انگلیسی «ابوت»[۲۰] گزارشی دربارهٔ واردات ایران از اروپا در سال مالی ۱۲۶۴ (از ۲۱ مارس ۱۸۴۷ تا ۲۰ مارس ۱۸۴۸) یعنی سال پیش از زمامداری امیر نگاشته که چند نکتهٔ عمدهٔ آن را می‌آوریم:

بنا برثبت دفتر گمرك تهران مقدار ۵۲۱۵ بار قاطر (۱۰۴۳۰ لنگه) کالای فرنگی غیر از جنس روسی، به‌تهران رسیده است. بهای مجموع آن را ۲۶۰ ۷۵۰ لیره برآورد کرده‌اند، اما به‌گفتهٔ بازرگانان معادل نصف این مبلغ را از قیمتش کاسته‌اند. مقداری از آن به شهرهای دیگر فرستاده شد. علاوه برآن مقدار ۵۰۰۰ بار متاع اروپائی به قیمت ۲۵۰۰۰۰ لیره به مشهد رسید، و از آنجا به خیوه و بخارا نیز صادر گردید. مدتی است که جنس پارچه‌های انگلیسی بسیار تنزل یافته ومردم شکایت کردند. محمدشاه نیز متغیر شد چه آن را اجحافی نسبت به رعیت خود می‌دانست. تا چند سال پیش مردم لباسهای زیر خودشان را از قماش

20. Abbott.

منچستر درست می‌کردند، اما حالا از پارچه‌ای به‌نام «خارانمازی» که‌در کاشان و یزد می‌بافند، تهیه می‌نمایند[۲۱].

داستان شکایت مردم از کالای انگلیسی بـه زمان امیر کشیده شد، و دامنهٔ اعتراض از حد پارچـه‌های انگلیسی گذشت و بـازرگانان آذربایجانی علیه ورود منسوجات فرنگی برخاستند. در ۱۲۶۶ پنجـاه و سه نفر تاجر تبریزی عریضه‌ای به‌عنوان «پشت و پنـاه مسلمین جناب اتابك اعظم» نگاشتند و گفتند: «پارچه‌های فرنگی که به ایران وارد می‌شود یك شاهی نمی‌ارزد و مایهٔ بدبختی تجار گشته». و وقتی که به وزیر مختار انگلیس تذکر داده شد، گفته بود: «شما نخرید، آنها هـم صادر نخواهند کرد». خواهش بازرگانان ازامیر این بود: «جلوگیری از ورود منسوجات فرنگی کافی نخواهد بود. از آن جناب استدعا داریم به دولتهای فرنگ اعلام فرمائید که هرگاه بعداز این قماش مزخرف و بنجل خود را بیاورند، در سرحد ایران ضبط دیوان خواهد شد. و از این تاریخ دوماه به‌ایرانیان و شش ماه به فرنگیان مهلت بدهید. به علاوه بـه محمدخـان مصلحتگذار اسلامبول نیز دستور فرمائید که به همه‌جا اعلام کند که اگر از آن اجناس پست بی‌مصرف به‌ایران بیاورند ضبط خواهد گردید»[۲۲].

شیل ترجمهٔ نامه را برای پالمرستون فرستاد و بطعنـه نوشت: «دانش بازرگانان ایرانی را در فـن تجارت از ایـن کاغـذ عجیب بایـد شناخت»[۲۳]. در این نامه دونکته جلب تـوجـه می‌کند. یکی سخت‌پـائی بازرگانان علیه ورود پارچه‌های فرنگی، و اینکه باید آنها را دور ریخت. و دیگر اینکه برای امیر قدرتی قائل بودند که نه‌فقط می‌توانست جلو ورود امتعهٔ خارجی را بگیرد، بلکه همه را یکسره ضبط دولت بکند!

مطلب دیگری را از دفتر تجارت ایران و عثمانی بیاوریم:

نرخ‌گمرکی ایران وعثمانی صدی چهار معین شده بود. در ۱۲۶۷ دولت عثمانی از کالای ایرانی بـه عنوانهای مختلف صدی شانزده حـق گمرك گرفت. وزیر امور خارجه به دستور امیر با سامی‌افندی گفتگوکرد. سفیر ترك «این کیفیت را انکار کرد، مطابق نوشته اظهار کرد که هرگاه این کیفیت ثابت شود، می‌نویسیم که رفع شود». دولت ایـران قبض و تذکرهٔ گمرکی را ارائه داد، اما کار سرانجام نیافت. پس امیر معاملـهٔ متقابله کرد و برکالاهای عثمانی دوازده درصد به‌عنوان مالیات داخلی افزود. ولی مراقبت کرد که «دیناری» بیشتر اخذ نگردد. در دستوری که به ولایات فرستادگفت: «چون مدتی است‌که‌گماشتگان دولت علیهٔ عثمانی، رسم گمرك امتعهٔ محصولهٔ داخلهٔ دولت عثمانی را از تبعه و تجار دولت

---

۲۱. انگلیس ۶۰/۱۴۱ ضمیمهٔ گزارش ابوت، ۸ نوامبر ۱۸۴۸.

۲۲. انگلیس ۶۰/۱۵۴، ترجمهٔ نامهٔ بازرگانان تبریز. از ترجمهٔ انگلیسی به فارسی برگردانده شد.

۲۳. انگلیس ۶۰/۱۵۴ شیل به پالمرستون، ۲۰ نوامبر ۱۸۵۰.

علیهٔ ایران، در حالتی که از ملك روم به ممالك محروسه ایران می‌آوردند مثل کتان و مس و امثال آنها از قرار صدودوازده گمرك گرفته و می‌گیرند، چنانکه قبوضات گمرك ارزنةالروم الان دردفتر وزارت دول‌خارجه ضبط است، علیهذا... باید رسم گمرك امتعه محصولهٔ داخلهٔ دولت علیهٔ ایران را از قبیل چادرشب و ابریشم و غیره، از تبعهٔ دولت علیه عثمانی که در گیلان یا سایر ولایات دولت علیه ایران خریده و می‌خواهند به‌خارج مملکت مثل بغداد و غیره حمل نمایند، از قرار صدودوازده‌گرفته و مطالبه نمایند. اما اگر متاع دیگر باشد مثل ماهوت و سماور و غیره کمافی‌السابق رسم گمرك آنها موافق عهدنامه صدوچهار است. دیناری نباید زیاد مطالبه شود. در این صورت اگر جواز هم داده شود صحیح است و نباید در سایر بلاد ایران از همان مال دومرتبه از تبعهٔ دولت عثمانی گمرك مطالبه شود مگر اینکه به ید دیگری منتقل شده باشد».

نکتهٔ مهم و در خور توجه اینکه امیر در سیاست بازرگانی با طبقهٔ بازرگان مشورت می‌نمود و آنان را در مجلس کنگاش شرکت می‌داد. یکجا به شاه می‌نویسد: در مجلس کارگذاران دولت «چند نفر از تجار آذربایجان و عراق حاضر خواهند شد، و به یاری خدا قراری که ضرر به دیوان و رعیت نداشته باشد، داده و از هم گذشته و... معمول شود». جای دیگر اشاره‌ای دارد که: در مجلس مذاکره «جمعی از تجار هستند، برآوردهای امتعهٔ داخل ایران و متاع خارج را می‌کنند. هنوز قرار به‌جائی منتهی نشده» است[۲۴].

اینك چند کلمه از قانون گمرك بگوئیم:

چنانکه گذشت قانون گمرك واردات از انگلیس وروس وعثمانی، و صادرات به‌آن کشورها ثابت و مشخص بود. دربارهٔ تجارت داخلی دو نوع عوارض به عنوان «راهداری» و «دروازه‌بانی» وجود داشت، ولی برخلاف قانون بازرگانی خارجی، قرار آن ثابت نبود، بلکه در ولایات مختلف فرق می‌کرد. گاه به مأخذ قیمت بارنامه، و گاه به مأخذ بار قاطری اخذ می‌گردید. بطور کلی کالاهای صادراتی از مالیات راهداری معاف‌بود. اما از مال‌التجارهٔ مصرف داخلی (اعم از کالای خارجی یا محصول داخلی) حق دروازه‌بانی گرفته می‌شد. (گاه بازرگانان خارجی خاصه تاجران روسی کالائی را به‌نام صادرکردن می‌خریدند، و آن را در شهر دیگر می‌فروختند. این سوءاستفاده را برای شانه خالی‌کردن از پرداخت عوارض راهداری می‌کردند و مایهٔ ضرر دولت و بازرگانان ایرانی بود. در زمان امیر از آن جلوگیری گردید). کالای تجاری که از شهرهای بزرگ می‌گذشت مشمول عوارض راهداری بود. مثلا از متاعی که از بوشهر به تهران می‌رسید، در شیراز و اصفهان راهداری می‌گرفتند.

حق دروازه‌بانی یا گمرك داخلی در ولایات مختلف تفاوت داشت.

---

۲۴. مجموعهٔ کاغذهای امیر، خطی.

جدول عوارض داخلی چند ولایت را ذکر می‌کنیم:

تبریز: کالای اروپائی مانند پارچهٔ پشمی، چیت، مخمل و شیشه از قرار هربار قاطر (دولنگه) دوتومان و هفت قران، یا دو و نیم درصد بهای اصلی. تنباکو وشکر و ادویه از قرار هرباری دوتومان و ۱۲ شاهی. متاع ایرانی از قرار هرباری دو قران و ۱۲ شاهی.

بوشهر: نیل از قرار هربار صدکیلوگرمی ۱۲ قران، چای هربستهٔ پنج کیلوئی یك قران و ۱۲ شاهی، شکر هرپانصد کیلو سه قران، شال کرمان و کشمیر طاقه‌ای یك قران، ابریشم خام هرپنج کیلو دوقران، قماش پنبه‌ای هرقطعه ۲۵ ذرعی یك قران و ده شاهی، پارچه‌های دیگر پنج درصد قیمت.

مشهد: کالای فرنگی صدی دو ونیم قیمت، شال کشمیر و کرمان طاقه‌ای یك قران و ۲۵ شاهی، پوست بخارا صدی سه قیمت، شکر و ادویه هر ۲۷ من یك من، نیل منی یك قران، قماش ایرانی صدی پنج قیمت، و تنباکو منی چهارشاهی.

استرآباد: در استرآباد از کالاهای داخلی و خارجی هیچگونه عوارض شهری گرفته نمی‌شد. این رسم از دورهٔ کهن جاری بود، اما در زمان امیر تغییر یافت و عوارض دروازه‌بانی برقرار گشت[۲۵].

این مطلب را نیز بیفزائیم که در اصفهان از امتعهٔ فرنگی «از یك صد تومان، دوازده تومان و سه هزار گمرك می‌گرفتند، و بدین‌واسطه منفعتی در تجارت تجار حاصل نمی‌شد، و در امر تجارت رواجی نبود. لهذا اولیای دولت قرار دادند که از تجار تبعهٔ دولت ایران از قرار صد تومان، شش تومان زیاده در اصفهان گمرك مطالبه نشود که تجار بسهولت در مقام رواج تجارت باشند»[۲۶].

•

آخرین گفتار ما در اینجا دربارهٔ نخستین نقشهٔ راه‌آهن ایران است که تاکنون دانسته نشده. طرح آن را در ۱۲۶۶ «استفن‌سون»[۲۷] مهندس انگلیسی ریخت، و خواست اروپا را به هند متصل کند. این طرح راه‌آهن سرتاسری از وین شروع‌می‌شد، به‌عثمانی می‌آمد، به‌بغداد می‌رفت، به بصره یا محمره می‌پیوست، و از خوزستان و فارس وکرمان وبلوچستان می‌گذشت، به سند منتهی می‌گردید. نقشه‌ای بود پرخرج و وسیع، و از نظر اقتصادی و سیاسی اهمیتی به سزا داشت. به دستور پالمرستون سفارت انگلیس در اسلامبول و تهران به بررسی آن پرداختند. شیل از جهات فنی و سیاسی و اقتصادی آن را مورد سنجش قرار داد، و حاصل

---

۲۵. اطلاعات راجع به‌جدول عوارض شهری ازگزارش شیل به‌پالمرستون. ۲۰ آوریل ۱۸۵۰ نقل شد. (انگلیس ۱۵۱/۶۰).

۲۶. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۳۲.

27. R. Stephenson.

مطالعاتش را به مهندس انگلیسی و پالمرستون فرستاد.

از نظر فنی عقیده داشت اگر قرار باشد چنین راه‌آهنی بناگردد بهتر این است که از آسیای صغیر به آذربایجان متصل گردد، و از آنجا به تهران و اصفهان برود. و یا از خراسان بگذرد و به افغانستان برسد. شیل این برهان را آورد: بصره و بغداد بازار مهم صدور کالای اروپا به ایران نیست، بلکه بیشتر صادرات از راه طرابوزان به تبریز می‌آید، و از آنجا به تهران و اصفهان و ایالات مرکزی فرستاده می‌شود. و از طریق دیگر به خراسان و افغانستان صادر می‌گردد. پس از لحاظ بازرگانی داخلی و خارجی ایران، خط آهن شمالی و مرکزی بمراتب مهمتر از راه‌آهن جنوبی ایران می‌باشد. اما اگر مصلحت دانسته نشد که به مرز شرقی ایران و افغانستان راه‌آهنی کشیده شود، بهتر است به تهران و به‌اصفهان بپیوندد.

شیل در همان نامه به مهندس انگلیسی نوشت: «از دولت و ملت ایران نباید انتظار کمك مالی داشت، ازآنکه دولت‌فقیر است وملت عاری از نیروی فعال و مآل‌اندیش. و هر ایرانی می‌گوید دم غنیمت است وباید فکر امروز را کرد... البته دولت از هیچ مساعدتی مگر مدد مالی، دریغ نخواهد نمود. و مردم بسیار خرسند خواهند گشت که چنین بساط نیرومند تازه‌ای که راجع به‌آن خیلی شنیده‌اند و آن را از عجایب روزگار می‌پندارند، در ایران نیز برپا شود. خاصه چون پی ببرند که کار سودمندی است روی به آن خواهند آورد. تنها صنف گاریچی و قاطربان وشتربان هستند که پیش از آنکه بفهمند کار و کاسبی آنها هم رونق خواهدگرفت، با ایجاد راه‌آهن مخالف خواهند بود». بعد شرحی از ارزانی معیشت و مزد ارزان کارگر می‌دهد. (مزد عمله روزی هفت صد دینار، نان از قرار منی یك عباسی، و گوشت‌یك من یك قران). و می‌گوید در ایران راهزنی نیست و امنیت عمومی وجود دارد. و این نتیجه را می‌گیرد: «گرچه بنای راه‌آهن در ایران دشواریهای زیاد دارد، در برابر علم و عمل و سرمایه همهٔ آن سختیها را می‌توان از میان برداشت». و البته منحرف گردانیدن راه عمومی تجارت اروپا و هندوستان سود فراوان خواهد داشت[۲۸].

در آن نامه، سفیر انگلیس اندیشهٔ باطنی خود را باز ننمود. وجههٔ نظر حقیقی او را از گزارشی که به وزیر امور خارجه نگاشت، و نقشهٔ راه‌آهن را از نظر سیاسی واقتصادی موردارزشیابی قرارداد، بایدشناخت. زبدهٔ آن را می‌آوریم.

به‌نظر شیل ایجاد راه‌آهن در ایران به این زودیها صورت‌پذیر نیست. «قرن دیگری باید بگذرد تا ایران فقیر ناتوان، و دولت و ملت سست بی‌تهور و بی‌ابتکار آن، شایستگی شرکت در نقشهٔ راه‌آهن را پیدا کنند. بنای راه آهن البته موجب افزایش قدرت ایران خواهد گشت، و

۲۸. انگلیس ۶۰/۱۵۳ شیل به استفن سون، ۲۶ ژوئیهٔ ۱۸۵۰.

استعدادهای آن را که تاکنون براثر فقر و نیازمندی و سستی خفته مانده، بیدار خواهد کرد. در جهت دیگر منحرف ساختن راه تجارت مغرب به هندوستان، و حتی صدور قسمتی از کالاهای اروپا از طریق ایران به هند، براهمیت و ارزش ایران بسیار خواهد افزود و آن را متکی به انگلستان خواهد ساخت. در عین حال سرنوشت تجارت عظیم انگلیس با مشرق تا خاك چین، به‌دست هوی وهوس این ملت متقلب دورو سپرده خواهد شد».
همین مطلب را به زبان دیگری ادا می‌کند: «هیچ تناسب و تعادلی میان نفعی که عاید ایران خواهد گردید، و فایده‌ای که برای انگلستان خواهد داشت، وجود ندارد. در واقع منافع ملت متمدنی را به عهدهٔ دولتی نیمه وحشی می‌سپاریم که شور واحساسات برآن غلبه دارد، و براثر نادانی و بی‌کفایتی سود خود را هم تمیز نمی‌دهد».

اما از نظر نظامی، کشیدن راه‌آهن «ایران را به‌سرحد هندوستان می‌رساند، یعنی ایرانی که‌قدرت وفعالیت آن باتحصیل راه‌آهن خیلی بیشتر از نیروی فعلی آن خواهد گردید ــ و این خود مستملکات انگلستان را در هند به خطر تجاوز نزدیکتر می‌گرداند. البته حالا از جانب ایران خطری برنمی‌خیزد، اما از رویهٔ آن در زمان جنگ چه خبر داریم؟ نباید فراموش کرد که شرف و ایمان و حق‌شناسی در این ملك وجود ندارد، سودجوئی و طمع‌ورزی انگیزه‌های اصلی کردار مردم آن را می‌سازد. ایران از روسیه بیشتر از انگلستان در هراس است. و نتیجهٔ این حالت آن است که روسیه می‌تواند همکاری ایران را با وعدهٔ تصرف بغداد و هرات وقندهار جلب کند. ولی‌انگلستان چنین طعمه‌هائی را نداردکه تقدیم ایران بسازد. گرچه دستگاه روحانی و افکار عمومی مردم هواخواه انگلستان است. اما هرگاه میان دولت ایران و روسیه قرارداد اتحادی بسته شد ــ راه‌آهنی که متصل به مرز هند باشد بردشواریهای ما خواهد افزود».

شیل گزارش خود را با این سخن پایان می‌دهدکه در معنی آن تأمل باید کرد: «ویرانی و ناتوانی و فقر و وحشیگری، خصوصیتهای همهٔ کشورهائی است که در مغرب هندوستان واقع شده‌اند. و همین‌خصوصیات است که عامل تحکیم قدرت انگلستان در سرزمین هند گردیده. البته دولتی در این صدد نیست که آن حالت عمومی جامعه‌های شرقی را برای ابد تثبیت نماید، و همیشه آنان را به همان وضع نگاه دارد؛ اما هیچ تعهد اخلاقی هم ندارد که در برانداختن آن ویرانی و ناتوانی و فقر و وحشیگری تلاشی کند»[۲۹].

شیل در آن گزارشها بعضی نکته‌های درست گفته، و پاره‌ای جاها بخطا رفته است. این نظر صحیح است که از لحاظ بازرگانی داخلی و خارجی ایران، خط‌آهن شمالی که از تبریز به ناحیهٔ مرکزی ایران‌کشیده شود، بر خط بغداد و محمره ترجیح داشت. تأثیر اجتماعی آن نیز بدیهی

۲۹. انگلیس ۶۰/۱۵۳ شیل به پالمرستون، ۴ اوت ۱۸۵۰.

بود که ایجاد راه‌آهن تحرك تازه‌ای به اقتصاد ایران می‌داد، و تحول اقتصادی به نوبهٔ خود در احوال اجتماعی مؤثر می‌افتاد. اما این اندیشهٔ او بکلی خطاست که راه‌آهن اروپا و آسیا، راه تجارت مغرب و مشرق را کلا یا بعضاً از دریا به خشکی تغییر می‌داد. از نظر صرفهٔ اقتصادی و گنجایش حمل و نقل، هیچگاه راه‌آهن نمی‌توانست جای راه دریائی را بگیرد. به علاوه نیروی دریائی از عمده‌ترین عوامل تسلط اقتصادی و سیاسی انگلستان بود، و راه‌آهن نمی‌توانست جایگزین آن گردد. درواقع جنبهٔ اقتصاد ملی و منطقه‌ای راه‌آهن، بر جنبهٔ بین‌المللی آن می‌چربید.

اما در ارزشیابی سیاسی شیل باید گفت نفرت او از ملت ایران به حدی است که پردهٔ سیاهی برابر ذهن او کشیده. به ظاهر هراسان است که براثر همکاری و اتحاد احتمالی ایران و روسیه، ممکن است راه‌آهن ایران تبدیل به عامل تعرض علیه مستعمرهٔ انگلیس در هندوستان گردد. این پندار واهی بود. حتی در مرحله‌ای که رقابت انگلیس و روسیه در آسیا به اوج رسید ــ سیاست خارجی ایران به راه اتحاد سیاسی و نظامی با روسیه نزدیك نگشت. برعکس دولت ایران همواره ایمنی سیاسی خود را در همکاری با انگلیس جست و جو می‌کرد. معلوم است شیل در تاریخ دیپلماسی ایران خبره و ورزیده نیست، یا اینکه افراط او در بدگمانی نسبت به‌ایران مانع آن‌گردیده‌که اندیشیده سخن‌گوید. ولی اینکه می‌نویسد روحانیان هوادار انگلستان‌اند، حرفش تا اندازه‌ای درست است. انگلیس از دستگاه روحانی پشتیبانی داشت، عناصر سودجوی روحانی نیز به حمایت آن دلگرم بودند[۳۰]. اما اینکه تصور می‌کند مردم هواخواه انگلیس بودند، نه چنین است. به همان اندازه که شیل از ایرانیان بیزار بود، مردم نیز از عنصر انگلیسی بدشان می‌آمد و می‌آید. ایرانیان فقط با مأموران سیاسی و گماشتگان انگلیسی سروکار داشتند. و این مأموران مردمی بودند وقت‌پرست و مزور و دروغزن و دسیسه‌گر و سودجو. به‌گاه نیازمندی زبان به‌چاپلوسی می‌گشودند و به‌هر پستی تن‌درمی‌دادند، و به‌گاه بی‌نیازی خدا را هم بنده نبودند ــ و چون پای نفع سیاسی و سود مادی به میان می‌آمد، خود را مقید به هیچ قانون اخلاقی و ارزش انسانی نمی‌دانستند. حتی بنابر مدارك رسمی عینی می‌دانیم که در تأسیسات اقتصادی که در کشورهای دیگر برپا کردند، از حساب‌سازی و تقلب و دزدی محصول ملل (بدون آنکه آنها را به حساب بیاورند) روگردان نبوده‌اند. به همین سبب هرگاه موضوع رسیدگی به دفتر حساب آنان پیش می‌آمد، هراسناك راه فرار می‌جستند. از این نظر حتی شیل نمی‌تواند فضیلت و افتخاری برای ملت خود ادعا کند ــ همانطور که ماهیت اخلاق سیاسی اکثریت طبقهٔ حاکم ما همان بود که او وصف نموده است.

اما انگیزهٔ حقیقی شیل در مخالفت با تأسیس راه‌آهن ایران، نه

۳۰. نگاه کنید به بخش ۲۲.

ترس از روسیه بود و نه فساد اخلاق اهل سیاست در ایران. بلکه تنها وجههٔ نظر سیاست استعماری او بود که کشیدن راه‌آهن را مصلحت نمی‌دانست. منطق استعماری او را از عبارتی که در پایان نامهٔ خود به پالمرستون نگاشته، خوب می‌توان شناخت. جوهر سخنش این بود که: ویرانی و فقر و عقب‌ماندگی مشرق، عامل تحکیم قدرت انگلستان‌گردیده، یا به عبارت دیگر موجب گسترش سلطهٔ آن دولت گشته ــ و راه‌آهن نیروی اقتصادی تازه‌ای به ایران خواهد داد و از عوامل ترقی آن خواهد گردید. و حال آنکه انگلستان «تعهد اخلاقی» ندارد که وسیلهٔ پیشرفت و تجددخواهی آن را فراهم کند. پس بهتر است ایران در حالت خمود اجتماعی و بی‌رمقی اقتصادی بماند، زیرا جهل و فقر و خرابی ضامن تسلط انگلستان خواهد بود.

سیاست مذهبی

۲۲ کاهش قدرت روحانی

سیاست مذهبی امیر دو جهت ثابت و مشخص داشت: کاستن نفوذ روحانی و منع دخالت در سیاست؛ آزادی و مدارای دینی. نظر او به هر دو جهت زادهٔ تفکر واحد او در اصالت سیاست عرفی بود. گفتار ما در این بخش محدود به موضوع نخست است.

قبلا بگوئیم که امیر نه دشمن دین بود و نه بدخواه روحانیت؛ این معنی را در تحلیل شخصیت فردی او باز نمودیم که خود دیندار بود و مقید به اصول و آداب مذهبی. اما از تعصب آزاد بود و به گفتهٔ اعتضادالسلطنه زهد خشك را «استهزاء» می‌کرد[1]. برخورد دولت امیر با دستگاه روحانی زادهٔ دو عامل اصلی بود: یکی دخل و تصرف عالمان دین در کار سیاست، دوم سنت‌پرستی و ظلمت هیأت روحانی. معلوم است که در بحث کلی، هیأت مجموع را در نظر می‌گیریم؛ وگرنه نه هر کس که عالم دین بود گرفتار تعصب و خمود فکری بود و یا مخالف اصلاح و ترقی. چنین نیست. از صنف روحانیان مردان دانا و استوار، روشن‌بین و پرهیزکار برخاستند. اتفاقاً امیر با این کسان همکاری داشت، جانب آنان را نگاه می‌داشت، و از استقلال دستگاه قضائی شرعی که در دست آنان بود، پشتیبانی می‌کرد. درواقع سیاست عمومی امیر در کاستن قدرت روحانی متوجه امام جمعه‌ها و شیخ‌الاسلامها می‌گردید که در افکار قاطبهٔ مردم نفوذ داشتند، مروج کهنه‌پرستی و نادانی بودند، سرای آنان مصون و جای تحصن بود. و از این راه اعمال قدرت می‌نمودند و در سیاست مداخله می‌کردند. امیر چنین حق و مسئولیتی را برای روحانیان نمی‌شناخت. به علاوه نفوذ و رویهٔ ایشان را مانع پیشرفت نقشهٔ اصلاح و ترقی می‌دانست.

---

۱. نگاه کنید به بخش سیزدهم.

از لحاظ شناختن زمینهٔ فکری جامعهٔ ما در این زمان باید دانست که از یك سو، اندیشهٔ تفکیك سیاست از دین در ایران شناخته گردیده بود. در ترجمهٔ تاریخ پتر کبیر نوشتهٔ ولتر آمده که پتر به کشیشان و دانایان گفت: «مهام سلطنت و انجام امور دولت با من است، و مرا با تشخیص و امتیاز مذهب و دین کاری نیست». از سوی دیگر تجربه آموخته بود که ظلمت روحانی و دخالت ملایان در امر مملکت‌داری، سد راه اصلاح‌طلبی و نوجوئی است. و آنچه بیشتر در ذهن امیر تأثیر کرده بود، همین بود. میرزاصالح شیرازی در سفرنامهٔ ارزندهٔ خود راجع به احوال عثمانی نکتهٔ اندیشیده‌ای را می‌آورد: «مادامی که سلسلهٔ علیهٔ ملاها خود را مدخل به دولت عثمانی نمایند، هرگز دولت مزبور ترقی نخواهد کرد... فی‌الواقع هر دولتی که ملاها خود را مدخل آن نموده، بنا را به حیله‌بازی گذاردند هرگز آن دولت و آن ولایت ترقی نخواهد کرد».

همین معنی در سخن امیر به کنسول انگلیس و سفیر آن دولت نمایان است. هنوز بیش از نه ماه از صدارتش نگذشته بود که کنسول از تبریز به دیدن او آمد، و در گزارش خود نوشت: «امیر نظام مصمم است که جلو نفوذ روحانیان را بگیرد، گرچه می‌داند کاری است بس دشوار و پرخطر. ولی متذکر شد که دولت عثمانی وقتی در راه تجدید نیروی خود توفیق یافت که نفوذ علما را درهم شکست. و گفت او هم همین کار را خواهد کرد، و یا سرش را برباد خواهد داد»[۲]. همچنین وقتی که اختلاف امیر با امام جمعهٔ تهران بالا گرفت ــ و شیل پای بمیان نهاد، امیر گفت: «یا باید در برابر ادعاها و دخالتهای امام جمعه ایستادگی کنم، یا دست از سیاست و زمامداری بکشم. متأسفانه این خاص علمای پایتخت نیست، در سرتاسر ایران، ملایان کم یا بیش در پی قدرت هستند و می‌خواهند در امور سیاسی و دنیاوی دخل و تصرف نمایند»[۳].

با این وجهٔ نظر، تصادم قدرت دولت و دستگاه روحانی امری محتوم بود. تحریك امام جمعهٔ تهران به برانگیختن مردم شهر علیه امیر، داستان معجزه‌کردن امامزادهٔ تبریز و مداخلهٔ شیخ‌الاسلام و امام جمعهٔ آذربایجان، و ایستادگی آنان در برابر دولت ــ آن کشمکش پنهانی را آشکار ساخت. شرح هر موضوع را بدست می‌دهیم.

آغاز اختلاف امیر را با میرزا ابوالقاسم امام جمعهٔ تهران، شیل بیان می‌کند: «وزیر مختار روسیه بتازگی انفیه‌دان الماس نشانی که روی آن صورت امپراطور روس نقش شده بود، به امام جمعه هدیه کرد. هدیهٔ امپراطور موجب حرف وگفتگو شد، ومیان علما و افراد صاحب نفوذ ایجاد همچشمی زیاد نمود. امام جمعه از مرحمت تزار بخود می‌بالد، و بعمد

۲. انگلیس ۶۰/۱۴۷ استیونس به شیل، ۱۵ ژوئن ۱۸۴۹ (گزارش علاقات خصوصی او با امیر نظام).
۳. انگلیس ۶۰/۱۴۶ شیل به پالمرستون، ۷ نوامبر ۱۸۴۹.

نمی‌خواهد موضوع آن تحفه را به اطلاع شاه و امیر نظام برساند. میانهٔ او و امیر هم چندان گرم نیست. پس از چند روزی امیر به وی پیغام فرستاد که رفتار او در پذیرفتن آن هدیه، و اطلاع ندادن به دولت بسیار ناپسندیده و ناشایسته می‌باشد. امام جمعه که از حسد روحانیان آگاه گشته بود، بهراسید و روز بعد انفیه‌دان و نامهٔ وزیر مختار روس را به نظر امیر رسانید»[۴].

باید دانست که دستگاه امام جمعهٔ تهران همواره مورد توجه سفارتخانه‌های روس و انگلیس بود، و هر دو سعی داشتند دست‌کم با آن روابط نیکو و نزدیکی داشته باشند. و اسناد ما حکایت می‌کند که آن دستگاه هیچگاه از آلودگی سیاسی پاك نبود. میرزامحمدمهدی امام جمعه عموی میرزا ابوالقاسم، همان کسی است‌که دستگیری قائم‌مقام را به‌وزیر مختار انگلیس «تهنیت» گفت. همچنین بنا بر نوشتهٔ وزیر مختار، یکی از معتمدان خود را به سفارت فرستاد تا «مراتب شادمانی و خرسندی امام جمعه و همهٔ طبقات مردم را از آن بابت ابراز دارد. و نیز بگوید که جملگی معتقدند براثر کوششهای من (وزیر مختار) بود که خوشبختانه توانستند از دست قائم‌مقام، یعنی آن آفت بدتر از طاعون رهائی یابند»[۵]. میرزا ابوالقاسم نیز دست‌کمی از عمویش نداشت، و ما آنان را بنیکی نمی‌شناسیم؛ گوئی بیگانه‌پرستی در آن دستگاه همچنان به میراث بماند. از میرزا ابوالقاسم امام جمعه، نامه‌ای در دست است که به پالمرستون نگاشته، و ضمن عرض ارادت می‌نویسد: «قاطبهٔ مردم از کوچك و بزرگ، و پیر و جوان، خاصه اعیان و اشراف مملکت، امیدواری دارند که به اهتمام خردمندانهٔ جناب وزیر مختار آرامش در ایران برقرار گردد. و همهٔ آن اصناف سپاسگزار نمایندهٔ دولت بهیهٔ انگلیس هستند»[۶]! پالمرستون پاسخ نسبتاً گرمی به امام جمعه فرستاد و از اخلاص‌مندی او اظهار تشکر نمود.

معلوم است صدراعظمی که اصول سیاستش برانداختن نفوذ روس و انگلیس باشد ــ چون بفهمد امام شهر از یکی انفیه‌دان الماس نشان می‌پذیرد، و به دیگری ارادت می‌ورزد و در سیاست خارجی دخل و تصرف می‌نماید، تحمل نخواهد نمود. شیل می‌نویسد: «امام جمعه بیمناك است که امیر نظام او را از مقامش معزول گرداند. هر چند امام جمعه آشکارا تقاضا نکرد که در این موضوع با امیر حرف بزنم، اما از سخنان او و اطرافیانش معلوم بود که به این کار علاقه دارد، به شرط آنکه امیر نداند که از جانب او چنین خواهشی شده است». روز بعد شیل سراغ امیر رفت

---

۴. انگلیس ۶۰/۱۵۴ شیل به پالمرستون، ۱۶ ژوئن ۱۸۴۹.
۵. انگلیس ۶۰/۲۱۵ خاطرات روزانهٔ کمپل، ۲۲ ژوئن ۱۸۳۵ (چهار روز پیش از کشتن قائم‌مقام).
۶. انگلیس ۶۰/۱۵۰ نامهٔ امام جمعه به‌پالمرستون، ژانویهٔ ۱۸۵۰ ازترجمهٔ انگلیسی به فارسی برگردانده شد.

و موضوع را بمیان گذاشت. امیر گفت: همیشه مایل بوده روابط دوستی را با امام جمعه حفظ کند، اما مدتی است که او بطور مستقیم در کارهائی دخالت می‌نماید که بهیچوجه در حدود اختیارش نیست. و به دنبال آن‌همان سخن با مغز را گفت که پیش از این آوردیم، یعنی یا باید از زمامداری دست بشوید، وگرنه به روحانیان اجازه نخواهد داد در کار سیاست تصرف نمایند۷.

امیر مدارا کرد. اما امام دست‌بردار نبود، و یك ماه و نیم بعد مردم شهر را علیه دولت برانگیخت. منبع آگاهی ما باز گزارش شیل است که ماجرا را ثبت کرده: «امام جمعهٔ تهران چندبار پیام فرستاده که سوء حکمرانی امیر مایهٔ آشوب شهر خواهد گشت. و پریروز خبر داد که قرار است بلوائی در مسجدشاه علیه امیر برپا شود. البته کوشش او در مداخلهٔ به کار مملکت، سبب تیرگی روابطش با امیر گشته... و از جای معتبری اطلاع یافته بودم که اگر هنگامه‌ای برخیزد، شخص امام جمعه از عوامل اصلی آن خواهد بود. از آنجا که بارها راهنمائی سفارت را خواسته بود، مستر طامسون را پیش او فرستادم و این مطلب را ابلاغ کردم که: از ملاحظات دیگر گذشته، مصلحت شخصی او نیست که مردم را به برپاکردن بلوا علیه دولت تحریك نماید... خاصه، خاطرنشان ساختم همینکه هیجان عمومی درگرفت، هیچ معلوم نیست عاقبت آن به کجا انجامد، چنانکه در شورش مشهد (در زمان سالار) خود مردم مجتهد شهر را زندانی نمودند.

«پاسخ امام جمعه سراپا حکایت از وفاداری می‌نمود. اما دیروز به وقت نماز، گروهی از زنان اصفهانی در مسجدشاه گرد آمده، جار وجنجال ایجاد کردند. و جمع شدن زنان همیشه نشانه‌ای است از آشوب عمومی. سپس قریب دوهزار زن و مرد جمع شدند، امام جمعه را از منبر پائین آوردند، و خواستند که او نزد شاه و امیر برود و حق آنان را بگیرد. ولی او به حرمسرای خود دررفت. هر آینه به دربار رفته بود، زد وخوردی روی می‌داد. چون از ماجرا خبردار شدم، یکی از گماشتگان هندی خود را که مورد اعتماد امام جمعه می‌باشد، نزد او فرستادم و هشدار دادم مبادا عامل فتنه‌ای علیه دولت گردد. پاسخ آورد که تا اندازه‌ای که در اختیار او می‌باشد، از مشارکت در هنگامه پرهیز خواهد جست، اما مردم تحت حکم او هستند. باری ازدحام فرو نشست، و مردم پراکنده گشتند. و می‌دانم که اگر آن ماجرا دو ساعت بیشتر طول کشیده بود، می‌خواستند درصدد برانداختن دولت امیر برآیند. تردید نیست که در این فتنه عده‌ای دست داشتند، و یکی از آنان خود امام جمعه بود...»۸.

در یکی از نامه‌های خصوصی امیرؒ به شاه به آن داستان اشاره‌ای رفته: «چه تازه‌تر ازاین هست که‌از دولت سرقوم‌های شما امروز اصفهانیها

۷. انگلیس ۶۰/۱۴۶ شیل به پالمرستون، ۷ نوامبر ۱۸۴۹.
۸. انگلیس ۶۰/۱۴۶ شیل به پالمرستون، ۲۰ دسامبر ۱۸۴۹.

لوطی‌بازی در مسجدشاه درآورده، به قدر هزار نفر زن و مرد عارض داد و بیداد کن، و پنج‌هزار نفر تماشاچی جمع کرده، الله الله بنا گذاشته بودند...»[۹].

این ماجرا در ذیقعدهٔ ۱۲۶۵، یعنی شش ماه پس از شورش سربازان فوج قهرمانیه در ربیع‌الثانی آن سال، درگرفت[۱۰]. امیر امام جمعه را تهدید به عزل از مقامش کرد، مگر اینکه دست از فتنه‌انگیزی و تصرف در کار دولت بردارد. و نیز به او فهماند که به میانجیگری سفارت انگلیس هم وقعی نخواهد نهاد. شیوهٔ امیر مؤثر افتاد و به قول شیل «با روش تهدید و تحبیب امام جمعه را فرمانبردار گردانید»[۱۱]. پس از آن امام جمعه نقشه‌های ترقیخواهانهٔ دولت را تأییدمی کرد، چنانکه وقتی که امیر خواست آئین قمه‌زدن و زنجیر زدن ایام سوگواری محرم را براندازد، نخست فتوای او را گرفت که این رسم مخالف شریعت است. در ضمن امیر جانب او را رعایت می‌نمود، و در روابط با وی ادب اجتماعی را منظور می‌داشت. به شاه می‌نویسد: «منزل امام جمعه به دیدن رفته بودم، چون آن وقت که در کن بودم تعزیه‌ای برای او روی داد، دیدن نکرده بودم».

دولت در نخستین قدمی که برای محدود گردانیدن قدرت روحانی برداشت، کامیاب گردید. دیری نگذشت که حکایت معجزه کردن یکی از امامزاده‌های تبریز رخ داد ــ و به دنبال آن شیخ‌الاسلام و امام جمعهٔ آذربایجان دستگیر شدند. می‌دانیم که نفوذ روحانیت در آذربایجان ژرف و گسترده بود ــ و چون جایگاه ولیعهد بود خواه و ناخواه امام جمعه و شیخ‌الاسلام تبریز پایه‌ای بلند داشتند. به علاوه تعصب دینی در آن دیار بیشتر از اغلب یا شاید همهٔ ولایات ایران بود. در این زمان حاجی میرزا علی‌اصغر مجتهد مقام شیخ‌الاسلامی را داشت که «در حضرت نایب‌السلطنه او را مکانتی بود، همواره به مسند قضاوت به فصل امور عامه مبسوط‌الید بود»[۱۲]. پسرش میرزا ابوالقاسم نیز صاحب نفوذ و متمکن بود، و چون پدرش پیر گشته رشتهٔ کارها را در دست داشت و لقب شیخ‌الاسلامی را نیز برگزیده بود. دیگر حاج میرزا محمدباقر مجتهد امام جمعه که «او را به کارهای شرع اعتباری بزرگ بود، نفاذ حکم او عام بود به هر جمع»[۱۳].

میانهٔ امیر با آنان، از زمان وزارت نظام آذربایجان خوب بود. و آنان نیز ظاهراً قدر امیر را می‌شناختند. حتی در قضیهٔ شورش فوج قهرمانیه در ربیع‌الثانی ۱۲۶۵، روحانیان تبریز به پشتیبانی امیر برخاستند. در این باره دو نامهٔ قابل ملاحظه در دست است که مجتهد بزرگ تبریز (ظاهراً

۹. مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به شاه، خطی.
۱۰. نگاه کنید به بخش ۷.
۱۱. انگلیس ۶۰/۱۵۳ شیل به پالمرستون، ۱۶ سپتامبر ۱۸۵۰.
۱۲. تاریخ و جغرافیای تبریز، ص ۲۴۵.
۱۳. تاریخ و جغرافیای تبریز، ص ۱۱۹.

میرزا علی‌اصغر) و میرزا محمدباقر امام جمعه در همان موقع به فرانت نوشته‌اند. نامهٔ نخست می‌گوید: «راجع به شورش افواج و رفتار ناهنجار آنان علیه جناب امیر نظام، و مساعی شما در دفع این غائله موجب تحکیم مودت دولتین ایران و انگلیس گردید. لازم بود محرکین آن بلوا تنبیه شوند زیرا بر همه معلوم است که نیت ظاهری و باطنی امیر نظام فقط ترقی مملکت و قوام دین و تربیت عساکر است. پس هر کس بخواهد مخل نظم گردد، یاغی است و سزاوار سخط و سیاست شاهانه. در خصوص اوضاع آذربایجان، اگر کمی صبر کنید بیقین خواهید دانست که جمهور اهالی این ایالت از اعیان و عساکر و رعیت چنان منقاد و مطیعند که به قدر سر موئی مرتکب رفتار ناپسندیده‌ای نخواهند شد که در این دنیا و آخرت شرمسار گردند. تا وقتی که این پیر حقیر حیات دارم، جان و مال خود را در راه دین و حمایت پادشاه اسلام وقف می‌کنم. احدی جرأت نخواهد نمود که غائله‌ای ایجاد نماید... و یا عملی از او سر بزند که منافی عوالم مودت ایران و انگلیس و دیگر ملل فرنگ باشد». نامهٔ امام جمعه نیز به همان مضمون نگاشته شده و عبارتی از آن نقل می‌شود: «هرگاه در انقلاب سربازان خدای ناخواسته صدمه‌ای به ارادتمندان جناب امیر نظام وارد آمده بود، تمام ایران منقلب می‌گشت. نیات امیر منحصر به این است که امور دولت ترقی یابد و دین قوام پذیرد»[۱۴].

اساساً ندانستیم کاردار انگلیس در فرونشاندن آن هنگامه چه یاری کرده بود، و مجتهدان تبریز چه سروکاری با سفارت داشتند؟ در هر حال، آنچه مربوط به مطلب ما در اینجاست اینکه علمای معتبر تبریز از امیر حمایت می‌کردند ــ تا اینکه بقعهٔ «صاحب‌الامر» در میدان «صاحب‌الزمان» تبریز معجزه فرمود (۱۲۶۵). قصابی گاوی را برای کشتن می‌برد، گاو بند گسیخت و به بقعه پناهنده گردید. چون قصاب خواست آن را بیرون کشد، در دم افتاد و جان داد. و گاو از آنجا یکسره به خانهٔ میرزا حسن متولی بگریخت. لابد به حیوان زبان بسته الهامی رسیده بود. پس گفتند: «حضرت صاحب‌الامر علیه‌السلام معجزی کرد... همهٔ دکانها پرچراغ و بانگ صلوات بود، و تهنیت همی گفتند که تبریز شهر صاحب‌الامر شد، از مالیات و حکم حکام معاف است. پس از این، حکم با بزرگ مقام است... مسجد و مقام سراسر پر چراغ بود، و لولیان بر بام بودند و کوس همی زدند»[۱۵].

نادرمیرزا که ناظر این صحنهٔ نمایش بود، می‌نویسد: «آن گاو را میرفتاح برده بود، جلی از بافتهٔ کشمیر بر او انداخته، فوج همی رفتند و بر سم آن حیوان بوسه همی زدند، وقیعهٔ آن حیوان به تبرک همی‌ربودند.

---

۱۴. انگلیس ۶۰/۱۴۴ از ترجمهٔ انگلیسی آن دو نامه (مارس ۱۸۴۹) به فارسی برگردانده شد.

۱۵. تاریخ و جغرافیای تبریز، ص ۱۱۱.

بزرگان بدانجای چراغدانها و پرده‌ها به نذر همی بردند. تا بـه‌جائی که سفیر انگلیس چهل‌چراغی بلور بفرستاد و بیاویختند. آنجا خدام و فراشها بگماشته، مردم نواحی فوج فوج با چاوشی به زیارت همی آمدند. همه‌روزه معجزهٔ دیگر همی گفتند که فلان کور بینا شد، و فلان گنگ به زبان آمد، و فلان لنگ پای گرفت. برخی از بـزرگان بدین کار بیشتر قـوت همی دادند. تا یك ماه کس را قدرت نبود سخنی در این کند...»[۱۶]. از قضای ایزدی گاو بمرد. اما مردم دست‌بردار نبودند، و حکمران کجا یارای دم‌زدن داشت.

در ضمن باید دانست که دراین اوان، میان‌دولت و سفـارت انگلیس مشاجرهٔ تندی برسر ارامنهٔ تبریز درگرفته بود، واستیونس کنسول تبریز «اعلام‌نامهٔ» تحریك‌آمیزی بر در کلیسا چسبانده ــ و امیر مترصد بود او را از ایران بیرون کند. و هموست که آن چلچراغ را در آن گیرودار به بقعهٔ صاحب‌الامر فرستاد و وقف آنجـا کرد. امیر در نـامهٔ بلندی که‌شرح دخالتهای بیجـا و شیطنت‌آمیز کنسول انگلیس را می‌دهـد، در ۱۴ رجب ۱۲۶۶ به‌شیل می‌نویسد:

«... بعد از آنکه مردم اجامره و اوباش تبریز به‌جهت شرارتهای خودشان در امور ملکی و اتلاف مالیات دیوانی از برای خود مأمن و بستی قرار گذاشته و خودسریها کنند، عالیجاه مشارالیه (استیونس) به جهت تقویت آنها و استحکام خیالاتشان چهل‌چراغی به مسجد صاحب‌الزمان فرستاد و برآنجا وقف کرده، زیاد از حد باعث جرأت عوام و اشرار گشته پای جسارت را پیشتر گذارده‌اند، تا از این خیالات عوام خدا داند چه حادثات بروز و ظهور کند».

بلوای معجزه، قدرت روحانیت را موقتاً برسیاست غالب گردانیدـ خاصه اینکـه سخن از ایـن رفت که تبریز شهر مقدس و از «مالیات و حکم حکام معاف است». از سوی دیگر می‌دانیم که اقتدار میرزاعلی‌اصغر شیخ‌الاسلام بحدی رسیده بود که «هرزه‌کاری که به سرای او شدی، مأمون بودی». به‌علاوه پسرش میرزا ابوالقاسم نیز «با دیوان نه به‌راه راست همی رفت». البته این وضع بر دولت امیر سخت گران بود، و آن را «با رمـوز مملکت داری موافق ندید، واجب آمد که دندانی نماید». امیر مثل همیشه با تدبیر پیش‌آمد. نخست دستخطی از شاه رسید که شیخ‌الاسلام و پسرش را محترمانه به پایتخت دعوت نمود که چند روزی مهمان باشند. پسر رأی پدر را زد؛ «عصیانکی نمودار شد که به رفتن تهاون نمود. که را زهره بود که این کار آشکار کند»[۱۷]؟ امیرسلیمان‌خان افشار را با دستور محرمانه به

۱۶. تاریخ و جغرافیای تبریز، ص ۱۱۱.
۱۷. تاریخ و جغرافیای تبریز، ص ۲۴۶ـ۲۴۵.

تبریز فرستاد، هر دو را توقیف کردند و روانهٔ تهران ساختند. تا امیر برسر کار بود در آنجا می‌زیستند، شیخ‌الاسلام آزاد بود و به هرکجا می‌خواست، می‌رفت، اما پسرش که پرمدعا بود تحت نظر بود. در ضمن چند نفر از بازیگران آن صحنهٔ اعجاز را دستگیر کرده، در تهران به زندان افکندند. چندی بعد به این شرط آزادشان ساختند که از فن معجزه‌کاری دست بردارند[۱۸].

پس قدرت دولت فائق آمد. و میرزا باقر امام جمعهٔ تبریز نیز حساب کار خود را کرد. امیر هم با او مدارا می‌نمود تا اینکه مسألهٔ شکستن قانون تحصن پیش آمد که شرح آن را خواهیم دید. امیر مجتهدان ولایات را به‌تهران فراخواند. جملگی آمدند مگر امام جمعهٔ تبریز. در این باره ایستادگی کرد و پیروانش را نیز به دفاع برانگیخت؛ چندصد نفر اطراف خانهٔ او جای گرفتند. کنسول انگلیس می‌نویسد: «یکی از بازرگانان معتبر به من مراجعه کرد که اگر امام‌جمعه رهسپار تهران گردد، آیا دولت انگلیس به موجب نوشته‌ای سلامت او را تضمین می‌نماید»[۱۹]؟ کنسول جرأت نکرد تعهدی بسپرد ــ و بحقیقت هراس امام‌جمعه ناموجه بود، زیرا امیر قصد آزار او را نداشت.

استیونس کنسول انگلیس در تبریز در نامهٔ محرمانهٔ خود به‌شیل گوید: میرزاحسن‌خان وزیر نظام آذربایجان شرحی به برادرش امیر نگاشته و مرا متهم نموده که امام‌جمعه را به سرپیچی از فرمان دولت ترغیب نموده‌ام، و هواخواهانش را تشویق‌کرده‌ام که‌مانع رفتن امام‌جمعه به‌تهران گردند. کنسول خود را از این اتهام مبرا می‌داند، و در همان نامه می‌نویسد: مدتی است نه امام‌جمعه را دیده‌ام و نه ارتباطی با او دارم؛ گفتهٔ وزیر نظام بهتان است[۲۰]. حکم قطعی دشوار است، اما چطور ممکن است وزیر نظام چنین مطلبی را از پیش خود ساخته باشد، و بخواهد به برادرش خلاف حقیقت بنگارد. به‌علاوه استیونس همان کسی است که چلچراغ به بقعهٔ صاحب‌الامر هدیه کرده بود، و سابقهٔ فتنه‌انگیزی داشت.

باری گزارش شیل حاوی نکته‌هائی است که نظر او را روشن می‌کند: با هیجانی که در تبریز ایجاد گشته بود «حتی تردید می‌رفت که اگر امیر دستور توقیف امام‌جمعه را بدهد، سپاه آذربایجانی از فرمان دولت اطاعت کنند. اما امیر نظام تدبیر بخرج داد و نوشت که او درآمدن به پایتخت مختار است. این گذشت امیر هم، خاطر مردم را آسوده نساخته و نگران‌اند، گرچه فتنه‌ای برنخاسته. در گفتگوی با امیر کوشیدم او را متقاعد نمایم که در وضع فعلی، از نقشهٔ خود در برانداختن قدرت روحانیان دست بردارد. و تذکر دادم که دامنهٔ آشوب آذربایجان به دیگر

18. Lady Sheil, P. 166.

۱۹. انگلیس ۶۰/۱۵۵ استیونس به شیل ۲۷ اوت ۱۸۵۰.

۲۰. انگلیس ۶۰/۱۵۵ استیونس به شیل، ۲۸ اوت ۱۸۵۰.

ولایات خواهد رسید، خاصه همسایگی آن با روسیه وعثمانی خطر را تشدید می‌کند. خواهش کردم تهدیدات پی‌درپی وزیر مختار روس را از عوارض برهم‌خوردن آرامش آذربایجان، از ذهن خود دور نداشته باشد»[۲۱].

دستوری امیر به‌حکمران‌آذربایجان حمزه‌میرزا فرستادکه‌مسوده‌اش در دست است. می‌نویسد: «این دو روزه از قرار نوشتجات تبریز معلوم می‌شود که عالیجناب حاجی میرزاباقر امام‌جمعهٔ تبریز بعضی عوام‌انگیزی و حرکات خلاف عقل نموده، از آمدن به دربار همایون انکار و استنکاف داشته است. نواب والا خود می‌دانند که مقصود خاطر اولیای دولت ابد آیت درآوردن او بجز اینکه دستورالعمل داده، با کمال اعزاز و اکرام روانه‌اش نموده، در امورات شرعیهٔ تبریز استقلالش دهند ــ چیزی دیگر نبود. پس از ظهور این اطوار، حالت او بسیار بی‌مزه و هر نوع التفات در حق او شود، پس از مذاکرهٔ این حرفها و این واقعات، بی‌معنی و بی‌موقع‌خواهد بود. نواب والا اعلام صریح بفرمایند که: از اول هم آمدن او اجباری و اکراهی نبود، در این صورت بهیچ‌وجه آمدن او مصرفی ندارد. البته قدغن صریح بفرمایند که از جای خود حرکت نکرده، در همانجا مشغول دعاگوئی باشد»[۲۲].

در آن دستور که جملهٔ آخرش را امیر به خط خود افزوده است، خواسته آمدن امام جمعه را با نهایت بی‌اعتنائی تلقی کند. اما تأکید او به دو نکته اهمیت خاص دارد: یکی «دستورالعمل» دادن دولت به او، دیگر محدودیت «استقلالش» فقط به امور شرعی و بس. در هر حال مراقب بود که دشواری ایجاد نشود و کار را بر امام جمعه زیاد سخت‌نگیرند. به‌اطلاع شاه می‌رساند: «به ملاحظهٔ اینکه مبادا در باب امام جمعه هرزگی روی دهد، تا هفت ساعت از شب گذشته نشست، جوابهای حمزه‌میرزا را... در باب امام‌جمعه و سایر به او و سلیمان‌خان و وزیر نظام همه کاغذهای مفصل نوشته... همان شب آدم حمزه‌میرزا را روانه داشته بود»[۲۳].

امیر در اینگونه مسائل دلیر بود، اما بی‌پروا و سبکسر نبود؛ هر گامی برمی‌داشت سنجیده بود. انگیزهٔ شیل درآن دلسوزی، و محرك دالگوروکی در آن تهدیدها، تنها این بود که امیر را از کاستن قدرت دستگاه روحانی باز دارند. در اینجا و موارد بعد خواهیم دید که روس و انگلیس از ملایان پشتیبانی‌داشتند، و این خود یکی‌از عللی بود که امیر می‌خواست از اقتدار آنان بکاهد. سیاست خود را بزیرکی پیش برد و آب هم از آب تکان نخورد. نادرمیرزا می‌نویسد: «بخاطر دارم که بدان روزگار هرشب بیشتر از هزار تن تبریزی مسلح به گرد سرای او (امام جمعه) بودند و پاسبانی کردند، و فتنه‌ای بزرگ بود. تا از درگاه خلافت این کار به

۲۱. انگلیس ۶۰/۱۵۳ شیل به پالمرستون، ۱۶ سپتامبر ۱۸۵۰.
۲۲. مجموعهٔ کاغذهای امیر، خطی.
۲۳. مجموعهٔ کاغذهای امیر، خطی.

کدخدایان شهر افکندند. آنان با مجتهد دیدار کردند، و بنمودند که این حیص و بیص به عاقبت محمود نباشد، و شهر ما به عصیان متهم شود. لاجرم مرد ناچار به‌دارالخلافهٔ تهران رخت‌بربست.آنجا معزز بود... اتابك اعظم را نیت این بود که او را به‌آذربایجان نهلد..:.»[۲۴].

رسیدیم به شکستن آئین «بست».

بست نشستن از بنیادهای مدنی کهن بود؛ برخی امامزاده‌ها، سرای مجتهدان بزرگ، مسجدشاه تهران و اصطبل شاهی از تعرض مصون بودند. در حکومت بی‌قانون ایران، مردم گاه برای احقاق حق و یا از ترس شکنجه و ستمگری حکومت به آنها پناه می‌جستند. چون در این کار هم قانونی نبود، از اندازه گذشت و هرگناهکار و آدمکش و هرزه‌کاری بست می‌نشست، و کسی را یارای تعقیب آنان نبود. خاصه اینکه اغلب اتفاق می‌افتاد که آن‌کسان به خانهٔ ملایان با نفوذ پناه می‌بردند، و روحانیان نیز آن را وسیلهٔ اعمال قدرت خود در برابر دولت بکار می‌بردند. این خود سوءاستفادهٔ دیگری بود از آئین تحصن‌جوئی. در واقع آن سنت مدنی که در اصل برخی آثار نیکو داشت، تغییر ماهیت یافته و مایهٔ ناتوانی دولت و آشفتگی دستگاه قضائی گردیده بود. قاعدهٔ بست با اصول نظم میرزا تقی‌خانی سازگار نبود. یکی از آن‌جهت که حکومت قانون و عدالت برقرار ساخته بود، دیگر اینکه قدرت دولت متمرکز گشته بود، و به‌علاوه روحانیت نباید در سیاست دخالتی داشته باشد.

در ۱۲۶۶ امیر آئین بست را لغو کرد. و در این تصمیم دلیرانه موافقت امام جمعهٔ تهران را که حالا بادولت راه می‌آمد، بدست آورده بود. می‌دانیم که گذشته از مراجع مزبور، سفارتخانه‌های خارجی نیز که طبق قواعد بین‌المللی مصونیت سیاسی داشتند، به‌صورت محل دیگر تحصن درآمده بودند. سفیران روس و انگلیس هم ازآن قانون سوءاستفادهٔ فراوان می‌کردند، و آن را به‌عنوان حربه‌ای علیه دولت بکار می‌بردند. (از این موضوع در مبحث سیاست خارجی امیر سخن گفته‌ایم). در یك مورد که امیر به رویهٔ کنسول انگلیس در تبریز راجع به پناه‌دادن اشرار و مجرمان و عناصر مال مردم‌خور اعتراض کرد، شیل در نامهٔ ۲۵ رجب ۱۲۶۶ به دفاع قانون بست برخاست و شرح مهمی نوشت که قابل دقت است:

«چون آن جناب ذکری از فقرهٔ بست در آن مراسله کرده‌اند، فرصت نموده که بعضی خیالات خود را در آن خصوص از نظر آن جناب بگذراند، و امید دارد که محض دوستی بشمارند. اگرچه می‌توان قبول کرد که این قاعده و قانون خالی از عیب نیست، بی‌شك چندین فواید دیگر هم دارد که تلافی آن عیوب است. اگر گاهی از بودن بست، مقصری یا باقیداری بتواند خود را از چنگ کارگزاران دیوان خلاصی دهد، بیشتر

۲۴. تاریخ و جغرافیای تبریز، ص ۱۱۹.

از اوقات اشخاصی هستند که با عدم تقصیر مبتلا به تعدی می‌باشند که به این وسیله رهائی و خلاصی می‌یابند... آشکار است که حکام و وزرای ولایات و داروغه و کدخدایان و مباشرین جزو، و نوکران دیوانی از هر قبیل که باشند از اعلی و ادنی شریك و هم صورت خواهند شد که این شرارت عمومی و تجربهٔ همه‌روزه به حقیقت این فقره دلیلی است واضح.

«در این صورت آشکار است که باعث منفعت کلی و آسایش رعایا این است که چنین مرجع و مفری برپا و برقرار باشد از دست ظلم و تعدی، خصوص در جائی که دور از پایتخت است. اگر وزراء و حکام و بیگلربیگیان امروز عاقلترین ونیکترین مردمان بودند، بازهم منسوخ‌کردن این قرار مصلحت نمی‌بود. زیرا که معلوم نیست که آن حکام و سایرین که بعد می‌آیند، چگونه خواهند بود. چون اعتقاد باطنی دوستدار این است که بودن بست در این مملکت از برای همه‌کس خوب است، امید دارد که آن جناب در این فقره درست تفکر فرمایند و این اظهاری که کرده است محض دوستی بشمارند. در انگلستان هم یك دفعه این قانون بود، بتدریج منسوخ شد. بنابر ترقی در سیویلیزاسیون، علم و انسانیت و نظم و تربیت در طبیعت خلق، کمال امید دارد که ایران هم به همان سیاق بتواند خود را از این قانون بهره‌مند سازد».

شیل در گزارش خود به پالمرستون می‌نگارد: لغو قانون بست ضربهٔ دیگری است که امیر بر پیکر دستگاه روحانی وارد ساخت و روزی دامان خود او را خواهد سوخت. «... شکستن بست مایهٔ تأسف است، و دشواریهائی که با آن روبرو خواهد گشت، بیشتر از آن است که می‌پندارد. در نامهٔ خود امیر را از این تصمیمش برحذر داشتم. اما خیال نمی‌کنم که از اندیشهٔ خود در استقرار قدرت‌مطلق دولت دست‌بردار باشد، گرچه به احتمال زیاد روزی مجبور خواهد گردید که برای حفظ جان خودش بست بنشیند. ولی کم ایرانی پیدا می‌شود که فکر فردا را هم بکند... ابطال قانون بست بر دردسر سفارتخانه‌های خارجی می‌افزاید. زیرا وقتی مردم نتوانستند به مکان مقدسی پناه جویند، طبیعة به سفارتخانهٔ اجنبی روی خواهند آورد»[۲۵]. وزیر مختار انگلیس جای دیگر می‌نویسد: «اقتدار دستگاه روحانی آنقدرها هم زیاد نیست. و در نظام حکومت مطلقهٔ ایران که روی‌هم‌رفته حکومت قانون وجود ندارد، چیز دیگری لازم است که از ستمگری و خودکامگی اهل دولت بکاهد... البته دولت امیر از جهات مختلف ممتاز و درخور ستودن است. اما تمرکز قدرت زیاد این سوء تأثیر را خواهد داشت که روزی علیه خود او و دولت و تقریباً همهٔ طبقات مردم بکار برود»[۲۶].

انتقاد شیل کم‌مایه و سطحی است. امیر می‌بایستی در اساس

---

۲۵. انگلیس ۶۰/۱۵۲ شیل به پالمرستون، ۲۵ ژوئن ۱۸۵۰.
۲۶. انگلیس ۶۰/۱۵۳ شیل به پالمرستون، ۱۶ سپتامبر ۱۸۵۰.

محدودکردن قدرت سلطنت چاره‌ای اندیشیده باشد که روزگار امانش نداد، و همهٔ فسادها از حکومت فردی و سلطنت مطلقه برمی‌خاست. آئین بست در نظام میرزاتقی‌خانی موضوعیت منطقی و موجه نداشت برای آنکه حکومت قانون را برقرار ساخته بود، و قرار بست تنها وسیلهٔ سوءاستفادهٔ ملایان و بست‌نشستگان گردیده بود. برخلاف نظر شیل الغای قانون بست هیچ دشواری در دولت امیر ایجاد نکرد، وامیر برای حفظ جان خودش هم به خیال تحصن‌جوئی نیفتاد. همچنین شکستن بست دامن امیر را نسوخت، بلکه قدرت تبه‌کار نامحدود سلطنت بود که کار امیر و ایران را به‌سیاهی کشانید. انگیزهٔ شیل درآن دلسوزیهای فریبنده، آن است که قانون بست قوتی به‌دستگاه روحانی می‌بخشید، و سیاست خارجی همواره از نفوذ امام‌جمعه‌ها و شیخ‌الاسلامها علیه دولت پشتیبانی داشت. و دیدیم که این عالمان شریعت، اخلاص‌مند اجانب بودند. به علاوه می‌دانیم که سفارت روس و انگلیس از قاعدهٔ بین‌المللی مصونیت سیاسی خود سوءاستفاده می‌کردند، و آنجا را کانون دیگری برای پناهندگی هرکس و ناکسی قرار داده بودند و از آنان حمایت می‌کردند. چون امیر خواست جلو اعمال نفوذ سفیران روس و انگلیس را بگیرد و رسم تحصن‌سیاسی را نیز براندازد، بصدا درآمدند. پس در واقع به‌سود سیاست انگلیس بود که شیل آن اندازه سنگ قانون بست را به‌سینه می‌زد.

امیر علی‌رغم خیراندیشیهای شیل آئین بست را برانداخت، و دست ملایان جاه‌طلب خودپرست را از دخل و تصرف در سیاست کوتاه ساخت. از بعد از نادرشاه تا پیش از تاریخ معاصر، تنها امیر توانست قدرت دستگاه روحانی را مهار گرداند. و آن کاری بود سترگ.

۲۳

شکیبائی دینی و اقلیت مذهبی

سیاست امیر نسبت به «ملل متنوعه» برپایهٔ مدارای مذهبی و حق آزادی پرستش و تساوی حقوق اجتماعی قرار داشت. و این وجههٔ نظر او را به «روشنفکری» دینی شناخته‌اند[۱]. زردشتیان کـه جای خـود را داشتند، آشوریان و ارمنیان و عیسویان کاتولیك و ارتدکس و پرتستان، و صابیان، و تا اندازه‌ای جهودان همه از آن سیاست امیر برخـوردار بودند. بطور کلی می‌دانیم که شکیبائی مذهبی از بنیادهای کهن فرهنگ ایران است. و گرچه گاه سخت‌گیری و آزار و تعصب هم در کار بوده، روی‌هم‌رفته ملل مزبور در کیش خود آزاد بوده‌اند. جنبهٔ تازه و مترقی سیاست امیر کوشش او در راه تأمین مساوات حقوق اقلیتها، و بالابردن مقام اجتماعی آنان می‌باشد. در این رویـهٔ آزادمنشانـه غیر از عنصر روشن‌بینی، عامل مصلحت سیاسی نیز دخیل بود. این معنی دانسته شده که دولتهای اروپائی به هرکجا که پایشان باز می‌گردید، پشتیبانی خود را از اقلیتها و از فرقه‌های مختلف دریغ نمی‌داشتند؛ و در مـورد اقلیت مسیحی، البته همکیشی نیز سبب دیگری بود. این خود موجب شد که روس و انگلیس برای خود حقی در سرپرستی و جانبداری از عیسویان ایران ادعا کنند. در ضمن، بی‌تدبیری سیاسی و تبعیض اجتماعی و گاه تحریك دینی سرود یاد مستان می‌داد. پس دولت می‌بایستی شیوه‌ای پیش گیرد که از ناایمنی اجتماعی اقلیتها بکاهد، تا آنها تنها پشت و پناه خود را دولتهای بیگانه ندانند. در این راه امیر کارهائی کرد که بـه‌شرح آن می‌پردازیم.

نسبت به وضع زردشتیان علاقهٔ خاص داشت و از میان خـودشان

---

۱. انگلیس ۶۰/۱۵۹ شیل به پالمرستون، ۱۴ مارس ۱۸۵۱.

کلانتر مخصوص گماشت که به کارهایشان رسیدگی نماید[۲]. در پشتیبانی از مجوسان ضمن نامهٔ ذیحجهٔ ۱۲۶۵ به نایب‌الحکومهٔ یزد نوشت: «از آنجا که رفاهیت طایفهٔ مزبوره را اینجانب طالب است، می‌باید آن عالیجاه در هر باب مراقب و مواظب باشد که احدی به ملا رستم و کسان او بهیچ‌وجه من‌الوجوه متعرض و مزاحم نشود، که در کمال آسودگی و فراغت مشغول رعیتی و کاسبی خود» باشند. در همان نامه دستور داد: چون در زمان فترت گروهی به خانهٔ مجوسان ریختند «مبالغی اسباب و اموال آنها را به نهب و غارت برده‌اند، لهذا به‌آن عالیجاه قلمی می‌شود که در این باب نهایت اهتمام بعمل آورده، اموال آنها را تمام و کمال از مرتکبین گرفته به آنها برساند». دلجوئی و مهربانی دولت سبب شد که هفت خانوار زردشتی که در ۱۲۵۲ به بمبئی رفته بودند، به سفارش نزدیکانشان به ایران بازگشتند. در ۱۲۶۵ که مؤبدان مؤبد به تهران آمد، امیر او را گرامی داشت، و از جانب شاه به او خلعت داده شد. نامه‌ای را که امیر در ذیحجهٔ ۱۲۶۵ در سفارش مؤبدان مؤبد، به نایب‌الحکومهٔ یزد نگاشته و حکایتگر شیوهٔ آزادوار اوست، می‌آوریم.

عالیجاها، مجدت همراها، عزیزا، چون هریك از مذاهب مختلفه و ملل متنوعه که در ظل حمایت قصر بی‌قصور این دولت ابدآیت غنوده‌اند، مشمول عواطف خسروانه و عوارف ملوکانه می‌باشند، لهذا درین وقت که زبدةالفضلاءالمجوسیه مؤبد مؤبدان مؤبد نامدار شرف‌اندوز حضور پادشاهی گشته، و مخلع به خلعت مهرطلعت همایون آمده، او را مرخص معاودت فرمودند، به آن عالیجاه قلمی می‌شود که: کمال رعایت و حمایت دربارهٔ او وطایفهٔ مجوسیه بعمل آورده جزیهٔ آنها را از قرار فرمان مبارك که مقرر شده است، ملابهرام کلانتر در دارالخلافه به مقرب‌الخاقان محمدحسن‌خان سردار برساند، از آن قرار معمول داشته آن عالیجاه مطالبه ننماید و متعرض آنها نشود. می‌باید آن عالیجاه از قرار نوشته عمل نموده طوری با مشارالیه و طایفهٔ مزبور رفتار کرده که در کمال آسودگی و فراغت مشغول رعیتی خود بوده، به دعاگوئی دوام دولت قاهره اشتغال نمایند».

اما دربارهٔ مسیحیان:

اقلیت نصرانی ایران را آشوریان کاتولیك سلماس و اورمیه، ارمنیان ارتدکس تبریز و اصفهان، کاتولیکهای اصفهان و کردستان و چند شهر دیگر تشکیل می‌دادند. در زمان محمدشاه که پای کشیشان فرانسوی و امریکائی به آذربایجان باز شد، دورهٔ فعالیت تازهٔ هیأتهای مذهبی آغاز گردید ــ برخی از آنان مصدر کارهای مفیدی شدند مثل:

۲. انگلیس ۶۰/۱۶۱ شیل به پالمرستون، ۲۶ اوت ۱۸۵۱.

تأسیس مدرسه برای اطفال مسیحی، بنـای روزنامهٔ «زاریرا دبـارا»[۳] (به‌معنی «پرتو روشنایی») در سال ۱۲۶۷ به‌همت مبلغان امریکائی برای آشوریان، و حتی رواج زراعت پنبهٔ امریکائی در آذربایجان و ولایات دیگر که شرح آن گذشت. شیوهٔ آزادمنشانهٔ دولت از منشور سلطنت که در صفر ۱۲۵۶ صادر شد دستگیر می‌شود. فرمان محمدشاه در شناسائی حقـوق فردی عیسویان با این سخن بلند شروع می‌گردد: خداوند یگانه «ارتباط ملل و دول را به‌حسن تقدیر حکیمانه باعث مصالح عباد و عمارت بـلاد نموده، ترتیب عالم تکوین را به تألیف و امتزاج طبایع مختلف‌المـزاج منوط و مربوط داشته، و انتظـام کار جهان را بـه ائتلاف و ارتبـاط جهانیان مقرر گذاشته...» سپس قرارهائی که در زمان صفویان «در حق جمیع عیسویان کاتولیك» داده شده بود، تأیید گردید و اعلام شد:

«قوم کـاتولیك در اتبـاع احکام و شرایـع مذهب و رفـاهیت احوالشان، بطوری که اعلیحضرت شاهنشاهی دربارهٔ نوکران سپهر مدار مقرر فرموده‌اند، خواهند بود؛ که در بناکردن و تعمیر معابـد، و دفن اموات و بنانهادن مدارس علوم، و تربیت اطفـال، و عمـل‌آوردن رسم نکاح و ازدواج مابین اهل دین خود، و تحصیل ضیاع و عقار، و بیع و شرای املاك خود، و ضبط مال موروث و مکتسب خود در هر حال تـابع احکام شرع شریف و احکام آن ولایت خواهند بود. و اگر کسی آنها را منع از عبادت نماید، و آزار و اذیت‌کند مرتکبین مورد سیاست و تنبیه خواهند بود».

امیر که دوران خدمت خود را در آذربایجان گذرانده بود از احوال اقلیت عیسوی آگاه بود. و به عنوان وزیر نظام آن ایالت، کوشش داشت حقوق مسیحیان محفوظ باشد و نگذارد ستمی به آنان برسد. این واقعه که در زمان وزارت نظام او روی داد، قابل ذکر است. در نیمـهٔ جمادی الاخر ۱۲۶۳ که تازه ناصرالدین‌میرزای ولیعهد بـه تبریز آمـده بود، هنگامه‌ای برسر گم‌شدن سگ معلم کنسولخانهٔ روس میان ارمنی و مسلمان درگرفت. الواط شهر به کوی ارمنیان شتافتند، و بیـم جنگ و ستیز و خونریزی می‌رفت. ولیعهد «به‌ایوان نشسته و رنگ از رخان پریده»، و مردم فریاد می‌کردند که «امروز همهٔ مسیحیان پاره کنیم... پس وزیـر نظام را دیدم دامنها به کمر زده، دبوسی به دست داشت، و سواره همی تاخت». مردم را از کوی و برزن براند ــ و گرنه «کار بجائی کشیدی که نام زشت برای ایران بماندی»[۴].

در زمان صدارت، برآن شد که عیسویان را از تبعیضهای دیوانی و اجتماعی برهاند. پس بیعدالتی مالیاتی را دربارهٔ آنان از بین بـرد، املاك اتباع مسیحی را که دچار ملخ‌خوارگی می‌گردید، مشمول قانـون

3. Zarira Dbara.

۴. تاریخ و جغرافیای تبریز، ص ۱۹۷.

عمومی معافیت از مالیات گردانید، و کشیشان را از مالیات معاف‌ساخت[۵]. نمودار این جهت سیاست امیر دستوری است که راجع به فرقهٔ کاتولیك کردستان در ذیقعدهٔ ۱۲۶۵ به والی آنجا فرستاد: از آنجا که «رعایت جانب آنها را از هر جهت لازم است... مبلغ چهل تومان از بابت یك‌صد تومان مالیات دیوانی» کاسته شد. بنابراین «هرساله تخفیف مزبور را در وجه آنها ممضی داشته، مبلغ شصت تومان را از آنها دریافت نمایند، و دیناری زیاده برمالیات حسابی از آنها مطالبه نکنند. و در هر باب رعایت آنها را لازم شمارند».

سفیر انگلیس در یکی از گزارشهای خود سخنی از امیر آورده که ژرف‌نگری او را می‌رساند: می‌نویسد: «امیر نظام این نکتهٔ سنجیده را گفت که بیشتر تبعیضهای جاری دربارهٔ ارامنه، ناشی از این است که جماعت ارمنی در نظر مردم طبقهٔ پست‌تری بشمار می‌روند. از این‌رو کوشش خواهد کرد که اساساً عیسویان را از لحاظ طبقهٔ اجتماعی مساوی با مسلمانان قرار بدهد. از جملهٔ تدابیری که برای اعتلای مقام اجتماعی آنان بکار برده، تأسیس فوجهای مسیحی است که صاحب‌منصبانشان را نیز از میان خودشان برگزید. بدون تردید واگذاری این مسئولیت به عهدهٔ خودشان، روش درستی برای ترقی وضع مدنی عنصر نصرانی در انظار جمهور مسلمانان خواهد بود. اما باید گفت که آشوریان نستوری و کاتولیك مردمی فعال هستند و آمادگی خدمت لشکری را دارند، و حال آنکه طایفهٔ ارمنی مسکین و بیچاره، به درد کار نظامی نمی‌خورند»[۶]. در موضوع تأسیس فوجهای عیسوی ضمن اصلاح نظام جدید سخن گفتیم. اینجا بیفزائیم که در سفر اصفهان (۱۲۶۷) زنان ارمنی از امیر تقاضا کردند: برای خاطر آسایش زندگانی آنان، ارمنیان اصفهان را از خدمت لشکری معاف گرداند. او هم جهت دلجوئی آنان پذیرفت، گرچه می‌دانست که «شرکت عیسویان در خدمات نظامی مایهٔ ارتقاء مقام اجتماعی و ترقی معنوی آن جماعت می‌گردد»[۷].

امیر خواهان تأمین حقوق اقلیتها بود و از یاری و کمك دولت نسبت به آنها دریغ نمی‌کرد ــ اما پای سیاست و دخالت روس و انگلیس نباید به‌میان کشیده شود. چنانکه در سال ۱۲۶۶ ارامنهٔ جلفای اصفهان خواستند مدرسه‌ای بسازند، و یکی از توانگران ارمنی که به مدرس مهاجرت کرده بود، مبلغ بیست هزار روپیه اهدا نمود. دولت علاوه برآنکه اجازهٔ بنای مدرسه را داد، به حکومت اصفهان سفارش شد در این کار مساعدت کند. مدرسهٔ جلفا سال بعد تمام شد. اما تأسیس مدرسهٔ ارامنهٔ تبریز صورت دیگری پیدا کرد. توضیح آنکه در رجب ۱۲۶۷ به

۵. انگلیس ۶۰/۱۵۸ شیل به پالمرستون، ۲۱ ژانویهٔ ۱۸۵۱.
۶. انگلیس ۶۰/۱۵۸ شیل به پالمرستون، ۲۱ ژانویهٔ ۱۸۵۱.
۷. انگلیس ۶۰/۱۶۱ شیل به پالمرستون، ۶ اوت ۱۸۵۱.

دولت اطلاع رسید که: کنسول روس در آنجا قصد تأسیس مدرسه‌ای را دارد، پول ساختمان آن را نیز پرداخته، و در مراسم خاصی کـه سنگ بنای مدرسه نهاده شد، به‌سلامت امپراطور روس دعا خوانده‌اند. از آن گذشته قرار بود آموزگاران مدرسه تبعهٔ روس باشند، و دو زبان ارمنی و روسی را تعلیم دهند۸.

امیر بیدرنگ به حمزه میرزا حکمران آذربایجان دستور فرستاد: از ساختن چنین مدرسه‌ای به عنوان «مدرسهٔ اجنبی» جلوگیری بعمل آورد، زیرا «هیچ مقام خارجی اجازهٔ بر پاکردن اینگونه مدرسه‌هـا را در ایران ندارد». در ضمن مقرر داشت که اسقف روسی ارمنی تبریز حق هیچ نوع مداخله‌ای در امور جماعت ارمنی ندارد، مگر در کارهائی که به انحصار جنبهٔ مذهبی داشته باشد۹. امیر که یك سال پیش فـرمان الغـای حمایت دولت انگلیس را نسبت به ارامنهٔ تبریز صادر کرده بود و دست کنسول‌آن دولت را از دخل و تصرف در امور آنان بریده، البته اجازه نمی‌داد روسها همان بساط را بچینند. پس نقشهٔ بنای مدرسه را به آن صورت برهم زد. نظر دولت این بود: از آنجا که طایفهٔ ارمنی مانند دیگر اقلیتهای مـذهبی تبعهٔ ایران هستند، هر تقاضائی دارند باید بدون واسطهٔ دولت خارجی، به امنای دولت عرضه دارند، و هر خواهش معقولی پذیرفته می‌گـردد. از این رو از پیشوای ارامنهٔ تبریز در محرم ۱۲۶۸ نامه‌ای رسیدکه: «ازدولت اذن و اجازت به‌آنها داده بشود که مکانی برای اطفـال خود بسازند کـه مشغول تحصیل علـوم شوند». موافقت شـد و در دستور به حمزه میـرزا تصریح گردید که مراقبت نماید «باعث و بانی بنا، و معلم و متعلم از تبعهٔ این دولت علیه باشند. و از پول رعیت دولت علیه ساخته شود».

از بدعتهای دولت امیر در تأمین حقوق اقلیتها این بود که صلاحیت محاکم شرعی را در رسیدگی به دعواهای حقوقی میـان ملل متنوعـه و مسلمانان، سلب کرد و به دیوانخانهٔ عدالت که محکمـهٔ عرفی بود، احالـه نمود. مقصود این بود که قانون شرع باعث تبعیض و مانع‌احقاق‌حق واجرای عدالت نگردد، بلکه دیوانخانه، به حقیقت دعوی غوررسی کند و از روی «سند عقل» حکم صادر نماید. از این موضوع‌ضمن بحث در دیوان عدالت سخن گفتیم.

باید دانست که انتصاب پیشوایان فرقه‌های عیسوی، با فرمان شاه صورت می‌گرفت۱۰. معمولا مستمری و مدد معاش دیوانی نیز در بارهٔ آنان

۸. انگلیس ۶۰/۱۶۲ شیل به پالمرستون، ۴ سپتامبر ۱۸۵۱
۹. همان.
۱۰. فرمان ناصرالدین شاه راکه در صفر ۱۲۶۵ به‌نام خلیفهٔ فرقهٔ کاتولیك صدور یافته می‌آوریم:
«آنکه چون از قرار فرمان قضا جریان شاهنشاه خلدآشیان مغفور مبرور اناالله برهانه عمدةالفضلاءالمسیحیه مراشیو تبعهٔ دولت ابدمدت برملت کاتولیك ←

بر قرار می‌شد. فرمان ناصرالدین شاه را به عنوان خلیفهٔ ارامنهٔ سلماس می‌آوریم.

آنکه چون از قرار فرمان خاقان مغفور اسکنه‌الله فی‌دارالسرور، و فرمان شاهنشاه مبرور طاب‌ثراه، مبلغ بیست‌وپنج تومان نقد و مقدار پنج خروار غله، به ضمیمهٔ مدد معاش در حق فطانت و فراست همراه زبدةالاماثل والاشباه «نیکالاغوش اراعیفا» خلیفهٔ سلماس از بابت مالیات آنجا مستمر و برقرار بوده، لهذا امضای فرامین خواقین حشمت‌مکین وشمول مراحم‌خسروانه دربارهٔ او از هذه‌السنه میمونه تخاقوی ئیل‌خیریت دلیل و مابعدها، مبلغ مزبور را از بابت مالیات سلماس دربارهٔ او برقرار فرمودیم که همه ساله باز یافت داشته و صرف معیشت خود سازد. مقرر آنکه حکام و عمال حال و استقبال آذربایجان به مباشرین آنجا قدغن نماید که به موجب همین فرمان همایون هرساله مبلغ و مقدار مزبور از بابت مالیات خود او که در سلماس دارد محسوب داشته، باقی طلب او را از قرار برات دیوان کارسازی کنند. مقرر اینکه عالیجاهان مجدت و نجدت همراهان مقرب‌الخاقان مستوفیان عظام و کتبه کرام، شرح فرمان همایون را ثبت نموده در عهده شناسند. تحریراً شهر صفرالمظفر ۱۲۶۶.

آزادی عقاید دینی و رعایت عدل و انصاف در بارهٔ همهٔ فرقه‌ها، از عمده اصول سیاست مذهبی امیر است. و بارها این معنی را تصریح داشته. در فرمانی که به مناسبت تعیین طاطاوس‌خان به عنوان خلیفهٔ ارامنهٔ اصفهان، در شعبان ۱۲۶۷ به نایب‌الحکومهٔ آن ولایت صادر شد می‌خوانیم: چون منظور دولت آن است که «هر یك از ملل متنوعه و مذاهب مختلفه که در ظل قصر بی‌قصور این دولت غنوده‌اند بفراغت و آسودگی به قانون کیش خود مشغول عبادت‌حق جل‌اعلی بوده... لهذا به‌آن‌عالیجاه امر و مقرر می‌داریم که به‌ارامنهٔ مزبوره قدغن دارد که مشارالیه را خلیفهٔ دینی خود دانسته، در امورات عبادت دینیه و قانون مذهبیهٔ خودشان از سخن او تجاوز ننمایند». همچنین در ۱۲۶۶ به حکمران آذربایجان نوشت: احدی نباید

→

مسیحیهٔ آذربایجان خلیفه و پیشوا بود، و در این وقت که عرایضی چند از تبعهٔ ملت مزبور رضامندی از او به دربار اقدس همایون پادشاهی رسید ـ لهذا مراحم و تفقدات خدیوانهٔ ما شامل احوال او گشته، به اقتضای حکم شاهنشاه مغفور مشارالیه را کمافی‌السابق به‌رتبت کاتولیك آذربایجان خلیفه و پیشوا فرمودیم که به ارشاد آنها برآمده. مقرر آنکه عموم عیسویین و کافهٔ مسیحیین ملت کاتولیك مملکت آذربایجان برحسب حکم قدرشمول مطاعه، مراشیو را خلیفهٔ بالاستقلال خود دانسته، مداخلهٔ دیگران را در امور امتی قبول ننمایند، و او را برخود مرشد و خلیفه دانند. المقرر کتاب خیریت اکتساب شرح فرمان را ثبت نمایند. تحریراً شهر صفرالمظفر ۱۲۶۵».

مانع تعمیر کلیسای ارامنه در خیرآباد سلماس بشود. و در صفر ۱۲۶۶ به محمدرضاخان وزیر آذربایجان دستور داد: «از قراری که مذکور شد از خوانین افشار اورمیه و بعضی از اهالی آنجا نسبت به طایفهٔ نصرانیه ساکن اورمیه، بیحسابی و ظلم می‌رسد، و آنها را تکلیف به تغییر مذهب می‌نمایند. از اینکه هر یك از ملل متنوعه و مذاهب مختلفه که در ممالك پادشاهی هستند باید در عین فراغت و آسودگی زندگی کنند، و به دعای دوام دولت قاهره بپردازند، لهذا به آن مخدوم اظهار می‌شود که به مباشرین امور دیوانی اورمیه قدغن نمایند که در هر باب مراقب احوال طایفهٔ مزبوره بوده، نگذارند که از کسی نسبت به آنها تعدی و بیحسابی برسد و آنها را تکلیف به تغییر مذهب نماید».

همان معنی بلند در فرمان آزادی کیش صابیان آمده؛ دستورفرستاده شد که نگذارند کسی آنان را بزور به‌تغییر مذهب خود و قبول دین اسلام وادارد. به‌علاوه از ایشان دلجوئی نمایند و مانع پراکندگی آن طایفه شوند. زبدهٔ منشور دولت که در رمضان ۱۲۶۶ به نام اردشیر میرزا حکمران خوزستان صادر گردیده، نقل می‌شود:

«... طایفهٔ صابی که معتقد به مذهب حضرت زکریا و در شوشتر سکنی دارند، بعضی از اعیان و اشراف آنجا آنها را آزار و اذیت زیاد نموده، و بجبر و عنف آنها را از کیشی که دارند دعوت به اسلام می‌نمایند. و به این سبب همه به اطراف و جوانب آنجا متفرق شده‌اند. از اینکه این معنی منافی عدل و انصاف خاطرمهر اتصاب ملوکانه است و در ممالك محروسهٔ پادشاهی از ملل متنوعه و مذاهب مختلفه در کمال آسایش و استراحت در ظل رأفت و عطوفت پادشاهی غنوده‌اند، کسی را به مذاهب و کیش آنها رجوع نیست ـ لهذا نیز به‌آن عم‌اکرم امر و مقرر می‌شود که بعد از حصول و زیارت فرمان جهان مطاع مبارك قدغن نماید هرقدر از طایفهٔ مزبوره که به اطراف و جوانب متفرق شده‌اند جمع‌آوری کرده، در همان شوشتر سکنی دهند. و در هرحال مراقب احوال آنها بوده، نگذارند آنها را کسی از کیش خود بجبر و عنف به‌دین مبین اسلام تکلیف نماید، یا آزار و اذیتی به‌آنها رساند، مگر اینکه خود به رضای خود دین مبین اسلام را قبول کنند».

باشگاه ادبیات

۲۴

داستان باب

این گفتار را به کوتاهی برگذار می‌کنیم از آنکه دراین مبحث رساله‌های فراوان با وجهه نظرهای گوناگون، به قلم نویسندگان ایرانی و فرنگی انتشار یافته، تاریخچه و عقاید آن فرقه شناخته گردیده، و تفصیل مطلب هم بیرون از گنجایش این کتاب است[۱]. آنچه مورد توجه اصلی ما می‌باشد شناختن سیاست امیرکبیر است در ربط با قیام بابیه. روش ما تحلیلی است، و به جریانهای عمده می‌پردازیم، در ضمن نکته‌هائی تازه از اسناد منتشر نشده می‌آوریم و مورد نقد تاریخی قرار می‌دهیم. این معنی را نیز در آغاز سخن بگوئیم و خود و خوانندگان را خلاص کنیم که از دیدگاه مردم آزاد اندیشی که خود را از تعصبات آزاد ساخته‌اند، ساختگی بودن یا نبودن مذاهب و حتی ادیان معنی درستی ندارد. آنچه در تفکر تاریخی با معنی می‌باشد نقد ادیان و مذاهب و فرقه‌هاست در عالم دانش و اندیشه، وسنجش آنها در رابطهٔ با اجتماع و تأثیری که در تاریخ گذارده‌اند.

در بررسی بابیه اگر طالب واقع‌بینی هستیم باید سه مسأله را از یکدیگر تفکیک سازیم وگرنه به راه خطا می‌افتیم. در واقع این سه مسأله از هم جدا شده‌اند: اصول عقاید باب، جنبهٔ شورشی بابیت در آغاز ظهور آن، و تحول آن از نظر انشعاب مذهبی و آثار سیاسی که از آن پدید آمد. به‌عبارت دیگر آئینی که باب آورد با روشی که سران اولیهٔ آن فرقه پیش گرفتند، و آنچه بعد تحقق پذیرفته، در عین همبستگی ظاهری، در معنی از هم جدا هستند.

---

۱. تا اندازه‌ای که ما سراغ داریم بهترین بررسی عمومی تاریخی که به زبان فارسی منتشر شده، رسالهٔ «بهائیگری» نگارش دانشمند فقید احمد کسروی است.

اصول بابیت از نظر سیر اندیشهٔ فلسفی و دینی معجونی است از عقاید تشیع و عرفان ایرانی و آرای حکمای اسلامی و یونانی که در آثار پیشینیان و فرقه‌های مختلف دینی از اوائل اسلام تا زمان نقطویان آمده‌اند. در تحلیل کلی باید گفت پیدایش پی‌درپی فرقه‌های گوناگون در ایران در سیر یک هزار سال تاریخ اسلامی، نمایندهٔ عصیان فکری جامعهٔ ایرانی بود علیه جمود احکام دینی که گاه به ابطال شریعت و نفی نبوت و حتی انکار ربانیت می‌رسید. میراث فکری نقطویان که سرکوب تعصب صفویان گشتند، به شیخ احمد احسائی رسید که مؤسس فرقهٔ شیخیه است. و او خود را «باب» یا واسطهٔ امام دوازدهم می‌شمرد. پس از مرگ احسائی (۱۲۴۲) نامدارترین شاگردانش سید کاظم رشتی پاسدار همان اندیشه بود، خود را واسطهٔ امام زمان و شیعیان می‌دانست. چون سید کاظم درگذشت (۱۲۵۹) شیخیان دو تیره شدند: گروهی به‌دنبال حاج‌محمدکریم‌خان کرمانی قاجار رفتند، و دسته‌ای دیگر دور حاج‌میرزا شفیع تبریزی را گرفتند. و این دو نفر دانشمندترین شاگردان سیدکاظم بودند. در واقع عقاید شیخیه مرحلهٔ مترقی آئین تشیع بود، و شیخیان نمایندهٔ جناح روشنفکر شیعیان.

همان اندیشهٔ شیخیه و اعتقاد داشتن به وجود «باب» اساس دعوی سیدعلی محمد شیرازی گردید که مدتی در سلک شاگردان سید کاظم رشتی درآمده بود. سیدعلی محمد (۱۲۶۶ـ۱۲۲۵) نخست خود را باب امام و «ذات‌حروف سبعه» خواند؛ دردوسال و نیم آخر زندگیش عنوان «نقطهٔ اولی» و «مظهر الاهی» را گرفت و گفت من همان قائم موعود، و مهدی منتظر، و امام ثانی عشر هستم. افکار سید تازگی نداشت، و قسمت اعظم نوشته‌هایش درعالم دانش و اندیشه سخنان بی‌مغز و موهومات صرف‌است. اما در میان آن انبان پراز کاه که مملو ازعقاید شیخیان و بابیان است، چند دانه گندم هم‌پیدا می‌شود که‌همان جهت مترقی‌آن دوفرقه را درآغاز ظهورشان می‌سازد. و این جنبهٔ تجدد خواهی، در واقع عکس‌العمل ارباب نسبة روشنفکر دین بود علیه تعصب و تاریکی که دستگاه روحانی را یکسره فراگرفته. پس شگفت نیست که بزرگان شیخیان و بابیان از میان عالمان دین برخاسته باشند. این‌معنی نیز دانسته شده‌که سرچشمهٔ آن‌عقاید ترقیخواهانه همانا آرای اصحاب بسیاری از فرقه‌هائی است که از آغاز اسلام به‌بعد، نسل بعداز نسل، ظهور یافته‌اند.

اگر بابیت در جهت مترقی آن نمو می‌یافت، می‌توانست در سست کردن زنجیرهای خرافات دینی، سبک کردن تکالیف سخت مذهبی، کاستن فشار روحانیت، برانداختن فساد دستگاه روحانی، و معطوف داشتن تعالیم دینی به بهبود زندگی دنیائی ـ عامل مؤثری گردد. اما این مستلزم آن بود که به‌صورت جنبش اصلاح دین (مانند پروتستانتیسم) ظهور یافته باشد. ولی چنین نبود. فرقهٔ تازه‌ای بود ساختهٔ عقاید کهنهٔ گذشتگان، و کتاب جدیدشان مشحون از خرافات پیشینیان. (تنها کسی که در سدهٔ گذشته به

عنوان رفرماتور مذهبی در ایران برخاست سیدجمال‌الدین اسدآبادی بود). به‌گفتهٔ یکی از اندیشه‌گران‌که خود روزی بابی‌بود: طایفهٔ بابیه جماعتی‌اند که «طاقت کشیدن بار شریعت عربی... و کوله‌بارهای شیخ‌احمد احسائی را نیاورده، طناب را بریده و از زیر بار مذهب شیعه کـه واقعاً لایتحمل است بیرون خزیده ولی... به‌زیربار غلنبه‌های عـرفان سید باب رفته‌اند که غصنی است از همان دوحه، و گرده‌ای است از همان نقشه»[۲].

بنیانگذاران بابیه را اعتقاد آن بود که آئین جدید، عالمگیر خواهد گشت و کتاب بیان جانشین همهٔ کتابهای کهنهٔ سابق خواهد شد. پس کاری که به‌اعتقاد مسلمانان «صد و بیست و چهارهزار» دین‌آور، از زمان هبوط حضرت آدم در انجام آن فرومانده بودند ــ حالا به‌دست سیدعلـی محمـد شیرازی و ملاحسین بشرویه‌ای و ملامحمدعلی زنجانی تحقق می‌پذیرفت.

باری بابیت هرگاه به‌عنوان نهضت اصلاح دین ظاهر شده بـود، معنی دیگر داشت. نه‌تنها با روح زمان سازگار بود، دست کم دولت وقت که در پی کاستن نفوذ روحانی و برانداختن خرافات‌پرستی بـود، در باطن از آن پشتیبانی می‌کرد، و سید باب سرنوشت دیگری در پیش داشت. اما این فرقه جنبه‌سیاسی به‌خود گرفت، و سران بابیه به‌شورش مسلحـانـه برخاستند، و با حربهٔ تعصب به‌میدان نبرد آمدند.

تا آنجا که می‌دانیم تاریخ باب این معنی را مسلم می‌نماید که سید علی‌محمد در پی‌جنگ و آشوب نمی‌گشت، اساساً مرد نیك‌نفسی بود و در خوی و منش او ستیزگی نبود. به‌گفتهٔ گوبینو او قصد نداشت به‌پیام خود رنگ سیاسی دهد، و به‌پیکار علیه دولت برخیزد[۳]. یك جهت تبلیغش این بود که خود را امام زمان یا مهدی موعود می‌خواند، و در جهت دیگر از دستگاه شریعت انتقاد می‌نمود. شیوهٔ سید سبب شد که دولت با او به‌مدارا رفتار کند؛ فقط ملایان بودند که مقام خود را به‌خطر دیدند و سردشمنی برداشتند. حتی از نامهٔ صدراعظم وقت که خواهیم آورد، روشن می‌شود که دولت به تلقین روحانیان در برانداختن باب اعتنائی ننمود. نکتهٔ با معنی دیگر اینکه چنانکه می‌دانیم چون باب مورد تعرض علما قرار گرفت، به‌دولت روی آورد. و دولت گفت ادعای خود را در جمع ملایان عـرضه بدارد. به‌عبارت دیگر حکومت از جانب او اندیشناك نبود، و سید را عامل قیام سیاسی نمی‌شناخت.

اما این حالت دوامی نکرد: کتاب بیان را سیدباب آورد، ولی رشتهٔ کار از دست خودش خارج گشت و به‌دست سه‌تن از پیروان او افتاد که سخت متعصب و ستیزه‌جو بودند: ملاحسین بشرویه‌ای که نخست شیخی بود و حالا «باب‌الباب» لقب داشت. دیگر ملامحمدعلی بارفروشی معروف به «قدوس»، و سومی ملامحمدعلی زنجانی ملقب به«حجت» بود. آن سه نفر

---

۲. میرزا آقاخان کرمانی، سه مکتوب، خطی.

3. Gobineau, P. 245.

علم طغیان را علیه حکومت برافراشتند تا دولت موجود را براندازند ــ و با تأسیس سلطنت بابی در ایران مقدمهٔ فتح کرهٔ ارض را فراهم آورند. و آئین جدید را جایگزین همهٔ ادیان گذشته و همهٔ نظامهای سیاسی جهان فرمایند، و بشریت را برتخت سعادت سرمدی نشانند. حتی به‌موجب سند رسمی که خواهیم آورد، جناب «حجت» سلطان آیندهٔ مصر و برخی شهرهای جهان را از میان اصحاب خود برگزیده بود. آن ادعاها شیادی محض بود.

چون کار حواریان باب از دعوت دینی به‌شورش سیاسی کشید ــ پیکار دولت با بابیان امر طبیعی بود. اما دولت به‌عنوان دفاع از شریعت به‌جنگ بابیه نرفت، بلکه از این نظر به‌برانداختن آن کمر بست که بابیان موضع نظامی گرفتند، و به‌کشت و کشتار دست زده بودند. این مقارن بود با مرگ محمدشاه، و آغاز سلطنت ناصرالدین‌شاه و روی کار آمدن میرزا تقی‌خان.

*

می‌دانیم پس از آنکه سید باب از مکه بازگشت، و دعوی خود را ظاهر ساخت ــ به‌امر حسین‌خان نظام‌الدوله حکمران فارس او را از بوشهر به‌شیراز آوردند. در مجلس علمای آنجا اظهار عجز و ناتوانی کرد، در بالای منبر نیز ادعای خود را انکار و استغفار نمود. مدتی به‌گوشهٔ انزوا خزید، تا اینکه منوچهرخان معتمدالدوله حاکم اصفهان او را به‌آنجا آورد. چند ماهی را به‌آسودگی گذراند. پس از مرگ معتمدالدوله علمای اصفهان شرحی به‌دربار نگاشتند و سیاست سیدباب را خواستار شدند. میرزا آقاسی صوفی مشرب، سخت نگرفت و نوشت: دعوی شخص شیرازی از آثار «نشأهٔ حشیش است... و من فکری که برای سیاست او کرده‌ام این است که او را به‌ماکو بفرستم». پاسخ حاجی به‌علمای اصفهان در ۱۱ محرم ۱۲۶۳ که تا اندازه‌ای روشنگر اندیشهٔ اوست، نقل می‌شود:

خدمت علمای اعلام و فضلای ذوی‌العز والاحترام، مصدع می‌شود که: درباب شخص شیرازی که خود را باب و نایب امام نامیده، نوشته بودند که چون ضال‌مضل‌است، برحسب مقتضیات‌دین و دولت لازم است مورد سیاست اعلیحضرت قدر قدرت قضاشوکت شاهنشاه اسلام‌پناه روح‌العالمین فداه شود، تا آینده را عبرتی باشد. آن دیوانهٔ جاهل جاعل، دعوی نیابت نکرده بلکه دعوی نبوت کرده زیرا که از روی کمال نادانی و سخافت رأی در مقابل با اینکه آیهٔ شریفه فأتوا سورة من مثله دلالت دارد که مقابله یك سوره اقصر محال است، کتابی از مزخرفات جمع کرده و قرآن نامیده، و حال آنکه لئن اجتمعت‌الانس والجن علی ان یأتوا به مثل هذا القرآن لایأتون به مثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا چه رسد به‌قرآن. آن نادان که به‌جای کهیعص مثلا کاف، ها، جیم، دال، نوشته و بدین نمط مزخرفات و ترهات واباطیل ترتیب

داده. بلی حقیقت اصول او را من بهتر می‌دانم که چون اکثر این طایفهٔ شیخی را مداومت به‌چرس و بنگ است، جمع گفته‌ها و کرده‌های او از روی نشأهٔ حشیش است که آن بدکیش به این خیالات باطل افتاده. و من فکری که برای سیاست او کرده‌ام این است که او را به ماکو بفرستم که در قلعهٔ ماکو حبس مؤبد باشد. اما کسانی که به او گرویده‌اند و متابعت کرده‌اند مقصرند. شما چند نفر از تابعین او را پیدا کرده به‌من نشان بدهید تا آنها مورد تنبیه و سیاست شوند. باقی ایام فضل وافاضت مستدام باد.

باب را به‌ماکو بردند که در حبس مؤبد بماند. اما وزیرمختار روس از بیم آنکه مبادا در ناحیهٔ مرزی قفقاز هنگامه‌ای برپا شود، تقاضا نمود او را از ماکو دور سازند. پس به‌قلعهٔ چهریق نزدیك اورمیه آوردند. و تا آخرین روزهای زندگی در آنجا بماند. دالگوروکی به‌نسلرد وزیر امور خارجهٔ روس می‌نویسد: «باب همان کسی است که سال‌گذشته بنابرخواهش من او را از سرحد ماکو دور کردند»[۴]. در نامهٔ بعدی می‌گوید: «این‌شخص کهنه‌پرست‌که به‌ایجاد آشوب درایالات مختلف ایران‌می‌کوشد، بنابرتقاضای من از سرحد رانده شده، و اکنون در یکی از دهات اطراف اورمیه زندانی است»[۵]. زندانی بودن باب و تلاشی که یارانش درنشر دعوی او می‌کردند، هیجانی در میان تودهٔ مردم (که همیشه آمادگی ذهنی برای اینگونه هیجانها داشتند) انداخته بود. پس در ۱۲۶۳ باب را موقتاً از چهریق به‌تبریز آوردند. در مجلس روحانیان و با حضور ناصرالدین میرزای ولیعهد، گفتگوی زیادی سرگرفت. سؤال و جواب هردو بی‌مغز و بی‌مایه است. سید ندبه و استغفار کرد و توبه‌نامهٔ پابه‌مهر سپرد که از ادعای خود دست بردارد. در توبه‌نامهٔ خود می‌گوید:

(غرضم عصیان نبوده، و در هرحال مستغفر و تائبم... این بنده را مطلق علمی نیست که منوط به‌ادعائی باشد، استغفرالله ربی واتوب الیه من أن ینسب الی‌امر. و بعضی مناجات و کلمات که از لسان جاری شده دلیلش برهیچ امری نیست و مدعی نیابت خاصهٔ حضرت حجةالله‌علیه‌السلام را محض ادعای مبطل، و این بنده را چنین ادعائی نبوده و نه ادعای دیگر...»[۶].

اما کار به‌این سادگیها تمام نشد. دیدیم که با مرگ محمدشاه اغلب ولایات را شورش فرا گرفت که سهمناکترین آنها فتنهٔ سالار بود. در دورهٔ

---

۴. ایوانف، شورش بابیه، سند اول، ۲ فوریهٔ ۱۸۴۸.
۵. ایوانف، شورش بابیه، سند دوم، ۲۴ دسامبر ۱۸۴۹.
۶. اصل توبه‌نامه از قراری که شنیده شد در کتابخانهٔ مجلس است. تصویر آن در کتاب زیر (ص ۲۵۶) چاپ شده:
E. Browne, Materials For the Study of the Babi Religion. 1918.

فترت، پیشوایان بابی از فرصت استفاده کردند و در نشر پیام باب و دعوت مردم کوشش فراوان نمودند. دولت امیر که هنوز آن آشوبها را فرو ننشانده‌بود، باغائلهٔ بابیان مواجه‌گردید. ملاحسین بشرویه‌ای و ملامحمدعلی بارفروشی در مازندران، ملامحمدعلی زنجانی درزنجان، وسیدیحیی دارابی در یزد، یکی پس از دیگری طغیان کردند. درواقع قیام مسلحانه‌ای که سید باب از آن پرهیز داشت و از اوهم ساخته نبود ـ به‌دست آن کسان برپا شد. و ایـن معنی ظاهراً ثابت است که سیدعلی‌محمد خود دخالتی در آن ماجراجوئیها نداشت.

وجههٔ نظر امیر را باید بدرستی بشناسیم. او درپی ایجاد نظم و امنیت بود و پیش‌بردن نقشهٔ اصلاحاتش. هیچ دلیلی نداریم که امیر به عنوان متعصب‌شیعی درصدد برانداختن بابیه برآمده باشد. برعکس می‌دانیم که از ملایان دل‌خوشی نداشت، و دیدیم که سیاست او در کاستن نفوذ علما به‌کشمکش سخت دولت و روحانیت، و دستگیری شیخ‌الاسلام و امام جمعهٔ تبریز انجامید. و نیز چنانکه گذشت، امیر دشمن کهنه‌پرستی و خرافات دینی بود. و خواست آئین قمه‌زدن و عزاداری ایام محرم را بنحوی که جاری بود، براندازد. قانون بست نشستن در امامزاده و مسجد و سرای ملایان را نیز منسوخ کرد. واتسون می‌نویسد: «امیرنظام پی‌برده بود که هیچ‌اصلاح دامنه‌داری در ایران سر نمی‌گیرد مگر اینکه ذهن مردم از وحشت موهومی که از ملایان خودپرست جاه‌طلب‌داشتند، آزادگردد. وبه‌همین‌جهت‌می‌خواست از نفوذ علما برافکار مـردم بکـاهد...»[۷]. اگـر سرکردگان بابی مردمی خردمند بودند، تعالیم خود را برپایهٔ اصلاح‌دین و انتقاد از خرافات‌پرستی و فساد دستگاه روحانی می‌نهادند. این خود زمینهٔ مشترکی میان سیاست مترقی دولت و مسلك بابیه پدید می‌آورد. واگر هم بابیان از پشتیبانـی معنوی امیر برخوردار نمی‌گردیدند، دست‌کم از دولت او ایمن بودند، و ملایان هم قدرت برانداختن آنان را نداشتند. اما راهی که بابیان پیش گرفتند ماجراجوئی و ستیزگی بود، و حربه‌ای که در برانگیختن مردم‌بکار بردند همان تعصب و کهنه‌پرستی دینی بود. نظر واتسون درست است که: امیرنظام باگسترش بابیت و نفوذ روحانیان که می‌خواستند براذهان مردم حکومت نمایند، به یك اندازه مخالف بود[۷].

لاجرم، عکس‌العمل دولت در برابر طغیان بابیان سیاست قاهرانهٔ امیر بود. پس از یك سلسله جنگهای خونین که در ۱۲۶۵ و سال بعد، میان لشکریان دولت وهواداران باب درگرفت، همهٔ سرجنبانان بابیه (بشرویه‌ای، بارفروشی، زنجانی و دارابی) در ۱۲۶۶ کشته شدند. در آن‌گیرودار، خون باب هم فدای ستیزه‌خوئی اصحابش گشت. مجتهدان که به خون سید تشنه بودند، و در عالم فضیلت و فکر و عمل هیچ رجحانی براو نداشتند، فتوای

7. R. Watson, P. 392.

کشتن او را صادر کردند[۸]. (در واقع آن فتوا را از اول داده بودند، و دولت تا حال مدارا می‌کرد و حاضر به اعدامش نگردیده بود). پس سید را به ریسمان بسته، در میدان ارگ‌تبریز در ۲۷شعبان ۱۲۶۶ تیرباران‌نمودند. و بنابر نوشتهٔ رسمی کنسول انگلیس در تبریز، جسد او را بیرون دروازهٔ شهر انداختند و طعمهٔ درندگان گردید[۹]. این کاری زشت بود مثل کار خود بابیان که اسیران جنگی را دست و پا می‌بریدند و به‌آتش می‌سوختند.

در شناختن سیاست امیر این‌نکته بسیار با معنی است که در وهلهٔ نخست، درصدد کشتن باب برنیامد، بلکه خواست او را از لحاظ معنوی و روانی در نظر تودهٔ مردم ضایع و خوار گرداند، و هالهٔ افسانه‌ای او را تباه کند. در این باره کنت دوگبینو بیان اندیشیده‌ای دارد: «این معنی در یك حکومت آسیائی، خاصه در مورد مرد سیاسی چون میرزاتقی‌خان که اهل سختگیری بیش از اندازه نبود، شایان توجه است که این اندیشه را داشت که بهترین راه برای برانداختن باب آن است که او را معناً نابود گرداند. پس بر آن شد که او را از زندان چهریق بیرون‌آورد، و آنطور که هست و یا آنطور که درباره‌اش عقیده داشت، به مردم بنمایاند؛ از آنکه با محبوس بودن هاله‌ای از رنج و پارسائی ودانش و سخندانی‌اورا فرا گرفته، همچون مهر درخشانی در آورده بود. در واقع میرزا تقی‌خان او را آدم عامی شارلاتان و آشفته خیال کم‌دلی می‌دانست که آن اندازه دلیری نداشت که کارهای سه تن از حواریان خود را بتصور آورد، چه رسد به اینکه اعمال بی‌باکانهٔ آنان را رهبری کند یا در آنهاشرکت جوید»[۱۰].

اینکه امیر خواست هاله‌ای که در ذهن خیال پرور مردم عوام دربارهٔ باب بوجود آمده بود، زایل گرداند، او را همانطورکه بود در انظار جلوه دهد، نشانهٔ زیرکی اوست. منش ناتوان او را هم خوب می‌شناخت. امااگر سید را ادم «شارلاتانی» تصور می‌کرد، در واقع خطا می‌پنداشت. در میان اصحاب باب ومدعیان جانشینی اوتا امروز، کسان شارلاتان فراوان آمده‌اند. ولی خودش را به آن صفت نمی‌شناسیم. ضمناً از دانش وسخندانی وی هم خبری نداریم. و آن «مهر درخشان» نیز جز وصف شاعرانهٔ خیال‌انگیز، هیچ نیست.

از شرح واقعه‌ها می‌گذریم. فقط برخی نکته‌های تازه و شنیدنی که در اسناد منتشر نشده ذکر گردیده، می‌آوریم و بعد توضیحی خواهیم داد.

---

۸. اصل فتوای ملایان در کتابخانهٔ مجلس است، و تصویر آن در روزنامهٔ دنیا، ۵ تیر ۱۳۳۴ چاپ شده.

۹. انگلیس ۶۰/۱۵۵ استیونس به شیل، ۲۴ ژوئیهٔ ۱۸۵۰.

۱۰. Gobineau. PP. 231-232 مترجم کتاب گبینو در ترجمهٔ این قسمت مسامحه نموده و بیانش دقیق نیست (مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی، ص ۲۱۷).

سفیر انگلیس شرحی را که یکی از بابیان در اصول عقاید این فرقه نوشته با نامه‌ای که مجتهد یزد در انکار باب نگاشته، برای پالمرستون فرستاده و نتیجه‌گیری می‌کند: «زبدهٔ بابیت ماتریالیسم و کمونیسم است، و بی تفاوتی مطلق میان خوب و بد و همهٔ افعال آدمی»[۱۱]. در گزارش رسمی دیگر می‌خوانیم: «بنظر می‌رسد که اصول عقاید این فرقه یك جور ماتریالیسمی است. بدین معنی‌که هر اتمی خداست، وعالم‌کائنات خدا»[۱۲]. خانم شیل نیز اندیشهٔ بابیه را به «سوسیالیسم و کمونیسم» تعبیر می‌نماید[۱۳]. سفیر انگلیس جای دیگر می‌نویسد: فاناتیسم فرقهٔ بابیه آنان را معتقد ساخته که «دورهٔ سلطنت اولیای مقدس رسیده، و همهٔ شاهان‌جهان باید فرمانبردار ایشان شوند... اگر بابیان را به حال خودشان بگذارند و عقاید مخربشان را که هیچ تازگی ندارد آزاد گذارند، خودشان و افکارشان بدون تردید در عالم گمنامی و بی‌اعتباری مدفون خواهند گشت. فقط آزار و تعقیب است که آنان را از گمنامی و بی‌اعتباری نجات خواهد داد»[۱۴].

مأمور انگلیسی «ابوت»[۱۵] که زمان آشوب زنجان از آن شهر می‌گذشت، شرح جنگ آنجا را می‌دهد و می‌گوید «ملامحمدعلی رئیس گروه بابیان متعصب زنجان به پیروانش گفت: از پیکار نهراسید و اگر کشته شدید روحتان از نو باز می‌گردد، و دین مقدس مغرب و مشرق را فرا خواهد گرفت. حتی به یکی از اصحابش سلطنت مصر را بخشیده، و به دیگران‌وعدهٔ حکومت فلان شهر وفلان ده را داده است. به علاوه اطمینان داده‌که دولت روس به یاری آنان خواهد آمد. عده‌ای از همراهان ملامحمدعلی، با غیرت و از خود گذشته‌اند، و گروهی دیگر او را ترك گفتند و از شهر بیرون رفتند... بیگلربیگی زنجان از عهدهٔ نبرد خوب برآمده، و شایعهٔ بیرحمی او بکلی بی اساس است»[۱۶].

در نقد آنچه از اسناد رسمی آوردیم به اجمال بگوئیم: میان‌فلسفهٔ «بیان» و اصول سوسیالیسم، همان تفاوت هست که بین حضرت «نقطه» و کتاب پیمبر سوسیالیسم. در شناخت گرویدن مردم به‌بابیه واز خودگذشتگی آنان، هیچ لازم نیست در جست و جوی علل فوق‌العاده‌ای برآئیم. تلقینات دینی، تودهٔ بیدانشی را که ذهنشان طی قرون پرورش یافته‌تعصب واوهام باشد، بآسانی بهیجان می‌آورد. و چون عقل زائل گشت و شور بر شخصیت و روان آدمی غلبه یافت، او را آمادهٔ هر عملی می‌گرداند. خلقی

---

۱۱. انگلیس ۶۰/۱۵۲ شیل به پالمرستون، ۱ ژوئن ۱۸۵۰.
۱۲. انگلیس ۶۰/۱۷۱ شیل به لرد مامزبوری، ۱۶ اوت ۱۸۵۲.
13. Lady Sheil, P. 176.
۱۴. انگلیس ۶۰/۱۵۰ شیل به پالمرستون، ۱۲ فوریهٔ ۱۸۵۰.
15. K. Abbott.
۱۶. انگلیس ۶۰/۱۵۳ ابوت به شیل، ۳۰ اوت ۱۸۵۰.

که به بابیه گرویدند در زمرهٔ همان مردمی بودند که در همان اوان اعتقاد یافتند که بقعهٔ صاحب‌الامر در تبریز معجزه فرموده، و آن اعجاز در شخصیت گاوی تجسم پیدا کرد. و دیدیم که مردم فوج فوج «همی رفتند و بر سم آن حیوان بوسه همی زدند، و قیعهٔ آن‌حیوان به‌تبرک‌همی ربودند»[۱۷]. پس چرا همان توده به سید شیرازی زاهد عارف مشرب، و ملای بشرویه‌ای زبان آور، ایمان نیاورند؟ هنر حواریون باب همین بود که آن احساسات تعصب‌آمیز مردمی که قرنها در پی ظهور قائم منتظر بودند، برانگیختند. این خود نکتهٔ با معنی است که از مردمی که به بابیت روی آوردند، گروهی در همان آغاز کار از کیش تازه برگشتند. آنچه بیشتر مایهٔ رونق کار بابیان در مرحلهٔ اول ظهورشان گردید و نام باب را بر سر زبانها انداخت، عصیان علنی علیه دولت بود، وگرنه معلوم نیست که اعتبار خاصی می‌یافتند. چنانکه از فرقهٔ شیخیه خبر فوق‌العاده‌ای نشد و در زمرهٔ صدها فرقهٔ مذهبی دیگر درآمدند. و همچنین پس از شکست سختی که بابیان در مازندران و خاصه در زنجان خوردند، نه تنها حدت قیام بابیه یکباره فرو خفت، بلکه از اعتبارش نیز بس کاسته شد.

حتی در صمیمیت بزرگان اولیه بابیه هم تردید است. مجتهد نامداری مانند ملامحمدعلی زنجانی یعنی جناب «حجت» که دعوی فتح کره زمین را داشت، و معتقد بود که تاجداران جهان باید فرمان وی را بگردن نهند، و حتی حکومت مصر را به دست یکی از اولیای مقدس سپرده بود، چطور شد که به اصحابش وعده داد که امپراطور روس که در زمرهٔ همان شاهان کافر بود، به یاری آنان خواهد آمد؟! آن بیچارگان ابله هم باور فرموده بودند.

چند مطلب تازه دیگر بیاوریم: سفیر انگلیس می‌نویسد: «ملا محمدعلی، مجتهد برجستهٔ زنجان نامه‌ای به من فرستاده و گفته: مرا بدروغ متهم به بابیت کرده‌اند. و استدعا کرده نزد دولت حسن توسط نمایم که او و هموطنانش را از حملهٔ سپاهیان نجات دهم. عین همین مطلب را به امیر نظام نیز نوشته است. امیر جواب داده که حاضر است حرف او را بپذیرد و مدارا نماید. اما برای اثبات صدق سخنش باید به پایتخت بیاید. چون این شرط را قبول نکرد، امیر برای محاصرهٔ زنجان از نو قشون فرستاد»[۱۸]. سفیر روس می‌گوید: «ملا محمدعلی سردستهٔ بابیان زنجان، از سامی افندی سفیر عثمانی و سرهنگ شیل وزیرمختار انگلیس در تهران درخواست میانجیگری نمود. اما همکار انگلیسی من عقیده دارد که مشکل است دولت ایران برای خاطر آن فرقه، راضی به دخالت بیگانه گردد»[۱۹].

---

۱۷. نگاه کنید به بخش ۲۲.
۱۸. انگلیس ۱۵۲/۶۰ شیل به پالمرستون، ۲۲ ژوئیهٔ ۱۸۵۰.
۱۹. ایوانف،شورش‌بابیه، گزارش‌دالگوروکی، ۱۴سپتامبر ۱۸۵۰،سند۱۶.

البته امیر اجازهٔ دخالت روس و انگلیس را نمی‌داد. اما دو نکته مهم است. یکی اینکه مایل به مدارا بود، ترجیح می‌داد بدون پیکار و خونریزی غائله را فرو نشاند. از این رو آمادهٔ سازش بود. دیگر اینکه شیل چند بار راجع به بابیه با امیر گفتگو کرد، و امیر همیشه نرمی‌بخرج داد، و در یکی دو مورد پیشنهاد شیل را پذیرفت. شیل ضمن بحث از گزارش کنسول انگلیس در تبریز، راجع به نبرد زنجان و جنایتهای بابیان و لشکریان نسبت به اسیران یکدیگر می‌نویسد: «چون مطلب را به اطلاع امیر نظام رساندم از اینکه او را آگاه ساختم تشکر کرد. و گفت دستور فوری می‌دهد که این کارهای زشت تکرار نشود زیرا مخالف عواطف و نظر او می‌باشد». به دنبال آن می‌نگارد: گرچه گزارش کنسول در شرح واقعهٔ زنجان خالی از «گزافه‌گوئی» نیست، عکس‌العمل امیر احساس او را می‌رساند[۲۰]. پس از غائلهٔ زنجان امیر چند نفر از سرجنبانان آن را اعدام کرد، و چندتن دیگر را به زندان فرستاد. شیل به تصور اینکه اینان را هم خواهد کشت، پیغامی بدین مضمون برای امیر فرستاد: شورش بابیه جماعتی را به کشتن داده، و بسیاری از آشوبگران نیز کشته شده‌اند. «با مراتب روشنفکری که در آن جناب سراغ دارم سزاوار نیست این چند نفر اعدام گردند. و کاری با معتقدات باطنی هیچ فرقه‌ای داشته باشند». امیر پاسخ فرستاد که قصد کشتن آنان را نداشته، تنها تبعیدشان خواهدکرد[۲۱].

امیر شورش بابیه را برانداخت. به قول شیل «پس از غائلهٔ زنجان پیروان باب جرأت نکردند که صلح و امنیت عمومی را بر هم بزنند»[۲۲]. اما بیکار ننشستند و پنهانی فعالیتی داشتند؛ تا زمانی که اختلالی ایجاد نمی‌کردند، کسی را با آنان چندان کاری نبود البته کینهٔ امیر را در دل داشتند، کینه‌ای که در نوشته‌های همکیشان آنان، و بهائی و بهائی زادگان در ایران و امریکا، هنوز منعکس است. بابیان توطئه کشتن شاه و امیر و امام جمعهٔ تهران را چیدند. ولی امیر پرده از روی آن برداشت. این داستان شنیدنی را نخستین بار از «المتنبئین» نگارش علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه که وزیر مهدعلیا بود، منتشر ساخته‌ایم:

«در اوائل جلوس میمنت‌مأنوس اعلیحضرت شاهنشاهی ناصرالدین شاه خلدالله ملکه و سلطانه که هنوز سال عمرم به سی نرسیده بود، بسی راغب و مایل به مجالست ارباب کمال و اهل حال بودم. از آن‌روی به قدر امکان محفلی از وجوه ادبا و شعرا تشکیل دادمی هرشب و روز. از جملهٔ اهل مجلس میرزا حبیب‌الله حکیم قاآنی، میرزا عبدالوهاب، محرم، و میرزا طاهر شعری دیباچه‌نگار، و میرزا احمد طبیب کاشانی،

۲۰. انگلیس ۶۰/۱۵۴ شیل به پالمرستون، ۱۶ دسامبر ۱۸۵۰.
۲۱. انگلیس ۶۰/۱۵۹ شیل به پالمرستون، ۱۴ مارس ۱۸۵۱.
۲۲. همان.

و میرزا احمد هروی، ومیرزا ذوقی وغیره بوده‌اند. چون میرزا عبدالرحیم هروی حکمت فلاسفه و کتب ملاصدری را نیك می‌دانست در اول شب هدایهٔ ملاصدری را در نزد وی تعلیم می‌نمودم. من نیز اکرمنلائوس و اکرمتحرکهٔ ارطولوقوس و سایر متوسطات را به‌وی تعلیم می‌کردم. بعد از تدریس و تدرس به صحبت سایر ادبا و شعرا مشغول می‌گشتم. در آن وقت کـه فتنـهٔ باب و بابیهـا در اطـراف منتشر بـود، میرزا عبدالرحیم که به جهتی معلم و از حیثی شاگرد محسوب می‌شد چون خبر متابعت برادر خود را شنید او نیز باطناً به‌آن طایفه گرویده، بیشتر اوقات با ملاشیخعلی و سایر رؤسای بابیه که در دارالخلافه بود معاشرت می‌کرد ولی مرا غفلتی عظیم بود. اگرچه بعضی ازلیالی زبان به قدح علماگشودی من او را تأدیب کردمی. وقتی گفت: شما با وجود ظهور باب باز تأملی دارید؟ مرا خنده گرفت و از خفت رأی وی تعجب نموده گفتم: «کدام است آن ظهور؟ امروز که من در جهل مرکب هستم». گفت: «مگر ملاحظه نمی‌کنید؛ ملاحسین بشرویه در شیخ طبرسی عماً قریب ری و قم را مفتوح خواهد ساخت. این است یکی از ادله برای ظهور حضرت صاحب‌الامر. چنانکه در بحارالانوار حدیثی نقل شده که قبل از ظهور آن حضرت حسین صاحب طبرستان خروج نموده ری و قم را مفتوح خواهد ساخت».

گفتم: «حسین شماگرفتار لشکر منصور است، بعداز استخلاص و فتح ری و قم اگر سخنی دارید خواهیم گفت». حال برهمین منوال بود. روزی، چهار ساعت به غروب مانده رقعه‌ای از میرزا تقی‌خان امیر نظام که در آن وقت امارت نظام و صدارت ایران داشت و به لقب اتابك اعظم ملقب، چنانکه سروش شمس‌الشعرا گوید:

لشکر و کشور مرتب است و منظم
هردو به‌میـر اجـل اتابـك اعظـم

با این جلالت قدر احترامی زیاده از عادت و مافوق‌الغایه از من منظور داشت، از اینکه من نسبت به سایر ابناء ملوك، منصب وزارت مهدعلیا و سترکبری دامت شوکتها بود. و مضمون رقعه آنکه: «دو ساعت به غروب مانده اگر مجالی دارید در دیوانخانهٔ دولتی یا در خانه مرا ملاقات کنید که امری بس لازم است». من هم در وقت معین حرکت کرده، در دیوانخانهٔ دولتی امیر را ملاقات نموده جمعی راکه درکنارش بودند دور کرده، دست به جیب نموده رقعه‌ای در آورد به من داد. در آن رقعهٔ مفتش از قبل وی نوشته بود که:

«روز جمعهٔ آینده بابیها خیال دارند به هیأت اجتماع با شمشیر کشیده اولا به مسجد شاه ریزند و میرزا ابوالقاسم امام جمعه را اولا بقتل آورده، پس از آن با ذکـر «یا صاحب‌الـزمان» به ارك ریزنـد و فسادی برپا نموده، نسبت به شاهنشاه و اقارب اعظم سوء ادبی کنند. و

از جملهٔ رؤسای این طایفه ملاشیخعلی است و خود را حضرت عظیم لقب داده، و فی‌الحقیقه رئیس بابیه در دارالخلافه اوست، و در هرچند روز به لباسی درآمده که مردم او را نشناسند، و هفته‌ای بیش در خانه توقف نمی‌کند و ام‌الفساد این طایفه است. و یکی دیگر میرزا احمد حکیم باشی کاشانی است و دیگر میرزا عبدالکریم برادر ملامحمد تقی هروی که هردو از رؤساء بابیه هستند الان در حمایت علیقلی میرزا هستند. اگر آنها گرفته شوند این فتنه برپا نخواهد شد».

پس از خواندن روزنامه به فکر فرو شدم. امیرنظام مرا مخاطب ساخته گفت: «شخص شما علاوه برانتساب سلطنت امروز یکی از رجال دولت هستید. گرفتم در اعتقاد شما فساد باشد، ولی باید ملاحظهٔ دولت را برهرچیز مقدم دارید». جواب گفتم: «به حمدالله تعالی شکر حضرت رب‌العزه را با اعتقاد درست بوده و هستم و خواهم بود.

براین آمدم هم براین بگذرم
ثناگوی پیغمبر و حیدرم

و با این عقیدت در میان خاص و عام مشهورم. چنانکه شخص‌شما که امروز شخص اول ایران و اتابك اعظم هستید، درچهارده سال قبل که‌با منصب مستوفی نظام ازآذربایجان به‌طهران‌آمدید، به‌سبب‌مضاهرت من با میرزا نظرعلی حکیم‌باشی، و مصاحبت باشما و جمع دیگر با او که از آنجمله محمد صادق‌خان گروسی و عزیزخان مکری که‌حال آجودانباشی است و میرزا محمد تبریزی و فروغی و ملابهرام و درویش عبدالرحیم، به‌اندازه‌ای حفظ ظاهر و ملاحظهٔ شرع انور را با وجود صغر سن از من می‌دیدیدکه مرا به‌عوامی و حماقت تصور نموده و مورد سخریه و استهزا بودم. چون تنها هستید و ننگی در شأن اتابکی پیدا نمی‌شود، اگر فراموش کرده‌اید شرحی از روز رمضان خانیاباد وقرمهٔ به و توبیخ خود را بیان کنم شاید فراموش فرموده باشید.»

تبسم کرده گفت: «لازم نیست؛ از مطلب بگوئید، وقت تنگ است و سفیر انگلیس وعده داده مرا ملاقات کند».

گفتم: «تفصیل این سه‌نفر بدون زیاد و نقصان این است: آقا میرزا احمد حکیم‌باشی کاشی طبیب حاذق و با امانت و معالج مهدعلیا و ستر کبری، از نجباء و علماء کاشان بوده پدرش ملارضا معروف به‌کبابی است، و مادرش بنات اعمام حاجی پشت مشهدی است. به ذات پاك الهی و به نمك اعلیحضرت ابداً قضیه باب و بابی از او مسموع نشده، اما از میرزا عبدالرحیم هروی گاهی بعضی کلمات و خرافات شنیده شده اما شیخعلی به ذات پاك احدیت نه او را می‌شناسم و نه می‌دانم مقصود او چیست».

چون کلام به پایان آمد به من سخت نگریست. به‌قول عرب‌نظر الی به نظرة گفت: «خوب جواب نگفتید. این مفتش و گماشتهٔ من

دروغ نمی‌گوید و سخنی نسنجیده نمی‌نگارد. من باهمهٔ اخلاص و ملاحظهٔ از مهدعلیا این سه تن را از شما خواهم خواست». این بگفت و به پا خاست.

هر چند در بین راه سوگند یاد کرده و ایمان مغلظه خوردم که مرا از ملاشیخعلی خبری نیست، جوابی نداد. در حین وداع گفت: «یقین بدانید این امر را صورت گرفته از شما می‌خواهم».

لابد با کمال تحیر و تفکر به خانه آمده در فکر رفتم. باز آن شب را با محنت و تعب بسر می‌بردم. پاسی از شب گذشته بیشترك یا کمتر، باز رقعه‌ای از امیرکبیر رسید که: «در اتمام امر معهود تعجیل کنید». باز بر وهمم افزود علی‌الصباح به صحن آمده متحیرانه نشسته، میرزا طاهر دیباچه نگار حاضر شده از سبب تحیر و سکوت طویل من سؤال کرد. شرح حال وسؤال و جواب را با امیر در میان آورده، گفت: «باکی ندارید این حضرت عظیم یکی از بزرگان بابیه است و در دارالخلافه داعی باب است. اسمش ملاشیخعلی و هر روز لقبی بر خود می‌گذارد وهفته‌ای ملبس به لباسی می‌شود. چندی در همسایگی شما بود الان معلوم نیست در کجا منزل دارد. ولی میرزا عبدالرحیم ازجا و مکان او مستحضر است».

در آن حین میرزا عبدالرحیم با عبا و عمامه پیدا شد. خواست پیش آید او را تکلیف نمودم در مکانی نشسته، چون فرود آمد ولحظه‌ای با دیباچه‌نگار گفت و شنود کرد. حکم به حبس و قید میرزا عبدالرحیم داد. اولا با کمال ملایمت و نصایح و مواعظ از مکان ملاشیخعلی سؤال کرده، جواب مفید مسموع نشد. سوگند به کذب یاد کرد که مدتی است از مکان او اطلاع ندارم. با دیباچه‌نگار مشاوره نموده، او حیله‌ای انگیخت و خدعه‌ای بکار برد. کاغذی شبیه به‌خط میرزا عبدالرحیم به میرزا سیدمحمد اصفهانی که در مدرسهٔ دارالشفاء منزل داشت و یکی از بزرگان بابیه بود، نوشت به این مضمون که: «مدتی است خدمت جناب آقا مشرف نشده در کدام محله منزل دارد؟» میرزا سیدمحمد جواب نوشته که: «از این سؤال شما تعجب نمودم که روز قبل به‌اتفاق شما در خانهٔ میرزا محمدنایب چاپارخانه در محلهٔ سنگلج رفته آنجا تشریف دارند.

چو این نامه افتاد در دست من به‌گردون‌گراینده شد شست‌من

فی‌الفور شرح حال را به امیرکبیر عرضه داشته، جوابی در کمال ادب و معذرت نوشته، از تقصیر میرزا احمد حکیم‌باشی گذشته اتمام عمل را خواهش نمود. نزدیك به سه ساعت به غروب مانده، دیباچه‌نگار را با بیست نفر روانهٔ منزل ملاشیخ علی نموده، در بین راه شخصی را دیدند بر یابوئی نشسته. دیباچه‌نگار به همراهان امر کردکه این مرد را گرفته نزد من آورند. و خود به خانهٔ میرزا محمد رفته اثری از ملا

شیخعلی ظاهر نشد. دروب بیوت را مقفل کرده، در کریاس قراول گذاشته مراجعت نمودند. حکایت را به من اظهار داشته گفت: «این شخص مقید محمدحسین ترك است و از خلفای ملاشیخعلی است. من او را خواسته توی بازو و توی جبه و توی بار او را تفحص کرده، کتابی چند از مزخرفات باب و یك پوستین کابلی و یك جفت کفش ساغری و قدری مسینه‌آلات بود. هرچند از احوال ملاشیخ علی سؤال کردم جوابی نداد. بالاخره او را بقدری صدمه زدم که بیم هلاکت بود، باز ثمری نبخشید. لابد چند سوار به اطراف فرستاده از آن جمله به داروغهٔ زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم(ع) نیز نوشته، اثری نشد. درآن شب شخص مراغه‌ای کاغذی از ملامحمدعلی زنجانی برای ملاشیخعلی آورده، او را نیز گرفته نزد من آوردند. حبس نموده، وقایع به امیرنظام گفته شد.

از این داروگیر رشتهٔ جمعیت بابیه گسیخته گشت. و جمعی دیگر را نیز گرفته به حکم شاهنشاه و صوابدید امیرنظام در میدان ارك حکم به قتل بابیه شد. از آنجمله میرزا عبدالرحیم و محمدحسین ترك و قاصد مراغه‌ای را نیز از من خواسته هرسه را تسلیم گماشتهٔ دیوان اعلی نمودم. خود نیز به منزل امیرنظام رفته زبان به شفاعت میرزا عبدالرحیم گشوده که حق تعلیم برمن دارد. و نیز حضور همایون شفاعت کرده. حکم به حبس موبد شد. قاصد مراغه را نیز میرزا علی‌خان که در آن وقت حاجب‌الدوله بود شفاعت کرده، گناهش عفو شد. ولی محمدحسین ترك با سایر بابیه بقتل آمد...».

نه‌ماه پس از آنکه دولت امیر بسر آمد، بابیان توطئهٔ دیگری برپا کردند که به سوءقصد هجدهم شوال ۱۲۶۸ علیه ناصرالدین شاه انجامید. ولی تیر کارگر نیفتاد. به دنبال آن کشتار وحشتناکی از بابیان کردند، وعده‌ای از سران این فرقه را به زشت‌ترین طرزی اعدام نمودند. سفیر روس و انگلیس با هم نامهٔ اعتراض‌آمیزی علیه شکنجه و آزار وحشیانه‌ای که به محکومین وارد ساختند، به دولت فرستادند[۲۳]. اما در آن هیجان عمومی به آن اعتراض اعتنائی نشد. پس از آن میرزا یحیی صبح ازل جانشین باب پنهانی به بغداد رفت، و چندی بعد میرزا حسینعلی به وساطت سفارت روس به برادرش پیوست. تا حدود ۱۲۸۰ میان بابیان وحدت کلمه بود و همگی صبح ازل را به جانشینی باب می‌شناختند. بین ۱۲۸۰ تا ۱۲۸۳ میرزا حسینعلی مدعی برادر شد وخود را موعود باب خواند. به دنبال آن بابیه به دوفرقهٔ ازلی و بهائی منشعب گشتند.

شکنجه و آزار و تعقیب دینی که به بابیان روا داشتند، ذهن بینندگان خارجی را ربود. از یك سو دانشمندانی به مطالعه در احوال

۲۳. انگلیس ۶۰/۱۷۱ شیل به لرد مامزبوری، ۱۶ اوت ۱۸۵۲.

این فرقه پرداختند، و از سوی دیگر سیاست انگلیس و روس را معطوف به آنان داشت. خاصه پس از انشعاب مذهبی، انگلیسها به ازلیان توجه یافتند، و روسها به بهائیان.

این معنی باید دانسته شود که در پیدایش بابیه، عنصر سیاست خارجی هیچ تصرفی نداشته، و مانند صدها فرقهٔ دیگر زادهٔ فرهنگ و جامعهٔ ایرانی بود. جزوه‌ای کـه به نام «یادداشتهای کینیازدالغورکی» چاپ زده‌اند (و حکایت پرنس روسی است که به صورت ملای مسلمان درآمـد و به‌کربلا رفت و سیدعلی محمد را به دعوی امام زمانی برانگیخت) هیچ اعتبار تاریخی ندارد. دانشمند فقید احمد کسروی نخستین بار ازساختگی بودن آن سخن گفت[۲۴]. این داستان حتی لطف قصهٔ کـودکان را ندارد؛ سراپا افسانهٔ لوس و مطلوب ذهن مردم متعصب افسانه پسند است.

چنانکه گذشت، سیاست بیگانه از زمانی به بابیه توجه یافت که دولت خواست باب را به‌ماکو تبعید نماید. سفیر روس از بیم اینکه مبادا در منطقهٔ مرزی قفقاز اختلالی ایجاد گردد، خواهش کرد او را از آن‌حدود دور نمایند. و در آن زمان هیچ اعتنائی به‌این فرقه نداشت، و مـؤسس آن را آدمی متعصب و کهنه‌پرست می‌شناخت. همچنین می‌دانیم پس از سوء قصد علیه شاه که میرزا حسینعلی (بهاءالله‌بعدی) پناه بـه اردوی سفارت روس در زرگنده برد و درخانهٔ میرزا مجید آهـی (مازندرانی) منشی سفارت جای گرفت، گماشتگان سفارت او را دستگیر کردند وتسلیم دولت داشتند. در روزنامـه نـوشتند: سفیر روسیه «بـه محض اینکه دانستند از این قوم ضلالت آثار است، شرایط اتحاد دولتین را مـرعی و منظور داشته باکمال معقولیت فی‌الفور قدغن نموده، اتباع سفارت اورا گرفته نزد اولیای دولت علیه فرستادند»[۲۵]. بـه علاوه دیدیم کـه سفیر انگلیس بابیان را عامل فتنه و اغتشاش مملکت و مخرب اجتماع می‌شمرد. فقط وقتی‌که پای‌اعدام آنان بمیان آمد، پیغام زبانی برای دولت‌فرستادکه از کشتن ایشان درگذرند. و دیگر اینکه چون بابیان را به‌شکنجه گذاشتند، سفارت روس و انگلیس در این مورد مثل موارد دیگر، و بنا برشیوه‌ای‌که از پیش پیروی می‌کردند، اعتراض نمودند. ظاهراً در همین مرحله بودکه توجه خاص روس و انگلیس به بابیه پیدا شد، چنانکه میرزا حسینعلی پس از چهار ماه که در زندان گذراند به خواهش سفارت روس از ایران به بغداد تبعید گردید. در یکی از الواحی که میرزا حسینعلی بعدها صادر کرده، به‌این معنی تصریح دارد: «حسب‌الامر حضرت پادشاه حرسه‌الله تعالی معغلام دولت علیهٔ ایران و دولت بهیهٔ روس به عراق عرب توجه

---

۲۴. کسروی، بهاییگری، ص ۸۱ـ۷۹. این مطلب را بیفزائیم که بنابر تحقیقی که شده و مسلم گردیده، نویسندهٔ آن جزوهٔ مجعول، علی جواهرکلام است.

۲۵. نگاه کنید به وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۸۲ و ۸۳.

نمودیم»[۲۶].

نتیجه‌ای که از مجموعه واقعیتها می‌گیریم اینکه سیاست روس و انگلیس از زمان پیدایش بابیه تا پس‌از داستان سوء قصد، جهت انفعالی داشت و علاقهٔ فعلی در کار نبود. اتفاقاً خود بابیان بودند که راه سفارتخانهٔ بیگانه را یاد گرفته بودند، و جناب «حجت» در نبرد زنجان به سفیر انگلیس عریضه نگار شدواز اویاری طلبید. اماپس‌از تبعیدصبح‌ازل خلیفهٔ باب، وبیرون شدن برادرش میرزا حسینعلی تحت لوای سفارت روس، و خاصه پس از انشعاب بابیه، سیاست انگلیس و روس نسبت به ازلیان و بهائیان متشکل گردید و جهت مشخص یافت. صبح ازل که سلامت نفس داشت و اهل دوز و کلك سیاسی نبود، از قدرتش و عدهٔ پیروانش رفته رفته کاسته گردید. در عوض، بساط میرزا حسینعلی که از روز نخست با شیادی بوجود آمد، ناکسان را به‌دور خود گرد آورد، و دستگاه میرغضبی و آدمکشی را در برانداختن ازلیان برپا کرد ــ قوتی گرفت. در ضمن برآلودگی سیاسی هیأت بهائیان همچنان افزوده شد. با جنگ بین‌الملل اول و برافتادن دولت تزاران روس، عمر حمایت آن‌دولت از بهائیان نیز بسر آمد. ولی چون سرزمین فلسطین به دست انگلیس افتاد، لرد «النبی» حاکم حیفا، به عبدالبها لقب «سر» بانشان دولت انگلیس عطا نمود. از آن پس عنصر بهائی چون عنصر جهود، به عنوان یکی از عوامل پیشرفت سیاست انگلیس در ایران درآمد. طرفه اینکه از جهودان نیز کسانی به آن فرقه پیوسته‌اند، و همان میراث سیاست انگلیس به امریکائیان نیز رسیده[۲۷].

اما در سنجش کارنامهٔ اجتماعی ازلیان و بهائیان، همین اندازه به اجمال بگوئیم که از فرقهٔ ازلی، عناصری برخاستند که به بیداری افکار و اندیشهٔ ناسیونالیسم ونهضت ملی مشروطیت خدمت ارزنده‌ای کرده‌اند. اما فرقهٔ بهائی یکپارچه دستگاه بیگانه‌پرستی است. بهائیان از اصول «جهان‌بینی» سخن می‌رانند، ولی در معنی و عمل مروج بیوطنی هستند. عباس افندی سخنگوی جهان‌بینی، خود را «عبد بهاء» می‌خواند، به همان شیوه که پیروانش، خود را «غلام عباس» می‌نامند. دفتر اعمال پلید این کسان وایادی آنان آشکار می‌سازد که جملگی در زمرهٔ غلامان حلقه به‌گوش

---

۲۶. به نقل کسروی، بهاییگری، ص ۳۸.

۲۷. اخیراً کتاب مفصل پانصدوشصت صفحه‌ای به قلم آقای «بالیوزی» به عنوان «عبدالبهاء» به زبان انگلیسی منتشر شده است. نویسنده خود بهائی مؤمن قشری و متعصبی است که در خدمت بخش فارسی دستگاه «بی‌بی‌سی» لندن کار می‌کند. او بهاءالله را (که اشاره‌ای به کارنامه‌اش نمودیم) جامع صفات ملکوتی می‌داند، وی را «مظهر» الوهیت می‌شمارد، و مقامش را برتر از موسی و عیسی ومحمد و زردشت و بودا می‌شمارد. آن کتاب تبلیغاتی از نظر مردم هوشمند هیچ‌اعتباری ندارد. اتفاقاً مجلهٔ هفتگی «تایمز ادبی» (شمارهٔ ۳۹۷، هفتم آوریل ۱۹۷۲) هم که آن را نقادی کرده، ارزشی برایش قائل نیست.

بیگانگان باشند. از این‌روست که بهائیان و جهودان در ایران منفورترین مردم بشمار آیند. در یك کلام، داستان باب بادعوی امام زمانی آغاز گشت، و به مرام بیوطنی واجنبی‌پرستی انجام پذیرفت.

سیاست خارجی

مقدمهٔ تحلیلی

سنجش و تحلیل سیاست خارجی امیر از چند نظر باریکترین و دقیق‌ترین مباحث این کتاب است: از نظر پرپیچ و تاب بودن فن سیاست خارجی و دیپلماسی که لم اجرای آن است؛ از نظر شناخت سیاست روس و انگلیس که در مجموع سیاست داخلی و خارجی ایران تأثیر داشت؛ از نظر شناخت سیاست امیر دربرخورد با آن سیاستها؛ از نظرتکنیك نویسنده در نگارش تاریخ دیپلماسی؛ و بالاخره از نظر مطالعهٔ خوانندگانی که نکته‌سنج و صاحب دقت ذهن هستند.

سیاست خارجی و دیپلماسی فقط در رابطهٔ با قدرت مفهوم عینی دارد؛ قدرت در سیاست بین‌المللی نه مطلق است و نه مستقل، و حد قدرت ماهیت سیاست خارجی را توجیه می‌کند. به هر حال قدرت واقعیت است، و واقعیت را باید بشناسیم از آنکه واقعیتها کالبد تاریخ را می‌سازند. در عین حال ارزشها را انکار نمی‌کنیم، از آنکه ارزشها عنصر مهمی از تفکر تاریخی ما را تشکیل می‌دهند. فرض دیگر اینکه سیاست خارجی ذاتاً نمی‌تواند مبحث بکلی مستقلی باشد چه از یك‌سو همبسته به وضع داخلی کشور است، و از سوی دیگر پیوسته به سیاست بین‌المللی یا به بیان دقیق‌تر وابسته به‌سیاست کلی دولتهای بزرگ. اما حد آن همبستگی و این پیوستگی در احوال زمان و مکان تغییرپذیر است.

از آغاز سدهٔ گذشته که شروع تاریخ بین‌المللی جدید است، و ایران به میدان سیاست کشورهای بزرگ کشیده شد، ایران هیچگاه ارزش بین‌المللی «رتبهٔ اول» را نیافت. از آنجا که از سیر تحول مادی و عقلی تاریخ جدید عقب افتاده بود ــ نمی‌توانست مقام ذاتی ممتازی را بدست آورد؛ و از آنجا که وضع جغرافیائی آن ایجاب نمی‌کرد ــ ضرورتی نداشت که دولتهای بزرگ مقام عرضی ممتازی برای آن بشناسند. (درست برخلاف

عثمانی‌که از نظر ماهوی وضع‌آن مشابه ایران بود و اعتبار ذاتی بین‌المللی نداشت، اما سیاست بین‌المللی به سبب موقع جغرافیای آن، مقام عرضی مهمی برای آن قائل بود).

اثر غیرقابل اجتنابی که بر آن وضع سیاسی مترتب می‌گشت این بود که برخوردهای کشورهای بزرگ در ایران به سازش و مصالحه می‌انجامید، و حال آنکه در مورد عثمانی آن کشمکشها در حالت شدت، به جنگ می‌رسید. نتیجه این شد که حتی در مرحلهٔ بحرانی دورهٔ ناپلئون که ایران ارزش نسبی بین‌المللی پیدا کرد، حقوقش محفوظ نماند، و منافعش پایمال مقاصد مهمتر کشورهای بزرگ گردید. و این در منطق سیاست جهانی کاری طبیعی بود، هر چند آن را نپسندیم. چون آن دورهٔ کوتاه سپری گشت، ایران آن اهمیت نسبی موقتی خود را هم از دست داد؛ ارزش ایران در قالب سیاست جهانی محدود به آن گردید که حدفاصل میان دو دولت نیرومند استعماری روس و انگلیس بماند، دو دولتی که در جهت گسترش امپراطوریهای خود، جهشهای بلندی فرا راه خویش داشتند.

در این وضع جدید پایدار، وجههٔ نظر کلی سیاست روس وانگلیس نسبت به ایران حفظ حالت موجود سیاسی و اقتصادی آن بود که عایق تصادم دو قدرت استعماری گردد. البته هر دو دولت علاقه به بسط نفوذ خود داشتند، و هر کدام دستش می‌رسید حریف را عقب می‌زد و دامنهٔ استیلای خود را می‌گسترد، و نیز رقابت میان آنان همواره به جای بود، رقابتی که گاه خیلی حدت می‌یافت و حتی تصور برخورد می‌رفت. اما در چشم‌انداز وسیع سیاست بین‌المللی، هرکدام مصلحت خود را در شناختن حریم سیاسی دیگری تمیز داده بود. همین وجه اخیر بود که زمینهٔ یك نوع همکاری احتیاط‌آمیزی را میان دو دولت نیرومند نسبت به مسائل ایران، آماده می‌گردانید. این معنی روح سیاست انگلیس و روس را از پایان دورهٔ ناپلئون به بعد می‌سازد. بنابراین شگفت نیست که: از نظر روس و انگلیس هیچگاه دامنهٔ کشمکش آنان از حد رقابت سیاسی نگذشت و کارشان به شمشیر نکشید، به حد آن هم که می‌رسید با هم کنار می‌آمدند. دوم از نظر ایران هرگاه دولتی روی کار آمد که خواست سیاست ملی و نسبهٔ مستقلی پیش گیرد، آن دو همسایه با همدیگر توطئهٔ علنی یا مواضعهٔ تلویحی کردند که آن قدرت را براندازند و آن سیاست را بشکنند. سوم هرگاه پای دولت ثالثی به میان کشیده می‌شد، همان دو حریف دیرینه با هم متحد گشته که دست رقیب تازه‌وارد را کوتاه گردانند. (البته اینکه با متلاشی شدن امپراطوری انگلیس و درهم فروریختن نیروی اقتصادی و سیاسی آن، تحول بزرگی در انتقال کانون قدرت بین‌المللی رخ داد ــ هیچ ربطی با تحلیل تاریخی ما ندارد) .مصداق آن نتیجه‌گیریهای سه‌گانهٔ تاریخی را در مبحث سیاست خارجی امیر خواهیم شناخت، و آن ورقی

است از دفتر تاریخ سیاسی ایران. در ضمن آنچه در بخش پنجم راجع به سفارت امیر به ارزنةالروم گفتیم مکمل گفتار ماست در اینجا.

*

سلطنت محمدشاه دورهٔ ناتوانی و سستی قدرت دولت بود، و براثر آن سیاست ایران بیجان و بیحرکت. درواقع دولت سیاست خارجی نداشت؛ گاه در جهت انفعالی حرکت مذبوحانه‌ای از خود بروز می‌داد. حتی دستگاه سیاست ایران در زمان عباس‌میرزا نیروی انگیزش بیشتری داشت، و هم ابتکار و استقلال عمل بیشتری. سیاست روس و انگلیس هم به‌عهد محمدشاه تحرك خاصی در ایران نداشت از آنکه سرگرمیهای دیگر داشتند. البته در جهت توسعه‌طلبی خود قدمی پیش رفتند ــ و در مسائل عمده و اساسی سیاست ایران، رأیشان قاطع بود.

تحرکی که امیر در اساس دستگاه دولت بوجـود آورد، طبیعة در سیاست خارجی ایران نیز مؤثر بود ــ خاصه اینکه دولت جهت سیاسی خود را مشخص کرد، هدف معینی را داشت و به‌سوی آن مقصد پیش می‌رفت. این‌بار انفعال از جانب روس و انگلیس بود، و تصادم سیاست ایران با آن دوکشور اجتناب‌ناپذیر. در این کشمکش گاه امیر پیروز گشت و گاه شکست خورد. اما مهمتر از همهٔ آن پیروزیها و شکستها اینکه سیاست خارجـی ایران از انحصار روس و انگلیس درآمد؛ از یك‌سو ایران تااندازه‌ای ابتکار سیاسی را در دست خود گرفت، و در پاره‌ای موارد در جهت عکس منافع آنان قدم برداشت ــ و از سوی دیگر روابط سیاسی دولت را از مرزمناسبات با روس و انگلیس خارج کرد، و علی‌رغم نظر هر دو توجه خویش را به امریکا و اطریش و پروس معطوف گردانید. و این یکی از بامعنی‌تریـن جنبه‌های سیاست خارجی امیر است که حد بینش و شم سیاسی او را نمایان می‌سازد. به‌عبارت دیگر ایران شخصیت و هویت سیاسی برجسته‌ای کسب کرد که قائم به ذات بود، و این معنی ارزنده‌تر از همهٔ معانی است. این حالت در تاریخ یك صد و پنجاه سالهٔ اخیر ایران هیچگاه تکرار نگردیـد مگر در یك دورهٔ زودگذر دیگر تاریخ.

در این مقدمهٔ کوتاه روح سیاست انگلیس و روس را می‌شناسیم، وجههٔ نظر دولت امیر را در مناسبات با دو همسایهٔ نیرومند باز می‌نمائیم، و زمینهٔ برخورد سیاست ملی ایران را با قدرت توسعه‌طلبی آن دو کشور بدست می‌دهیم.

اصول کلی سیاست انگلیس و روس را از دستور پالمرستون وزیر انگلستان، و سخنان نیکلای اول تزار روس می‌توان شناخت. در ۱۲۶۵ که شیل به مأموریت خود به ایران باز می‌گشت، دستور داشت که با نسلرود صدراعظم روس و احیاناً با تزار دیدار کند، و در زمینهٔ مشترك سیاست دو دولت گفتگو نماید. پالمرستون نوشت:

«در مذاکرهٔ با نسلرود کمال صراحت را محفوظ دارید از آنکه در

سیاست دولت انگلیس نسبت به ایران مطلبی نیست که بخواهد از دولت روسیه پنهان بدارد. انگلستان خواهان آرامش ایران و سعادت آن است. غرض از آرامش این است که شورشهای داخلی برپا نشود، و مقصود از سعادت این است کـه ایـران به‌خیال تحصیل قدرت نظامـی و جنگهـای خارجی نیفتد که مایهٔ تباهی سعادت‌وی خواهـد شد. روسیه و انگلستان نفع واحدی در ایران دارند که سلطنت فعلی آن به‌جای بماند. از این‌رو هردو دولت بنابرمقتضیات، نفوذ مشترك خود را بکار برند که اولا دولت ایران در اختلاف با همسایگانش از فتوحات خارجی پرهیز کند. و ثانیاً صلح داخلی را حفظ کند، و در کار مملکتداری رعایت عدل و صرفه‌جوئی مالی را بنماید، و مالیات زیاد نبندد. به پیروی از ایـن سیاست نمایندهٔ انگلیس در تهران آماده است که روابط خود را با نمایندهٔ روس نگاه دارد و با موافقت همدیگر کار بکنند. ضمناً در این عمل مشترك روح دوستی را مرعی دارند که اقداماتشان به‌صورت تحمیل وتحکم به‌دولت ایران‌در نیاید، و به دخل و تصرف در امور داخلی آن تعبیر نگردد»[۱].

یك‌ماه بعد شیل در ورشو با نسلرود و نیکلا ملاقات کرد. صدراعظم روس «لزوم همکاری و دوستی سفیران دو دولت را در دربار شاه کاملا تأیید نمود»[۲]. به‌علاوه گزارشی که دالگوروکی به نسلرود نوشته بود، به شیل داد. در آن می‌خوانیم: دولت روسیه «تصمیم دارد هرگـاه در ایالت آذربایجان اغتشاشی درگیرد، دخالت نظامی کند». دیگر اینکه انتصاب حمزه میرزا به حکومت آن ایالت موجب شکایت سفیر روس گردیده، زیرا این‌کار بدون جلب موافقت وی انجام گرفته است[۳]. درواقع آن تهدید به دخالت نظامی، نتیجهٔ همین بی‌اعتنائی امیر به سفیر روس بود.

زمینهٔ اشتراك مساعی‌روس و انگلیس دربارهٔ ایران عیناً از طرف نیکلا تأکید گردید. این مطلب را هم به‌شیل گفت: «نمی‌تواند بفهمد که چرا او را به خیال حملهٔ به هندوستان متهم می‌کنند؟ نه‌فقط چنین نقشه‌ای ابلهانه است، تصور آن نیز بی‌معنی است»[۴]. تزار خواست اطمینان قطعی بدهد که انگلستان از آن‌بابت آسوده‌خاطر باشد.

جوهر سیاست پالمرستون این بود: ایران استقلالکی داشته باشد، قدرت نظامی پیدا نکند، دراختلاف با افغانستان وعثمانی به‌خیال لشکرکشی نیفتد، روس و انگلیس همکاری داشته باشند، به‌موقع اعمال نفوذ «دوستانه» نمایند، و وزیران ایران آماده باشند کـه خرده‌فرمـایشهای سفیران دو همسایه را بشنوند و مجری دارند. پس معلوم است که چرا پالمرستون با نقشهٔ اصلاحات امیر که جنبهٔ مادی داشت مثل ترقی نظام جدیـد، ایجاد

---

۱. انگلیس ۶۰/۱۴۳ پالمرستون به شیل، ۶ اوت ۱۸۴۹.
۲. انگلیس ۶۰/۱۴۶ شیل به پالمرستون، ۱۰ سپتامبر ۱۸۴۹.
۳. انگلیس ۶۰/۱۴۶ دالگوروکی به نسلرود، ۲۳ ژوئیهٔ ۱۸۴۹.
۴. انگلیس ۶۰/۱۴۶ شیل به پالمرستون ۷ سپتامبر ۱۸۴۹.

بحریه، تأسیس کارخانه‌های صنعتی، استخدام استادان فنی، و سیاست اقتصاد ملی او مخالفت کرد و از کمك به ایران دریغ نمود. به همان مأخذ نیکلا نیز حق خود می‌دانست که هرآن تصمیم بگیرد، آذربایجان را اشغال نماید. آن رویهٔ دو کشور با احوال عمومی ایران پیش از دورهٔ امیر جور درمی‌آمد، اما در برابر تحولی که میرزا تقی‌خان می‌خواست در ایران بوجود آورد، سیاستی ورشکسته بود چنانکه تجربه ثابت کرد.

نکته اینجاست که پالمرستون و نسلرود هنوز به نیروی تحرك دولت امیر پی نبرده بودند. بی‌اطلاعی آنان از سیاست امیر از اینجا دستگیر می‌شود که وزیر خارجهٔ انگلیس در همان دستور خود، مصلحت ایران را در بازگشت آصف‌الدوله و بهمن‌میرزا به وطنشان تمیز داده بود، و شیل مأموریت داشت که موافقت دولت روس را نیز در این‌باره جلب کند. نسلرود نیز در همین خیال بود. به‌شیل گفت: «حیف باشد که شاه خود را از خدمت مرد لایق و نسبهٔ درستکاری چون بهمن‌میرزا محروم بدارد... و اظهار اشتیاق کرد که سفیران روس و انگلیس در تهران اقدام مشترکی برای مراجعت او بنمایند». اینجا شیل موضوع آصف‌الدوله را عنوان کرد، و دوطرف موافقت کردند که با مذاکرهٔ با شاه ترتیب بازگشت هردو نفر به‌ایران داده شود[۵]. وجههٔ نظر واحد روس و انگلیس را در آن قضیه نیز می‌بینیم.

شیل که بار دوم به ایران آمد تازه فهمید که امیر به‌خیراندیشیهای بیگانگان وقعی نمی‌نهد؛ به پالمرستون نوشت: شیوهٔ امیر این است که «هر پیشنهادی از جانب خارجیان بشود رد می‌کند»[۶]. به علاوه حالا شیل برخورد که امیر اساساً از عناصر دست‌نشاندهٔ اجنبی و آنان که با روس و انگلیس سرو سری دارند بیزار است. می‌نویسد: رئیس ایل قشقائی «از این جهت مورد نفرت امیر نظام است که از هواخواهان قدیم و ثابت دولت انگلستان بشمار می‌رود»[۷].

سیاست خارجی میرزاتقی‌خان جهات مختلف داشت ومجموعاً سیاست ملی او را بوجود می‌آورد. نخستین برخوردش با سیاست روس و انگلیس این بود که دست مداخلهٔ آنان را در امور داخلی ایران برید. شرح این قسمت را در بخشهای گذشته بتفصیل خواندیم. و دیدیم که سفیران انگلیس و روس نتوانستند دستور دولت خودشان را در اعمال نفوذ مشترك در امور داخلی ایران بکار بندند. و نیز دانستیم که سخت‌پائی امیر چقدر برای آنان «دلگزا» بود. کاردار انگلیس می‌نویسد: «سفیر روس میانهٔ خوبی با امیر ندارد... پیش از این روسها عادت کرده بودند که هر حکمی بدهند انجام پذیرد. مخالفت امیر با این رویه و تسلیم نشدن او موجب این توهم

۵. انگلیس ۶۰/۱۴۶ شیل به پالمرستون، ۱۰ سپتامبر ۱۸۴۹.
۶. انگلیس ۶۰/۱۵۰ شیل به پالمرستون، ۲۳ فوریهٔ ۱۸۵۰.
۷. انگلیس ۶۰/۱۵۲ شیل به پالمرستون، ۲۵ ژوئن ۱۸۵۰.

گردیده که دالگوروکی بگوید نسبت به دولت او بیعدالتی می‌شود»[۸]. در توجیه سیاست ملی امیر شیل می‌گوید: «نظر امیرنظام علیه روسیه است، اما نه اینکه دوستدار انگلستان باشد. و نیز تصور نمی‌کند که انگلستان خیرخواه ایران است. بزرگترین هدفش این است‌که از نفوذ روس و انگلیس بکاهد و مقام آنان را در انظار جمهور مردم هرچه ممکن باشد بیمقدارتر بنماید... بنظر می‌رسد به انگلیس تمایل بیشتری داشته باشد تا به روسیه... تصمیم امیرنظام این است که به‌اندرز دولت انگلیس و من گوش ندهد. تنها حسنش اینکه مصمم به‌جلوگیری از بسط نفوذ روسیه می‌باشد، و همین حسن او معایبش را می‌پوشاند»[۹]. باز می‌آورد: «علاقهٔ خاص امیرنظام این است که از تجاوزهای دولتهای خارجی خاصه روسیه جلوگیری نماید»[۱۰].

نوشتهٔ شیل درست است: خطر تجاوز روسیه را هیچگاه امیر از ذهن خود دور نمی‌ساخت. و رویهٔ متعدیانهٔ روسیه در گذشته و همچنین موضوع اشغال آشوراده که درست پیش از صدارت امیر روی داده بود، وجود آن خطر را مسلم می‌داشت، و هراس امیر را از جانب آن دولت کاملا موجه می‌نمود. ناایمنی ایران از طرف همسایهٔ شمالی یکی از مهمترین عواملی است که جهت سیاست خارجی ایران را تعیین می‌کرد. در همین زمینه چون تهدید روس تجدید شد امیر به‌مذاکرهٔ سیاسی بسیار مهمی با دولت‌انگلیس پرداخت. از شیل این پرسش صریح را نمود و پاسخ صریح طلبید: «در صورت تجاوز نظامی روسیه به ایران، آیا انگلستان به کمك ایران خواهد آمد»؟ دستور مهم پالمرستون به سفیر خود و پیامش به امیر، دیپلماسی انگلیس را در این اوان خوب آشکار می‌نماید. پس از مقداری تعارفهای معمولی مبنی براینکه دولت انگلستان خواهان تمامیت ارضی ایران می‌باشد، نگاشت:

«اصول سیاست دولت انگلستان ایجاب نمی‌کند که دربارهٔ احتمال تعرض روسیه به ایران، تعهد مشخصی بنماید. وجههٔ نظرکنونی انگلستان این است که دست‌خود را ازهرجهت آزاد نگاه‌دارد، ونسبت به‌هرپیش‌آمدی طبق اوضاع و احوالی که آن قضیه را بوجود آورده، تصمیم بگیرد. و از آنجا که نمی‌توان همهٔ احتمالات و کیفیات خاص وقایع آینده را پیش‌بینی کرد، از لحاظ انگلستان عاقلانه نیست که از حالا تعهدی بسپرد.

«شما مأموریت دارید اصول سیاست انگلستان را به اطلاع امیرنظام برسانید. در ضمن بگوئید منافع پایدار انگلستان در حفظ سلطنت ایران و پشتیبانی از ایران می‌باشد. اما دولت ایران باید به خاطر نگاه‌دارد که انگلستان وقتی می‌تواند حمایت مؤثری بنماید که کمك او مورد تأیید

۸. انگلیس ۶۰/۱۴۵ فرانت به پالمرستون، ۲۴ ژوئن ۱۸۴۹.
۹. انگلیس ۶۰/۱۴۶ شیل به پالمرستون، ۱۵ دسامبر ۱۸۴۹.
۱۰. انگلیس ۶۰/۱۵۲ شیل به پالمرستون، ۲۵ ژوئن ۱۸۵۰.

پارلمان و ملت انگلیس قرار گیرد. ولی اگر دولت ایران تقاضاهای ما را که‌مورد علاقهٔ قلبی ملت‌انگلیس می‌باشد، نپذیرد وهمچنان به‌قبول آنها تن در ندهد علاقه دولت دراین که به‌گاه نیازمندی به‌یاری ایران بیاید، بیهوده و بی‌حاصل خواهد بود»[۱۱].

دستور پالمرستون در شناخت دیپلماسی انگلستان نسبت به ایران فوق‌العاده اهمیت دارد. جوهر سیاست انگلیس از پایان دورهٔ ناپلئون تا امروز، در همان پارگراف اول منعکس می‌باشد. معنـی آن در عین اهمیت فراوان بسیار روشن و ساده است. انگلستان در مورد ایران بهیچ وجه حاضر نیست تعهد دفاعی علیه روسیه بگردن گیرد. غیر از اینکه چنین تعهدی منافی روح همکاری و مناسبات دوستانهٔ انگلیس و روس بشمار می‌رفت ــ انگلستان همواره آماده بود دربارهٔ ایران با روس کنار بیاید. فقط در دورهٔ کوتاه ناپلئون انگلستان چنین تعهد دفاعی را سپرد، که پس از رفع خطر آن قرارداد را با پول خرید و آن دفتر برای همیشه بسته‌گردید.

در سنجش سیاست پالمرستون باید دانست که لردکرزن نیز بوجهی دیگر همان عقیده را داشت. در کتاب «روسیه در آسیای وسطی» می‌گوید: «آنان که از اتحاد ایران و انگلیس سخن می‌گویند که این دوکشور برای دفاع خراسان یا حملهٔ به ماوراء خزر همکاری نمایند، مرتکب بدتریـن خدمتی به‌کشور خود می‌گردند. درواقـع دولتشان را در عالـم اوهام و تصوراتی که هیچ امیدی به آن نمی‌توان بست، فریب می‌دهند»[۱۲]. بیان لرد دوفرین فرمانروای هند نیز وجه دیگر همان قضیه است: «هرگاه پادشاه ایران به پیروی از توصیه‌های انگلستان از دادن امتیازهائی به دولت‌روس امتناع کرد، و از وزیر مختار ما خواست که او را به‌یاری و پشتیبانـی انگلستان مطمئن گرداند، آنچه درجواب دریافت خواهد کرد چند عبارت دوستانه‌ای است که هیچگونه وعدهٔ کمك مادی دربر نداشته باشد»[۱۳].

آنچه آوردیم وجوه مختلف تصور کلی بود کـه در دایرهٔ تضادهای بین‌المللی و برخورد منافع کشورهای بزرگ، ایران چه وضع و مقامی داشت، یا به فرض می‌توانست داشته باشد. وضع جغرافیائی و ضرورت بین‌المللی ایجاب نمی‌کرد که ایران در نظام دفاعی کشورهای بزرگ قرار گیرد. پس جهت عمومی سیاست خارجی ایران ذاتاً نمی‌توانست یك‌جانبه باشد؛ رویهٔ یك جانبه از لحاظ ایران نه عملی بود و نه خردمندانه. و این درست مخالف وضع سیاسی عثمانی بود. این معنی بزرگ اما ساده را کمتر کسانی از اهل سیاست ایران در گذشته و حال از روی تعقل دریافته‌اند.

امیر مثل مربیانش میرزا بزرگ و قائـم‌مقام واقعیت سیاسی را دریافت، و درپیش‌بردن سیاست ملی خود تعادل را نگاه داشت. و بایددانست

۱۱. انگلیس ۶۰/۱۵۷ پالمرستون به شیل، ۱۲ فوریه ۱۸۵۱.

12. Russia in Central Asia in 1889, and the Anglo-Russian Question, By G. N. Curzon, P. 304.

13. The Marpuies of Dufferine and Ava, by C. E. D. Black P. 268.

که باریکترین و ظریف‌ترین جنبهٔ دیپلماسی تعادل و موازنهٔ سیاسی، همان حد شناختن و اندازه نگه‌داشتن است که علاوه بر زیرکی تـوازن ذهنی می‌خواهد. امیر از این‌هنر برخوردار بود؛ نمونه‌های آن را در مأمـوریت او به کنفرانس ارزنةالروم بدست دادیم، نمونه‌های دیگر را از دفترسیاست خارجی او باید بشناسیم.

برگردیم به دستور پالمرستون به شیل مبنی براینکه دولت انگلستان نمی‌تواند تعهدی راجع به‌کمك به ایران بنماید. جـانشین پالمرستون، لردمامزبوری نیز عین آن سیاست را پس از امیر تأییدکرد. نوشت: «راجع به نقشه‌های احتمالی روسیه در آسیای وسطی، دولت انگلستان حاضر نیست تعهدی نسبت به ایران بعهده بگیرد حتی اگر این تعهد محدود به اتحاد دفاعی علیه تعرض روسیه باشد»[۱۴]. (البته دانستیم که امیر هیچوقت درفکر اتحاد دفاعی با انگلیس نبود، حرفش این بود که آیا انگلستان در کشمکش با روسیه از ایران پشتیبانی می‌کند یا اینکه بیطرف است).

اما پالمرستون در پیام خود به امیر پس از آنکه پاره‌ای عبارات دوستانهٔ توخالی آورد، رندانه و زیرکانه یك مطلب عمده‌ای را گنجانـد. گفت: اگر ایران چشم یاری از انگلستان را دارد باید تقاضاهائی که «مورد علاقهٔ قلبی ملت انگلیس» می‌باشد، برآورد. این تقاضا ناظر به‌مسألهٔ برده‌فـروشی و اجازه‌دادن به انگلیس در تفتیش کشتیها و بنادر خلیج فارس بود. ایران در الغای برده‌فروشی، آمادهٔ همکاری بود، اما زیر بار تقاضای انگلیس نمی‌رفت که اجازهٔ تفتیش بدهد. امیر آن را مخالف حق حاکمیت ایران می‌دانست، و پی‌برده بود که انگلستان می‌خواهد در لوای حق تفتیش، تسلط متعدیانهٔ خود را در خلیج فارس پابرجا کند و به‌آن صورت قانونی بدهد. چون شیل پیام وزیر امور خارجه را رسانید، و از امیر پرسید آیا پاسخی راجع به آن موضوع برای پالمرستون دارد، امیر جوابی داد که درخور همان پیغام بود. گفت: «باید فکرکند و این‌کار زمان می‌خواهد»[۱۵]. راستش اینکه پیش از آن فکرش را کرده بود، اما جواب نداد.

امیر تمیز داده بود که هرگاه گذشتی در برابر تقاضای انگلیس نماید، ایستادگی او در برابر روسیه کار آسانی نخواهد بود. پس وقتی که شیل موضوع تأسیس کنسولگری انگلیس را در استراباد پیش کشید، امیر گفت: ایران و روسیه برسر قضیهٔ ایجاد بیمارستان روسی در آنجا در مشاجره هستند و می‌خواهد آن امتیاز روس را بـرهم بزنند. از این‌رو مصلحت دولت نیست با ایجاد کنسولگری انگلیس موافقت نماید. و در توجیه سیاست موازنهٔ ایران این برهان اندیشیده را آورد: وضع سیاسی ایران و عثمانی خیلی فرق دارد: «عثمانی در رقـابتها و یـا دوستیهای کشورهای اروپائی مورد حمایت انگلستان می‌باشد. اما ایران از چنین

۱۴. انگلیس ۶۰/۱۶۸ مامزبوری به شیل، ۲۸ ژوئن ۱۸۵۲.
۱۵. انگلیس ۶۰/۱۵۹ شیل به پالمرستون، ۲۲ آوریل ۱۸۵۱.

پشتیبانی برخوردار نیست». پس ایران نمی‌تواند رویه‌ای را پیش گیرد که همچشمی و دشمنی‌روسیه را برانگیزاند[۱۶]. گاه دیگر درهمین‌موضوع، شیل پیشنهاد کرد: ماده‌ای در پیمان دو دولت افزوده گردد که آن‌دشواری سیاسی رفع شود و روسیه نتواند ایرادی بگیرد. شیل می‌نویسد: «امیر نظام پاسخ صریح نداد. اما رأی او را می‌توانم از شیوهٔ او حدس بزنم که هر پیشنهادی از جانب خارجیان بشود، رد می‌کند»[۱۷]. گرچه این سخن شیل خالی از اغراق نیست، سیاست میرزا تقی‌خان را نسبت به روس و انگلیس نمایان می‌سازد. دانسته بود که هر دو همسایه، بدخواه ایرانند. کاردار انگلیس نیز ارزشیابی درستی از سیاست امیر در برابر روسیه می‌کند: «امیرنظام نه می‌خواهد به روسها اجازهٔ دخل و تصرف در امور ایران را بدهد، و نه اینکه رقابت و حسادت آنان را تحریك نماید»[۱۸].

اما روش امیر روی‌هم‌رفته پرخاشگرانه نبود؛ خواهان حفظ روابط متعادل با هر دو دولت بود، و نمی‌خواست بی‌جهت سبب شکایت و گله‌ای گردد. در رجب ۱۲۶۷ به محمدولی‌خان بیگلربیگی استراباد نوشت: «درباب حزم و احتیاط شما در امورات و قسم مواظبت و مراقبت شما را در کارها، نمی‌نویسم و به‌کاردانی و قاعده‌دانی شما اطمینان دارم. بحول‌الله تعالی باید طوری رفتار شود که در همهٔ مواد در مقام نظم آن صفحات و رفع هرزگی اشرار ترکمانان به تخصیص جعفر بابی برآیند و اسباب شکایت هم بدست ندهند. و این سهل امری است که از روی عقل و احتیاط مواظبت در امورات منتج همین نتایج خواهد بود». همچنین در نامهٔ ۱۵ شعبان ۱۲۶۵ به بهرام میرزا حکمران فارس دستور فرستاد: «با اینکه مکرر خدمت نواب والا زحمت دادم و نوشتم که با منتسبان دولت بهیهٔ انگلیس کمال حسن سلوك را مرعی و منظور دارند و بهیچ‌وجه راه شکایت به دست آنها ندهند، باز فایده نبخشید و عرضهای من اثری نکرد... این معنی از عقل و کفایت و درایت نواب والا بسیار بعید است که با وصف اینکه می‌دانند اعلیحضرت... تا چه مرتبه رعایت جانبداری از منتسبان آن دولت بهیه می‌فرمایند و نمی‌خواهند به‌قدر ذره‌ای خلاف قاعده نسبت به آنها بظهور برسد، معذلك چرا باید نواب‌والا اینطور غفلت در انجام کارهای منتسبان آن دولت بهیه داشته باشد... من بعد نیز کمال مراقبت و حسن سلوك را نسبت به منتسبان دولت بهیهٔ انگلیس مرعی بدارند».

امیر در جهت سیاست ملی ایران موفقیتهائی بدست‌آورد: اجازه‌ای که روسها از محمدشاه در تأسیس تجارتخانه در استراباد گرفته بودند، تغییر داد، و امتیاز بنای بیمارستان را برای ملوانان روسی برهم زد،

۱۶. انگلیس ۶۰/۱۵۰ شیل به پالمرستون، ۲۶ ژانویهٔ ۱۸۵۰.
۱۷. انگلیس ۶۰/۱۵۰ شیل به پالمرستون، ۲۳ فوریهٔ ۱۸۵۰.
۱۸. انگلیس ۶۰/۱۴۴ فرانت به پالمرستون، ۳۱ ژانویهٔ ۱۸۴۹.

امتیاز شیلات شمال را از دست اتباع روس خارج ساخت. اساساً نمی‌خواست پای روس به خاك ایران باز شود، چه از فرجام آن اندیشناك بود. از سوی دیگر تقاضای انگلیس را در تفتیش کشتیها در خلیج‌فارس نمی‌پذیرفت؛ تهدید آن دولت در او بی‌اثر بود. وقتی شیل بکنایه به امیر گفت: «روزی خواهد رسید که از این مخالفت پشیمان خواهید گشت». در پاسخ بطعنه گفت: «آن زمان بعید است و آن پشیمانی نامسلم، و حال آنکه آثار شوم و زیانبخشی که بر موافقت ایران مترتب است، آنی و مسلم می‌باشد»[۱۹]. بیان امیر در گفتگوی سیاسی گاه پیچیده بود، گاه روشن و قاطع. بار دیگر که شیل خواست نظر خود را تحمیل کند، امیر رأی خود را پنهان نداشت: بهترین وسیله برای اینکه جلو بسط نفوذ روس در شمال گرفته شود این است که پیشرفت انگلستان در جنوب سد گردد، چه‌ایران هر امتیازی به این دولت دهد، متقابلا باید گذشتی در برابر روس‌بکند. و این رویهٔ عمومی که او پیش گرفته تنها نفع ایران را درنظر دارد. در توجیه سیاست خود سخنی به سفیر انگلیس گفت که وسعت فکر و ژرف نگری امیر را می‌رساند:

«در ملت ایران نشانه‌ای‌از وطن‌پرستی یاملیت[۲۰] به جای‌نمانده، قدرت دین‌هم که تا امروز جای ملیت را گرفته بود رو به‌سستی نهاده، قدرت دولت هم بسیار محدود است، و همهٔ طبقات مردم نیز خواهان تحولی هستند. در عین حال ایرانیان اشتیاق غریبی پیدا کرده‌اند که خود رابه دولتهای‌اجنبی نزدیك‌گردانند... بااختلاف عظیمی‌که‌میان قدرت ایران و انگلستان است، چطور می‌توانم تن به تقاضائی دهم که بر قدرت‌انگلستان بیفزاید و از قدرت ایران بکاهد»[۲۱]؟.

تا اینجا ایران از عهدهٔمقابلهٔ دو نیروی بزرگ استعماری برآمد. اما تهدید نظامی روسیه ضربه‌ای به سیاست ملی امیر زد، و انگلستان هم به سود خود بهره‌برداری کرد. گوئی یك نوع توطئهٔ سیاسی در کار بود که‌پیشرفت سیاست امیر را سد کنند. هرروز روس وانگلیس ماجرائی برپا می‌کردند که او را با دشواریها محاصره گردانند. امیر خودش‌پی‌برده بود؛ یك‌جا به شاه می‌نویسد: «در باب سیاهها لازم است مختصر جوابی نوشت. در باب ارامنه حالا که جواب وزیر مختار روسیه را نوشته، فرستاد. اما به نمك قبلهٔ عالم روحنافداه که کار اینطور مشکل می‌گذرد، و فدوی را بالمره از نوکری و خدمت دیوان باز داشته‌اند»[۲۲]. در هر حال از دولت امیر دوسه‌ماهی بیش باقی نمانده بود.

---

۱۹. انگلیس، شیل به پالمرستون، ۲۴ سپتامبر ۱۸۵۰.
۲۰. در گزارش شیل هردو لغت وطن‌پرستی یا ملیت بکار رفته است.
۲۱. انگلیس، شیل به پالمرستون، ۲۴ سپتامبر ۱۸۵۰.
۲۲. مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به شاه، خطی. از اتفاق و همدستی روس و انگلیس علیه دولت امیر، در آغاز بخش سی‌ودوم مشروحاً بحث کرده‌ایم.

در این مقدمه فقط وجههٔ نظر کلی امیر را در مناسبات ایران با روس و انگلیس شناختیم. در بخشهای بعدی همهٔ جهات سیاست او را در روابط با آن دو دولت، پیروزیهائی را که علیه نقشهٔ آنان در هرات و افغانستان و ترکستان بدست آورد، و همچنین ابتکار او را در جلب همکاری با امریکا و پروس و اتریش مورد بحث و سنجش قرار می‌دهیم.

۲۵ ایران و روس

مسألهٔ تجارتخانه و بیمارخانهٔ استراباد

موضوع بنای بیمارخانه و تجارتخانه بظاهر از کار خیر سودمندی آغاز شد، و به داستان پر شورو شر سیاسی انجامید؛ نمونه‌ای است از روش سیاست توسعه طلبی کشوری نیرومند در رابطهٔ با همسایه‌ای‌ناتوان.

می‌دانیم روسیه به منطقهٔ استراباد چشم دوخته بود. در ۱۱۹۵ (۱۷۸۱) سردار روسی ویونویچ[1] با چند کشتی به استراباد آمد، و از آغامحمدخان تقاضای ساختن تجارتخانه‌ای را نمود. ایران موافقت کرد. اما در عوض آن در دوازده فرسنگی استراباد برج‌و باروی نظامی بنا کردند و هجده توپ در آنجا قرار دادند. چون آغامحمدخان آگاه گشت به دیدن قلعه رفت، روسها را به مهمانی خواند، و حکم کرد که فرمانده روسی و دیگران را دستگیر کنند و بزنجیر کشند؛ آنان را تهدید به کشتن کرد مگر اینکه همانجا دستور خراب‌کردن قلعه را بدهند. برج و بارو ویران گشت، و روسها با بی‌آبروئی از ایران رانده شدند[2]. ایران موقتاً از شر روس رهائی یافت. اما به موجب فصل پنجم پیمان ترکمانچای به اتباع آن دولت اجازه داده شد «برای سکنی و انبار و مکان برای وضع امتعهٔ تجارت، هم اجاره نمایند و هم به ملکیت تحصیل کنند. و متعلقان دولت ایران به‌آن خانه‌ها و انبارها و مکانها عنفاً و غصباً داخل نمی‌توانند شد» مگر با حضور وکیل یا کارگزار و یا کنسول روس.

براساس این امتیاز روسها در ۱۲۶۲ دربندر جز (بندرگز)انباری برای کالای خود ساختند. به‌علاوه درهمین سال موافقت ایران را گرفتند

---

1. Vionovitch.

2. Progress and Present Position of Russia in the East, by Sir J. McNeill pp. 27-28.

که دولت بیمارستانی در ساحل استراباد برای معالجهٔ ملوانان روسی که در دریای خزر رفت‌وآمد می‌کردند، بسازد، و به اجارهٔ آنها واگذارد. دولت یك‌سالی درانجام آن تأمل‌کرد. بااصرار سفیر روس بالاخره محمد شاه دو ماه‌پیش ازمرگش دستخطی دریکم شعبان ۱۲۶۴ به‌عنوان موسی‌خان قاجار حاکم استراباد صادر کرد مبنی براینکه: «...درمحل خارج از قصور بیمارخانه‌ای که جای زیاده از حدود استعداد بیمارخانه نداشته باشد، و تصور چیز دیگر نشود، و استحکام آن همینقدر باشد که آن بنا را بیمارخانه توان‌گفت، به‌فاصله وترکیب‌جایهای معمولی رعیتی استراباد که به کار سکنی دادن مریضها بخورد، با اخراجات جزئی می‌توان ترتیب داد، بسازد لاغیر». حاجی میرزا آقاسی نیز نامه‌ای به‌همان تاریخ به‌موسی‌خان نگاشت و امر شاه‌را تأیید نمود. به‌علاوه تصریح کرد که خرج ساختمان حواله خواهد شد.

بنای آن انبار کالای تجارتی و موضوع ایجاد این بیمارستان در زمان امیر باعث دردسر شد. از دستخط محمدشاه روشن است که دولت از روی اکراه وناچاری تن‌به تقاضای روسها داده، وتأکید نموده که مبادا بنائی‌که‌ساخته می‌شود،چیزی جز بیمارخانه‌باشد. دولت روسیه هیچگاه نتوانست سوءظن موجه ایران راازبین ببرد. امیر که‌روی کار آمد نقشهٔ بیمارستان رابرهم زد، وموضوع تجارتخانه رابه صورت دیگری درآورد؛ دولت‌انباری ساخت وبه‌روسها اجاره داد یعنی مادهٔ عهدنامهٔ ترکمانچای را تعدیل کرد. امااین کار بآسانی انجام نگرفت.

نخست به‌موضوع تجارتخانه می‌پردازیم.

گفتیم که‌روسها در ۱۲۶۲ انبار کالائی به خرج خود دربندر جز ساختند که ملك آنان بود. در۱۲۶۵ دالگوروکی تقاضا کرد: دولت برای پاسداری انبار مزبور عده‌ای سرباز بگمارد. امیربه حاکم‌استراباد دستور داد سی‌نفر سرباز از فوج مازندران‌برای نگهبانی‌آن معین‌کند. دالگوروکی راهم ازدستور دولت آگاه نمود، اماپاسخ رسمی کتبی به‌او نداد. سفیرجواب رسمی مطالبه کرد؛ مقصودش این‌بود که‌حق روس نسبت به‌آن تجارتخانه مورد تأیید دولت قرار گیرد. در ضمن تهدید کردکه در غیراز این صورت، دسته‌ای سالدات روسی‌به‌ایران خواهند آمدکه‌به‌پاسداری آنجاگمارده‌شوند. امیر عکس‌العمل شدید نشان دادو گفت: آوردن سالدات روسی نقض‌صریح عهدنامه است و دولت روسیه مطلقاً چنین حقی را ندارد[۳]. امیر نظر خود راقبولاند، وبه‌بیگلربیگی استراباد دررجب ۱۲۶۵ نگاشت: باوزیر مختار روسیه «گفتگوکردم، قرارشدکه ازخودشان‌سالدات برای کشیك آنجا به خشکی نیاورند، وازتبعهٔ دولت علیه کشیکچی که بخواهد بگیرد، واجرت آنهارابدهد». معلوم است که دولت حاضر نبود که‌پای سالدات روسی به ایران‌بازشود، ازآنکه آن‌را مخالف حقوق‌حاکمیت خود می‌دانست، وعوارض

۳. انگلیس ۶۰/۱۴۴ فرانت به پالمرستون، ۲۶ فوریهٔ ۱۸۴۹.

سیاسی بسیار بدی داشت.

آن انبار بازرگانی در اوائل ۱۲۶۷ آتش گرفت‌و بسوخت.کمپانی تجاری روس خواست انبار و تجارتخانه تازه‌ای بنیاد نهد. امیر موافقت نکرد، وتصمیم داشت که‌اگر قرارباشد تجدید بناگردد، دولت خود بسازد و اجاره‌دهد. اما خودمطلب راعنوان نکرد، به‌حکومت استرابادمحرمانه دستور داد از تجدید ساختمان جلوگیری کند. پس‌نه‌کسی به‌روسها مصالح بنائی فروخت،ونه‌بنا ونجار پیداشد. این معنی درنامهٔ ۳صفر ۱۲۶۷ «چریانف» کنسول روس دراسترابادبه محمد ولی‌خان بیگلربیگی آمده:

«از قراری‌که معلوم می‌شود بعضی از اهالی جزو مباشرین آنجا، در باب ساخته شدن انباری که از اول معاملت و تجارت کامپانیا درکنار جز ساخته، و درین عرض مدت در تصرف ایشان بوده، و این اوقات صورت احتراق یافته بود، مانع می‌شوند. و مردم را از بردن چوب و تخته منع می‌کنند و نمی‌گذارند که چوب آلات بفروشند. ازین طرز وطور وترس و خوفها که به مردم داده و می‌دهند، عاقبت کار به جائی رسید که نه‌تجار جرأت معاملت می‌کنند، و نه مکاری قدرت حمل و نقل مال‌التجاره از کناره دارند. و این معنی که منافی مراسم اتحاد دولتین بهیتین است موجب سد طرق تجارت و باعث ضرر و زیان رعایای طرفین خواهد آمد، و مردم از داد و ستد و کسب و معیشت باز خواهد ماند... لهذا زحمت می‌دهد که در عالم اتحاد و موالات دولتین فخیمتین قدغن فرمایند که کسی در باب ساخته‌شدن همین یك باب انبار سوخته، چوب‌فروش و تخته‌بران را مانع نشده،گذارندکه ساخته، کمافی‌السابق در دست داشته باشند و به طریق اول مشغول تجارت خود گردند...»

درهمان زمان‌میرزا محمدعلی‌خان نایب‌وزارت خارجه‌درصفر ۱۲۶۷ به دالگوروکی اطلاع داد: دولت ایران «میل‌دارد انباری که‌پنج سال قبل ازاین به‌خرج تجار کامپانی روس درکنار جز ساخته شده‌بود، و این‌روزها آتش گرفته سوخته است، به‌خرج خود ازنو بسازد». نخست سفیر نپذیرفت واستدلال نمود:این‌سوءاستفاده‌ای است که‌دولت‌می‌خواهد ازقضیهٔ‌آتش‌سوزی بنماید. انبار کالای مزبور به مأخذ عهدنامه ساخته شده، و دولت‌نیز باآن موافقت‌کرده، و مال کمپانی‌روس بوده. حال نیز می‌خواهند از نوبرپاکنند. وامر آتش‌سوزی آن حق‌رااز بازرگانان روس سلب ننموده است[۴]. برهان امیر این بود که‌به‌موجب عهدنامه دولت می‌تواند محل منظور رابه اجاره واگذارکند، وچون انبار آتش گرفته وایران حاضر است بنای تازه‌ای ایجاد نماید ودرواقع خوداز عهدهٔ خسارت برآید، علتی نیست که مورد مخالفت قرارگیرد. زیرابه‌هرحال منظور اتباع روس تأمین‌می‌شود. سرانجام

۴. انگلیس ۶۰/۱۵۸ شیل به پالمرستون، ۱ فوریهٔ ۱۸۵۱.

دالگوروکی تـن درداد و دوشرط پیشنهاد کرد: «شرط اول: انبـار مذکورهرچه زودتر بطوری ساخته شود که مقصود حاصل آید. در ایـن صورت معلوم است به‌نظارت عـالیجاه قونسول و تجـار کمپانی بـاید ساخته‌شود. شرط دوم: تجار کامپانی برای ساختن انبار اسباب ومصالح جمع‌کرده، نواب مهدیقلی میرزا خرج‌آن‌را بدهند، زیرا که در راه مودیت این خرج راکرده‌اند، و خواسته‌اند که خرج بیفایده را ازدولت علیه‌رفع نمایند». امیر در۲۵ صفر ۱۲۶۷ به دالگوروکی اطلاع دادکه: به مهدیقلی میرزا حاکم استراباد و مازندران دستور رفت «هرقدر چوب به‌کار ساختن انبار برآید وتجار مزبور درآنجا داشته‌باشند، ازآنها ابتیاع نمایند به‌نرخ ولایت وقدر ضرورت. امرمزبورازهمین قرارکه به‌آن جناب اظهار شد[ـ] انجام واهتمام خواهد یافت. اما ازآنجاکه جزء خالصهٔ پادشاه است، آن‌جناب قدغن خواهد کرد که تجار بی‌اذن اولیای دولت علیه درآنجا اقدام به‌ساختن ننمایند».

بنابراین طبق نقشهٔ ساختمانی که‌روسها دادند، یك انبار و یك عمارت مسکونی مشتمل بردو اتاق ساخته، وقرارشد که آشپزخانه وحمامی نیز بسازند. این بناها رابرروی هم ازقرار سالی دویست وپنجاه تومان به‌کمپانی تجاری روس اجاره دادند. اجاره‌نامه در۱۳ شوال ۱۲۶۷ تدوین گردید. اصول‌شرایط اجاره‌نامه این‌بود: دولت ایران‌انبار، عمارت‌مسکونی، حمام و آشپزخانه را چهارساله از قرار سالی دویست وپنجاه تومان اجاره داده، مال‌الاجاره را درسه قسط یعنی درآخر هرچهارماه یك ثلث دریافت دارد. واگرحمام وآشپزخانه رانسازد، فقط ۱۵۰تومان بگیرد. مرمت ابنیه به‌عهدهٔ ایران‌بود. ولی اگرایران انجام نمی‌داد. روسها به‌خرج خودساخته بابت‌مال‌الاجاره منظور می‌داشتند. کمپانی مجاز بود که بنای تازه‌ای‌بسازد به‌شرط آنکه پس‌ازچهار سال که مدت اجاره سرمی‌آید به دولت ایران‌تعلق گیرد، وکمپانی رابرآن هیچ‌نوعی حقوقی ثابت نباشد.

صورت اجاره نامچه

کمپانی انبار جدید و مایتعلق بهارا که عبارت از نشیمن و حمام و آشپزخانه که باید ساخته شود، اجاره می‌کند که مبلغ دویست و پنجاه تومان هرساله بدهد مشروط به شرایط مذکور:

شرط اول این است: بعد از آنکه همهٔ انبار و نشیمن و حمام و جای عمله‌جات و آشپزخانه را درست کردند و به تصرف سرکشیك دادند، چهار ساله اجاره نماید، در هرسال دویست وپنجاه بدهـد، و اول وقت اجاره بعد از درست شدن نشیمن و حمام و غیره باشد.

دوم اینکه: وجه اجاره را در یك سال به سه قسط بدهد یعنی از چهار ماه به چهار ماه.

سیم اینکه: در ظرف مدت اجاره هرگاه جائی خراب بشود باید

فوراً صاحب انبار در مرمت و تعمیر آن بپردازد، و اگر تأخیر بیندازد سرکشیك خود درست کرده، آنچه خرج نماید از وجه اجاره موضوع و محسوب بدارد.

چهارم اینکه: قبل‌از اتمام مدت اجاره‌که چهار سال است صاحب انبار، انبارد متعلق آن را به کسی دیگر اجاره ندهد و نتواند فسخ اجاره نماید.

پنجم اینکه: هرگاه کمپانی ضرور داشته باشد بخواهد جائی یا مکانی علاوه برآنچه که ساخته شده است بسازد، مانع نشوند. و این قسم اخراجات را از خود خرج خواهد کرد، بشرطی که بعد از انقضاء مدت اجاره همانجا و مکان علاوه ساخته، مال صاحب انبار باشد سوای آنچه که از خرج و مال دیگر در آنجا باشد یعنی در میان آن مکان.

ششم اینکه: هرگاه صاحب انبار نخواهد بغیر از انباری‌که جدید ساخته است نشیمن و مکان دیگر بسازد، مانع نشده کمپانی خود خرج کرده خواهد ساخت. ولی آن وقت اجارهٔ انبار یك‌صد وپنجاه تومان خواهد بود در یك سال.

هفتم اینکه: پل رودخانه که در پهلوی انبار است و خراب شده است، باید صاحب انبار آنجا را نیز بسازد که تردد آسان باشد. ۱۳ شوال ۱۲۶۷.

شرایط اجاره‌نامه معتدل و مواد آن‌روشن بود، وجای گریزی‌برای روسها نبود. امیر نظرخودرا پیش‌برد. چندی‌بعد روسها موضوع خرید بنارا عنوان کردند، اما دولت گفت: «آنجا کلا خالصه و ملك سرکـار اعلیحضرت پادشاهی... است. بدیهی است یك مشت سفال آن‌را به‌پنجاه هزار تومان نخواهند فروخت»۵.

اما در خصوص داستان بیمارخانه و الغای امتیاز آن که از شاهکارهای دیپلماسی امیراست:

پیش‌از این دانستیم که محمدشاه به موجب دستخط ۱۲۶۴ مقرر داشت که‌بیمارستانی در استراباد برای ملوانان روسی‌بناگردد. حاجی‌میرزا آقاسی هم در این کار تأکید نمود. گفت‌وشنودی که‌میان‌امیر و دالگوروکی درگرفت یك جنبهٔ باریك حقوقی داشت، ویك جنبهٔ مهم سیاسی. دالگوروکی

۵. بعداز امیر روسها بنای تازه‌ای برآن‌افزودند. اعتمادالدوله به‌بیگلربیگی استراباد در جمادی‌الاول ۱۲۶۸ دستور داد: «حسب‌الامر همایون به شما می‌نویسم که هرطور است حساب مخارج این بنای جدید را جویا شوید و الی دینار آخر آنچه خرج کرده‌اند موافق حساب به آنها تسلیم داشته قبض رسیدگی دریافت نمائید. بعد از آن بنا را به آنها از قرار اجاره‌نامهٔ معتبره به اجاره بدهید و دست تصرف آنها را به ادعای اخراجات بنای جدید کوتاه نمائید که بهیچ‌وجه‌من‌الوجوه سخن حسابی در آن وارد نیاید و منبعد هم قدری بهتر از این مواظب و مراقب امورات باشید و کارهای عمده و معظم را سهل نگیرید.»

این استدلال رامی‌آورد: میان دو دولت موافقتی حاصل شده که «تعهد» دولت‌ایران است، و «کلام پادشاهی راکه جمیع خلایق مقدس می‌شمارند ونقض آن‌راجایز نمی‌دانند». نسلرود نیزگفته بود: منشور سلطنت در بنای بیمارستان صادر گردیده، وتعهدناشی ازآن، اعتبارعهدنامه رادارد[۶].

امیر این استدلالها را از اصل قبول نداشت. برهانش این بود: نه‌فرمانی از جانب پادشاه صادر گردیده، ونه موافقت کتبی رسمی بین دو دولت انجام گرفته، واگرفرمان یانوشته‌ای دردست دارند ارائه دهند. دیگر اینکه هر موافقتی شده‌باشد زبانی بوده نه‌کتبی، وآن دستخط شاه حکم عهدنامهٔ دو دولت راندارد، بلکه امری بوده ازجانب دولت‌به حاکم یکی ازولایات، دولت اختیار دارد که‌ناسخ آن‌را صادر کند. پس کوشش دالگوروکی در اینکه سندکتبی در تأیید قول شاه، ازامیربدست بیاورد بیحاصل بود. این‌را نیزیادآور شویم که ازمتانت رأی‌امیربود که‌اگر منشور سلطنت هم‌صادر گشته بود، وآن‌را مخالف منافع ایران می‌دانست، سعی می‌کرد اجرا ننماید. چنانکه در سفارت ارزنةالروم هم اتفاق افتاد که حکم شاه را نادیده انگارد، وبه دستورهای میرزاآقاسی اعتنائی نکند. در این مورد نیز به فشار روسیه تن در نداد، و تصمیم داشت ایران را از بنای بیمارخانه «خلاص» کند[۷].

انگیزهٔ امیر درمخالفت بااجرای دستور محمدشاه شایان توجه‌است. گفته بود: «هرگاه این دستخط راتسجیل کنم، مقدرات ایالت استراباد رابه دست روسها سپرده‌ام. زیرا همین که عمارتی برپا گردید وتحویل‌روسها شد، آن‌را مبدل به‌قلعهٔ نظامی‌خواهند نمود، ورفته‌رفته سالدات روسی را آنجا می‌آورند. گرچه باتسجیل آن معصوم خواهم بود،اما من به‌این کار گردن نمی‌گذارم. درست است که حالاروسها از دردوستی پیش آمده‌اند، ولی هیچ معلوم نیست که‌فرداچه پیش خواهد آمد. ممکن است وضعی روی دهدکه بخواهند براستراباد تسلط یابند. دراین صورت خراسان به‌خطر خواهدافتاد. به‌علاوه اگر دولت تسلیم گرددراین‌شایعه همهٔ ایران را پر خواهدکرد که‌استراباد به‌تصرف روس درآمد؛ دیگر امیدی به‌اجرای نقشهٔ ترقی واحیای ایران نمی‌توان داشت و به نابودی آن خواهد انجامید»[۸].

روشن است که ایجاد بیمارستان به‌خودی خود اهمیت سیاسی نداشت، محرك امیر درمخالفت باآن‌جلوگیری ازگسترش دامنهٔ نفوذ روس بود، چنانکه امتیاز شیلات بحرخزر رانیز از دست اتباع روس درآورد[۹]. برای اینکه بهانه‌ای به‌دست روسها نیفتد، به‌انتظام وضع استراباد خیلی

---

۶. ۶۰/۱۵۰ نسلرود به برونف، به نقل شیل به پالمرستون، ۱۹ مارس ۱۸۵۰.
۷. ۶۰/۱۵۰ شیل به پالمرستون، ۲۶ ژانویهٔ ۱۸۵۰.
۸. انگلیس ۶۰/۱۴۵ شیل به پالمرستون، ۲۷ ژوئن ۱۸۴۹.
۹. نگاه کنید به بخش ۲۱.

توجه نمود. میرزا اسماعیل راکه مرد کاردانی بود به‌حکومت‌آنجا فرستاد که‌ازیك سو جلو تجاوز ترکمنان رابگیرد، و ازسوی دیگر نگذارد که‌کنسول روس درآنجا در امور داخلی تصرفی بنماید. گزارش مأمور مخفی‌انگلیس ازاستراباد حکایت ازاین می‌کند که: حاکم جدید نظم تازه‌ای برقرار کرده، جلو دست‌اندازی ترکمنان راگرفته، مراقب است که مردم عدم رضایتی از دیوان نداشته‌باشند، ونیز ازتعرض کشتیهای روسی و تصادم آنها با زورقهای ترکمنی دیگر خبری نیست، وحتی کنسول روس که نمی‌خواست مقررات جدید چاپارخانه رارعایت نماید، ازطرف حاکم بر او تحمیل گردید. خلاصه «همه‌چیز انتظام عالی یافته است»[۱۰]. به‌علاوه پنجاه و دو باستیان وبرج نظامی در منطقهٔ استراباد ساختند، و هشت هزار سرباز در آنها جای گرفتند که امنیت آن‌خطه برقرار بماند. اماروسها ازنظم کار استراباد در باطن خرسند نبودند، و حتی پنهانی درصدد برآمدند که سدی که تازه برروی رودخانهٔ اترك بنا گردیده بود، ویران نمایند که «مانع کشت و زرع ترکمان شوند»[۱۱].

اینگونه تحریکات بود که دولت رانسبت به‌نقشهٔ روس اندیشناك ساخته، راضی به‌بنای بیمارخانه نمی‌گردید. درجهت دیگر چون‌انگلیس خواست کنسولی به استراباد بگمارد، امیر گفت: «این کارخشم روسها را برمی‌انگیزاند و نمی‌تواند نقشهٔ ایجاد بیمارخانه را برهم‌بزند»[۱۲]. همچنین امیرهشیار بود که‌چون دربرابر تقاضای روسیه تسلیم گردد، انگلستان نیز بیدرنگ امتیاز ایجاد بیمارستانی را دربندربوشهر عنوان خواهد نمود[۱۳]. اندیشهٔ امیر و جهت سیاست او را دانستیم، ببینیم چگونه از پیش برد.

درنامهٔ ۲۶ رمضان ۱۲۶۵ به دالگوروکی اعلام کرد: راجع به «ساختن بیمارخانه برای بحریان روسی درساحل دریای استراباد... این خواهش موجب استیحاش عامهٔ خلایق وسرحدنشینان که مردمان وحشی صحرائی واز رسوم دولتداری و مصلحت‌بینی عاری بلکه ضررهای فاحش را محتمل است. چنانچه آن‌جناب از احوال و اخلاق خلق ایران استحضار دارند و می‌دانند که‌آنچه نوشته شده‌است ازروی حقیقت و راستی است، نه‌عذروبهانه. انشاءالله تعالی امنای آن دولت بهیه به‌نظر انصاف ملاحظه خواهندفرمود که‌منظور و مقصود اولیای این دولت علیه استیحاش از خلق ایران است، نه ازکارکنان آن‌دولت بهیه زیرا که‌ازآنها کمال حسن‌ظن دارند و دوست خیرخواه حقیقی خود می‌دانند. به‌موجبات مزبوره یقین حاصل است که آن جناب دوست مشفق مکرم، از راه دولتخواهی و صلاح ـ اندیشی راضی به‌ضرر فاحش این‌دولت علیه نخواهدشد وبه همان‌بیمارخانه

۱۰. انگلیس ۶۰/۱۵۸ گزارش مأمور مخفی انگلیس در استراباد، ۱۳ ژانویهٔ ۱۸۵۱.
۱۱. انگلیس ۶۰/۱۶۱ گزارش مأمور استراباد، ۱۲ ژوئیهٔ ۱۸۵۱.
۱۲. انگلیس ۶۰/۱۴۵ شیل به پالمرستون، ۲۷ ژوئن ۱۸۴۹.
۱۳. انگلیس ۶۰/۱۵۰ شیل به پالمرستون، ۱۲ فوریهٔ ۱۸۵۰.

که در جزیرهٔ آشوراده‌ملك این دولت علیه موجود و مهیاست اکتفا خواهند فرمود».

امیر درنامهٔ مزبور سخنی از اجازهٔ دولت سابق بمیان نیاورد، پایهٔ برهان خودرا برافکار عمومی مردم استراباد نهاد. و زیرکانه موضوع حق حاکمیت ایران را برجزیرهٔ آشوراده (که از زمان محمدشاه تحت‌اشغال‌روس بود) گنجاند، وپیشنهاد کرد به‌همان‌بیمارستانی‌که‌در آنجا ساخته‌شده‌قناعت ورزند.سفیر روس سه‌روز بعد در۲۹ رمضان ضمن نامهٔ تندی پاسخ داد: «آن جناب به‌قدرقوه ساعی وجاهد بوده‌که طفره بزنند از اقرار واعتراف حقی که دولت بهیهٔ روسیه به موجب فرمان مبارك شاه‌جنت مکان‌تحصیل نموده برای‌ساختن بیمارخانه درساحل استراباد. میل ندارد که حالی و خاطر نشان آن جناب نماید که چه خیالی باید داشته باشدازدولتی که‌تعهدات خود رامحترم نمی‌دارد، وبدون سبب وجهت حسابی بهم می‌زنند کلام پادشاهی راکه جمیع خلایق مقدس می‌شمارند ونقض آن راجایز نمی‌دانند. ولی دوستدار تکلیف ووظیفهٔ خود رادرین می‌داند که به‌طریق اکمل [ـ] وایراد بگیرد اینگونه نقض وعدم کلی حسن‌ظن نسبت به دولت همجوار و دوست بزرگ ودرستکار».

شیوهٔ نامه‌نگاری دیپلماسی امیر قابل دقت است. درنامهٔ نخست به‌زبان دوستانه تنها خواهش کرده‌بود که دولت روسیه ازراه صلاح‌ـ اندیشی، راضی به‌ضرر فاحش این دولت نگردد. این مرتبه در جواب‌سفیر ضمن نامهٔ ۲۴ ربیع‌الاول ۱۲۶۶ به‌صراحت وبطور قطعی نوشت: دولت نمی‌تواند «ضررهای فاحش رامتحمل، وبهیچ‌وجه نمی‌توان راضی به‌ساختن بیمارخانه شد، زیرا که‌باحالت خلق ایران این تکلیف را مصلحت دولت خود نمی‌دانند. وبه‌پاره‌ای جهات ملکیهٔ خودکه نگارش آن مایهٔ اطناب و زحمت آن جناب است، این‌عمل راباعث بی‌نظمی وبی‌قوامی مملکت خود می‌شمارند». امیر که خلق وخوی دالگوروکی‌رامی‌شناخت، و می‌دانست که بآسانی ازفکر بنای بیمارستان دست‌بردار نیست، درربیع الاول ۱۲۶۶ شرحی مستقیم به‌نسلرود صدراعظم روسیه نوشت که ازجهات مختلف بامعنی‌است:

... برصفحهٔ مصافات و موالات می‌نگارد که: مراتب اتحاد واتفاق دو حضرت بحمدالله تعالی بطوری وضوح و بروز دارد که جای شبهه و ابهام نباشد. در این عهد و روزگار خجسته آثار فیمابین شاهنشاه ولی نعمت من ناصرالدین شاه ابدالله عیشه و ایدجیشه با اعلیحضرت قدر قدرت قضا شوکت امپراطور اعظم اکرم که پس از زمان ملاقات و وعده‌های ملوکانهٔ امپراطوری، نه بطوری که محبت و نظر تقویت آن اعلیحضرت اطمینان و خاطر جمعی دارند که احدی تواند سوءظن یا خطشه‌ای در مراسم دوستی و التیام و اتفاق حضرتین داشته باشند. این

معنی بر رأی صوابنمای آن جناب و دوستدار، بلکه برهمه‌کس از دور و نزدیك هویدا و ظاهر و معلوم است که موالیان وکارپردازان حضرتین نیز به وسایل مستحسنه طالب ازدیاد و استکمال این حسن مودت و مراودت هستند.

جناب زبدةالسفراء المسیحیه پرنس دولقاروکی وزیر مختار آن دولت بهیه در رمضان ۱۲۶۵ کاغذی به دوستدار نوشته، به موجب یك طغرا سواد به خط منشیان سفارت فرمانی از شاهنشاه مرحوم صادر شده است که کارگزاران استراباد بیمارخانه برای بحریان سفاین دولت بهیهٔ روسیه در ساحل استراباد بسازند. لهذا دوستدار شرحی در جواب کاغذ معزی‌الیه به موجب حکم اقدس پادشاهی خلدالله ملکه و سلطانه نگارش داشت که البته سواد آن به نظر آن جناب رسیده.

این خواهش باعث استیحاش خاطر مردمان وحشی استراباد و ساحل‌نشین آنجا می‌شود. البته بدین مهمات ضرر فاحش برای نظم ملکداری دولت علیه خواهد داشت. اولیای آن دولت بهیه نظر به تقویت و حسن‌نیتی که در پیشرفت کار این دولت دارند، این تکلیف را ننمایند. در این اوقات باز جناب معزی‌الیه مجدداً اظهار ساختن بیمارخانه در محل مذکور نموده و مراتب به‌عرض اقدس ملوکانه رسید. دوستدار را مأمور فرمودند که به آن جناب اظهار دارد که زحمت کشیده به حضور اعلیحضرت امپراطوری عرضه دارند که نه ما و نه اولیای دولت ما بهیچ وجه در این باب سوءظن و بدگمانی در حق دولت بهیهٔ روسیه نداریم، و آن دولت بزرگ و همجوار خود را مبرا از اینطور تخیلات وتصورات می‌دانیم. اما اینکه عالمیم به حالت رعیت و مملکت خود به جهات مسطورهٔ فوق، قبول آن را باعث ضرر فاحش و خرابی امور مملکت خود می‌دانیم.

البته مسموع داشته‌اید رعایای آن ملك درباب توقف بحریان سفاین آن دولت بهیه در جزیرهٔ آشوراده ملك طلق این دولت زیاده مایهٔ استیحاش شده است. از اعلیحضرت امپراطوری در عالم دوستی و اتحاد متوقعیم که تکلیف ساختن بیمارخانه در سواحل استراباد به کارگزاران این دولت علیه نشود، و قراری درباب تخلیهٔ جزیرهٔ آشوراده ملك دولت علیه خواهند فرمود. بدیهی است که بیشتر باعث بروز وظهور تقویت اعلیحضرت امپراطور اعظم اکرم در انتظام امورات این دولت و این مملکت خواهد بود.

برداشت نامهٔ امیر دلنشین است، ووعده‌های دوستانه‌ای را که امپراطور در ملاقات اوچ‌کلیسا (۱۲۵۳) به‌ناصرالدین میرزای ولیعهد داده بود، به‌یاد می‌آورد، و خواهش می‌کند از موضوع ساختمان بیمارستان درگذرند. شاید امیر در ذهن داشته که هرگاه روسها حاضر به‌تخلیهٔ جزیرهٔ

آشوراده بشوند، بابنای بیمارخانه موافقت نماید. سند صریحی دردست نیست اماشیل می‌نویسد: «بنظر می‌رسد که امیر نظام درباطن بی‌میل نباشد که‌راجع به‌بیمارستان وآشوراده از جانب هر دو دولت گذشتی بشود؛ یعنی روسها آن جزیره را تخلیه کنند، و ایران بیمارخانه را بسازد. این اندیشهٔ خردمندانه‌ای است مشروط براینکه بیمارستان حقیقة بیمارستان باشدنه چیزدیگر... اماشاید زیان بازشدن پای روسیه به‌استراباد بیشتر باشد تا ماندنشان در آن جزیره»[۱۴]. درهرحال امیر به نسلرود تذکر صریح داد که: توقف کشتیهای روس درجزیرهٔ آشوراده «ملك‌طلق این دولت مایهٔ استیحاش» مردم شده‌است؛ تقاضای تخلیهٔ آنجا را کرد. تدبیر دولت مؤثر افتاد. این‌نامه رانسلرود در ۴ آوریل ۱۸۵۰ (جمادی‌الاول ۱۲۶۶) درپاسخ امیرفرستاد:

عالیجاه رفیع‌جایگاه، اولین وزیر اعلیحضرت‌شاه، امیرنظام میرزا تقی‌خان دوست مهربان دام‌اقباله،

نامهٔ آن عالیجاه شرف وصول بخشید. و در ضمن آن سببی را درج فرموده بودند که بنا بررأی آن عالیجاه اجرای حکم رضوان مکان محمدشاه را نسبت به تعمیر بیمارخانه در سواحل استراباد برای عساکر سفاین حربیهٔ ما که گشت‌وگذار کرده، ولایات ساحلیهٔ ایران از هجوم و غارت ترکمانان محافظت می‌نمایند، اکنون مانع آمده است. و این دوستدار از آن مضمون تمایل سرکار ایران از اجرای آنکه لازمهٔ عهدهٔ اوست به حزن و حیف مطالعه کرده، عدم موافقت آن را پرسخت مشاهده نمود. باتوثیقات جدید آن عالیجاه که در میل و رغبت دوستانهٔ دربار شاهی نسبت به دولت روسیه نموده‌اند، و سبب رد و منع بیمارخانه را چنان می‌نماید که گویا اینگونه تمهید مردمی و مردم پروری مبادا اهالی استراباد را به‌سبب جهالت و درشتی طبع، وحشیت اخلاق ایشان، به آشوب آورد. حالا دوستدار را باید ملاحظه نماید که اینگونه سبب در زمان معتبر می‌توانستی شد، اگر از حین صدور فرمان محمدشاهی فی‌الحقیقه در احوال وضع آن حوالی تغییرات کلی بهم رسیدی و بدان واسطه اکنون اخلاق اهالی درشت‌تر و ناملایم‌تر از سابق می‌گردید. اما درین مدت قلیله پرظاهر است که در اخلاق مردم آنگونه تبدیلات متحیره نمی‌توانست عارض گردد. بلکه برخلاف آن به موجب اختیاراتی که از طرف گماشتگان ما دائماً رسیده است ظاهر و نمایان می‌گردد که اهالی آن حوالی قدر محافظت سفاین حربیهٔ ما را که به ایشان می‌نمایند هرساله بیشتر از بیشتر می‌فهمند و می‌دانند که ایشان را از نهب و غارتی که سابقاً سواحل بحریهٔ خزریهٔ ایران رو به خرابی نهاده بود، حراست می‌کنند. پس بدین تقدیر سروکار دولت امپراطوری بـه

۱۴. انگلیس ۶۰/۱۵۰ شیل به پالمرستون، ۱۲ فوریهٔ ۱۸۵۰.

مجرد اظهار بهانجات پنداری بهیچوجه نمی‌تواند سببی یابد تا از حقوقی که به‌موجب فرمان محمدشاهی ثابت ولازم است بازاستد. فلهذا دوستار لازمهٔ خود می‌شمارد که به‌موجب حکم همایون اطاعت مقرون امپراطوری به آن عالیجاه اظهار و اعلام نمایند که حضرت همایون اعلی در رعایت ثبات و استقامت آن حقی که به موجب فرمان مذکور حاصل است عزمی ثابت می‌دارند.

اما باوجود آن، باز از روی مهربانی و همت نسبت به سرکار ایران راضی شده‌اند که طلب اجرای آنکه به‌موجب فرمان مذکور لازمهٔ ذمهٔ سرکار ایران می‌باشد برای چندی فرو گذاشته، بیمارخانه را تا به وقتی در جزیرهٔ عاشوراده متعلقهٔ ایران بازدارند، و نسبت به‌سیر سفاین آن همه هجوم دزدان بر کشتیهای تجاری و سوختن آن و قصهٔ غارت و خرابی انبار اموال تجاران روس که درین نزدیکی واقع شد، ظاهراً خیلی روشن می‌نماید که وجوب وجود قوت بحریه روسیه برای تحصن کشتیها و برای امنیت و رفاهیت اهالی سواحل مازندران و استراباد از مقتضیات می‌باشد. و رفع وجود آنها موجب‌تجدید خرابی و غارت است که سابق براین دزدان دریا می‌نمودند که عنان جسارت ایشان محض به استیلای ترس بیرق جنگی روس باز داشته می‌شود. خلاصه دوستدار فرصت را غنیمت شمرده کمال احترام و ارادت خود را نسبت به‌آن عالیجاه تجدید می‌نماید. وزیر دولت عظمی‌غراف نسلرود. در دارالسلطنهٔ پطرزبورغ، ۴ ماه آمپریل ۱۸۵۰ مسیحیه قلمی شد.

نسلرود حقوق و امتیازی که راجع به‌بیمارستان در زمان محمدشاه تحصیل‌شده، ثابت شمرد، چشم‌پوشی ازآن را مایهٔ اختلال امنیت دریای‌خزر وبازرگانی آنجا قلمداد کرد، واستدلالهای امیررا «بهانجات پنداری» دانست. باوجود آن حاضر گردید که اجرای فرمان را«برای چندی فرو گذاشته»، از بیمارخانهٔ آشوراده استفاده کنند. نکتهٔ مهم دیگر اینکه حقوق ایران رابرآن جزیره تأیید نمود. کامیابی دولت درکار بیمارخانه پیش درآمد مطلوبی بود برای حل مسألهٔ آشوراده وتخلیهٔ آن از نیروی روسیه. اما روابط دو دولت درجهت عکس آن تحول یافت که موضوع گفتار جداگانه‌ای است.

ماجرای انزلی و آشوراده

تسلطی که روس بنابرفصل پنجم پیمان گلستان و فصل هشتم عهدنامهٔ ترکمانچای، بردریای خزر بدست آورد ــ زمینهٔ پیشرفت نفوذ آن دولت را درولایتهای ساحلی ایران فراهم ساخت. سستی و ناتوانی دولت، دست‌اندازی ترکمنان منطقهٔ گرگان به‌شهرهای اطراف، وتحریکات روسها در میان جماعت ترکمن، همگی عوامل افزایش نفوذ روس در ناحیهٔ جنوبی

دریای خزر بود. بحقیقت از حقوق حاکمیت ایران بردریای خزر چیزی باقی نمانده بود. درمورد قایقها وکشتیهای ایرانی و ترکمن تبعهٔ ایران که می‌خواستند دردریا رفت‌وآمد کنند، گرچه بیگلربیگی استراباد تذکرهٔ مخصوص می‌داد، اما اجازهٔ عبور را دریابیگی روس صادر می‌کرد.

داستان آشوراده از اینجا آغازشد:

در ۱۲۵۳ قیات‌نام رئیس جماعت ترکمن کرانهٔ استراباد، به‌جزیرهٔ چرکن دستبردی زد وگروهی را اسیر کرد که برده‌وار بفروشد. دولت به‌دفع اوپرداخت ــ و درضمن از دولت روس دوکشتی خواست که به‌کمك بفرستد. این‌خواهش بدون قرار و مدارقبلی، وباآشنائی به‌شیوهٔمتجاوزانهٔ روس، خردمندانه نبود. خاصه‌اینکه پیش‌از رسیدن‌کشتیهای روسی، حاکم‌مازندران قیات ودستیاران اورا سرکوب کرده بود. ایران به‌روسیه اعلام کرد که‌به کشتیهای آن نیازمندی ندارد، ولازم است‌آنها رااز ساحل استراباد پس بخواند.پذیرفته نشد. و چند سال بعد در ۱۲۵۸ چند کشتی دیگر به‌دستاویز جلوگیری از تاخت وتازترکمنان درکنار جزیرهٔ آشوراده لنگر انداختند. و به‌دنبال آن‌به‌اشغال جزیره پرداختند؛ چندعمارت، مریضخانه، سربازخانه، و لنگرگاه بنا نمودند. و پنج کشتی جنگی درآنجا قرار دادند. اعتراضهای پی‌درپی ایران بیحاصل‌ماند. واستدلال روس این بود که: مابرحسب دعوت شاه آمده‌ایم، و حضور آن کشتیها درآشوراده برای دفع شر ترکمنان وحفظ امنیت آن منطقه ضرورت دارد.

بااشغال آشوراده تسلط مستقیم برخلیج گرگان وکرانهٔ جنوب شرقی دریای خزر قطعی گردید. قرینهٔ آن مرداب انزلی بود، وروسیه در ۱۲۶۲ از محمد شاه تقاضا کرد که اجازهٔ ورود کشتیهای جنگی روسی به‌آنجا داده‌شود. چون شاه وصدراعظم ایستادگی کردند، نسلرود نامهٔ‌بلندی درسوم سپتامبر ۱۸۴۶ (شوال ۱۲۶۲) به‌حاجی میرزا آقاسی نگاشت و سیاست روسیه را توضیح داد. این نامهٔ مهم تاریخی را می‌آوریم:

... جناب کنیاز دالغوروکی وزیر مختار دولت بهیهٔ روسیه مقیم دارالخلافهٔ طهران به دوستدار مکالماتی که با جناب سامی و اعلیحضرت شهریاری داشته در خصوص موانع غیر متوقع که از جانب دولت علیهٔ ایران که کشتیهای آتشی ما به مرداب انزلیجی داخل نشوند بظهور رسیده، معروض داشت. عرایض مفصله را که جناب وزیر مختار ما در این باب نوشته بود بلادرنگ دوستدار به خاکپای مبارك اعلیحضرت امپراطور اعظم معروض داشت. و مضامین آنها موجب حیرت ملالت انگیز اعلیحضرت امپراطوری گردید. بعد از حمایت عالی همت که‌دولت بهیهٔ روسیه در مدت چندین ساله به دولت علیهٔ ایران نموده است، و اینهمه دلایل آشکارای دوستی اعلیحضرت امپراطور اعظم نسبت به اعلیحضرت پادشاه ایران، آیا دولت بهیهٔ روسیه می‌توانست منتظر این

باشد که جانب دولت علیهٔ ایران اینگونه رفتار مخالف به روابط دوستی از قبیل قدغن صریح که کشتیهای آتشی ما به آبهای انزلی آمد و رفت ننمایند بظهور برسد؟

آن جناب استحضار دارند که عهدنامهٔ مبارکهٔ ترکمانچائی به سفاین حربیه و به کشتیهای تجارتی روسیه حق نامحدود سیر آزادی در جمیع آبهای بحر خزر می‌دهد. ازین حق عام استثنای مخصوص که به مرداب انزلی داخل داشته باشد، در عهدنامهٔ مذکوره مندرج نشده است. چون اینگونه استثنای مخصوص قرارداده نشده، بناء علیه موافق مضمون حقیقی عهدنامهٔ مذکور سفاین روس آشکارا حق ثابت دارند که داخل مرداب مذکور شوند، مثل به‌همهٔ خلیجهای بحر خزر. برهم زدن حقوق خود را از هرکه بوده باشد دولت بهیهٔ روسیه ابداً نخواهد گذاشت، و هرگز رخصت نخواهد داد، و در هیچوقت متحمل نخواهد شد. بالفرض که قانون صریح در باب سیر آزادی کشتیها قرار داده نمی‌شد، آن‌وقت هم سیر موافق قواعد تمام که در مدت چندین صدسال شرافت پذیرفته شده است و متداول است، و از جانب جمیع ملل و طوایف مشهور معروف متفق‌الرأی مقبول است، سفاین حربیه نه‌تنها مرخص هستند که بدون ممانعت داخل بندرات دول متحابه شوند، حتی محل احترام و امتیازات مخصوص می‌شود و عندالضروره از جانب کارگزاران مملکت دولت از هرنوع اعانت و کمك بهره‌ور و ممتاز می‌باشند.

این قانون شریف به مرتبه‌ای قائم و قطعی است که استثنای بسیار کم جاین می‌باشد که مبنی و مقرون برقراردادهای مخصوص که درین باب منعقد می‌شود وبس. مثلا درباب اینکه سفاین حربیه به داردانل و باسفار داخل شوند، فیمابین دولت علیهٔ عثمانی و دول یوروپها شرط مخصوص علاحده قطعی داده شده است. سؤال می‌شود که آیا ضروری بود که در این خصوص قرار علیحده داده نشود اگر اختیار تنهای دولت علیهٔ روم می‌توانست کافی بوده باشد که قدغن نمایند که سفاین حربیهٔ در دربندهای دریای درونی متعلقهٔ به دولت علیهٔ روم داخل شوند؟ با استثنای دربندهای مزبور در جمیع سایر بندرات دولت علیهٔ عثمانی که به‌حکم حق‌الناس عام تعلق دارند، نه‌تنها بعضی جداگانه سفاین حربیه به‌جمیع دولها داخل می‌شوند بلکه سفاین متعدده داخل می‌شوند قدغن که موافق عهدنامها درباب دربندهای مرمره دنکیز قرار داده شده است همین تعلق دارد به‌سفاین بزرگ که لی‌بیا ـ دفترفته مسکومه. ولی کشتیهای حربی کوچك مرخص و مأذون هستند که دربندهای مذکوره آمد و رفت نمایند. در خود اسلامبول نزد سفارتهای روس و انگلیس و فرانسه همیشه سفاین جنگی با همهٔ آلات حربیه آراسته‌اند، حاضر و موجود می‌باشد، در حق کشتیهای آتشی قدغن

دخول به دربندهای دولت علیهٔ روم هرگز مجری نبوده است. به‌اینطور کشتیهای بخار جنگی فرانسه در مدت چندین سال همیشه آمد ورفت میانهٔ اسلامبول و فرانسه می‌کنند. در سال گذشته کشتی بزرگ آتشی جنگی روسیه موسوم به سرابیا چهار دفعه در اسلامبول در داردانل وباسفار بیدق خود را زده بود. کشتیهای آتشی روس که به‌اندازه و قوت چهارپنج مرتبه بیشتر می‌باشد از کشتیهائی که از بحر خزر عبور دارند، هرده روز با اهالی کشتی که به‌سفاین ماکه در قره دنکیز می‌باشند تعلق دارند از اودسه به اسلامبول آمد و رفت می‌کنند.

چرا اینگونه واقعه را در دول خارجه جست‌وجو نمائیم با وجود اینکه خود در دولت علیهٔ ایران اتفاق می‌افتد. به کل عالم معلوم و مشخص است که سفاین حربیهٔ دول مختلفه در هروقت بدون ممانعت داخل بحرالعجم می‌شوند و به ابوشهر فرود می‌آیند. و در آنجا جناب غراف مدم وزیر مختار سابق ما که به‌آن جناب خوب معروف است، خود فرصت داشت که به کشتی جنگی انگلیسی که در آنجا لنگر انداخته بود رفت. دوستار زیاد می‌داند که دلایل دیگر اظهار دارد از برای اثبات اینکه همین در حین برهم‌زدگی آشکار یا جنگ هردولتی که بوده باشد می‌تواند قدغن نماید که سفاین حربیه به‌بندرات او داخل شوند، یا به‌پاره‌ای از سواحل فرود نیایند که قبل از این موافق قاعده متداوله صورت محاصره به‌آنها به جهت حالت جنگ داده باشد. در هرحال دیگر قدغن دخول کشتی جنگی به بندر بیحرمتی و تعرض آشکار به بیدق آن دولتی که کشتی تعلق به‌او دارد می‌دانند، وجهت کافی از برای برهم‌زدگی می‌شمردند چنانچه برای اینگونه رفتار کماینبغی رضامندی داده نشده باشد. چون دوستدار آن‌جناب را به اینگونه مراتب مسطوره ملتفت ساخته، آن‌جناب بآسانی اندازهٔ حیرت ما را درك خواهند نمود. در حین وصول خبر از تدبیرات بیمثال اولیای دولت علیهٔ ایران در باب کشتیهای آتشی ما بکار برده‌اند، دوستدار باید که اینگونه تدبیرات همین به‌فساد قبیح مردمان بسیار بد خواهد حمل کند که به مکالمات دروغ جرأت نموده‌اند، آن جناب و اعلیحضرت پادشاهی ما را به‌اشتباه بیندازند.

تا به‌حال کشتیهای جنگی ما بدون ممانعتی داخل فرضات استراباد می‌شدند. پس به چه حق می‌توانند قدغن نمایند که داخل مرداب انزلی نشوند؟ اگر قبل از این کشتیهای بادی ما به مرداب مذکوره آمد و رفت نمی‌کردند، جهت آن فقط حالت خود آن کشتیها بوده است، چون درگودی‌آب فرو می‌نشستند نمی‌توانستند داخل مرداب شوند به جهت آبی که دهنهٔ آن مرداب بود. این کیفیت را وقت ساختن کشتیهای بخار ما منظور داشته‌اند، اندازهٔ ضروره به آنها داده شده است که بتوانند از دهنهٔ مرداب عبور کنند، و ایستادن آنها بیرون از

مرداب در خود دریا بهیچوجه ممکن ومقدورنیست به‌جهت‌اینکه کشتیهای آتشی به‌طغیان عناصر گرفتار می‌شدند، و چون بهیچوجه از باد وامواج دریا محفوظ نشده می‌توانند غرق شوند. قطعاً مراتب مسطوره از نظر آن جناب دوست مشفق مکرم افتاده بود وقتی که لنگرگاه از بـرای کشتیهای آتشی در خود بارگاه دریا مشخص نموده بودند، یا اینکه اخبارات بالمره دروغ‌آمیز درباب این [ـ] به آن‌جناب می‌داده از توپها که در کشتیهای بخار هستند نتوانسته بهیچوجه من‌الوجوه دلیل براین شوند که دخول آنها به مرداب قدغن شود به‌جهت اینکه کشتیهای تجارتی که در مرداب لنگر می‌اندازند نیز توپ دارند که آنها ضرور و واجب دارند در حین سیر از سارقین بحری محفوظ نمایند.

آن جناب از همه‌کس بهتر می‌داند جسارت آن اشرار را. و اگر در سواحل گیلان و مازندران و استراباد در این اوقات بالاخره آه و ناله و زاری و مأیوس ساکت شده گریه و اشك که نتیجه از چپاولهای جسور دائمی سارقین ترکمانیه و خرابی خونریزی آنها بوده است خشك شده، و اگر حالا در سواحل ایران کمال رفاه و آسایش می‌باشد، اهالی آنجا باید این نعمتهای بیکران را به حمایت پرزور و جانفشانی بی‌نظیر اهالی سفاین دولت بهیهٔ روسیه حمل نمایند که اعلیحضرت محمدشاه ایران ازعلو همت اعلیحضرت امپراطور اعظم خواهش نموده است. چون دوستدار مراتب اخلاص آن جناب را نسبت به‌اعلیحضرت پادشاه ایران دارد می‌داند، و از اعتباری‌که آن جناب به‌وصف به‌شخص‌اول در مشورت امور متعلق به‌دولت علیهٔ ایران دارند واقف است، دوستدار برخود قرار داده که کیفیت این امر را در صورت حقیقت خود با صداقت تمام به آن جناب بیان و اظهار نماید. به مقتضای فراست و فطانت آن‌جناب البته معنی عهدهٔ تدبیر است [ـ] که در انزلی نسبت به کشتیهای آتشی ما بکار انداخته‌اند دریافت خواهند فرمود، و دوستدار درین امید است که برطبق عرض‌آن جناب اعلیحضرت قدرقدرت‌پادشاهی تعجیل خواهند فرمود که احکام لازمه به‌کارگزاران آنجا صادر فرمایند که کشتیهای آتشی ما بدون ممانعت داخل مرداب شوند، زیرا که همین در آنجا گمیها می‌توانند محافظاتی که از برای سلامتی آنها ضرور است حاصل نمایند. اینگونه حکم‌بالمره مطابق خواهد بود به مراسم دوستی که اعلیحضرت پادشاهی مکرر به اعلیحضرت ولی‌النعمی‌ام امپراطوری اظهار فرموده بودند. و خللی که شاید به واسطهٔ اشتباه به‌حقوق ما رسیده است هموار خواهد کرد اینطور حقوقی را که اعلیحضرت امپراطور اعظم به‌هیچ‌کس اذن نخواهد داد اخلال نمایند، و هرنوع که در محافظت آن حقوق می‌تواند اقتضا کند بدون مضایقه خواهد گذاشت.

به ملاحظهٔ بیغرضانهٔ حقیقت حـال واقعی این امـر، اعلیحضـرت پادشاهی البته متقاعد خواهند شد از فایدهٔ علانیه که به واسطه قرارداد

آمد و شد سریع مترادف به مملکتین عاید خواهد شد. این نوع مراودهٔ تام را حاصل نمی‌توان کرد مگر به‌واسطهٔ عبور و مرور کشتیهای آتشی. این اراده که اهالی مملکتین به همدیگر تقرب جسته، مرتبهٔ اتحاد زیاد حاصل نمایند، و پیشرفت عمل تجارت آنها به طریق سهولت وخاطرجمعی و خالی از موانعی که به کشتیهای بادی در دریا واقع می‌شود بوده باشد. این مراتب مسطوره، اولیای دولت بهیهٔ روسیه را برین داشت که به‌حسن سعی و اهتمام قطع نظر از مخارج کثیره و مشکلات این مرحله، قرار بدهند که کشتیهای آتشی در بحر خزر آمد و رفت نمایند، و به اهالی ایران نیز مثل بارعایای روسیه بدون هیچ تفاوت فرصت داده شد که به مصارف خود بکار ببرند. یعنی چه، عوض امتنان از برای این نعمت تازهٔ ما در ایران نه‌تنها عدم اطمینان و بدخواهی، حتی اخلال آشکار درحقوق ثابتهٔ خود می‌بینم. نظر به محبت قلبی که دوستدار به‌آن دوست مشفق مکرم دارد باصرار متوقع است که جدوجهد فرموده حقیقت حال را من‌واقع درنظر مبارك اقدس‌همایون شهریاری به‌جلوهٔ ظهور درآورده، فساد مردمان بدخواه را آشکار سازد.

بنحوی که در ابتدا مذکور شد که عدم اذن دخول کشتی جنگی به بندر در حین صلح و صلاح در همهٔ جاها تعرض آشکارا و علانیه به بیدق آن دولت می‌دانند. پس از این به عذر اظهارات مشروحه، اگر برخلاف مأمول اولیای دولت علیهٔ ایران در نابینائی خود، موقوف کردن قدغن آمد وشد کشتیهای آتشی به انزلی اهمال نمایند، بآسانی درك خواهند فرمود که وظیفهٔ شریفهٔ حفظ آبرو و ننگ و ناموس ملتی، چه نوع تکالیف را به گردن ما وارد می‌آورد و چطور جواب که نتایج آن می‌تواند ببخشد و در عهدهٔ خود اولیای دولت ایران خواهد بود. این شرح را به علت مضمون عمدهٔ خطیر اعلیحضرت ولی‌النعمی‌ام امپراطور اعظم به این بنده استان معدلت ارکان خود فرمایش ملوکانه فرمودند که به‌صحابت ملاکر مخصوص آن‌جناب را ایفا دارد. به‌او نیز حکم‌شده است که در آنجا منتظر شده از آن جناب جواب را بیاورد. برآن جناب مخفی و مستور نماند که مضمون شرح جواب آن جناب تأثیر بلاواسطه برمراودهٔ آیندهٔ فیمابین دو دولت خواهد داشت. و دوستدار امیدوار است آن جناب تعجیل خواهند فرمود که هرچه زودتر ممکن باشد ما را از اشتباه‌گران درآورند در خصوص تدابیراتی که اولیای دولت علیهٔ ایران نسبت به دولت بهیهٔ روسیه در این اوقات می‌خواهند بکار ببرند. بعد از اظهار همهٔ مراتب مشروحه به آن جناب، آنچه باقی می‌ماند آنست که اعتقاد واقعی خود را در احترامی که نسبت به آن جناب مشفق مکرم دارد تکرار و بیان نماید.

نسلرود بنای استدلال خود را بر پیمان ترکمانچای نهاده، آزادی

رفت و آمد کشتیهای جنگی روس را نه تنها در دریای خزر بلکه در مرداب و بندر انزلی امری ثابت می‌دانند. می‌گویند اگر از حقوق و امتیازهائی که به موجب آن قرارداد تحصیل شده، استفاده نگردیده، خللی برآنها وارد نمی‌آورد. معتقد است که سیاست دولت روس ضامن صلح و آرامش دریای خزر می‌باشد، و از برکت آن مردم کرانه‌های دریا ایمنی یافته، شکر گزارند. به‌علاوه حق آمدن به انزلی را یك مسألهٔ «ناموس و ننگ ملتی» می‌شمارد، و ایران را به عاقبت وخیم عدم تأیید آن ادعا، تهدید می‌سازد. و از بیم اینکه مبادا ایران به قرارداد بغازهای دریای سیاه استناد جوید، آن را امر استثنائی تلقی می‌نماید[۱۵]. استدلالهای نسلرود یکسره مخدوش است. یکی از نامه‌های معدود مستدلی که در دولت میرزا آقاسی نوشته شده، جوابی است که به نسلرود فرستاد. گرچه ایران یکباره تسلیم گردید، به همهٔ موضوعهائی که صدراعظم روس عنوان کرده، پاسخ داده است. پس از نقل نامهٔ ذیقعدهٔ ۱۲۶۲ حاجی، تفسیر کوتاهی خواهیم نمود.

مراسلهٔ آمیخته به‌مهر و قهر که حسب‌الامر قدرقدرت اعلیحضرت قضا شوکت امپراطور اعظم به دوستدار نگارش و مصحوب ملاکر [فرستادهٔ] مخصوص ارسال داشته بودند، به توسط جناب جلالت ونبالت نصاب زبدةالسفراء المسیحیه محبان استظهاری پرنس دولقاروکی وزیر مختار آن دولت بهیه واصل شد، و مسطوراتش را از فاتحه الی خاتمه به‌نظر تحقیق و تدقیق ملاحظه و مطالعه کرده، استحضار کامل حاصل نموده و فوراً مراتب را عرضه حضور مهر ظهور اعلیحضرت قدرقدرت قضا شوکت شاهنشاه ولی‌نعمت خود روحنا فداه داشته، کمال تحیر و تعجب را از مضامین و مسطورات مراسلهٔ آن‌جناب حاصل نمودند، و فرمودند: این معنی برهمهٔ اهل عالم هویدا و ظاهر است که ما تا چه مرتبه اهتمام در حفظ شروط عهدنامهٔ مبارکهٔ ترکمانچای داریم، وانتظار امر دولت ورفاهیت رعیت ومملکت خود را در التیام و اتفاق دولت‌بزرگ همجوار خود می‌دانیم، و دوستی اعلیحضرت امپراطور اعظم را بسیار با قدر و گرانبها می‌شماریم، و راضی و راغب هستیم که به قدر ذره‌ای از حکم عهدنامهٔ مقرره تخلف و انحراف نشود.

---

۱۵. پس از شکست عثمانی از محمدعلی پاشا خدیو مصر، و استمداد از دولت روس، قرارداد ۱۸۳۲ میان تزار و سلطان بسته شد که به موجب آن عثمانی تعهد کرد بغازها را به گاه ضرورت برروی کشتیهای دولتهای اروپائی ببندد. و براثر آن دریای‌سیاه پناهگاه آسودهٔ نیروی دریائی روس گردید. مخالفت شدید انگلستان باآن، روس را به‌خطر جنگ‌تهدید می‌کرد، وهرآینه‌فرانسه‌خود راکنار نکشیده بود، جنگ حتمی بود. سرانجام با انعقاد قرارداد بغازها (ژوئیهٔ ۱۸۴۱) که دولتهای بزرگ اروپا برآن صحه نهادند، داردانل و بسفور تحت تسلط عثمانی شناخته شد، بیطرفی آن اعلام گردید، و برروی کشتیهای جنگی همهٔ دولتها بسته شد.

اما در باب دخول کشتیهای جنگی آتشی آن دولت به مرداب انزلی فیمابین دولت علیه و جناب پرنس دولقاروکی وزیر مختار آن‌دولت بهیه گفتگو در میان است، و از اینکه اولیای دولت علیه اذن دخول به آنها نداده‌اند، آن جناب این معنی را حمل به بیحرمتی و تعرض آشکار به بیدق آن دولت بهیه کرده‌اند و جهتی کافی برای برهمزدگی شمرده‌اند، فرمودند: اگر در امور دایرهٔ بین‌الدولتین گفتگوئی فیمابین اولیای حضرتین باشد نباید این معنی را حمل بر بیحرمتی نمایند و باعث برهمزدگی بشمارند. چنانچه آن جناب مضمون فقرهٔ عهدنامه را به اینطور تأویل کرده‌اند که مرداب انزلی داخل بحرخزر است، و چون برای سیر سفاین حربیهٔ آن دولت بهیه حدی نگذاشته‌اند، حق دارند داخل مرداب مزبور شوند. اولیای دولت علیه را سخن این است که بحرخزر نامیده شده است نه مرداب انزلی و مضمون فصل هشتم عهدنامه این است که سفاین حربیهٔ آن دولت بهیه حق دارند کمافی‌السابق در بحرخزر سیر نمایند. بطور وضوح معلوم است که مرداب را خارج از بحرخزر داشته‌اند. باز مضایقه نداریم عهدنامه را به میان بگذاریم، اگر حق با ماست اولیای آن دولت بهیه را چه حرف، و اگر حق با امنای آن شوکت بهیه است ما را چه سخن.

و اینکه مرقوم داشته بودند آن دولت بهیه باید حفظ آبرو و ننگ و ناموس ملتی خود را فرموده، ما هم باید رعایت این فقره را نمائیم. چنانچه مکرر نوشتیم و گفتیم که با وصف اینکه جناب غراف مذم کاغذ دولتی داده است سفاین حربیه آن دولت در بحر خزر تردد دارند نه توقف و داخل جزایر متعلقهٔ به این دولت علیه نخواهد شد، سفاین حربیهٔ آن دولت بهیه بدون اذن و استرضای این دولت علیه در قلتق استراباد و عاشوراده لنگر اقامت انداخته‌اند، و جزیرهٔ مزبوره را متصرف شده‌اند، جا و مکان ساخته‌اند. یا چرا کارگزاران آن دولت بهیه تجار تبعهٔ این دولت علیه را منع از بیع و شرای امتعهٔ محصولهٔ ایران می‌نمایند و اموال آنها را ضبط می‌کنند، و علاوه از وجه گمرك به چندین صیغه از آنها پول می‌گیرند و تعدیات که تفصیل آن مایهٔ اطناب است. اینکه مرقوم داشته‌اند توپهائی که در کشتی آتشی هستند نتوانستند بهیچوجه‌من‌الوجوه دلیل براین شوند که دخول آنها به‌مرداب قدغن شود، به‌جهت اینکه کشتی تجارتی که در مرداب لنگر می‌اندازد نیز توپ دارند که آنها ضرور و واجب دارند در حین سیر از سارقین بحری‌محفوظ بماند، می‌فرمایند: اگر این‌قاعده معمول‌است که کشتیهای تجارتی آن دولت بهیه حق تساوی دارند منع از آلات حربیه و داشتن توپ می‌نماید.

ودیگر آن جناب مرقوم داشته اگر در سواحل گیلان و مازندران و استراباد در این اوقات آه‌ناله و زاری و مأیوس ساکت‌شده، و گریهٔ اشك اهالی آنجا که از چپاول سارقین و خرابی و خونریزی ترکمانیه

خشك شده و در سواحل ایران کمال رفاهیت می‌باشد، باید این نعمتهای بیکران را به حمایت پرزور و جانفشانی بی‌نظیر اهالی سفاین دولت بهیهٔ روسیه حمل نمایند. می‌فرمایند: بعد از آنکه ترکمانیه اهالی سفاین دولت بهیهٔ روسیه را در آن فرضه مقتدر و حکمران و مبسوط الید دیدند، و بلیط مرور و عبور به آنها دادند، و بیگلربیگی استراباد را بی‌رجوع و مسلوب الاختیار شناخته بطوری جسارت ورزیدند و پای طغیان و عصیان را پیش گذاشتند، و چندین دفعه برسر بیگلربیگیان استراباد هجوم آوردند که اولیای دولت قاهره را لابد کرده‌اند به‌مخارج کثیره که لشکرکشی و خونریزیها نمایند. و آنها را تنبیه و تأدیب کنند. کجا اهالی فرضات از شرارت ترکمانیه آسوده مانده‌اند؟ از اینها گذشته مکرر اولیای دولت علیه به قوای آن دولت بهیه اظهار کردند و نوشتند که بسیار اتفاق می‌افتد که دولتی از حقوق خود به پاس دوستی دولت دوست خود می‌گذرد، چنانچه دولت علیه از حقوق خود که در باب مهاجرت داشتند، و این فقره هم وعده عهدنامه مقرر بود، نظر به دوستی آن دولت بهیه گذشتند و سالداتهائی که فراراً به این دولت علیه آمده و پناه جسته بودند رد کردند، خواهش داریم که معاملت ومراودت به استراباد را که برای این دولت علیه ضرر فاحش دارد موقوف دارند، قبول نکردند و ما را به خسارت و زحمت زیاد انداختند.

دیگر نوشته بودند که دخول سفاین حربیهٔ آن دولت بهیه در حالت صلح در هیچ بندری و خلیجی و مردابی از حال متحابه ممنوع نیست. و مثال ندارد، مثل بغاز اسلامبول را زده بودند که کشتیهای جنگی آن دولت بهیه و دولتهای دیگر داخل می‌شود. جواب فرمودند: در صورتی که همچنین باشد آنها حکم علیحده دارند. زیرا که اولا آن دولت ممنوع از داشتن کشتی خود در آن بندر و خلیج نیستند. ثانیاً بنادر خود را چنان به قلاع محکمه و توپخانه مستحکم کرده که بتواند در وقت ضرورت خود را محفوظ بدارند. هیچیك از این دو فقره برای دولت علیه مقدور و میسر نیامده است. برای رعایت حزم مملکت داری، حفظ حقوق خود را لازم می‌شمارم. دیگر مرقوم داشته بودند چرا سفاین حربیهٔ دول مختلفه در هر وقت بدون ممانعت داخل بحرالعجم می‌شوند، و به بندر ابوشهر فرود می‌آیند، و در آنجا غراف مدم وزیر مختار سابق آن دولت بهیه کشتی جنگی دولت بهیهٔ انگلیس را دیده که لنگر انداخته است. فرمودند: اولا لنگرگاه بندر بوشهر تاخشکی قریب دو فرسخ مسافت دارد و هرگز ممکن نیست هیچ‌کشتی جنگی نزدیك به خشکی بیاید، مگر قایق و بطیل و به کارهای کوچك. ثانیاً این دولت علیه ممنوع از داشتن سفاین حربیه در آن بحر نیستند، و هیچ دولتی در آن بحر شرکت ندارند، و پیوسته در فکر داشتن چند فروند کشتی

جنگی درآن بحر هستند، وحاضر خواهندکرد در وقت ضرورت محافظت بنادر و جزایر خود را نمایند. ثانیاً آمدن سفاین حربیهٔ دول مختلفه به آن بحر بسیار بندرت اتفاق می‌افتد. و اگر آنها نیز به خلیج یا مردابی و خشکی نزدیك شدند البته ممنوع خواهد شد. رابعاً اولیای دولت علیه مدتهاست در فکر استحکام قلعهٔ بندر ابوشهر افتاده‌اند، و آنجا را چنان کرده‌اند که تواند در وقت ضرورت خود را محافظت نمایند. خلاصه فرمودند: اگر مرداب انزلی را موافقت عهدنامه مقرره داخل به جزیره می‌دانند، دیگر چه اذنی و کاغذی از ما می‌خواهند؟ و اگر نیست چرا اذن بدهیم و یا عهد تازه ببندیم زانکه ما تجربت بسی کردیم، و درباب تصرف جزیرهٔ عشوراده و غیره امتحان نمودیم.

فرمایشات اعلیحضرت قدرقدرت قضاشوکت شاهنشاهی صان‌الله شوکته عن‌التناهی از قرار تفصیل بود به آن جناب ابلاغ نموده. اگر به این فرمایشات اکتفا نمی‌شود، پس از آن جناب توقع دوستانه می‌نماید که زحمت کشیده از جانب سنی‌الجوانب امپراطوری حکم برای جناب وزیر مختار و حکام عرض راه صادر نمایند که بلیط جواز به دوستدار که خیرخواه دولتین و دعاگوی حضرتین است، بدهند که خود به‌پطرزبورغ آمده عز [ـ] بوسی حضور همایون اعلیحضرت امپراطوری حاصل کرده، با آن جناب دوست مشفق مکرم نیز در مجلسی ملاقات کرده، آنچه در خبایای ضمیر دوستی تخمیر مکنون است، به عرصهٔ شهود درآورده و بعد از حصول ملاقات به حسن اهتمام یکدیگر بازدید روابط اتحاد و اتفاق دولتین علیتین پرداخته معاودت نماید. زحمت کشیده جوابی مرقوم دارند که دوستدار تکلیف خود را بداند.

اما پیش‌از آنکه نعمت مواصلت دست دهد و به‌آن جناب ملاقات نماید بطور دوستی اظهار می‌دارد، و از آن جناب سؤال می‌نماید که: آیا دولت بهیهٔ روسیه مرداب پطرزبورغ را داخل بحر بالتیك می‌شمارند و حق دارند که کشتیهای جنگی دول متحابه ازکرن اشتاد داخل آن مرداب شوند، که اولیای دولت علیه اذن بدهند کشتیهای جنگی آن دولت بهیه نیز داخل مرداب انزلی شوند؟ هرگاه مرداب پطرزبورغ داخل بحربالتیك نمی‌دانند وحق ندارند سفاین حربیهٔ دول متحابه ازکرن‌اشتاد عبور نموده داخل مرداب شوند، پس چه توقعی است که از این دولت علیه دارند؟ مع‌ذالك المراتب دوستدار که دولتخواه ارادت کیش دولتین است، به آن دوست مکرم محترم اظهار می‌دارد که آنچه حقیقت و راستی است اعلیحضرت قدرقدرت پادشاهی ابدالله عیشه وایدجیشه کمال اطمینان و خاطرجمعی به دوستی و انصاف بزرگانهٔ اعلیحضرت قدرقدرت امپراطوری دارند تشکیك و تردیدی در مراتب اتحاد دوستی اعلیحضرت امپراطوری ندارند و درانجام خواهشهای آن دولت‌بهیه بهیچ‌وجه مضایقتی نمی‌فرمایند.

ولی چندی است‌که ازکارگزاران آن دولت‌بهیه پاره‌ای حرکات

صادر و ناشی می‌شود که مخالفت صریح به عهدنامهٔ مبارکه دارد، و اولیای این دولت علیه را در توهم و توحش انداخته‌اند که البته آن حرکات به عرض اعلیحضرت امپراطوری نرسیده است. از جمله چند سال قبل از اولیای دولت علیه از امنای آن شوکت عظیمهٔ فخیمه خواهش کردند که چون دولت علیه در بحرخزر نمی‌خواهند کشتی جنگی نگاه دارند برای چند وقتی دو فروند کشتی جنگی به دولت علیه بدهند که با قشون خود اشرار ترکمانیه رعیت خود را که از خشکی به دریا فرار می‌نمایند، تنبیه کنند. کارگزاران آن دولت بهیه همین را دست‌آویز کرده، چند فروند کشتی به عشوراده که ملك الیمین دولت علیه و محل گمرکخانهٔ قدیم بود آورده، و در آنجا لنگر اقامت انداخته دست تصرف مالکانه دراز کرده، در آنجا بیمارخانه و حمام و باغچه و بیوتات بنا نهادند و توپ و دیگر آلات حرب در آنجا گذاردند، سهل است رعایای تبعهٔ این دولت علیه را در آنجا راه ندادند. و دیگر قونسولهائی که برای امر تجارت و حمایت دولت بهیهٔ خود به‌ولایات ایران مأمور وتعیین نموده‌اند بخصوص در گیلان چنان دست تطاول و تعدی را دراز و آمر وناهی آن ولایت شده است که حاکم را بهیچوجه تسلطی نیست. لطف و عنف هم به دست اوست به هرکس از تبعهٔ دولت علیه می‌خواهد بلیط رعیتی می‌دهد و در تحت حمایت خود نگاه می‌دارد، به هرکه می‌خواهد تنبیه و تعزیر می‌کند. این اسبابهائی است که باعث وحشت و سوءظن اولیای دولت قاهره شده است و آمدن سفاین حربیه به مرداب را هم یك نوع تسلطی برای رفتار آیندهٔ آن قونسول می‌شمارند. علم‌الله تعالی که این دوست صادق‌الولا آنچه گفته و نوشته است خیر دولتین وصلاح حضرتین را خواسته است، و می‌خواهد و هیچ وقتی منظوری جز ازدیاد اتحاد شوکتین فخیمتین نداشته و ندارند. اگر آن جناب به حسن‌انصاف در مقام رفع اسباب توحش اولیای این دولت علیه برآیند و با دوستدار شرکت نمایند، انشاالله گفتگوئی و گله‌ای فیمابین دولتین بهیتین باقی نخواهد ماند. باقی ایام جلالت مستدام باد.

استدلالهای حقوقی که در آن نامه آمده (و نویسندهٔ اصلی آن‌را نمی‌شناسیم) درست است، مگر آنچه در مقایسهٔ وضع خلیج فارس و دریای خزر گفته شده، سست می‌باشد. اما استدلال استحسانی حاجی در مورد مرداب دریای بالتیك بجاست. براهین سیاسی بسیار ستجیده و قوی آورده، خاصه اینکه: اگر عهدنامه حقی برای روس دربارهٔ مرداب انزلی شناخته «دیگر چه اذنی و کاغذی از ما می‌خواهند؟ و اگر نیست چرا اذن بدهیم... زانکه ما تجربت بسی کردیم، و در باب تصرف عاشوراده و غیره امتحان نمودیم». دیگر اینکه: کنسولان روس در ولایات دریای خزر «دست تطاول و تعدی را دراز» کرده‌اند، و همان «باعث وحشت و سوءظن

اولیای دولت... شده است. و آمدن سفاین حربیه به مرداب را هم یك نوع تسلطی» برای روس می‌شمارند. از آن گذشته سالدات روسی باعث امنیت و آسایش مردم کرانه‌های ایران نگردیده، بلکه مروج غـارت و چپاول گشته‌اند که درست بطـلان سخن نسلرود است. ولی نکتهٔ بامزه این است که حاجی خود را به دربار روس دعوت کرده که با نسلرود و تزار گفتگو نماید. او که به هرحال تسلیم شد و با مذاکرهٔ جدی هم‌کـاری از پیش نبرد، شاید اگر می‌رفت با لودگی و مسخرگی کاری می‌کرد، و اگر این هم نبود دست‌کم بساط مضحکی در دربار امپراطوری راه می‌انداخت.

شگفت اینکه آن نامهٔ معتبر دولت به دست نسلـرود نـرسیده، ایران در برابر تهدید سخت سفیر روس تسلیم گردید ــ و در ۲۶ ذیقعدهٔ ۱۲۶۲ حاجی به محمدامین‌خان بیگلربیگی گیلان و میرزا ابراهیم‌خـان سردار انزلی دستور داد که: «هر وقت کشتیهای جنگی آتشی دولت بهیهٔ روسیه، به مرداب انزلی می‌آید بهیچ‌وجه من‌الوجوه مانع و متعرض آنها نشوند، و گذارند که به انزلی و مرداب آنها بیایند. البته آن مخدوم از قراری که نوشته شده است، معمول دارند». در حاشیه حاجی نیز افزود: «الخاقانا، مخدوما، هر وقت کشتیهای جنگی آتشی دولت بهیهٔ روسیه آنجا می‌آیند، کمال احترام به بیدق کشتیهای آن دولت بهیه نمایند.»

پس از فرستادن نامهٔ مزبور سفیر روس مطالبهٔ فرمان رسمی را کرد. دولت تازه بصرافت افتاد که اجازهٔ ورود را محدود به یك کشتی نماید. حاجی در ۱۵ ذیحجهٔ ۱۲۶۲ به دالگوروکی ابلاغ کرد: پادشاه «از دوستدار سؤال فرمودند که معلوم است هـر وقت کشتی جنگی آن دولت بهیه به مرداب انزلی می‌آید یك فروند بیشتر نخواهد بود. آیا چرا در ملفوفه فرمان مبارك قید نشده است که هر وقت کشتی جنگی آن دولت بهیه به‌اطلاع سرحدداران انزلی به مرداب آنجا می‌آید، یك فروند زیاد نخواهد آمد. حال در این باب جوابی مرقوم دارید کـه مراتب عـرضهٔ حضور... داشته، فرمان همایون را صادر کرده نزد آن‌جناب ارسال دارد». البته حالا سفیر چنین تعهدی را نمی‌سپرد، و نوشت: این امر از «دستور ــ العمل دوستدار خارج است».

خلاصه اینکه روسها با روش تهدید و متعدیانهٔ صرف، آشوراده را اشغال کردند. و این امتیاز را نیز گرفتند که کشتیهای جنگی آنهـا بتوانند داخل مرداب انزلی بشوند و در بندر آنجا لنگر اندازند. این حوادث در روابط ایران و انگلیس نیز تـأثیر مستقیم کرد، انگلیسهـا تقاضای امتیاز متقابلی نمودند و فرمان منع برده‌فروشی را در خلیج‌فارس تحصیل کردند. در واقع سیاست تجاوز نظامی روس، دربار ایران را به سوی انگلستان کشانید. اما باید بخاطر بیاوریم که در این زمان راجع به مسائل ایران سازش و تفاهم زیادی بین آن دو دولت وجود داشت. و از این وضع، جز زیان چیزی عاید ایران نمی‌گردید.

*

داستان انزلی و آشوراده در زمان محمدشاه گذشت، و از اینجا می‌رسیم به دورهٔ زمامداری امیر. پیش از این دیدیم که نقشهٔ ساختن بیمارخانهٔ روسی را در استراباد باطل کرد، و قصد داشت آشوراده را نیز از اشغال نظامی روس برهاند. مطلب را به نسلرود نوشت، و او در پاسخ فعلا این اندازه اعتراف کرد که «جزیرهٔ آشوراده متعلق ایران» است. وزیر مختار انگلیس نیز که قرار بود با نسلرود در ورشو ملاقات نماید، مأمور بود موضوع را چنین عنوان کند: «اگر دولت روس از اشغال آشوراده منصرف گردد و آن را به تصرف ایران باز گرداند، نشانهٔ نیکوئی از ابراز دوستی امپراطور نسبت به پادشاه ایران خواهد بود، خاصه اینکه تصرف آن برای دولت روس چندان ارزشی ندارد»[۱۶]. شیل که مطلب را بمیان گذارد، نسلرود «پس از اینکه فکری کرد گفت: بعد از بازگشت از ورشو، در این باره مطالعه خواهد نمود که چه تصمیم بگیرد». به عقیدهٔ شیل «این جواب طفره‌آمیزی بود»[۱۷]. همین معنی در نامهٔ امیر به شاه نیز منعکس است. راجع به گفتگوی خود با «گراف»[۱۸] نایب سفارت روس که زبان فارسی را هم خوب می‌دانست، می‌نویسد: «درباب غراف، بلی آمد. نکول از تخلیهٔ آشوراده بود. و صحبت طولانی است که در دو جلد نوشته نخواهد» شد[۱۹].

از زمانی که روسها قدم به آشوراده نهادند، به توسعهٔ نفوذ خود در میان ترکمنان استراباد پرداختند ــ و برای پیشرفت سیاست خود دستیارانی جست‌وجو می‌کردند. یکی از آنان خدرخان نام ترکمن بود که روسها می‌خواستند تجارت نفت و نمك استراباد و مازندران را به دست او سپارند. خدرخان اسم و رسمی پیداکرد، نیروئی گرفت و باگماشتگان خود دستبردهائی به‌اموال مردم می‌زد، و از آدمکشی هم مضایقه‌ای نداشت. و همهٔ این کارها را به پشتیبانی چریانف کنسول روس در استراباد دریابیگی روس در آشوراده می‌کرد. در ۱۲۶۷ کارکنان خدر به فرح‌آباد ریختند و دارائی یکی از بازرگانان (آقا محمد) را بتاراج بردند و چند نفری را کشتند. مهدیقلی میرزاحاکم مازندران دو نفر از همدستان خدر را دستگیر کرد، زورق و اموالشان را توقیف نمود، و به بازرگان مزبور سپرد. چریانف مداخله کرد و استرداد اموال گماشتگان خدر را خواست. و به مهدیقلی میرزا نوشت: «هرگاه در این باب تعلل و تسامح فرمایند، چون عالیجاه خدرخان به تجار کمپانیا مبلغی مقروض است، دوستدار همین مبلغ را از وجه گمرك مال‌التجارهٔ کمپانیا موضوع، و در

۱۶. انگلیس ۶۰/۱۴۳ پالمرستون به شیل، ۶ اوت ۱۸۴۹.
۱۷. انگلیس ۶۰/۱۴۶ شیل به پالمرستون، ۱۰ سپتامبر ۱۸۴۹.
18. Graff.
۱۹. مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به شاه، خطی.

عوض قرض خدرخان محسوب خواهد داشت».

سخن چریانف وقیحانه، و رویه‌اش خودسرانه بود. مهدیقلی میرزا پاسخ منطقی داد: «... لیکن مال عالیجاه آقامحمد را از کی باید بگیرند؟ تکلیف این رعایا و مسلمین چه چیز است؟ آنچه که می‌کشند که خون ندارد، آنچه که می‌برند که کسی نمی‌گیرد، آنچه غارت می‌کنند مسترد نمی‌سازند. این در هیچ طریقه‌ای انصاف و مروت نیست». در نامهٔ دیگر خطاب به کنسول نوشت: «بعد از اینکه شما قدغن می‌کنید احدی از ترکمان به معامله نیاید و خدر معامله کند، و در ولایت تنگی و عسر بحد باشد... در این صورت خدر از عهدهٔ خون و مال اهل این ولایت نباید بیاید؟ در کدام طریق و انصاف این مروت است؟ مردم از کسب معیشه و صاحب مال و جان و زندگی نباشند برای وجود یك قطاع‌الطریقی که مایهٔ جمیع این شرارت از دست اوست»؟ این بود معنی آرامش و آسایشی که به ادعای نسلرود، سالدات روس در بحر خزر برقرار نموده بودند؛ بحقیقت روسها پشتیبان دزدان بحری و مروج دزدی بحری در بحر خزر بودند.

دامنهٔ مشاجرهٔ مهدیقلی میرزا با چریانف به تهران کشید، سفیر روس زبان شکایت گشود. و همهٔ ماجرا از اینجا برخاست که حاکم مازندران جلو «تطاول» و زیاده‌رویهای مأموران روس و دست‌نشاندگان آنان را تا اندازه‌ای گرفته بود. امیر به باریکی کشمکش پی برد، به مهدیقلی میرزا دستور داد: کار استرداد اسیرانی که ترکمنان برده‌اند به عهدهٔ بیگلربیگی استراباد گذارد، در سر راه دزدان ترکمن «قراولان معتبر و با عقل و ادراك گذاشته... مرتکب حرکتی نشوند که حرفی از آن برآید». و نیز از راه تدبیر نوشت: «خودتان به بهانهٔ ییلاق به‌هرجای مازندران که صلاح دانند تشریف ببرند» تا خبر ثانی. نامهٔ خصوصی امیر در رجب ۱۲۶۷ به مهدیقلی‌میرزا حاوی نکته‌های سنجیده‌ای است:

فدایت شوم.

نوشتجات سرکار والا رسید. و از مطالب مندرجه در آنها استحضار کامل حاصل آمد. مکالمه و سؤال و جوابی که فیمابین این جانب و وزیر مختار دولت بهیهٔ روسیه اتفاق افتاده است، همه را جناب آقای میرزا هاشم مفصلا و مشروحاً به‌شما خواهند نوشت. اینجانب مختصراً خدمت سرکار والا می‌نویسد که جناب معزی‌الیه زیاد از شما ناراضی و شاکی می‌باشد. قراری که دارم علی‌العجاله این است که شما خود را از سؤال و جواب عالیجاه مجدت همراه دریابیگی معاف بدانید، و در هیچ مواد گفت وشنید و مکاتبه با عالیجاه مومی‌الیه نداشته باشید، و هم در گزو گمرك و فرضه متعلقه به استراباد بهیچ‌وجه مداخله ننمائید، که اینها را واگذار به مقرب‌الخاقان محمدولیخان بیگلربیگی

استراباد نمودم. و نیز اسرائی هم که از اهالی مازندران برده‌اند شما در مقام استرداد و مطالبهٔ آنها برنیائید که مقرب‌الخاقان مشارالیه نوشته‌ام او مطالبه نموده آنها را مستخلص سازد. و به محض وصول این عریضه هرجا و مکانی هم قراول و مستحفظ به جهة سد راه دزدان و اشرار ترکمان در خاك مازندران لازم دارد، قراولان معتبر و باعقل و ادراك گذاشته، قدغن نمائید هم مرتکب حرکتی نشوند که حرفی از آن برآید. و خودتان به بهانهٔ ییلاق به هرجای مازندران که صلاح دانند تشریف ببرند و توقف فرمایند، تا خبر ثانی از من به شما برسد. زیاده نمی‌نویسم تفصیل را جناب آقای میرزا هاشم خدمت شما نوشته‌اند مطلع می‌شوید.

امیر به خط خود افزود:

در ثانی زحمت می‌دهد که بعد از وصول این عریضه، محمدآقا نباید مداخله در امر گمرك نماید. به‌حساب او برسید، هرچه از تنخواه گمرك نزد او هست، بگیرید و گمرك را به گماشتگان مقرب‌الخاقان محمدولیخان بیگلربیگی واگذار نمائید. و من‌بعد ابداً مداخله در گزو گمرك و مطالبهٔ اسرای مازندران و سؤال و جواب با عالیجاه دریابیگی و مداخله به امور ترکمان نکنید. زیاده چه عرض شود.

اما می‌دانیم که امیر خیلی مقید به حفظ اعتبار و شأن دولت‌بود، و نمی‌خواست از مقام حکومت در انظار مردم و یا بیگانگان کاسته شود. پس ضمن نامهٔ خصوصی دیگری به مهدیقلی میرزا (رجب ۱۲۶۷) تأکید کرد که مطلب پوشیده بماند:

فدایت شوم، این ذریعه راکه به‌نواب‌والا نوشتم به‌جهة استحضار خود سرکار والاست. نباید به اهالی مازندران ابراز و اظهار شود وآنها را از این تفصیلات استحضار حاصل آید. امری است که به خود نواب والا اختصاص دارد وبس. اگر عالیجاه دریابیگی درباب گزو گمرك و فرضهٔ آنجا و امور متعلقه به ترکمانان به‌نواب والا اظهار کند در جواب عالیجاه مشارالیه همینقدر مختصر بطور قاعده بنویسد که از مداخلهٔ این کارها که سابق داشتم ممنوعم مگر امر حکومت مازندران و حسب‌الحکم دولت ابد مدت علیه غیر از حکومت مازندران مدخلیت به‌کارگز و گمرك و فرضهٔ آنجا، و امر ترکمانان ندارم، تا عالیجاه مشارالیه را استحضار ازین حکم دولتی حاصل آید.

در نامه‌های متعددی که امیر به دالگوروکی، و به بیگلربیگی

استراباد و به چریانف نگاشته است، موضوع لزوم حفظ آرامش منطقهٔ دریای خزر و دشت گرگان را گوشزد ساخته، پشتیبانی بیجای مقامات روسی از خدر و همدستانش را مایهٔ ناایمنی و برهم‌خوردن تجارت آن ناحیه شمرده، رسماً خواسته که از این رویهٔ زشت دست بردارند. و اگر دولت روسیه بحقیقت طالب آرامش و آسایش مردم آنجا هستند، اینگونه اشرار را پناه ندهند تا سپاه دولت که برای ایجاد نظم آن ناحیه روانه گشته، عناصر فتنه‌جو را براندازد. نامهٔ زباندار امیر را که در ۹ رجب ۱۲۶۷ به سفیر روس نوشته می‌آوریم:

به نگارش رسیله در مقام زحمت آن جناب برآمده که عالیجاه دریابیگی آن دولت بهیه، خدر نام ترکمان را حمایت و نگاهداری نموده و مداخله در امور ترکمان می‌نماید، و بدین جهات راه معاملات آمد و شد ترکمانان تبعهٔ استراباد از دریا به مازندران و استراباد مسدود شده، و از آوردن نفط و نمك که محتاج‌الیه عمده اهالی دارالمرز است، و بردن شالی که متاع مازندران و مایهٔ گذران ترکمانان مزبور است، ممانعت و چند لتکای ترکمانان مزبور را ضبط نموده‌اند. و همچنین چند نفر از مفسده‌جویان ترکمانها را خدر نام با خود همدست نموده از کنار فرضهٔ مازندران به‌اسیربردن و حرکات ناهنجار مشغولند، و آدم بسیاری هم به‌اسیری برده‌اند. به ملاحظهٔ کمال اتحاد دولتین بهیتین از آن جناب خواهش نمود که رفع این غوایل را بکنند و شرحی به عالیجاه دریابیگی مرقوم دارند که حمایت و جانبداری خدر را متروك، و راه معاملات و آمد وشد ترکمانان را به اهالی مازندران و استراباد مفتوح سازد، تا به این واسطه هم آنها مشغول کسب و رعیتی شده دست از تطاول و هرزگی باز دارند، و هم اهالی دارالمرز از این زحمت نایابی نفط و نمك فارغ شوند.

پنج روز قبل از این هم که پاره‌ای نوشتجات دیگر مبنی برهمین مطلب و کمال وحشت اهالی مازندران از این مراتب و قحطی نفط و نمك و بردن اسیر زیاد از اهالی آنجا رسید دوستدار سواد آنها را نزد مقرب‌الخاقان میرزا محمدعلیخان نایب‌الوزاره دول خارجه فرستاده که آن جناب را از مراتب استیصال و وحشت اهالی مازندران مطلع سازد. جواب فقرات مزبور هنوز از آن‌جناب نرسیده، و قراری در دفع این اطوار و حصول رفاه و آسودگی اهالی مازندران نشده که عالیجاه مجدت همراه موسیو غراف وارد اردوی همایون شد، و پاره‌ای پیغامات از آن جناب تبلیغ نمود که تأسف و حیرت دوستدار آمد. زیرا که در صورتی که‌عالیجاه دریابیگی تقویت از خدر نام نماید، ومداخله درامور ترکمانان کند، و سایر اهالی ایل که برحسب و نسب و اعتبار او از او بیشترند تمکین به این معنی‌که مایهٔتعصب آنها می‌شود ننمایند، وسد راه معامله

و آمد وشد آنها از راه دریا نشده و این مردم صحرائی بدطبیعت اقدام به‌جسارتی کنند، آیا نتیجهٔ این عمل در عهدهٔ عالیجاه دریابیگی خواهد بود یا حکام این طرف؟

بالجمله اگرچه تنبیه ترکمانان ممکن و اسباب این‌عمل بحمدالله تعالی مهیاست، و مرتکبین به سزای اعمال خود خواهند رسید چنانکه بعد از استماع این اخبار احکام مؤکده به عالیجاه مقرب‌الخاقان محمد ولیخان بیگلربیگی استراباد مرقوم شد، و عالیجاه جعفرقلی‌خان میرپنجه با افواج و سواره و توپخانه مأمور است که زیاده از دو سه روز در دارالخلافه معطل نشده در کمال تعجیل خود را به صحرای گرگان رسانیده، لازمهٔ تنبیه را از طایفهٔ ترکمان بعمل آورد، ولی آن جناب را نیز زحمت می‌دهد که شرحی به عالیجاه دریابیگی مرقوم دارند که پس از سخت‌گرفتن و بنای تنبیه نمودن جعفرقلی‌خان و بیگلربیگی استراباد اگر از راه دریا باز متوسل به عالیجاه مشارالیه بشوند، آنها را به مأمورین این دولت بسپارید که تنبیه کامل بعمل آید و طوری نماید که خدر مزبور ترك این حرکات را کرده، دست از افساد و هرزگی بکشد، و راه معاملهٔ ترکمانان را از راه دریا مفتوح سازد تا انشاءالله تعالی این غوایل بکلی رفع شود.

با اینکه به نواب شاهزاده مهدیقلی میرزا در این خصوصیات بحثی و ایرادی مقرون به حساب وارد نمی‌شود، زیرا که همین اوقات به واسطهٔ خدر و سایرین اسیر زیاد از فرضات مازندران برده شده که صاحبان اسیر هرروزه در آه وناله هستند، با این احوال باز برای رفع مایقال و دفع اتهام معزی‌الیه را از مداخله در امر گزو گمرك آنجا و فرضهٔ متعلقه به استراباد و سؤال و جواب این امور ممنوع و بی‌دخل کردند، و حکم شد که هیچ رجوع نداشته باشد و اصلاح این کار و رفع غائله و تنبیه طایفهٔ ترکمان جمیعاً به عهده مقرب‌الخاقان محمد ولیخان بیگلربیگی استراباد محول و موکول شد. البته آن جناب هم عالیجاه دریابیگی را از مراتب مزبوره استحضار خواهند داد. و این معنی هم برآن جناب معلوم است که اگر عالیجاه مشارالیه مداخله در کار ترکمان تبعهٔ این دولت و خدر و امثال او نماید، چقدر باعث اختلال و هرج و مرج در میان آن طوایف وحشی و صحرائی خواهد شد. بعید نیست که اینطورها زیاده باعث بی‌نظمی امور آنها گردد. بدیهی است که آن جناب قراری خواهند داد که عالیجاه دریابیگی در رفع موانع تجارت ترکمانها با اهالی استراباد و مازندران از سمت دریا بطوری که مفصلا اظهار شد، مضایقه ننمایند تا اختلالی که حالا در کار ترکمانها رو داده است به‌واسطهٔ تنبیه مأمورین این دولت علیه، واهتمام دریابیگی در رفع موانع دریائی آنها بکلی مرتفع شده....

این سخنان روشن و هشداردادن به عواقب ناگوار سیاست

روسیه، هیچ تأثیری نکرد. شب عید پاك مسیحی کـه کارکنان بحریـهٔ روس در آشوراده به میخوارگی مشغول بودند، ناگهان گروهی ازترکمنان یموت بر آشوراده حمله بـردند، چندتن از نگهبانان را کشتند، نزدیك به بیست نفر از روسها از جمله دو زن را، ربوده بـه دشت تـرکمان گریختند. داستان زمان محمدشاه خیلی سهمناکتر تکرار گردید.

درست هنگام سفر شاه و امیر به اصفهان (رجب ۱۲۶۷) خبر هراسناك آشوراده به دربار رسید. سفیر روس مهدیقلی میرزا را متهم به تحریك ترکمنان در آن دستبرد کرد، و رسماً عزل او را خواست. امیر تقاضای نامعقول دالگوروکی را رد کرد؛ عزل حاکم مازندران را مخالف حقوق و استقلال دولت شمرد، و گفت اگر قرار باشد چنین کاری تحقق یابد، دیگر هیچ حاکمی در ایالات سرحدی ایمن و پایدار نخواهد ماند. اما پیشنهاد نمود که در چگونگی آن حادثه باز جست و رسیدگی درست بعمل آید. و هر آینه مهدیقلی میرزا مسئولیتی داشته باشد، گذشته از عزل مورد توبیخ قرار گیرد. مهدیقلی میرزا که خود را در مظان تهمت دید، پیشنهاد انعقاد مجلس تحقیق را نمود. دولت حاضر گشت که‌مجلس تحقیق در تهران یا مازندران تشکیل شود. اما سفارت روس نپذیرفت، و در عزل حاکم آنجا اصرار ورزید. امیر که کوشش داشت ایـن قضیه به مسالمت بگذرد، و در واقع نگران هم شده بود، اطمینان رسمی داد که ترکمنان سخت تنبیه خواهند شد. در تـأیید آن و برای اینکـه شایـد دالگوروکی را به مدارا وادار کند، دستخطی از شاه گرفت و عین آن را نزد سفیر فرستاد. امیر نظر خود را در دستخط مزبور مورخ رجب ۱۲۶۷ آورده، و قابل دقت است.

دستخط شاه:

حق این است که برای دولت ایران هرروز از برای یك نـوع نسبت بی‌مأخذ و بی‌تحقیق کمال صعوبت بهم رسانده، هرروز حاکمی را معزول نمایند وانگهی حاکم به این شأن و مرتبه. از این قرار در هیچ سرحدی حاکم نمی‌توانیم نگاه داریم. در خصوص فقراتی که به شاهزاده اسناد داده‌اند، برای تحقیق آن ما حاضریم و در قانون هر دولت و ملت تحقیق است، و منکر تحقیق نمی‌توان شد، زیرا که هر آدمی که به‌او اسنادی‌بدهند حق مطالبهٔ‌تحقیق‌دارد. اگر اینجا تحقیق می‌نمائید، وکیل از جانب او مشخص می‌شود گفتگو نمائید. و اگر در مازندران می‌کنید، ثالثی مأمور و معین می‌کنیم، در آنجا گفتگو شده. اگر تقصیری به شاهزاده وارد آید، ما او را به سزای تقصیرش می‌رسانیم والا چه ایرادی براو دارند؟ اینطور مملکت‌داری و قرار عـزل حکام برای ما اشکال بهم رسانده، و مضایقه نداریم در این موادها مخصوصاً آدمی خدمت امپراطور بفرستیم، و حالات خود و معایب کار

حکام و سرحدات خود را بتفصیل معلوم نمائیم، و از مقصود خاطر امپراطوری در امور خود راهنمائی و محبت می‌طلبیم. علی‌الحساب در صورت محاکمه و غوررسی گفتگوهای دریابیگی حاضریم. و علاوه به شاهزاده می‌نویسیم مداخله درگز و گمرك و قرضهٔ متعلقه به‌استراباد ننماید، و خود را از این کار بری و معاف دارد، و برای رفع بهانهٔ دریابیگی از ییلاقات مازندران مراجعت نماید. حتی مطالبهٔ اسیر خود را هم شاهزاده از ترکمنها ترك نماید، و برای تنبیه ترکمانهای اشرار، قشون مخصوص مأمورکردیم که منتهای سعی در تنبیه ترکمانان بکند. شما هم به دریابیگی بنویسید که راه شرارت آنها را از طرف دریا مسدود نماید تا تنبیه مضبوط بعمل آید.

در نامه‌ای که دالگوروکی در ۲۶ رمضان ۱۲۶۷ به امیر نوشت می‌گوید: بر اثر «مشارکت جرمناك حاکم مازندران بدین عمل قبیح نهب و راهزنی بحری... و نیز از حمایت آشکار که از شاهزادهٔ معظم‌له از مرتکبین عمدهٔ این کار بعمل آورده است... اعلیحضرت امپراطوری اینطور ترضیه که امنای دولت ایران می‌خواستند به این واسطه بدهند، کافی نمی‌دانند... اعلیحضرت امپراطوری خوش دارند باور نمایند نواب مهدیقلی میرزا که این نوع سلوك را مرعی داشته است فقط به اتهام عدم حقانیت شخص خود متابعت نموده نه از روی دستورالعمل دولت ایران. اما بعد از اعمالی که او مقصر آمده است، باقی‌ماندن او برسر حکومتی که در آن به اینطور قبیح به وظایف خود خیانت کرده است، بهیچ وجه مناسبت ندارد. چنانچه اولیای دولت ایران معایبی که برگردن نواب معظم‌الیه وارد می‌آید برعهدهٔ خود خواهند گرفت. بناءعلیه اعلیحضرت امپراطوری دوستدار را مأمور فرمودند که از اولیای دولت علیهٔ ایران بلادرنگ عزل حاکم مازندران را مطالبه نماید، و به جای او حاکمی تعیین شود که سلوك طایفه و طبیعت شخص او بتواند ضمانت کافی که اینگونه حادثه من بعد رو ندهد».

سفیر روس می‌خواهد بتلویح بگوید که دولت ایران نیز در آن کار دست داشته است. و چون از جانب امپراطور سخن گفته بود، امیر هم روز بعد یعنی در ۲۷ رمضان جواب دولت را از طرف شاه به دالگوروکی فرستاد و تنها مقامات روس را مسئول آن پیش‌آمد شناخت. و استدلالهای منظم و منطقی خود را بر پایهٔ اصول حقوق ملل و دول نهاده گفت:

پیش از آنکه از سفارت شکایتی برسد، دولت «تحریراً و تقریراً رفتارهای عالیجاه دریابیگی را نسبت به طایفهٔ ترکمانیه تبعهٔ دولت علیه از ضبط نفط و لتکاهای آنها و منع از آمد و شد در روی دریا و سد راه تجارت آنها را با اهالی مازندران و تعسر آنها از گذران به آن جناب اظهار داشته، و رفع این مداخله‌های دریابیگی را از آن جناب خواستند.

مقارن ورود قزوین، عالیجاه مسیو غراف به اردو آمده، از روی اقوال مأمورین در عاشوراده ملك این دولت علیه، اظهـار شکایتی از نـواب معزی‌الیه نموده، عزل او را خواهش کرد. با وصف اینکه موافق قاعده حقوق ملل و دول حقی که اولیای این دولت در باب مطالبهٔ مجلس غور و تحقیق داشته و دارند، و از قرار عریضهٔ خود نواب معزی‌الیه که به اولیای این دولت همان اوقات نوشته و استدعا کرده است که برای غوررسی و تحقیق این امر مجلسی منعقد شده، اسناد بی‌وجهی که به نواب معزی‌الیه داده‌اند به ثبوت برساند. بنابر حق اولیای این دولت و استدعای معزی‌ـ الیه لازم بوده که مجلسی برای تحقیق این ماده منعقد شده، بطور عدل و انصاف غوررسی شده و پس از تحقیق هر خلافی که بر او وارد آید و مدلل دارند، آن وقت ترضیه‌ای که لازم باشد بعمل آید. اما محض ملاحظهٔ حفظ اتحاد و دوستی دولتین بدون اقدام به مطالبه ثبوت مدعا نـواب معزی‌الیه را از مداخله در امور بندر جزو فرضهٔ استراباد و آنچه متعلق به آنها بود، ترضیهٔ کلیه دانسته ممنوع و عزل کردیم. به علاوه مخارج زیاد متحمل شده قشون کلی به تنبیه و انتظام ترکمانیهٔ استرابـاد و گرگان مأمور نمودیم که بالفعل مشغول تنبیه و انتظام آنها هستند. حالا پس از انقضای چندین مدت مجدداً اضافه بر ترضیهٔ سابقه عزل نواب معزی‌الیه را از حکومت مازندران که هیچ دخلی به امور دریا و اعمال ترکمانیه و سرحد ندارد، می‌خواهند. بدیهی است که عزل حکام خاصه مثل نواب مهدیقلی میرزا از ولایت مازندران با وصف عدم ثبوت خلاف از او، باعث اختلال و اغتشاش امور داخله و سرحدیهٔ مملکت خواهد بود، و اگر مطالبهٔ این نوع ترضیه استمراری بهم رساند، و معمول شود دیگر احدی از مردمان معتبر و قابل این مملکت به واسطهٔ هتك حرمت و آبرو و خفتی که از حکومت می‌بینند، اقدام به حکومت ولایات حدود نخـواهند کرد».

به دنبال آن چون موضوع از جانب تزار عنوان گردیده بود، در همان نامه پیغام شاه را ابلاغ کرد که: «این مطالبهٔ جدید را فوق طاقت و مورث کمال اختلال در امور داخله و حکومتهای حدودی خـود دانسته و می‌دانیم». از این‌رو اعلیحضرت «نامه‌ای به امپراطور نوشته و مقرر داشتند... درین باب منتظر جواب از طرف اعلیحضرت امپراطور اعظم شویم... و نیز مقرر فرمودند که مکالمه و مقاولهٔ جدید در این بـاب موقوف به رسیدن جواب نامهٔ امپراطور اعظم است. و بدیهی است کـه طرفین را چاره بجز انتظار وصول جواب مزبور نیست».

خبر تازه‌تر اینکه در همان روز ۲۷ رمضان ۱۲۶۷ که امیر نامهٔ مزبور را نوشت، از استراباد اطلاع رسید که یك فوج جدید سالـدات روسی به آشوراده پیاده شده‌اند. ایران از اعتراض باز نایستاد، و میرزا محمدعلی‌خان وزیر امور خارجه به دالگوروکی اعـلام کرد: از قراری که

به عرض پادشاه رسیده این روزها «یك فوج سالدات به عاشوراده وارد شده‌اند. لذا اعلیحضرت اقدس ملوکانه مقرر فرمودند که دوستدار در مقام زحمت آن جناب برآمده سؤال نماید که سبب داخل‌شدن اینهمه سالدات به جزیرهٔ متعلقه به دولت ایران چه چیز است؟ و هرگز اینطور خیالات متصور نبود. بدیهی است که در صورت ورود این قشون در عین اتحاد و دوستی دولتین وانگهی در جزیره که خاك و ملك طلق دولت ایران و در حکم داخلهٔ استراباد است در انظار دور و نزدیك و با انتظام مازندران و استراباد چه حالت خواهد داشت؟! باری متوقع است که زحمت کشیده درین باب جوابی مرقوم دارند که به عرض حضور همایون پادشاهی برساند زیاده زحمتی نیست».

سیاست روس همچنان سخت‌تر، و بر درشتخوئی سفیر افزوده می‌شود. نه از عزل مهدیقلی میرزا می‌گذرد، نه حاضر بود وسیلهٔ ارسال نامهٔ شاه را به نیکلا فراهم آورد، و نه به اعتراض ایران راجع به‌آشوراده وقعی نهاد. دالگوروکی از یکدندگی خود دست‌بردار نبود، و ایران را به قطع روابط سیاسی تهدید کرد. در نامهٔ ۲۸ رمضان نوشت: اگر مهدیقلی میرزا برکنار نگردد «مهماندار تعیین شود... که بلاحرف» از ایران برود. امیر آخرین تدبیر را بکار برد، و از شاه دستخطی برای سفیر روس فرستاد، شاید به احترام مقام سلطنت از تندی خود بکاهد و تن به بازجست و تشکیل مجلس تحقیق بدهد. شاه در دستخط ۲۹ رمضان که متن آن را می‌آوریم، حد اختیار دالگوروکی را سؤال کرد که چطور بدون اثبات جرم می‌توان حاکمی را محکوم و معزول ساخت.

دستخط شاه:

جناب وزیر مختار در مطالبهٔ عزل مهدیقلی میرزا حاکم مازندران بااینکه مجلسی‌نشده و ازعهدهٔ اثبات تقصیر اوکسی برنیامده، کاغذی که به جناب امیرنظام نوشته بودید، به‌نظر ما رسید. نامهٔ مودت علامه به اعلیحضرت امپراطور اعظم مشعر بر حقیقت حال نوشته نزد آن جناب فرستادیم که ایفاد دارد. چون آن جواب را از قرار فرمایش ما جناب امیرنظام نوشت که در این باب منتظر جواب اعلیحضرت امپراطور باشیم، و همچو می‌دانستیم که آن جناب در مقام انصاف کافی بود، قبول ایفادنامه را ننمودند، و مجدداً به طریق حتم عزل مهدیقلی میرزا را بی‌دلیل مجلس و تحقیق می‌خواهند. آیا تقصیر مهدیقلی میرزا بی‌تحقیق و غوررسی چگونه ثابت است؟ باری از آن جناب سؤال می‌نمائیم که اگر مأموریت شما این است که بی‌تحقیق و اثبات تقصیر عزل او را بخواهید، بنویسید و صفت مأموریت جدید خود را در صورت قبول و یا عدم قبول به چه درجه است به نوشتهٔ صریح معلوم دارید که مستحضر شویم، و از آن قرار جواب شایسته فرمایش شود.

دالگوروکی رویهٔ خود را مبتنی بر دستور دولت خود به قلم آورد، و نتیجهٔ عدم قبول تقاضای روس را همان قطع رابطهٔ سیاسی دو کشور اعلام کرد. به‌علاوه در گفت و شنود با دولت را بست، و دیگر حاضر به سؤال و جواب نشد. عریضهٔ او را به شاه مورخ یکم شوال ۱۲۶۷ نقل می‌کنیم:

عرضه داشت مخلص دولتخواه آنکه: دستخط مبارك که از جانب اعلیحضرت شهریاری شرفصدور یافته زیارت شد. چون چهار ساعت از شب گذشته به مخلص رسیده بود، ممکن نشد که همان ساعت جواب معروض دارد. اینکه فرمایش رفته بود که کدام دستورالعمل جدید درباب نواب مهدیقلی میرزا از جانب دولت فخیمهٔ روسیه به این مخلص دولتخواه رسیده است در جواب عرض می‌شود که این دستورالعمل مندرج است در شرحی که به تاریخ بیست و ششم شهر رمضان به‌جناب امیرنظام نوشته شد. امر فرمایند که به نظر مبارك برساند. اعلیحضرت امپراطوری بالصراحه عزل حاکم مازندران را مطالبه می‌نمایند مثل شخصی که بطوری رفتار نموده است که غیرمستحق حرمت و اعتماد اعلیحضرت ولی‌النعمی‌ام شده است مخلص دولتخواه را اعتقاد این است که بعد از این عرض اعلیحضرت پادشاهی دقیقهٔ تأمل نخواهند فرمود که مطالبه حسابی اعلیحضرت امپراطوری را بعمل آوردند و به‌واسطهٔ اینکه برخلاف آرزوی اعلیحضرت امپراطوری برسر حکومت خود باقی بگذارند صاحب منصبی را که به این طریق آشکار به علت‌سلوك مقصرانه حسن مراوده و اتحاد که فیمابین دولتین روس و ایران تا به‌حال برقرار بوده است مغشوش می‌نماید مخلص را مجبور نخواهد فرمود که از دربار همایون اعلیحضرت شهریاری بیرون برود و مستدعی است که اعلیحضرت پادشاهی مخلص را از هرنوع مکالمهٔ دیگر در باب فقره که در آن خصوص مخفی نمانده و مایهٔ‌دلسوزی زیاد مخلص گردیده است عفو فرمایند.

این تدبیر هم سودمند نیفتاد. دولت دیگر یارای ایستادگی نداشت. به گفتهٔ شیل: ایران مورد تهدید دولتی واقع شده بود که «خود را پای‌بند هیچ آئین اخلاقی و قانون بین‌المللی نمی‌داند»[۲۰]. ایران تن به رضا داد، تکلیف نامشروع و غیرقانونی روس را «در کمال اجبار و اکراه» پذیرفت، و مهدیقلی میرزا را از حکومت برداشت. اما «بقای حقوق این دولت را در این امر، و اکراه و اجبار خود را در عزل او پرتست» نمود. همچنین شاه و امیر به دولت روس نامهٔ سخت فرستادند. وزیر امور خارجه در ۲۹ رمضان به دالگوروکی ابلاغ کرد: دیروز «آن سفارت از

۲۰. انگلیس ۶۰/۱۶۱ شیل به پالمرستون، ژوئیهٔ ۱۸۵۱.

جانب دولت پیغام فرستاده بودند که اگر نواب معظم‌الیه معزول نشود، مهماندار تعیین شود و تذکرهٔ عبور داده شود که بلاحرف آن سفارت از دربار این دولت علیه خواهد رفت. از قرار تقریر و پیغام تبلیغی عالیجاه مشارالیه دوستدار مراتب را به عرض حضور اقدس شاهنشاهی رسانیده، فرمودند: با وصف اینکه مجلسی در اثبات تقصیر نواب معظم‌الیه منعقد نشده و تحقیق و غوررسی بهیچ وجه در این باب بعمل نیامده، و حال اینکه درقانون همهٔ دول و ملل تحقیق و غوررسی معمول و متداول است، اما لابدأ در کمال اجبار و اکراه عزل نواب معظم‌الیه را از حکومت مازندران قبول کردیم. بقای حقوق این دولت را در این امر، و اکراه و اجبار خود را در عزل او، پرتست می‌نمائیم. به علاوه به رأی عالم آرای اعلیحضرت امپراطوری هم معلوم خواهیم نمود».

نفرت دولت ایران نسبت به سیاست روس در آن نامه نمایان است. بحران مسألهٔ آشوراده به شکست سیاست امیر انجامید. امیر از آغاز ماجرا به فرجام آن اندیشناك بود. و اندیشهٔ باطنی او از نامهٔ خصوصی که به شاه نوشته روشن می‌شود: «غراف بنا بود دیروز بیاید الی حال نیامده، هر آن منتظر هستم. هر جواب که آورد بدون آنکه چیزی بنویسد، عرض می‌کند. باری به اعتقاد و عقل ناقص این غلام، این عمل معلوم از ابتدا خوب نبوده، و الی آخر خوب نخواهد بود. ولی اگر شما هم بنائی در این باب نگذارید، چاره‌ای ندارید... حالا مثل ضرر است؛ آدمی هر قدر ضرر را کم کند، مفت اوست»[۲۱]. جالب توجه اینکه عین همان‌نکته سنجی او را، واتسون نیز در توضیح سیاست امیر در قضیهٔ آشوراده می‌آورد: «این خود روشنگر فکر و رأی منطقی امیرنظام است که هر چند هیچ‌کس به‌قدر او پای‌بند حفظ حیثیت و استقلال سلطنت نبود، در کشمکش با همسایهٔ زورمند شمالی و به جهت پرهیز از عاقبت آن، مصلحت دانست که عقب‌نشینی کند. گرچه آگاه بود که حق با ایران است»[۲۲].

چون امیر تن به تسلیم داد، و می‌دانست سفیر درشتخوی روس حقیقت را وارونه به پطرزبورگ گزارش داده، تصمیم گرفت نظر ایران را به آن دولت اعلام دارد و نسبت به شیوهٔ متعدیانهٔ آن اعتراض کند. شاه نامهٔ بلندی در ششم شوال ۱۲۶۷ حاوی شرح داستان به نیکلا نگاشت، و امیر نامهٔ کوتاهی در معرفی میرزا عباس‌خان که حامل پیام شاه بود، به نسلرود فرستاد. همین اندازه گفت: لازم آمد حقیقت اوضاع و ماجرا «بیواسطه» اعلام گردد. نامهٔ شاه را که از نمونه‌های خوب نگارش سیاسی است می‌آوریم، و سپس از تأثیر سیاسی قضیهٔ آشوراده و سیاست انگلیس در جریان آن سخن خواهیم گفت.

---

۲۱. مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به شاه، خطی.

22. R. Watson, P. 395.

نامهٔ همایون به اعلیحضرت امپراطور روسیه

بعد از عنوان:

«... اگرچه بحمدالله الودود اسباب یگانگی مابین دو دولت ابد نمود، به درجهٔ کمال موجود است، و رسوم [عناد] بکلی معدوم و مفقود، و نظر به مواعید ملوکانهٔ آن اعلیحضرت داشته و داریم، و مترصد آنیم که به واسطهٔ حسن دوستی و همجواری آن دولت کار این سلطنت مزید انتظام گیرد، و لهذا نخواسته‌ایم برای اموری که در بعضی اوقات درین ملك و سرحدات واقع زحمت بی[جهت] به وجود ذیجود آن اعلیحضرت داده آید. ولیکن از ظهور برخی امور در بعضی اوقات‌حالتی متصور می‌شود که عذر تصدیع وجود محبت نمود آن اعلیحضرت را واضح می‌شود.

بررأی ملك‌آرای ملوکانه مخفی نیست که در ولایات حدود به اموری برحسب اتفاق حادث می‌شود که می‌توان در صورت وقوع بطور خوشی رفع کرد، و بعد از اثبات و تحقیق ترضیهٔ به اندازه بعمل آورد. اما مأمورین آن دولت خواه سفارت و خواه قونسولها و دریابیگی، با اینکه اعلی‌درجه احترام نسبت به آنها معمول می‌شود، کار را براولیای این دولت زیاد سخت و صعب‌گرفته ومی‌گیرند، وامور جزئیه را بی‌سبب محض رعایت عظم کارگزاری خود عمده و فوق‌الواقع در نظر اولیای آن دولت جلوه می‌دهند. و بدون اقدام به تحقیق مطلبی اثبات ماجرائی که در کل ملل جاری و جمیع قوانین عالم ساری است، و این مقام غوررسی نزد احدی بهیچ‌وجه محل انکار نیست، خواهشهای فوق‌العاده والطاقه می‌نمایند. مثلا اول خواهش که در ازای امر غیر ثابت می‌شود عزل حکام کوچك گذشته، حالا منجر به حکام بزرگ معتبر شده. چنانکه البته به سمع آن اعلیحضرت رسیده که مداخله‌های عالیجاه دریابیگی به‌کار ترکمانان تبعهٔ این دولت، و ضبط نفط و نمك ولتکای آنها، و منع آنها از آمد و شد دریا، و بردن آذوقه، و سخت‌گرفتن برمردمان وحشی طبیعت، باعث اضطراب و اضطرار و سبب جسارت آنها شد. چند روزی حرکات ناهنجار و خودسری به اهل مازندران و استراباد و دریا آغاز نمودند و اسیری چند از همه‌جا بردند. و با وصف اینکه مراتب این نوع رفتار و سخت‌گیری دریابیگی را بعد از حصول خبر به ما، قبل از وقت تحریراً و تقریراً به سفارتخانهٔ آن دولت مقیم دارالخلافه اعلام داشتیم، و رفع این اختلال را از سفارتخانه خواستیم، مفید نیفتاد. باز عالیجاه دریابیگی رفتار لغو ترکمانان را حمل به‌سخت‌گیری خود نکرده، به‌مهدیقلی میرزا که در آن اوقات متصدی امور بندرجز و فرضهٔ استراباد، به علاوه حکومت مازندران بود، به محض نزول مفسدین ترکمانان که با دریابیگی راهی بهم رسانیدند، اسناد دادند. وبی‌آنکه چیز برذمهٔ او وارد آید یا مجلس تحقیق منعقد و غوررسی بشود، او را

متهم کردند. با اینکه در همان اوقات همین ترکمانان اسیر زیادی از مازندران مقر حکومت مهدیقلی میرزا برده بودند، عزل او را خواهش کردند.

ما محض حفظ دوستی و اتحاد دولتین بی‌مطالبهٔ اثبات مدعا و انعقاد مجلس تحقیق و غوررسی، او را از مداخلهٔ در امور بندر جز و فرضهٔ استراباد و آنچه متعلق به آن محلها بود، ممنوع و عزل کردیم. به علاوه قشون کلی به جهت تنبیه طایفهٔ ترکمانیه رعیت این دولت، به استراباد و گرگان تعیین نمودیم، وبالفعل هم مشغول نظم آن صفحات هستند، و اسرای طرفین را الی‌حال گرفته رد کرده‌اند، مگر قلیلی که در کار استراباد هستند.

مع تلك‌المراتب ایـن روزهـا از سفـارت آن دولت از جانب سنی‌الجوانب آن اعلیحضرت عزل مهدیقلی میرزا را ازحکومت مازندران مکتوباً خواهش نمودند، و به اصرار و مبالغه نوشتند که اگر مهدیقلی میرزا عزل نشود، سفارت از دربار این دولت خواهد رفت. نظر به اینکه مهدیقلی میرزا عریضه نوشته و خود را بی‌تقصیر دانسته، مطالبهٔ مجلس تحقیق و غوررسی نموده بود، مراتب را به واسطهٔ نامهٔ خلت ختامه به آن اعلیحضرت نگارش داده، به سفارت فرستادیم که جناب وزیرمختار آن دولت به حضور آن اعلیحضرت ایفاء داشته، منتظر جواب مجـدد باشد. جناب وزیرمختار راضی به این امر نشده، باز در عزل مهدیقلی میرزا اصرار نموده. از اینکه اصرار را از حد گذرانید و نخواستیم که از این راه برودتی حاصل شود، ناچار و بی‌ارادهٔ از خود علی‌العجاله قبول کردیم، و به نگارش این نامهٔ خلت ختامه پرداخته ایفاد انجمن حضور آن اعلیحضرت نمودیم، که بعد از اطلاع برمضمون آن چنانکه لازمهٔ شأن بزرگی و عدالت و رسم مهربانی و مودت آن اعلیحضرت است، حکم به مقام تحقیق نماید و عدم تقصیر او بررأی ملك‌آرای ملوکانه ظاهر و منکشف گردد، بلکه اینگونه اعمال و مطالبهٔ این نوع ترضیه‌های بزرگ متروك شود. زیرا که اگر استمراری بهم رساند، دیگر احدی از مردمان قابل به علت خفت و بی‌احترامی که از حکومت ملاحظه می‌کنند، متقبل تکلیف حکومت ولایات حدودیه نشده، امر حکومتهای حدود عموماً و مازندران و آن حدود خصوصاً مختل خواهد ماند.

از آن اعلیحضرت در مقام دوستی و مودت کامله و وعده‌های ملوکانه توقع و خواهش داریم که: اولا در تکالیف سفرا و مأمورین آن دولت و طلب ترضیه و رفتار آنها بعد از این قراری به اندازه داده شود که اولیای این دولت توانند از عهدهٔ سوء رفتار و تکالیف و طلب ترضیهٔ آنها برآیند. ثانیاً حالت دریا و رؤسای سفاین آن دولت و ترکمانان تبعهٔ گرگان نشین خاك این دولت، آیا به‌همین منوال واحوال خواهد ماند که هرروز مایهٔ حرفی به دست قنسول و دریابیگی بیافتد،

و خدا نکرده مایهٔ زحمتی میانهٔ مأمورین آن طـرف و کارگزاران این دولت روی‌دهد؟ یا انشاءالله‌تعالی، موافق مأمول این محبت‌صادق‌الولاحکم محکمی درین مورد مقرر خواهد شد؟ ثالثاً در این ایام عرایضی چند از اهل مازندران و استراباد پی‌درپی وارد شده، و حال آنکه به جهت‌تنبیه ترکمانان قشون‌کلی ازاین دولت مأمور شده، تنبیه آنها به‌وجه شایسته بعمل می‌آید. لهذا امر [ـ] آنست که در صورت صدق قدغن شود سالدات مزبوره معاودت نماید و رفع پریشانی خلق مازندران و استراباد از این اخبار بشود. انشاءالله در عالم دوستی و اتحاد جواب نامهٔ مهر ختامه را بطوری‌که شایستهٔ عدل و انصاف بزرگانهٔ آن اعلیحضرت است خواهند نگاشت. الخاتمه بالخیر و العافیه باقی ایام سلطنت جهانداری به کام و مستدام باد.

صراحت دولت در بیان حقایق قابل توجه است، خاصه ایـن چند نکته: یکی انتقاد از «سوء رفتار» مأموران سیاسی روس که «امور جزئیه را بی‌سبب، محض رعایت عظم‌کارگزاری خود عمده و فوق‌الواقع در نظر اولیای آن دولت جلوه می‌دهند». دیگر ابراز نفرت دولت از آنکه چـون «نخواستیم که از این راه برودتی حاصل شود، ناچار و بی‌ارادهٔ از خود، علی‌العجاله قبول کردیم». دیگر اینکه دستور دهند سالدات روس جزیـرهٔ آشوراده ملك ایران را تخلیه کنند تا «رفع پریشانی خلـق مازنـدران و استراباد از این اخبار بشود». این انتقادهای صریح از سیاست روس بر نیکلا گران آمده بود. شرح آن‌را در قسمت بعد که از سفارت میرزا محمد حسین صدر بحث می‌کنیم، خواهیم آورد.

اما راجع به سیاست انگلیس در ماجرای آشوراده: تأثیری که‌رویهٔ انگلیس در امر تسلیم شدن ایران در کشمکش باروسیه کرد، و اثر فوری که این شکست سیاسی در روابط ایران و انگلیس بخشید، محتاج به سنجش بسیار دقیق دیپلماسی است. پیش از این دانستیم که میان سیاست انگلیس در خلیج فارس، و سیاست روس در دریای خزر، از یك نظر همبستگی‌خاص بود که رویهٔ هر کدام خواه ناخواه در دیگری تأثیر مستقیم مـی‌گذاشت. و نیز دیدیم همینکه در زمان محمدشاه روسها آشوراده را اشغال کردند، و به علاوه اجازهٔ ورود کشتیهای جنگی خود را به انزلی گرفتند، انگلستان هم فرمان منع برده فروشی را در خلیج فارس بدست آورد. همچنین ضمن تحلیل اصول سیاست روس و انگلیس دیدیم که پالمرستون اعلام داشت: «سیاست انگلیس ایجاب نمی‌کند که دربارهٔ احتمال تعرض روسیه به ایران تعهد مشخصی بنماید». از آن گذشته معلوم شد که چون ایران به تقاضای انگلستان برای تفتیش کشتیها در خلیج فارس، راضی نمی‌گردید، وزیر امور خارجهٔ انگلیس به شیل دستور داد: «حسـن توسط و میـانجیگـری

انگلستان را در همهٔ مسائل سیاسی ایران با روسیه یکسره قطع کند»[۲۳]. پس از آنکه روسیه روش تعدی سابق خود را در بحر خزر و استراباد از نو پیش گرفت، امیر از شیل پرسید: «آیا انگلستان حاضر است درجلوگیری‌از تجاوز روس کمکی به ایران بنماید؟». شیل که پاسخ ایران را حاضرداشت گفت: «رویهٔ ایران موجب جدائی و دوری ایران و انگلستان گردیده، و دربارهٔ سیاست دولت خود راجع به تجاوز روس نمی‌توانم چیزی بگویم»[۲۴].

باوجود این باید دانسته شود چون بحران آشوراده بالا گرفت‌ـ شیل از دستور اصلی پالمرستون یك درجه انحراف جست، و از بیم اینکه مبادا سپاه روس به استراباد پیاده شوند، به دولت توصیه کرد از تدابیر احتیاطی غفلت نورزد و قلعه‌های نظامی را تقویت کند. از آن گذشته لازم است جلو خودسری ترکمنان گرفته شود که دستاویزی به روسها ندهد. (ایران این کارها را کرده بود) سفیر انگلیس در توضیح آن به پالمرستون اطلاع داد: «می‌دانم از اصول دستور دولت متبوع منحرف گشته‌ام، اما تهدید روس در تجاوز به‌خاك ایران مسئولیتی را بوجود آورد که شاید آن انحراف را موجه ساخته باشد»[۲۵]. پالمرستون تا این اندازه حرفی نداشت، ولی مطلقاً حاضر نبود نه به پشتیبانی ایران بیاید، و نه موضوع را باسفیر روس در لندن بمیان گذارد. امیر دست کم انتظار داشت که دولت انگلیس «حقایق مربوط به‌حادثهٔ آشوراده را بدرستی به اطلاع در بار روس برساند»[۲۶]. پالمرستون از این هم دریغ کرد. درواقع جوهر دیپلماسی پالمرستون تأیید ضمنی سیاست تعدی روس بود به ایران.

راجع به رویهٔ سفیر انگلیس در این ماجرا ناگفته نماند که چون موضوع عزل مهدیقلی میرزا و تهدید روس به قطع روابط سیاسی دوکشور مطرح‌گشت، توسط اعتمادالدوله به‌امیرپیغام فرستاد:«گرچه دربرائت‌ساحت مهدیقلی میرزا تردید نیست، و گر چه پرواضح است که اصرار روس در عزل او بدون ارائهٔ دلیل و بدون بازجست که دولت ایران پیشنهاد نموده، زورگوئی محض می‌باشد... ولی نباید نتایج احتمالی بازگشت سفیر روس را از ایران نادیده انگاشت. دولت روس خود را پای بند هیچ آئین اخلاقی و قانون بین‌المللی نمی‌داند، نقشهٔ او دربارهٔ استراباد و منطقهٔ مجاور آن روشن می‌باشد، و ممکن است رویه دشمنانهٔ روس آثار سوئی را پدید آورد. اگر من چنین توصیه‌ای.را نمایم که دولت ایران مانع رفتن سفیر روس نگردد اینطور تعبیر خواهد شد که ایران به یاری و حمایت انگلستان دلگرم است، ولی من اختیاری ندارم که چنین اطمینانی را بدهم. خاصه اینکه

---

۲۳. انگلیس، پالمرستون به شیل، ۱۱ نوامبر ۱۸۵۰.
۲۴. انگلیس ۶۰/۱۶۱ شیل به پالمرستون، ۳۱ ژوئیه ۱۸۵۱.
۲۵. انگلیس ۶۰/۱۶۰ شیل به پالمرستون، ۱۰ مه ۱۸۵۱.
۲۶. انگلیس ۶۰/۱۶۲ طامسون به شیل، ۱۰ سپتامبر ۱۸۵۱.

بر اثر رویهٔ ایران (در مسألهٔ برده‌فروشی) روابط ایران و انگلستان به سردی گرائیده است»[۲۷]. امیرکه درجدول سیاسی ماهربود ـ چون‌شیل‌همان معنی را بار دیگر تکرار کرد، این پاسخ نغز را داد: «مسألهٔ برده‌فروشی در خلیج فارس یك اختلاف دوستانه میان دو دولت است، و هیچ ارتباطی با اساس مناسبات ایران و انگلیس و اصول منافع بین دو کشور ندارد»[۲۸]. شیل در جواب امیر خاموش شد، اما در همان گزارش به پالمرستون نوشت: «من در برابر حقیقتی که امیر نظام گفت حرفی نداشتم بزنم».

باری نتیجهٔ همهٔ آن احوال این شد که ایران در تصادم با حملهٔ روس تنها ماند، و چون نسبت به وی مجبور به گذشت گردید ـ دیگر یارای سخت‌پائی زیادی در برابر تقاضای انگلستان نداشت. تا وقتی ایران می‌توانست به انگلیس یکسره جواب نه بدهد، که در مقابل حریف دیگر تن به تسلیم نداده بود. پس یك هفته بعد از احضار مهدیقلی میرزا، شیل نیز توانست سیاست انگلیس را یك قدم پیش ببرد، حق تفتیش کشتیها را به مدت محدودی و تحت نظارت مأموران ایران، تحصیل کند. به گفتهٔ خانم شیل: در تحصیل این امتیاز «باید سپاسگزار دولت روس‌بود، چنانکه زنگیان زنگبار نیز باید ممنون آن دولت باشند»[۲۹].

برگردیم به دنبالهٔ مطلب:

میرزا عباس‌خان مأمور وزارت امور خارجه و حامل نامهٔ شاه، نهم شوال از تهران روانهٔ پطرزبورگ گردید. در قفقاز بیمار گشت، اما بر اثر سفارش امیر بشتاب با حال ناخوشی به مسکو که تزار در آنجا بود، رفت. نامهٔ شاه و امیر را به نیکلا و نسلرود تسلیم داشت. پس از مدتی توقف و بهبود به‌سوی پطرزبورگ راهی شد که مذاکرهٔ سیاسی خود را ادامه دهد. در این فاصله امیر از حکومت معزول گردید، و مذاکره معوق ماند. راه بازگشت گرفت و در۱۲ ربیع‌الاول ۱۲۶۸ به تهران رسید.

کاری از پیش نرفت ـ و روسها گذشتی ننمودند. آشوراده تاسال ۱۹۲۱ همچنان در اشغال سپاه روس ماند. به موجب مادهٔ سوم پیمان ایران که در آن سال با اتحاد جماهیر شوروی بسته شد، آشوراده به ایران مسترد گردید.

سفارت صدر به پطرزبورگ

پیش از این به اشاره گفتیم که از کارهای سودمند امیر تأسیس سفارت دائمی در پطرزبورگ و لندن بود. قبل از آن در روسیه و انگلستان سفارت نداشتیم، فقط گاه مأموران و سفیران فوق‌العاده‌ای فرستاده می‌شدند. اندیشهٔ امیر این بود که تنها سفیران روس و انگلیس در تهران

۲۷. انگلیس ۶۰/۱۶۱ شیل به پالمرستون، ژوئیهٔ ۱۸۵۱، شمارهٔ ۱۳۰.
۲۸. انگلیس ۶۰/۱۶۱ شیل به پالمرستون، ۳۱ ژوئیهٔ ۱۸۵۱.
29. Lady Sheil, P. 243.

واسطهٔ گفتگوها و حل و عقد مسائل سیاسی میان ایران با آن دولتها نباشند، بلکه ایران بیواسطه بتواند سیاست خود را عرضه بدارد. این کارضرورت داشت چه بتجربه ثابت گردیده بود که نظرهای شخصی مأموران بیگانهٔ مقیم دربار در مناسبات سیاسی ایران مؤثر می‌افتاد، و پاره‌ای دشواریها و سوء تفاهمها از این رهگذر بر می‌خاست. مطلب دیگر اینکه امیر لازم می‌دانست که دولت از احوال آن کشورها آگاهی بیشتری داشته باشد، و همیشه تأکید می‌کرد که گزارش وقایع را مرتب بنویسند. به این کار توجه داشت و به مصلحتگذار اسلامبول در شوال ۱۲۶۵ نوشت: «یك دوچاپار است که می‌آید، نوشته از آن عزیز نمی‌آورد با اینکه مکرر به آن عالیجاه قدغن شده است که پیوسته با هر پوسته به چاپار وقایع آن حدود را قلمی دارد و روزنامه‌نگاری کند».

دولت انگلیس از نقشهٔ امیر در بنای سفارت در لندن اقبال زیادی نکرد. اما مخالفتی هم نداشت. ولی روسها از آغاز با آن مخالفت کردند. ولی امیر ایجاد سفارت را در پطرزبورگ حق ایران می‌دانست و بر آن دولت قبولاند. امیر در توضیح اندیشهٔ خود به شیل گفته بود: «سفارت روس امور ایران و مذاکراتی که با آن می‌شود درست به پطرزبورگ گزارش نمی‌دهد، مطالب را وارونه و تحریف می‌کنند و بنحوی جلوه می‌دهند که دلخواه خودشان باشد». شیل می‌نویسد: «به این علت امیر نظام از دالگوروکی خیلی بدش می‌آید، و برای خنثی کردن شیوهٔ او قصد دارد سفیری به دربار روس گسیل دارد که حقایق را درست منعکس نماید». به دنبال آن می‌گوید: «انگیزهٔ امیر نظام در فرستادن سفیری به لندن همان است، مگر اینکه آن جنبهٔ بیزاری شخصی در بین نیست، و نیز خیال نمی‌کند که در قضیهٔ برده‌فروشی من حقایق را تحریف کرده باشم»[۳۰].

امیر در اعلام تصمیم دولت نامه‌ای در ۳ شعبان ۱۲۶۷ به‌دالگوروکی نوشت که زبده‌اش این است: «برای استکمال ضوابط و مراودت، و استحکام روابط یك جهتی و مخادنت و محاسن همجواریت، لازم است که پیوسته رسم رسل و رسایل از دو جانب‌شوکت جوانب ایران و روس متواصل بوده. و حق‌انصاف این است که اولیای دولت بهیهٔ روسیه این قاعدهٔ متحسنه را خوب رعایت کرده، لکن از این طرف قرین‌الشرف ملوکانه تابه حال این قاعده نامرعی و مهمل مانده است. لهذا سرکار اقدس شاهنشاهی درین اوقات بر ذمم خدیوانهٔ خود لازم دیدند که یکی از اجلهٔ چاکران دولت را به رسم سفارت مخصوصه، با نامهٔ مهر علامه به دربار اعلیحضرت امپراطوری مأمور و روانه دارند که مکنوناتی و مستوراتی که تا به حال در مکامن ضمیر اعلیحضرت شاهنشاهی کافی‌است، بیواسطه در انجمن مهر ظهور آن اعلیحضرت به عرصهٔ شهود و بروز درآورد».

دالگوروکی به این کار ایرادهائی گرفت و در نامهٔ ۱۷ شعبان

۳۰. انگلیس ۶۰/۱۵۸ شیل به پالمرستون، ۷ فوریهٔ ۱۸۵۱.

۱۲۶۷ استدلال کرد: «آنچه باعث حیرت دوستدار گردید این است که اسم شخصی که از برای چنین سفارت بزرگ مشخص شده است، نبرده‌اند». دیگر اینکه تعیین سفارت بیش از «ظهور رسومات تعارفی نمی‌توانست‌چیزی بیفزاید». خاصه اینکه «به ملاحظهٔ منفعت واقعی حضور سفارت دائمی دولت بهیهٔ روسیه در دربار پادشاهی، همهٔ سهولات مطلوبه را برای تبلیغ اظهارات‌جانبین برای دو دولت بدست می‌دهد... اما به غیر از حق در پولی‌تیك، پاره‌ای مناسبات متداول است که قدرکلی دارند و هر دولتی باید طالب و راغب باشد که به اقتضای آنها رفتار نمایند. به این ملاحظه دوستدار خود را مأذون نمی‌داند که الان خواهش دولت علیهٔ ایران را بعمل آورد. اما کوتاهی نخواهد کرد که موافق تکلیف خود و بلااقل درنگ، منظورات اعلیحضرت پادشاهی را به‌اطلاع اعلیحضرت امپراطوری‌برساند».

نسلرود هم با ایجاد سفارت در پطرزبورگ موافق نبود و برای امیر پیام زبانی فرستاد: «ایران گرفتار مشکلات‌مالی است، و از این رو دولت روسیه در پرداخت بقیهٔ وجه غرامت جنگ وپیمان ترکمانچای‌فشار نیاورده. خوب است ایران به جای خرج تأسیس سفارت، قرض خود را بدهد. با وجود آن هر گاه دولت ایران در این کار اصرار دارد، دولت روس موافقت می‌نماید. اما سفیری که فرستاده می‌شود باید دستور داشته باشد که باقیماندهٔ پول غرامت را بپردازد»[۳۱]. امیر درست دریافته بود که «شرط پرداخت غرامت برای این است که ایران را از ایجاد سفارتخانه بازدارند». و در جواب طعنه‌آمیز نسلرود گفت: «ایران ابداً قصدی ندارد که از آن دولت خواهش گذشتی راجع به باقیماندهٔ طلبش بنماید. اما در تصمیم اعزام سفیری از جانب خود به آنجا باقی است»[۳۲].

پس میرزا محمدحسین صدر دیوانخانه (پسر میرزا فضل‌الله معلم عباس میرزا) را به «رتبهٔ سفارت مخصوصه» در دربار روس برگزید. فرمان او در ذیقعدهٔ ۱۲۶۷ صادر شد. میرزا محمودخان قراگوزلو به‌عنوان نایب اول، یحیی‌خان یاور (برادر میرزا حسین‌خان سپهسالار بعدی) به مقام ترجمانی، و میرزا بزرگ نامی به سمت منشیگری گماشته شدند. هیأت سفارت ایران در دههٔ اول ذیحجهٔ ۱۲۶۷ روانهٔ پطرزبورگ گشتند، اما پیش از آنکه به آنجا برسند امیر معزول گردید. اعتمادالدوله بشتاب جان‌داود مترجم اول را به آنجا فرستاد، و دربارهٔ مأموریت او به‌صدر نوشت: اکنون که موسیو جان‌داود «مأمور شد که در کمال تعجیل و چاپاری خود را به پطرزبورغ رسانیده، از اجزاء سفارت آن مخدوم محسوب و به مترجمی اول آن مخدوم منصوب باشد، با احتیاط به نگارش این مراسله پرداخت که: اولا این معنی را بدانید که عالیجاه مومی‌الیه آدمی با بصیرت و آگاه و همیشه در کارهای این دولت بوده، خصوص در امور دایرهٔ بین‌الدولتین

۳۱. انگلیس ۶۰/۱۶۲ طامسون به شیل ۱۴ سپتامبر ۱۸۵۱.
۳۲. انگلیس ۶۰/۱۶۲ طامسون به شیل، ۱۴ سپتامبر ۱۸۵۱.

ایران و روس استحضار کلی دارد، و از حقایق بطون و امور کارآگاه است. ثانیاً کمال اطمینان و خاطر جمعی حاصل است که انشاءالله زیاده از حد درین سفر به کار خدمت دولت بر می‌خورد، و دلیل و معاون خوبی برای شما هست. معلوم است که شما هم او رابه چشم مترجمی فقط ملاحظه نخواهید کرد، بلکه در جزئی و کلی امورات از او مصلحت و مشورت خواهید نمود». میرزا آقاخان در نامهٔ دیگری می‌نویسد: «مشارالیه آدم باهوش، از همه‌جا آگاه و صاحب غیرت است. اسبابی بهتر از این برای شما دست نمی‌دهد. انشاءالله امیدوارم که با کفایت شما و صمیمیت وصداقت مشارالیه امورات بر وفق مرام بگذرد».

در صورت مذاکرات صدر با «سینیاوین» معاون وزارت امور خارجهٔ روس، اختلافهای میان دو دولت در زمان امیر وشکایتهای روس از او نمایان است. چند موضوع سیاسی که اهمیت عمده دارد اینجا می‌آوریم.در ایراد به روش مستقلانهٔ امیر گفت: «دوستدار می‌تواند خاطرنشان امنای دولت ایران نماید کم اعتنائی دولت ایران را بابت توسط سفارتخانهٔ روسیه درباب بهمن میرزا. چنانکه در باب فقرهٔ نواب معزی‌الیه مذکور خواهد شد همهٔ کارهای امنای دولت ایران نسبت به وزرای ایمپراطوری از این قبیل است، باوجود اینکه دولت روس رفتارهای بهتر از این در دوستی و محبتی که میان این دو دولت بود متوقع بودند. همچنین وزرای اعلیحضرت پادشاهی چندین بار اذن ندادند به آوردن غله که به جههٔ قشون قفقاز لازم بود، و بعد که قبول کردند با شروط شاقه اذن دادند. و اعتنا نکردن به فرمان محمدشاه مغفور که اذن داده بود به جهت ساختن یك بیمارخانه در سواحل استراباد به جههٔ عملجات کشتیهای جنگی روس، وزراء سعی می‌کردند در مجری ننمودن این فرمان و معلق به شروطی که نمی‌شود قبول کرد می‌کردند. بالاخره به جائی رساندند که خالی نمودن جزیرهٔ عاشوراده را خواهش نمودند، و نمی‌دانستند که این کشتیها چه خدمات بزرگی نمودند نسبت به تجارت ایران و به‌جهت خودشان حاصلی نداشت. همچنین که بر خلاف فصل پنجم عهدنامهٔ ترکمانچای که در آن فصل اذن داده شده بود برای رعیت روس که در ایران خانه‌ها و انبارها به جههٔ خود بتوانند خرید، منع نمودند ساختن انبار و بناها در کنار گز به قدغن نمودن به رعایای خود به فروختن اشیاء مایحتاج به جهت ساختن آنها، مأمورین دولت ایران خواستند که آنها را خود بسازند، و از خود در آنجا نگاهبان بگذارند. اما اختصاص دارد این‌نوع رفتارهای بدخواهانه از مأمورین دولت که در ولایت سر حدیه هستند...».

جای دیگر سینیاوین دولت امیر را متهم به‌تحریك ترکمنان به‌حملهٔ به آشوراده می‌کند: «مهدیقلی‌میرزا که آشکارا ترکمانها را تحریك نمود که آنها هجوم خصمانه نمودند به‌سر جزیرهٔ عاشوراده. وزارت ایمپراطوری تعجب دارد براینکه می‌بیند امنای دولت اعلیحضرت شاهی حمایت می‌کند

از این مأمورین، و این نوع حمایت به‌شبهه می‌اندازد که این رفتارها نتیجهٔ دستورالعمل مخفیهٔ امنای دولت ایران است به‌آن مأمورین».

از این سخن سینیاوین روشن است که نامهٔ اعتراض‌آمیز شاه به امپراطور، و اینکه ایران «جبراً و قهراً» حاکم مازندران را معزول کرد، چه‌اندازه به نیکلا گران آمده بود: دولت ایران «نامهٔ سراپا شکایت نوشته به‌توسط میرزا عباس ارسال کردند و واضح در آنجا نوشتند که ما مهدیقلی‌میرزا را جبراً و قهراً عزل کردیم. شما که عزل می‌کردید دیگر نوشتن این لفظ جبراً و قهراً چه بوده است؟ به‌آن هم اکتفا نکرده به‌خود شما هم در این خصوص حکم کردند که گفتگو نمائید»[۳۳].

لازم نیست چیزی دیگر در معنی سخنان سینیاوین بگوئیم. بیان او را از این جهت آوردیم که انعکاس سیاست امیر را در دربار روس بدست دهیم. دفتر روابط ایران با یك حریف تمام شد، برویم سراغ حریف دیگر.

۳۳. صورت مذاکرات صدر در پطرزبورگ، خطی.

۲۶ ایران و انگلیس

جهت عمومی سیاست انگلستان را در روابط ایران و روس، ضمن مقدمهٔ تحلیلی این مبحث مطالعه کردیم، و از چگونگی مذاکرهٔ بسیار مهم شیل با تزار و نسلرود صدراعظم روس آگاهی یافتیم. شیل در مرحلهٔ دوم مأموریتش به‌ایران مسئولیت مسائل دشواری را به‌عهده داشت که در این فصل مطالعه می‌کنیم، مگر آنچه مربوط به‌قضیهٔ هرات و روابط ایران و عثمانی می‌باشد که در بخشهای جداگانه بررسی خواهیم نمود. از نظر تحقیق منظم تاریخی، این تقسیم‌بندی را لازم شمردیم.

شیل پس از مذاکراتش با دولت روس، در ذیحجهٔ ۱۲۶۵ به‌ایران رسید[۱]. از تبریز در ۲۰ ذیحجه ضمن نامهٔ ستایش‌آمیزی به امیر نوشت: در روسیه «از کثرت گرفتاری و برخی مؤالفات دیگر قسمی اتفاق افتاد که مجال نگارش نیافت. تا حال . . . فرصت وقت را غنیمت شمرد که به‌این وسیله هم عذر آن مرحله را خواهد، و هم سلسلهٔ محبت قدیم را که البته جناب سامی فراموش نفرموده‌اند، محرك آید. هم ضمناً خوشوقتی ملت ایران را از بشارت اینکه زمام قبض و بسط، رتق و فتق دولت علیهٔ ایران

---

۱. سرهنگ «جستین شیل» ایرلندی در زمرهٔ افسران نظامی است که در زمان عباس میرزا برای تنظیم سپاه ایران از هند به ایران آمدند. هنگام جنگ ایران و انگلیس برسر هرات از ایران رفت، پس از چندی در زمان محمدشاه به سمت وزیرمختاری معین شد. در ۱۲۶۳ به لندن بازگشت، و سرهنگ «فرانت» عنوان شارژدافری سفارت را داشت و هموست که فرمان منع برده‌فروشی را در ۱۲۶۴ از محمدشاه گرفت. در سال اول سلطنت ناصرالدین شاه، فرانت در ایران بود تااینکه در اواخر ۱۲۶۵ به لندن احضار شد، و امیر نامه‌ای مبنی براظهار رضایت از فرانت به پالمرستون نگاشت. شیل در مرحلهٔ سوم مأموریتش به ایران از ذیحجهٔ ۱۲۶۵ تا ۱۹ جمادی‌الاول ۱۲۶۹ که از تهران رفت، مقام وزیرمختاری سفارت فوق‌العاده را داشت.

به‌کف کفایت و کفالت آن جناب، قرار یافته است، اظهار نموده شکر الهی را بجا می‌آورد. زیراکه دوستدار بکرات مراتب‌دلسوزی وکفایت وکاردانی جناب سامی را به‌محك امتحان درآورده بود، خصوص در سفر مأموریت به ارزنةالروم که به‌مرتبهٔ ثبوت و وضوح پیوست. حال که لله‌الحمد از مراحم سرکار اقدس شاهنشاهی این مهم عظیم به‌کف کفایت آن جناب قرار یافته است، آن شکستگیهای سابقه از حسن تدبیر آن جناب به‌اصلاح خواهد آمد. و این مسأله اظهر من‌الشمس است، و البته برسایرین هم واضح شده‌است که آن جناب بجز خیرخواهی و دولتداری و انتظام امور اعالی و ادانی، و قوت و شوکت دولت علیه اصلا منظوری ندارند و نخواهند داشت. و البته از کثرت ارتباط و کمال اتحاد و مودت فیمابین از منظور باطنی و رفتار ظاهری دوستدار هم‌استحضار کامل فرموده‌اند که محض اتحاد دولتین علیتین همواره‌مقصود ومنظور درخیرخواهی‌دولت‌واصلاح‌امور بوده‌است‌وهست...».

سفیر انگلیس در هفتهٔ اول محرم ۱۲۶۶ به‌پایتخت رسید[۲]. او که نمایندهٔ سیاست «نفوذ صلحجویانه» بود کارش را آغاز کرد، و تا یك سال پس از دولت امیر در ایران ماند. چون مقدمهٔ «سیاست متجاوزانه» فراهم می‌آمد از ایران رفت، و دیگر هم بازنگشت.

---

۲. از لحاظ تاریخچهٔ حقوق دیپلماسی ایران برنامهٔ استقبال از شیل را نقل می‌کنیم:

«صورت تشریفات ورود وزیر مختار دولت بهیه انگلیس به‌دارالخلافه»

«چون سفراء سابق از کن به دارالخلافه می‌آمدند، حد رفتن مستقبلین تا طرشت بوده، و در آنجا برای فرودآمدن ایلچی و صرف قلیان و قهوه و چای و شیرینی چادر زده می‌شد. این دفعه که جناب وزیر مختار از یافت‌آباد می‌آیند چادر در کنار نهر آب قریه جی، قریب به امامزاده حسن زده می‌شود، و کرسی به قدر ضرورت در آنجا حاضر می‌باشد. قهوه‌چی سرکار اقدس پادشاهی در آنجا قهوه و قلیان وچای می‌دهند، ناظر سرکار پادشاهی درآنجا شیرینی ومیوه‌حاضر خواهندساخت که ایلچی و همراهان در آنجا صرف نمایند. ازجانب سنی‌الجوانب ملوکانه سرخیل مستقبلین عالیجاه مقرب‌الخاقان حسنخان سردار و عالیجاه سلیمان‌خان افشار با یك صدنفر غلام و یك نفر یوزباشی مسلح و موضع خواهند بود. و از جانب سرکار جلالت مدار امیرکبیر دام‌اجلاله، عالیجاه ابراهیم آقای سرهنگ فوج خوی خواهد بود، و از اصطبل مبارکه صد رأس یدك با یك نفر میرآخور خواهد رفت که جناب وزیرمختار بریکی از آن اسبها سوار شده، ده نفر شاطر و بیست‌نفر فراش با یك نفر نایب تا خارج‌شهر خارج خواهند رفت، که جلو جناب وزیرمختار مردم را دورباش نمایند. قراول دروازه قزوین یك دسته سرباز با یك یاور و قراول، در منزل جناب وزیرمختار نیز یك دسته سرباز با یك یاور خواهد بود که از وقت عبور جناب‌وزیر مختار پیش‌فنگ نمایند. عالیجاه مقرب‌الخاقان سردار و سایر مستقبلین جناب وزیر مختار را به منزل رسانده، معاودت خواهند کرد. ناظر سرکار اقدس پادشاهی در منزل جناب وزیرمختار ده خونچهٔ شیرینی و نقل و قند حاضر خواهند کرد که نایب ناظر بدهد، و تهنیت و مبارکباد ورود گوید. شش نفر مستوفی با لباس درباری در منزل جناب وزیر مختار خواهند بود. بعد از ورود به‌جناب وزیر مختار از جانب اولیای دولت باهره او را تهنیت و مبارکباد منزل بگویند».

برده‌فروشی در خلیج فارس

بنیادکهن بردگی با اعلامیهٔ مجلس ملی فرانسه در ۱۷۹۴ (۱۲۹۰) لغو گردید و در مستعمرات فرانسه برافتاد. دولت انگلیس به‌پیروی از فرانسه خواست آن را منسوخ کند، اما نخست پارلمان لایحهٔ دولت را رد کرد، و تا ۱۸۰۸ برده‌فروشی در متصرفات آن دولت دوام یافت تا اینکه بالاخره از طرف انگلستان و دیگر کشورهای اروپا و امریکا الغا گردید ــ و به‌عنوان قانون بین‌المللی درآمد. اندیشهٔ الغای بردگی که از فلسفهٔ انسان‌دوستی سرچشمه می‌گرفت، و عامل اقتصادی نیز در آن مؤثر بود ــ رفته رفته رنگ سیاسی به‌خود گرفت، و از ثلث اول سدهٔ گذشته یکی از وسایل پیشرفت سیاست استعماری انگلستان گردید؛ و در این راه نمو پیدا کرد. از این به‌بعد صرفاً نفع اقتصادی و سیاسی در کار بود، و عنوان اصول اخلاقی تزویر و ریا بود.

برده‌فروشی به‌عنوان مسألهٔ سیاسی در روابط ایران و انگلیس نخستین‌بار در ۱۲۵۷ مطرح شد. هنگامی که مکنیل برای تجدید روابط دو دولت (پس از جنگ هرات) عازم ایران بود، از جانب پالمرستون مأموریت داشت که فرمان الغای بردگی و برده‌فروشی را از شاه بدست آورد. پالمرستون استدلال کرد: کشورهای مترقی اروپا و امریکا قانون زرخریدی را برانداخته‌اند، شایسته است که ایران نیز همان شیوه را بپذیرد. اما پالمرستون که تنها با امور این دنیا سروکار داشت، معلوم نیست چطور یاد آخرت افتاد و نوشت: «هرکس بانی این عمل خیر شفقت‌آمیز گردد رحمت ملکوتی شامل حالش خواهد گردید»[۳]. اسناد ما حکایت نمی‌کند که مکنیل اصلا این موضوع را با ایران به‌میان گذارده باشد، از آنکه مناسبات دو دولت هنوز بس تیره بود، و دربار شاه وی را به‌عنوان مأمور افسونگر نیرنگ‌سازی می‌شناخت، و حاضر نبود وقعی به سخنان او نهد. چند سال بعد که شیل به‌ایران آمد، آن مطلب را مطرح ساخت.

پیش‌درآمد داستان باگفتگوی خوشمزه‌ای در محرم ۱۲۶۳ آغاز شد: چون سفیر حضور محمدشاه بار یافت، موضوع تقاضای الغای برده‌فروشی را پیش کشید و گفت: دولتهای متمدن این قانون جدید را پذیرفته‌اند. شاه پاسخ داد: الغای برده‌فروشی برخلاف اصول شریعت و احکام قرآن است. «اگر در مذهب دیگران زرخریدی کار زشتی است، در دین ما مشروع است. پس چرا چیزی را که پیغمبر ما حلال‌دانسته، مکروه اعلام نمائیم»[۴]. سفیر بازگشت، چهار ماه بعد باز به‌دربار رفت و عرض کرد: سلطان عثمانی و امام مسقط هم برده‌فروشی را لغو کرده‌اند. شاه فرمود: ترکان سنی‌مذهب هستند و با ایران خوب نیستند، امام مسقط هم از خوارج است

۳. انگلیس ۶۰/۷۷ پالمرستون به مکنیل، ۹ ژوئیهٔ ۱۸۴۱.
۴. انگلیس ۶۰/۱۲۵ شیل به پالمرستون، ۳۱ دسامبر ۱۸۴۶.

و یك درجه بهتر از «کافر». پس ما که رئیس شیعیان هستیم از آنان اقتفا نمی‌کنیم. به‌علاوه وظیفهٔ هر مسلمان تبلیغ اسلام است، و با آوردن زرخریدان سیاه، هزاران نفر به‌دین مبین اسلام درمی‌آیند. پس علتی ندارد که آن را منسوخ کنیم[۵]. در ضمن شیل زرنگی کرده، سراغ شش نفر از مجتهدان شهر رفته بود که هرجا قول و حدیثی باشد که به‌درد کارش بخورد، گرد آورد. در مذاکرهٔ با شاه یکی از همان احادیث مجعول را از قول پیغمبر نقل کرد که: هرکس آدم‌فروشی بکند، بدترین آدمیان است. محمدشاه هم بدون درنگ فتوای یکی از عالمان دین را آورد که: باید با کفار جنگ کرد، و آنان را به‌بندگی برد، تا به‌آئین اسلام درآیند. سفیر به‌جای اینکه بگوید هرآینه در آن جنگ قشون کفر برلشکر ظفرنمون اسلام چیره گشت، تکلیف چیست، پاسخ شاه را اینطور عرض کرد: یقین شریعت مبارك فرق می‌گذارد میان اسیران جنگی و بندگان زرخرید؛ این بردگان حبشی که به‌خلیج فارس می‌آورند در زمرهٔ اسیران جنگ نیستند[۶].

گوئی حضرت شهریاری و جناب سفیر هردو خوششان می‌آمد که از این مزخرفات سرهم کنند. حتی شیل از کنسول انگلیس در بغداد خواست که با مراجعهٔ به یکی از مجتهدان نجف فتوائی در تحریم بردگی بگیرد. کوشش او هم باطل بود. رأی مجتهد بزرگ شیعه این بود که: برده‌فروشی «کراهت» دارد، اما حرام نیست و تمام احکام دلالت برمشروع بودن آن دارد. شیل ناامید شد و تقاضای خود را از دولت ایران محدود به این نمود که: ورود برده از راه دریا ممنوع گردد ولی از طریق خشکی آزاد باشد. جان مطلب همین بود که حمل بندگان زرخرید از دریا لغوگردد، سپس به‌عنوان اینکه ایران وسیلهٔ اجرای آن فرمان را ندارد، حق تفتیش و ضبط کشتیهای مظنون حامل برده به بحریهٔ انگلستان تفویض گردد. انگلستان هم خودسرانه هرکاری دلش می‌خواهد بکند؛ همهٔ کشتیها وبنادر را تحت استیلای خویش درآورد.

راستش اینکه ایران سرسختی زیادی در اساسِ الغای تجارت برده نداشت، و حاجی‌میرزا آقاسی در گفتگوی با شیل وعدهٔ مساعدی هم داده بود. نامه‌ای که شیل در ۲۳ ذیحجهٔ ۱۲۶۲ به‌حاجی نوشته سنخ استدلال دو طرف را روشن می‌کند. می‌نویسد: پاسخ دولت مایهٔ تأسف گردید و «یأس دوستدار از امید راحتی که آن جناب شفاهاً در باب این معاملهٔ شنیعه فرمودند، زیاد گشت». نگارش رفته بود که موقوف داشتن معاملهٔ سیاهان خلاف شرع است. اما «از اینکه امام مسقط به زیور زهد و تقوی وکفایت آراسته است، مشکل که تمکین به‌چیزی که خلاف شرع باشد نماید. علاوه‌براین از اشخاصی که معرفت در مسائل دینیه دارند مسموع شد که خرید و فروش آنها موافق شرع جایز است، نه اینکه اگر خرید و فروش

۵. انگلیس ۱۲۱/۶۰ شیل به پالمرستون، ۲۷ آوریل ۱۸۴۷.
۶. همان

ننمایند حرام و خلاف شرع باشد. بنابراین ظاهراً صاحب اختیار مملکت بنا بر امور دائرهٔ مملکتی و خیر دولت خود اختیار دارد که ممانعت کند. و جناب عالی استحضار کامل دارند که اینطور احکام را در دولتهای اسلام هرروز جاری می‌دارند، و اگر ندارند دولتداری ممکن نیست، از جمله معاملهٔ گمرك و امثال آن. اما دور از تصور است که دین اسلام معاملهٔ را که آن معامله باعث رسیدن به‌ترس بلا و مصیبت به‌انسان است جایز بداند. مثلا از برای آوردن سیاه به‌ایران به‌این سیاههای بدبخت چقدر قتل و غارت و خونریزی و اذیت می‌رسد. و بی‌شك هرگاه خاطر مرحمت اثر اقدس شهریاری استحضاری می‌بود که چقدر اذیت و قتل و غارت و کشتن و خونریزی و مصیبت و بی‌عصمتی همواره در باب این معامله می‌شود، قطعاً راضی به‌این‌گونه معاملات نمی‌شدند. ممالك یوروپا و امریکا جمعاً از برای منسوخ‌کردن این معامله متفق شده‌اند. پس چرا دولت ایران عبرت نگیرند و از برای چنین خیر حمیده و پسندیده باآنها اتفاق ننمایند...».

در معنی سخن شیل که «امام مسقط به‌زیور زهد و تقوی و کفایت آراسته است»، کافی است که به‌نوشتهٔ پالمرستون توجه نمائیم. وقتی شیل پیشنهاد کرد که بحریهٔ انگلیس سیاهان را در خلیج فارس بگیرد و آزاد نماید، و برای این کار آنان را به‌امام مسقط یا شیخ بحرین بسپرد. پالمرستون نوشت: «معنی پیشنهاد شما این است که سیاهان را از دست مالکشان خلاص کنیم، و به‌دست برده‌فروشان بسپاریم»[۷].

شیل کامیابی نیافت، در ۱۲۶۳ موقتاً به‌لندن رفت. فرانت کار او را دنبال کرد و فرمان الغای برده‌فروشی را از شاه بدست آورد. فرانت در ۱۰ رجب ۱۲۶۴ به‌حاجی می‌نویسد: «در باب منع تجارت برده‌فروشی از راه دریا در خلیج فارس، مدتی است که جنابعالی وعده داده‌اید که منع ورود غلام و کنیز را به‌خلیج فارس حکم خواهید داد، و اخیراً بطور صریح فرمودید که انشاءالله به‌لطف خداوند این کار در شرف انجام است و در عرض چند روز به‌انجام خواهد رسید. ولی معلوم است که تا حال خاتمه پیدا نکرده است.

«هرگاه دولت علیه ایران تقاضای این جانب را در این موضوع قدر می‌دانست یقیناً حکم منع آن تا حال تصویب شده بود. چون تا به‌حال ترتیب اثر به‌آن داده نشده است، لذا مجبور می‌باشم خواهش خودرا تجدید کنم، و در ضمن تمنا نمایم که یك جواب روشن و صریح در این باب به‌این جانب داده شود که آیا دولت علیه ایران یك چنین فرمانی دایر به‌منع ورود غلام و کنیز از راه دریا صادر خواهد نمود یا نه؟ هرگاه نیت اولیای دولت علیه ایران این باشد که این فرمان را صادر نماید، من تمنی می‌کنم امروز این مژده به‌من داده شود. و اگر خیال آنها برخلاف اینست در این صورت بهتر است همین امروز صریحاً این اطلاع به‌اینجانب برسد، تا اینکه بتوانم

۷. انگلیس، تذکاریهٔ پالمرستون، ۲ مه ۱۸۵۰.

آن اطلاع را برای دولت متبوع خود ارسال دارم و جنابعالی دیگر بعد از این اینجانب را در انتظار وعدهٔ خود نگذارید. دولت انگلیس با نهایت نگرانی تصمیم دولت ایران را در این باب انتظار می‌کشد. بنابراین از جنابعالی خواهش می‌کنم لطفاً یك جواب قطعی به‌اینجانب داده شود، چونکه دولت متبوع من به تأخیر زیاده از این رضایت نمی‌دهد».

محمدشاه که نسبت به فرانت تا اندازه‌ای مهربان بود دستخط زیر را صادر کرد:

جناب حاجی،

نگذارید دیگر از راه دریا کنیز و غلام وارد شود، بگذار از راه خشکی بیاورند. این مرحمت فقط در حق فرانت صاحب می‌شود؛ من از او خشنود می‌باشم و به‌این مطلب رضایت داده‌ام. در این باب به حکام فارس و عربستان بنویس: من اجازه را فقط برای حسن‌رفتار فرانت می‌دهم والا بین ما و دولت انگلیس هنوز خیلی اختلاف موجود است. شاه

از دستخط شاه آشکار است که محمدشاه هیچگاه نیرنگهای انگلیس را در جنگ هرات از یاد نبرده بود، اما تحت تأثیر خوشرفتاری کاردار جدید آن دولت به‌جلوگیری از تجارت برده از راه خشکی رضایت داد. حاجی نیز همان روز در جواب فرانت اعلام کرد.

«از آنجائی که شما دوست محترم و باوفای من می‌باشید فقط برای همین دوستی و یگانگی و احساسات پاك که نسبت به‌شما دارم، من خارج از انصاف می‌دانم‌که در انجام خواهش شما تأخیر شود. و من همیشه سعی خود را به‌کار برده‌ام دوستی و یگانگی که بین دولتین معظمتین انگلیس و ایران موجود است حفظ نمایم. و به‌همین ملاحظه درخواست شما را به پیشگاه اعلیحضرت . . . تقدیم نموده، و فرمان قضا جریان که علایم الطاف و مراحم شاهانه را نسبت به‌شما شامل است، برای افتخار شما که دوست محترم من می‌باشید از طرف ذات مقدس ملوکانه صادر شده است. و این مراحم شاهانه همیشه دربارهٔ شما در ازدیاد است.

«در این فرمان شاهانه فقط ورود برده و غلام از راه دریا ممنوع می‌باشد و احکام لازم هم به‌فرمانفرمای فارس و حکومت اصفهان و عربستان فرستاده می‌شود. و اکیداً قدغن می‌شود که از ورود و خروج برده از راه دریا جلوگیری شود، ولی از راه خشکی آزاد خواهد بود.

«دوست محترم من، خدا را شکر می‌کنم که این خواهش شما انجام شد. ولی انجام آن فقط در سایهٔ الطاف و مراحم بی‌پایان اعلیحضرت . . . که شامل حال شماست صادر شده است. و من نیز از سعی و کوشش درانجام آن فروگذاری نکرده‌ام. البته وزراء دولت ایران به‌ملاحظهٔ دوستی و یگانگی که در بین است انتظار دارند خواهش آنها به‌همین تناسب ازطرف

وزرای دولت انگلیس پذیرفته شود».

عبارت آخر توقع بیجائی بود، مگر اینکه ایران زور داشت و حقش را با شمشیر می‌گرفت. در اجرای فرمان مزبور منشور سلطنت به‌نام حسین خان مقدم والی فارس و بنادر، و میرزا نبی‌خان حکمران خوزستان و اصفهان صادر گردید. فرمان اول را نقل می‌کنیم:

> مدت زمانی است که یك خواهش برای منع ورود برده و غلام از راه دریا از طرف وزراء دولت انگلیس از وزراء دولت ایران شده است، ولی در این مدت به این خواهش جوابی از طرف ما داده نشده است. لیکن در نتیجهٔ لطف و مرحمتی که دربارهٔ خیرخواه این مملکت سرهنگ فرانت شارژدافر دولت انگلیس داریم، و او هم در این مدت اخلاق و رفتار پسندیده از خود نشان داده است، لهذا فقط به توجهی که دربارهٔ او داریم رضایت می‌دهیم با خواهش او موافقت شود. در این صورت شما به تمام تجار و کسانی که در تجارت برده و غلام هستند اطلاع دهید: ورود و خروج برده و غلام بعد از این از راه دریا قدغن و ممنوع است، فقط از راه خشکی آزاد هستند. شما عهده‌دار اجرای این فرمان می‌باشید. رجب ۱۲۶۴.

عبارت فرمان دوم به‌عنوان حکمران خوزستان قاطع‌تر است: «. . . شما دستور کافی و قطعی به‌تمام تجار این عمل برده‌فروشی خواهید داد که ورود و خروج غلام و کنیز در تمام قلمرو ایران به‌جز از راه خشکی قدغن وممنوع‌است، و حتی ورود وخروج‌یك‌غلام هم‌مجاز نیست. مرتکب مورد تنبیه سخت خواهد شد. شما باید اوامر اکید در جلوگیری آن در تمام قلمرو حکمرانی خود صادر نمائید».

مرحلهٔ نخست الغای برده‌فروشی با فرمان مزبور انجام گرفت. مرحلهٔ دوم در چگونگی اجرای آن آغاز گشت. چند ماه بعد محمدشاه درگذشت، جریان گفتگوی ایران و انگلیس یکسره تغییر یافت. امیر در اجرای فرمان و مسألهٔ جلوگیری از برده‌فروشی، منحصراً از لحاظ منافع ایران در خلیج فارس و بطورکلی منطقهٔ جنوب می‌نگریست. دیگر سخنی از اصول شریعت نمی‌شنویم، همه‌جا استدلال سیاسی می‌خوانیم. گفت‌وشنود امیر با سفارت انگلیس با صدارتش شروع شد و با دولتش پایان یافت. در این داستان نمونهٔ دیگری از پختگی و مهارت سیاسی او را می‌شناسیم.

فرانت در محرم ۱۲۶۵ موضوع را اینطور عنوان کرد: پادشاه مرحوم «محض استرضای خاطر اهالی انگلستان» قبول فرمودند که حمل و نقل سیاهان از راه دریا موقوف گردد. دولت انگلیس «می‌خواهد بداند که بعد از آنکه معلوم شد که جهازی از اعراب تحت دولت علیهٔ ایران تمرد از حکم دولت علیهٔ خود کرده، و باز حمل سیاه را از دریا نمود، اهالی آن

جهاز چگونه مؤاخذه و تنبیه می‌شوند که عبرت دیگران گردد و این امر منسوخ شود؟ جهازات دولت علیه انگلیس بعد از صدور فرامین مذکوره حق خواهند داشت که مطالبهٔ مؤاخذهٔ اهالی جهازی که سیاه در آن باشد نمایند؟ امنای دولت ایران قراری خواهند داد، و جائی مشخص خواهند نمود که اگر چنین اتفاقی افتد اهل آن جهاز را در آنجا تنبیه نمایند یا خیر؟ تنبیه آنها را به‌دست جهازات انگلیس خواهند گذارد؟ دوستدار خیروصلاح دولت علیه ایران را درین می‌داند که قراری بدهند و جائی معین نمایند که تنبیه و مؤاخذهٔ اهل جهازی که سیاه بار کرده‌اند و رعیت دولت علیه ایران هستند، به‌دست حکام دولت علیه ایران باشد نه به‌دست دیگران. چه فایده که دوستدار هرچه برای این دولت علیه سعی می‌نماید و راه خدمتی می‌جوید طور دیگر حمل می‌فرمایند».

امیر نظر دولت را ازجانب شاه درصفر ۱۲۶۵ اعلام‌کرد: «فرمودند ما همان ارادهٔ حسنه و عقیدهٔ مستحسنه که شاهنشاه جنت آرامگاه با دولت بهیه انگلیس داشتند مع شیئی زاید داریم. و در باب سیاهها بطوری که از شاهنشاه مرحوم دستخط صادر شده، و احکام به‌حکام فارس و عربستان صادر فرموده‌اند که تبعهٔ این دولت علیه سیاه رااز راه دریا نیاورند، ما نیز قبول داریم. و فرامین مطاعه به‌افتخار حکام مزبوره صادر خواهد شد که حکم شاهنشاه مرحوم را در آن حدود جاری دارند، و اگر از تبعهٔ دولت علیه کسی ممانعت ننماید، و از راه دریا سیاه بیاورند مورد مؤاخذهٔ اعلیحضرت پادشاهی خواهد شد». در واقع امیر همهٔ پیشنهادهای کاردار انگلیس را نادیده گرفت، تنها فرمان سابق را تأیید کرد. فرانت ضمن نامهٔ ۲۹ صفر کوشش کرد که حق ضمنی توقیف جهازهای حامل برده را بگیرد: هرگاه جهازی که در آن سیاه حمل شده باشد «به‌دست جهازات انگلیس بیفتد آنها را به‌کدام بندر، و کدام حاکم بسپارند که تنبیه شوند؟ چرا که لامحاله به‌دست جهازات انگلیس خواهند افتاد».

ایران بصراحت گفت حاضر نیست که هیچ قرار تازه‌ای بدهد از آنکه اجرای فرمان «به‌عهدهٔ خود ماست» نه هیچ دولت دیگری. امر شاه که در ربیع‌الاول ۱۲۶۵ به فرانت ابلاغ گردید آن معنی را خوب می‌رساند:

«ما محض به‌این رعایت دوستی دولت بهیهٔ انگلیس و التفاتی مخصوص که باعالیجاه قولونل فرانت داریم، آن قراری که شاهنشاه مرحوم در باب سیاه دستخط فرمودند، ممضی داشتیم که تبعهٔ ما سیاه از راه دریا نیاورند. دیگر قرار تازه‌ای نخواهیم داد. زیرا که محل تنبیه و تنبه آنها به‌عهدهٔ خود ماست و به‌عهدهٔ دولت دیگری نخواهد بود».

در اجرای منشور منع تجارت برده، امیر به‌حکام خوزستان و فارس و بنادر و دریابیگی بوشهر دستور فرستاد که از حمل زرخرید سخت جلوگیری نمایند؛ حسنعلی‌خان مأمور دولت را برای همین کار به بوشهر فرستاد و او را به‌سفارت انگلیس نیز معرفی کرد؛ و مقرر داشت که

برده‌فروشان را جریمهٔ مالی بکنند و کشتیهای آنها توقیف شود. نخستین بار که اتباع ایران قاچاق برده کردند در ۱۲۶۶ بود. بغلهٔ موسوم به فتح‌الخیر متعلق به‌بزرگ دشتی و دشتستان هجده برده به‌بوشهر آورد. امیر در ۳ ربیع‌الاول ۱۲۶۶ به‌بهرام‌میرزا حکمران فارس نوشت: «به‌محض وصول این نوشته، نواب والا آدمی مخصوص روانهٔ بندر بوشهر بفرمایند که حکماً تنخواه مزبور را از ناخدای مذکور گرفته، بیاورد که باعث عبرت دیگران شده، مرتکب چنین عملی نشوند». میزان جریمه سیصد تومان بود. بهرام‌میرزا نیز به دریابیگی دستور داد در باب «غلام و کنیزی که برخلاف امر دیوان اعلی آورده بودند حکمی ازجناب اتابك اعظم دام‌مجده رسیده... که این بغله را حبس نمایند تا سیصد تومان جریمه را داده، و وجه مزبور را از ناخدای همان بغله بگیریم . . . البته حسب‌المقرر به‌قرار همین دستخط. . . وجه را وصول و بهیچ‌وجه عذری عرض ننمایند که امر دولتی است، حتماً باید اجرا شود».

راجع به‌همان قضیه، طامسون با امیر مذاکره کرد که بغلهٔ مزبور مصادره گردد. امیر سخن سابق خود را به فرانت تکرار کرد: «نوع تنبیه در اختیار دولت است، و به‌موجب این اختیار دولت مقرر داشت سیصد تومان از ناخدا جریمه بگیرند، و تا زمانی که جریمه گرفته نشده، بغله را توقیف کنند». طامسون پرسید: اگر بغله رفته باشد اجازه می‌دهند که بحریهٔ انگلیس آن را بگیرد و به بوشهر بیاورد؟ امیر گفت: نه، اجازه نمی‌دهم. و به‌وی فهماند که اکنون می‌خواهید همان نقشهٔ خودتان را در تفتیش و ضبط کشتیها، به‌صورت دیگری اجرا کنید[۸].

شیل در نامهٔ ربیع‌الاول ۱۲۶۶ استدلال کرد: از بزرگ دشتی و دشتستان نمی‌توان جریمه وصول کرد، او به‌رضای خود مالیات نمی‌دهد، چگونه جریمه می‌پردازد؟ به‌علاوه اینگونه جریمه «زیاد مشابهت دارد به وجه گمرك تا به‌وجه مؤاخذه». از آن گذشته: «جمیع کشتیهای ایران که حمل بنده می‌کنند، از مال شیوخ بندرات گرمسیرات می‌باشند. و آنها نه حکم پادشاه را به‌ضد یکدیگر بعمل خواهند آورد، و هم اطاعت این احکام را که برخلاف منظور خودشان است اطاعت نخواهند کرد. و دولت علیه ایران هم از خود کشتی ندارد که احکام خود را بزور جاری سازند. ازبرای منسوخ‌کردن این تجارت چیزی لازم ندارد مگر دوسه عبرت دولت علیهٔ روم، و جمیع شیوخ اعراب اذن داده‌اند که کشتیهائی که حمل سیاه می‌کنند ضبط نمایند. اگر دولت ایران مایل نیستند که چنین اذنی بدهند دوستدار می‌خواهد حد وسطی به‌ملاحظهٔ آن جناب برساند. و آن این است‌که کشتیهای انگلیس مأذون باشند که هرکشتی بنده‌بردار وکشتی که بنده درآن باشد، آن کشتی را معطل نمایند، و آنها را تسلیم کنند در هربندر یا در نزد هر کارگذاری که دولت ایران معین نماید. . . ».

۸. انگلیس ۶۰/۱۴۶ طامسون به پالمرستون، ۲۱ نوامبر ۱۸۴۹.

این برهان هم تغییری در رویهٔ امیر نداد. سفیر انگلیس دانست دولت زیر بار دادن امتیازی نمی‌رود؛ لحن سخن خود را عوض کرد و تقاضای انگلیس را به‌حداقل رسانید. در ۱۷ ربیع‌الثانی ۱۲۶۶ اظهار داشت: «دولت انگلیس زیاد طالب هستند که کشتیهای دولت انگلیس مأذون باشند که کشتیهای ایرانی که احتمال می‌رود غلام و کنیز سیاه در آنها باشند، جست‌وجو کرده، آن غلام و کنیز را برداشته و به‌جزیره‌ای‌که سایر غلام و کنیز آزاد راه می‌روند، برده که در آنجا به‌آزادی به‌کاسبی خود روزگار بگذرانند. و هم آن کشتیها را با اهالی آنها که درین معامله مشغولند به‌دولت ایران بسپارند که خود آنها تنبیهی را که از برای تمرد کردن به‌احکام سرکار اعلیحضرت شهریاری شایسته دانسته جاری نمایند. در این باب دولت انگلیس زیاد از حد مراقب می‌باشند و امید زیاد دارند که دولت ایران خواهش را قبول نمایند وآن اذن را بدهند». ده روز بعد باز شیل نوشت: «علاج آن کارها همان است که دولت انگلیس آن کشتیهای حامل غلام و کنیز را معطل نمایند. . . دور نیست که اولیای این دولت هم اعتراف به‌این خواهند کرد که علاج دیگر ندارد. و امنای دولت خاطرجمع باشند که دولت انگلیس هرگز این تکلیف را نمی‌کردند هرگاه از هرراه ضرر و نقصی از برای این دولت می‌داشت».

امیر سیاست دولت را راست و پوست‌کنده به‌او ابلاغ کرد، و در ۹ جمادی‌الاول ۱۲۶۶ نگاشت: یکی از «دلایل دوستی و علائم یك‌جهتی» ایران نسبت به‌انگلیس این است که احکام مؤکد صادر گردید که «تبعهٔ دولت علیه از راه دریا سیاه نیاورند. اما علاوه از آنچه شاهنشاه مغفور در باب نیاوردن سیاه از راه دریا قرار داده‌اند، صرفه و صلاح خود نمی‌دانیم و برای خود مضر می‌دانیم».

مشاجرهٔ قلمی و شیوهٔ دیپلماسی سفیر و امیر قابل دقت است. تا نمایندهٔ انگلیس با عبارات آراسته و نرم می‌خواهد ایران را خودبه‌خود به‌قبول پیشنهادش وادارد، امیر نیز با همان زبان پاسخ می‌داد که دستورهای مؤکد صادر گشت. چون شیل تندتر و روشن‌تر می‌نوشت، امیر هم صریح‌تر و سخت‌تر جواب می‌داد. همین‌که شیل می‌گفت: دولت انگلیس هرگز این تقاضا را نمی‌کرد «هرگاه از هرراه ضرر و نقصی» برای ایران داشت، امیر جواب می‌داد: این‌کار را «صرفه و صلاح دولت خود نمی‌دانیم».

شیل یقین کرد که از جانب امیر نباید انتظار گذشتی داشته باشد. حضور شاه بار یافت، و تقاضای دولتش را تکرار کرد. موضوع این گفتگو در گزارش شیل به پالمرستون، و نامهٔ خصوصی امیر به‌شاه منعکس است. شیل می‌نویسد: شاه از دادن جواب امتناع جست، و گفت: «اجازهٔ تفتیش موجب برهم خوردن تجارت خلیج فارس و سلب اطمینان بازرگانان خواهد گشت». یعنی بحریهٔ انگلیس اجازهٔ تفتیش را بهانه قرار خواهند داد، و رفت‌وآمد کشتیهای بازرگانی را به‌توهم حمل برده متوقف می‌نمایند، و این

سبب زیان بازرگانان می‌گردد. اما شاه خجول در برابر سخنان فریبندهٔ سفیر این انـدازه موافقت نمودکه: وقت لازم است تا ببیند چه فکری خواهد کرد[۹]. شیل همین اشارهٔ گنگ را گرفت و از کـاه کوهی ساخت، در ۱۰ جمادی‌الاول ۱۲۶۶ به‌زبان گله‌آمیز به‌امیر نگاشت: «در زمـان شرفیابی حضور سرکار اعلیحضرت شهریار به‌دوستدار صریـح فرمایش ملوکانه فرمودند که: در این خصوص جواب خوش و دلپذیر از امنای دولت به‌شما خواهد رسید. و آشکار است که معنی این فرمایش این بود که خواهش دولت انگلیس را قبول فرمایند. از آن جناب مسئلت می‌نماید که آیا موافق عدل است کـه وزرای با درایت دستورالعمل به‌سلاطیـن بدهند که از آنچـه فرموده‌اند اختلاف رأی بهم رساند»؟ درنامهٔ ۲۵ رجب پند می‌دهد: «امید کلی دارد که امنای دولت نگذارند که وعدهٔ ملوکانه به‌عهدهٔ تعویق ماند. وعدهٔ شاهان را باید خیلی محترم شمرد، نه‌تنها در مثل این فقره بلکه در کارهای عمده».

نوشتهٔ شیل بکلی ساختگی و تحریف‌آمیـز است: شاه ابداً وعـدهٔ «صریح» نداده بود؛ در گزارش خود به پالمرستون تصریح دارد که شاه از پاسخ قطعی امتناع ورزید، و پاسخ شاه آن بود که آوردیم. برهان دیگر سفیر یکسره بی‌معنی است؛ البته وزیران بادرایت باید «دستورالعمل بـه سلاطین بدهند»، وگرنه سرنوشت مملکت به‌دست پادشاهان می‌افتد که اغلب مردم خودسر و نادان هستند؛ وزارت و صدارت حتـی در سلطنت مطلقه بنیاد سیاسی قوی و معتبـری بشمـار می‌رفت. باری امیر جـواب شاه را نپسندید و رأی او را زد. در مورد دیگر که سفیر روس قرار بود به‌دربار بیاید، شاه را در شیوهٔ مذاکرهٔ سیاسی اینطور راهنمائی کرد: «امیدوار است که جوابهای حساب درست درعین آرامی و ملایمت بفرمائید که بسیار مستحسن شود، و نقل سیاه و ایلچی انگلیس نشود که شش ماه است متصل می‌گویند که شاهنشاه راضی بود، تو رفتی برهم زدی. اگرچه جسارت بود اما لازم بود که عرض شد»[۱۰]. امیر گلهٔ شیل را که او سبب تغییر نظر شاه گردیده، در ۲۴ جمادی‌الاول اینطور پاسخ داد: «هرچه مقرر فرمایند بدون کم و زیاد فرمایش اقدس ملوکانه را به‌آن جناب دوست مشفق معظم اظهار داشت. حال هم که مجدداً درین باب به‌حضور اقدس ملوکانه عرض شد، فرمایش فرمودند که: جواب همان است که پیشتر فرموده‌ایم».

انگیزهٔ باطنی امیر در مقاومت سختی که در برابر تقاضای انگلیس نشان می‌داد، قابل بحث است. چند عامل در تعیین جهت سیاسی امیر مؤثر بود:

یکی سوءظن موجهی که نسبت به‌سیاست انگلیس در خلیج فارس داشت. انگلیس نفوذ خود را گسترده بود، شیوخ تازی سواحـل خلیج را

۹. انگلیس ۶۰/۱۵۰ شیل به پالمرستون، ۲۰ فوریهٔ ۱۸۵۰.
۱۰. مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به شاه، خطی.

علیه ایران برانگیخته بود، حقوق ایران را برجزایر بحرین انکارکرده بود، و تضعیف مقام ایران در خلیج فارس یکی از اصول سیاست انگلیس بود. و دیدیم که پالمرستون با تأسیس نیروی دریائی ایران در آنجا مخالفت جدی کرد[۱۱].

دوم. حق تفتیش را از نظر سیاسی «ضرفه و صلاح» ایران نمی‌دانست، زیرا موجب افزایش استیلای سیاسی آن دولت می‌گردید. شیل می‌نویسد: مخالفت امیرنظام از این رهگذر است که می‌ترسد حق تفتیش سلطهٔ انگلیس را به‌سواحل ایران در خلیج فارس برساند. همانطور که انگلیس برشیوخ ساحل عربستان تسلط یافته است[۱۲]. همچنین از نظر اقتصادی زیان‌بخش می‌شمرد، از آنکه واقف بود سبب سوءاستفادهٔ انگلیسها خواهد گردید. فرانسویان هم خبر داده بودند که همه‌جا انگلیسها حق تفتیش‌کشتیها را برای پیش‌بردن مقاصد خودپرستانهٔ خود بکار برده‌اند[۱۳]. تجربهٔ عمومی، درستی آن معنی را ثابت کرد. بحریهٔ انگلیس در خلیج فارس کشتیها را به‌بهانهٔ تفتیش به‌بنادر هندوستان می‌بردند و ماهها نگاه می‌داشتند؛ از این بابت عده‌ای از بازرگانان ایرانی ورشکست شدند، و جمعی دیگر به‌اجبار بیرق ایران را برداشتند، و بیرق انگلیسی را برفراز کشتیهای خود نصب کردند.

سوم. یکی از اصول سیاست امیر، تمرکز قدرت در حکومت مرکزی و بسط آن در سراسر منطقهٔ جنوبی و کرانهٔ خلیج فارس بود. به‌علاوه به تأسیس بحریهٔ جدید دست زد که اولا ایران سهمی در سیاست خلیج داشته باشد، و ثانیاً بهانه‌جوئی انگلیس را که می‌گفت ایران بحریه ندارد و نمی‌تواند فرمان منع برده‌فروشی را اجرا نماید، منتفی گرداند. وقتی که شیل به امیر پیشنهاد کرد که چون قدرت دولت در منطقهٔ جنوب کم است، فقط به‌مدت دوسال اذن تفتیش بدهد، جواب شنید که: عنقریب سرتاسر صفحات جنوبی تحت اقتدار دولت خواهد آمد، و فرمان حکومت مرکزی در دورترین نقطهٔ کشور اجرا خواهد گشت. بنابراین ضرورتی نیست که چنین اجازه‌ای صادر گردد[۱۴]. سفیر انگلیس می‌نویسد: «نقشهٔ امیرنظام این است که همانطوری که ولایات شمالی ایران را تحت قدرت مرکزی درآورده، فرمان دولت را در صفحات جنوبی جاری سازد»[۱۵]. و دیدیم که این کار را کرد.

چهارم. سیاست تعادل امیر ایجاب نمی‌کرد که گذشتی در برابر انگلیس بنماید. به‌شیل اظهار کرد: هرامتیازی در خلیج فارس به‌انگلیس بدهد، روس در بحرخزر مطالبه خواهد نمود، و ایران فراموش نخواهدکرد

۱۱. نگاه کنید به بخش دوازدهم.
۱۲. انگلیس ۶۰/۱۵۲ شیل به پالمرستون، ۱۷ ژوئن ۱۸۵۰.
۱۳. انگلیس ۶۰/۱۵۰ شیل به پالمرستون، ۲۰ فوریهٔ ۱۸۵۰.
۱۴. انگلیس ۶۰/۱۵۰ شیل به پالمرستون، ۲۶ ژانویهٔ ۱۸۵۰.
۱۵. انگلیس ۶۰/۱۵۲ شیل به پالمرستون، ۱۷ ژوئن ۱۸۵۰.

که یك‌بار از روسها جهت برانداختن دزدی دریائی استمداد جست، و همان موجب‌گردیدکه روس تسلط خودرا به‌ساحل جنوبی دریای خزر برساند[۱۶]. (اشارهٔ امیر به‌قضیهٔ آشوراده در زمان محمدشاه است). امیر که امتیازمسلم روسها را در ساختن بیمارخانهٔ استراباد برهم زد (زیرا نمی‌خواست دست روس به‌آنجا بند شود) البته به‌قبول تقاضای انگلیس تن درنمی‌داد. وهمین معنی را به‌شیل خاطرنشان ساخت که شرحش گذشت.

مجموع آن عوامل که شمردیم وجههٔ نظر سیاسی امیر را در مخالفت با تقاضای انگلیس تشکیل می‌داد. شیل فهمید از راهی‌که رفته بهره‌ای حاصل نمی‌شود. از یك‌سو تغییر دیپلماسی انگلیس را لازم شمرد، ازسوی دیگر شیوهٔ استدلال خود را عوض کرد. در جهت نخست به پالمرستون پیشنهاد کرد: «ایران را باید تحت فشار گذاشت، و به امیرنظام گفت دولت انگلیس دیگر علاقه‌ای ندارد که ایران را در دشواریهایش یاری کند». پالمرستون این رویه را پذیرفت و به شیل دستور داد: در همهٔ موارد حسن توسط خود را دریغ بدارد[۱۷]. پیشنهاد دیگر شیل این بود که دولت انگلیس در انتظار تحصیل اجازهٔ تفتیش از ایران ننشیند، بلکه بحریهٔ انگلیس در خلیج فارس به‌جست‌وجو پردازد، هرکشتی حامل برده را ضبط کند، و بندکان آن را آزاد سازد. اما این نظر او مورد تأیید پالمرستون قرار نگرفت چه می‌دانست روابط ایران و انگلیس به‌تیرگی خواهد رسید، و او از این پرهیز می‌جست.

در جهت دوم، استدلال شیل رنگ دیگری به‌خود گرفت: از یك طرف کوشید عواملی که امیر را از عاقبت کار اندیشناك ساخته بود، از ذهن او دور گرداند. از طرف دیگر خواست ایران را از روسیه بیشتر بهراساند، به‌علاوه از تهدید امیر هم باز نایستاد. اما حد را نگه می‌داشت و سخنانش آراسته با غمخواری و دلسوزی است، و نیز به‌اندیشهٔ ترقیخواهانهٔ امیر توسل می‌جوید. این وجوه دیپلماسی سفیر انگلیس را نیز مطالعه می‌کنیم:

در ۲۵ رجب ۱۲۶۶ این برهان را آورد: «چندین مرتبه آن جناب دوستدار را اعلام کرده‌اند که بیشتر ایراد دولت ایران از این عمل این است که مبادا از همان قسم معطل‌کردن یا نگاه‌کردن به‌کشتی باعث خسارت و ضرر تجارتی ایرانی گردد. اگرچه دوستدار خاطرجمع بود که‌این تشویش حقیقت ندارد، باز از برای رفع‌کردن هرگونه شبههٔ از دولت ایران، در جوف این مراسله ملفوفهٔ اعلام نامه‌ای از اکثر تجار بوشهر که در تجارت خارجه داد وستد دارند و بلیت و شهادت آنها کافی است، ارسال نزد آن جناب داشت. و در آن ملفوفه اقرار واضح می‌کنند که چنین بازدید ضرر و نفعی از برای تجارت تجار ایرانی ندارد».

---

۱۶. همان.
۱۷. نگاه کنید به مقدمهٔ تحلیلی و بخش ۲۵.

استشهادنامه

استشهاد و استعلام و استخبار و اسفهام می‌نماید از جمیع تجار ذوی‌العزت والاعتبار، و اهل اجتناب صداقت شعار بل‌هر که علیم و خبیر است در اینکه توقف و تردد جهازات سرکار وسعت‌مدار انگلیس در خلیج فارس به جهت رفع غوایل و فساد و قمع متمردین اهل عناد در دریای‌فارس وبسط‌بساط‌آنان واطمینان به‌جهت‌حصول‌آرامی وآسودگی مسافرین و عابرین است. اما آنچه فهمیده و دریافت نموده‌اند مراتب مرقومه چنین است یا خیر؟ و دیگر هرگاه جهازات سرکاریه توقف و تردد در خلیج فارس نداشته که مراتب متمردین و مفسدین بوده باشند آیا به جهت اخشاب و سفره هیچ ضرر و آسیبی می‌رسد، یا به همان اطمینان و امنیت باقی می‌باشند؟ و چون به جهت انضباط امر محارست و محافظت لازم است که از اخشاب و مترددین و عابرین در خلیج فارس وارسی نمایند، و از احوالات آنها واقف و آگاه شوند، لهذا هیچ معلوم و دریافت می‌شود که به علت وارسی جهازات سرکاریه ضرر و نقصی در امور تجارت می‌رسد یا خیر؟ هرقسم که مفهوم و حالی شده در فقرات مسطوره تمنا چنان است که شهادت خود را در حاشیهٔ این نوشته مرقوم دارید و کفی بالله شهیداً. تحریراً مورخهٔ ۲۸ شهر ربیع‌الثانی سنهٔ ۱۲۶۶.

در حاشیه جمعی از تجار مهر کرده و به این مضمون نوشته‌اند که: تردد و توقف جهازات سرکاری در خلیج فارس باعث اطمینان تجار و خشاب و اخشاب و موجب امنیت دریا و بنادر عرب و عجم است، و ضرر و تعدیشان گاهی بهیچ‌کس در دریا نرسیده، بل باعث آسودگی و رفاه و اطمینان اهل کشتی و تجار از تعدی بعضی طوایف عرب مثل جواسم و غیره است. و از وارسی جهازات سرکاری به‌اخشاب مترددین که آنها را بشناسند و واقف شوند هیچ عیب و نقصی در اموال تجارت بهم نمی‌رسد.

آن استشهادنامه را هنل کنسول انگلیس دربوشهر فراهم کرد که موجب‌آسودگی خاطر دولت گردد. زبدهٔسخنان دیگر شیل را می‌آوریم:

راجع به‌سیاست انگلیس می‌گوید: «ایراد دیگر ظاهراً واهمه است‌که مبادا از برای انگلستان تسلط برمشایخ دریای فارس حاصل‌آید. دوستدار خواهش می‌نماید که‌به‌یك دقیقه ملاحظه بفرمایند از برای دولتی مثل دولت انگلیس تسلط درمیان بعضی مشایخ، آن نیست که هیچ‌وجود ندارد، چه مصرف دارد. البته نزد آن‌جناب واضح است که از همچه تسلطی هیچ‌نفع دولتی یاتجارتی حاصل نمی‌شود. علاوه براین آشکارهست که انگلستان در همه‌وقت اسباب حاضر دارد که چنان قدرت حاصل کند... خواهش می‌نماید که ایرادهای نامبرده که‌پیش آورده‌اند، باخیالات بزرگ‌که دولت انگلیس»

دارد مقابل نهند[۱۸].

دراجرای فرمان الغای‌برده‌فروشی می‌نویسد: «فرضاً که‌دولت ایران قدرت دارد که سرکرده‌های بحرالعجم رامنع نمایند ازحمل‌سیاهها به‌این ولایت، آشکاراست که درقوه ندارند که منع‌کنند سیاهها راکه ببرند به‌جای دیگر سوای‌ایران. و این فقره رانمی‌توان بعمل آورد مگر اینکه کشتیهای ایرانی حامل سیاه‌را معطل کنند به همان قسمی که ذکر شده است»[۱۹]. وگرنه «فرمان پادشاه مثل کاغذ سفید است»[۲۰]. جای دیگر می‌گوید: دولت انگلیس «بیست میلیاندپوند انگلیسی که نزدیك به‌نودکرور تومان است درخرید وآزادکردن سیاهها از رعایای انگلیس که درآماریقا بودند خرج کرده‌اند... آن جناب می‌بایست تصدیق نمایند که از برای انگلستان خیلی صعب می‌شود ممانعت در خصوص تجاوز برحقوق خودش که ازعهودحاصل کرده‌است. بعداز آنکه علاج منحصر باشد جمیع دولتهای یوروپ، آماریقابا دولتهای تربیت یافتهٔ آسیا با انگلستان متفق شده‌اند که این معاملهٔ سیاهها را از راه‌دریا موقوف نمایند، وبا انگلستان دراین خصوص همدستند. آیا می‌شود که‌دولت ایران تنها مستثنی باشد»[۲۱] در تأثیر بین‌المللی مخالفت ایران می‌آورد: «قرارهائی که دولت علیهٔ انگلیس بادولتهای دیگر دارنداز ایستادگی این دولت علیه باطل می‌شود، وبرهم‌می‌خورد»[۲۲]. باز به‌تعریض می‌پرسد: «چرا قرارها که‌دولت انگلیس بادیگران گذاشته است به‌جهت‌دولت ایران باطل شود؟ چرا اخراجات کلی که دولت انگلیس کرده است و می‌کند بی‌مصرف باشد؟ چرا عهودی‌که بسته است ساقط بشود؟ چرا دولت ایران همهٔ عنایاتی که از دولت انگلیس درپنجاه سال گذشته شده است درنظر نداشته باشد؟»[۲۳].

«هرگاه اعلیحضرت شهریاری می‌توانستند به تصور درآورند آن افعال ذمیمهٔ که در معاملهٔ سیاههای افریقا اتفاق می‌افتد، این‌قدرتأخیر در قبول خواهشهای دولت انگلیس نمی‌فرمودند. و اگر آن‌جناب نصف اذیتهای این عمل رااز خونریزی وجنگها وآتش‌زدنها وتاخت وتاراج و مفارقت عیال ازیکدیگر، القصه بدترین جمیع بلاها که دربارهٔ مخلوق خدا جاری است، وبرسر این اهالی افریقا می‌آورند می‌دانستند... آن‌جناب از این فقره خاطر جمع‌باشندکه هیچ معصیتی‌از مخلوق خدا به‌ظهور نرسیده‌است که مساوی بااین معصیت که درمعاملهٔ سیاههای افریقا واقع می‌شود، باشد. برذمهٔ هرکس که با دیانت است‌لازم است که امداد در منسوخ کردن این

۱۸. نامهٔ شیل، ۲۳ شوال ۱۲۶۶.
۱۹. نامهٔ شیل، ۲۵ رجب ۱۲۶۶.
۲۰. نامهٔ شیل، ۵ شعبان ۱۲۶۶.
۲۱. نامهٔ شیل، رمضان ۱۲۶۶.
۲۲. نامهٔ شیل، ۵ شعبان ۱۲۶۶.
۲۳. نامهٔ شیل، ۲۳ شوال ۱۲۶۶.

معامله نماید». شیل درخاتمهٔ همین نامه خواهش می‌کند: «دولت انگلیس از خاطر منیر سرکار اعلیحضرت شهریاری‌امید دارد که امداد سعی ایشان نیز با مساعی پادشاهان مربی دنیامزید گردد، واعتقاد آنها این است که از یمن اهتمام آن‌جناب ایران درحالت ترقی است وواضح شدن سویلیزاسیان علم و انصافی عن‌قریب است ــ توقع قلبی دارد که جواب این مراسله‌دلیل از برای این امیدها خواهد بود»[۲۴].

شیل‌پس‌از آنکه خودرا هاتف اخلاق قلمداد کرد، از اصول دیانت سخن‌راند. خدا و رسول راشفیع قرارداد، و امیررا به ترقیخواهی وترویج «سیویلیزاسیون» ستود ــ برای او غمخواری نمود که «کفارهٔ» قدرنشناختن دوستی انگلستان راخواهد داد. نوشت: «بلی، استحضار دارم از اتهامات تهمت‌آمیزی‌که شده‌است، خاطرآن جناب‌بدگمان‌بشود. امامی‌بایست‌به‌خاطر بیاورند که آن اشخاص ازبرای خود هیچ‌مشغولیاتی درین دربار نداشتند و به‌بهانهٔ نصایح بی‌غرضانه که از برای خود عظمی قرار بدهند، لیکن در حقیقت مفتری و مفسد بودند. درخاطرآن جناب می‌بایست باشد که دولتها مثل اشخاصند؛ دوستی واطمینانی ازطرفین می‌بایست باشد اگر تنها باشد به‌انتهی نمی‌رسد. اگر احساسات همه ازیك طرف باشد، وهم اگر درعوض اهتمامات یك‌طرف ،درآمد اوازطرف‌دیگر هیچ‌نباشد مگرکفاره‌وعدم‌اغتنام، یك ثمره از آن صادر می‌شود وآن ثمر بیشك به‌ظهور خواهد رسید»[۲۵].

جای دیگر به‌این زبان تهدید می‌کند: «امنای دولت ایران آنقدر خاطرجمع ازترقی و سالم‌بودن خودشان هستندکه خواهش چند انگلیس را به‌هیچ بشمارند. البته می‌دانید تغییراتی که در همهٔ دولتها رومی‌دهد و ازبرای دولت عاقل ومال‌اندیش خوب نیست که خواهشهای دولتی که هم قوت دارد وهم میل‌دارد که ازبرای ایران منفعت حاصل‌شود، درنظرنداشته باشد. آن‌جناب نمی‌تواند خیال بکند که دولت انگلیس از برای هیچ دست بردارد ازکاری که‌آنقدر دربند اصل آن‌هست. اصرار خواهدکرد که‌خواهش دوستانهٔ اوکه مکرر دلیل آورده‌ام که هیچ‌ضرر ندارد، اعلیحضرت پادشاه قبول نمایند»[۲۶]. جواب طعنه‌آمیز امیر را به‌تهدید شیل پیش از این دانستیم[۲۷].

همهٔ آن براهین یك‌طرف، اطمینانی که‌سفیر برای آسوده کردن خاطر دولت می‌دهد حساب دیگری دارد: «آن‌جناب خاطر جمع‌باشند که‌به‌یك عدت این فقره تمام خواهد شد، هیچ سیاه ازراه دریا نخواهند آورد،دولتین انگلیس وایران از زحمت خلاص می‌شوند، وهمهٔ گفتگودرین خصوص تمام

---

۲۴. نامهٔ شیل، ۲۱ رمضان ۱۲۶۶.
۲۵. نامهٔ شیل، ۵ شعبان ۱۲۶۶.
۲۶. نامهٔ شیل، ۲۳ شوال ۱۲۶۶.
۲۷. نگاه کنید به مقدمهٔ تحلیلی.

خواهد شد»[۲۸]. اما حقیقت اینکه رشتهٔ آن‌گفت‌وشنود در مسأله تفتیش کشتیها تاکنگرهٔ صلح ورسای کشیده شد!

بحث‌میان ایران و انگلیس یك‌سال‌دیگر ادامه پیدا کرد. با سیاست متجاوزانهٔ روس درقضیهٔ آشوراده، تهدید وفشار انگلیس نیز افزایش گرفت، خاصه اینکه ایران خودرا درمقابلهٔ باروس تنها یافت. دیپلماسی انگلیس رادرآن مرحلهٔ‌بحرانی روابط‌ایران وروس، جزبه «شانتاژ» سیاسی بهیچ‌معنی دیگر تعبیر نمی‌توان کرد. دررجب ۱۲۶۷ امیر نخست حاضر شدفقط به مدت چهار ماه اجازهٔ تفتیش بدهد، به‌شرط آنکه صاحب‌منصب ایرانی نیز همه‌جا همراه باشد. اما اذن چهار ماهه راشیل «ریشخندی»شمرد. نامهٔ مهمی که سفیر در ۲۹ رجب۱۲۶۷ به‌امیرنوشته، تحول جریان‌گفتگوی دو دولت راآشکار می‌سازد:

«از قراری که عالیجاه طامسن صاحب به دوستدار نوشته بود: امنای دولت ایران قرارداده‌اند که یك‌کشتی جنگی بایك نفر وکیل ایرانی درآن کشتی تاچهار ماه مأذون باشند که درروی دریا گردش نمایند که در هر کشتی ایرانی غلام سیاه ببینند معطل کنند، آن‌هم یك‌دفعه. و هم‌عالیجاه مشارالیه به‌آن‌جناب اظهار داشته‌است که این‌مراتب‌رابه‌جناب لاردپالمستان اطلاع خواهد داد. این که یحتمل ازعظم و ارزش این‌قبیل اظهار امنای این دولت هم در اشتباه نیفتند، لازم دید که به‌آن‌جناب اظهار داردکه این تکلیف‌اولیای دولت بهیچ‌وجه مناسب‌بامنظورات دولت انگلیس ندارد. وقتی که‌نزدیك به‌کل دولتهای سویلیزاسیان روی زمین راضی شوند، وبا دولت انگلیس عهد وشرط ابدی دراین‌خصوص ببندند، چگونه می‌شود که دولت انگلیس به‌این اذن چهارماهه راضی شوند؟ که درحقیقت مثل ریشخندی است. امنای دولت ایران‌نبایست دراین اشتباه بمانند که به‌چنین وسیله می‌توانند محرك شوند، وتازه کنند محبتی راکه‌عقل عمومی تصدیق می‌کندکه دولت ایران باکمال جدوجهد می‌بایست مساعی جمیله در تازه‌کردن آن محبت بعمل آورند. عوض اینکه این مرحله موجب ملایمت گردد برخلاف آن موجب تصوراتی که دولت ایران باکمال بی‌انصافی ومنافی دوراندیشی نسبت به دولت انگلیس دارند، زیادتر آشکار می‌کند ازکثرت منظوری که خود دوستدار دارد که‌هرقدر ممکن‌باشد دوری وبرودت دولتین را تبدیل به‌نزدیکی و گرمی‌کند، هرچند دورنیست که این تکلیف هم‌منافی رأی اولیای دولت‌انگلیس باشد. به امنای‌دولت ایران اشاره می‌کندکه‌به‌دوستدار شرحی بنویسند و درآن ضمن قبول کنندکه: هرکشتی که غلام سیاه می‌آورد کشتی‌جنگی انگلیس معطل‌کند وبه کارگذاران ایرانی بسپارد، وحمل کنند آن سیاه رابه جزیره‌ای که‌درآنجاآزاد باشند،وامر معیشت خودرابه‌کدیمین خودبگذرانند. و هم درآن‌ضمن دولت ایران محض مخالفت نباشد. دوستدار

۲۸. نگاه کنید به مقدمهٔ تحلیلی.

نمی‌داند چگونه تعویق می‌اندازند تکلیفی را که کمال محافظت از برای دولت ایران دارد. آن‌جناب خاطر جمع باشند که این‌تکلیفاتی راکه دوستدار کرده‌است، هیچ خاطرجمع نیست‌که کفایت‌از برای تکلیفات ومنظورات دولت انگلیس، و هم‌خالی ازتشویش نیست که‌این میل شخصی خود دوستدار از برای ازدیاد محبت دولتین‌بلکه بر دوستدار زیاد ازحد تأثیر کرده باشد».

مذاکرهٔ تازهٔ امیر باشیل درسفراصفهان آغاز گشت، پیشنهادایران برای انعقاد قرارنامه‌ای بین دودولت شامل این‌اصول بود: قانون تفتیش فقط ناظر به‌کشتیهای تجاری اتباع ایران است نـه کشتیهای دولتی؛ امر تفتیش از اول تا آخر باید تحت نظارت صاحب منصب ایرانی انجام‌گیرد؛ کشتیها رانباید بیش‌از مدت تفتیش معطل گردانند؛ حق تنبیه فقط با ایران‌است وانگلیس تنها بردگان را به‌وطنشان برساند؛ زرخریدانی که‌در ایران‌هستند مشمول قرارنامه نمی‌گردند؛ مدت قرارنامه یازده سال باشد و اگر کشتیهای انگلیسی یك روز بیشتر مداخله نمایند نقض «حقوق‌انسان» کرده‌اند، و ایران حق مطالبهٔ ترضیه را دارد.

برآن اصول قرارنامه‌ای درشوال ۱۲۶۷ بسته‌شد وتاریخ اجرای آن از یکم ربیع‌الاول ۱۲۶۸ معین گردید. درواقع حق تفتیشی که‌این قرارداد برای‌کشتیهای انگلیسی شناخت، خیلی‌محدودتربودازجملهٔ موافقت‌نامه‌هائی که‌تااین‌زمان دولت انگلیس از دیگر کشورها بدست آورده بود. اگر قرارنامهٔ مزبور درست اجرا می‌گشت وایران مراقبت لازم‌را می‌نمود، عیب اساسی نداشت. خاصه اینکه هرگاه دولت نقشهٔ امیر را درتأسیس نیروی دریایی دنبال می‌کرد، می‌توانست حقوق خودرا درخلیج‌فارس پاسداری کند. متن قرارنامه، ودستور جامع وبسیارمهم دولت رابه‌میرزا محمودخان که مأمور بود که همه‌جا همراه کشتیهای تفتیش باشد، نقل می‌کنیم.

قرارنامه که بین دولت علیهٔ ایران و انگلیس در باب غلام و کنیز سیاه داده شده

دولت ایران قرار می‌دهد که کشتیهای جنگی دولت انگلیس و کمپنی تا مدت یازده سال مأذون باشد که به جهت احتمال حمل غلام و کنیز سیاه، کشتیهای تجارتی ایران را به تفصیلی که در این صفحه مرقوم می‌شود، تفحص نمایند سوای کشتیهای دولتی ایران که کشتی تجارتی و رعیتی نباشد و به آن کشتیهای دولتی مطلقاً دخل و تصرف نباید بشود. و اولیای دولت ایران قرار می‌دهند که بهیچ‌وجه غلام وکنیز سیاه در کشتیهای دولتی حمل ننمایند.

اولا قرار این است که این اذن و اجازه تفحص که در کشتیهای تجارتی و رعیتی داده می‌شود، از ابتدای تفحص تا انتهی به دستیاری و توسط و استحضار صاحب‌منصب ایران بشود که در کشتیهای دولت انگلیس منزل و مکان دارند.

ثانیاً کشتی تجار را زیاده از مقدار زمان تفحص غلام و کنیز معطل نکنند، و اگر غلام و کنیز در کشتی ایران و کشتیها بوده باشد کارگزاران دولت انگلیس گرفته ببرند، ولی بدون اینکه خسارت و معطلی برآنها وارد شود. و برای بردن غلام و کنیز نباید زحمت وضرری به آنها برسد، خود کشتی را به دستیاری و استحضار صاحب‌منصبان ایران که در کشتیهای انگلیسی هستند به کارگزاران بنادر ایران که از جانب این دولت علیه هستند بسپارند، و صاحب آن کشتی را که به خلاف حکم اعلیحضرت پادشاه ایران عمل نموده، و غلام و کنیز حمل کرده، کارگزاران این دولت علیه به اندازه تنبیه و ترجمان نمایند. و کشتیهای دولت انگلیس بی‌دستیاری صاحب‌منصب دولت علیه ایران هیچ نوع دخل و تصرف در کشتیهای تجارتی ایرانی ننمایند. لیکن صاحب‌منصبان دولت ایران هم نباید از شغل محولهٔ خود کوتاهی نمایند. و این قرارداد برقرار است تا موعد یازده سال. بعد از گذشتن یازده سال و تمام شدن موعد و مدت اگر یك روز زیاده بریازده سال معمول و مداخله در کشتیها شود، خلاف رویه دوستی دولت ایران و خلاف رعایت حقوق انسان شده‌است، از جانب دولت علیه ترضیه مطالبه خواهد شد.

ثالثاً نه غلام و کنیز قدیمی ایران که حال در ایران هستند از حال تحریر و مابعدها اگر بخواهند از راه دریا به خلیج یا هندوستان یا لنگه بروند یا سفر دریا نمایند، باید بلیط از مباشرین تذکرهٔ ایران که در بندر بوشهر می‌باشند، به استحضار بالیوز دولت انگلیس متوقف بندر بوشهر، مثل سایر قرارهای منظورهٔ فوق تا مدت یازده سال است.

ابتدای شروع به استقرار تفحص و رفتن صاحب‌منصبان ایران از غره ربیع‌الاول ۱۲۶۸ است از حال تحریر. تا ابتدای این تاریخ فوق حق تفحص و تفتیش نیست. تحریراً شهر شوال‌المکرم ۱۲۶۷.

«سواد دستخط همایون‌که در اول این قرارنامه مرقوم فرموده‌اند: «این سواد مطابق اصل واصل هم بنا به فرمایش ما نوشته شد، صحیح است. فی‌شهر شوال المکرم ۱۲۶۷ در دارالسلطنهٔ اصفهان مطابق سال تنگوزئیل والسلام.

صورت دستورالعمل‌عالیجاه میرزا محمودخان آجودان وزارت دول خارجه درباب غلام و کنیز

آن عالیجاه برحسب امر قدر قدرت اعلیحضرت شاهنشاه جمجاه عالمیان پناه روح‌العالمین فداه، مأمور است که روانهٔ بندر بوشهر شود و در سفاین دولت انگلیس بوده مشغول تفحص و تجسس باشد که تبعهٔ دولت علیه در کشتیهای خود غلام و کنیز سیاه به‌سمت بنادر فارس حمل و نقل ننمایند. و هرگاه کسی مرتکب شده باشد آن عالیجاه به

تفصیلی که در ذیل همین دستورالعمل مسطور و مقرر است، مرتکبین را تنبیه و ترجمان نمایند، و به شرایطی که ذکر خواهد شد معمول دارد.

اگرچه سابقاً از جانب اولیای دولت علیه به نواب شاهزاده اعظم نصرت‌الدوله فیروز میرزا در این باب اظهار شده، و نواب معزی‌الیه نیز به‌حکام و مشایخ اعراب بنادر و سواحل و جزایر بحرالعجم اخبار نموده است که من‌بعد مرتکب حمل و نقل غلام و کنیز سیاه نشوند، و به سمت بنادر فارس نیاورند، و جزایر را اعلام کرده است که باوجود اعلانات نواب والا باز تخلف‌کرده باشند، و وقتی‌که آن عالیجاه تفحص نمایند و معلوم شود که غلام و کنیز سیاه حمل نموده‌اند آن وقت تنبیه و ترجمان آنها را از قرار تفصیل بعمل آید.

دفعهٔ اول تنبیه و ترجمان مرتکب این است که عالیجاه مرتکب و صاحب کشتی را دویست چوب زده، و دو مساوی قیمت کنیز و غلام را که آورده باشد از او ترجمان بگیرد. به این معنی که نصف دومساوی وجه نقد را آزاد نمایند. و کیفیت دومساوی به‌این طریق است: مثلا اگر غلام و کنیز بیست تومان باشد، چهل تومان منظور نماید.

دفعهٔ ثانی اگر صاحب همان کشتی مرتکب شود به علاوهٔ تنبیه و ترجمان سابق، به تفصیلی که ذکر شد صاحب کشتی را با کشتی او شش ماه حبس نماید.

دفعهٔ ثالث هرگاه باز صاحب کشتی مرتکب شود این دفعه باز کشتی را ضبط دولت علیه نماید، و غلام و کنیز سیاه را آزاد نماید و تسلیم گماشتگان دولت انگلیس نماید که آنها را به اوطان خود روانه نمایند. و آن عالیجاه کیفیت آن را به اولیاء دولت علیه ایران عرض نماید.

و این قرارداد ما که در خصوص تنبیه و ترجمان، در صورتی است که از یك کشتی سه دفعه خلاف قرارداد دولت علیه به ظهور رسیده باشد، و کل این تنبیهات را بدون مداخلهٔ احدی به دست آن عالیجاه حکام بنادر این دولت علیه مجری نمایند. و نیز باید چهار نفر آدم صاحب سواد همراه آن عالیجاه باشد که هریکی از یکی از سفاین دولت بهیهٔ انگلیس که سیاحت دریا می‌نمایند بگذارند، و آن را مراقب باشند همین که غلام و کنیز را در کشتیهای تبعهٔ این دولت علیه دیدند، بدون‌اینکه خودآنها مداخله نمایند یا اینکه ازطرف‌گماشتگان دولت بهیه انگلیس اذیت و آزار برسد، به آن عالیجاه اخبار نمایند که آن عالیجاه موافق دستورالعمل مقررهٔ اولیای دولت علیه ایران به اجرای تنبیه و ترجمان آنها بپردازد.

و می‌باید آن عالیجاه موافق دستورالعمل و مطابق شرحی که در تاریخ شوال ۱۲۶۷ قلمی شده، و به دستخط همایون رسیده و سواد آن نزد عالیجاه است، افتخار نمایند. و به جز آن عالیجاه نباید دیگری

در این امر مداخله داشته باشد، بلکه این مأموریت را مخصوص خود داند، و مأذون نیست که مخالف این دستورالعمل و معاذیر همان شرحی که به دستخط مبارك همایون رسیده است، می‌باید اجری شود.

قرارنامهٔ ۱۲۶۷ به موجب فصل سیزدهم عهدنامهٔ پاریس میان ایران وانگلیس به مدت ده‌سال دیگر از تاریخ پایان آن تمدید گردید.ودر ۱۲۹۹ قرارداد تازه‌ای بین دو دولت‌بسته شدکه جانشین عهدنامه پیشین گشت .

مصونیت سیاسی و مسألهٔ حمایت وپناهندگی

قانون مصونیت سیاسی سفارتخانه‌های خارجی را به‌عنوان حق «خارج‌المملکتی»، حقوق بین‌الملل عمومی مشخص‌ساخته است؛کنسولگریها هم برخی امتیازات خیلی محدودی دارند. اماسفارتخانه‌ها وکنسولگریهای روس وانگلیس درایران حق‌مصونیت را وسیلهٔ اعمال نفوذ سیاسی،مداخلهٔ در امور داخلی، پناه دادن مجرمین غیرسیاسی قرار داده، رویه‌ای پیش گرفته بودند که‌بکلی منافی اصول حقوق دول وناقض حاکمیت ملل بود. به‌تعبیر ساده‌تر آن دستگاههای خارجی حکم امامزاده ویاسرطویلهٔ شاهی را پیدا کرده‌بودند که‌هرکس به‌آنجا پای می‌نهاد درامان بود، و دولت‌رایارای محاکمه وتعقیب وی‌نبود.

سوءاستفادهٔ نمایندگان سیاسی و کنسولان از «حقوق دیپلماسی» مظاهر گوناگون داشت. عمدهٔ آنها مسألهٔ تحت‌الحمایگی، وتبعیت خارجی اتباع ایران، وقضیهٔ سرپرستی ارامنهٔ تبریز است. (البته موضوع تبعیت خارجی ازجهتی پیوسته به حقوق بین‌الملل خصوصی بود. ولی جنبهٔ سیاسی آن بر هرجنبهٔ دیگر آن می‌چربید). این مسائل از لحاظ تاریخ سیاسی و حقوق داخلی ایران وقانون بین‌الملل عمومی وخصوصی‌اهمیت دارند.همین اندازه بگوئیم که‌بهانهٔ جنگ‌دوم ایران و انگلیس را مشاجرهٔ سیاسی بر سر تبعیت یکی از اتباع ایران، به‌دست انگلیس داد، دراین مبحث خیلی به‌اجمال سخن می‌گوئیم؛ توجه‌اصلی مامعطوف به‌کیفیات عمومی آن‌مسائل، شناخت سیاست امیر، و دشواریهائی است که‌برسر راه دولت او فراهم می‌کردند.و هرنمونه‌ای راکه می‌آوریم نمودار یك‌جهت گفتارماست.

موضوع تحت‌الحمایگی ناظر به‌تأمین دادن کلی سفارتخانه‌ها به‌اتباع ایران، ویاپناه جستن‌افرادی به‌سفارتخانه ویاکنسولخانهٔ خارجی می‌گردید. مورد اول شامل افراد سرشناسی مانند وزیر وشاهزاده وسردار و امنای دیوانی بود که اغلب بابیگانگان سروسری داشتند. مورد دوم بیشتر شامل کسانی‌بودکه‌متهم به‌جرم‌وجنایت ویا درزمرهٔ بدهکاران‌دیوان‌بودندکه‌تلاش در فرار از کیفر می‌نمودند. مسأله‌تبعیت‌خارجی اتباع ایران معمولا درمواردی پیش می‌آمد که‌غرض سیاسی خاصی درکاربود، ویا افرادی می‌خواستند

خود را ازشمول قانون داخلی مصون دارند وازحق قضاوت کنسولان خارجی سوءاستفاده برند. آنچه گفتیم نتیجه‌گیریهای دقیق ماست از مطالعهٔ تطبیقی مجموع مرافعه‌های ناشی‌ازادعای تحت‌الحمایگی‌وتبعیت. اماقضیهٔ سرپرستی ارامنهٔ تبریز موضوع جداگانه‌ایست وناشی از ادعای دولت انگلیس در حمایت از عیسویان، و امتیازی که در مداخلهٔ امور آنان برای خویش قائل بودند.

شروع می‌کنیم با مسألهٔ پناهندگی وچندنمونه رابه‌دست می‌دهیم.

یکی از مأموران دیوان به‌کار جمع‌آوری عایدی خالصه‌های دولتی گمارده شد. پس‌از انجام مأموریت ازتحویل پول به خزانه سرباززد وبه سفارت انگلیس پناه برد. چون دولت استرداد اوراخواست، جواب شنید:«از ترس‌بیگلربیگی لابداً به‌اینجا تحصن جسته‌است». امیر در رجب ۱۲۶۶ پاسخ دندان‌شکنی داد: «دیوانخانهٔ مبارکه برای غوررسی امور و رفع‌هرنوع ظلم‌از فقرا وضعفاقرارگرفته شده‌است. کی‌به‌تظلم رفت‌به‌دیوانخانهٔ مبارکه، عرض کرد که به من‌ظلم‌شده‌است وامنای دیوانخانه به‌عرض او نرسیدند که‌لابد شود پناه به‌سفارت آورد؟ پس‌معلوم می‌شود که اینطور آدمها مظلوم نیستند و منظورشان خوردن مال دیوان و مردم است». در دنبال آن چنین گوشزد می‌کند: «بعدازآنکه اینطور راه مردم به‌عمارت سفارت بازشود، هرکس به‌طمع خوردن مال دیوان افتاده پناه به عمارت سفارت می‌آورد، و آن جناب و دوستدار را به هر روز در زحمت و مرارت می‌اندازد. در این صورت ازجناب سامی خواهش دارد که‌آقاجان‌بیك راجواب داده وروانه نمایند، و من‌بعدهم که‌یقین است که‌اگر ازاین‌قبیل اشخاص را راه بدهند، باعث زحمت آن‌جناب خواهدشد».

درمورد دیگر که یکی ازاشرار به‌سفارت مأمن جست، امیر به‌شیل نوشت: «سؤالی از آن‌جناب شده بود که‌چگونه می‌شود رعیت و نوکر دولت ایران درزیر حمایت دولت دیگر برود؟ اگر موافق عهدنامه قراری دراین باب‌هست، مرقوم دارند تامعلوم شود؟ آن‌جناب ازاین فقره صرف‌نظرکرده جوابی مرقوم نداشته‌اند، یقین است که‌دراین باب جوابی مرقوم خواهید داشت. ثانیاً نوشته بودند که‌اولیای دولت ایران رسماً بطور دولتی‌به‌سفارت دولت انگلیس اطمینان دادند تا ازآن‌سفارت بیرون رفت. اگر دراین‌باب سندی ازاولیای دولت ایران دارند ابراز نمایند تا معلوم شود آن چگونه سندی است که اورا ازتسلط آقا ونوکر ورعیت دولت ایران خارج می‌کند»؟!

همین بساط را استیونس کنسول انگلیس در تبریز برپا کرده بود. یکی از قداره‌بندان شهر به‌کسی زخمی زد، وکنسولخانه را پناهگاه خود قرار داد. میرزا مصطفی‌خان افشار[۲۹] منشی مهام خارجه، استرداد وی را خواست. استیونس برهان آورد که: «هرکس پناه به‌قونسولگری آورد در

۲۹. این شخص همان نویسندهٔ سفرنامهٔ خسرو میرزا به روسیه است.

تحت حمایت خواهدبود، نباید از قونسولگری‌به محاکمه ببرند». افشاربه امیر مراجعه کرد وبـه‌دستور اوشرحی مبنی بر اعتراض علیه مداخلـهٔ کنسول در امور مملکت در ۱۱ شوال ۱۲۶۷ نوشت و اعلام داشت: امنای دولت مقرر داشته‌اند که: «آن عالیجاه وسایر گماشتگان دول متحابه را حقی نیست که‌شریر و مقصر این دولت علیه‌راحمایت کرده، نگاهداری نمایند. ونوشته‌اند که دراین‌باب باآن‌عالیجاه دوستان استظهاری‌مکتوباً گفتگوکرده، جواب حاصل نماید که‌آیا به‌چه مناسبت این مداخله‌هارا در امور داخلهٔ مملکت می‌نمایند؟ لهذا زحمت اظهار می‌دارد که همان شخص مقصررا در صورتی که‌جواب مقرون به‌حساب نداشته باشد، به‌نزد دوستدار روانـه نمایند که‌بر وفق تقصیر تنبیه‌شود. واگر جواب درستی که مقبول برای اولیای دولت‌علیه خواهد بود درحمایت ونگاهداری مقصر این‌دولت‌دارند، نوشته به دوستدار اعلام‌کنند که مراتب رابه دربار همایون عرض کند». جواب استیونس این‌بود: «زخم زدن و مقصر بودن مشارالیه ثابت ومشخص نیست». وبنابردستور وزیر مختار «مادامی که اطمینان و خاطرجمعی‌از جانب کارگزاران دولت علیه درحق‌او داده نشود، دوستدار اورا تسلیم نکند».

دولت برآن‌شد که قرار درستی بدهد که هر روز کسانـی به عنوان وابستگی به‌کنسولگری ادعای امتیازی نکنند. ازاین‌رو صورت گماشتگان آن‌را خواست، ومنشی مهام خارجهٔ آذربایجان درشوال ۱۲۶۷ به‌استیونس ابلاغ‌کرد: «چندنفری از اهالی ایران واشرار این‌مملکت خودرا منسوب به قونسولگری آن دولت بهیه کرده، ازبعض‌آنها که‌آدمان درستکارنمی‌باشند، پاره‌ای خلاف ظاهر می‌شود که شکایت آنها به‌عرض حاکم ولایت می‌رسد. البته این‌قبیل اشخاص که خودرا بسته به‌قونسلگری آن دولت می‌نمایند، خالی از غرض نمی‌باشند. اکثر آنها اهل شرارت و افساد خواهند بودو چنان خیال می‌نمایند که به‌انتساب قونسلگری، خودشان را ازسیاست عمل خلاف محافظت‌خواهندکرد، دربی‌حسابی مستمرمی‌باشند». بنابراین‌شایسته است اسم ورسم کسانی که‌نوکری حقیقی کنسولگری را دارند بفرستند که «در امتیازات آنها موافق قاعده وقرار رفتار شود». استیونس آن‌را تقاضای «بیهوده وخلاف»شمرد. وشیل به‌این عبارت تعبیر کرد که: دولت می‌خواهد بداند «قونسول در اندرون خودبه‌چه‌کارمشغول‌است». در واقع «قونسول مزبور درکمال آزادی و رفاهیت بدون ایرادی از هیچ طرف می‌تواند که بخواهد ومایل باشد صد نوکر هم‌نگاه دارد.»

دولت می‌خواست قراری‌بگذارد که‌سفارتخانه وکنسولخانهٔ انگلیس، مأمن مردم رجاله نباشد. آن جوابهای بازاری که از شیوهٔ نامه‌نگاری‌سیاسی دوربود، ارتباطی به‌مطلب نداشت؛ حکایت ازسیاست‌ماجراجویانهٔ انگلیس علیه دولت امیر می‌کند. ازآنجا که‌آئین پناهندگی‌وحمایت سیاسی به‌صورت مبتذل وغیرقانونی درآمده بود، وشیل واستیونس خودرا پای‌بند قواعـد

بین‌المللی نمی‌دانستند، دولت رفت‌وآمد به سفارتخانه وکنسولخانهٔ آن دولت‌را تحت مراقبت قرارداد.این‌معنی‌درنامهٔ شیل، رمضان ۱۲۶۷، به‌امیر منعکس است.می‌نویسد: وزیر نظام آذربایجان برادر آن جناب« درمجالس و محافل مذکور داشته‌اند که‌چنانچه جناب امیر درطهران مردم رامنع‌از آمد وشد به‌سفارتخانهٔ انگلیس کرده‌اند، من هم مأمورم که مردم اینجا را ممانعت کنم‌که به‌قونسولخانهٔ انگلیس رفت‌وآمد نداشته باشند. هرچنداین معنی مدتها بودکه در باطن از آن جناب به‌لباسهای مختلف به منصهٔ ظهور رسیده بود، وهرکسی رابه‌یك راهی درمقام ممانعت برمی‌آمدند، یااز یك راهی به‌تأدیب‌و تنبیهش می‌کوشیدند... قطع دارد که خودآن جناب هم راضی نخواهند بود که‌به‌این وضوح خیالات باطنی خودرا آشکار سازند. و امیدچنان‌است که اما بعد راملاحظه درین باب داشته‌باشند. وهم... وزیر نظام رادرمقام نصیحت‌اعلام دارند که‌ازاین قبیل صحبتها اجتناب نمایند». امیر پاسخ‌داد: برادرم «بهیچ‌وجه سروکاری باقونسولخانه یا امورات آنها ندارد که‌به‌کسی بگوید بروید یانروید. اووزیر نظام است و کارش علیحده... از درایت آن جناب با همهٔ مجالست و مؤانستی که بادوستدار دارند و معرفت کلی به‌احوال ما هر دودارند، به‌نظر بعید می‌آید که‌اینگونه تصورات دربارهٔ دوستدار و مشارالیه نمایند، وگوش به‌سخنان ارباب‌غرض و مردم‌بیکار ایرانی داده، این‌حرفهای بی‌مأخذ رارسماً مرقوم دارند. با کمال دوستی و اتحادی که‌فیمابین این دودولت‌قوی مکنت می‌باشد، چه‌باعث است که‌چنین قدغنها می‌شود؟ بالجمله آن‌جناب این مراتب را به‌همه‌جهت بی‌مأخذ وبی‌پا دانسته ابداً گوش به‌سخنان ارباب غرض ندهند.بدیهی‌است که‌روات اینطور اخبار خیرخواه هستند یا معلل ومغرض».

اماراجع به ماجرای مدعیان تبعیت انگلیس:

به‌یك داستان تاریخی که‌تازمان قطع روابط سیاسی ایران وانگلیس طول کشید، قناعت می‌کنیم. حاج‌عبدالکریم قندهاری بازرگانی بود ازاهل قندهار، درحدود ۱۲۳۰ به‌تهران آمد، ازراه دادوستد ورباخواری دارائی هنگفتی گرد آورد که‌بالغ برصد هزار تومان ثبت کرده‌اند. به‌گناه اینکه باسفارت انگلیس سروسری داشت، در دولت حاجی میرزا آقاسی چوب مفصلی خورد که تأدیب سیاسی بشود. ازمردم طلب فراوان داشت، درضمن مالیات‌زیادی به‌دیوان بدهکار بود. برای اینکه طلبش را وصول کند، ومال دولت‌را بخورد، مدعی تبعیت انگلیس شد و زادگاهش را «شکارپور» هند قلمداد نمود. سفیر انگلیس درتذکاریهٔ رسمی به دولت خود می‌نویسد:«او از اهل افغانستان است، و ادعای هندی بودن اوحقیقت‌ندارد. اما چون از راه اجحاف وغصب مال مردم ثروت زیاد اندوخته، می‌خواهد تحت حمایت سفارت در امان باشد»[۳۰].

اماشیل که آن سخن را به‌لندن می‌نویسد، در مکاتبهٔ با ایران مدافع

۳۰. انگلیس ۶۰/۱۴۵ تذکاریهٔ شیل، ژوئیه ۱۸۴۹.

سرسخت شکارپوری بودن حاج‌عبدالکریم وحامی ادعـای نـاموجه اوست. بازرگان قندهاری استشهادی فراهم کرد که‌اهل شکارپور است، شیل هم گذرنامهٔ انگلیسی به‌دستش داد ودرشوال ۱۲۶۷ به‌امیر نوشت: «بصراحت اظهار می‌دارد که‌حاجی عبدالکریم رعیت خالص‌خلص دولت انگلیس است وباشبرت رعیتی دولت انگلیس راهم دردست دارد، وازنوشتن واسناد دادن این‌قبیل ایرادات بهیچ‌وجه منقصتی دررعیت و مطالبات او و اشخاصی که تذکرهٔ رعیتی دولت انگلیس را دردست دارند نمی‌رسد. و دولت انگلیس مطالبات حاج مشارالیه راازهرکسی که‌باشد، به‌قسمی مطالبه خواهد کرد که مطالبات رعایای متولد شدهٔ در خود لندن را مطالبه می‌کند. و درمطالبات مشارالیه اصلا تفاوتی نخواهد کرد.البته اولیای‌این‌دولت ازمراتب مسطوره دراین مراسله استنباط کامل خواهند فرمود که ایستادگی بی‌ثمر دراین موارد عاقبت نیك نخواهد داشت». زبدهٔ استدلالهای دولت از مجمـوع نامه‌هائی که به سفارت نوشته شده، این‌است: «استشهاد معتبرهٔ مشحونه به امهارمفتیهای هرات و معتبرین و مشاهیر آنجا حتی جناب ظهیرالدوله (حاکم‌هرات) در دست است که‌تولد مشارالیه در کرشك قندهار شده و او قندهاری است واین معنی ازغایت شهرت ووضوح مستغنی ازبینه و دلیل است... خلاصه ابداً اولیای این دولت علیه حاجی عبدالکریم رابه رعیتی‌آن دولت نشناخته‌اند و نمی‌شناسند». دیگر اینکه «در همهٔ قبالجات وتمسکات شرعیه وعرفیه اصل مشارالیه قندهاری ومسقط‌الرأس و مولد او کرشك قندهار بوده، محل شك وشبهه‌نیست.وهم ازاینکه مشارالیه متجاوز از قرنی در جزوآحاد رعایای ایران محسوب بوده و صاحب خانه وملك‌وعیال واولاد وثروت ومکنت‌زیاد شده، وقرابت با دودمان واشخاص بزرگ‌کرده و با رعایا و عموم تبعهٔ این دولت درجمیع تکالیف و تحکمات شریك وسهیم بوده، ودراین مدت یك‌قرن توطن او دردارالخلافه مثل سایر افراد وآحاد رعایای مخصوص خود برمشارالیه حکم‌کرده‌اند، واز دادوستد معاملات‌ودادن وجه گمرك وسایر قواعد ملکیه‌به‌طریق رعیتی ایران رفتار کرده است، و هرگز در هیچ حالت بجز در این اواخر خود را از تبعهٔ خارجه عدو محسوب نداشته‌است».

به‌علاوه یك‌سند ذمی حاجی میرزاآقاسی که‌به‌موجب آن در۲۸شعبان ۱۲۶۳ صدراعظم ایران مبلغ چهار هزار تومان از حاج عبدالکریم قرض کرده‌بود، و درسوادآن‌سند که ازطرف سفیر انگلیس جهت مطالبهٔ وجه نزد امیر فرستاده شده بود، صریحاً به‌قلم آمده: «خیرالحاج حاج عبدالکریـم قندهاری المولد و طهرانی‌المسکن». امیر از این نامه اتخاذ سند نمود و به وزیر مختار انگلیس در ۱۹ محرم ۱۲۶۸ نوشت: «چنانکه در همان سواد نوشتهٔ مرحوم حاجی‌میرزا آقاسی ایفادی آن‌جناب، نیز به‌همین‌صفت‌موصوف شده‌است اگر نوشتهٔ مزبور معتبر باشد، قاطع وفاصل همهٔ این حرفها و مثبت رعیتی او به دولت ایران است.والایك نوشته چگونه دوحالت‌می‌تواند

داشت که در جنبهٔ مطالبهٔ وجه معتبر، ودرجنبهٔ دلالت به‌رعیتی بی‌اعتبار باشد»؟

پس‌از اینکه حاج عبدالکریم استشهاد خودرا تنظیم کرده و خود را رعیت انگلیس می‌خواند، نامه‌ای ازسفارت به‌خط میرزا حسینقلی‌خان منشی سفارت و مهر کلنل شیل به دولت‌ایران می‌رسد که صریحاً حاج عبدالکریم راهراتی ذکر کرده بود. وتاریخ این نامه مدتی متأخر برتاریخ استشهاد حاجی مزبور بود. لذا دولت به‌شیل ابلاغ کرد: «...به دلایل عدیده وبراهین واضحه ثابت و مدلل شده‌است که او شکارپوری نیست،و اصل او ازکرشك قندهار که‌به‌هرات نزدیك است می‌باشد. واستشهادی هم که او خودرا شکارپوری نوشته و ابرازکرده، جعلی است و تاریخش پیش‌از تاریخ نوشتهٔ آن جناب است که اوراهراتی دانسته‌اند. وبدیهی است که نوشتهٔ سفارت خاصه‌آن جناب اعتبار تمام دارد و ناسخ استشهاد جعلی‌او».

دربرابر آن براهین قاطع امیر، شیل خواست تصدیق ضمنی بگیرد ودرنامهٔ رسمی از «حاجی عبدالکریم شکارپوری رعیت دولت انگلیس» یاد می‌کند. امیر هم‌که نازك‌بین بودو ازجواب باز نمی‌ماند گفت: «اینطور تصریحات را دربارهٔ کسی که‌رعیتی او محل حرف وگفتگوی کلی نبوده باشد، می‌توان نوشت، نه‌درحق آنکه حرف و دلیل واضح برعدم رعیتی او باشد». شیل زبان تهدید پیش گرفت: همان مطالبهٔ‌حقوقی که «به‌جهت رعیت متولد شدهٔ درلندن بایست بشود، بدون تفاوت و مغایرت دربارهٔ حاج‌عبدالکریم و اشخاصی که‌تذکرهٔ رعیتی دولت انگلیس را دردست دارند، خواهد شد. براولیای هر دولت لازم است که حفظ اینگونه مراتب را قبل‌از وقوع واقعه‌ای که درحقیقت خیلی ملاحظه لازم دارد بفرمایند». امیر به سفیر ابلاغ کرد: یاباید «قراراجلاس وتحقیقی دراین باب‌گذارند، ویااینکه ناچار اولیای این دولت مطالبهٔ این مطلب را با اولیای دولت انگلیس رجوع نموده، سواد کل‌احکام معتبرهٔ‌علما و مجتهدین واستشهادات ممهور به امهار صحیحه راهم نزد ایشان خواهند فرستاد»، که‌حقوقی به‌این آشکاری درپردهٔ خفا نماند. بنابراین توقع دارد «اظهار مجددی ننمایند تا کیفیت مزبور بررأی اولیای دولت بهیهٔ انگلیس معلوم شود». یعنی امیر اعلام کرد که گفت وشنود بس‌است.

سفارت ساکت‌شد. دوسال بعد از امیرکه مقدمهٔ قطع روابط‌سیاسی ایران و انگلیس چیده می‌شد ــ داستان تاجر قندهاری از نو عنوان‌گردید. دولت‌گفت: باید«مقدماً تبعیت بالاختصاص او به‌احددولتین‌مشخص‌ومدلل‌شود. پس‌ازآن به‌اقتضای تبعیت‌او به‌احد طرفین رفتار شود»[۳۱]. درمجموع‌نامه‌های شیل یك‌حقیقت چشمگیر است که‌آنچه می‌نوشت دروغ محض بود، و خودش هم به‌دروغ وتزویرش آگاه؛ در تذکاریهٔ رسمی به دولت خود، حقیقت را گفته بودکه پیشتر آوردیم.

۳۱. برای تفصیل نگاه کنید به وقایع اتفاقیه، ۱۵ صفر ۱۲۷۰.

*

آخرین گفتار ما در مسألهٔ سرپرستی یا حمایت ارامنهٔ تبریز است.

پس‌از مرگ محمدشاه وپیش‌از ورود ناصرالدین‌شاه به‌پایتخت، کار «سرپرستی» ارامنهٔ تبریز در ذیقعدهٔ ۱۲۶۴ بـه استیونس کنسـول انگلیس در تبریز سپرده شد. این تدبیری احتیاطی بود که در دورهٔفترت، حادثهٔ ناگواری روی ندهد و زحمتی برای جماعت ارمنی ایـجاد نشود. محلهٔ ارمنی‌نشین تبریز وضع خاصی داشت و امیر در یکی از نامه‌هایش وصف آن را کرده: «این محلهٔ ارامنه در جائی واقع شده که از مسلمانان و ارمنی و رعایای خارج دائماً به‌آنجا آمدوشد می‌نمایند، ورعایای دولت روسیه هم درآنجا منزل و مأوی دارند... و هیچوقت درآنجا خالی از حوادث نخواهد بود». نمونه‌ای از این هنگامه‌ها در وزارت نظام میـرزاتقی‌خان برپا شد که تدبیر او را در فرونشاندن آن شناختیم[۳۲]. همچنین دانستیم که روس و انگلیس هر دو نسبت به اقلیت مسیحی و خاصه جماعت ارمنی تبریز علاقهٔ سیاسی داشتند ــ و نکتهٔ باریك اینکه برخورد منافع هردو دولت، اغلب در محلهٔ ارمنی‌نشین بروز می‌یافت.

در بخش دیگر اصول سیاست امیر را در حمایت از اقلیتها، خاصه توجه او را در پشتیبانی از حقوق عیسویان، و از همه مهمتر اندیشهٔ مترقی او را در اعتلای مقام اجتماعی طایفهٔ نصرانی روشن ساختیم. گفتار ما در اینجا محدود است به جنبهٔ سیاسی مسألهٔ ارامنهٔ تبریز در روابط ایران و انگلیس با توجهی به رویهٔ روس. راجع به وجههٔ نظر انگلیس، شیل به امیر می‌نویسد: «در مقام یادآوری به خاطر آن جناب بیاورد کـه دولت انگلیس چقدر طالب خشنودی و بهبودی خاطر اهالی عیسویهٔ این مملکت می‌باشند». جای دیگر در توضیح صدور فرمان سرپرستی ارامنه به نام استیونس می‌گوید: «دولت انگلیس خیلی ترحم دارند در خیر طوایف ارامنه و نصرانیه که هم ملت هستند. خیلی طالب هستند که هیچ تعدی و بدرفتاری به آنها نشود». همچنین در معنی لغت «حمایت» و «سرپرستی» که به‌ترادف به کار می‌رفت، این تعریف را می‌آورد: «معنی لفظ حمایت این است که شخصی تنبیه نشود از اتهام، یا اینکه کسی خسارت به او نرساند، یااینکه کسی مدخلیت به او داشته باشد بدون اعلام‌کردن، و قبل ازرجوع کـردن به آن شخصی که در زیر حمایت اوست. از مضمون فرمان برآن جناب معلوم خواهد بود که مستر استیونس، پرستاری ارامنه را در حالت قونسولگری بالشخصه کرده است».

جهت عمومی سیاست امیراین بود: «رعیت هر مملکتی راسلطنت و دولت خودش باید پرستاری نماید لاغیر». به علاوه مداخلهٔ مأموران‌بیگانه در کار ارامنه منافی «حقوق سلطنت» یعنی حاکمیت دولت است. از جهت دیگر می‌دانیم که رویهٔ کنسول انگلیس دخل و تصرف آشکار در امور داخلی

---

۳۲. نگاه کنید به بخش ۲۳.

ایران بود. او همان کسی است که در قضیهٔ معجزهٔ بقعهٔ صاحب‌الامر تبریز چلچراغ به آنجا فرستاد، و در برانگیختن هیجان عمومی شهر دست داشت[۳۳]. امیر در نامهٔ بلندی که در رجب ۱۲۶۶ به شیل فرستاد، طوماری ازمداخلات استیونس نوشته، نتیجه‌گیری می‌کند: «اختلالاتی که از مداخلهٔ پیوستهٔ... مستر استیونس قونسول دولت انگلیس رو می‌دهد، خارج از مأموریت وشغل قونسولگری خود در امور داخلهٔ مملکت آذربایجان دخل وتصرف می‌نماید، بدیهی و آشکار و روز بروز در ازدیاد است... و رفتار و حرکـاتی را عالیجاه مشارالیه در این اوقات پیشنهاد خود کرده است‌که منتج حوادث و مفاسد کلیه است». در گفتگوی باشیل نیز گفته بود: «یقین دارم که در هیچ کشوری هیچ‌کنسولی اختیار مداخله در امور داخلی را ندارد، و اجازه نمی‌دهد که به اندازهٔ مستر استیونس در کارهای دولت دخـل و تصرف کند»[۳۴].

پس تصمیم گرفت که دست کنسول را از مداخلهٔ غیر قانونـی در کار مملکت قطع کند، و فرمان سرپرستی او را از ارامنهٔ تبریز یکسره باطل گرداند. نخست در ۱۸ محرم ۱۲۶۶ اعلام کرد که: «کل فرامین اول جلوس آذربایجان الی ورود به دارالخلافه» ملغی است. رأی دولت را زبانی به‌شیل ابلاغ کرد که از این پس استیونس اختیاری در کار ارامنه ندارد، و نیز از همان قرار به‌وزیر آذربایجان دستور صادر شد. تعلیماتی که شیل در این مرحله به استیونس فرستاد قابل دقت است: «هرگاه وزیر آذربایجان موضوع فسخ حمایت ارامنه را به شما اعـلام داشت، لازم نیست‌که کوششی برای حفظ آن سمت بنمائید. اما نگوئید که از جانب من دستوری به شما رسیده است»[۳۵].

امیر که به‌شیوهٔ خود، در کارهای عمده همیشه زمینه را آماده می‌ساخت ــ به دنبال ابلاغ شفاهی مزبور، تصمیم دولت را بطور کتبی در ۹ جمادی‌الاول ۱۲۶۶ به سفیر انگلیس اعلام نمود. و همـان روز بـه محمدرضاخان فراهانی وزیر آذربایجان نوشت:

> ... چندی پیشتر برحسب حکم و صدور دستخط همایون... به‌شما قلمی داشت که نظر به مقتضیات مصالح ملکیه نباید عالیجاه... موسی استیونس قونسول دولت بهیهٔ انگلیس، مداخله در امر ارامنهٔ تبریز تبعهٔ دولت ابد مدت داشته باشد. باید مراتب را بطور خوب و قسم مرغوب حالی عالیجاه مشارالیه نماید، و خود آن مخدوم به‌امور آنها مراقبت نموده، کسی را تعیین کند به‌امور آنها وارسی کرده که مورث‌پاره‌ای

۳۳. نگاه کنید به بخش ۲۲.
۳۴. انگلیس ۶۰/۱۵۸ شیل به پالمرستون ۱ ژانویهٔ ۱۸۵۱.
۳۵. انگلیس ۶۰/۱۵۰ شیل به استیونس، ۲۶ مارس ۱۸۵۰.

نقلها و گفتگوها نشود. و آن مخدوم هم ازجانب دیوان عالیجاه حاجی‌آقا کدخدای محلهٔ آنهارا تعیین نموده که به‌امور آنها وارسی نماید. اگر چه سابقاً دراین باب... به‌جناب قولول شیل... بالمشافهه اظهار واعلام شده بود، درین وقت نیز به‌موجب نوشتهٔ رسمانه که سواد آن در جوف است، مراتب را به جناب معزی‌الیه نگارش داشت که از حکم همایون استحضار کامل نمایند، و بدانند که عالیجاه حاجی‌آقا کمافی‌السابق مأمور است که به امور ارامنهٔ تبریز وارسی نماید ولاغیر.

در نامهٔ امیر به شیل می‌خوانیم: «نظر به مصالح چند از مقتضیات امور ملکیه» به وزیر آذربایجان دستور رفت که: «نه عالیجاه موسی استیونس قونسول دولت بهیهٔ انگلیس، نه دیگری ازمنتسبان دول سایره باید مداخله در کار ارامنهٔ تبعهٔ دولت ابد مدت داشته باشد... لهذا مجدداً به جناب سامی زحمت می‌دهیم که آن جناب هم به عالیجاه قونسول بنویسد که چون اینگونه کارها از امور داخلهٔ این دولت علیه است و مقتضی‌مصالح ملکیه نیست‌که‌دیگری مداخله نماید، لهذا از قرار حکم‌محکم اعلیحضرت... مداخله در امور ارامنهٔ تبریز ننماید». در نامهٔ مزبور بتلویح گفت که حق سرپرستی به دولت دیگری مثلا روسیه واگذار نخواهد شد.

امیر در نامه‌ای که روز بعد (دهم جمادی‌الاول) به سفیر روس نیز نگاشت، به استناد حقوق حاکمیت دولت اعلام نمود: «حقوق سلطنت... در باب پرستاری رعیت خودشان، مداخلهٔ منتسبان خارجه را در کار ارامنه بیحق می‌سازد؛ این معنی بدیهی و معلوم است که رعیت هر مملکتی را سلطنت و دولت خودش باید پرستاری نماید لاغیر. به حکم دوستدار، بر طبق دستخط مبارك به ... وزیر آذربایجان شرحی نوشت که... قونسول دولت انگلیس از منتسبان دول خارجه، مداخله در امر ارامنهٔ تبریز رعیت دولت ننمایند». در آخر نامه خواهش کرد که به کنسول روسیه در تبریز بگویند که «جز کارگزاران آذربایجان احدی را نشناسند».

همین جاست که امیر به شاه می‌نویسد: «در خصوص حکایت ارامنه... خواب هم نکرده، مشغول این کار می‌باشد. و نمی‌داند که آخر تکالیف حضرات به کجا خواهد انجامید، در صورتی که قبول خواهش آنها از قوهٔ این دولت خارج است. در جواب آنها حیرتی دارم. معهذا تا امکان در دست هست باید تلاش کرد. جوابی در دست دارم که الان نوشته می‌شود.»[۳۶] تلاش او بیحاصل نبود.

باری، تصمیم دولت برای شیل گران بود، اما ناگزیر پذیرفت. دالگوروکی در باطن خرسند گشت زیرا میل نداشت که سرپرستی ارامنه را کنسول انگلیس به عهده داشته باشد. و این قضیه خود رقابتی میان دو کنسول در تبریز ایجاد کرده بود، و امیر از آن استفاده نمود و سیاست خود

۳۶. مجموعهٔ کاغذهای امیر، خطی.

را پیش برد. شیل در ۹ جمادی‌الثانی ۱۲۶۶ به امیر اطلاع داد: دوستدار «محض خواهش اولیای این دولت علیه و جهات دیگر، این یك فقره مطالبه را گذشت نمود که من بعد کارگزاران دولت علیهٔ ایران خود به نفسه به سرپرستی ارامنهٔ تبریز پردازند. و به عالیجاه... مستر استیونس... فردا می‌نویسد که دخل و تصرف ننماید».

دیری نگذشت که ماجرای سیاسی میان‌کنسول روس و انگلیس و وزیر آذربایجان هر سه درگرفت. مجمل قضیه اینکه: در نیمه شب ۲۸ ربیع‌الثانی ۱۲۶۷ مردی ارمنی از گماشتگان کنسولخانهٔ روس در مستی، به روی سرگزمهٔ شهر قمه کشید. به دستور وزیر او را تنبیه کردند. استیونس به ادعای سرپرستی ارامنه چوب‌زدن ارمنی را تجاوز دولت به حقوق خود شمرد؛ آنیچکف توقیف او را مخالف عهدنامه قلمداد کرد؛ و محمدرضاخان آن کار را از اختیارات دولتی خود دانست. اما باید گفت کنسول روس حاضر بود از ادعای خود به نفع اقدام دولت ایران صرف نظر کند.

کنسول انگلیس به همکار روسی خود اعتراض کرد: «شما می‌دانید که شاه، کل ارامنه که در تبریز هستند یك سال و نیم است به من سپرده‌اند. پس از این قرار این حرکت وزیر خلاف است و مطلقاً بی قاعده است. علاوه از آنکه بی‌حرمتی به شخص من است آن به کنار بماند. میل خود را به جناب وزیر گفتم و ضرور است که به شما خبر بدهم که تا از سفارتخانهٔ دولت بهیهٔ انگلیس به من خبر ندهند که امسال دولت ایران این اقتدار از من گرفته‌اند، هرگز راضی نخواهم شد و نخواهم گذاشت احدی دخل و تصرف در کار ارامنهٔ اینجا بکند».

کنسول روس پاسخ فرستاد: آن ارمنی نوکر کنسولخانه است و رعیت ایران. «و چون سرگزمه هم رعیت دولت ایران است و این عمل خلاف عهدنامهٔ ترکمنچای بوده، من می‌بایست به امنای این شهر و مباشرین امور دیوانی تبریز شکایت و اظهار کنم، کردم... اینکه نوشته بودید حرکت وزیر بیقاعده است آن را هم نمی‌دانم که تنبیه کردن وزیر رعیت را بدون اذن شما، خاصه کسانی را که به سبب شما خلاف کرده بودند بیقاعده است یا نه؟ اینقدر می‌دانم که حرکت جناب وزیر مطابق است با دستورالعملی که امنای دولت ایران به او داده‌اند و به من‌اظهار کرد، وهمان روزها به شما هم اظهار نموده است. و قنسولخانهٔ روس هم حکم و دستورالعمل دارد که به غیر از مباشرین امور دیوانی تبریز قبول دخل وتصرف خارجه را در ارامنه نکنند».

سخن آنیچکف راست و منطقی بود، و حرف استیونس بی‌پا. دولت پیش از این به او ابلاغ کرده بود که هیچ حقی در سرپرستی ارامنه ندارد، و اربابش شیل نیز آن را تأیید نموده بود. اما خوی ماجراجویش وی را به ستیزه‌جوئی واداشت. دالگوروکی نیز در پشتیبانی از حقوق دولت در

جمادی‌الاول ۱۲۶۷ به‌امیر نوشت: استیونس ادعای حمایت ارامنه را می‌نماید. اما اولیای دولت ایران «مکرر به طریق اکمل به دوستدار اطمینان داده بودند که اینگونه امتیاز مخالف حقوق سلطنت می‌باشد... متوقع است که هرچه زودتر ممکن باشد، بالکلیه حالت اینگونه اوضاع را رفع نمایند. عالیجاه جنرال قونسول اعلیحضرت امپراطوری در آذربایجان در امورات متعلقهٔ به تبعهٔ روس و رعایای ایران، نمی‌تواند کارکنان حسابی دیگر را بشناسد مگر کارگزاران آن مملکت که نزد ایشان مأموریت دارند».

از این پس یك سلسله مشاجرهٔ طولانی بین سفارت انگلیس و دولت سرگرفت. برگزیدهٔ استدلال دو طرف را از مجموع نوشته‌های رسمی به‌دست می‌دهیم. استدلال شیل این بود: سرپرستی کنسول از ارامنهٔ تبریز به‌موجب فرمان پادشاه بوده و مقبول دولت انگلیس؛ مرد ارمنی مثل سایر ارامنه زیر حمایت کنسول است و نمی‌شود «فی‌الفور محافظت ارامنهٔ تبریز را موقوف کند»؛ چون به وزیر آذربایجان خبر دادند که شخص ارمنی در خدمت کنسول است و نباید معترض او شد، گفته بود: آدم او باشد یا نباشد تنبیه خواهیم کرد؛ وی به‌دولت انگلیس و مأمورآن بیحرمتی‌کرده، و به جرم این اهانت باید از وزارت آن ایالت معزول شود و حکمران آذربایجان نیز پوزش بخواهد؛ لازم است که سرپرستی ارامنه را به موجب وعده‌ای که داده بودند از نو به کنسول بسپارند.

اما برهان امیر: به موجب اعلام رسمی دولت، کنسول در زمان تنبیه ارمنی در سرپرستی ارامنه باقی نبوده است؛ عنوان سرپرستی سلب اختیار و اقتدار حکمران آذربایجان را نمی‌کند؛ تنبیه ارمنی رعیت ایران بیحرمتی به کنسول نیست؛ از کجا و به چه دلیل محقق گردیده که وزیر آذربایجان آن عبارت را گفته باشد؛ قبول عزل وزیر را «دولت ایران برای خود... مخاطرهٔ عظیمه می‌داند، بطوری‌که در انتظام مملکت و استقلال سلطنت خالی ازخلل نمی‌داند»؛ راجع‌به تجدید برقراری‌کنسول به‌سرپرستی ارامنه «به خاطر ندارم چنین وعده‌ای... داده باشد، زیرا اگر چنین وعده‌ای داده بود می‌بایست حکم مجدد» صادر شده باشد و چنین امری تحقق نیافته.

چند نکتهٔ عمده را از نوشته‌های امیر نقل می‌کنیم. به‌شیل می‌نویسد: تقاضای واگذاری سرپرستی ارامنه به دولت دیگر متضمن دو امر است. یکی اینکه: «چنان مستفاد می‌شود که باید برخلاف حکم‌کل معمولهٔ ایران، این محلهٔ ارمنی حالتی داشته باشدکه حاکم آذربایجان مسلوب‌الاختیار از کار آنها ماند. و این رسمی است جدید در ایران. دیگر اینکه اگر امری حادث شود، خود به رأی‌العین ملاحظه می‌نمائید که کارگزاران هممهد همجوار» حقی مطالبه می‌کنند که اگر اجرا شود مایهٔ رنجش کنسول شما می‌شود، و هرگاه تأملی گردد، آن طرف استصواب غیر را مقبول نمی‌دارد. از آن گذشته «حالت امروزهٔ این کار ارامنه برای دولت علیهٔ ایران

مایهٔ مرارت و باعث بی‌نظمی مملکت سرحدیه شده و به این واسطه امور داخلهٔ آذربایجان در حالت بی‌نظامی است. و بدیهی است که چنین بی‌نظامی و مرارت برعهدهٔ کسی است که باعث شده... این مداخله مستلزم بی‌نظامی چند و اختلال امور داخلهٔ مملکتی می‌باشد و مایهٔ مرارت است. حالا ثمر مرارت طاهر و ازجملهٔ آنها یکی همین فقره‌است... از آن جناب استفسار می‌کنیم که درین صورت چگونه امری را مرتکب شویم که هم باعث رنجش آن جناب، و هم مایهٔ رنجش دوست همجوار شود، و هم علت بی‌نظمی امور داخلهٔ دولت علیهٔ ایران گردد؟ آیا در این صورت تکلیف است که ما خود مباشر و متصدی کار خود شویم و رفع رنجش نمائیم یا نه»؟

ناگفته نماند که روسها هم از محمدرضاخان فراهانی وزیر مقتدر و کاردان آذربایجان (که از خویشاوندان قائم‌مقام بود) خرسندی نداشتند حتی‌از ابتدا با وزارت او مخالفت ورزیده بودند. دالگوروکی در «نوشتهٔ محرمانهٔ» خصوصی خود به امیر، رجب۱۲۶۶، اشاره‌ای به‌این معنی‌دارد: «آن جناب اطلاع دارند که هنگام نصب او، دوستدار در انتخاب او ایراد گرفته بود، چنانچه بعد معلوم شد تشویق و اندیشهٔ دوستدار بیجانبود». سرانجام امیر برای اینکه ادعای انگلیس را در حق سرپرستی ارامنه باطل گرداند، محمدرضاخان را به تهران فراخواند. اما پس از آنکه بساط مبتذل حمایت انگلیس را نسبت به ارامنه یکسره برچید، درنظر داشت او را به وزارت آذربایجان باز گرداند. اگر دالگوروکی به شرحی که خواهد آمد، سخت مخالفت نکرده بود، این نقشه‌اش را هم پیش‌برده بود.

الغای فرمانی‌که استیونس در دست داشت، شکستی بودکه به سیاست و شأن انگلیس وارد آمد. البته این‌کار برکنسول‌گران بود. به خیال اینکه حفظ آبروئی کرده باشد در ۲۲ جمادی‌الثانی ۱۲۶۶ اعلامیه‌ای به زبان فارسی و ارمنی بر در کلیسای ارامنه چسباند به این مضمون:

مضمون اعلام نامه که در روز یکشنبه ۲۲ شهر جمادی‌الثانی که روز عید خمسین نصاری بوده، عالیجاه قونسول دولت فخیمهٔ انگلیس هم به‌خط فارسی وهم به‌خط ارمنی نوشته به‌در کلیسائی که در محلهٔ ارامنهٔ دارالسلطنهٔ تبریز واقع است چسبانده بود:

قریب چهل روز قبل برین وزیر مملکت آذربایجان یك‌نفر ارمنی را که از جانب قونسولگری دولت بهیهٔ انگلیس به مباشری و سرپرستی ارامنهٔ تبریز مأمور بود بدون تقصیر چوب زد، وبی‌احترامی به دولت ما واقع شد. من کیفیت را به‌وزیر مختار دولت انگلیس نوشتم وشکایت از بی‌احترامی اوکردم. وزیر مختار در دارالخلافه به‌اولیای دولت قاهره در این‌باب گفتگوها کرد و اظهار زیاد نمود، و بعد از گفت و شنود زیاد قرار رضامندی را براین دادند که وزیر آذربایجان از من معذرت

خواهدخواست، ویك‌صد تومان‌حسب‌الامر اولیای دولت‌قاهرهٔ ایران به آن ارمنی که بدون تقصیر چوب خورده خواهند داد، لکن من‌بعد در امور ارامنهٔ این ولایت مرا مداخلهٔ مخصوصه نمی‌باشد. لکن اگر ظلمی و ستمی نسبت به ارامنه واقع شود، به قونسولگری اظهار نماید، ممنوع نیستم و بلکه حق دارم که رفع ظلم اورا به صواب‌دید بزرگان تبریز رفع نمایم.

شیل در جواب اعتراض امیر نسبت به عمل استیونس، به این زبان پوزش خواست: «این عمل منافی و مخالف رأی دوستدار اتفاق افتاده. اصلا دوستدار راضی به ظهور این معنی نبوده، محض استماع باعث کمال تأسف دوستدار گردید. بدیهی است که دوستدار در مراعات رسوم مواحدات دولتین علیتین هیچوقت راضی به کسر شوکت این دولت علیه نبوده، و بر خود آن جناب هم مخفی نخواهد بود که همواره اوقات چقدرها در حفظ مراتب اعزاز و احترام این دولت علیه اهتمام دارد».

چند کلمه در عکس‌العمل روس بگوئیم و تمام بکنیم: تناقضات سیاست روس قابل دقت است. وقتی که امیر خواست محمدرضاخان را از نو به وزارت آذربایجان بفرستد، دالگوروکی در نوشتهٔ محرمانهٔ رجب ۱۲۶۶ اعلام کرد: به علل خاصی دوستدار «لابد خواهد شد تجدید منصب او را بشدت ممانعت نماید. آن جناب می‌دانند که طبع دوستدار چنین نیست که از حق آشکار خود دست بردارم، یعنی حقی که دارم متحمل نشوم که فساد قبیحه مایهٔ اغتشاش و بی‌نظمی شود در ولایت همجوار مملکت روس. معلوم است کارهای دولتی تماشاخانه نیست، و کارهای دولتی افسانه نیست». در جهت مخالف این مضمون درجمادی‌الثانی ۱۲۶۶ می‌نویسد: گرچه در ماهیت تصمیم دولت دربرکنارکردن وزیر آذربایجان مداخله‌ای‌ندارد، اما دوستدار «این عزل را سند قرار می‌دهم و حق را باقی می‌داند، و در هر واقعات که به اعتقاد دوستدار کسر شأن برای دولت بهیهٔ روسیه روی دهد، بروفق این قانون که آن جناب قرار داده مطابق دول کاملة‌الوداد رفتار کند، خواه در ولایت همجوار مملکت روس خواه در سایر ولایت ایران هرجا که خیر دولت بهیه اندك ربطی داشته باشد. دوستدار این اعلام دولتی را می‌نماید به جهت اینکه بعد از آن دولت علیهٔ ایران حق نداشته باشد رد نماید مطالب دوستدار مبنی برسابقه که حق کافی می‌باشد».

امیر که دربحث اصولی فرو نمی‌ماند، جواب مستدلی در ۲۲ جمادی‌الثانی به دالگوروکی فرستاد، و راهنمای دولت را حقوق ملل قرار داد: آن حقی که ادعا می‌نمایند، فقط باعث «بی‌نظمی این دولت و اختلال امور این مملکت» است. از این رو «بردوستدار هم لازم آمد که رسماً به جواب مصدع آیدکه: اولا اولیای دولت علیهٔ ایران برآن جناب روا نمی‌دانند که در عمل الجائی معامله به مثل نمائید، زیرا که آن عمل الجائی اضطراری

که اتفاق افتاده اولیای ابد مدت با کمال ایراد باقی و برقرار هستند. لهذا عمل مزبور را برای آن جناب حق کافی نمی‌دانند. ثانیاً امیدوارم به فضل خدا و فرط شوکتین فخیمتین هیچوقت کسر شأنی برای خدام اعلیحضرت امپراطوری در این دولت رو ندهد. و اگر بر حسب قضا یا خدا نخواسته امر مخففه‌ای حادث شود، معلوم است که به مقتضیات حقوق ملل و دول که در جمیع ممالك دول سایر، قانون معموله متداوله است، عمل خواهد شد». در ارزش این نامه، پالمرستون به شیل می‌نویسد: «پاسخی که شما تصور می‌کنید امیرنظام به دالگوروکی داده، در نظر دولت انگلستان عین منطق است»[۳۷]. اما جای دیگر که پای منافع انگلیس بمیان می‌آمد، منطق امیر به خرج پالمرستون نمی‌رفت.

خلاصه حالت سیاسی ایران در جمع مناسبات با دو کشور همسایه این بود که هرکدام گامی برمی‌داشت، دیگری دوقدم پیش می‌رفت؛ هنوز اعتراض این تمام نگشته، تهدید و اتمام حجت آن در کنار بود. آنچه گذشت شمه‌ای بود از دشواریهای ایران در روابط با روس و انگلیس، و تلاش آن دولت در دفاع حاکمیت خود در مقابلهٔ تعرض مغرب.

مأموریت شفیع‌خان به لندن و میرزا حسین‌خان به هند

اندیشهٔ امیر را در برقراری رابطهٔ مستقیم سیاسی ایران بادربار روس و انگلیس، و گفتگوی او را با دالگوروکی و شیل پیش از این باز نمودیم[۳۸]. در اوائل ۱۲۶۷ شفیع‌خان نایب‌آجودان باشی را به‌عنوان «مصلحتگذاری» و مقام «شارژدافری» ایران در لندن گماشت ،و میرزا حسین‌خان (مشیرالدوله بعدی) را به سمت «کارپردازی» و مقام «قونسولگری» مأمور بمبئی نمود. انتصاب آنها را در ۲۳ ربیع‌الاول ۱۲۶۷ به سفیر انگلیس چنین اعلام کرد:

> چون برای ازدیاد روابط مودت و استکمال ضوابط مخالطت اعلیحضرت قدر قدرت قضا شوکت شاهنشاهی صان‌الله شوکته عن التناهی، در این اوقات عالیجاه مجدت و نجدت همراه شهامت و صرامت اکتباه مقرب‌الحضرت العلیه شفیع‌خان نایب آجودان‌باشی را به منصب مصلحت‌گذاری و لقب شارژدافری منصوب و مأمور به اقامت لندن، و عالیجاه میرزا حسین‌خان به منصب کارپردازی و لقب قونسولگری‌تعیین و مأمور به اقامت بندر بمبئی فرمودند، و درین روزها روانه‌اند، لهذا به مقتضای کمال اتحاد دولتین بهیتین به آن جناب زحمت می‌دهد شروحی که لازم دانند در سفارش عالیجاهان مشارالیهما به لندن و بندر بمبئی قلمی دارند که کمال مراقبت و رعایت و اقدام از آنها مرعی و منظور دارند.

۳۷. انگلیس ۶۰/۱۴۹ پالمرستون به شیل، ۱۸ ژوئیهٔ ۱۸۵۰.
۳۸. نگاه کنید به بخش ۲۵، قسمت سفارت صدر به پطرزبورگ.

شفیع‌خان مأموریت داشت دربارهٔ مسألهٔ هرات و قضیهٔ تبعیت‌حاج عبدالکریم قندهاری و مطالب معوقهٔ دیگری با پالمرستون گفتگو نماید. همراه او میرزا ابراهیم (عموی میرزا ملکم‌خان) به سمت مترجم روانه شد. اندکی بعد میرزا محمدعلی مهندس مأمور لندن گردید که ضمن خدمت سفارت، درس بخواند و به تکمیل فن مهندسی پردازد. شفیع‌خان تا نیمهٔ ۱۲۷۰ سمت نمایندگی ایران را داشت، سپس به تهران بازگشت. گزارشهای سیاسی او به دست ما نرسیده که میزان دانش و بینائی او را در کار سیاست خارجی بسنجیم. آنقدر می‌دانیم که میانهٔ او و میرزا ابراهیم در لندن برهم خورد، و هرکدام نامه‌هائی علیه دیگری فرستاده که چون ارزش تاریخی ندارند از بحث آن می‌گذریم.

اما میرزا حسین‌خان کارهای مهمی انجام داد.

در «دستورالعمل» امیر به میرزا حسین‌خان مورخ ربیع‌الثانی ۱۲۶۷ موضوعهای عمده‌ای آمده. راجع به تصمیم دولت در تأسیس کنسولگری می‌خوانیم: از آنجا که پس‌از انعقاد قرارنامهٔ تجاری بین ایران و انگلیس برطبق مواد آن، مأموری به بمبئی نرفته بود که «به سرپرستی و غوررسی امور تجار وعموم تبعهٔ دولت علیه که در آنجا و در سایر ممالك هندوستان مراودت و معاملت دارند، بپردازد ــ و آنها را کمایجب در حفظ و حمایت و رعایت خود بدارد»، لازم گردید مأموری برای اقامت آنجا تعیین گردد. «وظیفهٔ آن عالیجاه این است که بهیچ‌وجه من‌الوجوه از احوال آنها غافل نبوده، کمال حمایت و تقویت از آنها بنماید و نگذارد از کسی به آنها آزار و اذیتی برسد، و در عین بیغرضی خاطر آنها را از خود راضی و خشنود دارد».

نخستین شرطی که می‌نهد اینکه: «از گرفتن تعارف و رشوه محترز بوده، مطلقاً طمع و توقعی از آنها ننماید». نکتهٔ ارزندهٔ دیگر اینکه هرآینه تقصیری از آنان صادر شود «مأذون و مرخص نیست که آنهارا به زجر و شکنجه و چوب مبتلا سازد». اما قسمت بعدی دستور امیر قابل انتقاد است زیرا مسألهٔ تعارض قوانین ایران و هند وصلاحیت کشور متوقف فیها را در رسیدگی به‌جرائم پیش‌بینی نکرده: «اگر تقصیر جزئی است اورا چندروزی محبوس داشته، مرخص کند و اگر کلی‌است اورا روانهٔ ایران نموده و تقصیر اورا موافق تصدیق جمعی شهود معتبر به عرض اولیای دولت... برساند تا موافق قانون دیوانخانهٔ عدالت تنبیه و سیاست شود».

دیگر اینکه: برای همهٔ اتباع ایران لازم است که تذکرهٔ دولتی که قیمت آن ده‌شاهی است، در دست داشته باشند. و اگر از گرفتن‌تذکره تخلف ورزیدند فایدهٔ ان را «حالی آنها نماید». منازعه و مرافعه‌های اتباع ایران را با یکدیگر نزد کارپرداز «به اجلاس و مصالحه بگذرد، و اگر نگذرد و مرافعات کلی باشد باید به‌حکام شرع ایران رجوع نماید».

در مرافعه‌های میان اتباع ایران و انگلیس، حضور وکیل کنسول ایران در «محکمهٔ عدالت» لازم است. به‌علاوه سالی یك‌بار وکیلی امین برای سرکشی امور تبعهٔ ایران به کلکته روانه کند.

دربارهٔ وجه گمرك می‌گوید مراقبت گردد که اتباع ما زیادتر از اتباع دیگر ندهند، و به این‌منظور صورت عهدنامه‌های حکومت هند را با دولتهای دیگر فراهم آورده بفرستد. راجع به میزان کالاهای وارداتی و صادراتی ایران و هند هرماهه «روزنامهٔ صادر و وارد» را به‌وسیلهٔ کشتیهای تجاری ایرانی به بوشهر بفرستد که همراه چاپار ارسال‌دارند. همچنین در ارسال «گازت بمبئی... و زود فرستادن کاغذ، و رساندن‌اخبار زیاد اهتمام داشته باشد». نکتهٔ مهم دیگر اینکه اغلب در ایام عاشورابین طایفهٔ شیعه و سنی زد وخورد در می‌گیرد. لازم است «پیش از حادثهٔ منازعه» عده‌ای مأمور از حاکم شهر گرفته، نگذارد کار به ستیزگی بکشد.

میرزا حسین‌خان از راه بوشهر ومسقط رهسپار بمبئی گردید. با شیخ مسقط مذاکره‌ای داشته بود که مورد ایراد دولت قرار گرفت. نایب وزارت خارجه در ۲۴ شوال ۱۲۶۷ به او می‌نویسد: گزارشی که از بوشهر و مسقط فرستاده شده بود به‌نظر شاه و امیر رسید. اما «مداخلهٔ شما در امور خارج از مأموریت، و کارهائی که در دستورالعمل قیدنشده و مداخله کرده‌اید پسند نیفتاد. مقرر داشتند من به آن عالیجاه اظهار داشته، ضمناًنصیحت نمایم از قرار دستورالعمل که در دست دارید تجاوز و تخلف نکنید، و در امورات خارج از مأموریت خود بهیچ‌وجه دخیل ننمائید. هزار نکتهٔ باریکتر زمو اینجاست. به کارهائی که خارج از ماموریت است دخیل شدن ایرادات وارده برشما وارد خواهد آمد».

در تکمیل دستور کلی که شرح آن گذشت، امیر در شوال ۱۲۶۷ چند مطلب را به کنسول ایران تأکید نمود. یکی اینکه: اتباع ایران را «سرپرستی و نگاهداری نمائید، و آنهارا از زیادتی و بیحسابی محفوظ بدارید، و همچنین نظمی داشته باشد که نتوانند در خاك خارج مصدر بی‌نظمی شوند». به‌علاوه «درباب نوشتجات سعی کنید استحضار و اطلاع بهم رسانید. هروقت کشتی به این طرف عبور می‌کند روزنامه و اخباری که متعلق به کار خودتان باشد، نوشته ارسال دارید... در فرستادن روزنامجات و اخبار متعلقهٔ به خود البته اهمال و غفلت ننمائید».

افراشتن بیرق رسمی ایران برفراز عمارت نمایندگیها (اعم از سفارت یا کنسولگری) از کارهای امیر است. دربارهٔ این موضوع‌ساده که قاعدهٔ بین‌المللی آن روشن است، دولت روس و عثمانی به‌آسانی رضایت نمی‌دادند .واین‌کار در آن کشورها با کشمکش انجام پذیرفت. به همین مأخذ میرزا حسین‌خان پرسید که هرگاه حکومت هند مانع آمد چه باید بکند؟ امیر در شوال ۱۲۶۷ نوشت: «درباب بیدق دستورالعمل خواسته بودید. این‌کار دستورالعملی لازم ندارد. اگر ممانعت کردند

خدمت اولیای دولت ابد مدت معروض دارید، و منتظر حکم مجدد باشید. هرطور مقرر شد از آن قرار معمول دارید».

میرزا حسین‌خان که زیرك و کاردان و خوش‌سلوك بود، برخی کارهای مفید انجام داد. حمایت او از بازرگانان ایرانی موجب افزایش صادرات ایران به‌هند گردید. دفتری از صادرات و وارد ت فراهم‌آورد که «هرگونه و هرقسم مال‌التجاره که از سمت ایران وارد بندر بوشهر می‌شود، و هرنوع مال‌التجاره که از بندر مزبور خارج شده به سمت ایران می‌آید، ثبت درستی گرفته روانه دارد که باعث حصول مزید استحضار از برای کارگزاران دولت علیه بلکه تجار و کسبهٔ ایرانی بشود». این پیشنهاد نیز از اوست که اگر «تجار تبعهٔ دولت ایران در عوض پول نقد تریاك بیاورند و خرید نمایند، متضمن منافع کثیره برای مملکت و رعیت خواهد بود». می‌دانیم در این زمان حکومت هند از ورود تریاك ایران سخت جلوگیری می‌کرد[۳۹]. میرزا حسین‌خان به کارهای اتباع ایران که از بی‌سرپرستی آشفته بود، سرو سامانی داد. حتی چند خانوار زردشتی یزد را که از نامرادی روزگار چند سال پیش به هند رفته بودند، باز گرداند.

میرزا حسین‌خان در سال ۱۲۷۰ به ایران بازگشت، ژنرال کنسول تفلیس شد، سپس به سفارت ایران در عثمانی رفت. در آنجا نیکو خدمت کرد، و بعد به وزارت امور خارجه و صدارت و سپهسالاری رسید. از رجال ترقیخواه و قانون‌طلب ایران است وبعد از امیرکبیر برجسته‌ترین وزیران دورهٔ قاجار.

باشگاه ادبیات

۳۹. نگاه کنید به بخش ۲۱.

۲۷

ایران و فرانسه

روابط ایران و فرانسه در تاریخ روابط بین‌الملل جدید، با اتحاد دفاعی دوکشور در زمان ناپلئون آغاز گشت ـ و با سپری شدن آن دورهٔ تاریخی این اتحاد نظامی نیز منطق سیاسی خود را از دست داد. گرچه همکاری بسیار گرم دو دولت به سرخوردگی ایران انجامید ـ این اثر را در محیط مناسبات دوملت باقی گذارد کـه ایرانیان همیشه در دشواریهای سیاسی خود با روس وانگلیس، از فرانسه چشم یاری‌داشتند. اما بحقیقت دراین توجه ذهنی، عنصر عاطفی برتعقل سیاسی می‌چربید؛ سیاستمداران ما کمتر غوراین معنی را شناختندکه منطق سیاست‌بین‌المللی ایجاب نمی‌کرد که دولت فرانسه کمك متحققی به گرفتاریهای ایـران بنماید.

در مدت بیست و پنج سال بعد از ناپلئون، روابط ایـران و فرانسه رونقی نداشت. ولی صاحب‌منصبان فرانسوی‌در خـدمت نظام ایران، بودند، دسته‌ای از شاگردان ایرانی در پاریس درس می‌خواندند، و اندك داد و ستد بازرگانی هم میان دوکشور برقرار بود. نه اینکه دولت فرانسه یکسره از ایران قطع علاقه کرده باشد؛ در ترقی نظام لشکری و رواج دانش و فن جدید مساعدت خود را دریغ نمی‌داشت، و آمادهٔ توسعهٔ آن‌بود. اما دولت ایران هدف مشخص ورویهٔ پی‌گیری نداشت، و اگر گاه در آن رشته‌ها به خیال کاری می‌افتاد از روی بوالهوسی بود و بدون هیچ نقشه‌ای. پس از جانب ایران کار با معنی انجام نگرفت. این نکته را هم بگوئیم که روس وانگلیس هیچکدام از برقراری وبسط روابط ایران و فرانسه (یا با هرکشور ثالث نیرومند غربی) خشنود نبودند ـ وسودشان را در این می‌دانستند که پای نفوذ هیچ دولت بزرگ دیگری در ایران باز نشود. حتی نسبت به خدمت افسران فرانسوی در ایران سخت‌معترض

بودند[1].

پس از بیست و پنج سال دورهٔ رکود سیاسی ـ جنب وجوش تازه‌ای در روابط دو کشور پدید آمد: به‌دنبال سفارت فوق‌العادهٔ «کنت‌دوسرسی»[2] به ایران، دولت فرانسه سفارتخانهٔ دائمی در تهران تأسیس کرد و «کنت دوسرتیژ»[3] را در ۱۲۶۰ با مقام وزیرمختاری به دربار شاه فرستاد. او طرح قرارنامهٔ دولتی و بازرگانی دو دولت را ریخت. و با انقلاب جمهوری ۱۸۴۸ همکاری سیاسی ایران و فرانسه یکباره جهش بلندی کرد، گرچه زود فرو نشست. بررسی مذاکرات میان دو کشور و خاصه تحول آن در زمان امیر، دوجهت مختلف سیاست ایران و فرانسه را روشن می‌نماید. وجههٔ نظر امیر بخصوص از لحاظ شناخت سیاست کلی او نسبت به‌کشورهای غربی، در رابطهٔ مجموع مناسبات ایران با روس و انگلیس، بسیار با معنی است. (همان وجههٔ نظر او را در سیاست با دولت امریکا نیز خواهیم دید). در این گفتار جنبه‌های گوناگون سیاست ایران و فرانسه را در یك دورهٔ زودگذر تاریخی مورد نقد و سنجش قرار می‌دهیم.

گفتگوی سرتیژ بادولت ایران به‌صدور یك فرمان و تنظیم طرح پیمان «دوستی و تجارتی» انجامید. به‌موجب فرمانی که در جمادی‌الاول ۱۲۶۳ نگاشته شد، اتباع فرانسوی از حق آزادی تجارت و همهٔ امتیازهای دولت «کاملةالوداد» برخوردار می‌گردیدند. اما هیچ حق متقابلی برای تبعهٔ ایران شناخته نشد؛ درواقع فرمانی یك‌جانبه بود.

متن فرمان

فقرهٔ اول: چون از قدیم‌الایام فیمابین دو دولت قوی مکنت ایران و فرانسه دوستی و اتحاد برقرار بود، درین اوقات عالیجاه مجدت ونجدت همراه فطانت و فراست آگاه غراف سرتیژ که فرستادهٔ دولت بهیهٔ مزبوره و مقیم دربار معدلتمدار است، نظر به اتحاد سابق و ارتباط لاحق از اولیای ابد مدت قاهره استدعای صدور منشور قضا دستور نمود.

فقرهٔ دوم: آنکه به‌عموم تجار و رعیت و سیاحان و سایر تبعهٔ‌دولت بهیهٔ مزبوره در ممالك فسیح‌الممالك ایران سلوك و رفتار مثل سایر دول کاملةالوداد مرعی می‌شود. و از اجناس و اشیاء منقوله به این ولایت وجه‌گمرك چون اتباع دول متحابه مطالبه و دریافت شود. و در جمع آنچه در حق عموم رعیت دول کاملةالوداد مرعی می‌شود در حق تبعهٔ دولت فرانسه نیز منظور رود. لهذا به مقتضای مراعات اتحاد سابقه و تجدید مودت لاحقه، واجابت مسئول عالیجاه مشارالیه به حکام ونواب و مباشرین و مستحفظین حدود و سنور وعموم اهالی ممالك فسیح‌الممالك از سپاهی و رعیت امر و مقرر می‌شود که چون میل خاطر همایون اقدس

۱. نگاه کنید به بخش ۱۲.

2. Comte de Sercey. 3. Comte de Sartige.

شهریاری در ترقی امر تجارت و رفاه حال عموم رعیت [است] بناء علیهذا به این فقرهٔ ثالث قرار شود که اعزاز و اکرامی را در حق تبعهٔ سایر دول کاملةالوداد مرعی می‌دارند، اعم از مرافعات و محاکمات و مطالبهٔ وجه گمرك و جمیع ماسطر ولم‌یسطر در حق تجار و سیاح و عموم رعیت و تبعهٔ دولت بهیهٔ فرانسه که از دوستان قدیم دولت ابد مدت بی‌زوال است، مرعی و محفوظ داشته وجه گمرك تجاران ایشان زیاده از صدپنج که قرار دولت علیه باسایر دول متحابه است ننموده، و در صدد تزیید و تشیید دوستی و اتحاد با دولت بهیهٔ مزبوره باشند. زیاده چه تأکید شود. حسب‌المقرر معمول و درعهده شناسند تحریراً فی‌شهر جمادی‌الاول سنهٔ ۱۲۶۳.

پس از آنکه فرمان صادر گشت، تازه دولت حاجی میرزا آقاسی به نقص عمدهٔ آن پی‌برد، و درصدد برآمد که از سفیر فرانسه موافقتی تحصیل کند که اتباع ایران نیز متقابلا همان حقوق را داشته باشند. اما سرتیژ زیربار نمی‌رفت؛ می‌گفت از دولت‌خود دستوری ندارد. این‌نخستین برخورد دولت و سفارت بود. دولت خطا کرده بود که پیش از صدور منشور سلطنت، در اندیشهٔ تأمین حقوق خویش نبود. و سفارت سخنش مقبول نبود چه‌دادن امتیاز متقابل به‌جائی برنمی‌خورد، و در همهٔ قراردادهای ایران با دولتهای دیگر آن حق برای اتباع ایران شناخته شده بود. حاجی‌میرزا آقاسی ناچار به «گیزو» وزیر امور خارجهٔ فرانسه نامه‌ای فرستاد و مطلب را چنین عنوان کرد: بنابر خواهش کنت‌دوسرتیژ فرمانی از مصدر سلطنت صادر گردید که «به‌تجار تبعهٔ بهیهٔ فرانسه بطوری رفتار شود که با تبعهٔ دولتهای کاملةالوداد فرنگ رفتار می‌شود... اما در حق تجار تبعهٔ خودشان درمملکت فرانسه موافق مضمون فرمان جهان مطاع کاغذی از عالیجاه غراف سرتیژ خواستند که معاملهٔ به‌مثل شود. عالیجاه مشارالیه در جواب گفتند که من از جانب اولیای دولت خود مأذون نیستم چنین کاغذی بدهم. لهذا فرمان مبارك را ضبط کردند که پس از آنکه آن جناب به‌عالیجاه مشارالیه در دادن کاغذ مزبور اختیار دهند، یا فرمانی برطبق فرمان همایون از دولت بهیهٔ فرانسه صادر شود، آن وقت فرمان همایون درحق‌تجار تبعهٔ این‌دولت‌علیه به عالیجاه مشارالیه داده شود. اما به آن جناب این معنی پوشیده نباشد که اولیای دولت علیه کمال رضامندی و خشنودی از حسن کفایت و قاعده‌دانی عالیجاه مشارالیه دارند و او را شایستهٔ هرنوع منصب سفارت می‌دانند. دیگر آن جناب اختیار دارند، زیاده چه اطناب رود».

پس دولت به اصطلاح خودش فرمان را «ضبط» کرد تا تکلیف شناختن حق متقابل و مساوی روشن گردد. گیزو حق ایران را تأیید کرد. اما نمی‌خواست پایهٔ روابط دو کشور برفرمان قرار گیرد از آنکه فرمان قابل فسخ بود؛ پیشنهاد بستن قرارنامه‌ای را نمود که در ضمن اصل معاملهٔ

متقابل مورد تقاضای ایران در آن گنجانده شود. بـراین اساس مذاکرات خیلی سری آغاز شد و «عهدنامهٔ دوستی و تجارتی» درشعبان ۱۲۶۳ (ژوئیهٔ ۱۸۴۷) در نیاوران به امضاء حاجی‌میرزا آقاسی و کنت‌دوسرتیژ رسید. حقوق مساوی دو دولت شناخته شد؛ و موافقت گردید که دولت فرانسه در تهران و تبریز و بوشهر کنسولگری ایجادکند. یك اعتراض عمدهٔ روس و انگلیس برهمین شرط بود. و چنانکه در مبحث روابط با روس و انگلیس گذشت، موضوع تأسیس کنسولگری خارجی در آن اوان از مسائل‌مهم‌سیاسی بشمار می‌رفت. نخست متن عهدنامه را که تابه‌حال در مجموعهٔ اسناد رسمی انتشار نیافته، با حذف مقدمهٔ آن می‌آوریم.

پس از مقدمه:

وکلای حضرتین ذیشوکتین اختیار نامجات خودرا ملاحظه ومبادله کرده وآنهارا به قاعدهٔ معروفه موافق و شایسته دید، فصول آتیه راتعیین و برقرار نمودند.

فصل اول: تبعهٔ دولتین علیتین معاهدتین از قبیل سیاحان وتجار و پیشه‌ور و غیرهم که در مملکتین محروستین سیاست یا توقف‌نمایند بالسویه از جانب حکام ولایات و وکلای طرفین به عزت و حمایت قادرانه بهره‌مند خواهند گردید، و در حال سلـوکی نسبت بـه اتـباع دول کاملةالوداد منظور می‌شود در حق ایشان نیز منظور خواهد شد. وکذالك و بالمفاوضه مأذون و مرخصند که هرگونه امتعه و اقمشه و محصولات چه از راه دریا و چه از راه خشکی به مملکت یکدیگر بیاورند، و از مملکت همدیگر ببرند و بفروشند و معاوضه نمایند، و به هر بلدی از بلاد مملکتین که خواهند حمل و نقل نمایند.

فصل‌دوم: هرگونه امتعه‌و اقمشه‌که اتباع دولتین علیتین معاهدتین به مملکت یکدیگر نقل نمایند، و از مملکت همدیگر بیرون برند وجه گمرکی که از تجار و اتباع دول کاملةالوداد حین ورود امتعه ومحصولات ایشان به ولایات دولتین و حین خروج از مملکتین مطالبه می‌شود، از ایشان نیز مطالبه خواهد شد. و حق و وجه علیحده به‌هیچ اسم و رسم در دولتین علیتین‌مطالبه نخواهد شد.

فصل سیم: در ممالك محروسهٔ ایران که فی‌مابین اتباع دولت بهیهٔ فرانسه مرافعه و یا مباحثه و منازعه روی دهد طی گفتگو و اجـرای عدالت‌آن بالتمام به‌عهدهٔ وکیل یا قونسول دولت بهیهٔ فرانسه است اگرچه متوقف در محل و مکان این مرافعه و مباحثه و منازعه بوده باشد. والا در مملکتی که اقرب به مکان مزبوره است خواهد بود. وکیل یاقنسول مزبور طی این گفتگو را بروفق قوانین متداوله در مملکت فرانسه خواهد کرد.

هرگاه مرافعه یا مباحثه یا منازعه فیمابین تبعهٔ دولت بهیهٔفرانسه

و اتباع دولت علیهٔ ایران در مملکت ایران حادث گردد، در محلی که قونسول دولت بهیهٔ فرانسه مقیم باشد مقاولات متداعین و تحقیق وتدقیق و اجرای حکم به عدل و انصاف در محکمهٔ دولت علیهٔ ایران که محل عادیهٔ طی اینگونه امورات است، با حضور احدی از منتسبان وکیل یا قونسول دولت بهیهٔ مزبور خواهد شد.

هرگاه مرافعه یا مباحثه یا منازعه در مملکت ایران فیمابین اتباع دولت بهیهٔ فرانسه و تبعهٔ سایر دول خارجه واقع شود، تحقیق و اجرای حکم آن به عهدهٔ وکلا یا قونسولهای طرفین خواهد بود. و کذالك گفتگوها و منازعاتی که فیمابین تبعهٔ دولت علیه ایران و اتباع دولت بهیهٔ فرانسه و تبعهٔ سایر دول خارجه در ممالك محروسهٔ فرانسه اتفاق افتد، قرار انجام و اتمام‌آن بنحوی خواهد بود که با اتباع دول کاملةالوداد در مملکت مزبوره معمول و مرتب می‌شود.

اتباع‌دولت بهیهٔ فرانسه در ممالك ایران یا تبعهٔ دولت علیهٔ ایران در ممالك فرانسه اگر متهم به گناهان کبیره گردند به نهجی که در مملکتین مزبورتین با اتباع دول کاملةالوداد رفتار می‌شود، با ایشان‌نیز معمول و مرتب و قطع و فصل خواهد شد.

فصل چهارم: هرگاه احدی از اتباع دولتین علیتین در مملکتین محروستین وفات یابد در صورتی که میت را اقوام یا شرکاء باشد، ترکهٔ او بالتمام تسلیم ایشان خواهد شد. و در صورتی که شخص میت راقوم و شریکی نباشد متروکات او امانتاً به وکیل یا قونسول دولت میت تسلیم می‌شود تا مشارالیه بروفق قوانین متداوله در مملکت خود چنانچه شاید وباید در این‌باب معمول دارد.

فصل پنجم: دولتین علیتین معاهدتین جهت حمایت اتباع وتقویت امور تجارت و فراهم نمودن اسباب حصول معاشرت دوستانه و عادلانه فیمابین تبعهٔ جانبین، چنین اختیار نمودند که از طرفین سه‌نفر قونسول برقرار گردد.

قونسولهای دولت بهیهٔ فرانسه‌در دارالخلافهٔ طهران وبندر ابوشهر و دارالسلطنهٔ تبریز تعیین، و قونسولهای دولت علیهٔ ایران دردارالسلطنهٔ پاریس و شهر مرسلیا و جزیرهٔ بوربان توقف نمایند. این قونسولهای دولتین معاهدتین بالسویه در محل متوقفهٔ مسکونهٔ مملکتین‌محروستین از اعزازات وامتیازات و معافاتی که قونسولهای دول کاملةالوداد در ممالك محروسهٔ جانبین محفوظند، بهره‌یاب خواهند گردید.

فصل ششم: این عهدنامهٔ دوستی و تجارتی حاضره که به ملاحظهٔ کمال صداقت و دوستی و اعتماد فیمابین دولتین ذیشوکتین فرانسه و ایران منعقد شده است، بعون‌الله تعالی طرفین شروط مندرجهٔ در آن‌را ابدالدهر از روی صدق و راستی مرعی و محفوظ خواهند داشت.

مقرر آنکه: وکلای مختار دولتین معاهدتین متعهدند که امضا

نامجات خدیوانه از جانب سنی‌الجوانب شاهنشاه خود در دارالسلطنهٔ پاریس یا در دارالخلافهٔ طهران در ظرف مدت شش‌ماه یا کمتر اگر مقدور گردد، مبادله نمایند. المقرر وکلای مختاردولتین علیتین معاهدتین این عهدنامهٔ مبارکهٔ حاضره را به‌خط و مهر خود مرقوم و مختوم نمودند. این عهدنامهٔ مبارکه به تاریخ شهر شعبان‌المعظم سنهٔ یك‌هزار و دویست وشصت وسه من‌الهجرةالنبویه صلی‌الله علیه وآله مطابق شهر ژوئیه ۱۸۴۷ عیسوی در دونسخه به خط فارسی و فرانسوی مطابق و موافق یکدیگر مرقوم شد.

سواد دستخط جناب آقاسی به‌شرح آنکه:

در نیاوران به تاریخ مسطورتین این معاهدهٔ مبارکه بعد ازملاحظهٔ اعلیحضرت قضا شوکت آرایش سریر سلطنت عظمی، رافع‌لواء ملت اسلام حامی دین سیدالانام علیه وآله الصلوة و السلام ظل‌الله فی‌الارضین شاهنشاه دولت علیهٔ ایران محمدشاه قاجار ادام‌الله دولته الی‌یوم‌القرار، بندهٔ درگاه آسمان جاه‌الحاج حاجی میرزا آقاسی را وکیل مطلق‌فرموده به امضاء رسید. ایزد تعالی دوستی و اتحاد این دو دولت را تا ابد پایدار و برقرار دارد و از خلل و انحراف مصون و محروس سازد والسلام علی من‌التبع‌الهدی.

دربارهٔ این عهدنامه چند نکتهٔ مهم قابل ذکر است: گرچه در مقدمهٔ آن تصریح رفته‌که نمایندگان دو دولت یعنی حاجی وسرتیژ «اختیار نامجات خود را ملاحظه و مبادله کرده»اند ولی درواقع اختیارنامه‌ای از جانب شاه به‌نام حاجی صادر نگردیده بود. بعدها که امیر این مطلب را از سفیر فرانسه پرسید واختیارنامهٔ مبادله شدهٔحاجی را خواست، خبری ازاعتبارنامه به‌دست نیامد. پس از نظر قواعد حقوق بین‌المللی پیمان مزبور از اصل نامعتبر بود. دیگر اینکه مادهٔ ششم مقرر داشته که عهدنامه در ظرف‌شش‌ماه یا کمتر پس از امضای آن مبادله شود. اما تشریفات تصویب و مبادلهٔ آن انجام نگرفت یعنی فرمان شاه در تصویب آن صادر نگردید، و در کار مبادلهٔ قرارداد تأمل رفت. به عبارت دیگر به فرض اینکه عهدنامه در اصل مخدوش نبود، چون تصویب و مبادله نشد ــ درحال تعلیق ماند. علت سیاسی این کیفیت را توضیح خواهیم داد. نکتهٔ دیگر که جریان مذاکره وبستن عهدنامه را اسرارآمیز ساخته این است که حاجی نمی‌خواسته ذکری از نیاوران و تاریخ امضای عهدنامه بشود. شرح محرمانه‌ای‌که «نیکولا»[۴] مترجم دانشمند سفارت فرانسه به حاجی نوشته بسیار خواندنی است:

۴. A. L. M. Nicolas بعدها کنسول فرانسه در رشت شد و همان‌کسی است که قرار بود رسالهٔ معروف به «سه مکتوب» اثر میرزا فتحعلی آخوندزاده را در اروپا منتشر کند.

تصدقت گردم تعلیقهٔ رفیعهٔ جناب ولی‌النعمی آقائی مد ظله‌العالی زیارت شد. مضمون آن را به جناب وزیر حالی نموده، انفعال زیاد جهت ایشان حاصل شد و به کمترین گفتند: البته تو در عریضهٔ پیش سهوی کرده. بلی، آنچه جناب آقائی فرموده‌اند همه صحیح و بجاست. ولی امضاء چون می‌باید مطابق عهدنامه باشد، و جناب آقا به خط مبارك در عهدنامه اسم نیاوران را مرقوم داشته‌اند، لهذا جسارت شد و غیر از اولیای دولتین ذیشوکتین ایران و فرانسه احدی به مضمون امضانامه مطلع نمی‌شوند که اسم نیاوران را در آن ببینند. و نیز مرقوم فرموده بودند که سخنی به جناب آقائی برده شده بود که کسی آن را نفهمد. فرمایشی است بجا و تاحال نه جناب وزیر و نه دیگران افشای مطلب را کرده‌اند، بنوعی که خدا نخواسته از برای آبروی جناب آقائی ذره‌ای نقص داشته باشد. و دیگران مطلع نیستند که معاهده در کجا منعقد شده، و به چه مضمون است. سهل است جناب وزیر بنا دادند که اگر این روزها لازم شود که مردم بر مضمون عهدنامه مطلع شوند به خط فارسی و فرانسه آن‌را بنویسانند، و ابداً متعرض نیاوران و تاریخ آن نشوند. و با اینهمه دوستی و اتحاد فیمابین این دو دولت قوی بنیاد چگونه اولیای دولت بهیهٔ فرانسه راضی می‌شوند که ذره‌ای منقصب خدانکرده، به آبروی جناب آقائی وارد بیاید. خلاصه کاغذ مزبور را حضور جناب آقائی روانه نموده، هرچه حکم شود اطاعت لازم است. زیاده از این جسارت است. امر کم مطاع. رقم نیکولا.

اشاره‌هائی که در نامهٔ نیکولا رفته آشکار می‌کند که حاجی مذاکرات ایران و فرانسه را بکلی محرمانه داشته، و نمی‌خواسته روس و انگلیس از آن آگاهی یابند، حتی وقتی که آنها بوئی برده بودند، او بصراحت تکذیب کرده بود. این است که نیکولا می‌گوید: مطلب تا به‌حال فاش نشده که «از برای آبروی جناب آقائی ذره‌ای نقص داشته باشد». اما گزارش سفیر انگلیس به پالمرستون حکایت از این می‌کند که او و سفیر روس هردو از انعقاد عهدنامه وتاریخ آن‌خبر داشتند. البته‌چون شیل و دالگوروکی مطلب را با حاجی بمیان نهادند، او یکسره انکار کرد[۵]. وقتی که فرانت هم از حاجی پرسید، پاسخ شنید: چنین چیزی نیست و تنها فرمانی صادر شده. فرانت کاردار انگلیس می‌نویسد: «وجود سفارت فرانسه در تهران هیچ فایده‌ای برای ایران یا فرانسه ندارد؛ و تجارت آنها خیلی ناچیز است. مگر اینکه فرانسویان درصدد دخالت در کارها و دسیسه برآیند که دلائل زیادی براین معنی دارم». در همان گزارش می‌گوید: «تأسیس کنسولگری فرانسه در بوشهر موجب نهایت تأسف خواهد بود. تحریکات کنسول این

۵. انگلیس ۶۰/۱۳۲ شیل به پالمرستون ۱۶ اکتبر ۱۸۴۷.

دولت مایهٔ زحمت بی‌پایان می‌گردد، واعراب سواحل‌خلیج‌فارس را به فتنه‌ـ انگیزی وامی‌دارد... برچیده شدن سفارت فرانسه از تهران مایهٔ آسودگی خاطر ما می‌شود... من هیچگاه مترصد برقرارکردن مراودهٔ سیاسی با وزیر مختار فرانسه برنیامدم از آنکه نفع مشترکی نداشتیم. اما در برخوردهای خصوصی رابطهٔ دوستانه را رعایت کردم بدون اینکه به صحبتهای سیاسی پردازیم»[۶].

یك وجه قضیه درسری بودن مذاکرات ایران و فرانسه روشن‌شد، و حـد دشمنی انگلیس را نسبت به روابط آن‌دو دولت شناختیم. اینك بپردازیم به علت معلق ماندن عهدنامه که جنبهٔ دیگر سیاسی آن است.

دولت ایران عهدنامه را امضاء نمود، اما در تصویب و مبادلهٔ آن امروز و فردا می‌کرد. گذشته از اینکه حاجی از روس و انگلیس هراس در دل داشت (و این ترس بی‌اندازه ناموجه بود)، ایران برآن‌شدکه‌تضمینی از دولت فرانسه در حمایت از خود تحصیل کند. نظر دولت ایران را از مأموریت مهم سیاسی میرزا محمدعلی‌خان به پاریس و مذاکرات او باگیزو، و همچنین گفتگوی محمدشاه با سفیر فرانسه می‌شناسیم. محمدعلی‌خان در ۱۲۶۳ به سفارت فوق‌العاده به دربار لوئی فیلیپ رفت کـه زمینهٔ بسط روابط سیاسی دو کشور را فراهم آورد. مهمترین مادهٔ «دستورالعمل» او را که حاجی در ۱۴ ربیع‌الثانی ۱۲۶۳ نوشته، نقل می‌کنیم: انعقادعهدنامهٔ میان دو دولت منوط به «معلوم‌نمودن این امر است که اگر مثلا به واسطهٔ این عهدبستن، دولتی عداوت نماید و با امنای دولت علیهٔ ایران به مقام مخاصمه درآید، در آن‌وقت اولیای فخیمهٔ فرانسه چه خواهند کرد؟ سکوت خواهند نمود یا اینکه به... ایران هر قسم باشد حمایتی خواهند کرد؟ و تا چه پایه حمایت خواهند کرد؟ مقدمهٔ جناب محمدعلی پاشای مصری خواهند کرد، یا کمال جلادت خود را نشان خواهندداد»؟

محمدعلی‌خان به اسلامبول کـه رسید، سفیران روس و انگلیس کوشش‌کردند او را در آنجا نگاه دارند ـ و موضوع مبادلهٔ عهدنامهٔ ارزنةـ الروم ایران و عثمانی را پیش کشیدند[۷]. در نامهٔ مشترکی که در ۱۳ اوت ۱۸۴۷ (۲۹ رجب ۱۲۶۳) به او نوشتند، به این زبان تهدیدش کردند: «صراحة و تأکیداً اظهار می‌نمائیم بطور حتمی که عزیمت جناب شما در این شهر بدون اینکه مأموریت خود را... اتمام ننموده بروید، بسیار بسیار نتیجهٔ مضر غم‌اندوز خواهد داشت... ما بر ذمهٔ خود واجب می‌دانیم که شما را لابد کنیم که موقوف کنید نیت خود را از عزیمت آیندهٔ خـود». سفیر ایران آدم زبون خاك برسری بود، و اگر سخن درشت و کوشش سفیر فرانسه نبود، در اسلامبول می‌ماند.

سفیر فرانسه که می‌خواست هرچه زودتر محمدعلی‌خان رهسپار

۶. انگلیس ۶۰/۱۴۴ فرانت به پالمرستون، ۲۸ آوریل ۱۸۴۹.
۷. نگاه کنید به بخش ۵.

فرانسه گردد، به او ابلاغ کرد: «این‌دفعهٔ آخر است که به‌شما می‌گویم و جناب شما را در حالتی می‌گذارم که معین کنید سفر خود را. اگر مطیع حکم دولت خود هستید که به‌شما نوشته‌اند بیش از پانزده روز در اسلامبول مکث نکنید... من اعلام خواهم کرد به‌طهران آنچه میان من و شما رد وبدل شده است». محمدعلی‌خان در ۱۸ رمضان ۱۲۶۳ به‌حاجی می‌نویسد: سفیر فرانسه «پیغام داده بود که من خبر دارم وزرای‌مختار... انگلیس و روس نمی‌خواهند دوستی ایران و فرانسه برقرار و مستحکم شود، بلکه از دولت خود مأمور شده‌اند که حتی‌المقدور سعی نمایند که ایلچی ایران به دولت بهیهٔ فرانسه نرود و عهد فیمابین منعقد نشود زیرا که کسر اقتدار خود را در آن دولت می‌دانند. این نقل امضای عهدنامه همه بهانه است... وزرای مذکور سه‌دفعه ترجمانهای خود را فرستاده‌اند، و یك دفعه با خود آنها ملاقات شد. همهٔ حرف آنها مشعر بربیم و امید بافدوی بود. و می‌گفتند ما به‌کار دوستی تو می‌آئیم، فرانسه به‌چه‌کار تو می‌آید».

کارشکنی انگلیس و روس در کار ایران و فرانسه، و رقابت تند فرانسه با آن دو دولت در گزارش مزبور نمایان است. وجه دیگر سیاست تحریك‌آمیز انگلیس را در نامهٔ خوشمزهٔ حاجی که در ۱۷ محرم ۱۲۶۴ به میرزا جبار کنسول بغداد نوشته، می‌خوانیم. حاجی ضمن ستایش کفایت سیاسی و «محاسن کردار» خود، و بیان «ضعیف‌العقل» بودن مردم ایران، رفتار میرزا جبار را نسبت به کنسول فرانسه سرزنش می‌کند، و او را از «تحریك این و آن» برحذر می‌دارد[۸].

---

۸. نامهٔ حاجی به میرزا جبار از این قرار است:

عالیجاها ارجمندا مدت چهارده‌سال است که من به قسمی با خارج و داخل مماشات وسلوك ورفتار کرده‌ام که احدی از محاسن کردار من رنجیده‌خاطر نشده، خاصه به سفرا واتباع دول خارجه که همیشه رضاجوئی خاطر هریك از آنها را به جهت‌نیکنامی دولت منظور داشته‌ام. گفتم یك نفر آدمی کاردان چیزفهم با عقل و شعوری از جانب دولت در مملکت روم لازم است که در آنجا مقیم بوده بطرزی که دلخواه من است حرکت نماید، و از عهدهٔ مماشات و رفتار با اهالی دول خاصه علی‌قدر مراتبهم برآید. هرچه تصور کردم بسیاری از اهل ایران را بی‌تجربه و ضعیف‌العقل یافتم، چون آن عالیجاه را در این مراتب فی‌الجمله کاردان دیدم، به مصلحت‌گذاری بغداد مأمور کردم که بلکه از آنجا آسوده شوم. حال که معلوم می‌شود آن‌عالیجاه از همه‌کس بیشتر مرا اذیت می‌نماید، و هرروز اخبار بی‌تمیزی و عدم سلوك ورفتارت می‌رسد. که از آن‌جمله بی‌احترامی آن‌عالیجاه نسبت به قونسول دولت بهیهٔ فرانسه است که باآنکه مراتب اتحاد بین‌الدولتین بهیتین را می‌داند، وفهمیده است که مرا در احترام و حفظ دوستی آن دولت خودداری نیست، باز به تحریك این و آن ترك آمیزش با قنسول آن دولت بهیه کرده است و به خلاف مقصود اولیای دولت رفتار نموده است. این حرکت یعنی چه؟!

سابق براین هم نوشته بودم که باقونسول آن‌دولت بهیه ترك آمیزش و دوستی رانکنند، و پاس احترام اورانگه‌دارد. ونوشتهٔ من اثر نکرد. باری هرگاه‌رضای خاطر مرا می‌خواهی باید بعداز این لوازم احترام و سلوك و رفتار را نسبت به‌قونسول آن دولت بهیه بعمل آورده، مماشات و آمیزش را از دست ندهی،و بقسمی رفتار کنی ←

سرانجام میرزا محمدعلی‌خان روانهٔ پاریس شد. زبدهٔ گفت و شنود او را با گیزو از یادداشتهای خودش می‌آوریم. ایلچی گفت: مقصود دولت ایران از دوستی با فرانسه «نه منفعت مالی است، نه اعانت رجالی... همینقدر می‌خواهند که آن دولت بهیه در معاملهٔ ما با دولتهای همجوار شاهد و گواه باشند، و بدانند که هرگز از دولت علیه نسبت به دولتی سبقت در نقض عهود نخواهد شد». گیزو گفت: «به ایلچی متوقف خود امر خواهند کرد که غافل نباشد در باب بحرالعجم و جزایر آنجا سؤال کردند. فدوی مقدمهٔ بحرین و سخن شیل را اظهار داشت. فرمودند که همهٔ دولتها استحضار دارند که بحرالعجم با جزایری که دارد ملك طلق ایران است. امید است دولت ایران هم در دریا، و هم در خشکی دست تسلطش از پیشتر بیشتر خواهد شد. شما از جانب پادشاه فرانسه و دولت فرانسه، بخصوص از خود من اطمینان کامل به شاهنشاه و جناب حاجی بدهید که اعتماد و اطمینان کلی از دوستی دولت فرانسه داشته باشند»[۹]. دربارهٔ استخدام استاد صنعتگر و خرید سلاح جنگی و آمدن شاگردان ایران به مدرسه‌های فرانسه نیز وعدهٔ همه‌گونه همکاری و یاری داده شد.

اما دولت ایران به عمق مطلب پی نبرد که لوئی فیلیپ و گیزو از قبول تعهدی که احتمال پیکار با روس و انگلیس برود، پرهیز می‌جستند. اگر فرانسه در مورد محمدعلی پاشا از حمایت جنگی خود دست برداشت ــ به طریق اولی نسبت به ایران نمی‌توانست بار سنگین تعهد سیاسی را به گردن گیرد. میزان علاقهٔ فرانسه در مسائل سیاسی ایران با روس وانگلیس، از حد مشورت و خیراندیشی و میانجیگری نمی‌گذشت. ولی باید دانست که با انقلاب ژوئیهٔ ۱۸۴۸ و تأسیس دولت جمهوری، تحولی در سیاست فرانسه پیدا شد که در مناسبات با ایران نیز تأثیر بخشید. دولت جدید جمهوری زمینهٔ همکاری مشترکی را میان ایران و فرانسه به دست داد که مایهٔ امیدواری ایران گردید.

کاردار انگلیس می‌نویسد: «پس از دو ماه که وزیر مختار فرانسه

← که کاغذ رضامندی از رفتار آن عالیجاه به‌من رسد. البته از قراری که نوشته‌ام معمول داشته، برخلاف گذشته لوازم مهربانی و احترام را خواهد کرد. زیاده براین چه تأکید شود.

عالیجاها ارجمندا؛ مجدداً مذکور شد که آن عالیجاه بدون استحضار واطلاع قونسول آن دولت بهیه، میرزا فتح‌الله نام میرزای قونسولگری را احضار کرده است. این‌هم یکی از خلاف احترام که بدون اذن قونسول آن دولت بهیه‌میرزای قونسولگری را درمقام احضار برآمده است. آن عالیجاه‌را باکسانی که در زیر حمایت قونسول آن دولت بهیه بوده‌اند چه‌کار است؟ بهیچ‌وجه این‌کارها از آن عالیجاه پسندیده نیست. البته ترك این حرکات را کرده، من بعد بجز احترام و اتحاد به طریق دیگر حرکت نکند. زیاده چه تأکید شود.

۹. روزنامهٔ سفارت میرزا محمدعلی‌خان به فرانسه، خطی.

باایران مراوده‌ای نداشت، بنابردستور تازه‌ای که از دولت خود به او رسید حضور شاه بار یافت که اخبار دولت جمهوری فرانسه را اعلام دارد. و این پیام را برساند که: دولت فرانسه کمال علاقهٔ سیاسی را نسبت به ایران دارد، و آماده می‌باشد که این دولت رادر برابر تعدی هر دولت ثالثی یاری و پشتیبانی کند. شاه پرسید: آیا او بحقیقت می‌تواند به‌کمك دولت فرانسه دلگرم باشد؟ سرتیژ پاسخ‌داد: بله. بعد شاه گفت: همین امروز از جانب من به دولت خودتان بنویسید آیا دولت ایران می‌تواند هنگام ضرورت به‌مدد نظامی و مالی و نفوذ معنوی فرانسه در اروپا، اطمینان داشته باشد؟ و دیگر اینکه شاه خواهش کرد دولت فرانسه چند صاحب‌منصب برای اصلاح نظام ایران که وضع آشفته‌ای دارد، روانه نمایند. سرتیژ پس از آنکه حضور شاه رسید، گزارش گفتگوی خود را بیدرنگ به دولتش فرستاد»[۱۰].

فرانت در همان گزارش می‌نگارد جزئیات آن مذاکرات را «یکی از اروپائیانی که هر روز سراغ شاه می‌رود و با سرتیژ یکدل و صمیمی است به دکتر دیکسون طبیب سفارت ما اطلاع داده است». به حدس ما آن شخص شاید دکتر کلوکه فرانسوی طبیب محمدشاه یا موسیو دوکلو فرانسوی دواساز باشد که با سفیر فرانسه خیلی دوست بودند. چون این ایام بیماری محمدشاه شدت یافته بود، آنها معمولا هر روز به بالین شاه می‌رفتند. هیچ فرنگی دیگری را که با سرتیژ مأنوس باشد و هر روز شاه را ملاقات کند نمی‌شناسیم. به هر حال این مطلب جز حدسی بیش نیست[۱۱].

یك ماه بعد محمدشاه درگذشت. رئیس دولت جمهوری و صدر مجلس وزرای فرانسه، جلوس ناصرالدین‌شاه را تهنیت گفت، سفارت سرتیژ را در دربار شاه تأیید نمود، و هدایائی برای ناصرالدین‌شاه و امیر و مهدعلیا فرستاد. از جمله بود: پردهٔ رب‌النوع جمال کار استادان کارخانهٔ گوبلن و پردهٔ رب‌النوع نباتات که مردم وفرشتگان بر او گل نثار می‌کنند.

شگفت اینکه دولت فرانسه دنبالهٔ مذاکره‌ای را که با محمدشاه تازه شروع کرده بود، نگرفت. تنها خواهان تصویب و مبادلهٔ قرارنامه‌ای بود که از شعبان ۱۲۶۳ تاکنون در حال تعلیق بود. سرتیژ دستور داشت کار عهدنامه را به انجام رساند، و هر آینه دولت تن درندهد سفارت را برچیند و بازگردد. پس تکلیف سرتیژ روشن بود: قرارنامه را به‌تصویب

---

۱۰. انگلیس ۱۳۸/۶۰ فرانت به پالمرستون ۸ اوت ۱۸۴۸.

۱۱. راجع به‌دکتر کلوکه نگاه کنید به صفحهٔ ۳۶۴. این‌مطلب‌را بیفزائیم که «موسیو دوکلو» دواساز رسمی دولت را امیر از خدمت اخراج کرد. سرتیژ در نامهٔ ۵ محرم ۱۲۶۵ ضمن گله‌مندی از برکنار شدن او می‌نویسد: «از اطراف تهمت و افترا به‌او می‌بندند». ولی مأخذ این اتهام را نمی‌دانیم.

برساند، وگرنه راه بازگشت پیش گیرد. در این وضع سفیر فرانسه رویهٔ تند و آمیخته با اتمام حجت اتخاذ نمود. یك جنبهٔ سیاست سرتیژ انعکاس تعلیمات دولتش بود. تا اینجا معذور بود. اما دو انتقاد عمده بر روش دیپلماسی او وارد است.

یکی اینکه در برخی امور بسیار ناچیز که درخور شأن هیچ سفیری نبود (مثل عدم اعطاء نشان از طرف دولت متوقف فیها به او) زبان اعتراض‌رسمی می‌گشود. دوم‌اینکه سرتیژ بینش سفیر زیرك ودانائی را نداشت که روح دولت امیر و دشواریهای داخلی و سیاسی او را در آغاز آن بدرستی دریابد. کشوری که در آتش انقلاب می‌سوخت، و اساس کار دولت نااستوار بود، و دستگاه ادارهٔ مملکت آشفته و بی‌سرو سامان بود ــ نمی‌توانست به‌کار عهدنامه‌ای که در شرایط مرموزی تنظیم یافته، و در اصل اعتبار حقوقی آن حرف بود، بپردازد. نکته اینجاست که دولت خواست این معانی را به او حالی کند، و تأمل نماید تا سر فرصت طرح قرارداد تازه‌ای ریخته شود، و یا در طرح سابق جرح و تعدیلی بعمل آید. اگر سفیر خود درك آن معانی را کرده بود، هیچ دلیلی نبود که دولت فرانسه راه مدارا پیش نگیرد، چه به‌هرحال دولت فرانسه بدخواه و دشمن ایران نبود. اما هیچ برهانی به خرج سفیر نرفت. از آن بدتر شیوهٔ گستاخانهٔ سرتیژ، شاه و امیر را برآشفته بود. نمونه‌ای ذکر می‌کنیم:

در اوان جلوس ناصرالدین‌شاه نظر به کمکی که سفیران روس و انگلیس در عزیمت شاه از تبریز به پایتخت کرده بودند، تصویر الماس‌ــ نشان شاه و نشان شیروخورشید ایران به آنها اعطاء گردید. به سفیر فرانسه خیلی برخورد که چرا او را نادیده گرفته‌اند. نامهٔ اعتراض‌ــ آمیزی در محرم ۱۲۶۵ به امیر نوشت، و حتی نشانی که چند سال پیش محمدشاه به او داده بود، برگرداند. گفت: «اگرچه دوستدار و اتباع این سفارت نیز مثل سایر سفرا هنگام جلوس مبارك در طهران حضور داشته، اما اولیاء دولت علیه فراموش کردند و از بودن این سفارت غفلت ورزیدند. چون این قسم نسیان و فراموشی دلیلی واضح و برهانی قاطع برکمال بی‌اعتنائی اولیاء دولت‌علیه نسبت به‌این‌سفارت است، و دوستدار هم برخود روا نمی‌دارد که از اولیای دولت علیه منت ناقصی کشیده باشد، لهذا نشانی را که در مدت این پنج سال که دوستدار بر دولت بهیهٔ فرانسه مقیمی دارالخلافه است و ازین دولت علیه اخذ نموده است، ارسال داشت، بازیافت فرموده به اعلیحضرت شاهنشاهی مسترد سازید. بعد ازین نشان در این سفارت نشان دیگر نبود والا البته ارسال می‌شد».

میرزا مسعود وزیر امور خارجه در نامهٔ صفر به سرتیژ نوشت: *«اینطور رفتار آن جناب که از جانب دولت دوست مأمور به اقامت این* همایون دربار خلافت مدار شده‌اند، مورث کمال تعجب و تحیر آمد. و از

فطانت و درایت و کاردانی آن جناب زیاده از حد بعید دید که از اولیای دولتی که وزیر دول خارجهٔ مستقل دارد، اینگونه مکاتبات بـه صدارت عظمی شود. ثانیاً نشانی که مدت پنج سال قبل ازین محض ظهور التفات از شاهنشاه مغفور به آن جناب رسیده باشد، و زیور پیکر خود ساخته‌اند پس بفرستید به این بهانه که چرا به سفرای دول سایره تصویر همیون مرحمت شده است به آن جناب نشده است. دوستدار می‌تواند صراحـة به آن جناب بنویسد که آن جناب بهیچ‌وجه من‌الوجوه حق نداشتند به این سیاق و به این طرز از اولیای دولت علیه مطالبهٔ تصویر همایون نمایند. زیرا که در یك دولتی که چندین سفرا اقامت دارند که به یکی یا دو نفر از آنها به جهتی التفاتی شود شاید به همهٔ سفارت مبذول شود، خصوصاً حکماً مطالبه نمایند یا سفیر دولتی که آن دولت بنویسد به منتسبان این دولت در مقام تلافی برمی‌آید و نشان می‌دهد».

ایراد سفیر فرانسه که در نامهٔ بعدی او آمده این است که: دولت او و اتباع او را «در محضر خاص و عام کان لم یکن انگارند». و به‌زبان طعنه می‌گوید: «عملی که از دوستدار درین مدت پنج سال صادر شده است این بوده است که کمال سعی و کوشش را نمود که به اولیای دولت فرانسه، و سایر دول از بزرگ و کوچك ثابت نمـاید کـه دولت علیهٔ ایران دولت مستقل است، و هر عملی که مبنی بر صلاح دولت خود دانند اولیای دولت مزبوره در مملکت خود متصدی شوند. اگر نسبت به دولت ایران بدی و عداوتی کرده بودم، هر آینه به دوستدار نیز تمثال همایون مرحمت می‌شد. چون خوبی کرده‌ام و خیرخواه این دولت هستم از این جهت است که در نظر خاص و عام کمـال بی‌احترامی از اولیای دولت بهیه دیدم».

در همین نامه ایران را به قطـع روابط سیاسی تهدید کـرد: «اشکالاتی که جهت این سفارت در انجام امورات بزرگ و کوچك آن می‌فرمایند... سبب ازدیاد آن برودت می‌گردد. اگر خـدای نکرده اولیای دولت‌علیه درین رفتار ملالت‌انگیز مداومت فرمایند، دوستدار که وزیر دولت فرانسه است به‌آن جناب می‌نویسد که بلاشك و شبهه ثمرش ترك مراودات دولتین خواهد بود. از خدا می‌خواهد این سفارت کـه باعث زیادی زحمت دوستدار و بی‌احترامی دولت بهیهٔ فرانسه که لایق هرگونه احترام است متروك گردد... بلی، دوستدار از برای وصل‌کردن آمـده وصل هم کرد ولی اولیای دولت علیه ندانستند. بعد از این انشاءالله معلوم ایشان خواهد شد... متوقعم که این مراسله را به نظر جناب امیر کبیر دام مجده برسانید».

کردار ناستودهٔ سرتیژ در پس‌فرستادن نشان پادشاه مرحوم، و لحن زننده و بی‌ادبانهٔ نامه‌اش سخت قابل سرزنش است. گذشته از اینکه ظرافت رفتار نداشت، عنوان ساختن آن موضوع شایستهٔ شأن هیچ سفیری

نبود، و حتی منافی حقوق دیپلماسی بود. برکار امیر هم باید خرده گرفت که در مورد هیأت نمایندگان سیاسی مقیم تهران که فقط از سه سفارت تشکیل می‌یافت، نمی‌بایستی تنها سفیر فرانسه ا از اظهار التفات شاه محروم گرداند ـ خاصه نمایندهٔ دولتی را که در هر حال حسن نیتش از سفیران روس و انگلیس بیشتر بود. اما این نکته‌جوئی بهیچوجه رویهٔ سرتیژ را موجه نمی‌گرداند.

مطلب دیگری‌که سرتیژ را گله‌مند ساخته این بود که دولت تقاضای او را در تجدید فرمان راجع به خلیفهٔ عیسویان کاتولیك برنیاورد. می‌دانیم که در زمان محمدشاه فرمانی در این باره صادر گشت[۱۲]. حال سرتیژ در تجدید آن پافشاری می‌ورزید. در محرم ۱۲۶۵ به امیر می‌نویسد: «دوستدار را صبر به‌حلقوم رسید». در جای دیگر می‌گوید: «کسی را هم مأمور فرمایند که بی‌حالت معطلی اعلام نامه و فرمان خلیفه را هرطوری که خود می‌خواهد بنویسد، و به دوستدار روانه دارد». روشن است که امیر صدور فرمان را از امروز به فردا می‌افکند، و بالاخره هم انجام نداد. نکته اینجاست که‌امیر نمی‌خواست پای حمایت سفارت فرانسه در میان باشد، وگرنه دیدیم که به‌نام خلیفهٔ فرقه‌های مختلف مسیحی فرمانهای متعدد صادر کرد. سرتیژ به‌عنوان سفیری دانا بایستی تمیز داده باشد که امیر مخالف حمایت خارجیان از اقلیتهای مذهبی بود، و حتی در پی فرصت می‌گشت فرمان دولت را در پشتیبانی رسمی انگلیسها از ارامنه باطل گرداند. اگر مقصود تأمین آزادی دینی بود، کاتولیکها مانند همهٔ تیره‌های نصرانی و پیروان دیگر ادیان از آن بهره‌یاب بودند. واگر مقصود شناختن حقی برای دولت فرانسه بود،که امیر زیربار نمی‌رفت. پس‌خواهش او دور از واقع‌بینی سیاسی بود.

اما مادهٔ اصلی که محیط دو دولت را تیره گردانید، همان مسألهٔ طرح عهدنامهٔ بین دو دولت بود. پیش از این فرمان محمد شاه در آزادی تجارت فرانسه، و شرایط طرح قرارداد میان دوکشور، و سیاست مخصوص حاجی در سری نگاه داشتن این مطلب آگاهی یافتیم. غیر از شاه شاید کمتر کسی از بزرگان دولت از تنظیم طرح عهدنامهٔ مزبور اطلاعی داشت. همچنین دانستیم که مدت شش ماههٔ مقرر برای تصویب و مبادلهٔ آن سرآمد، و دولت ایران تکرار می‌کرد که در مبادلهٔ آن «صبر کرده شود». پس از محمدشاه وزیر امور خارجهٔ فرانسه در نامهٔ خود به میرزا مسعود (که در دولت امیر عنوان نایب وزیر خارجه را داشت) به تأسف نگاشت: «چون‌زیاده از حدطالب این معنی بوده وهستم‌که مراودت مزبوره همیشه بین‌الدولتین... مستحکم و ممهد باشد، لهذا چنین نیست که از تعویق و تأخیر افتادن امضای عهدنامهٔ دوستی و تجارتی منعقده بین‌الدولتین، جهت دوستدار حیف و افسوس حاصل نشده باشد. باز شك نیست، بل یقین حاصل است

۱۲. نگاه کنید به بخش ۲۳.

که بعد از انقضای مدت مقرره اولیای آن دولت علیه که خواهش نموده بودند صبر کرده شود، عهد مزبوره به‌امضا رسیده به مبادلهٔ آن پرداختند. و درین صورت اولیای این دولت بهیه ممکن خواهد بود که رشتهٔ دوستی و مودت که از قدیم‌الایام فیمابین دولتین... ممهد است، مصون از خلل و محکم نگاه دارند».

سرتیژ نیز در اهمیت تصویب قرارنامه در ۲۸ جمادی‌الاول ۱۲۶۵ به امیر می‌گوید: ادامهٔ «مراودات بین‌الدولتین منوط به آن است... اگر چنانچه امضائات معاهدهٔ مزبوره بلاتأخیر و تعویق مبادله نشود، اولیای دولت بهیهٔ جمهوریهٔ فرانسه بـرصداقت و استقـلال اولیای دولت علیه اعتمادی که در استحکام رشتهٔ دوستی ابدی بین‌الدولتین الزام و اوجب است نخواهد داشت. و پس‌از این مراودات را منقطع و منفصل خواهـد داشت. در صورتی که تاروز چهارشنبه به مبادلهٔ امضائات نپردازندسکوت آن جناب را حمل برقبول نفرمودن این معنی نموده، به‌خارج شهر حمل‌و نقل نموده، خود را مسافر خواهد دانست. ودر این صورت متوقـع است مهمانداری تعیین و مقرر گردد...». امیر روز بعد اختیار نامهٔ حاجی را در مذاکرهٔ بادولت فرانسه طلبید و راجع به اصل قرارداد توضیح مهمی را داد: «صورت فصولی از عهدنامه که نزد دوستدار فرستاده بودید هر چه در دفاتر امور خارجه و داخله تفحص رفت چنین فصولی به نظرنرسید. اگر فیمابین آن جناب و حاجی فصولی قرارداد شده، و به تصدیق طرفین رسیده زحمت کشیده اختیارنامه‌ای که حاجی میرزا آقاسی داشته، وچنانچه رسم دولتهاست با اختیار نامـهٔ آن جناب مبادله کـرده است با صـورت فصولی که به تصدیق و دستخط حاجی میرزا آقاسی رسیده است، ارسال دارند».

امیر وجههٔ نظر دولت را نسبت به‌طرح مزبور با پیشنهادهـای تازهٔ خود ضمن نامهٔ زباندارِی در جمادی‌الثانی به سرتیژ تـوضیح داد. راجع به اصل عهدنامه می‌نویسد: «از امناء و خزانه‌دار و ارباب دفاترو سایر هرچه استفسار گشت، و میان نوشتجات دولتی چندان کـه رجوع شد، اختیارنامـه‌ای از پادشاه مغفور به‌اسم حاجی میرزا آقاسی، و نـه عهدنامه‌ای به‌خط و مهر آن جناب هیچکدام پیدا نشد، و کسی مستحضر نبود. چگونه ممکن است‌که امرا وارکان دولت علیه احدی‌استحضار نداشته باشد، بل هیچ نشنیده باشد»؟!

در نامعتبر بودن آن، استدلال می‌کند: در طرح قرار نامهٔ ارسالی مندرج است که «بعداز مدت شش ماه یاکمتر این معاهده امضاء شود. اما از تاریخ آن سواد تا وفات پادشاه مبرور چهارده ماه طول کشیده، و هشت‌ماه از وعدهٔ مقرر گذشته، امضا نشدن علامت عدم قبول است». شیوهٔ نگارش امیر درخور دقت است؛ همه‌جا از سواد ارسالی طرح عهدنامه سخن‌می‌گوید، و مراقب است‌که تأیید ضمنی در تسجیل‌و تصدیق آن ننماید.

از نوشتهٔ سرتیژ مبنی براینکه معاهده نامه را «به دولت فرانسه فرستادم که در رد و قبول آن ملاحظه نموده، تکلیف خـود را در صورت قبول اصرار دارند»، زیرکانه اتخاذ سند می‌جوید واین برهان قوی را می‌آورد: «امنای دولت علیهٔ ایران نیز در چند مجلس شوری، ملاحظات دقیقه نموده، بهیچوجه صلاح دولت و ملت خود را در انعقاد این فصول عهد تجارت ندانسته»اند.

اما باب گفتگو را نمی‌بندد، و برخلاف دولت محمدشاه که ازبستن عهدنامه با فرانسه هراسناك بود، بصراحت می‌گوید: نظر به کمال میلی که دولت به دوستی با فرانسه دارند «هرگاه آن‌جناب اختیار نامه‌ای از دولت متبوعهٔ خود در دست داشته باشد، مضایقه ندارند به فصول جدیده که مصلحت ورضای دولت و رفاه رعیت و قوام تجارت در آن درج باشد، عهد تجارتی جدید منعقد سازند». به دنبال آن می‌آورد: «طول گفتگـوی اینگونه عهود هیچوقت مایهٔ تکدر نشده است». در بیـان همین معنی بـه کوشش انگلیسها که بعداز ترکمانچای در صدد بستن قرارداد بازرگانی بودند و قائم‌مقام مطلقاً تن در نمی‌داد ــ بتلویح اشاره می‌نماید: «چنانچه باکمال دوستی و اتحاد دول متحابه قریب هجده سال بلکه متجاوز طـول کشید تا انعقاد عهد تجارت شد، و هرگز خللی به ارکان مودت طرفین‌راه نیافت».

آخرین سخن امیر در نامهٔ مزبور اعلام سیاست ایران بـه حفظ حسن روابط دو دولت، و «پـرتست» علیه روش تهدیـدآمیز سرتیژ، و تصریح به مسئولیت او در قطع رابطهٔ سیاسی است: «اینکه نوشته بودند در صورت عدم امضای نوشتهٔ جناب حاجی‌میرزا آقاسی کـه بـه امضای شاهنشاه مغفـور نرسیده، با اجـزای سفارتـی مسافرت خواهـد کرد ــ اعلیحضرت... ابداً به‌ترك مراودهٔ خلاف دوستی دولت بهیهٔ جمهوریه‌راضی نبوده و نیستند... صراحة به آن‌جناب می‌نویسیم که جواب بحث... برذمهٔ آن جناب است؛ بلکه دوستدار به آن جناب پرتست می‌کنم که باعث مراوده و دوستی دولتین، آن جناب خود شده‌اند و برگردن آن جناب وارد می‌آید. زیرا... مثل آفتاب روشن است که بستن و نبستن عهد تجارتی که به‌صرفه ورضای طرفین است، باعث قطع علاقهٔ دوستی نمی‌تواند بود».

سفیر فرانسه نگارش عهدنامهٔ تازه‌ای را پذیرفت مشروط بـر اینکه هیچ تغییری در معنی طرح پیشین داده نشود. به علاوه ضرب‌الاجلی معین نمود، و اتمام حجت کرد. سیاست خود ودولتش را در ۲۶ جمادی‌ـ الثانی چنین اعلام داشت: «درباب اینکه معاهده تجدید شود... قبول‌کردم. ولی تکلیفی را که در باب تغییر و تبدیل عهدنامهٔ منعقده... به‌دوستدار می‌کنند، دوستدار نه از جانب خود و نه‌از جانب دولت خود می‌تواند آن تکلیف را قبول کرد. تجدید معاهده را به‌این چند شرط قبول می‌کند:اولا اینکه پس‌از رسیدن اختیارنامه شروع به انعقاد معاهده شود. یك ماه هم

بیشتر طول نکشد. ثانیاً بهیچوجه من‌الوجوه کم‌وکسر و جرح و تعدیلی در مضامین و الفاظ آن نشود. ثالثاً امضای شاهنشاه ممالك ایران هم قبل از وصول امضای دولت فرانسه به محض اینکه معاهده منعقد شد، داده شود؛ بعد که امضا از فرانسه رسید، تسلیم خواهد شد».

امیر در قبول‌آن شرایط حرفی نداشت مگر شرط دوم. تمام ایراد اصلی او بر «قرارنامهٔ ناقص امضاء نشدهٔ حاجی‌میرزا آقاسی» (تعبیری که خودش کرده)، این بود که در برخی مواد آن تجدید نظر گردد. اندیشهٔ امیر را باید بدرستی بشناسیم. هدف حقیقی امیر این بود که کمك‌فرانسه را درسیاست ایران درخلیج‌فارس تحصیل‌کند، وکنسول‌فرانسه در بوشهر به‌کار کشتیهای جنگی فرانسه که به خلیج بیایند، سرپرستی نماید[۱۳]. عمده دشواری‌که مذاکرات دودولت را دربستن عهدنامه به‌بن‌بست‌رسانید، همان شرط بود که سرتیژ نمی‌توانست تعهد کند، و امیر پافشاری داشت. چنانکه خواهد آمد در روابط ایران و امریکا نیز امیر همان سیاست را تعقیب کرد؛ یگانه هدفش ایجاد تعادلی در وضع سیاسی خلیج فارس و جلوگیری از افزایش نفوذ انگلیس در آن منطقه بود.

موضوع دیگر مورد اختلاف میزان تعرفهٔ گمرکی صادرات ایران و فرانسه بود. میرزا محمدعلی‌خان در نامهٔ شوال ۱۲۶۷ به‌شیل راجع به مذاکرهٔ ایران و فرانسه برای بستن قرار نامهٔ تجاری توضیح می‌دهد: دولت «درسر همین مسألهٔ گمرك عهدنامهٔ مشارالیها را امضا نکردند، به جهت اینکه دولت مشارالیها می‌خواست تبعهٔ دولت مشارالیها در ایران گمرك را از قرار صدپنج بدهند ولکن از تبعهٔ... ایران زیادتر مطالبه نمایند. بناء علیه موافقت به‌عقد عهدنامه نگشت». از آن گذشته این معنی عمده را باز نمودیم که امیر با سیاست حمایت اقتصادی خود اساساً مخالف قانون آزادی تجارت بود، واگر دستش می‌رسید امتیاز روس و انگلیس را هم برهم می‌زد[۱۴]. پس در منطق سیاست امیر وقتی ایران با شناختن اصل آزادی تجارت برای فرانسه موافقت می‌کرد که امتیاز متقابلی بدست آورد، وگرنه در این معامله ایران بازنده بود. پس اینکه گفته بود: «تصویب شرایط عهدنامهٔ مزبور فایده‌ای برای ایران ندارد»[۱۵]، حرف نسنجیده‌ای نبود.

یك جنبهٔ دیگر مطلب که از نظر فلسفهٔ حکومت امیر بسیار بامعنی است اینکه رسیدگی به ماهیت طرح قرارنامهٔ ایران و فرانسه را به‌عهدهٔ هیأتی سپرد که در مواد آن بیندیشند و رأی خود را بنویسند. در نامهٔ امیر

---

۱۳. انگلیس ۶۰/۱۴۵ فرانت به پالمرستون ۸مه ۱۸۴۹.
۱۴. نگاه کنید به بخش ۲۱.
۱۵. انگلیس ۶۰/۱۴۷ گزارش استیونس در مذاکرات خصوصی با امیر نظام، ۱۵ ژوئن ۱۸۴۹.

به مصلحت‌گذار اسلامبول، جمادی‌الثانی ۱۲۶۵، می‌خوانیم: مقرر گشت: «اولیا و امرا وامنا وارکان دولت... در این بـاب مشورت کـرده، بدقت تمام فصول و شروحی که جناب مشارالیه فرستاده و اسمش را عهدنامهٔ تجارتی قراردادی حاجی میرزا آقاسی گذارده‌اند، ملاحظه نمایند، ومنافع و مضار آن را... عرضه دارند. اگر مصلحت دانند بعـداز این امضا و برقرار شود. اولیای دولت قاهره بعد از امعان نظر، نقایص و معایب‌آن را در صفحهٔ کاغذی مرقوم و به امهار خود ممهور داشته، عرضه داشتند که بهیچ‌وجه صلاح دولت و ملت علیه در بستن چنین عهدنامه‌ای نیست». پس این معنی به سفیر فرانسه اعلام گردید و نوشته شد که قرار نامـهٔ تازه‌ای که «صرفه و صلاح طرفین باشد» بسته شود.

باری شرایط پیشنهادی دوطرف، مورد موافقت همدیگر واقـع نگشت. در گزارش کاردار انگلیس آمده که: سرتیژ دولت را تهدید نمود که هرآینه قرارداد امضا نشود، کشتی جنگی فرانسه به بوشهر خواهد آمد. به‌علاوه سرتیژ سراغ امام جمعهٔ تهران و برخی شاهزادگان رفت، و اظهار داشته بود که هرگاه کار عهدنامه به‌انجام نرسد، زحماتی برای دولت بوجود خواهد آمد[۱۶]. اما تهدید هم کاری از پیش نبرد، پس اعلام ترك مراودهٔ سیاسی و رفتن از ایران را نمود. امیر به مدارا و دلجوئی کوشید که سرتیژ فسخ عزیمت کند. حتی اعتمادالدوله و میرزا شفیـع صاحب دیوان را با پیام دوستانه و برای مهمانی او فرستاد. سودی نکرد. آخرین سخنش را در جمادی‌الثانی به سرتیژ نوشت: «نمی‌دانم چه مصلحتی دربرهم‌زدن دوستی فهمیده‌اید»؟!

سفیر فرانسه در قصد خود باقی ماند. در آخر جمادی‌الثانی ۱۲۶۵ با اعضای سفارت راه باز گشت پیش گرفت. امیرنایب ایشیك آقاسی‌رابه مهمانداری گماشت که تامرز آذربایجان همراه سرتیژ باشد. به‌حکام سرراه هم دستور فرستاد کـــه کمال عـزت را در باره‌اش مرعی دارند[۱۷]. حرکت

---

۱۶. انگلیس ۶۰/۱۴۴ فرانت به پالمرستون، ۲۸ آوریل ۱۸۴۹.

۱۷. متن یکی از فرمانها را نقل می‌کنیم:

«آنکه عالیجاه... محمدعلی‌خان نایب‌ایشیك آقاسی‌باشی دیوان اعلی مفتخر و مباهی بوده بدانید که در این وقت جناب... غراف سرتیژ وزیر مخصوص دولت‌بهیهٔ جمهوریهٔ فرانسه از دربار خلافت مدار شاهنشاهی معاودت به مملکت خود می‌نماید. لهذا آن عالیجاه را از دربار اقدس همایون پادشاهی مرخص و مأمور فرمودیم که به اتفاق جناب مشارالیه تا سرحد آذربایجان رفته، در هریك از منازل جا و مکان شایسته برای او معین کرده مراقب اعزاز واحترام جناب مشارالیه باشد. اولا درکمال آسایش واستراحت به‌سرحد دولت علیه برساند وچنانچه در عرض راه به‌جهة جناب مشارالیه چاپاری ضرور شود ازچاپارخانه‌های عرض راه گرفته بدهد. مقـرر آنکه عالیجاهان مجدت و فخامت همراهان حکام و عمال ولایات عرض راه از دارالخلافهٔ طهران تا سرحد آذربایجان، عالیجاه محمدعلی‌خان را مهماندار جناب مشارالیه دانسته ازقـرار دستورالعمل او درهریك‌از منازل جاو مکان‌شایسته به جناب مشارالیه داده، لازمهٔ‌توقیر ←

ناستودهٔ دیگری از سرتیژ سرزد کـه برخلاف آئین مرسوم، بـدون اینکه تقاضای باریافتن حضور شاه را بکند، گذاشت ورفت. فرانت می‌نویسد: «شاه از رفتار بی‌ادبانهٔ سرتیژ بسیار بدش آمده، خاصه اینکه دولت‌ایران کمال احترام را در مذاکرات اخیر راجع به تنظیم قرارداد، دربارهٔ وی مرعی داشت»[۱۸].

سرتیژ چون به تبریز آمد نامهٔ وزیر امور خارجهٔ فرانسه به‌عنوان میرزا مسعود به دستش رسید. میرزا مسعود در ربیع‌الاول ۱۲۶۵ مرده بود، و آن نامه را ضمن یادداشت دوستانه‌ای نزد امیر فرستاد. امیر هم در رجب ۱۲۶۵ جواب گرمی «به‌اقتضای رسوم دوستی» به سفیر فرانسه داد و متذکر شد: «رسوم دوستی آن است که پیوسته خـاطر دوستـان را از نگارش حالات بهجت علامات... خشنود سازند». واین آخرین نامه‌هائی بود که میان آن‌دو مبادله گردید.

در ضمن امیر گزارش کاملی در چگونگی قطع رابطهٔ ایـران و فرانسه برای مصلحت‌گذار ایران در اسلامبول فرستاد، و دستور داد پیش از آنکه سرتیژ به‌آنجا برسد، نمایندگان دولتهای دوست خاصه سفیر فرانسه را در اسلامبول «از حرکتهای خلاف او نسبت بـه اولیای دولت علیه مستحضر سازد». و اعلام دارد که او خود باعث قطع مراودهٔ دودولت گشته است. مطلب را به سفارت انگلیس وروس در تهران نیز اطلاع داد. البته آنها خرسند شدند. کاردار انگلیس در نامهٔ رجب ۱۲۶۵ بـه‌امیر مطلبی از قول سرتیژ می‌آورد که قابل ذکر است: «غراف سرتیژ درتبریز مانده است، و هرروز صحبتها می‌دارد که یعنی جناب سامی فرموده‌اند. از جمله عالیجاه موسیو کبرندی[۱۹] گفته است کـه: جناب امیر نزد من پیغام فرستاده که شما تاسه ماه دیگر تشریف نبرید، من همهٔ مطالب شما را درست می‌کنم، حال نمی‌توانم مطالب شما را درست کنم به‌جهت اینکه این شیطان، فرنت صاحب، نزد دشمنان خیلی مسلط و باقوت‌است، و باید احتیاط کنیم. حال از جناب سامی استفسار می‌شود که عالیجاه این پیغام جناب سامی [را] نزد مشارالیه فرستاده‌اند؟ دوستدار یقین می‌داند که کسی همیشه در خانهٔ جناب سامی است به آنها محرم، همه کاره است. این پیغام را از جانب جناب سامی نزد او گفته است. چرا که این مطلب را نمی‌توان به‌اینطور ساخت، مگر اینکه شنیده باشد. دوستدار بـاور نمی‌کند که این سخن جناب سامی باشد، اما از گفتن به سرتیژ صاحب از جانب آن جناب، حرفی و شکی نیست. ملاحظه بفرمائید کـه چیزها می‌ـ

← و احترام نسبت به‌او بعمل آورده، می‌بایـد از قرار معمـول و مـرتب داشته تخلف و عدول از مدلول حکم قضا شمول جائز ندارند و در عهده شناسند. فی شهر جمادی‌الثانی ۱۲۶۵».

۱۸. انگلیس ۶۰/۱۴۵ فرانت به پالمرستون، ۸مه ۱۸۴۹.

۱۹. منشی سفارت فرانسه در تهران.

گویند به‌اسم جناب سامی».

امیر همین اندازه به فرانت پاسخ داد: اینکه نوشته بودید «غراف سرتیژ در تبریز مانده است، و هر روز صحبتی و حکایتی از او می‌تراود»، معلوم است «تا به‌حال دوستدار را نشناخته‌اند و نمی‌دانند هرگز اینطور سخنان بیهوده نمی‌گوید». اگر او «به‌هوای نفس خود بخواهد از قول دوستدار سخنی جعل کند و بگوید، چرا باید آن دوست مهربان که به‌کمال [ـ] و فطانت آراسته است، قبول نمائید و پیغام دوستدار بدانید؛ یا اینکه کسی جرأت نماید اینطور پیغامات خام نامعقول از قول دوستدار جعل کند و به غراف سرتیژ بگوید؟ خاطر آن دوست در این باب جمع باشد که نه دوستدار اینگونه پیغامات به‌او داده است، نه احتمال می‌رود دیگری قولی از دوستدار جعل کرده گفته باشد».

رفتار سرتیژ در اسلامبول نیز مؤید شیوهٔ تحریک‌آمیز اوست: همینکه به اسلامبول رسید در روزنامهٔ آنجا مورخ ۹ ژوئن ۱۸۴۹ مقاله‌ای علیه دولت ایران، و در موضوع قطع روابط سیاسی با فرانسه انتشار یافت. در آن می‌خوانیم که کشتیهای جنگی فرانسه برای اشغال جزیرهٔ خارك و حملهٔ به بوشهر به خلیج فارس فرستاده شدند تا دولت ایران را به قبول عهدنامه‌ای که میان دو دولت بسته شده، مجبور گردانند. اشاره‌ای هم به‌اشغال بوشهر به‌وسیلهٔ قشون‌انگلیس درزمان محمد شاه شده است[۲۰]. امیر از کاردار انگلیس خواهش کرد دربارهٔ درستی و نادرستی این خبر بازجوئی نماید. پالمرستون آن را تکذیب‌کرد. و فرانت اعتقاد داشت‌که‌آن مقاله را خود سرتیژ به منظور هراساندن درباره شاه نوشته است[۲۱]. روش سرتیژ بیخردانه بود؛ دولت فرانسه قصد تجاوز نداشت، تنها اثر عملی رویهٔ سفیرش این بود که ایران را از فرانسه دور سازد، و مجبور گرداند به دولت انگلیس که خود معاند فرانسه در ایران بود، روی‌آورد. و او دشمن کام گشت.

*

از موضوع قطع روابط ایران و فرانسه که بگذریم ـ کردار سرتیژ در دربار و در ذهن امیر اثر نمایان گذارد. اینکه گفته بود: «فرانسویان یك مشت مردم فضولی هستند، و او قصد تصویب عهدنامهٔ تجارتی را ندارد»[۲۲]، نشانه‌ای است از تأثیر رفتار سرتیژ در خاطر امیر. شاید یکی از علل بی‌رغبتی امیر در استخدام کارکنان فرانسوی همین باشد. چون دولت به خدمت «دوکلو» دواساز فرانسوی پایان داد، سرتیژ در ربیع‌الاول ۱۲۶۵ به امیر نگاشت: «وقتی که موسیو دوکلو نوکر دولت

۲۰. انگلیس ۶۰/۱۴۵ مقالهٔ روزنامهٔ اسلامبول، ۹ ژوئن ۱۸۴۹
۲۱. انگلیس ۶۰/۱۴۵ فرانت به پالمرستون، ۳۰ ژوئیه ۱۸۴۹.
۲۲. انگلیس ۶۰/۱۴۷ گزارش استیونس در ملاقات خصوصی با امیرنظام، ۱۵ ژوئن ۱۸۴۹.

علیه شد، اولیای دولت کمال دوستی و مودت به دولت فرانسه داشتند، و اهل فرانسه را محل اعتماد خود می‌نمودند. امروز کار برعکس شده‌است. انشاءالله من بعد سعی خود را بجا خواهند آورد که اهل فرانسه پشت خود را زیر بار نوکری این دولت بی‌زوال ندهند».

نشانه‌هائی که در دست است می‌رساند که امیر نسبت به برخی از خدمتگزاران فرانسوی اصلا سلب اعتماد کرد. از جمله ژنرال فریه‌بود که پیش از این اشاره‌ای به احوالش کردیم[۲۳]. این مطلب را بیفزائیم‌که در ربیع‌الاول ۱۲۶۶ نایب وزارت امورخارجه به او نوشت: بـرحسب فرمایش اتابك اعظم از «نوروز آینده شما از نوکری دولت علیهٔ ایـران خارج و مرخص هستید». دولت انعامی هم به وی داد و حتی هنگام رفتن از ایران در شعبان ۱۲۶۶ به مباشران دیوانی نوشته شد که «در هریك از منازل عرض راه جا و مکان خوب به عالیجاه مشارالیه داده، مراقب باشید که احدی نسبت به او خلاف حسابی واقع نشود». اما همینکه پایش را از مرز ایران بیرون نهاد، شیوهٔ سرتیژ را پیش‌گرفت و در روزنامه‌های اسلامبول به قلم فرسائی علیه ایران پرداخت. امیر نه‌تنها از این «کفران نعمت» برآشفت، بلکه ازاو منزجرگشت[۲۴]. امیر نسبت به ژنرال سمینوی فرانسوی نیز نامهـربان شده بود. وقتی کـه میرزا جعفرخان مأمـور کمیسیون سرحدی ایران و عثمانی تقاضای اعزام یك مهندس ایرانی یا فرنگی کـه زبان فرانسوی را بداند، کـرد امیر در جمادی‌الاول ۱۲۶۶ نوشت: «شما خودتان می‌دانید که از اهل ایران چنین آدم قابل نداریم؛

---

۲۳. نگاه کنید به بخش ۱۲.

۲۴. این نامه از جانب امیر در ذیحجهٔ ۱۲۶۷ به مصلحت‌گذار اسلامبول نوشته شد:

«... موسیو فریهٔ فرانسه روزی که به همراهی عالیجاه حسین‌خان به نوکری دولت علیهٔ ایران آمد هشتاد تومان مواجب داشت. رفته رفته به هزار تومان رسید. علاوه برآن مادامی که در ایران بود انعام و احسان زیادی از جانب اولیای دولت علیهٔ ایران به او مبذول افتاد. حتی در اواخر به ادعای اینکه خانهٔ او را در شیـراز سرقت کرده‌اند و حال آنکه معلوم بود تهمت و افترا بسته بود. مع‌هذا... به قدرسه چهارهزار تومان از جانب دولت علیهٔ ایران به او عنایت شده. حالا در ازای اینهمه التفاتها کفران نعمت کرده، بنای یاوه‌گوئی و هرزه‌درائی گذاشته، نسبت به دولت علیهٔ ایران در روزنامه‌ها اسنادهای یاوه و دروغ منطبع می‌نماید. بنابراین آن‌عالیجاه با جناب ایلچی دولت بهیهٔ فرانسه اظهار نماید که موسیو فریه‌که از جمله تبعهٔ آن دولت بهیه است اورا از این حرکاتش ممنوع دارند که من‌بعد این قبیل رطب و یا بس نوشتن را موقوف دارد. وهمچنین از رجال دولت علیهٔ عثمانی گله نماید باوجود اینکه روزنامهٔ آن دولت علیه مثل سایر دول [مختار] و آزاد نیست چرا مباشرروزنامهٔ آن دولت علیه این‌قبیل چیزها را در روزنامه چاپ می‌نماید، و اورا در عالم دوستی دولتین علیتین منع‌و تحدید نمی‌نمایند. البته آن عالیجاه از رجال دولت علیهٔ عثمانی خواهش نماید که به مباشرین روزنامه قدغن نماید که من بعد از نوشتن این‌قبیل چیزها نسبت به دولت دوست محترز بوده کف‌ید نماید». اخراج فریه از خدمت به علت ارتباط سری او با انگلیسها بود (نگاه کنید به بخش ۱۲).

و اسلاف ما هم برای اینطور خدمات کسی را تربیت نکرده‌اند. از فرنگیها هم موسیو سمینو بود، وضعش با سابق خیلی تفاوت کرده و از کار خدمت افتاده است، و این روزها از خدمت استعفا کرد». اما راستش اینکه از طرف امیر دوماه پیش به‌او مثل فریه در یك روز ابلاغ گردیده بود که: «از نوکری دولت علیهٔ ایران خارج و مرخص هستید». گرچه سمینو را شاید به پاس خدمت قدیم به کار باز آورد[۲۵].

این دورهٔ روابط سیاسی ایران و فرانسه نیز مانند دورهٔ نخست، پیش درآمد خوبی داشت و فرجامی نامطلوب؛ با امید شروع شد و به سرخوردگی پایان یافت. شش سال بعد با پیمان ۱۲۷۱ مرحلهٔ تازه‌ای‌در تاریخ روابط دوکشور آغاز گردید.

۲۵. نگاه کنید به‌بخش ۱۲.

۲۸ ایران و امریکا و اتریش

تاریخ روابط ایران و امریکا با دولت امیر آغاز می‌شود.

پیش از این اشاره کردیم که یکی از جهات عمومی سیاست امیر این بود که روابط خارجی ایران را از دایرهٔ انحصار مناسبات با روس وانگلیس خارج سازد، و با دیگر کشورهای مغرب زمین توسعه دهد. در این راه روابط ایران و امریکا را آغاز نهاد، و مراودهٔ ایران را با پروس و اتریش بسط داد. و این خود حد افق فکری امیر را در مفهوم سیاست بین‌المللی زمان آشکار می‌کند. یك انگیزه‌اش این بود که با تقویت مناسبات سیاسی ایران باکشورهای بزرگ غربی ــ نفوذ روس وانگلیس را شاید تعدیل نماید. ودرهرحال حضور قدرت سومی را در ایران سودمند می‌دانست.

این گفتار را با ایجاد روابط ایران و امریکا شروع می‌کنیم. نوشته‌های امیر در این مبحث به دست ما نرسیده؛ مأخذ آگاهی ما اسناد وزارت امور خارجهٔ امریکا و مذاکرهٔ نمایندهٔ ایران در اسلامبول با وزیر مقیم امریکا می‌باشد. ابتکار سیاسی از جانب امیر بود. در اوائل ۱۲۶۶ به میرزا محمدخان مصلحت‌گذار اسلامبول دستور فرستاد که با نمایندهٔ امریکا درزمینهٔ بستن قراردادی بین دو دولت گفتگو نماید. وزیر مقیم امریکا «جرج مارش»[1] این فکر را استقبال کرد، و «تیلور»[2] رئیس جمهور آن را تأیید نمود. اختیارنامهٔ مارش برای مذاکره و بستن عهدنامه‌ای‌بین ایران و امریکا در ۲۸ ژوئن ۱۸۵۰ (۱۷ شعبان ۱۲۶۶) به امضای رئیس جمهور صادر گشت.

گفتگوی میرزا محمدخان با مارش نزدیك یك سال و سه‌ماه طول

---

1. G. Marsh.
2. Z. Taylor.

کشید. در ۱۴ ذیحجهٔ ۱۲۶۷ (۹ اکتبر ۱۸۵۱) قراردادی به نام «عهدنامهٔ دوستی و کشتیرانی» در اسلامبول به امضا رسید. شامل یك مقدمه و هشت ماده است، و به‌زبان فارسی و فرانسوی نوشته شده. متن فرانسوی وترجمهٔ انگلیسی آن در دست ماست[۳]. عهدنامه ناظر به ایجاد روابط کنسولی و بازرگانی ایران و امریکا، و از آن مهمتر حق آزادی کشتیرانی در رودخانه‌ها می‌باشد. دربارهٔ این عهدنامه که تا به‌حال در ایران ناشناس مانده توضیحی می‌دهیم.

مادهٔ اول دوستی پایدار دو دولت و دو ملت ایران و امریکا را اعلام می‌دارد. مادهٔ دوم اصل آزادی بازرگانی تبعهٔ دو کشور را می‌شناسد. مادهٔ سوم حقوق گمرکی کالای صادر و وارد را برقانون دولت «کاملةالوداد» مقرر می‌دارد. مادهٔ چهارم می‌گوید: «کشتیهای بازرگانی دو دولت آزاد هستند که با پرچم خودشان به بنادر و لنگرگاههای دو کشور برای بارگیری (صادرات) و باراندازی (واردات) رفت وآمد کنند. این‌حق آزادی‌کشتیرانی طرفین در رودخانه‌های دوکشور نیز بدون هیچ ممانعتی برقرار است». مادهٔ پنجم مبنی بر تعیین سه کنسول امریکا در تهران و بوشهر و تبریز است. بنا برحق متقابل، ایران نیز می‌تواند در واشنگتن و بوستون و نیواورلئان کنسولگری تأسیس نماید. مادهٔ ششم می‌گوید: مرافعه‌های میان تبعهٔ دو دولت «برطبق قانون هرکشور با حضور کنسول و یا نمایندهٔ او براساس عدل و انصاف» رسیدگی و قضاوت گردد. مادهٔ هفتم تصریح دارد: «هرگاه بین هرکدام از دوکشور با دولت ثالثی جنگ برخیزد، حالت جنگ در دوستی و صمیمیت ایران و امریکا تأثیری نخواهد داشت». مادهٔ هشتم مقرر می‌دارد که عهدنامه در ظرف یك‌سال یا کمتر از طرف دو دولت تصویب گردد و به وسیلهٔ نمایندگان آنها در اسلامبول مبادله شود.

معلوم است که امیر در پی جلب علاقهٔ امریکا به‌ایران خاصه به‌منطقهٔ خلیج فارس بود. ایران به‌هیچ‌دولت دیگری اجازهٔکشتیرانی در رودخانه‌های کشور را نداده بود. و از نظر حقوق بین‌المللی این نکتهٔ جالب توجهی است که ایران بدون تأمین حق مساوی آن امتیاز را نداد. (اینکه ایران وسیلهٔ استفاده از حق خود را نداشت دخلی به اساس وجود حق ندارد). تأسیس کنسولگری در بندر بوشهر نیز نکتهٔ مهمی است. مارش وزیر مقیم امریکا به وزیر امور خارجه می‌نویسد: «اجازهٔ ایجاد کنسولگری دربوشهر امتیازی است که ایران برای دولت امریکا قائل گردیده است»[۴]. بازمینه‌ای که از سیاست امیر در خلیج فارس به‌دست دادیم، و همچنین، از مبحث روابط ایران و فرانسه شناختیم ــ تردید نیست که امیر برای جلوگیری

---

۳. امریکا، میلر، ج۷، سند ۱۸۵. متن کامل اسناد رسمی وزارت امور خارجهٔ امریکا که در این بخش اشاره کرده‌ایم در جلد هفتم «معاهدات ودیگر اسناد دولت متحدهٔ امریکا» گردآوردهٔ میلر، انتشار یافته است.

۴. امریکا، مارش به وبستر، ۱۸ دسامبر ۱۸۵۱.

از تسلط انگلیس، وجود قدرت دریائی دیگری را در خلیج فارس لازم می‌شمرد. وزیرمختار بعدی امریکا در اسلامبول نیز منطق سیاست ایران را به ایجاد «قدرت موازنه‌ای در برابر انگلیس»، تعبیر می‌کند[۵].

یك ماه پس از امضای عهدنامهٔ ایران و امریکا، امیر معزول‌گشت. وزیرمختار امریکا «کارول اسپنس»[۶] می‌نویسد: «انگلیس نفوذ خود را در تهران بکار برد و دولت عهدنامه را تصویب و مبادله ننمود»[۷]. چنانکه خواهد آمد انگلیس همین رویهٔ تحریك‌آمیز را در مورد قرارنامهٔ ایران و اتریش نیز تعقیب نمود. میرزا آقاخان نوری قرارداد ایران و امریکا را برهم‌زد، همچنین چنانکه گذشت نقشهٔ امیر را در ایجاد نیروی دریائی باطل ساخت. شاه بدبخت هم در این اندیشه‌ها نبود؛ وقتی که گرفتار شدند به دست و پا افتادند. اما حالا بی‌ثمر بود.

دیری نگذشت که روابط ایران و انگلیس به تیرگی گرائید، وبعد جنگ برخاست. دولت بنابر سنت سیاست روزمرهٔ خود ــ در وهلهٔ خطر به چاره‌جوئی افتاد. شاه که تاحال در غفلت می‌گذراند، به دولت امریکا روی آورد. میرزا احمدخان مصلحت‌گذار اسلامبول را مأمور نمود که‌بطور «خیلی محرمانه» با وزیر مختار امریکا دربارهٔ خرید چند کشتی جنگی و استخدام ملوانان امریکائی گفتگو کند. به‌علاوه اندیشهٔ برقرار کردن‌روابط سیاسی با امریکا و بستن عهدنامه با آن دولت، از نو جان گرفت. و پیشنهادهائی که ایران عرضه داشت بسیار مضحك است. قبلا زمینهٔ مذاکرات دو دولت و وجههٔ نظر امریکا را روشن کنیم.

میرزا احمدخان به اسپنس وزیر مقیم امریکا اعلام کرد که: از جانب شاه اختیار دارد راجع به انعقاد عهدنامه‌ای که «جنبهٔ سیاسی و بازرگانی» داشته باشد، به‌مذاکره پردازد[۸]. طرح عهدنامه‌ای پیشنهادنمود حاوی هشت ماده. از فصول ناظر به امور کنسولی و بازرگانی می‌گذریم. مادهٔ هفت وهشت آن‌را که جنبهٔ سیاسی دارد، می‌آوریم. یکی می‌گفت: «از آنجا که دولت ایران بحریهٔ جنگی در خلیج فارس ندارد، نیروی دریائی امریکا کشتیهای تجاری ایران را تحت حمایت خویش بگیرد». مادهٔ بعدی مبنی براین بود: «دولت امریکا وعده می‌دهد که جزایر و بنادر متعلق به ایران را از تسلط انگلیس و تعرض امام مسقط حفاظت نماید»[۹].

از شگفتیهای دیپلماسی ایران این است که پابپای اقدامی که در اسلامبول شروع شد، جان داودخان مترجم اول دولت، مأمور وین گردید که با وزیر مقیم امریکا در اتریش نیزراجع به‌انعقاد معاهدهٔ منظور مذاکره

---

۵. امریکا، اسپنس به‌مارسی، ۲۲ دسامبر ۱۸۵۶.
6. C. Spense.
۷. امریکا، اسپنس به مارسی، ۲۵ نوامبر ۱۸۵۴.
۸. همان.
۹. امریکا، ضمیمهٔ گزارش اسپنس، ۲۵ نوامبر ۱۸۵۴.

نماید. هنری جکسون[10] وزیر مقیم وین گزارش مفصل گفتگوی خود را با جان‌داود به‌وسیلهٔ پیك سیاسی به واشنگتن فرستاد زیرا «به ادارهٔ‌پستخانه اعتمادی نداشت». جان داود گفته بود: «شاه دولت امریکا را به‌آزادیخواهی و اقتدار می‌شناسد»، و توجه او به کشور امریکا از همین رهگذر است. طرح قرارنامه‌ای را هم عرضه داشت. جکسون متذکر شد: زمینهٔ انعقاد پیمان بازرگانی تا اندازه‌ای فراهم است، اما قبول آن پیشنهادهای سیاسی بسیار بعید می‌باشد[11].

رئیس‌جمهوری امریکا پیشنهاد ایران را راجع به اصل بستن عهدنامه بانظر موافق تلقی کرد. تصمیم گرفته شد که مذاکرات دراسلامبول انجام گیرد که جای مناسب‌تری از وین می‌باشد. طرفه اینکه وزیر امور خارجهٔ امریکا پیش از آنکه دستور نهائی خود را صادر کند، خواست پشتیبانی روسیه را در مذاکرهٔ امریکا و ایران جلب کند. (در این اوان جنگ کریمه بین روسیه با انگلیس و متفقین او درگرفته بود، و البته‌تزار از هر سیاستی که علیه انگلیس بود حمایت می‌نمود). مارسی به وزیر مختار امریکا در پطرزبورگ، توماس سیمور[12]، این دستور را فرستاد:

«مذاکرات امریکا و ایران راجع به بستن قرارنامهٔ تجاری قریباً آغاز می‌گردد. بنابر تجربه‌ای که داریم درموارد گوناگون که دولت‌امریکا با کشورهای دیگری به مذاکره پرداخته بود، انگلیس و فرانسه مداخله نمودند و اسباب زحمت گردیدند... چنین بنظر می‌رسد که دربارهٔ‌عهدنامهٔ پیشین ایران و امریکا نیز انگلیسها نفوذ خود را بکار بردند و مانع‌تصویب و اجرای آن گشتند. برای اینکه این مرتبه گفتگوی دو دولت توفیق‌آمیز باشد، لازم است که فرانسه و انگلیس بهیچ‌وجه از قضیه آگاه نگردند. و تصور نمی‌رود که تزار روس ایرادی در بستن آن قرارداد داشته باشد. هر آینه چنین فرضی درست است، ممکن است سفیر روس در تهران کمکی به پیشرفت مذاکرهٔ ایران و امریکا بنماید. نظر رئیس‌جمهوری این است که بطور محرمانه با نسلرود صحبت نمائید، و اورا از قصد دولت امریکا بیاگاهانید. و این‌نکته را تحقیق کنید که آیا وزیر مختار روس درتهران می‌تواند مساعی خود را در این‌راه بکار ببرد»[13]؟

سیمور راجع به نتیجهٔ مذاکرهٔ خود با نسلرود می‌نویسد: «او اطمینان کامل داد که دولت روس نهایت کوشش خود را در پیشرفت‌نظر امریکا می‌نماید... گفت باکمال میل به وزیر مختار آن دولت در تهران دستور فوری می‌دهد که از هر کمکی که بتواند در انجام مذاکرات ایران و امریکا مضایقه نکند»[14]. پیش از این مارسی به وزیر مقیم اسلامبول نیز

10. H. Jackson.

۱۱. امریکا، گزارش جکسون به مارسی، ۲۲ مارس ۱۸۵۵.

12. Th. Seymour.

۱۳. امریکا، مارسی به سیمور، ۱۶ مه ۱۸۵۵.

۱۴. امریکا، سیمور به مارسی، ۲۸ ژوئن ۱۸۵۵.

ابلاغ داشته بود: «نهایت دقت بعمل آید که گفتگوی با نمایندهٔ ایران محرمانه بماند». همچنین کاردار ایران را «از فاش گردیدن موادقرارنامه، به‌وسیلهٔ مأموران مخفی دولتها دیگر برحذر دارد». به‌علاوه در همین‌نامه دستور داد: مانعی نیست که شرایط تازه‌ای در قرارنامهٔ پیشین گنجانده شود، و برخی مواد آن جرح و تعدیل گردد[۱۵]. اما چنانکه در جریان‌گفتگو معلوم گشت، مواد تازه نمی‌توانست دلالت برهیچگونه تعهد سیاسی بنماید.

باری، مذاکرهٔ ایران و امریکا در ذیقعدهٔ ۱۲۷۱ شروع شد. نمایندگان ایران و امریکا هرکدام طرح جداگانه‌ای پیشنهاد کردند. راجع به حقوق کنسولی و بازرگانی اختلاف‌نظر عمده‌ای وجود نداشت. امادربارهٔ مواد سیزده، چهارده و پانزده طرح پیشنهادی ایران، بحث طولانی سر گرفت. شعور سیاسی زمامداران مارا از این مواد می‌توان سنجید.

مادهٔ سیزدهم می‌گوید: «دولت امریکا تعهد می‌کند در مدت دوسال از تاریخ انعقاد قرارداد، امام مسقط را تنبیه نماید، و جزایر خلیج‌فارس از جمله بحرین را از تسلط دیگران بیرون آورد و به دولت ایران بازگرداند. در ظرف آن دوسال کشتیهای بازرگانی امریکا که به‌بنادر ایران می‌آیند از پرداخت حقوق گمرکی معاف خواهند بود».

مادهٔ چهاردهم مبنی براین است: «کشتیهای تجاری ایران حق‌دارند که بیرق امریکا را برفراز خود نصب کنند، و بحریهٔ امریکا از کشتیهای ایرانی حمایت نمایند که در دریا تجاوزی به آنها نگردد».

از هردو شرط مزبور با مزه‌تر مادهٔ پانزدهم است: «از آنجا که دولت ایران کشتی جنگی ندارد، و دولت امریکا سود کلانی از برقراری تجارت با ایران خواهد برد... بحریهٔ امریکا دریاهای ایران را از نقشه‌های سوء دشمنان ایران حفاظت می‌کند. و کشتیهای جنگی امریکا اجازه دارند به بنادر و لنگرگاههائی که دولت ایران معین نمایند، وارد شوند وتوقف نمایند.. دولت ایران از مساعدت به کشتیهای بازرگانی امریکائی که به بنادر ایران بیایند، مضایقه نخواهد داشت. سرنشینان کشتیها آزادانه می‌توانند خوراك و پوشاك مورد نیاز خود را به قیمت روز خریداری کنند»[۱۶].

جوهر مواد سه‌گانه این است: دولت امریکا با قدرت نظامی خود شیخ عرب مسقط را سرکوب کند؛ با دولت انگلیس جنگ آغازد و آن را از بحرین بیرون کند؛ نیروی دریائی کاملی همواره در خلیج فارس نگاه دارد که هرکس خواست تجاوزی به حقوق ایران نماید، اورا به جای خویش بنشاند. تراوش افکار میرزا آقاخان نوری از این‌حد دیگر نگذشت.

در نامه‌ای‌که وزیر مقیم امریکا به‌میرزا احمدخان نوشت (رمضان

---

۱۵. امریکا، مارسی به اسپنس، ۱۱ مه ۱۸۵۵.

۱۶. آنچه از مواد سه‌گانه نقل کردیم از متن انگلیسی به فارسی درآورده شد.

۱۲۷۲) صریحاً گفت: پذیرفتن شرایط پیشنهادی ایران ناممکن است. در این ضمن میرزا ملکم‌خان (که‌قرار بود با فرخ‌خان امین‌الدوله به‌مأموریت فوق‌العاده‌ای برای مصالحهٔ با انگلیس به پاریس برود) به اسلامبول آمدکه مصلحت گذار ایران را در کار بستن قرارداد با امریکا یاری کند. از این به بعد گفتگوی دو دولت بین ملکم و اسپنس ادامه یافت. نکته‌های مهمی را از بیانات ملکم به نمایندهٔ امریکا می‌آوریم: یك‌جا گفت: «نفوذ خارجی در ایران، اساساً مخالف این است که پای امریکائیان به خاك ایران باز شود، و این مخالفت علاوه‌بر علت تجاری، سبب سیاسی نیز دارد. انگلیسها این شهرت را داده‌اند که هرکجا دست دولت امریکا بند شود، دام نیرنگ می‌نهند و در کارهای آن دولت دخل و تصرف می‌کنند». دیگر اینکه: «نخست وجههٔ نظر روس نسبت به انعقاد قرارداد میان ایران و امریکا، موافق بود. اما پس از آنکه دورهٔ کشمکش آن با متفقین بسرآمد، رویهٔ آن‌دولت تغییر یافته است». ملکم به این معنی نیز تصریح نمود: «انگلیسها از روز اول نسبت به مذاکرهٔ ایران و امریکا خشمگین بودند، و با دسیسه‌توانسته بودند طرح قرارنامهٔ ۱۸۵۱ را بدست آورند. و تصور می‌رود که در مخالفت خود نسبت به مذاکرات فعلی همچنان باقی باشند»[۱۷].

ملکم از طرح پیشنهادی ایران دفاع‌کرد. اما اسپنس راست وپوست‌کنده گفته بود: اگر ایران از سه مادهٔ مذکور دست برندارد، امیدی به بستن عهدنامه نمی‌توان داشت. این سخن اسپنس به ملکم با معنی است: «سرنوشت امریکا این است که تجارت آیندهٔ جهان را قبضه خواهد کرد. و روزی خواهد آمد که دوستی آن کشور برای دولت وملت ایران سودمند خواهد بود»[۱۸]. ملکم حاصل گفت وشنود خود را با وزیر مقیم امریکا به دربار گزارش داد. در وهلهٔ آخر مذاکره این پیشنهاد را به‌جای مواد سه‌گانهٔ مزبور عرضه داشت: «دولت امریکا به‌ایران کشتی قرض خواهدداد که جزایر متعلق به ایران را در خلیج فارس به اطاعت درآورد. همچنین دولت ایران اجازه دارد که پرچم امریکارا برروی کشتیهای خود نصب کند». این پیشنهاد هم در حالت جنگ ایران و انگلیس البته پذیرفته نشد. در واقع دولت ایران بدترین موقع را برای بستن قرارداد با امریکا برگزیده بود. و این نشانهٔدیگری استاز ورشکستگی سیاست خارجی‌ایران.

دراین اوان فرخ‌خان امین‌الدوله در راه سفارت پاریس به اسلامبول آمد. عهدنامهٔ ایران و امریکا که مقدمات آن فراهم آمده بود، در ۱۵ ربیع‌الثانی ۱۲۷۳ (۱۳ دسامبر ۱۸۵۶) به امضای فرخ‌خانو اسپنس رسید. و شش‌ماه بعد مبادله گردید. پایهٔ روابط ایران و امریکا براین پیمان‌نهاده شد. مواد این قرارداد تنها ناظر به‌امور کنسولی و بازرگانی، ارزش آن از طرحی که در ۱۲۶۷ به امضای نمایندگان دو دولت رسیده بود، خیلی

۱۷. امریکا، اسپنس به مارسی، ۲۲ ژوئن ۱۸۵۶.
۱۸. همان.

کمتر است. حتی مادهٔ چهارم و هفتم طرح پیشین (راجع به رفت وآمد کشتیهای بازرگانی، آزادی کشتیرانی در رودخانه‌های ایران، و عدم‌تأثیر حالت جنگ باکشور ثالث در روابط دو دولت) حذف گردید[۱۹]. وزیر مقیم امریکا گزارش بلندی در چگونگی مذاکرهٔ با نمایندگان ایران به‌وزیر امور خارجه فرستاد، در ضمن شرحی نیز از روابط ایران و انگلیس نگاشت. عبارتی از آن را می‌آوریم و این بخش را تمام می‌کنیم:

«کردار دولت انگلیس نسبت به‌ایران درسالیان گذشته به اندازه‌ای متعدیانه بوده است که نفرت و کینه‌ای در دل شاه و مردم ایران هردو بوجود آورده، نفرت و کینه‌ای که در هر فرصت مساعدی که به دست آید، تجلی متحقق خواهد یافت»[۲۰].

•

ازمیان کشورهای اروپائی که امیر در صدد ایجاد روابط دوستی و سیاسی باآنها برآمد. پروس و اتریش بودند. این نکته را دانستیم که امیر اساساً نسبت به کشورهای آلمانی نژاد و «سیستم حکومت» آنها توجه‌ذهنی خاص داشت. به‌علاوه در استخدام استادان دارالفنون، و استادان صنعتگر، و خرید کارخانهٔ پارچه‌بافی به آن‌دو دولت روی آورد. این معنی نیزدانسته شد که برای اینکه ایران از آوردن معلم و صاحب‌منصب نظام از پروس و اتریش منصرف گردد ــ نمایندهٔ انگلیس به امیر تلقین کرده بود که دولت اتریش و اغلب دولتهای آلمانی تحت نفوذ روس هستند[۲۱]. اما این سخن در افکار امیر تأثیر نبخشید. بنابرگزارش رسمی شیل: همان اوان که جان‌داود از جانب امیر برای انجام آن کارها به اروپا رفته بود، مأموریت داشت دربارهٔ بستن عهدنامه‌هائی با دولت پروس و اتریش به گفتگو پردازد. و پس‌از آنکه قراردادها مورد موافقت واقع گردید، به وسیلهٔ نمایندگان آنها در اسلامبول به امضا برسد[۲۲].

اسناد رسمی که به ما رسیده مطلبی را از چگونگی مذاکرهٔ ایران با پروس و اتریش باز نمی‌نماید. همین اندازه آگاهی داریم که طرح قرارداد ایران و اتریش به نام «عهدنامهٔ دوستی و کشتیرانی» (براساس طرح قرارداد ایران و امریکا که در ۱۲۶۷ تنظیم‌گردیده بود) نوشته‌شد. اما این طرح نیز به امضا نرسید، و به همان سرنوشت نخستین عهدنامهٔ ایران و امریکا دچار گشت. به دست فراموشی سپرده شد. شرحی که شیل به پالمرستون نگاشته، و نمودار سیاست او می‌باشد، قابل تأمل است.

«به طرح عهدنامهٔ ایران و اتریش از طریق سری دست پیدا

---

۱۹. برای متن عهدنامه نگاه کنید به مجموعهٔ معاهدات دولت ایران با دول خارجه، میرزا حسین‌خان مؤتمن‌الملك، ص ۲۱ ـ۱۵.

۲۰. امریکا، اسپنس به مارسی، ۲۷ دسامبر ۱۸۵۶.

۲۱. نگاه کنید به ص ۳۵۶ و ۳۹۰.

۲۲. انگلیس ۶۰/۱۶۰ شیل به پالمرستون، ۱مه ۱۸۵۱

کردم... این امکان برای من هست که پنهانی مانع تصویب آن بشوم. هرگاه اجازه و اختیار داشته باشم بدون درنگ دربرهم زدن عهدنامهٔ مزبور، اقدام می‌کنم از آنکه استقرار مأموران اتریشی را در ایران‌منافی منافع انگلستان می‌دانم»[۲۳].

خلاصه اینکه همهٔ تلاش امیر در راه جلب دوستی امریکا و پروس و اتریش نیمه‌کاره ماند. نخستین عهدنامهٔ ایران و اتریش در ۱۲۷۳، و اولین قرارنامهٔ ایران و آلمان در ۱۲۹۰ بسته شد.

۲۳. انگلیس ۶۰/۱۷۴ شیل به مامزبوری، ۱۳ اکتبر ۱۸۵۲.

۲۹

ایران و عثمانی

این بخش دنبالهٔ سفارت میرزا تقی‌خان به کنفرانس ارزنةالروم است. شرح بستن عهدنامهٔ ارزنةالروم گذشت. اینك می‌رسیم به زمان دولت امیر و اجرای عهدنامه، و قضیهٔ مرز محمره که مهمترین مسائل سیاسی ایران و عثمانی بود. در این گفتار از تحلیل اصول دیپلماسی چهار دولت ایران و عثمانی و روس و انگلیس، انگیزه‌های سیاسی آنان، و ماهیت موضوعهای گوناگون می‌گذریم. در شناخت این معانی مراجعهٔ به مبحث کنفرانس ارزنةالروم لازم می‌آید. از طول و تفصیل هم پرهیز می‌جوئیم، و به جریانهای عمده توجه خواهیم داشت.

به‌موجب مادهٔ سوم عهدنامه مقرر بود که نمایندگان ایران وعثمانی به‌سرحد روانه شوند، و کار تعیین خط‌مرزی دوکشور را از آرارات تا محمره به انجام برسانند. به علاوه موافقت گردیده بود که مأموران واسطهٔ روس و انگلیس نیز در کمیسیون سرحدی شرکت کنند. چنانکه دانستیم مسئولیت حقوقی نمایندگان روس و انگلیس محدود به «حسن توسط» بود، یعنی نه داور بودند و نه حق رأی داشتند. اما حد نفوذ عملی آنها عامل مؤثر کامیابی یا شکست کار کمیسیون بشمار می‌رفت.

در آغاز دولت امیر، میان چهار دولت موافقت شد که نمایندگان آنها در بغداد گرد آیند، مقدمهٔ‌کار را فراهم نمایند، و ازآنجا رهسپارمحمره یعنی مبدأ خط سرحدی شوند. دولت ایران میرزا جعفرخان مشیرالدوله را به نمایندگی خود برگزید. درویش‌پاشا سمت نمایندگی عثمانی را داشت. مأموران واسطهٔ روس و انگلیس بترتیب سرهنگ «چریکف»[1] و سرهنگ «ویلیامز» بودند. ویلیامز همان است که در کنفرانس ارزنةالروم نیز عنوان مأمور واسطهٔ انگلیس را داشت. همهٔ آن‌کسان، مگر نمایندهٔ‌انگلیس،

1. E. I. Tchirikoff.

شرح مأموریت خود را نوشته‌اند۲.

مشیرالدوله در ربیع‌الاول ۱۲۶۵ روانهٔ بغدادگردید. هنوزکمیسیون مرزی تشکیل نیافته، ترکان به شیوهٔ دیرینهٔ خود، از وضع آشفتهٔ ایران استفاده کردند و ناحیهٔ قطور و بلوك اطراف آن‌را در سرحد آذربایجان اشغال کردند. قطور اهمیت نظامی داشت و مشرف برخاك ایران بود. اشغال آن به‌وسیلهٔ رشیدپاشا صورت گرفت؛ و در دهانهٔ تنگهٔ قطور مناره‌ای ساخت و برروی سنگی به‌عنوان نشانهٔ سرحدی این عبارت نوشته شد: «رأس حدود دولت علیهٔ عثمانیه در ناحیهٔ قطور سنهٔ ۱۲۶۵». سربازخانه‌ای هم ساختند. درویش‌پاشا خود به قطور آمد و نامه‌ای به محمدرحیم میرزا حاکم خوی نوشت که: «در کتب کتابخانهٔ محکمهٔ علیهٔ عثمانیه نظر کرده شده، و ارکان دولت همه تحقیق کرده‌اند که قریهٔ مزبوره مع‌توابعات آن از ملك و سرحدات وان است. علاوه برین در سجلات محکمهٔ کتاب وان صراحتاً نوشته‌اند که قطور و محمودی و توابعات آن همه ملك مختص حدود بلدهٔ وان است. نظر براینکه این مطلب صحیح است مرا مأمور کرده‌اند که در سرحد هنوز علامتی بناکنم تا معلوم شده باشد...».

مشاجره شروع شد. امیر سفارت روس و انگلیس را آگاهانید. روس حقوق ایران را تأیید کرد و عمل عثمانی را متجاوزانه شمرد. اما فرانت در ۱۸ ربیع‌الاول ۱۲۶۵ پاسخ نامربوطی داد: «رشیدپاشا به خلد قلك که خاك عثمانی است رسیده و در آنجا نشسته است که نورالله‌بیك را بگیرد. و از قراری که می‌گویند نورالله بیك در خاك دولت علیه ایران است. بااین‌حال مشکل است‌که رشیدپاشا به‌خاك‌ایران آمده باشد، و دوستدار باور نمی‌کنم». شیل که به تهران بازگشت حق را در این مورد به ایران داد. امیر در شعبان ۱۲۶۵ به مشیرالدوله می‌نویسد: با نمایندگان روس و انگلیس مکاتبه و مذاکره کرد. «الحق خود آنها اعتراف به خلاف کردن درویش‌پاشا دارند. و صورت این ماجرا را... هم به دولت خود، هم به دربار دولت علیهٔ عثمانی نوشته‌اند و هم آدمی از سفارتخانهٔ خود برای منع این حرکات خلاف نزد درویش‌پاشا فرستاده... اعتقاد سفرا این است که درویش‌پاشا خلاف دستورالعمل خود مرتکب این عمل شده است، و عنقریب رجال آن دولت علیه... حسن نیت خود را ظاهر خواهند ساخت».

همان وقت نظر دولت را امیر بصراحت به شیل و دالگوروکی اعلام کرد: «مادامی که دولت علیهٔ عثمانی قراول را از قطور برندارد. و

---

۲. مشیرالدوله مأموریت خود را در رسالهٔ «تحقیقات سرحدیه» نگاشته که نخستین بار در بیست‌وچند سال پیش قسمتی از آن‌را منتشر ساختیم، اما ناتمام ماند. درویش‌پاشا کتاب «خاطرات درویش‌پاشا» را نوشت که در ۱۲۸۶ در اسلامبول منتشر گشت. و در ۱۳۳۰ به تشویق میرزا محمودخان احتشام‌السلطنه توسط میرزا محمدعلی خان تربیت به‌فارسی ترجمه شد. چریکف «یادداشتهای روزانهٔ مأمور واسطهٔ روسیه در کمیسیون سرحدی ایران و عثمانی از ۱۸۴۹ تا ۱۸۵۲» را نوشته که‌در ۱۸۷۵ در پطرزبورگ به‌طبع رسید. (جلد نهم از مجلهٔ انجمن جغرافیائی روسیه).

علامتی که درویش‌پاشا ساخته است خراب نکند، و ترضیه نشود ـ عالیجاه میرزا جعفرخان چگونه به‌خدمتی که مأمور است اقدام خواهدکرد... بدیهی است با اوضاع ماجرای قطور، دیگر چه تشخیص‌سرحدی؟ سایر را هم مثل قطور خواهند کرد. باوجود بودن مأمورین دول متحابه نبایست چیزی که منافی قرار عهدنامه است بعمل آید».

دولت انعقاد کمیسیون را مشروط به تخلیهٔ قطور دانست. امیر به مشیرالدوله که در بغداد بود دستور داد: «در همانجا منتظر جواب خواهید بود که از سفارتخانه‌ها به اینجانب برسد تا ببینم دولتین متوسطین چه قرار در حق این‌طور رفتار [درویش‌پاشا] می‌دهند؟ عجالة در همان اماکن مشرفه مشغول زیارت و عبادت باشید تا حکم مجدد به‌شما برسد». میرزا جعفرخان در رسالهٔ خود می‌آورد: «اگرچه میرزا تقی‌خان مرحوم حرکت فدوی را از بغداد دربادی امر به رد ملوك قطور منوط و شروع‌به‌تقدیم لوازم مأموریت را به تخلیهٔ آنجا مربوط نمود، و بدین علت اقامت وکلا در بغداد هشت نه‌ماه امتداد یافت، ولیکن چون سفرای واسطه مقیم دارالخلافه مکرر با نوشته تعهد کردند که پس از ورود مأمورین به آنجا این امر موافق حق و قرارنامه صورت خواهد گرفت، لهذا دراوایل زمستان به‌همراهی رفقای خود باراه دجله‌و شط‌العرب وارد محمره گردید». به‌ورود محمره «اعراب و تمامی اهل آنجا در روز ورود بشدتی اظهار شعف و اهتزاز و [ـ] پیشواز کردند که درویش پاشا مأمور عثمانی با جمعیت‌خود مخوف شده، تا سه‌چهار شب از راه بدخیالی و سوءظن خواب نکرده. وقتی که فدوی به‌این کیفیت منتقل شد جمعیت اعراب را مرخص نموده، بنای مجلس مکالمه را گذاشت»[۳].

باری نخستین جلسهٔ کمیسیون در ۱۴ ربیع‌الاول ۱۲۶۶ منعقد گردید. قرار شد روز اول نمایندهٔ عثمانی، روز دیگر نمایندهٔ ایران نظر خود را بگوید، و روزسوم مأموران واسطه عقیدهٔ خودرا اعلام دارند. استدلال درویش‌پاشا برپایهٔ «ایضاحات» چهارگانه‌ای بود که میرزا محمد علی‌خان تصدیق نموده بود[۴]. به موجب خط سرحدی که او پیشنهاد کرد محمره از اطراف به مرز عثمانی محدود می‌گردید، و منطقهٔ ساحل چپ شط‌العرب که در تصرف عشایر ایرانی از جمله ایل چعب بود (که بنابر نص عهدنامه ملك ایران شناخته می‌شد) از حاکمیت ایران بیرون می‌رفت و به عثمانی واگذار می‌گردید.

مشیرالدوله می‌گفت: عهدنامه تنها سند معتبر است، و ایضاحات هیچ اعتبار حقوقی ندارد. به استناد عهدنامه، محمره بندر و لنگرگاه و جزیرةالخضر و تمام اراضی ساحل چپ شط‌العرب، از محل الحاق‌رودخانهٔ کرخه به شط‌العرب الی مصب آن به دریا، متعلق به دولت ایران است و

۳. تحقیقات سرحدیه، خطی.
۴. نگاه کنید به بخش ۵.

بالنتیجه لازم می‌آید که حق تصرف شط‌العرب از محل اتصال رودخانهٔ کرخه الی دریا میان دو دولت باید به تساوی باشد. ضمناً مشیرالدوله استدلال نمود: اگر پای عهدنامهٔ ارزنةالروم بمیان نباشد، دولت عثمانی به‌چندین دلیل متقن تاحوالی بادرانی وجسان یعنی بیش از پنجاه فرسخ بالای محمره صاحب هیچگونه حقی نبوده و نیست. و دلایل را آورد.

گفت وشنود دربارهٔ محمره به بن‌بست رسید زیرا اصل مسألهٔ‌اعتبار ایضاحات مطرح گردید، و کمیسیون اختیار رسیدگی به آن‌را نداشت. قرار شد در این‌باره به دولتها مراجعه کنند، و تا تصمیم گرفته شود از محمره به قصرین و حویزه بروند و به نقشه‌برداری آنجا پردازند.

می‌دانیم انگلیس مدافع ایضاحات و خواهان محدود کردن حاکمیت ایران برمحمره و شط‌العرب بود. حتی در کنفرانس ارزنةالروم کوشش داشت محمره از ایران جداگردد و به تصرف عثمانی درآید. شیل در جمادی‌الاول ۱۲۶۶ به‌امیر نوشت: دوستدار «قلباً توقع دارد که دولت‌ایران خواهشهای دولتین واسطه را از قبول کردن آن بیانات بپذیرند، تا آنکه کار وکلا بی‌آلت معطله از پیش برود. و به‌آن جناب می‌بایست واضح باشد که از برای اینکه مأموریت وکلا مصرف داشته باشد سفرای دولتین ایران و روم باید مأذون نباشند که معنی عهدنامه را به خیال خود تصور می‌نمایند. و نتیجهٔ آن بیانات همین است که آن تصورات نباشد... متوقع‌است که این تصورات مذکوره آن جناب را خاطر جمعی دهد که قبول کردن‌ترجمهٔ بیاناتی که سفرای مقیم در اسلامبول داده‌اند، دولت ایران بهیچ‌وجه از معنی حقیقی یا الفاظ عهدنامه بیرون نمی‌روند و حکم به این مضمون به عالیجاه میرزا جعفرخان خواهند داد».

شیل خواست اینطور وانمود کند که ایضاحات برای این است که مأموران ایران و عثمانی نتوانند مفهوم عهدنامه را تغییر دهند. امیر در ۲۴جمادی‌الاولی خوب پاسخ داد: «بیانات سفرای مقیم اسلامبول در ایام حیات شاهنشاه مبرور به توسط خود وزرای مختار دولتین واسطه به‌اولیای دولت قاهرهٔ ایران اظهار شده بود. و امنای دولت ابدمدت سوای نص عهدنامه که در هر فقرهٔ آن توضیح محض و محل ابهامی نیست، اقدامی به قبول بیانی جدید نکردند. دیگر اینکه: نوشته بودید قبول این بیانات برای این است که سفرای دولتین ایران و روم مأذون نباشند که معنی عهدنامه را به خیال خود تصور ننمایند. خیر، مأمور دولت علیهٔ ایران یعنی میرزا جعفرخان مأذون نیست که خودسر به خیال خود معنی به‌عهدنامه بدهد. بل دستورالعمل آن این است که موافق مضمون واضح صریح عهدنامه که به این آشکاری تصریح شده است که شهر و بندر محمره و جزیرةالخضر و لنگرگاه و هم اراضی ساحل شرقی یعنی جانب یسار شط‌العرب را که در تصرف عشایر متعلقهٔ معروفهٔ ایران است، به ملکیت در تصرف دولت ایران باشد. خط سرحد را موافق همین بیان واضح

عهدنامه بگذارند. اگر صلاح دید مأمورین متوسطین نیز موافق همین تحصیل است، میرزا جعفرخان را چه حرفی خواهد بود؟ و در این فقره ابهامی نیست که ایضاح جدید بخواهد. معلوم است که مأمور ایران سوای نص عهدنامه به جانب یمین شط‌العرب یا اراضی دولت عثمانی که ورای نص صریح عهدنامه به تفصیل فوق که‌خاك و ملك طلق این دولت است، زیاده چه ادعا و حرفی خواهد داشت؟ درباب مطالبات نقدیه بطوری در عهدنامه یعنی در فصل اول و چهارم نوشته شده است معلوم است که‌ممضی و مقبول است، و بهیچ‌وجه جای بحث و ابهام نیست. مگر اینکه علاوه از مضمون عهدنامه موافق مراسله که وزرای مختار دولتین واسطه... به اولیای دولت علیه نوشته‌اند به دولت علیهٔ عثمانی تکلیف خواهند کرد که از عهدهٔ خسارت کربلای معلی برآیند».

امیر زیربار قبول ایضاحات نرفت و در ۲۰ ربیع‌الاول ۱۲۶۶ سیاست دولت را مقتدرانه به مشیرالدوله اعلام کرد: «اولا مضمون‌عهدنامهٔ مبارکه در کمال توضیح است و ابهاماتی ندارد که محتاج به تأویل وتفسیر باشد. ثانیاً مقرب الخاقان میرزا محمدعلی‌خان سفیر مرخص نبوده است، و اختیاری نداشته است جز مبادلهٔ عهدنامه. و همهٔ اهل دول می‌دانند سفیر دولتی که اختیارنامهٔ پادشاهان را نداشته باشد، نوشتهٔ او چه اعتباردارد؟ چنانچه مأمورین متوسطین در ارزنةالروم آمدند، اول کاری که در مجلس اول اقدام شد مبادلهٔ اختیارنامه‌های پا به مهر طرفین شد، و بعد شروع در حرف شد. ثالثاً چنین چیزی به‌نظر شاهنشاه مغفور نرسیده و امضاء نفرموده. اگر چنین امضائی ازشاهنشاه مغفور دارند ابرازنموده بنویسید. و اگر ندارند همان جوابی است که خود داده‌اید. چیزی که به مهرپادشاهان امضاء شده باشد، به مهر میرزا محمدعلی‌خان بهم نمی‌خورد. و شما باید بهیچ‌وجه خارج از حکم عهدنامه عمل نکنید».

شیل در استدلال سیاسی درماند، شیوهٔ سخن خود را عوض کرد. در ۸ جمادی‌الثانی ۱۲۶۶ نوشت: «بعد از ملاحظهٔ همهٔ احوالات خیلی تعجب است که چرا امنای دولت علیهٔ ایران به تعجیل دست نمی‌اندازند در قبول آن فقرات... دوستدار در میان آن گفتگوها از اول تا آخر بوده است. اما از ابتداء تا به‌حال هیچ‌وقت چنین درماندگی و ناچاری که دولت ایران دارند، ندیده بود. دولت علیهٔ انگلیس البته در هروقت فرصت کافی می‌دانند از برای تفکر و تدبر، اما امنای دولت علیهٔ ایران خواهند فهمید که از برای دولت علیهٔ انگلیس چقدر بیموقع است که اینقدر وکیل اورا در جای ناسالم از برای تأخیر بی‌سبب نگاه بدارند».

در جهت دیگر برخورد سیاست ایران و عثمانی درمیان ایلات سرحدی خوزستان قابل دقت است. درویش‌پاشا کوشش کرد رؤسای دو عشیرهٔ معتبر کعب و چعب را به‌سوی دولت عثمانی جلب کند. به شیخ فارس خان رئیس کعب‌نامه نوشت، و وعدهٔ معافیت ده‌سال مالیات داد.

فارس‌خان پیشنهاد اورا رد کرد، و خود را فرمانبردار پادشاه دانست. سعی درویش پاشا در مورد شیخ جابر رئیس چعب نیز باطل بود. شیوخ عشایر عرب خوزستان نامه‌هائی در اظهار بندگی به دولت ایران نوشتند. امیر از آنان دلجوئی کرد، برای تمام شیوخ و والی حویزه جبه و شال وخلعت فرستاد. و پاره‌ای از مالیات باقی ماندهٔ سالهای پیش را بخشید. حاجی جابر هموست که پرچم شیرو خورشید ایران را در رجب ۱۲۶۶ بالای برج محمره نصب کرد. در این‌باره امیر در ۱۴ رمضان ۱۲۶۶ به مشیرالدوله می‌نویسد: اینکه اطلاع داده بودید که پس از رسیدن بیرق شیر وخورشید «به حاجی جابر گفتید که‌بدون صدا و های وهوی بیرق را در جای بلندی که از هرجای شط‌العرب نمایان باشد، نصب نماید ــ و او هم صبح روز جمعهٔ چهارم رجب بیرق دولت علیه را در جای بلندی نصب کرد، بسیار بسیار خوب کردید. اما در این باب از سفارتخانه‌ها از من سؤال نکردند. اگر سؤالی می‌شد البته جواب مقرون به صواب داده می‌شد».

یکی از جنبه‌های بسیار مترقی سیاست امیر در کار عشایر این بود که رؤسای آنها را در امر حکومت دخالت داد. در این زمینه از عشیرهٔ چعب هنگ نظامی ایجاد کرد و سرهنگی آن را به محمدخان پسر حاجی‌جابر سپرد. و به سهام‌الدوله حاکم خوزستان دستور داد که در تعلیم فوج مزبور مراقبت نماید. ضمن نامه‌ای که امیر به مشیرالدوله نگاشته از مراتب فرمانبرداری و دولتخواهی عشیرهٔ چعب اظهار رضامندی می‌کند. این‌نامه جهت عمومی سیاست امیر را نیز روشن می‌سازد:

«درباب سرهنگی محمدخان پسر عالیجاه حاجی جابر و گرفتن یك فوج سرباز از عشیرت چعب، بطوری که صلاح دیده بودند حکم نظامی صادر شد سرهنگ باشد. و به سهام‌الدوله نوشته شد که قرار گرفتن سرباز و مشق آنها را بدهد. الحق عشیرهٔ مزبوره رعیت خوب شاهنشاه دین‌پناه هستند، و شما باید آنهارا از الطاف و اعطاف خدیوانه زیاده‌از حد مستظهر و امیدوار نمائید. عرایض آنها از حضور دستور ملوکانه وقتی گذشت که فرامین مطاعه به افتخار آنها صادر شده بوده. انشاءالله مصحوب چاپاری که بعد می‌آید، فرامین عطوفت امین در جواب عرایض آنها صادر و ارسال خواهد شد. و جواب نوشتجاتی هم که به من نوشته‌اید بعد قلمی و انفاد خواهد گشت».

برگردیم به‌کار کمیسیون مرزی.

رشتهٔ مذاکره در تابستان بریده شد؛ نمایندگان روس و انگلیس به گردش تخت‌جمشید رفتند، مشیرالدوله در محمره ساخلو گذاشت وروانهٔ لرستان شد، و درویش پاشا به بغداد رفت. چون کمیسیون ازنو برقرار گشت مأموران واسطه پیشنهاد خود را درخصوص خط مرزی از قلعهٔ فیلیا (مغرب محمره و ساحل چپ شط‌العرب) تا قصرین به ایران و عثمانی عرضه کردند. امیر به این طرح ایراد گرفت و به سفیران روس وانگلیس

نوشت: «قلعهٔ فیلیه خانهٔ حاجی جابرخان است. و از فیلیه به آن طرف‌قدری ایلات معروفهٔ ایران سکنی دارند، و موافق نص عهدنامه که نوشته جانب یسار شط‌العرب که در تصرف عشایر متعلقهٔ معروفهٔ ایران است به‌ملکیت در تصرف ایران باشد، باید آن خاك‌هم در تصرف دولت علیهٔ ایران باشد. و از جائی که دیگر محل سکنای عشایر معروفه نباشد خط سرحدیه تعیین شود». امیر در نامهٔ جمادی‌الثانی ۱۲۶۶ رویهٔ خود را در مذاکرهٔ باروس و انگلیس به مشیرالدوله توضیح داد: «درباب ایضاحات و کاغذ عالیجاه میرزا محمدعلی‌خان، به من کاغذ خواهند نوشت و من‌هم آنچه موافق‌قاعده و قانون حساب و رویهٔ عقل است به آنها جواب خواهم نوشت... چون نوشته بودید که خط حدود که در بالای قلعهٔ فیلیه تا قصرین ممتد می‌شود، برای ما پرضرر ندارد ـ اگرچه من در این‌باب آنچه لازم بود به وزرای مختار گفتم. اما در جوابی که من به‌آنها داده‌ام نه‌تن به قبول داده‌ام نه سختگیری کرده‌ام که مبادا بالمآل به قبول آن ملجاء شویم».

اما در مذاکرهٔ با روس و انگلیس امیر قبول خط مفروض رامقید به شرایطی کرد که در واقع نفی غرض دولتهای واسطه بود. به علاوه این‌معنی را حالی کرد که دولت در اصل مسألهٔ حدود محمره مطلقاً حاضر به گذشتی نیست. شیل و دالگوروکی اورا از عاقبت این سیاست برحذر داشتند. امیر هم در شعبان ۱۲۶۶ به یك مضمون به هردو پاسخ فرستاد: «اینکه نوشته بودید نتیجهٔ بعد به عهدهٔ دولت ایران است، اولیای دولت علیهٔ ایران بحمدالله والمنه نه قبل و نه بعد مخالف ظاهر و باطن نص عهدنامهٔ مبارکه رفتاری نکرده‌اند که نتیجه‌ای برای آنها عاید و حاصل شود. بل، در کمال خوبی و رعایت فصول عهدنامه و حسن جوار ودوستی دولتین علیتین را منظور داشته و دارند. بدیهی است نتیجه و ایراد بر ذمهٔ کسی وارد خواهد آمد که مغایر عهدنامه، قبل رفتار کرده باشد، یا بعد خواهد کرد».

استدلال شیل رنگ دیگری به خود گرفت؛ در تعیین حدود محمره و بصره ملاحظات سیاسی را حاکم شمرد. در ۱۴ صفر ۱۲۶۷ گفت: «اصل مطلب این است که منظور آنها (نمایندگان واسطه) در محافظت ومضبوط کردن محمره و بصره هردو بطور مساوات بوده است. و آشکار است که خارج از این ملاحظه نمی‌توانستند که باشند. هرخط دیگر که باشد یا محمره به تحت اختیار روم می‌آمد یا بصره تحت اطاعت ایران می‌آید. صافی ضمیر و انصاف آن جناب فی‌الفور دریافت این مرحله را خواهد کرد که برعهدهٔ دولتین واسطه است که به‌میان آمده، نگذارند که هیچیك از آنها واقع شود. لهذا از روی قلب متوقع است که دولت ایران ملاحظهٔ کامل شایسته به نصایح شفاهی که از طرف دولت انگلیس به آن جناب کرده بود که تعیین خط مفروضی مأمورین را خالی از شرط قبول، و به عهدهٔ تعویق نگذارند. یقین است که ضرر جزئی اگر فی‌الواقع ضرر باشد،

قابل تصور نیست هرگاه ملاحظه شود به منفعت کلی که حاصل می‌شود از اینکه هم ایران وهم دولتین واسطه فارغ می‌شوند از گفتگوی پرزحمت و بی‌ثبات، که درآن ضمن از ساعت به ساعت ما در تفکر هستیم کـه مبادا غفلتاً حادثه‌ای رخ دهدکه این امنیت برطرف گردد. در نصیحتی که‌دولت انگلیس به دولت ایران می‌دهد مقصود واحد دارد آن هم با کمال بی‌غرضی یعنی که دولتین متحابه به‌خود در منفعت سهیم باشند. موافق اخباری که‌به دوستدار رسیده است عدد خانواری طایفهٔ چعب که در سمت مغرب خط سرحد سکنا دارند، بهیچ‌وجه زیاده از هشت‌صد خانوار نمی‌شوند هرگاه آن خانوارها از ایلات صحرانشین بودند حرکت دادن آنها بسهولت می‌شد ـ لیکن سکنـا گرفته‌اند و دهکده نشستند به نخلستان [ـ] و مـزارع صیفی و شتوی و غیره که غیرمنقول است دارند. حرکت دادن آنها بروز آشکار است که از برای آنها باعث کمال ضرر و خسارت و اذیت می‌شد، وچنین عملی را دولتین واسطه بهیچ‌وجه موافق رسوم انصاف و مروت نمی‌توانند بشمارند».

پایهٔ برهان ایران تنها برقانون و عهدنامه بود؛ سخن شیل و هرچه دیگر را که «خارج از دایرهٔ حکم عهدنامه» بود، نامعتبر می‌دانست. این معنی را امیر درنامهٔ عتاب‌آمیز خود به مشیرالدوله (جمادی‌الاول ۱۲۶۶) خوب ادا کرده: «شما چرا به مأمورین متوسطین نمی‌گوئید که بعد از آنهمه گفتگوها و مجالس عدیدهٔ چندسالهٔ ارزنةالروم دیگر چه مجالس و مکالمه ضرور دارد؟... برای رفع گفتگوی مادهٔ حدود، فقرهٔ دویم و سیم قرارنامه را قرار دادند... و از لفظی که جزئی ابهامی داشت بکلی اجتناب کردند. چنانچه در باب لفظ «موقوف» عالیجاه قولونل ویلیمس استحضار دارد که دوسه‌ماه طرفین برای همین لفظ گفتگو داشتند که شایـد معنی دیگـر ببخشد ـ تا لفظ موقوف را برداشتند و به جای آن لفظ «ترك» گذاشتند. علاوه از اینها از شما می‌پرسم که چگونه است که همهٔ ابهامات از طرف ماست، و از آن‌طرف بهیچ‌وجه ابهامی نیست. خلاصه فصل دویم وسیم عهدنامه قطع گفتگوی حدود را کرده، و استناد به سوادهای کهنه خارج از دایرهٔ حکم عهدنامه است».

سفیر انگلیس بهتر از هرکس آگاه بود که حق با ایران است و برهان حقوقی امیرقاطع. پس‌از بحث قضائی پرهیز جست چه در آن فرو می‌ماند. ناگزیر جهت استدلال خود را این قرارداد که «ضرر جزئی» در برابر «منفعت کلی» شایستهٔ گذشت است. و مطلب را چنین عنوان نمود:

«باز در عالم دوستی مکرر با کمال صراحت اظهار می‌دارد کـه معلوم شدن حقیقت شکایت و علاج رفع شدن آن شکایت از پیش رفتن وکلا و انجام رسیدن سرحدات. از این گذشته باید این مرحله بـه آن جناب واضح باشد که اگر وکلا مأذون نباشند که مأموریت خود را انجام‌برسانند، و این گفتگوها تمام نشود نه‌تنها این تعدیات به حالت خود باقی خواهد

ماند، بلکه ظن غالب و نزدیك به یقین است که روزبروز در تزاید خواهد بود. این مرحله یقین است که این امورات به این حالت حال نمی‌توانند بمانند. کامسیان [ـ] باید پیش رود، و سرحد معین شود، فقراتی که منتزع فیه است تحقیق شود، و قرارداده شود. اگر این قسم نشود لامحاله نتیجهٔ دیگر خواهد بخشید، و عهده گرفتن این نتیجه باری است که هرکس تا می‌تواند نباید راضی شود که برعهدهٔ او قرار گیرد. اینکه آن جناب درباب قطور و جاهای دیگر ذکر کرده‌اند، هیچ ضرور بینه و دلیل‌نیست. باید برخود آن جناب مثل آفتاب واضح باشد که اگر حق دولت ایران‌اینقدر آشکار و پیداست هرقدر زودتر کامسیان به آن طرفها برود، بهتر است تا آنکه دولتهای واسطه بتوانند منظورات خود را آشکار سازند. ظاهراً از نظر آن جناب محو می‌شود که هرقدر دولت ایران حقیقت خود را بالصراحه اظهار می‌کند، دولت روم هم به همان صراحت در حق خودش اظهار می‌کند. در چنین صورت دولتهای واسطه بدون تشخیص چگونه فهم و رأی خود را آشکار سازند، و آن تشخیص چگونه بشود با عدم کامسیان در آنجاها؟... خلاصه این عدم میل آن‌جناب در پیشرفتن کامسیان اینقدر دور از تصور است که یك بوئی از محق نبودن خود در باب ادعاهای آن محالات می‌دهد».

پایان سخن شیل بسیار بامعنی است: «نمی‌تواند این نامهٔ‌دوستانه را به اتمام رساند مگر اینکه باز تکرار کند، و تازه کند مطلب را که‌انجام رسانیدن این گفتگوی مطول مردد، بسیار بسیار دخیل است از برای منفعت ایران. و هرایرانی که مایل به دولت خود باشد، و هرنوکری که خیرخواه پادشاه باشد برذمهٔ اوست که سعی و کوشش در انجام این کار کند. این فقرات را دوستدار از قلب واز کمال میلی‌که از برای پیشرفت کار ایران و از برای پیشرفت کار آن جناب دارد ذکر می‌کند. زیرا که حالا همهٔ این امورات برعهدهٔ آن‌جناب قرار یافته است. چون در دوستی لازم دیدنگارش رفت».

امیر تسلیم نشد. این‌بار شیل و دالگوروکی نامهٔ مشترکی‌فرستادند و تهدیدکنان نوشتند: «به اصرار به مشاوران اعلیحضرت پادشاهی‌تکلیف می‌نمایند که رفع و دفع تقصیر عنادآمیز کنند». دنبالهٔ آن خواستند امیر را به برافتادن از صدارت بترسانند: «وزرائی که ضبط و ربط امور ایران به‌عهدهٔ کفایت ایشان مفوض است به غرور شخصی خودشان ظلیل یاذلیل شده، مناصب خود را پامال نمایند». امیر به این شیوهٔ نامه‌نگاری سیاسی سخت اعتراض کرد، و آن‌را توهین به دولت و سلطنت شمرد، و گفت‌باید پوزش بخواهند. نمایندگان روس و انگلیس به دیدار امیر رفته، از در دوستی درآمدند و بظاهر از دلش درآوردند. اوکه خود را مجری امرپادشاه می‌شمرد ــ ضمن نامهٔ ۱۶ شعبان ۱۲۶۶ دستور شاه را به شیل ودالگوروکی چنین اعلام کرد:

«... همانطور که سابقاً فرموده‌ایم آن خط مفروض متوسطین را به تفصیلی که در نوشتجات سابق قید شده، محض پاس دوستی دولتین فخیمتین مشروط به این دوشرط قبول می‌نمائیم که: اولا بعد از تعیین آن‌خط مفروض مأمورین متوسطین نباید لفظی از بیانات و توضیحات یا مطلبی عتیق و جدید خارج از نص صریح و مضمون عهدنامهٔ مقرره تکلیف به اولیای این دولت شود. ثانیاً در صورت تعیین خط سرحد از طرف غربی قلعهٔ فیلیه‌رو به سمت کوت تمار تا قصرین هرچه از ایلات متعلقهٔ معروفهٔ ایران در آن طرف خط سرحد می‌ماند، موافق نص صریح عهدنامه که مال ایران است، باید تماماً بلاعذر و بهانه و تعلل وبدون هیچگونه تصاحب به دولت ایران رد شود. و تا مأمورین در آنجاهستند قرار این معنی را از روی تمسك و سند بگذارند و بگذرند. و این‌توسط مأمورین فقط برای همان حدود از طرف غربی قلعهٔ فیلیه تا قصرین است. باقی خط سرحد دولتین از قرار حکم صریح فقرهٔ سیم عهدنامه که طرفین سایر ادعاشان را درحق اراضی ترك کرده‌اند، از دوجانب بلاتأخیر مهندسین و مأمورین را برای قطع حدود دولتین تعیین نمایند، باید مشخص بکنند. نه اینکه طوری باشد که مأمور دولت علیهٔ عثمانی برخلاف عهدنامه در هرجا مثل حالا چیزی به صرفهٔ دولت خود ادعانماید، و مقرون به وساطت مأمورین شود، چنانچه درین فقره موافق مضمون عهدنامه ضرربین و آشکار به اراضی دولت ایران می‌رسد. والا دولت علیهٔ ایران نظر به‌نص عهدنامه هم ملك، هم ایلات خود را حق دارند مطالبه نمایند. و این دوشرط را ذره‌ای مخالف عهدنامهٔ مبارکه‌نمی‌دانیم».

رشتهٔ مذاکرات طول کشید. امیر در نامه‌های خصوصی خود به‌شاه رویهٔ روس وانگلیس را توضیح می‌دهد. یکجا می‌آورد: ایلچیان انگلیس و روس آمدند و «صحبت طولانی داشتند. مختصراً به حسب حرف حسابی جوابی نداشته و ندارند. ولکن حالتی دارند که اسم آن را زور عثمانی می‌گویند، از این راه امری است علیحده. فردا باز خواهند آمد»۵. در کاغذ دیگر می‌نویسد: «دیروز سفیر روس می‌گفت در باب حدود ایران وعثمانی که ما از جانب دولت خود مأمور هستیم؛ و به حرف هیچ‌یك از طرفین گوش نداده، امر حدود را بطوری که نه حرف رومی را در زیاده‌روی، و نه حرف دولت ایران در سختگیری عمل شود. بقسمی که خود فهمیده‌ایم بگذرانیم. طامسن هم دیروز همین زمزمه را کرده بود»۶.

گفت و شنود راجع به منطقهٔ محمره به بن‌بست رسید، و تا زمانی که امیر برسر کار بود پای سست نکرد چه در مسائل عمده، موضوع‌اعتبار عهدنامه و نفع اساسی ایران در میان بود. (دربارهٔ تغییر سیاست ایران و

۵. مجموعهٔ کاغذهای امیر، خطی
۶. مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به شاه، خطی.

تأثیر عزل او در روابط ایران و عثمانی در پایان این بخش سخن گفته‌ایم). اما برای اینکه کمیسیون سرحدی برهم نخورد، امیر موافقت کرد که فعلا تعیین حدود زهاب را که دشوار نبود به انجام برسانند، و سپس به‌کار محمره پردازند. در ۱۶ ذیقعدهٔ ۱۲۶۶ به مشیرالدوله دستور داد: «منتظر جواب محمره نشده، به اتفاق مأموران ثلاثه به زهاب رفته امر تعیین حدود آنجا را به انجام رسانیده، کیفیت را به اولیای دولت معروض داشته، بدون انتظار جواب به اتفاق مأموران روانهٔ سمت حویزه گشته، به گردش آن حدود و تحقیقات لازمهٔ آن حوالی و حدود پشتکوه و قرای حد آنجا پردازد». کار زهاب چندان دردسری نداشت. مأموران‌واسطه نظر خود را روی هم رفته براساس عهدنامه اعلام داشتند، و قبول‌افتاد. نقشهٔ مرزی آنجا را نیز ترسیم کردند[۷].

پس از انجام کار زهاب کمیسیون سرحدی به تهیهٔ نقشهٔ عمومی از انتهای شمالی مرز ایران و عثمانی (کوه آغری‌کوچك) تا شط‌العرب پرداخت. اما دولت که به منطقهٔ محمره توجه داشت ــ برای اینکه قضیهٔ تجاوز عثمانی به‌قطور تکرار نگردد، ساخلو محمره را تقویت کرد و جزیرةالخضر (آبادان) و جزیرهٔ محله را در پهلوی آبادان تحت تصرف نظامی درآورد. از نمایندگان روس و انگلیس در ۱۵ ذیحجهٔ ۱۲۶۷ اعتراضی رسید که: «موافق عهدنامهٔ ارزنةالروم از جزایر شط‌العرب فقط جزیرةالخضر تعلق به دولت ایران یافته بود. پس این تصرف غاصبانه بدون قرار و گفتگو تجاوزاتی است که امنای دولت عثمانلو حق دارند که شکایت نمایند. آشکار است که این خلاف اسطاطکوست که مأمورین واسطه تکلیف کردند. و علاوه براین، این جزیره سمت مغرب جزیرةالخضر واقع است، و علی‌الظاهر موافق استحضاری که دوستداران دارند، نمی‌تواند که جزیرهٔ مزبوره متعلق به ایران باشد». مأموران واسطه نیز نظیر همین شرح را به مشیرالدوله نوشته، گفتند: «جناب درویش‌پاشا نیز از جانب خود اطمینان می‌دهد که تا انجام امر معهود و اتمام گفتگو، کارگزاران دولت عثمانی از مداخلهٔ جزیرهٔ مزبوره احتراز کنند، و دخیل آن جزیره نشوند». امیر جزیرهٔ محله را جزیرهٔ مصنوعی و جزء آبادان می‌دانست، حاضر به تخلیهٔ آن نگشت. تضمین درویش‌پاشا را نیز به چیزی نشمرد زیرا هیچ اعتمادی به گفتهٔ او نبود. در واقع حالا که ایران سرو سامانی یافته بود ــ خواست در برابر اشغال قطور از جانب ترکان، ابراز قدرت نماید.

باید دانست در اوان تشکیل کمیسیون مرزی در زهاب، شاه مقدمهٔ سفر اصفهان و بروجرد و همدان را فراهم می‌نمود. دولت‌عثمانی ازتصمیم مسافرت شاه و امیر به همدان (به‌عنوان منطقهٔ نزدیك سرحد) درگرماگرم مشاجره و اختلاف دو دولت نگران گردید، نگرانی که بکلی ناموجه بود.

۷. متن‌نظرمشترك مأموران‌واسطه راجع‌به‌زهاب، درتحقیقات‌سرحدیه‌نقل‌شده.

شگفت اینکه انگلیس و روس به تقاضای آن دولت، اقدام رسمی در فسخ این سفر نمودند. حتی شیل به دالگوروکی پیشنهاد کرد نامهٔ مشترکی در اعتراض به‌آن مسافرت به‌ایران بنویسند. سفیرروس این‌روش رانپسندید، و به مصلحت‌اندیشی او هر کدام جداگانه نامه‌ای به امیر فرستادند. و دولت را از آن برحذر داشتند. امیر هراس عثمانی را یکسره موهوم‌شمرد و تقاضای دو دولت را رد کرد و گفت: شاه در تصمیمشان باقی هستند و انصرافی حاصل نخواهد شد.

شیل در گزارش به پالمرستون، ترجمهٔ نامهٔ خود و دالگوروکی و پاسخ امیر را فرستاد، و نکته‌هائی را افزود که نظر او را روشن می‌کند. زبدهٔ آن را می‌آوریم:

«اگر تصریح و تأکید امیرنظام اطمینان‌بخش‌باشد، گمان بد و نقشهٔ باطنی خاصی در این مسافرت در کار نیست. به‌علاوه هیچ انگیزهٔ ظاهری وجود ندارد که شاه به خود منطقهٔ سرحدی برود، و یا عزیمت شاه سوء ظنی ایجاد کند. گرچه بازدید شاه و امیرنظام از همدان، از نظر وضع داخلی کشور شاید سودمند است، اما هیچ کار واجبی در پیش نیست که حتماً حالا این مسافرت را بکنند. چه مانعی دارد که به بعد موکول گردد؟ امیرنظام اطمینان داد که عدهٔ سپاهی همراه شاه بیش از دوهزارو پانصد نفر نخواهند بود. و در گفتگوی با من بصراحت وعده داد که در طی سفر از ولایتهای دیگر هم دسته‌های لشکری افزوده نخواهند گشت. کیفیت دیگری که می‌تواند از سوءظن و هراس هیأت وزیران عثمانی بکاهد این است که شاه و امیر خانواده‌های خود را همراه خواهند برد. اگر نقشهٔ خاصی در کار بود، زنان خانوادهٔ سلطنتی را با خودشان راه نمی‌انداختند. همچنین امیرنظام تأکید کرد که در تحکیم روابط دوستی با عثمانی‌کوشاست. اما اعتراض کرد که چرا من و دالگوروکی همدست شدیم که نقشهٔ سفر شاه را برهم بزنیم. و لفظ همدست شدن تعبیری بود که او کرد. در اصفهان و شهرهای دیگر این شایعه پر شده که دولت قصد حملهٔ به بغداد را دارد. خیال می‌کنم این خبر به همهٔ ولایات نیز سرایت کرده باشد. هر چند از عهدهٔ من و دالگوروکی برنیامد که رأی امیرنظام را تغییردهیم، باید بگویم که دستور فرستاد تا کمیسیون سرحدی کار خود را به انجام برساند»[۸].

آن داستان حکایتگر این معنی است که کمتر امر داخلی کشور پیش می‌آمد که روس و انگلیس نخواهند دخل‌و تصرف بیجا نمایند. باوجود آنهمه تندی و سخت‌پائی امیر، از فضولی دست بردار نبودند.

در دولت امیر موضوعهای دیگری نیز در روابط ایران‌و عثمانی پیش آمد که اهمیت تاریخی دارد. چند مطلب را باجمال ذکر می‌کنیم:

چون کمیسیون مرزی به کردستان رسید، درویش‌پاشا با بزرگان

۸. انگلیس، ۶۰/۱۵۹ شیل به پالمرستون، ۱۹ آوریل ۱۸۵۱.

شهربانه از در دوستی درآمد، و پنهانی بتلاش افتاد که سندی از آنان اخذ کند مبنی بر اظهار تبعیت به دولت عثمانی. مشیرالدوله مأمور هشیار و کاردان دولت، در این مورد مانند موارد دیگر، کوشش او را خنثی کرد. این نکته با معنی است‌که سی وچهار تن از علما و معاریف‌شهر «مضبطه»ای به مشیرالدوله نوشته پای آن را مهرکردند مبنی بر اینکه: «جناب درویش‌پاشا مأمور دولت عثمانیه اهالی بانه را در خفیه خواسته و ایشان را ترغیب و تحریض و اغرا و اغوا می‌نمود که بگویند و نوشته بدهند که بلوك بانه داخل خاك دولت عثمانیه است، و جبراً دولت علیهٔ ایران آن را متصرف شده‌اند. و در ازاء این فقره تعهد می‌نمود که نوشته و سند معافی ده‌ساله به‌شماها از دولت روم داده‌می‌شود». درپایان آن‌اعلام داشتند:

«این خاك‌زاد چون اباً عنجداً پروردهٔ نعمت و برآوردهٔ رحمت دولت علیهٔ ایران بودیم این حرف را از او نشنیدیم و قبول نکردیم از آنجاکه آن قبله‌گاه امروز از زمرهٔ امنای دولت و مشیر قواعد سلطنت است لازم بود مراتب گفت‌وشنود خود را باجناب درویش‌پاشا بدون زیاد و کم معروض رأی انور داریم... ما فدویان که رعیت و جان‌نثاریم به چنین خدمتی اقدام نموده‌ایم و اجرای آن‌را حواله به التفات و عنایت دولت قاهره و سرکار آن خداوندگار کرده. زیاده گستاخی و جسارت نورزید امر کم مطاع»[۹].

مسألهٔ اشغال قطور را پیش از این توضیح دادیم. راجع به تخلیهٔ آن امیر در ربیع‌الاول ۱۲۶۶ به‌سفارت روس و انگلیس نگاشت: «وکلا و مأمورین دول متوسطه همگی گفتند و نوشتند درویش‌پاشا حق نداشته است، و درست نکرده است، باید قطور و خسارت آنجا به دولت ایران رد شود... مدتهاست از این مقدمه می‌گذرد، نه قطور رد شد و نه خسارت مسترد». دولت آن موضوع را دنبال می‌کرد ــ جوابی که از شیل رسید این بود: در نامهٔ مرقومه «ذکر کرده بودند که دولتهای واسطه به حقوق ایران در باب قطور اعتراف کرده‌اند. لازم دید که درین مراسله اظهار دارد که اولیای دولت انگلیس هیچوقت رسماً این اعتراف را نکرده‌اند. هر منظوری که در این باب اظهار شده باشد، فقط شخصاً از خود دوستدار بوده است، آن هم دوستانه. لهذا از آن جناب متوقع نبودکه آن منظورت خود دوستدار را در مراسله‌جات دولتی ذکر نمایند». این مطلب را هم بگوئیم که امیر مأموری (میرزا محمد علی بیك) پنهانی به‌قطور فرستاد. پس از آنکه مدتی در میان ساخلو عثمانی گذراند و از کار آنها خوب سر درآورد، گزارش‌دقیقی از عدهٔ سپاهی ومیزان مهمات‌جنگی ومحل‌سربازخانه

۹. تحقیقات سرحدیه، خطی. متن مضبطه‌های دیگری که مردم چهریق و برادوست و چند ناحیهٔ دیگر نوشته‌اند، در تحقیقات سرحدیه آمده.

و جای نصب توپها، به امیر نوشت که به دست ما رسیده. این مقارن بود با عزل امیر از صدارت. هیچ بعید نیست که در این اندیشه بوده که اگر کارقطور از راه آشتی انجام نپذیرد، با قدرت نظامی آنجا را پس‌بگیرد.

موضوع دیگر فعالیت سیاسی عثمانی در آذربایجان است. در۱۲۶۶ که سامی افندی به‌سفارت دائمی به‌تهران آمد، یکی از مأموران خود (علی راسم افندی) را بـه ساوجبلاغ و شهرهای سرحدی آذربایجـان فـرستاد که تذکرهٔ عثمانی پخش کند و جمعی را به تبعیت آن دولت در آورد. دولت هشیار بود و جلو کارهای او را گرفت. سامی افندی مطلب را چنین‌عنوان کرد: «از قدیم‌الایام از رعایا و تبعهٔ دولت علیهٔ عثمانی که در ساوجبلاغ ساکن و مقیم هستند کسی از آنها مطالبهٔ مالیات نکرده بوده. این اوقات مأمورین ایران مطالبهٔ مالیات از آنها می‌نمایند». و تقاضا کرد حکمی‌صادر شود که مثل سابق از مالیات معاف باشند.

امیر در ذیقعدهٔ ۱۲۶۶ به سامی افندی ابلاغ کرد: « این امر را برآن جناب درست معلوم نداشته‌اند. زیرا که تبعهٔ دولت علیهٔ عثمانی در هیچ ایام وعهد و اوان درساوجبلاغ و نه‌هیچ‌یك ازولایات‌سرحدی‌آذربایجان اقامت و توطن نداشته‌اند. و ازین رعیتی کـه نوشته‌اند مالیـات مطالبه می‌شود، قدیماً رعیت مخصوص دولت ایران بوده‌اند و اسامی آنها در دفتر آذربایجان ثبت و ضبط است، و تازه قراری برای آنها داده نشده است. اگر عالیجاه علی‌راسم افندی جدیداً تذکرهٔ رعیتی دولت عثمانی به آنها داده باشد، آن تذکرهٔ بیحق سلب تبعیت آنها را از دولت ایران نمی‌کند». بعد گفت: پس از شکایت دولت ایران انتظار می‌رفت «او را منع از اینگونه رفتار نمایند». و از آنجا که توجهی نگردید، به‌مصلحت‌گذار ایران دستور رفت که از دولت عثمانی بخواهد که راسم‌افندی را «از ارتکاب این حرکت ممانعت نمایند». در هرحال باتبعهٔ عثمانی «جز مقتضای مدلول عهدنامه رفتاری نشده و نخواهد شد».

این نکته را نیز نگفته نگذریم که سامی افندی سفیری بـود سخت ابله. در سلام رسمی نوروز که نمایندگان سیاسی حضور شاه باریافتند، سفیر ترك پافشاری می‌کرد که او باید در صف جلو باشد، و وزیرمختاران انگـلیس و روس پشت سرش بایستند. هیـچ برهانی هم بـه خـرج او نمی‌رفت که بنابرآئین تشریفات، رؤسای نمایندگیها باید در صف ردیف قرار بگیرند. شیل می‌نویسد:

«من و همکار روسی بزحمت توانستیم مطلب را حالی او نمائیم که از این ادعای نامعقول خود دست بردارد»[۱۰]

چند کلمه هم از منع دولت در مسافرت زوار ایرانی بـه عتبات بگوئیم. اعتراض ایران به عثمانی این بود که: گماشتگان این دولت بـا ایرانیان بدرفتاری می‌کنند، از زوار باج می‌گیرند، مال مـوقوفات را

۱۰. انگلیس ۶۰/۱۵۹ شیل به پالمرستون، ۲۷ مارس ۱۸۵۱.

می‌خورند، و اشیاء نفیس مقبره‌های ایرانی را می‌برند. از این‌رو «طبع مردم منزجر» شده و از سفر به عتبات روی برتافته‌اند. اما در دخالت مستقیم یا غیرمستقیم دولت در جلوگیری از رفتن به بین‌النهرین ظاهراً تردید نیست. فرانت کاردار انگلیس به‌عنوان وکیل مدافع عثمانی، موضوع را در نامهٔ شوال ۱۲۶۵ به‌امیر به‌نحوی مطرح ساخته که این کار موجب «جنبش عوام» خواهد گشت. می‌گوید:

«چند روز شهرت کلی یافته است که زوار کربلا از رفتن به‌کربلا ممنوع شده‌اند. علاوه برآن آنها را از راه برگردانیده‌اند، و سبب آن معلوم نیست. به جناب سامی اظهار می‌شود که این حرکت درنظر دوستدار بسیار بد است. چرا که این حرکت اولیای دولت ایران درین‌باب بعدازین سبب زحمات دولتین علیتین می‌شود. اولا سرحدات که خبر ازجائی ندارند به‌خیالات بد می‌افتند، و دور نیست که سرحدات مغشوش می‌شوند. دیگر آنکه موقوف داشتن زوار که چندین سال است متداول و مستمر است در خود ایران بی‌تشویش نیست. مردم عوام به‌جنبش درمی‌آیند. به‌این زودی میان مردم مشهور است که نمی‌دانیم سبب این حرکت از دولت علیهٔ ایران چه چیزی است؟ و ازین جهت مضطرب شده‌اند و خیال‌می‌کنندکه این علایم برهم‌خوردگی میان دو دولت ایران و عثمانی است. دیگر آنکه دولت علیهٔ عثمانی محض شنیدن این‌خبر تصورات چند خواهند نمود که دولت ایران چرا بی‌سبب این حکم را کرده‌اند. معلوم است بنای دوستی ندارند و خدا کند که دولت عثمانی در چنین وقتی‌که بیشتر ولایات‌ایران آرامش ندارند این فکر را نکنند... دوستدار که خود را خیرخواه دولت علیهٔ ایران می‌داند، این حرکت را هیچ با منفعت نمی‌داند، بلکه باعث برهم خوردگی سرحدات و میان خود مملکت می‌داند. و درنظر دوستدار هرکس چنین راهنمائی کرده است صلاح دولت خود را نفهمیده است... منع کردن زوار کربلا مبین ضمیر امنای این دولت علیه نسبت به‌دولت علیهٔ عثمانی خواهد شد... جواب دادن به‌این کار خیلی مشکل است. اگر دولت ایران را شکایتی باشد به‌امنای‌دولت عثمانی بنویسند، و هردو دولت بزرگ واسطه اصلاح دهند تا رفع شوند. اما بیخبراین حرکت را کردن چنین می‌پندارند که از ... آثار برهم زدن دوستی میان دو دولت ایران و عثمانی، و شاید بعداز این سبب ندامت دولت علیه بشود. آنچه درنظر دوستدار برای خوبی این دولت آمد اظهار کرد، خواهید بخشید».

در پاسخی که امیر داد همهٔ موضوعهای شکایت ایران را که فهرست‌وار ذکر نمودیم، شرح داده از جمله می‌گوید: حاکم نجف تخت نقره‌ای را که بالای گور آغامحمدخان بوده، به پاشای بغداد هدیه فرستاده است. راجع به تعلق‌خاطرمردم به‌زیارت عتبات اندیشیده می‌نویسد:

«رفتن و نرفتن زوار به زیارت مشاهد مقدسه، امری نیست که توان تحریض و ترغیب یا ممانعت کرد، بلکه منوط به‌میل و ارادهٔ خود

اهالی ایران است. و به آنها تکلیفی از اولیای دولت در رفتن و نرفتن نیست، و چنین منعی از اولیای دولت قاهره در رفتن و نرفتن به‌آنها نشده است. چنانچه مدتهاست به علت بعضی عوارض خراسان کسی به زیارت مشهد مقدس نمی‌رود». درتعلیل مطلب می‌گوید: «کارگزاران عراق عرب این اوقات پاره‌ای بدعتهای تازه و قانونهای جدید از آن قبیل گذرانده‌اند و می‌خواهند بگذرانند که باعث انزجار خاطر و وحشت زوار مسافر و مجاور این دولت علیه شده است... خلاصه از این قبیل بدع و تعدیات بسیار است و تفصیلش مایهٔ اطناب... و از این نوع رفتارها طبع مردم منزجر شده است نه منع اولیای دولت قاهره».

*

اما بعداز امیر یکباره ورق برگشت:

پایداری و ایستادگی دولت تمام شد برای اینکه «این کار زیاده براین طول نکشد». از سوی دیگر «حضرات خیالات خود را بالا برده‌اند». مضمونهائی که میرزا آقاخان نوری چیده، و سخنان مشیرالدوله شنیدنی است. میرزا آقاخان بیست روز پس از عزل امیر در ۱۰ صفر ۱۲۶۸ مطلب را به‌مشیروالدوله اینطور عنوان کرد:

«درباب خطی که مأمورین متوسطین در سمت غربی محمره مفروض کرده بودند، یعنی ابتدا از کوت‌فیلیه تا قصرین امتداد یافته بود... چون اولیای دولت علیه می‌خواهند که این کار زیاده براین طول نکشد، و رشتهٔ این گفتگو بخوبی منقطع گردد ــ حالا شما بلدیت تام و تمام دارید نیك و بد این کار را بالاطراف ملاحظه نمائید. مثلا اگر اولیای دولت علیهٔ ایران همان خط را که مأمورین فرض کرده‌اند، قبول نمایند و عوض ایلات را که آن طرف می‌ماند بطور دیگر از آنها مطالبه نمایند، ببینند ضرر آن نسبت به‌دولت ایران تا چقدر. آیا می‌توان متحمل شد یا تکلیف شاق است؟ و شق دیگر اینکه: اگر اولیای دولت ایران اراضی را بدون ایلات به‌آنها واگذارند، و ایلات را یکجا به‌این طرف بیاورند که هرروزه فیمابین‌ایلات این طرفی و آن طرفی بنای هرزگی و مایهٔ مرارت و گفتگو نشود، آیا مقرون به‌صرفهٔ ایران هست یا نه»؟ به‌دنبال آن در جمادی‌الاول ۱۲۶۸ نوشت: «البته درست از روی دقت و بصیرت دیده‌اید که در خط مفروض مأمورین خواه در محمره یا در زهاب، علانیه و آشکار حمایت دولت عثمانی را منظور داشته‌اند، و در هرجا باید اگر به‌فرض محال‌ما آن خط مفروض را قبول کنیم جاهائی که سالها متصرف‌فیه این دولت بوده و هست به‌دولت عثمانی بی‌سبب و جهتی واگذاریم. البته این فقره معلوم است که این حمایت شخص مأمورین است نسبت به‌آنها نه‌اینکه از جانب دولتشان واقعاً به‌اینطور حمایت راضی باشند».

اما بحقیقت آن فرض محال نبود؛ میرزا آقاخان آمادهٔ قبول خط مفروض بود. دیگر اینکه حمایت مأموران روس و انگلیس از عثمانی

خودسرانه نبود، درست طبق دستور دولتشان عمل می‌کردند. اگر میرزا آقاخان این معنی را نمی‌فهمیدند، گذشته از اینکه خائن بود، نادان هم بود. مشیرالدوله ضمن شرح گفت و شنود خود با نمایندگان سه دولت، به اعتمادالدوله بصراحت می‌نویسد: «حضرات خیالات خود را بالا برده‌اند؛ چنان می‌دانند که هرنوع حکم از تهران بخواهند بآسانی خواهند آورد».

میرزا آقاخان از روی زبونی و دستپاچگی به مشیرالدوله پاسخ داد: «شما از این فقره مطمئن باشید و یقین قطع داشته باشید که بجز سختی و ثبات در امور و اجرای حق چیزی نخواهند دید، و نوشته به‌دست نخواهند آورد. سهل است، خوب می‌خواهید بدانید نزدیك است کاشی شویم و از آن طرف از بام بیفتیم. چنانچه در کاغذ علیحده به‌شما نوشته‌ام در این کارها شاهنشاه روحنا فداه بنفسة‌الشریف مراقب هستند که به‌قدر نقطه‌ای خلاف و اختلاف در نص صریح عهدنامه نشود. و امنای دولت هم اتحاد دولتین و مودت طرفین را به انصاف و موافقت عهدنامهٔ مبارکه طالب هستند. خاطر آن مخدوم از این راه آسوده دارند که کارها کمال انتظام را دارد، نه زمان فترت و هرج و مرج که هر کس هرچه بخواهد بشود».

این سخنان خنك که شاهنشاه، حضرت ظل‌اللهی مراقب امورند و در اصلاح مملکت چنین و چنان خواهند کرد ــ یکسره حرف مفت بود. روس و انگلیس وعثمانی بهتر ازجناب صدراعظم می‌دانستندکه آن‌سبوبشکست، آن پیمانه ریخت. پس برآن شدند که پرچم ایران را از بالای برج‌محمره بردارند، و خدمتگزاران دولت‌را ازحکومت محمره براندازند. عکس‌العمل اعتمادالدوله را در نامه‌ای که در ۲۲ صفر ۱۲۶۸ به مشیرالدوله نوشته بخوانیم:

«نوشته بودید مأمورین اراده دارند تکلیف‌کنند دولت ایران بیدق را از محمره بردارد، یا حاجی‌جابر وسلیم‌خان را معزول‌کنند. خیلی تعجب از شما دارم که چنین تصورات را بکنید. مگر چه شده است و چه اتفاق افتاده که بعداز عزل میرزا تقی‌خان به‌این خیالها افتاده‌اند. آخر فرمانده و حکم‌کننده سرکار اقدس شاهنشاهی روح‌العالمین فداه،گوینده ونویسنده من و مخدومی وزیر دول خارجه که از سرشب تا صبح مشغول این امورات بودیم، حاضریم. منتهاش میرزا تقی‌خان حق مهرکردنی داشت، از میان رفت. چه چیز است که از نبودن او مردم به‌اینطور خیالات افتاده‌اند؟ شما باید مسأله را خوب حالی آنها بکنید و از اشتباه بیرون بیاورید. والسلام»[۱۱].

*

خلاصه اینکه نخستین کمیسیون مرزی ایران و عثمانی از ربیع‌الاول ۱۲۶۶ تا ذیقعدهٔ ۱۲۶۸ دوام یافت. در آخرین نامه‌ای که

۱۱. میرزا آقاخان نامهٔ مهم دیگری در این موضوع نوشته که در بخش سرنوشت امیر آورده‌ایم.

مشیرالدوله پیش از انحلال کمیسیون در ۲۴ ذیقعده (۱۱ سپتامبر ۱۸۵۲) به مأموران واسطهٔ روس و انگلیس نوشت تصریح کرد: «در سرحد محمره نوشتهٔ بلا مأموریت میرزا محمدعلی‌خان که ایضاحات نام گذاشته‌اند... باعث تأخیر کار و عدم پیشرفت و اجرای قرارنامهٔ ارزنةالروم شد». غیر از تعیین سرحد زهاب کار مهمی انجام نگرفت، و ناحیهٔ قطور همچنان تحت اشغال عثمانی ماند. کمیسیون مزبور نقشهٔ عمومی سرحد ایران و عثمانی را از آرارات تا محمره در چهارده قطعه ترسیم کرد، ونقطه‌های مورد اختلاف در آن مشخص گردید. این کار سودمندی بود و در انجام آن سهم نمایندهٔ انگلیس بیشتر از دیگران است. سی‌سال بعد ایران توانست قطور را از تصرف عثمانی درآورد. توضیح آنکه در ۱۲۹۴ که جنگ روس و عثمانی درگرفت ــ سپاه ایران در مرز آذربایجان مستقر گردید و عثمانی ناچار قسمتی از لشکر خود را در ناحیهٔ وان نگاه داشت. پس از شکست عثمانی و بستن عهدنامهٔ «سان استفانو»، کنگرهٔ برلن انعقاد یافت. با پشتیبانی روس از ایران به موجب مادهٔ شصتم معاهدهٔ برلن قطور به ایران مسترد شد. در این کار میرزا ملکم‌خان نمایندهٔ ایران در آن کنگره، کوشش بخرج داد و حمایت بیسمارك را نیز جلب نمود.

دومین کمیسیون مرزی ایران و عثمانی در ۱۲۹۲ (۱۸۷۵) انعقاد یافت. کمیسیون بعدی در ۱۳۲۳ (۱۹۰۵) تشکیل شد، و کمیسیون چهارم در ۱۳۳۰ (۱۹۱۲) که تا روز پیش از آغاز جنگ بین‌الملل اول دوام پیدا کرد. پرتکل معروف ۱۹۱۳ حاصل کمیسیون اخیر است که به‌امضای میرزا محمودخان احتشام‌السلطنه نمایندهٔ کاردان و دانای ایران رسید. پس از جنگ جهانی اول، سیاست انگلیس حکومت دست‌نشاندهٔ تازه‌ای به عنوان دولت عراق ساخت و آن را تحت حمایت خود قرارداد. عراق هویت تاریخی نداشت، بلکه محصول دستگاه استعماری بود. حالا رشتهٔ گفت و شنودهای گذشتهٔ ایران و عثمانی نوشد که به‌پیمان سرحدی ۱۳۱۶ شمسی (۱۹۳۷) انجامید. از زمان عهدنامهٔ ارزنةالروم تا پیش از بستن این پیمان ــ دولت ایران حقوق مثبت و طبیعی خود را برشط‌العرب همچنان محفوظ داشته بود. قرارنامهٔ ۱۳۱۶ برخلاف موازین حقوق بین‌الملل که ناظر برورودخانه‌های سرحدی می‌باشد، منعقد گشت. و برحقوق حاکمیت ایران بر شط‌العرب لطمه زد. در این خطای سیاسی، وزیروقت (سیدباقر خان کاظمی) که با وزیر امور خارجهٔ انگلیس در جامعهٔ ملل مذاکره داشته بود ــ مسئولیت داشت. و او مردی بی‌خرد و نالایق بود. آن پیمان گرفتاریهایی بوجود آورد که دنباله‌اش به‌روزگار بعد کشید.

۳۰ ترکستان

حکومت ترکستان در دست امیران و سرکردگان محلی بود. در بخارا امیر بخارا فرمانروائی داشت؛ در خوارزم خان خیوه که از ازبکان بود؛ ناحیهٔ جنوبی ترکستان یعنی صفحات شمالی خراسان ازمرو وسرخس تا ساحل شرقی دریای خزر، ترکمن‌نشین بود و جزو قلمرو ایران بشمار می‌رفت.

سرزمین ماوراءالنهر که روزگاری کانون درخشش فرهنگ و دانش ایرانی بود ــ حال قرنها بود در وحشت جهل و تاریکی مطلق دینی فرو رفته، ویرانی و فقر اقتصادی آن را فراگرفته ــ پست‌ترین انواع حکومت اسلامی و عقب‌افتاده‌ترین عقاید اهل تسنن بر آن استیلا داشت. در میان جامعه‌های مسلمان، تنها تازیان عربستان و ساحل نشینان شرقی افریقا، در همان سطح پست مدنیت ترکان و ازبکان و ترکمنان ترکستان قرار داشتند. اما در برخی نواحی خاصه تاشکند و میان مردم تاجیك ایرانی نفوذ فرهنگ ایران برقرار بود.

پس از دوران نادرشاه قدرت ایران در خطهٔ ترکستان همچنان کاهش گرفت ــ و در جهت عکس آن استقلال امیران محلی فزونی یافت. تسلط روس هنوز به بخارا و خیوه نرسیده بود، اما تهدید آن نمایان بود. مأموران روسی و انگلیسی اغلب پنهانی، و گاه آشکارا به‌آن سامان راه یافته بودند؛ دولت انگلیس در جهت سیاست دفاعی، و روس در جهت تعرضی به ترکستان چشم دوخته بودند. آیندهٔ ترکستان در برخورد قدرت توسعه‌طلبی روس روشن بود، و آن بنیادهای کهنهٔ مدنی در برابر تحرك تاریخ محکوم به نابودی؛ و آن خلأ قدرت در نظام گسترش امپراطوری و استعمار چندان دیر نمی‌پائید.

اما ترکمنان که در منطقهٔ پهناور مرو تا کرانهٔ دریای خزر

پراکنده بودند، از سه‌تیرهٔ عمده تشکیل می‌شدند: تکه، یموت، گوگلان. تکه بیشتر در حوالی سرخس مستقر گردیده و سی و پنج هزار خانوار بودند. یموت در شمال اترك تا حدود خیوه ساکن شده و بیست و پنج هزار خانوار بودند. گوگلان در حوالی اترك و استراباد می‌زیستند و دوازده هزار خانوار بودند[1]. این سه طایفه عامل ناایمنی و هجوم به خراسان و استراباد بودند. پیشهٔ آنان یغماگری و آدم‌کشی بود، و هنرشان شبیخون زدن و اسیر گرفتن و فروختن در بازار خیوه و بخارا. این خصیصه‌های اخلاقی و اجتماعی میراث ترکان بود از اوانی که در آسیای مرکزی استقرار یافتند ـ و همه از آثار زندگی اقتصادی بیابان گردی آن قوم وحشی. یورش ترکمنان به ناحیه‌های شهرنشین و حاصل‌پرور ـ دنبالهٔ رشتهٔ واحد تاریخ بود که به‌اعصار گذشتهٔ هجوم ترکان به‌خراسان و ماوراءالنهر باز می‌گشت. در مجموع این احوال جهت عمومی سیاست ایران همواره جلوگیری از سیل تعرض و چپاول ترکان و ازبکان بود.

*

در بخارا ایران هنوز نفوذی داشت، و پایگاه معنوی و سیاسی پادشاه بلند بود. این معنی را از اینجا می‌توان شناخت که چون مأموران انگلیسی را امیربخارا در ۱۲۵۵ دستگیر کرد، به خواهش دولت انگلیس محمدشاه فرمانی فرستاد که در مسجد بخارا بخوانند تا بدانند که پادشاه ایران پشتیبان ایشان است. همان سبب شد که از کشتن آنها در آن زمان درگذرند[2]. میان دربار شاه و امیربخارا نامه‌نگاری برقراربود، و روابط نسبتاً دوستانه. گاه سفیرانی نیز به تهران روانه می‌گشتند. از ۱۲۶۳ تا ۱۲۶۷ سه فرستادهٔ امیر بخارا به‌دربار شاه آمدند. یکی از آنان «حاجی روزی بك» حامل نامه‌ای بود که نقل می‌کنیم:

سوادنامهٔ امیر بخارا به محمدشاه

برادر عالی‌شأن والاجاه محمدشاه زیدحشمة ودام دولته.

تابانی گنجور تعز من تشاء و معمار کاشانه تؤتی‌الملك ممن تشاء قصر بنیان سلطنت و کاخ رفیع‌المرتبت سلاطین نامدار عالی‌مقدار و [ـ] کامکار عالی تبار به استحکام کاری عنایت بیغایت و ریبت‌بیرای مکرمت بینهایت خود موشح و مزین گردانیده است. همواره وجود ذیجود شوکت و شهامت نمود، اتحاد واعتماد شهود عالی‌جاه رفیع‌جایگاه، امارت و ایالت‌پناه، جلالت و جلادت دستگاه، شایستهٔ اورنگ جهانبانی، بایستهٔ افسر کشورستانی، طرازندهٔ لوای خسروی، دارندهٔ تاج و تخت سکندری، ممهد قوانین عظمت و عالی مقداری، مؤسس بنیان خلافت و جهانداری، والی‌الممالك فی‌الافاق، وارث‌السلطنه بالاستحقاق، فریدون‌فر،

1. J. Ferrier, p. 88.

۲. نگاه کنید به بخش ۸.

جمشید منظر، سکندر سیر، بهرام صولت، دارا مراتب معلا [ـ] صاحب افسر و اورنگ فرمانفرمائی، خجسته فرجامی، اعتماد نهادی، مظهرالودادی، مواحدت انجامی، گرامی‌نامه ذوی‌الاحتشامی را که بعد از تمهید قواعد اعتقادات متکاثرات، و پس از تمشید قوانین اعتمادات متکافیات که بیشهٔ اندیشهٔ دوستان خلان‌الوفات بوده می‌داد که: به عنایت شاهنشاه ازلی، برسریر اقبال و فیروزمندی ممالك ارثیه به‌اکرام واجداد عظام، برسبیل معدلت و شکرگزاری نعمت و حشمت و سلطنت، مع‌اقتران فتحت و نصرت، برطبق مدعا، بروفق مرام آناًفاناً میسور و محصول گردیده. طایفهٔ رعایا و علما و عامهٔ کبرا و فضلا و کافهٔ برایا و ضعفا ولایت فرغانه، هفت‌شهر کاشغر و دشت قیچاق تا دامنهٔ اورس وایله، مع قورغارنشین و خبایاگزین آن، باضم توابع ولواحق آن که ودایع بدایع حضرت آفریدگار و خالق لیل و نهارند، در ظل ظلیل لوای جهان‌آرای عدالت و سایهٔ بلندپایهٔ مکرمت همایونی و شفقت جهان‌داری، در مهد آسایش و بربستر آرامش غنوده، صباح و مسا به ازدیاد عمر و اقبال و بافزونی حشمت واجلال مشغول و معمولند. و فرقهٔ اعدا کینه‌جویان و زمرهٔ دشمن فتنه‌جویان اطراف و جوانب، خصوصاً گروه مکروه جماعت [ـ] از صیت تغلب و کشورگشائی و از هیبت تسلط و گیتی‌ستانی سردر گریبان بیم، وپای بردامن هراس پیچیده، مخیل و برجای مانده احوال برگشته اقبال نکایت مآل خود گردیده است.

پس به‌شکرانهٔ این عطیهٔ عظمی وموهبت کبری دولت خداداد و حشمت قوی‌بنیاد، در این اوان فرحت فرجام و دراین دوران سلطنت انتظام، چنانکه از اکابر اسلاف سالفه و از عظایم اخلاف ماضیه، این شیوهٔ مرضیه که مکاتبات سواد شعار و مراسلات اتحاد آثار که فی‌الحقیقه محرك وداد و موالاتست، فیمابین تحریر و ترسیل یافته، مآرب ومقاصد که درخاطر عاطر صفا مظاهر ارتسام‌پذیر بوده است، به خامهٔ عنبرین شمامهٔ مهر مشك‌ریز نگارش می‌پذیرفته.

بناء علیهذا متمسك بدین‌شیوهٔ مرضیهٔ مستحسنه اقدام نموده‌اظهار تودد و موالات را نصب‌العین خاطر مهرنظیر بیضا تنویر خود گردانیده، فضیلت جایگاه، دیانت آئین، معتمد درگاه عقیدت قرین خصایل حاجی روزی‌بك که یکی از دولتخواهان راسخ‌العقیدت و هواداران صادق‌الطویت این دولتخانه می‌باشد، به رسم سفارت ارسال نمودیم. و اگر به عنایت باری‌عزاسمه به حضور وافرالسرور عالی شرف ورود و وصول پذیرفته، از چگونگی احوالات واخبارات تودد مآل اینجانب از هرامور عندالحضور صداقت ظهور تقریر نماید. امید چنانکه در محل قبول‌افتد، در بازگشت مشارالیه از سلامتی ذات والادرجات نویسان باشند. ایام‌به کام الی یوم‌القیام بروفق مرام مستدام باد. حرره هیجدهم ماه محرم‌الحرام ختم به رحمت ملك‌العلام روز دوشنبه ۱۲۶۳.

کیفیت رابطهٔ ایران با خان خیوه غیراز مناسبات با امیر بخارا بود. ایران محمد امین‌خان ازبك را به صورتی دست‌نشاندهٔ خود می‌شمرد، و او خود را امیری مستقل می‌دانست. مرو و سرخس همواره در معرض هجوم خان ازبك بود ــ ازبکان هر فرصتی می‌یافتند به آن دو شهر می‌تاختند، اسیر گرفته می‌بردند. در دورهٔ فترت و آشفتگی‌خراسان بردست‌اندازی ازبکان افزوده گشت، و از سوی دیگر به یاری سالار آمدند و او را در شورش علیه دولت مرکزی تقویت کردند. از این‌رو روابط دربار شاه و امیر خیوه سخت تیره بود.

*

سیاست امیر نخست متوجه ترکمنان گردید. بدون مطیع گردانیدن ترکمنان، ناحیهٔ شمالی خراسان تا کرانهٔ دریای خزر نمی‌توانست از امنیت و آسایش برخوردار گردد. از نظر روابط ایران و روس نیز این خود مسألهٔ باریك و حساسی بود. دستبرد ترکمنان به‌ساحل استرآباد و کشتیهای روسی، اغلب مایهٔ شکایت و بهانهٔ دخالت روسها می‌گردید.

ترکمنان سالور و مرو بآسانی فرمانبردار شدند. یازده نفر از رؤسای آنان از جمله شاه‌مرادخان و جهان مرادخان و حتی زن شاه‌مرادخان اوائل ۱۲۶۵ به‌تهران آمدند. دولت آنان را بنواخت ــ و مسئولیت آرامش و ایمنی ناحیهٔ مرو را به‌آنها سپرد. طایفهٔ یموت نیز به اطاعت گردن نهادند، و خلعت برای سرکردگان آنها فرستاده شد. یکجا امیر به‌شاه می‌نویسد: «برای ترکمانان یموت که مصدر خدمت شده، آنکه قلیچ‌خان است گفتم آقا محمد حسن شمشیری بدهد. و برای آن‌دو نفر هریك جبهٔ پولکی فرستاده شود که بیم و امید هردو داشته باشند»[۳].

اما طایفهٔ گوگلان همچنان سرکشی می‌کردند. اواخر ۱۲۶۵ سپاه به‌سرکوبی آنان رفت، و با شکست آنها نظم و آرامش تازه‌ای در ناحیهٔ ترکمن‌نشین برقرار شد. راجع به‌پیروزی لشکر دولت برترکمنان گوگلان سفیر روس در ۸ صفر ۱۲۶۶ به‌امیرتهنیت گفت: «از قرار نوشته‌ای که از عالیجاه قونسول دولت بهیهٔ روسیه مقیم استراباد الان به دوستدار رسید، در شانزدهم شهر محرم‌الحرام عساکر پادشاهی در محل موسوم به قراشیخ فتح عظیمی نموده، پنج‌هزار نفری را که برسر اردوی پادشاهی حمله آورده بودند، شکست فاحش داده‌اند. پس از چنین نصرت،گوگلانیها شرایط اطاعت را نسبت به‌سردار عساکر منصوره بعمل آورده‌اند. چون مژدهٔ این فتح نمایان لازم بود، بتعجیل این ورقه را نگارش نمود».

پیش از این از سیاست امیر در آبادانی گرگان، تأسیس قلعه‌های نظامی برسر راه هجوم ترکمنان، تشویق آنان به شهرنشینی و کشاورزی سخن گفتیم[۴]. سرکردگان یاغی دیروز، حال به‌سوی دربار روان گشتند.

---

۳. مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به شاه، خطی.
۴. بخش ۲۰.

و در روزنامه می‌خوانیم که دوازده تن از ریش‌سفیدان آنها در نوروز ۱۲۶۸ به درگاه شاه آمدند۵. سالیان درازی بود که چنین اطاعتی از ترکمنان دیده نشده.

با ایجاد نظم جدید و استقرار قدرت حکومت مرکزی سیاست امیر متوجه خیوه گردید.

محمد امین‌خان ازبك که در شورش سالار مرو را غارت کرده بود، از بسط قدرت دولت آگاهی داشت و می‌دانست دیر یا زود باید به فرمانبرداری درآید. خاصه با مطیع گردیدن ترکمنان، دشواری عمدهٔ لشکرکشی به خیوه از میان برداشته شده. خان‌ازبك سیاست اغفال پیش گرفت؛ یکی از معتمدان خود «آتانیاز» را با نامهٔ اخلاصمندانه و چند اسب به عنوان هدیه، به‌دربار فرستاد. فرستادهٔ او در ربیع‌الاول ۱۲۶۷ به پایتخت رسید.

از گفت و شنود آتانیاز با امیر بدرستی آگاهی نداریم. اما سفارت رضاقلی‌خان‌هدایت به‌خیوه، و مذاکرهٔ او با محمد امین‌خان زمینهٔ سیاست امیر را بدست می‌دهد. در همین زمان میرزانوری مهدی فرستادهٔ امیر بخارا که به عثمانی رفته بود، به تهران آمد. امیر خواست نوری مهدی همراه رضاقلی‌خان به ترکستان برود. اما این کار صورت نگرفت. پس هدایت با آتانیاز در پنجم ربیع‌الثانی ۱۲۶۷ روانهٔ خیوه گردید. دستور امیر را به هدایت می‌آوریم.

دستورالعمل عالیجاه رضاقلی‌خان به‌ورود به خیوق

منظور و مقصود از مأموریت آن‌عالیجاه برای اطلاق اسرای مسلمانان، و منع آنها از بیع وشرای بندگان خداست که می‌باید کمال جد وجهد در این‌باب بعمل آورد، و هرقدر بتواند مسترد ساخته با خود بیاورد. صراحة به‌خان جلالت نشان خیوق اظهار دارد که از آنجا که‌به مقتضای جهة جامعهٔ اسلامیه و مقتضای آیهٔ شریفهٔ «وجعل بینکم مودة سلم و اسلام و آمن و ایمان» را ملحوظ خواستیم بطور خوشی مادهٔ بغض و معاندت فیمابین مسلمین مربدع شود. اول بارسال رسل ورسایل دوستی‌آمیز، و پیغامات محبت‌انگیز به دفع بدع و اطلاق اسرای مسلمانان و منع بیع وشرای اهل قبیله و قائل کلمتین طیبتین شهادتین که‌موافق حدیث من قال لااله‌الاالله حصن ماله ودمه مخالف قانون شرع شریف و منافی احکام ملت منیف است، پردازیم. و نخواستیم که دماء مسلمین ریخته شود.

اگرخان جلالت بنیان خوارزم به قدم صدق وصفا و وفاق و وفا پیش‌آمد وبه‌اطلاق اسرا ورفع بدع سابقه به جمیع ایلات و ولایات خود حکم داد، قاعدهٔ شرع و قانون خیرخواهی را رعایت کرده خواهند کرد.

۵. برای شرح مطلب نگاه کنید به وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۶۰.

و اگر مثل سابق باسرو نهب وبیع وشرای اهل قبیله و قایل کلمتین طیبتین که فعلی حرام است پردازند، و در اطلاق اسرای مسلمین بنارا به طفره واهمال ودفع‌الوقت و تفریق و نفاق مابین مسلمین گذارند،موافق آیهٔ شریفهٔ فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم، آن وقت براولیای دولت لازم می‌شود که حفظ نفوس مسلمین و اطلاق اسرای آنها را به‌هرطور که اقتضا نماید بکنند، و به مقام چاره‌جوئی برآیند.

و نیز آن عالیجاه می‌باید زیاده ازیك ماه درخیوق معطل نشود و مراتب مسطوره را حالی نموده، خدمات خود را انجام داده، اسرا را مطلق‌العنان ساخته، باخود بیاورد.

و نیز مأمور است که روزنامجات، از روز مأموریت الی معاودت و شرفیابی آستان مهر لمعان را مفصلا نوشته، با شرح و بسط تمام از وقایع اتفاقیه، و اسامی منازل وتعیین فراسخو اسامی ایلات وسرکردگان و ریش‌سفیدان آنهارا کلا نوشته باخود بیاورد که آن عالیجاه از عموم آن بااطلاع باشد، وهرچه سؤال شود از روی بصیرت و آگاهی‌معروض دارد. حرره فی‌شهر جمادی‌الاول سنه ۱۲۶۷.

اندیشهٔ امیر را تا اندازه‌ای می‌توان از آن نوشته خواند. ومکمل آن مذاکرهٔ رضاقلی‌خان با امیر خیوه می‌باشد که در «سفارتنامهٔ خوارزم» آمده. جوهر دستور کتبی امیر این است: خان‌ازبك باید اسیرانی را که به‌خیوه برده‌اند و به عنوان زر خرید فروخته‌اند، آزاد نماید. و هر آینه «مثل سابق به‌اسر و نهب و بیع‌وشرای» مسلمانان پردازد و در رهائی اسیران «بنارا برطفره و اهمال و دفع‌الوقت» گذارد، «بر اولیای دولت لازم می‌شود که حفظ نفوس مسلمین و اطلاق اسرای آنها را به‌هرطور که اقتضا نماید بکنند، و به‌مقام چاره‌جوئی برآیند». این نکته نیز بسیار با معنی است: هدایت مأمور بود که گزارش کار خود را «از روز مأموریت الی معاودت... مفصلاً نوشته، با شرح و بسط تمام از وقایع اتفاقیه، و اسامی منازل و تعیین فراسخ و اسامی ایلات، و سرکردگان و ریش‌سفیدان آنها را کلا نوشته با خود بیاورد که... هرچه سؤال شود از روی بصیرت و آگاهی معروض دارد». به علاوه چنانکه خواهیم دید گزارش هدایت باز می‌نماید که وی دستور داشت خان خیوه را هوشیار گرداند که روس در کمین نشسته و او خود در گذر سیل خفته؛ مصلحتش این است که نسبت به دولت ایران راه راست پیش گیرد و اعتماد شاه را به خود جلب کند.

هدایت می‌نویسد: چون به‌خدمت امیرکبیر رفتم تمام سفارش را به‌یك مصراع فردوسی مختصر کرد: «فرستاده باید فرستاده‌ای». مصراع دوم را نخواند، گفت «باقیش را می‌دانی». گفتم: آری. فرمود: «نیکو برو،

دانا باز گرد»[۶]. باز می‌آورد: پیش از عزیمت امیر گفت: «زمان مسافرت بیش از سه‌ماه نباید که همت بلند ما را نهمتی عظیم در نظر و صورت کاری بزرگ در مرآت خاطر شاهنشاهی جلوه‌گر است»[۷]. اما بحقیقت نمی‌دانیم که امیر تا چه اندازه اندیشهٔ خود را به رضاقلی‌خان باز نموده باشد، چه در اینگونه تصمیمها سخت خویشتندار بود.

هدایت و آتانیاز از راه استراباد رهسپار خیوه گردیدند. رضاقلی خان شرح مأموریتش را در «سفارتنامهٔ خوارزم» نگاشته که مأخذ آگاهی ماست در گفت و شنود او باخان خیوه.

در شهر ساری نایب دریابیگی روس در استراباد به دیدار هدایت آمد، از چگونگی مأموریت او پرسش کرد. فقط پاسخ شنید: اظهاردوستی باخان خیوه. برای قوت‌دادن به سفارت هدایت، حسام‌السلطنه لشکر به سرخس فرستاد که ترکمنان آن ناحیه را تنبیه نماید، و از سوی دیگر جعفرقلی‌خان قراچه‌داغی سردار با کفایتی که سابقاً از ترکمنان چشم زخمی گرفته بود، به استراباد رفت. نزدیك خیوه گروهی از اسیران ایرانی سراغ رضاقلی‌خان آمدند، و آزادی خود را تقاضا کردند. هدایت وعده داد که از خان ازبك این کار را بخواهد. مهماندار سفیر ملاقات ایرانیان را باوی به «مهتر یعقوب» وزیر محمد امین‌خان اطلاع داد و نوشت: بیم آن می‌رود که اسیران ایرانی در خیوه شورش کنند. باید دانست که‌در میان آنان افراد کار آزموده‌ای بودند، از جمله توپچیان خان خیوه از همان اسیران ایرانی بودند. اما چون حکومت خیوه اعتمادی به آنهانداشت برسر هرکدام مأموری گماشته بود که آنان را تحت نظر گیرند.

اما در بارهٔ ملاقات هدایت باخان خیوه:

محمد امین‌خان از لشکرکشی حسام‌السلطنه به سرخس و مأموریت جعفرقلی‌خان به دفع ترکمنان گله کرد: «من آتانیاز محرم را به تهران فرستاده، اظهار مخالصت و مصادقت کرده‌ام. و پادشاه شما را مأمور خوارزم فرموده‌اند؛ و در این بین لشکر از طرف سرخس و استراباد حرکت کردن بعید بود».

هدایت خوب پاسخ داد: «آمدن سپاه به‌استراباد جهت انتظام امور آن سرحد و رفع غائلهٔ ترکمانیه است، دخلی به ولایت شما ندارد. اما آمدن حسام‌السلطنه برسرسرخس همانا چنان دانسته‌اندکه سرخسی مانند مرو هم خدمت به شما نمی‌کنند، و از میانه فساد می کنند... و این‌آمدن به‌حکم کارگزاران دولت... نبوده است. نواب حسام‌السلطنه به‌اصرار خوانین خراسان» این کار را کرده‌اند.

راجع به وضع سیاسی خیوه هدایت مطلب را اندیشیده عنوان‌کرد:

---

۶. روضة‌الصفا، جلد ۱۰، و مخبرالسلطنهٔ هدایت، گزارش قسمت سوم ص ۵۲.

۷. روضة‌الصفا، جلد ۱۰.

«من از اوضاع ولایات شما با خبرم که از طرفی مروی و هروی، و ازسوئی سپاه روسیه در کمین این ملکند، و حدود خوارزم قریب بـه استراباد و سایر سرحدات دره‌گز و خراسان است. خود ملاحظه نمائید که صلاح‌شما چیست و پشت وپناه شما کیست؟ اگر از بعضی دول خارجه به‌شما اظهار صداقتی شود مبنی برمصلحتست. بنا برصرفهٔ حال، شما را در دست‌دارند و سپربلای خود می‌نمایند. چنانکه طایفه‌ای که به‌شما اقربند به‌امیر بخارا اظهار دوستی می‌نمایند که با شما دشمن است. و فرقهٔ دیگر که با بخارا نزدیکترند، با شما دم دوستی زنند و همانا خواهند که بنا برصرفهٔ حال خود مسلمانان را به‌یکدیگر افکنند. و کارگزاران شما بهیچ‌وجه اندیشه در کارها نکنند، و خیرخواهی دولت شما را منظور ندارند، چندان با مسلمانان خلاف و نفاق ورزند که در چشم اهل اسلام به‌جوی نیرزند».

به دنبال آن رویهٔ ازبکان را در قتل و غارت پیش کشید: «اهالی ایران به همهٔ دولتهای خارجه از روم و روس وهند و فرنگ روند، و به عزت زیند و به عافیت بازآیند الا درحدود بلاد شما. متعلقین شما که به‌اسر و نهب اهـل اسلام اقدام نمایند، و ابواب اذیت و خواری برروی اهـل قبله گشایند. و حال آنکه یك قرآن ویك قبله ویك رسول ویك خدا دارند، و در هیچ آئین و خبری چنین حکمی مشهود نیست».

خان ازبك این پاسخ را آورد: علمای ما فرموده‌اند «سب شیخین کفر است، و سزای کافر معلوم است. و اهالی ایـران بدعت کنند، و سب ولعن اکابر صحابه نمایند. لهذا به فتوای مفتیـان بخـارا و خـوارزم، رافض و کافر خواهند بود. و اخذ اموال و نهب واسر کفار لازم است».

هدایت تاریخ شیعی و سنی را دوره کـرد، سب شیخین را انکار نمود، از برادری مسلمانان و از آزادی مذهب در ایران سخن گفت. بالاخره آزادی اسیران ایرانی را مطالبه کرد. امیر خیوه برهان آورد: «رعایای این ولایت زر داده‌اند، و اسیر خریده‌اند. چگونه می‌توانیم به زور از رعایا اسرای آنها را بگیریم»؟

هدایت بی‌پروا گفت: «زر بدهید، و اسیر بگیرید، و به حضور اعلیحضرت شهریاری بفرستید. و فکر نفع و ضرر منمائید. وقتی هم‌برای شما امری اتفاق افتد، پادشاه ایران ده‌هزار و بیست هزار نفر به‌حمایت شما مأمور می‌فرماید»[۸].

در مجلسی از بزرگان خیوه موضوع آزاد کـردن اسیران ایـرانی مورد مشاوره قرار گرفت. بنابر نوشتهٔ هدایت رأی مجمع براین نهاده شد که به دفع‌الوقت بگذرانند. گفتند: اگر به‌این امـر رضایت دهیـم ایرانیان چنین تصور کنند که ما از قشون استراباد و خراسان ترسیده‌ایم، و هرروز حکمی و تحمیلی برما خواهند کرد.

---

۸. برای شرح ملاقات هدایت وخان خیوه‌نگاه کنید به «سفارت‌نامهٔ خوارزم» ص ۷۳ـ۶۴.

نتیجه اینکه خان ازبك از برگرداندن اسیران سر باز زد. اما چون بیمناك بود عریضه‌ای به‌شاه نوشت و «محمد شریف‌بای» را به تهران فرستاد که به‌خیال خویش دولت را سرگرم صحبت کند، و در ضمن‌هرگاه نقشهٔ لشکرکشی درمیان باشد او را آگاه گرداند. رضاقلی‌خان قصد داشت از راه سرخس باز گردد و سران ترکمنان آخال و ساروق را ببیند. از این‌رو موضوع زیارت مشهد را پیش کشید. محمد امین‌خان اورا ازاین راه منع کرد. اینطور عنوان ساختند که: «اهالی تکه و سرخسی یاغی هستند، چنانکه ایلچی بخارا را که از روم مراجعت می‌کرد غارت کردند. شاید به‌راه شما آیند و اتفاقی افتد که‌مایهٔ بدنامی باشد. و اگر شماازراه خراسان عزیمت کنید فرستادهٔ ما با شما نخواهد آمد، و از راه‌استراباد خواهد رفت».

هدایت ناگزیر از راه استراباد بازگشت. فرستادهٔ خان خیوه نیز همراهش آمد. امیر بخارا نیز که‌از رفت وآمد نمایندگان ایران و خوارزم آگاهی یافت، یکی از خویشاوندان خود «سیداحمد نقیب‌زاده» را به دربار شاه روانه کرد. هرسه فرستاده در محرم ۱۲۶۸ به تهران رسیدند. نامهٔ خان خیوه را به ناصرالدین شاه نقل می‌کنیم.

نامهٔ محمدامین‌خان، خان خیوق

جلالت و سلطنت نینك درخشنده مهری، رفعت و مکنت مهری نینك، طرازنده سپهری، ایالت و حکمران لیق آسمانی نینك، تابنده اختری، امارت کامران لیق، عمانی‌نینك، درخشنده گوهری، پادشاه شوکت‌پناه نصرالدین شاه همیشه رونق‌افزای ممالك ایران، و لقای کلام، موالات پیام اداسیدین سونکرا ملحوظ ضمیر منیر و مکشوف خاطر مواخات تخمیر اولکیم بوایام فرصت انجام وهنگام بهجت فرجام دا اول مکتوب سراسر اسلوب کیم معتمدالاطور صداقت نشان میرزارضاقلی‌خان صحابتی بیله ارسال قیلیب‌ایردی اسعد زمان‌وار شد. اوان دا واصل و مضمون تودد مشحونی مهر تنویر ضمیر منیرغه حاصل اولدی. چون‌شاه محبت آگاه نینك فرستاده سی رسوم رسالت و امین سفارت نی‌تقدیم غه‌یتروپ مراجعت استدعاسین قیلدی، مرخص قیلوب اخلاص و اعتقاد توأم محمد شریف محرم‌نی انکاقو شوب اولصوب‌غه روانه و مأمور قیلدوق تاکیم انداباریب اول محبت اثر برادرنینك صحت و عافیتمند بیغین گوروب لیککای ایمدی موندین سونکرا همواره فیمابین دولتین علیتین ایلچی رفت وآمدی متواتر و متوالی اولوپ. ایکی طرف نینك دوستلیق و آشنالیغی ازدیاد درجهٔ سنی غه‌یت هرآینه اتحاد رشته سی دائماً برقرار ومستحکم بولغو سیدوراولچه کیم تیل‌سوز و میزدور و مشارالیه محرم شرفیاب حضور بولغاج تقریر قیلور موجب صدق دوریب. ذوی‌القعده‌آیی نینك اون‌لانجی سی جمعه‌گونی بومحبت‌نامه مرقوم

یولدی. السلام علیکم سنهٔ ۱۲۶۷.

رضاقلی‌خان می‌نویسد: «امیرکبیر از رفتار و کردار خان خیوه و جسارت تراکمه نیك متغیر شد، و به فکر گوشمال و تنبیه آنان بیشتر در افتاد، و قصد یورش خراسان و انتظام بلاد شرقی ایران یعنی‌خوارزم و سرخس و مرو و هرات و بلخ کرده، به‌احضار سپاه نظام فرمان داد. و مقارن این حالات از گردون گردان مهلت نیافت»[۹].

سفیر خوارزم چهار ماهی در ایران ماند. دولت امیر برافتاد، و او با خاطری آسوده و ارمغانهای نیکو از جمله سیزده قطعه الماس، روانهٔ ملك خود شد. چه مژده‌ای خوشتر از عزل امیر.

نامهٔ همایون به خان‌خیوق

فروزنده مصباح مشکوة امارت و حکمرانی، بلند اختر آسمان ابهت و مرزبانی، خان شوکت نشان محمدامین‌خان حکمران مملکت خوارزم رونق افزای [ـ] مکنت و اختیار بوده مکشوف رأی جلالت پیرایش می‌داریم که: نامهٔ محبت ختامه که به فخامت عزت و مجدت همراه زبدةالاماثل والاشباه محمد شریف بای فرستادهٔ آن خان والاشأن ارسال بزم حضور مودت ظهور همایون ما داشته بود رسیده، محل‌سرور و خوشوقتی آمد.

درین وقت که مشارالیه از دربار شوکتمدار رخصت انصراف حاصل نمود، برای تأکید روابط وفاق و تکمیل ضوابط اتفاق، این همایون‌نامه بسمت نگارش و انفاذ پذیرفت. و علاوه پاره‌ای مطالب و مهماتی که به عالیجاه رفیع جایگاه، خلوص عقیدت آگاه رضاقلی‌خان فرستادهٔ خود القاء نموده بودیم، به‌آن خان والاشأن اظهار داشته به‌اتمام و انجام برساند و تاحال قرار درستی درآن داده نشده، و به عهدهٔ تعویق و تراخی مانده است. مقرر نمودیم که کارگزاران ما مراتب را به فرستادهٔ آن دوست حالی کرده ونیز تحریراً به گماشتگان آن خان والاشأن قلمی دارند. معلوم است که بعد از اطلاع نظر به مقتضیات جهة جامعه‌اسلامیه و اصلاح حال مسلمین آن‌خان والاشأن قدغن بلیغ خواهند نمود که مطالب مزبوره صورت انجام پذیرد که این معنی سبب تزاید محبت وباعث استحکام رشتهٔ مودت خواهد بود. باقی ایام جلالت مستدام باد شهر ربیع‌الثانی ۱۲۶۸.

اعتمادالدوله و میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه نیز هرکدام نامه‌ای اما به یك مضمون به پیشکار خان خیوه نوشتند. اینك لحن نامه‌ها یکسره تغییر یافته، راجع به استرداد اسیران ایرانی از در تمنی

۹. روضةالصفا، جلد ۱۰.

درآمدند. امیر ازبکان الماسهای اهدائی را زیور پیکر زشت خود ساخت، و به فرمایش ملوکانه و مرقومهٔ جناب صدارت پناهی و وزیر ایران‌وقعی ننهاد.

کاغذ جناب صدراعظم به‌پیشکار ملك خوارزم

عالیجاه مجدت و نجدت همراه فخامت ومناعت اکتباه کفایت و کفالت انتباه مکرم دوست والامقام پیشکار ملك خوارزم را بعد از طی مراسم مودت و موالات مکشوف خاطر دوستی علامات می‌دارد که:برای هرملك همجواری لازم و ضرور است که به اقتضای عقل و حکمت با دولت دوست همسایه طریق موافقت پویدو راه مؤالفت جوید،و ازموجبات برودت و کدورت احتراز و کناره‌جوئی نماید. خاصه ملکی مثل خوارزم که به‌ملاحظات چند از دوستی دولتی مثل دولت قویشوکت ایران که به‌واسطهٔ جهت جامعهٔ اسلامیه اقرب و انفع دول می‌باشد صرفه تواند بود و منفعتها تواند دید. و الحق اولیای این دولت هم زیاد مایل وطالب هستند که خود را در خیر وشرآن ملك شریك و سهیم دارند و پایهٔ مودت را به اعلی‌مدارج کمال گذارند. ولیکن شرایط این معنی از آن‌طرف کمتر بظهور می‌رسد، سهل است که از طریقهٔ غیر مرضیه که در میان جهال ترکمانان بوده است، و مسلمین این دولت را که برادران دینی هستند لدی‌الفرضه به اسیری برده، به معرض رقیت درمی‌آورند. و به وساطت آنها در آن‌طرفها هم‌به معرض بیع‌و شری برمی‌آیند، واسباب ملامت و شماتت در انظار دول خارجه می‌شود، نمی‌دانند که اگر به اقتضای وقت بنابه جهة جامعهٔ اسلامیه حامی آن ملك باشند از عهدهٔ جواب این ایراد چگونه برآیند.

پس لازم است که از آن‌طرف دلیلی واضح ولایح بر استقرار بنای مودت اقامه شود که دست‌آویز وفاق باشد، و مستمسك اتحاد و اتفاق آید. کسی هم به وجه من‌الوجوه بحث و ایرادی نتواند گرفت. و بدیهی است دفع و رفع این مفاسد به اندك اهتمامی از جانب کارگزاران آن‌ملك در کمال سهولت میسر است. مثلا اسرائی که از قدیم‌الایام بمرور و تدریج از مسلمین این‌ملك و دولت در دست جهان آن ملك اسیر و گرفتار آمده‌اند، اگر استخلاص آنها در این ایام متعذر باشد لااقل از کسانی که درین سنواة نزدیك اسیر و گرفتار شده‌اند، وپاره‌ای آنها به اسم و رسم‌وجا ومحل معروف ومعلوم هستند، و اسامی بعضی از آنها بخصوص قلمداد و ارسال شد، بقدر هزار نفری به اولیای این دولت رد و تسلیم شوند تا برهمه‌کس ازدور و نزدیك معلوم و مشخص شود که بنای دوستی محکم و دلایل مودت مقبول و مسلم بوده است. و اولیای این دولت به واسطهٔ این حسن وسیله روزبروز در استقرار و تزاید الفت بکوشند، و خود را در معرض بحث و ایراد مردم ندانند. و

انشاءالله تعالی فواید این‌مودت الی‌الابد شامل احوال آن ملك و مملکت باشد.

یقین است که‌عقل دوراندیش و تدبیر صائب آن‌عالیجاه برصدق این مراتب اذعان و اعتقاد کامل کرده، عنقریب برای اقامهٔ دلیل دوستی مساعی موفوره به تقدیم رسانده، جواب رسیلهٔ مودت وسیله را برحسب منظور و مأمول قلمی و ارسال خواهند داشت. تحریراً فی‌شهرجمادی‌الاول ۱۲۶۸.

پس از این روابط ایران با قوم ترکمن و ازبك به روال دیرینه بازگشت. در ۱۲۷۱ همان خان خیوه به سرخس هجوم آورد. فریدون میرزا حکمران خراسان اورا شکست داد و امیر ازبك را در جنگ‌کشت. اما دولت هدفی معین و سیاستی پی‌گیر نداشت. پس از آن در ۱۲۷۶ سپاه ایران به سرکردگی میرزا محمد قوام‌الدوله از ترکمنان تکه وسالور شکست سختی خوردند؛ رسوائی جنگ مرو هیچگاه جبران نگشت. اینك دورهٔ گسترش تسلط روس بر ترکستان آغاز گردیده بود. شهرهای آن سامان یکی پس از دیگری تسخیر گردیدند، و ترکمنان سرکوب شدند. دیگر خان خیوه‌ای در کار نبود که به‌فتوای مفتی ازبك استناد جوید و از سب‌شیخین و کفر و زندقه سخن گوید. عهدنامهٔ ۱۲۹۹ بین ایران و روس اصول خط مرزی کنونی خراسان و ترکستان را معین کرد.

۳۱

هرات و افغانستان

در تاریخ سیاسی آنچه به عنوان مسألهٔ هرات و افغانستان نامیده می‌شود، مبحثی است تازه، از متفرعات مسألهٔ کلی دفاع مستعمرهٔ هند، و ساخته و پرداختهٔ سیاست عمومی انگلیس در مشرق.

نظام دفاعی هند روشن بود؛ دولت انگلیس هم اصول سیاست خود را فاش اعلام کرده: همهٔ معابر اصلی و فرعی کـه دنیای خارج را بـه سرزمین هندوستان متصل می‌ساخت، جزو حریم دفاعی آن بشمار می‌رفت. این حریم به‌یك معنی از انتهای مرز خشکی هند در هیمالیا شروع می ـ گردید و به تنگهٔ خیبر می‌رسید. تمام آن منطقهٔ وسیع را می‌بـایستی دولتهای پوشالی فراگیرند ـ دولتهائی که هرگاه وجود طبیعی خارجی نداشته باشند، باید مصنوعاً بوجود آیند. حریم دفاعی هند به مفهوم‌محدود آن شامل ناحیهٔ نامسکون سرحدی هیمالیا، منطقهٔ بوتان، سیکیم، تبت، نپال وافغانستان می‌گردید. هرچه این منطقه از نظر مدنی عقب‌افتاده‌تر و راههای آن دشوارتر، خـاطر دولت انگلیس آسوده‌تـر، و امنیت کشور ثروت‌خیز هند و بهره‌برداری انگلیس ازآن مستعمره ـ بهتر تأمین می‌یافت.

حریم دفاعی هند مفهوم طبیعی و جغرافیائی نداشت؛ ساختگی و باسمه‌ای بود. بدین‌معنی که همهٔ معابر آن بنابر ضرورت امنیتی، با دوز و کلکهای سیاسی، از منطقهٔ جغرافیائی وطبیعی خود منتزع شدند و داخل نظام دفاعی هند قرار گرفتند. پس قسمتهائی از سرزمین چین واقع در منطقهٔ هیمالیا به تصرف حکومت انگلیسی هند درآمد؛ وضع حـکومت پوشالی تبت به موجب قرارداد با چین تثبیت گردید؛ ناحیهٔ پیشاور از افغانستان جدا شد و خطر مرزی ساختگی «دوراند» در منطقهٔ شمال غربی بزور تحمیل یافت؛ وبالاخره بلوچستان نیز تجزیه گردید و قسمتی از آن ضمیمهٔ سند شد. این نواحی هیچگاه در طی تاریخ جزو سرزمیـن

هندوستان نبوده‌اند؛ اما ضرورت سیاسی بر حقیقت تاریخی چیره‌گشت ـ و آنها را ازخاك اصلی خود منتزع گردانید. پس شگفت نیست که با متلاشی شدن اساس امپراطوری انگلیس ـ چینیان ناحیهٔ خود را از نو به تصرف آوردند و آن حریم مصنوعی را برهم زدند، تبت را نیز اشغال کردند و دولت پوشالی آن‌را برانداختند؛ افغانان نیز به استیفای حقوق خود در پیشاور برخاستند و هنوز درپی آن هستند. و اگر ایران وضع مصنوعی سیاسی بلوچستان را شناخت خود مبحثی است دیگر، ارتباطی با گفتار ما در اینجا ندارد.

*

افغانستان اهمیت دفاعی وسیاسی خاص داشت از آنکه متصل به خاك ایران و روس بود، وتنگهٔ خیبر درآن واقع شده ـ تنگه‌ای که مهمترین معابر تاریخی هجوم به هند بشمار می‌رفت. هدف سیاسی انگلیس در افغانستان تأسیس دولت پوشالی دست‌نشانده‌ای در کابل بود. این‌کار به آسانی انجام نگرفت؛ جنگهای خونین انگلیس و افغان را در ۵۸ـ۱۲۵۷ درپی داشت، وزیر محمداکبرخان سردار دلاور افغانی علیه تسلط انگلیس قیام کرد، و چنانکه سوگند یاد کرده بود لشکریان انگلیسی را یکسره از دم‌تیغ گذراند. حوادث این دوران به حکومت دوست محمدخان در کابل انجامید.

در نقشهٔ دفاعی افغانستان، هرات کلید تسخیر آن بود؛ پس می‌بایستی از خراسان منتزع گردد و با قندهار وکابل هیأت مجموع واحدی را بسازند و داخل حریم دفاعی هندوستان قرار گیرند. جنگ ایران و انگلیس در ۵۴ـ۱۲۵۳ از پدیده‌های همان سیاست بود ـ محمد شاه مجبور به عقب‌نشینی از هرات گشت، و این شکست زخمی بردل او نهاد که تا زنده بود از یاد نبرد[۱].

به زمان امیر، حکومت کابل در دست دوست محمدخان بود؛ برادرش سردار کهندل‌خان برقندهار امارت داشت؛ یارمحمدخان بر هرات‌حکمرانی می‌کرد. دوست‌محمدخان پس‌از یك‌دوره جنگ و ستیز با انگلیس، حال با آن دولت راه مرافقت می‌سپرد، اندیشهٔ تسلط بر قندهار و هرات را در سر می‌پروراند، و در این اندیشه به پشتیبانی انگلیس دلگرم بود. کهندل‌خان از حمایت ایران برخوردار بود، با برادرش امیر کابل‌میانهٔ خوبی نداشت، وی نیز درفکر دست‌اندازی به هرات بود. یارمحمدخان خدمتگزار صدیق ایران حکومت هرات را از جانب پادشاه اداره می‌کرد، و بدون پشتیبانی ایران دولتش نااستوار بود.

سیاست امیر در هرات و افغانستان از درخشان‌ترین فصول

---

۱. راجع به جنگهای انگلیس و افغان و مسألهٔ هرات در زمان محمدشاه بهترین تحلیل سیاسی که به‌زبان فارسی انتشار یافته از دانشمند فقید محمود محمود است. نگاه کنید به تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس، جلد اول و دوم.

زندگانی سیاسی اوست.

حاکمیت ایران را بر هرات تثبیت گردانید، حقوق حاکمیت اجرا گشت ومظاهر تازه‌ای یافت، ازنظر نظام‌سیاسی ایران هـرات را داخـل تشکیلات حکومت خراسان قرار داد، سپاه هرات را به سبك نظام لشکری ایران درآورد و اسلحه و مهمات به آنجا فرستاد، فرمانده قشون ایـران به هرات رفت، و در سازمان حکومتی هرات مأمور دائمی ایران معین گردید. حکمران هرات فرمانبردار مطلق دربار پادشاه گشت. امیرهمهٔ این کارها را با تدبیر انجام داد ،بدون تهدید و لشکرکشی. و چنانکه خواهیم دید بزرگان هراتحتی شیخ‌الاسلام و قاضی شهر بـه ارادهٔ آزاد اطاعت ایران را گردن نهادند.

درمورد قندهار: ازیك سو حکومت کهندل‌خان را در برابرتعرض امیر کابل تضمین کرد، از سوی دیگر اجازهٔ دست‌اندازی به هرات را به وی نداد، سردار قندهار تعهد سپرد که در صلح و جنگ «موافق سایـر تبعهٔ دولت علیه ایران» فرمانبردار شاه باشد، دیگر اینکه «مطلقاً و اصلا با دولت انگلیس مراوده» ننماید، کهندل‌خان به مأموریتهای مهم داخلـی گماشته شد، و برادرزاده‌اش به حکومت لاش و جوین تعیین گردید.رشتهٔ همبستگی قندهار و ایران استحکام تازه‌ای یافت و امیر قندهار خدمتگزار صمیمی دولت بود.

راجع به کابل: دوست محمدخان به دربـار شاه روی آورد و بـه گفتهٔ خودش در مقابلهٔ «فرقهٔ مکروه» انگلیسی، از امیر استمداد جست. میرزا تقی‌خان به او مهربانی کرد و مصلحت‌بینی نمود که دوسه سالی با انگلیسها رفتار «کجدار و مریزی» داشته باشد تا وضع داخل ایران انتظام و قوام پذیرد، سپس «اعانت و مددکاری» از جانب ایران جلوه‌گر خواهد گشت. و حتی سخن ازاین رفت که پسر امیر کابل به دربار آید و درسلك منتسبان سلطنت درآید.

این پیروزیهای سیاسی که فهرست‌وار اشاره رفت، کارهائی‌خرد و آسان نبود؛ بحقیقت ابطال سیاست پیشروی انگلیس در خطهٔافغانستان و هرات بود. متمم آن پیشرفتها و کامیابیهای سیاسی امیر، استقرارقدرت حکومت مرکزی تا نقطهٔ مرزی بلوچستان یعنی مرز سند بود که پیش از این از آن سخن گفتیم[۲].

قبل از آنکه به تحلیل و ارزشیابی سیاست امیر بپردازیم، تحول مهمی را که در وجههٔ نظر کلی انگلیس نسبت بـه مسألهٔ هـرات تحقق یافته بود، به دست می‌دهیم. می‌دانیم که اهمیت هرات در نظام دفـاعی هندوستان به اندازه‌ای بود که رزم‌آزمائی ایران به زمان محمدشاه، به جنگ ایران و انگلیس و حملهٔ به بوشهر انجامید. اما با تسخیر پنجاب و سند و پیشاور ازطرف حکومت هند، در سیاست عمومی دولت انگلیس

۲. نگاه کنید به بخش ۹.

نسبت به هرات تغییری ناگهانی رخ داد؛ یکباره از ارزش دفاعی هرات کاسته شد[۳]. البته در این مرحله هم انگلیس نمی‌خواست کـه هرات به تصرف ایران درآید، ولی نه حاضر بود نسبت به آن تعهد سنگینی به عهده گیرد، و نه‌اینکه هرگاه از جانب ایران اشغال می‌گردید، به جنگ با این دولت بپردازد و یا حتی تهدیدی بنماید. این باست که تاکنون دانسته نشده، مدتی دوام یافت.

دیپلماسی تازهٔ انگلیس را از دستـورهـای رسمـی پـالمرستون و جانشین او مامزبوری باز می‌نمائیم. سفیر انگلیس چند گزارش پی در پی راجع به تحرك سیاست امیر در صفحات شرقی ایران و هـرات بـه لندن فرستاد. روح نوشته‌هایش این بود که دست یافتن ایران به هرات،امنیت سرحدات هندوستان را بخطر می‌اندازد، باید از آن عملا جلوگیری کرد. پالمرستون به شیل محرمانه ابلاغ کرد:

«دربارهٔ نقشهٔ ایران نسبت به هرات لازم است محرمانه این مطلب را بگویم که پس از تصرف سند و پنجاب و پیشاور، از ارزش سابق‌هرات برای ما کاسته شده است. گرچه نمی‌توانیم راجع به اشغال آن از طـرف ایران قطع علاقه‌کنیم، اما دولت انگلیس لازم نمی‌داند کارهائی که در سال ۳۸ـ۱۸۳۷ برای جلوگیری از تصرف آن از جانب ایران، انجـام گرفت اکنون تکرار نماید. هرچند تسخیر هرات از طرف ایران ممکن است در اوضاع خاصی راه نزدیك شدن روسها را به مرز هندوستان باز کند، ولی سرحد ما حالا خیلی مستحکمتر از ۱۸۳۸ است... البته کوشش کنید که ایران از لشکرکشی به هرات منصرف گردد، و حتی خاطرنشان سازید که دولت انگلستان نمی‌تواند دراین‌باره بی‌اعتنا باشد. اما احتیاط نمائید که هیچ تهدید مشخصی نگردد که فردا آماده اجرای آن نباشیم»[۴].

رویهٔ سیاسی پالمرستون از طرف لرد مامزبوری نیز ابرام‌گردید. به شیل نوشت: «کابینهٔ فعلی انگلستان نظر دولت پیشین را تأییدمی‌کند. بدین معنی که با تسخیر سند و پنجاب، و ایمنی مـرز غربی و شمـالی هندوستان ــ از نیروی انگیزش سابق انگلیس در مورد اشغال هرات از طرف دولت ثالث، خیلی کم شده است. دولت عقیده دارد که زیـان متعهد شدن دربارهٔ هرات بیشتر از سود آن می‌باشد. از این‌رو از هرگونه تهدید و تعهد مثبت درامر مداخلهٔ مستقیم شاه در هرات یا اشغال آن به وسیلهٔ لشکر ایران احتراز خواهید جست. همین حالت در مورد مداخلهٔ قندهار و کابل در کار هرات نیز صدق می‌کند»[۵].

در شناخت دیپلماسی جدید انگلیس باید گفت علاوه بر تصرف

---

۳. راجع به شرح تسخیر پنجاب و سند نگاه کنید به:
The Cambridge History of the British Empire, vol. 4, PP. 522-556.

۴. انگلیس ۶۰/۱۵۷ پالمرستون به‌شیل، محرمانه، ۱۱ اکتبر ۱۸۵۱.

۵. انگلیس ۶۰/۱۶۸ مامزبوری به شیل، ۲۳ مارس ۱۸۵۲. در پیش‌نویس دستور مزبور زیر کلمهٔ «مثبت» خط کشیده شده‌که نشانهٔ تأکید معنی است.

پنجاب و سند، عامل دیگری نیز در تحول وجههٔ نظر سیاسی آن دولت در مسألهٔ هرات مؤثر افتاد. و آن کیفیت روابط انگلیس و روس در این وهلهٔ تاریخی است که از رقابت آن‌دو در ایران بسیار کاسته شده، و انگلیس آسودگی خاطری در قضیهٔ افغانستان یافته بود. تفاهم میان دو دولت به جائی رسید که روس به خواهش انگلیس به دولت ایران تذکر داد که مصلحت آن در عدم مداخله در امور هرات است. این معانی که خود انعکاس دیگری است از آنچه پیش از این در سازش میان دو همسایهٔ نیرومند شمالی و جنوبی گفتیم[۶]، در نوشته‌های رسمی آمده. نکتهٔ بسیار بامعنی دیگر اینکه حکومت انگلیس هند حاضر بود یك‌نوع «سیادت» ایران را برهرات بشناسد.

لرد مامزبوری به شیل می‌نویسد: «به عقیدهٔ حکومت هند اگر مسألهٔ هرات محدود به سیادت دولت ایران بر هرات باشد، خطری ازآن نسبت به منافع انگلیس برنمی‌خیزد. ولی هرگاه ایران قصد اشغال آنجا را بکند، از لحاظ نتایج سیاسی که به نظر شما برآن مترتب است، خود مطلب دیگری می‌باشد. بحقیقت در زمان امپراطور فعلی روس (نیکلا) رفتاری از دولت تزار دیده نشده که ما را اندیشناك گردانیده باشد. حتی سفیر روس در لندن بارون دوبروموف[۷] از اینکه ایران بخواهد هرات‌را تحت تصرف خود بگیرد، اظهار تأسف نمود». به دنبال آن می‌گوید: «البته دولت باید آینده را ازنظر دور ندارد. گرچه فعلا سوءظنی نسبت به روس درکار نیست، لازم بود صمیمیت آن دولت مورد آزمایش قرار گیرد. پس به سفیر خودمان در پطرزبورگ دستور دادم که همکاری آن دولت را در وادار ساختن ایران برای اینکه سپاه خود را از مرز شرقی بردارد، جلب نماید»[۸]. در این زمینه دالگوروکی به دستور پطرزبورگ، دولت ایران را متذکر گردانید که از دخل و تصرف در امور هرات پرهیز جوید. شیل از سفیر روس تشکر کرد و گفت: «مصلحت‌بینی دولت روس موجب‌تشکر دولت انگلیس خواهد بود»[۹].

این‌نکته را هم بگوئیم که سفیر انگلیس در تهران، از سیاست‌تازهٔ دولت خود نسبت به هرات و افغانستان در باطن خرسند نبود، و دراجرای آن دستورها به هر دستاویزی انحراف می‌جست. روح گزارشهای شیل این است که انگلستان باید در جهت سیاسی تازهٔ خود تجدید نظر کند، و از دخالت در کار هرات و افغانستان جلوگیری مثبت نماید. در تحلیل دستگاه سازندهٔ دیپلماسی انگلیس، این خود یکی از موارد قابل‌تعمقی است‌که چگونه سیاست محلی برسیاست مرکزی فائق آمد.

---

۶. نگاه کنید به مقدمهٔ تحلیلی برمبحث سیاسی خارجی.

7. Brummof.

۸. انگلیس ۶۰/۱۶۸ مامزبوری به شیل، ۷ ژوئیه ۱۸۵۲.

۹. انگلیس ۶۰/۱۶۳ شیل به پالمرستون، ۲۹ دسامبر ۱۸۵۱.

اینك می‌پردازیم به بحث سیاست امیر در هرات و قندهار وکابل.

هرات و یار محمدخان

گفتیم که در تشکیلات سیاسی ایران، هرات جزو ایالت خراسان بشمار می‌رفت؛ در تعبیر جغرافیائی و از لحاظ پیوندهای تاریخی و فرهنگی و اجتماعی هرات از متعلقات خراسان بود.

مهمترین و بامعنی‌ترین جنبهٔ سیاست امیر، اجرای حقوق‌حاکمیت ایران است. حق حاکمیت بالقوه وجود داشت ــ اکنون مظاهر اجرای حاکمیت تنوع یافت: منشور سلطنت، حکمرانی هرات را به یارمحمدخان تفویض کرد؛ او خود را فرمانبردار مطلق ایران اعلام کرد؛ سکه به نام پادشاه زد؛ خطبه به‌نام پادشاه خواند؛ مطیع فرمان دولت بود و از جانب ایران به مأموریتهائی گمارده شد. به عبارت دیگر هرات در داخل‌تشکیلات سیاسی ایران قرار گرفت، و هرات امنیت سیاسی یافت، کاری که در سالیان اخیر بی‌سابقه بود. همهٔ این کارها را امیر با تدبیر پیش برد. گذشته از اینکه تهدید و زور در کار نبود و ضرورت نداشت، اساساً از اشغال نظامی هرات دوری می‌جست، از آنکه می‌دانست موجب برانگیختن انگلیس خواهد گردید. آن وجوه مختلف سیاست دولت را بررسی‌می‌کنیم و برخورد دیپلماسی امیر و انگلیس را مورد سنجش قرار می‌دهیم.

یك ماهی از دولت امیر گذشته بود که فرمان شاه به‌افتخار یارمحمدخان در محرم ۱۲۶۵ صادر گشت. لحن و عبارت فرمان بدون کم و زیاد، مانند همهٔ فرمانهائی است که خطاب به حکام داخلی ایران نوشته شده، هیچ تفاوتی نیست.

فرمان همایون

آنکه جناب مجدت وجلالت همراه، فخامت ومناعت انتباه، شهامت و کیاست اکتباه، امارت و ایالت پناه، مقرب درگاه آسمان‌جاه یارمحمدخان صاحب‌اختیار دارالسلام هرات و مضافات ومتوجهات به تفقدات خاطر رأفت آیات پادشاهی مخصوص و مباهی بوده بداند که:

عرایض و شروحی که نگاشتهٔ خامهٔ ارادت داشته، مصحوب فرستادگان خود خدمت اولیای دولت قاهره عرض و انفاد داشته واصل، مضامین ارادت تضمین به توسط پیشکاران درگاه خلافت‌مدار معروض پیشگاه حضور آفتاب ظهور، سپهر بسطت گردید. مراتب خلوص عقیدت و صدق ارادت آن‌جناب اگرچه امری نبود که بر رأی مهر ضیای‌اقدس ملوکانه مخفی و محتجب باشد، این اوقات ظهور و بروزی تازه یافت، و یکی به‌هزار بر مراحم اشفاق مهر اشراق خدیوانه دربارهٔ آن جناب افزود.

آنکه فقراتی از محاسن خدمتگزاری خود دربیشهٔ اهل بغی و فساد و [ـ] نوکر این دولت قوی بنیاد عرض کرده بود، من کفایت و شهامت و کاردانی‌آن جناب بر رأی مهر اثبات ما ظاهر است. و کمال اعتماد و اعتقاد را به صدق حمیت و صفای طویت آن جناب داریم. درین وقت که فرستادگان آن‌جناب را باشمول نوازشات و تفقدات از دارسپهر مدار مرخص می‌فرمودیم، محض شمول رأفت و عطوفت یك قبضه‌شمشیر مرصع برای آن‌جناب انفاد داشتیم که زیب کمر دولتخواهی و دشمن شکاری ساخته، بیشتر از پیشتر به‌نظم آن حدود و ثغور پرداخته. می‌باید آن‌جناب مراحم کاملهٔ شاهانه را دربارهٔ خود به سرحد کمال دانسته، مآرب و مقاصدی که [ـ] باشد بنوشته درطی عرایض صادقانه عرض و در معرض کمال التفات پادشاهی به‌عز انجاح داند. به تاریخ محرم‌الحرام ۱۲۶۵.

نخستین مأموریتی که امیر به یارمحمدخان سپرد، همکاری باحمزه میرزا حشمة‌الدوله حاکم وقت خراسان در برانداختن شورش سالار بود. حسن خدمت کرد و حتی حمزه میرزا را از محاصره رهانید. امیر در صفر ۱۲۶۵ به این زبان ازیار محمدخان قدردانی نمود: نواب «حمزه میرزا نیز فصلی مشبع از مراتب ارادت کیشی و صدق نیت و دولتخواهی آن جناب مرقوم فرموده بودند... بلی، اگر بخواهم آنچه از مراتب صداقت و جان نثاری آن جناب که به‌قلب دریافت کرده‌ام به‌خامه تحریر کنم، قلم را یارای تحریر نخواهد بود. الحق این اوقات بطوری در خدمات این دولت جاوید آیت اقدام و اقتحام ثابت داشتید که در قدرت و قوهٔ هیچیك از ارادت‌کیشان و جان‌نثاران نبود. امیدوارم که انشاءالله تعالی تلافی این زحمات و خدمات شما را مراحم خاص همایون... به وجه احسن نماید». بعد که سلطان مراد میرزا به خراسان رفت، امیر در ربیع‌الاول ۱۲۶۵ به یارمحمدخان دستور داد: «بنحوی که مصلحت وقت اقتضا نماید اهتمام و مراقبت نمائید» که اردوی حمزه میرزا و سلطان مراد میرزا «صحیحاً سالماً» به همدیگر برسند. و معاونت خواهید کرد که «امور آن مملکت را از هرجهت منظم و منسق دارند».

یارمحمدخان به دو مأموریت عمدهٔ دیگر گمارده شد. یکی‌برانداختن اشرار بلوچ درسیستان که شرح آن گذشت[۱۰]. دیگر همکاری او باحسام‌ـ السلطنه در لشکرکشی به ناحیهٔ سرخس‌و کلات به‌منظور سرکوبی‌ترکمنان که اغلب به‌شمال خراسان دست‌اندازی می‌کردند[۱۱]. شیل در گزارش به پالمرستون خبر منتشره در روزنامهٔ وقایع اتفاقیه‌را در خصوص مأموریت یار محمدخان در دفع یاغیان بلوچ ترجمه‌کرده، می‌گوید: «نام یارمحمدخان به شیوه‌ای برده شده که تبعهٔ دولت ایران است. این معنی نشانه‌ایست‌از

۱۰. نگاه کنید به بخش ۹.
۱۱. نگاه کنید به بخش ۳۰.

اینکه هرآینه دولت دست‌یابد، تسلط خود را برهرات برقرار خواهد نمود»[۱۲].

شیل درست فهمیده بود. اما بظاهر ندانسته بودکه هرات در سازمان حکومتی خراسان ادغام گشته، و یارمحمدخان فرمانبردار دولت بود. امیر اصول نظام جدید را در هرات برقرار کرد، پنج هنگ با تشکیلات سپاه ایران در هرات تأسیس گردید، از قورخانهٔ مشهد سلاح و مهمات جنگی فرستاده می‌شد، پوشیدن لباسهای اطریشی مانند سربازان ایرانی رواج گرفت. نخست سربازان هراتی از پوشیدن لباس اطریشی و ریش تراشیدن امتناع ورزیدند. اما چون حاکم هرات خود به آن‌لباس درآمد و ریش تراشید، سپاهیان پذیرفتند[۱۳]. عایدی سالیانهٔ هرات صد هزار تومان بود، کمبود آن را خزانهٔ دولت تأمین کرد و سالی هجده‌هزار تومان از مالیات سیستان به حکومت هرات کمك مالی می‌گردید. به دنبال آن سام‌خان ایلخانی به فرماندهی سپاه هرات رفت. و عباسقلی‌خان‌پسیان به عنوان مأمور دولت در سازمان حکومتی هرات معین شد.

یارمحمدخان در اطاعت از امر دولت در ربیع‌الثانی ۱۲۶۶ به امیر نوشت: «اگر از راه ملاطفت‌خاطر شفقت فطرت، پژوهش حال و پرسش احوال این مخلص صداقت آیت فرماید، بحمدالله‌الملك المتعال جریان احوال به وظایف خدمتگزاری و دولتخواهی دولت ابد مدت مصون الزوال، و طریقهٔ صداقت و کوچکی خدمت‌القبله و صاحب عدیم‌المهال مصروف و عنان ادهم ارادت به صوب عقیدت معطوف است. انشاءالله الرحمن تا هنگامی که حیات داشته باشد درین شیوه بهیچ‌وجه نقص و قصوری راه نخواهد یافت». جای دیگر که مأمور خود میرزا بزرگ‌خان را به تهران فرستاد، در محرم ۱۲۶۷ به امیر می‌نگارد: امور این‌سامان را «از نقیر و قطمیر به مشارالیه انفاد و تقریر نموده، انشاءالله تعالی بعد از شرفیابی خدمت سراسر سعادت از هرجهت عرض خواهد کرد. امیدوار است که به هر قرار در حکم و امر بود، طریقهٔ مخلص‌نوازی و کوچك‌پروری را معمول فرمایند. به عون‌الله تعالی بدانچه لوازم‌خدمتکاری [–] و مراسم دولتخواهی است خدمت و جان‌نثاری خواهد کرد.

«تا دامن کفن نکشم زیرپای خاك
«باور نکن که دست زدامن بدارمت.

«... امیدوار است که همواره طریقهٔ مخلص‌نوازی را مرعی واین رهنمای مراحل صداقت روش را به ارجاع خدمات و فرمایشات شاد فرمایند».

امیر در جوابش گفت: «اینکه دستورالعمل برای آینده خواسته بودند، این معنی پرمعلومست که آن‌جناب در حفظ و حراست حدود و

۱۲. انگلیس ۶۰/۱۵۹ شیل به پالمرستون، ۱۶ مارس ۱۸۵۱.
۱۳. محمدیوسف هروی، عین‌الوقایع، ص ۹۹ و ۱۱۹.

ثغور کمال سعی و اهتمام را دارند. و اگر مهمی از نواب مستطاب‌اشرف والا شاهزاده اعظم والاتبار سلطان مراد میرزا به آن جناب رجوع شود، از روی کمال حسن ارادت و دولتخواهی به انجام آن خواهند پرداخت».
این خود نکته‌ای است که امیر با یارمحمدخان نامه‌نگاری خصوصی داشت.
و اتفاقاً کمتر موردی را یافتیم که امیر به حکام کاغذ شخصی بنویسد[۱۴].
بر اثر خدماتی که یارمحمدخان انجام داد، دولت‌او رابه‌لقب «ظهیرالدوله» سرفراز گردانید، و فرمان شاه به‌نامش صادر گردید. نامهٔ مهم‌یارمحمدخان را در سپاسگزاری از شاه نقل می‌کنیم. این نامه تاریخ ندارد ولی در دفتر ثبت اسناد سال ۱۲۶۷ درج شده:

عریضهٔ یارمحمدخان

عریضه داشت کمترین چاکران عبودیت اقتران فدائی که رایت خدمتگزاری را در میدان دولتخواهی افراخته، و کیش اخلاص کیشی را به سهام صداقت روشی انباشته، به ذروهٔ عرض باریافتگان حضورباهرالنور بندگان اعلیحضرت قدر قدرت، قضا نهمت، فلك رفعت، خورشید رایت، بهرام صولت، مشتری سعادت، سلیمان حشمت، فریدون مرتبت، دارا دربان، جم احتشام اشرف ارفع اقدس امنع اعلی شهنشاه کیوان بارگاه، قبلهٔ عالم و عالمیان پناه، روحی و روح‌العالمین فداه می‌رساند که:

فدای خاکپای جواهرآسای مبارکت شوم؛ در زمانی‌که آفتاب عالمتاب سعادت برساحت احوال اخلاص منوال این چاکر صداقت آیت تابنده بود، وخاطر عبودیت مظاهر انواع توجهات و تفقدات خدیوانه را یابنده، عالیجاه مجدت و عزت همراه مقرب‌الخاقان بهرام‌خان نایب‌ایشیك آقاسی‌باشی وارد، و ارقام فاخره و فرامین مبارکه که به سرافرازی‌این چاکر صداقت‌گستر مصحوبی عالیجاه سابق‌العرض شرف اصدار یافته بود مشرف شده زیارت نموده، از مضامین عنایت تضمینش تارك مفاخرت و فرق مباهات قرین چرخ برین گردانید. نسیم عنبر شمیم سعادت ومسرت

---

۱۴. قسمتی از نامهٔ خصوصی امیر را که در صفر ۱۲۶۵ به یارمحمدخان نوشته می‌آوریم:
«محترم دوستا، اگرچه ملاقات آن جناب نصیب نگشته، ولی اینقدر ازکمال عقل و فطانت و درستکاری و مراتب کفایت و شهامت و مردانگی آن جناب استماع افتاده که میل‌قلبی و شوق باطنی به دوستی و محبت‌آن جناب بهمرسانیده، وبسیار آرزومند و خواهان است که بدون کلفت به مراسم دوستی والفت پردازند. همواره فیمابین ما وشما ابواب مراودت و مکاتبت مفتوح بوده، نه آن جناب از مجاری‌اوضاع خود و اخبار آن حدود مرا بی‌خبر بگذارند، نه محب مهجور آن جناب را احوال خود و اخبار این صفحات بی‌استحضار گذارد. و انشاءالله تعالی پیوسته در دوستی و مراودت و محبت یکدیگر را فراموش نسازیم. مراحم و اشفاق مهر اشراق اعلیحضرت... را در حق‌آن جناب اگر بخواهم اظهار کنم، کجا معانی در حرف آید یا دریا در ظرف گنجد...».

از چهارسو و شش جهت از گلشن امانی و آمال این چاکر صداقت خصال ورزیده، گلهای حصول مراد در صحن چمن فواد عقیدت بنیاد صورت شکفتگی یافت. و حکم لقب ازمصدر خلافت باهره و خلاع‌فاخره و مرحمتهای بیکرانه شرف حصول بخشیده، باعث سرافرازی تمام و موجب امیدواری مالاکلام گردیده، سرافراز و ممتاز شد.

و اینکه به زبان عنایات و اشفاق بیکران چاکر فدوی صداقت اقتران را مخاطب بخطاب «ظهیرالدوله» فرمودند، از حصول این‌شرافت عظمی مراتب شکرگذاری حضرت باری را بجا آورده، سرافرازی و امیدواری برامیدواری افزود. حق‌تعالی ظل عنایت والتفات بی‌غایات‌اقدس حضرت شهریاری روحی و روح‌العالمین فداه را سالهای سال و قرنهای بیشمار برفرق چاکر صداقت‌گستر ارادت شعار، و باقی چاکران دولت ابد بنیان پاینده و مستدام بداراد بالنبی وآله‌الامجاد. ونیز شرحی‌عالیجاه سابق‌العرض از مراحم و مکارم بیکران اعلیحضرت شاهنشاه دین‌پناه روحی و روح‌العالمین فداه مذکور و بیان نمود که در هرباب از استماع بیانات عالیجاه سابق‌العرض در مراسم دولتخواهی و قواعد صداقت‌کیشی و فدویت این فدوی عقیدت‌گستر افزود. انشاءالله تعالی تا هنگامی که رمقی از جان باقی، و حیات مستعار قراری داشته باشد، نقد جان‌را نثار راه خدمتگاری دولت ابدمدت جاودانی خواهد کرد. درین زمان میمنت اقتران که عالیجاه معروض معاودت و شرفیاب دربار معدلت آثارمی‌شد، به نگارش این عریضةالاخلاص جسارتی رفت. امیدوار است که‌همواره اوقات این چاکر صداقت آیات را به‌صدور ارقام عنایت فرجام مبارکه و احکام جانفشانی و خدمتگزاری قرین مفاخرت و سرافرازی می‌فرموده باشند. باقی امرکم اشرع الاعلی مطاع.

یارمحمدخان پس از انجام مأموریت سیستان، در راه بازگشت به هرات بیمار شد، اندکی بعد در شعبان ۱۲۶۷ مرد. پسرش صید محمدخان گزارش مرگ پدر را با تأیید خدمتگزاری و فرمانبرداری خود به دولت ایران، نزد حکمران خراسان حسام‌السلطنه و امیر فرستاد. پیش از اینکه خبر درگذشت یارمحمدخان منتشر گردد، امیر مأموری به هرات روانه داشت و پیام دولت را به حاکم جدید ابلاغ نمود. به دنبال آن فرمان سرداری و حکومت آنجا به‌نام صیدمحمدخان صادر گشت. مأمور مخصوص دولت در گزارش خود، «روزنامهٔ سفر هرات» می‌نویسد: در ملاقات با حسام‌السلطنه در مشهد «فرمایشات زبانی جناب جلالت مآب اتابك اعظم را گفتم». از آنجا برای بردن خلعت رهسپار هرات گردید. در دهم‌رمضان ۱۲۶۷ «سردار صیدمحمدخان را آوردیم در جای ظهیرالدوله، شمشیر او را به کمر این بستم»[۱۵]. و این تشریفات رسمی تفویض حکومت هرات‌بود

۱۵. ملی، روزنامهٔ سفر هرات، خطی. در این رساله نام نویسندهٔ آن ثبت

از طرف شاه‌به پسر ظهیرالدوله.

از نامه‌هائی که میان امیر و صیدمحمدخان مبادله گردیده چند سند را که اهمیت تاریخی زیاد دارد، می‌آوریم و توضیحی می‌دهیم. صید محمدخان از مرگ پدر سخن می‌گوید، شرح اوضاع هرات را می‌دهد و می‌نویسد: «تازمانی که این روان در جویبار بدن جاری و روان باشد در طریقهٔ جان‌نثاری خودداری نخواهد کرد».

عریضهٔ صید محمدخان به‌امیر کبیر

معروض رأی سراسر سعادت، فلك رفعت بندگان قبله‌گاه اشرف ارفع‌افخم اعظم مدظله‌العالی و دام‌اقباله المتعالی، بعداز کثرت غم و الم و عرض مراتب ملالت و هم‌بر صفحهٔ صحیفهٔ محنت و غم می‌نگارد که: چون در طریقهٔ مخالصت لزوم داشت که مواد این اخبار غم آثار را خدمت فلك رفعت بندگان عالی متعالی عریضه‌نگاری نموده، تن به‌نگارش این عریضهٔ غم عنوان ملالت‌افزای خاطر رأفت مظاهر می‌گردد که چون مرحوم مغفور قبله‌گاهی ظهیرالدوله که در طریقهٔ دولتخواهی همواره پیمودن مراحل خدمتگاری دولت ابدمدت جاودانی را ملحوظ داشت، و این اوقات دفع طایفهٔ ضالهٔ بلوچیه را خدمتی کلی برای دولت ملاحظه، و در این خصوص به‌جهت مدافعهٔ طایفهٔ ضاله ونظم امور سیستان عازم شده بود که پس‌از تصرف شدن لاش و جوین ناخوشی صعب و سختی عارض و قریب یك‌ماه در همان‌جاها مریض و بستری بودند. و از آن جهت فسخ اراده و عزیمت کرده تا اینکه تقدیرات ازلی چنین شده بود، در هنگام مراجعت به تاریخ یوم پنجشنبه یازدهم شهر شعبان‌المعظم در منزل قریب به هرات به مضمون آیهٔ اذا جاء اجلهم لایستأخرون ولا یستقدمون اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی‌بروج مشیده به جوار رحمت ایزدی پیوسته. و به ندای یا ایتهاالنفس المطمئنه ارجعی الی ربك راضیة مرضیه گوش داده نقدجان را نثار راه خدمتگاری دولت جاودانی نمودند، اناالله و اناالیه الراجعون.

← نگردیده. حدس می‌زنیم که عباسقلی‌خان پسیان باشد که به مأموریت خاصی به مشهد و هرات رفته بود و بعد مأمور دائمی هرات گردید. امیر در یکی از نامه‌های خصوصی به شاه می‌نویسد: «بعضی نوشتجات از عالیجاه عباسقلی‌خان که به هرات رفته بود، آورده. تمامی‌را در جوف این‌عریضه فرستادم که ازنظر اقدس... بگذرد». (مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به شاه). نویسندهٔ روزنامهٔ هرات نمی‌گوید که پیغام امیر به حسام‌السلطنه چه بوده، معلوم است که به‌کار محرمانه‌ای رفته بود. امابرخی نکته‌ها از وضع خراسان ثبت کرده از جمله: «مزینان ده معظم خوبی است که سابق درعهد نادر می‌گفتند شهر بوده. و معدن مس هم نزدیك به آنجا هست، و کوره هم بسته‌اند... از جمله علامتهای امنیت و عدالت ونظم آنست که خرمن جو و کاه در میان چادرهای شاهسون افتاده بود، پرکاهی کسی قدرت نکرد بردارد. و صاحبان خرمن هم برسر خرمن نبودند».

بعد از وقوع این وقعهٔ عظمی حضرات خوانین درانی و فارسی و هزاره و اوزبك و غیره طوایف ذکراین مخلص صداقت‌گستر رابرگزیده عهد و بیعت نمودند که در طریقهٔ اطاعت بصداقت اقدام به خدمتگاری نمایند. مخلص نیز به همان شیوهٔ ستودهٔ قاعده و قانونی کـه قبله‌گاه مغفور ظهیرالدوله گذاشته بودند، به همان مرحله اقدام و اهتمام داشته هرکس را به جاه و جادادی که درعهد مغفور ظهیرالدوله داشته باقی و برقرار نمودیم، که از تفضلات خداوند و مددبخت و اقبـال فیـروزمند سرکار اعلیحضرت شاهنشاهی روحی و روح‌العالمین فداه، والتفات و جانبداری بندگان اشرف ارفع اعظم قبلهٔ معظم سرکار امیرکبیرسلمه‌الله تعالی، حال بهیچوجه قصور و فتوری در امورات نیست. ولی از التفات سرکار اعلیحضرت شهریاری عطوفت و محبت و جانبداری بندگان‌عالی متعالی متوقع و امیدوار است کـه روزبروز امـورات چاکـران دولت مستحکم‌تر و منظم‌تر گردیده، مراحم بیکرانه و تفقدات خدیوانه شامل احوال چاکران دولت باشد که تواند بطور لازمه خدمات دربار را که ارثی برای مخلص مانده بعمل آورد.

البته التفات اولیای دولت بدیهی و آشکار است انشاءالله‌الرحمن تا زمانی‌که این روان در جویبار بدن جاری و روان باشد در طریقهٔ جان نثاری خودداری نخواهد کرد. اکنون که در طریقهٔ صداقت لازم بود که حقیقت این قضیه را خدمت سراسر سعادت اولیای دولت عریضه‌نگار شود، عالیشأن عزت نشان حاجی حسنعلی‌بیك را عجالتاً بطـور چاپاری روانه نموده زیاده جسارت رفت‌الامرو منکم.

در فرمان سلطنت مقرر گردید که شیوهٔ مردم‌داری و تـدبیر و مراقبت احوال «ایل و اویماقات و فارسی زبان» را مرعی دارد که امور از دایرهٔ انتظام بیرون نرود. به‌علاوه حمایت دولت از صید محمدخان اعلام و تصریح گشته که هرکس نسبت به‌حکومت جدید هرات راه‌خودسری جوید، به‌کیفر خواهد رسید.

فرمان همایون به‌عهدهٔ صید محمدخان

آنکه عالیجاه رفیع جایگاه مجدت و جلالت همراه شهامت ونبالت انتباه فخامت و مناعت اکتباه عمدةالامـراء العظام ارادت کیش دولت ابد فرجام صید محمدخان علی‌کوزانی سردار و حاکم دارالسلام هرات به جلال توجهات مرحمت آیات شاهنشاهی مفتخر و مباهی بوده بداندکه:

عریضهٔ ارادت ودیعهٔ آن عالیجاه که مصحوب عالیجاه عزت و سعادت همراه میرزا بزرگ‌خان فرستادهٔ خود ارسال و ایفاد داشته‌بود، واصل انجمن حضور مراحم ظهـور اقدس ملوکانه شد. مطویات فقرات آن‌که محتوی برصفای نیت و مشتمل برخلوص عقیدت بود مشهود و

مکشوف پیشگاه خاطر شاهانه آمد، و موجب تزاید رأفت و مستلزم تضاعف عطوفت ضمیر منیر دربارهٔ آن عالیجاه گردید. طرز مردم‌داری و وضع پرستاری و مراقبت احوال هم که آن عالیجاه ازایل و اویماقات و فارسی‌زبان رعایت کرده، و به آنها طریق حسن رفتار و نیکی کردار مسلوك داشته، و حدود آن‌ولایت را منتظم ساخته نگذاشته است که‌عیب و نقصی در انضباط آنها روی دهد. این معنی سرمایهٔ شمول مرحمتی دیگر نسبت‌به‌آن عالیجاه شد شایستهٔ عقل و فطانت و سزاوار فهم و درایت آن عالیجاه همین است که این شیوهٔ ممدوح را همیشه پیشنهاد خود کرده، ادامه و ادمان و اقامه و اتفاق فرونگذارد و عواطف پادشاهی را در حق خود پیوسته متکاثر شمارد.

از اینکه انتظام و انضباط امور آن عالیجاه نیز منظور نظر مهراثر است، بدیهی است که اگر کسی از اهالی آن ولایت بنای خودسری و خودرائی گذارده، ازانقیاداطاعت آن‌عالیجاه سرباز زند وراه مخالفت پیش گیرد، بدیهی است به سزای خود رسیده خواهد بود. می‌باید آن عالیجاه مراحم اشفاق و مهر اشراق شاهانه را دربارهٔ خود به سرحد کمال‌دانسته مطالب و مستدعیات خود را پیوسته عرض و در معرض کمال توجهات شاهانه مقرون به عز انجاح و [ـ]داند و در عهده شناسد. فی‌شهرذیحجهٔ ۱۲۶۷.

بزرگان هرات نیز نامه‌هائی مبنی بر عرض بندگی و خدمتگزاری به‌شاه نوشتند. از جمله شیخ‌الاسلام ملافیض‌الله، و قاضی شهر محمدعثمان نامهٔ مشترکی تقدیم داشته استدعا کردند هرات را از سایر ممالك محروسه جدا ندانند و در حفاظت آن توجه فرمایند[۱۶]. به‌علاوه دوازده نفر از ریش‌سفیدان ایلات هرات با عریضه و ارمغان به دربار شاه روان گردیدند. مورد نواخت دولت قرار گرفتند و با خلعت و فرمان بازگشتند[۱۷]. حاکم جدید هرات در تأکید مراتب چاکری پیش از اینکه معیرالممالك سر سکه‌های نو به آنجا بفرستد، سکهٔ تازه به‌نام ناصرالدین شاه زد و تقدیم نمود. و خطبه به‌نام شاه همچنان جاری گشت. صید محمدخان درعریضه‌ای که به خط خود به‌شاه نوشته می‌گوید: «چون مرحوم ظهیرالدوله، خدمتکار وغلام هم خدمتکار دولت می‌باشم. نوکر، رعیت، غلام، همهٔ ولایت همه تعلق به دولت ابدمدت ایران دارد... از مرحمت ملوکانه نظام کار غلام ولایت از خود قبلهٔ عالم می‌باشد. زیاده جسارت، عرضی نیست. امر کم

۱۶. بیوتات، درپای این نامه مهر «محمدعثمان» و ملافیض‌الله ملاحظه می‌شود. سجع مهر شیخ‌الاسلام هرات این است: «خاك پای تو یا رسول‌الله، سرمهٔ هردوچشم فیض‌الله». نامه‌های دیگری نیز از اهالی هرات در مجموعهٔ ۱۰۸/۱۰۶ ضبط است.

۱۷. محمد یوسف هروی، عین‌الوقایع، ص ۱۱۰. و وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۵۶.

مطاع»[۱۸]. از جمله تقاضاهای حاکم هرات از دولت این بود که: معاندان اورا به جائی ببرند که نتوانند فتنه برانگیزند. دیگر اینکه پول امداد مرحمت فرمایند «چیزی به قرض، و چیزی شفقت دولت»[۱۹]. یکی از نامه‌های حاکم هرات نقل می‌شود:

عریضهٔ صید محمدخان به امیرکبیر

قبله و خداوندگار اعظم، کعبه و امیدگاه افخم معظما حفظکم‌الله تعالی. در زمانی‌که سعادت قرین حال و میمنت معین احوال اخلاص مآل بود عالیجاه مقرب‌الخاقان محمد ابراهیم خان وارد، و فرمان مهرلمعان همایون که به سرافرازی و افتخار این مخلص مخالصت نمود شرف اصدار یافته بود زیارت نمود. و از مضمون عنایت مقرونش که دال‌بر مراتب عنایات پیغامات، و مشعر برمزید توجهات بلانهایات خاطر خطیر اقدس خدیوجم دربان شهنشاه اسلام‌پناه قبله عالم و عالمیان روحی و روح‌العالمین فداه بودند، نه به حدی سرافراز و مفتخر و امیدوارگردید که خامهٔ اخلاص تواند عشری از اعشار و اندکی از بسیار آن را به‌معرض اشعار، و لسان عجز بیان قدری از مقدارآن‌را بطی عرض اظهار سازد. خلعت مهرطلعت مرحمتی رازیت دوش و طراز پیکر اخلاص نیوش ساخته، سرافرازی بر سرافرازی افزود، شاهد حصول تمنا نقاب ازچهرهٔ مقصود گشود و بواب سعادت ابواب شادمانی برروی آمال و امانی مفتوح نمود. و از شرف حصول التفات نامچهٔ مرحمت ختامهٔ کریمهٔ سرکار قبله‌گاه اشرف اعظم کمال خرسندی و خرمی رخ نموده، مفاخرت بر مفاخرت و امیدواری بر امیدواری حاصل نمود. خداوند عالم به حرمت فخراولاد بنی‌آدم دولت ابدمدت قاهره را جاویدان و ملاطفت و عواطف بیکرانه سرکار قبله و خدایگان اعظم را همواره باقی و بی‌پایان داشته باشد.

و نیز شروحی از مراتب گزارشات و تفصیلات مراحم و مکارم بی‌غایات خدیو جم‌جاه شهنشاه اسلام‌پناه قبلهٔ عالم و عالمیان روحی و روح‌العالمین فداه کمال التفات و جانبداری سرکار جلالت‌مدار خداوندگار اعظم حفظکم‌الله تعالی فی‌الدارین، مذکور و بیان نمود که زیاده بر زیاد باعث امیدواری و موجب افزایش رسوم چاکری و خدمتگاری این مخلص اخلاص مبانی گردید. و از استماع هر فقره از فقرات مرحمت بنیانش سر سرفرازی از فلك اعلی گذرانید، و سجدات حمد و شکر حضرت‌باری را به تقدیم رسانید، و زبان دعاگوئی دوام عمر و دولت ابدمدت قاهره و لسان ثناطرازی سلامتی ذات عالی درجات متعالی را در

---

۱۸. بیوتات، عریضهٔ سردار صید محمدخان با عبارت «فدای خاکپای مبارك شوم». آغاز می‌شود که نشانهٔ نهایت عبودیت است.

۱۹. بیوتات، عریضهٔ صید محمدخان به شاه.

دهان اخلاص و دولتخواهی گشود. البته عنایات پیغامات خاطر اقدس شهریاری روحی و روح‌العالمین فداه و التفات و مهربانی آن خدایگان مرحمت‌نما دربارهٔ مرحوم قبله‌گاهی ظهیرالدوله بر عالمیان ظاهر و عیان و آفتاب‌آسا نمایان بود. واین مخلص و مخالصت قرین که حسب‌الارث لوای خدمتگاری و چاکری دولت ابدمدت جاوید قرین را در عرصهٔ خاطر فدویت آئین افراخته، و کیش اخلاص کیشی را بـه سهام جان‌نثاری انباشته، بدیهی و معلوم است که همان التفات و عنایات پیغامات نسبت به مخلص صداقت بینات ملاحظهٔ نظر مهراثر اولیای دولت جاوید [ـ] است.

ولی‌چون مخلص دولت‌خواه را نظر به حقوق خدمات پدری توقع و تمنای التفات و مرحمت و جانبداری از اولیای دولت ابدمدت، علاوه از سابق ولاحق می‌خواهد که از پیشتر بیشتر ظاهر و برهمگنان و امثـال باهر وعیان گردد، تاکه مایه افتخار کلی وباعث امتیاز جدیدی گردیده از مراحم بی‌پایان و عواطف بیکران اولیای دولت جاوید نشان در میان امثال و اقران مصدر خدمات نمایان و یابندهٔ عنایات بیکران گردد که تفصیل آن‌را به‌عالیجاه معتمدی میرزا بزرگ‌خان القا داشته‌ایم که‌البته بعد از شرفیابی حضور باهرالنور عرض و حالی خواهد کرد. و حال هم به عالیجاه مقرب‌الخاقان محمد ابراهیم‌خان گفته، حاجت به جسارت‌زیاد نبود. البته به هرطوری که سزاوار رسم دولت ابدمدت و نیکنامی آن خدایگان عطوفت آیت باشد معمول و منظور خواهند فرمود والسلام.

نامه‌های امیر می‌رساند که در وفاداری صید محمدخان نسبت به ایران هیچ تردید نداشت. به همین جهت لقب پدرش «ظهیرالدوله» را به او داد. اما از اشاره‌هائی که به حکمران هرات کرده، خاصه حاشیه‌ای که به خط خود در برنامهٔ به صید محمدخان افزوده دستگیر می‌شود که‌از شیوهٔ رفتارش نسبت به خوانین و سرکردگان هـرات چنـدان خرسندی نداشته. این نکته‌ایست که امیر اورا «فرزند» مخاطب داشته و «به‌اقتضای نصیحت مشفقانه و محبت پدرانه» به‌وی دستور می‌دهد که: در آئیـن خوشرفتاری نسبت به «همه‌کس اعم از فارسی‌زبانان و افغان» طریقهٔ پدرش را پیش گیرد. و پیوسته «به‌اصابت رأی و حسن تدبیر تألیف قلوب مردم نماید». امیر میرزا احمدخان فراهانی ناظم دیوانخانهٔ عدالت را با پیام مخصوص نزد صیدمحمدخان فرستاد. مأموریت داشت که از بزرگان هرات دلجوئی نماید. به‌علاوه از دربار برای همهٔ آنان خـلعت رفت. عبدالرسول‌خان مهندس (از تحصیل کرده‌های فرانسه) نیز همراه میرزا احمدخان روانهٔ هـرات گردید. شایـد مـأموریت داشتـه کـه وضع برج و بارو و استحکامات نظامی هرات را بازدید کند. سندی بر این معنـی نداریم فقط حدس ماست. آن کسان در پنجم محرم ۱۲۶۸ پانزده روزپیش

از عزل امیر از صدارت رهسپار هرات گردیدند. آخرین نامهٔ امیر را به حاکم هرات نقل می‌کنیم.

تعلیقهٔ جناب امیرکبیر به صیدمحمدخان سردار هرات

«عالیجاها، رفیع جایگاها، مجدت و جلالت همراها، شهامت و صرامت انتباها، فخامت و مناهت اکتباها، عمدةالامراء العظاما، فرزندمقاما.

کاغذ آن فرزند مقام به فخامت عالیجاه عزت و سعادت همراه سردار بـزرگ‌خان واصل و از مضمون آن استحضار و آگاهـی وافی حاصل گردید. از مفاد کاغذ آن فرزند و مآل تقریرات لسانه عالیجاه مشارالیه که در ازای تفقدات و پرسشهای این‌جانب حالی و بیان کرد، چنان مستفاد شد که آن فرزند مقام درمراسم ارادت‌و لوازم‌خدمتگزاری، و وضع سلوك و حسن رفتار با عموم خوانین افغان و اویماقات و سایر اهالی آن ولایت، و طرز مردم‌داری نسبت به همه‌کس اعم از فارسی‌زبانان و افغان جاهد و ساعی و این طریقه [ـ] را پیوسته مراقب و مراعی است. ازین معنی زایدالوصف مسرور و مشعوف و راضی و خشنود شدم.

طرز ارادت چنین است و شیوهٔ صداقت همین. انشاءالله تعـالی حالت آن فرزند مقام در عالم ارادت و خدمتگزاری و همچنین مراحم خاطر خطیر اقدس همایون سرکار اعلیحضرت شاهنشاه جمجاه روحی فداه، و میل و محبت قلبی اینجانب روزبروز در تزاید خواهد بود، و آن فرزند مقام بعون‌الله تعالی بعد از این آسوده خواهد گشت. اگرچه از وفات مرحوم ظهیرالدوله برای آن فرزند ملالت‌خاطر رویداد وعلی‌الظاهر در بادی نظر به اقتضای رسوم عادیهٔ دنیوی این واقعه را نوعی موجب ضعف کار خود می‌دانست، لیکن انشاءالله در سایـهٔ مـرحمت پادشاه جمجاه روحی فداه از اینجانب لوازم اشفاق پدرانه و محبتهای مشفقانه نسبت به آن فرزند به‌وقوع وظهور خواهد آمد.

در این وقت که عالیجاه رفیع جایگاه مجدت و نجدت همـراه فخامت و مناعت اکتباه مقرب‌الخاقان میرزا احمدخان ناظم دیوانخانه‌دربار خلافت‌مدار همایون برای تبلیغ فرامین مرحمت امین و اسب یراق‌طلا و کارد مرصع و خلعت مهر طلعت التفاتی پادشاهی به آن فرزند مقام، و ایصال خلاع مهر شعاع به خوانین و اعیان دارالسلام هرات باعالیجاه میرزا بزرگ‌خان مأمور و روانهٔ آنجا بود، مراتب مراحم خاطر خطیر اقدس همایون و مدارج محبت اینجانب را حضوراً به تقریر لسانی حالی آن فرزند مقام مهربان خواهند کرد. زیاده حاجت شرح وبسط وتفصیل نیست. همه‌روزه حالات و مهمات را اظهار نماید که مسرت و خوشوقتی حاصل آید. حرره فی‌ذیحجه ۱۲۶۷.

حاشیه به خط امیر کبیر:

عمدةالامراء العظاما، فرزند مقاما. اگرچه از تقریر شفاهی عالیجاه میرزا بزرگ‌خان مراتب سلوك و رفتار آن فرزند با خوانین افغان و مردم هرات بحمدالله تعالی خوب و برحسب مطلوب و منظور است،لیکن اینجانب به اقتضای نصیحت مشفقانه و محبت پدرانه به آن فرزندمی‌نویسم که: در مراسم حسن رفتار وخوبی سلوك با مردم، مثل مرحوم ظهیرالدوله رفتار کند و شیوه و طریقهٔ آن مرحوم را پیشنهاد خودکرده، هیچوقت فرو نگذارد. و همیشه به اصابت رأی و حسن تدبیر و تألیف قلوب مردم نماید تا انشاءالله تعالی این معنی به مرحمت خاطر خطیر همایون و محبت باطنی اینجانب منتظم، و موجب قوام و دوام کار آن فرزند باشد. ذیحجه ۱۲۶۷.

از برخورد سیاست ایران و انگلیس بگوئیم.

در آغاز همین بخش دستور پالمرستون و تحول سیاست انگلیس را در مسألهٔ هرات شناختیم. تا یارمحمدخان زنده بود، انگلیس نتوانست با اوکنار بیاید. او دشمن انگلیس بود و اعتقاد داشت امیران افغان باید متحد گردند و به‌یاری ایران سرزمین افغانستان را از عنصر انگلیسی پاك گردانند ــ اندیشه‌ای که نفرت اورا از انگلیس می‌رساند گرچه تحقق‌ناپذیر بود. با مرگ یارمحمدخان، وزیر مختار انگلیس به جنب و جوش تازه‌ای افتاد که در واقع عکس‌العملش بود نسبت به تحرك‌سیاست امیر. شیل سخت در هراس بود که مبادا امیر به تصرف نظامی هرات پردازد.

پیشرفت سیاست ایران در هرات به‌حدی رسید که سفارت انگلیس هیچ وسیلهٔ کسب خبر از اوضاع آنجا نداشت. حتی شیل از خبر مرگ یارمحمدخان سه‌روز پس ازآنکه دربار آگاهی یافت، اطلاع پیدا کرد. و این‌خبر را فرهادمیرزا معتمدالدوله به‌او داد. شیل می‌نویسد: «امروزصبح فرهادمیرزا سراغ من آمد، و گفت سه روز پیش چاپار از خراسان رسید وخبر مردن یارمحمدخان را آورد. فرهادمیرزا این قضیه را موثق می‌دانست. اما تمنی کرد مبادا دراین‌باره سخنی با امیرنظام بگویم، زیرا شاهزاده مورد بدگمانی واقع می‌گردید و عامل رساندن خبر به سفارت شناخته می‌شد»[۲۰]. معلوم است که فرهادمیرزا عموی شاه چه اندازه از امیر حساب می‌برد. دیگر اینکه هنوز امیر مرگ یارمحمدخان را پنهان داشته بود، و کمترکسی از آن آگاه گردیده. در نامه‌ای که شیل پنج روز بعد می‌نویسد نکتهٔ بسیار جالب توجهی را می‌آورد: «آن شاهزاده‌ای که خبر مرگ یارمحمدخان را رساند، و من از روی بی‌احتیاطی نامش را در گزارش پیشین برده بودم، اطلاع داد که حسام‌السلطنه به سوی سرخس

۲۰. انگلیس ۶۰/۱۶۱ شیل به‌پالمرستون، ۱۷ ژوئیه ۱۸۵۱.

حرکت کرده است»[۲۱].

در شناخت سیاست امیر، شیل می‌نویسد: «به‌جای حملهٔ مستقیم به هرات که ممکن است به‌زد وخورد ایران و انگلستان بیانجامد ـ امیرنظام ممکن است در تحکیم حاکمیت ایران برهرات راه غیرمستقیمی را پیش گیرد. اکنون چند پسر کامران میرزا حاکم اسبق هرات در مشهد بسر می‌برند. بعید نیست که سلطان مراد میرزا لشکری همراه یکی از آنان روانهٔ هرات کند که دودمان پیشین را به حکمرانی بگمارد. در هر حال به هر بهانه‌ای که ایران بخواهد سپاه به هرات بفرستد از دستور دولت متبوع پیروی می‌کنم»[۲۲]. (دستور وزارت امور خارجه انگلیس را پیش از این دانستیم که به ایران اعتراض بشود، اما تهدید نظامی نگردد). چنانکه خواهیم دید شیل هیچگاه نتوانست دست امیر را در سیاست هرات بخواند، و در واقع گیج شده بود.

در گزارش بعدی می‌گوید: میرزا بزرگ‌خان فرستادهٔ حاکم‌جدید هرات به تهران آمد. «به قرار معلوم از جانب صید محمدخان تعهدنموده که حاکمیت ایران را برهرات می‌شناسد. یعنی سکه به‌نام شاه بزند و خطبه نیز به اسم وی بخواند. از جانب امیر قندهار هم مأموری به دربار رسیده که موافقت ایران را در لشکرکشی به هرات تحصیل کند... هنوز از جواب امیرنظام آگاهی ندارم. ولی تردید نیست که پیشنهاد امیرقندهار را رد خواهد نمود»[۲۳]. به‌علاوه سفیر انگلیس خیلی دلخور بود که‌چرا فرستادهٔ سردار هرات، این‌بار به دیدار سفیر نرفت. حقیقت این است که مرتبهٔ گذشته که میرزا بزرگ‌خان به‌تهران آمد و سری هم به سفارت انگلیس زده بود، امیر بوسیلهٔ خبررسانان خود اطلاع یافته، یارمحمدخان را آگاه ساخته بود. حتی شایع گشت که امیر فرستادهٔ حاکم هرات را به خیانت متهم کرد، و یارمحمدخان هم چون از سروکار پیدا کردن مأمورش با سفارت انگلیس اطلاع یافت، در بازگشتش به هرات بیدرنگ او را کشت[۲۴].

شیل بس نگران لشکرکشی ایران به هرات بود. چون خبر فراهم آمدن سپاه حسام‌السلطنه را در مشهد شنید، شبانه سراغ امیر رفت. به قول امیر «معلوم است وزیر مختار انگلیس عاشق ملاقات این بنده نبود. برای امر هرات... آمده بود»[۲۵]. از چگونگی گرد آمدن قشون خراسان از امیر پرسش نمود وگفت: «رویهٔ دولت انگلستان نسبت به هرات تغییری نیافته، و تن به مداخلهٔ در آنجا نخواهد داد .و این لشکرآرائی حسام ـ السلطنه آثار سوئی بار خواهد آورد». امیر گفت: دولت قصد اشغال

۲۱. انگلیس ۶۰/۱۶۱ شیل به پالمرستون، ۲۲ ژوئیهٔ ۱۸۵۱.
۲۲. انگلیس ۶۰/۱۶۱ شیل به پالمرستون، ۱۷ ژوئیه ۱۸۵۱.
۲۳. انگلیس ۶۰/۱۶۳ شیل به پالمرستون، ۹ نوامبر ۱۸۵۱.
۲۴. انگلیس ۶۰/۱۶۰ شیل به پالمرستون، ۲۳ مه ۱۸۵۱.
۲۵. مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به شاه، خطی.

نظامی هرات را ندارد. جمع‌آوری سپاه برای اعزام به منطقهٔ ترکمن‌نشین سرخس و تجن است .و در هرحال حکمران خراسان بدون دستور دولت قدمی برنخواهد داشت. و بطعنه اشاره کرد: هم‌اکنون که سفیر اینجا نشسته، حسام‌السلطنه میان ترکمنان است. شیل عنوان کرد: ایران قصد دارد شاهزاده محمد یوسف‌میرزا پسر حاکم اسبق هرات را به حکومت هرات برساند. امیر پاسخ داد: «این‌هم از حرفهای بازاری و بی‌پایه است». اما به او حالی کرد که هرات جزو خراسان و تحت حاکمیت ایران است، و حکمران جدید هرات مانند پدرش فرمانبردار و خدمتگزار پادشاه۲۶.

طامسون همکار شیل نیز با امیر گفتگو نمود، و همان پاسخ را شنید. بامزه اینکه امیر به‌طامسون گفت: «اگر اطلاعاتی که خفیه‌نویس شما می‌دهد از این‌قبیل است، پس معلوم می‌شود کار درستی از او ساخته نیست. بهتر است اورا عوض کنید». سخن امیر آمیخته با زهرخندخاص خودش بود. طامسون در همین گزارش می‌نگارد: «چون طبع فریبندهٔ امیر نظام را می‌شناسم، سراغ میرزا آقاخان نوری رفتم. او هم خبر لشکرکشی به‌هرات را تکذیب کرد. اما دریك مطلب حرف این با سخن امیر نظام فرق داشت که اظهار نمود: فرستادن سپاه برای تنبیه ترکمنان امسال انجام نخواهد گرفت چه فصل آن گذشته» ۲۷. از جواب میرزا آقاخان نمایان است که امیر حقایق مربوط به خراسان و هرات را از وی پنهان می‌داشته، زیرا می‌دانیم که حسام‌السلطنه مأمور دفع ترکمنان گردیده، به آن سوی رفته بود.

شیل بازهم خیالش آرام نگرفت. استدلال می‌کرد: شاهزاده حسام‌السلطنه جوان است و قوت لشکر او فراوان. و خبر هر حرکت وی از راه افغانستان که به هند برسد، مایهٔ نگرانی می‌گردد. در این زمینه در ۲۳ رمضان ۱۲۶۷ به امیر نوشت: «فقره آنقدر عمده است که دوستدار برخود لازم می‌داند که قراری را که با دوستدار داده بودند که فردا به نواب سلطان میرزا بنویسند، باز به‌خاطر آن‌جناب بیاورد. شاهزاده معزی‌الیه جوان است و قشون زیاد در تحت حکم ایشان است. می‌شود که نتیجهٔ بسیار سنگین از رفتار بیفکرانهٔ ایشان ظاهر شود. هر حرکتی که از ایشان صادر شود، شهرتش از راه افغانستان به هندوستان خیلی بطور اغراق خواهد رسید. و اگر از شاهزاده عملی بی‌فکر صادر شود، ثمرش این می‌شود که برفرمانفرمای هندوستان لازم شود که تدبیراتی بیندیشد که اگرآن حرکت نبود احتیاج نمی‌شد. لهذا متوقع است که‌آن جناب مطابق با آنچه شفاهاً فرمودند، احکام صریح به نواب سلطان میرزا مرقوم دارند که در هیچ موقع بهیچ بهانه قشون به سمت هرات روانه نکنند. باز مکرر اظهارمی‌دارد که هرگاه شاهزاده خلاف این رفتار نمایند

۲۶. انگلیس ۶۰/۱۶۱ شیل به پالمرستون، ۲۲ ژوئیه ۱۸۵۱.
۲۷. انگلیس ۶۰/۱۶۱ طامسون به شیل، ۱۱ ژوئیه ۱۸۵۱.

به‌هر بهانه که باشد، تأثیر بر رشته‌هائی که فیمابین انگلستان و ایران مستحکم است خواهد کرد. از این مرحله برآن جناب‌معلوم می‌شود که چرا دوستدار اینقدر آرزو دارد که این احکام بطوری که قرار شده بود فوراً بزودی فرستاده شود».

تقاضای سفیر انگلیس این بود: مقرر دارند «در هیچ موقع‌بهیچ بهانه قشون به سمت هرات روانه نکنند». توقعی لوس و بیجا بود، و امیر به‌این مطلب جوابی نداد؛ آشکار است که نمی‌خواست در این باره تعهدی بسپرد. ازجهت دیگر سخن شیل را باطل شمرد، ودر ۲۷ رمضان بـه وی اعلام داشت:

«مأموریت نواب شاهزاده با قشون برای تنبیه ترکمنان تـکه و سرخس و طژن است که در این مدت هرزگی زیاد از آنها به ظهور رسیده است. و سوای آن قشون شاهزاده مأموریتی به‌طرف هرات یـا افغانستان ندارد. اگرچه آن جناب درطی رسیله قلمی داشته بودند که شاهزاده جوان و قشون زیاد در تحت حکم ایشانست، اما جوانی شاهزاده و زیادی قشونش دلیل آن نمی‌شود که تواند بی‌حکم اولیای دولت علیه به خلاف مأموریـت اقدام به‌کاری نماید. و مأموریت ایشان هم از قراریست که نوشته شد. و اینکه اشعاری کرده بودند که در هندوستان شهرت زیاد خواهد کرد،اولا نواب شاهزاده الان درمیان ترکمنهاست، و از مقام شهـرت دور است. ثانیاً ظاهر است که شهرت بی‌اساس الی حال تمام و خاموش شده است».

شیل در گزارش به پالمرستون استدلال کرد: «ممکـن است دولت ایران دستش باز باشد که رویه‌ای مخالف سیاست انگلیس در هرات پیش گیرد.. .اما اعتقاد دارم که از منافع انگلیس گذشته، باید نهایت کوشش خود را بکنم که دولت ایران را از وسوسهٔ لشکرکشی به هرات، چه حالا و چه در آیندهٔ نزدیکی، بازدارم. این را خدمتی به ایران می‌دانم گرچه برای آن دولت ناگوار باشد»[۲۸]. این درست سنخ استدلال انگلیسی است که هر رویه‌ای را پیش گیرند از راه خیراندیشی است یا خدمـ به عالم انسان‌دوستی و مدنیت. تا اینجا سیاست امیر پیش رفت. دنبالهٔ مطلب را در پایان این بخش در مجموع تحولات پس از امیر به دست می‌دهیم.

قندهار و کهندل‌خان

جهت عمومی سیاست امیر حفظ وضع سیاسی قندهار، و تقویت و پشتیبانی آن دربرابر تجاوز امیر کابل بود. در جهت دیگر نمی‌خواست که سردار قندهار به هرات دست‌اندازی کند، از آنکه هرات تحت حاکمیت ایران و جزو ایالت خراسان بود. امیر در سیاستش تـوفیق یافت؛ امنیت قندهار را تضمیـن کـرد، آن را تحت حمـایت ایـران قـرار داد. امیـر قندهار اعلام داشت: «چنانکه در قدیم‌الایام قندهار تابع دولت علیه ایران

۲۸. انگلیس ۶۰/۱۶۱ شیل به پالمرستون، ۲۴ ژوئیهٔ ۱۸۵۱.

بوده، بعد ازین کماکان از نوکری و خدمت و تبعیت این دولت انحراف و عدول ننمائیم... و خود را بسته و متعلق به این دولت بدانیم. و خود را در زیر حمایت این دولت دانسته و می‌دانیم». در مقابل تضمین سیاسی ایران، کهندل‌خان تعهد کرد «مطلقاً و اصلا با دولت انگلیس مراوده ننمائیم ،و معلم و قشون یا توپخانه هرچه ضرور داشته باشیم از دولت علیهٔ ایران بخواهیم». بالاخره «سرداران قندهار نسلا بعد نسل خدمتگزار دولت ایران خواهند بود».

کهندل‌خان پس از سرخوردگیهای فراوان از سیاست نامصمم ایران زمان محمدشاه که نتیجهٔ ناتوانی دولت بود، حال مقام خود را ایمن یافت و فرمانبرداری ایران را به‌جان ودل پذیرفت. در تقاضای ارجاع خدمت در محرم ۱۲۶۷ به امیر نوشت: «به فضل حضرت یزدانی واشفاقات خسروانی، حتی‌المقدور در خدمات متعلقه ساعی خواهم شد. چونکه خود را و تمام خاندان و جمیع اولوسات افاغنه که در تحت تصرف خود این دعاگو می‌باشند، همه را از جمله فدویان و اخلاص‌کیشان آن دولت ابد مدت تصور فرمایند... تا حیات باقی باشد غیراز اخلاص و خدمت و جانفشانی دیگر روشی مدنظر نیست و نخواهد بود. خدمت و امری در آن‌حدود یا فرمایشی به این صفحات بوده باشد، و به‌عهدهٔ غلام عقیدت فرجام محول فرمایند حسب‌الامر اشرف ارفع همایون اعلی روحی فداه، اقدام خواهم داشت که باعث سرافرازی این غلام بوده باشد. زیاده جرأت عرض ننموده، به دعای دولت ابد مدت ختم، به فرامین قضا امین هرگاه سرافراز فرمایند عین بنده‌نوازی خواهد بود».

در پاسخی که امیر در صفر ۱۲۶۷ به وسیلهٔ عباس‌خان مأمور کهندل‌خان فرستاد، به سردار قندهار نوشت: «بلی، اظهار این فقرات... بر ارقاب و اجانب کمال توصیح را دارد که مدارج ارادت اندیشی، و محاسن اخلاص کیشی آن جناب... امروزی نیست و تازگی ندارد». ضمن ابلاغ مراحم خسروانی افزود «بدیهی است اگر خدمتی باشد از مصدر خلافت و حکمرانی به عهدهٔ آن جناب مفوض و مرجوع خواهد شد». پس دولت ایجاد امنیت را در لاش وجوین و برانداختن راهزنان بلوچ را به عهدهٔ کهندل‌خان سپرد. این‌کار را انجام داد و در گزارشی که به امیر فرستاد، اعلام کرد: دیگر «سرموئی ضرر و نقصان به اهل تجار نرسد، و به رفاهیت وخاطرجمعی تمام از آن راهها عبور نمایند». به قدردانی این خدمت، سردار مهردل‌خان برادرزادهٔ امیر قندهار از جانب دولت به حکومت لاش و جوین گمارده شد. این کار گذشته از جنبهٔ تدبیرسیاسی، تأثیر روانی داشت؛ کهندل‌خان خود را بحقیقت وابسته به دستگاه دولت ویکی از امنای آن شمرد. به سلطان علی‌خان پسر امیر قندهار نیز از جانب شاه لقب «مظفرالدوله» داده شد. چند سند تاریخی را می‌آوریم: فرمان شاه به نام سردار قندهار، عریضهٔ کهندل‌خان به شاه، و قرارنامهٔ

بسیار مهمی که کهندل‌خان و پسرش مظفرالدوله سپردند.

فرمان همایون به‌عهدهٔ کهندل‌خان سردار قندهار

آنکه جناب مجدت و جلالت همراه فخامت و مناعت اکتباه امارت و ایالت دستگاه شهامت و صرامت انتباه اخلاص و ارادت آگاه امیر-الامراءالعظام اجل‌الکبراء الفخام کهندل‌خان سردار قندهار بـه جلایل توجهات شاهانه قرین مفاخرت بیکرانه بوده بداند که: عریضهٔ‌مصادقت قرین ارادت تضمین آن جناب که حاوی به حمل صداقت ودولتخواهی، وکاشف نهایت ارادت واخلاص کیشی بود به توسط عالیجاه مجدت همراه عباس‌خان فرستادهٔ آن جناب در انجمن [-] مشهود انظار التفات یافته، آفتاب رأی عطوفت ضیاء برخبایای مطاوی، و زوایای فحاوی آن پرتو اطلاع یافته داشت. و عالیجاه مشارالیه نیز بعداز استعاد ادراك حضور ساطع‌النور در عرض تفاصیل مقاصد آن جناب عزاصغای همایون حاصل، و جملهٔ مستدعیات آن جناب را از مسطورات عریضه تامستورات عرایض شفاهی [-] ضمیر عطوفت مایل افتاده، موجب تفقدات و تلطفات ملوکانه دربارهٔ آن جناب گردید.

اینکه به‌پایهٔ سریر اعلی معروض داشته بود که آن جناب از قدیمی خدمتگاران دولت ابد مدت بوده، و شاهنشاه مبرور انارالله‌برهانه کمال التفات و مرحمت را دربارهٔ آن جناب داشته‌اند، ما نیز همان‌التفات را دربارهٔ آن جناب مرعی و مبذول داریم و پیوسته هرگونه خدماتی که باشد به آن جناب محول و مرجوع فرمائیم، بدیهی است که آن جناب از قدیمی‌چاکران وهواخواهان دولت ابد نصاب، و مراحم و اشفاق مهر اشراق شاهنشاهی دربارهٔ آن جناب به سرحد کمال است. و هر نـوع خدمتی که از دولت ابد مدت قاهره باشد، اولیای دولت علیه به آن جناب محول و مرجوع خواهند داشت.

درینوقت که عالیجاه مشارالیه از درگاه عالم‌پناه رخصت انصراف می‌دادیم، آن جناب را به صدور این همایون منشور عطوفت دستور قرین مفاخرت ساختیم، و کماهی‌التفات‌پادشاهی را علی ماتلقی علیـه لدی الورود حالی آن‌جناب خواهد کرد. می‌باید آن جناب مستظهر به عواطف و عوارف خدیوانه بوده پیوسته مستدعیات خود را درطی عرایض صادقانه عرض و در معرض کمال التفات پادشاهی مقرون به‌عز انجاح و اسعاف داند، و درعهده شناسد. حرره فی شهر صفر ۱۲۶۷.

عریضهٔ کهندل‌خان

عرضه داشت کمین بندهٔ جان نثار و کهین خادم عبودیت شعار به خاکپای جواهر آسای باریافتگان بارگاه خلافت و جهانبانی و مستقبلان پایهٔ سریر سلطنت وکشورستانی حضرت‌شاهنشاهی و خاقانی خلداله ملکه.

آنکه چون درین حین سعادت قرین معتمدی عباس‌خان بعد از ادراك سعادت تقبیل عتبهٔ علیه و تلثیم سدهٔ رفیعهٔ سنیه عز رخصت وشرف رجعت حاصل‌نموده، بایك طغرا فرمان قضانشان قدر توأمان مرقوم کلك درسلك منشیان عطاردمنشان خدیو جهان و جهانیان دامت سلطنة، وارد این ولایت گردید. و سر عز و (ـ) را از فرق فرقدین گذرانیده، به ذروهٔ اوج اعلا رسانید. بعد ازضیاء اندوزی دیده است کحل‌الجواهر سطور عنایت ظهور و صفایابی دل اخلاص منزل از لآلی فقرات در منشورش مکنون مراحم تضمین آن مخزون گنجینهٔ خواطر عبودیت مآثر گردید. از آنجاکه هرخطی از آن مشتمل برحظی از عنایات، و هر سطری‌مشعر از شطری از نوازشات قبلهٔ عالم روحی فداه بود عالم عالم نشاط و جهان جهان انبساط رخ نمود. ورشحات سحاب عطوفت خدیو بی‌همال ونسایم مراحم خسرو ذوالجاه و الجلال در گلشن باطن این فدوی اخلاص سگال نهال هواخواهی و خدمتگزاری را به نوعی مخضر و مزهر گردانیده که بجز ازدیار جانسپاری شکوفه نخواهد پاشید، وبجز از اثمار روح نثاری ثمره‌ای نخواهد بخشید. آری این سالك مسالك صدق و صفا و عارج مدارج خلوص و وفا چگونه ازین مسلك مستقیم انحراف، و از طریق‌قویم تواند نمود که عهود غیرمعدود و اوقات غیرمحدود در ظل رأفت ومرحمت بندگان اقدس اشرف همایون مبرور لازاله برهانه، منظور نظر عاطفت و مطمح عین عنایت بوده و درین حین نیز به‌موجب الان کماکان نظر خورشید حضرت شهنشاه معظم شیدالله ارکان ملکه المعظم براین ذرهٔ حقیر در پرتوافشانی الطاف ملوکانه و اشفاق بیکرانه است.

بناء علیه براین فدوی نیز لازم که ذره‌آسا خود را به حسن جان سپاری و خدمتگزاری مطرح اشعهٔ عنایات پیغامات خدیوانه بگرداند. توقع از مرحمت منشیان عطارد نشان پایهٔ سریر جهانبانی آن است که همواره خادم را مرجع اضعاف خدمات و فرمایشات متعلقه به این طرف گردانیده، سرافتخار را به اوج عزت برساند.

فدای حضور فیض گنجور مبارکت شوم. بعضی احوالاتی است که به مصحوب عالیجاه عزت و سعادت همراه الله‌مرادخان عرضه داشت خدمت شده، در حین حضور به خاکپای مبارك می‌رساند. امید که به درجهٔ اجابت قبول فرموده حالی و مفهوم آن خدایگان گردد.

شاخص تحکیم روابط ایران‌و قندهار، قرارنامه‌ایست‌که‌کهندل‌خان و پسرش سلطان علی‌خان مظفرالدوله مهر کردند. به موجب آن: امیر قندهار «مثل سایر تبعهٔ» ایران فرمانبردار پادشاه است؛ متعهد است که بدون اجازهٔ دولت از قلمرو حکمرانی خود تجاوز ننماید؛ با دولت‌انگلیس مراوده‌ای نداشته باشد؛ ایران امارت سردار قندهار را تضمین می‌کند؛ و به اصلاح و ترقی سپاه آنجا اقدام می‌نماید. بنابر شرط آخری بود که

میرزا رضی‌خان کردستانی از تربیت‌یافتگان دارالفنون، در ۱۲۶۹ به قندهار رفت. دولت یك‌هزار تفنگ نیز فرستاد و چهار هزار تومان کمك مالی نمود. قرار بود میرزا رضی‌خان به تعلیم لشکر قندهار پردازد و عده‌ای را به‌تهران بیاورد که «چون سایر لشکریان دولت به خدمات‌مرجوعه اقدام ورزند». یك‌سالی در آنجا مشغول بود. «چون اتمام عمارت این تأسیس خلاف خاطرخواه دولت انگلیس بود، به اختلال این‌کار چندتن به قندهار فرستادند، به‌لطایف‌الحیل نظم خدمت مرجوعهٔ میرزا رضی‌خان‌را پریشان و مختل نمود، نوعی که مشارالیه را مجال توقف نماند». مراجعت کرد[۲۹]. قرارنامهٔ مزبور که در واقع تعهدنامهٔ یك جانبه‌ای است که به مهر امیر قندهار و پسرش سپرده شد، بسیار قابل دقت می‌باشد.

قرارنامهٔ سردار کهندل‌خان و پسرش سلطان علیخان مظفرالدوله درباب قندهار

بندهٔ درگاه جهان پناه کهندلخان سردار بااقتدار قندهار نظر به‌اینکه همیشه چشمداشت و امید مرحمت به دولت علیه ایران داشته و دارم، برای اطمینان اولیای دولت علیه ایران صانهاالله تعالی‌عن‌الحدثان به ارادت و نوکری خود در خدمت دولت علیه فقرات مسطورهٔ ذیل را قرار می‌دهد:

اولا چنانکه در قدیم‌الایام قندهار تابع دولت علیه ایران بوده، بعد ازین کماکان ازنوکری و خدمت وتبعیت این دولت انحراف وعدول ننمائیم، و هرچه فرمایش و اطاعت اولیای این دولت علیه باشد بدون‌تعلل، قیام و اقدام نمائیم، و خود را بسته و متعلق به این دولت بدانیم، و خود را درزیر حمایت این دولت دانسته و می‌دانیم. و هرکدام از سرداران افغانستان که خواسته باشند با دولت علیه ایران مخالفت نمایند، این بندگان به اجازهٔ اولیای دولت در مقام طرد و منع آن برآئیم، و به‌هر طور اولیای دولت ابد مدت دستورالعمل بدهند رفتار نمائیم و مغایرت نکنیم.

ثانیاً آنکه از فرستادن پیشکش و عریضه وآدم فرستادن و عرض حالات و امورات خودمان به اولیای دولت علیه کوتاهی ننمائیم، و اولیای دولت را خودمان همیشه مستحضر سازیم و روی خدمت و تبعیت به این دولت ابدمدت و از جمیع دول‌احتراز و بری خواهیم داشت. و آنچه سرداران قندهارات بدون اذن و اجازهٔ دولت ایران از خاك خود تجاوز نمی‌نمائیم. و هرگاه هراتی ازخاك خود بخواهد بگذرد و داخل خاك و نواحیات مابشود، امنای دولت آنها را ممانعت نماید. و همچنین هرگاه سرداران کابلی بخواهد از خاك خود تجاوز نماید و داخل خاك مابشود، از جانب دولت جاوید مدت باید تنبیه شوند و تخلف و تجاوز نکنند، بر

۲۹. میرزا جعفرخان حقایق‌نگار، حقایق‌الاخبار ناصری، وقایع ۱۲۶۹.

منزل و حدخود باشند پیشتر قدم نگذارند.

ثالث آنکه دولت علیه ایران باهر دولتی جنگ یا صلح داشته باشند، این بندگان در صلح شریك و در جنگ رفیق دولت هستیم، و موافق سایر تبعهٔ دولت علیه ایران می‌باشیم.

رابع آنکه هروقت ضرور شود و از دولت علیه اظهار و اعلام‌شود و قشون برای دولت ضرور شود، از فرستادن قشون بقدری که لازم باشد مضایقه ننمائیم. باید از جانب امنای دولت وجه نعلبندی مقرر شود که به‌رکاب همیون حاضر شوند، بعد از احتیاج دولت معاودت نمایند. و نیز قرار می‌دهند کمترین بندگان که سرداران قندهار می‌باشیم که مطلقاً و اصلا با دولت انگلیس مراوده ننمائیم و معلم قشونی یا توپخانه هرچه ضرور داشته باشیم از دولت علیه ایران بخواهیم و از دولتهای دیگر ابداً معلم برای فوج‌یا سرباز نگاه نداریم و انشاءالله تعالی ابدالآباد این قرارداد برقرار خواهد ماند که از جانب اعلیحضرت شاهنشاه دولت‌ایران نسلا بعد نسل نسبت به مایان رحمت و التفات و نگاهداری شود و از جانب سرداران قندهار نسلا بعد نسل خدمتگزار دولت ایران خواهند بود و مطلقاً دولتی را نخواهند شناخت.

به‌خط پسر کهندل‌خان

مهر این قرارنامه چون با مهرهای قدیم صاحبی خدایگانی ابوی‌ام سردار کهندل‌خان تفاوت دارد، اگر احیاناً سردار معزی‌الیه در این فقرات قرارنامه ایرادی بگیرد، اولیای دولت علیه ایران نیز حق دارند که آن قرارنامه که داده‌اند کان لم‌یکن انگارند.

کمترین بندگان دولت جاوید نشان سلطان علیخان مظفرالدوله این قرارنامه را که صاحبی خدایگانی ابوی‌ام سردار کهندل‌خان نوشته، و به‌کمترین بندگان داده بود، برحسب فرمایش خدایگانی آورده به اولیای دولت علیه وامضای سرکار اعلیحضرت پادشاهی روحنا فداه گرفته بروم که به خدایگانی تسلیم نمایم.

کابل و دوست‌محمدخان

حکومت دوست محمدخان ازنظر تاریخ سیاسی، دو مرحلهٔ‌متمایز دارد: دورهٔ جنگ و ستیز با انگلیس، و دورهٔ آشتی و همکاری. در دورهٔ نخست‌که مورد تهدید طایفهٔ وحشی «سیك» هندی و دولت انگلیس بود ــ پشت و پناه خود را پادشاه ایران می‌دانست .دولت محمدشاهی درکمکش فروماند ــ دوست محمدخان مقهور انگلیسها گردید و به هندوستان تبعید شد. پس از قیام افغانان به سرکردگی وزیر محمد اکبرخان پسر دلاور دوست‌محمدخان ــ و قتل عام انگلیسها ــ و یك دورهٔ تشنج سیاسی ــ حکومت هند ناگزیر دوست محمدخان را از تبعیدگاه به حکمرانی کابل

بازگرداند. و این آغاز دورهٔ دوم امـارت دوست محمدخـان است. جهت عمومی سیاست امیر کابل از این به بعد، تسلط بر خطهٔ افغانستان از جمله قندهار بود. در این نقشه حکومت هند اورا تقویت می‌کرد، خاصه که کهندلخان در دشمنی با انگلیس همچنان پایدار بود ،و ایران از او حمایت می‌نمود. فکر دوست‌محمدخان و اظهار اطاعت او را از ایران، و سیاست میرزا تقی‌خان را در روابط با سردار کابل، بایـد در آن وضع سیاسی مطالعه کرد.

زمانی که دوست محمدخان مورد حملهٔ سیکها بود ،وجههٔ نظرش را از نامهٔ اندیشیده‌ای که در ۱۲۵۲ به محمدشاه نوشته، و اظهاربندگی و تقاضای یاری و بنده‌نوازی کرده، می‌توان شناخت . در این نامه‌نکته‌های سیاسی بسیار مهمی آمده. می‌گوید:

«از آنجا که از اوقات قدیم بزرگان خانوادهٔ این‌بنده به صداقت و درستی مربوط و متوسل دودمان فلك بنیان اعلیحضرت شاهنشاهی بوده‌اند، این بنده نیز خود رایکی از متمسکین و متوسلین دودمان آن سلطنت عظمی انگاشته، چنان دانسته‌ام که این ولایت هم تعلق به مملکت ایران دارد. لهذا قبل از این حاجی ابراهیم‌خان را روانه حضور همایـون اعلیحضرت شاهنشاهی داشته بود که بعضی از کارهای این ملت را عرض و حـالی نماید. و سبب عریضه‌نگاری در این وقت این است کـه اعلیحضـرت قویشوکت پادشاهی پادشاه اسلام است در جمیع این ولایت فتنه و فساد و اغتشاش عظیم از طایفه شقاوت نژاد سیك است. اگرچه چهارصدهزار خانوار از افغان و از طوایف حول و حوش و همسایه‌ها، آثار و علامات اطاعت به‌این خیرخواه صمیمی دارند، ولیك به جـهت عـدم قـدرت و توانائی من از برای مشغول ساختن و منتظم نمودن این چنین گروه عظیم قشون من منحصر شده است به بیست‌هزار سوار جرار و رشید و خوب، و ده‌هزار پیاده، و پنجاه عراده توپ که الان وبالفعل در کابل که مقر حکومت من است موجود و حاضر می‌باشد. مدتها بود که با این استعداد قلیل با یك‌صدهزار سیك و سیصدعراده توپ مشغول جنگ بودم. از یمن‌الطاف و تأییدات خداوندی تا حال مغلوب آن طایفه بیدین نشده‌ام، و قادر بر این بوده‌ام که دین حق اسلام را محافظت نموده باشم. ولیك تاکی می‌توانم در مقابل این طایفهٔ نجس و ممردار مقاومت نمایم، و تاکی به دفع تاخت و تاز آنها اقدام نمایم؟ وشك در این نیست که شمه‌ای از مصاعب مقـام و احوال این دولتخواه به عرض واقفان حضور پادشاهی رسیده و معلوم رأی مبارك گردیده است. با حضور قلت قدرت و کمی استعداد و مکنت همهٔ اوقات بل‌علی‌الدوام، با طوایف شریرهٔ ستیزه‌خوی فتنه‌جوی سیك در جنگ وجدل هستم. شهر قندهار که اشرف بلاد است، و شهر کابل کـه پایتخت افغانستان است، وبلاد نواحی که با خراسان هم سرحد هستند، و همچنین مملکت خراسان و مضافات ولایات مفصله فوق کلاجزء ممالك

محروسهٔ ایران است. و در جمیع ممالك محروسهٔ شاهنشاهی نیك و بد این ولایات نیز از نیك وبد سایر اجزای مملکت ایران نباید جدا و سوا باشد، ونباید از منافع دولت علیه ایران محروم و بی‌نصیب بمانند. حتی اگر چنانچه کارهای من در این حدود اغتشاش بهم رساند و سرکار اعلیحضرت پادشاهی نظر توجه و اصلاح به جبران کسر این ولایات نیندازند، و من لابد باشم مادامی که قوت دارم با طوایف سیك جنگ و دفاع کنم، پس از آنکه نتوانستم از عهده برآیم، و امداد و تقویتی نیز از جانب آن دولت علیه مبذول نگشت، آن‌وقت چاره به غیر از این ندارم مگر اینکه خود را با دولت انگلیس مربوط نمایم. در این صورت دولت انگلیس به تمامی افغانستان مسلط خواهد شد. و بعد از آن خواهیم‌دید که تا به‌کجا و تا به‌کدام مملکت شعلهٔ ظلم و تعدی آن‌جماعت ممتد خواهد شد. و من لازم دانستم این اوضاع و احوال را به اعلیحضرت شاهنشاه اسلام عرض وحالی نمایم، به هرچه رأی انور اقتضا نماید محول دارم. و سایر احوالات و مطالب را عالیجاه محمدحسین‌خان فرستادهٔ این دولتخواه که معتمد و امین است معروض خواهد داشت».

باید دانسته شود که دوست محمدخان هیچوقت حتی پس ازبازگشت از تبعید، ورسیدن به حکومت کابل ــ از دولت ایران روی برنتافت، همواره چشم یاری و امید داشت. درنامهٔ بلندی که در ۱۲۶۶ به‌ناصرالدین شاه نوشته، و به حوادث زمان محمدشاه و مأموریت محمدعظیم‌خان به‌دربار اشاره نموده ــ به این زبان سپاسگزاری می‌کند: شاهنشاه به‌صدور منشور اقبال «این مخلص ارادت خصال را از مراحم... و وفور عواطف لایتناهی مرهون و مفتخر ساختند. از الطاف بیکران و اعطاف بی‌پایان که جناب خدیو بی‌همال انارالله برهانه دربارهٔ مخلص عقیدت سکال مبذول‌فرموده بودند، زبان از شکرگزاری آن قاصر» است. در همان‌نامه پس از اشاره به دورهٔ فترت و شورش سالار در خراسان می‌نویسد: اکنون که امور جمهور انتظام و رونقی تازه یافته، «جمیع دولتخواهان و طوایف وقبایل افغانستان که متوسل و مستوثق به‌آن دولت قوی‌بنیان می‌باشند، و قوی‌دل و مرفه‌الحال و چون صباح عید برخود نیکوفال دانسته، به مراسم شکر ــ گزاری قیام نمودند. ایزد تعالی مهرجهان افروز جانب ولیعهد را از افول زوال مصون و صدرنشین اوج اقبال دارد، به حق محمد وآله الامجاد. لهذا به عالیشأن معتمدالله نوشتیم که در دارالخلافهٔ تهران به تقبیل آستانه بوس آن‌خسرو والاجاه مشرف‌گردیده، محقر هدیهٔ این مخلص‌را به پیشگاه حضور انور بگذارند. هرچند این هدیهٔ محقر پای ملخی نزد سلیمان بردن است، امید که مقبول طبع اقدس افتد. چون جمیع این خانه‌زادان وجمهور طوایف افغان امیدوار به الطاف و عنایات شاهی بوده، چشم‌داشت عواطف و مراحم از آن مخزن جود دارند ــ آنچه مقتضی رأی شریعت... ازحمایت دین احمدی باشد مخلص ارادت سکال، را به صدور ارقام مرحمت‌فرجام

مفتخر فرموده، اطلاع خواهند فرمود».

مضمون نامه‌های امیر به دوست محمدخان محدود به بیان دوستی و علاقه‌مندی به توسعهٔ همکاری است؛ حقیقت سیاست او را به دست نمی‌دهد. اما در نامهٔ ارزنده‌ای که دوست محمدخان به امیر نوشته، معانی بسیار مهم پیام میرزا تقی‌خان به سردار کابل، منعکس است. از آن برمی‌آید که دوست‌محمدخان در طلب حمایت و کمك ایران بوده است. در پیام زبانی که امیر به وسیلهٔ مأمور معتمد وی فرستاده، می‌گوید: دوسه سال کار دارد که اوضاع داخلی ایران انتظام و قوام پذیرد، و «تا تنقیح امورات خانه به‌وجه احسن نشود، پرداخت امورات بیرون مشکل است». از این‌رو مصلحت‌بینی امیر به دوست محمدخان این است که: افغانان «با فرقهٔ انگریز کجدار و مریزی داشته باشند». پس‌از آن «اعانت و مددکاری و ظهور غیرت دینداری» از جانب ایران جلوه‌گر خواهد گشت. در این ضمن پیشنهاد می‌کند که دوست محمدخان یکی از پسران خود را با دویست سوار به دربار شاه بفرستد که به نوازشهای خسروانی سرافراز آیند. و این خود موجب تقویت همبستگی تهران و کابل خواهد شد. پاسخ امیر کابل در موضوع اخیر این است: آن «فرقهٔ مکروه» انگلیسی که «بالذات با طبقهٔ ایرانیان مخالفتی دارند»، در پشت دروازهٔ پیشاور نشسته‌اند. چنانکه یکی از فرزندان مأمور خدمت بارگاه پادشاه گردد، انگلیسها «در طرق مخاصمت تعجیل خواهند نمود» و کار «به‌قتل و قتال و معارضه و جدال خواهد کشید». البته پس از آنکه امنای دولت از نظام امورمملکت فارغ گشتند، فرستادن فرزندی بسیار مطلوب خواهد بود که هرگاه‌امری پیش آید کمك ایران به موقع برسد. نامهٔ تاریخی دوست‌محمدخان را به امیر می‌آوریم.

نامهٔ امیردوست محمدخان به امیرکبیر[۳۰]

جناب آصف جاها، شوکت دستگاها، محبا، مهربانا.

بر ضمیر مهر تنویر واضح می‌گرداند که عالیشأن اخلاص‌بنیان جعفرخان فرستادهٔ این محبت عنوان که شرف ترخیص حاصل کرده، از حضور معدلت دستور و خدمت ذی‌سعادت آن رفیع مکان آمده، وارد این ولایت گردید. از التفات پادشاهی و عنایات حضرت ظل‌اللهی سامعه صومعه دوستان و هواخواهان را مملو در و جواهر ساخت، و از حمایت اساسی و قدرشناسی آن والا حامی محبان را به انواع ظهور یگانگیت و مواحدت نواخت.

مذکور لسانی جعفرخان این بود که: سرکار اتابك اعظم تجویز امورات این‌سواد را بدین نهج نمودند که چون مملکت ایران از عدم

---

۳۰. این نامه تاریخ ندارد، در اوائل محرم ۱۲۶۸ به‌تهران رسید.

توجه پرداخت کارپردازان سلف مغشوش، ونظام مهام این صفحات نزهت آیات به‌نوعی که خاطرخاه است، اقل مراتب دوسه سال کار دارد. در این صورت مصلحت چنان است که طبقهٔ ایمانیهٔ افغانیه با فرقهٔانگریز کجدار ومریزی داشته باشند. عجالتاً یکی از فرزندان ارجمند را با دو صد سوار روانهٔ دربار معدلت مدار کنند که در سلك مقربان حضور انور و ندیمان آستان فیض مظهر بوده، به نوازشات خسروانه و بـه عنایات شاهانه از همگنان ممتاز باشند، تا زمانی که عقد دولت ایـران منعقد و شیرازهٔ اوراق این صفحه متحدگردد. بعداز آن‌اعانت ومددکاری و ظهور غیرت دینداری از جانب فیض جوانب امنای دولت شهریاری، به عرصهٔ شهود جلوه‌گر خواهد شد. فی‌الحقیقه آنچه از کلام بلاغت نظام فهمیده و دانسته شد خیلی متین و برصدق مقال آن سر دفتر اهل کمال‌یقین است. و این معنی را از نهایت به محبت خیراندیشی وغایت مواحدت و صفاکیشی بیان فرموده‌اند. واقعی همان است که تا تنقیح امورات خانه به‌وجه احسن نشود، پرداخت امورات بیرون مشکل است. در فرستادن فرزند ارجمند که شرف‌اندوز حضور مهر دستور و عتبـه بوس آستان فیض گنجور گردد، عین سعادت و اظهار این معنی ازآن مخزن فطانت محض اشفاق و محبت است. چون مسافت فیمابین ایـن متوکل علی‌الله القدیر المتعال، و گروه مکروه خسران مال، پـرظاهر است که از پشاور تا سرحد کوهستان خیبر که حد ما می‌باشد، یك‌منزل استو از پشاور تا دارالسلطنهٔ کابل قریب شش‌هفت منزل می‌شود، هرچند که پردهٔ حجاب ظاهری که غرض از آمیزش مرسومات رسمی‌است بالمره از مابین برداشته شده که راه‌آمد و شد رسل و رسایل کلیه مسدود است که هریك به سرحدات مقبوضهٔ خود به محافظت پرداخت داریم. همین‌قدر هست که آن فرقهٔ مکروه، به لحاظ امری از امور به احتیاط [ـ] از واقعات گذشته نزدیك و دور بالفعل آرامی دارند. هرگاه‌چنانچه فرزندی از فرزندان را مأمور خدمت خدیو کیهان نموده شود، چون به قرار بیان صدق ترجمان آن‌جناب در عرض دوسه سال گرفتاری به‌نظام مهام مملکت ایران است، در این صورت بعد از فرستادن فرزند ارجمند ظاهر است که حمایت آن دولت به این طبقه دیانت آیت بزودی نخواهد رسید، و مقدمه به‌قتل و قتال و معارضه و جدال خواهد کشید، ومابین فرقه ایمانیان و گروه معاندان فرصتی نخواهد بود. چراکه بر ضمیـر روشن مبرهن است که گروه نصرانیان بالذات با طبقهٔ ایرانیان‌مخالفتی دارند، و نمی‌خواهند که طایفه‌ای از طوایف مسلمانان گرویده وبسته به دولت بهیهٔ آن دودمان عظیم‌الشأن شوند. در این صورت در طـرق مخاصمت تعجیل خواهند نمود. اگر چنانچه امنای آن دولت را از نظام آن مملکت فراغت حاصل می‌شود، فرستادن فرزند ارجمند نهایت‌مرغوب و مطلوب بود. درین‌باب اندیشه‌ای که به‌خاطر رسیده بی‌مشایبه وتکلف

و تصلف اظهار گردید. باز آنچه پسند و صلاح دولت باشد، و خیر این طبقه اخلاص آیت‌را داشته اعلام فرمایند، و مرقوم سازند. انشاءالله از صلاح و صوابدید آن گرامی تجاوز نخواهد گردید.

سپردم به‌تو مایهٔ خویش را تودانی حساب کم‌وبیش را

*

این بخش را باگفتار کوتاهی در برخورد سیاست ایران وانگلیس در یك سالهٔ بلافصل پس از روزگار امیر به پایان می‌رسانیم.

پیروزی سیاست ایران در هرات و قندهار مساوی بود با شکست سیاست انگلیس در آنجا. دانستیم که حکومت هند از افزایش قدرت و نفوذ ایران در آن سامان و اخباری که از افغانستان می‌رسید، در تشویش بود. و به‌قول شیل «ثمرش این می‌شود کـه بـر فرمانفرمای هنـدوستان لازم شود که تدابیری بیندیشد». همچنین دانسته گردید که سفیر انگلیس تلاش می‌کرد که از امیر نوشته رسمی بدست آورد که دولت ایران «در هیچ موقع بهیچ بهانه قشون به سمت هرات روانه نکنند». و نیز این‌معنی شناخته شد که تا امیر برسرکار بود، ایران چنین تعهدی نسپرد؛ درواقع امیر به این تقاضای شیل جواب نداد.

باروی کارآمدن میرزا آقاخان اعتمادالدوله وضع دگرگون شد. ماهیت این تغییر اساسی را از مطالعهٔ تطبیقی سیاست ایران وانگلیس در زمان امیر و پس از اوباید شناخت. دیپلماسی انگلیس که تا دیروز حالت دفاعی داشت، یکباره وضع تعرضی گرفت، لحن سخن تغییر یافت و تند گردید، و حد توقعات بالا رفت. زبدهٔ دیپلماسی تازهٔ شیل این بود: تمام آثار اجرای حاکمیت ایران برهرات (از جمله خطبه خواندن و سکه زدن به‌نام پادشاه ایران) محو گردد؛ دولت ایران تعهد کتبی مبنی برعدم مداخله در امور هرات و انصراف مطلق از روانه کردن لشکر به آنجا بسپرد؛ ایران هیچ ادعائی برهرات نداشته باشد؛ صید محمدخان‌خدمتگزار شاه از حکومت هرات برافتد؛ مأمور دائمی ایران که امیر در هـرات گذاشته بود فرا خوانده شود؛ و استقلال هرات شناخته شود. جوهرسیاست سفیر انگلیس اعدام سیاست ملی امیر بود به دست اعتمادالدوله.دولتهای ملی اغلب به دست عنصر خانگی برمی‌افتند.

ببینیم شیوهٔ دیپلماسی شیل درپیش‌بردن این نقشه چه بود؟

نخست موضوع حکومت هرات و ناشایستگی صیدمحمدخان پسر یارمحمدخـان را عنوان کرد. برای حکمرانی آنجا کهندل‌خان «مستمری خور» سابق دولت ایران را پیشنهاد نمود ــ بدون اینکه «به‌قدر ذره‌ای میل به کهندل‌خان داشته باشد». نامه‌ای که سفیر انگلیس در ۱۵ جمادی‌ـ الاول ۱۲۶۸ به صدراعظم نوشت از نظـر فن نگـارش دیپلماسی خیلـی ماهرانه است:

«دولت انگلیس دربند این نیست که کدامیك از شیوخ افاغنه‌در هراة حکمرانی نماید. اما چون دولت ایران اصرار درین دارد که سبب فرستادن قشون به هرات این است‌که نظمی به سرحدات ایـران بدهد، دوستدار برخود لازم می‌داند اظهار دارد که: دولت انگلیس از چنین دلیل سبك گمراه نخواهد شد. برای زمان قلیل نگاهـداشتن شخصی آن‌قـدر بی‌قابلیت مثل صید محمدخان نیست که نظم دائمی داده شود. هرگاه سببی را که اولیای دولت ایران دست‌آویز کرده‌اند حقیقت می‌داشت و منحصر به‌همان بود، بدیهی است که متصرف شدن هرات اقلا آدمهای قابل و با استعداد مثل کهندل‌خان و برادرهای او خیلی بیشتر احتمال می‌رود که نظم و آسایشی در سرحدات حاصل شود، تاآنکه سعی بیحاصل نماید که شخصی که بالفطره یا بکلی ناقابل است، ازبرای حکمرانی تقویت‌نمایند. کهندل‌خان و عساکر او منتهای امتنان را ازین دولت دارد و در یك وقتی مستمری‌خور این دولت بودند. و ازین راه معلوم است‌که مصلحت آنهـا درین است که رابطهٔ مودت با ایران داشته باشند. ایـن قسم کـه نگارش می‌دارد بدون این‌است که به‌قدر ذره‌ای میل به کهندل‌خان داشته باشد، و فقط از برای این است که مدلل نماید که این دلایل را که دولت‌ایران علی‌الظاهر از برای روانه کردن قشون دست‌آویز کرده‌اند، بی‌پاست. به حکم کفایت و مآل‌بینی مقتضی دولت ایران اینست که به خـود افاغنه واگذارند قرار و مدار امورات خود آنها را».

همین‌که شیل این زمینه را چید ــ خبر حرکت کهندل‌خان ازقندهار به قصد گرفتن هرات، به دربار رسید. اعتمادالدوله هم بـه حکمـران خراسان حسام‌السلطنه نوشت: «اذن پیشرفتن و تجاوز خاك را البته به قشون مأمور خود ندهند»! تا چندماه قبل سردار قندهار بدون اجازهٔ دولت آب نمی‌خورد؛ اکنون به خیال فتح هـرات افتـاد. صدراعـظم در ۱۲ جمادی‌الثانی ۱۲۶۸ پیام شاه را به این مضمون به شیل ابلاغ کرد: «یقین است که اولیای دولت بهیهٔ انگلیس راضی نخواهند شد کـه از مثـل کهندل‌خان کسی که همیشه سمت نوکری ما را داشته، چنین خلافی‌بین و خودسری آشکار ظهور نماید». این پیام نمودار حالت درماندگی وسیاست نامصمم دولت است. سفیر انگلیس در نامهٔ دوروز بعد (۱۴ جمادی‌الثانی) جواب پیام شاه را بدون مجامله‌گوئی داد: این باعث تعجب است که‌دولت ایران «نمی‌توانند که ملاحظه کنند که کهندل‌خان که خود را نوکر این دولت می‌خواند برخلاف منظورات این‌دولت معمول دارد. لازم است‌بالصراحه به‌اولیای این دولت اظهار دارد... که‌دولت ایران اصلا و قطعاً بهیچ‌وجه حقی در افغانستان، خواه هرات خواه غیره داشته بـاشند. دولت انگلیس را حـرف این است که منازعـاتی که فیمابین سرداران افاغنه واقع شده هیچ مدخلیتی به‌این دولت ندارد. لهذا اینکه می‌گویندکه اگـر قندهاری تسلط به هرات بیابد، یا هراتی به قندهاری، و یا اینکه دولت ایـران از

مداخله به‌این کار کناره‌بجوید باعث بدنامی دولت ایران است، حرفی است بی‌ثبات ومایه».

در مجموع نامه‌های مبادله بین امیر وشیل، حتی یک‌بار سفیر انگلیس جرأت نکرد این مطلب را عنوان کند که ایران را بر هرات حقی نیست. حال ادعای ایران را بی‌مایه می‌خواند. به دنبال آن بر کارهای مأمور ایران در هرات ایراد گرفت: رفتار سام‌خان ایلخانی طوری است «مثل اینکه هرات داخل خاك ایران باشد». شیل در پایان نامه دولت را از فرجام کار برحذر داشت، و چنانکه خواهیم دید همین سخن باعث گردید که اعتمادالدوله شاه را مجبور به عقب‌نشینی گرداند. نوشت: به اولیای دولت اعلام می‌دارد که «قبل از اینکه خود را به سبب اقدام امر معجلانه در مرارت اندازند، تفکر کاملی بعمل آورند، و هم ملاحظهٔ استعداد خود را از برای اقدام درین عمل نیز نمایند». چه دور نیست که «نزدیك کل افغانستان را به‌خود بشورانند... و موازنه نمایند نتیجه را که اگر به ایران از هرات یا افغانستان یا جای دیگر چشم‌زخمی برسد». دستخط شاه براین نامه بسیار بامعنی است.

دستخط شاه

جناب صدراعظم،

فقرات نوشتهٔ جناب وزیر مختار دولت انگلیس بهیچ‌وجه ربطی به‌نوشتجات ما ندارد. چیزی که مفهوم می‌شود این است که صلاح مارا در این می‌داند، چشم از نظم هرات و مضافات آن بپوشیم تا یك نفر از افغان بی‌منت از دولت‌ما هرات را متصرف شود، و ایلات آشوب‌طلب و افاغنهٔ گرسنه را برسر ما بریزد. از انصاف و دولتخواهی وزیرمختار چنین مصلحت‌بینی را دور می‌دانستیم. شما برای اتمام حجت یك مجلسی اورا ملاقات نمائید، اگر ناخوش باشد بنویسید. و مضامین نوشتجات تازه که از خراسان و هرات رسیده است، حالی کنید. قرض ما به‌دولت خارجه وبی‌نظمی قشون‌ما دخلی به‌مطلب ندارد. اگرهم واقعاً قشون‌مابی‌نظم باشد، لازم نمی‌آورد که چشم از شأن دولت و رعایای سرحدنشین بپوشیم، وخراسان را جولانگاه مخالفین قرار دهیم. البته وزیر مختار قراری باید بدهد که نه دولت انگلیس از ما برنجد، و نه هم ما مورد سرزنش بیگانه و بومی شویم. والسلام.

هرکوششی در حفظ حقوق ایران می‌گردید ــ از جانب ناصرالدین شاه وحسام‌السلطنه بود، وگرنه اعتمادالدوله یکسره تسلیم سفارت انگلیس بود. نامه‌ای که میرزا آقاخان به حسام‌السلطنه نوشته این معنی را نیك آشکار می‌سازد که صبح یکشنبهٔ ۱۳ جمادی‌الثانی ۱۲۶۸ فرمان شاه به حکمران خراسان رفته بود که «اجازت دارد که داخل خاك هرات شود». به

دنبال‌گفتگوئی‌که همان روز صدراعظم با شیل‌کرد ــ شبانه چاپار مخصوص به اردوی حسام‌السلطنه فرستاد، و او را از پیشروی به سوی هرات منع نمود. به علاوه دستور داد که مقدم کهندل‌خان را در تصرف هرات گرامی دارد. این خود نکته‌ایست که نامهٔ شیل به صدراعظم به تاریخ ۱۴ جمادی‌ـ الثانی (یعنی فردای روز ملاقات) نوشته شده، ولی اعتمادالدوله به مأخذ مذاکرهٔ حضوری خود با شیل در ۱۳ جمادی‌الثانی ــ دستور عقب‌نشینی را به حسام‌السلطنه ابلاغ کرد. نکتهٔ دیگر اینکه میرزا آقاخان در نامهٔ به حسام‌السلطنه همان استدلال سفیر انگلیس را آورده، و حتی عبارت و لغت او را بکار برده است که: ایران استعداد لشکری ندارد و دور نیست چشم‌زخمی بخورد. نکتهٔ با معنی دیگر این است که اعتمادالدوله نگاه داشتن اردوی ایران را در کوهستان چندان مصلحت نمی‌بیند، از آنکه «جای بیم و خطر است». اما شاه دستور صدراعظم را در حاشیهٔ نامهٔ خود او لغو می‌کند و می‌نویسد: «ماندن قشون در کوهستان عیب ندارد، البته بمانند تا حکم مجدد برسد».

نامهٔ میرزا آقاخان نوری به حسام‌السلطنه

فدایت شوم، امروز یکشنبهٔ سیزدهم ماه جمادی‌الثانی عالیشأن میرزا شریف آدم نواب والا با پاره‌ای احکام و نوشتجات به چاپاری عازم و روانه شد که از آن قرار قشون این دولت ابدمدت علیه می‌تواند و اجازت دارد که داخل خاك هرات شود، و به مدافعت و ممانعت‌قشون قندهاری از تصرف هرات بپردازد.

هنگامی که آن احکام و نوشتجات قلمی و مرقوم، و میرزا شریف عازم و روانه شد، حالتی بود که اولیای دولت علیه از طرز سؤال وجواب خود باجناب وزیر مختار دولت بهیهٔ انگلیس چنان دریافت و استنباط کرده بودند که حرف او درباب ممانعت قشون این دولت از رفتن هرات مقطوع شد، و گفتگو به نهایت رسید و بحث وسخنی درمیانه باقی نماند. ولیکن بعد معلوم شد که باز درین‌باب ایستادگی دارد و راضی به‌تجاوز قشون به‌خاك هرات نیست، بلکه اگر بداند تا کوهسویه رفته‌اند خالی از حرف و مباحثه نخواهد بود.

لهذا حسب‌الامر الاقدس این چاپار در شب چهاردهم ماه، متعاقب میرزا شریف بتعجیل مأمور و روانه شد. و فرمان مهر لمعان به عهدهٔ افتخار نواب والاشرف صدور یافت، زیارت خواهند کرد. بنده نیزخدمت نواب والا مؤکداً زحمت می‌دهم که: اولا اذن پیشرفتن و تجاوز خاك را البته به قشون مأمور خود ندهند، و آنهارا مسلماً درآنجا نگاه دارند. ثانیاً اگر جناب کهندل‌خان تا وصول این ذریعه وارد قلعهٔ هرات ومتصرف شهر شده باشد، همین ملفوفهٔ فرمان همایون را با رقیمهٔ ملاطفت اثر از جانب خودشان برای جناب مشارالیه ارسال، و این کیفیت رافتح‌الباب

مهربانی و تألیف قلوب قرار دهند، و مرحمت و التفات پادشاهی را به این وسیله به‌هرزبانی که صلاح دانند به جناب مشارالیه اعلام فرمایند. و بخصوص بنویسند که از دولت علیه به مدافعهٔ شما مأمور نبودم والا البته اقدام شده بود. طوری بااو حرکت نمایندکه باعث استظهار ودلگرمی اوبه مراحم پادشاهی باشد، و ابواب خصوصیت و ملاطفت مفتوح شود. و اگر هنوز متصرف شهر نشده باشد، و نواب والا بدانند که به پاره‌ای تدبیرات و لطایف الحیل از پیش [ـ] رفته خود را از این کار بازپس خواهد داشت، البته فرمان همایون راکه در جوف پاکت میرزا شریف است، و خطاب آن به‌عهده خود جناب مشارالیه است، برای او بفرستند که انشاالله تعالی مقصود حاصل آید. و قشون هم که در آنجا توقف دارد دست بدست بکند تاآنچه از این کیفیت به‌ظهور می‌رسد وبزودی قلمی و مرقوم دارند، و آنچه هم حکم ثانی از دربار همایون صادر شود بزودی برای اطلاع نواب والا قلمی و ارسال خواهد شد. کوهسویه جائی است پرخطر. بیم آن دارد خدا نکرده درآن‌جا چشم‌زخمی به قشون‌دولت که چندان زور و استعدادی ندارند، وارد آید که مایهٔ سرشکستگی بشود. به‌این معنی‌که هزاره و ترکمان و غیره دور آنها را بگیرند و وهنی برسانند. نواب والا با عقل و کفایتی که دارند زیاد مراقب این‌معنی باشند، کار را به سهل و سستی نیندازند که جای بیم‌وخطر است. اگر ماندنشان در آنجا ضرور و لازم باشد بسیار با حزم و احتیاط باید بود که بعون‌الله تعالی ازخطر ایمن باشد. زیاده عرضی نیست جمادی‌الثانی ۱۲۶۸.

دستخط شاه در حاشیه:

اگر کهندل‌خان هرات را نگرفته باشد ماندن قشون درکوهستان عیب‌ندارد البته بمانند تا حکم مجدد برسد.

شیل سیاست خود را پیش برد: ایران در کار تصرف هرات وازد. کهندل‌خان هم که به همین مقصود به هرات آمده بود، بازگشت. وهمانطور که شیل راه پیش پای دولت گذارده بود، چنین وانمود گردید که: امیر قندهار «در حالت خدمتگزاری و خیرخواهی... چنان دریافت نموده است که اقدام او به‌این کار منافی رأی اقدس ملوکانهٔ ما نخواهد بود. الحق راه وثوق و امیدواری و استظهار جناب مشارالیه را به التفات پادشاهی مسدود نمی‌توان کرد؛ در حقیقت از روی حسن‌ظن و صدق عقیدت خود حرکت نموده است»[۳۱]. با مزه‌تر اینکه فرمان شاه از همین قرار به افتخار کهندل خان صادر گردید. خودشان را فریب می‌دادند. این مطلب مهم هم باید دانسته شود که اعتمادالدوله در مذاکرهٔ با شیل حرفی که دالگوروکی سفیر

۳۱. از نامهٔ شاه به حسام‌السلطنه، جمادی‌الثانی ۱۲۶۸.

روس به‌وی گفته بود، فاش‌کرد. در گزارش شیل می‌خوانیم: «اعتمادالدوله محرمانه به من اطلاع داد که دالگوروکی به او اظهار داشته که دولت ایران کاملا حق دارد هرات را به تصرف خود درآورد»[۳۲].

به دنبال آن میرزا آقاخان نوری «قرارنامهٔ» ۱۲۶۹ را در سلب حاکمیت ایران برهرات و ابطال تمام حقوق ایران را مهر کرد و به‌شیل سپرد. یك کار دیگر باقی ماند و آن برانداختن صید محمدخان از حکومت هرات بود. این هم انجام گرفت؛ در هرات شورش برپا گردید، صید محمدخان را مسموم کردند، و محمدیوسف میرزا نوهٔ فیروز میرزا حاکم اسبق هرات به حکمرانی رسید. متن قرارنامهٔ هرات را می‌آوریم، و رأی خود را بعد می‌دهیم.

قرارنامهٔ دولت علیه باشیل صاحب وزیرمختار انگلیس در باب هرات

دولت ایران قرار می‌دهد که وجهاً من‌الوجوه قشون به‌خاك هرات نفرستدمگر در وقتی که قشون از خارج برسر راه هرات بیاید، یعنی از سمت کابل و قندهار وخارج دیگر. و در صورت فرستادن قشون، در آن حالت دولت ایران تعهد می‌کند که قشون مزبور داخل شهر هرات نشود، و به محض مراجعت قشون خارج رو به خاك خود، فوراً بلاتأمل قشون ایرانی مراجعت به خاك ایران نماید.

و نیز دولت ایران قرار می‌دهد که وجهاً من‌الوجوه مداخله در امورات داخلهٔ هرات ننماید. همچنین از تصرف یا تصاحب یا تملك یا حکومتی مگر همانقدر که در ایام ظهیرالدوله یارمحمدخان مرحوم مداخله فیمابین بود، عماً بعد نیز کمافی‌السابق برقرار باشد. بناءعلیه دولت ایران قرار می‌دهد که نوشتهٔ که مبنی و مشتمل براین مضامین باشد خطاب به صیدمحمد خان نوشته، به اتفاق آدمی که از سفارت انگلیس که در مشهد باشد، به‌معزی الیه داده شود.

و نیز دولت ایران قرار می‌دهد که ترك کند ادعای مطالبهٔ سکه و خطبه ویا هرگونه علامتی از علامات رعیتی یا زیر حکومت ایران بودن اهالی هرات باشد. اما اگر به مثل ایام کامران مرحوم یامرحوم یارمحمدخان از برای پیشکش به میل خود وجهی بفرستند، و به اسم همایون سکه کنند دولت ایران را حرفی نیست و قبول‌خواهد کرد. و همین قرار را هم فوراً به صید محمدخان اعلام خواهند کرد.

و نیز قرار می‌دهند که عباسقلی‌خان پسیان را احضار کند بعد از چهارماه توقف از تاریخ ورود که مقیم نباشد، و بعد هم وکیل مقیم در هرات نگذارد مگر به‌مثل ایام مرحوم یارمحمدخان آمد و رفت داشته باشد. و هم از هرات وکیل مقیم در ایران نگاه ندارند. باز مثل عهد کامران و یارمحمدخان از هرگونه مراوده و امتیازات که از جملهٔ آن اگر یك وقتی برای تنبیه ترکمنان و اغتشاش و یاغیگری در ممالك ایران، امدادی لازم شود که هراتی به دولت ایران نماید، چنانچه مرحوم یارمحمدخان کرد، باز کمافی‌السابق به میل و رضای خود امداد بدهند، ولی نه بطور اقامت.

و هم‌دولت ایران قرار می‌دهد که بدون شرط وبدون استثناء، جمیع خوانین

۳۲. انگلیس ۶۰/۱۶۳ شیل به پالمرستون، ۲۹ دسامبر ۱۸۵۱.

هراتی را که در مشهد و در طهران و یا در جای دیگر ایران هستند، مستخلص ومطلق‌العنان سازد. و من‌بعد بهیچ‌وجه مقصر و محبوس و متهم از صید محمدخان قبول‌نکنند، مگر اشخاصی را که صیدمحمدخان خود از هرات‌بیرون بکند، و آن اشخاص به میل خود به اینجا بیایند بخواهند بمانند، یا نوکر شوند مثل سابق‌مورد عنایت‌ومحبت‌شوند. و همین قرارها را فوراً حکم صریح به شاهزاده حاکم مملکت خراسان صادر می‌کنند که جاری سازد. این قراردادهای سنه مسطوره از جانب دولت ایران تا حینی معمول و برقرار است و با حقوقاتی که دولت ایران در هرات دارد محض دوستی و رضاجوئی و یك جهتی با دولت انگلیس این شرط را قرار دادند که از طرف دولت انگلیس مراوده و مداخله وجهاً من‌الوجوه در امور داخلهٔ هرات و توابع هرات نشود. والا این قرارها ننوشته و کان لم‌یکن و از درجهٔ اعتبار ساقط خواهد بود. اگر خارجی ازقبیل افاغنه و غیره خواسته باشند مداخله و دست‌اندازی به خاك هرات و متعلقات آن نماید، و اولیای دولت ایران از دولت انگلیس خواهش نماید، دولت انگلیس در ممانعت و نصیحت دوستانهٔ آنها کوتاهی ننماید که هرات به حالت استقلال خود باقی بماند.
حرر فی ۱۵ شهر ربیع‌الاول ۱۲۶۹.
صورت دستخط مبارك: این سواد صحیح و مطابق اصل و فرمایش ماست که جناب صدراعظم اصل آن را مهر کرده، به سفارت انگلیس دادند. ۱۴ ربیع‌الثانی ۱۲۶۹.

به موجب این قرارنامه دولت ایران حق دخل و تصرف در کار هرات را از خود سلب کرد؛ حقوق حاکمیت خود و مظاهر آن را مانند سکه‌زدن و خطبه خواندن به نام شاه، و «یا هرگونه علامتی از علامات رعیتی یا زیر حکومت ایران بودن اهالی هرات» را ملغی داشت؛ مأمور ایران در دستگاه حکومت هرات احضار گشت؛ و هرگاه عنصر خارجی در صدد دست‌اندازی به هرات برآید، دولت انگلیس در «نصیحت دوستانهٔ» او کوتاهی نخواهد نمود که «هرات به حالت استقلال خود باقی بماند». همین مادهٔ آخر و روح قرارنامه است که از آن در مجموعهٔ اسناد منتشرهٔ انگلیسی به «سند استقلال هرات» نام برده شده. در تحلیل سیاسی وحقوقی قرارنامهٔ مزبور باید بگوئیم، نکتهٔ بسیار بامعنی که سفیر انگلیس خواسته ماهرانه در آن بگنجاند، محو آثار اجرای حقوق حاکمیت ایران در دورهٔ بلافصل پیشین، یعنی زمان حکومت یارمحمدخان است. درنگارش قرارنامه نمایان است که طرح آن در سفارت انگلیس ریخته شده ــ سعی گردیده آن مظاهر حاکمیت ناچیز گرفته شود و یا به تحریف عبارت انکار گردد. وحال‌آنکه اگر حقیقت‌چنین‌بود تدوین این‌قرارنامه اساساً موضوعیت‌نداشت.

نکتهٔ با معنی دیگر این است که مقرر گشته دولت ایران به‌دست خود، قرارنامهٔ مزبور را به ضمیمهٔ نوشتهٔ دیگری (فرمان شاه و نامهٔ صدراعظم) به اتفاق نوکر سفارت انگلیس برای صیدمحمدخان حاکم هرات بفرستد. یعنی ایران به‌دست خویش، خودش را رسوا سازد. دیدیم که تا

دیروز سفیر انگلیس جرأت نداشت با حکمران هرات مراوده نماید ــ حال «آدم» خود را در مشهد مأمور می‌کند که قرارنامهٔ تازه و فرمان دولت را، به‌عنوان تحفه برای او ارسال دارد.

در تأیید مفاد آن قرارنامه، فرمانی از جانب ناصرالدین شاه به نام ضیدمحمدخان صادر گشت، و با نامه‌ای به مهر میرزا آقاخان نوری، و با کاغذ دیگری که سفیر انگلیس به وی نوشت، همه را یکجا برای حاکم هرات فرستادند[۳۳]. صید محمدخان آشفته و مبهوت گشت؛ از کار شاه و صدراعظم سر درنمی‌آورد. بیدرنگ یکی از خاصان خود، ملااکرم مستوفی را به دربار گسیل داشت که او را از حقیقت ماجرا بیاگاهاند. ثمری نداشت. روزگار حکمرانی خودش هم بزودی بسر آمد؛ فتنه‌ای در شهر افتاد و صید محمدخان را برانداختند.

یك صحنه رسوائی از زندگانی سیاسی میرزا آقاخان نوری تمام گشت. عهدنامهٔ پاریس ۱۲۷۳ هم آن را تکمیل ساخت که خود دفتر جداگانه‌ای دارد. بامزه اینکه در سند «تفصیل خدمات» میرزا آقاخان که در شوال ۱۲۷۳ خودش تنظیم کرده، وچهل‌و دو موضوع را در آن گنجاند، این مطلب را هم ذکر نموده است: «معاهده با دولت انگلیس باشأن ایران». کارنامهٔ خدمتش را با این عبارت تمام می‌کند: «خدمات جزئیهٔ داخله را اگر بخواهم قلمداد نمایم از شماره‌های ستاره‌ها بیشتر خواهد بود». اعلیحضرت هم در بالای سند مرقوم فرمودند: «این خدمات شما خیلی بزرگ است و عمده، هیچ وزیری در پنجاه سال نمی‌تواند این همه خدمت به دولت بکند، و حال آنکه شما در پنج سال کرده‌اید. انشاءالله تعالی امیدوار هستم که در دنیا و آخرت هردو اجر عظیم ببینید...». شاه آنقدر در سخنی که نوشت صادق بود که چندی بعد فرمان عزل میرزا آقاخان را صادر کرد.

اما حکم تاریخی ما: در رأی تاریخ و ارزشیابی هر تصمیم سیاسی لزوماً باید کیفیات عینی آن واقعه را در نظر بگیریم. مسألهٔ هرات در این زمان (۶۹ـ۱۲۶۸)، بحران سیاسی در روابط ایران و انگلیس ایجاد نکرده بود؛ حتی تهدیدی از جانب انگلیس در کار نبود. پیش از این وجههٔ نظر دولت انگلیس و دستور پالمرستون و مامزبوری وزیران خارجهٔ آن دولت را به شیل شناختیم. دانستیم که مقرر داشته بودند: هرگاه دولت ایران در صدد تصرف هرات برآید، دولت انگلیس سرستیزگی ندارد ــ و از این‌رو «احتیاط نمائید که هیچ تهدید مشخصی نشود که فردا آمادهٔ اجرای آن نباشیم»[۳۴]. همچنین بررسی دقیق نامه‌های شیل به صدراعظم، روشن

---

۳۳. برای متن همهٔ این اسناد نگاه کنید به کتاب زیر:
C. U. Aitchison, vol. 13, pp. 77-80.

۳۴. نگاه کنید به آغاز همین بخش، دستور محرمانهٔ پالمرستون به‌شیل، ۱۱ اکتبر ۱۸۵۱.

ساخت که او هیچ کجا لحن تهدیدآمیزی پیش نگرفت. صرفاً از لحاظ قضاوت دربارهٔ یك مسألهٔ تاریخی باید بگوئیم دستوری که میرزا آقاخان به حسام‌السلطنه فرستاد، و کاری که در بستن قرارنامهٔ ۱۲۶۹ بدون هیچ موجبی کرد، به‌تنهائی سند بی‌حیثیتی اوست؛ جز لغت خیانت هیچ تعبیر دقیق دیگری از آن نمی‌توان کرد.

یك سال از روزگار امیر گذشت و آنچه او رشته بود به دست صدراعظم بیگانه‌پرست پنبه شد. «آن سبو بشکست آن پیمانه ریخت».

سرنوشت

۳۲ دولت امیر در ربط با عوامل قدرت

«کار نزدیکان ملوك حسد و منازعت و بدسگالی و مناقشت است، و روز و شب در پی یکدیگرباشند و گرد این‌معانی برآیند. و هرکه هنر بیش دارد در حق او قصد زیادت‌رود و او را بدخواه و حسود بیش یافته شود».
«هر که بنلاد خدمت سلطان به‌نصیحت و امانت و عفت و دیانت مؤکد گرداند و اطراف آن را از ریا و سمعه وریب و خیانت مصون و منزه دارد، کار او را استقامتی نبندد و مدت عمل او را دوامی و ثباتی ممکن نگردد؛ هم دوستان سپر معادات و مناقشت در وی کشند و هم دشمنان از جان او نشانهٔ تیر بلا سازند... و هرگاه... اجتماع برعدوات او منعقد گشت البته ایمن نتواند زیست، و اگرچه پای برفرق کیوان نهاده‌ست جان بسلامت نبرد»[۱].

سرنوشت امیر را در نظام سیاسی ایران و از همهٔ جهات و با دید وسیع تاریخی مطالعه می‌کنیم.

در فلسفهٔ سیاسی ایران، سلطنت مظهر حاکمیت و عین «دولت» به معنی دقیق کلمه بود، یعنی عالی‌ترین قدرت هیأت اجتماع و حاکم بر تمام فعالیتهای جامعه. و حکومت یعنی دستگاه اجرائی دولت در مقام صدارت متمرکز بود. تمیز میان اختیار دولت (یا سلطنت) و قدرت حکومت (یا صدارت) تنها مطلب نظری نیست، مفهوم متحقق عینی دارد. اختیار فائقه تعلق به سلطنت داشت وثابت بود؛ قدرت صدارت ذاتاً محدود بود و تغییرپذیر. به عبارت دیگر منشأ قدرت صدارت همان سلطنت بود، و

۱. ترجمهٔ کلیله‌ودمنه، چاپ مینوی، ص ۱۴۱ و ۳۱۵.

صدراعظم مجری ارادهٔ پادشاه؛ و فقط نسبت به‌آن مقام مسئولیت داشت.

گذشته از سلطنت و صدارت که یکی قدرت فائقهٔ سیاست را می‌ساخت، و دیگری ادارهٔ سیاست در دستش بود ــ دو عامل دیگر قدرت وجود داشتند که در اصل عامل سیاسی نبودند ولی فعالیت سیاسی می‌کردند: یکی نیروی روحانی که در سیاست مؤثر بود، و گاه دخل و تصرف مستقیم می‌کرد. (در واقع در سیر تحول فلسفهٔ سیاسی هیچ جامعه‌ای را نمی‌شناسیم که عنصر روحانیت کم یا بیش در سیاست تأثیر نکرده باشد، از آنکه دیانت از تواناترین نیروهای اجتماع بشری بشمار می‌رود). عامل دیگر قدرت را هیأت مجموع شاهزادگان و درباریان و اندرون شاه می‌ساختند که ما آن را روی هم رفته دستگاه «دربار» می‌خوانیم. دربار به عنوان عامل قدرت سیاسی، خاص نظام سلطنت مطلقه است، و فعالیت آن از دولت و حکومت مجزا.

برآن عوامل که ساخته و پروردهٔ تاریخ و فرهنگ جامعه بودند ــ عامل قدرت دیگری را باید افزود، و آن سیاست خارجی است. البته در اصل این عنصری عرضی بود. اما به هرحال جامعه‌ای در وضع اقتصادی و سیاسی ایران، قهراً نمی‌توانست از نفوذ استعمار مصون بماند. قدرت سیاست خارجی‌واقعیت‌تاریخ بود و تأثیر آن در هیأت اجتماع ایران انکارناپذیر. حقایق عینی ثابت می‌کند که این عنصر عرضی قدرت، گاه برآن عوامل طبیعی فائق می‌آمد ــ و وضع سیاسی مملکت را همان تعیین می‌کرد.

سرنوشت امیر حاصل برخورد قدرت حکومت او بود با عوامل دیگر قدرت یعنی: سلطنت، دربار، و سیاست خارجی، منهای قدرت روحانی. (نیروی روحانی را مهار گردانید و از دخل و تصرف آن در سیاست جلوگیری کرد. در هرحال روحانیت تأثیری در سرنوشت حکمرانی میرزا تقی‌خان نداشت).

شروع می‌کنیم با بررسی حکومت امیر در ربط با قدرت سلطنت.

در فلسفهٔ «نظم میرزا تقی‌خانی» یك قدرت سیاسی مشروع وجود داشت و آن قدرت دولت یا سلطنت بود؛ و یك قوهٔ اجرائی قانونی می‌شناخت که دستگاه صدارت باشد. به تعبیر خودش «حقوق سلطنت» و«حقوق ریاست» عین حاکمیت بود، و صدراعظم «نوکر» و «پیشکار» پادشاه. دیگر اینکه می‌گفت: چون «رسم مشورتخانه» هنوز در ایران جاری نگشته یگانه منشأ قدرت همانا سلطنت است. در این تصور سیاسی، هیچیك از عوامل دیگر قدرت (که شمردیم) حقی در سیاست یا دخل و تصرف در ادارهٔ مملکت نداشتند. اینکه نوشته‌اند: میرزا تقی‌خان «شاهزاده‌های بیچاره را از سگ کمتر کرده بود»[۲] ــ و اعیان مجال خودسری نداشتند ــ و یا به علمای دین اجازهٔ دخالت در سیاست نمی‌داد ــ همه از آثار همان عقیدهٔ سیاسی

۲. به گفتهٔ مهدعلیا مادرشاه، نامهٔ او خواهد آمد.

بود. به‌همان قیاس، قدرت سیاست خارجی و دایرهٔ اعمال نفوذ آن نیز می‌بایستی هرچه ممکن باشد محدودتر گردد.

اندیشهٔ سیاسی امیر مبنای عقلی داشت؛ معتقد بود قدرت فائقهٔ دولت در وضع تاریخی زمان، یگانه عامل همبستگی اجتماع و قوام کشور است. این معنی را در کلام پرمغز و اندیشیدهٔ خود بیان کرده است، کلامی که عمق تعقل اجتماعی او را نشان می‌دهد: «در ملت ایران نشانه‌ای از وطن‌پرستی یا ناسیونالیسم به‌جای نمانده، قدرت دین هم که تا امروز جای ناسیونالیسم را گرفته بود رو به سستی نهاده، قدرت دولت هم بسیار محدود است، و همهٔ طبقات مردم خواهان تحول هستند... چطور می‌توانم تن به تقاضائی دهم که برقدرت انگلستان بیفزاید و از قدرت ایران بکاهد؟»[۳].

در اصول حکمرانی امیر قدرت دولت متمرکز بود، و دولت هدفی مشخص داشت. اعتقاد او به تمرکز قدرت عکس‌العملی بود نسبت به هرج ومرج روزگار گذشته که به ناتوانی حکومت، ناایمنی کشور، شورش سرکردگان، و مداخلهٔ عوامل داخلی و خارجی در سیاست انجامیده بود. به علاوه پیش بردن نقشهٔ اصلاحات مستلزم تمرکز قدرت بود. هدف دولت را برنامهٔ ترقی و نوآوریها می‌ساخت، و دیدیم که اصلاح اخلاق مدنی از عناصر عمدهٔ سیاست او بود. آنچه رضایت خاطر مردم را نسبت به دولت امیر ربود همانا برقراری امنیت و عدالت‌پروری و برانداختن زورگوئی دیوان، و زورستانی دیوانیان بود. و نیز این معنی را شناختیم که رضایت جمهور ملت، تجلیات شگفت‌انگیز سیاسی داشت؛ هرچند افکار عمومی به صورت عامل قدرت سیاسی (مجزا از نفوذ روحانی) متشکل نگردیده بود ــ آن تجلیات پدیده‌ای تازه و نشانه‌ای از پیدایش هوشیاری اجتماعی بود[۴]. هرآینه ارادهٔ عام و رضایت قاطبهٔ مردم مبنای قدرت دولت بود ــ حکومت امیر برافتادنی نبود. اما در نظام سیاسی ایران، ارادهٔ ملت محلی از اعراب نداشت.

بحث در «خیال کنسطیطوسیون» دیگر اینجا مطرح نیست از آنکه آن فکر به ثمر نرسید[۵]. امیر نظر خود را در رابطهٔ صدارت و سلطنت (ضمن نامه‌ای که در ۱۹ ذیحجهٔ ۱۲۶۷ به نمایندگان روس و انگلیس هردو نوشته) چنین توجیه می‌کند: از آنجا که آئین «مشورتخانه» در ایران تأسیس نیافته، همهٔ احکام صادر ناشی از ارادهٔ پادشاه است؛ خود او و دیگر وزیران فقط نوکران و «واسطهٔ تبلیغات و فرمایشات» شهریارند و بس. می‌نویسد:

---

۳. نگاه کنید به مقدمهٔ تحلیلی بر سیاست خارجی.

۴. نگاه کنید به بخش ۷ و همچنین آخر این فصل درقدرشناسی مردم از حکومت امیر.

۵. نگاه کنید به بخش ۷.

«بلی، برهمهٔ ارقاب و اباعد ظاهر است که جمیع احکام صادرهٔ دولت علیهٔ ایران، منوط به اجازه و حکم ملوکانهٔ اعلیحضرت ظل‌اللهی روحی‌فداه است. و هیچ وزیری بی‌حکم و فرمایش اعلیحضرت شاهنشاهی، مظهر و مصدر هیچ حکم و عملی نمی‌تواند شد. و رسم مشورتخانه الی الآن در ایران معمول نیست که اول وزراء مشاوره نمایند و حکم سلاطین در ثانی صادر شود، بلکه جای شبهه و انکار نمی‌تواند بود که جریان کل احکام کلیه و جزئیه از نفس نفیس همایون است... اینکه مرقوم داشته بودند به اصرار به مشاوران اعلیحضرت پادشاهی تکلیف می‌نمایند که رفع و دفع تقصیر عنادآمیز کنند ــ اعلیحضرت پادشاه با فر وجاه ایران با استقلال، جاری‌کنندهٔ جمیع احکام لازمهٔ داخله و خارجهٔ مملکت محروسه خودشان می‌باشند. نهایت، امثال این نوکرها به درجات منصب و رجوع خدمت، واسطهٔ تبلیغات و فرمایشات می‌شوند. با وصف این معنی، از رأی آن جنابان استفسار می‌شود که استعمال این لفظ به چه تأویل و معنی است؟ به هرحال جای ایراد در استعمال لفظ عناد تقصیرآمیز هست یا نه؟».

جای دیگر، در نامهٔ بلندی که در ۱۶ شعبان ۱۲۶۶ به وزرای مختار انگلیس و روس نوشته، وجههٔ نظرش را روشن و مستدل بیان می‌کند:

«دوستدار را در همهٔ امورات متعلقه به دولت علیهٔ ایران وانگهی در کلیات، به‌قدر ذره‌ای بی‌اذن و اجازهٔ اعلیحضرت قدرقدرت، قضاشوکت، شاهنشاه ولینعمت خود اختیاری نبوده و نیست. و از حسن انصاف و کمال دانشمندی و درایت آن جنابان تعجب دارد که بخواهند دوستدار را مجبور بسازند در امری که بهیچ‌وجه من‌الوجوه در آن کار مختار و مقتدر نبوده و نیست. زیرا که دوستدار از سایر تبعهٔ دولت علیهٔ ایران مزیتی که دارد این است که به حکم و اجازهٔ اقدس همایون پادشاهی، مأمور است که در امورات دولتیه با آن جنابان در صورت ضرورت مکالمه و مکاتبه نموده، بعد از عرض حضور همایون رد و قبول آن موقوف به ارادهٔ علیه ومخصوص ذات همایون است و بس. اگر دوستدار چنین اختیارنامه ابراز کرده باشد، و ادعائی نموده باشد که خودسر و بدون اذن و اجازهٔ سنیهٔ اعلیحضرت پادشاه با فروجاه ایران می‌تواند از اعم و اخص امری را فیصل دهد و بگذراند، البته به دوستدار بدارید. والا اگر چنانچه در آن مجلس هرچه آن جنابان گفتند و جوابی که دوستدار داد، همه منوط به امضای پادشاهی بوده است، دیگر چه حرف و بحثی می‌ماند. آن جنابان که بحمدالله تعالی از اهل دولت و از قانون و قاعدهٔ هرملت، بلدیت دارند می‌دانند که در هر مملکت به تخصیص ایران، قبول این گونه امور بی‌امضاء و تصدیق پادشاهان هرگز مسموع و مقبول نیست. خلاصه، حرفی که سابقاً به آن جنابان گفته است حالا هم می‌گوید، و آنچه آن جنابان به دوستدار می‌

نویسند دوستدار به حضور معدلت دستور اعلیحضرت پادشاه با فروجاه‌که صاحب تاج و تخت ایران است عرض می‌کند، و آنچه بفرمایند به آن جنابان می‌نویسد».

البته در این سخنان، امیر خواسته از سیاست خود دفاع کند و مصلحت دولت را منظور داشته است، به هرحال از لحاظ اصول حکومت استدلالش درست است.

اما از نظر قدرت صدر اعظم، چون امیر «ذوالریاستین» بود یعنی وزارت کشور و امارت لشکر را بعهده داشت ــ مجموع دستگاه اجرائی و ادارهٔ مملکت در قبضهٔ او بود. به گفتهٔ ناصرالدین‌شاه: «به این قدرت، پیشکار و وزیر ابداً به ایران نیامده بود»[۶]. در فرض کلی، تمرکز مطلق قدرت اجرائی در دستگاه صدارت مطلوب نیست، و امیر به این نقص واقف بود. اما آن حالت عکس‌العمل دیگری بود نسبت به وضع آشفته و بی‌سروسامان حکومت. ازاین‌رو خود متذکر گردیده بود که چون کارها انتظام یافت به تأسیس وزارتخانه‌ها و تقسیم کار دست خواهد برد[۷].

*

چگونگی رابطهٔ میرزا تقی‌خان با ناصرالدین شاه مبحثی است باریك؛ کوشش داریم هرچه دقیق‌تر باز نمائیم. مناسبات وزیر و شاه دو جنبهٔ کاملا متمایز داشت: جنبهٔ رسمی و دولتی، جنبهٔ تربیتی و دایگی. از نظر رسمی، چیزی در رعایت مقام سلطنت و عزت شاه فرو نمی‌گذاشت و حتی غلو می‌کرد. این معنی در نامه‌های دولتی و در اعلامیه‌هائی که در روزنامهٔ وقایع اتفاقیه انتشار یافته چشم‌گیر است.

از مجموع نامه‌های روزانهٔ امیر به شاه این نتیجه‌گیری را می‌کنیم: همهٔ گزارشهای داخلی و خارجی را به عرض شاه می‌رساند؛ او را از گفت وشنود خود با نمایندگان سیاسی آگاه می‌کرد؛ گاه یادداشت خصوصی می‌فرستاد و گاه زبانی می‌گفت؛ هرکاستی در کارها می‌دید می‌گفت و یا می‌نوشت؛ تمام نامه‌هائی که به‌سفارتخانه‌ها می‌فرستاد ودستورهائی که به ولایات صادر می‌گشت قبلا از نظر شاه می‌گذراند و گاه کسب تکلیف می‌کرد. پیش از این نمونه‌های متعددی را بدست دادیم، چندمورد دیگر اینجا می‌افزائیم:

یك‌جا می‌نویسد: «... جواب این نوشتجات را می‌نویسند، وبطورهائی که به نظر همایون می‌رسد، ضرب‌وشتم، مهر و قهر به‌هم آمیخته خواهد نوشت با کمال تأکید که به نظر همایون خواهد رسید. در صورت پسندخاطر همایون که چاپار برود». جای دیگر می‌گوید: گزارشهائی که رسیده «تمامی را درجوف این عریضه فرستادم‌که از نظر انور... بگذرد».

۶. دستور شاه به‌میرزا شفیع‌خان خواهد آمد.

۷. انگلیس ۶۰/۱۴۷ گزارش ملاقات استیونس با امیرنظام، ۱۵ ژوئن ۱۸۴۹.

باز می‌آورد: «مقرر فرموده بودند که جوابهای خراسان به‌نظر همایون برسد. این غلام هرگز بی‌آنکه به‌نظر همایون برسد، یاحکم همایون نباشد یك کلمه کاغذ به‌جائی نفرستاده است. بعد از آنکه همهٔ نوشتجات تمام شد، به نظر همایون می‌رساند. و آنچه لازم بود امروز در سرسواری به نواب فریدون میرزا گفته شد». در کاغذ دیگر می‌نویسد: «با جناب وزیر مختار... به قدر یك کتاب گفتگو شد. بدیهی است به‌قدر دانش ناقابل خود در جواب کوتاهی نکرده و تا عمر دارم نخواهم کرد. اما تا مفصلا به خاکپای همایون عرض نکند ابداً مطلب معلوم نمی‌شود». باز می‌گوید: «دو کاغذ از وزیر مختار انگلیس در باب ارامنه و سیاه‌ها رسید که با صدهزار من عسل نمی‌توان خورد... بعد از آمدن میرزا محمدعلی‌خان نوشتجات وزیر مختار را به حضور همایون می‌فرستم». در نامهٔ دیگر می‌نگارد: «دو نوشتهٔ عالیجاه فرنت صاحب را درجوف عریضه فرستادم که به نظر مبارك برسد... دیشب جناب وزیر مختار روس هم نزد این غلام آمده، پاره‌ای‌گفتگوهای دوستانه‌درباب بهمن‌میرزا مذکور ساخت‌که موقوف به تفصیل آن است که زبانی جسارت به‌عرض شود»[۸].

گفتیم شاه را از هرکاستی که‌در کارها می‌دید آگاه می‌ساخت. به‌مثل راجع به‌محمودمیرزا نخستین ولیعهد ناصرالدین‌شاه راست و پوست‌کنده نوشت: «درباب ولیعهد روحی فداه... مقرر داشته بودندکه انشاءالله‌تعالی احوال ایشان خوب است... در باب اطمینان از ناخوشی، پاك و صاف من از این مادر، و این خانه، و آن‌دایه چشمم آب نمی‌خورد و بسیار می‌ترسم»[۹]. نظرش صحیح‌بود. ولیعهد چندماه بعد به‌کودکی‌مرد (جمادی‌الثانی ۱۲۶۵).

باری، امیر نه‌تنها هیچ دستور عمده‌ای‌نمی‌فرستاد مگراینکه‌پیشتر شاه را از آن آگاهانیده و تصویب او را بدست آورده باشد، بارها پیش‌نویس نامه‌های مهم را به‌نظر شاه می‌رسانید. می‌نویسد: درخصوص جواب کاغذ ایلچیان روس و انگلیس «میرزامحمدعلی‌خان مسوده را به‌نظر همایون رساند. گفت: پسند طبع مبارك شد. بازهم فرستادم، اگر درست نوشته شده، مهر کرده بفرستم. والا هرطور که رأی مبارك علاقه می‌گیرد، بفرمایند. بنویسم. زیرا خیال قبلهٔ عالم... از این غلام جمع‌تر است»[۱۰].

البته مغز متفکر سیاست و اداره‌کنندهٔ مملکت میرزاتقی‌خان بود. اصول سیاست را او تعیین می‌کرد، باشاه مشورت می‌کرد، تصویب او را می‌گرفت و به‌اجرا درمی‌آورد. در این‌باره، گاه بود که دستور شاه را تأیید می‌کرد و بی‌کم‌وکاست بکار می‌بست. می‌نویسد: «آنچه حکم و مقرر فرموده‌اید، مجری‌ومطاع‌است». یااینکه: «ازاحکام‌همایون‌که‌طابق‌النعل‌بالنعل

---

۸. مجلس، آن‌قطعه‌ها از نامه‌های مختلف امیر به‌شاه نقل شد.

۹. مجموعهٔ کاغذهای امیر، خطی. محمود میرزا از زن شاه موسوم به گلین خانم بود.

۱۰. مجموعهٔ کاغذهای امیر، خطی.

کاشف از خیالات فدوی بود، استحضار حاصل کـرد... همگـی از جملهٔ واجبات و لوازم این کار بود». اما گاه بودکه بردستورشاه ایراد می‌گرفت و او را قانع می‌ساخت‌که اجرای‌آن به‌مصلحت دولت نیست. متذکر می‌گردد که: درباب مأموریت «آن شخص» به‌کرمان «یکدفعه اگر بگویم، گاه‌هست او مثل سایرین چنان بداند که گوشت قربانی است، این‌هم درمیانه حصهٔ اوست. صبح به‌راهی که عرض خواهم کرد، اقدام می‌شود... بعداز صدور دستخط همایون، این غلام بارها جسارت‌کرده‌که حد آن را نداشته ونخواهد داشت که بگوید قبول ندارد. در نوکری ابداً اینطور جسارت را وظیفهٔ خود نمی‌داند»[۱۱].

اما راجع به‌رابطهٔ خصوصی امیر و شاه و جنبهٔ تربیتی و دایگی او:

در مناسبات شاه و وزیر حالت خاص و استثنائی وجود داشت کـه مانندش را نمی‌شناسیم. نه به‌رابطهٔ متعارفی صدراعظم و پادشاه درنظام سیاست ایرانی می‌ماند؛ نه به عالم پیرومریدی حاجی‌میـرزا آقـاسی و محمدشاه شباهتی داشت؛ و نه شبیه وضـع تحکم‌آمیـز خشك صدراعظم مقتدری چون قائم‌مقام بود نسبت به‌محمدشاه. دقیق‌ترین بیانی‌که می‌توانیم بکنیم اینکه در مناسبات شخصی امیر و ناصرالدین‌شاه یك نوع حالت پدری و فرزندی (خالی از همهٔ ملاحظات و تشریفات دولتی، وحاوی همهٔ جنبه‌های عاطفی و انسانی آن) وجود داشت. در توجیهٔ روانشناسی آن باید بگوئیم ناصرالدین‌شاه که از پدر محبتی ندید، حتی به‌دوران ولیعهدی مواجب درستی به‌او نمی‌رسید ــ و از مادرش دلی خوش نداشت بلکه از او بدش می‌آمد ــ از هرجهت بـه‌امیرکبیر روی آورد و او را پشت‌وپنـاه خـود می‌شناخت. امیرهم آن خواستهٔ روانی شاه را برآورد. این خود صمیمیت و همدلی متقابلی میان آن دو ایجاد کرد.

از یك‌سو لطیف‌ترین محبتهای پدری در نوشته‌های خصوصی امیر به‌شاه منعکس است: پاکدلانه به‌شاه می‌نویسد: «خودتان می‌دانید، وخداوند که عالم تمام سرایر است می‌داند که این غلام به‌قدر وجود ناقابل خود، آنی از خدمت و نوکری شما غفلت نکرده، اگر نتوانسته است مصدرخدمتی لایق بشود از عدم بخت و نامساعدی طالع این غلام است»[۱۲]. باز می‌گوید: «عمر و زندگانی و دولت و عزت... را برای آن می‌خواهم‌که به‌وجود مبارك خوش بگذرد و قلب مبارك مشعوف باشد... زحمتی که شب و روز این‌غلام می‌کشد برای خرسندی وجود مبارك است». در بیماری شاه‌پدرانه سفارش می‌کند: «نمی‌دانم فردا چه خواهند کرد، انشاءالله پرهیز را خوب نگـاه خواهند داشت ــ نه مثل ناپرهیزی کـه در اول این ناخـوشی کرده‌اند، نباشد. زیرا که صحت مزاج مبارك شما باعث آسایش هجده‌کرور نفس است»[۱۳]. فرزانه‌وار می‌گوید: «خدا به‌شما دلتنگی ندهد، زیرا خیال مثل

۱۱. مجموعهٔ کاغذهای امیر، خطی.
۱۲. متن نامه خواهد آمد.
۱۳. مجموعهٔ کاغذهای امیر، خطی.

درختی است که ازخود کرم بیرون می‌آورد، وکم‌کم می‌پوساند تا به‌جزئی صدمه‌ای تمام می‌شود»[۱۴].

از سوی دیگر، امیر که معمولا خویشتن‌دار بود، آنقدر خود را باشاه یکدل می‌دانست که خصوصی‌ترین امور زندگی‌اش را هم از شاه کتمان نمی‌داشت. حتی شاه را از انفعالات نفسانی خود و حالت غمزدگی که گاه براو چیره می‌گشت، می‌آگاهانید[۱۵]. این‌هم گفتنی است که لحن نامه‌های خصوصی او که به‌خط خود به‌شاه نگاشته، خیلی خودمانی است. معمولا خود را «فدوی» و «غلام» و «خانه‌زاد» می‌خواند. و گاه به‌صورت اول‌شخص «من» نام می‌برد، و به‌شاه «شما» خطاب می‌کند. آن نشانه‌ای است ازیگانگی مناسبات شاه و وزیر. اما در کاغذهائی که به‌خط منشی خود به‌شاه نوشته، کاملا رسمی است و همهٔ القاب سلطنت را مرعی داشته است. این نیز مؤید نکته‌ای است که پیشتر گفتیم؛ در انظار نمی‌خواست از مقام سلطنت چیزی کاسته شود. برروی‌هم بیش‌از پانصدنامهٔ خصوصی امیر به شاه تاکنون به‌دست ما رسیده است. در مجموع آنها یك لفظ چاپلوسانه نیافتیم. به‌تعبیر خودش: هرچه می‌نوشت «تملق و جسارت نبود، حقیقت‌گوئی بود».

در جهت متقابل، شاه امیر را بسیار عزیز می‌داشت. او را به فداکاری و صداقت می‌شناخت، و خدمتش را می‌ستود. شاه آشکارا می‌گفت: «سعادت سلطنتش بسته به‌وجود امیرنظام است»[۱۶]. بارها به‌این زبان، امیر از لطف شاهانه سپاسگزار است: «دستخط همایون که مایهٔ هزاران افتخار و اعتبار بود زیارت شد». یا اینکه: «خط همایون که به افتخار این غلام ارادت فرجام شرف صدور یافته بود زیارت نمود... در جنب این مکرمتها نه زبان شکر دارم، نه درخور عنایات کامله خدمتی از دست برمی‌آید»[۱۷]. در شناخت روابط امیر و شاه این نکته مهم است که امیر بی‌نهایت به‌محبت شاه حساس است. و اندك بی‌مهری در ذهن او تأثیرمی‌گذاشت. می‌نویسد: «همین‌قدر جسارت می‌شود که این غلام برای دو روزهٔ عمر دنیا از شما مأیوس نمی‌شوم... اما انسان است؛ بااین همه اعتقاد و نوکری البته حرف ملال‌انگیز، دلسرد می‌کند. از فضل خدا امیدوارم از طرف سرکارنباشد، بل از افساد باشد که این غلام را دلخور نمایند»[۱۸]. گاه سخنش بردل می‌نشیند: «استدعائی و منظوری نداشت و ندارد که تفاوتی به‌حال نوکری این غلام حاصل آید؛ حالت مهر خودبوئی که باید می‌دهد»[۱۹]. آن انفعال عاطفی، واکنشی است از راستی او در خدمتگزاری به‌پادشاه: «به‌اعتقاد خود اگر عرضی نماید... گمان در عرض خود بی‌صداقت نباشد. نمی‌خواهد

---

۱۴. مجلس،نامه‌های خصوصی امیر به‌شاه، خطی.
۱۵. نگاه کنید به بخش سوم.
۱۶. انگلیس ۶۰/۱۴۴، فرانت به پالمرستون، ۲۳ فوریهٔ ۱۸۴۹.
۱۷. مجموعهٔ کاغذهای امیر، خطی.
۱۸. از همان مجموعه. ۱۹. متن نامه خواهد آمد.

جسارت کرده اجرای خدمت نماید، ولیکن آنچه در نوکری توانسته، گمان، خودداری نکرده است»[۲۰].

چند نکتهٔ دیگر از عوالم انسانی و خودمانی شاه و امیر بگوئیم: شاه همواره از حال او پرسان است. در نخجیرگاه هم به‌یاد او بود، و از کبکهای شکارکرده سهم امیر را کنار می‌گذاشت. امیر هرروز سراغ شاه می‌رفت، یا احضار می‌گردید. یکبار که قبل‌از قورق احضار شده بود،گفت: «شرفیابی این غلام حالا نمی‌شود، کار زیاد دارم. باغ قورق برنمی‌دارد، در حقیقت صحرا می‌باشد. اما حالا دلتان می‌خواهد، امر با سرکار همایون است». گاه اگر لازم می‌افتاد بیوقت نزد شاه می‌رفت: «عرضکی داشته و دارم، و به‌اعتقاد خودم وقت آن می‌گذرد. حالا چه می‌فرمایند. اگرسرپاهم باشد، یا همان دراندرون‌هم باشد می‌خواهم شرفیاب شوم.» شاه‌گاهی سخن به‌شوخی می‌گفت. اما امیر به‌معنی آن حساس است: «شوخی فرموده بودند، ولکن معنی داشت. انشاءالله شما از همان راه مرحمت و شوخی مرقوم فرموده بودند»[۲۱]. نوشته‌های امیر به‌شاه همیشه خشك و رسمی نیست، گاهی به‌نکته‌های لطیف برمی‌خوریم. نمونه‌اش را پیشتر خواندیم[۲۲]. یکجا گوید: «این آدم که من دیدم، بی‌ضرب چهارگاه می‌رقصد، علی‌الخصوص که از نوپیرایه‌ای براو بندند»[۲۳]. جای دیگر می‌نویسد: «تا شام منتظر شدم، تشریف نیاوردید... باوجود جزئی نقاهتی که در مزاج ملکزاده بود، به‌او وعده داده بودم که عصری بیایم... باهم به‌باغ برویم. حالا شام است آمده‌ام. از آنجا مانده، از اینجا رانده. چه می‌فرمائید و چه ترضیه مرحمت می‌فرمایند که تلافی این دو ضرر بشود»[۲۴].

در عالم مناسبات شاه و وزیر، روش امیر به‌عنوان مربی نیکخواه ناصرالدین‌شاه شایان توجه است. و در شناخت مقام استثنائی امیر درنظام دولت مطلقهٔ ایرانی هم دارای اهمیت است. یگانه هدفش این بود که شاه فن مملکتداری را بیاموزد، به‌مسئولیت سلطنت آگاه گردد، و به‌کارها هشیار باشد. اینجا به‌عنوان آموزگاری دلسوز و فرزانه، شیوهٔ نرمی و سختی هر دو را بکار می‌بست. در یکی از مهمترین نامه‌های امیر که به دست ما رسیده، شاه را متنبه می‌گرداند که: «به‌این طفره‌ها و امروز و فرداکردن و از کارگریختن، در ایران به‌این هرزگی حکماً نمی‌توان سلطنت کرد.» بلکه باید به‌همهٔ امور بینا باشد، و همه‌چیز را جویا گردد. و خاطرنشان می‌کند: «گیرم که من ناخوش یا مردم... شما باید سلطنت بکنید یا نه؟... یا دائم محتاج به‌وجود یك بندئی باشید.» نامهٔ نغز و جاندار امیر را

---

۲۰. مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به شاه، خطی.
۲۱. آن قطعه‌ها از مجموعهٔ کاغذهای امیر، نقل شده‌اند.
۲۲. نگاه کنید به بخش سوم.
۲۳. مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به‌شاه، خطی.
۲۴. مجموعهٔ کاغذهای امیر، خطی

می‌آوریم[۲۵]:

قربان خاکپای همایونت شوم،
دستخط همایون زیارت شد. اولا استفسار حال این غلام را کرده بودند، بدنیست. حکیم این غلام موسی کلکه و ملامحمد هردو هستند. ثانیاً درباب سان‌سواره بانکلی مقرر فرموده بودند که: در میدان‌نمی‌شود، بیرون بروید. اگر آجودان‌باشی عرض کرده یا خود اختیار فرموده‌اید امر باقبلهٔ عالم است، ولکن به‌این طفره‌ها و امروز و فردا کردن و ازکار گریختن در ایران به‌این هرزگی حکماً نمی‌توان‌سلطنت کرد. گیرم که من ناخوش یا مردم فدای خاکپای همایون. شما باید سلطنت بکنید یانه؟ اگر شما باید سلطنت بکنید بسم‌الله. چرا طفره می‌زنید؟ موافق قاعدهٔ کل عالم پادشاهان سابق چنان نبوده که همگی درسن سی‌ساله و چهل‌ساله به تخت سلطنت نشسته باشند؛ در ده‌سالگی نشستند و سی وچهل سال در کمال پاکیزگی پادشاهی کردند. هرروز از حال شهر چرا خبردار نمی‌شوید که چه واقع می‌شود؟ وبعداز استحضار چه‌حکم می‌فرمایند. از درخانه و مردم و اوضاع ولایات چه‌خبر می‌شود و چه حکم می‌فرمایند؟ قورخانه و توپی که بایست به استرآباد برود رفت یانه؟ این همه قشون که در این شهر است از خوب وبد سرکرده‌های آنها چه‌وقت خواستند؟ و ازحال هرفوج دایم خبردار شدید؟ و همچنین بنده ناخوشم وگیرم هیچ خوب نشدم، شما نباید دست ازکار خودبردارید، یا دایم محتاج به‌وجود یك بندئی باشید. اگرچه جسارت است اما ناچار عرض کردم. باقی‌الامر همایون.

نامهٔ بعدی امیر می‌نماید که سخنش در شاه تأثیر کرده و به‌کار دولت دل داده است. پس به‌مهربانی می‌نویسد و شاه را تشویق می‌کند که: «دو ماه اینطور دماغ درکار بسوزانید، جمیع خیالات فاسد از دماغ مردم ایران برود، و کارها چنان نظم بگیرد که همهٔ عالم حسرت بخورند». متن نامهٔ ارزندهٔ امیر را نقل می‌کنیم:

هو. قربان خاکپای همایون مبارك شوم،
دستخط همایون زیارت شد. خدا این نصف جان ناقابل این‌غلام را فدای خاکپای همایون نماید. امیدوار ازفضل خدا وباطن‌ائمه‌اطهار(ص) هستم که دوماه اینطور دماغ درکار بسوزانید، جمیع خیالات فاسد از دماغ مردم ایران برود، و کارها چنان نظم بگیرد که همهٔ عالم حسرت بخورند، و وجود امثال این غلام باشد یا نباشد به فضل خدا ذات مبارك

۲۵. اصل این نامه و نامهٔ بعدی در تصرف مرحوم سید نصرالله تقوی‌بود تصویر هردونامه جزو ضمائم کتاب آمده است.

دوای هردردی باشد، و چنان محیط برکار شوند که بی‌مشاورهٔ احـدی خدمات کلیه به‌یك اشارهٔ خاطر همایون انجام گیرد. زیرا که جمیع‌عالم درخوب وبد از تشر و کارسازی اول است که ببینند، بعد خود بخود از واهمهٔ سلطنت راه می‌رود. اینها تملق و جسارت نبود حقیقت‌گوئی بود که جسارت به عرض می‌شود. البته بعداز نوشتن جوابها به نظر همایون می‌رسد. باقی‌الامر همایون.

در پرورش شخصیت سیاسی شاه، همه‌جا تعلیمات زیرکانه‌ای می‌دهد که در گفت و شنود با نمایندگان خارجـی چنین‌وچنان بگوید. حتی مراقب رفتار عمومی شاه است، از آنکه ناصرالدین‌شاه در جوانی خجول بود وگویا زود دست‌پاچه می‌شد. راجع به‌ملاقات وزیرمختار روس، شاه را چنیـن راهنمائی می‌کند: «استدعا دارد که اگر دیدن [عادی] است، امیدوار است که چنان مکالمه فرمایند که اگر بعد از اینها، مطلبی در جواب و سؤال لازم شود و فدوی بگوید که حکم همایون است، باور نماید. و اگر مطلبی عرض نماید، امیدوار است که چنان جوابهای درست، درعین آرامـی و ملایمت بفرمایند که بسیار مستحسن شود ــ و نقل سیاهها و ایلچی انگلیس نشود که شش ماهه است متصل می‌گویند که شاهنشاه راضی بودند، تو رفتی برهم زدی. اگرچه جسارت بود، اما لازم بود که عرض شد.» به‌مورد دیگر راجع به‌ملاقات ایلچی انگلیس متذکر می‌شود: «می‌خواستم عرض بکنم‌که مبادا فردا جوابی برخلاف مصلحت دولتخواهان بفرمایند»[۲۶]. یا اینکـه: درفلان‌مطلب «شما فرمایشی‌نفرمایند تاغلام‌تفصیل‌را خاکپای‌همایون‌عرض نماید»[۲۷].

در ادارهٔ امور داخلی نیز همان‌گـونه شاه را تعلیـم می‌داد: «دو دستخط همایون التفات فرموده بنگارید: یکی به‌نواب‌حمزه‌میرزا، اما لفظ والی در حق او مرقوم نفرمایند. یکی به‌نواب سلطان‌مرادمیرزا، مضمون این باشد...». پس‌از ذکر مضمون دستخط، می‌افزاید که مرقوم دارند: «تفصیل‌را جناب امیرنظام‌به‌شما نوشته‌اند»[۲۸]. دربرخی‌موضوعها سربسته سخن گفته که تنها شاه که سابقهٔ ذهنی داشته، پی ببرد. به‌مثل: فلان مطلب را «نخواست که فدوی در عریضه عرض نماید.» یا اینکه: «در باب شخص معلوم نه آنطور است که جلوه کرد. خودم تفصیل را... عرض می‌کنم... تا چیزی ندانم عرض نمی‌کنم.» رفتار و کردار شاه را نیز از نظر دور نمی‌داشت. یکجا خاطرنشان می‌نماید: «چون وعده به‌خـانـهٔ فخرالدوله داده‌اند، بدیهی است که لازم است تشریف ببرند از راه باغ. اما اگـر تکلیف تکیه بکنند، انشاءالله‌تعالی قبول نخواهند فرمود.» جای دیگر به‌طعنه

۲۶. مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به‌شاه، خطی.
۲۷. مجموعه کاغذهای امیر، خطی.
۲۸. برای شرح موضوع نگاه کنید به بخش هفتم.

می‌آورد: «امر خیر طرب انشاءالله مبارك است. زیاده جسارت نورزید.»

خلاصه اینکه به‌قول دکتر پلاك طبیب شاه: «امیرنظام آنچه را که لازمهٔ سلطنت بود، به‌شاه می‌آموخت. و خطابه‌های شاه راکه باید درمواقع سلام بخواند، تهیه و تصحیح می‌کرد»[۲۹].

میرزاتقی‌خان به‌عنوان مربی ناصرالدین‌شاه، اگر نتوانست همهٔ جهات شخصیت او را پرورش دهد و او را درکارسیاست صاحب‌ثبات‌رأی‌و عزم قوی گرداند ــ این اندازه هست که تعلیم و تربیتی که او به‌شاه داد در رشد فهم سیاسی او به‌یقین تأثیری نیکوداشت ــ تأثیری که از همان دورهٔ امیر بچشم می‌خورد. به‌چند نمونهٔ آن توجه می‌دهیم:

در نامهٔ امیر به‌شاه می‌خوانیم: «مقرر فرموده بودند که به‌حکام بنویسد که عریضه بنویسند. حسب‌الامر با چاپار آینده پانزدهم [ماه] می‌نویسد. ولیکن حکام در این‌باب خلاف معمول پادشاهان سلف‌نکرده‌اند. قدیماً رسم همان بوده است‌که کم عریضه عرض می‌کرده‌اند. اما رسم صحیح حکم پادشاهان [این] که حالا می‌فرمایند، می‌باشد»[۳۰]. روشن است‌که از حکام ولایات کمتر گزارش می‌رسید، و اکنون به‌دستور شاه مقرر گردید که منظماً گزارش بفرستند.

دیگر مورد مهم این بود که مسودهٔ چند نامهٔ رسمی را در خصوص روابط ایران و عثمانی و مأموریت مشیرالدوله به‌کمیسیون مرزی، برای مطالعه و صوابدید شاه فرستاد. و ضمن یادداشت خود به‌شاه توضیح‌داد:

«دوکاغذ مفصل به وزرای مختار نوشته شده بود. ثانیاً دو کاغذ دیگر از آنها مختصرتر من‌باب‌الاحتیاط نیز نوشته شده. کاغذهای مزبوره را فرستاده کــه نظر مبارك... بگذرد. قــرار داده است... اول دو کاغذ مفصل را ابلاغ نماید. بعد از آنکه گفتگوی طرفین منجر به‌آن شد که باید مشیرالدوله لامحاله برود، آن وقت دوکاغذ آخری را برای ختم کلام داده باشد. هرگاه مقبول خاطر مبارك. . . باشد اقدام خواهد شد. امره‌الاعلی مطاعا».

شاه در حاشیه این نکته‌جوئی را می‌کند: «دوکاغذ مفصل را درباب اسطاطاسکو نوشته بودید، بسیار خوب پسندیدم. اما دوکاغذ مختصر را که مضمونش اذن دادن به‌میرزاجعفرخان است به‌زهاب‌وکرند برای تحدید حدود، نپسندیدم. و این معنی و قرار را بی‌اینکه وزرای مختار کاغذ دولتی بدهند که مأمور روم مثل سرحد آذربایجان و محمره اغتشاش و حرف خلاف عهد ارزنةالروم. . .»[۳۱]. نمونه‌ای از دستخطهای شاه به‌امیر که مراقبت

---

29. J. Polak, vol. 1. P. 7.

۳۰. مجموعهٔ کاغذهای امیر، خطی.

۳۱. گوشهٔ کاغذپاره شده، اما مطلب روشن است. شاه می‌گوید: نخست وزرای مختار روس وانگلیس تضمین کنند که قضیهٔ قطور و محمره تکرار نگردد، آن وقت مشیرالدوله به مرز زهاب وکرند برود. (نگاه کنید به بخش روابط ایران و عثمانی).

او را در کارها می‌نماید نقل می‌کنیم[۳۲]:

جناب امیرنظام،
انشاءالله احوالتان خوبست؛ با کارهای زیاد امروز نمی‌دانم چه کردید؟ جواب کاغذهای روس و انگلیس را البته نوشتید. دیگر سلیمان‌خان کی می‌رود، احکامش را گفتید بنویسند یاخیر؟ دیگر از سلامتی احوالتان و امورات دوکلمه قلمی نمائید، مستحضر باشم.
فی‌جمادی‌الثانی ۱۲۶۶.

گفتار ما تا اینجا محدود بود به‌سنجش رابطهٔ دولت امیر و سلطنت به‌استناد نوشته‌های رسمی ایران و نامه‌های خصوصی امیر که معتبرترین مآخذ این مبحث است. ببینیم آن معانی درگزارشهای وزیرمختار انگلیس چگونه منعکس گردیده و نظر او در ارزش‌یابی قدرت امیر و تأثیر او در پرورش شخصیت ناصرالدین‌شاه چیست.

چهار ماه پس از سلطنت شاه و صدارت امیر، کاردار انگلیس می‌نویسد: «امیرنظام مورد نهایت اعتماد شاه است، رأی و میل او تنها راهنمای سلطنت در انجام کارها و اصلاحات مملکت می‌باشد . . . شاه نسبت به‌هوش و کاردانی امیرنظام همان اعتقادی را دارد که محمدشاه نسبت به‌حاجی‌میرزا آقاسی داشت. امیر کاری را انجام نمی‌دهد مگر اینکه قبلا با شاه مشورت نماید؛ این معنی حتی در امور بسیار جزئی صادق است. در هرمطلبی اگر فرصت توضیح زبانی نداشته باشد، یادداشت مفصلی به‌شاه می‌فرستد و نظر خود را می‌دهد. شاه نیز معمولا تصمیم خود را به‌خط خودش می‌نگارد»[۳۳].

یك سال بعد شیل می‌نویسد: «برقرار ساختن امنیت و ترقی وضع عمومی کشور طبعاً موجب تحکیم حکومت گردیده، خاصه دولت امیرنظام بیش‌از پیش استوار گشته... شاه داناتر وکاردان‌تر از سابق بنظررسید؛ امید می‌رود بتواند مقامی را که شایسته سلطنت است کسب کند. مرتبهٔ آخر که حضور شاه باریافتم، بسیار سنجیده و درست سخن می‌گفت. ترقی او نسبت به‌مرتبهٔ‌گذشته شگفت‌آور بود. شاه را ازتوجهی‌که به‌امورمملکت معمول داشته تبریك گفتم، و خاصه توصیه نمودم که خود را از همهٔ کارها آگاه بدارد»[۳۴]. همه از یمن تربیت امیر بود.

شش ماه بعد می‌نگارد: «قدرت امیرنظام همچنان برجاست، از اعتماد شاه نسبت به‌او هیچ کاسته نشده، اما امیرنظام خردمندانه ازتسلط مطلق خود بر شاه کم کرده است. . . شاه در کارهای جاری این اندازه

۳۲. مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به شاه، خطی.
۳۳. انگلیس ۶۰/۱۴۴ فرانت به پالمرستون، ۲۶ ژانویهٔ ۱۸۴۹.
۳۴. انگلیس ۶۰/۱۵۰ شیل به فرانت، ۲۳ فوریهٔ ۱۸۵۰.

کوشاست که گزارشهای روزانهٔ کشور را می‌خواند، گرچه به ندرت ممکن است بدون مشورت و تصویب امیرنظام دستوری صادر نماید. زندگی خصوصی شاه از قاعدهٔ درست بیرون نیست، رفتارش ساده و بی‌پیرایه است، و حتی شاید بیش از اندازه برای ایران ساده باشد»[۳۵].

نتیجه‌ای که از مجموع مدارك اصیل تاریخ می‌گیریم اینکه هیچ امر دولتی نبود که شاه را از آن آگاه نگرداند، هیچ تصمیم عمده‌ای نمی‌گرفت مگر با تصویب شاه باشد، و امیر خود مشوق شاه بود و حتی او را وادار می‌کرد که به‌کارها رسیدگی نماید، و در فن سیاست خبره گردد. پس سخن برخی تاریخ‌پردازان مبنی براینکه میرزاتقی‌خان مانع دخل و تصرف ناصرالدین‌شاه در ادارهٔ مملکت بود ـ یکسره باطل و نامعتبر است.

اینك می‌پردازیم به بررسی رابطهٔ امیر با دستگاه دربار.

قبلا درسنجش اعتبار دولت امیر ازدیدگاه طبقات مختلف اجتماع، نتیجه‌گیریهای سابق را به اجمال یادآور می‌شویم: «جمیع رعایا به بودن امیر راضی بودند»[۳۶]. طبقهٔ رعیت که از زورستانی دیوانیان وسیورسات لشکریان رهائی یافته، دعاگوی نظم میرزاتقی‌خانی بودند. کسبهٔ خرده‌پا و طبقهٔ بازرگان وصنعتکاران که‌کارشان‌خوب رونق گرفته‌بود، پشتیبان امیر بودند. و دیدیم‌که در شورش ساختگی سربازان ارك، مردم شهر دکان و بازار رابستند و به‌مقابلهٔ آنان برخاستند ـ بطوری که «دراین مملکت هیچوقت چنین تظاهراتی به‌نفع وزیری دیده نشده است».[۳۷] از طبقهٔ حاکم ـ اهل قلم ومستوفیان نیز بطورکلی روی دل به‌سوی‌حکومت امیرداشتند؛ نزدیك‌ترین همکاران امیر درمیان همان صنف بودند. همچنین گروه محدوددرس‌خوانده‌ای که‌تازه به‌دستگاه دیوان راه‌یافته، از معتقدان اصلاح وترقی بودند. ازطبقهٔ روحانی، مخالفتی جدی علیه‌امیر بظهور نرسید. «ولی اعیان مملکت چون مجال تعدی و خودسری نداشتند به عزل‌او کوشیدند»[۳۸]. اما این «اعیان» چه‌کسانی‌بودند؟ همان‌کهنه درباریان، پاره‌ای‌ازشاهزادگان، وخاصهٔ رؤسای قوم و قبیلهٔ قاجار. (نباید همهٔ شاهزادگان راازمخالفان امیر شمرد).[۳۹] سردستهٔ دشمنان امیر، مهدعلیا مادرشاه (مادرزن خود امیر) بود. او بودکه توطئه می‌چید و مایهٔ قوت معاندان امیربود. ازآن جمله بودند. سلیمان‌خان قاجار (خان خانان) برادر مهدعلیا، شیرخان عین‌الملك که ایلخانیگری‌طایفهٔ قاجار را داشت، و میرزا آقاخان نوری.

امیر از پشتیبانی کامل و محبت قلبی شاه برخوردار بود. در دولت

---

۳۵. انگلیس ۶۰/۱۵۳ شیل به پالمرستون، ۲۲ اوت ۱۸۵۰.
۳۶. صدرالتواریخ، خطی.
۳۷. انگلیس ۶۰/۱۴۴،فرانت به پالمرستون، ۱۷ مارس ۱۸۴۹.
۳۸. صدرالتواریخ، خطی.
۳۹. گفته‌های نادر میرزا، علیقلی میرزا، و جهانگیر میرزا (که پیشتر آورده‌ایم) نموداری است از وجههٔ نظر شاهزادگانی که قدر دولت میرزا تقی‌خان راکم یا بیش می‌شناختند.

منتظم او تمایلات جاه‌طلبی همان طبقهٔ «اعیان» مهار گردید، وجلوشره نفع‌پرستی آنان را بست ـ نه‌کسی‌رایارای دخل وتصرف بیجا در ادارهٔ سیاست بود، ونه‌توان دستبردبه‌حقوق دیگران. به‌علاوه کاستن مستمریهای گزاف شاهزادگان‌ودرباریان، عاملی دربرانگیختن خصومت‌آنان بود. اینکه‌مهد‌علیا به شاه می‌نویسد: «میرزاتقی... شاهزاده‌های بیچاره را از سگ‌کمتر کرده‌بود»[۴۰] ـ جامع همهٔ آن معانی است. قضیهٔ زیر بازنمای برخورد دولت منتظم میرزاتقی‌خانی است بانفع طبقهٔ اعیان که حتی امیر راتهدیدبه‌قتل کردند:

برای تنظیم حقوق دیوانی از املاك، به دستور امیر به‌وضع‌اراضی حاصلخیز واملاك تیول وخالصه رسیدگی شد.وکتابچهٔ جامعی باتعیین‌میزان مالیات فراهم آمد. سروصدای نزدیکان وبستگان شاه ازجمله‌عمهٔ پیر او بلند شد. امیر دفتر را پیش شاه فرستاد و به تأکید نوشت: «سند جمیع‌املاك همان کتابچه است. طوری نشود که‌اوراق اوگم‌شود که ضررزیاد عاید خودتان می‌شود. نمی‌دانید که مردم‌چه‌قدر طالب هستند که این‌کتابچه از دست برود. واینکه اصرارکردم که‌کتابچه به‌نظر همایون برسد، برای‌آن عمه‌بود که‌حال روزاین غلام بیچاره را ببینندکه از دست این زن و مردها چه می‌کشم‌ـ این‌عمه که‌یك پیره‌زن‌می‌باشد به‌تشر وفریاد برسر این‌غلام چه‌می‌آورد، تاسایرین. هرروز به‌نمك قبلهٔ عالم... صدهزار تهدید قتل می‌نمایند»[۴۱]. همانجا تصریح دارد که با مهدعلیا هم، سؤال و جوابی به‌میان آمد.

آن قضیه که به‌ظاهر ساده می‌نماید، روشنگر وجههٔ‌خاطر طبقه‌اعیان دولت است نسبت به‌حکومت امیر. آن‌طبقه آن‌قدر به‌بیقاعدگی خوگرفته بودند که‌وضع هرقاعده‌ای راتهدیدی به‌نفع خویش می‌شناختند؛ چیزی‌که درمیانه نبود نفع عمومی بود. آن‌کسان از«صدهزار تهدید قتل» بازنمی‌ایستادند. امیربه‌کین آن‌گروه واقف بودکه می‌نویسد: «دشمن از برای این غلام از زن و مرد زیاداست؛ خداوند عالم وجود پادشاه... را از بلامحافظت نماید»[۴۲]. گفتهٔ نمایندهٔ انگلیس مبنی براینکه: «بزرگان مملکت دشمن امیر نظام هستند»[۴۳] ـ دلالت برهمان معنی دارد. سخن دیگر شیل درواقع وصف درستی‌است از خلق وخو وکردار اجتماعی همان‌طبقه: «چیزی که دراین ملك وجودندارد، شرف وحیثیت وایمان وحق‌شناسی است. سودپرستی وطمع‌ورزی حاکم برهرچیزی است. وانگیزه‌های‌آنی وهوس و نیرنگ و افسون براین جامعه مستولی است»[۴۴].

---

۴۰. متن نامهٔ مهدعلیا نقل خواهد شد.
۴۱. مجموعهٔ کاغذهای امیر، خطی.
۴۲. مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به شاه، خطی.
۴۳. انگلیس ۶۰/۱۴۴، فرانت به پالمرستون، ۲۶ ژانویهٔ ۱۸۴۹.
۴۴. انگلیس ۶۰/۱۵۳، شیل به پالمرستون، ۴ اوت ۱۸۵۰.

بسیاری ازآن «بزرگان» که‌ازشاه روی خوش نمی‌دیدند، به‌سوی مهدعلیاروی آوردند. شخصیت مادرشاه راباید بشناسیم. وروابط امیر با اوهم درخور بررسی دقیق است.

جهان خانم‌مشهور به «نواب» وملقب‌به «مهدعلیا» دختر امیر محمد قاسم‌خان قاجار، زن محمدشاه، ومادر ناصرالدین‌شاه و ملکزاده عزت‌الدوله بود. بسیارباهوش بود، جاه‌طلب وتجمل‌دوست، واز زیبائی بی‌بهره. خط‌و ربطی داشت، وبه‌شیوهٔ چلیپاخوب می‌نوشت. به‌علاوه درفن مکرزنانه استاد بی‌بدلی بود. منش‌اورا قدرت‌پرستی وجنون جنسی می‌ساخت؛ زندگی او پروردهٔ آن دوعنصربود. محمدشاه ازجهان خانم بدش می آمد، وطلاقش داده‌بود. اما ازدست‌او خلاصی نداشت، دربرابرش عاجز مانده. در دورهٔ فترت‌بین مرگ محمدشاه وجلوس ناصرالدین‌شاه‌به‌تخت سلطنت، مهدعلیا نایب‌السلطنه‌وار حکمرانی کرد. شاه‌تازه برخلاف‌رأی‌مادرش، میرزاتقی‌خان رابه‌صدارت گماشت. این‌بی‌اعتنائی درعالم «مادرشاهی» بروی گران آمد، خاصه برمادر قدرت‌طلبی که تا دیروز حکمش روان بود. به‌هرحال مهدعلیا برای‌خود دستگاهی‌داشت، وعلیقلی‌میرزا اعتضادالسلطنه پیشکارش بود.

اسناد معتبر ماچند مطلب عمده‌راآشکار می‌دارند: مهدعلیا از همان آغاز صدارت امیربه‌توطئه‌چینی پرداخت؛امیر نه‌فقط مدارا می‌کرد بلکه تقاضاهای‌او را برمی‌آورد که‌دشمنی‌اش‌رابرنینگیزاند؛ شاه مادرش‌رابه‌خود راه نمی‌داد و از وی دوری می‌جست؛ و نکتهٔ بسیار قابل توجه اینکه امیر در دلجوئی شاه ازمهدعلیا می‌کوشید. درتوضیح آن‌معانی به‌این اسناد توجه می‌دهیم:

چهارماهی ازسلطنت شاه ووزارت امیر نگذشته بود که درگزارش نمایندهٔ انگلیس می‌خوانیم: «شاه نسبت به امیرنظام کمال‌اعتماد را دارد... امابزرگان مملکت دشمن‌امیر هستند. وبرای اینکه‌کاررابراو دشوار سازند، از هیچ دسیسه‌ای روگردان نیستند. مادرشاه اخیراً تلاش کرد شاید اعتماد پادشاه را ازامیرنظام متزلزل گرداند، تیرش به‌سنگ خورد و کاری ازپیش نبرد»[۴۵]. چند روز بعد امیر گفته بود: «مهدعلیا ناراضیان‌را دور خودجمع کرده، وتمام کوشش خودرا بکاربسته که اقدامات وتدابیر دولت را تباه گرداند، و حال‌آنکه آنچه مهدعلیا خواسته بود، من به‌او داده‌ام»[۴۶].

ازآن برمی‌آید که نه‌تنها سرای مهدعلیا محفل مخالفان امیر و کانون فتنه‌انگیزی‌بود، درضایع‌کردن‌کارهای دولت‌هم‌کوتاهی نمی‌ورزیدند. وباید به‌خاطر بیاوریم که دراین زمان دولت بامشکلات گوناگونی مواجه بود که اساس سلطنت ناصرالدین‌شاه راتهدید می‌کرد. معهذا امیرراه‌مدارا پیش‌گرفت. و همان اوان به شاه می‌نویسد: «گمان ندارم نواب به شکست حکم همایون دراین‌شش ماههٔ اول [سلطنت] راضی شود، زیرا که دنیارا

۴۵. انگلیس ۶۰/۱۴۴، فرانت به پالمرستون، ۲۶ ژانویهٔ ۱۸۴۹.
۴۶. انگلیس ۶۰/۱۴۴، فرانت به پالمرستون، ۳۱ ژانویهٔ ۱۸۴۹.

معلوم‌است برای وجودمبارك‌شما واستقامت احکام شما می‌خواهد ... درهر صورت امر با خود سرکار همایون است»[۴۷]. همچنین شاه رابه‌استمالت از مهدعلیا ترغیب می‌نماید: «دیروز والدهٔ سرکار را زیاد دلگیر دیدم. خودم فردا خاکپای مبارك عرض می‌کنم. اگرجسارت نباشد، عرض می‌کند که زودترزیاد مهربانی ودلجوئی قلبی بفرمایند. امیدوار است که‌عرایض این غلام که از راه بی‌غرضی است، خاکپای‌همایون مقبول باشد»[۴۸].

ازآن دو نامه دستگیر می‌شود که شاه از مادرش سخت دلخور بود، و امیر میانهٔ مادروفرزندرا می‌گیرد ــ ازآنکه دوگانگی میان آنان‌را، در آن مرحلهٔ باریك، مصلحت‌دولت نمی‌دانست. درعین حال‌رأی خودرانمی‌خواهد برشاه تحمیل گرداند. باید خاطرنشان نمائیم که‌مقارن همین زمان‌بود که شاه برخلاف میل مادرش، یگانه خواهرتنی خودعزت‌الدوله رابه عقد نکاح امیردرآورد (۲۲ربیع‌الاول ۱۲۶۵). ازنماینده انگلیس می‌شنویم:

«مهدعلیا با آن‌زناشویی به شدت‌مخالفت کردبرای‌اینکه می‌ترسید برنفوذامیرنظام بیفزاید، واین امری طبیعی بود. اماشاه‌حرف مادرش را گوش نداد ودراین کار اصرارداشت. و می‌گفت سعادت سلطنتش بسته به وجود امیرنظام‌است. افراد خاندان سلطنتی، در اندرون مضمون طعن‌آمیز کوک کرده‌اند که‌پسر نوکر قائم‌مقام راباخواهر شاه فعلی و دختــرشاه سابق دست‌بدست داده‌اند»[۴۹].

شاه تصمیم خود رادربارهٔ عروسی خواهرش‌با امیر، بابی‌اعتنائی تحقیرآمیزی نسبت به‌رأی مادرش اجراکرد. در نامهٔ امیر به‌شاه نیز تصریح رفته که: «فدوی از اول برخود قبلهٔ عالم... معلوم‌است که نمی‌خواستم در این‌شهر صاحب خانه و عیال شوم. بعد، به‌حکم همایون و برای‌پیشرفت‌خدمت شما این عمل را اقدام کردم»[۵۰]. اینکه هنوز امیر جانب مهدعلیــا را نگاه می‌داشت ــ یابرای این بودکه کینهٔ مادرزنش‌را تشدید نکند، یاخیال‌می‌کرد بتوان با او راه بیاید، یا می‌خواست از متشکل‌گردیدن قدرت بدخواهانش در زیر لوای مهدعلیا جلوگیری نماید. در هر حال سعی در مدارا داشت. نمودار رویهٔ امیر چند کاغذی است که‌درقضیهٔ سلیمان‌خان قاجار معروف به «خان‌خانان» برادر مهدعلیا، به شاه نوشته. این مرد ازنابکاران بود ومبلغ دوازده هزارتومان قرض داشت، و مهدعلیا ضامن برادرش شده‌بود. می‌نویسد:

«...دلم به‌حال مهدعلیا و خودم‌ازدست اینها می‌سوزد... به‌فرمایش ایشان هم راه‌نمی‌روند، سوای دلتنگی چاره‌ای‌ندارد... من هرطور که‌فکر

---

۴۷. مجموعهٔ کاغذهای امیر، خطی، نامهٔ [ربیع‌الاول ۱۲۶۵].
۴۸. مجموعهٔ کاغذهای امیر، خطی. تاریخ آن باید سال ۱۲۶۵ باشد زیرا به شورش سالار اشاره‌ای دارد.
۴۹. انگلیس ۶۰/۱۴۴، فرانت به پالمرستون، ۲۳ فوریهٔ ۱۸۴۹.
۵۰. مجموعهٔ کاغذهای امیر، خطی.

می‌کنم بااین‌مرد که خان‌خانان است چه‌طور راه‌بروم، ازقوهٔ عقلم خارج است. درحبس بماند، دلخوری خانم‌است. بیرون بیاید، راستش باشما به ترس و سطوت سلطنت راه نمی‌رود... پول نمی‌دهد، از عهده برنمی‌آید». راجع‌به‌او باز می‌آورد: «آدمی که‌اول‌وآخر حرفش معتبر نیست، نمی‌دانم بااو چه‌بایدکرد»؟ ازاین ماجرا به‌ستوه آمده‌بود: «نه‌مرگ‌برای این غلام هست، نه‌خلاصی ازدست این‌قسم معامله‌ها»ـ برای اینکه «نواب ضامن شده» است[۵۱].

نتیجه‌اینکه این‌تصور خطاست که‌میرزاتقی‌خان ازروز اول‌بامهدعلیا درافتاد، یابا اوسرناسازگاری داشت. اماجان کلام این‌است که منطق‌سیاست امیر بانفع‌افراد آن قوم و قبیله ـ تضاد عینی داشت. این مهدعلیائش بود، آن‌عمهٔ عجوزه، واین‌هم خان‌خانان. کار امیر باآن‌دارودسته، روزی به‌پیکار می‌کشیدـیادقیق‌تر بگوییم پیکار آنان آشکار می‌گردید.

یك‌سال و نیم از صدارت امیر گذشت. نوشتهٔ وزیرمختار انگلیس را می‌آوریم‌که: «دولت امیرنظام بیش‌ازپیش‌استوارگشته‌است. شمار دشمنانش کمترازسابق نیستند، اماهنوز توطئه‌ای که‌بتواند اورابراندازد، وجود ندارد. فعلا قدرت‌امیر نظام‌برجاست وحکومتش ایمن»[۵۲]. باز ازاومی‌شنویم: «خیال‌اینکه‌شاه امیرنظام رامعزول‌گرداند ودیگری رابه‌جای اوبنشاند، در بین‌نیست. وهمهٔ قدرت دردست‌اوست. ازاینرو رقیبان امیرنظام ضعیف هستند، گرچه خودش به‌خطر آگاه‌هست که‌دراصول سلطنت مطلقه، مقام صدراعظم همواره در معرض خودکامگی و هوس پادشاه قرار دارد» [۵۳].

سیاست امیر در مدارای بامهدعلیا مؤثر نیفتاد. آن‌زن حیله‌گرلجوج از دسیسه‌کاری که حرفه‌اش بود،دست‌بردار نبود. به‌اعتراف خودش (در کاغذی که‌به‌شاه نوشته): چون شاهزادگان و دیگر کسان «اززمین وآسمان دستشان بریده شده بود، به‌جهت اینکه خفیف نشوند یا درددل خودشان را وعرضشان‌را [بکنند] ناچار روبه‌من می‌آوردند.» امابه حقیقت او که «در رسوائی‌وفرومایگی‌اش... هرچه‌گفته شودبازکم است»[۵۴]ـ با بدخواهان امیر همواره در کنگاش و توطئه‌سازی بود. حالا شاه و امیر کاررابروی سخت گرفتند. سرای مهدعلیاتحت مراقبت قرارگرفت. به‌دستورشاه هیچکدام از شاهزادگان یاکسان دیگر، بدون اجازه نامهٔ کتبی اذن دیدار مادرش را نداشتند. بازبه‌قول مهدعلیا (که نامه‌اش راخواهیم خواند): «اگر پشت سرشاهزاده‌ها هم بزنند، بیقاعده و بی‌اذن نخواهند آمد». حتی موضوع راندن او از پایتخت مطرح شد.

---

۵۱. آن مطالب از سه نامهٔ امیر به‌شاه نقل شده، مجموعهٔ کاغذهای امیر، خطی.

۵۲. انگلیس ۶۰/۱۵۰، شیل به پالمرستون، ۲۳ فوریهٔ ۱۸۵۰.

۵۳. انگلیس ۶۰/۱۵۳، شیل به پالمرستون، ۲۲ اوت ۱۸۵۰.

۵۴. انگلیس ۶۰/۱۶۹، شیل به مامزبوری، ۲۲ اکتبر ۱۸۵۲.

ازآن گذشته،زندگی خصوصی مادرشاه برشاه گران می‌آمد. ناصرالدین‌شاه‌به اندازه‌ای ازکردار عمومی و خصوصی مادرش بیزار بود که‌نه فقط او را به‌خودراه نمی‌داد، به‌حسینعلی‌خان معیرالممالك (پدر دوستعلی‌خان) گفته‌بود:

«زنی که به‌خانهٔ مادر من رفت، به کارتو نمی‌خورد. طلاق بده».

او هم طلاقنامهٔ زنش، دختر فتحعلی‌شاه راآماده کرد. روزی که‌زنش را در خانهٔ مهدعلیا یافت، همانجا مطلقه‌اش ساخت۵۵.

اینك نظری به اسناد مربوط به‌آن قضایاافکنیم: نامهٔ مهدعلیا به شاه این معنی‌رابازمی‌نماید که موردعتاب تندشاه‌قرار گرفته بود، وپسرش اورا ازهرکسی «نامحرم‌تر» به‌خود می‌دانست. دربرائت خود می‌نویسد: «چه‌وقت‌دخل وتصرف به‌کار شما ودولت‌شما کرده‌ام... نه با وزیرتان آشنائی دارم... پیشهٔ من مثل مادراسدالله دعاگوئی است». عجز مهدعلیا را این‌نامه می‌نمایند۵۶:

قربانت بگردم،

شما باید چه وقت دیگر مرا بشناسید؟ من چه‌کار دارم به این حرفها؟ چه وقت دخل و تصرف به‌کار شما و دولت‌شما کرده‌ام؟ باوجودی که من از همه‌کس با احتیاط‌تر راه می‌روم، شما از همه‌کس مرانامحرمتر می‌دانید. از قصر که آمدم بعضی حرفها شنیدم؛ گفتم گاه هست که خدمت شما عرض نکرده باشند، خواستم به‌شما حالی کنم. والا به من چه پادشاهید و مختارید.

خدا شاهد است نه باوزیرتان آشنائی دارم، نه نوکرهاتان مرا می‌شناسند، نه من آنهارا. خداوند عالم شمارا به سلامت بدارد. پیشهٔ من مثل مادر اسدالله دعاگوئی است. به‌حق خدا این حرفها را که خدمت شما گفتم از مردم شنیدم؛ همه‌کس می‌گفتند اگر می‌دانستم بایدنگفت، نمی‌گفتم. من هرگز از حرف زدن خدمت شما بی‌احتیاط نیستم.

---

۵۵. شرح‌مطلب‌ضمن‌نامهٔ‌میرزا آقاخان‌نوری‌به‌شاه از زبان‌مهدعلیا آمده‌است. می‌نویسد: «پریروز خدمت نواب رسیدم. اول دلتنگی بسیاری کرد که هرگز به‌جز رضای شاه چیزی نخواستم. بعد گلهٔ زیادی از اینکه زن معیرالممالك به‌خانهٔ فخرالدوله و هرجا رفت خودش رفت، تملق کرد و زنش را راضی کرده بود. حالا که به‌خانهٔ من می‌آید، پدرسوخته هرجا نشسته است گفته است، شاه فرمود: زنی‌که به‌خانهٔ مادر من رفت بکار تو نمی‌خورد، طلاق بده. و آن بی‌حیا طلاقنامه نوشته، دختر فتحعلی‌شاه را طلاق داد، آن هم درخانهٔ من... قربان، دستخط مبارکی به سرکار مهدعلیا نواب [مرقوم]، قدری مهربانی بفرمائید. اگرچه دلتنگی ایشان رفع شد، لیکن از شاهنشاه زیاده ازحد متوقع است». (از اسناد خان‌ملك‌ساسانی).

۵۶. از اسناد خان‌ملك ساسانی.

دیگر کاغذ مهدعلیا به‌شاه روشنگر این‌معنی است که میرزاتقی‌خان افراد طایفهٔ قاجار وشاهزادگان راکه ازسگ بیشتر بودند«ازسگ کمتر کرده بود». به‌علاوه برای منع رفت وآمد آن گروه ناراضیان به‌خانهٔ مادر شاه، مقرر گردیده بود محمدولی میرزا پسر فتحعلی‌شاه در اندرون بنشیند و به هیچکس اذن‌ملاقات با مهدعلیارا ندهد. فقط روزهای عید مجاز بودند که سراغ آن بانو بروند. این‌است متن آن نامه۵۷:

قربانت بگردم،
قرار شاهزاده‌ها همان است، روزی که از سفر آمدم، دادم. البته نکول نخواهم کرد. حالا اگرپشت گردن شاهزاده‌ها بزنند، بیقاعده و بی‌اذن نخواهند آمد. آن روز راه دیگر داشت؛ از خدمت شما که محروم بودند، میرزا تقی هم که این طایفه را و شاهزاده‌های بیچاره را از سگ کمتر کرده بود، از زمین و آسمان دستشان بریده شده بود. به جهت اینکه خفیف نشوند، یا درد دل خودشان را و عرضشان را [بکنند] ناچار روبه من می‌آوردند. حال بحمدالله این التفات که پادشاه در[حق ایران فرمودند. همه کارشان را فهمیدند، عرضشان را به‌پادشاه] می‌کنند. به من دیگر چه‌کار؟ والله من‌هم بحمدالله آسوده شدم. به علیقلی‌میرزا هم گفتم: کاغذی در این باب به‌شاهزاده ولی میرزا نوشت که به شاهزاده‌ها کلا اعلام بکند که روزهای عید بدیدن من بیایند، و در وقتهای دیگر مرخص نیستند. کاغذ راهم دادم به‌نظر شما برسد،بفرستم پیش محمدولی‌میرزا.

مهمتر از آنها، نامهٔ بسیار ارزنده و زباندارای است که مهدعلیا به شیرخان عین‌الملك برادرزادهٔ خودورئیس ایل‌قاجار (پسردائی ناصرالدین‌ـ شاه) نگاشته. و نکته‌های بامعنی‌ازآن دستگیر می‌شوند: شاه مادرش‌را از خود رانده‌بود، مهدعلیا زبان شکایت گشوده، پیامی به‌وسیلهٔ عین‌الملك به‌شاه فرستاده که«باورکردند». ازفاش کردن مطلب درنامهٔ خود زیرکانه پرهیز جسته، اماآشکار است که مطلبی راجع به‌مادرشاه سرزبانها افتاده که مایهٔ رسوائی او گشته بود. «تاحال حرف زنانه بود و اندرونی، حالا دولتی‌شده‌و بیرونی».صحبت ازبیرون کردن‌وی‌ازتهران بمیان‌آمد. دراین اوان امیرگل «سرسبداست، اسباب به‌دستش افتاده». اما مهدعلیا درعالم مادر پادشاهی «مثل سیدالشهدا درصحرای کربلا یکه وتنها مانده».

پس اوهم بی‌یار ویاور، دستش ازهمه‌جا کوتاه زبان به‌نفرین گشادکه: «هرکس می‌خواهد پادشاه راازمن برنجاند، مرا ازایشان فراری کند... همان به‌غضب خودشاه گرفتارشود.دعائی است که‌درحضرت‌معصومه ازبرای میرزاتقی‌خان‌کرده‌ام». باآن سابقهٔ عفت وتقوی،سرانجام دعای

۵۷. از اسناد خان‌ملك ساسانی.

مهدعلیا مستجاب‌گردید. نامهٔ مهدعلیا راکه‌شایان دقت است می‌آوریم۵۸:

عین‌الملک‌جان،

کاغذت رسید. نوشته بودی پیغامهای ترا خدمت قبله عالم رسانیدم، زیاد ازتوراضی شدند، وباور کردند. خدا سایهٔ مبارکشان را کم‌نکند. اگر انصاف داشتند، وحق مرا می‌دانستند، ومن‌را به خودشان مادر می‌دانستند که تاحال دانسته بودند که من برای ایشان چطور مادر باغیرتی بودم، که به‌یك روز دلتنگی ایشان راضی نبودم، وراضی بودم پسرم یك نقص برای دولتشان اتفاق نیفتد، هرگز ضرور نبود که تو یا دیگری‌پیغام مرا خدمت شاه ببری. چرا کاری بکنند که میان من و شاه کار به‌واسطه و پیغام برسد؛ واسطهٔ همه‌کس باید من بودم، و پیغام همه را بایدمن می‌بردم. کاری کردند به حرف ارباب غرض، بازور مادر خودشان را مقصر ساختند که خودشان را در دولتها و در روی زمین به هیچ و پوچ رسوا کردند. اینکه کار دنیاشان شد. گمان داشتم از اول دنیا تا حال هیچ مادری مثل من فرزندش را دوست نداشت، و زحمت نکشید. حالا کار به جائی رسید که من شاه را نخواستم، مردم دیگر خواستند. و آنقدر را نمی‌دانند که خواستن مردم از چه راهست، و خواستن من از چه‌راه. اگر شاه را هیچ نخواهم از حاجی علیخان که قطعاً زیادتر می‌خواهم. اقلا دلسوزی اورا گوش نفرمایند. باری، حرف بسیار است، میل ندارم بنویسم. اگر خداوند به خودشان انصاف داد آخریك روزی به‌سر حرف من خواهند [آمد]. خداوند حق‌را از باطل زود جدا خواهد کرد. و در مادهٔ صداقت باشاه معلوم است من حق صرفم، وحضرات باطل صرف. البته طوری می‌شود. حالا که بلاتشبیه مثل سیدالشهدا در صحرای کربلا یکه وتنها مانده‌ام، به‌هرطرف نگاه می‌کنم نه‌یاری‌می‌بینم، و نه پشتو پناهی. در مادر پادشاهی الان از من بی‌پناه‌تر کسی نیست. پناه برده‌ام به همان سیدالشهدا که هرکس می‌خواهد پادشاه را ازمن برنجاند، مرا ازاینجا فراری بکند، و شاه را رسوا بکند، همان به‌غضب خود شاه گرفتار شود. دعائی است که در حضرت معصومه از برای‌میرزا تقی‌خان کرده‌ام؛ بامن سربسر نگذارند. اگرمن در درگاه خداوند روسیاهم، ولیکن بسیار کارهای بزرگ برای من کرده است. حالا هم خدا راضی نمی‌شود که به این شدت مادر و فرزند را ازهم جدا بکند.

باری، می‌خواستم جهانسوزخان را بفرستم، بارخانهٔ ناقابلی‌خدمت شاه بفرستم. بعد از آمدن آنجا دیدم معرکه است. حاجی علیخان بعضی حرفها منتشر کرده است در شهرو نیاوران، که آدم گاهی‌خنده‌اش می‌آید، گاهی تعجب می‌کند. به‌جز حاجی‌علیخان هم حضرات نیاورانی

۵۸. اصل نامه در تصرف آقای مهندس باقر مستوفی است.

خیلی حرف می‌زنند. باوجود این حرفها چه اظهار حیاتی؟ چه ضرور که ما شاه را بشناسیم؟ یا خودمان را داخل کنیزهای شاه حساب کنیم؟ عجب هنگامه‌ای است. تاحال حرف‌زنانه بود و اندرونی، حالا دولتی شده و بیرونی. برای من نقلی نیست، ولیکن به حق خدا شاه رسوا می‌شود. تا زود است معالجهٔ این کار را بکنند؛ من مقصرم چارهٔ مرا بکند،دیگران جعل می‌کنند، قراری بگذارند از این جعلها نشود. والله بالله ازبرای دولت خودشان نقص دارد.

خوب، دشمن هرچه دلش بخواهد حالا سرسبد است، اسباب بدستش افتاده است. می‌گوید شاه چرا باور می‌کند. دور از جان شاه، خداوند اول مرا قربان شاه بکند، بعد همه را. حاجی میرزا آقاسی هم به شاه مرحوم می‌گفت مادرت ترا نمی‌خواهد، آخر مادر سوختنی شد. حاجی از نصفه راه فرار کرد. الهی خدا به این زودیها مرا مرگ‌بدهد، قربان سرشاه بکند، که دیگر من این حرفهارا نمی‌توانم‌بشنوم. کارزیاد بیمزه شده است. اگر شاه خودشان معالجه نکنند، مردم کار پیدا کرده‌اند، بد هنگامه‌ای خواهد شد. اگر تنها بیرون کردن من‌باشد، رسوائی من باشد، برای شاه بدنامی نداشته باشد، باز والله حرفی‌ندارم. حاجی علیخان زیاد چرند گفته است از قول خودش، از بزرگترها. حالا که نمی‌توان نوشت، خیلی قباحت دارد. باباجان، شما مارا خسته کردید، یکباره بکشید، تمام بشویم.

مهد علیا هیچ‌گاه در عمرش چنان‌خواری و درماندگی و حرمان نکشیده بود، چون ماری زخم‌خورده بخود می‌پیچید. اما او زنی نبود که به این آسانیها از میدان دربرود. جرگهٔ توطئه چینی درباری را هرطور بود ترتیب می‌داد[۵۹]. هدفش آشکار یعنی نابود کردن امیر، و حیله‌اش این بود که در ذهن شاه این توهم را راسخ گرداند که میرزا تقی‌خان قصد خیانت و تصاحب تاج و تخت را دارد. آن اندیشه را به‌وسیلهٔ درباریان و بزرگان طایفهٔ قاجار نشر می‌داد. به‌علاوه به‌قراری که روایت کرده‌اند در پیش بردن نقشه‌اش، رقاصان و خوانندگان اندرون را که گویا مورد توجه شاه

---

۵۹. خلاصهٔ یادداشت محمدتقی‌خان احتساب‌الملك (نوهٔ حاج علی‌خان اعتمادالسلطنه) را می‌آوریم: محفل مشاورهٔ مهدعلیا در بی‌بی‌زبیده سر راه حضرت عبدالعظیم بود. پیرمردی حاجی‌علی نام در آنجا امامزاده‌ای برپا کرده بود، و به قرار معروف گور دخترش در آنجا بود. دوسه اتاق پاکیزه هم ساخته بود؛ مهدعلیا هرهفته به عنوان زیارت به آنجا می‌رفت و ملاقاتهای او همانجا انجام می‌گرفت. کار حاجی علی بالا گرفت. «اشخاص چه واسطه‌ها برای آشنائی باحاجی برمی‌انگیختند، و چه پولها خرج می‌کردند که شرف ملاقات خانم را درك کنند». (احتساب‌الملك خود از اهل دربار بود و آگاهی داشت. در هرحال نوشتهٔ او زمینه‌ای را بدست می‌دهد. آن نوشته را خان ملك ساسانی در اختیار ما قرار داد).

جوان بودند، همدست خود ساخته بود[۶۰].

قضیهٔ اتهام امیر را در خلع ناصرالدین شاه و یابرانداختن دودمان قاجار، باید برای همیشه روشن کنیم که هیچ ابهامی نماند. در میان همهٔ کسانی که دربارهٔ امیر چیزی نوشته‌اند (اعم از تاریخ‌نویسان ایرانی و فرنگی و یا مأموران سیاسی انگلیس در ایران) تنها محمدحسن‌خان اعتماد السلطنه است که این مطلب را عنوان کرده، و امیر را به «خیانت» به سلطنت محکوم ساخته است. حتی پدرش حاج علی‌خان که مأمور اعدام امیر گردید (و به‌قراری‌که خواهد آمد شرحی در دفاع خود نگاشته و در انجام مأموریتش اظهار خوشوقتی نموده) چنین اتهامی را نزده است. اعتمادالسلطنه که سرگذشت صدر اعظمها را در «خوابنامه» خواسته از زبان خودشان بنگارد ــ از زبان امیر می‌آورد:

«معاندین من هرروز در کار سعایت هستند، و لباسهای بدی به اعمال من پوشانیده، آنها را قبیح و شنیع جلوه می‌دهند. با خود گفتم وضع سلطنت را باید تغییر داد. ابتدا براین شدم که مادر شاه را دور سازم. اگر چه آن معظمه حامی من بود، به‌پادشاه عرض کردم: برای اینکه والدهٔ شما در امورات دولت مداخله ننماید، خوب است به‌قم فرستاده شود که در آنجا با وظیفهٔ زیاد زندگانی کنند. این عرض من مسموع نشد، بلکه والدهٔ شاه این سخن را شنید، سخت با من دشمن گردید. و اگر از شاه هم این سخن را نمی‌شنید خود به‌فراست دریافت می‌کرد که من در چه خیالم». به‌دنبال آن شرحی از این مقوله می‌دهد که به‌همان‌سان که نادرشاه، طهماسب دوم صفوی را خلع کرد ــ امیرهم درصدد برآمد ناصرالدین‌شاه را براندازد[۶۱].

اعتمادالسلطنه همان شرحی که در خوابنامه آورده، با شاخ وبرگ بیشتری در صدرالتواریخ گنجانده است: میرزا تقی‌خان به‌شاه عرض کرد:

---

۶۰. خلاصهٔ یادداشت خان‌ملك ساسانی را نقل می‌کنیم: از دختران اندرون که با مهدعلیا دمساز بودند یکی سلطان خانم رقاصهٔ مهدعلیا بود و دیگری زن آوازخوانی که مورد علاقهٔ عزت‌الدوله بود و گویا همان کسی است که بعدها برای فریفتن عزت‌الدوله به کاشان فرستاده شد. سلطان خانم دختر گستاخی بود، شاه به او مهری داشت و اغلب با او بازی ورق می‌کرد. دختر رقاصه هم ضمن بازی به عشوه و کنایه چیزها می‌گفت: یا صورت شاه را در ورق شبیه امیر می‌کرد، ویا به‌جسارت می‌گفت تصویر آن یارو را که می‌خواهد شاه بشود، بکشید. (بنابر اظهار خان‌ملك ساسانی این داستان را از مادرش دختر عبدالعلی‌خان ادیب‌الملك شنیده بود که خود از خانمهای دربار بود. حقیقت این قصه‌ها هرچه باشد زمینهٔ حکایتهائی که زبانزد زنان اندرون بود، باز می‌نماید). این را نیز می‌دانیم که سلطان خانم رقاصه زن علیقلی‌میرزا وزیر مهدعلیا گردید. در رسالهٔ مجدیه به اعتضادالسلطنه و سلطان‌خانم و هنرتصنیف سازی او اشاره‌ای دارد: «یا متجاهری مخمور... که مفاخرت او از وزارت علوم وتألیف و تصنیف به همان تصنیف معروف است که سلطان و گدا را به رقص می‌آورد و سامع و قائل را به وجد...» (رسالهٔ مجدیه، ص ۵۹. توجه مرا به این مطلب آقای محمود کتیرائی جلب کرد).

۶۱. خلسه یا خوابنامه، ص ۲۷ـ۲۶.

«مهدعلیا و سترکبری مخل سلطنت اعلیحضرت و منافی صدارت من است. تا ایشان هستند، نمی‌گذارند که سلطنت قوام و ملك نظام گیرد. بهتر این است که در وقت تفرج در باغ به‌بهانهٔ گنجشك زدن تفنگی بدست بگیرید، و آن آیت رحمت را بکشید. آن وقت من در بیرون شهرت می‌دهم که تیر خطا شده است، و به‌سینهٔ مهدعلیا درآمده است. آن شاه رئوف... که مظهر رحمت الهی هستند راضی به‌ریختن خون ادنی رعیتی نمی‌شوند، به‌این سخن وقعی ننهادند و گوش ندادند. و آن شخص خودخواه در القا و ترغیب این مطلب قصد فسادی داشت. می‌خواست که به‌این بهانه مردم را از شاه جوان‌بخت ناامید کند، و روی آنها را برگرداند، و بعضی دسایس درمیان آرد که بین شاه و رعیت نفاقی پیدا شود، و شاهزادهٔ دیگری از برادران سلطان جم جاه را... به سلطنت بردارد... پس از چندی بهانهٔ دیگر گرفت او را خلع می‌کند، و مثل نادرشاه مردم را به‌سوی خود می‌خواند. میرزا تقی‌خان هم می‌خواست به‌این تمهید پس از چندی خود را مثل اتابکان فارس قرار دهد... اگرمیرزاتقی‌خان درالقای این‌کار قصد فسادی‌نداشت، ممکن بود عرض کند که فرضاً اگر چنین مخدره‌ای در امور سلطنتی اخلال کند، باید او را به‌نهانی مسموم کرد که احدی ملتفت آن نشود. ولی میرزا تقی‌خان که به‌تیر تفنگ تجویز و ترغیب می‌کند، همانا قصد فساد و ناخدمتی داشته است»[۶۲].

نوشتهٔ اعتمادالسلطنه حاوی دو مطلب است: پیشنهاد امیر به‌شاه در کشتن مهدعلیا، و دیگر نیت او برخلع ناصرالدین‌شاه و انقراض سلسلهٔ قاجار. مطلب اول را مخبرالسلطنه نیز به‌روایت دیگری از درباریان شنیده بود. می‌نویسد:

«قوت بدخواهان امیر مهدعلیا بوده است که امیر انگشت ایراد بر رفتار او هم می‌گذارده. شنیده شد که امیر به‌شاه گفته بوده است او را قهوه بدهید که بعد بگوید مادرکش شایستهٔ سلطنت نیست. و به‌عقل راست نمی‌آید. قسمت اول شاید، و قسمت دوم حیل بدخواهان است»[۶۳].

دوستعلی‌خان معیرالممالك هم آن روایت را شنیده است[۶۴]. گرچه

---

۶۲. صدرالتواریخ، خطی.

۶۳. مخبرالسلطنهٔ هدایت، گزارش قسمت سوم، ص ۵۴.

۶۴. معیرالممالك می‌نویسد: گاه شاه برای «بعضی خواص» از روزگار گذشته سخن می‌گفت. روزی ازامیر حرف بمیان آمد، حکایت کرده بود: «یکی از روزها که در دیوانخانه گرم تیراندازی بودم، امیر نزدم آمد... وگفت: عرض‌دیگری دارم که هرگاه بدان عمل فرمائید هم خودرا وهم چاکررا آسوده خواهید ساخت. و آن اینکه یکی از این روزها که در اندرون مشغول صید هستید، مهدعلیا را هدف تیر خود قرار دهید. آنگاه فغان و زاری آغاز نمائید که تیر به خطا رفته و ندانسته مادر مهربانی را از دست دادم... عجیب آنکه آن روزها بدون ثالث بودیم، و فردا این مطلب را به‌زبان گله از مادرم شنیدم». (معیرالممالك، یادداشتهائی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه، ص ۱۷۶ـ۱۷۵).

شاید در اصل چیزی بوده، ما داوری قطعی نمی‌کنیم از آنکه هیچ سند معتبری در دست نداریم. ولی نتیجه‌گیری تاریخی ما این است که هرگاه یك‌جو حقیقت هم در آن داستان وجود داشته باشد ـ حکایت از این می‌نماید که بیزاری ناصرالدین شاه از آن «سترکبری» و «آیت رحمت» از حد عادی گذشته، به‌تنفر قلبی کین‌آلود رسیده بود؛ وگرنه چطور ممکن است صدراعظمی هرقدر هم مقتدر و مورد اعتماد پادشاه باشد، او را آشکارا به مادرکشی رهنمونی کند! اما اگر کار به‌اینجا کشیده شده و قضیه آفتابی شده بود، دست‌کم می‌بایستی مهدعلیا را از پایتخت بیرون کرده باشد.

اما دربارهٔ اتهام دوم یعنی نقشهٔ امیر در خلع ناصرالدین‌شاه که اهمیت دارد باید بگوئیم: سراپای دفتر زندگانی سیاسی امیر دلالت بر خلوص صادقانهٔ او نسبت به‌ناصرالدین‌شاه می‌کند. همهٔ مؤلفان معاصر اروپائی که در ایران بودند (مانند واتسون، پلاك، بی‌نینگ، ربرت‌کرزن، خانم شیل) و همهٔ نویسندگان غربی که پس از دورهٔ امیر به‌ایران آمدند و دربارهٔ او چیزی نوشته‌اند ـ میرزا تقی‌خان‌را خادم‌صمیمی شاه شناخته‌اند. همهٔ مأموران سیاسی انگلیسی که با امیر سروکار داشتند و گزارشهای رسمی آنان به‌دست ما رسیده (شیل،استیونس، فرانت، طامسون) هرایرادی برامیر گرفته باشند، صداقت اورا به‌شاه تأییدکرده‌اند. و حتی‌شاهزادگانی چون علیقلی میرزا پیشکار مهدعلیا، و نادرمیرزا در خدمتگزاری او نسبت به‌شاه تردیدی ندارند. این سخن وزیرمختار انگلیس که مدتی پس از عزل امیر نوشته قابل دقت است: «هرخطائی امیرنظام مرتکب شده باشد و هر کاستی درکارش بوده باشد، بدون شبهه هیچ جرمی نسبت به‌پادشاه مرتکب نگشته و هیچ نیت سوئی دربارهٔ مخدومش نداشته است»[۶۵].

از همه با معنی‌تر اینکه هیچگاه توهم خیانتی از امیر، برای ناصرالدین شاه حاصل نشده بود. پادشاهی که پس از خلع وزیرش به‌یاد او می‌گرید و به‌او می‌نویسد «به‌خدا قسم، به‌خدا قسم... فوق‌العاده شما را دوست می‌دارم، خدا مرابکشد اگربخواهم تا زنده‌ام ازشما دست بردارم...» ـ و یا پس از مرگ امیر عزا می‌گیرد ـ چطورممکن است حتی تصورکرده باشد که وزیرش به‌او قصد خیانت دارد؟[۶۶]

بنابراین، اتهام اعتمادالسلطنه بر «خیانت» امیر مهمل است، و سخنش بکلی مجعول و نامعتبر، سخنی که تنها پسر مأمور اعدام امیر گفته است. راستش اینکه اعتمادالسلطنه مانند بیشتر فرزندان و نوادگان حاج علی‌خان از کار پدرش منفعل بود؛ هوشیار وناهشیار خواسته مأموریت او را موجه بنمایاند. ضمناً اینکه نوشتهٔ اعتمادالسلطنه را بهتان شناختیم، از نظر حقیقت تاریخ است نه از لحاظ ارزش‌یابی آن حقیقت. به‌عبارت دیگر هرگاه میرزاتقی‌خان در صدد خلع ناصرالدین برآمده بود،

۶۵. انگلیس ۶۰/۱۶۹ یادداشت شیل، ۸ژانویهٔ ۱۸۵۲.
۶۶. متن نامهٔ شاه به امیر بعد خواهد آمد.

و حتی آن کار را هم کرده بود، هیچ محکومیت تاریخی برای او قائل نبودیم. اما واقعیت این است که مطلقا در آن اندیشه نبوده است.

باری، میان حکومت امیر و دستگاه دربار هیچ سازش و آشتی نشد ـ دربار در پی یك هدف بود: برانداختن دولت میرزا تقی‌خان و نابود کردن او.

رسیدیم به عامل سوم: سیاست خارجی.

تصادم دولت امیر با سیاست روس و انگلیس طبیعی بود و پرهیز ناپذیر؛ یکی نمایندهٔ نیروی ترقی و استقلال ملی بود، و دیگری مظهر قدرت توسعه‌طلبی و استعمار. ماهیت این برخورد را در سرگذشت امیر شناختیم، و نمودهای آن را در بخشهای گذشته باز نمودیم. و نیز دانستیم که میان عناصر سیاست خارجی، یعنی دو قدرت انگلیس و روس نیز تضادهائی وجود داشت که به‌تصادم وکشمکش بین آنها منجر می‌گشت. این خود نیز غیرقابل اجتناب بود. در اینجا فقط به‌یك جنبهٔ آن برخورد، یعنی تهدید مستقیم انگلیس و روس به‌دولت و سرنوشت امیر اشاره خواهد رفت. و آخرین نمودار تصادم سیاست روس و انگلیس، در آخرین ورق دفتر زندگی او بعد خواهد آمد.

سخت پائی امیر دربرابر انگلیس و روس اغلب به پرخاشگریهای تند انجامید. در یك مورد راجع به‌پاسخی که میرزاتقی‌خان به‌وزیرمختار روس و انگلیس هردو فرستاده بود، دالگوروکی نوشت: «نمی‌تواند به آن جناب اطلاع ندهد از اینکه مراسله‌ای که در جواب شرح دوستداران قلمی فرموده‌اید، بسیار دلگزا می‌باشد. دوستداران چنین تصور نمی‌کردند... خود را مستوجب اینگونه جواب از جانب آن جناب بداند... خود را محق می‌دانم که قلباً به‌آن جناب بگویم که چقدر از جواب آن جناب رنجیده‌ام، و تاچه‌حد مدةالعمر افسرده‌خاطر خواهدماند»[۶۷]. درگزارش‌دیگر می‌خوانیم: «چون امیر نظام با تقاضای دولت روس مبنی بربازگشت بهمن میرزا و انتصابش به حکمرانی آذربایجان مخالفت ورزید، دالگوروکی به‌او گفت: اعلیحضرت امپراطور از دولت ایران بسیار ناراضی خواهند گشت. و او را به‌عزل از صدارت و تبعید به‌کربلا تهدید نمود و به‌طعنه خاطرنشان کرد که: کربلا محل وسیعی است و جای زیادی در آنجا برای او آماده»[۶۸]. همین معنی در نامهٔ اعتمادالدوله به محمدحسین‌صدر مصلحتگذار ایران در پطرزبورگ، منعکس است. در اعتراض وزیرمختار روس به سیاست امیر می‌نویسد:

«... همیشه به اعلیحضرت شاهنشاهی پیغامها می‌داد که‌اعلیحضرت امپراطوری، به علت پیشکاری میرزا تقی‌خان نزدیك است از دوستی

۶۷. نگاه کنید به بخش ۸.

۶۸. انگلیس ۶۰/۱۴۷ گزارش استیونس، ۱۵ ژوئن ۱۸۴۹.

اعلیحضرت پادشاهی چشم بپوشند... این همان میرزا تقی‌خان است که متصل از اوشکایت داشتید و طالب دفع ورفع او بودید، و در روزشورش سربازها در حضور آمده، عرض می‌کردید که: کربلای معلی بسیار وسیع است اورا روانهٔ عتبات عالیات نمائید»[۶۹].

درصورت مذاکرات صدر با «سینیاوین» معاون وزارت امور خارجهٔ روس نیز فهرستی از اعتراضهای روس را بـرسیاست امیر می‌خـوانیم. سینیاوین گفت:

«دوستار می‌تواند اظهار نماید آن حرفهای خلاف حرمت که نسبت به‌وزیر مختار روسیه از جانب امیرنظام در وقت شورش نظامی که درسنهٔ ۱۸۴۹ روی داد، و آن حرفها که سبب شورش خلق متعصب نسبت به‌وزیر مختار می‌شود... و همچنین دوستار می‌تواند خاطرنشان امنای دولت ایران نماید کم‌اعتنائی دولت ایران را از بابت توسط سفارت‌خانهٔ روسیه درباب بهمن‌میرزا. چنانچه درباب فقرهٔ نواب‌معزی‌الیه مذکور خـواهد شد همهٔ کارهای امنای دولت ایران نسبت به‌وزرای ایمپراطوری از این قبیل است، با وجود اینکه دولت روس رفتارهای بهتر از این در دوستی و محبتی که میان این دو دولت بود، متوقع بودند. همچنین وزرای اعلیحضرت پادشاهی چندین‌بار اذن ندادند به‌آوردن غله که به‌جهت قشون قفقاز لازم بـود. و بعد که قبول کردند با شروط شاقه اذن دادند. و اعتنا نکردن به فرمان محمدشاه مغفور که اذن داده بود به‌جهت ساختن یك بیمارخانه در سواحل استرآباد به‌جهت عملجات کشتیهای جنگی روس. وزراء سعی می‌کردند در مجری ننمودن این فرمان، و متعلق به‌شروطی که نمی‌شود قبول کرد، می‌کردند. بالاخره به‌جائی رساندند که خالی ننمودن جزیرهٔ عـاشوراده را خواهش نمودند. و نمی‌دانستند که این کشتیها چه خدمات بزرگی نمودند نسبت به‌تجارت ایران، و به‌جهت خودشان حـاصلی نداشت. همچنین کـه برخلاف فصل پنجم عهدنامهٔ ترکمانچای که در آن فصل اذن داده شده بود برای رعیت روس که در ایران خانه‌ها وانبارها به‌جهت‌خود بتوانند خرید. منع نمودند ساختن انبار و بناها در کنار گز، به‌قدغن نمودن به رعایای خود به‌نفروختن اشیاء مایحتاج به‌جهت ساختن آنها. مأمورین دولت ایران خواستند که آنها را خود بسازند و از خود در آنجا نگاهبان بگذارند. امـا اختصاص دارد این نوع رفتارهای بدخواهانه از مأمورین دولت ایران که در ولایت سرحدیه هستند...»[۷۰].

راجع به‌وجههٔ نظر وزیرمختار انگلیس، همین اندازه تهدید او را که روزی امیر «کفارهٔ» سیاست خود را خواهد داد، یادآور می‌شویم: «در

---

۶۹. متن نامه خواهد آمد.

۷۰. صورت مذاکرات صدر در پطرزبورگ، خطی. برای تفصیل نگاه کنید به بخش ۷.

خاطر آن جناب می‌بایست باشدکه دولتها مثل‌اشخاصند. دوستی واطمینانی از طرفین می‌بایست باشد؛ اگر تنها باشد به‌انتها نمی‌رسد. اگر احساسات همه از یك طرف باشد، و هم اگر در عوض اهتمامات یك طرف، درآمد او از طرف دیگر هیچ نباشد مگر کفاره و عدم اغتنام ــ ؛ ، ثمره از آن صادر می‌شود و آن ثمره بی‌شك به‌ظهور خواهد رسید»[۷۱] در مورد دیگر به کنایه شیل به‌امیر خاطرنشان ساخت: «روزی خواهد رسید که از این مخالفت پشیمان خواهید گشت». امیر هم به‌طعنه گفت: «آن زمان بعید است و آن پشیمانی نامسلم، وحال آنکه آثارشوم و زیانبخشی‌که برموافقت ایران مترتب است، آنی و مسلم می‌باشد»[۷۲].

تهدید روس را خواندیم، تهدید انگلیس را شنیدیم؛ ببینیم‌وزرائی باهم به‌امیر چه نوشتند: «به‌اصرار به مشاوران اعلیحضرت پادشاهی تکلیف می‌نمایند که رفع و دفع تقصیر عنادآمیز کنند... وزرائی که ضبط و ربط امور ایران به‌عهدهٔ کفایت ایشان مفوض است به‌غرور شخصی خودشان ظلیل یا ذلیل شده، مناصب خود را پامال نمایند»[۷۳]. همینجا بود که امیر گفت وزیرمختار روس و انگلیس باید نسبت به‌این توهینی که کرده‌اند، پوزش بخواهند.

کتاب سیاست خارجی امیر این معنی را باز نمود که دولت او از آغاز تا انجام در کشمکش با روس و انگلیس بود.کار ازتندی وپرخاشگری گذشت، به‌تهدید علنی رسید. نه‌اینکه انگلیس وروس‌مقام امیررا نشناخته باشند. شیل و دالگوروکی به‌حد فهم خود از اندیشه و کار امیر آگاه‌بودند. (حتی دیدیم که شیل گاه او را چه بسیار ستوده است). اما هرکدام جهت سیاست خاصی داشتند و در پی آن می‌رفتند، و یگانه هدفشان این بود که کارشان را بگذرانند. در منطق سیاست بین‌المللی نیز انتظاری جز این نمی‌توان داشت؛ دیپلماسی استعمار تعالیم اخلاقی به‌کسی نمی‌آموزد. پس عامل سیاست خارجی نه فقط با امیر سردوستی نداشت، آشکارا کارشکنی می‌کرد.

چنانکه گذشت انگلیس وروس هردو درسست کردن پایهٔ حکومت امیر کوشا بودند. بخصوص در سال آخر زمامداریش، هردو هرروز به بهانه‌ای ماجرائی برپا می‌کردند، کار را بردولت دشوارتر و راه پیشرفتش را ناهموارتر می‌گرداندند. امیر خود به‌این معنی پی‌برده بود که در اشارهٔ به‌رویهٔ وزیرمختار روس و انگلیس به‌شاه نوشت: «به نمك قبلهٔ عالم روحنا فداه که کار اینطور مشکل می‌گذرد، و فدوی را بالمره از نوکری و خدمت دیوان بازداشته‌اند»[۷۴]. در نوشته‌هایش بارها به همدستی روس و انگلیس تصریح نموده، گاه خود را در تنگنای حملهٔ مشترك‌آنان‌گرفتار

---

۷۱. نگاه کنید به بخش ۲۶.
۷۲. نگاه‌کنید به بخش ۲۶.
۷۳. نگاه کنید به بخش ۲۵.
۷۴. مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به شاه، خطی.

می‌بینند. می‌نویسد: «این دفعه وزرای مختار هردو، روز یکشنبه به‌اتفاق بیایند. از مقصودشان که این غلام مستحضر نیست، تا بعداز ملاقات هرچه ابراز کنند البته به‌عرض... خواهد رساند». بعلاوه می‌خوانیم‌که: «کاغذ-های ایلچیها سر تا پا تعرض به‌این غلام بود». از همان قرار می‌نویسد: «موعد حضرات معلوم رسیده، برخاست [از خانه] به‌وعده‌گاه یعنی قتل‌گاه آمد... این دوسه روزه، تشدد حضرات و آمد و رفت آنها و ناخوشی چنان بیحالم کرده است که هیچ خود را نمی‌شناسم»[۷۵]. پیشتر هم در گزارش وزیرمختار انگلیس خواندیم که امیرنظام «اعتراض کرد که چرا من و دالگوروکی همدست شده‌ایم... و لفظ همدست شدن تعبیری بود که خود امیرنظام کرد»[۷۶].

خاصه به‌یك مسأله باید نیك توجه داشت: پیشرفت سیاست امیر در هرات برای وزیرمختار انگلیس تحمل‌ناپذیر بود. شاید در همهٔ مسائل سیاسی دیگر ممکن بود با دولت امیر به شیوهٔ کجدار و مریز راه رفت، ولی شکست سیاست انگلیس در هرات، بهیچ‌وجه قابل جبران نبود. از این رو نفوذ سفارت انگلیس علیه امیر بکار افتاد ــ از عناصر مخالف میرزا تقی‌خان (خاصه از میرزا آقاخان نوری که از او سخن خواهیم گفت) سخت تقویت می‌گردید. پس شگفت نیست که نخستین قدمی که با سقوط دولت امیر برداشته شد (وقتی که او هنوز زنده بود) همانا ویران کردن پایهٔ سیاست میرزاتقی‌خان در هرات بود. و این کار در ظرف چندماه به‌سود انگلستان انجام گرفت[۷۷].

*

نتیجهٔ گفتار ما این است:

از سه عامل قدرت: شاه پشتیبان حکومت امیر بود و تنها نگهبان

---

۷۵. آن عبارات را از مجموعهٔ کاغذهای امیر (خطی) آوردیم. نامه‌ای هم از میرزا محمدعلی‌خان وزیر امور خارجه به امیر هست که حکایت از این دارد که وزیر مختار روس برای خاطر هر مطلب سادهٔ جزئی ماجرایی برپا می‌ساخت و درواقع بهانه‌ای می‌تراشید. می‌نویسد: «امروز باز... وزیر مختار روس به عربده با فدوی برخاسته بود. به‌اینطور که: مریم نام خدمتکار زنش معادل یکصدتومان از میرزا ابراهیم نام ارمنی اصفهانی (برادر میرزا یعقوب) طلبکار بود. و آن میرزا ابراهیم از حکیم داودخان طلب داشت‌که حجت خود را در عوض قرض خود به سفارت داده بود.» سفارت آن حجت را برای وصول فرستاده، حکیم داود هم دوسه روز مهلت خواسته بود. حالا وزیر مختار حاجی میرزا یوسف را مأمور کرد که: «می‌روی، انواع فضاحی و بی‌احترامی را به فلانی می‌کنی... فدوی ملاحظه کرد که کار به جای‌بد می‌کشد، و بندگان عالی در زحمت می‌افتد» نوشته داد که سه روزه آن‌وجه را به سفارت برساند. «اما نمی‌دانم بااین اوضاع و این‌طور عربده، فدوی چه قسم راه برود. کار بسیار مشکل شده است.» (از همان مجموعه).

۷۶. انگلیس ۶۰/۱۵۹، شیل به پالمرستون، ۱۹ آوریل ۱۸۵۱. (نگاه کنید به بخش ۲۹).

۷۷. نگاه کنید به بخش ۳۱.

آن؛ هیأت اعیان دربار دشمن کین‌خواه بود و در پی عزل و اعدام او می‌گشت؛ انگلیس و روس هردو اخلال می‌کردند و طالب برکناری او از حکومت بودند. قدرت امیر برنیروی هرکدام از دو حریف و معاند می‌چربید. دولتش زمانی به‌راه تباهی افتاد که شاه از پشتیبانی او دست برداشت. نظر تاریخ‌نویسان ما این است که غرور میرزا تقی‌خان سبب نابودی او گشت. این بدان معنی است که اگر مثلا مغرور نبود برجای می‌ماند. سخنی است بی‌مایه. به‌غور مسألهٔ پی نبرده‌اند که امیر محکوم نظام سیاسی ایران و نظم میرزاتقی‌خانی گردید، نظمی که با نفع طبقهٔ اعیان داخلی و نفع استعمار خارجی تضاد کامل داشت.

بله، میرزا تقی‌خان به‌نیروی فکر و شخصیت خود مغرور بود؛ خود را سرآمد همگنان می‌دانست. این واقعیت بود و خودش به‌این معنی آگاه. نه غرور نقص عمده‌ای بود و نه در سرنوشت دولت او سهم قابل‌ملاحظه‌ای را داشت. هرگاه غرور به‌سوءاستعمال قدرت انجامیده بود، مطلب دیگری بود. یك انتقاد ما این است که او قدرت را به‌حدلازم بکار نبست. درفلسفهٔ قدرت این معنی باید تمیز داده شود که تنها معیار ارزیابی قدرت، نفس قدرت نیست، نحوهٔ بکار بردن آن است. البته می‌دانیم که درد بیدرمان این است که «قدرت به‌فساد می‌رسد، و قدرت مطلق به‌فساد مطلق می‌انجامد»[۷۸]. به‌تعبیری دیگر «هرکه برپشت کرهٔ خاك دست خویش مطلق دید، دل او چون سرچوگان به‌همگنان کژ شود و براطلاق فرق مروت را زیر قدم بسپرد...»[۷۹]. تمام محدودیتی که در اصول سیاست برقدرت‌لازم می‌شناسیم از همان بابت است که به‌راه سوء نیفتد. وگرنه قدرت چون شمشیر دوپهلو است: جهت صالح و جهت طالح دارد. قدرتی که درجهت صالح بکار بسته نشود به‌نابودی آن انجامد، وجانشین آن‌قدرت طالح‌گردد.

تاریخ ما پر است از شواهدی که قدرت به‌فساد و جنون رسید و گاه نابود گشت، در جهت متقابل باز تاریخ گواهی می‌دهد که چون قدرت سالم، درست و به‌حد لازم بکار نیفتاد خود را بسوخت و خاکستر شد، و جای آن را قدرتی گرفت که تبه‌کار بود و نابکار. مرد سیاسی که خود را نمایندهٔ اراده و خواسته‌های ملی می‌داند و هاتف اصلاح و ترقی و پیکار علیه استعمار می‌شمارد، و یا مقام پطر را در شخصیت تاریخی خود مجسم می‌بیند ــ می‌بایستی در برانداختن ویرانگران فتنه‌انگیز داخلی، چاره‌ای اندیشیده باشد. اما امیر چنان اختیار و اقتداری نداشت.

البته قدرت اجرائی حکومت امیر فائقه بود، و برهمان اساس دستگاه ادارهٔ مملکت را برپایهٔ قواعد مشخصی نهاد. ولی اختیار پادشاه همچنان مطلق باقی‌ماند، حتی نسبت به‌جان وزیران اختیارش مطلق بود. او که به‌شاه نوشت: «شما پادشاه و ولی نعمت هستید، و قادر برهرطور

۷۸. گفتهٔ معروف «جان‌اکتون» است.
۷۹. ترجمهٔ کلیله‌ودمنه، چاپ مینوی، ص ۲۹۲.

سیاستی که در حق این غلام بفرمائید» ــ خود را تسلیم محض‌قدرت‌شهریار گردانیده بود، قدرتی که چه فسادها از آن برخاسته است. همچنین او که می‌گفت: «دستخط همایون را مثل وحی منزل دانسته» ــ باید بداند که آن وحی منزل ممکن است تصمیمی سبکسرانه باشد. و نیز او که سخنش به‌شاه این بود: «آنچه حکم کنید مصلحت خود را در آن می‌بینم» و «همان را طالب بوده و هستم» ــ بایستی آگاه باشدکه نظام سلطنت مطلقه، اخلاص نمی‌پذیرد، و محبت سلطان لوس خودسر، چون سایهٔ ابربهاری است[۸۰]. نکته اینجاست که امیر به‌آن معانی واقف بود. شیل گوید: «امیرنظام به خطر آگاه هست که در اصول سلطنت مطلقه، مقام صدراعظم همواره در معرض خود کامگی و هوس شهریار قرار دارد»[۸۱]. امیر حتی به‌اندازهٔ میرزا آقاخان نوری به‌چاره‌جوئی برنیامد که هرآینه روزی مورد قهر و سیاست شاه قرارگیرد ــ نخست در جرم او «تحقیق شود و بعداز اثبات، عقوبت شود»[۸۲].

برای دوام حکومت میرزا تقی‌خان یا دست‌کم بقای زندگیش، یک فرض دیگر متصور بود: شاه در پشتیبانی صدراعظم استوار می‌ماند، و در برابر وسوسه‌های اهریمنی گروه بداندیشان پای سست نمی‌کرد. (در ژاپن چنین اتفاق افتاد). اما ناصرالدین‌شاه را خوب می‌شناسیم؛ در پنجاه سال دوران تاجداری، نه ثباتی درکار داشت، و نه استقامتی در رأی خویش نشان داد. حالا که جوان بود و بی‌تجربه ــ دیگر چه انتظار.

بنابراین: چون اختیار مطلق سلطنت برجای‌ماند، وسلطان رزانت رأی نداشت، و مخالفان اصلاح و ترقی منکوب نگشتند، و اخلاق سیاسی اعیان و دربار در حفظ نفع طبقاتی خود، مثل همیشه در نهایت پستی و فرومایگی بود ــ سرنوشت امیر و حکومتش محتوم بود. به‌گفتهٔ خودش: خواستند او را «بالمره خراب، و هم جمیع کارهای پخته را خام» گردانند. و چنین کردند.

پاشگاه ادبیات

۸۰. آن عبارتهای امیر را از نامه‌های خصوصی او نقل کردیم و متن‌آنها خواهد آمد.
۸۱. انگلیس ۶۰/۱۵۳ شیل به پالمرستون، ۲۲ اوت ۱۸۵۰.
۸۲. نقل از نوشتهٔ میرزا آقاخان در ترك تحت‌الحمایگی انگلیس، بخش ۳۳.

۳۳

سقوط و تباهی

امیر در اوج قدرت بود که سفر اصفهان پیش آمد. شاه و امیر در اول رجب ۱۲۶۷ رهسپار اصفهان گردیدند، و در هشتم ذیحجه به‌پایتخت بازگشتند. خانوادهٔ سلطنتی و بزرگان دولت و برادر امیر میرزا حسن‌خان وزیرنظام، و پسر چهارده سالهٔ امیر میرزا احمدخان امیرزاده نیز همراه بودند. شیل و دالگوروکی و سامی افندی‌نمایندگان سیاسی‌انگلیس و روس و عثمانی نیز به‌اصفهان رفتند. سفر شکوهمندی بود، و امیر به‌کارهای قم و اصفهان و کاشان و بروجرد سرکشی کرد. واقعه‌های سیاسی مهمی در این چهارماهه رخ داد مانند حملهٔ ترکمنان به‌جزیرهٔ آشوراده، عـزل مهدیقلی میرزا از حکومت مازندران، و بستن قرارنامهٔ منع برده‌فروشی با انگلیس. و برای دولت امیر هم سفری بدشگون بود.

سر سفر گفت و شنودی در اندرون دربار رخ داد. بـاید بدانیم حالا میانهٔ شاه و مادرش التیام پذیرفته، آشتی کرده بودند. مقرر بود که مهدعلیا و خدیجهٔ تجریشی معروف به‌جیران، زن سوگلی شاه نیز در آن مسافرت همراه باشند. مهدعلیا که چشم دیدن جیران را نداشت از آمدن او سخت دلخور بود. رشك زنانهٔ آمیخته با بدطینتی‌اش برانگیخت، کاغذی به‌شاه نوشت و برآمدن خدیجهٔ تجریشی اعتراض کرد. شاه نامهٔ مادرش را برای امیر فرستاد و رأی او را پرسید. امیر این جواب را داد:

«... دستخط مبارك را زیارت کردم، و عریضهٔ نواب‌را هم خواندم. به‌دو جهت نواب در عرض خودشان ظاهر محق نیستند. اولا مادر شاهنشاه روحنا فداه، یکی است، همچشم ندارد ــ می‌خواهد دختر کرد باشد یا ترك. هیچ آفریده‌ای دراین ملك همچشم اونیست، بی‌جهت برای خودشان همچشم نتراشند. ثانیاً ماندن خدیجه در طهران بی‌حضور شاهنشاه ظاهر مصلحت نیست. ایشان بایـد هـرطور رضای شما و مصلحت ملك شماست، آن را

بخواهد، در اردو سوای سراپردهٔ پادشاهی، ده چادرپوش و سراپردهٔ تجیردار هست. معلوم است همه نوکر شاه هستند، زنان هم در کنیزی والدهٔ شاهنشاه همین حکم را دارد. بعید نیست که این آمدن خدیجه را هم ایشان گل‌خیر[۱] بنده حمل کرده باشند، و حال آنکه شاهنشاه خبردار و شاهد هستند که فدوی را در این امر استحضاری نبوده و نیست. باید مهدعلیا را ساکت فرمایند که هیچ در این سرسفر اینطور فرمایشات نفرمایند»[۲].

نظر امیر روشن است. مطرح ساختن آن مطلب ساده را درخور شأن مادرشاه نمی‌دانست. نکته‌جوئی دیگر او قابل توجه است که لابد مهدعلیا آمدن جیران را هم زیرسر امیر می‌شمرد، و حال آنکه او آگاهی نداشت. در ضمن نام زن شاه را هم بدون هیچ تکلفی ذکر کرده است. به‌هرصورت جیران همراه شاه به‌اصفهان آمد.

آن قضیه گذشت. ضمن سفر موضوع دیگری پیش آمد که آن هم آلوده به‌سیاست اندرون‌شاه‌بود، یعنی دستورشاه‌مبنی‌برتوقف عباس میرزای نایب‌السلطنه برادر ناتنی خود در قم. این مسألهٔ سیاسی باریکی بود، و میان شاه و وزیر اختلاف سلیقه ظاهر شد.

عباس‌میرزا (ملک‌آرای بعدی) پسر دوم محمدشاه در این زمان دوازده ساله بود. محمدشاه او را خیلی عزیز می‌داشت. و لقب نایب‌السلطنگی پدرش را به‌او داده بود. بعلاوه به‌همان اندازه که محمد شاه از مهدعلیا زن مطلقه‌اش بیزار بود، مادر عباس‌میرزا را دوست داشت. کینهٔ مهدعلیا نسبت به‌آن مادر و فرزند هم معلوم است. پس از مرگ محمدشاه، مادر عباس‌میرزا اندیشناك بود، حتی می‌هراسید که پسرش را به‌نیرنگ مهدعلیا مسموم گردانند. از اینرو حمایت کاردار سفارت انگلیس را خواستار شد.

فرانت می‌نویسد: «مادر عباس‌میرزا زن سوگلی محمدشاه و تنها زن مورد اعتمادش بود. سبب دشمنی سخت مهدعلیا نسبت به‌او از همین بابت است. وی از جان پسرش به‌اندازه‌ای بیمناك است که تقاضای پناهندگی به سفارتخانه را نمود. دکتر دیکسون را نزد این بانو فرستادم و اطمینان دادم که سفارت سلامت پسرش را تضمین می‌کند، و اگر لازم افتد مادر و فرزند را درآنجا پناه خواهد داد. بعلاوه به‌مهدعلیا پیغام فرستادم که: از نظر باطنی شما نسبت به‌مادر نایب‌السلطنه آگاهم، ولی انتظار دارم باعث زحمت و آزار وی و آن شاهزادهٔ جوان نگردید. مهدعلیا توسط دکتر دیکسون اطمینان داد که هیچ نیت بدی ندارد، و نمی‌گذارد

---

۱. «گل‌خیر» به ضمم گاف، اصطلاح عامیانه، به‌معنی کارخطائی که«نتیجهٔ نامطلوب حاصل آید.»مثل اینکه‌بگویند: «این‌هم‌گل‌خیر فلان‌کس بود.» (جمال‌زاده، فرهنگ عامیانه، ص ۳۵۴). معادلش این است: این دسته گلی است که فلانی‌آب‌داد.

۲. مجموعهٔ کاغذهای امیر، خطی.

آزاری به‌او وارد آید، و حتی جانب احترام آن بانو را نگاه خواهدداشت»[۳].

در سفر اصفهان ملك‌آرا نیز همراه بود. در راه بازگشت، به‌قم که رسیدند شاه مقرر داشت که عباس‌میرزا و مادرش «یك چندی در قم باشند». ملك‌آرا در خاطراتش می‌نویسد: «اسماعیل جدیدالاسلام که از پیشخدمتان مقرب بود با دستخط همایون آمد، و مختصر مطلب این بود که چون در طهران مفسدین بسیارند، تو باید در قم بمانی، طهران آمدنت صلاح نیست. چون بجز اطاعت چاره‌ای نبود، ماندم»[۴]. امیر با تصمیم شاه موافق نبود، ولی مخالفتی نکرد. فقط نظر خود را به‌شاه نوشت و صادقانه گفت: «اگر به‌عقل ناقص خود در دولتخواهی چیزی را بفهمم... عرض نمایم. آن هم معصوم نیستم؛ گاه هست درست فهمیده باشم، گاه هست درست نفهمیده باشم. حالا امرباسرکار همایون است». دراین‌نامه اشاره‌ای رفته که شاه گفته بود بدون نظر امیر «آب نمی‌خورند». نکتهٔ دیگر اینکه امیر در اینجا نشانه‌ای از کم‌التفاتی شاه را حس کرده بود که می‌نویسد: «امورات واقعهٔ دنیا را از این غلام در پرده» نگاه می‌دارند. نامهٔ امیر را می‌آوریم[۵]:

هو. قربان خاکپای همایون مبارکت شوم،

دستخط همایون زیارت شد. درباب والدهٔ عباس‌میرزا و پسرش که مقرر فرموده بودند یکچندی درقم باشند، حالت این غلام دو صفت دارد: یکی اطاعت محض نوکری هرطوری می‌فرمایند مختارند. این‌غلام حاضر است که صبح به‌آنها خبر دهد که حکم پادشاهی است دراینجا مقیم باشند. ثانیاً اگربه‌عقل ناقص خود در دولتخواهی چیزی را بفهمم لابداً برای مضرت بعدآن عرض نمایم. آن‌هم معصوم نیستم. گاه هست درست فهمیده باشم گاه هست درست نفهمیده باشم. حالا امر با سرکار همایون است هرشق را قبول می‌فرمائید اطاعت دارد مقرر فرمایند. اینکه مقرر فرموده بودند که بی‌عرض این غلام آب نمی‌خورند خدا و پیغمبر خدا شاهد است که من جمیع دنیاو مافیهای آن‌را به رضای شما و نوکری شما صرف کرده و می‌کنم، و از التفات قلبی و ظاهری و محبت شما دائم شکرگزار بوده و هستم. اگر گاهی از راه الجاء و اضطرار عرضی کرده‌ام آن‌را محض غیرت و ارادتی که به‌شما دارم‌بوده و هست، زیرا تا زنده هستم و مداخله در نوکری شما دارم نمی‌توانم

۳. انگلیس ۶۰/۱۳۸ فرانت به پالمرستون، ۱۴ سپتامبر ۱۸۴۸.

۴. شرح حال عباس میرزا ملك‌آرا، ص ۵. همانجا در توضیح مطلب می‌نویسد: در اصفهان مفسدین چنین القاء کردندکه: «عباس میرزا با امیرنظام یکی‌شده، و شاه‌را امیرنظام کشته، عباس میرزا را شاه خواهد کرد. و حال آنکه خدای‌واحد شاهد است‌که امیرنظام به جهت این پادشاه و اهل ایران بسیار خیرخواه و صادق‌بود ونوکر خوبی بود. وبامن خصوصیتی نداشت».

۵. مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به شاه، خطی.

بد شمارا ببینم یا به زبان مردم بشنوم و فرض شخصی و منصبی خود عرض آن‌را می‌دانم. شما در این صورت حق ندارید که ذره‌ای در دنیا از چنین نوکری رنجش حاصل فرمائید، یا امورات واقعهٔ دنیا را ازاین غلام در پرده نگاه دارید. چون عریضه زیاد طول کشید زیاده جسارت نورزید. باقی‌الامر همایون مطاع.

امر شاه در توقف عباس‌میرزا در قم که در واقع دلالت برتبعید او داشت، صادر شد. وزیرمختار انگلیس آن را براثر افسونگری مهدعلیا می‌داند. می‌نویسد: «قم تبعیدگاه کسانی است که از لحاظ سیاسی مورد بدگمانی قرارگیرند. نیرنگ مهدعلیا به‌صدور امر شاه در ماندن عباس میرزا در آن شهر انجامید، و این کار تأثیر سوئی در میان همهٔ طبقات مردم پایتخت بخشیده است. امیرنظام بهیچ وجه دخالتی در آن نداشت، و بحقیقت شاه برخلاف نظر او آن تصمیم را گرفت. و این خود به‌عنوان‌نشانهٔ تنزل قدرت امیرنظام تعبیر می‌گردد. در ملاقات با امیر نسبت به‌تبعید نایب‌السلطنه که در سلسلهٔ مراتب خاندان سلطنتی نزدیك‌ترین مقام را به سلطنت دارد، ایراد گرفتم. امیرنظام همین اندازه گفت با شاه صحبت خواهد کرد. دیروز فرمان شاه مبنی بر انتصاب عباس‌میرزا به‌حکومت قم صادر گشت»[۶].

برگزیدن نایب‌السلطنه به حکومت قم، ده روزی پس از مراجعت شاه وامیر به‌پایتخت انجام‌گرفت. نامه‌ای‌که امیر به‌شاه نوشته این‌است[۷]:

قربان خاکپای همایونت شوم،
دستخط همایون را زیارت کردم. مقرر فرموده بودند که فرمان حکومت قم را هم نواب عباس میرزا نوشته شود. حکم همایون را به ملك‌الکتاب رساندم که فرمان را نوشته به‌نظر مبارك برساند که به‌مهر همایون مزین شود. میرزا فضل‌الله بعد از حکومت چطور به پیشکاری داخل خواهد شد؟ زیاده جسارت نورزید، باقی‌الامر همایون مطاع.

از هشتم ذیحجهٔ ۱۲۶۷ که شاه و رجال دولت از سفر اصفهان بازگشتند تا شب نوزدهم محرم ۱۲۶۸ که پیام شاه مبنی بر عزل میرزا تقی‌خان از صدارت به‌او ابلاغ گردید، چهل روز فاصله افتاد. (فرمان عزل روز ۱۹ محرم صادر شد). در این مدت برای برکنار ساختن امیر از حکومت زمینه چینی می‌گردید؛ اسناد ما حکایت از این می‌کندکه شاه‌تصمیم خود را گرفته بود. حتی نوشته‌اند که در بروجرد به‌خیال عزل او افتاد[۸].

۶. انگلیس ۶۰/۱۶۳ شیل به پالمرستون، ۱۳ اکتبر ۱۸۵۱.
۷. مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به شاه، خطی.
۸. اعتمادالسلطنه، خلسه یا خوابنامه، ص ۲۸.

از دورهٔ چهل روزهٔ آخر زمامداری میرزا تقی‌خان سه نامهٔ مهم تاریخی که به‌شاه نوشته، به‌دست ما رسیده که حکایت از تغییر رابطهٔ شاه و وزیر می‌کند. این کاغذها در جواب دستخطهای شاه هستند.

نامهٔ نخست، کاغذ کنایه‌آمیز و شکوائیه‌ای است. نشان می‌دهد که شاه عملا دست رد به‌سینهٔ امیر نهاده، کمتر او را به‌دربار خواسته، و میرزا تقی‌خان هم در خانه زیارتنامهٔ عاشورا می‌خواند. از همین اشاره برمی‌آید که نامهٔ مزبور را در دهم محرم ۱۲۶۸ (نه روز پیش از معزولی) نگاشته است. در ضمن از روی استغنای نفس در تأیید خدمتگزاری خویش گوید: «ذره‌ای استدعائی و منظوری نداشت و ندارد که تفاوت به‌حال نوکری این غلام حاصل آید. حالت مهر خود بوئی که باید می‌دهد». متن آن نقل می‌شود[۹]:

قربان خاکپای همایونت شوم،

اولا مقرر فرموده بودند که در سواری به‌وجود مبارك خوش گذشته، زهی شکرگزاری بعمل آمد. ثانیاً احوال این غلام‌را استفسار فرموده بودند، فدوی این روزها از تصدق و مرحمت قبلهٔ عالم روحنافداه در کمال راحتی و دعاگوئی هستم؛ زیرا که فدوی دوخدمت در این خانه داشتم، حالا الحمدالله از هردو راحت هستم. اولا گاهی خطاب‌دستخطهای مبارك به‌عهدهٔ این غلام می‌شد، حالا مدتی است که این مرحمت تا به قاسم‌خان صاحب‌جمع هم رسیده تا به سایر چه رسد. ثانیاً منصب امیر نظامی بود آن‌هم رفته رفته به‌صورت دستخطهاست. پادشاه در میان قشون است، از شدت میلی که به امیرنظام دارند و ملاقات اورا طالب هستند، امیرنظام در خانهٔ خود مشغول زیارت عاشوراست. البته جزای خدمت نظمی است که برای قشون پادشاهی کشیده، باید از صبح تاشام برای مردم هریك به‌زبانی این مقدمات را عذرخواهی نماید. حقیقت حال به‌نمك قبلهٔ عالم ازاین ذره‌ئی استدعائی و منظوری نداشت و ندارد که تفاوتی به‌حال نوکری این غلام حاصل نماید، حالت مهر خودبوئی که باید می‌دهد. خواست فراغت و راحتی خود را خاکپای مبارك عرض‌نماید. از اینگونه جسارتها امید عفو دارد. باقی‌الامر همایون.

دومین نامه از لحاظ اصول حکومت امیر اهمیت دارد. شرح تقسیم کارهای داخلی و خارجی مملکت را می‌دهد، و اینکه مقرر داشته هریك از دستگاههای دیوان گزارش هر مطلب را به عرض شاه برساند. این سخن امیر خیلی با معنی است: «اگر حقیقتاً مقصودی دارند چرا آشکارا فرمایش نمی‌فرمایند؟ یا خدای نخواسته مداخلهٔ این غلام را مخل خدمت خود می‌-

۹. بیوتات، نامه‌های خصوصی امیر به شاه، خطی.

دانند شما را... قسم می‌دهم که بی‌پرده فرمایش فرمایند. بدیهی است‌که این غلام طالب این خدمات نبوده و نیست... تا هرطور دل‌خواه شماست، به‌خدا با کمال رضا طالب آن است». متن نامه از این قرار است[۱۰]:

هو

قربان خاکپای همایون مبارکت شوم،

دستخط همایون زیارت شد: مقرر فرموده بودند که هرچه عرض مردم است، خاکپای همایون عرض شود. این غلام به‌اعتقاد خود هرچه عرض است چنان می‌داند خاکپای همایون عرض می‌شود. مثلا هرچه عرض‌وداد مردم است فدوی مداخله ندارد، رجوع به دیوان‌خانه است، وبه کرات عرض کرده وبه آنها سپرده که خاکپای همایون عرض‌نمایند. اگر کوتاهی کرده‌اند به‌فدوی دخلی ندارد. آنچه روزنامچهٔ شهر است همانکه نزد من آوردند همان ساعت می‌نویسد حضور همایون بیاورند. کتابچه‌هاست، همه را به نظر همایون می‌رسانند. حساب گذشته است به دفتر خبر کرده‌ام همانکه سند خرجها تمام شد و بنای نوشتن مفاصا حساب شد، بیاورند حضور عرض نمایند. روزنامچه و اوضاع قشون است خود شاهد هستند به کرات به محمودخان و آجودان‌باشی سپرده‌ام که هرچه می‌شود، خاکپای همایون عرض می‌شود. یك فرمان و برات نیست که بی‌صحهٔ همایون بگذرد. و از ولایات هر کاغذ برسد اکثری نخوانده، و باقی خوانده حضور همایون می‌آورد. وهرچه جواب نوشته می‌شود به نظر همایون می‌رسد، اگر پسند فرمودند فرستاده می‌شود. کاغذهائی که از ایلچیها می‌رسد کدام یکی است اصل کاغذ یا جواب به نظر همایون نمی‌رسد؟ کارها، ولایتی و دولتی، همین است‌که عرض شد. [ـ]پادشاهی می‌گذرد، نهایت یك پاره داد و فریادهای بیحساب است که ظاهراً گذشتن آنها در حضور همایون خلاف شوکت سلطنت است، مقررمی‌فرمایند فدوی به‌آنها هم رجوع ندارد. اینهمه زحماتی که فدوی بظاهر و باطن و غصه و دردهای بی‌درمان که متحمل می‌شود خدا و پیغمبر خدا شاهد است که محض وجود مبارك شما برخود قرار داده. اگر چه جسارتست، اما ماجرا این بود که عرض شد. اگر حقیقتاً مقصودی دارند چرا آشکارا فرمایش نمی‌فرمایند؟ یا خدای نخواسته مداخلهٔ این غلام را مخل خدمت خود می‌دانند، شمارا به‌سر مبارك خودتان قسم می‌دهم که بی‌پرده فرمایش فرمایند. بدیهی است که این غلام طالب این خدمات نبوده ونیستو برای خود سوای زحمت و تمام عمر حاصلی نمی‌داند. تاهر طور دل خود شماست، به خدا با کمال رضا طالب آن است. زیاده جسارت نورزید. باقی‌الامر همایون.

۱۰. مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به‌شاه، خطی.

نامهٔ سوم جنبهٔ انسانی و عاطفی دارد. مهر خود را به شاه بیان می‌کند، می‌گوید: شاه پیشدستی کرده است. امـا او به‌حرف لغو مـردم «ذره‌ای خیال خود را در نوکری و ارادت خاص و بندگی... تغییر ندهم». و در عالم صدق و وفا «چشم داشت داشته و دارم که مدت‌العمر خیال خودتان را در حق این غلام تغییر ندهید». به‌کنایه می‌رساند که شاه پیمان‌شکنی کرده است. نکتهٔ دیگر اشاره‌ای است که به فسخ قرار ملاقات سفیر روس و «یاوه حرفها» و «مطلب سازی» منشی آن سفارت رفته. حدس می‌زنیم‌که در آن روزها احتمال عزل امیر شهرتی بهم رسانیده، دالگوروکی‌بوئی برده بود. اگر استنباط ما درست باشد، آن نامه را یکی دو روز پیش از برکنار شدنش نگاشته است. متن آن را می‌آوریم[۱۱]:

قربان خاکپای همایونت شوم،

دستخط همایون زیارت شد. لفظی از راه مرحمت فرمایش فرموده بودند؛ اگرچه جسارت است، اما می‌توانم که خاکپای مبارك عرض نمایم که شما پیش افتاده، این فرمایش را می‌فرمایند. زیرا که من در عالم نوکری از شما چشم داشت داشته و دارم که مدت‌العمر خیال خودتان را در حق این غلام تغییر ندهید. اگر این غلام خیال خود را به حرف لغو مردم تغییر می‌داد، زود به حضور مبارك نمی‌آمد و جسارت به عرض نمی‌کرد. از فضل خدا، و از صداقت و نوکری خود امیدوارم که تا عمر دارم ذره‌ای خیال خود را در نوکری و ارادت خاص و بندگی به وجود مبارك همایون، در عوض مرحمتهائی که دیده‌ام، تغییر ندهم، بل روزبروز زیاد نمایم. انشاءالله از طرف سرکار همایون هم، همین امید هست.

وزیر مختار نمی‌دانم به چه ملاحظه آمدن امروز خود را موقوف کرده؛ گراف را فرستاده، عذر خواسته. در میان یاوه حرفها که معلوم بود مطلب‌سازی بود، ذکر کرده که مقصود معلوم نشد. اگر حیاتی‌باشد فردا خاکپای همایون عرض خواهد کرد. باقی‌الامر همایون مطاع.

نامهٔ مهم دیگری هست که همین اوان که هنوز سرکار بود، به‌شاه نوشته. این کاغذ نشان می‌دهد که در نظامات داخلی خانهٔ امیر تغییراتی داده‌اند. و به‌دستور شاه خواجهٔ سابق را از آنجا برداشته، آقا جوهرخواجه را به‌اندرون امیر فرستاده‌اند. امیر از این وضع تازه بهیچ‌وجه خشنود نیست، و از دست خواجه و قاپوچی به‌تنگ آمده است. «یا باید همان فردا عیالم را روانهٔ تبریز نمایم، یا از صبح تا شام بروم توی خانه پهلوی عیال و کلفت خود بنشینم.» از آن برمی‌آید که خواسته‌اند وضع داخلی خانـهٔ امیر را تحت نظارت و مراقبت داشته باشند. باید بدانیم آقـا جوهر از دستیاران مهدعلیا بود. چنانکه بیاید در دوز و کلـك درباری و فـریب

۱۱. مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به شاه، خطی.

عزت‌الدوله زن امیر، با مهدعلیا همدست بود. قسمت مربوط نامهٔ امیر را نقل می‌کنیم[۱۲].

«... در باب خواجه که مقرر فرمودند، این غلام واسطهٔ حاجی مبارك نبودم. معلوم است اختیار کل نوکر، از خود این غلام گرفته تا به هرکس باشد، با قبلهٔ عالم است. هرکه را بخواهند بیرون نمایند یا نگاه دارند، اختیار امر با سرکار همایون است. در باب آقا جوهر، فدوی از اول برخود قبلهٔ عالم روحنا فداه معلوم است که نمی‌خواستم در این شهر صاحب خانه و عیال شوم. بعد به‌حکم همایون و برای پیشرفت خدمت شما، این عمل را اقدام کردم.

«فدوی از طلوع آفتاب تا هفت ساعت از شب گذشته که لاینقطع در بیرون مشغول خدمت پادشاهی هستم، به‌امید اینکه امر اندرون وخانه‌ام منظم است ــ می‌نشینم و خدمت می‌کنم در صورتی که مثل فلان خواجه پاسبان آنجا باشد. والا این غلام به‌امید آقا فرح و بابای قاپوچی در ولایت غریب، بی‌مادر و برادر نمی‌توانم عیال نگاهدارم. یا باید همان فردا عیالم را روانهٔ تبریز نمایم، یا از صبح تا شام بروم توی خانه پهلوی عیال و کلفت خود بنشینم. در این‌صورت معلوم است برای شما مصدر چه خدمتی می‌شوم.

«در هرصورت، آقا جوهر هم مثل خود این غلام نوکر پادشاهی، همچشم و همرکاب این غلام است. هر وقت می‌فرمایند، فدوی را چند عرض است. معلوم است حکم با پادشاه است، اگر خود این غلام را هم به فراشی حکم فرمایند، قادر برخلاف حکم نیست».

*

فرمان شاه برعزل امیر صادر شد.

نخست از صدارت و پیشکاری شاه برکنار گشت، ولی مقام امارت نظام همچنان در دست او ماند. پیام شاه در چهارشنبهٔ هجدهم محرم ۱۲۶۸ (سیزدهم نوامبر ۱۸۵۱) شب‌هنگام به میرزا تقی‌خان ابلاغ گردید، و دستخط عزل فردا صبح (پنجشنبهٔ نوزدهم محرم) به‌امیر رسید. عین دستخط به‌ما نرسیده اما آنچه میرزا احمد وقایع‌نگار آورده درست و نزدیك به‌اصل است، و مضمون آن در اسناد رسمی نیز منعکس می‌باشد: ــ

«چون صدارت عظمی و وزارت کبری زحمت زیاد دارد، وتحمل این مشقت برشما دشوار است، شما را ازآن‌کار معاف کردیم. باید بکمال اطمینان مشغول امارت نظام باشید. و یك قبضه شمشیر و یك‌قطعه‌نشان که‌علامت ریاست کل عساکر است فرستادیم به آن‌کار اقدام نمائید، تا امر محاسبه و سایر امور را به دیگران از چاکران که قابل باشند

۱۲. مجموعهٔ کاغذهای امیر، خطی.

واگذاریم»[۱۳].

گزارش برکنار شدن امیر را از وزیر مختار انگلیس بشنویم:

«در نامه‌های سابق اطلاع داده بودم که اوضاع عمومی حکایت از این می‌کند که نفوذ امیر نظام کاهش گرفته است[۱۴]. ولی بعید بود که دولتش به‌این زودیها ساقط گردد. دیشب به فرمان شاه گاردسلطنتی که از چهارصد نفر تشکیل می‌شود، احضار گردیدند و امنای دربار نیز به کاخ پادشاه آمدند. به دنبال آن به‌امیر نظام پیغام رفت که: از مسئولیت وزارت معاف است، ولی همچنان امارت نظام را به‌عهده خواهد داشت. در نظر مردم حادثه‌ای نامنتظر بود، همچنین برای خود امیر نابهنگام؛ چه تا دیروز مقامش استوار بود. برانداختن دولت امیر نظام بیشتر نتیجهٔ توطئه و نیرنگ اندرون شاه است که در رأس آن مهدعلیا مادر شاه قرار دارد، گرچه امیر داماد اوست. برخی کیفیات خارجی نیز در آن مؤثر افتاد. صدراعظم تازه هنوز گمارده نشده، اما چنانکه چند ماه پیش اطلاع داده بودم، و حالا محرمانه آگاه گردیدم، میرزا آقاخان اعتمادالدوله به جای امیر نظام خواهد نشست... نامزد دیگر صدارت مستوفی‌الممالك است؛ رفتارش محترمانه است و در فن مالیه مهارت دارد. اما ازجهات دیگر شخصی نیست که بتواند مقام صدارت را بعهده بگیرد»[۱۵].

گزارش شیل در حد خود درست است. ضمناً عزل امیر غیرمنتظر نبود. در نامه‌های امیر به‌شاه دیدیم که زمینهٔ عزلش فراهم گشته و او خود در انتظارش بود. نکتهٔ دیگر اینکه در آن گزارش و دیگر گزارشهایی که وزیر مختار به‌لندن فرستاده، پاره‌ای حقایق را اصلا متذکر نگردیده است. در این مورد خانم وزیرمختار می‌نویسد: همان وقتی که شاه دستور احضار چهارصد تن گارد شاهی را داده بود، یکی از دوستان شوهرش شبانه نامه‌ای فرستاد و آن خبر سهمناك را رساند. یك ساعت بعد کاغذ دومش رسید که همهٔ آن تدابیر احتیاطی علیه امیر نظام بوده است[۱۶]. اما تدابیری که هیچ ضرورت نداشت. به‌علاوه شیل توضیح نمی‌دهدکه «برخی کیفیات خارجی که در عزل امیر مؤثر افتاد»، چه بوده است.

وقایع‌نگار می‌نویسد: دشمنان امیرنظام «جلوه دادند که چون با اغلب امراء و حکام عراق در این باب همداستانست محتمل است اگر یکدفعه حکم به‌عزلش دهند فتنه حادث شود. واداشتند که با وزرای خارجه باطناً درین باب مشورت نماید و به‌جهت دفع فساد احتمالی آنها را معین خود سازد. چون پادشاه از آنها استمزاج نمود آنها که خود آرزوی چنین

---

۱۳. میرزا احمد وقایع‌نگار، تاریخ قاجاریه، خطی.
۱۴. انگلیس ۶۰/۱۶۳ شیل به پالمرستون، ۱۳ اکتبر ۱۸۵۱.
۱۵. انگلیس ۶۰/۱۶۴ شیل به پالمرستون، ۱۴ نوامبر ۱۸۵۱.
16. Lady Sheil, P. 248.

روزی داشتند، و شبی از بیم امیر پهلو به‌بستر راحت نمی‌گذاشتند، و یارای تکلم نداشتند، این معنی را فوز عظیم دانسته پادشاه‌را باطناً تحریك و معاندین را مقوی شدند و پادشاه را به‌عزل او تحریض کردند»[۱۷].

علاوه بر مهدعلیا و میرزا آقاخان نوری که ارکان توطئهٔ عزل امیر را می‌ساختند ــ درصدرالتواریخ نام میرزایوسف مستوفی‌الممالك نیز برده شده است. و مأخذ نوشتهٔ صدرالتواریخ گفتهٔ میرزا جبار پیشخدمت مخصوص است[۱۸]. این اندازه می‌دانیم که مستوفی‌الممالك چندان میانهٔ خوبی با میرزا تقی‌خان نداشت گرچه امیر نسبت به‌او مهربان بود. اما شرکت او در قضیهٔ عزل امیر بر ما روشن نیست.

روز پس از برکنار شدن امیر از وزارت، فرمانی در اعلام مطلب به‌همهٔ نمایندگان سیاسی ایران در ممالك خارجه صادر شد (۲۰ محرم ۱۲۶۸). در این فرمانها چند نکته بچشم می‌خورد. یکی اینکه القاب رسمی امیر محفوظ است. دیگر اینکه موضوع چنین وانمود گردیده که «به‌طیب خاطر از سایر امورات دولتی و مملکتی که دخل به‌عمل نظام نداشت، استعفا نمود». سوم اینکه علت استعفا «کثرت مشاغل» ذکر شده که همان مضمون در دستخط شاه به‌امیر نیز آمده بود. فرمانی که به‌عنوان میرزا محمدحسین صدر مصلحتگذار پطرزبورگ فرستاده شد، نقل می‌شود:

جناب جلالت و نبالت نصاب، عزت و سیادت انتساب، مقرب‌الخاقان میرزا محمدحسین صدر ایلچی مخصوص دولت علیه به مراحم کامله پادشاهی مباهی بوده بداند:

چون جناب جلالت‌مآب امیرنظام به واسطهٔ کثرت مشاغلی که داشت، چنانکه باید وشاید نمی‌توانست به امورات نظام که عمده واصل منصب مختص خود بود وارسی نماید، به ملاحظهٔ اینکه مبادا اختلالی در امور نظام رو دهد، خود به طیب‌خاطر از سایر امورات دولتی ومملکتی که دخل به عمل نظام نداشت استعفا نمود، از جمله امورات دول خارجه است. لهذا به‌آن جناب امر ومقرر می‌فرمائیم که من‌بعد هرگونه مطلبی و کاری داشته باشد، بلاواسطه به‌جناب مقرب‌الخاقان میرزا محمدعلیخان وزیر دول خارجه بنویسد که مقرب‌الخاقان مشارالیه به عرض اقدس

---

۱۷. میرزا احمد وقایع‌نگار، تاریخ قاجاریه، خطی.

۱۸. خلاصهٔ روایت میرزا جبارخان این است: یك ماه بعد از سفر اصفهان مستوفی‌الممالك مرا خواست و گفت مطلبی دارم که باید به‌توسط شما به عرض شاه برسانم. مطلب این‌بود: میرزا تقی‌خان از شاه بدگمان شده است و در امیرآباد از من وآقا محمدحسن صندوقدار و چندنفر دیگر بیعت گرفت. «معلوم است بیخیال نیست. این مطالب را به عرض مبارك برسانید». من آن پیغام را به عرض شاه رساندم، چند روزی نگذشت‌که امیر معزول گردید. (صدرالتواریخ، خطی. در شرح حال مستوفی‌الممالك). حرف میرزا جبار پیشخدمت مخصوص و قره‌نوکر دلقك درباری برای ما اعتبار تاریخی ندارد.

همایون ما رسانیده، هرچه جواب مقرر به آن جناب اعلام نماید. البته حسب‌المقرر مرتب داشته در عهده شناسند. حرره فی ۲۰ شهر محرم سنهٔ ۱۲۶۸.

مضمون فرمانی که به مشیرالدوله نوشته شد فرق دارد. بعلاوه می‌گوید: امیر «درحضور» همایون در بیستم محرم استعفا داد. هردو نکته نادرست است: تاریخ عزل روز نوزدهم است، در آن روز و فردای آن حضور شاه نرفت. آن فرمان از نظر دستخطی که شاه برآن افزوده، قابل توجه است:

عالیجاه رفیع جایگاه، مجدت و نجدت پناه، فخامت و منـاعت اکتباه، مقرب‌الخاقان میرزا جعفرخان مشیرالدوله به الطاف خدیـوانه سرافراز و مباهی بوده بداند که:

چون کثرت مشاغل و توارد رجوعات عامهٔ ملکیه برای جناب‌امیر نظام فرصت باقی نمی‌گذاشت که به لوازم شغل و منصب امیـر نظامی عساکر منصوره که شغل اصلی و منصب حقیقی او بود برسد،و از این جهت ترسید و احتیاط نمود که خلل و رخنه در امورات نظام قشون‌حاصل شود، لهذا از روز بیستم ماه محرم‌الحرام خود او به طیب‌خاطر درحضور همایون شاهنشاهی از سایر مشاغلی که دخلی به امارت نظام نـداشت استعفا نمود. ومن بعد ازهمین تاریخ به‌اموری که‌خارج از نظام است دخل و تصرف نخواهد. وتکلیف آن عالیجاه این است در امورات ملکیه و سرحدیه وسایر مواردآنچه روی‌دهد، به‌خاکپای اقدس همایون‌شاهنشاهی عرض کند و آنچه حکم از مصدر خلافت صادر شود معمول و مرتب‌دارد و در عهده شناسند. حرره فی ۲۰شهر محرم ۱۲۶۸.

سواد دستخط شاه به مشیرالدوله: «البته در کارهای متعلق خودت که اعظم کارهاست نهایت دقت را داشته باشی، و به همان دستورالعملی که مرحمت شده عمل کنید، و پیوسته از کارهاتان که چه می‌کنید و درچه کارید جمیعاً را به‌وزیر دول خارجه بنویس که‌خدمت ما عرض کند».

امیر از وزارت کنار رفت، منصب امیرنظامی را هنوز داشت، ولی صدراعظم تازه تا چهار روز بعد منصوب نگشت. در این فاصله هرروز یکی دو نامه بین شاه و امیرنظام رد و بدل شده که حقایق مهمی از آنها بدست می‌آیند. شاه اظهار تأسف کرده، در ابراز عواطف قلبی خود چیزی فرو نگذاشته، و نمی‌توان پنداشت که هرچه گفته ریاکارانه بوده است. حتی وزیرمختار انگلیس آگاهی یافته بود که شاه می‌خواسته امیر را ازنو به‌صدارت برگزیند.

عکس‌العمل میرزاتقی‌خان نسبت به‌پیام زبانی شاه مبنی برعزل از

صدارت، ساده بود. خود را در اختیار پادشاه قرار داد و گفت: «این غلام نوکر هستم و مطیع حکم سرکار همایون». فقط تقاضای ملاقات شاه را کرد، و این چند سطر را نوشت[۱۹]:

«قربان خاکپای همایونت شوم،

در باب فرمایشی که فرموده بودند، این غلام نوکر هستم و مطیع حکم سرکار همایون. اما یك دفعه لازم است که حضور همایون شرفیاب شوم، و بعضی عرضها بکنم. حالا هروقت را مقرر می‌فرمایند، فدوی شرفیاب شود. باقی‌الامر همایون مطاع».

شاه پیامی «مرحمت‌آمیز» فرستاد. امیر همین اندازه گفت: گرچه نمی‌تواند «مصدر خدمتی و نوکری گردد که مقبول طبع مشکل‌پسند» شهریار باشد، لازم است «آنچه در تعقل قاصر این غلام رسد» به‌عرض برساند. نامهٔ امیر درج می‌شود[۲۰]:

قربان خاکپای مبارکت شوم،

دستخط مبارك که مایهٔافتخار این غلام ارادت فرجام بود زیارت کرده. فرمایش مرحمت‌آمیز آن مایهٔ امیدواری و سرافرازی این غلام گردید. اگرچه این غلام قابل آن نیست که تواند در خاکپای مبارك مصدر خدمتی و نوکری گردد که مقبول طبع مشکل‌پسند مبارك شود، اما ازآنجا که فدوی ادنا نوکر و جاروب‌کش آستانهٔ مبارك است، بدیهی است بقدر قابلیت و استحضار نوکری در عرایض لازمه آنچه در تعقل قاصر این غلام رسد با اجازت خاطر مبارك جرأت بعرض خواهد کرد تا رأی مبارك به‌چه اقتضا نماید. بنابه اجازت و ارادهٔ خاطر مرحمت ذخایر که امر و فرمایش شده بود، استدعا دارد امروز یا صبح هروقت که فراغتی برای وجود عافیت محمود مبارك باشد، ساعتی این غلام را اذن شرف حضور مبارك فرمایند. زیاده جسارت نورزیده. باقی‌الامر الاشرف الوالا مطاع.

وزیر مقتدر معزول به‌شاه فهماند که قصدی در تغییر رأی شاه بر عزل او ندارد؛ یگانه آرزویش خرسندی پادشاه بود که آن هم تحقق نیافت، پس «وای برحال این غلام». به‌کنایه گوید: «معلوم است... حق به جانب غلام نیست». نامهٔ امیر را می‌آوریم[۲۱]:

قربان خاکپای همایونت شوم،

در عریضهٔ اول جسارت به‌عرض کردم که غرض از این عرض،

۱۹. مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به شاه، خطی.
۲۰. مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به شاه، خطی.
۲۱. بیوتات، نامه‌های امیر به‌شاه، خطی.

زحمت به‌وجود مبارك نیست. والبته اگر می‌دانستم باعث زحمت است، جسارت نمی‌کردم. حالا باز عرض می‌کنم که مقصودی از این عرضها ندارم، زیرا که این غلام زحمت و ناراحتی شب وروز خود را قرار دادم که شما اظهار راحتی و خوشوقتی بفرمائید. آن‌هم که نشود وای برحال این غلام.

دیگر شما پادشاه و ولی‌نعمت هستید، و قادر بر هرطور سیاستی در حق این غلام بفرمائید. در این صورت معلوم است در اینگونه‌عرایض حق به جانب غلام نیست. امیدوار است که باعث ملالت‌خاطر همایون نشود. زیاده جسارت نورزید، باقی‌الامر همایون مطاع.

روز دوم عزلش، شاه دستخط مهرآمیزی به‌امیر نگاشت. اطمینان داد که «بقدر سرسوزنی از عزت» او نخواهد کاست. دیگر اینکه نظم میرزاتقی‌خانی همچنان استوار خواهد ماند؛ فقط شاه امور کشوری را خود رسیدگی می‌کند و کار سپاه به‌مسئولیت امیرنظام خواهد بود. اصل دستخط بدست نیامد، متن‌آن را ازترجمهٔ انگلیسی به‌فارسی برمی‌گردانیم[۲۲]:

دستخط شاه (۳۰ محرم ۱۲۶۸)

جناب امیرنظام،

به‌خدا قسم، به‌خدا قسم هرچه می‌نویسم حقیقت است، وفوق‌العاده شمارا دوست می‌دارم. خدا مرا بکشد اگر بخواهم تازنده‌ام از شمادست بردارم، یااینکه بخواهم بقدر سر سوزنی از عزت شما کم کنم. طوری نسبت به‌شما رفتار خواهم کرد که حتی یك نفرهم از موضوع اطلاع پیدانکند. بنظر می‌آمد که زیادی کار شمارا خسته کرده بود؛ حالا دو سه قسمت کارها را به‌عهدهٔ خودم گرفته‌ام؛ تمام فرامین نظامی و کشوری که سابقاً به‌مهر وامضای شما صادر می‌شد، از این به‌بعد هم به مهر شما خواهد بود. تنها فرقی‌که کرده این است که مردم ببینند من شخصاً به امور غیرنظام رسیدگی می‌کنم. در کارهای نظام ابداً دخالتی نخواهم کرد مگر چیزی که شما مصلحت بدانید.

مبادا خیال کنید اجازه دهم کسی عریضهٔ بیخودی بنویسد، یا دربارهٔ هیچکس حقوق و مستمری برقرار کنم یا مثل زمان شاه مبرور پولی بهدر برود. حاشا یك‌شاهی بیشتر از آنچه مقرر داشته‌اید به هیچکس بدهم، یا اینکه هیچکس بتواند حرفی بزند.

ناصرالدین‌شاه توسط خواهرش ملکزاده‌خانم عزت‌الدوله زن امیر، پیام محبت‌آمیز دیگری به‌میرزاتقی‌خان فرستاد. اما خواهیم خواندکه امیر به‌دستخطهای اطمینان‌بخش و پیامهای محبت‌آمیز شاه، از اصل اعتماد

۲۲. انگلیس ۶۰/۱۶۹، ترجمهٔ دستخط شاه به‌امیر نظام، ۱۵ نوامبر۱۸۵۱.

نداشت. معهذا از اخلاص‌مندی خود چیزی فرونگذاشت، گرچه شاه درخور آن نبود. جوانمردانه می‌نویسد: «جمیع عالم را به‌یك کلمه فرمایش خوش شما صلح کردم... این غلام اگر خونی پدرم را یا برادرم را بفرمایند، به‌نمك شماگذشتم و به‌سر شما گذشتم». و تأکید می‌کند که از خدمتگزاری دست‌بردار نیست. این معانی در نامهٔ امیر منعکس است[۲۳]:

قربان خاکپای همایونت شوم،

خانم[۲۴] حکم و فرمایش سرکار همایون را رساند. اولا به خدا، به‌خدا، به‌ولای مرتضی‌علی که تا جان دارم ذره‌ای از نوکری و رضای شما دست برنمی‌دارم، و جانم را در رضای شما وقف می‌دانم، و اینکه مبادا رفتار این دو روزه را خدا نکرده در دل بگیرم العیاذ بالله. جمیع عالم را به‌یك کلمه فرمایش خوش شما صلح کردم. فرموده بودید که مبادا اذیت به مردم برسانم. به‌خدا من نمی‌دانم کی بدکرده، تا به مقام سؤال یا اذیت برآیم، و راضی نیستم بشناسم که کی بدمرا گفته! و این غلام اگر خونی پدرم را یا برادرم را بفرمایند، به‌نمك شما گذشتم، وبه سر شما گذشتم، تا به‌این حرفها چه برسد.

از شرفیابی این غلام گریزان نشوید، گریزان شدید. زیرا که از اول رضای شما را خواسته و می‌خواهم. همانجا که خانم هست اگر میل دارید ساعتی شرفیاب حضور شما شوم، همهٔ این حرفها تمام می‌شود. تفصیل را خانم عرض می‌کند. زیاد چه جسارت نماید. باقی.

چاپار برگرداندن یا برنگشتن نقلی نیست. این حرفها را برای آن عرض می‌نمایند که شمارا به سر غیرت بیاورند تا کار خراب شود؛ والا من انشاءالله در نوکری طوری راه نمی‌روم که خدا نکرده برای‌شما در دنیا خفت حاصل شود. باقی‌الامر همایون.

شاه به‌یاد وزیرش می‌گریست. چون از دیدارش شرمنده می‌گشت، از او پرهیز می‌جست. به‌او می‌گوید: «قلب من آرزوی شما را می‌کند»، تا هستم و هستی دوستت دارم، اگر کسی بد شما را بگوید «پدرسوخته‌ام اگر او را جلو توپ نگذارم»، بیا «من و شما یکی باشیم و باهم کار کنیم»! شمشیر خود و حمایل گردنش را باز کرد به‌او فرستاد: «برای خدا آنها را قبول کنید و فردا بیائید مرا ببینید». این بیان به عواطف شاه و وزیر نمی‌ماند، اما سخنانی است که شاه نوشته. معلوم است در درونش خلجانی بود زادهٔ جنگ شور و عاطفه و ادراك با سیاست و تلقینات ذهنی درباریان. اینکه می‌نویسد: «ای‌کاش هرگز پادشاه نبودم. . . که چنین کاری بکنم»، نشانه‌ای است از ناتوانی نفسانی شاه که نمی‌توانست ارادهٔ خود را بر

۲۳. بیوتات، نامه‌های امیر به‌شاه، خطی.
۲۴. مقصود ملکزاده خانم عزت‌الدوله است.

اطرافیانش تحمیل گرداند. نامهٔ شاه را از متن ترجمهٔ انگلیسی‌آن به‌فارسی برمی‌گردانیم[۲۵].

دستخط شاه (۲۰ یا ۲۱ محرم ۱۲۶۸)

جناب امیرنظام،

به‌خدا قسم امروز خیلی شرمنده بودم که شمارا ببینم؛ من چکنم. به‌خدا ای‌کاش هرگز پادشاه نبودم و قدرت نداشتم که چنین کاری‌بکنم. به‌خدا قسم حالا که مشغول نوشتن این کاغذ هستم گریه می‌کنم. به‌خدا، قلب من آرزوی شمارا می‌کند؛ اگر باور می‌کنید و بی‌انصاف نیستید، من شمارا دوست می‌دارم.

بیگلربیگی آمد، و از حرفهای او اینطور فهمیدم که شما بیم دارید که این اوضاع به‌کجا خواهد انجامید؟ چه‌کسی می‌تواند یك‌لحظه حرفی علیه شما بزند. به‌خدا قسم اگرکسی، چه در حضور من و چه پیش اشخاص دیگر یك کلمه بی‌احترامی دربارهٔ شما بکند ـ پدرسوخته‌ام اگر اورا جلو توپ نگذارم. به‌حق خدا نیتی جز این ندارم که من وشما یکی باشیم وباهم به‌کارها برسیم. به‌سر خودم اگر شما غمگین باشید، به‌خدا، نمی‌توانم تحمل غمگینی شمارا بکنم. تاوقتی که شما هستید و من زنده‌ام از شما دست برنخواهم داشت.

آجودان‌باشی وزیر جنگ خواهد شد، و تمام کسانی که شما آنها را گماشته‌اید در مقامشان باقی خواهند بود، حتی به قدرتشان نیزافزوده خواهد گشت. وزیرنظام[۲۶] به‌حکومت عراق خواهد رفت، چراغ‌علیخان در اصفهان می‌ماند، دیگران همچنان باقی خواهند بود. می‌بینیدتغییری داده نشده است. به‌خدا قسم می‌خورم، امور نظام را به‌عهدهٔ شما واگذار کردم که با جدیت به‌آنها رسیدگی کنید. اگر نکنید خدا و پیغمبر خدا جزای شمارا بدهد.

برای ابراز لطف خود شمشیری مکلل به‌الماس گرانبها باحمایلی که به گردن خود می‌بندم، برای شما می‌فرستم. برای خاطر خدا آنها را قبول کنید و فردا بیائید مرا ببینید. بنا بر دستورها و اوامر شما،جیره و حقوق هنگها باید پرداخت شود. از اول نوشتم در امور نظام به هیچ نحوی مداخله نخواهم کرد. عایدات دولتی نیز کمترین تغییری از میزانی که مقررات آن را خود شما تعیین نموده‌اید، نخواهد کرد.

*

۲۵. انگلیس ۶۰/۱۶۹ ترجمهٔ دستخط شاه به‌امیرنظام، [۱۵ یا ۱۶ نوامبر] ۱۸۵۱.

۲۶. مقصود میرزا حسن‌خان برادر امیر است که وزیر نظام آذربایجان و دراین زمان در تهران بود.

میرزا آقاخان نوری اعتمادالدوله به‌صدارت گمارده شد.

این انتصاب در ۲۲ محرم ۱۲۶۸ (۱۷ نوامبر ۱۸۵۱) چهار روز پس از عزل میرزاتقی‌خان انجام گرفت. تا اینجا دانستیم که امیر هنوز در دل شاه جای داشت، و او نسبت به‌وزیر سابق خود مهربان بود. حتی احتمال می‌رفت که امیر از نو به‌مقام صدارت بازگردد[۲۷]. با تعیین صدراعظم جدید کار امیر به‌مرحلهٔ تازه‌ای افتاد، یك قدم به‌سقوط نزدیکتر شد، اما چنانکه خواهیم دید احتمال بازگشت امیر به‌زمامداری منتفی نبود.

سابقهٔ میرزا آقاخان را قبلا بدست دادیم[۲۸]. برخی نکته‌های دیگر از گزارش سفیر انگلیس می‌آوریم: «میرزا آقاخان همان کسی است که در زمان محمدشاه براثر حرفهای ناشایسته‌ای که از او شنیده شد و اختلاس و دستبردی که به‌مال دیوان زده بود، بچوبش بستند و به‌کاشان تبعیدش کردند. پیش ازجلوس ناصرالدین‌شاه از کاشان فرار کرد، و آمد درنزدیکی تهران بست نشست. سرهنگ فرانت به‌مهدعلیا که در آن زمان همه‌کاره بود، سفارش نمود که از وجود او در امور کشور استفاده نماید و اجازه دهد به‌سرای مهدعلیا وارد گردد. مادر شاه در پاسخ کتبی خود گفت که: حرمت میرزا آقاخان را نگاه خواهد داشت. پس از آن از تحصن بیرون آمد و یکسره به‌این سفارتخانه آمد؛ از اینجا همراه یکی از کارکنان سفارت به خانهٔ مهدعلیا رفت. فرانت نامه‌ای به‌ناصرالدین‌شاه نگاشت و شفاعت او را نمود. شاه نیز برای خاطرکاردار سفارت ما اورا عفوکرد. مهدعلیانیز اطمینان کتبی سپرد که میرزاآقاخان از هرجهت ایمن خواهد زیست. از این تاریخ به‌بعد میرزا آقاخان تحت حمایت سفارت انگلیس می‌باشد، و این حقیقت را همهٔ شهر می‌دانند»[۲۹].

نامهٔ مهدعلیا به‌فرانت مورخ ۹ ذیقعدهٔ ۱۲۶۴ ازاین قرار است[۳۰]:

جناب قولونل فرانت،

بنابر شفاعت سفارت بهیهٔ انگلیس و خواهش شخص شما، امر و مقرر داشتیم که میرزا آقاخان نوری تا ورود اعلیحضرت شهریاری به دارالخلافه در این دولت‌سرا (خانهٔ مهدعلیا) بماند. جان ومال وخانواده و عزت او تحت حمایت ماست و ازهر تعرضی مصون است. باید اطمینان داشته، از هرجهت آسوده‌خاطر باشد. پس از ورود اعلیحضرت همایونی به موجب شفاعت شما البته قبلهٔ عالم اورا مورد عنایت قرار خواهند داد.

مهر مهدعلیا و مهر صدرالممالك وزیر مهدعلیا.

---

۲۷. انگلیس ۶۰/۱۶۴ شیل به پالمرستون، ۱۸ نوامبر ۱۸۵۱.
۲۸. نگاه کنید به بخش ۷.
۲۹. انگلیس ۶۰/۱۵۲ شیل به پالمرستون، ۲۱ ژوئن ۱۸۵۰.
۳۰. انگلیس ۶۰/۱۵۱ نامهٔ مهدعلیا به فرانت، از ترجمهٔ انگلیسی به‌فارسی برگردانده شد.

مجموع آن کیفیات یعنی حمایت مادر شاه و سفارت انگلیس و عفو شاه علت شد که میرزاتقی‌خان نیز از تبعید میرزا آقاخان گذشت، بلکه او را بخشید. از آن به بعد میرزا آقاخان در زمرهٔ درباریان درآمد و یکی از عمال شناختهٔ انگلیس در دولت بود. البته هیچگاه امیر به‌او اعتماد نداشت و به‌کار مهمی نگماشت. به‌قول‌خود اعتمادالدوله: «احترام خشکه دارم»[۳۱]. شیل دربارهٔ میرزا آقاخان به‌پالمرستون می‌نویسد: «دامنش ملوث به پول‌پرستی است و مطلقاً در قید آن نیست که از چه راهی بدست آورد»[۳۲]. جای دیگر می‌آورد: «ازآنجا که میرزا آقاخان آدم ناقلا و نیرنگ‌سازی است امیرنظام از او بدش می‌آمد. بعلاوه مردیست بنهایت خودفروش»[۳۳].

در همان گزارش، وزیر مختار انگلیس این اظهار نظر را می‌کند: هرگاه میرزا آقاخان ازطرف دولت دستگیر گردد «ضربهٔ سختی به‌حیثیت و شهرت سفارت انگلیس در تهران وارد خواهد آمد. بنا بر سابقهٔ دخالت سرهنگ فرانت، و اطمینانی که این سفارت به‌میرزا آقاخان نوری داده، حق دارد که از ما تقاضای حمایت بکند. پس هرآینه چنان امری اتفاق افتد بنابر وظیفهٔ خود به‌حمایت میرزا آقاخان برخواهم خاست. . . و در این باره از هیچ اقدامی قصور نخواهم ورزید. و حتی آماده هستم دامنهٔ مشاجرهٔ خود را با آدمی چون امیرنظام به‌حد نهایت برسانم، و همهٔ نتایج احتمالی آن را بعهده بگیرم. وظیفهٔ خود دانستم که جنابعالی را دربارهٔ آن‌کیفیات و میرزا آقاخان و رویه‌ای که پیش خواهم گرفت قبلا آگاه نموده باشم»[۳۴].

آن گزارش را وزیرمختار یك سال و نیم پیش از برکنار شدن امیر نگاشته، و گفته بود: «گرچه میرزا آقاخان شغل ثابت و مخصوصی در دستگاه دولت ندارد. . . هرگاه امیرنظام معزول شود به‌احتمال زیاد هم او است که جایش را خواهدگرفت». این خود نکته‌ای است بامعنی که شیل نه حدی در مراتب بی‌حیثیتی میرزا آقاخان می‌شناسد، و نه حدی در پشتیبانی سفارت از وی، علیه امیرنظام آدمی قائل می‌باشد. گوئی تناسب مستقیمی بین بی‌حیثیت‌بودن و حد پشتیبانی سفارت انگلیس وجود داشت. حقیقت این است که سفارتخانهٔ انگلیس همیشه کارخانهٔ رجاله‌پروری بوده است، در مورد میرزا آقاخان می‌بینیم برای اینکه شیل به‌او بال و پری بدهد و پیش بیندازدش، به‌امیر فهماند او را واسطهٔ رفت و آمد باسفارت و پیغامبری رسمی خود قرار بدهد[۳۵]. بعلاوه در نامه‌های شیل می‌خوانیم که

---

۳۱. نگاه کنید به بخش ۷.

۳۲. انگلیس ۶۰/۱۶۴ شیل به پالمرستون، ۱۴ نوامبر ۱۸۵۱.

۳۳. انگلیس ۶۰/۱۵۲ شیل به پالمرستون، ۲۱ ژوئن ۱۸۵۰. عبارت‌شیل این است: a man of extreme venality . . .

۳۴. انگلیس ۶۰/۱۵۲ شیل به پالمرستون، ۲۱ ژوئن ۱۸۵۰.

۳۵. معمولا میرزا محمدعلی‌خان شیرازی نایب وزارت امور خارجه پیغامهای رسمی دولت‌را به سفارت انگلیس می‌برد. وپاسخ می‌گرفت. شیل در جمادی‌الاول ۱۲۶۶ به‌امیر نوشت: «نقاهت مزاج مانع ملاقات مقرب‌الخاقان میرزا محمدعلی‌خان ←

اعتمادالدوله اسرار سیاسی دولت و گفتگوی امیر را با نمایندگان خارجی پنهانی و «محرمانه» به‌سفارت انگلیس خبر می‌برد[۳۶]. همچنین دانستیم که مطلب سری که دالگوروکی به‌اعتمادالدوله گفته بود، به‌شیل اطلاع داده بود[۳۷].

خلاصه اینکه اعتمادالدولهٔ «تحت‌الحمایهٔ» انگلیس، در حلقهٔ بدخواهان امیر و توطئه‌چیان دربار بود، و از جانب مهدعلیا و شیل علیه امیر تقویت می‌گشت. این نکته دانسته نشده که در نخستین وهلهٔ عزل امیر از صدارت، شاه در خیال انتصاب میرزا آقاخان به‌جانشینی او نبود. نقشهٔ شاه این بود که کار لشکر و کشور را از هم جدا کند؛ میرزا تقی‌خان همچنان به‌امور سپاه پردازد، و امور کشوری را تحت نظر مستقیم خود اداره نماید. این معنی در نامهٔ متحدالمآل مانندی که میرزامحمدعلی‌خان وزیر امور خارجه در ۲۰ محرم ۱۲۶۸ به‌مأموران ایران نوشته بود (و پیش از این آوردیم)، و همچنین در دستخط بیستم محرم ۱۲۶۸ به‌امیرنظام نمایان است. شاه می‌خواست وزیران مستقیماً تحت امر خودش باشند و واسطه‌ای در بین نباشد. در مرحلهٔ بعدی بود که موضوع صدارت میرزا آقاخان عنوان شد، و ناصرالدین‌شاه به آسانی تن درنمی‌داد از آنکه اعتمادالدوله تحت‌الحمایهٔ دولت انگلیس بود.

زن سفیر انگلیس می‌نویسد: با عزل امیرنظام «دستگاه دسیسه‌بازی دربار جهت اشغال کرسی صدارت بکار افتاد. کی پیروز خواهد شد؟ از هواداران انگلیس یا از هواخواهان روس؟ . . .اعتمادالدوله به کمک نیرنگ اندرون شاه به‌صدارت برگزیده شد». به‌دنبال آن می‌گوید: شاه به میرزا آقاخان ابلاغ کرد: «باید میان صدارت و تحت‌الحمایگی سفارت انگلیس، یکی را انتخاب نماید. اعتمادالدوله بین این دو راه گیر کرده بود، یا تظاهر به‌این معنی می‌نمود. به‌سفارت پیغام داد و مصلحت‌جوئی کرد. پاسخ شنید: حمایت دولت انگلیس برتاج کیانی برتر است، اما تصمیمش بروزارت بود»[۳۸].

میرزا آقاخان ورقه‌ای برترك تحت‌الحمایگی امضا کرد: متن آن‌را می‌آوریم[۳۹]:

گردید... هرگاه آن جناب بیاناتی دارند خواهش دارد که آن جناب شخصی را بفرستند که بتواند پیغامات آن‌جناب را ازروی تحقیق و درستی حالی دوستدار نماید، وهم جواب دوستدار رابطور درست به‌آن جناب برساند بدون تغییر و تبدیلی ازطرفین». معنی این سخن در زبان دیپلماسی آن‌بود که میرزا محمدعلی‌خان دیگر نیاید. امیر منظور باطنی شیل را دریافت و در جمادی‌الثانی ۱۲۶۶ به او جواب داد: مطالب رابه «میرزا آقاخان اعتمادالدوله القا کرده‌ام، شفاهاً حالی آن جناب نماید». از آن‌پس میرزا آقاخان واسطهٔ رساندن پیغام دولت به سفارت انگلیس گردید.

۳۶. انگلیس ۶۰/۱۶۱ شیل به پالمرستون، ۴ اوت ۱۸۵۱.

۳۷. نگاه کنید به بخش ۳۱.

38. Lady Sheil, pp. 249-250.

۳۹. بیوتات، اصل نامهٔ میرزا آقاخان نوری.

این چاکر قدیمی پدر برپدر خانه‌زاد و نمک‌پروردهٔ این آستان مبارك بود. محمد حسنخان مرحوم و آقامحمد شاه مرحوم و خاقان‌مغفور و شاه مرحوم مبرور [را] خودم و اجدادم به ارث خدمت کرده‌ایم. به صداقت، رعیت ونوکر خانه‌زاد شاهنشاه روحی‌فداه هستم، کسی را یارای تخلف از این حرف و گفتار نیست. واگر خدای نکرده از این فدوی قدیمی جان‌نثار، خیانتی دولتی سربزند مورد مواخذهٔ شاهنشاه روحی فداه باشم. لیکن استدعای این چاکر این است اگر عرض شود، تحقیق شود و بعد از اثبات، عقوبت شود. تحریراً فی‌محرم ۱۲۶۸.

حاشیه: «این بندهٔ درگاه در زیر حمایت هیچ دولتی بجز در ظل حمایت شاهنشاه ایران خلدالله ملکه نیستم. و امید الطاف و مرحمت از این آستان مروت نشان داشته و دارم». رقم مهر پشت صفحه: «عبده آقاخان بن‌اسدالله».

شیل در گزارش رسمی خود در این مورد هم به‌اندازهٔ زنش از دسته‌بندیهائی که به‌گماردن اعتمادالدوله به‌صدارت انجامید، حرف نمی‌زند. اما از شرحی که راجع به‌چگونگی اخذ سند مزبور می‌نویسد معلوم است که در پشتیبانی میرزا آقاخان تاب و قرار ندارد: «اعتمادالدوله می‌خواست عنوان تحت‌الحمایگی انگلیس را همچنان برای خود نگاه دارد. اما شاه پافشاری کرد که باید به‌موجب نوشتهٔ رسمی از این امتیاز ارزنده دست بردارد. دو روز گذشت تا سند را مهر کرد و این کار با تهدید انجام گرفت». به‌دنبال آن از پالمرستون کسب تکلیف می‌کند: «امیدوارم دراین باره دستور لازم صادر فرمائید. از آنجا که الغای تحت‌الحمایگی به‌زور از اعتمادالدوله گرفته شده، نمی‌دانم آن را معتبر بدانم؟ یا اینکه اگر روزی اعتمادالدوله را دستگیر یا تبعید نمودند، و یا دارائیش را ضبط دیوان نمودند، می‌توانم به‌پشتیبانی او به‌عنوان عنصر تحت‌الحمایهٔ انگلیس دخالت کنم؟ البته در هرحال اگر به‌سفارتخانه روی آورد، پناهش خواهم داد»[۴۰].

حقیقتاً شگفت است. صاحب علّه خودش سند ترك تحت‌الحمایگی را می‌سپارد ــ اما شیل برای آیندهٔ کسی که آن اندازه در رذالت اخلاقیش سخن گفته بود، دلش می‌تپد. چند مطلب دیگر از گزارش شیل می‌آوریم:

«اعتمادالدوله به‌جای امیرنظام به‌وزارت نشست. زمانی احتمال کلی می‌رفت که میرزا تقی‌خان از نو به‌صدارت بازگردد. وزیر جدید دشواریهای فراوان در پیش دارد. یکی از دشواریها که فائق آمدن برآن غیرممکن بنظر می‌رسد، وجود میرزاتقی‌خان به‌عنوان امیرنظام است که لشکر فرمانبردار اوست، و همهٔ افسرانی که او گماشته برجای خود هستند. مخالفتی که مسلماً از جانب امیرنظام صورت خواهد گرفت، قوام دولت

۴۰. انگلیس ۶۰/۱۶۴ شیل به پالمرستون، ۱۸ نوامبر ۱۸۵۱.

اعتمادالدوله را غیرممکن می‌گرداند. نتیجهٔ کشمکش بین میرزا آقاخان و میرزاتقی‌خان را از حالا می‌توان پیش‌بینی کرد؛ یا اعتمادالدوله معزول خواهد شد یا امیرنظام تبعید.

«اعتمادالدوله برخلاف امیرنظام نه به‌روسیه رفته، نه در عثمانی مأموریت داشته، و نه مانند او از امور سیاسی اروپا و بنیادهای مدنی فرنگستان آگاهی دارد. و نه شخصیت امیر را در سخت‌پائی و مقابلهٔ تعرض روسیه دارد. اعلامیهٔ مربوط به‌انتصاب اعتمادالدوله به‌صدارت حکایت از این می‌کند که او دخالتی در کار سیاست خارجی ندارد؛ شاه و وزیر امور خارجه به‌آن رسیدگی می‌نمایند. اما میرزا محمدعلی‌خان وزیر امور خارجه مرد ناشایسته‌ای است، و یقین دارم شاه مجبور خواهد شد که امورخارجی را نیز به‌اعتمادالدوله بسپرد»[۴۱].

شیل در گزارش دیگری می‌گوید: «یکی از مشکلات میرزا آقاخان اگر به‌وزارت برسد، مخالفت سفیر روس بااوست. دالگوروکی از او بیزار است و سوءظن زیاد نسبت به‌وی دارد. و این نتیجهٔ ارتباط خیلی نزدیك اعتمادالدوله با سفارت انگلیس می‌باشد»[۴۲].

باری با پشتیبانی آشکار وزیرمختار انگلیس و مادر شاه، میرزا آقاخان به‌صدارت رسید. نفوذ خارجی و اندرون شاه رأی خود را برمقام سلطنت تحمیل کرد؛ موضوع بازگشت امیر به‌وزارت فعلا منتفی گشت. اما به شرحی که بیاید همان فکر باز جان گرفت. انتخاب اعتمادالدوله به صدارت، در ۲۴ محرم ۱۲۶۸ از طرف میرزامحمدعلی‌خان وزیر امور خارجه به‌نمایندگان روس و انگلیس و عثمانی به‌یك مضمون اعلام شد. در یادداشت رسمی دولت دو نکته تصریح رفته: یکی اینکه پادشاه «جناب امیرنظام را از مشاغلی که دخل به‌نظام نداشت معاف» داشتند. دیگر اینکه مقام صدارت «بهیچ‌وجه مداخله در مهمات خارجه نخواهند فرمود». بلکه در باب مهام دول خارجه «ازکلیات و جزئیات آنچه هست» باید به‌وسیلهٔ وزیر امور خارجه به‌عرض پادشاه برسد. متن نامهٔ مزبور نقل می‌شود.

جناب جلالت ونبالت نصابا، مجدت و فخامت انتسابا، محبان استظهارا، مشفقا، مهربانا،

چون به‌حکم مواحدت دو دولت و مقتضیات محادثت و موافقت دو حضرت لازم بود آن‌جناب را از مصادر و موارد امور مستحضر سازدلهذا به آن جناب اظهار می‌شودکه در این روزها ارادهٔعلیهٔ ملوکانه‌اعلیحضرت قدر قدرت قضا شوکت شاهنشاهی خلدالله ملکه برین تعلق گرفت که جناب امیرنظام را از مشاغلی که دخل به نظام نداشت معاف و مسلم‌دارند. و جناب جلالت و نبالت نصاب صدارت و کفالت انتساب را ودرایت

۴۱. انگلیس ۶۰/۱۶۴ شیل به پالمرستون، ۱۸ نوامبر ۱۸۵۱.
۴۲. انگلیس ۶۰/۱۶۴ شیل به پالمرستون، ۱۴ نوامبر ۱۸۵۱.

اکتساب اعتمادالدوله العلیه العالیه را به رتبهٔ جلیل نبیل صدارت عظمی منصوب و مباهی داشتند که از روی کفایت و کاردانی و دقایق‌دولتخواهی به عموم مصالح ملکیه پردازند. لیکن درباب مهام دول خارجه امر قدرت پادشاهی چنین عز نفاذ یافت که از کلیات و جزئیات آنچه هست بـه دوستدار اظهار و اعلام شود که دوستدار مراتب را به حضور اقـدس همایون پادشاهی عرض و جواب حاصل کرده فرمایشات ملوکانه راالقا و ابلاغ دارد و جناب حشمت و عظمت‌مآب صدارت عظمی بهیچ‌وجه مداخله در مهمات خارجه نخواهند فرمود. چون لازم بود مراتب را به آن‌جناب اظهار کرد. تحریراً فی ۲۴ شهر محرم‌الحرام ۱۲۶۸.

ناگفته نگذریم که مضمون نامهٔ مذکور مورخ۲۴ محرم، با مفاد اعلام‌نامه‌ای که به‌صورت فرمان یك‌روز قبل یعنی در ۲۳ محرم صادرگردیده بود،منافات دارد. توضیح آنکه: اعلام نامه‌می‌گفت: «عموم شاهزادگان و امراء و ارباب قلم و قاطبهٔ صاحب منصبان نظام از بزرگ و کوچك و جمیع سرکردگان قشون بدانند... بعداز تغییری که دراوضاع رجال‌دولت از روی حکمت و مصلحت اتفاق‌افتاد» اعتمادالدوله به‌پیشکاری دربـار منصوب گردید.ومقرر آمدکه او«درجمیع اموردولتی ودیوانی‌وولایتی... ومحاسبات ولایات وبیوتات وعمل قشون نظام و خارج نظام و مواجب و بروات وفرامین آنها رسیدگی کند». باز تصریح دارد که: «احکام منصب و جیره ومواجب‌و مصارف قشون نظام وغیرنظام وتوپخانه وقورخانه وجبه‌خانه را عالیجاهان آجودان‌باشی و امین‌لشکر و لشکرنویس‌باشی ولشکرنویسان موافق قسمی که دارند، بنویسند و مهرکنند. بعد جناب صدراعظم بنویسد، و بعداز مهر و تصحیح معظم‌الیه به‌مهر برساند».

نکته اینجاست که‌دراعلام نامهٔ رسمی ۲۳ محرم، بهیچ‌وجه اسمی از امارت نظام و مسئولیت امیرنظام برده‌نشده. برعکس امورنظام ازهرجهت زیرنظر صدراعظم قرارمی‌گرفت. وحال‌آنکه هنوز امیرمسئولیت امارت‌نظام را به عهده داشت. و در نامهٔ رسمی میرزا محمدعلی خان مورخ ۲۴ محـرم نیز خواندیم که «جناب امیرنظام را ازمشاغلی که دخل به‌نظام نداشت‌معاف» داشتند. تنها توجیه معقولی که دراختلاف مفادآن دوسند رسمی بنظرمی‌آید این‌است که‌گرچه میرزاتقی‌خان تادوسه روزبعد همچنان به‌کار امارت نظام رسیدگی‌می‌کرد ــ و شاه‌نیز دردستخطهایش‌آن شغل او راتأیید نموده‌بود ــ اما درواقع باانتصاب اعتمادالدوله به‌صدارت، تصمیم به‌برکناری امیر ازتمام مشاغل دولتی گرفته شده‌بود. فقط خواستند قدم‌به‌قدم آن تصمیم به‌اجرا درآید.

باری، باروی کارآمدن میرزا آقاخان نوری، قدرت صدارت نیز بر نیروی دشمنان امیر افزوده‌شد. به‌تعبیر دیگر، تابه‌حال اعتمادالدوله بیشتر

درکار تحریکات نهانی‌بود، وبامهدعلیا پنهانی همدست‌ـاکنون خود زمام سیاست رابدست گرفته،کارگردان معرکه بود.سرانجام‌میرزاتقی‌خان مرحلهٔ تازه‌ای را درپیش داشت.

رشتهٔ سخن رابه‌اینجا رساندیم که عزت‌الدوله سراغ برادرش‌رفت، شاه‌دستخط بیست‌ویکم محرم رابه‌امیر نوشت؛ دربیان عواطف قلبی خود چیزی‌فرو نگذاشت، وگفت: «فردا بیائید مرا ببینید». امیر به دربارفت؛ این‌آخرین دیدارش با شاه‌بود.آنچه دربارهٔ این ملاقات تاریخ‌نگاران‌درباری مثل لسان‌الملك سپهر و دیگران نوشته‌اند، برای‌ما نامعتبر است. تنها سند معتبری که اندیشهٔ امیررا دراین‌وهله باز می‌نماید، وزمینهٔ گفتارش رابه شاه‌روشن می‌کند، نامه‌ای است که‌دقیقاًپیش‌از آنکه دستخط مزبور به‌دستش برسد به‌ناصرالدین‌شاه فرستاده. مطالعهٔ این‌نامه ازنظر شناخت منش امیر و وجههٔ نظر کلی او بسیار ارزنده‌است.

جوهر نامهٔ امیر این‌است: دربارهٔ خود هیچ تمنائی ندارد، میل پادشاه عین رضای اوست؛اما نگذارید« کارهای پخته راخام نمایند».

مطلب‌را چنین عنوان می‌کند: مقصودش ازشرفیابی نه‌این است که «شما را ازاین‌اراده» درعزل اوبازدارد، یاعرضی کندکه‌دلالت‌بر «پشیمانی» اعلیحضرت نماید. بعد سخنی دلنشین گوید: ازاول نوکری «آنچه خاطرخواه شما بوده‌و هست‌برآن راضی بوده‌ام» وگرنه «دست‌ازهمهٔ عالم برنمی‌داشتم» و تنها به محبت شاه دلخوش نبودم. باز تأکید می‌کند: خواه به خدمتم برقرار گردانید، خواه معزولم فرمائید، خواه‌منصب بدهید، خواه‌منصبم‌رابگیرید، و خواه به صورت یکی از آحاد رعیت درآیم «آنچه حکم کنید مصلحت خود را درآن می‌بینم» و«همان راطالب بوده و می‌باشم».

امایگانه مقصودش در «اصرار درشرفیابی حضور» عرض چند کلمه‌است: به‌نمك پادشاه و به «خدائی که جمیع عالم در ید قدرت اوست» هرکس مصلحت اعلیحضرت را دراین وضع تازه دیده «یقیناً چندان خیرـ خواهی نکرده». «نمامی‌وشیطنت اهل این ملك را می‌شناسم»؛ کاری خواهند کرد که «این‌کارمنظم» رایکسره خراب وضایع گردانند و«کارهای پخته‌را خام‌نمایند»، و هم«این غلام‌رابالمره خراب». امیر آنقدر پای‌بند علومنش خویش است که‌درپایان نامه راجع به فرمان عزلش از صدارت باز تأکید می‌کند:«مطمئن باشید که ذره‌ای دراین حکم اصرار نخواهم کرد». خودنامهٔ امیر را بخوانیم[۴۳]:

قربان خاکپای همایونت شوم،
دستخطهای همایون را زیارت کردم. اینکه خواستم شرفیاب‌شوم، مقصودی نداشتم که شمارا از این اراده وفرمایش، عرضهائی بکنم که

۴۳. بیوتات، نامه‌های خصوصی امیر به‌شاه، خطی.

دلیل پشیمانی باشد؛ زیرا که باعریضه و بی‌عریضه این غلام از اول‌نوکری به‌جمیع احکام و فرمایش و رضای شما طالب بوده و هستم. و آنچه خواطرخواه شما بوده و هست، برآن راضی بوده‌ام. زیرا که اگر این غلام جز رضا و فرمایش شمارا می‌خواستم، دست از همهٔ عالم برنمی‌داشتم؛ و همان به‌میل و مرحمت شما دلخوش بوده و هستم. حالا هم صریح عرض می‌کنم که مطیع حکم و رضای شما هستم. هرچه حکم شماست همان را طالب بوده و می‌باشم، برقراری، عزل، بامنصب، بی‌منصب، رعیتی. آنچه شما حکم کنید، مصلحت خود را در آن می‌بینم.

اما باز جسارت می‌کنم که به‌نمك بامحك سرکار، و خدائی که جمیع‌عالم در ید قدرت اوست، هرکه اینطور مصلحتدید خاکپای همایون دیده، یقیناً چندان خیرخواهی نکرده. اینکه اصرار در شرفیابی حضور شما داشتم، و باز دارم و استدعای چندکلمه عرض دارم برای آن است که هرزگی ونمامی و شیطنت اهل این ملك را می‌شناسم. از این‌رشته که به‌دست آنها افتاده، دست نمی‌کشند. وطوری خواهند کرد که این کار منظم را که کل دنیا از شدت حسد به مقام پریشانی برآمدند، بالمره خراب وضایع، و همچنین که این غلام را خراب کردند، هم این غلام را بالمره خراب، و هم جمیع کارهای پخته را خام نمایند.

از این مطمئن باشید که ذره‌ای دراین حکم اصرار نخواهم کرد. اما اول امیرنظامی معلوم شد که هرچه اصرار در شرفیابی می‌کنم،قبول نمی‌فرمایند. جسارت نورزید باقی.

امیر حضور شاه باریافت. شاه درهمان ملاقات منصب امیر نظامی او را تأیید نمود، ومضمون دستخطها وفرمانهای سابق را دایر براینکه‌طرز اداره برتقسیم امورقرارگرفته، تأکید کرد. امیرهم این ترتیب‌تازه را پذیرفت، وباعرض سپاسگزاری به‌آن رضایت داد. دو کاغذی که امیر درفاصلهٔ دوروز پس‌از این ملاقات نگاشته رویهٔ اورا آشکار می‌کند. گوید: «این غلام به‌منصب ولقب امیرنظامی کمال شکرگزاری دارد»، واصول قرار جدید کارها راازهرجهت مرعی خواهد داشت.

اما دربارهٔ آنچه تاریخ‌نویسان به‌عنوان ورقهٔ «تقصیرات امیر» ذکر کرده‌اند ــ باید بگوئیم هیچ‌رابطه‌ای میان این‌ورقه ومذاکرهٔ شاه و امیر در آن جلسهٔ ملاقات وجود ندارد. دیگر اینکه تقصیر نامه، عنوانی است که بعدها برآن نهاده‌اند؛ درواقع تقصیر نامه‌ای دربین نبوده، بلکه سندی تنظیم گردیده بود شامل اصول تقسیم‌بندی امور دولت، و امیر هم رعایت آن را تعهد کرد. این‌موضوع راباز می‌نمائیم.

میرزا احمد وقایع‌نگار به‌دنبالهٔ ملاقات امیر باشاه‌می‌نویسد: «چون به منزل بازگشت، [شاه] میرزا آقاخان را احضار فرمودند، و به صوابدید اوکه رکن‌عمدهٔ تخریب کارامیر بود، باسایر مدعیان صحیفه‌ای

برداشته اباطیل و اکاذیب بی‌معنی در وی نگاشته، اسمش را تقصیرات امیر گذاشته، مصحوب میرزا آقاخان نزد وی ارسال داشتند. و دیگر او را به سؤال و جواب نگذاشتند»[۴۴].

باید دانسته شود که‌ملاقات شاه وامیر پیش‌از تعیین میرزا آقاخان به‌صدارت انجام گرفت؛اعتمادالدوله یك‌روز بعد روی کارآمد. اما چون آگاه‌بود که‌کارش باامیر نظامی میرزاتقی‌خان پیشرفتی نخواهد داشت‌ـرأی براین نهاده‌شد که‌قرارثابت و مشخصی داده‌شودکه نوع کارها و حدود مسئولیت هرقسمت معین گردد. پس دراین‌زمینه به اغوای اعتمادالدوله وتصویب شاه، سندی تهیه‌گردید که‌امیرهم‌آن‌را تأیید نماید وخودرا «ملزم» به‌رعایت آن‌بداند. سخنی ازتقصیرنامه درمیان نیست. معانی که در تأیید نامهٔ امیرآمده، موادسند اصلی راروشن می‌کند. نکتهٔ دیگر اینکه تأییدنامه یاالتزام نامهٔ امیر به‌صورت کاغذ خصوصی به‌شاه‌نگاشته‌نشده، بلکه‌بی‌کم‌ـوبیش یك‌سند رسمی دولتی است. متن آن‌نقل می‌شود[۴۵].

هو

این غلام از روز اول خود را ادنا نوکر قبلهٔ عالم روحنافداه می‌دانم، و هیچ عزتی در دنیا برخود نمی‌دانم مگر بعداز فضل خدابه حکم‌ومرحمت پادشاه عالم پناه روحنافداه. و ملتزم هستم که از قرار فرمایش سرکار همایون اطاعت حکم همایون را در کمال رضا انشاءالله تعالی؛ این‌غلام به منصب ولقب امیرنظامی کمال شکرگزاری دارد؛

معلوم است که این غلام خوب وبد همه را مقدر آسمانی و بسته به‌حکم همایون می‌دانم و از احدی در دل خیالی نکرده و ندارم. به نوکرهای پادشاهی به‌عداوت رفتاری نخواهم کرد. اعتمادالدوله ومستوفی‌ـالممالك معلوم است باحکم همایون در همهٔ محاسبات باید مداخله‌داشته، و هروقت احضار به حضور برای حساب می‌شوند، این بنده هم همراه شرفیاب خاکپای همایون می‌شود؛

این غلام در این دولت ابدمدت هرگز اختیاری در عزل و نصب نداشته، و بعداز این هم استدعای همچنین اختیاری نخواهم کرد. آشکار است که این قدرت مختص ذات همایون است؛

این غلام ابداً درکار دول خارجه تحریراً و تقریراً مداخله نخواهم کرد و باید جمیع نوشتجات و سروکار آنها باوزیر دول خارجه باشد، و این غلام را ابداً رجوعی نیست. و همه باید به عرض خاکپای همایون به توسط او برسد؛

---

۴۴. میرزا احمد وقایع‌نگار، تاریخ قاجاریه، خطی.

۴۵. اصل سند در بیوتات سلطنتی است و سواد آن در آرشیو وزارت امور خارجه.

هرکه را شاهنشاه روحنا فداه به حکومتی مأمور فرمایند، یا منصب به نوکرهای قدیم یا جدید یا ازدیاد مواجب مرحمتی فرمایند، این غلام را عرض و جسارتی نخواهد بود؛

در امورات شهر طهران این بنده را مداخله نیست. و بدیهی است باید همه به خاکپای همایون عرض شود و حکم همایون صادرشود. و باید انشاءالله مردم عرایض خود را هرروز بیواسطه خاکپای همایون عرض نمایند؛

این غلام را ابداً تکلیف کرنش سابقاً به مردم نبوده و حالا هم چنین تکلیفی و خواهشی نخواهد بود. این غلام را انشاءالله فحش ونالایق به کسی نخواهد گفت و مردم را ابداً ازخود، معلوم است، حکم وقابلیتی ندارم بترسانم. ترس و واهمهٔ مردم باید باسیاست پادشاه روحنا فداه باشد. خدا و پیغمبر خدا شاهد است که دستخط همایون را مثل وحی منزل دانسته و از آداب نوکری که تعجیل جواب و زیارت را باشد کوتاهی نخواهم کرد؛

معلوم است باید جمیع حکام مطالب و نظم ولایت را با چاپار خاکپای همایون عرض نمایند، به‌شرط حیات بانجام رساند و معلوم‌است حدآن‌را ندارم که تخلف ازحکم نمایم. تحریراً فی‌شهر محرم ۱۲۶۷»[۴۶].

درست است که قراری در تقسیم کار و مسئولیت هرمقام داده شد- اماکشمکش امیرنظام وصدراعظم پرهیز ناپذیر بود. این‌برخورد نه‌فقط ازاین جهت پیش‌می‌آمد که‌صدراعظم امروزی تا دیروز دربرابر امیر دست بسینه می‌ایستاد وتعظیم‌کنان «بله‌قربان» می‌گفت- اساساًاختلاف کلی‌میان شیوهٔ حکومت امیر واعتمادالدوله، همکاری آنان را ناممکن می‌ساخت. این دورهٔ همکاری بین آنان بیش‌از سه‌روز نپائید وآن‌هم زیادبود؛ درواقع امیر مدارا می‌کرد. ازنامه‌ای که امیر درهمین سه‌روزه به‌شاه نوشته اختلاف اصولی میان آن‌دو نمایان است.

ضمن گزارشی که راجع به‌کار لشکر به‌شاه داده گوید:«فوج خلخال خوب مشق‌می‌کند... اغلب متعلمین خوب ترقی کرده‌اند که معلمین تصدیق می‌کنند». راجع به صدراعظم، فرمایش‌اعلیحضرت مطاع‌است، «امامنسوبان ایشان وساطت مردم را زیاد می‌کنند؛ مردمان بی‌سروپا را با رشوه می‌خواهند صاحب‌منصب‌کنند - چنانکه یك دونفر را برقرار کرده... میرزا فضل‌الله وزیر نظام[۴۷] هفتصد تومان از ابوطالب‌خان شقاقی گرفته و حکم سرهنگی داده... همهٔ مردم به‌این خیالات خواهند افتاد». سخن امیر در وصف تغییر وضع بسیار بامعنی است و تأثر خاطر خود را بیان می‌کند:

---

۴۶. واضح است که تاریخ نگارش نامه در ذهن امیر خلط شده ومقصودش سال «۱۲۶۸» است.

۴۷. اشاره به برادر میرزا آقاخان است.

«این غلام نمی‌تواند نظم دهد، بی‌نظم هم کار از پیش نمی‌رود... این درد غلام‌را می‌کشد که‌مردم میرزا گویند آن نظم میرزا تقی‌خانی گذشت. مردن را برخود گواراتر ازاین‌حرف می‌داند... اهـ امرجهانمطاع است»[۴۸].

دراین‌دگرگونی سیاسی‌ـ دورهٔامارت نظام‌میرزاتقی‌خان‌مثل‌وزارتش سپری شدنی بود. به‌حقیقت وجود امیر مخل دولت جدید بود؛ودشمنان او نقشهٔ خودرا قدم به‌قدم پیش بردند. ماهم به‌همان ترتیب روزبه‌روز، و ساعت به ساعت بررسی می‌کنیم. نخست موضوع برکناری او از امارت نظام و انتصابش به‌حکومت یکی ازولایات مطرح گردید.

دو روز پس‌از روی‌کار آمدن اعتمادالدوله قرارشد امیر به‌حکومت اصفهان یافارس ویاقم برود. دراین باره میرزا آقاخان در ۲۴ محرم۱۲۶۸ (۱۹ نوامبر ۱۸۵۱) باوزیر مختار انگلیس مذاکره کرد و یاری او را خواست. شیل می‌نویسد: «به‌دیدار اعتمادالدوله رفتم که منصب صدارتش راتبریك بگویم. گفت: راجع به‌امیرنظام‌گرفتارمشکل‌بزرگی‌شده؛ پیشنهاد شاه را برای حکومت فارس یا اصفهان و یا قم نپذیرفته، و از این بیمناك است‌که نیرنگی‌درکار باشد، وهمین‌که از پایتخت برود قصد جانش راکنند. صدر اعظم تقاضا نمود برای خاطر آسایش شاه، وآرامش کشور، وبه‌عنوان‌یك لطف شخصی نفوذ خودرا بکار ببرم، و امیرنظام راوادار کنم که ازمقاومت دست‌بردارد. ضمناً اطمینان دادکه جان ومال میرزاتقی‌خان در امان است. اعتمادالدوله اول راضی شدکه‌این مطلب راکتبی وبطور خصوصی‌بنویسد. امابعد زیرقولش زد»[۴۹]. بعد می‌گوید: از ذکر جزئیات امر می‌گذرد؛ آخرین قرار این بودکه‌امیر نظام به‌حکومت کاشان برود. حدس مااین‌است که‌شیل مایل به‌حکومت امیردرفارس نبوده، قم‌هم شهرنزدیك تهران بود و تازه عباس میرزای‌نایب‌السلطنه به‌حکومت‌آنجارفته. درهرحال شیل همهٔ‌گفتگویش راباصدراعظم درآن گزارش ننوشته است.

اما این نکته‌ای که‌شیل آورده بسیار قابل دقت است: «مادر شاه که نظر خود را نسبت به امیر نظام تغییر داده، به من پیغام فوری فرستاد که قرارحکومت کاشان رابرای میرزاتقی‌خان‌تمام کنم، و مراقب جان امیر باشم. ومیرزاتقی‌خان ازاین بابت اندیشناك‌است که مبادابدخواهانش‌فرمان کشتن او را از شاه بگیرند»[۵۰].

اگر شیل سخن مهدعلیا را راست می‌پنداشته، بسیار ساده‌لوح بوده است، اما می‌دانیم که‌ساده‌دل‌نبود، بسیارهم ناقلا بود. شیل چنانکه قبلا

---

۴۸. اسناد خان‌ملك ساسانی.
۴۹. انگلیس ۶۰/۱۶۴ شیل به پالمرستون، ۲۱ نوامبر ۱۸۵۱.
۵۰. همان.

نوشته بود می‌دانست که‌تامیرزاتقی‌خان درتهران بود، کار اعتمادالدوله قوامی نمی‌یافت. پس نقشهٔ حکومت امیررابه‌یکی از ولایات تقویت‌می‌کرد. ازآن‌گذشته شاه دراین وهله ابداً به‌خیال اعدام‌امیرنبود. البته میرزاآقاخان و مهدعلیا دراین فکربودند، وبرای پیش‌بردن کارخود درهرحال نبودن‌امیر را درپایتخت لازم می‌شمردند. به‌همین علت بود که اعتمادالدوله زیر قولش زد، وحاضر نگشت نوشته‌ای مبنی برتأمین جانی امیربدهد.

باری وزیر مختار انگلیس دکتر دیکسون پزشک‌سفارت را صبح بیست‌و پنجم محرم (۲۰ نوامبر)نزد امیر فرستادکه‌او را ازقراربادولت‌راجع به‌انتصاب وی‌به‌حکومت کاشان بیاگاهاند. می‌نویسد: «امیر نظام پذیرفت و من قضیه را تمام شده می‌دانستم».

مداخلهٔ نابهنگام ونیندیشیدهٔ وزیر مختار روس، کار رااز بدبترکرد؛ یعنی در واقع کار را به سود بدخواهان امیر تمام کرد.

بنابرگزارش شیل دوسه ساعت پس‌از ملاقات دکتر دیکسون باامیر نظام، «هیأت هفت‌نفری اعضای سفارت روس به‌استثنای خود وزیر مختار در لباس رسمی به‌سرای امیرآمدند و به‌اصطلاح خودشان حمایت امپراتور روس را به او پیشنهاد کردند»[۵۱]. می‌نویسد به محض اطلاع ازاین واقعه «به صدراعظم اعلام کردم که کار امیر نظام دیگر به من مربوط نیست».

اقدام بیخردانهٔ دالگوروکی و ماجرای آن‌درخور بررسی دقیق است. گزارش شیل و نامه‌هائی که‌بین اووسفیر روس مبادله گردیده، معانی‌مهمی را باز می‌نمایند. گزارش شیل به پالمرستون این است:

«اعتمادالدوله نظر مرا راجع به‌آن پیش‌آمد پرسید. گفتم: وزیر مختار روس هیچ حقی نداشته که‌به‌این خشونت عمل کند، یاپیشنهاد حمایت نماید مگر درخانهٔ خودش. باوجود حضور اعضای سفارت روس درمنزلگاه امیر، اگر دولت ایران امیرنظام را توقیف کنند، یقین دارم که دولت روسیه عمل پرنس دالگوروکی راتأییدنخواهد کرد. وحتی اگر وزیر مختار ازایران برود، از اوپشتیبانی نمی‌کنند. پس تصمیم گرفته شد که‌سه‌ساعت از شب‌گذشته، امیرنظام را توقیف نمایند. به‌این منظور، بعداز ظهر همان روز خانه‌اش راسربازان محاصره کردند. درضمن سردار محمد حسن‌خان ایروانی نزد وزیر مختار روس‌روانه شدو به‌او اعلام داشت: خانهٔ امیرنظام جزو املاك پادشاهی است که مادر وخواهر شاه‌درآنجا زندگی می‌کنند. و پادشاه این توهین راتحمل نخواهند کردکه مأموران سفارت روس برخانوادهٔ سلطنتی گمارده شوند. به‌علاوه اگرهیجان مردم برانگیخته شود، مسئولیت امرتنهابرگردن سفیر روس خواهدبود. ازاین‌رو کارمندان آن سفارتخانه

---

۵۱. باید بدانیم که خانهٔ امیر در محل کاخ دادگستری کنونی بود. ودر چندقدمی آن سفارتخانهٔ روس واقع بود. پس از حادثهٔ گریبایدوف سفارت روس به باب‌همایون منتقل گردید که از پیش‌آمدهای ناگوار ایمن باشد.

به‌دستور پرنس دالگوروکی ازخانهٔ امیرنظام رفتند. هیچگونه اطمینان یاتضمینی به‌وزیر مختار روس داده‌نشد، مگر اظهارشاه که خودش حفظ جان میرزاتقی‌خان‌را تضمین می‌نماید. اعتمادالدوله به من اطلاع‌داده‌بود که‌هرآینه اعضای سفارت‌ازسرای امیر نمی‌رفتند ــ شاه تصمیم داشت بــا ملازمانش به‌آنجا برود وگردن امیر را بزند»[۵۲].

واتسون منشی سفارت انگلیس در تکمیل گــزارش شیل می‌نویسد: «صدراعظم جدید میرزاآقاخان به شاه گفته بود: هر آینه پادشاه حق سلطنت را در اختیاری که‌نسبت به‌تبعهٔ خود دارداعمال نکند، مردم ایران دیگراو راسلطان مستقلی به‌حساب نخواهند آورد، بلکه دست نشاندهٔ روس خواهند شمرد. این شماتت نیشی بود که کارگرافتاد؛ شاه برآشفت و ازدالگوروکی خواست که اعضای خود را از خانه‌ای که مادر وخواهرش درآنجا زیست‌می‌ــ کنند بردارد. واعلام کرداگر این‌کار رانکند مأموران شاه امیرنظام راتوقیف خواهند نمود»[۵۳]. خلاصه اینکــه راهنمائی شیل وافسون اعتمادالدولــه مؤثر افتاد.

امااانگیزهٔ دالگوروکی دراین کارچه بود؟

شیل می‌نویسد: «من ازاین کردار دالگوروکی سر در نمی‌آورم! آیا امیرنظام تقاضاکرده‌بود؟ یااینکه چون وزیر مختار دید اعتمادالدوله در کارها با او هیچ مشورتی نمی‌نماید، از این بابت خشمناك گشته بود. البته تصور هم‌نمی‌کنم که‌وزیرمختار روس ازجریان قرار و مداری که‌من راجع به‌انتصاب امیرنظام به‌حکومت کاشان داده‌بودم، آگاهی می‌داشت. پس‌لازم دانستم نامه‌ای درتوضیح مطلب به‌او بنویسم. در هرحال چندروز پیش، دالگوروکی توسط وزیر امورخارجه پیغام گله‌آمیزی به‌شاه فرستاده بودکه اعتمادالدوله از هواخواهان انگلیس است، در همهٔ امور بانمایندهٔ انگلیس مشورت می‌کند و با او تماس دایمی دارد، وحال آنکه باوی (دالگوروکی) هیچ مشاوره‌ای نمی‌نماید»[۵۴].

توجیه شیل از رفتار وزیرمختار روس نادرست نیست، امادراین‌مورد نیز همهٔ مطلب را نگفته‌است. واتسون دقیق‌تر مطلب را ادا کرده‌است: «گرچه وزیرمختار روس، امیرنظام رامخالف سرسخت اعمال تعرض‌آمیز روسها می‌شناخت، معهذا او را مردی قابل اعتماد، راست پیشه و منصف می‌دانست. پس متأثربود ببیند که‌اورفت، وجایش رامیرزا آقاخان تحتــ الحمایهٔ انگلیس گرفته است که‌عامل بسط نفوذ انگلیس در درباراایران خواهدبود. پرنس دالگوروکی واقف بود که‌اگر جان امیرنظام بهدر نرود، زود یا دیر، به‌صدارت بازخواهد گشت. پس مطمئن‌ترین طریقی که برای

---

۵۲. انگلیس ۶۰/۱۶۴ شیل به پالمرستون، ۲۱ نوامبر ۱۸۵۱.

53. R. Watson, P. 401.

۵۴. انگلیس ۶۰/۱۶۴ شیل به پالمرستون، ۲۱ نوامبر ۱۸۵۱.

حفظ جان او به‌خاطرش رسید این‌بود که اورا در پناه روس بگیرد»[۵۵].

خلاصه اینکه تا امیر برسر کار بود، شیل ودالگوروکی هیچ کدام در کارشکنی علیه او دست کمی از دیگر نداشتند ــ حتی چنانکه دیدیم متفقاً نامه‌های تهدیدآمیز به‌امیر می‌فرستادند. بارفتن‌میرزاتقی‌خان وروی‌کار آمدن میرزا آقاخان ــ یکباره دالگوروکی دریافت که درشطرنج سیاست‌مات شده است. از آن گذشته باید بخاطر آورد که دالگوروکی اساساً از نظرروانی بسیارعصبی بود، زود برآشفته می‌گردید، ونسبت به‌هرقضیهٔ نامطلوبی عکس‌العمل آنی وشدید نشان می‌داد. به‌همین‌علت درکار سیاست، تدبیر ومتانت رأی نداشت.

دراین گیرو دار که‌دربارو‌سفارتخانه های روس وانگلیس راهیجان گرفته بود ــ بنابرگزارش‌شیل، امیرنظام سندی نوشت ومهر کرد که:«به هیچ‌یك‌ازسفارتخانه‌های‌انگلیس وروس تحصن‌نخواهدجست وازهردوسفارت خواهش کرد آن را تأیید نمایند»[۵۶]. سفارت‌انگلیس‌پای‌سند راتسجیل نمود، اما وزیر مختار روس امتناع‌ورزید. این دومین خطای او بود. در همان گزارش شیل می‌خوانیم: «دالگوروکی به‌مستر رنالدطامسون (منشی سفارت انگلیس) گفت: زمانی حاضر است سند امیرراتأیید کند که صدراعظم ایران حفظ جان‌امیرنظام را تضمین نماید». اما دانستیم که اعتمادالدوله از روز نخست حاضر نشد چنین تعهدی را حتی به‌سفیر انگلیس بسپرد.

میرزا آقاخان درنامه‌ای که به مصلحتگذار ایران‌در پطرزبورگ نوشته به‌همان مطلب اشاره می‌کند: «میرزاتقی‌خان التزام نامه‌ای رانوشته، نزد جناب وزیر مختار انگلیس فرستاد و خواهش نمود که شهادت خود را بنویسد.جناب مشارالیه بلاتأمل شهادت خودرا نوشت. وقتی که‌نزد کنیاز دولغاروکی فرستادند، شهادت ننوشت»[۵۷]. اما میرزا آقاخان نمی‌گوید که وزیر مختار روس تضمین خواسته بود، واونداده بود. درواقع این‌خطای دالگوروکی‌نیز قوتی به‌بساط توطئه‌چینی میرزا آقاخان و مهدعلیا داد. شیل بعدها می‌نویسد: «من حالا اعتقاد یافته‌ام که میرزاتقی‌خان درنوشتن سند مبنی براینکه به سفارت انگلیس و روس پناه نخواهد برد، کاملا صمیمی بوده است»[۵۸].

اسناد ما حکایت ازاین می‌کند که امیر هیچگاه در اندیشهٔ پناهندگی به‌سفارت‌خارجی نبود. حتی به‌گفتهٔ ناسخ‌التواریخ به‌اوپیشنهاد بست‌نشستن دریکی از امامزاده‌هارا کردند. اونپذیرفت. دوکاغذی که‌امیر به‌شاه نوشته بیزاری او را در پناه جستن به‌سفارتخانه‌های‌بیگانه می‌نماید. بایددانست‌که از روز عزل امیرازصدارت، شایعهٔ دستگیرشدن اودرشهر جاری بود. در

---

55. R. Watson, pp. 400-401.

۵۶. انگلیس ۶۰/۱۶۴ شیل به پالمرستون، ۲۶ نوامبر ۱۸۵۱.

۵۷. متن‌نامهٔ میرزا آقاخان خواهد آمد.

۵۸. انگلیس ۶۰/۱۶۴ شیل به پالمرستون، ۲۶ نوامبر ۱۸۵۱.

بیستم محرم میرزاحسن‌خان وزیر نظام برادر امیر درراه‌که به‌خانه می‌آمد، خبر توقیف برادرش را شنید. هراسناك به‌سفارت انگلیس پناه‌برد. شیل گوید: میرزاتقی‌خان بلافاصله تقاضاکرد که‌او سفارت را ترك نماید[۵۹]. امیر برای اینکه بهانهٔ تازه‌ای به دست بداندیشان نیفتد ــ شاه را آگاه‌کرد ودونفر از معتمدانش رافرستاد که‌وزیر نظام راازسفارت بیرون آورند. نامهٔ امیر تأثرانگیز است؛ ازخدا مرگ می‌خواهد که‌این روزهای سیاه را نبیند. نامه‌اش این است[۶۰]:

قربان‌خاکپای همایونت شوم،
جسارت است، اما
چو آید به موئی توانش کشید
چو برگشت زنجیرها بگسلد

باری، معلوم است مقدر آسمانی در تمامی این غلام است زیرا، زمنجنیق فلك سنگ فتنه می‌بارد. حالا دراین کلبهٔ خراب نشسته بودم، دیدم خبر آوردند که وزیر نظام را شدت ویل‌گوئی مردم وجبن واداشت کرده زحمت کشیده به‌خانهٔ جناب وزیر مختار انگلیس رفته. دونفر آدم معتبر خود آقاهاشم و عبدالحسین را فرستادم، به هر زبان‌که بتصورآید براین مرد خوانده شد، واهمه نگذاشت تاحالا بیاید. اول خواستم که به عرض خاکپای همایون نرسد بلکه تا صبح هرطور هست او را بیرون آورم. اما از زبان بدگو که خانهٔ من بیچاره را خراب کرد، اندیشه کرده آن فرمایش صبحی دستخط همایون هم مزید واهمهٔ این غلام شده که یقین خواهید فرمود که خود این غلام‌بیخبر نیست. لابداً با کمال‌روسیاهی جسارت به‌عرض می‌شود که اولا ازخدا مرگ می‌خواهم که این‌روزهای زیادتی را نبینم. ثانیاً الحکم‌لله به قضای آسمانی و حکم پادشاهی حاضرم الامر همایون مطاع. مهر «عبدالراجی محمدتقی» و «لااله‌الملك الحق المبین محمدتقی».

چند دقیقه از نگارش آن نامه نگذشت که‌وزیر نظام ازسفارت‌بازگشت. امیر همان لحظه شاه را مطلع نمود[۶۱]:

قربان خاکپای همایونت شوم،
اگرچه از واهمه و ترس دو دقیقهٔ پیشتر عریضه عرض کردم که وزیر نظام از واهمه مرتکب کاری شده، حالا با آقاهاشم آمد.پرسیدم چرا چنین کاری کردی؟ گفت در راه به‌خانه خودم می‌رفتم، دیدم درراه

۵۹. انگلیس ۶۰/۱۶۴ شیل به پالمرستون، ۱۸ نوامبر ۱۸۵۱.
۶۰. بیوتات، نامه‌های خصوصی امیر به شاه، خطی.
۶۱. بیوتات، نامه‌های خصوصی امیر به‌شاه، خطی.

مردم حرف ویل می‌گویند، واهمه کردم .حالا خاطرجمع شدم دیدم‌اراجیف است با روسیاهی آمدم. باری روی ما دوسیاه است تا مروت و رحم پادشاهی چه اقتضا نماید. باقی‌الامر همایون.

دنبالهٔ فرجام کار امیر رابگیریم.

توقف کارمندان سفارت روس دربیرونی خانهٔ امیر، دوسه ساعتی بیش طول نکشید، اماآثاری که‌بارآورد بسیار دامنه‌دار و زیان‌آور بود. پیش از اینکه به این مطلب بپردازیم نامه‌های بسیار مهمی که میان شیل و پرنس دالگوروکی راجع به‌ماجرای روز بیست‌و پنجم محرم پس‌از آن‌حادثه، ردو بدل شده می‌آوریم. این اسناد نکته‌هائی را روشن می‌نمایند.

وزیرمختار انگلیس به‌ظاهر در ۲۱نوامبر (۲۶ محرم) یعنی روز بعد از آن حادثه، نامه‌ای به دالگوروکی نوشت. امابه حقیقت‌آن راروز ۲۲ نوامبر (۲۷ محرم)برای او فرستاد. دراین زمان امیر از همهٔ مناصب دولتی خلع گردیده بود. و شیل خواست همهٔ مسئولیت را به گردن وزیرمختار روس بیفکند. ترجمهٔ کاغذ شیل این است۶۲:

جناب پرنس،

برخی وقایع به‌اطلاع من رسید که لازم دانستم از قرار و مداری که دیروز صبح راجع به‌امیرنظام با دولت ایران داده بودم، جنابعالی‌را آگاه سازم. میان من و دولت موافقت حاصل شد که امیرنظام به‌حکومت کاشان برود و در حکومتش مستقل باشد. این قرار شامل حفظ جان و مال میرزا تقی‌خان می‌گردید، مورد موافقت خودش نیز واقع شد، من نیز آن‌را تضمین کردم، و اعتمادالدوله صدراعظم نیز قبلا تأیید نموده بود. سپس اطلاع یافتم که چندنفر از کارمندان سفارت دولت روس با لباس رسمی به اقامتگاه امیرنظام رفته‌اند که وسیلهٔ حمایت اورا فراهم نمایند. با این اتفاق من قرار خود را با دولت ایران پس گرفتم. برای اطلاع جنابعالی از این‌مطلب، و سهمی که در آن‌کار داشتم مراتب را بدین وسیله نوشتم...

آن‌نامه را شیل در۲۲ نوامبر برای وزیرمختار روس فرستاد. اما تاریخ آن را به‌روز پیش ثبت‌کرد! دالگوروکی می‌گوید: چرا از قراری که‌در بارهٔ امیرنظام داده‌شده بود، اورامطلع نکرده بودند، اوبی‌خبر بود، و اقدامش «صرفاً جنبهٔ عواطف انسانی» داشته زیرا شایع گشته بود که خطر آشکاری جان امیرنظام راتهدید می‌کند. دیگر اینکه کارمندان سفارت در بیرونی خانهٔ میرزاتقی‌خان فقط به مدت کوتاهی قرارگرفتند تااینکه پیام خود را به شاه برساند. پس از آن، کارمندانش را از خانهٔ امیرفرا خواند.

۶۲. انگلیس ۶۰/۱۶۴ شیل به پرنس دالگوروکی، ۲۱ نوامبر ۱۸۵۱.

ترجمهٔ نامهٔ دالگوروکی مورخ ۲۲ نوامبر ۱۸۵۱ (۲۷ محرم ۱۲۶۸) به‌شیل نقل می‌شود۶۳:

جناب آقای سرهنگ شیل،

جنابعالی از اقدامی که پریروز ظهر به منظور حفظ جان میرزا تقی‌خان کرده بودم، اطلاع دارید. شایعهٔ دهشتناکی که راجع نقشهٔشوم دشمنان میرزا تقی‌خان علیه او منتشر گشته بود، مرا به آن اقدام وادار کرد. شتاب من برای کمك به میرزاتقی‌خان دلیل بر خطر آشکاری‌بود که فکر می‌کردم متوجه او می‌باشد. اعضای سفارت در بیرونی خانهٔ میرزا تقی‌خان دقیقاً به‌این اندازه ماندند که توانستم نظر خودرا توسط وزیر امورخارجه، به‌اطلاع اعلیحضرت برسانم. پیام‌من مبنی براین بودکه درخور سلطنت عدل پادشاهی نیست که اجازه دهند عمل شدید قهرآمیزی علیه شخصی که افتخار انتساب به خانوادهٔ سلطنتی رادارد، صورت‌پذیرد.

«به‌محض اینکه این اطمینان و اطمینانهای رسمی دیگری به وسیلهٔ مأمور اعلیحضرت سردار محمدحسن‌خان به اینجانب رسید،یعنی قبل از اینکه فرستادهٔ پادشاه سفارتخانه را ترك گوید، کارمندان را از خانهٔ وزیر سابق احضار نمودم. بنابراین ملاحظه می‌کنید که اقدام من هیچ علتی جز عواطف انسانی صرف، نداشته است... نامهٔ جنابعالی مورخ دیروز دوساعت پیش توسط آقای طامسون به من رسید و تازه مرا از جریان قراری که شما داده بودید، آگاه ساخت.

شیل در جواب دالگوروکی در ۲۳ نوامبر (۲۸ محرم) نوشت: «نامهٔ جنابعالی‌مبنی براین بودکه وقتی‌که‌کارمندان سفارت‌را به‌اقامتگاه‌میرزاتقی‌خان فرستاده بودید، ازقرار و مداری که من راجع به قضیهٔ میرزا تقی‌خان داده بودم، آگاهی نداشتید. ضمناً در نامهٔ آن‌جناب سوءتفاهمی رفته که‌لازم است‌توضیح دهم. چنین بنظر می‌رسد که تصور نموده‌اید که هم‌اکنون قراری میان من ودولت‌ایران مبنی برحفظ جان امیر نظام وجود دارد. ابداً چنین چیزی‌نیست. یك‌چنین‌موافقتی‌قبلا گردیده‌بود. اماچنانکه توضیح دادم با آمدن اعضای‌سفارت روس به‌خانهٔ امیرنظام سابق... آن قرار بیدرنگ لغو گردید، و به دولت ایران اطلاع دادم که از این به بعد هیچ دخالتی‌درکار میرزاتقی‌خان ندارم»۶۴.

لحن‌نامهٔ بعدی دالگوروکی به‌شیل کمی‌تند است، براوخرده می‌گیرد، و می‌خواهد بفهماند که‌سوءنیتی‌درکار بوده‌است. در۲۴ نوامبر(۲۹ محرم) به‌شیل متذکر گردید: درنامهٔ پریروز نوشتم‌که: «وساطت من‌در کار وزیر سابق ایران فقط ازروی عواطف انسانی بوده‌است، ودرآن وقت ازگفتگو-

۶۳. انگلیس ۶۰/۱۶۴ پرنس دالگوروکی به‌شیل، ۲۲ نوامبر ۱۸۵۱.
۶۴. انگلیس ۶۰/۱۶۴ شیل به دالگوروکی، ۲۳ نوامبر ۱۸۵۱.

های‌سیاسی شما بادولت بکلی بی‌خبر بودم. وکاملا مختاریدکه قرارخودتان رابا دولت ایران دربارهٔ میرزاتقی‌خان، محفوظ بدارید یا برهم‌بزنید؛ هیچ به من‌مربوط نیست. امانمی‌توانم بفهمم چرا مصلحت ندانسته بودید که زودتر مرا از چگونگی قراری که با دولت ایران می‌خواستید بگذارید، آگاه کنید، ویادست‌کم وقتی‌که قرارقطعی‌داده‌شد، مطلع سازید. مدت چهل و هشت ساعت گذشت تامطلب رابه‌من خبردادید. درست است که یادداشت‌شما به‌تاریخ ۲۱ نوامبر ثبت‌گردیده، ولی هیچ چیز مانع‌آن نمی‌گردید که‌آن را سروقت برسانید نه‌روز بعد... نظری که به وزیران ایران گفته‌ام این است که‌در هرحال میرزاتقی‌خان باید مطیع ارادهٔ پادشاه باشد»[۶۵].

نتیجه‌گیری ما این‌است:

سرنوشت امیر بازیچهٔ سیاست انگلیس و روس است و ملعبهٔ دسیسهٔ دربار. معلوم است که‌زدوبندی میان شیل ومیرزاآقاخان درکاربوده است. در وهلهٔ اول عزل‌امیر، جهت اصلی فعالیت شیل و مذاکرهٔ او با میرزا آقاخان‌وپیامی که مهدعلیا به‌شیل فرستاد ــ تنها این بودکه‌وسایل برکنار ساختن امیر رااز امارت نظام فراهم کنند واورا ازتهران خارج گردانند. عمل دالگوروکی گرهٔ مشکل آنان را گشود، و از هر حیله‌ای حتی مکر زنانهٔ مهدعلیا مؤثرترافتاد. پس همینکه خشم شاه برافروخته شد، وکار امیر خراب گشت و امیرازهمهٔ مناصب خلع گردیدــ شیل که‌تا دیروز آن همه مداخلهٔ سماجت‌آمیز داشت، یکباره پای خودرا ازمیدان بیرون کشید. بعلاوه گفتگوی خودرا بامیرزا آقاخان برای انتصاب میرزاتقی‌خان بــه حکومت کاشان که بهانه‌ای برای بیرون کردن امیر ازپایتخت بود، از وزیرمختار روس پنهان داشت. وتاریخ نامه‌ای راکه به‌دالگوروکی نوشت یک‌روز قبل ثبت‌کرد. در دغلی و دوروئی وسوءنیت شیل تردید نیست، همانطور که دربی‌تدبیری دالگوروکی شبهه نمی‌باشد.

•

دراین احوال میرزاتقی‌خان از امارت نظام و همهٔ مقامات دولتی خلع گردید.

صبح روز چهارشنبهٔ۲۵ محرم ظاهراً قرار بود امیر به‌حکومت‌کاشان معین شود؛ ظهرآن روز اعضای سفارت روس به‌خانه‌اش رفتند؛ دوسه‌ساعت بعد در حالی‌که اقامتگاه امیرمورد محاصرهٔ نظامی‌قرارگرفت، مأموران‌روسی از آنجا بازگشتند؛ پیش از غروب آفتاب امیر از همهٔ مناصب رسمی و لقب اتابکی خلع شد. فردا صبح این اعلام‌نامه درروزنامهٔ وقایع اتفاقیه انتشار یافت[۶۶]:

سرکار اعلیحضرت قوی شوکت شاهنشاهی بــه اقتضای رأی

۶۵. انگلیس ۶۰/۱۶۴ دالگوروکی به شیل، ۲۴ نوامبر ۱۸۵۱.
۶۶. وقایع اتفاقیه، پنجشنبهٔ ۲۶ محرم ۱۲۶۸، شمارهٔ ۴۲.

جهان‌آرای ملوکانه صلاح و صرفهٔ ملك ودولت، و خیر وثواب امور سلطنت را در این معنی ملاحظه فرمودند که میرزا تقی‌خان از پیشکاری دربار همایون و مداخله در امور داخله و خارجه و منصب امارت نظام و لقب اتابکی و غیرذلك، و کل اشغال و مناصبی که به او محول بود بکلی خلع ومعزول فرمایند. لهذا در روز چهارشنبه بیست و پنجم این ماه حکم از مصدر سلطنت عظمی به‌همین صراحت شرف صدور و نفاذ یافت، و او برحسب امر قدر قدرت همایون از تمامی امور و مشاغل معزول و مسلوب‌الاختیار گردید. وچون‌مراتب لیاقت‌و شایستگی جناب جلالت‌مآب کفالت و کفایت انتساب مقرب‌الخاقان اعتمادالدوله العلیه العالیه که در اصالت و نجابت و بایستگی از اکفا ممتاز، و ابآعن جد از جملهٔ‌معتبرین و معتمدین حضرت و دولتخواهان دولت جاوید آیت‌اند، به رجوع این‌مهم خطیر در پیشگاه نظر انور اقدس همایون ظاهر ولایح آمد. لهذا جناب معزی‌الیه را از سلك تمامی چاکران دربار همایون انتخاب فرموده، به تفویض منصب جلیل و شغل نبیل صدارت عظمی مخصوص و به اکسای یك ثوب‌جبه و شمشیر مرصع مکلل به‌الماس و یاقوت آبی از جامه خانهٔ خاص از ملبوس تن مبارك مخلع فرمودند که به اصابت رأی و حسن تدبیر و بذل جهت موفور به امور جمهور خلایق وارسی نماینـد، و حسب‌المقرر برمسند صدارت عظمی متمکن گردیده به لوازم منصب‌جلیل قیام و اقدام نمودند.

عزل مطلق امیر ضمن نامهٔ رسمی در ۲۶ محرم ۱۲۶۸ (۲۱ نوامبر ۱۸۵۱)ازطرف میرزا محمدعلی خان وزیر امورخارجه به‌سفارت روس و انگلیس وعثمانی به‌یك مضمون اعلام شد. میرزاتقی‌خان به‌صورت «یکی از آحاد رعیت ایران» درآمد. متن نامهٔ مزبور نقل می‌شود:

جناب جلالت‌مآب‌مجدت وفخامت انتسابا، محبان استظهارا، مشفقا، مکرما، مهربانا،

برحسب امر اقدس همایون اعلیحضرت شاهنشاهی خلدالله ملکه و سلطانه به آن‌جناب رسماً اظهار واعلام می‌دارد که: میرزا تقی‌خان را به واسطه غرورهای شخصانی و حرکات ناهنجار و آثار و اسباب بدهوائی و بدخیالی که سابقاً ولاحقاً ازاو دیده شد، از جمیـع مناصب اعم از پیشکاری دربار همایون و امارت‌نظام و تمامی مشاغل و خدمات محوله که به او محول بود خلع و عزل فرمودند. و حالا نه منصبی برای اومحول است و نه در امورات دیوانی مدخلیتی دارد، بلکه یکی از آحاد رعیت ایران است. چون ابلاغ حکم همایون به آن جناب کـه استحضار و آگاهی از تفصیل آن حاصل نمایند لازم و ضرور بود، لهذا به تحریر این رسیله رسمانه پرداخته نزد آن جناب ارسال نمود. تحریراً فی ۲۶

محرم‌الحرام سنهٔ ۱۲۶۸.

درضمن، شاه دستخطی به‌میرزاتقی‌خان فرستاد که: مدت‌العمر به‌همین اعتبار به‌حال خوش زندگانی نماید. حامل دستخط یکی‌از نزدیکان شاه‌بود که نمی‌دانیم کیست. میرزاتقی‌خان به‌عنوان یکی‌ازافراد عادی رعیت، امابه همان شیوهٔ خاص خودجواب دستخط‌شاه را داد. گفت: مجلس صحبت‌باحامل دستخط «پرطولانی‌شد. این غلام میل نداشتم حرف بگویم؛ایشان ابتدا کردند، وزیاد مکالمه طولانی شد. مظنه، آخر دانستند که برمن بحثی نمی‌توانند واردبیاورند». دراین‌نامهٔ‌ارزنده اعتقادش رانسبت به شاه دربیانی فیلسوفانه ادا می‌کند؛ مفهوم سخنش روشن‌است امااین عبارت اوخیلی‌رسا نیست: «دراین عالم عنصری ظاهر، دوحالت بی‌حرف جاری و ممکن است. یکی راه قلوب،دیگر جنسیت. اگر چه‌شما پادشاه، و من نوکر شما ورعیت، ولکن اگرباشما حالت جنس نداشتم یقیناً افقم باشما به‌همین عالم انس نمی‌شد». در بیان عواطف قلبی چنین می‌آورد: «ازآن ساعت که‌دست ارادت و نوکری داده‌ام... آنی در دنیا ناراحتی شما را نخواسته‌ام، و همهٔ بلاهای دنیارا به‌جان خود خریده‌ام... اگرعرضی که‌جزئی مایهٔ تکدر شما بوده است کرده‌ام، ازروی‌قلب نبوده، بلکه اقتضای اموردنیا و مصلحت‌نوکری شما را دردنیا دانسته‌ام». درفضیلت مردانگی خود گوید:

«یقین بدانید که من در عالم رعیتی خود مردم، و تابه‌این دقیقه ابداً خیانت و نامردی نکرده... خواستم مختصری از قلب و اعتقاد خود خاکپای همایون عرض نمایم»[۶۷].

دو هفته بعد «منصب‌امیرنظامی» از تشکیلات‌مملکتی برافتاد؛ تاکسی نام امیر نظام را نبرد و نشنود. در روزنامه می‌خوانیم: «اعلیحضرت پادشاهی مقرر فرمودند که منصب امیر نظامی درایران متروک‌شود، وکسی این‌اسم و منصب رانداشته‌باشد. امور قشون نظامی وغیر نظامی رامقرب‌الخاقان آجودان‌باشی به‌استحضار وقرارداد جناب جلالت‌مآب صدر اعظم رسیدگی خواهد کرد؛ آنچه لازم باشد به‌عرض حضور اقدس همایون‌خواهد رسیدتاحکم آن ازمصدر خلافت عظمی وسلطنت‌کبری شرف صدور یابد. واین خدمت‌رامقرب‌الخاقان آجودان‌باشی‌به‌اجازه وقرارداد جناب جلالت‌مآب صدراعظم نظم خواهد داد؛ و مدارکل احکام و اوامر دولت ابدمدت‌علیه بر ذات ملکی صفات اقدس همایون شاهنشاهی خواهد بود»[۶۸].

رأی شاه برتبعید امیر قرارگرفت.

---

۶۷. اصل نامهٔ امیر در مجموعهٔ اسناد تاریخی آقای محمدعلی کریم‌زاده است. ایشان در اختیار نگارنده قرار دادند، وتصویر آن‌را نیز آوردیم. (ضمیمه کتاب)

۶۸. وقایع اتفاقیه، پنجشنبهٔ دهم صفر ۱۲۶۸، شمارهٔ ۴۴.

یك یا دو روزپس‌از خلع‌امیراز همهٔ‌مناصب‌دولتی، روانهٔ‌تبعیدگاهش کاشان گردید. و در هشتم صفر به‌آنجا رسید. جلیل‌خان جلیلونـد معروف به‌بیات مأمور تبعید و حفاظت امیردرکاشان بود؛ با صد نفر سوار او و خانواده‌اش رابه‌کاشان بردند. شاه ومهدعلیا هرچه‌کوشیدندکه عزت‌الدوله را ازشوهرش جداسازند، کامیاب نشدند. میرزاتقی‌خان وعزت‌الدوله ودو دختر کوچکش که‌یکی شیرخوار بود دریك کالسکه نشستند، مادر میرزاتقی‌ـ خان،و میرزا احمدخان پسر چهارده‌سالهٔ امیر درکالسکهٔ دیگر. بـه‌سوی سرنوشت روان گشتند. زن وزیر مختار انگلیس که‌به‌بیرون دروازهٔ شهر به تماشا رفته بود، در وصف منظرهٔ تبعیدیافتگان می‌نویسد: «گوئی مراسم تشییع‌جنازه‌ای بود... سرنوشت میرزاتقی‌خان رامی‌توانستم حدس‌بزنم»[۶۹]. دکترپلاك گوید: «مداخلهٔ بیموقع یك سفارتخانهٔ خارجی که امیر اساساً آن‌را قبول نکرد، نیز حربه‌ای به‌دست دشمنانش داد، اورادر قصر فین حبس کردند»[۷۰].

متن دستوری که ناصرالدین شاه شخصاًبه مأموران تبعید امیر صادر کرده نقل می‌شود[۷۱]:

حکم محکم سرکار اقدس همایون شاهنشاهی روحی فداه است‌که تخلف نورزند:

درباب محافظت نواب علیه شاهزاده خانم و میرزاتقی‌خان ومیرزا احمدخان و والدهٔ میرزا تقی‌خان، همه اوقات مستحفظین با ادب و احترام حرکت کنند. هرگاه احدی از اینها فرار نمایند مستحفظین را سیاست بلیغ خواهند فرمود. و باید قراولان ابداً داخل اندرون میان عیان نشوند، و از پشت بامها نگاه به طرف اندرون نکنند. و اما هرچه دقت دارند در محافظت بکنند جایز است، الا داخل اندرون‌نشوند.وذر بین راه هرگاه مکانی باشد که کالسکه عبور نکند، مضایقه نیست یك اسب کم دو آرام بایراق طلا و زین برگ خوب بدون تپانچه و شمشیر و آلات حرب‌سوار بشوند. هرگاه طبیبی لازم باشد برای‌معالجه هرکدام را خودشان بخواهند حاضر سازند. و چنانچه میل‌شان به تفرج باشد پیاده مرخص هستندمیان باغ یاصحرا، تفنگدار قراول سرباز یوزباشیها در کمال احترام همراه باشند. و همچنین هروقت میل نمودند از این قرار رفتار دارند.

و بعد از ورود به کاشان از بابت خدمتکار و نـوکر از قبیـل پیشخدمت و فراش و صندوقدار وناظر و قهوه‌چی و آبدار و ساربـان و قاطرچی، از این بابت سان داده به همه جهات زیاده از صدنفر نباشند. هرگاه خدای نخواسته ناخوشی عام مثل وبا و غیره اتفاق افتاد، روسای مستحفظین اخبار را خود به‌عرض رسانده هرچه حکم شود از آن قرار

69. Lady Sheil, p. 251. 70. J. Polak, Vol. 1. P. 300.

۷۱. بیوتات، مجموعهٔ اسناد، خطی.

رفتار شود. پس از ورود در کاشان از جمیع عمله‌جات وخدمتگزاران که سان دیدند التزام بگیرند که هرگاه بااحدی از آحاد کاغذی یاسفارشی یا پیغامی از جانب شاهزاده و میرزا تقی‌خان ببرند، مورد مواخذهٔ دیوان اعلی باشند و مأذون می‌باشند که آن شخص را حبس نمایند. حمام‌هر اوقات بخواهند بروند، میان باغ فین حمام هست، بااطلاع حضرات یوزباشیها و قراول بروند. وباید سرکار نواب علیه شاهزاده و میرزا تقی‌خان و میرزا احمدخان به احدی کاغذی ننویسند، بجز اینکه هرگاه مطلبی داشته باشند به خدمت جناب صدراعظم بنویسند، یوزباشیان به توسط چاپار روانه دارند. والا نباید بااحدی کاغذ بنویسند. و نوکر و خدمتکار را برای شهر رفتن ابداً ممانعت ننمایند.

و اما شبها از نوکرها نباید متفرق باشند و به منزل خودشان باشند و ابداً دراندرون و متصل به اندرون نوکرها شبها نباشند الا خواجه‌ها و خانه‌شاگردها که شبها به جهت خدمت باشند. مجدداً التزام از نوکرها بگیرند که در راه هستند و به اتفاق می‌روند مثل نوکر متوقف کاشان حرکت نمایند. اسباب اصلحه[۷۲] نباید احدی از نوکرها دربین راه و توقف کاشان در دست داشته باشند. آنچه اصلحه دارند کلا باز نمایند. آنچه اسب‌سواری مدد داشته باشند باید درجل نمد بدك مهتر باشد، نه خودشان و نه نوکرهاشان سوار شوند.

اینکه شاه خود آن‌دستورها رانوشته ظاهراً ازلحاظ رعایت‌خواهرش عزت‌الدوله است، و دیگر اینکه نخواسته میرزا آقاخان دراین‌کار دخالتی داشته باشد چه قطعاً او اوامر سخت وخشنی صادرمی‌کرد. لحن دستورنامهٔ شاه معتدل و محترمانه است. شاه‌میرزاتقی‌خان‌را درانتخاب هر طبیبی که دلخواهش باشد آزاد گذاشته که‌ازاین‌بابت ایجاد بدگمانی‌نشود. عزت‌الدوله وامیر وپسرش حق نامه نوشتن به هیچکس رانداشتند مگر به‌میرزا آقاخان. اما می‌دانیم که‌عزت‌الدوله و مادرش مکاتبه داشتند. نکتهٔ مهمی که بنظر می‌رسد اینکه شاه در زمان تبعید به‌قصد کشتن امیر نبوده، می‌خواسته او را مدتی درتبعیدنگاه دارد. اینکه مقرر می‌دارد: «هرگاه خدای نخواسته ناخوشی عام مثل وبا وغیره اتفاق افتد... اخبار رابه‌عرض رسانده هرچه حکم شود ازآن قرار رفتار شود»ـ مؤید آن معنی است. درواقع‌پیش‌بینی کار رابرای مدت درازی کرده است.

میرزاتقی‌خان بازن و مادر وفرزندانش روز هشتم صفر ۱۲۶۸ به‌کاشان فرود آمدند، ودرقصر باشکوه فین منزل کردند. سربازان نیز درپاسدارخانهٔ باغ جای‌گرفتند. این‌قصری بودکه درزمان صفویه برروی خرابه‌های آثار مغولی بنا نهاده شده بود. شاه‌صفی درآنجاتاجگذاری کرد، و شاه‌عباس بنای معروف «کلاه‌فرنگی» رادرآن‌ساخت. باغ فین از عمارات

۷۲. کذا.

ییلاقی فتحعلی‌شاه بود، و ازآثار او همان صفهٔ فتحعلی‌شاهی است که خودبا هفت‌تن‌از پسرانش و چند صحنهٔ شکار و صورت عاشق و معشوقی که جام شراب دردست‌دارند، جلب‌نظرمی‌کند. در زیر صفه حوض کاشی فیروزه رنگی است که آب چشمهٔ «سلیمانی» درآن جریان دارد. خیابانهایی که با درختان سرو درباغ فین احداث‌گردیده، وجویهای مرمرشفافی که دراطراف خیابانهابنا شده بود برزیبایی آن می‌افزود. درپشت کاخ فین‌دوحمام یکی زنانه و دیگری مردانه ساخته بودند. سرنوشت امیرکبیر درهمین حمام مهر شد.

*

احتمال می‌رفت میرزاتقی‌خان به‌صدارت بازگردد.

ازروز عزلش تاروز مرگش این احتمال وجود داشت که‌شاه اورا به وزارت بازگرداند؛ شاه هیچگاه آن‌اندیشه را ازذهن خود بکلی‌نسترد. درجهت متقابل‌از آغاز تباهی دولت امیر تانهایتش، قدرت مخالف در برانداختن وی کوشا بود. گاه فرض اول قوت می‌یافت، گاه نقشهٔ دوم نیرو می‌گرفت. شاه ضعیف‌النفس برسر دوراهی خیروشر قرارداشت.

پیش‌از این دانستیم که‌بلافاصله پس‌از برکنار شدن امیر از وزارت، یعنی پیش‌از آنکه اعتمادالدوله‌روی کاربیاید، احتمال کلی داشت‌که میرزا تقی‌خان زمام امور راازنو بدست گیرد[۷۳].تجربهٔ وزارت اعتمادالدوله در همان مدت یك ماههٔ اولش، برامکان تجدید دولت امیر افزود. وزیر مختار انگلیس درکارنامهٔ حکومت میرزاآقاخان گزارشی می‌دهد که زبدهٔ آن‌را می‌آوریم:

«به تأسف باید بگویم که‌دولت اعتمادالدوله آیندهٔ امیدبخشی را نوید نمی‌دهد. دستگاه دیوان آشفته، عدهٔ وزیران حدی ندارند، هرکس دستوری می‌دهد، وهرکس درصلاحدید شاه چیزی می‌گوید، وشاه‌تحت‌تأثیر سخنان آخرین کسی است که‌با اومشاوره نماید.همه‌گیج و مبهوتند؛ تجدید زمامداری امیر نظام ازهرکس شنیده می‌شود، وهرکس این مطلب راآشکارا می‌گوید. از این وضع برصدراعظم ایراد گرفتم؛ اما اوقابلیت خویش را کمتر از امیرنظام نمی‌داند. گفت: تاوقتی که‌شاه به‌حرف خویشاوندان و اطرافیانش گوش می‌دهد، دولت نظم‌بردار نیست. پس باتصویب میرزا آقاخان به‌وسیلهٔ وزیر امور خارجه به‌شاه پیغام فرستادم که: این‌بی‌انتظامی آثار سوئی بارخواهد آورد. خوشبختانه شاه‌این مطلب راهم شنیده که وزیر مختار روس‌درگزارش‌خودبه‌پطرزبورگ،چیزی نیست‌که‌درناشایستگی وفرومایگی صدراعظم وهمکارانش نگفته‌باشد. اماهمین حالا اعتمادالدوله به من اطلاع داد که شاه‌اختیار تام عزل ونصب حکام و همهٔ مأموران دولت رابه‌او واگذارکرد. حتی فرموده که: هرگاه‌وجود مادرش یاهرکدام از نزدیکان دیگر مایهٔ زحمت وگرفتاری باشند، آنان رابه‌مکه روانه خواهند

۷۳. انگلیس ۶۰/۱۶۴ شیل به پالمرستون، ۱۸ نوامبر ۱۸۵۱.

کرد. میرزا آقاخان هم مقام وزارت نظام رابه‌برادرش میرزافضل‌الله سپرد که به‌ستمگری و دزدی شهرت دارد و آدمی ناکس و فرومایه است. بعلاوه شاه خطاب به صدراعظم گفته: اگر باآن اختیارات ازعهدهٔ کار برنیاید، باید فکر شخص لایقتری را نمود»[۷۴].

درگزارش دیگر شیل می‌خوانیم: «همین که شاه اززیر نفوذ امیر نظام‌رهایی یافت، گروهی از اطرافیان بی‌هنر خود راکه امیر بیرونشان کرده‌بود، به دربار بازگرداند، وشروع کرده به‌دستخط صادر کردن وانعام دادن و برقرارکردن مستمری، یعنی‌درست مثل‌زمانی‌که تازه شاه‌شده بود»[۷۵]. درشناخت منزلت حقیقی میرزا آقاخان درنظر انگلیسها، سخن خودشیل را می‌آوریم:

«به‌اعتمادالدوله بصراحت گفتم: رسوایی اودررشوه‌خواری، واینکه هرکس پول بیشتر بدهد منصب رابه او واگذار می‌کند ــ مایهٔ سلب اعتماد شاه نسبت به‌وی گشته، وایرادهائی که دشمنانش براو می‌گیرند از همین رهگذراست. مراتب دزدی خودرا انکار کرد وگفت: عوض این سرزنشها باید به اوآفرین گویند چه حسن‌روابط ایران را باانگلیس وروس وعثمانی او برقرار نموده است»[۷۶]. (در گزارش دیگری ارقام دزدی یك‌سالهٔ میرزا آقاخان و اقوامش را ثبت کرده که خواهد آمد).

باز می‌آورد: «دستگاه حکومت براصولی که امیرنظام نهاده است همچنان می‌گردد؛ اما دلیلی نیست که دوامی یابد... دولت فعلی آینـدهٔ خوشی ندارد. صدراعظم در دولت میرزاتقی‌خان مقام دوم را داشت؛ ولی حالا که به صدارت رسیده ثابت گردید که کفایت احراز مقام اول دولت را ندارد. و این مسئولیت از عهدهٔ او ساخته نیست»[۷۷].

در قیاس دولت امیر و حکومت میرزا آقاخان، از همه‌چیز گذشته، یك مطلب ساده ولی با معنی از نامهٔ خصوصی اعتمادالدوله به ناصرالدین شاه نقل می‌شود. در لزوم فسخ قرار سان‌لشکر می‌نویسد: «... هوا سرد است؛ ممکن است به وجود مبارك صدمه‌ای برسد. دوتا خانم بردارید، ببرید ارغونیه عیش کنید»[۷۸]. تعالیم میرزا آقاخان به‌شاه بهتر از ایـن نمی‌توانست باشد.

وزیر مختار انگلیس در گزارش دیگر خود موضوع تجدید صدارت میرزا تقی‌خان را امری جدی تلقی می‌کند. می‌نویسد: «این عقیدهٔ ثابت همگان است که جانشین امیرنظام را نمی‌توانند پیدا کنند، مگر اینکـه خودش را به روی کار آورند. در عین حال کوشش پی‌گیری از جانـب

---

۷۴. انگلیس ۶۰/۱۶۴ شیل به پالمرستون، ۲۲ دسامبر ۱۸۵۱.
۷۵. انگلیس ۶۰/۱۶۴ شیل به پالمرستون، ۱۸ نوامبر ۱۸۵۱.
۷۶. انگلیس ۶۰/۱۷۳ شیل به مامزبوری، ۲۰ اکتبر ۱۸۵۲.
۷۷. انگلیس ۶۰/۱۶۹ شیل به پالمرستون، ۲۲ فوریهٔ ۱۸۵۲.
۷۸. اسناد خان‌ملك ساسانی.

اطرافیان شاه خاصه مادرش و پسردائیهای شاه[۷۹]، و دیگر درباریان ادامه دارد که رضایت شاه را در اعدام میرزاتقی‌خان بدست آورند. حتی در لحظه‌ای گمان می‌رفت که در نقشهٔ خود کامیاب گردیده‌اند. هراس آن‌کسان از بازگشت امیر به صدارت، یکی از انگیزه‌های آنان است در اخذ فرمان کشتن او. خیال نمی‌کنم فعلا خطری برای جان امیر باشد؛ شاه اطمینان داده که جانش را از گزند مصون دارد... اگر وضع کشور در حکومت میرزا آقاخان برروال کنونی پیش برود، یقین دارم که شاه جانشین امیر نظام را جز در شخص امیرنظام نخواهد جست»[۸۰]. روشن است که احتمال بازگشت امیر بی‌پا نبوده است. حتی میرزا آقاخان در نامهٔ به‌مصلحتگذار پطرزبورگ اشاره‌ای به این معنی دارد که: امکان داشت امیر «تا به‌حال برسر شغلش و منصبش می‌آمد»[۸۱].

برافتادن دولت امیر به‌همان اندازه که در وضع داخلی مملکت محسوس گشت ــ در تغییر رویهٔ روس و انگلیس و عثمانی نسبت به‌ایران اثر مستقیم نهاد. قبلا از این مطلب سخن گفته‌ایم[۸۲]. در اینجا به نقل یك سند زباندار اکتفا می‌کنیم. مشیرالدوله مأمور ایران در کمیسیون مرزی ایران و عثمانی گزارش می‌دهد: پس از عزل میرزاتقی‌خان، نمایندگان انگلیس و روس و عثمانی روش تعدی‌آمیزی پیش گرفته، حتی «اراده دارند تکلیف کنند دولت ایران بیدق را از محمره بردارد». پاسخ میرزا آقاخان شنیدنی است:

«... اما ازیك فقرهٔ نوشته شما زیاده از حد مورث تعجب و تحیر آمد که نوشته بودید: حضرات بعد از استماع عزل میرزا تقی‌خان وحبس او به‌کاشان تغییر سلوك داده‌اند، و چنین تصور کرده‌اند که این ایستادگیها و سختیها از وجود شخص خودمیرزا تقی‌خان بوده است. شما البته بخوبی رفع این شبهه را ازآنها بکنید و بگوئید:

این‌همه آوازها از شه بود گرچه از حلقوم عبدالله بود

اعلیحضرت‌قدر قدرت قضا شوکت شاهنشاه ولی‌نعمت ما بحمدالله تعالی دارای فخر و فر دانای نفع وضرر بنفسه‌الشریف مراقب امورمصالح ملکیه و دولتیه هستند، و از عزل یك‌نفر مثل میرزا تقی‌خان که خاطر اقدس همایون از غرور شخصی و رفتار ناپسندیدهٔ خود مکدر داشته، بلکه اکابر و اصاغر این مملکت ازو در وحشت بودند ــ چه وهن و سستی برای این دولت حاصل می‌شود؟ بلکه بعون‌الله تعالی پس‌از عزل

---

۷۹. یکی از پسردائیهای شاه شیرخان عین‌الملك بود که نامهٔ مهدعلیا را به‌او نقل کردیم.

۸۰. انگلیس ۶۰/۱۶۴ شیل به پالمرستون، ۲۲ دسامبر ۱۸۵۱.

۸۱. متن نامهٔ میرزا آقاخان خواهد آمد.

۸۲. مخصوصاً نگاه کنید به بخش ۲۹.

او کارها منظم‌تر، وامر دولت درهرباب پیشرفتش بهتر است. اگر برای امر حدود است با حضور شما و اطلاعی که از جزئی و کلی امـور با کمال دلسوزی و دولت‌خواهی و صداقت وعزت‌ملتی دارید، و میرزاتقی‌خان هم ازشما درین کارها مشورت می‌کرد. چرا باید کسی عزل و نبودن‌او را العیاذبالله برای این دولت وهن و سستی بداند، وتغییر سلوك ورفتار بدهد؟ شما این فقره را حالی آنها بکنید که در دربار دولت ایران، البته پنجاه‌نفر بهتر از میرزاتقی‌خان آدمهای معقول و تـربیت شده دارد. و علاوه از اینها چنین نیست که شما ندانید آنچه افعال و اعمال نیکی که‌از میرزا تقی‌خان صادر شد درین سه‌سال از چاکران و جان‌نثاران اخذ کرد، و آنچه غرور شخصی و غیرمستحسن بود از خودش بود. بـاری رحم‌الله معشر الماضی. تخطئهٔ اعمال پیشینیان را نباید کـرد. همینقدر می‌نویسم که بحمدالله از یمن محبت شاهنشاه جـوان‌بخت روحنافداه بهیچ‌وجه من‌الوجوه سستی درکار دولت نیست و نخواهد بود».

صدر اعظمی که مأمور دولت ایران، او را علنی نالایق بشمرد و سرکوفت میرزا تقی‌خان را به او بزند، و وزیر مختار اجنبی حامی او توی چشمش وی را دزد و رسوا بخواند ــ معلوم است چه ارزش و منزلتی دارد. آن سخنان نیشدار توهین‌آمیز درمیرزاآقاخان اثری نکرد، اما چون معبودش جاه و مال بود یقین داشت که تا امیر زنده است کارش را ثباتی نیست و پایهٔ دولتش لرزان است. پس اعتمادالدوله هم در اعدام امیر تلاشی نبود که نکرد.

*

توطئهٔ کشتن میرزا تقی‌خان اوج گرفت.

بجاست که سخنی از وضعیت عباس‌میرزای ولیعهد را به پسرش محمدمیرزا بیاوریم، سخنی که زهرخند مکرر تاریخ است. در دستخط مفصلی پیش از مرگش نوشت: «می‌گویند قاجاریه وقت احتیاج و حاجت و ترس و کار، کمال تملق را دارند. رفع اینها که شد، دیگر نمی‌شناسند. این حالت خدا می‌داند در من نیست و نبود. شما هم نباشید». عباس میرزا پسرش را از القای شبههٔ «مغرضین و مفسدین» برحذر می‌دارد که «حرف یکی دونفر، بلکه ده نفر را باور نکند؛ در باطن شاید با هم ساخته‌اند و در ظاهر نمی‌گویند». باز هشدار می‌دهد: «امان از کسان نزدیك پادشاه؛ خیلی زود شبهه می‌نمایند». این را «مرقوم داشتیم کـه بمانـد»[۸۳]. بیان صادقانهٔ عباس‌میرزا ستودنی است، گـرچه آن قضیهٔ تـاریخی در نظـام حکمرانی ایرانی نامکرر نبود. و برآن دستورنامه هم اثری مترتب نبود.

---

۸۳. دو دستخط عباس‌میرزا به محمدمیرزا [۱۲۴۹]، ابوالقاسم لاچینی، عباس‌میرزا نایب‌السلطنه، ص ۷۹ـ۷۶. ارزش این رساله در اسناد تاریخی ضمیمهٔ آن است.

همینکه «احتیاج و حاجت و ترس» محمدشاه برطرف شد، کار وزیرش قائم مقام را بساخت. حالا نوبت امیرنظام بود و سست پیمانی ناصرالدین شاه.

شاه را دشمنان امیر محاصره کردند. عوامل اصلی توطئه بنا بر اسنادی که به‌دست خواهیم داد عبارت بودند از: مهدعلیا، میرزاآقاخان نوری، پسر دائیهای شاه از جمله شیرخان عین‌الملك ایلخان طایفهٔ قاجار، و سردار محمدحسن‌خان ایروانی داماد محمدشاه. این‌کسان همدست بودند و با هم در کنگاش.

انگیزهٔ اصلی در نابودکردن امیر همانا اندیشهٔ تجدید صدارت او بود. زمامداری میرزا تقی‌خان به حدی درخشان بود و تأثیر آن به حدی در دل شاه ژرف بود ــ که هیچگاه از فکر بازگرداندن او به وزارت دست برنمی‌داشت. اگر آن فکر در زمان مغضوبی امیر در ذهن شاه جای داشت ــ به یقین پس از چندی که خشم و بی‌مهری شاه فرو می‌نشست، امیر از نو به‌دولت می‌رسید. این معنی برمعاندان امیر روشن بود، و در پی یك هدف بودند و بس. نوشتهٔ صدرالتواریخ مبنی براینکه «چون خواستند صدارت را برمیرزا آقاخان دهند، او اعدام میرزا تقی‌خان را جزو شرایط صدارت قرار داد »[۸۴]، برای ما نامعتبر است. نامه‌های شاه به‌امیر و گزارشهای وزیر مختار انگلیس این حقیقت را بی‌چون و چرا ثابت کرد که پس از عزلش، هنوز شاه برسر مهر بود. پادشاهی که به وزیرش پس از عزل او می‌نویسد «به خدا قسم اگر کسی چه در حضور من و چه پیش اشخاص دیگر یك کلمه بی‌احترامی دربارهٔ شما بکند، پدرسوخته‌ام اگر او را جلو توپ نگذارم»، و به یاد او می‌گریست و می‌گفت «قلب من آرزوی شما را می‌کند» ــ هرچه هم حق‌ناشناس باشد در آن لحظه، به شرط اعدام او تن درنمی‌داد، باید به‌یاد بیاوریم که در آن زمان تنها موضوع برکناری امیر از صدارت درمیان بود؛ نه مادر شاه و نه میرزا آقاخان حتی جرأت عنوان کردن اعدام امیر را نداشتند، گرچه در باطن در پی آن بوده باشند.

درزمان تبعید بودکه موضوع نابودکردن امیر مطرح‌گشت. سخنانی که به گوش شاه می‌خواندند از این قبیل بود: به نوشتهٔ واتسون: «به‌شاه خاطرنشان کردند که تا وزیر معزول زنده است هیچ دولتی قوامی نخواهد گرفت. واگر طالب ایمنی اورنگ پادشاهی‌است باید او را معدوم‌گرداند. ولی شاه به‌کشتن امیر تن درنمی‌داد»[۸۵]. در بیان انگیزهٔ دیگر نوشته‌اند: «جمعی از وزراء و امراء هم درین باب همداستان شدند و بیم آن کردند که اگر میرزا تقی‌خان در حیات ماند، شاید روزی دوباره به صدارت رسد، و در ملت ودولت و وضیع و شریف آشوب اندازد»[۸۶]. این هراس ساختگی

---

۸۴. صدرالتواریخ، خطی.

85. R. Watson, P. 402.

۸۶. صدرالتواریخ، خطی

بود و ناموجه زیرا امیر به شاه نوشته بود: «فرموده بودید که مبادا اذیت به مردم برسانم... راضی نیستم بشناسم که کی بد مرا گفته، و این غلام اگر خونی پدرم را یا برادرم را بفرمایند، به نمك شما گذشتم و به سر شما گذشتم، تا به این حرفها چه برسد»[۸۷]. آن پیغام را شاه توسط عزت‌الدوله زمانی به امیر فرستاده بود آن‌گاه که موضوع بازگشت امیر به صدارت در میان بود. پس آنچه گروه عیاران دربار در این زمینه می‌پروراندند نه از بیم فردی بود، دشمنی با اساس صدارت شخص امیر بود.

آتش فتنه را سخن نسنجیدهٔ وزیر مختار روس تیزتر کرد. شرح مطلب را واتسون نوشته و در نامهٔ میرزا آقاخان نیز آمده است، اما در گزارش وزیر مختار انگلیس هیچ منعکس نیست. واتسون می‌نویسد: «این قسمت پرنس دالگوروکی بود که باید آلت بدبختی وزیری گردد که از روی صفا می‌خواست کمکی به حفظ جان او بکند. شاهزادهٔ روس از نتیجهٔ کار سابقش سخت افسرده دل بود. چون گزارش وقایع را به پطرزبورگ نوشت و رسیدن جواب نزدیك می‌گردید، آشکارا به گزاف گفته بود همین چند روزه در انتظار وصول دستور دولتش می‌باشد که به سرنوشت نامعلوم میرزا تقی‌خان خاتمه داده شود؛ سرنوشت نامعلومی که زود معلوم گشت. دشمنان امیر این لاف بی‌ملاحظهٔ دالگوروکی را به گوش شاه رساندند که از جانب دولت روسیه تقاضائی مبنی برتأمین جانی میرزاتقی‌خان خواهد رسید. برای اینکه شاه در محذور نیفتد اعدام امیر را پیش از وصول چنین تقاضائی لازم شمردند»[۸۸].

نامهٔ میرزا آقاخان که بعدها به مصلحتگذار ایران در پطرزبورگ فرستاده از نظر شناخت تلقینهای درباریان قابل توجه است. می‌نویسد: «جناب مشارالیه (دالگوروکی) بهیچ‌وجه اعتنا به پیغامات خیرخواهانهٔ من نکرد، سهل است هرروز شهرت داد که عنقریب اعلیحضرت ایمپراطوری میرزاتقی‌خان را در پناه خود خواهد گرفت. این نوع سخنان وزیر مختار را دشمنان میرزا تقی‌خان غنیمت شمرده، هرروز بندگان اعلیحضرت... را در اندیشه‌ای تازه انداختند. شاه جوان به تشویش اینکه مبادا کار میرزا تقی‌خان هم مثل نواب بهمن‌میرزا شود... و یگانه همشیرهٔ شاه را با همهٔ دولت و جواهر برداشته به‌خاك روس برود... به جهت آسودگی خیال خودشان و جمیع اعیان دولت، بکلی چشم از او پوشیدند». راجع به خودش مزورانه گوید: موسیوجان «از اول تا آخر مطلع می‌باشد و می‌داند که چقدر در استقرار شغل آن مرحوم و استخلاص او کوشیدم»[۸۹].

امیر در تبعیدگاه، از همه جا بی‌خبر، و دستش از شاه کوتاه بود. میدان برای مهره‌گردانی شعبده‌بازان دربار آماده بود، هرکدام سمی در

---

۸۷. متن نامهٔ امیر پیشتر نقل شد.

88. R. Watson, P. 402.

۸۹. متن‌نامهٔ میرزا آقاخان به میرزا محمدحسین صدر خواهد آمد.

ذهن شاه می‌پاشیدند، و هر روز مضمون نوی می‌تراشیدند. دسته‌جمعی شاه را در تنگنای تصمیم گرفتار کرده، هرلحظه قدمی به سوی هدف نزدیك می‌شدند. امیر در پیش‌بینی خود صائب بود و شخصیت عاجز و ضعیف شاه را خوب می‌شناخت: پس از عزل از صدارت، آن‌گاه که هنوز امارت نظام را به‌عهده داشت و شاه دستخطهای موثق پی درپی به او می‌فرستاد (که چند نمونه‌اش را شنیدیم) میرزا یعقوب‌خان سراغش رفت. او صحبت خود را با امیر دقیقاً ثبت کرده، می‌نویسد: «میرزا تقی‌خان را همه وقت محرم و هواخواهش بودم، خاصه در روزهای پریشانی و اضطرارش. دستخطهای همایون که غالباً اعتمادانگیز بود به‌من نشان داد. بعد از زیارت گفتم که: اگر ده‌یك اینها صدق باشد جای این همه اندیشه نیست که شما دارید. گفت: راست می‌گویی، اما حرف در این است که بندگان شاهنشاهی بایك وجود تنها، درمقابل این همه رخنهٔ دردمندان سپر خواهند انداخت ــ و لابداً به‌جهت آسودگی خودشان مرا قربان خواهند کرد...»[۹۰].

*

فرمان شاه براعدام امیر صادر گشت.

چاکر آستان ملائك پاسبان، فدوی خاص دولت ابد مدت، حاج علی‌خان پیشخدمت خاصه، فراشباشی دربار سپهر اقتدار مأمور است که به‌فین کاشان رفته میرزا تقی‌خان فراهانی را راحت نماید. و در انجام این مأموریت بین‌الاقران مفتخر وبه مراحم خسروانی مستظهر بوده باشد.

بنابرآنچه از قول ناصرالدین شاه آورده‌اند، میرزا آقاخان نوری بود که فرمان قتل را از شاه گرفت و به حاج علی‌خان سپرد[۹۱]. مخبرـ السلطنه می‌نویسد: «از غلامحسین‌خان صاحب اختیار شنیدم که ناصرالدین شاه گفته بوده است که به‌قتل امیر راضی نبودم. میرزا آقاخان تدلیس کرد و دستخط را از من گرفت. دستخط دیگر فرستادم که میرزا علی‌خان نرود، گفت رفته است و معاذیر آورد»[۹۲].

نوشته‌اند: چون فرمان به دست حاج‌علی‌خان رسید، شب را در خانهٔ خودش نگذراند؛ به منزل پسرش عبدالعلی‌خان ادیب‌الملك رفت. سحرگاه

---

۹۰. میرزا یعقوب‌خان، طرح «عریضهٔ محرمانه» به ناصرالدین شاه، خطی.

۹۱. حاج‌علی‌خان مراغه‌ای معروف به «آقاعلی ناظر» نخست ناظر در خانهٔ مادر محمدشاه بود. پس‌از مرگ عباس‌میرزا به‌عنوان محرم مادر محمدشاه با او به سفر حج رفت، در بازگشت لقب «خانی» گرفت. فرمان آن در تصرف آقای عبدالعلی اعتماد مقدم می‌باشد. در زمان محمدشاه بنابر شکایت خدیجه خانم (مادر عباس‌میرزا ملك‌آرا) اورا تنبیه کردند. از آن‌وقت با مهدعلیا علیه مادر ملك‌آرا همدست بود. (یادداشتهای خان‌ملك ساسانی). امیر در ۱۲۶۵ اورا به‌مقام فراشباشی‌گری گماشت و عامل ترقی او گردید، و حتی از محبت در حق وی دریغ نداشت.

۹۲. مخبرالسلطنهٔ هدایت، گزارش قسمت سوم، ص ۵۷.

با میرزا احمد نوکر مخصوصش، و علی‌خان نایب فراشخانه که میرغضب بود، سه نفری بطور چاپاری روانهٔ کاشان گشتند. اینکه فراشباشی آن‌شب را در خانهٔ خود نماند از این بابت بود که مبادا شاه پشیمان گردد و فرمان را فسخ کند۹۳. اگر ناصرالدین شاه راست گفته باشد، به‌همان صرافت افتاده بود. حقیقت برما روشن نیست. اما آنچه به یقین می‌دانیم اینکه: فراشباشی در حلقهٔ بدخواهان امیر بود، با میرزاآقاخان هم‌پیمان و هم سوگند بود، و کشتن امیر را در کارنامهٔ خدمتش به میرزا آقاخان ثبت کرده است. امیر هم او را به پلیدی و ناکسی می‌شناخت چنانکه یکی از نوکران خود را به این زبان سرزنش کرده که: تو را در «سلك لوطی‌گری حاجی علیخان دیدم»۹۴.

روزگار تبعید به‌چهل روز رسید. جنایت بزرگ تاریخ روز جمعهٔ هفدهم ربیع‌الاول ۱۲۶۸ (دهم ژانویهٔ ۱۸۵۲) در حمام کاخ فین صورت گرفت.

منابع عمدهٔ ما در گزارش اعدام امیر عبارتند از: تفصیلی که در نسخهٔ مسودهٔ صدرالتواریخ آمده و نخستین بار منتشر کردیم؛ شرحی که دکتر اعلم‌الدولهٔ ثقفی از قول عزت‌الدوله نگاشته است؛ گزارش وزیرمختار انگلیس به لندن که مأخذ واتسون مورخ انگلیسی نیز می‌باشد. راجع به چگونگی کشتن میرزاتقی‌خان نوشتهٔ اعلم‌الدوله از همه معتبرتر و صحیح‌تر است. شرح صدرالتواریخ را می‌آوریم، مطالبی که مکمل و مصحح آن است از مقالهٔ دکتر ثقفی بدست می‌دهیم، و نکته‌هائی از دیگر منابع برآن می‌افزائیم.

نکتهٔ قابل توجه در مورد صدرالتواریخ این است که آن را محمد حسن‌خان اعتمادالسلطنه پسر حاج علی‌خان فراشباشی تدوین نموده، وشرح حال امیر به قلم غلامحسین ادیب است. در گزارش مأموریت حاج‌علی‌خان کوشش رفته به نحوی آراسته گردد که مطلوب پسرش اعتمادالسلطنه واقع گردد. با وجود این در نسخهٔ مسوده می‌بینیم که اعتماد السلطنه روی تمام این قسمت را خط کشیده، و به‌جای آن دو جملهٔ کوتاه در حاشیه نگاشته است: «لهذا مأمور دولتخواهی را به کاشان فرستادند و او را معدوم کردند». تفصیل مطلب از نسخهٔ اصل این است:

«... ازطرف دولت خواستند امین دولتخواهی را که واقعاً روی‌دل

---

۹۳. یادداشتهای خان‌ملك ساسانی. بنابرتقریر مرحوم خان‌ملك به‌نگارنده، قضیهٔ آن‌شب را از زن ادیب‌الملك و همچنین دختر او (یعنی مادر خود خان ملك) شنیده بود. بعلاوه گفت: میرزا احمد پسر میرزا محمد تبریزی نوکر مخصوص حاج علی‌خان بیش از نود سال عمر کرد و مواجب دیوانی داشت. خان‌ملك عکس او را انداخته و ضمن مقاله‌ای منتشر کرده است. (نگاه کنید به روزنامهٔ رستاخیز، یکم بهمن ۱۳۲۷، ص ۷).

۹۴. مجموعهٔ کاغذهای امیر، نامهٔ امیر به مهدی‌خان تبریزی.

بادولت داشته باشد و به وعده و وعید و ایثارمال میرزا تقی‌خان فریب نخورد در کاشان فرستند تا اورا دفع دهد، و خیالات همگان را آسوده سازد. در رفتن بعضی اطمینان نبود و احتمال داشت که کشف راز کند یا فریفتهٔ مال شود. و برخی دیگر که امین بودند چنان جرئت وقدرت نداشتند که با تقویت و حمایت حضرت علیهٔ عالیه عزت‌الدوله که‌رعایت حرمتشان بربندگان فرض است، اقدام به‌این‌کار نمایند. در صورتی که یکی از اخوات سلطنت در حفظ چنین مغضوبی کوشش داشته باشد باید به تدبیر کاری کرد که رعایت حرمت و ادب شده باشد، و مقصود هم بعمل آید.

«خلاصه قرعهٔ این خدمت را که فایدهٔ عمومی داشت به نام والد مؤلف مرحوم حاجی علیخان اعتمادالسلطنه زدند. و او در آن هنگام از جان‌نثاران دولت و وزرای بزرگ دربار بود و فراش‌باشیگری داشت. محض امتثال امر دولتی چندنفر از عوانان و دژخیمان همراه برداشته به چاپاری روانهٔ کاشان شد. قبل از وصول شهرت به کاشان دادند که یك‌نفر از همراهان معروف اعتمادالسلطنه بجلو رفته به امیر مژده داد: اینك مهیا باشد که خلعت نجات از طرف دولت برای شما می‌رسد، و حامل خلعت فلان‌روز وارد می‌شود، وباز به صدارت خواهید رسید. چون قبل از وقت بعضی تدبیرات دیگر هم بکار رفته بود. لهذا امیر بنابه آن قراین و بنا به مستدعیات خود این سخن را باور کرد، ترتیب مجلسی داد و در روز موعود به حمام رفت که به پاکیزگی بیرون آید و خلعت‌پوشد. و تا آن زمان امیر از اندرون بیرون نمی‌آمد و درین روز حضرت علیهٔ عالیه عزت‌الدوله دامت شوکتها امیر را از رفتن به حمام ممانعت کردند و فرمودند: از من جدا مشو و صبر کن تا حامل خلعت در رسد و دستخط همایونی زیارت شود، آنگاه از روی اطمینان هر چه می‌خواهی بکن و هرجا می‌خواهی برو. امیر بیان کرد که: شما آسوده باشید، از تقصیرات من گذشته‌اند و امروز دولت مرا برای خدمت لازم دارد،البته خلعت مرحمت برای من خواهد رسید. این بگفت و گماشتگان خود را برای تشریفات و تدارکات خلعت‌پوشان برگماشت و خود به حمام رفت.

«مرحوم اعتمادالسلطنه از راه در رسید و خستگی نگرفت و دانست که تأخیر دراین‌کار موجب آفات است. از امیر استفسار کرد. گفتند: به حمام است. فوراً بایك دوتن وارد حمام شد، و درب حمام را بست و گماشتهٔ امیر که در سربینهٔ حمام بود وحشت کرد. اعتمادالسلطنه گفتند: اگر حرکت کردی و صدائی بلند ساختی هرآینه به حکم دولت سرخود را به بادخواهی داد. وی از ترس دم در کشید. و خود مرحوم‌اعتمادالسلطنه بایکی دونفر در اندرون حمام وارد شد. امیررا نشسته دید به همان دستورات سابق شرط ادب بجا آورد. امیرچون اورا دید دانست که‌کار دگرگون است، و امروز اعتمادالسلطنه باید انتقام مظلومان بکشد. آه

مظلومان آثر کرده و سیاست روز مکافات پیش آمده است. فوراً به مرحوم اعتمادالسلطنه گفت: دانستم برای‌چه کار آمده‌ای. اما شما چرا مأمور این کار شده‌اید؟ اکنون که کار به‌اینجا کشیده است هرچه از زر وجواهر و نقود که بخواهی می‌دهم، لحظه‌ای به اهمال بگذران و وسیله‌ای بساز که سرکار عزت‌الدوله ملتفت شود و به نجات من شتابد. دراین صورت با حضور او از کشتن من معذور خواهی بود، و محض حرمت جانب اخوات سلطنت مجبور هستی که مرا معاف داری وبرهائی به هزار گونه نعمت می‌رسی. امنای دولت که غیب نخواهند دانست و عذر شما مسموع بوده طرف مؤاخذه نخواهی شد و به‌پنهانی به‌مالی وافر می‌رسید.

«اعتمادالسلطنه جواب داد: این راز پنهان نخواهد ماند. همه می‌دانند که من وارد حمام شده‌ام، هرحیلتی بکاربرم خیانت من به دولت معلوم خواهد شد و سرم بباد می‌رود. میرزا تقی‌خان گفت: بکلی از رفتن به‌تهران چشم بپوش هرچه مال و جواهر دارم همه رابه تصرف‌شما می‌دهم، و سرکار عزت‌الدوله هرطور باشد نمی‌گذارد که کسی قصد ایذا نماید، روزگاری در اینجا بسر می‌بریم و منتظر می‌شویم که شاید باز اسباب خیری فراهم آید، و هردو به مشاغل عمده برسیم. والا باکمال استغنا با این همه مال تاآخر عمر درینجا بسر خواهیم برد. اعتمادالسلطنه چون این سخنان شنید گفت: هرگز خلاف اطاعت سلطان نکنم که قلوب سلاطین مهبط‌الهامات رحمن است وباید امتثال امر کنم.

«امیر از زندگانی مأیوس شد گفت: سرمن حاضر است، به‌هر چه مأموری بگو تا میران غضب معمول دارند. اعتمادالسلطنه گفت: من هرگز به کشتن شما سخن نرانم. ولی محض امتثال امر همایونی به لفظ خودتان به سلمانی اذن بدهید که‌چند فصد از شما بکند که خون بسیار بیرون آید و براحت درگذرید. امیر از این سخن در آن‌حالت نهایت رضامندی را حاصل کرد و مشعوف شد که کار بسختی‌نمی‌کشد و بسهولت جان می‌دهد. لهذا خود امیر به‌فصاد امر کرد که چند رگ او را نشتر زدند و خون از چندجای او روان شدو اعضای او سست شده فی‌الحال جان بداد. و اعتمادالسلطنه فوراً از حمام بیرون آمده سوار اسب شده به چاپاری روانهٔ دارالخلافه شد. وزراء و امراء و اکثر مردم را که شب از ترس امیر براحت نمی‌خوابیدند آسوده زیستند. و میرزاآقاخان صدراعظم وکارداران مملکت بدون تشویش‌خاطر مشغول نظم امورشدند».

ظاهراً تمام آنچه در صدرالتواریخ راجع به گفت وشنود میان امیر و فراشباشی آمده ساختگی است، و غلامحسین ادیب برای دلخوشی اعتمادالسلطنه پرداخته است. آنچه درست است اینکه امیر خواسته بود عزت‌الدوله را ببیند، فراشباشی نگذاشته بود. اما این نکته راست می‌آید که

امیر با حق نعمتی که برحاج علی‌خان داشت گفته بود: «اما شما چرا مأمور این کار شدید»؟!

معتبرتر از آن، گزارش دکتر اعلم‌الدوله طبیب عزت‌الدوله است از قول او. زبدهٔ آن را با توجه به مطالبی‌که نویسندهٔ صدرالتواریخ از خود درآورده، و نکته‌هائی که نخواسته بگوید، می‌آوریم:

چون حاج علی‌خان با همراهانش به‌باغ فین رسیدند، علی‌اکبربیك چاپار دولتی را دیدند که منتظر بیرون آمدن امیر از حمام بود که جواب نامهٔ مهدعلیا را به عزت‌الدوله بگیرد. فراشباشی دست علی‌اکبربیك را گرفت، با خود به حمام برد که زن امیر را از آمدن او مطلع نسازد. فراشباشی بامأموران خود وارد حمام‌گشتند، دیدند خواجهٔ حرمسرا مشغول جمع‌آوری لباسهای امیر است. اعتمادالسلطنه یکی از آن کسان را برسر او گماشت که از آنجا بیرون نرود. سپس پشت در دیگر حمام را سنگچین کردند که کسی از آن راه داخل نگردد. وارد صحن حمام شدند. فراشباشی فرمان شاه را ارائه داد. امیر خواسته بود عزت‌الدوله را ملاقات کند، یا پیغام برای او بفرستد، و وصیت بکند. اعتمادالسلطنه اجازه نداده بود. پس امیر به دلاك دستور داد رگهای هردو بازویش را بزند؛ و دو کف دستش را روی زمین نهاد در حالی که خون از بازوانش فوران داشت. در این وقت میرغضب به امر فراشباشی با چکمه لگدی به‌میان دو کتف امیر نواخت. چون امیر درغلتید، دستمالی را لوله کرد، به حلق امیر فرو برد و گلویش را فشرد تا جان داد. بلند شد، گفت: دیگر کاری نداریم. از حمام بیرون آمدند و با اسبهای تندرو به تهران بازگشتند[۹۵].

شرحی که از قول خاصه‌تراش امیر آورده‌اند کم‌وبیش با آن تفصیل تطبیق می‌نماید[۹۶].

زبدهٔ گزارش شیل را که شش روز بعد از وقوع آن جنایت به پالمرستون نوشته نقل می‌کنیم: «میرزا تقی‌خان در نهم ژانویهٔ ۱۸۵۲

---

۹۵. دکتر خلیل ثقفی اعلم‌الدوله، مقالات‌گوناگون، ص ۸۳ـ۷۸.اعلم‌الدوله که‌بعدها طبیب عزت‌الدوله بود، در پایان مقاله می‌نویسد: «این تفصیل را که با تمام جزئیات آن پس‌از کشته شدن امیر، عزت‌الدوله از علی‌اکبر بیك و خواجه و دلاك شنیده و تحقیق نموده بود، بارها برای من نقل کرد». فرمان اعدام امیر رااحتساب‌الملك دراختیار اعلم‌الدوله قرارداده بود وما ازآن مأخذ آوردیم.

۹۶. از قول داودخان خاصه‌تراش امیرکه در حمام ناظر بوده نوشته‌اند:چون حاج‌علی‌خان دستخط شاه را ارائه داد، امیر گفت: سه‌روز مهلت بدهید عریضه به‌شاه عرض کنم. فراشباشی گفت: اجازه ندارم. امیر مایل به دیدار عزت‌الدوله بود. این راهم اجازه نداد. پس امیر گفت: «نشتر مرا بیاور. بردم. فرمود: رگ هردو دست مرا ببند. بستم. امیر با دست چپ فصد دست راست، و با دست راست فصد دست‌چپ نموده، بعد برخاست مشتی به صورت حاجی‌علی زد». چون امیر به حال ضعف افتاد شخص روبسته‌ای که میرغضب بود حوله‌ای را در دهان او فرو برد. بعد معلوم شد که قلمدان و تسبیح مروارید و ساعت و سایر اشیاء جیب امیر را هم ربودند و روانهٔ تهران شدند. (میرزا باقرخان پدر، اطلاع تاریخی، ارمغان، ۱۳۱۳ شمسی، شمارهٔ ۶).

اعدام گردید[۹۷]. از دو هفته پیش نگهبانان امیر به بهانهٔ این که مبادا فرار کرده باشد، مرتباً او را از اتاقش بیرون می‌طلبیدند. همیشه با زنش شاهزاده خانم‌عزت‌الدوله از اتاق خارج می‌شد. تا این‌که قرار صورت عادی به خود گرفت، و تنها می‌آمد. و منظور از آن حیله همین بود که او را بدام افکنند. فراشباشی به مأموریت اعدام او رفت. چون به آنجا رسید بطور معمول امیر را بیرون فرا خواندند و چنانکه انتظار می‌رفت عزت‌الدوله همراهش نبود. بیدرنگ او را گرفتند، دهانش را بستند و به محل مجاور کشیدند. برهنه‌اش کردند، محکم بستند، روی زمین انداختند و شریانهای بازوان و ساقهای پایش را گشودند. می‌گویند خودش این طرز را انتخاب کرده بود، و مرگ را با متانت پذیرفت. رنج جان‌کندن او سه چهار ساعت طول کشید»[۹۸].

اما روایت درست همان است که قتل در حمام صورت گرفت. چند نکتهٔ دیگر از گزارش مزبور نقل می‌شود: «از چند روز پیش از آن، شایعهٔ قصد شاه برکشتن امیر رواج داشت. محرکان اصلی عبارتند از مهدعلیا که گناهش از همه بیشتر است، برادر مهدعلیا، فراشباشی، و سردار محمدحسن خان ایروانی که تبعهٔ روس است و داماد محمدشاه. صدراعظم را نمی‌توانم تبرئه کنم زیرا موافقت ضمنی کرده بود. محکومیت شاه به‌آن اندازه‌ها نیست؛ جوانی شاه و نفوذ مخرب مادرش، عوامل مخففهٔ کردار ناستودهٔ شاه است نسبت به مردی که آن‌همه به او خدمت‌کرده بود. به‌ماهیت اخلاق و خوی این سلطان از دو دستخطی که بعد از عزل میرزا تقی‌خان به او نوشته، می‌توان پی‌برد»[۹۹].

گفتهٔ شیل مبنی براینکه میرزا آقاخان «موافقت ضمنی» کرده بود دقیق نیست، بلکه تحریف حقیقت است. میرزا آقاخان از عوامل اصلی آن جنایت است و دستخط اعدام امیر را همو از شاه گرفته بود. شیل همواره سعی دارد مسئولیت میرزا آقاخان را بکلی نادیده و یاکم بگیرد.

زن وزیر مختار انگلیس می‌نویسد: پیش از عزیمت فراشباشی به کاشان، یکی از زنان اندرون را نزد عزت‌الدوله فرستادند که به او بگوید: دورهٔ محنت و زاری گذشت، شاه برسر مهر آمد، خلعت در راه هست، میرزا تقی‌خان مختار است که به تهران بیاید یا به کربلا برود. امیر این بار ازعزت‌الدوله جدا شد، و به حمام رفت‌که ناگاه فراشباشی و دژخیمان سر رسیدند. او را در انتخاب نحوهٔ کشتن آزاد گذاردند؛ رگهایش را زدند تا جان داد. می‌گویند: در مواجههٔ با مرگ «شکیبائی و متانت از خود نشان داد»[۱۰۰]. نوشتهٔ خانم شیل دربارهٔ مأموریت خدعه‌آمیز یکی‌از زنان اندرون

۹۷. تاریخ نهم ژانویه خطاست، دهم ژانویه درست است.
۹۸. انگلیس ۶۰/۱۶۹ شیل به پالمرستون، ۱۶ ژانویهٔ ۱۸۵۲.
۹۹. مقصود دو دستخط ۲۰ و ۲۱ محرم ۱۲۶۸ است که متن آنها را قبلا نقل کردیم.
100. Lady Sheil. PP. 251-252.

ظاهراً درست است؛ اینگونه مکاریهای زنانه کار روزمرهٔ مادر شاه بود. و آن داستان تطبیق می‌کند با آنچه از قول داودخان خاصه‌تراش امیر نقل کرده‌اند مبنی براینکه: چند روز پیش از آمدن حاج‌علی‌خان، کنیز وکلفت با اسباب طرب از تهران آمدند که عزت‌الدوله را سرگرم نمایند[۱۰۱]. در صدرالتواریخ نیز خواندیم که «قبل از وقت بعضی تدابیرات دیگر هم بکار رفته بود». و آن زن اندرونی گویا همان آوازخوان بزم مهدعلیا و شاه بودکه عزت‌الدوله نیز به‌او علاقه‌مند بود. یکی دیگر از دستیاران مهدعلیا، آغا جوهر خواجه بوده است که در خانهٔ امیر می‌زیست و با او به کاشان رفت. و برای مادر شاه خبررسانی می‌کرد. عزت‌الدوله که به تهران بازگشت او را از خانه‌اش بیرون کرد[۱۰۲].

روایتهای برخی از نویسندگان اروپائی را که در آن زمان در ایران بودند یا چند سال بعد آمدند می‌آوریم. واتسون گوید: عزت‌الدوله دهشت‌زده از اندرون آمد، حاجی‌علی‌خان را دید که به شاهزاده خانم‌گفت: امیر در حمام است و خلعت شاه که برای او فرستاده، می‌پوشد. وقتی بر سر شوهرش رسید که قلبش برای همیشه ایستاده بود[۱۰۳]. اما تا آنجا که ما اطلاع داریم عزت‌الدوله در فین، فراشباشی را ندیده بود. دکتر پلاك اطریشی که چند سال بعد به‌فین رفت، نویسد: «هنوز دیواری‌که خون امیر به آن جهیده بود و روی آن را تراشیده بودند، دیده می‌شد. اما کسی این زحمت را به خود نداده بود که آن را تعمیر کند»[۱۰۴]. نوشتهٔ پلاك که مشاهدهٔ عینی خودش را ذکرکرده، باید درست باشد. «بروگش» وزیرمختار پروس که ده سال بعد به ایران آمد می‌آورد: «به امیر بیچاره دولوله تریاك دادند که خود را مسموم کند. اما امیر دستور داد رگهایش بگشایند. در حال نزع با انگشتان خونینش به دیوار حمام نوشت: لااله‌الاالله. این‌کلمات هنوز دیده می‌شوند»[۱۰۵]. قضیهٔ پیشنهاد خودکشی با تریاك جای دیگر نیامده ،و اساساً فرصت اجرای این طریق نبود. اگر چیزی بردیوار نوشته بودند این کار دیگران است. «ارسل» فرانسوی گوید: «به قراری‌که مشهور است دژخیمان با بستن و گشودن رگهای امیر تفریح می‌کردند تا از نزع تدریجی و طولانی او لذت برند»[۱۰۶]. تصور آن بعید است زیرا فراشباشی می‌خواست هرچه زودتر کار امیر را تمام کند.

«بی‌نینگ» جهانگرد انگلیسی می‌نگارد: «اینطور می‌گویند که پسر

---

۱۰۱. اطلاع تاریخی، ارمغان، ۱۳۱۳ شمسی، شمارهٔ ۶.

۱۰۲. یادداشتهای خان‌ملك ساسانی. خان‌ملك می‌نویسد: به تقاضای مهدعلیا آغاجوهر را به اندرون راه دادند ،به‌شاه نوشته بود: «امین است و چشم پاك و بی‌خیانت، مثل حاجی مبارك نیست که سالی ده‌هزار تومان خرج دارد». لابدکسی را که مهدعلیا بگوید «بی‌خیانت» است، خائن نمرهٔ اول است. نامهٔ امیر را به شاه نیز پیشتر خواندیم که نسبت به فرستادن آغاجوهر ایراد گرفته بود.

103. R. Watson, P. 404.
104. J. Polak, Vol. 1. P. 301.
105. H. Brugsch, Vol. 1. P. 322.
106. E. Orsolle, P. 316.

چهارده سالهٔ امیر پس از کشته‌شدن پدر، خود را روی دست فراشان وحشی انداخت که با او همان معامله‌ای را کنند که انسانیت از آن مشمئز می‌شود»[۱۰۷]. ظاهراً درست نیست، تا اندازه‌ای که می‌دانیم از اندرون امیر هیچ‌کس هنوز خبردار نشده بود. «گلداسمیت» انگلیسی که پس از بیست سال و اندی به فین رفته بود می‌نویسد: «سنگی را که روی آن میرزاتقی خان، آن مرد واژگون‌بخت جان داده بود، دیدیم. باغبانی که جای آن را نشان داد یکی از کسانی بود که بدن بیجان او را از حمام بیرون کشیده بود»[۱۰۸]. ریشارخان فرانسوی در نامه‌هایش از بدرفتاری مستحفظین امیر و دشنام‌دادن آنها سخن می‌گوید و اینکه پس از عزلش مال و زندگی امیر را ضبط کردند[۱۰۹]. این حرف بی‌مأخذ است.

رفتار عزت‌الدوله نسبت به شوهرش بزرگوارانه بود. خوی ومنش این شاهزاده خانم زیبای هجده ساله، هیچ شباهتی به اخلاق پست مادر افسونگر، و برادر درمانده‌اش نداشت. از آغاز تباهی کار امیر سپر بلای او بود، و تا دم آخر در وفاداری پایدار ماند. برخلاف میل شاه ومهدعلیا، با امیر به تبعیدگاه رفت، همه‌جا همراه او بود و از شوهرش جدا نمی‌گشت. وزیرمختار انگلیس ضمن شرح ستایش‌آمیزی راجع به عزت‌الدوله گوید: «برای اینکه مبادا شوهرش را مسموم کنند، هرچه غذا می‌آوردند اول خودش می‌خورد. ثبات اراده و خوی استواری که در همهٔ مدت نشان داد، شاید از زن ایرانی دیده نشده باشد، چه رسد به اینکه از افراد خاندان فاسد قاجارکه به آن تعلق دارد،کسی شنیده باشد»[۱۱۰]. ریشارخان می‌نویسد: «در ایام تبعید غیراز تخم‌مرغ یا غذاهای دیگرکه به‌آن اطمینان داشته باشند، چیز دیگر نمی‌خوردند[۱۱۱]. سخن واتسون این است: «تا حدی‌که تاریخ ثبت‌کرده هیچ شاهزاده خانم پرورش‌یافتهٔ دربارهای مسیحی که به درخشنده‌ترین فضایل اخلاقی زناشوئی خو گرفته باشد، نیست که بیشتر از عزت‌الدوله محبت و فداکاری نسبت به شوهر واژگون‌بختش نشان داده باشد»[۱۱۲].

خانم شیل می‌نویسد: «شاهزاده خانم زن بیوهٔ امیر را با همان زنی که از اندرون برای در دام‌افکندن شوهرش فرستاده بودند، به تهران بازگرداندند... بیدرنگ به‌حضور عزت‌الدوله رفتم که مراتب احترام خود را نسبت به کردار ستوده و کم‌نظیرش ابراز نمایم. اما سر خوردم زیرا دیدم که مادرش نیز حاضر است؛ ادب اقتضا نمی‌کرد که شاهزاده خانم

107. R. Binning, Vol. 2. P. 431.

108. F. Goldsmid, Vol. 1. P. 156.

۱۰۹. دکتر خلیل‌خان ثقفی، مقالات گوناگون، نامه‌های ریشارخان، ص ۸۳ـ۸۷.

۱۱۰. انگلیس ۶۰/۱۶۹ شیل به پالمرستون، ۱۶ ژانویهٔ ۱۸۵۲.

۱۱۱. به نقل دکتر خلیل ثقفی، مقالات گوناگون، ص ۸۷.

112. Watson, P. 403.

زبان بگشاید. پس‌زود مراجعت‌کردم. او لباس سادهٔ ماتم برتن داشت»[۱۱۳]. مهدعلیا عمداً آمده بود که عزت‌الدوله مطلب خاصی را به زن وزیرمختار نگوید. در کاغذ کوتاهی‌که همان روز مهدعلیا به شاه نوشته‌گوید: «امروز به دیدن ملك‌زاده خواهم رفت، زن وزیرمختار هم آنجا می‌آید»[۱۱۴].

کنت دوگوبینو می‌آورد: عزت‌الدوله که با خاطری سرگشته از کاشان بازگشت در نخستین دیدارش با شاه «هرچه فحش بود به او داد». و دو دختر خردسالش که حالا بزرگتر شده‌اند، نفرت پدرکشتگی را در دل دارند و به شاه که دائی‌شان هست همیشه می‌گویند: «توئی که بابای ما را کشتی». روزی هم آنها فرصت پیداکردند و پسر حاج‌علی‌خان قاتل پدرشان را کتك زدند، و به کین قلبی سر و روی او را با پنجه و ناخن خون‌آلود ساختند[۱۱۵].

•

در کیفیت همدستی حاج‌علی‌خان با میرزا آقاخان و مهدعلیا اسناد تازه‌ای را بدست می‌دهیم. در جزوه‌ای‌که حاجی‌علی‌خان به‌خط‌خود نوشته، شرح خدماتش را به میرزا آقاخان نوری داده، و قتل میرزاتقی‌خان را در فهرست آن خدمات ذکر نموده است. در ضمن اشاره کرده است که آن‌کارها حاصلی جز زحمت برای خود او نداشته است[۱۱۶]. بعلاوه می‌دانیم که فراشباشی و میرزا آقاخان با هم یار و هم‌قسم بودند. پس از آن‌که اعتمادالدوله معزول و به یزد تبعید گردید ــ نامه‌ای سراپا عجز ولابه به یکی از بستگانش نوشته، تمنی کرده که حاج علی‌خان به احترام سوگند عهد قدیم حضور شاه پایمردی کند و او را از تبعید یزد برهاند. می‌نویسد: «اعتمادالسلطنه در راه مهربانیهای قدیم که با من قسم قرآن خورد که با تمامی‌شما تمام‌می‌شوم، وقرآن را مهرکرد ــ درست بکند و عرض و عجز بکند... توقع من این است حاج علی‌خان اعتمادالسلطنه مردی کند، همه را مطمئن نماید... ما در این یزد نمیریم»[۱۱۷].

از قضای روزگار حاج‌علی‌خان نیز به سرنوشت همعهد قدیمش

---

113. Lady Sheil, PP. 252-253.

۱۱۴. اسناد خان‌ملك ساسانی.

۱۱۵. نامه‌های گوبینو و پروگش، ص ۷۶ـ۷۵. باید بدانیم هردو پسر حاج علی‌خان بیست سالی بزرگتر از دختران امیر بودند.

۱۱۶. نقل از یادداشتهای خان‌ملك ساسانی. در توضیح مطلب مرحوم خان ملك به نگارنده اظهار داشت: جزو مدارك محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه دو سند به خط حاج‌علی‌خان نزد محمدحسین‌خان اعتمادالسلطنه بود. سند اول جزوهٔ چند صفحه‌ای خدمتنامهٔ او به‌میرزا آقاخان. محمدحسین‌خان اعتمادالسلطنه‌به خان‌ملك گفته‌بود: این جزوه‌را می‌سوزاند که به‌دست کسی نیفتد. اگر آن‌را نسوزانده باشدنزد آقای‌عبدالعلی اعتماد مقدم است. سند دوم که خان ملك توضیح داد نامهٔ حاج‌علی‌خان است درجواب پسرش ادیب‌الملك. این کاغذ به دست ما رسیده و شرح آن خواهد آمد.

۱۱۷. اسناد خان‌ملك ساسانی. تصویرنامه در سیاستگران دورهٔ قاجار (جلد یکم، ص ۵۷ـ۵۶) منتشر شده است.

گرفتار امد، و به گلپایگان تبعید گردید. اما به کوشش مهدعلیا رهائی یافت و با لقب ضیاءالملکی به حکومت خوزستان رفت. از کاغذی که مادر شاه به او نگاشته آشکار است که گزارشی از برخی عیاشیهای اعتمادالسلطنه به‌دربار رسیده بود. مهدعلیا در ملامت او گوید: «پیر شده‌ای، خجالت بکش. چقدر گرد الواطی می‌گردی. من برای حکومت تو ریش و گیس‌گروگذاشتم. اما تو هنوز دست‌بردار نیستی»[۱۱۸]. وزیرمختار انگلیس این مطلب را هم نقل قول کرده است: «در رسوائی و فرومایگی مادر شاه و فراشباشی قاتل امیر نظام هرچه گفته شود باز کم است»[۱۱۹]. مهدعلیا در اخلاص خود نسبت به میرزا آقاخان نیز همیشه سنگ تمام می‌گذاشت[۱۲۰].

از اسناد قابل توجهی که تا بحال پوشیده مانده بود، شرحی است که حاج‌علی‌خان در پاسخ‌نامهٔ سرزنش‌آمیز پسرش عبدالعلی‌خان ادیب‌الملك نگاشته است[۱۲۱]. ادیب‌الملك برادر ناتنی محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه، سلامت نفسی داشت و از او به نیکی یاد کرده‌اند. در نامه‌ای که به‌پدرش نوشته او را از همدستی با دشمنان امیر و مأموریت قتل وی، ملامت کرده و سخنی بدین مضمون گوید: با این کار خانوادهٔ ما را «بدنام» کرده‌اید و بعد از این نمی‌توانیم میان مردم سر بلند کنیم[۱۲۲]. جواب حاج‌علی‌خان را به پسرش عیناً می‌آوریم، و بعد توضیح می‌دهیم:

«بعد از اینکه این عبد عبید پادشاه اسلام‌پناه به چشم خود ترجمهٔ حکم غراف نسلرود را از جانب امپراطور روس به وزیر مختار دیوانه در دست غراف صاحب، مترجم سفارت روس ببینم که نوشته باشد: وزیرمختار مأمور ایران، چون میرزاتقی‌خان به‌سفارتخانهٔ ما پناه آورده است وحمایت او بردولت روسیه واجب است، باید او را کماکان در جای خود مستقل بکنیم، و آن دیوانه وزیر مختار هم مصمم برمطالبهٔ میرزا تقی‌خان به آن

---

۱۱۸. نقل از یادداشتهای خان‌ملك ساسانی.

۱۱۹. انگلیس ۶۰/۱۶۹ شیل به مامزبوری، ۲۰ اکتبر ۱۸۵۲.

۱۲۰. پس از مردن میرزا آقاخان (شوال ۱۲۸۱) این نامه از جانب مهدعلیا به‌یکی از امنای دولت یا شاهزادگان نوشته شد: «فدایت شوم، فردا ظهری نعش مرحوم اعتمادالدوله را حمل می‌نمائیم. فرمایش سرکار نواب علیةالعالیه مهدعلیا شده که شماهم تشریف داشته باشید. هرگاه تشریف می‌آورید اعلام بفرمائید». (اصل‌نامه به‌خط خوش منشی مهدعلیا در تصرف آقای محمدعلی کریم‌زاده است که در اختیار نگارنده قرار دادند).

۱۲۱. عبدالعلی‌خان ادیب‌الملك پسراول حاج علی‌خان (از دختر ملا احمد مستجاب‌الدعوه ازعلمای آذربایجان)؛ با ناصرالدین شاه در یك روز متولد شده بود. به همین جهت مورد التفات شاه بود. خان‌ملك ساسانی نوهٔ دختری ادیب‌الملك است.

۱۲۲. از یادداشتهای خان‌ملك ساسانی. اصل نامه و جواب حاج علی‌خان هنوز در دست است و به‌قرار اطلاع در تصرف آقای عبدالعلی اعتماد مقدم می‌باشد. سواد شرحی راکه حاج‌علی‌خان نوشته است، آقای مهدی اعتماد مقدم در اختیار نگارنده قرار دادندو اینجا نقل کرده‌ایم.

تشدد بشود ــ مگر غیرت ملتی و نمک‌خوارگی را باید شخص کنار بگذارد و لباس دیوثی را بپوشد تا محترم باشد؟

«بحمدالله منظور را به‌اقبال بلند سلطنت عظمی بجا آوردم. چه مضایقه، به عقیدهٔ مردم، بدنام من شده باشم. مردم چه می‌دانند چه خبر بود. هنوز هم به اغلب مشتبه است که محض نیل خاطر [پادشاه] میرزا تقی‌خان سیاست شده. نمی‌دانند مردکه خود را به چه‌نحو به دولت کفر بسته بود، و به چه قسم از حمایت آن مفسده‌ها برپا می‌شد».

در ارزش تاریخی نامهٔ حاجی‌علی‌خان به مرحوم ادیب‌الملك باید بگوئیم: نه پیش از قتل امیر و نه بعد از قتل آن مرد، هیچ کاغذی از نسلرود به هیچ معنی تسلیم دولت ایران نشد که حاج‌علی‌خان «به‌چشم خود» آن را دیده باشد. جزئیات وقایع را قبلا بدست دادیم. آنچه پیش از مرگ امیر اتفاق افتاد این بود که وزیرمختار روس «شهرت» داده بود: برای «تأمین جان» امیر منتظر وصول نامه‌ای از پطرزبورگ است. در نامهٔ اعتمادالدوله به مصلحتگذار ایران در روسیه نیز همین «شهرت» دالگوروکی را می‌خوانیم[۱۲۳]. و دیدیم که دولت برای اینکه در محذوری قرار نگیرد و چنین «تأمین جانی» را ندهد ــ میرزا تقی‌خان قبلا معدوم گشت؛ در واقع این بهانه‌ای بود برای تسریع در اعدام او.

اما راجع به بعد از مرگ امیر: چنانکه خواهد آمد دولت انگلیس عمل دولت ایران را ضمن نامهٔ رسمی تقبیح کرد. ولی دولت روس از این هم مضایقه داشت. فقط نسلرود پیام شفاهی برنکوهش رویهٔ دولت توسط دالگوروکی فرستاد. سفیر روس درملاقات بااعتمادالدوله آن پیام‌را قرائت کرد. بنابر نامهٔ‌رسمی‌اعتمادالدوله به‌مصلحتگذار پطرزبورگ، وزیرمختار روس از آن پیغام «نگذاشت نسخه برداشته شود». پس در هیچ موردی حتی به تصریح میرزا آقاخان، سخنی از موضوع ابقای میرزا تقی‌خان به‌وزارت مطلقاً درمیان نبوده است. حال اگر حاج علی‌خان پیغام زبانی نسلرود را مبنی برتقبیح اعدام امیر، به چشم خود دیده است ــ و قرار بوده امیر مقتول را «کماکان در جای خود مستقل بکنیم»، تاریخ خبر ندارد. طرفه اینکه حتی محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنهٔ تاریخ‌نویس درباری که نهایت کوشش را نموده که عمل پدرش را موجه جلوه دهد ــ نتوانسته بگوید که امیر خود را «به دولت کفر بسته بود». نه سفیر انگلیس و نه بداندیش‌ترین معاندان امیر یعنی اعتمادالدوله، چنین اتهامی را به او نبسته‌اند. برعکس در گزارش شیل خواندیم که: «میرزا تقی‌خان در نوشتن سند مبنی براینکه به سفارت انگلیس و روس پناه نخواهد برد، کاملا صمیمی بوده است»[۱۲۴]. در هرحال درس «غیرت ملتی» را حاج‌علی‌خان و میرزا آقاخان

---

۱۲۳. متن نامهٔ میرزا آقاخان به محمد حسین‌خان صدر مصلحتگذار پطرزبورگ خواهد آمد.

۱۲۴. انگلیس ۶۰/۱۶۴ شیل به پالمرستون، ۲۶ نوامبر ۱۸۵۱.

و مهدعلیا نمی‌توانستند به آن مرد بیاموزند.

نتیجه اینکه: آنچه حاج‌علی‌خان در پاسخ نامهٔ سرزنش‌آمیز پسرش مرحوم ادیب‌الملك نگاشته، سراپا دروغزنی است. این عبارت او که گوید: «بحمدالله منظور را به اقبال بلند سلطنت عظمی بجا آوردم»، یا عکس‌العمل وجدان گناهکارش هست نسبت به ملامت فرزندش، یا مؤید رذالت او.

*

چون امیر قربانی گشت دشمنان به مراد دل خویش رسیدند: به قول اعتمادالسلطنه «میرزا آقاخان صدراعظم و کارداران مملکت بدون تشویش خاطر مشغول نظم امور شدند»[۱۲۵]. حاج‌علی‌خان «بین‌الاقران مفتخر» و بیش از پیش مقرب درگاه مهدعلیا گشت و لقب «حاجب‌الدوله» گرفت. و دعائی که بانو مادرشاه در حضرت معصومه در حق امیر کرده بود، برآورده شد، و نذر خود را ادا کرد! بعد از آن جنایت نیز در هرمورد کین خود را نسبت به‌امیر ابراز داشته‌اند: مادر شاه از او به «پدرسگ» یاد می‌کند[۱۲۶]. حاج‌علی‌خان وی را «مردکه» می‌خواند. و میرزا آقاخان به شاه‌چنین می‌نویسد:

«بحمدالله که میرزاتقی‌خان غیر مرحوم، به درك واصل شد. خدا جان این چاکر و جمیع اولاد آدم وعالم را فدای یك‌جمله دستخط‌مبارك سرکار اقدس شهریاری بنماید. این بنده میرزا تقی‌خان نیست که‌خود زور داشته باشد و هوائی؛ زور و تسلط چاکر اعتبار شاه است»[۱۲۷].

جواب همهٔ آنان را ربرت‌کرزن که از کنفرانس ارزنةالروم میرزا تقی‌خان را می‌شناخت، می‌دهد: «میرزا تقی‌خان متهم به هیچ گناهی نبود. شاه با کشتن خیانت‌کارانهٔ او، یکی از شریف‌ترین و پاکدامن‌ترین خدمتگزارانش را به تحریك رسواترین و فرومایه‌ترین افراد معدوم ساخت»[۱۲۸].

این نکته با معنی است که دولت نخواست مردم از حقیقت جنایت کاشان آگاه گردند. یك هفته پس از کشتن میرزا تقی‌خان اعلام‌نامهٔ سربسر دروغی در روزنامه انتشار یافت که: امیر به‌خط خودش کاغذ نوشته که به شدت ناخوش است و قبول مداوا نمی‌کند و هیچ طبیبی را برخود راه نمی‌دهد. در ضمن از سوء حکمرانی امیر سخن رفته است، ولی

---

۱۲۵. صدرالتواریخ، خطی.

۱۲۶. مهدعلیا راجع به نامزد کردن دختر اردشیر میرزا در همان اوان به شاه می‌نویسد: «... مدتی است در خیال همین دختر هستم. آن‌وقت آن پدرسگ نمی‌گذاشت. حالا ببینید چقدر از قلب مبارك شما خبردارم... بسیار مبارك است... انشاءالله زود عروسی بکنید». (اسناد خان‌ملك ساسانی).

۱۲۷. اسناد خان‌ملك ساسانی.

128. R. Curzon, p. 61.

حالاجمهور مردم از دولت سر اعتمادالدوله در آسایش و نیکبختی زندگی می‌کنند. متن اعلام‌نامه خواندنی است۱۲۹:

سابقاً نوکر و رعیت به واسطهٔ سوء خلق و بدزبانی وبی‌حرمتی میرزا تقی‌خان در کمال دلسردی راه می‌رفتند، و چون به‌قدر امکان از حق نوکر کم می‌کرد، و به‌طریق بدعت بررعیت می‌افزود ـ نزدیك به آن شده بود که اهل ایران از دولت خود مأیوس شوند. و کار به‌جائی رسیده بود که اگر اعلیحضرت پادشاهی دربارهٔ کسی بذل مرحمتی می‌فرمودند، میرزا تقی‌خان بتدریج برای آن شخص بهانه‌جوئی می‌کرد و در مقام آزار او برمی‌آمد.

اما از روزی که اعلیحضرت... به اقتضای مصلحت وحکمت دولت و ملاحظهٔ حال نوکر و رعیت جناب جلالت‌مآب قواماً للدولة السنیة، نظاماً للشوکة البهیه اعتمادالدولة العلیه صدراعظم را به انتظام مهام‌دولت مأمور فرموده‌اند جمیع نوکر و رعیت از حسن سلوك و رفتار ایشان‌راضی و خشنود هستند. و اعیان و اشراف در خانه وولایات ایران نفر به نفر، دسته دسته درکمال امیدواری و خوشحالی به‌حضور همایون پادشاهی می‌روند، و به هرکه بذل مرحمتی... می‌شود جناب جلالت‌مآب ده‌برابر آن به آن‌شخص لطف و مهربانی می‌کنند. و مردم را همه به خدمت پادشاه ترغیب می‌کنند، و خدمت و قابلیت مردم را در پیشگاه حضور... تعریف و توصیف می‌نمایند.

کسانی که با میرزا تقی‌خان حساب و معامله داشته، به جهت تفریغ حساب خودشان به اجازه ونوشتهٔ مرخصی اولیای دولت علیه‌روانهٔ فین شده بودند، از قراری که آن آدمها مذکور داشتند و خود میرزا تقی‌خان هم کاغذ به‌خط خودش نوشته بود، این روزها بشدت ناخوش است. غلامی از غلامان عالیجاه جلیل‌خان یوزباشی هم که شب یکشنبهٔ نوزدهم این‌ماه از فین وارد دارالخلافه شد، مذکورداشت که احوال‌خوشی ندارد. صورت و پایش تا زانو ورم کرده است. موافق این اخبار چنان معلوم می‌شود که خیلی ناخوش باشد، و می‌گویند از زیادی جبن‌واحتیاطی که دارد قبول مداوا هم نمی‌کند، و هیچ طبیبی را برخود راه نمی‌دهد».

شخصیت متقلب میرزا آقاخان در آن اعلامیه خوب منعکس است؛ خواسته اذهان عمومی را در کشتن امیر آماده گرداند. اما به نوشتهٔ شیل آن حقیقت بازاری شده بود. برخی تاریخ‌نگاران درباری هم در کتمان حقیقت و دروغزنی دست کمی از اولیای دولت نداشتند. مؤلف ناسخ‌التواریخ می‌نویسد: «پس از مدت یك اربعین که میرزا تقی‌خان در قریه فین روز گذاشت، از اقتحام حزن و ملال مزاجش از اعتدال بگشت

۱۲۹. وقایع اتفاقیه، ۲۳ ربیع‌الاول ۱۲۶۸، شمارهٔ ۵۰.

سقیم و علیل افتاد، و از فرود انگشتان پای تا فراز شکم رهین ورم‌گشت و شب شنبهٔ هیجدهم ربیع‌الاول درگذشت».

میرزا آقاخان حتی در نامهٔ رسمی که در ربیع‌الاول ۱۲۶۸ به‌میرزا محمدحسین صدر مصلحتگذار پطرزبورگ نوشته، مزورانه گوید: «... بیچاره میرزا تقی‌خان امیرنظام سابق در فین کاشان به ناخوشی سینه‌پهلو وفات کرده و مرحوم شد. خدا بیامرزد. تف براین دنیا و این عمرهای او والسلام».! حقیقة مضمون نوشتهٔ اعتمادالدوله و مؤلف ناسخ‌التواریخ، بیشتر به اطلاعیهٔ دولت پلیسی می‌ماند. صدراعظم و مورخ هردو از یک قماش بودند.

بدن مردهٔ امیر را روز بعد به گورستان «پشت مشهد» کاشان بردند، پهلوی گور حاج‌سیدمحمدتقی نامی به‌خاک سپردند[۱۳۰]. چند ماهی بعد عزت‌الدوله نعش شوهرش را از کاشان به کربلا فرستاد. امیر در اتاقی که در آن به‌سوی صحن امامزاده باز می‌شود در دل خاک جای گرفت. پسرش میرزا احمدخان امیرزاده ساعدالملک، و برادرش میرزاحسن‌خان وزیرنظام‌نیز درجوار او مدفونند[۱۳۱]. شاه‌درسفرکربلا به‌سرقبرامیررفت.

*

حالا که امیر مرد نوبت غمخواری سفارتخانه‌ها و اعتراض رسمی دولتها و بدگوئی روزنامه‌های فرنگستان فرا رسید. واتسون می‌نویسد: «فاجعهٔ اعدام میرزا تقی‌خان نفرت فوق‌العاده شدید همهٔ اروپا را علیه دولت ایران برانگیخت. شاه و صدراعظم ناگزیر اعتراضها و نکوهشهای خشم‌آلود دولتهای خارجی را علیه حکم قتلی که در کاشان اجرا گشته بود، می‌شنیدند»[۱۳۲].

از اشاره‌هائی که در گزارشهای رسمی رفته است برمی‌آید که در

---

۱۳۰. میرزا جعفرخان حقایق‌نگار، حقایق‌الاخبار ناصری.

۱۳۱. برسنگ گور امیر این اشعار نوشته شده:

آه که در جهان دون از صدمات این غما — عالم روز واپسین گشت عیان به عالما
خاك ملال از جهان رفت به هفتم آسمان — رفت به گلشن جنان وارث آصف جما
کارگشای متقی حارس ملك دین تقی — آنکه ز سهم او شقی شد به سوی جهنما
راد امیر داد خواه میر جهانیان پناه — آنکه بسوخت نظم او خرگه ترك و دیلما
دولت خسرو عجم کرد چنان بری زغم — کز کف دیو دست جم باز گرفت خاتما
تیغ یلان تیز رو ماند بکف چو ماه نو — رفت به قلعه‌ای گرو نیزه و گرز رستما
آه زچرخ واژگون کز حرکات بیسکون — کرد به خاك سرنگون سرو سهی دما دما
خاصه اتابك ز من بندهٔ خاص ذوالمنن — کرد سیاه تن بتن رستم و سام و نیرما
دادگری بنای او ابر کرم عطای او — شعر من و ثنای او هست چه قطره ویما
بست چه بارزین سفر روح امیر نامور — شد زمدار تا مدر ماه صفر محرما
هاتف رحمت خدا خواند به گوش این‌ندا — کز در بندگی درا تا که شوی مکرما
سال وفات او زغم کلك سرور زد رقم — گفت که بی‌زیاد و کم «آه امیر اعظما»

(اشعار روی قبر امیر را آقای احمد یگانه فرستادند).

132. R. Watson. p. 405.

روزنامه‌های اطریش و فرانسه و لندن و پطرزبورگ انتقادهای سخت برحکومت ایران نوشتند. شفیع‌خان مصلحتگذار لندن به میرزا آقاخان می‌نویسد: «ارکان دولت بهیه درباب پاره‌ای صادرات که در دولت علیهٔ ایران اتفاق می‌افتد ایراد و نکته‌جوئی دارند... از جمله این است که دولت علیهٔ ایران در میان دول خارجه بی‌عدالت و بی‌قانون اشتهار یافته». دیگر اینکه: مردم فرنگستان «همان به اخبار گازت قائل‌اند، و اخباری که گوشزد آنها شد رفع آن مشکل است». بعد شرح قتل و شکنجه و سیاست دولت ایران اطمینانهای رسمی در تأمین جانی امیرنظام به من نداده بود رسیده، می‌دهد ــ و راجع به انتشارات روزنامه‌ها دربارهٔ امیر گوید: «این نسقها برای‌ملت است. اگر از ارکان دولت مقصر شود، مثل میرزاتقی‌خان مرحوم که شخص اول و صدراعظم دولت علیهٔ ایران بود، در حمام گذاشته که فرش حمامهای ایران سنگ و سارج است و زیرش آتش. آب را کشیده و آن سنگها را چند روز آتش کرده، و او را فراش غضب به حمام برده، جمع رگهای او را واکرده، هرچه عجز کرده بود که مرا یکباره به قتل برسانید قبول نکرده به همان زجر به قتل رسیده بود»[۱۳۳].

از عکس‌العمل رسمی انگلیس و روس بگوئیم:

وزیرمختار انگلیس شش روز پس از مرگ امیر به پالمرستون گزارش می‌دهد: «چند ساعت پس از عزیمت فراشباشی به سوی کاشان، اعتمادالدوله مرا آگاه ساخت، ولی در این وقت هم حقیقت را کاملا بیان نکرد. و گفت: هرآینه درصدد سرزنش شاه برتصمیم اعدام میرزاتقی‌خان برمی‌آمد جان خودش بخطر می‌افتاد... وزیرمختار روس نه اعتراض رسمی راجع به کشتن امیرنظام‌کرد، و نه در مقام تقبیح این عمل برامد... گرچه دولت ایران اطمینانهای رسمی در تأمین جانی امیرنظام به من نداده بود که مجبور به اعتراض رسمی باشم، اما سکوت مطلق را در چنین موردی مصلحت ندانستم، و نامه‌ای به وزیر امور خارجه فرستادم»[۱۳۴].

شیل در نامهٔ ۲۳ ربیع‌الاول ۱۲۶۸ (شش روز بعد از کشتن امیر) که به میرزا محمدعلی‌خان وزیر امورخارجه نوشته، می‌خواهد بگوید که نخست به «اصلاح امورات» امیرنظام دست زد. دخالت سفیر روس موجب شد که او خود را کنار بکشد در حالی که از جانب شاه و صدراعظم اطمینانهای غیررسمی در تأمین جان میرزا تقی‌خان داده شده بود. اکنون با اعدام میرزا تقی‌خان «هرگاه دوستدار سکوت اختیار می‌کرد، یحتمل که تأویل دیگر می‌شد». از این‌رو اعلام می‌دارد که دولت انگلستان «این تلف‌کردن صدراعظم سابق ایران را با تنفر بیحد و حصر ملاحظه خواهند کرد». متن یادداشت شیل را نقل می‌کنیم:

---

۱۳۳. متن کامل گزارش شفیع‌خان را در مجلهٔ سخن (شهریور، ۱۳۴۴) منتشر کرده‌ام.

۱۳۴. انگلیس ۶۰/۱۶۹ شیل به پالمرستون، ۱۶ ژانویهٔ ۱۸۵۲.

جنابا،

وقتی‌که امیرنظام سابق از وزارت این مملکت معزول شد، بـه تکلیف مخصوص و شخصاً اولیای دولت ایـران دوستدار را برایـن داشتند که دخالت در اصلاح امورات او نماید. درآن بین از اموراتی که اتفاق افتاده دوستدار لابد کرد که توسط خود را کنار بکشد. بعد صدراعظم دولت ایران، هم از سبقت خود و هم در جـواب تحقیقات و سؤالات دوستدار، اطمینانات متواتر از محفوظ بودن جان او به‌دوستدار داد. وبعد سرکار اعلیحضرت شهریاری نیز به توسط آن‌جناب از روی تلطف تصدیق به آن اطمینانات فرمودند. راست است که هیچیك ازاین اطمینانات رسماً نبود اما نظر به‌اینکه از جانب اعلیحضرت شهریاری و صدارت عظمی بود، واجب بود به همان مرتبه متأثر بدانند. در چنین صورت هرگاه دوستدار سکوت اختیار می‌کرد یحتمل که تأویل دیگر می‌شد. لهذا فرض خود دانسته که در این‌باب اندیشهٔ خود را ذکر کند و به‌اولیای دولت ایران اظهار دارد که دولت پادشاه انگلستان این تلف کردن صدراعظم سابق ایران را با تنفر بیحد و حصر مـلاحظه خواهند کرد. چون لازم بود اظهار داشت. تحریراً فی ۲۳ شهر ربیع‌الاول سنه ۱۲۶۸.

گزارش شیل وقتی به لندن رسیدکه دولت‌انگلیس تغییر یافته بود ــ ولرد «مامزبوری»[۱۳۵] به جای پالمرستون وزارت امور خارجه را بعهده گرفته بود. مامزبوری که وجههٔ نظرش با پالمرستون تفاوت کلی داشت، یادداشت شیل را به دولت ایران در قضیهٔ اعدام میرزا تقی‌خان، سست و نارسا تشخیص داد. اعتراض‌نامهٔ تندی در وزارت امور خارجـه تنظیـم گردید. به شیل دستور صادر گردید ترجمهٔ آن را به دولت ایران ابلاغ کند، و مراقبت نماید که عین آن به اطـلاع شاه برسد.

نامهٔ مامزبوری در ۲۳ مارس ۱۸۵۲ نوشته شده است. در آن، «عمل ننگین و وحشیانه» و «خیانت» دولت ایران محکوم گردیده، خاصه اینکه «وثیقه‌های مؤکده به دستخط شاه» به امیر نظام داده شده بود که جانش از هر گزندی ایمن‌خواهد بود. دیگر اینکه‌دولت‌ایران باید اینگونه‌جنایتهای سیاسی را موقوف دارد، وگرنه دولت انگلستان موضوع قطع رابطهٔ سیاسی را مورد مطالعه قرار خواهد داد. در حاشیهٔ اصل مسودهٔ یادداشت وزارت خارجهٔ انگلیس تصریح رفته: این اعلام اخیر دربرحذرداشتن دولت ایران از ارتکاب قتلهای سیاسی، مربوط به احتمـال کشتن عباس‌میـرزای نایب السلطنهٔ ملك‌آرا برادر ناصرالدین شاه بوده است. (شرح آن خواهد آمد). نکتهٔ قابل دقت دیگر اینکه، لغت «وحشی‌منشانه» که در نامهٔ مامزبوری ذکر رفته است، به‌خط خود او در مسودهٔ اصل افزوده شده. بعلاوه متن انگلیسی

135. Malmesbury.

یادداشت مزبور بسیار جاندارتر و شیواتر از ترجمهٔ فارسی آن است که شیل به دولت ایران ابلاغ کرده است[۱۳۶]. متن آن نقل می‌شود:

ترجمهٔ مراسلهٔ وزیر خارجهٔ انگلیس به شیل صاحب که عیناً به عرض اعلیحضرت شاهنشاهی رسیده:

مراسلات مورخه ۲۱ و ۲۷ ربیع‌الاول شما در خصوص قتل‌مرحوم امیرنظام واصل شد.

مأمورید که به دولت ایران اظهار کنید که دولت انگلیس‌تفاصیل این‌امر شنیع و وحشی‌منشانه را باکمال اکراه و تغیر طبع شنیدند. و آن مکروهات شدیدتر شد از اینکه در همان‌وقت‌که امیرنظام رابدینگونه جنایت بقتل رساندند، وثیقه‌های مؤکده به دستخط اعلیحضرت شاه که بهیچ‌وجه به شخص او اذیت نرسانند، در دست داشت.

دولت انگلیس تفصیل نمی‌دهد در باب شناعتی که براعلیحضرت شاه وارد می‌آید درنظر جمیع دول آدمی‌منش، دربارهٔ خیانت و ظلمی که بر امیر وارد آمد. ولی برخود فرض می‌شمارند که بگویند: اگر اعلیحضرت شاه چنین تصور می‌کنند که از صدور این گناه عظیم، خیراندیشیهائی که دولت انگلیس تا حال نسبت به دولت ایران داشتند کاسته نخواهد شد، دربارهٔ خیالات دولت انگلیس خبط کلی کرده‌اند. علاوه‌بر این به‌دولت ایران اعلامی صریح خواهید داد که هرگاه پس از این قتل بی‌ترحمانهٔ مرحوم امیر، گناهان دیگر از این قبیل صدوریابد بر دولت انگلیس لازم خواهد شد که بدقت بپرسند که آیا شایستهٔفخر تاج انگلیس، ولایق حقوق مملکت آدمی‌منش انگلستان است که وزیر مختار انگلیس مقیم مملکتی باشد که در آنجا مشاهده کند که ارتکاب اموری را که آنقدر مصادم انسانیت باشد.

باقی والسلام و مراقب خواهید بود که اعلیحضرت شاه ازمضمون این نوشته مطلع شوند.

به‌آن یادداشت رسمی دو جواب داده شد: یکی نامهٔ اعتمادالدوله است به شیل که ریاکارانه همینقدر نوشت: «خدا انصاف بدهد به آنکه به واسطهٔ حرکات ناسنجیده، محض خودنمائی نگذاشت از روی صوابدید آن جناب عمل شود، و چنین یادگار برای خود و برای دولت علیهٔ ایران باقی گذاشت». شاه و اعتمادالدوله سخن با معنی نداشتند که به وزیرمختار انگلیس بگویند. و چون در عین حال ازنامهٔ پرخاش‌آمیز و سخت مامزبوری ترسیده بودند و جرأت پاسخ‌گوئی هم نداشتند، خشم خود را در شرحی که به شفیع‌خان مصلحتگذار ایران در لندن نگاشتند، ابراز کردند. با مزه

۱۳۶. انگلیس ۶۰/۱۶۸ مسودهٔ دستور مامزبوری به شیل، ۲۳ مارس ۱۸۵۲، شمارهٔ ۵.

اینکه در دستوری که به شفیع‌خان فرستاده شد سخنی از کشتن امیر در میان نیست بلکه او در کاشان «به‌رحمت خدا رفت»! و دولت عار ندارد که بگوید: بنابراین «دیگر بحثی به سیویلیزاسیون این دولت وارد نمی‌شود».

یادداشت رسمی خطاب به‌وزیرمختار انگلیس این است:

جناب جلالت‌مآبا،

ترجمهٔ شرح جناب لرد مامزبوری وزیر امور خارجه دولت بهیهٔ انگلیس بدقت ملاحظه شد. جواب آن از این قرار و به این اختصار است. خود آن جناب شاهد اولیای دولت علیه است که اگر سرکار اعلیحضرت شاهنشاهی ولی‌النعمی‌ام را بصرافت طبع همایون و مقتضای رأی معدلت نمون شاهانهٔ خودشان باقی می‌گذاشتند موافق صلاحدیدآن جناب مرحوم میرزا تقی‌خان را به عزت وحرمت به حکومت کاشان می‌فرستادند. خدا انصاف بدهد به آنکه به‌واسطهٔ حرکات ناسنجیده، محض خودنمائی نگذاشت از روی صوابدید آن جناب عمل شود و چنین یادگار برای خود و برای دولت علیهٔ ایران باقی گذاشت. زیاده زحمتی نیست. فی ۱۴ شعبان ۱۲۶۸.

سند دوم دستوری است که به ظاهر از قول شاه خطاب به شفیع‌خان مصلحتگذار لندن نوشته شده است، و بیشتر حرفهای صدراعظم را در آن گنجانیده‌اند. از نظر استدلال و نامه‌نگاری سیاسی بسیار سست و بیمایه تنظیم گردیده، فقط کینهٔ دولت وقت نسبت به‌امیر در آن منعکس است.

شفیع‌خان،

در مورخهٔ فلان جناب شیل صاحب کاغذی درباب میرزا تقی‌خان از وزیر دول خارجهٔ آن‌دولت به دوستدار نمود که مضامین او را مأموریتاً خواهش کرد که بنظر شاه برسانم. من هم بلاتأمل بنظر شاه رساندم. بعد از ملاحظهٔ آن، چنین فرمودند که به شما بنویسم به جناب وزیر امور خارجه در موقع خاص بگوئید:

مدت عهدی است که این‌دولت رابا آن دولت کمال اتحاد و یگانگی و وداد بوده، و همیشه از اعانت وحمایت آن دولت این دولت راحتیها کرده و آسودگی دیده، صرفه و صلاح این خاك و این ملت را همیشه در دوستی آن دولت دانسته‌اند، و از خداوند عالم مسئلت می‌نمایند که روزبروز بر استحکام و استقرار آن بیفزاید و ابداً خللپذیر نباشد.

هرچند از کاغذ جناب وزیر دول خارجه چنان دریافتم که از برای مقدمه مرحوم میرزا تقی‌خان امیرنظام سابق این دولت قدری‌اولیای آن دولت را از این سلطانیه رنجیدگی خاطر بهم رسیده، از برای‌اینکه

آنی نمی‌خواهم آن دولت را از ما رنجشی در قلب باشد که خدای‌نکرده کم‌کم باعث خذلان محبت و دوستی گردد، لهذا لازم است که کیفیت را بی‌پرده به رشتهٔ تحریر کشم که: اولا میرزا تقی‌خان یك نفر گدازاده بود، شاهنشاه مرحوم به او التفاتها فرمودند، مرحمتها کردند، منصب وزارت نظام مملکت ایران را به او تفویض کردند بعد از آنکه ما از آذربایجان روبه دارالخلافه آمدیم او را شخص اول کرده، کل مصالح اختیار و اقتدار را به‌او تسلیم کردیم، چنانچه به این قدرت پیشکار و وزیر ابداً به ایران نیامده بود.

تاچندی که آثار خدمت از ناصیهٔ احوالش هویدا بود ماهم روز بروز برالتفات درحق‌او افزودیم تا اینکه از شدت کبر و غرور بطوری کم‌کم در احکام همیونی بنای طفره وبی‌اعتنائی گذاشت، و خیالات‌باطله در دماغ خودراه داد که هیچکس سوای خود ما نمی‌داند، و درست نیست در این نوع نوشتجات نوشته شود که مارا لابداً به‌عزل خود واداشت. تا این‌بود که حکم فرمودیم که سوای امورات لشکر و نظام، به چیز دیگر مداخله نکند، که بلکه آن کبر و غرور پائین آمده موافق قاعده خدمت کند. نشان و شمشیر مرصع در عین بی‌التفاتی التفات شد و بلافاصله در پهلوی صدراعظم جدید جای نشستن برای او معین شد. تا اینکه او از شدت غرور قبول این معنی نکرده به جسارت و هرزگی خود افزود، وماندن تهران‌راقبول نکردلابدٌحکومت کاشان‌را به‌اوالتفات‌فرمودیم.

فرمان حکومت او در دست همایونی بود که به‌خط و مهر برسد و باکمال آبرو و اعزاز و احترام به‌محل مأموریت خود برود. خبر رسید که از شدت بدخیالی و کم‌فطرتی چندنفری از صاحب‌منصبان و قزاقان روسیه را بردر خانهٔ خود آورده، و خودرا به‌زیر حمایت آن دولت کشیده. این‌معنی برطبع همیونی بسیار ناگوار آمد که در عین التفات این نوع هتك حرمت دولت راضی شده، قزاق روسیه که مادر و خواهر پادشاهی در آنجا باشد به‌در خانهٔ خود بیاورد، هرقسم بود البته موقوف بدارد. بعد از رفتن قزاق و صاحب‌منصب چون میرزاتقی‌خان را بدخیال دیدند، لابد ناچار اطراف خانهٔ اورا ضبط کرده، خودش را باعیالش و آنچه از اموال داشتند بی‌عیب و نقص به‌فین کاشان فرستادند تا اینکه در همانجا به‌رحمت خدا رفت.

باوجود این تفصیل واین نوع هرزگیهای اوکه از اول الی آخر کولونل شیل استحضار دارد، دیگر بحثی به سیوالیزاسیون این‌دولت وارد نمی‌شود. اگر به‌انصاف ملاحظه کنند انشاءالله امیدواریم که آنی چشم از حمایت و اعانت این دولت نپوشند، و این دو دولت را در حکم واحد دانسته ابداً رنجشی در دل نگیرند که این دولت را سوای آن‌دولت دوستی ومعینی نیست. البته خودشان بهتر می‌دانند که چگونه باید این دولت را حفظ کرد.

سیاست انگلیس و عکس‌العمل آن دولت راجع به‌اعدام میرزا تقی‌خان مطلب سیاسی باریك و درخور سنجش دقیق تاریخی است. اولا رویهٔ وزیرمختار آن دولت در تهران، و وجههٔ نظر کلی وزارت امور خارجهٔ انگلیس از هم مجزاست. ثانیاً رویهٔ پالمرستون (در دولت «جان‌راسل») با سیاست جانشین اولردمامزبوری (در دولت لرد «دربی») قابل تفکیك است.

یك‌وجه قضیه این بود که شیل از بدایت عزل امیر تا نهایت کار او، خود را یکسره کنار می‌کشید. در این صورت وضع دیگری پیش می‌آمد. اما دانستیم که چنین نکرد. روش او با مداخلهٔ مستقیم آغاز گشت، و به ظاهر به‌عدم مداخله انجامید. به‌تفصیل دیدیم که شیل از زمان عزل میرزا تقی‌خان تا اوان‌تبعید، درجزئیات امور با میرزا آقاخان و مهدعلیامشاوره و مذاکره می‌کرد ــ و دسته‌جمعی کوشیدند که امیر را از تهران خارج‌کنند، و به‌حکومت کاشان بفرستند. ولی همین‌که موضوع تبعید امیر مسلم شد ــ شیل یکباره خود را کنار کشید. اما او بود که راه پیش پای میرزاآقاخان نهاد که اگر امیر را توقیف کنند، هیچ خبری نخواهد شد. به‌حقیقت شیل روش عدم مداخله پیش نگرفت، بل مشیر و مشار میرزا آقاخان بود در جمیع امور، و از جزئیات آنچه در دربار می‌گذشت‌آگاه. چنانکه بیاید حتی نسلرود وزیر امور خارجهٔ روس به «سیمور» سفیر انگلیس در پطرزبورگ خاطرنشان ساخت که: محرك اصلی قتل امیر، میرزا آقاخان «دست‌نشاندهٔ» انگلیس است که با شیل در همهٔ کارها درکنگاش بودند. و حال آنکه در گزارشهای شیل خواندیم که او نام میرزا آقاخان را جزو محرکان اصلی کشتن امیر ابداً نمی‌برد. حتی وقتی‌که لردمامزبوری وزیر امورخارجه از شیل راجع به‌سرنوشت امیر بازجست می‌کند، شیل نام حسن‌خان سردار تحت‌الحمایهٔ روس را در زمرهٔ محرکان اصلی آن جنایت می‌آورد، اما اسمی از میرزا آقاخان در بین نیست[۱۳۷]. سکوت شیل در این مورد عین مسخ حقیقت تاریخ است برای اینکه خود را آلودهٔ آن جرم نگرداند.

مطلب اینجاست که از تاریخ عزیمت امیر به‌کاشان تا اعدام او پنجاه روزی گذشت ــ شیل از روز نخست سرنوشت او را حدس می‌زد، اما در همهٔ آن مدت قدمی درتأمین‌جان‌میرزاتقی‌خان برنداشت. حتی‌درگزارش ۲۲ دسامبر ۱۸۵۱ شیل یعنی هجده روز قبل از کشتن میرزاتقی‌خان خواندیم که لحظه‌ای مسلم شد که درباریان رضایت شاه را درکشتن امیر بدست آورده بودند. در آن وقت هم شیل دستش را روی دستش گذاشت و تماشا کرد. پس از آنکه حاج‌علی‌خان به‌مأموریت خود رفت و امیر را کشتند ــ شیل کاغذ نوشت که: هرگاه «سکوت اختیار می‌کرد یحتمل تأویل دیگر می‌شد»! چه تأویل دیگری؟ اخلالگری وزیرمختار انگلیس در دولت امیر و در کار او آفتابی شده بود ــ و این حقیقت را همهٔ اهل دربار می‌دانستند. اگر شیل راست می‌گفت، و می‌خواست «تأویل» دیگری نشود،

---

۱۳۷. شرح قضیه در همین بخش خواهد آمد.

او که هرآن به‌شاه دسترسی داشت به‌آسانی می‌توانست دست‌کم دوسه‌روز زودتر مضمون همان نامه را به‌شاه خاطرنشان سازد. در این صورت شاه که تا دقیقهٔ آخر در برابر تلقینات و دمدمه‌های مهدعلیا و میرزا آقاخان ایستادگی می‌کرد ــ در صدور فرمان اعدام امیر تامل می‌نمود. و به فرض اینکه اقدام شیل مؤثر نمی‌افتاد، انتقادی برروبهٔ او وارد نبود.

در قیاس تاریخی و شناخت سیاست شیل دو مطلب قابل ذکر است: به‌شرحی که گذشت چون میرزا آقاخان به‌صدارت رسید و سند ترك «تحت‌الحمایگی» انگلیس را امضا نمود ــ شیل از پالمرستون کسب تکلیف کرد که: آیا آن سند را معتبر بشناسد؟ یا اینکه اگر روزی خواستند میرزا آقاخان را دستگیر نمایند، «می‌توانم به‌پشتیبانی او به‌عنوان عنصر تحت‌الحمایهٔ انگلیس دخالت کنم»؟ همچنین در قضیهٔ دیگر وقتی که میرزا تقی‌خان را کشتند ــ به‌توهم اینکه مبادا عباس‌میرزای ملك‌آرا نیز به سرنوشت او گرفتار آید، شیل به‌اقدام برخاست. حتی برای جلوگیری از وقوع چنین احتمالی، مسوده‌نامه‌ای را خطاب به‌شاه تهیه کرد، و برای تصویب نزد پالمرستون فرستاد[۱۳۸]. وزیرمختار انگلیس که در مورد احتمالات بسیار بعیدی (که هیچگاه تحقق نیافت) آن اندازه عاقبت‌نگر بود ــ چرا در دورهٔ پنجاه روزهٔ تبعید امیر که سرنوشت او هرآن به‌مرگ تهدید می‌گردید ــ مطلقاً انفعالی از خود بروز نداد؟ و چون او را برانداختند آن همه غمخواری چه بود؟!

جان کلام این است: با روی کار آمدن میرزا آقاخان، شکست سیاست انگلیس در دورهٔ میرزاتقی‌خان جبران گشت ــ و اعتمادالدوله همهٔ تقاضاهای شیل را در مسائل مورد اختلاف ایران و انگلیس انجام داد. پس صرفاً از نظر پیشرفت دیپلماسی انگلیس، حکومت میرزا آقاخان عین تحقق آرمان شیل بود. و همین تنها علت بود که شیل او را علیه امیر علنی تقویت می‌نمود. از این‌رو بود که وزیرمختار انگلیس از احتمال تجدید صدارت میرزاتقی‌خان اندیشناك‌گشت. خاصه باآشفتگی دولت اعتمادالدوله، دیدیم که در ذهن شاه اندیشهٔ بازگشت امیر به‌وزارت خیلی قوت گرفت. و نیز دانستیم که شیل با مشورت اعتمادالدوله، برآن بی‌نظمی نزد شاه «اعتراض» رسمی کرد. وزیرمختار عاشق نظم ایران نبود ــ اگر بود آن اندازه در کار امیر کارشکنی و اخلال نمی‌کرد. اعتراضش فقط از این رهگذر بودکه آن وضع بی‌سروسامان، تجدیدزمامداری امیررا محقق می‌گرداند. انگیزهٔ بازدارندهٔ شیل در این که قدمی برنداشت که خون امیر را نریزند، همان‌هراس‌باطنی او بود از روی‌کارآمدن‌مجددمیرزاتقی‌خان. به عبارت دیگر شیل با اقدام مؤثر خود در جلوگیری از بازگشت امیر، خواه و ناخواه، آن مرد را به‌قتل‌گاه نزدیك‌تر ساخت. و شیل نیك می‌دانست که اگر امیر بازنگردد، در آن محیط مسموم کین‌آلود به‌هرصورت معدوم‌شدنی

---

۱۳۸. شرح مطلب خواهد آمد.

بود، چنانکه پیشتر خود شیل هم نوشته بود که معاندان امیر یکبار دیگر قبلا موافقت شاه را درکشتن وزیرش بدست آورده بودند.

خلاصه تا جائی که مربوط است به‌مسئولیت وزیرمختار انگلیس، واقعیات مسلم زیر: سیاست فعال و مؤثر شیل در ممانعت از روی کار آمدن مجدد امیر؛ آگاهی او ازتحریکات‌پیوسته و دامنه‌داری که برای اعدام امیر در کار بود؛ واقف بودن او به‌اینکه مدتها قبل نیز دشمنان امیر رضایت شاه را درکشتن او تحصیل کرده بودند؛ هشیاربودن شیل به‌این معنی که تا امیر زنده هست پایهٔ دولت اعتمادالدوله برآب است؛ پشتیبانی مطلق و آشکار شیل از صدارت اعتمادالدوله به‌عنوان عنصر دست‌نشاندهٔ انگلیس؛ کنگاش منظم ومستمر اعتمادالدوله با شیل در تمام جریانهای سیاسی آن دورهٔ بحرانی؛ مطلع‌بودن شیل از این حقیقت روشن که اعتمادالدوله از محرکان اصلی کشتن امیر است؛ و بالاخره سعی غریب شیل در کتمان دخالت اعتمادالدوله در آن جنایت ــ مجموعاً دلالت می‌کنند براینکه شخص شیل باآنچه کرد و آنچه نکرد، در کارخرابی و تباهی امیر در حد خود مسئولیت و سهم مشخصی دارد. خاصه، حالاکه از رفتار «دول آدمی‌منش» و «سیویلیزاسیون» و«انسانیت» و«خیانت و ظلمی که بر امیر وارد آمد» سخن می‌گوید ــ رویهٔ شیل را که از روز عزل تا اعدام امیر، آغشته با دغلکاری و دوروئی انگلیسی‌وار است، محکوم می‌کنیم.

اما راجع به‌اعتراض تند وزارت امور خارجهٔ انگلیس، باید این معنی داشته شود که دولت انگلستان همواره آئین زشت وزیرکشی را در ایران و عثمانی تقبیح می‌کرد، و معتقد بود این رسم وحشیانهٔ سلطنتهای مطلقهٔ شرقی باید برافتد. این اصل کلی سیاست بود. اما در مورد میرزاتقی‌خان این نکته قابل دقت است که از روز عزل تا اعدام امیر، پنجاه‌وهفت روز طول کشید. شیل مرتب‌گزارش کار او را به‌لندن می‌فرستاد، ولی هیچ‌دستوری نرسید. دراین مدت پالمرستون وزیر امور خارجه بود. گزارش مربوط به‌اعدام امیر وقتی به‌لندن رسید که پالمرستون مستعفی گشته بود (فوریهٔ ۱۸۵۲). وزیر امور خارجهٔ جدید انگلیس لردمامزبوری روی کار آمد که بکلی آدم دیگری بود و شیوهٔ سیاست او با پالمرستون و دولت سابق فرق داشت. گزارش کشتن امیر به‌دست او رسید، و نامهٔ مبنی بر نکوهش و محکوم کردن دولت ایران به‌امضای او صادر گشت. و حتی دیدیم که در اصل مسودهٔ آن تقبیح‌نامه خود مامزبوری لغت «وحشیانه» را اضافه کرد، و برشدت لحن اعتراض افزود. پس در این‌باره پالمرستون هیچ سهمی ندارد و هیچ علاقه‌ای هم به‌سرنوشت امیر نداشت. حزب مخالف بود که چون زمام کار را بدست گرفت، «خیانت» دولت ایران را در قتل میرزاتقی‌خان محکوم ساخت.

درعین حال انگیزهٔ سیاسی دیگری در مورد آن اعتراض درکاربود. وآن راجع به‌دفع خطر جانی از عباس‌میرزای ملک‌آرا شاهزادهٔ تحت‌الحمایهٔ

انگلیس بود. مطلب را از زبان شیل بشنویم. متعاقب نابود ساختن امیر به‌لندن نوشت:

«در دربار چنین شایع است که دومین قربانی کینه‌توزی و انتقامجوئی مادر شاه، همانا عباس‌میرزای نایب‌السلطنه برادر ناتنی ناصرالدین‌شاه است. به‌قراری که اطلاع یافتم شخص شاه هم در این دشمنی با مادرش شریك می‌باشد. و نیز از منبع موثقی شنیدم که علت اصلی ناخشنودی شاه نسبت به‌مرحوم امیرنظام نیز همان جانبداری او از نایب‌السلطنه و مادرش بوده است. هنوز مصلحت ندانسته‌ام که راجع به‌برادر شاه اقدام رسمی بکنم، چه ممکن بود اقدام من اثر معکوس بخشد و در نابودکردن وی تسریع بعمل‌آید. اما عکس‌العمل دولت انگلیس را نسبت به‌چنین امری به‌صدراعظم حالی کردم. . . پس پیشنهاد می‌نمایم که این اختیار را بدهید که به‌موقع نامهٔ تهدیدآمیز صریحی به‌دولت ایران بفرستم، و فقط زمان آن را به‌تشخیص خود من واگذار نمائید. یقین دارم این اقدام به‌موقع، مانع خواهد شد که جان آن شاهزادهٔ جوان بهدر برود»[۱۳۹].

نکته اینجاست که وزیرمختار انگلیس طرح نامه‌ای را که در نظر داشت به‌گاه ضرورت بفرستد، خطاب به‌خود ناصرالدین‌شاه تهیه کرد و برای کسب دستور به‌لندن ارسال داشت. نامه‌ای است بلند آمیخته به‌تهدید و امید؛ از نظر نگارش سیاسی مدبرانه تنظیم گشته، و راست و پوست‌کنده گوید: حکومت شهر قم که تبعیدگاه مغضوبان سیاسی بشمار می‌رود شایستهٔ مقام یگانه برادر پادشاه نیست، دولت ملکهٔ انگلستان به سرنوشت و نیکبختی او علاقهٔ خاص دارد، باید به‌پایتخت بازگردد، و در سایهٔ رأفت پادشاه به‌آسودگی زیست‌کند و از هرگزند و کینه‌ای در امان باشد. و این کیفیت را دولت انگلستان در اساس مناسبات خود با ایران منظور خواهد داشت[۱۴۰]. این معنی را نیز باید بدانیم که در حاشیهٔ مسودهٔ نامه‌ای که مامزبوری در تقبیح قتل میرزا تقی‌خان به‌شیل فرستاده چنین تصریح‌گردیده است: «موضوع برحذر داشتن دولت ایران از تکرار این جنایتها مربوط به‌گزارش سرهنگ شیل است مبنی براینکه شاهزادهٔ جوان نایب‌السلطنه ممکن است دومین قربانی دربار گردد»[۱۴۱]. بنابراین همهٔ مواد تقبیح‌نامهٔ انگلیس را نباید به‌حساب اعدام امیر گذاشت.

مطلب شنیدنی دیگر این است که اعتراض سخت دولت انگلیس در نابودکردن میرزاتقی‌خان، کمکی به‌ثبات دولت میرزا آقاخان کرد، و اعتمادالدوله به‌سود خویش از آن بهره‌مند گردید. گزارش شیل حقیقتاً

---

۱۳۹. انگلیس ۶۰/۱۶۹ شیل به پالمرستون، ۲۰ ژانویهٔ ۱۸۵۲.

۱۴۰. انگلیس ۶۰/۱۶۳ طرح مسودهٔ نامهٔ شیل خطاب به ناصرالدین شاه، (بدون تاریخ).

۱۴۱. انگلیس ۶۰/۱۶۸ مسودهٔ نامهٔ مامزبوری به شیل، ۲۳ مارس۱۸۵۲، شمارهٔ ۵.

درخور دقت و عبرت است:

«... در ملاقات با اعتمادالدوله وی این‌مطلب را مطرح کرد که: بعید نیست روزی اوهم به عاقبت امیرنظام گرفتار شود. و برای فرار از چنین پیش‌آمدی این نقشه را ریخته که هروقت لازم شد رویه‌ای پیش بگیرد که سفارت انگلیس ویا روس مجبور گردند رسماً تقاضای عزل او را از شاه بنمایند. زیرا اگر فقط از صدارت استعفا بدهد تأمین جانی نخواهد داشت، و نزدیکان شاه در اعدامش خواهند کوشید... بعلاوه اعتمادالدوله گفت: برای اینکه اورا به خیانت متهم نگردانند، مجبور است در انظار به سفارت انگلیس و شخص وزیر مختار کم‌اعتنائی کند، و در هرقضیه‌ای حرفهایی بدتر از دیگران علیه دولت انگلیس بزند. چنانکه یادداشت رسمی که در موضوع میرعلی‌نقی‌خان به سفارت‌نوشت برخلاف اعتقاد باطنیش بود، خاصه اینکه میرعلی‌نقی را قدیم‌ترین و یکدل‌ترین دوستان خود می‌شمارد[۱۴۲]. به‌دنبال آن اعتمادالدوله اظهار داشت: برای حفظ خودش چاره‌ای نداشت جز اینکه با سفارت‌انگلیس و میرعلی‌نقی‌خان مخالفت ورزد...

«نقشه‌ای را که اعتمادالدوله برای روز مبادا و احتمال کناره‌گیری از صدارت ترسیم کرده بود ـ تأیید نکردم... به‌صراحت به‌او گفتم: رسوائی او در رشوه‌خواری واینکه هرکس پول بیشتری بدهد منصب دولتی رابه او واگذار می‌کند ـ مایهٔ سلب اعتماد شاه نسبت به‌وی‌گشته، و ایرادهائی که دشمنانش براو می‌گیرند از همین بابت است...همچنین به صدراعظم خاطرنشان ساختم: اعلامیهٔ رسمی دولت انگلستان مبنی‌بر این است که هرآینه فاجعهٔ اعدام امیرنظام تکرار گردد ـ دولت انگلیس درصدد قطع مناسبات خود با ایران برخواهد آمد. و همین خود تضمینی است نسبت به تأمین جان او. پس هرگاه کارش به عزل کشید، جانش درامان خواهد بود»[۱۴۳].

اعلامیهٔ دولت انگلیس کار خود را کرد، در دل شاه سخت هراس انداخت. تأثیر آن در دستخط ناصرالدین‌شاه عیناً منعکس است. هفت سال بعد که ناصرالدین‌شاه خواست اعتمادالدوله را معزول گرداند، امنای دولت را گرد آورد و در دستخط مهمی که به‌آنان صادر کرد، نوشت: در عزل صدراعظم نمی‌خواهد کاری کند که «ما را و دول دوست ما را به‌زحمت بی‌جهت» اندازد. بلکه می‌خواهد کارها را موافق عدالت و به‌قول فرنگیها سویلیزاسیون بکند. اگر بگویند چرا در فقرهٔ میرزاتقی‌خان آن قسم شد، راست است. لیکن به‌خدا قسم مقصود من ابداً اینطور نبود. او خودش

۱۴۲. میرعلی‌نقی‌خان یکی از عمال انگلیس و تحت‌الحمایهٔ آن‌سفارت بود.
۱۴۳. انگلیس ۶۰/۱۷۳ شیل به مامزبوری، ۲۰ اکتبر ۱۸۵۲.

بیجهت واهمه کرد، و در فکر فسادات کلیه افتاد. هیچ شاهدی بهتر ازاین نیست که وقتی که فرمان حکومت کاشان را برای او صحه می‌گذاشتم، و در فکر امنیت و رفاهیت و فراهم آوردن اسباب آسایش برای او بودیم. او تکلیف ما را قبول نکرد و در فکر هرزگی افتاد، آنچه کرد خودش به‌خودش کرد»[۱۴۴]. معلوم است شاه در قضیهٔ امیر مغالطه کرده و خواسته خود را تبرئه نماید[۱۴۵]. در هرحال اینکه خود مطلب را عنوان کرده انفعال وی را می‌رساند، و نکتهٔ عمده این است که دیگر شاه جرأت نکرد وزیری را علنی بکشد.

نگفته نگذریم که چون میرزا آقاخان از صدارت برافتاد (۲۰ محرم ۱۲۷۵) وزیر امور خارجه عزل او را به‌سفارت انگلیس اعلام کرد، و سواد دستخط شاه را مبنی بر تأمین جان و مال صدراعظم معزول به سفارت فرستاد. وزیرمختار بیدرنگ به‌ملاقات شاه رفت، و همان معنی مورد تأیید صریح شاه واقع شد. سفارت از اعلام رسمی دولت اتخاذ سند جست، در ۲۳ محرم ۱۲۷۵ به‌دولت نوشت: «اینکه جناب میرزاآقاخان را به‌موجب دستخط همایون امیدوار به‌اطمینان و التفات اعلیحضرت ملوکانه فرموده‌اند، این معنی نیز باعث امیدواری سایر کارکنان و چاکران دربار دولت ایران خواهد شد. و هم بالمآل سبب تصورات نیك امنای دولت انگلیس خواهد گردید که سرکار اعلیحضرت همایون پادشاهی عبث عبث درفکر اتلاف مال و جان چاکران خود نمی‌باشند».

*

از عکس‌العمل روس بگوییم.

از گزارش شیل دانستیم که دولت روس اعتراض رسمی و کتبی بر اعدام میرزاتقی‌خان نکرد. اما مدتی گذشت و دالگوروکی به‌دستور نسلرود وزیر امور خارجه، به‌ملاقات اعتمادالدوله آمد و پیام نسلرود را خواند، ولی متن آن را به‌دولت تسلیم نداشت. باتوجه به‌پیام نسلرود، میرزا آقاخان نامهٔ «خصوصی» مفصلی به‌میرزامحمدحسین صدرمصلحتگذار ایران فرستاد، و دستور داد مضمون آن را به‌اطلاع دولت روس برساند. از

---

۱۴۴. اسناد خان‌ملك ساسانی.

۱۴۵. آن سخن شاه درست است که نخست قصد اعدام امیر را نداشت. اما اگر امیر قصد فساد داشت چرا شاه هنگام تبعید وی نوشت: مدت‌العمر به همین اعتبار به «حال خوش زندگانی» نماید. ودر مدت تبعید چه فسادی از او برخاست؟ به‌علاوه شاه که در اندیشهٔ تجدید صدارت امیر بود، و چنانکه خواهیم دید تا آخر عمر برمرگ امیر افسوس می‌خورد، و خود ماتم گرفت. از همه گذشته در جواب رسمی که شاه و صدراعظم به نامهٔ اعتراض دولت انگلیس نوشتند، هر وصله‌ای رابه امیر چسباندند جز فسادطلبی. واضح است برای اینکه شاه نگوید آلت دست‌مادرش و میرزا آقاخان گردیده بود، و به‌گناه خویش در اینجا اعتراف صریح نکند ـ امیر را به هرزگی متهم کرده است. اما در نامهٔ دیگر ناصرالدین شاه خواهیم دید که معترف‌به جرم خویش است. پس سخن شاه در آن‌مورد نامعتبر است؛ شاهان‌خودسر سخنان نادرست فراوان گویند و نویسند.

پاسخ اعتمادالدوله برمی‌آید که نسلرود دولت ایران را در کشتن امیر ملامت کرده بود. روح نامهٔ بدون تاریخ میرزا آقاخان در تبرئهٔ شخص خودش هست و انداختن مسئولیت به‌گردن دیگران خاصه وزیرمختار روس. بعلاوه یادداشت کوتاه دیگری به‌ضمیمهٔ نامهٔ مزبور به‌خط خود به صدر نوشت مبنی براینکه: هرچند پرنس دالگوروکی ترجمهٔ پیام کنت نسلرود را در اختیار دولت نگذاشت، ولی مضایقه‌ای نیست که ترجمهٔ مراسلهٔ او را به نسلرود تقدیم‌نماید. اعتمادالدوله نسخه‌ای ازنامهٔ مفصل خود و این یادداشت کوتاه را برای وزیرمختار انگلیس نیز فرستاد[۱۴۶]. مطالب عمدهٔ نامهٔ میرزا آقاخان را که به‌انشای میرزا سعیدخان می‌باشد و راست و دروغ بهم آمیخته، ضمن این فصل آوردیم و مورد سنجش قرار دادیم[۱۴۷]. در اینجا به‌نقل متن آن اکتفا می‌کنیم:

نامهٔ جناب صدراعظم به میرزا محمدحسین صدر دیوانخانه، مصلحتگذار پطرزبورغ.

جناب مقرب‌الخاقانا، مخدوما،

این اوقات جناب جلالت‌مآب غراف نسلرود درباب مرحوم میرزا تقی‌خان شرح مفصلی به جناب کنیاز دولغاروکی نوشته‌اند. جناب مشارالیه ترجمهٔ شرح مزبور را بطور محرمانه به‌مطالعهٔ اینجانب رسانید و پس گرفت نگذاشت نسخه‌ای برداشته شود، لیکن در جمیع مجالس تهران محرمانه خواندند.

هرچند جواب فقرات مندرجهٔ شرح مزبور را اجمالا به مشارالیه بالمشافهه اظهار داشت، ولی از آنجایی که براولیای دولت علیه بتدریج محقق شده است که این وزیر مختار هیچوقت مطالب و سخنان اولیای این دولت و وقایع اتفاقیهٔ این مملکت را بدون‌کم و زیاد به‌اطلاع اولیای بهیه نمی‌رساند، لابد به تحریر این مراسله می‌پردازد که آن جناب‌هم ترجمهٔ این رابطور محرمانه، به مطالعهٔ جناب جلالت‌مآب غراف نسلرود برسانید.

مرحوم میرزا تقی‌خان یك سال بود که به واسطهٔ غرور بی‌اندازه و بعضی طرز و طورهای بی‌ادبانهٔ خود بندگان شاهنشاهی روحی فداه را رنجانیده بود. رأی مبارك براین قرار گرفت که از تسلط او قدری‌کم

---

۱۴۶. انگلیس ۶۰/۱۷۰ نامهٔ خصوصی میرزا آقاخان و یادداشت ضمیمه‌به مصلحتگذار پطرزبورگ، بدون تاریخ.

۱۴۷. میرزا سعیدخان که از دست‌پروردگان امیر بود، حالا منشی خاص و محرم اسرار میرزا آقاخان بود. همهٔ نامه‌های مهم رسمی که در این زمان نوشته‌شده و اغلب حاوی نکته‌هائی در تقبیح امیر می‌باشند، نگارش میرزا سعیدخان است. میرزا سعیدخان در ۲۵ ربیع‌الثانی ۱۲۶۸ از طرف میرزا آقاخان به عنوان «دبیر امور خارجه» به سفارتخانه‌ها معرفی گردید، و بعد وزیر امور خارجه شد. راجع به اخلاق و شیوهٔ کار سیاسی او نگاه کنید به حاشیهٔ ص ۲۰۹ ـ ۲۰۸.

نماید و به‌منصب وشغل امیرنظامی قانع فرمایند، و چنانچه بر همگی‌معلوم ومشخص است آن مرحوم از شدت غرور شغل مزبور را قبول نکرد[۱۴۸]. بندگان ولی‌النعمی حکومت کاشان را به‌او تکلیف فرمودند که باعیال خود برود، چندی در آنجا باشد تا از غرور بیفتد و راضی به شغل‌امیر نظامی شود. باز متعذر به عذری شده، و در اطاعت حکم همایون تأمل ظاهر نمود.

درخلال این احوال جناب کنیاز دولغاروکی که تاآن روز متصل از او اظهار رنجش می‌نمود و در جمیع مکاتبات خود، و در جمیع‌مجالس از غرور و شیوه و شعار او شکایتها داشت، و همیشه به اعلیحضرت شاهنشاهی پیغامها می‌داد که اعلیحضرت امپراطوری به علت پیشکاری میرزا تقی‌خان نزدیك است از دوستی اعلیحضرت پادشاهی چشم‌بپوشد، وجواب ندادن اعلیحضرت پادشاهی را دلیل قول خود قرار می‌دادند- ناگهان صاحب منصبهای سفارت را با قزاقها به‌خانهٔ میرزا تقی‌خان فرستاد و اعلام کرد که میرزا تقی‌خان درپناه اعلیحضرت ایمپراطوری می‌باشد. اعیان این دولت‌که همگی دل پرخون از میرزا تقی‌خان داشتند به‌حضور مبارك رفته عرض نمودند که رفتن و بودن صاحب‌منصبها و قزاقها در خانه‌ای که علیاحضرت مهدعلیا و نواب علیهٔ عالیه همشیرهٔ شاهنشاه تشریف دارند، بهیچ‌وجه با شأن دولت درست نیست. و نیز عرض کردند جمیع نوکرها و اهالی دارالخلافه از این معنی برآشفته‌اند، و عنقریب غوغا و بلوای عظیم برپا خواهد شد.

بندگان شاهنشاهی از مشاهدهٔ این حرکات کنیاز دولغاروکی و شورش خلق[۱۴۹] بحدی متغیر شدند که خواستند همان ساعت به‌جهت رفع غائله حکم به سیاست میرزا تقی‌خان فرمایند. اینجانب عجزها کردم، التماسها نمودم، رفع معرکه را بطور خوش تعهد نمودم، تا قدری قلب مبارك آرام گرفت. به تعجیل تمام جناب وزیر مختار را به توسط کسانش از مراتب تغیر طبع مبارك و از معایب و درخطر بودن صاحب منصبها و قزاقها درخانه‌ای که سرکار مهدعلیا و نواب علیهٔ عالیه همشیرهٔشاهنشاه تشریف داشته باشند، آگاه نموده خواهش کردم‌که هرچه زودترصاحب- منصبها و قزاقها را بیرون آورد بهتر است. بندگان شاهنشاهی هم از جانب خود مقرب‌الخاقان محمدحسن‌خان سردار را مأمور فرمودند که نزد جناب مشارالیه رفته بگوید به‌چه حق وبه چه ضرورت صاحب‌منصبها و قزاقهای خود را به‌خانه‌ای فرستاده‌اند که والده و همشیرهٔ من آنجا هستند، و پیشکارم را که جامع و محرم اسرار خانگی و خارجی است در پناه دولت و خود می‌گیرید؟ این همان میرزاتقی‌خان است که متصل

---

۱۴۸. میرزا آقاخان آن مطلب را هم راست نمی‌گوید. در نامهٔ امیر به‌شاه خواندیم که می‌گوید: «این غلام به منصب و لقب امیرنظامی کمال شکرگزاری‌دارد».

۱۴۹. بهیچ‌وجه شورشی و بلوائی در کار نبوده است، خلاف واقع نوشته.

از او شکایت داشتید و طالب دفع ورفع او بودید، و در روز شورش سربازها در حضور آمده عرض می‌کردید که کربلای معلی بسیاروسیع است اورا روانهٔ عتبات عالیات نمائید. حالا چه واقع شده است که به‌جهت خاطر او پایتختم را مغشوش کرده‌اید؟ ما که بجز قبول کردن حکومت کاشان تکلیفی به‌او ننموده‌ایم.

جناب معظم‌الیه ازپیغامات بندگان شاهنشاهی ملتفت عیب‌حرکاتش شده، صاحب‌منصبها و قزاقهای خود را پس‌طلبید. پس‌از این حکایت بندگان شاهنشاهی باز فرمودند که حکومت کاشان را به میرزاتقی‌خان خواهیم داد مشروط براینکه او التزامی به‌این مضمون بـه شهادت دو وزیر مختار بدهد که بی‌اذن اولیای دولت از خاك کاشان جائی نرود و درخانهٔ سفرا و قونسولهای خارجه پناه نبرد، و مـایهٔ مـرارت نشود. و فرمودند منظور از این التزام این است که از میرزا تقـی‌خان مطمئن باشیم که مستظهر به دیگری نیست؛ هرچه بعد از این التفات بکنیم و نوازش نمائیم ممنون ما باشد نه ممنون غیر.

میرزا تقی‌خان التزام را نوشته نزد جناب وزیر مختار انـگلیس فرستاد وخواهش نمود که شهادت خـود را بنویسد. جـناب مشارالیه بلاتأمل شهادت خود را نوشت. وقتی که‌نزد کنیاز دولغاروکی فرستادند، شهادت ننوشت. از اینکه شهادت ننوشت بندگان شاهنشاهی متشکی شدند. صلاح ندانستند به فارغ‌البالی او را به حکومت کاشان مأمور فرمایند. هرچه به توسط عالیجاه غراف صاحب به جناب مشارالیه پیغام دادم که اگر این شهادت را ننویسد رفع تشکیك شاه نخواهد شد و میرزا تقی‌خان تلف خواهد شد، اگر دوست او می‌باشد مثل وزیر مختار انگلیس دوکلمه شهادت بنویسد ـ جناب مشارالیه بهیچ‌وجه اعتنا بـه پیغامات خیرخواهانهٔ من نکرد، سهل است هرروز شهـرت داد کـه عنقریب اعلیحضرت ایمپراطوری میرزا تقی‌خان را در پناه خود خواهد گرفت.

این نوع سخنان وزیر مختار را دشمنان میرزا تقی‌خان غنیمت شمرده هرروز بندگان اعلیحضرت شاهنشاهی را دراندیشهٔ تازه‌انداختند. شاه جوان به تشویش اینکه مبادا کار میرزاتقی‌خان هم مثل نواب‌بهمن میرزا شود و در پناه دولت بماند، آن‌وقت اولیای دولت روسیه اصرار نمایند که یگانه همشیرهٔ شاه را با همهٔ دولت و جواهر برداشته به خاك روس برود، و املاك آذربایجان را به تصرف قونسول روس بدهد، لابداً حبس اورا محکم کردند و به جهت آسودگی خیال خودشان و جمیع اعیان دولت بکلی چشم از او پوشیدند.

عالیجاه موسیو جان از اول تاآخر مطلع می‌باشد و می‌داند که چقدر در استقرار شغل آن مرحوم و استخلاص او کوشیدم. عالیجاه غراف صاحب شاهد من است که جناب کنیاز دولغاروکی حرف مرانشنید

والا بطور عزت دوسه ماه در کاشان حکومت می‌کرد و تا بحال دوباره بر سر شغل ومنصبش می‌آمد. و هرگز کار به اینجا نمی‌رسید. خداوند انصاف به کنیاز دولغاروکی بدهد که اکثر بزرگان ایران‌را در این‌مدت هفت‌سال یابه دوستی تمام کرد، یا به دشمنی. شکی نداریم که اگربیش از این در این مملکت بماند بیشتر از گذشته‌ها یادگار باقی خواهد گذاشت.

باری، توقع اولیای دولت این است که اعلیحضرت ایمپراطوری نظر به جوانی شاه روحنا فداه، ونظر به‌مقتضای تفاصیل که نگارش‌رفت، مکنون‌خاطر مبارکشان را نسبت به اعلیحضرت پادشاهی تغییر ندهند. بلکه توقع داریم که اولیای دولت بهیه اعتقاد خود را که از کاردانی و مآل‌بینی کنیاز دولغاروکی دارند تغییر بدهند. و چنانچه یك نفر سفیر بی‌غرض را مأمور فرمایند که در حرکات خود شأن دو دولت دوست را مرعی دارد، و باطناً مایل به استحکام دوستی میان دولتین باشد-یقین دارم که اصلاح مملکتین و منظورات اعلیحضرت ایمپراطوری که اعتلا و ارتقای این دولت و آسایش اهالی ایران است، بخوبی بعمل آید، و روز بروز برحق اعتقاد آن اعلیحضرت افزوده شود. چنانچه کنیاز دولغاروکی باز مدتی در این مملکت توقف نماید، نمی‌دانم با این همه دلتنگی که بندگان شاهنشاهی نسبت به او شخصاً بهم رسانیده‌اند، وبا این بی‌احتیاطی و بی‌مبالاتی جناب مشارالیه، کار من و سایر نوکرها به کجا خواهد انجامید؟

مصلحتگذار ایران ترجمهٔ نامهٔ میرزا آقاخان را به «سینیاوین» معاون وزارت امورخارجهٔ روس سپرد. به‌موجب صورت مذاکرهٔ آنها، سینیاوین طوماری از اعتراضها و شکایتهای دولت روس را در طی دورهٔ زمامداری امیر قرائت کرد. و آشکارا گفت که میرزاتقی‌خان حتی با تقاضاهای مشروع آن دولت که در زمان محمدشاه موافقت شده بود، مخالفت می‌نمود. در واقع آن قسمت نامهٔ میرزا آقاخان را که دلالت برناخرسندی روسها از دولت امیر داشت، تأیید کرد. به‌همین جهت خاطرنشان ساخت: اقدام دالگوروکی در حفظ جان امیر فقط از نظر «انسانیت» بود که در اول سلطنت اعلیحضرت «نیکنامی حاصل آید. مقصود دیگری نداشته است». این نکته را نیز تصریح نمود که: وزیرمختار انگلیس «اصرار در رفتن میرزاتقی‌خان به‌کاشان می‌کرد»[۱۵۰].

مهمتر از آن، تذکرات نسلرود به «سرهنری سیمور»[۱۵۱] سفیر انگلیس در پطرزبورگ است. نسلرود عامل اصلی اعدام میرزاتقی‌خان

---

۱۵۰. صورت مذاکرات صدر در پطرزبورگ، خطی. (فهرست اعتراضهای روس را به سیاست امیر در همین بخش آوردیم).

151. H. Seymour

را اعتمادالدولهٔ «دست‌نشاندهٔ» وزیرمختار انگلیس می‌شمارد که در همهٔ کارها با شیل مشورت می‌کرده است. در حقیقت نسلرود نسبت به‌رویهٔ شیل معترض بود که برخلاف روح همکاری انگلیس و روس دربارهٔ مسائل ایران ــ دالگوروکی را از کنگاش خود با صدراعظم ایران راجع به امیر به‌موقع آگاه نساخت، و در این کار سوءنیت داشته است. سفیر انگلیس راجع به‌محرکان اعدام امیر نام سردار محمدحسین ایروانی را برد که گذرنامهٔ روسی در دست دارد و تبعهٔ دولت روس شناخته شده است. ازاین‌رو سیمور در نامهٔ ۲۸ اوت ۱۸۵۲ به‌وزیر امور خارجهٔ انگلیس این موضوع را عنوان کرد که: برای رفع سوءتفاهم دولت روس، بایستی مدارک‌مشارکت سردار محمدحسن‌خان را در قتل امیرنظام دراختیار نسلرود قرار داد.

شیل در پاسخ سؤال لردمامزبوری می‌نگارد: «هیچ مدرکی به‌عنوان سند قضائی در دست نیست، و بدست هم نخواهد آمد. مشارکت سردار ایروانی در زمینه‌چینی اعدام امیرنظام از دو بابت است. یکی اینکه در مشاورهٔ با شاه کشتن او را مصلحت دیده است، و دیگر اینکه زبان سرزنش‌آمیزی به‌شاه پیش گرفته بود. هرکس که با دربار ایران بستگی و رابطه‌ای دارد آگاه است که مادر شاه، محمدحسن‌خان ایروانی، وفراشباشی سه‌تن محرك اصلی آن جنایت بوده‌اند. خیال نمی‌کنم که خود سردار هم مشارکتش را در آن عمل انکار نماید؛ این حقیقت به‌همان اندازه که برمن روشن است، وزیرمختار روس نیز می‌داند، و هرکس دیگری نیز آگاه هست، گرچه اطلاع پرنس دالگوروکی براین معنی هیچ تأثیری در رفتارش نسبت به‌سردار نداشته است. سردار ایروانی تبعهٔ روس به‌یکی از دوستانم گله کرده بود که چرا من آشنائی خود را از او بریده‌ام، و در دفاع خویش گفته بود: حد جرم و مشارکت او در توطئهٔ قتل امیرنظام بیشتر از دیگران نیست»[۱۵۲].

شگفت اینکه وزیرمختار انگلیس در آن نامه هم میرزا آقاخان را در زمرهٔ شرکای قتل امیر نیاورده، حقیقتی که برخود او مسلم بوده است. در ضمن شیل خواسته چنین وانمود کند که چون سردار ایروانی شریك جرم بوده، رشتهٔ دوستی خود را با او بریده است. اما نمی‌دانیم که راست گفته یا نه؟

*

دورهٔ افسوس چه زود در رسید.

شش روز پس از اعدام امیر، در همان نامه‌ای که وزیرمختار انگلیس گزارش آن جنایت را نوشته، گوید: «مرگ امیرنظام مایهٔ دلسوزی بسیار شدید گشته. . . قدرت فکر او، وطن‌پرستی او، و شوق او به‌سعادت ایران ستایش همه را جلب کرده است»[۱۵۳]. واتسون می‌نویسد: «زمان ندامت

۱۵۲. انگلیس ۱۷۳/۶۰ شیل به مامزبوری، ۲ اکتبر ۱۸۵۲.
۱۵۳. انگلیس ۱۶۹/۶۰ شیل به پالمرستون، ۱۶ ژانویه ۱۸۵۲.

زود فرا آمد. شاه و بیشتر مردم پی‌بردند که برای کشورشان مرگ امیر ضایعه‌ای است جبران‌ناپذیر؛ اما دیر بود. معروف است که شاه از اندوه خود، سالروز مرگ میرزاتقی‌خان را روزه می‌گیرد و عزادار است»[۱۵۴]. دکتر پلاك اطریشی پزشك مخصوص ناصرالدین‌شاه می‌نگارد: «بعدها که به‌شاه نزدیك شدم چنان استنباط کردم که از سخن‌گفتن دربارهٔ امیر و اشارهٔ به‌او پرهیز می‌جوید. فقط یك‌بار از من پرسید: آیا هرگز راجع به امیرنظام چیزی شنیده‌ای؟ پاسخ مبهمی دادم. همین اندازه گفت آدم سختی بود و فوراً مطلب را عوض کرد و سخن دیگر بمیان آورد»[۱۵۵]. گلداسمید که خود به‌فین کاشان رفته است، گوید: «تأثر شاه برقتل فجیع میرزاتقی‌خان بس شدید است، و اثر آن همیشه برجای ماند. پس از آن واقعه شاه هیچگاه پایش را به‌فین نگذاشت، و بهانه می‌آورد که کاشان شهری است پرگرد و خاك. . . فرجام آن مرد کاردان و استوار، نقشهٔ رفرم ایران را به‌سرنوشت نامعلومی دچار گردانید. اما باید گفت که راستی و درستی میرزاتقی‌خان چنان تأثیری در طبقهٔ عامهٔ مردم باقی گذاشته که تا امروز برمرگش افسوس می‌خورند و نامش را به‌ستایش می‌برند»[۱۵۶].

تودهٔ مردم برمرگ امیر ماتم گرفتند. تضاد حکومت عدل امیر با دولت ستمگر بعدی، فقدان او را محسوستر گردانید. گزارشهای مأموران انگلیس از آذربایجان و فارس این دگرگونی ذهنی مردم را نمایان می‌سازد. استیونس کنسول تبریز ضمن شرح مفصلی که از اوضاع عمومی آذربایجان می‌دهد، گوید: «آنقدر که از مردم نواحی مختلف آذربایجان در مدت این یك ماه به‌من روی آوردند، و از بیدادگری مأموران دولت دادخواهی‌کردند ــ در تمام مدت حکومت سه‌سالهٔ امیرنظام اتفاق نیفتاد... در یك وهله پنجاه و پنج نفر از ده‌نشینان به اردوی کنسولخانه آمدند، و علیه ظلم محصل مالیات استمداد جستند». همه از تعدیات میرزا فضل‌الله وزیرنظام برادر اعتمادالدوله بستوه آمده‌اند، و در یکی از شکایتنامه‌هائی که از مراغه رسیده نگاشته شده: «این رعایای بیچاره از زورگوئی و زورستانی وزیرنظام چه باید بکشند! خدا رحمت کند میرزاتقی‌خان را»[۱۵۷].

استیونس در همان گزارش چنین نتیجه‌گیری می‌کند: «نظمی که امیرنظام برقرار کرده بود، و عدالتی که با آن همه رنج و سختی بنیان گذارده رو به‌تباهی می‌رود، و آشفتگی زمان حاجی میرزا آقاسی جایگزین آن می‌شود. عامهٔ مردم قدر امیر را می‌شناسند و برمرگش اسف می‌خورند. شاه تا زنده است باید برفقدان او افسوس خورد».

کنت‌دوگوبینو که چند سال بعد به‌ایران آمد می‌نویسد: «مردم تهران قضیهٔ ناگوار کشتن امیرنظام را نقل می‌کنند، به‌یاد او می‌گریند، و برشاه

---

154. R. Watson, pp. 405-406.
155. J. Polak, Vol. 1. p. 30.
156. F. Goldsmid. Vol. 1. p. 156.
۱۵۷. انگلیس ۶۰/۱۷۱ استیونس به شیل، ۲۴ ژوئن ۱۸۵۲.

و اعتمادالدوله صدراعظم فعلی لعنت می‌فرستند»[۱۵۸].

در گزارش مأمور انگلیس در شیراز می‌خوانیم: «رشوه‌خواری و تعدی دستگاه حکومت و دربار و مأموران محلی، قاطبهٔ مردم را از شاه بیزار ساخته است. بیشتر عمال حکومت خویشاوندان صدراعظم هستند. حد غارتگری و شرزگی اعتمادالدوله را از اینجا می‌توان برآورد نمود که فقط در ظرف یك سال از اهالی شیراز سی هزار تومان بزور گرفته است، یعنی بیست‌وچهار هزار تومان برای خودش و شش هزار تومان به‌نام پسرش نظام‌الملك. علاوه برآن بستگان میرزا آقاخان که خود لشکری را می‌سازند، هرکدام برای خود سهمی برده‌اند. شاهزادهٔ فرمانفرمای فارس که وضع را چنان دید از مقام خود استعفا داد»[۱۵۹].

چند جمله از اهل دولت بیاوریم: ازقول علیقلی‌میرزا اعتضادالسلطنه نوشته‌اند: «از بدبختی ایران بود که او را کشتند، و می‌توان گفت ایران هم مرد»[۱۶۰]. نویسندهٔ صدرالتواریخ می‌آورد: «اعیان مملکت چون مجال تعدی و خودسری نداشتند به‌عزل او کوشیدند. . . آخر پشیمان شده، قدر و مرتبهٔ او را شناختند که بقا و دوام او باعث نظام ملك و ملت بود»[۱۶۱]. شگفت شرحی است که نویسندهٔ ناشناسی که خود در خدمت دیوان بوده و رساله‌اش را برای تقدیم به‌شاه نزد میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه فرستاده، آورده است: کشتن میرزاتقی‌خان «از روی هوی و هوس جاهلانهٔ پادشاه جوان بود. . . و به‌میل و رأی بانوان حرم که در امور مملکت طرف شور پادشاه» بودند. اما دیگر، «جان پسر محمدقربان را برتنش نمی‌توان باز آورد». در شناخت تأثیر امیر قطعهٔ سرزنش‌آمیز دیگری از همان نویسنده، نقل می‌کنیم:

«هزار افسوس، صدهزار دریغ از بدبختی دولت و بیچارگی ملت! خداوند تبارك و تعالی به‌جهت معالجهٔ این مملکت بیمار طبیب حاذق و حکیمی هوشیار، فاضل بزرگوار [که] همهٔ تن مغز وخرد بود، برانگیخته بود. به‌هوسات جاهلانه و به‌خواهشهای زنانه، خونش ریخته شد. خون بیگناه والله مکافات دارد. همهٔ غرض از ریختن خون آن مظلوم وطن‌پرست آن بود که بگویند این پادشاه عادت ملوك قاجار را نگاه داشت؛ چون پدر و جدش وزیر اول را کشت. و هیچ اندیشه نکردکه این‌مرد وطن‌پرست‌کافی که به‌هزار سال پروردگار به‌اهالی مملکتی و اقلیمی نمی‌دهد، غیر از دولتخواهی و فتا در اصلاح امور پادشاه چه جریمه و جنایت دارد؟ اگر خداوند خیر بر ایران خواسته بود، مثل این وزیر فرشته خصال از میان نمی‌رفت. اگر میلیونها در سالهای متمادی صرف بربیست‌هزار کنند ــ به

۱۵۸. نامه‌های گوبینو و پروکش، ص ۷۶.
۱۵۹. انگلیس ۶۰/۱۸۰ تیلور طامسون به کلارندن، ۱۳ ژوئیه ۱۸۵۳ ، ضمیمهٔ آن.
۱۶۰. سخن اعتضادالسلطنه است به حاج سیاح، خاطرات حاج سیاح،ص۹۵.
۱۶۱. صدرالتواریخ، خطی.

خدا قسم است، قرنها بگذرد، ایران مثلش را پیدا نکنند. هزار افسوس روشنائی آفتاب ایران خاموش گردید؛ و زمام مهام دولت و ملت را به‌دست مشعبدی دادند که نه از شرع شریف شرمی، و نه از مردان مرد آزرمی داشت . . .»[۱۶۲].

گوئی همه در جستجوی امیر بودند. پانزده سال بعد «بونیر» وزیر مختار فرانسه در تهران ضمن نامهٔ خصوصی‌اش به‌میرزاحسین‌خان مشیرالدوله مطلبی دارد: «در ایران نه دولت است، و نه اداره، و نه قشون و نه خزانه. و تا یك وزیری مثل میرزاتقی‌خان پیدا نشود، جای هیچگونه امید باقی نیست. . . [بونیر] به‌همین قسم معشیئی زائد به‌دولت خود راپورت کرده است. تصور نمائید بعد از آنکه چنین اوضاعی در وطن و مملکت شنیده و دیده می‌شود ــ دیگر چه حالتی دست خواهد داد»[۱۶۳].

هرکار سترکی را باکارنامهٔ میرزاتقی‌خانی‌قیاس می‌نمودند. یکی‌از رجال ترقیخواه دورهٔ ناصری پیشنهادی به‌دولت می‌دهد که: برای اصلاح مملکت بیائیم طرح «نظامنامهٔ» دستگاه «عدالت و عدلیه» و «مجلس دربار دولت» را بریزیم. اگر «این دوکار را بفرمایند در جراید عالم با امیرکبیر و بیسمارك. . . همسر خواهند بود. . . و مملکت را بیك‌پایه‌ای آورده‌که محل درود و ثنای حال و استقبال خواهد بود»[۱۶۴].

وصف غلامحسین ادیب، نویسندهٔ مبرز وزارت انطباعات دورهٔ ناصری، در سردفتر زندگی آن مرد هرچند آمیخته با تکلف منشیانه باشد، تأثیر ژرف شخصیت او را در ذهن اهل دولت می‌نماید: ــ

«الامیرالکبیر، والوزیرالخبیر، صدرالصدور، قلاب‌الامور، مفرق الکتائب، والنافذ فی‌المشارق والمغارب، مقلب‌الاحوال، و جالب مستقبل الامر فی‌الحال، جوهرالکفایه، عنصرالدرایه، اکفی‌الکفاة، اقضی‌القضاة، مصدرالصدارة، و مظهرالوزارة، شخص‌السیاسة، واس‌الریاسة، المشارالیه بین‌الانام، میرزاتقی‌خان امیرنظام که ضرب‌المثل بین امم و ملقب به‌اتابك اعظم است . . .»[۱۶۵].

در ادوار دور و نزدیك حکومت فردی تاریخ ایران، چنان وصفی از وزیر مغضوب مقتول به‌قلم مورخ دولتی زمان، سراغ نداریم.

افسوس شاه را از زبان خودش بشنویم:

در نامهٔ عتاب‌آمیزی که ناصرالدین‌شاه به‌میرزا آقاخان نوری

---

۱۶۲. شرح عیوب و علاج نواقص مملکتی ایران، خطی. (نویسندهٔ رساله چهارده‌سال در کشورهای فرنگ گذرانده و آن‌را در ۱۲۸۶ نوشته است).

۱۶۳. «بونیر» دوست خیلی نزدیك مشیرالدوله بود. مشیرالدوله ترجمهٔ کاغذ اورا درنامهٔ خصوصی خود به میرزا محسن‌خان معین‌الملك، ۲۲ ذیحجهٔ ۱۲۸۴، گنجانده است. عکس سند در تصرف من است.

۱۶۴. به احتمال قوی آن نوشتهٔ میرزا محسن‌خان معین‌الملك است و به خط خودش. عکس آن در تصرف من است.

۱۶۵. صدرالتواریخ، خطی.

نوشته، سیاست او را در داستان جنگ هرات، و بهانه‌جوئی او را درکمك نرساندن به‌اردوی حسام‌السلطنه محکوم می‌کند؛ او را به‌تزویر و دوروئی سرزنش می‌نماید؛ خدمات و وطن‌پرستی میرزاتقی‌خان را با ناخدمتی و بی‌کفایتی میرزاآقاخان مقایسه می‌کند؛ امیرکشور بی‌سامانی را به‌سامان رسانید وجانشینش کشور منظمی را آشفته گردانید. شاه از او بازخواست می‌کند: «آن اصلاحات‌چه‌شد»؟ درزمان امیرسفیرانگلیس «به‌زانو درمقابل‌ما خم می‌شد»، حالا «توپ و تشر می‌زنند» و «صدراعظم، شاه‌خودش را می‌ترساند و به‌سردار مملکت که در جنگ است کمك نمی‌رساند. . . دیگر مردم ایران شاه و صدراعظم لازم ندارند». سوز دلش از این سخن آشکار است: حاضریم جواهرات سلطنتی را بفروشیم و «شخص خودمان به‌هرات رفتـه، در اردوی حسام‌السلطنه سربازی کنیم». امیر را «خدایش رحمت کناد».

آن کفارهٔ گناه سلطنت بود. متن دستخط شاه را به‌میرزاآقاخان ثبت می‌کنیم۱۶۶:

جناب اشرف صدراعظم،

عریضه‌های شبانهٔ شما واقعاً مارا متأثر و دلسردتر از همه‌چیز می‌کند. روزها که به حضور می‌رسید و فرمایشات مارا می‌شنوید، همه را بله قربان اطاعت‌می‌شود، می‌گوئید. و ماخیال می‌کنیم کارها درست شده. شبها که به اندرون می‌آئیم، عریضهٔ شما را می‌دهند که سرتاسر خلاف مطالبی است که ما فرموده‌ایم.

حسام‌السلطنه در نزدیکی هرات منتظر کمك ما می‌باشد، شهر تاریخی هرات محاصره شده، و ایرانیانی که در شهر سکنی دارند از داخل کمك می‌کنند، و مابه شما امر می‌فرمائیم سرباز و پول بفرستید، شما می‌نویسید: اردو مخارج و سرباز و مهمات لازم دارد،و جنگیدن با دولت بزرگی مثل انگلستان صلاح نیست.

مگر ما نمی‌دانیم اردو پول و مهمات می‌خواهد. پس دولت سرباز و مالیات از مردم برای چه روزی می‌گیرد؟ این مهمات که از قدیم‌بود، و در زمان امیر تدارك شده در کجا مصرف شده است؟ روزی که پدر تاجدار ما مرحوم، و ما دیناری در تبریز نداشتیم و مرکزیت در مملکت نبود، شخص امیر که خدایش رحمت کناد، ما را برداشت و به‌تهران که رسیدیم نصف کارها را در راه تمام کرده، و مرکزیت به پایتخت داد، و مرتباً مخارج دولت را هرماه می‌داد، و مبلغی هم در خزانه برای روز مبادا پس‌انداز داشت.

آن اصلاحات چه‌شد؟ پول ما به کجا رفت؟ ما با انگلیسها جنگی

---

۱۶۶. دستخط شاه ضمیمهٔ روزنامهٔ «ستارهٔ غرب» انتشار یافته و همان مأخذ ماست.

نداریم؛ اما راضی هم نمی‌شویم هرروز خورده فرمایش گوش گیریم، و قسمتی از مملکت را جدا سازیم. چرا در زمان صدارت امیر این توقعات را نداشتند، و این توپ و تشرها را نمی‌زدند؟! وقتی سفیر آنها شرفیاب می‌شد، به‌زانو در مقابل ما خم می‌شد.

البته وقتی آنها ببینند صدراعظم، شاه خودش را می‌ترساند، و به سردار مملکت که در جنگ است کمك نمی‌رساند، تا اصفهان را هم می‌خواهند؛ و دیگر مردم ایران شاه و صدراعظم لازم ندارند. اکیداً می‌نویسیم گوش ما را خسته نسازید. ما حاضریم جواهرات سلطنتی را که برای چنین روزها ذخیره شده بفروشیم، و شخص خودمان به هرات رفته، در اردوی سردار خودمان حسام‌السلطنه سربازی کنیم. اگر می‌توانید بمانید و خدمت کنید، والا والسلام.

در قضاوت تاریخ باید بگوئیم در ادوار اخیر تاریخ ما (ماقبل معاصر) میرزا آقاخان نوری دزدترین دزدان، رسواترین رسوایان، و خائن‌ترین خائنان است.

ناصرالدین شاه در جای دیگر کشتن امیر را خطای دورهٔ جوانی می‌شمارد، و پس‌از چهل سال سلطنت هنوز برآن افسوس می‌خورد. میرزا عبدالوهاب‌خان بدر آصف‌الدوله حاکم خراسان بود. ضمن نامهٔ شکایت‌آمیزی در ۱۳۰۲ به‌شاه می‌نگارد: «غلام اینقدر می‌داند که از این جسارتهای تلخ و خنك غلام، خاطر همایون نعوذبالله نفرت می‌کند؛ این‌جور عرضها و جسارتها از کسی ندیده و نشنیده‌اند. . . هرجسارتی کرده‌ام محض دولتخواهی بوده. اگر همهٔ چاکران اینقدر راست و دولتخواه بودند به صورت حالیه، ایران نبود . . .»

دستخط شاه در حاشیه این است:

آصف‌الدوله،

ما حالا تازه کار نیستیم که از بعضی عرایض و حرفهای‌نوکری دولتخواه مثل شما رنجش حاصل کنیم؛ می‌دانیم که همه از روی صحت و شفقت دولت ونظم مملکت است. اگر اول دولت تجربهٔ حالا را داشتیم هرگز میرزا تقی‌خان امیرنظام عزل نمی‌شد، بلکه الی‌حال زنده بود و خدمت می‌کرد[۱۶۷].

آخرین سخن را بیاوریم و دفتر تاریخ را ببندیم:

---

۱۶۷. مضمون آن سند را به روایت مرحوم دکتر قاسم غنی پیش از این (در چاپ اول ودوم این کتاب) منتشر کرده‌ایم. سواد آن‌نامه که دکتر غنی برداشته بود در مجلهٔ یادگار انتشار یافت. (یادگار، شمارهٔ بهمن و اسفند ۱۳۲۷، ص ۳۴ـ۳۳). سواد دیگرآن سند را در تصرف آقای مهندس باقر مستوفی یافتیم. متن هردو سوادنامه و دستخط شاه یکی است.

«اگر بلیزاریوس برروی میان فساد ناخلف زمان خود چیره گشت ــ امیر نظام هم بر هموطنان عصر خویش فائق آمد. . . »[۱۶۸] «هرسال کــه برمرگ میرزاتقی‌خان می‌گذرد، برنام نیکش می‌افزاید از آنکه می‌بینند چه انتظار بیهوده‌ای است که وزیر کاردان دیگری را بیابند که اصلاحات او را دنبال کند. دورهٔ کوتاه دولت امیر چون عصر درخشانی در تاریخ جدید ایــران جلوه‌گر است. جهانگردان غربی که از راههای خستگی‌آور دشت مرکزی عراق عبور می‌کنند، یا از تنگه‌های خاموش البرز می‌گــذرند ــ چــون از مکاریان راجع به‌احوال کشورشان بپرسند، بدون تردید همه یکزبان‌گویند: همه‌چیز خراب است، اما در زمان امیرنظام اوضاع دیگری بود»[۱۶۹].

168. R. Watson, p. 364.
169. R. Watson, p. 406.

ضمیمه:

تحلیلی از افسانه و حکایت

دربارهٔ امیرکبیر مانند اغلب مردان نامدار تاریخ، افسانه و حکایت فراوان ساخته‌اند. غیر از بزرگی مقام او ـ تضاد مشاهدات روزمرهٔ زندگی مردم در روزگار میرزاتقی‌خانی با دوره‌های قبل از او و بعد از او ـ و تفاوت عظیمی که میان شخصیت او با زمامداران پیش از او و پس از او وجود داشت ـ فقدان امیر را در هیأت اجتماع ایران محسوس‌تر و نمایان‌تر ساخت. همان موجب گردید که مردم از عارف و عامی بیشتر به یاد دولت او حسرت خورند، و همان انگیزهٔ عمدهٔ افسانه‌پردازیها شده است.

این نکته را روشن کنیم که برخی مطالب که دربارهٔ امیر نوشته‌اند و به ظاهر حکایت می‌نمایند، عین وقایع تاریخ‌اند. از این قبیل است: شرحی که رضاقلی‌خان هدایت راجع به مأموریت خود به خوارزم آورده است؛ مطلبی که اعتضادالسلطنه در خصوص اجرای قانون آبله‌کوبی عمومی گفته است؛ و قضیهٔ سماورساز اصفهانی[1]. اینگونه روایتها مورد بحث ما نیستند. در اینجا از داستانهائی سخن می‌گوئیم که یا در اصل حقیقتی داشته و شاخ برگ بر آن افزوده‌اند، و یا حکایتهائی که صرف افسانه‌اند.

در مطالعهٔ این قصه‌ها، با سنت تاریخ‌نگاران خودمان کاری نداریم که تاریخ و افسانه را به‌هم آمیزند و چیزی پردازند که نه تاریخ است و نه افسانه. در این کار نیز مثل دیگر مباحث تاریخ ما پیرو روش مستقل خودمان هستیم.

داستانها و افسانه‌های راجع به میرزاتقی‌خان از دو جهت درخور مطالعه هستند: از نظر شناخت افکار عامهٔ مردم، و از نظر تحلیل تطبیقی در ماهیت آن حکایتها. به عبارت دیگر می‌خواهیم بدانیم از بررسی تطبیقی این افسانه‌ها چه نتیجهٔ کلی بدست می‌آید، و از نظر کیفیت، اذهان مردم را چه حقایقی ربوده که درآن باب قصه ساخته‌اند.

---

۱. به‌این مطالب قبلا توجه‌داده‌ایم.

راجع به منابع حکایتها باید دانسته شود که در نوشته‌های برخی از مؤلفان معاصر امیر چند حکایتی ثبت گردیده از جمله: در «کتابچهٔ قانون» نوشتهٔ محمد شفیع قزوینی در قواعد و تنظیمات زمان میرزاتقی‌خان که در ۱۲۶۸ نوشته است. دیگر «تاریخ قاجاریه» تألیف میرزا احمد وقایع‌نگار. این دو نویسنده امیر را می‌شناختند، خاصه وقایع‌نگار از زمان سفارت ارزنةالروم با او محشور بوده است. اما منابع عمدهٔ حکایت و افسانهٔ راجع به امیر به ترتیب تاریخ عبارتند از:

۱ـ «صدرالتواریخ» حاوی سیزده حکایت است. نویسندگان صدرالتواریخ در جوانی، زمان امیر را درك کرده بودند، و بعد داخل خدمت وزارت انطباعات گشته‌اند. آن حکایتها اغلب مأخذ تاریخی دارند.

۲ـ «نوادرالامیر» نگارش حاج شیخ اسماعیل شیخ‌المشایخ امیر معزی شامل نود و چند حکایت است. نویسنده خود اهل ادب بود و مدتی سمت کتابداری کتابخانهٔ سلطنتی را داشت، و آن حکایتها را با یك یا دو واسطه شنیده و با ذکر نام راوی آورده است. مرحوم شیخ‌المشایخ آن کتاب را در دسترس ما قرار داد و چند حکایت را در چاپ اول این کتاب آوردیم. قسمتی از نوادرالامیر در روزنامهٔ «افکار ایران» (از شمارهٔ ۹ مورخ ۲۹ مرداد ۱۳۲۲) انتشار یافته است.

۳ـ «آگهی شهان از کار جهان» گردآوردهٔ حاج شیخ محمدحسن جابری انصاری. نویسنده از معاصران ماست و کتابش شامل داستانهائی از پادشاهان و وزیران ایران از پیش از اسلام تا زمان حاضر می‌باشد، و در چهار جلد در اصفهان بطبع رسیده است. در جلد سوم (از صفحهٔ ۳۷ تا ۶۲) قصه‌هائی راجع به امیر می‌خوانیم. ارزش این حکایات به نسبت آنچه در منابع دیگر آمده ناچیز است، و کمتر تازگی دارد و آنچه تازه است افسانهٔ صرف است بدون اینکه لطف افسانه را داشته باشد. برخی از آنها در کتاب «میرزاتقی‌خان امیرکبیر» نگارش دانشمند فقید عباس اقبال نیز نقل شده است.

علاوه بر منابع مزبور در تاریخ بیداری ایرانیان تألیف ناظم‌الاسلام کرمانی، داستانهائی ضمن شرح میرزاتقی‌خان آمده است.

از مطالعهٔ تطبیقی همهٔ آن حکایتها و افسانه‌ها این نتیجه‌گیری را می‌کنیم:

اذهان مردم را بیش از هر چیز عدالت‌پروری و درستی امیر و پیکار با رشوه‌خواری، و ایجاد نظم و امنیت کشور ربوده است. بعد از آن موضوع قدرت و تدبیر امیر است که حدی بر آن نشناخته‌اند. خیال می‌کردند امیر نقشهٔ تسلط بر افغانستان و ترکستان و بین‌النهرین را داشته و حتی فتح قفقاز و هندوستان را در سر می‌پرورانده است. تأثیر ژرف شخصیت امیر را در افکار مردم از اینجا می‌توان شناخت که آن معانی در نوشته‌های نسبتاً جدی هم منعکس گردیده است. یکی معتقد بود: «اگر میرزاتقی‌خان تا به حال که هجده سال از سلطنت اعلیحضرت شهریار تاجدار می‌گذرد، زنده بودی ممالك افغانستان و ازبك، ترکستان و بغداد و داغستان در جزو بلوکات ایران‌بود؛ اعلیحضرت همایونی سکهٔ شاهنشاهی آسیا را به‌نام مبارك زده بود»[۲].

موضوع دیگر دستگاه خبررسانی امیر در سفارتخانه‌های خارجی و در سرتاسر

۲. شرح عیوب و علاج نواقص مملکتی ایران، خطی.

مملکت است که به عقیدهٔ مردم امیر برهرچیزی آگاهی می‌یافت، و آن به‌صورت کرامت درآمده بود. از آن گذشته علاقهٔ میرزاتقی‌خان به ترویج صنعت داخلی و جلوگیری از فروش کالای فرنگی، در حکایات منعکس است. همچنین علاقهٔ امیر به حفظ حیثیت و آبروی خود و مملکت جنبهٔ دیگر اعتقادات مردم را نسبت به او می‌سازد.

افکار عمومی مردم بیشتر در جهات مزبور سیر می‌کرد. ما چند داستان منتشر نشده را برگزیده‌ایم از جمله شش حکایت از صدرالتواریخ که اعتبار آن از دیگر مجموعهٔ حکایات بیشتر است[۳]. راجع به دورهٔ جوانی امیر هم قبلا دو قصه خواندیم.

«قرار و مدار امیرکبیر چنان بود که صد دینار پول از [ممالك] محروسه به دول خارجه نرود. چنانچه در مجلس خان‌باباخان سردار من باب شکوه امیری، غلیانی در مجلس آوردند در وقتی که بعضی از اهل سفارت حضور داشتند. امیر اول تصدیق تحسین غلیان فرمودند، بعد استفسار قیمت نمودند. سردار عرض کردند: دوازده تومان. امیر غلیان را بیرون آورده حکم فرمودند: از غلیان کار تهران استعمال نمائید. همین فقره در عموم اولیای دولت انتشار یافت، کلا غلیان بدل بکار بردند»[۴].

*

علی‌نقی‌خان نظام لشکر روایت می‌کرد: در زمان طغیان سالار در خراسان فرمانده فوج عراقی بودم. قبل از عزیمت به مشهد مقداری تنقلات و سوغات عراقی و چند کیسه پول برداشته به تهران آمدم و به خانهٔ امیر رفتم. همینکه آنها را تقدیم حضور امیر کردم، سخت متغیر شد، گفت: من به پدر شما یاور محمدعلی‌خان اخلاص داشتم. از شما می‌پرسم این پول را از چه محل به من می‌دهید، و من به چه عنوان می‌گیرم؟ چون اهل عراق بودیم امیر سوغاتی را قبول کرد و در عین تغیر، چهرهٔ بشاشی بخود گرفت، گفت: بد نیست بعد از چند سال باسلق هزاوه بخوریم. اما دیگر هدایا و پولها را پس داد و اظهار کرد: به شما ایراد نمی‌گیرم، شما تقصیر ندارید، تقصیر از بزرگترهای شما بوده است؛ از عمل شما صرف‌نظر می‌شود، و امیدوارم این وضع از دستگاه دیوان برافتد[۵].

*

«وقتی کسی به دیگری مدعی شد که هزار تومان از تو طلب دارم، و سند ابراز کرد. هر دو نزد امیر رفتند. مدعی طوری چابکی کرد که طلبکاری او بر میرزا تقی‌خان ثابت شد. حکم کرد تا هزار تومان از مدعی‌علیه گرفتند و به عارض دادند. بعد از چندی آن مظلوم به در خانهٔ شرع رفت و بیچارگی خود را مدلل داشت. حاکم شرع از فحول علما بود، به میرزاتقی‌خان نوشت که این تنخواه از این شخص بدون

۳. مأخذ دو حکایت اول را ذکر کرده‌ایم، بقیه از صدرالتواریخ است.
۴. محمد شفیع قزوینی، کتابچهٔ قانون، خطی.
۵. این داستان را آقای ابراهیم دهگان از قول محمدرضاخان سالارحشمت نوهٔ نظام‌لشکر ثبت کرده‌اند. (از نامهٔ خصوصی آقای دهگان به‌نگارنده به‌اختصار نقل شد).

حقانیت گرفته شده است، حکم به استرداد آن کنید. میرزاتقی‌خان گفت: حکم همان است که کرده‌ام. لکن چون آقا اینطور مرقوم داشته‌اند، هزار تومان از خودم می‌دهم. فوراً هزار تومان به مدعی علیه داده و حکم جاری شدهٔ خود را منسوخ نساخت».

*

«وقتی در رکاب همایونی به طرف اصفهان می‌رفته است، محض آسایش رعایا حکم کرد که خیل و مرکب هر کس داخل در مزرعه‌ای شود و به چمن مردم اذیت و ضرر رساند، صاحب آن را سیاست خواهم کرد. از قضا اسب قیمتی محمدحسن‌خان سردار که التزام رکاب داشت، از بند رها شده به مزرعه درآمد. صاحب مزرعه عارض شد. حکم کرد تا اسب را نگاهدارند که صاحب آن پیدا شود. محمدحسن‌خان سردار چون دانست که در باب اسب او به امیر عرض کرده‌اند، ناچار ترك قاطر کرده، عنوان تملك ننمود. و تا سه روز آن اسب بی‌صاحب بود. آخرالامر امیر آن را به همان صاحب مزرعه بخشید. و شاهزاده بعد از وفات امیر این قضیه را بیان کرده بود که تا آن زمان اظهار نمی‌داشت».

*

«از عجایب روزگار آنکه در کوچه و بازار هر کس دست از آستین جبه بیرون نمی‌آورد، به حکم امیر آستین جبهٔ او را می‌بریدند، و تمام مردم با ادب و وقار حرکت می‌کردند. کسی نمی‌توانست با آستین پاره بیرون آید، و نویسندگان حتماً جبه در دوش داشتند. و سایرین که اهل قلم نبودند جرأت نداشتند که لباس میرزایان و محترمین را برای خود اختیار کنند».

*

«وقتی که امیر با موکب همایونی از اصفهان به طرف تهران می‌آمدند، در قم توقفی کردند. در آن زمان غلیان‌بلور از انگلیس می‌آوردند و یکی پنج تومان می‌فروختند، و نهایت آب‌و تاب و صفا و بها داشت، و اعیان به آن غلیانها مجلس خود را با شکوه می‌داشتند، و مباهات می‌کردند. هنگام توقف به قم کوزه‌گران غلیان سفالی ساخته به حضور آوردند، و سرهای گلی بر آن گذاشتند. امیر فرمود: که همان غلیانها را چاق کنند و در مجلس آرند، و استعمال نمایند. همینقدر در آن روز گفت که: این غلیانهای گلی خوب چیزی است و استعمال آن دور از سلیقه نیست. به همین یك سخن، روز دیگر در هیچ مجلسی غلیان بلور تراش انگلیس دیده نشد؛ همگی بنا به متابعت او عادت خود را برشرب غلیانهای سفالی قرار دادند»[۶].

*

«امیر زمانی قدغن کرده بود که کسی شراب نفروشد. روزی غلام سیاهی به خانهٔ یك نفر ارمنی در آمد و شراب خواست. وی امتناع کرد. غلام سیاه بیشتر اصرار نمود و بنا به‌اذیت گذاشت... ارمنی ظرفی برداشت و به سر کوچه آمده،

۶. درنسخهٔ مسودهٔ صدرالتواریخ. محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه روی این حکایت را خط کشیده و در حاشیه نوشته است: «لازم نیست که این مطلب نوشته شود، چندان اهمیت ندارد». بعد آن را پسندیده، در حاشیه اضافه‌کرده است: «صحیح است». غلامحسین ادیب نویسندهٔ شرح حال امیر نیز به‌منشی گفته: «خیر، بنویسید، صحیح است».

صد دینار سرکه شیره خرید و در آن آب ریخت و به نزد غلام آورد. غلام یك دفعه سرکه‌شیره را سر کشید، و بیرون دوید و چنان پنداشت که حالا باید مست شود و عربده کند. بنا به فطرت خود صدا بلند کرد، و تیغ برکشید، و به دنبال این و آن دوید. مستحفظین شهر او را گرفتند و نزد امیرش بردند. محض مؤاخذه ارمنی را احضار کرد که از شراب فروختن او مؤاخذه کند. ارمنی حاضر شد، و قصه باز گفت که من سرکه‌شیره به این سیاه داده‌ام که چنین بدمستی می‌کند. چون غلام این بشنید روی خود را به ارمنی کرده گفت: پدرسوخته چرا نگفتی سرکه‌شیره است که من بدمستی نکنم و از حالت طبیعی بیرون نشوم. امیر بخندید، غلام را گوشمالی بداد، و ارمنی را مرخص فرمود».

*

«هنگامی که موکب همایونی از اصفهان مراجعت به تهران می‌فرمود، سراپردهٔ امیر را به نزد خیام گردون احتشام همایونی برسرپا نمودند. پیشخدمتی به احضار و شرفیابی امیر مأمور شد. نزد وی آمد، پس از تعظیم عرض کرد: شاه شما را خواسته است. امیر در حالت فکر بود، از روی اندیشه به زمین نگاه می‌کرد. ملتفت سخن پیشخدمت نشد. باز آن مأمور بعد از لحظه‌ای تأمل عرض کرد: شاه شما را خواسته است. امیر به همان دستور به فکر و اندیشه غرق شده، التفاتی ننمود. پیشخدمت باز لختی ایستاد، دید که در امتثال امر همایونی تأخیر پیدا شد. جرأت کرد و پیشتر آمد، و به صوت جلی گفت: شاه شما را خواسته است، عاجلا تشریف بیاورید. امیر از آن حالت اندیشه [ـ] آمده گفت: خانه‌ات خراب شود که نگذاشتی که سراپردهٔ ناصرالدین شاه را به کنار رود جیحون (سرحد حقیقی ایران) بکوبم. این بگفت و به حضور رفته، به سؤال و جواب خود پرداخت».

منابع

این کتاب بر مآخذ اصیل تاریخ بنیان نهاده شده‌است؛ دیگر نوشته‌ها هر چه هستند (از فارسی و فرنگی) جزو منابع درجهٔ دوم بشمار می‌روند. به منابع درجهٔ دوم تا حدی توجه داریم که اسنادی تازه یا آگاهیهای معتبر مستندی دربر داشته باشند، وگرنه بکار ما نمی‌خورند.

نوشته‌های تاریخ‌نگاران ایرانی همزمان میرزاتقی‌خان، اطلاعات مفیدی را راجع به امور داخلی ایران بدست می‌دهند. اما دربارهٔ آنچه مربوط به شخص امیرکبیر می‌شود ارزش گفتارشان بکلی متفاوت است. لسان‌الملك سپهر مؤلف ناسخ‌التواریخ راست‌گفتاری پیشه نداشته، سخنش بی‌مقدار است. حتی محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه تا یك درجه جانب انصاف را نگاه داشته است. در میان مورخان آن زمان دو نفر یعنی میرزا احمد وقایع‌نگار شیرازی، و همشهری او میرزا جعفرخان حقایق‌نگار خورموجی صاحب استقلال رأیند. وقایع‌نگار می‌نویسد: «چون فقیر در صدر این مختصر عرض کردم که مدارم بر ملاحظهٔ کسی نیست، و مقصودم راست‌نویسی است، می‌ترسم اگر در حق امیر زیاده اطناب شود در نظر بعضی از ناظرین اغراق جلوه نماید، و حال آنکه نه امیری باقی است و نه کسی از او مانده، و نه فقیر». حقایق‌نگار این اندازه هم ملاحظه نکرده، با وجود آنکه در زمرهٔ مورخان درباری بوده است، در قضیهٔ کشتن امیر برشاه جسته گریخته خرده می‌گیرد، و میرزا آقاخان نوری را رسوا ساخته است. حقایق‌نگار به عتبات تبعید گردید، و در «المآثروالآثار» که نام تاریخ‌نویسان درباری ذکر گردیده (ص ۲۷) نامی از او برده نشده است.

از نوشتهٔ رضاقلی‌خان هدایت در «فهرست‌التواریخ»، و غلامحسین ادیب در «صدرالتواریخ» برمی‌آید که هر دو به مقام تاریخی امیر پی برده بودند. اما هدایت آن شهامت را نداشته که همه چیز را در روضة‌الصفا بنویسد، و غلامحسین ادیب برای خاطر اعتمادالسلطنه مجبور گشته یکی دو مطلب مجعول را بیفزاید. نوشتهٔ غلامحسین ادیب منهای آن قسمت بسیار ارزنده است. حتی متذکر گردیده که: «این وزیری است که باید در حق او کتابها نگاشت و شرحها داد. حالتش خیلی شبیه به نادرشاه

بوده، و به این جهت نهایت تمجید را دارد».

برجسته‌ترین مؤلفان اروپائی «ربرت واتسون» منشی سفارت انگلیس، و «دکتر پلاك» اطریشی پزشك مخصوص شاه هستند. نوشتهٔ واتسون از دو نظر درخور دقت است: او که اسناد سفارت انگلیس در اختیارش بوده (حتی جمله‌بندی و عبارات گزارشهای شیل راجع به ثبت وقایع، در کتاب او بچشم می‌خورد) نخواسته به انتقاد‌های وزیر مختار انگلیس از امیر علنی پاسخ بدهد. اما زندگانی سیاسی امیر را درست در جهت عکس برخی از گزارشهای شیل نگاشته، و سیاست ملی او را علیه رویهٔ انگلیس و روس موجه دانسته است. در معنی، ایرادهای شیل را بر اصول سیاست امیر خطا شمرده است. حتی برخی نکته‌های مهمی که شیل نخواسته به دولت خود اطلاع دهد، او آورده است. نکتهٔ دوم اینکه واتسون با نوشته‌های متفکران تاریخ قرن هجدهم و نوزدهم آشنائی داشته، به همین جهت شخصیت میرزاتقی‌خان را در چشم‌انداز تاریخ بررسی کرده است. اما شعور وزیر مختار انگلیس به این حد نمی‌رسید. کتاب واتسون در آثار همهٔ نویسندگان انگلیسی بعد از او اثر گذاشته است از جمله: مارکام، رالینسون، گلدسمید، و لرد کرزن. هوشمندی و شیوهٔ آزادمنشانهٔ آن‌مورخ انگلیسی درخور تحسین است. راستش را بخواهید واتسون از همهٔ تاریخ‌نویسان ایرانی در قرن گذشته که راجع به میرزاتقی‌خان چیزی نوشته‌اند ـ داناتر و با انصافتر است.

در کتاب دکتر پلاك اطلاعات دقیق و نکته‌های تازه‌ای آمده است. هر چه از کتاب دکتر پلاك نقل گردیده، از ترجمه‌ای است که نویسندهٔ ارجمند آقای محمدعلی جمالزاده از آن کتاب نمودند و برای نگارنده فرستادند. از لطف ایشان تشکر صمیمی دارم. مؤلفان فرنگی که میرزاتقی‌خان را دیده و کم یا بیش شناخته بودند «ربرت کرزن»، «خانم شیل» و «بی‌نینگ» انگلیسی هستند. خاصه ربرت کرزن که با میرزا تقی‌خان در ارزنةالروم محشور بوده و به هوش سیاسی فوق‌العادهٔ او پی برده است.

روش ما در ذکر مآخذ اروپائی بطور کلی این است که نام نویسنده و صفحهٔ کتاب را بدست داده‌ایم. و برای مشخصات هر کتاب به فهرست منابع خارجی مراجعه خواهند نمود.

منابع کتاب را به طریق زیر طبقه‌بندی کرده‌ایم و آن را روش علمی درست تشخیص داده‌ایم:

۱. مدارك اصیل

اسناد وزارت امور خارجهٔ ایران:

مهمترین منابع ماست. این اسناد معمولا به صورت مجلد ضبط گردیده و فقط به سنوات تاریخی مشخص گردیده‌اند. تمام اسناد رسمی که در کتاب آمده از اسناد وزارت امور خارجهٔ ایران است، مگر آنچه به مأخذ دیگری تصریح شده است.

اسناد وزارت امور خارجهٔ انگلیس:

این اسناد در آرشیو عمومی دولت انگلیس ضبط است. شمارهٔ هر مجلد و

تاریخ‌نامه را بدست داده‌ایم.

اسناد وزارت امور خارجهٔ امریکا :

در آرشیو ملی دولت امریکا موجود است. اسناد مربوط به آغاز روابط ایران و آمریکا در جلد هفتم «عهدنامه‌ها و دیگر اسناد بین‌المللی دولت متحدهٔ امریکا» به کوشش «میلر» انتشار یافته است، (واشنگتن ۱۹۴۲).

اسناد رسمی روسی:

متن برخی از گزارشهای دالگوروکی وزیر مختار وقت روس در تهران، ضمیمهٔ کتاب «شورش بابیه» به کوشش «ایوانف» منتشر گردیده است. بیش از این اندازه به اسناد روسی دسترسی نداشتیم.

اسناد بیوتات سلطنتی:

اسناد بیوتات سلطنتی و کتابخانهٔ سلطنتی شامل نامه‌های تاریخی از جمله برخی از نامه‌های خصوصی امیر به ناصرالدین شاه و دستورهای شاه است.

اسناد تاریخی خان‌ملك ساساني:

شامل اصل اسناد یا سواد و یا عکس آنها که مرحوم احمدخان ملك ساسانی در اختیار نگارنده قرار دادند.

اسناد تاریخی میزان آقاسی:

اسماعیل‌خان میزان آقاسی از اواخر دورهٔ فتحعلی‌شاه تا ۱۲۷۳ اغلب مباشر شیلات بحرخزر بوده است. نامه‌های دولتی و فرمانهائی که به‌نام او صادر گردیده در مجموعه‌ای گردآوری شده است. (کتابخانهٔ ملی ملك).

نامه‌های روزانهٔ امیرکبیر به شاه:

شامل دو قسمت است: تعداد یکصدوهشتادوپنج نامهٔ خصوصی امیر به صورت طومار که در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی مضبوط است. و دیگر نزدیك به یکصد نامه که در مجموعهٔ شمارهٔ ۶۲۹ همان کتابخانه ضبط گردیده و شامل چند دستخط شاه نیز می‌باشد. همهٔ نامه‌های هر دو قسمت در اصل در تصرف معیرالممالك بوده است. برخی نامه‌های دیگر هم از منابع خصوصی بدست آمد که تصریح شده است.

مجموعهٔ کاغذهای امیرکبیر:

شامل دویست و هفت نامهٔ امیر به ناصرالدین شاه، به علاوهٔ سه نامهٔ او به اهل دولت، به علاوهٔ چند نامهٔ میرزا محمدعلی‌خان شیرازی وزیر اَمورخارجه به امیر. این مجموعه هم در تصرف دوستعلی‌خان معیرالممالك بوده، بعد به تصرف دکتر قاسم غنی درآمد، و بعد فروخته شد. عکس آنها در تصرف من است.

نامه‌های تاریخی:
مجموعهٔ اسناد رسمی در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا، شمارهٔ ۲۷۲۴۵. نسخهٔ عکسی آن نزد نگارنده است.

نامه‌های تاریخی:
چند نامهٔ تاریخی از عباس‌میرزا نایب‌السلطنه که در آنها به میرزاتقی‌خان اشاره‌ای رفته است. این اسناد را آقای ابراهیم دهگان در اختیار نگارنده قرار دادند.

منشآت میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام:
نسخهٔ خطی در کتابخانهٔ ملی ملك. در این مجموعه برخی کاغذها دیده می‌شود که در منشآت چاپ معتمدالدوله (تهران ۱۲۸۰ ق.) نیست. از هر دومأخذ استفاده کرده‌ایم.

مجموعهٔ اسناد:
شامل مکاتبات و فرمانهای رسمی در حمایت زردشتیان، چاپ بمبئی، ظاهراً در حدود ۱۸۸۲ م.

مجموعهٔ اسناد تاریخی:
نامه‌های رسمی از زمان صفویه تا قاجاریه که سابقاً متعلق به کتابخانهٔ مرحوم عباس اقبال بود، و آن مرحوم در دسترس نگارنده قرار داده بود.

صورت مذاکرات صدر در پطرزبورگ:
شامل مذاکرات میرزامحمدحسین صدر، مصلحتگذار ایران با معاون وزارت امور خارجهٔ روس. (کتابخانهٔ ملی ملك).

وصیت‌نامهٔ عباس‌میرزا:
نسخهٔ اصل وصیت‌نامهٔ عباس‌میرزا نایب‌السلطنه. (کتابخانهٔ ملی ملك).

نامه‌های تاریخی متفرقه:
نامه‌هائی است که تك‌تك از منابع خصوصی بدست آمد، و در هر مورد مأخذ آن تصریح شده است.

۲. آثار منتشر نشده

اعتضادالسلطنه، علیقلی‌میرزا: «اکسیرالتواریخ». نسخهٔ متعلق به کتابخانهٔ مرحوم ابراهیم حکیمی (حکیم‌الملك).
«المتنبئین» در احوال بابیه، نسخهٔ متعلق بـه کـتابخانهٔ مرحوم محمود محمود. (متن آن قسمت را نخستین‌بار منتشر کرده‌ایم).

اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌خان: «صدرالتواریخ». تألیف میرزا محمدحسین فروغی ذکاءالملك ومیرزا غلامحسین ادیب. اعتمادالسلطنه برآن نظارت داشته است. نسخهٔ اصل مسوده که از نظر تاریخی اهمیت خاص دارد در خانوادهٔ مرحوم محمدعلی فروغی موجود است. دوست عزیزم آقای محمود فروغی آن نسخه را در دسترس استفاده قرار دادند، و برادرم‌تهمورس آدمیت نسخه‌ای از روی آن تهیه نمودند.

«خلسه یا خوابنامه» نسخهٔ تصحیح شدهٔ کاملی که آقای محمودکتیرایی بامراجعهٔ به‌نسخه‌های‌متعدد فراهم نموده‌اند.

برجیس مترجم و عبدالله ترجمه‌نویس: «ترجمهٔ روزنامه‌های فرنگستان» ۱۲۶۶ـ۱۲۶۵، کتابخانهٔ ملی ایران.

جهانگیر میرزا: «تاریخ‌نو» کتابخانهٔ مجلس شورای ملی.

«روزنامهٔ سفر هرات»: (نویسنده؟)، نسخهٔ کتابخانهٔ ملی ایران.

ژان داود و میرزا محمدحسین فراهانی: «جهان‌نمای جدید» (در جغرافیای تاریخی و سیاسی و اقتصادی و طبیعی عالم). این کتاب به دستور میرزا تقی‌خان از منابع مختلف اروپائی تدوین گشته، و خود او برآن مراقبت داشته است. برای‌توضیح نگاه‌کنید به حاشیهٔ صفحهٔ ۱۸۴ و ۱۸۵. دو نسخهٔ آن در کتابخانهٔ ملی ایران موجود است.

«سفرنامهٔ خسرومیرزا» به‌روسیه: نگارش میرزا مصطفی افشار، نسخهٔ متعلق به آقای دولتشاهی. نسخهٔ دستنویس دیگری از روی همان نسخه نزد نگارنده است. (زبدهٔ آن را نخستین‌بار منتشر کرده‌ایم).

میرزا صالح شیرازی: «سفرنامه» نسخهٔ کتابخانهٔ موزه بریتانیا.

شرح عیوب و علاج نواقص مملکتی ایران: (مؤلف؟)، تاریخ تحریر ۱۲۸۲، نسخهٔ عکسی نزد نگارنده است.

شیخ‌المشایخ معزی، حاج شیخ اسماعیل: «نوادرالامیر»، (برای توضیح‌نگاه کنید به قسمت افسانه‌سازی و حکایتهای تاریخی).

فرج‌الله منشی: «وقایع اصفهان»، تاریخ تحریر ۱۲۶۶. کتابخانهٔ ملی ملك.

فضل‌الله نوری وزیر نظام، میرزا: «تذکرهٔ تاریخی» در احوال خانوادگی‌میرزا آقاخان نوری، نسخهٔ دستنویس را مرحوم عباس اقبال در دسترس نگارنده قرار دادند.

گزارش کارخانه‌های اسلحه‌سازی: (مؤلف؟)، تاریخ‌تحریر ۱۲۶۸، کتابخانهٔ ملی ملك.

محمد شفیع قزوینی: «کتابچهٔ قانون» (در قواعد و تنظیمات دولتی زمان امیرکبیر) کتابخانهٔ ملی ملك.

محمد صالح تبریزی، میرزا: کتابچهٔ خزاین و معادن ایران، کتابخانهٔ ملی ایران.
محمدعلی‌خان شیرازی: «روزنامهٔ سفارت محمدعلی‌خان به‌فرانسه» آرشیو وزارت امور خارجه. نسخهٔ عکسی نزد نگارنده است.
محمود میرزا: «تاریخ قاجاریه»، تاریخ تحریر ۱۲۵۶، کتابخانهٔ ملی ملك.
مشیرالدوله، میرزا جعفرخان: «تحقیقات سرحدیه» نسخهٔ متعلق به‌کتابخانهٔ مرحوم عباس اقبال، و نسخهٔ کتابخانهٔ وزارت امور خارجه، و نسخه‌ای نیز نزد نگارنده است.
منظومهٔ جنگ سالار: (سراینده ؟)، کتابخانهٔ ملی ایران.
نامه‌های ریشارخان: مرحوم دکتر خلیل‌خان اعلم‌الدوله در دسترس نگارنده قرار دادند. برخی از این یادداشتها در «مقالات گوناگون» نگارش اعلم‌الدوله منتشر شده است.
وقایع‌نگار شیرازی، میرزا احمد: «تاریخ قاجاریه» اصل نسخه در خانوادهٔ وقارالدولهٔ شیرازی است. آقای محمدخان بهادر، بخشی از آن‌را در احوال امیرکبیر تحت عنوان «یك شخص مهم تاریخی» در مجلهٔ ارمغان (سال پانزدهم شمارهٔ ۵) منتشر کرده است.
یعقوب‌خان، میرزا: طرح عریضهٔ محرمانه به ناصرالدین شاه در اصلاحات مملکتی، عکس نسخهٔ خطی در تصرف نگارنده.

۳. آثار چاپی

آقاخان محلاتی، سید محمدحسن: «عبرت‌افزا» بمبئی ۱۲۷۸ ق.
اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌خان: «المآثرالآثار» تهران ۱۲۷۴ ق.
«خلسه یا خوابنامه»، مشهد ۱۳۲۴ ش.
«مرآت‌البلدان ناصری» تهران ۱۲۹۴ ق.
«تاریخ منتظم ناصری» تهران ۱۳۰۰ ق.
«روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه» چاپ ایرج افشار، تهران ۱۳۴۵ ش.
امین‌الدوله، میرزاعلی‌خان: «خاطرات سیاسی» چاپ حافظ فرمانفرمائیان، تهران، ۱۳۴۱ ش.
اعلم‌الدولهٔ ثقفی، دکتر خلیل‌خان: «مقالات گوناگون» تهران ۱۳۲۲ ش.
حاج سیاح: «خاطرات حاج سیاح» چاپ حمید سیاح، تهران ۱۳۴۶ ش.
حقایق‌نگار خورموجی، میرزا جعفرخان: «حقایق‌الاخبار ناصری» تهران ۱۲۸۴ ق.
خان‌ملك ساسانی، احمد: «سیاستگران دورهٔ قاجار» دوجلد، تهران ۱۳۲۸ و ۱۳۴۶ ش.

دهگان، ابراهیم: «تاریخ اراك»، اراك ۱۳۴۵ ش.
نسب خانوادهٔ قائم‌مقام «سالنامهٔ فرهنگ اراك» ۱۳۳۹ ش.
روزنامهٔ وقایع اتفاقیه، تهران، از ۱۲۶۷ ق. به‌بعد.
ژوبر، پ: «مسافرت به ارمنستان و ایران» ترجمهٔ محمود هدایت، تهران ۱۳۲۲ ش.
شیخ جابری، محمد حسن انصاری: «آگهی شهان از کار جهان» ج۳، اصفهان ۱۳۱۴ ش.
طاهر اصفهانی، حاج‌میرزا: «گنج شایگان» تهران ۱۲۷۲ ق.
کسروی، احمد: «بهاییگری» تهران ۱۳۲۲ ش.
گوبینو، کنت‌دو: «مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی» ترجمهٔ [فره‌وشی، تهران ۱۳۳۹ ش].
لاچینی، ابوالقاسم: «عباس میرزا نایب‌السلطنه»، تهران، ۱۳۲۶ ش.
لسان‌الملك سپهر، میرزا تقی: «ناسخ‌التواریخ» تهران ۱۲۷۳ ق.
محمدیوسف هروی: «عین‌الوقایع» (کلیات ریاضی)، مشهد ۱۳۲۴ ق.
محمد حسین گلبن، میرزا: «حالت» تهران ۱۳۲۴ ش.
محمود، محمود: «تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس» ۸ جلد، ۱۳۳۳ـ۱۳۲۹ ش.
مخبرالسلطنهٔ هدایت، مهدیقلی: «گذارش قسمت سوم» تهران ۱۳۳۳ ق.
مستوفی، عبدالله: «شرح زندگانی من» ج۱، تهران ۱۳۲۴ ش.
مظفرالدین شاه: «سفرنامهٔ فرنگستان» تهران ۱۳۱۹ ق.
معیرالممالك، دوستعلی‌خان: «یادداشتهایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه»، تهران.
ملك‌آرا، عباس‌میرزا: «شرح حال عباس‌میرزا ملك‌آرا» چاپ عبدالحسین نوائی، تهران ۱۳۲۵ ش.
میرزاجانی کاشانی، حاجی: «نقطةالکاف» لیدن ۱۳۲۸ ق.
نادرمیرزا: «تاریخ و جغرافیای دارالسلطنهٔ تبریز» تهران ۱۳۲۳ ق.
ناصرالدین‌شاه: «روزنامهٔ سفر از تهران الی کربلا» تهران ۱۲۸۷ ق.
«سفرنامهٔ عراق» تهران ۱۳۰۹ ق.
«سفرنامهٔ مازندران» تهران ۱۲۹۴ ق.
هدایت، رضاقلی‌خان: «تاریخ روضةالصفای ناصری» تهران ۱۲۷۴ ق.

۴ـ آثار خارجی

Aitchison, C. U. *A, Collection of Treaties ... and sanads,* Vol. 13, Calcutta, 1933.

Berezin, I, *Puteshestuiye Po Severnoy Persii,* Kazan, 1852.

Binning, R. B. M, *A Journal of Two Years' Travel in Persia ...,* 2 Vols London. 1857.

Black, Ch., *The Marquess of Dufferin and Ava,* London, 1903.

Browne, E. G., *Materials For the Study of the Babi Religion,* Cambridge, 1918.

Brugsch, H. C., *Reise der Königlichen Preussischen Gesandtschaft nach Persien 1860 und 1861,* 2 Vols. Leipzig 1862 - 3.

Correspondance Entre le Comte de Gobineau et le Comte de Prokesch, Paris, 1933.

Curzon, G. N,. *Russia in Central Asia in 1889, and the* Anglo-Russian Question, London. 1889.

Curzon, R., *Armenia: A Year at Erzeroum, and on the Frontiers of Russia, Turkey and Persia,* London, 1854.

Dutemple, E., *Les Kadjars: Vie de Naser-ed-Din Shah,* Paris, 1879.

Eastwick, E. B., *Journal of a Diplomat's Three years' Residence in Persia,* 2 Vols. London. 1864.

Ferrier, J. P., *Caravan Journeys and Wanderings in Persia, Afghanistan, and Beloochistan,* Trans. by Capt. W.

Jess, London, 1856.
Fraser, J. B., *A Journey to Khorasan* ..., Lnodon, 1825.
The Persian Pronivces of the Caspion Sea ..., London, 1826.
Freygan, W., *Letters From the Caucasus* ..., London, 1823.
Gobineau, de., *Les Religions et les Philosophies dans L, Asie Centrale,* Paris, 1957.
Galdsmid, F. J., *Eastern Persia,* 2 vols. London, 1867.
Kelly, J., *Britain and The Persian Gulf,* Oxford, 1968.
Kotzebue, M., *Narrative of a Journey into Persia* ..., London, 1819.
Lane — Poole, S., *The Life of Stratford Canning,* 2 vols. London, 1888.
McNeill, J., *Progress and Present Position of Russia in The East,* London, 1838.
Malcolm — Smith, E. F., *The Life of Stratford Canning,* London, 1933.
Markham. C. R., *A General Shetch of The History of Persia,* London, 1874.
Morier, J., *A Journey Through Persia* ..., London 1812.
Neligan. A. R., *The Opium Question With Special Reference to Persia,* London, 1927.
Orsolle, E., *Le Caucase et la Perse,* Paris, 1882.
Polak, Dr. J., *Das Land Und Seine Bewohner,* 2 vols. Leipzig. 1863.
Porter, R., *Travels in Georgia, Persia* ..., 2 vols. London 1821 — 1822.
Sheil, Lady, *Glimpses of Life and Manners in Persia,* London 1856.
Stuart, W., *Journal of a Residence in Northern Persia* ..., London 1835.
Watson, R. G., *A History of Persia from the Beginning of Nineteenth Century to the year 1858,* London 1866.
Yule, H., The Book of Ser Marco Polo, 2 vols, London 1875.

فهرست نام کسان

آ

آقانیاز ـ ۶۰۳
آدمیت، تیمورس ـ ۵۶ح، ۳۵۹ح، ۷۷۰
آرتور کونولی ـ ۲۴۴
آرمسترونگ ـ ۱۶۲
آصف‌الدوله، اللهیارخان دولو ـ ۳۲، ۳۴، ۱۹۷، ۲۰۰ـ۲۰۲، ۲۲۱، ۲۳۳ـ۲۳۵، ۲۴۳ـ۲۴۷، ۲۶۱، ۳۴۹، ۴۶۵، ۷۵۹
آغا بهرام خواجه ـ ۱۹۷، ۱۹۹
آغا جوهر خواجه ـ ۶۸۸، ۶۸۹، ۷۳۱
آغامحمدخان ـ ۴۷۲، ۵۹۵
آقاجان‌بیك ـ ۵۳۵
آقاخان امین‌الصحه ـ ۱۹۳ح
آقاخان کرمانی ۴۴۴ح
آقاخان محلاتی ـ ۲۰۴ح، ۲۳۲، ۲۴۸، ۲۵۵ـ۲۶۱، ۷۷۱
آقاخان نوری، میرزا = اعتمادالدوله ـ ۲۵، ۱۸۶، ۱۹۴ـ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۱۴، ۲۱۶ـ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۶۹ـ۲۷۱، ۲۷۴، ۲۸۴، ۳۴۹، ۳۶۱، ۵۱۲، ۵۷۵، ۵۷۷، ۵۹۶، ۵۹۷، ۶۲۹، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۵، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۶۵، ۶۶۹ح، ۶۸۰، ۶۸۱ح، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۷ـ۷۰۲، ۷۰۴ـ۷۱۰، ۷۱۲، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۸ـ۷۲۲، ۷۲۴ـ۷۲۶، ۷۲۸، ۷۳۰، ۷۳۳ـ۷۳۹، ۷۴۱، ۷۴۴ـ۷۵۱، ۷۵۳ـ۷۵۹، ۷۶۶، ۷۷۰
آندره نمساوی ـ ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۷۹
آندره نی ـ ۲۹۲
آنیچکف (کنسول روس) ـ ۱۹۲، ۵۴۳

الف

ابـراهیم، میرزا (عموی میرزاملکم) ـ ۲۰۹، ۳۷۹، ۵۴۸
ابراهیم‌آقا، سرهنگ ـ ۵۱۵ح
ابراهیم ارمنی، میرزا ـ ۶۷۹ح
ابراهیم پاشا ـ ۶۹
ابراهیم حکیمی، حکیم‌الملك ـ ۷۶۹
ابراهیم‌خان دریابیگی، میرزا ـ ۴۰۹ـ۴۱۱، ۴۹۳
ابراهیم‌خان کارپرداز، میرزا ـ ۳۳۴
ابراهیم دهگان ـ ۲۰ح، ۲۱ح، ۲۳ح، ۳۳ح، ۷۶۳ح، ۷۶۹، ۷۷۲
ابراهیم سلطان ـ ۲۴۲
ابراهیم لشکرنویس وزوائی ـ ۱۹۶
ابردین، لرد ـ ۷۶، ۷۹، ۸۰، ۸۶، ۹۱،

۱۱۷، ۱۴۰
ابوالحسن‌خان، سردار ـ ۲۵۸، ۲۵۹
ابوالحسن‌خان شیرازی، میرزا ـ ۳۲، ۹۹ح، ۱۰۰ح، ۱۲۳، ۱۶۹، ۲۰۷
ابوالحسن غفاری، میرزا = صنیع‌الملک ـ ۲۸، ۳۷۲
ابوالفتح بستی ـ ۳۱
ابوالفتح علی‌بن محمدالکاتب ـ ۳۱ح
ابوالقاسم، میرزا (پیشکار فارس) ـ ۳۲۲
ابوالقاسم امام جمعه تهران، میرزا ـ ۱۹۷، ۲۱۴، ۳۴۸، ۴۲۴ـ۴۲۹، ۴۳۲، ۴۵۱، ۴۵۳، ۵۶۸
ابوالقاسم لاچینی ـ ۷۲۲ح، ۷۷۲
ابوت انگلیسی ـ ۴۱۳، ۴۴۹
ابوطالب شقاقی ـ ۷۰۶
اتابك اعظم ـ ر. ك. تقی‌خان امیرکبیر
احتساب‌الملك ـ ۷۲۹ح
احتشام‌السلطنه ـ ۲۵
احمد، میرزا ـ ۷۲۶
احمد قندساز ـ ۱۱۲، ۳۹۱
احمد احسائی، شیخ ـ ۴۴۳، ۴۴۴
احمد اصفهانی، میرزا ـ ۲۵۶
احمدپاشا ـ ۶۹
احمدخان (کارپرداز تفلیس) ـ ۳۲۹، ۵۷۵، ۵۷۷
احمدخان ساعدالملك، میرزا (پسر امیرکبیر) ـ ۲۰ح، ۲۳، ۲۴، ۶۸۲، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۳۸
احمدخان فراهانی، میرزا ـ ۳۱۰، ۶۲۵، ۶۲۶
احمدخان‌وقایع‌نگارشیرازی، میرزا ـ ۷۱، ۱۹۷، ۶۸۹، ۶۹۱ح، ۷۰۴، ۷۰۵ح، ۷۶۲، ۷۶۶، ۷۷۱
احمد طبیب کاشانی، میرزا ـ ۳۶۶، ۴۵۱، ۴۵۳، ۴۵۴
احمد کسروی ـ ۴۴۲ح، ۴۵۶، ۴۵۷ح، ۷۷۲
احمد مستجاب‌الدعوه، ملا ـ ۷۳۴ح
احمد نقیب‌زاده، سید ـ ۶۰۷
احمد هروی، میرزا ـ ۴۵۲
ادیب‌الملك ـ ر.ك. عبدالعلی‌خان
ادیب‌الممالك فراهانی ـ ۴۴
اردشیر میرزا ـ ۴۴۱، ۷۳۶ح
استانیو، دکتر ـ ۳۳۵
استفن‌سون، مهندس ـ ۲۲۱، ۴۱۶
استنله فرانسوی ـ ۲۹۷
استوارت ـ ۱۸۱
استودارت، کلنل ـ ۲۴۴
استینوف ـ ۱۴۳ح، ۱۴۸، ۱۵۴
استیونس ـ ۱۸۴ح، ۲۶۶، ۳۹۵، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۵، ۵۳۶، ۵۴۰ـ۵۴۳، ۵۴۵، ۵۴۶، ۶۷۵، ۷۵۵
اسحق، میرزا ـ ۲۲ح، ۳۰
اسدالله واعظ زنوزی، میرزا ـ ۴۱ح، ۶۶۹، ۶۷۰
اسعد پاشا ـ ۱۰۴ـ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۹
اسکندرخان ـ ۳۲۲، ۳۲۴
اسکندرکبیر ـ ۱۶۳
اسماعیل، میرزا ـ ۴۷۸
اسماعیل جدیدالاسلام ـ ۶۸۴
اسماعیل‌خان فراشباشی ـ ۱۹۷، ۱۹۹
اسماعیل‌خان‌میزان‌آقاسی ـ ۴۰۹، ۴۱۰ح، ۴۱۱، ۷۶۸
اسمیت، گلد ـ ۱۰۶، ۱۰۷، ۷۳۲، ۷۵۵، ۷۶۷
اشرف‌خان ـ ۳۸۰
اطرام ـ ۲۵۷
اعتضادالسلطنه، علیقلی‌میرزا ـ ۳۲۳، ۳۳۳، ۳۴۷، ۳۴۸ح، ۳۶۶، ۴۲۳، ۴۵۱، ۴۵۳، ۶۷۳ح
اعتمادالدوله، آقاخان‌نوری ـ ۲۶۱، ۴۷۶ح، ۵۰۸، ۵۱۱، ۵۶۸، ۵۹۷، ۶۰۸، ۶۴۰، ۶۴۵، ۶۷۷

اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌خان‌ ۲۶، ۲۷ح، ۳۰، ۳۲، ۳۵، ۳۶، ۴۰، ۴۵، ۲۰۵، ۲۱۲، ۳۰۸، ۳۴۷، ۳۴۸، ۶۷۶، ۶۸۶ح، ۷۲۶، ۷۳۳-۷۳۵، ۷۷۰
اعلم‌الدوله ثقفی، دکتر خلیل‌ ۱۹۱ح، ۳۶۶ح، ۳۸۹ح، ۷۲۶، ۷۲۹، ۷۳۲ح، ۷۷۱
اکبرمیرزا ظل‌السلطان‌ ۲۳۲
اکرم، ملا ۶۴۷
الب‌ارسلان‌ ۱۷۹
الکساندر ۵۷
الکساندر پول = پاول‌ ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۵
الکساندر برنز ۳۸۱
الله مرادخان‌ ۲۵۳، ۶۳۳
النبی، لرد ۴۵۷
ام‌الخاقان‌ ر. ك. تاج‌الملوك
امیراسدالله قاینی‌ ۲۵۲
امیر اصلان‌خان‌ ۲۴۱
امیربخارا ۶۰۰، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۶، ۶۰۷
امیر خیوه ر. ك. محمدامین‌خان
امیرزاده ر. ك. احمدخان ساعدالملك
امیر قندهار ر. ك. کهندل‌خان
امیر کابل ر. ك. دوستمحمدخان
امیر، امیرکبیر ر. ك. تقی‌خان
انبورگر (شارژدافر روس)‌ ۵۷
امیر معزی، حاج‌شیخ اسماعیل شیخ‌ المشایخ‌ ۷۶۲، ۷۷۰
انورافندی، سعدالله‌ ۷۲، ۷۷، ۸۰-۸۳، ۸۶، ۸۸، ۸۹، ۹۲-۹۷، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۵
اواوستریا ۳۵۸
اوبرسکوف‌ ۱۷۲
اورسل‌ ۲۰، ۷۳۱
ایستویك‌ ۲۹۹، ۳۴۲
ایلخانی‌ ۲۷۱
ایوانف‌ ۷۶۸

ب

باباگمرکچی، میرزا ۳۰۹
بابای حکیم، میرزا ۵۶، ۶۰
باقر، میرزا ۶۰
باقرخان‌پدر، میرزا ۷۲۹ح
بالیوزی‌ ۴۵۷ح
بحری پاشا ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۲
برجیس‌ ۳۶، ۱۸۸، ۳۱۱، ۳۷۱، ۳۷۴-۳۷۶، ۳۷۹، ۷۷۰
برزین‌ ۳۶۹، ۳۸۳
بروسکی، ژنرال‌ ۲۸۸
بروگش‌ ۲۰، ۳۴۲، ۷۳۱، ۷۳۳ح
بل، دکتر (طبیب محمدشاه)‌ ۱۹۲
بلیزاریوس‌ ۷۶۰
بوتنیف‌ ۷۲، ۸۰
بودا ۴۵۷ح
بونیر ۷۵۷
بوهلرفرانسوی‌ ۲۹۰، ۳۶۴
بهادرخان جامی‌ ۲۳۷، ۲۳۸
بهاءالله ر. ك. حسینعلی، میرزا
بهرام، ملا ۴۵۳
بهرام‌خان‌ ۶۱۹
بهرام‌میرزا معزالدوله‌ ۲۱، ۲۹۲، ۳۴۴، ۳۵۵، ۳۸۲، ۴۶۹، ۵۲۲
بهمن‌میرزا، بهاءالدوله‌ ۲۱، ۲۰۰-۲۰۲، ۲۳۵، ۲۵۶، ۴۶۵، ۵۱۲، ۶۵۶، ۶۷۷، ۷۲۴، ۷۵۲
بیسمارك‌ ۵۹۸، ۷۵۷
بی‌نینگ‌ ۲۳، ۲۶، ۳۸، ۱۹۱، ۲۸۱، ۳۰۰، ۴۰۴، ۶۷۵، ۷۳۱، ۷۶۷

پ

پاسکویچ، ژنرال‌ ۵۵، ۵۷، ۱۶۷، ۱۷۲، ۲۸۷
پاشاخان‌ ۳۳۹
پالمرستون‌ ۶۸، ۷۹، ۱۳۲، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۳۷، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۹۰، ۳۰۳،

۳۰۴، ۳۰۶، ۳۱۵، ۳۲۰، ۳۴۸، ۳۴۹،
۳۷۵، ۴۰۸، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۲۰،
۴۲۵، ۴۳۳، ۴۴۹، ۴۶۳_۴۶۸، ۵۰۷_
۵۰۹، ۵۱۶، ۵۱۸، ۵۲۳_۵۲۶، ۵۳۰،
۵۴۷، ۵۴۸، ۵۵۷، ۵۷۰، ۵۷۹، ۵۹۲،
۶۱۴، ۶۱۷، ۶۲۷، ۶۳۰، ۶۴۷، ۶۹۸،
۷۰۰، ۷۰۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۴_۷۴۶
پرتوپاشا_ ۲۲۶
پرسرپاکف_ ۷۳
پشت‌مشهدی، حاجی_ ۴۵۳
پشه، معروف به‌پشین_ ۲۹۲
پطرکبیر_ ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۶۸،
۱۷۱، ۱۷۳، ۱۸۰، ۱۸۲، ۴۲۴، ۶۸۱
پلاك اتریشی، دکتر_ ۲۳، ۲۴، ۴۰،
۲۱۵، ۳۲۱، ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۵۶،
۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۵، ۳۶۶، ۶۶۲، ۶۷۵،
۷۱۷، ۷۳۱، ۷۵۵، ۷۶۷
پیزانی_ ۴۷، ۱۴۳

ت

تاج‌الملوك (دختر امیرکبیر)_ ۲۵ح
تامسون=طامسون_ ۳۹۹، ۴۱۰، ۴۲۶،
۵۲۲، ۵۳۰، ۵۹۰، ۶۲۹، ۶۷۵، ۷۱۰،
۷۱۳
تاورنیه_ ۳۹۵ح
تزار_ر.ك. نیکلا
تقی‌خان امیرکبیر، میرزا_ ۱۹_۴۹، ۵۳،
۵۶_۵۸، ۶۰_۶۲، ۶۶، ۶۹_۷۳، ۷۶_
۷۸، ۸۰_۸۳، ۸۶_۹۹، ۱۰۱_۱۲۵،
۱۲۷_۱۳۵، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۵۰،
۱۵۴، ۱۵۷_۱۵۹، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۷،
۱۸۱_۱۸۶، ۱۸۸_۲۲۶، ۲۳۳_۲۳۸،
۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۳_۲۵۴، ۲۵۸، ۲۶۱،
۲۶۵_۲۸۱، ۲۸۴، ۲۸۸_۲۹۵، ۲۹۸_
۳۰۰، ۳۰۲_۳۰۶، ۳۰۸_۳۱۰، ۳۱۲،
۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۸_۳۳۵، ۳۳۷_
۳۵۰، ۳۵۳، ۳۵۵_۳۵۸، ۳۶۰_۳۳۶،
۳۷۱، ۳۷۳_۳۷۶، ۳۷۸_۳۸۳، ۳۸۷_
۳۹۸، ۴۰۲_۴۱۵، ۴۲۳_۴۴۰، ۴۴۲،
۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۵۰_۴۵۵،
۴۶۱_۴۶۳، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۸_۴۸۳،
۴۹۴_۴۹۷، ۴۹۹_۵۰۴، ۵۰۸_۵۱۵،
۵۲۰_۵۲۶، ۵۲۹_۵۳۱، ۵۳۴_۵۵۰،
۵۵۲، ۵۵۶، ۵۶۱_۵۷۵، ۵۷۹_۵۹۷،
۵۹۹، ۶۰۲_۶۰۵، ۶۰۸، ۶۱۲_۶۱۴،
۶۱۶_۶۲۲، ۶۲۴_۶۳۱، ۶۳۶، ۶۳۸،
۶۴۰_۶۴۲، ۶۴۸، ۶۵۱_۶۵۳، ۶۵۵_
۷۷۰
توماس سیمور_(وزیرمختار امریکا)_ ۵۷۴
تیلور، سرهنگ_ ۷۴، ۸۵، ۵۷۳
تیمورمیرزا_ ۲۵۶

ث

ثامر، شیخ_ ۷۴، ۷۵، ۸۵، ۸۸، ۱۰۰

ج

جابرخان، شیخ_ ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۹۷
جان‌اکتون_ ۶۸۰ح
جان جان‌خانم (زن امیرکبیر)_ ۲۳
جان محمد_ ۱۱۵ح
جبارخان پیشخدمت_ ۱۹۳ح
جبارخان مصلحت‌گذار، حاج‌میرزا_ ۲۳۴،
۳۴۰، ۳۶۲، ۳۷۴، ۳۸۸، ۵۵۹، ۶۹۱ح
جرج‌مارش_ ۵۷۳، ۵۷۴
جعفربابی_ ۴۶۹
جعفر برمکی_ ۲۸
جعفرخان حقایق‌نگار، میرزا_ ۲۸۴، ۵۷۱_
۶۳۴ح، ۶۳۸، ۷۳۸، ۷۶۶، ۷۷۱
جعفرخان‌معمار، حاجی_ ۴۰۰
جعفر علی‌خان میرپنجه_ ۴۹۸
جعفرقلی‌خان قراچه‌داغی_ ۲۱، ۲۳۵،
۳۶۴، ۶۰۵
جلال‌الدین افندی_ ۶۵، ۶۶
جلیل‌خان جلیلوند، بیات_ ۷۱۷
جلیل یوزباشی_ ۷۳۷
جمال‌الدین اسدآبادی، سید_ ۴۴۴

جمشیدخان ماکوئی ـ ۲۳۲
جواد، میرزا ـ ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۹۲
جهانسوزخان ـ ۶۷۲
جهانگیزمیرزا (خالوزاده امیرکبیر) ـ ۲۶، ۲۷، ۳۶، ۷۸، ۱۳۱، ۱۹۹، ۶۶۴ح، ۷۷۰
جهان‌مرادخان ـ ۶۰۲
جیمز موریه ـ ۱۶۰، ۲۸۷

چ

چراغعلی بیك ـ ۱۱۵ح
چراغعلی‌خان زنگنه ـ ۷۲، ۲۱۰، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۱، ۳۸۲، ۳۹۶، ۶۹۶
چریانف ـ ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۷
چریکف، سرهنگ ـ ۵۸۱
چستی، جنرال ـ ۸۴

ح

حاج سیاح ـ ۲۰۸ح، ۲۱۰ح، ۳۲۳ح، ۳۳۳ح، ۷۵۶ح، ۷۷۱
حاجی‌قوام ـ ۲۷۱
حاجی مبارك‌خواجه ـ ۶۸۹، ۷۳۱ح
حجةالله، صاحب‌الامر، حضرت ـ ۴۴۶، ۴۵۲
حسن، میرزا ـ ۲۷، ۱۰۹، ۱۱۲، ۳۴۲، ۳۷۹
حسن‌خان، میرزا (وزیر نظام) ـ ۴۳۰، ۴۳۱، ۶۸۲، ۶۹۶ح، ۷۱۱، ۷۳۸
حسن‌خان سردار ـ ۵۱۵ح
حسن صباح ـ ۱۷۹
حسنعلی‌بیك، حاجی ـ ۶۲۲
حسنعلی‌خان گروسی ـ ۲۰۶، ۲۹۰، ۵۲۱
حسن متولی تبریزی، میرزا ـ ۴۲۸
حسن مهندس، میرزا ـ ۳۹۸
حسین، حضرت ـ ۴۵۲، ۶۷۱، ۶۷۲
حسین آقانخجوانی، حاج ـ ۳۷۰ح
حسین بشرویه‌ای، ملا ـ ۴۴۴، ۴۴۷، ۴۵۰، ۴۵۳
حسین بوشهری، شیخ ـ ۲۱۳، ۲۱۴
حسین پاشاخان، سرتیپ ـ ۲۳۸، ۲۴۱
حسین‌خان سپهسالار، میرزا ـ ۲۴، ۱۴۳، ۱۴۷، ۲۱۱، ۲۲۲، ۳۰۲، ۳۱۳، ۳۸۰، ۵۱۱
حسین‌خان سردار ـ ۶۶
حسین‌خان مصلحت‌گذار، میرزا ـ ۲۱۰
حسین‌خان مقدم ـ ۵۲۰
حسین‌خان مؤتمن‌الملك، میرزا ـ ۵۷۹ح
حسین‌خان نظام‌الدوله (حاکم‌فارس) ـ ۲۳۳، ۳۷۴ح، ۴۴۵
حسینعلی ـ ۶۰
حسینعلی‌خان معیرالممالك ـ ۶۲۳، ۶۶۹
حسینعلی، میرزا (بهاءالله) ـ ۴۵۵ـ۴۵۷
حسینقلی، میرزا ـ ۳۴، ۳۴۹، ۳۵۰، ۵۳۹
حسینقلی‌خان معیرالممالك بسطامی ـ ۳۹۶
حسین‌محبوبی اردکانی ـ ۳۵۸ح
حمزه‌میرزا، حشمت‌الدوله ـ ۲۶، ۳۴، ۱۹۸، ۲۳۴، ۲۹۵، ۴۳۱، ۴۳۹، ۴۶۴، ۶۱۷، ۶۶۱
حیدرقلی‌خان ـ ۳۲

خ

خاقان چین ـ ۱۶۸
خان ازبك ـ ر. ك. محمدامین‌خان
خانلرمیرزا احتشام‌السلطنه ـ ۳۹۸
خان‌ملك‌ساسانی، احمد ـ ۲۰ح، ۳۰ح، ۴۱ح، ۴۴ح، ۴۵ح، ۱۹۰ح، ۱۹۳، ۱۹۵ح، ۲۰۹ح، ۲۱۴ح، ۲۷۱ح، ۲۹۲ح، ۳۶۱ح، ۳۶۲ح، ۶۶۹ح، ۶۷۰ح، ۶۷۳ح، ۷۲۰ح، ۷۲۵ح، ۷۲۶ح، ۷۳۱ح، ۷۳۳ح، ۷۳۴ح، ۷۳۶ح، ۷۴۹ح، ۷۶۸، ۷۷۱
خدرخان ترکمن ـ ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۷، ۴۹۸

خدیجه تجریشی، جیران ـ ۶۸۲، ۶۸۳، ۷۲۵ح
خسروخان گرجی ـ ۲۳۲
خسرومیرزا ـ ۳۲، ۵۳، ۵۴ـ۶۰، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۷، ۵۳۵

ح

خواجه عیسی ـ ۲۶۰
خواجه نظام‌الملك ـ ۱۷۹
خورشیدخانم (ملیله‌دوز) ـ ۲۹۹

د

دالگوروکی = دالغوروکی ـ ۹۱، ۱۹۲، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۹۵، ۴۰۴، ۴۰۶، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۳۱، ۴۴۶، ۴۵۶، ۴۶۴، ۴۶۶، ۴۷۳ـ۴۸۰، ۴۸۳، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۹۳، ۴۹۶، ۴۹۹ـ۵۰۳، ۵۱۰، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۵ـ۵۴۷، ۵۵۷، ۵۸۲، ۵۸۷، ۵۸۹، ۵۹۲، ۶۱۵، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۷۶ـ۶۷۹، ۶۸۲، ۶۸۸، ۶۹۹، ۷۰۱، ۷۰۸ـ۷۱۰، ۷۱۲ ـ ۷۱۴، ۷۲۴، ۷۳۵، ۷۴۹، ـ ۷۵۴، ۷۶۸
داودپاشا ـ ۶۵، ۸۴
داودخان، حکیم ـ ۶۷۹ح
دربی، لرد ـ ۷۴۴
درویش پاشا ـ ۵۸۱ ـ ۵۸۳، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۹۱ ـ ۵۹۳
دوتامپل فرانسوی ـ ۳۶۹
دوستعلی‌خان‌معیرالممالك ـ ۲۳۳ـ۲۷۰، ۶۲۳، ۶۶۹، ۶۷۵، ۷۶۸ ـ ۷۷۲
دوست محمدخان بلوچ ـ ۲۴۰، ۲۴۴، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۵۶، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۳۰، ۶۳۵ ـ ۶۳۸
دوفرین، لرد ـ ۴۶۷
دوکلو، مسیو ـ ۵۶۱، ۵۷۰
دولت‌آبادی ـ ۳۰۸ح
دولت‌شاهی ـ ۷۷۰
دیکسون، دکترجوزف ـ ۴۷، ۷۳، ۱۰۱، ۵۶۱، ۶۸۳، ۷۰۸
دینز، کلنل ـ ۷۳، ۸۸، ۱۰۷، ۱۳۲

ذ

ذوقی، میرزا ـ ۴۵۲

ر

راسل، جان ـ ۷۴۴
رالینسون، هنری ـ ۲۵۶، ۲۹۰، ۷۶۷
رام‌مهان روی هندی ـ ۳۶۸
رحیم اصفهانی، کاغذساز ـ ۳۹۱
ردهاوس مترجم ـ ۷۳
رسام ارژنگی، استاد ـ ۲۷ح
رستم کلانتر، ملا ـ ۴۳۶
رشیدالدین فضل‌الله ـ ۳۸۳
رشید پاشا ـ ۱۷۷، ۱۸۲، ۱۸۳، ۲۲۶، ۵۸۲
رضا صالح ـ ۲۳۳
رضاقلی‌خان اردلان ـ ۲۳۲
رضاقلی‌خان هدایت ـ ۴۰، ۴۵، ۱۳۲، ۱۸۴ح، ۲۰۵ح، ۲۱۳ح ـ ۳۲۴ـ ۳۴۶، ۳۶۳، ۳۸۲، ۶۰۳ ـ ۶۰۸، ۷۶۱، ۷۶۶، ۷۷۲
رضاقلی‌میرزا ـ ۳۰۹
رضاکاشی، میرزا ـ ۱۹۳ح، ۳۶۵
رضا کبابی، ملا ـ ۴۵۳
رضا مهندس، میرزا ـ ۳۵۵، ۳۷۸، ۳۹۸
رضی‌خان کردستانی، میرزا ـ ۶۳۴
رفائیل یونانی ـ ۳۸۱
رفیع‌خان مؤتمن، میرزا ـ ۲۳، ۲۵۲
روزی‌بیك، حاجی ـ ۶۰۰، ۶۰۱
ریدربولارد ـ ۲۱۵
ریشارخان فرانسوی ـ ۳۴۴، ۳۶۲، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۲، ۳۸۹، ۷۳۲، ۷۷۱
رئوف‌پاشا ـ ۶۵، ۶۶

ز

زاتی، کاپیتان_ ۳۶۰، ۳۶۴
زاوچ، لرد_ ۷۳
زردشت_ ۴۵۷ح
زکی‌علی‌آبادی، میرزا_ ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۷۹
زمان‌خان_ ۳۸۰
زمان‌نوری، میرزا_ ۲۷ح
زین‌العابدین تبریزی، میرزا_ ۲۷۸

ژ

ژاکب، مادام_ ۳۶۶
ژان داود_ ۷۲، ۱۵۸، ۱۶۴، ۱۸۷، ۱۹۰، ۳۰۵، ۳۵۶ _ ۳۵۸، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۷۹، ۳۸۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۵۱۱، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۹، ۷۷۰
ژوبر_ ۷۷۲

س

سالار، محمدحسن‌خان(پسر آصف‌الدوله)_ ۱۴۵ح، ۱۹۰، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۱۶، ۲۳۱، ۲۳۳_ ۲۴۲، ۲۴۷، ۲۸۹ح، ۳۳۱، ۳۴۹، ۴۲۶، ۴۴۶، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۱۷، ۷۶۳، ۷۷۱
سام‌خان ایلخانی_ ۶۱۸، ۶۴۲
سامی‌افندی_ ۴۱۴، ۴۵۰، ۵۹۴، ۶۸۲
ستاکینگ (کشیش امریکائی) _ ۳۹۹
سرجان‌ملکم_ ۱۶۳
سرداراحمدخان_ ۲۵۲
سروش اصفهانی، شمس‌الشعراء _ ۳۳۰، ۴۵۲
سعیدخان انصاری، میرزا = مؤتمن‌الملک_ ۲۷، ۴۲، ۲۰۸، ۲۰۹ح، ۲۱۰ح، ۳۵۹، ۳۶۴ح، ۶۰۸، ۷۵۰، ۷۵۶
سعیدخان بلوچ _ ۲۵۶
سفراندی (تاجر یونانی)_ ۱۹۲
سلطان‌خانم (دختر امیرکبیر)_ ۲۳
سلطان خانم (رقاصه مهدعلیا)_ ۶۷۳ح
سلطان سلیم‌خان_ ۹۲، ۱۸۲
سلطان عبدالمجیدخان _ ۶۹، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۳۵، ۱۸۳
سلطان علی‌خان_ ۶۳۱ _ ۶۳۵
سلطان محمد _ ۹۲
سلطان محمود اول _ ۸۸
سلطان محمود دوم _ ۶۷، ۶۹، ۸۷، ۸۸، ۱۸۲، ۲۲۶
سلطان مراد چهارم_ ۸۸، ۹۲
سلطان مراد میرزا، حسام‌السلطنه_ ۱۹۸، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۸۹ع، ۳۰۹، ۳۳۹، ۶۰۵، ۶۱۷، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۷، ۶۲۹، ۶۴۱، ۶۴۵، ۶۴۸، ۶۶۱، ۷۵۸، ۷۵۹
سلیم‌خان_ ۵۹۷
سلیمان‌خان افشار، امیر_ ۲۱۰، ۲۳۵، ۴۲۹، ۴۳۱، ۵۱۵ح
سلیمان‌خان قاجار، خان خانان (برادر مهدعلیا)_ ۶۶۳، ۶۶۵، ۶۶۸
سلیم‌پاشا_ ۱۰۵، ۱۰۷
سمینو، ۵۶، ۶۰، ۲۸۹، ۳۱۱، ۵۷۱، ۵۷۲
سهام‌الدوله ۳۹۸، ۵۸۶
سهراب (مترجم)_ ۷۳، ۲۶۹
سیف‌الدوله، شاهزاده _ ۲۷۳، ۲۸۰
سیف‌الملوك، میرزا ۲۳۲
سیناوین ۱۹۹، ۳۴۰، ۵۱۲، ۵۱۳، ۶۷۷، ۷۵۳

ش

شارل دوازدهم_ ۱۶۳
شانبورغ، میرزا (مترجم)_ ۵۹
شاه‌پسندخان_ ۲۴۹
شاه‌خلیل‌الله_ ۲۵۵
شاهرخ (نوهٔ نادرشاه)_ ۲۵۲ح
شاه‌صفی_ ۸۸، ۷۱۸

شاه‌عباس ـ ۳۹۵ح، ۷۱۸
شاهقلی میرزا ـ ۳۸۰
شاه محمد، استاد (جدمادری امیرکبیر) ـ ۲۱
شاه‌مرادخان ـ ۶۰۲
شریف، میرزا ـ ۲۷، ۶۴۳، ۶۴۴
شفیع بزرگ ـ ۱۱۵ح
شفیع‌خان ۲۰۴ح، ۳۳۸، ۵۴۷، ۵۴۸
شفیع‌خان مصلحت‌گذار ـ ۷۳۹، ۷۴۱، ۷۴۲
شفیع کوچك ـ ۱۱۵ح
شفیع، میرزا ۳۳۷، ۳۸۲، ۴۴۳، ۵۶۸
شکرالله‌خان ـ ۲۷۱
شلیمرحکیم ۳۳۵، ۳۶۲، ۳۶۵
شهبازخان، حاجی (عموی امیرکبیر) ـ ۲۰ح، ۲۳
شیخ‌الاسلام تبریز ـ ۱۸۲، ۴۲۴، ۴۲۷، ۴۳۰، ۴۴۷
شیخ سیف ۲۲۷، ۳۰۴ح، ۳۰۵ح
شیخعلی، ملا ـ ۴۵۲، ۴۵۵
شیخ نصرخان (حاکم بندربوشهر) ـ ۲۳۳، ۳۰۵
شیرخان عین‌الملك ـ ۶۶۵، ۶۷۱، ۷۲۱ح، ۷۲۳

ص

صاحب دیوان ـ ۲۲۴
صادق، کربلائی چدن‌ساز ـ ۳۹۱
صادق رنگ‌آمیز ـ ۳۳۳
صادق طبیب، میرزا ـ ۳۳۵
صادق وقایع‌نگار، میرزا ـ ۶۵، ۲۱۴
صارم افندی ـ ۶۹، ۷۵، ۸۱، ۸۲
صالح شیرازی، میرزا ـ ۵۶، ۵۸، ۶۰، ۱۶۲، ۱۶۴، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۴، ۳۸۰، ۴۲۴، ۷۷۰
صدرالممالك ـ ۶۹۷
صفدربیك ـ ۲۵۷
صمصام‌خان ـ ۲۳۸
صید سعیدخان ـ ۳۰۴ح
صید محمدخان ـ ۶۲۰، ۶۲۶، ۶۲۸، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۵، ۶۴۷

ض

ضیاءالملك ـ ۷۳۴

ط

طاطاوس‌خان ۴۴۰
طاهر اصفهانی، میرزا ـ ۳۳۰، ۷۷۲
طاهر شعری دیباچه نگار، میرزا ـ ۴۵۱، ۴۵۴
طهماسب بیگ، حاج (جد امیرکبیر) ـ ۲۰
طهماسب دوم صفوی، شاه ـ ۶۷۴
طهماسب میرزا، مؤیدالدوله ـ ۳۴، ۲۴۹، ۲۵۰، ۳۰۵

ظ

ظل‌السلطان ـ ر. ك. مسعود میرزا
ظهیرالدوله ـ ر. ك. یارمحمدخان

ع

عارف‌پاشا ـ ۱۱۵، ۱۱۸
عالی افندی ـ ۱۴۱، ۱۴۳
عباس (پدر طهماسب بیك) ـ ۲۰ح، ۳۴
عباس، کربلائی ـ ۳۹۱
عباس افندی، عبدالبهاء ـ ۴۵۷
عباس‌خان ۳۹۷، ۵۰۴، ۵۰۹، ۵۱۳
عباس‌خان ـ ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳
عباسقلی‌خان پسیان ـ ۶۱۸، ۶۲۱ح، ۶۴۵
عباسقلی‌خان جوانشیر ـ ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۱۰
عباسقلی‌خان دره‌جزی ـ ۲۳۷
عباس گیلانی، حاج ـ ۴۱۰
عباس‌میرزا ملك‌آرا ـ ۲۹، ۳۳، ۳۵، ۴۱، ۵۴، ۵۸، ۶۰، ۶۴، ۶۶، ۱۵۸، ۱۶۱،

۱۶۴، ۱۶۹، ۱۸۲، ۱۹۰، ۲۰۱،
۲۰۷، ۲۳۳، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۲،
۲۹۷، ۳۰۰، ۳۳۲، ۳۵۳، ۳۵۵،
۳۶۹، ۳۷۴، ۳۷۸، ۳۸۲، ۳۸۸،
۴۶۳، ۵۱۴ح، ۶۸۳، ۶۸۵، ۷۰۷،
۷۲۲، ۷۲۵ح، ۷۴۰، ۷۴۵، ۷۴۷،
۷۶۹، ۷۷۲
عبدالحسین‌ـ ۷۱۱
عبدالحسین تهرانی، شیخ‌ـ ۳۰۸، ۳۴۳
عبدالحمید قناد‌ـ ۳۹۲
عبدالرحمن پاشا‌ـ ۶۴
عبدالرحیم، درویش‌ـ ۴۵۳
عبدالرحیم بروجردی، شیخ‌ـ ۳۰۸
عبدالرحیم‌خان، میرزا‌ـ ۲۴
عبدالرحیم هروی، میرزا‌ـ ۴۵۲، ۴۵۴، ۴۵۵
عبدالرسول، میرزا‌ـ ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۷۹
عبدالرسول‌خان مهندس‌ـ ۶۲۵
عبدالعزیز، ملا‌ـ ۹۹ح
عبدالعلی، میرزا‌ـ ۳۲
عبدالعلی اعتماد مقدم‌ـ ۷۲۵ح، ۷۳۳ح، ۷۳۴ح
عبدالعلی‌خان‌ادیب‌الملك‌ـ۱۹۳ح، ۶۷۳ح، ۷۲۵، ۷۳۳ح، ۷۳۴ـ۷۳۶
عبدالکریم، میرزا‌ـ ۴۵۳
عبدالکریم قندهاری، حاجی‌ـ ۵۳۷ـ۵۳۹، ۵۴۸
عبدالله‌شماع‌ـ ۳۹۱
عبدالله، سید‌ـ ۲۷۴
عبدالله، میرزا، مترجم‌ـ ۱۸۸، ۲۴۲، ۳۷۱، ۳۷۴، ۷۷۰
عبدالله انور‌ـ ۱۸۴ح
عبدالله پاشا‌ـ ۹۹
عبدالله‌خان‌ـ ۲۷۰، ۲۷۱
عبدالله‌خان امین‌الدوله، میرزا‌ـ ۶۷
عبدالله‌خان صارم‌الدوله‌ـ ۲۳۳
عبدالله‌خان قاجار (عکاس‌باشی)‌ـ ۳۶۷
عبدالله‌خان معمارباشی‌ـ ۳۴۴
عبدالله مستوفی‌ـ ۲۸ح، ۷۷۲
عبدالمحمد مطبعه‌چی، حاجی‌ـ ۳۷۴
عبدالوهاب‌خان، میرزا‌ـ ۳۰ح، ۳۶۵، ۴۵۱، ۷۵۹
عبدل‌ـ ۴۰۹
عثمان پاشا‌ـ ۸۸ح
عزت‌الدوله (زن امیر کبیر)‌ـ ۱۹، ۲۴، ۲۵، ۴۸، ۴۹، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۷۳ح، ۶۸۹، ۶۹۴، ۶۹۵ح، ۷۰۳، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۲۴، ۷۲۶، ۷۳۳
عزیزخان آجودانباشی‌ـ ۲۳، ۳۶۳
عزیزخان مکری‌ـ ۴۵، ۲۰۶، ۴۵۳
علی میرزا (پسرقائم‌مقام)‌ـ ۲۲، ۳۱
علی، میرزا سید‌ـ ۳۶۶
علی، مشهدی‌ـ ۳۹۱
علی اصغر مجتهد، حاجی میرزا‌ـ ۴۲۴، ۴۲۷ـ۴۳۱، ۴۴۷
علی‌اکبر بیك‌ـ ۱۱۸، ۱۳۴، ۷۲۹
علی اکبر تبریزی، میرزا‌ـ ۶۰
علی بیك‌ـ ۲۹۸
علی‌خان، میرزا‌ـ ۲۶
علی‌خان نایب فراشخانه‌ـ۷۲۶
علی‌خان امین‌الدوله، میرزا‌ـ ۲۹، ۱۴۸، ۷۷۱
علی‌خان حاجب‌الدوله، میرزا‌ـ ۴۵۵
علی‌خان قراگوزلو، سرتیپ‌ـ ۲۳۲
علی‌مراغه‌ای، اعتمادالسلطنه‌ـ ۱۹۹، ۶۷۱ـ ۶۷۳، ۶۷۶، ۷۲۵ـ۷۲۹، ۷۳۱،۷۳۳ـ ۷۳۶، ۷۴۴
علی راسم افندی‌ـ ۵۹۴
علیرضا پاشا‌ـ ۶۴، ۶۸، ۸۲، ۸۷، ۹۲، ۹۳، ۱۴۸، ۱۵۱، ۲۳۴
علی شهیدزاده‌ـ ۳۲۳ح
علیقلی‌میرزا، اعتضادالسلطنه‌ـ ۳۶، ۳۷، ۴۲، ۴۵، ۴۷، ۳۴۸، ۳۶۶، ۴۰۰، ۶۶۴ح، ۶۶۶، ۶۷۰، ۶۷۳ح، ۶۷۵، ۷۵۶، ۷۶۱، ۷۶۹
علیمحمد شیرازی، سید (باب)‌ـ ۳۴۷،

۴۴۲ـ۴۴۸، ۴۵۰، ۴۵۲، ۴۵۵، ۴۵۶
علینقی‌خان، میر ـ ۷۴۸، ۷۶۳
عنایت‌الله امین لشکر، میرزا ـ ۲۹۷، ۳۰۲
عون‌الدوله ـ ۴۱ح
عیسی‌خان قاجار ـ ۶۰، ۲۷۸، ۳۶۹، ۴۰۰

غ

غلامحسین ادیب ـ ۷۲۶، ۷۲۸، ۷۵۷، ۷۶۴ح، ۷۶۶، ۷۷۱
غلامحسین‌خان صاحب‌اختیار، میرزا ـ ۲۷ح ۷۲۵

ف

فارس‌خان، شیخ ـ ۵۸۵، ۵۸۶
فاضل‌خان گروسی ـ ۳۲
فاطمه‌سلطان (مادر امیرکبیر) ـ ۲۱
فتاح، میر ـ ۴۲۸
فتح‌الله، استاد ـ ۳۸۸
فتح‌الله، ملا ـ ۲۷۵
فتح‌الله، میرزا ـ ۵۶۰
فتح‌الله‌خان ـ ۲۷۰ح، ۲۷۱
فتحعلی آخوندزاده، میرزا ـ ۳۶۵، ۳۸۰، ۵۵۶ح
فتحعلی‌خان‌بیگلربیگی ـ ۲۲۴، ۲۳۳، ۲۴۲، ۲۵۸
فتحعلی‌خان رشتی ـ ۶۴
فتحعلی‌شاه ـ ۴۱ح، ۴۲. ۶۴، ۸۸، ۲۳۳، ۲۴۱، ۲۵۵، ۲۶۶، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۸۱، ۳۰۴ح، ۳۳۲، ۳۳۷، ۳۸۸، ۳۹۵، ۳۹۷، ۴۴۰ـ۶۶۹، ۶۷۰، ۷۰۰، ۷۱۹، ۷۶۸
فخرالدوله ـ ۶۶۲، ۶۶۹ ح
فرانت ـ ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۱۰، ۲۳۵، ۴۲۸، ۵۱۴ح، ۵۱۸ـ۵۲۱، ۵۵۷، ۵۶۱، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۸۲ ۵۹۵، ۶۵۶، ۶۷۵، ۶۹۷، ۶۹۸
فرانسوا ژوزف ـ ۳۵۷
فرج‌الله، منشی ـ ۷۷۰
فرح، آقا ـ ۶۸۹
فرخ‌خان امین‌الدوله ـ ۵۷۸
فرخ‌خان مکری ـ ۳۴
فردوسی ـ ۶۰۴
فرهادمیرزا معتمدالدوله ـ ۳۴ح، ۳۵، ۶۲۷
فروغی، محمود ـ ۷۷۰
فروغی، میرزا ابوالحسن‌خان ـ ۳۹۴ح
فروغی، میرزامحمدعلی‌خان ـ ۹۳۴ح، ۴۵۳، ۷۷۰
فریدون میرزا ـ ۳۳، ۳۴، ۶۱۰، ۶۵۶
فریزر ـ ۱۶۱
فریگان ـ ۱۶۰
فریه، ژنرال ـ ۲۸۸، ۵۷۱
فضل‌الله، میرزا ـ ۲۵، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۵ح، ۵۱۱، ۶۸۵، ۷۰۶، ۷۲۰، ۷۵۵، ۷۷۰
فضل‌الله‌خان میرپنج همدانی ـ ۳۸۳
فضل‌الله نصیرالملك ـ ۱۹۲
فکتی ایتالیائی ـ ۳۶۰، ۳۶۵
فیروز کاظم‌زاده ـ ۲۱۶ح
فیروزمیرزا، نصرت‌الدوله (حاکم فارس) ـ ۲۳۵، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۹۵، ۳۰۴، ۳۰۵ح، ۵۳۳، ۶۴۵
فیض‌الله شیخ‌الاسلام، ملا ـ ۶۲۳
فیضی محمود افندی ـ ۶۴

ق

قاآنی ـ ۳۳۰، ۴۵۱
قاسم، مشهدی ـ ۱۴۷
قاسم‌خان ـ ۳۲۸
قاسم‌خان قاجار، امیر ۶۶۶، ۶۸۶
قاسم غنی، دکتر ـ ۲۹ح، ۷۵۹ح، ۷۶۸
قاقزفران حکیم شویت ـ ۳۳۵
قائم‌مقام اول، میرزا بزرگ ـ ۲۰، ۲۹، ۶۴، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۸۲، ۲۱۰، ۲۸۶، ۳۰۲، ۳۷۸، ۴۶۷
قائم‌مقام فراهانی، میرزا ابوالقاسم ـ ۱۹ـ ۲۲، ۲۵، ۲۹ـ۳۶، ۴۱، ۴۴، ۴۶،

۴۹، ۵۳، ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۶۰، ۶۴ـ ۶۸، ۷۱، ۸۸، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۱ـ ۱۶۵، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۹۰، ۱۹۶، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۴، ۲۲۶، ۲۳۳، ۲۵۵، ۲۶۵، ۲۶۹،۲۸۸، ۳۱۰، ۴۲۵، ۴۶۷، ۶۵۷،۵۴۵، ۶۶۷، ۷۲۳، ۷۶۹، ۷۷۲
قراپت، خواجه (تاجر روسی)ـ ۲۹۷
قلیچ‌خانـ ۶۰۲
قیات ترکمنـ ۴۸۳

ك

کاتب افندیـ ۹۲، ۱۸۹
کاترینـ ۱۷۳ح
کارنتا = چرنطایـ ۳۶۰، ۳۶۴، ۳۶۵
کارول اسپنسـ ۵۷۵، ۵۷۸
کازولانی، دکترـ ۲۸، ۳۳۴، ۳۳۶
کاژرپلو ایتالیائیـ ۳۶۶
کاسلروـ ۱۶۲
کاظم‌خان شیمی، میرزاـ ۳۶۵
کاظم‌خان نظام‌الملك، میرزاـ ۲۸۴، ۲۸۵
کاظم رشتی، سیدـ ۴۴۳
کاظمی، باقرـ ۵۹۸
کامران میرزاـ ۶۲۸، ۶۴۵
کامل‌پاشاـ ۱۰۳، ۱۰۴
کانینگـ ۶۵، ۶۶، ۷۳ـ۷۵، ۷۹، ۸۰، ۸۳، ۸۵، ۸۶، ۹۰، ۹۴،۹۱، ۹۶ـ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۳۲
کبرندی، موسیوـ ۵۶۹
کپرنیكـ ۱۶۲
کرزن، ربرت، لردـ ۲۱، ۴۲، ۶۲، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۷۸، ۸۳، ۸۵، ۱۰۹، ۱۱۰، ۳۶۷، ۴۶۷، ۶۷۵، ۷۳۶، ۷۶۷
کرژیژـ ۳۵۸ـ۳۶۰، ۳۶۴
کرمیك، دکترـ ۳۴ح، ۳۳۲
کریستیـ ۲۸۸
کریم‌خان زندـ ۲۷۹
کسروی،احمد ۴۴۲ح، ۴۵۶،۴۵۷ح،۷۷۲
کلوکه، دکترـ ۳۶۵ـ۳۶۷، ۵۶۱
کمپبل ۳۳
کنت‌دوسرتیژـ ۵۵۲ـ۵۵۴، ۵۵۶، ۵۶۱ـ ۵۷۱
کنت دوسرسیـ ۵۵۲
کنت دوگوبینوـ ۳۰۸، ۷۳۳، ۷۵۵، ۷۷۲

گ

گوراوزلی، سر ۳۰۲، ۳۳۷
کولی، لردـ ۷۹، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۵۴، ۲۳۴
کهندل‌خان ۲۵۲، ۲۵۳، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۲۸، ۶۳۰ـ۶۳۵، ۶۴۰،۶۴۱، ۶۴۳، ۶۴۴
گاردان، ژنرالـ ۲۸۶
گرگین‌خان ارمنیـ ۲۹۴
گریبایدوفـ ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۷۰۸ح
گلین‌خانمـ ۶۵۶ح
گومنز اتریشیـ ۲۹۲، ۲۹۴، ۳۵۸ح، ۳۶۰ـ۳۶۳
گیبونـ ۱۶۳
گیزوـ ۵۵۳، ۵۵۸، ۵۶۰

ل

لران (نقاش فرانسوی)ـ ۲۸
لسان‌الملك سپهرـ ۲۳۴، ۲۶۸، ۷۰۳، ۷۶۶، ۷۷۲
لطفعلیـ ۲۰
لومر فرانسویـ ۳۶۷
لوئی فیلیپـ ۵۵۸، ۵۶۰
لوئی یازدهمـ ۳۰۱
لیندزیـ ۲۸۸ـ۲۹۰، ۳۸۸

م

مادروس‌خانـ ۲۰۹
مارسیـ ۵۷۶
مارکامـ ۲۱، ۷۶۷

مارکف- ۲۹۲
مارکوپولو- ۲۵۷
مالسوف- ۵۴
مامزبوری، لرد- ۴۸۶، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۴۷، ۷۴۰-۷۴۲، ۷۴۴، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۵۴
متکالف روسی- ۴۱۰
مجیدآهی مازندرانی، میرزا- ۴۵۶
محبعلی‌خان ماکوئی- ۲۷، ۲۳۲
محبعلی یکانلو، میرزا- ۳۷۹، ۳۸۰
محسن‌خان، میرزا- ۲۰۹، ۲۱۰، ۳۶۲، ۷۵۷ح
محمد، سید- ۲۷۴
محمد، ملا- ۶۶۰
محمد، میرزا (پسر قائم‌مقام) - ۲۲، ۳۱
محمدآقا (تاجر)- ۴۹۴، ۴۹۵
محمد ابراهیم‌خان- ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۳۶
محمد ابراهیم نقاش‌باشی- ۲۸
محمد اصفهانی، میرزا سید- ۴۵۴
محمد اکبرخان- ۲۴۴، ۲۵۶، ۶۱۲، ۶۳۵
محمد امین (خان ازبك)- ۶۰۲-۶۱۰
محمد امین‌خان- ۴۹۳
محمد باقرخان، سردار- ۲۵۸، ۲۵۹
محمدباقر مجتهد، حاجی‌میرزا- ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۳۰، ۴۳۱
محمدبن عبدالصبور خوئی، طبیب- ۳۳۲ح
محمد بیگلربیگی، میرزا- ۲۴۱، ۲۴۵، ۲۴۶
محمد تاجر تبریزی، حاجی‌میرزا- ۳۹۱، ۴۵۳، ۷۲۶ح
محمد تقی‌بیك- ۲۳۸
محمدتقی، حاج سید- ۷۳۸
محمدتقی‌خان احتساب‌الملك- ۶۷۳
محمد تقی هروی، ملا- ۴۵۳
محمد جعفر (برادر صالح شیرازی)- ۳۶۹، ۳۷۰ح
محمد حسن، آقا- ۴۵ح، ۶۰۲
محمدحسن جابری انصاری، حاج‌شیخ- ۷۶۲، ۷۷۲
محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه- ۶۷۳، ۶۷۴، ۷۰۰، ۷۶۴ح، ۷۶۶، ۷۷۱
محمدحسن‌خان سردار ایروانی- ۲۶۶، ۴۳۶، ۷۰۸، ۷۱۳، ۷۲۳، ۷۳۰، ۷۴۴، ۷۵۱، ۷۵۴، ۷۶۴
محمدحسن‌خان قاجار- ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۷۹
محمدحسن‌خان وزیرنظام- ۲۲، ۲۴-۲۶، ۳۵، ۴۴
محمدحسن صندوقدار- ۶۹۱ح
محمدحسین‌بیك‌افشار- ۳۹۱ح
محمدحسین تبریزی (مترجم)- ۳۸۳
محمدحسین ترك- ۴۵۵
محمدحسین جبه‌دارباشی، حاجی- ۲۹۵
محمدحسین‌خان اشیك‌آقاسی- ۵۶، ۶۳۷
محمدحسین‌خان گنه‌گنه- ۱۹۳ح
محمدحسین صدر، میرزا- ۳۴۰، ۵۰۷، ۵۰۹، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳ح، ۶۷۷، ۶۷۸ح، ۶۹۱، ۷۲۴ح، ۷۳۵ح، ۷۳۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۶۹
محمدحسین فراهانی، میرزا، دبیرالملك- ۱۵۸، ۱۸۵، ۲۰۸، ۲۰۹، ۷۷۰
محمدحسین فروغی ذکاءالملك، میرزا- ۷۷۰
محمدحسین گلبن، میرزا، حالت- ۷۷۲
محمدحسین ملك‌الکتاب فراهانی- ۴۴ح، ۷۱
محمدحکیم‌باشی، میرزا- ۶۰
محمدخان- ۵۸۶
محمدخان، حاجی- ۲۱، ۴۰۰
محمدخان بهادر- ۷۷۱
محمدخان‌زنگنه، امیرنظام- ۳۳، ۳۵-۳۷، ۴۱ح، ۵۶، ۶۰، ۶۱، ۱۸۱، ۲۰۷، ۳۳۰
محمدخان فورکی- ۲۵۲
محمدخان کلانتر، میرزا- ۳۲۱، ۴۱۰

محمدخان مصلحت‌گذار، میرزا ۲۲۴، ۳۷۱ح، ۵۷۳
محمدرحیم‌خان ۳۲۸، ۵۸۲
محمدرضاخان‌فراهانی ۲۱۰، ۳۱۰، ۳۳۵، ۵۴۱، ۵۴۳، ۵۴۵، ۵۴۶
محمدرضاخان نخعی ۲۴۹، ۴۴۱
محمدرضاخان سالارحشمت ۷۶۳ح
محمدزکی‌خان نوری ۲۷۰ح، ۲۷۱
محمدسعید عشلقی، ملامیرزا ۲۰۸، ۲۰۹
محمدشاه ۲۵، ۳۴، ۳۵، ۴۰، ۴۱ح، ۵۶، ۶۰، ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۷۶، ۸۰ح، ۸۱، ۸۹، ۹۵، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۴۰، ۱۵۰، ۱۶۳، ۱۹۲، ۱۹۴، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۷، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۴۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۰، ۲۶۶، ۲۶۹، ۲۷۲ ـ ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۸۷ ـ ۲۸۹، ۳۰۴ح، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۶، ۳۲۳، ۳۳۷، ۳۴۳، ۳۵۳، ۳۶۵، ۳۶۹، ۳۷۴، ۳۸۹، ۳۹۸، ۴۰۷، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۳، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۶۴، ۴۶۹، ۴۷۳، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۹، ۴۸۱ـ۴۸۳، ۴۸۶، ۴۹۴، ۴۹۹، ۵۰۷، ۵۱۲، ۵۱۴ح، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۶، ۵۴۰، ۵۵۶، ۵۵۸، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۴، ۵۶۶، ۵۷۰، ۶۰۰، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۳۱، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۵۷، ۶۶۳، ۶۶۶، ۶۷۷، ۶۸۳، ۶۹۷، ۷۰۰، ۷۲۳، ۷۲۵ح، ۷۳۰، ۷۵۳
محمدشریف بای ۶۰۷، ۶۰۸
محمدشفیع قزوینی ۴۰۵، ۷۶۲، ۷۶۳ح، ۷۷۰
محمدصادق‌خان گروسی ۴۵۳
محمدصالح اصفهانی، شیخ ۳۶۶
محمدصالح تبریزی، میرزا ۳۶ح، ۳۸۹، ۷۷۱
محمدطاهرخان قزوینی ۶۰
محمدعثمان (قاضی هرات) ۶۲۳
محمدعظیم‌خان ۶۳۷
محمدعلی آشتیانی، میرزا ۶۶
محمدعلی بارفروشی قدوس، ملا ۴۴۴، ۴۴۷، ۴۴۹
محمدعلی‌بیك، میرزا ۵۹۳
محمدعلی‌پاشا ۸۵، ۳۷۰، ۴۸۶ح، ۵۵۸، ۵۶۰
محمدعلی جمالزاده ۶۸۳ح، ۷۶۷
محمدعلی‌خان ایشیك‌آقاسی ۵۶۸
محمدعلی‌خان بیگربیگی (پسر آصف‌الدوله) ۲۳۵، ۲۴۱، ۲۴۵، ۲۴۶
محمدعلی‌خان تربیت، میرزا ۵۸۲ح
محمدعلی‌خان‌سیستانی ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۸
محمدعلی‌خان شیرازی، میرزا ۱۲۰، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۵۰ـ۱۵۲، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۳۴، ۳۲۹، ۳۳۳، ۳۵۵، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۸، ۳۷۹، ۳۸۱، ۳۸۳، ۴۷۴، ۴۹۷، ۵۰۱، ۵۵۸ـ۵۶۰، ۵۶۷، ۵۸۳، ۵۸۵، ۵۸۸، ۵۹۷، ۶۵۶، ۶۷۹ح، ۶۹۱، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۱۵، ۳۷۹، ۷۶۸، ۷۷۱
محمدعلی‌خان یاور ۷۶۳
محمدعلی زنجانی، ملا، حجت ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۷، ۴۵۰، ۴۵۵، ۴۵۷
محمدعلی فراهانی، میرزا ۳۲، ۳۳
محمدعلی کریم‌زاده ۴۹ح، ۷۱۶ح، ۷۳۴ح
محمدعلی مهندس، میرزا ۵۴۸
محمدعلی میرزا دولتشاه ۶۴، ۶۵، ۳۳۲
محمدعمرخان سردار ۲۵۷
محمدقربان، کربلائی (پدر امیرکبیر) ۲۰، ۲۱، ۳۰ـ۳۳، ۴۱، ۷۵۶
محمدقلی‌بیك ۳۹۵
محمدقلی‌خان ۲۴۶، ۲۹۵، ۳۷۹، ۳۸۰
محمد قوام‌الدوله، میرزا ۶۱۰
محمدکریم‌خان کرمانی قاجار، حاجی

۴۴۳
محمدکله‌پز_ ۳۳۳
محمدگرمرودی، نثار_ ۳۳۰
محمدمهدی، میرزا_ ۴۲۵
محمدمهدی ملك‌التجار_ ۴۱۴
محمدمیرزا_ ۷۲۲ح
محمدناصرخان سردار_ ۲۴۰
محمدنایب چاپارخانه، میرزا_ ۴۵۴
محمدولی حکیم‌باشی، میرزا_ ۳۳۴
محمدولی‌خان، سرهنگ_ ۳۲۲، ۴۱۱، ۴۶۹، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۸
محمدولی‌میرزا_ ۶۷۰، ۶۷۱
محمدیوسف‌میرزا، شاهزاده_ ۶۲۹، ۶۴۵
محمدیوسف هروی_ ۲۵۲ح، ۶۱۸ح، ۶۲۳ح، ۷۷۲
محمودپاشا_ ۶۹
محمودخان آجودانباشی_ ۳۴۱، ۳۶۳، ۶۸۷
محمودخان احتشام‌السلطنه، میرزا_ ۲۰۹ح، ۵۸۲ح، ۵۹۸
محمودخان قراگزلو، میرزا_ ۵۱۱، ۵۳۱، ۵۳۲
محمود فرهادمعتمد_ ۲۲۲ح
محمودکتیرائی_ ۶۷۳ح، ۷۷۰
محمود محمود_ ۶۱۲، ۷۶۹، ۷۷۲
محمودمیرزا_ ۶۵۶، ۷۷۱
محمود نظام‌العلماء، حاجی_ ۶۰
محمود هدایت_ ۱۶۱ح، ۷۷۲
مخبرالسلطنه هدایت، مهدیقلی_ ۴۰ح، ۴۵ح، ۲۱۳ح، ۳۲۴ح، ۳۴۶ح، ۶۰۵ح، ۶۷۵ح، ۶۷۴، ۷۲۵، ۷۷۲
مخبرالملك_ ۳۶۱
مدم، کنت_ ۷۲
مراد_ ۱۱۵ح
مریم_ ۶۷۹ح
مزین‌الدوله_ ۳۶۷
مسعودانصاری، میرزا_ ۲۰۷، ۵۶۲، ۵۶۴، ۵۶۹
مسعودگرمرودی، میرزا_ ۱۷۶
مسعودمیرزا ظل‌السلطان_ ۲۵، ۵۵_۵۷، ۶۰
مشیرالدوله، میرزاجعفرخان_ ۴۱، ۶۸_ ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۸۱، ۸۷، ۱۰۲، ۱۲۵، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۵۰، ۱۸۹، ۲۰۸_۲۱۰، ۲۱۵، ۲۱۷، ۳۳۹، ۳۷۹، ۳۹۷، ۳۹۸، ۵۸۱_۵۸۸، ۵۹۱، ۵۹۳، ۵۹۶، ۵۹۷، ۶۶۲، ۶۶۳ح، ۶۹۲، ۷۲۱، ۷۷۱
مشیرالدوله، میرزاحسین‌خان_ ۵۴۷_۵۵۰، ۵۷۱ح، ۷۵۷
مشیرالدوله، میرزامحسن‌خان_ ۲۱۱، ۳۶۴، ۳۷۹
مشیرالملك_ ۲۷۱
مصطفی، حاجی_ ۱۰۷، ۲۱۴
مصطفی‌خان‌افشار، میرزا_ ۵۶، ۵۷، ۱۶۶، ۱۷۹، ۳۲۹، ۵۳۵، ۵۳۶، ۷۷۰
مصطفی‌شوشتری‌مدنی، سید_ ۲۷۴
مصطفی‌قلیخان میرپنجه_ ۳۲۳
مطراتسو، میکائیل_ ۲۹۲_۲۹۴، ۳۶۲، ۳۶۴
مظفرالدین شاه_ ۷۷۲
مظفرالدین میرزا_ ۲۳، ۲۵
معاون‌الدوله غفاری_ ۳۵۸ح
معتضدالدوله، حاج_ ۲۸
معتمدالدوله_ ۷۶۹
معزی، شیخ‌المشایخ_ ۳۰۸ح
معیرالممالك_ ۲۲۴، ۳۶۲
مکناتن، لرد_ ۲۵۶
مکنیل_ ۵۱۶
ملاصدری_ ۴۵۲
ملامحمد_ ۴۷
ملك‌التجار، حاج_ ۴۱ح
ملك‌الکتاب_ ۶۸۵
ملك قاسم‌میرزا_ ۱۹۳
منوچهرخان معتمدالدوله_ ۵۶، ۴۴۵

سوخین (مترجم)ـ ۷۳
موریر، جیمزـ ۱۶۱
موسی‌داودـ ۳۷۹
موسی، میرزا (برادر قائم‌مقام)ـ ۳۲، ۲۱۴، ۲۷۷
موسی‌خان قاجارـ ۴۷۳
مون‌تیثـ ۸۵، ۳۸۸
مؤیدالدوله‌ـ ۲۷۹
مهتر یعقوب ـ ۶۰۵
مهدعلیا، جهان‌خانمـ ۴۹ح، ۱۸۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۴۵۲ـ۴۵۴، ۶۵۲ح، ۶۶۵ـ۶۷۱، ۶۷۳، ۶۷۵، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۵، ۶۸۸ـ۶۹۱، ۶۹۷، ۶۹۹، ۷۰۳، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۱۴، ۷۱۷، ۷۲۱ح، ۷۲۳، ۷۲۹ـ۷۳۴، ۷۳۶، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۵۱
مهدی اعتماد مقدمـ ۷۳۴ح
مهدی‌خان تبریزیـ ۴۵ح، ۲۶۹، ۷۲۶ح
مهدیقلی‌میرزاـ ۴۷۵، ۴۹۴ـ۴۹۶، ۴۹۸ـ۵۰۳، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۲، ۵۱۳، ۶۸۲
مهدی ملك‌التجارـ ۳۴۲
مهدی ملك‌الکتاب، میرزاـ ۲۰، ۴۴
مهردل‌خانـ ۲۵۳، ۶۳۱
میرآقاسی‌خانـ ۳۸۸
میرزاآقاـ ۳۴۸، ۳۶۲، ۳۶۵، ۳۷۹، ۳۸۰
میرزاآقاسی، حاجیـ ۳۷، ۴۰، ۶۹، ۷۰، ۷۵، ۷۸، ۷۹، ۸۹، ۹۳، ۹۵، ۱۰۲، ۱۱۶ـ۱۲۰، ۱۲۲ـ۱۲۵، ۱۲۸ـ۱۳۴، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۶۴، ۱۸۵ح، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۶، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۱۴، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۴۳ح، ۲۴۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۵ـ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۲، ۳۱۲، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۳۰، ۳۳۵ح، ۳۷۰، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۹۱ح، ۳۹۶، ۴۰۹، ۴۴۵، ۴۷۳، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۸۳، ۴۸۸، ۴۹۲، ۴۹۳، ۵۱۷ـ۵۱۹، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۴۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۶ـ۵۶۰، ۵۶۴ـ۵۶۸، ۶۵۷، ۶۶۳، ۶۷۲، ۷۵۵
میرزابزرگـ ۵۱۱
میرزابزرگ‌خانـ ۶۱۸، ۶۲۲، ۶۲۵ـ۶۲۸
میرزاجانی کاشانی، حاجیـ ۳۴۷، ۳۴۸، ۷۷۲
میرزاملکم‌خان (مترجم)ـ ۲۰۹ـ۲۱۱، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۷۹، ۳۸۰، ۵۷۸، ۵۹۸
میرعلم‌خان دوم ـ ۲۵۲ح
میلر انگلیسیـ ۳۹۹، ۵۷۴ح، ۷۶۸

ن

ناپلئونـ ۶۳، ۱۶۰، ۱۶۳، ۲۸۶، ۳۸۰، ۳۸۲، ۳۸۹، ۴۶۲، ۴۶۷، ۵۵۱
ناپیر، سرـ ۲۵۷
نادرشاهـ ۴۰، ۶۳، ۶۷، ۸۸، ۲۵۲ح، ۳۰۲، ۵۹۹، ۶۲۱ح، ۶۷۴، ۷۶۶
نادرمیرزاـ ۲۶، ۳۶، ۳۷، ۴۵ح، ۵۶، ۷۰، ۷۸، ۳۲۶، ۳۴۲ح، ۴۲۸، ۴۳۱، ۶۶۴ح، ۶۷۵، ۷۷۲
ناروجیـ ۳۶۸
ناصرالدین‌شاهـ ۲۲،۲۳ح، ۲۴، ۲۶،۲۸، ۳۷، ۴۱،۴۲، ۴۶، ۴۸، ۴۹ح، ۱۰۳، ۱۵۸، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۱۷، ۲۲۲، ۲۴۹، ۲۵۷ح، ۲۶۹، ۳۱۲، ۳۲۳، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۶۱، ۳۶۶، ۳۶۹، ۳۸۲، ۳۸۹، ۳۹۴، ۴۳۹ح، ۴۴۰، ۴۴۵، ۴۵۱، ۴۵۵، ۴۷۹، ۵۱۴ح، ۵۴۰،۵۶۱، ۵۶۲، ۶۰۷، ۶۲۳، ۶۳۷، ۶۴۲، ۶۴۷، ۶۵۶،۶۵۷، ۶۵۹، ۶۶۱ـ۶۶۴، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۹، ۶۷۱، ۶۷۳ـ۶۷۶، ۶۸۱، ۶۹۴، ۶۹۷، ۶۹۹، ۷۰۳، ۷۱۷، ۷۲۰، ۷۲۳،۷۲۵، ۷۲۶، ۷۳۴ح، ۷۴۰، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹ح، ۷۵۵، ۷۵۷، ۷۵۹، ۷۶۸، ۷۷۱، ۷۷۲
ناصرالدین میرزاـ ۳۷، ۵۳، ۶۰، ۱۹۲ـ

۱۹۴، ۲۰۰، ۴۳۷، ۴۴۶، ۴۸۰
ناظم‌الاسلام کرمانی_ ۷۶۲
فاسق کمال_ ۱۸۳
نبی‌خان امیر تومان، میرزا_ ۲۴، ۵۲۰
نجفقلی باکوبه‌ای، مشهدی_ ۳۰۹، ۳۱۰
نجیب پاشا_ ۷۴_۷۶، ۸۲، ۹۲، ۹۸_۱۰۰
نسلرود_ ۲۳۷، ۴۴۶، ۴۶۳_۴۶۵، ۴۷۷، ۴۷۹، ۴۸۱_۴۸۳، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۹۳_۴۹۵، ۵۰۴، ۵۰۹، ۵۱۱، ۵۱۴، ۵۷۶، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۴۴، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۳، ۷۵۴
نصرالله اصفهانی، میرزا شهاب (تاج‌الشعراء)_ ۳۲۹، ۳۳۰
نصرالله تقوی، سید_ ۶۶۰ح
نصرالله صدرالممالك اردبیلی، میرزا_ ۱۹۶
نصیرخان_ ۲۵۷
نظام‌الدوله، حاجی_ ۲۷
نظام‌الملك_ ۷۵۶
نظرآقا (مترجم)_ ۲۰۹، ۳۷۹، ۳۸۰
نظرعلی حکیم، میرزا_ ۱۹۳، ۴۵۳
نعیم، میرزا_ ۲۷۱
نمیرواتریشی_ ۲۹۲، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۴
نوت، ژنرال_ ۲۵۷
نوذر میرزا_ ۳۰۹
نورالله بیك_ ۵۸۲
نورمحمدخان، حاجی_ ۲۳۵
نوروزبیك_ ۱۱۵ح
نوری افندی_ ۷۲، ۷۳، ۷۵
نوری مهدی، میرزا_ ۶۰۳
نیکلا سواخانف_ ۳۲۸
نیکلای اول_ ۲۸، ۵۴، ۵۸_۶۰، ۶۴، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۹، ۳۱۵، ۴۲۴، ۴۶۳_۴۶۵، ۴۹۳، ۵۰۱، ۵۰۴، ۵۰۷، ۵۰۹، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۷۶، ۶۱۵
نیوتون_ ۱۶۲
واتسون (مؤلف انگلیسی)_ ۲۲، ۳۹، ۴۱، ۴۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۲۱، ۲۶۶، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۴۲، ۴۱۱، ۴۴۷، ۵۰۴، ۶۷۵، ۷۰۹، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۶، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۸، ۷۵۴، ۷۶۷

و

وقارالدوله شیرازی_ ۷۷۱
ولادمیر پوتو_ ۵۷
ولتر_ ۱۶۳، ۴۲۴
ولسلی، ریچارد_ ۷۹، ۱۴۰، ۱۴۱
ویش قرتسوف_ ۳۹۴
ویکتوریا، ملکه_ ۱۳۲
ویلوك_ ۱۶۱
ویلیامز کلنل_۳۹، ۴۰، ۴۴، ۷۲، ۷۳، ۸۵، ۸۶، ۸۸، ۹۳_۹۷، ۹۹، ۱۰۲_۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۳۳، ۵۸۱
ویلیمس، کلنل_ ۱۲۵، ۵۸۸
ویونویچ_ ۴۷۲

ه

هاشم، آقا_ ۷۱۱
هاشم، میرزا_ ۴۹۵، ۴۹۶
هدایت‌الله، میرزا_ ۲۷۹
هکتر_ ۱۹۹، ۲۹۷، ۲۹۸
همای شیرازی_ ۳۳۰ح
همدم‌السلطنه_ ۲۵ح
هنری الیس_ ۶۸، ۱۸۱
هنری‌بطون_ ۲۸۹
هنری جکسون_ ۵۷۶
هنری رالینسون_ ۹۸، ۲۹۰
هنری‌سیمور، سر_ ۷۴۴، ۷۵۳، ۷۵۴
هنریك بارب_ ۳۵۸، ۳۵۹
هنری‌یول_ ۲۶۱
هنل_ ۵۲۷

ی

یارمحمدخان ظهیرالدوله_ ۲۳۴، ۲۳۸،

۲۵۲، ۲۵۳، ۵۳۸، ۶۱۲، ۶۱۶ـ۶۲۲،
۶۲۵ـ۶۲۸، ۶۴۰، ۶۴۵، ۶۴۶
یحیی‌خان یاور ـ ۳۷۹، ۳۸۰، ۵۱۱
یحیی دارابی، سید ـ ۴۴۷
یزدانبخش (پسر سالار) ـ ۲۴۱
یعقوب ارمنی، میرزا ـ ۶۷۹ح
یعقوب‌خان، میرزا ـ ۲۲۲، ۲۲۶، ۳۷۹ح،
۷۲۵، ۷۷۱
یعقوبعلی‌خان ـ ۲۴۷
یوسف، حاجی میرزا ـ ۶۷۹ح
یوسف ارمنی ـ ۲۰۴
یوسف‌بیك ـ ۱۳۴
یوسف‌خان، میرزا (مترجم) ـ ۲۰۹، ۲۱۰
یوسف‌خان مستشارالدوله، میرزا ـ ۲۱۱
یوسف‌مستوفی‌الممالك، میرزا ـ ۲۶، ۲۰۶،
۲۰۷، ۲۶۷، ۲۷۲، ۶۹۰، ۶۹۱،۷۰۵

پاشگاه ادبیات

فهرست تصویرها:

۱. تصویر میرزاتقی‌خان که در ۱۲۶۵ به زمان صدارتش کشیده‌اند. (نگاه کنید به ص ۲۶).

۲.فرمان نیابت وزارت نظام میرزاحسن‌خان برادر میرزا تقی‌خان. (نگاه کنید به صفحهٔ ۲۴).

۳. میرزا احمدخان امیرزاده ساعدالملك.

۴. قبالهٔ نکاح ملکزاده خاتم عزت‌الدوله زن امیرکبیر. (نگاه کنید به صفحهٔ ۲۳).

۵. تصویر میرزا تقی‌خان که به زمان صدارتش کشیده‌اند. (نگاه کنید به صفحهٔ ۱۹ و ۲۶).

۶. قرار تقسیم آب رودخانهٔ کرج مورخ ۱۲۶۷ با مهر امیرکبیر. (نگاه کنید به صفحهٔ ۳۲۹).

۷. فرمان ناصرالدین‌شاه به افتخار سلطان‌مراد میرزاحسام‌السلطنه در برانداختن فتنهٔ سالار در ۱۲۶۶. (از اسناد تاریخی متعلق به آقای دکتر حسین مفتاح).

۸. قسمتی از طومار برآورد ساختمان مدرسهٔ دارالفنون. (نگاه کنید به صفحهٔ ۳۴۹).

۹. نامهٔ امیرکبیر به‌ناصرالدین‌شاه پس از عزل از صدارت و امارت نظام. (از مجموعهٔ اسناد تاریخی متعلق به آقای محمدعلی کریم‌زاده، نگاه کنید به صفحهٔ ۷۰۴).

۱۰ و ۱۱. دونامه ازامیرکبیر به‌ناصرالدین‌شاه. (نگاه کنید به صفحهٔ ۶۵۴ـ۶۵۳).

۱۲. ناصرالدین‌شاه همزمان صدارت امیرکبیر (از کتاب Lady Sheil)



[۱]

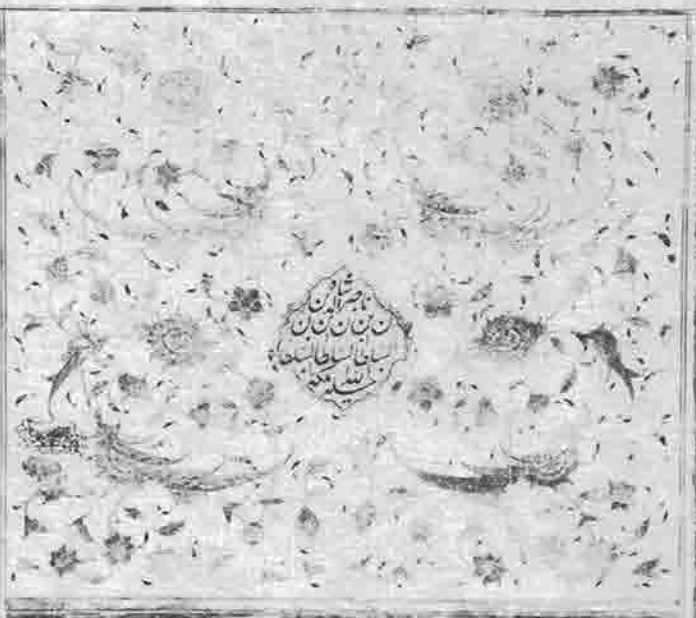




[۲]

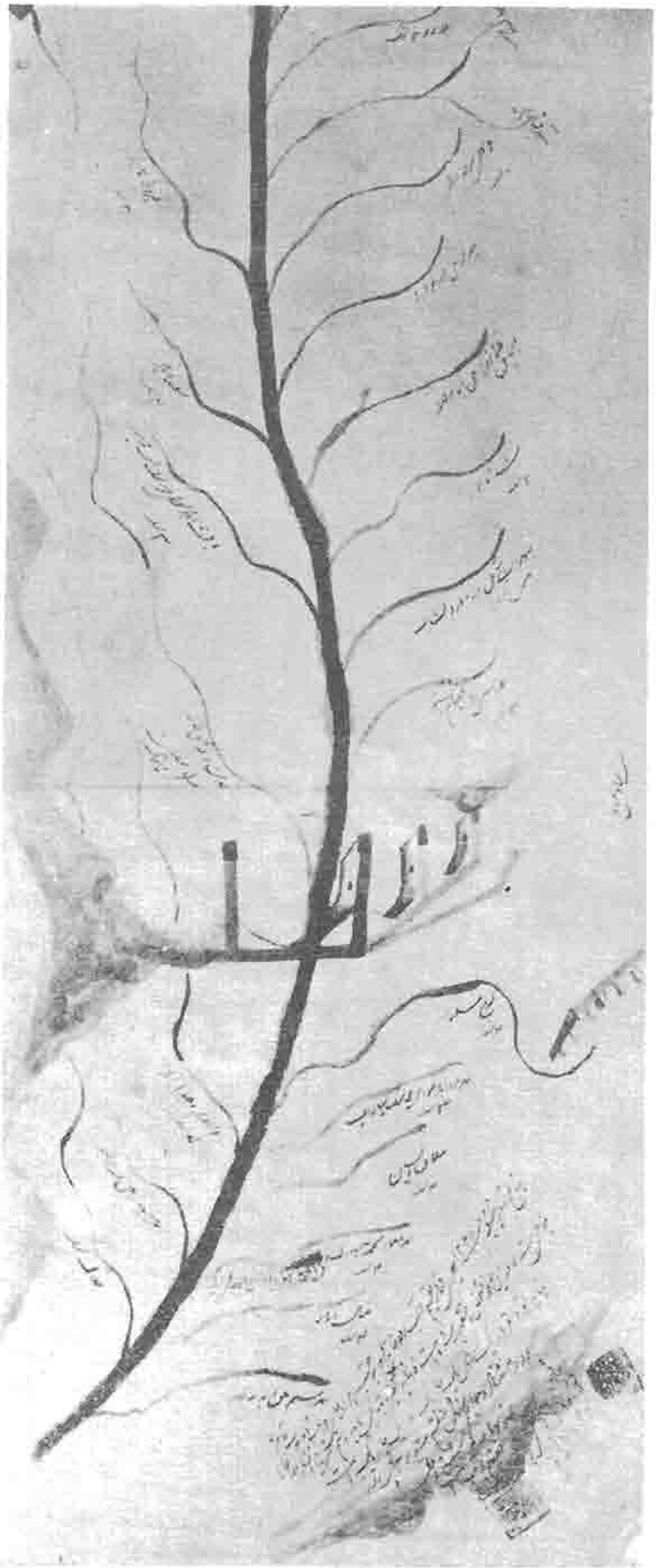


[۳]

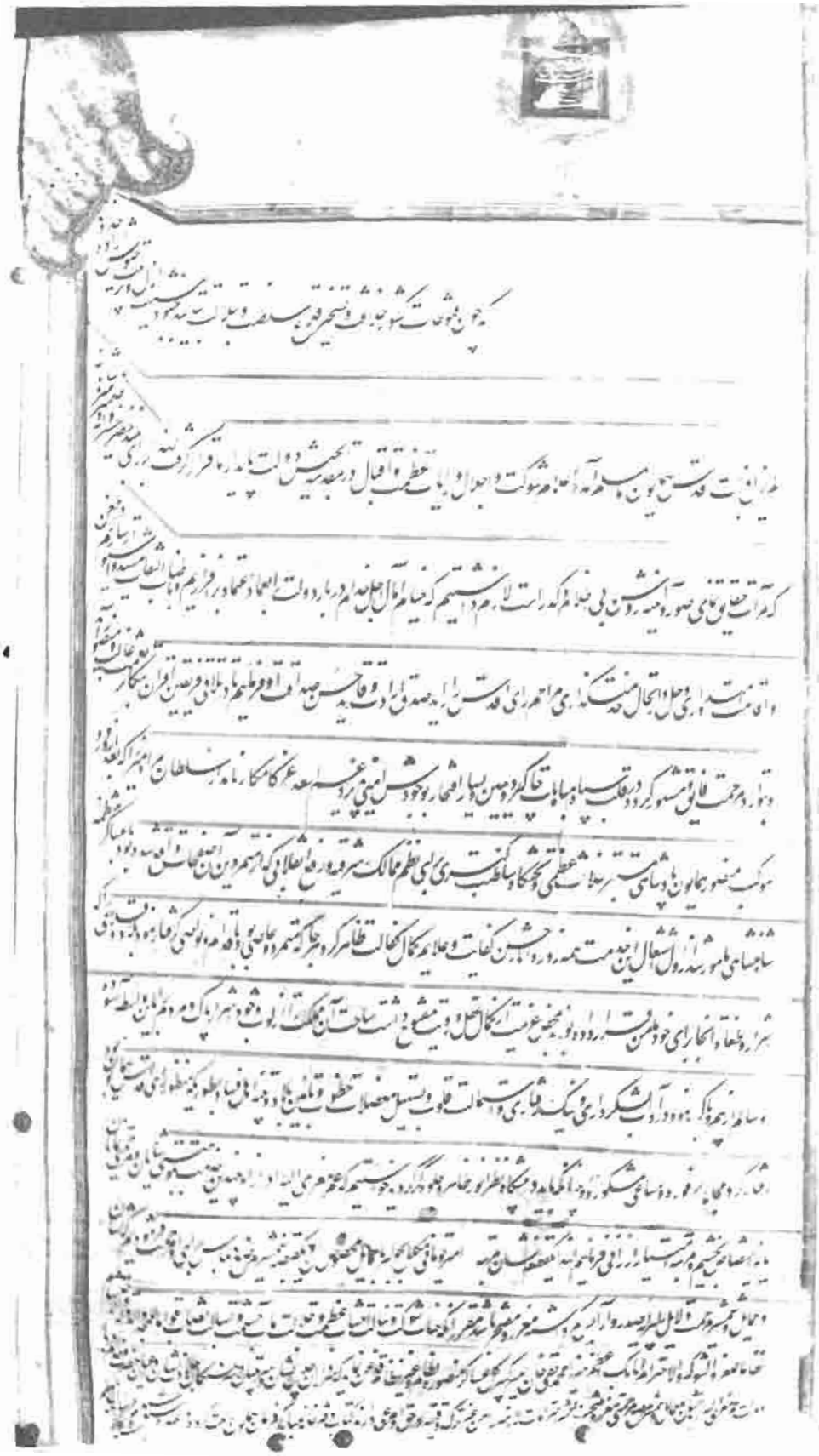


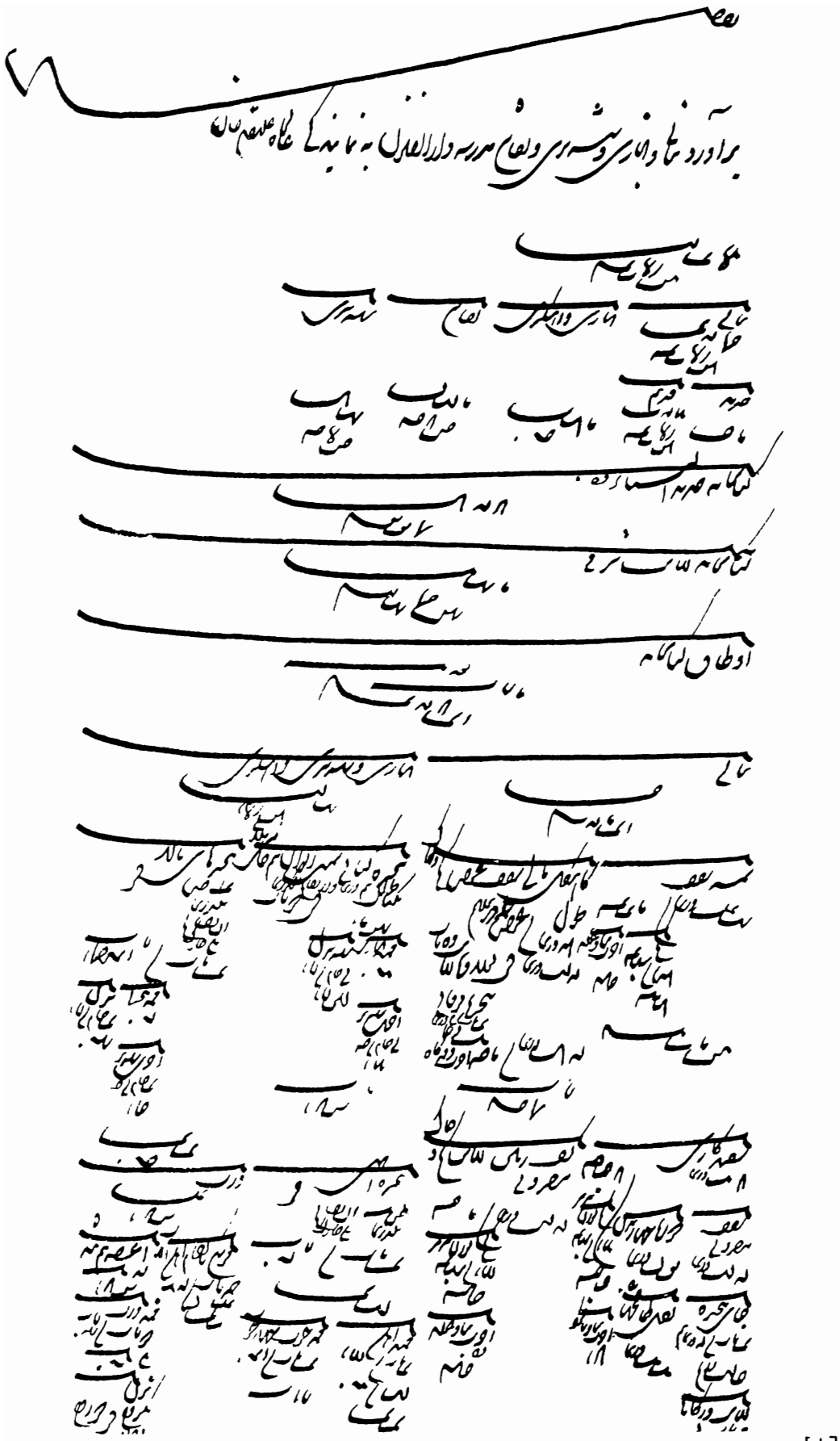


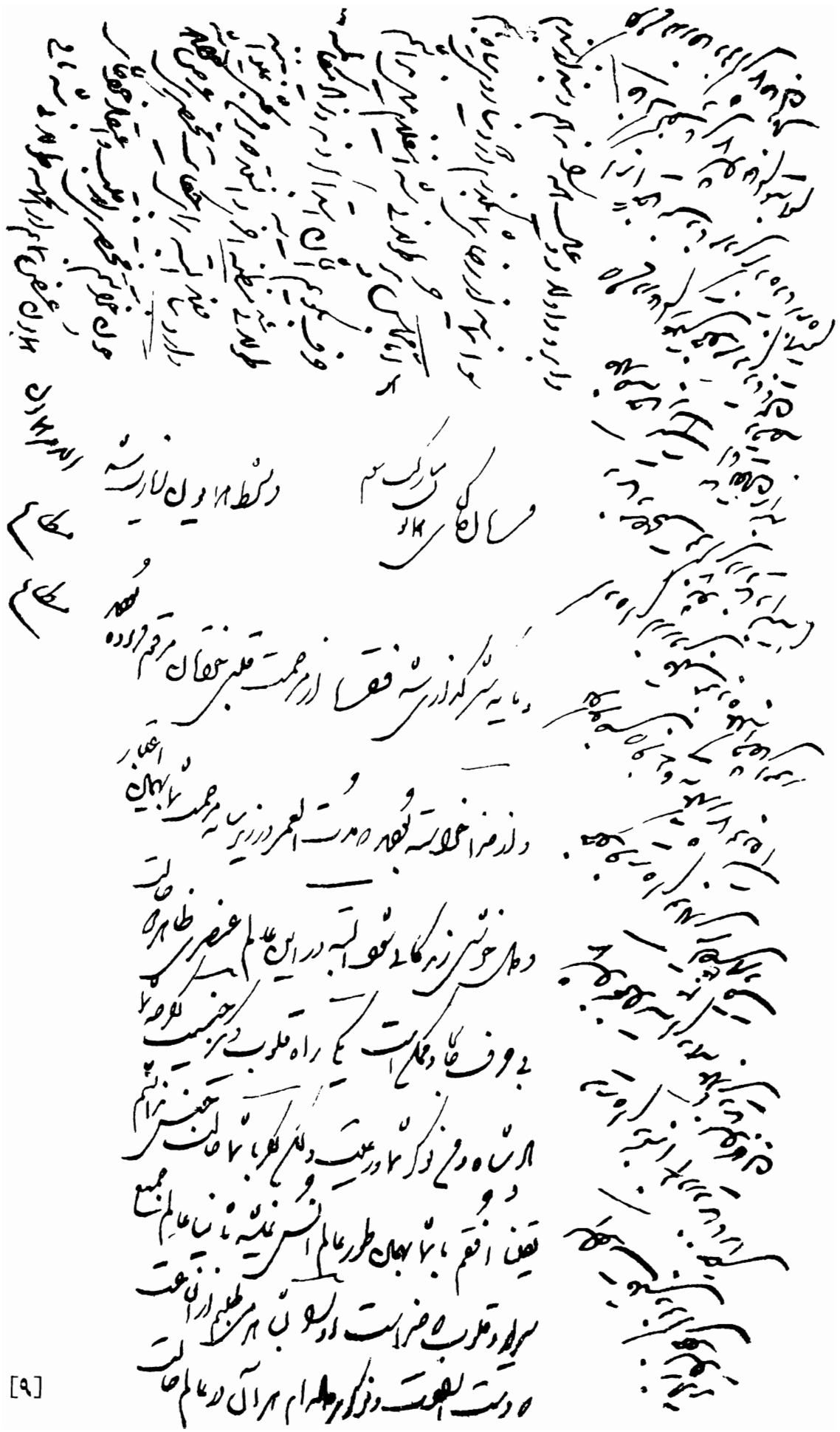
[۵]

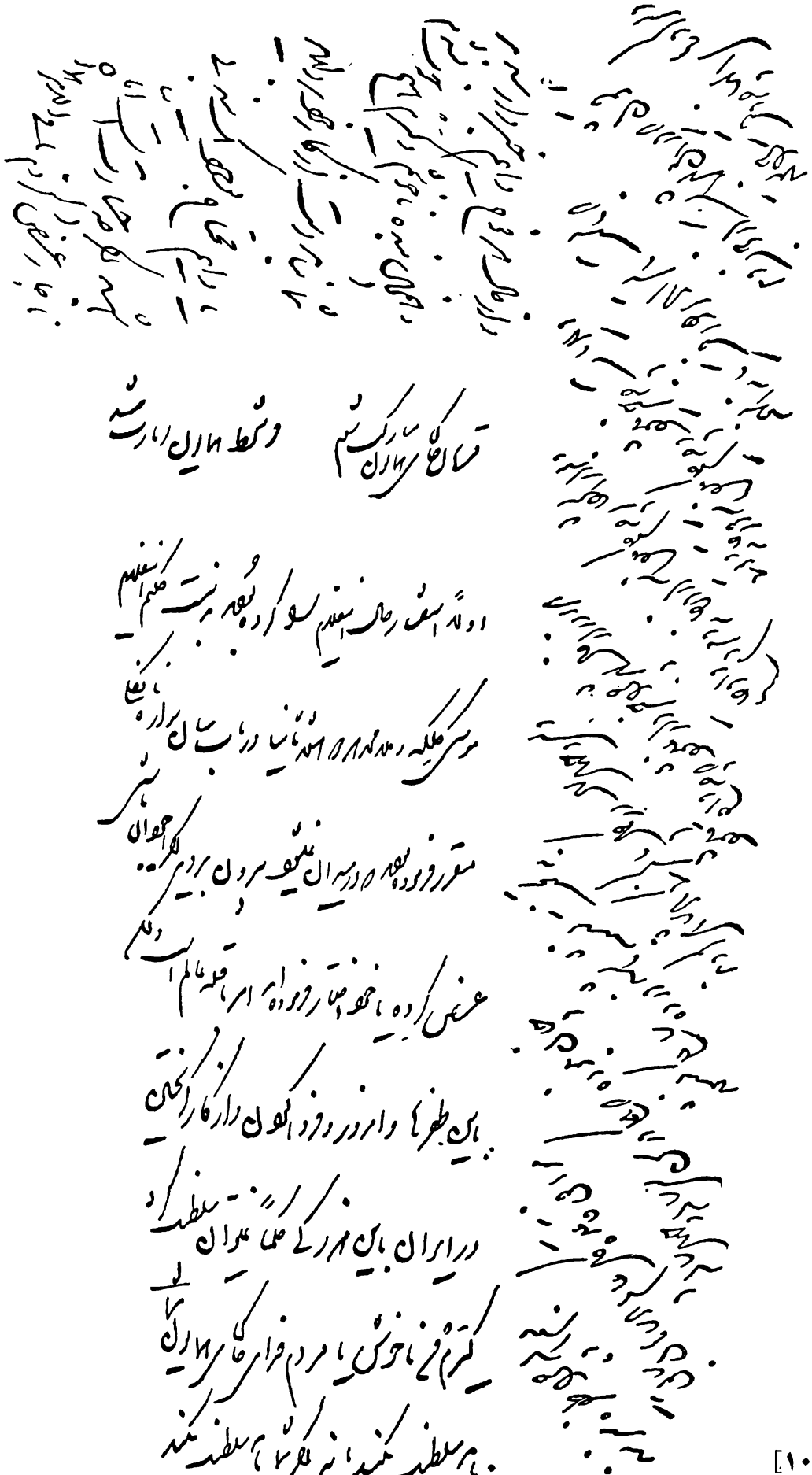


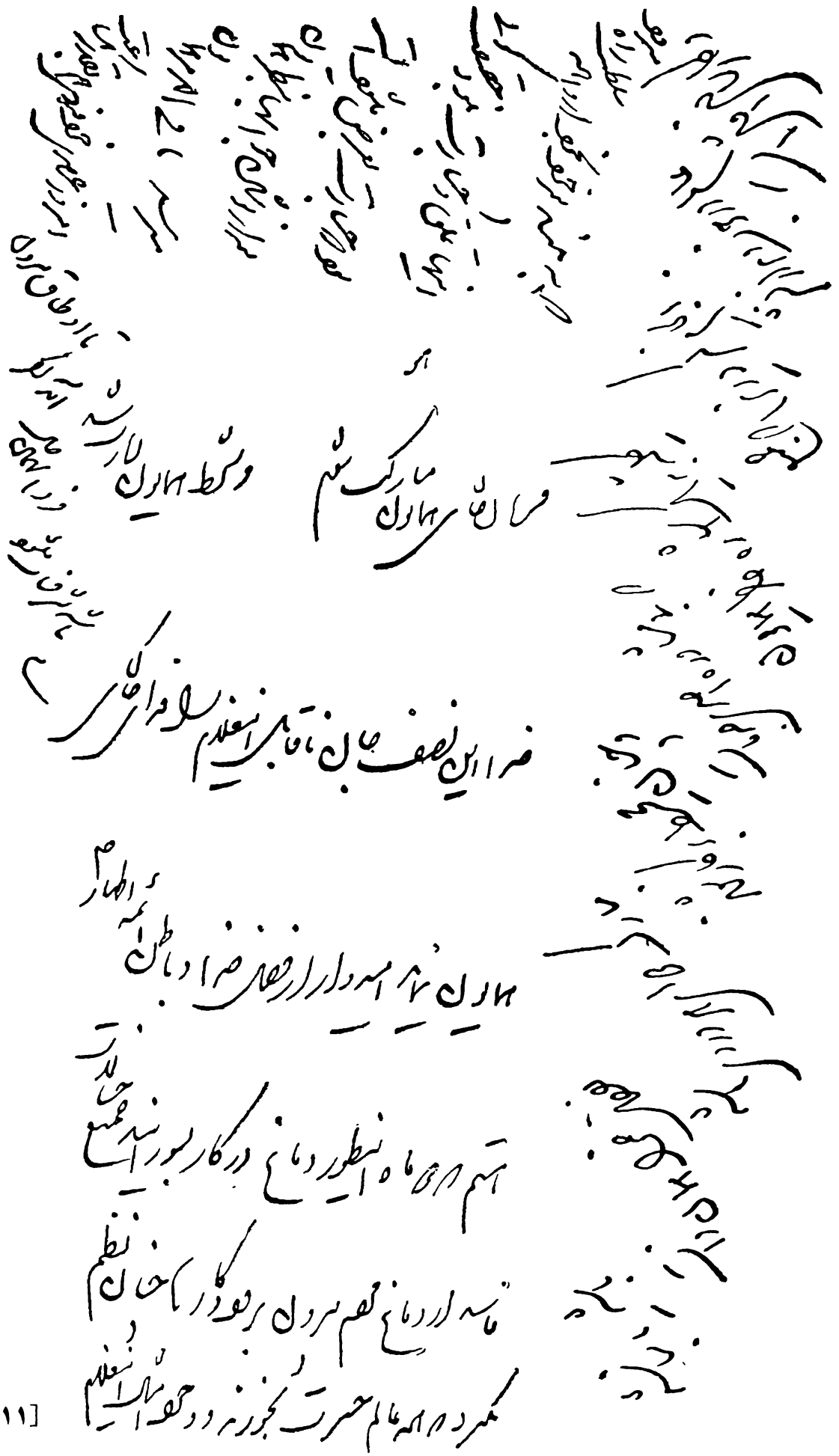
[۶]











[۱۱]



فهرست کتابهای
شرکت‌سهامی انتشارات خوارزمی

فلسفه

آرمانشهر (یوتوپیا) نوشته تامس‌مور ترجمهٔ داریوش آشوری و نادر افشار نادری — زیرچاپ

تیمائوس نوشتهٔ افلاطون ترجمهٔ محمدحسن لطفی — زیر چاپ

دورهٔ آثار افلاطون (۷ جلد) نوشتهٔ افلاطون ترجمهٔ محمدحسن لطفی و رضا کاویانی — ۲،۹۴۵

آلبرکامو (چاپ دوم) نوشتهٔ کانر کروزاوبراین ترجمهٔ عزت‌الله فولادوند — ۱۵۵

فلسفهٔ تحلیل منطقی (چاپ دوم) نوشتهٔ منوچهر بزرگمهر — ۲۱۵

فلسفه چیست؟ (چاپ دوم) نوشتهٔ منوچهر بزرگمهر — ۲۳۰

تحلیل ذهن (چاپ دوم) نوشتهٔ برتراندراسل ترجمهٔ منوچهر بزرگمهر — ۳۱۵

مسائل فلسفه (چاپ دوم) نوشتهٔ برتراندراسل ترجمهٔ منوچهر بزرگمهر — ۱۷۵

قانون (چاپ دوم) نوشتهٔ دیوید کات ترجمهٔ رضا براهنی — ۲۱۵

ژان‌پل‌سارتر (چاپ دوم) نوشتهٔ موریس کرنستن ترجمهٔ منوچهر بزرگمهر — ۱۶۵

منطق سمبلیك نوشتهٔ سوزان لنگر ترجمهٔ منوچهر بزرگمهر — ۱۹۰

انقلاب یا اصلاح (چاپ دوم) گفتگو با هربرت مارکوزه و کارل‌پوپر — ۱۱۵

مارکوزه (چاپ سوم) نوشتهٔ السدرمك اینتایر ترجمهٔ حمید عنایت — ۲۸۵

پوپر نوشتهٔ برایان مگی ترجمهٔ منوچهر بزرگمهر — ۲۴۵

کارناپ نوشتهٔ آرن‌نائس ترجمهٔ منوچهر بزرگمهر — ۱۹۵

ویتگنشتاین نوشتهٔ یوستوس هارت‌ناك ترجمهٔ منوچهر بزرگمهر — ۱۹۵

چه‌گوارا (چاپ دوم) نوشتهٔ اندروسنکلر ترجمهٔ حیدرعلی رضائی — ۲۲۵

خدایگان و بنده (چاپ سوم) نوشتهٔ هگل ترجمهٔ حمید عنایت — ۱۰۵

افلاطون نوشتهٔ کارل‌یاسپرس ترجمهٔ محمدحسن لطفی — ۲۶۵

سیاست‌ازنظرافلاطون نوشتهٔ الکساندرکویره ترجمهٔ امیرحسین جهانبگلو — ۲۶۵

سقراط نوشتهٔ کارل‌یاسپرس ترجمهٔ محمدحسن لطفی — ۱۷۵

متفکران روس نوشتهٔ ایزایا برلین ترجمهٔ نجف دریابندری — زیرچاپ

قدرت نوشتهٔ برتراند راسل ترجمهٔ نجف دریابندری — زیرچاپ

دین

نظر متفکران اسلامی دربارهٔ طبیعت نوشتهٔ سیدحسین نصر — ۶۸۵

علم و تمدن در اسلام نوشتهٔ سیدحسین نصر ترجمهٔ احمد آرام — ۴۸۵

تاریخ طبیعی دین (چاپ سوم) نوشتهٔ دیوید هیوم ترجمهٔ حمید عنایت ۲۸۵

آموزش و پرورش

فقر آموزش در امریکای لاتین (چاپ سوم) نوشتهٔ ایوان ایلیچ
ترجمهٔ هوشنگ وزیری ۱۷۵
آموزش ستمدیدگان نوشتهٔ پائولوفریره ترجمهٔ احمدبیرشك وسیف‌الله داد ۲۹۰

جامعه‌شناسی

ساختهای خانواده و خویشاوندی درایران (چاپ سوم) نوشتهٔ جمشید بهنام ۱۲۰
امریکای دیگر (چاپ دوم) نوشتهٔ مایکل هرینگتن ترجمهٔ ابراهیم یونسی ۲۵۵
جامعه‌شناسی فقر نوشتهٔ ژان‌لابن ترجمهٔ جمشید بهنام ۲۸۵

سیاست

تیتو نوشتهٔ فیلیس اوتی ترجمهٔ خسرو زندیفر ۵۷۵
نیه‌ررہ نوشتهٔ بنجامین براولی ترجمهٔ سروش حبیبی ۲۸۰
امریکای لاتین «دنیای انقلاب» (چاپ چهارم) نوشتهٔ ك. بیلز
ترجمهٔ و. ح. تبریزی ۲۹۵
ایالات نامتحد (چاپ دوم) نوشتهٔ ولادیمیر پوزنز ترجمهٔ محمد قاضی زیر چاپ
یادداشتهای روزانه (چاپ چهارم) نوشتهٔ لئوتروتسکی ترجمهٔ هوشنگ‌وزیری ۱۷۵
انقلاب مداوم نوشتهٔ لئوتروتسکی ترجمهٔ هوشنگ وزیری زیرچاپ
۸۰۰،۰۰۰،۰۰۰ مردم چین (چاپ دوم) نوشتهٔ راس‌تریل ترجمهٔ حسن کامشاد ۳۴۵
سیمای پنهان برزیل (چاپ دوم) نوشتهٔ فرانسیسکو خولیائو
ترجمهٔ محمدعلی صفریان ۱۸۵
پرتغال و دیکتاتوری آن نوشتهٔ آنتونیو د فیگردو ترجمهٔ سروش حبیبی ۳۴۰
سرمایه‌داری امریکا نوشتهٔ ماریان دوبوزی ترجمهٔ محمد قاضی زیر چاپ
جنگ ویتنام (چاپ چهارم) نوشتهٔ برتراند راسل ترجمهٔ صمد خیرخواه ۲۱۵
عرب و اسرائیل (چاپ سوم) نوشتهٔ ماکسیم‌رودنسون ترجمهٔ رضا براهنی ۲۸۰
نیکاراگوا نوشتهٔ الەخاندرو بندانا ترجمهٔ سهراب بهداد ۲۰۵
تاریخ اجتماعی سیاهان امریکا نوشتهٔ بنجامین براولی ترجمهٔ سروش‌حبیبی ۳۲۵
استعمار میرا (چاپ دوم) نوشتهٔ فرانتس فانون ترجمهٔ محمدامین کاردان ۲۴۵
انقلاب افریقا (چاپ پنجم) نوشتهٔ فرانتس فانون ترجمهٔ محمدامین کاردان ۲۶۵
پوست‌سیاه و صورتکهای سفید نوشتهٔ فرانتس فانون
ترجمهٔ محمد امین کاردان ۲۲۵
وحشت در امریکای لاتین نوشتهٔ جان گراسی ترجمهٔ محمدعلی
آقائی‌پور ـ محمدعلی صفریان ۵۹۰
سیاهان امریکا را ساختند نوشتهٔ بنجامین کوارلز ترجمهٔ ابراهیم یونسی ۲۸۵
در جبههٔ مقاومت فلسطین (چاپ دوم) نوشتهٔ روژه کودروا ـ
فایض ا. سائق ترجمهٔ اسدالله مبشری ۱۶۵

ژاپن نوشتهٔ هرمان کان ترجمهٔ سروش حبیبی ۳۷۵
سفری در گردباد نوشتهٔ یوگنیا. س. گینزبرگ ترجمهٔ مهدی سمسار زیرچاپ
مسألهٔ فلسطین (چاپ دوم) ترجمهٔ اسدالله مبشری ۲۱۵
چهرهٔ استعمارگر، چهرهٔ استعمارزده (چاپ سوم) نوشتهٔ آلبر ممی
ترجمهٔ هما ناطق ۱۹۰
روزهای سیاه غنا نوشتهٔ قوام نکرومه ترجمهٔ جواد پیمان زیرچاپ
بیست کشور امریکای لاتین ـ چاپ دوم (۳ جلد) نوشتهٔ مارسل
نیدرگانگ ترجمهٔ محمد قاضی ۹۷۵
هائیتی و دیکتاتورآن نوشتهٔ برنارد دیدریچ وال برت
ترجمهٔ سروش حبیبی ۳۱۵
آنگولا نوشتهٔ داگلاس ویلر و رنه پلی سیه ترجمهٔ محمد فخرداعی ۳۲۵
هیروشیما (چاپ دوم) نوشتهٔ جان هرسی ترجمهٔ چنگیز حیات داوودی زیرچاپ
تجارت اسلحه گزارش انجمن جهانی پژوهش در صلح ـ استکهلم
ترجمهٔ ابراهیم یونسی ۳۷۵
آخرین نامه‌های محکومان به مرگ (با مقدمهٔ توماس‌مان) نوشتهٔ
پیرومالوتسی ـ جوانی پیرلی ترجمهٔ هوشنگ وزیری ۳۴۵
آلبرت لوتولی نوشتهٔ مری‌بنسن ترجمهٔ حسین ابوالحسنی ۱۴۵
زندگی من نوشتهٔ لئوتروتسکی ترجمهٔ هوشنگ وزیری ۸۲۰
زندگی من نوشتهٔ ایگور استراوینسکی ترجمهٔ کیکاووس جهانداری ۳۲۰
خاطرات بولیوی نوشتهٔ چه‌گوارا ترجمهٔ بهمن دهگان ۳۳۵
خشونت نوشتهٔ هاناآرنت ترجمهٔ عزت‌الله فولادوند ۲۶۵
آنتونیو گرامشی نوشتهٔ جوزپه فیوری ترجمهٔ مهشید امیرشاهی ۵۶۵
در دادگاه تاریخ نوشتهٔ روی مدودف ترجمهٔ منوچهر هزارخانی ۱۱۵۰
آپارتهید نوشتهٔ الکس لاگوما ترجمهٔ کریم امامی ۴۶۵
جنبش مقاومت ایرلند نوشتهٔ روژه‌فالیگو
ترجمهٔ باقر پرهام و جمشید ارجمند زیرچاپ

اقتصاد

نفت و کشورهای بزرگ جهان (چاپ دوم) نوشتهٔ پیترادول
ترجمهٔ امیر حسین جهانبگلو ۲۵۵
جهان‌سوم در بن‌بست (چاپ‌دوم) نوشتهٔ پل‌بروك ترجمهٔ امیرحسین‌جهانبگلو ۲۸۷
جهان سوم در برابر کشورهای غنی (چاپ دوم) نوشتهٔ آنجلو آنجلوپولوس
ترجمهٔ امیرحسین جهانبگلو ۲۹۵
بحران دلار (چاپ دوم) نوشتهٔ ر. تریفین ـ ژان دونیزه ـ فرانسواپرو
ترجمهٔ امیرحسین جهانبگلو زیرچاپ
نفت ما و مسائل حقوقی آن (چاپ سوم) نوشتهٔ محمدعلی موحد ۵۲۰
اقتصاد سیاسی رشد نوشتهٔ پل باران ترجمهٔ کاوهٔ آزادمنش ۵۸۵
علم اقتصاد نوشتهٔ ارنست‌ماندل ترجمهٔ هوشنگ وزیری ۹۷۵

حقوق

مجموعهٔ قوانین و مقررات شهرداریها گردآورنده هوشنگ زندی — زیرچاپ

آموزش زبان

آموزش حروف انگلیسی — زیرچاپ

علی و آذر — زیرچاپ

هدیه — ۴۰

ریاضیات

لگاریتم نوشتهٔ گ. ک. استاپو ترجمهٔ پرویز شهریاری — ۱۶۵

معادلات دیفرانسیل نوشتهٔ محمدجواد افتخاری — زیرچاپ

مسائل عمومی ریاضیات نوشتهٔ باقر امامی — ۳۶۵

فلسفهٔ ریاضی نوشتهٔ استیفن س. بارکر ترجمهٔ احمد بیرشک — زیر چاپ

الگاس نوشتهٔ ایلیایاکولویچ باکلمان ترجمهٔ پرویز شهریاری — ۵۰

ریاضیات نوین (چاپ دوم) نوشتهٔ سرژبرمان ورنه‌بزار ترجمهٔ احمد بیرشک — ۳۴۰

رسم فنی (دانشگاهی) نوشتهٔ س. بوگولیوف. ا. وینف ترجمهٔ باقر رجالی‌زاده — ۸۷۰

سرگرمیهای هندسه نوشتهٔ یاکوب ایسیدوروویچ پرلمان
ترجمهٔ پرویز شهریاری — ۴۲۵

جبر ومقابله خوارزمی نوشتهٔ محمدبن‌موسی‌خوارزمی ترجمهٔحسین‌خدیوجم — زیرچاپ

اشتباه استدلالهای هندسی نوشتهٔ یاکوف اسمنوویچ دوبنوف
ترجمهٔ پرویز شهریاری — ۵۰

۲۵۰ مسألهٔ حساب نوشتهٔ واتسلاوسرپینسکی ترجمهٔ پرویز شهریاری — ۱۵۰

اصول خط‌کش محاسبه (چاپ دوم) نوشتهٔ م. ه. شفیعیها — ۱۱۰

روشهای مثلثات (چاپ دوم) نوشتهٔ پرویز شهریاری و حمید فیروزنیا — ۵۰۰

ریاضیات در شرق ترجمهٔ پرویز شهریاری — ۱۰۵

نظریهٔ مجموعه‌ها (چاپ‌دوم) نوشتهٔ واتسلاوسرپینسکی ترجمهٔپرویزشهریاری — ۱۱۵

رسم فنی (دبیرستانی) نوشتهٔ امیرمنصور صدری ـ جواد افتخاری — ۶۵

نامساویها نوشتهٔ پاول پتروویچ کاروکین ترجمهٔ پرویز شهریاری، — ۵۰

ریاضیات چیست؟ نوشتهٔ ریچارد کورانت و هربرت رابینز
ترجمهٔ حسن صفاری — ۶۸۰

ورودی به‌منطق ریاضی نوشتهٔ ایزائیل مالامونوویچ گرادشتین
ترجمهٔ پرویز شهریاری — ۱۴۵

روش مختصاتی و هندسهٔ چهاربعدی نوشتهٔ گلفاند ـ گلاگوله واکیریلوف
ترجمهٔ پرویز شهریاری — ۱۶۰

حساب استدلالی (چاپ دوم) نوشتهٔ محمود مهدی‌زاده ـ مصطفی رنگچی — ۳۶۵

استقراء ریاضی نوشتهٔ سومینسکی گولووینایاگلوم ترجمهٔ پرویز شهریاری — ۱۳۵

علوم طبیعی

مبانی زمین‌شناسی (چاپ دوم) نوشتهٔ ابروچف ترجمهٔ عبدالکریم قریب — ۴۵۰

روش حل **مسائل فیزیك** نوشتهٔ م. اسپرانسکی ترجمهٔ غضنفر بازرگان ۱۷۵
آموزش حل **مسائل شیمی آلی** (چاپ دوم) نوشتهٔ پرویز ایزدی **۳۹۵**
اصول شیمی نو (چاپ سوم) نوشتهٔ علی افضل صمدی ۶۵۰
رهبر علم نوشتهٔ عاصم‌اف ترجمهٔ احمد بیرشك زیرچاپ
آموزش شیمی (چاپ پنجم) نوشتهٔ پرویز ایزدی ۲۷۵
اشعهٔ لازر نوشتهٔ گریبوفسکی ـ چکالینسکایا ترجمهٔ غضنفر بازرگان زیرچاپ
مسائل مسابقات فیزیك و مکانیك نوشتهٔ س. او. گنچارنکو
ترجمهٔ غضنفر بازرگان زیرچاپ
مسائل مسابقات شیمی ترجمهٔ باقر مظفرزاده ۶۵
سرگرمیهای شیمی نوشتهٔ ولاسف ـ ترینونف ترجمهٔ باقر مظفرزاده زیرچاپ

مردم‌شناسی

لوی‌استروس (چاپ دوم) نوشتهٔ ادموندلیچ ترجمهٔ حمید عنایت ۲۱۵

علوم به‌زبان ساده

برای کودکان و نوجوانان
خزندگان و دو زیستان نوشتهٔ لوسیل ساترلند ترجمهٔ احمد ایرانی زیرچاپ
سفر به‌فضا نوشتهٔ لوسیل‌ساترلند ترجمهٔ احمد ایرانی ۶۰
درختان نوشتهٔ کی‌وبر ترجمهٔ احمد ایرانی زیرچاپ
قورباغه را می‌شناسید ترجمهٔ مهدخت دولت‌آبادی زیرچاپ

پزشکی

طب **داخلی برای پرستار** (چاپ دوم) نوشتهٔ محمدبهشتی ۴۰۰

تکنولوژی

تلویزیون (چاپ سوم) با ۳ فصل اضافه دربارهٔ «ضبط و پخش ویدیو»
نوشتهٔ خداداد القابی **۷۵۰**

هنر

صداشناسی موسیقی نوشتهٔ امین شهمیری ۱۴۵
راهنمای نقاشی نوشتهٔ غلامعلی گنجی زیرچاپ

ادبیات

دربارهٔ تئاتر نوشتهٔ برتولت‌برشت ترجمهٔ فرامرز بهزاد ۵۸۰
گزینهٔ ادب فارسی نوشتهٔ مصطفی بی‌آزار ـ محمدحسن ظهوری ـ
علی مرتضائیان ـ نعمت‌الله مطلوب زیرچاپ
اخلاق ناصری (چاپ دوم) نوشتهٔ نصیرالدین طوسی به‌تصحیح مجتبی
مینوی ـ علیرضا حیدری ۱۹۵۰

بانگ جرس نوشتهٔ پرتو علوی زیرچاپ

داستانهای بیدپای ترجمهٔ محمدبن عبداله بخاری
مصحح دکتر پرویز ناتل خانلری ـ **محمد روشن** زیرچاپ

سلوك‌الملوك نوشتهٔ روزبهان اصفهانی مصحح محمدعلی موحد زیرچاپ

سخن و سخنوران (چاپ دوم) نوشتهٔ بدیع‌الزمان فروزانفر ۱۰۵۰/۸۹۵

نامه به‌پدر (چاپ دوم) نوشتهٔ فرانتس کافکا ترجمهٔ فرامرز بهزاد ۱۴۵

دربارهٔ **کلیله ودمنه** نوشتهٔ محمدجعفر محجوب ۱۷۵

در **کوی دوست** نوشتهٔ شاهرخ مسکوب ۲۶۵

سوگ سیاوش (چاپ چهارم) نوشتهٔ شاهرخ مسکوب ۲۱۵

داستانها و قصه‌ها (چاپ دوم) تألیف مجتبی مینوی ۳۴۵

نامهٔ تنسر به گشنسب به تصحیح مجتبی مینوی و تعلیقات
مجتبی مینوی ـ **محمد رضوانی** ۲۶۵

نقد حال (چاپ دوم) تألیف مجتبی مینوی ۹۵۰/۷۹۰

گفتگو با کافکا نوشتهٔ گوستاو یانوش ترجمهٔ فرامرز بهزاد ۱۳۵

شعر

گلی برای تو از مجدالدین میرفخرائی (گلچین گیلانی) ۱۳۵

نمایشنامه‌ها

تمثیلات (چاپ دوم) نوشتهٔ میرزا فتحعلی آخوندزاده ترجمهٔ میرزاجعفر
قراجه‌داغی ۴۸۵/۳۶۵

آدم آدم است (چاپ چهارم) نوشتهٔ برتولت برشت ترجمهٔ شریف لنکرانی ۲۵۵

تك‌پرده‌ایها نوشتهٔ برتولت‌برشت ترجمهٔ حسینی‌زاد ـ فرید مجتهدی ۳۲۰

«شویك» در جنگ جهانی دوم نوشتهٔ برتولت‌برشت ترجمهٔ فرامرز بهزاد ۱۹۰

نمایشنامه‌های آموزشی نوشتهٔ برتولت‌برشت ترجمهٔ ف. بهزاد ـ
ب. حبیبی ـ فرید مجتهدی ۲۴۵

تفنگهای خانم کارار و رؤیاهای سیمون ماشار نوشتهٔ برتولت‌برشت
ترجمهٔ فرامرز بهزاد ۲۴۵

اپرای سه‌پولی و صعود و سقوط شهر ماهاگونی نوشتهٔ برتولت برشت
ترجمهٔ شریف لنکرانی ۳۸۰

بعل ـ صدای طبلها در شب ـ در جنگل شهرها نوشتهٔ برتولت برشت
ترجمهٔ فرامرز بهزاد زیر چاپ

مرد سرنوشت نوشتهٔ برناردشا ترجمهٔ جواد شیخ‌الاسلامی ۱۸۵

مرید شیطان نوشتهٔ برناردشا ترجمهٔ حسن رضوی ۲۴۵

افسانه‌های تبای (چاپ دوم) نوشتهٔ سوفوکلس ترجمهٔ شاهرخ مسکوب ۳۷۵

عروسی کریچینسکی نوشتهٔ الکساندر واسیلیوسوخوو کابیلین
ترجمهٔ ضیاءالله فروشانی ۳۲۵

قضیهٔ رابرت اوپنهایمر (چاپ دوم) نوشتهٔ هاینارکیپهارت
ترجمهٔ نجف دریابندری ۱۸۵
واسا ژلزنوا ـ یاکاف باگاموِلوف نوشتهٔ ماکسیم گورکی
ترجمهٔ ضیاءالله فروشانی ۲۶۰
استنطاق نوشتهٔ پیتر وایس ترجمهٔ فرامرز بهزاد ۳۸۵

رمانها

آقای رئیس‌جمهور (چاپ چهارم) نوشتهٔ میگل انخل‌استوریاس
ترجمهٔ زهرای خانلری (کیا) ۳۷۵
تورو تومبو (چاپ دوم) نوشتهٔ میگل انخل استوریاس
ترجمهٔ زهرای خانلری (کیا) ۱۶۵
بنال وطن (چاپ سوم) نوشتهٔ آلن پیتون ترجمهٔ سیمین دانشور ۲۸۰
پاپ سبز نوشتهٔ میگل انخل استوریاس ترجمهٔ زهرای خانلری (کیا) ۶۸۵
بوقلمون صفتان نوشتهٔ آنتون چخوف ترجمهٔ ضیاءالله فروشانی ۲۳۵
جنایت و مکافات (چاپ دوم) نوشته فئودور داستایفسکی
ترجمهٔ مهری آهی ۸۹۰/۷۵۰
سووشون (چاپ نهم) نوشتهٔ سیمین دانشور ۲۴۰
شهری چون بهشت نوشتهٔ سیمین دانشور ۲۳۵
به‌کی سلام کنم؟ نوشتهٔ سیمین دانشور ۳۳۵
کمدی انسانی نوشتهٔ ویلیام سارویان ترجمهٔ سیمین دانشور ۲۶۵
تام‌بین (چاپ دوم) نوشتهٔ هاواردفاست ترجمهٔ حسن کامشاد ۳۸۵
گذری به‌هند نوشتهٔ ای. ام فورستر ترجمهٔ حسن جوادی ۲۶۰
آزادی یا مرگ (چاپ سوم) نوشتهٔ نیکوس کازانتزاکیس
ترجمهٔ محمد قاضی ۸۸۵
مسیح باز مصلوب (چاپ سوم) نوشتهٔ نیکوس کازانتزاکیس
ترجمهٔ محمد قاضی ۶۹۰
زوربای یونانی نوشتهٔ نیکوس کازانتزاکیس ترجمهٔ محمد قاضی ۳۸۵
پزشک دهکده نوشتهٔ فرانتس کافکا ترجمهٔ فرامرز بهزاد ۱۲۰
آبروی از دست رفتهٔ کاترینا بلوم نوشتهٔ هاینریش بل
ترجمهٔ شریف لنکرانی ۱۸۵
داغ ننگ نوشتهٔ ناتانیل هاثورن ترجمهٔ سیمین دانشور ۲۶۵
گرداب نوشتهٔ میخائیل شولوخف ترجمهٔ ضیاءالله فروشانی ۲۳۵
مادراپور نوشتهٔ روبرمرل ترجمهٔ محمدمهدی سمسار ۵۵۰
سرنوشت بشر نوشتهٔ آندره‌مالرو ترجمهٔ سیروس ذکاء ۴۸۵

ادبیات کودکان

اقبال و غول نوشتهٔ بنیامین ترجمهٔ مهدخت دولت‌آبادی زیرچاپ
سرگذشت فردیناند نوشتهٔ رابرت‌لاوسن ترجمهٔ مهدخت دولت‌آبادی زیرچاپ

فلسفهٔ تاریخ

فقر تاریخیگری (چاپ دوم) نوشتهٔ کارل ر. پوپر ترجمهٔ احمد آرام ۲۶۵
تاریخ چیست؟ (چاپ چهارم) نوشتهٔ ای. اچ. کار ترجمهٔ حسن کامشاد ۲۴۵

سفرنامه

سفیران پاپ به‌دربار خانان مغول نوشتهٔ دوراکه‌ویلتس
ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا ۲۲۵
سفرنامهٔ جکسن (چاپ دوم) نوشتهٔ ویلیامز جکسن ترجمهٔ منوچهر
امیری ـ فریدون بدره‌ای ۱۴۵۰/۱۱۵۰
سفرنامهٔ ونیزیان در ایران نوشتهٔ پنج سوداگر ونیزی در زمان
آق‌قویونلو ترجمهٔ منوچهر امیری ۲۷۵
سفرنامهٔ پولاك نوشتهٔ دکتر پولاك ترجمهٔ کیکاووس جهانداری زیر چاپ
سفرنامهٔ کمپفر نوشتهٔ انگلبرت کمپفر ترجمهٔ کیکاووس جهانداری زیرچاپ

تاریخ

امیرکبیر و ایران (چاپ سوم) نوشتهٔ فریدون آدمیت ۸۹۵
اندیشهٔ ترقی و حکومت قانون ـ چاپ دوم ـ (عصر سپهسالار)
نوشتهٔ فریدون آدمیت ۶۹۰/۵۳۰
اندیشه‌های میرزافتحعلی آخوندزاده (چاپ دوم) نوشتهٔ فریدون آدمیت زیرچاپ
تکامل فئودالیسم درایران نوشتهٔ فرهاد نعمانی ۷۲۵
فاجعهٔ سرخیوستان نوشتهٔ دی‌براون ترجمهٔ محمدقاضی ۵۶۵
نامه‌هائی از تبریز نوشتهٔ ادوارد براون ترجمهٔ حسن جوادی ۲۵۰
ناپلئون نوشتهٔ ی. و. تارله ترجمهٔ محمد قاضی ۵۸۵
مالیات سرانه و تأثیر آن در گرایش به اسلام (چاپ دوم) نوشتهٔ دانیل‌دنت
ترجمهٔ محمدعلی موحد ۲۴۵
تاریخ و فرهنگ (چاپ دوم) تألیف مجتبی مینوی ۸۷۵/۶۷۵
جنگ داخلی اسپانیا (جلد اول) نوشته هیوتامس ترجمهٔ مهدی سمسار زیرچاپ
جنگ داخلی اسپانیا (جلد دوم) نوشتهٔ هیوتامس ترجمهٔ مهدی سمسار ۴۷۵
کمون‌پاریس نوشتهٔ لئوتروتسکی ترجمهٔ احمد بیرشك ۲۳۵
کمون‌پاریس زیرنظر: ژلوبوفسکایا (آ. مانفرد ـ آ. مولوك) ترجمهٔ محمدقاضی ۹۵۰
خزران نوشتهٔ آرتوکستلر ترجمهٔ محمدعلی موحد زیرچاپ

فرهنگ لغات

فرهنگ استینگاس نوشتهٔ ف استینگاس ۲۵۰۰
Oxford Advanced Learner's Dictionary (New Edition) 680 Rls
فرهنگ ادبیات جهان (دو جلد) نوشتهٔ زهرای خانلری (کیا) زیر چاپ

